فهرس مخزن الادویة

استقراء در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد از اتمام آن بحمد الله و حسن توفیقه از حضرت الامر آنجناب مامور مد ظله العالی
متوجه جمع و تالیف کتابی در ادویهٔ مفرده گردیده ایضاً بترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول ملتقط از
کتب معتبرهٔ متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و ادویهٔ قلبیه او و جامع للبغدادی مشهور با بن بیطار و تذکرهٔ شیخ یوسف بغدادی
موسوم بما لا یسع للطبیب جهله معروف بما مع بغدادی و تذکرهٔ شیخ داود انطاکی موسوم بتذکرهٔ اولی الالباب و ارشاد
شیرا سمعیل بن هبة الله و ترجمهٔ تذکرهٔ ابوریحان بیرونی مشهور بصیدنه و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفة
المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی و قرابادین او از مفردات الف تا یا حکیم معتمد الملوک سید علی خان کلهوری و غیرها
از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور
بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویهٔ هندیه و جوامع شیخ که حکیم میر عبد الحمید بر تحفه
نوشته در ادویهٔ هندیه و آنچه از زبان مجربان جناب ارشادمآبی مد ظله العالی و از ثقه معتمد شنیده و مؤلف خود دیده و ماهیت
و خواص آنرا دریافته و بتجربه رسانیده بدین نحو که اولاً اسم دوا را بقید اعراب و بعضی لغات وارده در ان ذکر نماید پس
ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و در اکثر مراعات بترتیب امراض
مختصه از فرق تا قدم نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مضار و اصلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل
آنرا و نیز اشاره بمرکباتی که آن دوا اصل و عمده [illegible] درآن و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته و نیز اسامی بادویهٔ مجهولة
الماهیه کرده شود و [illegible] در مردم اقوال [illegible] صاحبان کتابی را شناسند که آن دوا مخصوص ببلاد ایشان بوده یعنی در بلاد داوطان
بهم میرسید و یا بنوا [illegible] را خود دیده و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آنرا بتجربه رسانیده و نوشته اند نه آنچه
در بلدان دیگر [illegible] بمحض نقلیه و استماع بی تحقیق نوشته اند و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داد و اسامی
متداوله [illegible] کتب مذکوره در بین جابجا ذکر نموده اند مذکور ذکر دیانه در آخر کتاب در خاتمه در ضمن
ابواب و فصول [illegible] بجهت اتمام آن و آنکه در احتیاج ادویهٔ مرکبه رجوع بکتاب دیگر ننمایند برای آن قرابادینی بترتیب
حروف تهجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت * مقاله اول * در ادویهٔ مفرده که مذکور شد * مقالهٔ دوم *
در ادویهٔ مرکبه که [illegible] بدین خواندن مسمی بمخزن الادویه و تذکرة اولی النهی گردانید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا سقم
و خطائی مشاهده نمایند بعین تامل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص و ضائع نگذارند
جزاهم الله عنی خیر الجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی * مقدمه * در بیان اموری چند که اطلاع بر آنها
پیش از شروع در مطلوب [illegible] ضرورست در ضمن چهارده فصل * فصل اول * در بیان دوا و غذا و اغذیه
و مرکب القوی و غذا و دوا و سم و دوای مسهل و مقیء و اقسام مرکبات بالاجمال * فصل دوم * در بیان مرکب القوی
و ذو الخاصیة و تاثیر مرکبات از آنها از غذا و دوا و سمی * فصل سوم * در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات
آنها * فصل چهارم * در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس * فصل
پنجم * در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه و اسامی کسانیکه متوجه التحقیق و جمع و تالیف ادویه
شده اند بالاختصار * فصل ششم در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و خصائص آنها * فصل هفتم *
در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده و زمان بقای قوت آنها * فصل هشتم * در بیان اداب طعام خوردن و آب

صورت غالب و بر همین نسبت در غذای دوائی و غذای دوائی بالخاصیة و غیرها و بهمین اعتبار و بدین معنی آنرا مطلق نیز گویند
غذای دوائی و دوای غذائی و دوای فادزهری و دوای سمی را مثال آنها میآید و دوا بالخاصیة یا موافق و مقوی معین و حافظ
مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید
غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن میگردد خالی از آن نیست
که تاثیر آن یا بماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو و آنرا
غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیة گویند و این یا موافق و دافع مضار
است و یا مخالف و اهلاک کننده مضرت و فساد در هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع
بود یا بصورت فقط است و آنرا فادزهر و یا بماده و صورت و آنرا غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آنرا دوای فادزهری
و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوای فادزهری گویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر
چند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز بر انسان است اگر در کمال قوت
است آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است
یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است با هم و آنرا دوای مسهل ذوالخاصیة نامند و اما متوسط
را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و
لیکن همه ضعیف و [illegible] صورت است و این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه * غذای مطلق *
آنست که تاثیر [illegible] بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن نماید
بتوسط کیفیتی [illegible] بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه
آنرا بفعل آورد و یا بتبدیل [illegible] از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بدل ما یتحلل شده آن
بیفزاید و فائض [illegible] آن صورت عضوی از مبدا فیاض جل شانه با مستعد آن گرداند مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم
مرغ نیم برشت و یا بعد مانند گندم و سائر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن
و اعضا نباشد * و دوای مطلق * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن
شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیا
او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند
فلفل و زنجبیل و نیلوفر و [illegible] و بزر رازیانه و امثال اینها * و غذای دوائی * آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت
هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد از تاثیر از آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی
باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار
بادرنگ و کدو و منه و الرمان و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و
نخود و لوبیا و نحوها * و دوای غذائی * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر
سازد به تغییر مائی و ثانیا بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و
فیضان صورت عضوی شدن داشته با غلبه کیفیتی غالب بر بدن مانند کندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و مویز و پیاز و

از آن بصورت نوعیه نیز نموده الله ولیکن جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را اظهر و ادل و اخفی است و تاثیر آن
هر دو بلکه این نوعه است از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از روی محبت که عشق نامند و نفرت و عداوت
بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان با هم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و
محل گنجایش آن ندارد * و بدانکه * ذوالخاصیة اگر تاثیر آن بموافقت است آنرا نادزهر و تریاق نامند و الا سم و
نادزهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزیه و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و
اعانت آنها بعمل می باشد که بدفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی بارد و مضارت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد
شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است در این امر با تریاق حقیقی اشتراک
دارد * وغذای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل
وانفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع
سمیت می نمایند * ودوای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند نادزهر حیوانی
وجدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید
* وغذا و دوای ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود
تغذیه و احداث اندک [illegible] غالب بر بدن [illegible] و سرور می آورد * وسم مطلق * آنست که تاثیر آن در بدن مخالف
وضد تاثیر نادزهر [illegible] و به مهلت حرارت غریزیه و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد
مانند بیش و زهر [illegible] و کزدم و آنها که فی الفور مهلک اند * ودوای سمی * آن است که تاثیر آن بکیفیت
و صورت نوعیه [illegible] تغییر و تاثر یا حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند
بتوسیا * غذای [illegible] * آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدن مستوره سطور
احداث سمیت نماید [illegible] این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیاء سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمیباشد و بلادر را
بعضی غذای سمی گفته اند * غذای دوای سمی * آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر
و تاثر با حصول غذ[illegible] و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و ماثر لحوم سمیه و گیاهای سمی * دوای
مسهل ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و بان نیز قوت مسهله بود و در کمال قوت و شدت تاثیر
زیرا که قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در
اعضا و سطوح و عروق [illegible] بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و آنها را تحلیل و ترقیق
و تلیین و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را تحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع
صفرا و بلغم مینماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون و دند و خربق و غیرها * ودوای مسهل * آنست که
تاثیر آن با آن مشابه نباشد [illegible] در هر دو از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی و تربد
و هلیلجات و امثال اینها که استعمال با ورد احمر یعنی سنا با گل سرخ و جوش نمودن تربد و هلیلجات بروغن بادام که قیاست
* ودوای ملین * آنست که تاثیر آن از ان هم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات موجوده حاضره
در معده و امعا و حوالی آنها گشته دفع گرداند و با آن قوت نداشته چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت

بعد از این نیز امثال آنها مانند حجر التیس وجدوار وچوب چینی وزرد چوبه وماه ورد و اکثر ادویهٔ نادزهریه وتریاقیه وبعض ادویهٔ با سمیه نیز مثل شقاقل وبهمنین وبوزیدان وجوزبوا وزراوند مدحرج وطویل وزنجبیل وزرنباد وامثال اینها وهمچنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آن را کرم مسوس ومتعفن میگرداند وبدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد وبانداک زمانی بعضی از ان بتحلیل رود وجرم آنرا منشق سازد وبعضی بتعفین صورت کرمی یافته جرم آنرا بخورد ورفته رفته تمام آنرا فانی گرداند * واما ذوالخاصیة * پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال وآثار نوعی را نامند وراء کیفیات اولی از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست که از شیٔ ظاهر گردد مانند لطافت وسرعت نفوذ وتفتیح وترقیق واذابه وتحلیل وامثال اینها وافعال وآثار ثوالث را نیز نامند مانند تفتیت حصاة وتفریح وتقویت ارواح وقوی ودفع سمیت واین اگر بسوا نقت ومناسبت مزاج وارواح وحیوة باشد آنرا نادزهر وتریاق نامند واگر بمضادت وعدم مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال وآثار تریاق از ان ظاهر گردد * وبهبیان دیگر * آنکه ذوالخاصیة چیزیرا نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد واز این جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند وهریک تاثیری ورای تاثیر دیگری مینمایند واما اشخاص هر نوع نوع دران تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را وکهربا [illegible] را چنانچه ذکر یافت ومانند تاثیر حجر التیس وحجر الحیه وجدوار وحب الغار وتریاق [illegible] ومثرودیطوس وامثال اینها از ادویهٔ نادزهریه تریاقیهٔ مفرده ومرکبه که در سموم حاره وبارده وامراض [illegible] موثر اند خواه بسوا نقت ومناسبت مانند نادزهر وخواه بمنافرت وضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیة [illegible] چنانچه ذکر یافت وفی الحقیقة مرجع ما بالکیفیة ومرکب القوی وذوالخاصیة وما بالطبع عند التحقیق [illegible] بلکه یک امر است وآن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر [illegible] ضعیف وجزئیست وتاثیر مرکب القوی از ان زیاده ومتکثر وتاثیر ذوالخاصیة از ان بیشتر وبالاجمال وتاثیر ما بالطبع از ان زیاده وتاثیر نفس کلی واشمل واز همه اقوی وارفع واعلی است * وبدانکه * تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق [illegible] ان بنوعی خاص وشرطی مقرر وهمچنین از برای محبت ویا عداوت مثلا در زیر سر ویا در خانهٔ یکی از انها انداختن ویا دفن کردن وفرش کردن ویا سوختن ویا با خود داشتن وغیر اینها هرچند قواعد طبیه وتاثیرات طبیعیه را چندان درانها دخلی نیست ولیکن از تاثیرات نفس وتوهمات ان بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را وبحکم لکل اهل وآنکه کتاب نیز خالی از [illegible] نباشد جا بجا بعضی از این قبیل خواص مذکور میگردد * واما تاثیر نادزهر وتریاق پس بدانکه تاثیر نادزهر وتریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت وجذب نمودن آن سم را بسوی خود ومیل سم بسوی ان وهم از جهت مضادت ودفع وابطال وافنای آن اثر سم را از خود واز مناسب ومصادق خود که حرارت غریزیه وقوی وارواح باشد [illegible] از جهت امور مذکوره در نادزهر از تفتیح مجاری وسرعت نفوذ وغوص در اعماق بدن وجذب سم از انها بهمان جهت * بدانکه چون اجزای رطوبات وقوی وارواح بدن همه با هم متصل ومتحد اند اتصال واتحاد وحدانی وطبیعت مدبره بدن ونفس حیوانی قابض وحافظ ومجتمع کل اند قبض وحفظ واجتماع وحدانی ولهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین ضعف وگرسنگی بمجرد ورود

از سهله وغیرها با کثر اخور مذکوره تشبیه اجرام آنها است با خلاط ناشئه قریبه بمعده وآنها را بنا بر تاکیدن طبیعت
مدبرهٔ بدن قوی ولطافت آنها واز اعضای بعیده وسهلة المجاری ونیز جذب اعضا است آنها را بسوی خود ورسیدن
اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن ورطوبات آن باهم وجزء بجزء رسیدن اجزای لطیفه وتاثیر
دوا تا بعضو مخصوص ومرض خاص خاصهٔ آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو وآن مرض باشد تاثیر بهر نحو که باشد از قبض
وجمع ویا تفریق وارخا وتفتیح وتلطیف وترقیق وتقطیع وتحلیل ودفع وتنشیف وتعریق واسهال یا ادرار وغیرها والله اعلم *

فصـــل سوم در بیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها * بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باهم مفعول
است وآن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات بسیطهٔ متضاده وبالتفصیل عبارت از کیفیت
ثانویهٔ متشابهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات اربعه از امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها
وباهم متصل ومختلط گردند وفعل وانفعال نمایند بحدیکه صورت هر یک صورت دیگری وکیفیت دیگری را بشکنند وصورت
وحدانی بهم رسانند که اثرهم متحد گردند وعناصر که ارکان واسطقس واصل نیز نامند چهار اند آتش وهوا وآب وخاک
وکیفیات نیز چهار اند حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست ودو کیفیت از اینها که حرارت وبرودت باشند فاعله اند ودو
دیگر که رطوبت ویبوست باشند منفعله وهر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله ودیگری منفعله مثلاً آتش حار ویابس
است وهوا حار ورطب وآب بارد ورطب وخاک بارد ویابس وهر واحد از اینها با دیگری هم نسبت بما فوق خود وهم نسبت
بما تحت خود مناسبتی دارد وهم ضدیت وعدم مناسبت مثلاً هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت
ومشابهت دارد و[illegible] ضدیت وبا آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد وباعتبار حرارت ضدیت وهمچنین
سائر ارکان وسبب [illegible] آمیزش آنها است با یکدیگر وتاثر وتاثیر وظهور آثار مختلفه از ایشان والا انقلاب وآمیزش
وتاثیر وتاثر متصور [illegible] آتش باشد باعتبار [illegible] است بخلاف [illegible] است وکرهٔ خاک باعتبار ثقل [illegible]
وثقل باشد [illegible] است ودو کرهٔ دیگر [illegible] وافعال هر یک از کیفیات اربعه مثلاً حرارت فعل آن تسخین وتلطیف
وتحلیل واذابه وتبخیر وافنا است وبرودت تبرید وجمع وتجمید واخماد حرارت ورطوبت ترطیب وتلیین وتملیس و
ترقیق وسیلان و[illegible] تکثیف وتخشین وتصلیب وحفظ وامساک اجزا است وبدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا
نه است یک معتدل وهشت دیگر غیر معتدل ووراء این صور صورت دیگر متصور ومتحقق نیست ومراد از معتدل که میزان
ومقیس علیه غیرمعتدل است یعنی بآن سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو وتساوی مقادیر
اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض وبالنسبة نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع
است بجهت میل وتوجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع وقاسر وغلبه وزیادتی هر یک مانع وقاسر دیگری است وخارج
از اعتدال یا از جهت غلبه وزیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد
وآن چهار است یا حرارت [illegible] است ویبس وآن احر از ما ینبغی باشد ویا برودت وآن ابرد از ما ینبغی ویا رطوبت
وآن ارطب از ما ینبغی ویا یبوست وآن ایبس از ما ینبغی ویا از جهت دو کیفیت است وآن نیز چهار است یا حرارت و
یبوست غالب است پس آن احر وایبس از ما ینبغی خواهد بود ویا حرارت ورطوبت وآن احر وارطب ویا برودت و
رطوبت وآن ابرد وارطب ویا برودت ویبوست وآن ابرد وایبس از ما ینبغی است واینجا ایرادی وارد است وآن

باسم توسط آن کثیر محسوس میگردد و در وسطها از آن زیاده و در آخر از منه زیاده در درجهٔ رابعه و هر مرتبه از کیفیات
را در طول سه گفته اند و آن شیء را سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول انتهای
آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب درجات کیفیات چهار اصلی
بنا بر دو کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی * فائده * بدانکه مقرر است نزد حکما که شیء حار رطب تجاوز نمیکند
حرارت آن از درجه اولی بجهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بر آن مقدار فنا میسازد رطوبت آنرا پس بر این است
که نمی باشد دوائی گرم در درجهٔ دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هر چیز که حار در درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس است و این
درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت مینامند و بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر
یافت و اکثر ادویهٔ فادزهریهٔ قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشک میباشند همچنین سموم چه اکثر سمی زیرا که تاثیر هر یک از
تا علتی که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار قوی میباشد و با رطوبت اندک و ضعیف * و نیز * مزاج را بقسمت اولی دو
نوع قرار داده اند یکی اول اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبهٔ بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دوم ثانوی
صناعی حادث از ترکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل بهیئت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه
کیفیت اولی اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اولی
اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم
اما تام الترکیب [illegible] اجزای بسائط [illegible] ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشد و باهم فعل و انفعال تام نموده
کیفیت و صورت [illegible] ه باشد بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آنرا از
کثیفه جدا و [illegible] دنا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده هم
از آنکه معتدله [illegible] ونه از این مادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات
منطرقات اما [illegible] رکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بهر انسب میباشد بعضی از این را تفریق اجزاء از هم بسیار
سهل میباشد مانند لو[illegible] و نمک و بعضی را بدشواری [illegible] و دیگر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل و
شستن ندارد مانند کاسنی و آنچه بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افتیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ
بسیار اجزای حاره [illegible] لطیفهٔ ناقدهٔ مفتحهٔ آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظهٔ کثیرهٔ مسددهٔ ثقیلهٔ
کثیفهٔ آنها باقی میماند ولهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز از بآب شستن کاسنی
و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه بانها مانند گوشت مرغ و عدس و تودری و [illegible] که
جوهر لطیف جالی [illegible] آنها از مادهٔ ارضی کثیف قابض از طبخ در آب جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند
مادهٔ ارضیهٔ قابضهٔ آنها ولهذا آشامیدن مرقهٔ آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که ممسک و قابض است و نیز استعمال
بعض آنها مانند کلم و [illegible] از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال
آن هر دو از خارج منضج و متقرح است خصوصا پیاز پخته و سوخته و خام و زنجبیل تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیر سها
بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بدن جا ساکن و مستقر میباشد و رطوبت بورقیهٔ حارهٔ جالیه و حرارت آن تاثیر
در جلد بدن کما ینبغی مینمایند ولهذا باعث انضاج و تقرح میگردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبرهٔ

بعض آن رسيد كه ماه را زياده ميخورد و در چشم خود ميماليد چشم او بغايت نور زرد شد و نور ازان ميكرد و ميگويند كه از چون
در جوف خود درد مييابد طاؤس را كه بيرون اين ديقوس ميبافند صيد كرده جگر آنرا ميخورد * حكايت * گويند كه
ميموني را مار گزيد و از مضرت آن هلاك نزديك بود ميمونها جمع شده برگ خروع را آورده خائيده در دهن آن ميكردند و آن
ثفل آنرا مي انداختند تا آنكه شفا يافت و از ين دريافتند كه آب برگ خروع ترياق سموم است و همچنين اكثر چيزها از
اكثر حيوانات نقل كرده اند و از انها حكما و اطبا انتقال نموده با نسان ديگرا را استعمال كيفيات و خواص و منافع چند
دريافت نموده در كتب خود ضبط كرده اند والله اعلم * واما طريق معرفت امزجهٔ ادويه و اغذيه بقياس پس بدانكه قياس
از امري با مري ديگر پي بردن بعلت و سبب امري را حمل بر امر ديگر نمودن و حكم كردن است كه او نيز چنين است و آن بچند
وجه است ازان جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون اسما ما در يافت سرعت استحاله
و بطوء آن بدين نحو است كه آنچه را برد آتش كرده مثلا يعني چون در آتش اندازند اگر زود گرم يا مستحيل بدان گردد
گرم خواهد بود نسبت با نچه دير تر گرم و مستحيل بدان گردد بشرط آنكه جرم آن هر دو مساوي باشند در تخلخل و تكاثف
و در حرارت و صلابت و رقت و غلظت و غيرها كه اگر مختلف باشند حكم نتوان كرد بدان زيرا كه آنچه متخلخل و يا رخو و يا رقيق است
زود مستحيل ميگردد بخلاف اضداد اينها و همچنين قياس سرعت جمود و بطوء آن است يعني بايد كه در امور مذكوره با هم
متساوي باشند و [illegible] متساوي آنچه زود [illegible] دت متاثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه ديرتر و هوا تسبه هر دو آن كمتر
زيرا كه فاعل [illegible] و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تكثيف برودت و در ان تاثير هر باشد
كه تر و يا [illegible] اوقات آن يا شديد يابس است و الا رطب جهت آنكه احدى الفاعلين را با يبوست عمل قويتر است
و با رطوبت [illegible] قوي الحرارة و يا قوي البرودة است و يا شديد الصلابة و التكاثف يابس است مانند احجار
و آنچه بر خلاف [illegible] رطب والله اعلم بحقائق الامور * اما طعم * كه اقوى كل ادله و جمع آن طعوم است پس كيفيات
آن بحسب است [illegible] حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت كه مسيخ نيز
نامند بفتح ميم و كسر سين مهمله و سكون ياي مثناة تحتانيه و خاي معجمه و بعضي تفاهت را شامل طعوم نكرده اند و اصول طعوم را
هشت گفته و ما [illegible] اينها مركب از اينها اند خواه ظاهر بين محسوس باشند و يا خفي غير محسوس و مركبات را حد و حصر نيست
و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوي و امزجه و فواعل انها است زيرا كه گفته اند خالي ازان نيست كه جوهر حامل شي
ذي طعم يا لطيف است و يا كثيف ارضي و يا متوسط ميان آن هر دو و قوت مزاج آن يا حار است و يا بارد و يا معتدل در ميان
آن هر دو و جوهر لطيف [illegible] حار است حريف ميگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم
و جوهر كثيف ارضي اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط
در لطافت و كثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسيخ * و بعبارت ديگر * آنكه خالي ازان
نيست كه موادي كه [illegible] قابل و محل اند يا لطيف اند يا كثيف يا متوسط بينهما و فواعل يا حرارت اند يا برودت يا كيفيت
معتدل بينهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قويه هرگاه تاثير در مادهٔ لطيف نمايد احداث حرافت مينمايد و انرا
حريف ميگرداند و در مادهٔ كثيف احداث مرارت و آنرا مر ميسازد و در مادهٔ معتدله احداث ملوحت مينمايد و انرا مالح
ميسازد و برودت قويه هرگاه تاثير نمايد در مادهٔ لطيفه احداث حموضت مينمايد و انرا حامض ميگرداند و در مادهٔ كثيفه

تعفن اخلاط ما کثر از بهر یک بسبب حرارت و اعتدال که در جوهر آن است و بسا که از افعال تعفین و تحریف اخلاط الا در یابند و منع تعفین که زیاده از آن است بسبب رطوبتی که در جوهر آن است مانند مرمکی و صبر و هر چه تلخ و در آن تلخی است نیز بمرا تب خود * واما مالح * که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آن را * و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین با اعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و بسا اثر افعال قریبه بمرا ستها و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت باشد نیز بمراتب خود * واما حامض * بحاء مهمله که بمعنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آنچه در آن از تصور آن * و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تبعید و اسخاء و تفتیح مجاری و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب ماست و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود * واما عفص * بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و حصر و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود * واما قابض * که بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میسازد * و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف ... اشیا ... ال و تبرید است بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و بسا اثر افعال ضعیف تر از عفص ... کثافت جوهر خود نسبت با آن مانند فوفل و آنچه در آن قبوضت باشد نیز بمراتب خود * واما دسم * ... و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و ... افعال آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و ... اخلاط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطا ... و مائیت جوهر خود مانند ادهان و سمان و اشباه و دهنی چرب * واما حلو * بضم حای مهمله و سکون لام ... حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت میل بر آن آن را دوست دارد و قوت جاذبه کبد بآن را ... جذب نماید و مشتاق بدان باشد * و از افعال آن ... ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و ... اخلاط غالب و خون و تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوة شدید الاحتدام پس آن ... سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل ... کهنه بجوش آمده * واما تفه * بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مهمل نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و حای مهمله و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد * و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و برودت و ملاست و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت و از ترکیب آنها میتوان دریافت نوع کیفیت اشیا ... ... است که شیء مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیگری حار و با طعم باشد بارد بود بواسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار و مثل در ... نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار و فعل آن

و طراوت بخش دماغ است مانند لبلاب تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و نیلوفر و رائحه مهیج حرارت و محلل کننده دماغ
است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و غیر نیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و
لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله مر رائحه حاره حاده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت
و یبوست کیفیت و لطافت ماده و مر رائحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و مر رائحه ملایمه مسکنه حرارت
و نفس و مدرجه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده
میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم * و اما لون * که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال با اینها بسیار
ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال
با اینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه
در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد [illegible] دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه
میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام تازه یابس بی آب که چون سرد شد
بسیار با آنها رسید جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در ان هرد و بعکس این است یعنی میگرداند شیء
رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هر گاه
که اصناف [illegible] های خاص مثلا [illegible] شوند در رنگ که بعضی مائل ببیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت
و بعضی مائل [illegible] پس مائل ببیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است
و مائل بحمـ[illegible] احمر در سردی از ان کمتر و مائل بصفرت نیز از ان کمتر مانند صندل اصفر و بعد ستر و مائل
بسواد از همه [illegible] ترست مائل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از ان اصفر و بعد از ان احمر و بعد از ان از
همه غالب تر [illegible] را سواد است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید
و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مائل بسفیدی میباشد گرمیش از ان سرد و کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه
حکم بالعکس است در اکثر مر بعضی مثل وانه و انبه و خربزه زرد رنگی [illegible] رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون
مرکب اند دیگر آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان
مرکب از ان هردو اند * و بدانکه * گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بعد ستر و بیاض مطلقا علامت برودت و
سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس باین دلیل
سواد و حلاوت رائحه [illegible] نیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش
و مضطرب است و اکثریت نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یکرطل شیر دو مثقال
فرفیون با این حیثیت که یکرنگ گردند آن هردو شیء واحد و مخصوص گردد اجزاء فرفیون جدا از شیر و مزاج تا نوس منافی
بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که
با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و
جند بیدستر و عنبر و مشک و غیر ما بعضی در ترکیبی و معجونی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هر یک از ان
برد و در کل اجزاء و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیست پس استدلال

خواهد آمد همچنین لبن اتان و سائر البان را از اماکن مختلفه و ازمان لائقه و بالجمله در هرجا که خوب و قوی القوة گردند اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوة باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بعد یکه متحرک و متفتت گردند یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند * و اما عصارات * پس باید که از ادویهٔ جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و با آتش طبخ ننمایند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ ماملیثا و امیر باریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست * و اما ادویهٔ حیوانیه * پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة والاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از زبول و لاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و ذکوة آنها و از انجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه مرحوم بدل الله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رسیدن انگور است آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند که بریزد و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچهٔ کرباس پاکی پهن نمایند و پارچهٔ نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هرچیزی را بشرائط [illegible] اخذ کنند و در [illegible] اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند * دستور حفظ * زمرهٔ حیوانات که تازه [illegible] که محل قطع و مجرای آن را باحتیاط محکم بسته در شیشه که عسل در آن است داخل نمایند که او را بپوشاند [illegible] زیرا که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلاد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند * دستور حفظ [illegible] مغز حیوانات که متعفن نگردد آن است که در عسل چند روز بگذارند و بعد از آن از شیشه خشک کرده در [illegible] مایه آویزند و یا ستور و هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند زود تر متعفن نمیگردد * دستور حفظ * سائر ادویه آن است که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و مازج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او و نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه و حار و را در شیشهٔ سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و باروغن تونا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف [illegible] جهت حفظ روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم * فصل * هفتم در بیان اعمار بعضی ادویهٔ مفرده و بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آن از الحسب شرافت و خست و تمام التر کیب و متانت الاجزاء و لطیف بودن اجرام و دوام آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد نمیگردند و اما فضه مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان مثابه نباشند یعنی ناقص التر کیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمیمانند و بزودی زنگ و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند و اما نباتات پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و معیار آب قوت آن تا شش سال

واند بر عسل و احکام آنها رد ستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و ما صفرا من زهرة البقر و کیا کو [illegible] و شیر بز و شور
الاغ و لبن النساء و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها را اتخاذ و صنائع بعض اشیا بدانکه احراق
ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت
و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان محروق در ادویه عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت
و شدت نمودن و انتقال مزاج آنها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و بسد و صدف و برگ ترب و تنباکو و امثال
اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند
املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای غریبه آنها است مانند نمک و بوره و سرطان نهری و شاخ ایل و امثال اینها و یا از
برای مهیا و قابل سحق گردیدن آنها است مانند برادیت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد
رد ائت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و زراریح و اسود سالخ برای جذام و خنازیر
زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند و یا معتدل و مفرد و نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها
کم میگردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار حاد اند و بسبب احراق
و اکتساب حرارت ناری تقویت مییابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها
رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجه آنها کم و فاسد و زائل میگردد پس بسهولت و آسانی
و [illegible] سالم [illegible] احراق ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل کردن مانند
نطرون و [illegible] سمی باشد که اعراض مدرکه جسد را هلاک کنند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود را کو
مفارقت و [illegible] کثیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل به برودت کند و از غایت احراق که اعدام
رمادیت رسد باعث [illegible] زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و باید دانست که
در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف
نباتات و حیوانات و [illegible] و مانند اینها را ادنی احراق کافی است و حد ادنی احراق جسم محرق باشد بعد احراق
آنرا با [illegible] که [illegible] و تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی
آهک نامند و آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل [illegible] نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا مکلس
نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آنجمله است اثمد و ارسن و بسد و رصاص
که آنها را [illegible] و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم
و آبار و حب الآس [illegible] و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها است [illegible] ان شاء الله تعالی ذکر خواهند
یافت و بعضی در [illegible] ذکر میگردد * احراق بوره * که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را [illegible] بوره را
در ان اندازند [illegible] تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در ان اندازند
و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردد مانند [illegible] * احراق * جبسین
و [illegible] و مانند [illegible] که مسمی [illegible] است آنست که بگیرند [illegible] هر قدر که خواهند و با آب و نمک پاک بشویند
و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوره آجرپزی و یا تنور حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند

گل ارند وبیل مند و بعد از زمانی بر آورند که سوخته شده باشد * احراق ملح * آن است که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند
و در خرقهٔ کتانی گلوله نمایند و یا پارچهٔ نازکی بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابید ابر زرعی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن
تنور بر آورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند * طریق دیگر آن است که ملح را شسته خشک نمایند
و خوب سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن را بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از
اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس بر آورند
و بکار برند * احراق کهربا * آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده سر آن را محکم بسته
شب در تنور گرم بگذارند و صبح بر آورده سوده بکار برند * احراق اقلیمیا * نیز بر همین نحو است * احراق اسرب *
که آبار نامند آن است که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک تنک سازند و در تابهٔ آهنی بر روی هم بچینند و
تند ری مقدار آب مسحوق ورد و قبضه جو بر آن ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام سرب سوخته گردد و اگر تند ری بماند باز
جو تند ری بر آن بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود * نوع دیگر * آنست که اسرب را صفحهای نازک
سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را بسر پوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن
را بگل حکمت بگیرند و در کوزه گل ارند و بیل مند تا تمام آن سوخته گردد پس بر آورند و بسایند و بشویند و بکار برند
و اندرون آن در سرد و عمل مضر باشند و باید که مقدار کبریت بار اول هر صد مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد * نوع دیگر *
آنست که اسرب [illegible] باقلی گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوزهٔ حدادان بگذارند و چندان
بدمند که خوب [illegible] سوخته بکار برند * احراق خبث الحدید * آنست که ریم آهن را آنقدر تا هفت مرتبه
در سرکه [illegible] آهن و فولاد * آنست که سوهانه را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو
بخیسانند پس بر آورده [illegible] بآب اطلیات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در دیگ
سفالی گذارند و بالای آن سر پوش سفالی گذارند و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند و تا هفته در میان سرگین گاو صحرائی
گذارند پس بر آورده تا ده مرتبه بآب منقوع اطلیات و در بیستم با آب سیر تازه بسر پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند
و سر آنرا محکم سایند تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس بر آورده سحق نموده بکار برند و بعضی
مردم در مرتبهٔ آخر آهن را با [illegible] نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس بر آورده با قند ری نوشادر خالص
سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس بر آورده نرم سوده بکار میبرند و علامت جودت قتل آنرا است
آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود بزود * قتل ذهب * بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند
ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کچهٔ آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک
داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس علاوه نموده شسته بکار برند * تکلیس ذهب * که بهترین طریق
است آنست که بگیرند ذهب را براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بجوشانند صافی نمایند و آنها را در یک جا
جا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده
ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای
[illegible] گذارند تا [illegible] بر آرند پس [illegible] با آتش سرخ کنند و بسایند و در [illegible] نمک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس

ایستد برد ارند و عند الحاجه بکار برند * غسل آبار و اثمد را مثل اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زبرجد
و عقیق و لعل و امثال اینها * آنست که هر کدام را که خواهند اول نرم بسایند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی
بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند و آب مخلوط با آنرا بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه دردی
و سنگ ریزه بماند دور کنند و هر ظرف مخلوط با آن را بجوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک
نموده اکثر از برای امراض عین است بازسحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است * غسل نوره یعنی
آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته
نشین و دردی و سنگ ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بگیرند و آب خالص دران
ریزند و برهم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند * غسل مرداسنگ * جهت امراض
حاره آنست که مرداسنگ را با هم وزن آن نمک بسایند و آب برروی آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا
هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بران ریزند و هفت روز دیگر
بدستور بگذارند و هر روز برهم زنند و بعد هفت روز تجدید آب کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند
* غسل لاجورد * آنچه از برای امراض عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی
و ملون و جه[illegible]ست آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تصفیه یا [illegible]ه تازه نموده بجوشانند و اندکی روغن زیتون
دران ریزند و [illegible] غسل دهند و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار گردد * نوع دیگر * آنست که سنگ
لاجورد را کوبیده صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنجد یا سندروس خمیر کنند و با آب گرم بدست بمالند
و همواره اندک اندک آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست
بدارند و آب اول را در کاسه نگاه دارند آنچه ازان ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین
آن لاجورد اوسط و ته نشین سوم را شطامند یا بر قول صاحب تحفه ادنی معصومی و بنابر فرمودهٔ نواب علوی خان مرحوم مغفور
حجر ارمنی در بین زمان معروف بشطا است * غسل صبر * آنست که بگیرند صبر را و در هاون بهم و ارد و دستی بکوبند و حریر
ببیزند پس بگیرند افسنتین رومی و اذخر و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون
از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب
شده در کاسه بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دواها بران ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب
گردد دران کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آبها را بگذارند
تا ته نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا علحده بگیرند و ته نشین را باز عقاقیر مذکوره ممزوج نموده
در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاهدارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند
و قوت استعمال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است * غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و
لذع آن زائل شود آنست که آب گرم جوشان بران ریزند و بگذارند تا بر آید و اگر دو مرتبه آب گرم بران ریزند بهتر است پس
آب سرد بر آن ریزند و از آب بر آورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب و بید مشک و امثال این بعد
عمل با آب سرد شربت ساخته دران ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که عمل سویق آن است که

بآب خالص رجوع کنند و مثقال آن را باب بدستور طبخ نموده یا تا مدت و هر پنج روز یا هر چهار روز بعرق نشستن بدین
طریق که تدریج چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو مریض برکرسی نشیند که ته کرسی را نخیزران یا نی باشد پرده
شده لحافی برخود گرفته دیگ را بزیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و
اگر علت بیشتر باشد که گاهی سر را نیز زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند بر آورند و چون بخار دیگ تمام شود از
کرسی با هستگی بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود بپیچد و در رختخواب تا عرق در بدن خشک شود پس
لباس پوشیده برآید و ثفال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف کرده
تدریج از آن ثفل را در آب طبخ نموده بمصرف آورند و در روز بیست و هفتم یا سی ام بحمام روند و ثفال چوب چینی خشک
کرده را باب طبخ نموده بان بدن را شویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بنحویکه در حرف الحاء
در قرابادین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسطین را مراض
ضعیفه است و اگر مرض و مریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بر آن پنج مثقال تا بیست و پنج روز
بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب نگاه دارند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن
چهل و پنج روز و نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق
نشیند و بعد اتمام بحمام روند و تا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول نمایند و باید هفت هشت روز قبل و در بین
و ده روز بعد اتمام [illegible] از نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار و مولد دم
سوداوی و سوداوی [illegible] و خوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص
در روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمهٔ چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام
شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شلهٔ مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه و نیم رو بیضهٔ مرغ و بایدکه همه بی نمک
در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از گوشتهای لائق مانند گوشت بره و بزغالهٔ شیرمست یا جوان تربیه و طیور لطیفهٔ
خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و تذرو و امثال اینها باشد و از اغذیهٔ غلیظه نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ
خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و بادام و پسته و چلغوزه و حلویات که ممنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و
میوه ها مانند مثل پرانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و ما سنته و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعض اینها تا یک سال
پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون
و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد # دستور آشامیدن
عشبهٔ مغربیه # مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و تا دوازده مثقال
نمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب نمایند حسب احتیاج
و گاهی در بین و در چوب چینی نیز تدریج دار چینی زیاده کرده برای سرد مزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس
خورا شیده مرضیه اضافه مینمایند و باید که عشبهٔ مغربیه جدید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب
یا بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و باقی پرهیز و خواص و منافع آن ان شاء الله
تعالی در ادویهٔ مفرده مذکور خواهد شد # و نیز طریقهٔ آشامیدن سارسپاریلا # مانند آن است و استعمال این منضج و ملطف

وحصره وادرار وبخور ودماميل وحرب وغيرها ودم فاسد وصفرا وسودا وبلغم نيز با مراض مذكوره وقلت وغيرها وسائر امراض مختلفه وغير مختصه دفع ميكردد ومعالجه وتدبير طبيب در امراض بدني از جمله اعمال وتصرفات آدمي است در ابدان ودر امراض نفساني وروحاني تصرفات او است در نفوس وارواح ونظرات كواكب را نيز در ان دخل است وبدانكه هر مرتبه از مواليد ثلثه پيوسته بمرتبهٔ ديگري است يعني افق جمادات پيوسته با بتداي نباتات است وجمادات متكونهٔ آن مرتبه از نباتست نيز بهرهٔ دارند مانند حجر اليهود ومرجان وسنكي ديده شد بعينه بشكل ماهي مقلس بقد يكشبر طول دو دو از ده ساله ودر صلابت وثقل وجوهر مانند حجر اليهود وسفيد ومرتبهٔ اول نباتات كياه واشجاري اند كه از جماديت نيز نصيبي دارند مانند نباتاتي كه در سواحل بعض درياها كه كوهستان است ميرويند خواه تمام آنها دائم زير آب وخواه قدري بيرون بسبب جزر ومد وغير آن باشند پس نباتات واشجار ضعيفه وبتدريج تا قويه در تمام اجزاء تسعهٔ نباتيه رسند وافق نبات پيوسته با ول حيوان است با آنكه بعض نباتات شبيه بشكل حيوان وانسان ميباشد بدون حس وحركت مانند يبروح الصنم كه آدم كياه نامند وشنيده شده كه در بعض بيشه وجنكلهاي ملك هند وزيرباد ات وارض جديد بعض اشجار است كه ثمر آن بشكل سر انسان تا كردن وبعضي تمام هياة انسان ميباشد ثمرهاء كه بموي سر بشاخ درخت اويخته است كه كويا ميخواهد كه تكلم نمايد وليكن تكلم وحس وحركتي ندارد وچون بعضي اعضاي آنرا قطع نمايند رطوبتي شبيه بخون از ان بر مي آيد وشخصي موي سر يكي از انها را بريده از بيخ جدا نموده و قطرهٔ شبيه بآب خون از وچشم آن بر آمد و پژمرده كرديد وشكم آن را بشكافته سه عدد تخم از ان بر آمد ونيز مسموع كشته كه در ان اماكن مذكوره درختي ثمر مياورد وچون آن ثمر رسيده شد شكافته از ان طايركوچكي بمقدار بچهٔ كنجشكي از ان برمي آيد وخود آنجا پرورش نموده بمقدار كنجشكي ميرسد آنرا چون از حيوان تكون نيافته واز نبات بهم رسيده نخورند وبعضي خود كه مطلق حيواني نخورند از خوردن آن نيز اجتناب مينمايند ودر ثمر درخت مقول دارچيني ثمر چيني نيز پشه هاي بسيار تكون ميابند ولهذا آنرا درخت پشه مينامند وتمر طلاء هند منكي بهم ميرسد بشكل سر انسان وصورت آن سياه رنك ودر دهان آن نقطهٔ طلائي است وخود آنرا مهر ميدانند وآنرا پارسي ناتوه وساكرام نيز نامند ويا اختصاصيت مانند نخل وتار وجوز وفوفل كه چون سر درخت آنها را ببرند ديكر ثمر نميدهند وتاكرد ثمر درخت نخل نر را بماده كه لقاح وتعلي كويند نزنند نخل ماده ثمر خوب نميدهد وميل مينمايد بنخل نر بسوي نخل ماده وچون تمام پيوسته تدهٔ اشجار راجل اكثند خشك ميكردند ونباتات انواع واصناف اند بعضي از ان قبيل اند كه ديكر زمين روييده ودر همان روز بر طرف ميكردند وبعضي در چند روز تكون ميابند وبكمال ميرسند وچند روز ميمانند مانند رياحين وكلها وبعضي بكمتر از سه ماه تكون نميابند وبثمر نمي آيند مانند خيار وبادرنك وبقول وخضراوات وبعضي زراعتها وبعضي بعد از چهار وماه مانند هندوانه وخربزه وكدو وبادنجان وامثال اينها كه بيارو دارند وساق ايستاده ندارند وبعضي بعد از نه ماه مانند اكثر حبوب وبرنج ورز مانند جو وكندم وبرنج وذرت وعدس وامثال اينها مانند تكون جنين در رحم ولهذا اكثر غذاي انسان از ين حبوب است بمناسبت وامّا درملائه بند نه وبلاد يكه حرارت ورطوبت بر ان غالب باشد از اقليم دوم بكمتر از ين ايام مذكوره تكون واتمام ميابند وبدانكه هريك از اجزاي نبات وشجر بمنزلهٔ عضوي است از اعضاي حيوان مثلا بيخ وريشه بمنزلهٔ سر واعصاب وعروق آن است وباعتباري بمنزلهٔ كبد آن است وتنهٔ درخت بمنزلهٔ ظهر وپشت آن وپوست وعروق آن بمنزلهٔ پوست وعروق حيوان وشاخها واوراق آن بمنزلهٔ دست وپا وانكشتان وكل وثمر آن بمنزلهٔ نطفه وتخم وا ولاد وخار آن بمنزلهٔ شاخ وناخن

* و ادویهٔ منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویهٔ مناسبه بعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویهٔ

که مشتبه بالاصول باشند اورام و بثور و صداع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد ... صغیر و لوف الحیه و اقراص و

سکبینج و شاه بلوط و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها نقب ها باشد جراحات را نافع است مانند اسقوطس و بنتر نکار و ملمتار

اسطراطیوس و خراطین و عین الحمام و شاذنه و آنچه در آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را مانند

اسقوطس کندر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مرزنگوش و دم الاخوین و صمغ البطم و

مصطکی و توما ایمی و آنچه در برگ آنها نقبها و خشونت باشد حکه و جرب و ثوباء امثال اینها را نافع

است و آنچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را از آنچه ذکر یافت دانسته

میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره

بباطنهٔ آنها خصوصا بچیزی که دلالت است از ملحیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشیاء

خالی از این امور نیستند و طعوم همگی از ملحیت است و روائح تمامی از کبریتیت

و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هر کس را ملکه ذاتی در صناعت باشد

میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند

حکم نمودن میان نسبت صورت ظاهره و باطنه خصوصا که تجربه

را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بود یک

هر یک از مطالب و مقاصد متفرقهٔ تجربیه و طبیعیه

متعلقهٔ مسائل ضروریهٔ طبیه اشاره نموده شد

برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت

و علم و معرفت

(*)

ادویۀ منسوبه بزحل

الف	آس امیب	آبنوس	بول اذان الفار	ابرتاتس	ابرون نوع من العصاحم	اثل
اجاص الدفر	اراک	اسعل الفدعی	افیتس	اقاقیا	امرنیاد	اسوخ
امغیلان	انجربارس	ایل اارتا	الباء	بردی	برمیارشان	بوفاسیقی
بستاج بعالج	بقس	بقم	بقلة حامضه	بقلة یهودیه	بلح	بلوط
بلابلج	بنج	بنواته که ورق الطرز ورق الغیر فامدل	بنط فان	بولاموجون	بهمن	بوصیر
التاء	تمر هندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جار الدمر
چنار	جلبان	جوز الصهور جوز ماثل	جوشیعا	جدوار	الحاء	حسک
حشیشة الزجاج	حصرم	حمض	حلفا	حلق	حلاب	حماض
حضیض که بقلۀ حامضه است	حمام	حناء	حی العالم	الخاء	خانق النمریا فریق است	خانق الذئب
خانق الذئب	خرنوب خلاف	خشخاش که اثالی است	خمخم	خنثی ریا	خنثی رس	خیزران
الدال	دبق	دخن	درار	درونیون	دلب	دم الاخوین
الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزای

مرطمان	مستهپلواں ذرسمة اصلاع	مليلج	الياء	يمرح	يمه	
	رمرچه باردیابس است منسوب بزحل است			ادرية منسوبه بمشترى		
الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطيدوس	اسطيطس
املج	امرار	افتيمون	افسون	اكليل الملك	ارمالي	اندرمان
اقتليس	انغرا	انف العجل	اندرومارون	ايما رايرطاء	الباء	بابونج
بادرنجبويه	بادآورد بتونكا	برنجاسف	برطانيقي	بوسيانا	بسفايج	بسر
بشمن	بطم	بطيخ	بقشوترين	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطيا
بلسكي	بنک بوسمرا	بولاموينون	بهار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبين	تفاح	تمر	توت	تين	الجيم	جزر
جنجبال	جوزجندم	الحاء	حب السمنه	حربث	حزنبل	حلبه كه فاربغا واعيون لمزقامتل
حلفا	حمص	حنطه	حوزكه جوز السرو گويند	الخاء	خصى الثعلب	خفناكه برواق نيز گويند
خيارشنبر	الدال	دارشيشعان	دمشوريه	دوسر	دهناقوس	الذال
ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	رتل	رجل الغراب ريباس	الزاى

کبیکج	کنم	کراثه	کرویا	کف الضبع	کف الور	کمون
کندش	کندریں	اللام	لاغیه	لامی	ابن مردان *	لخنیس
لسان الایل	المیم	ماموداته	مامی زهره	ماذریون	مثنان	مرزنجوش
مرام	مرماحوز	مرتج	میعه	النون	نانخواه	نمام
الواو	رج	رخشیزک	ولسا	الهاء	ملله	هیوفا ریقون
الیاء	[illegible]وداث	****	****	****	****	****

منسوبات نیراعظم وکوکب معظم شمس صاحب ضیای عالم

الالف	ابراز	اترج اذخر	ارقیطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	اقحوانس	الامل اجبل	البج	انجره	انتله	ایرسا
الباء	بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج
بطم	بقله الاوجاع	بلوس	بلوط الارض	بل	پنجنکشت	بوهن
الثاء	بونریں	الجیم	ججات	جعده	جفت ادریل	جل نسرین
جوز بوا	جوز القی	جوز القس	جوز الشرک	جوز الارقم	جوشیما	الحاء

حب الكلي	حب السمنه	حب النعم	حرشف	حراة	حل	حلبه
حليب	حلبوب	الخاء	خروع	خصي الديك	خلنج	الدال
دارچيني	دارشيشعان	داذي	دمادم	درايا افريا	الذال	ذنب الخرذون
الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند
زعفران	زهرا يعني مرارة	السين	سداب بستاني	سقاذريكس	سقيفايون	سماه
سنبل	سنبل رومي	سنبل جبلي	سپستان	سيساليون	الشين	شحم
شنبليل	الصاد	صامريوانا	صبر	الضاد	ضرو	ضرايع
الطا	طرخون	العين	عنبران	عروق الصفر	عود	الغين
غاروغاريقون	الفاء	فاذاول الرهبان	فراسيون	فستق	القاف	قرفه
قثاء الحمار	قرة العين	قرطم	قصب الذريرة	قنطوريون	الكاف	كبابه
كمادريوس	كندر	اللام	لسان العصافير	الميم	محلب مرارة	مشمشه
النون	نارنج	نعنع	الواو	ورس	الهاء	هرنوا
ورمه	هفت دمان	هيوفاريقون	الياء	ياسمين	••••	••••

منسوبات بزهرا

انجیر	بول انجیر بصل الزیز	خصیة الثعلب	مومن‌سفید	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض

منسوبات بعطارد

اقطی	بابونه	جرز	حشیشة الزجاج	حنظل ترقی	دبق	عرعر

منسوبات بنیراصغر قمر

الالف	اهلامود	اسفاناخ	اقمیدرن	الباء	باقلی	بزرقطونا
بصل	بقلة حمقا	بطیخ زقی	بنفسج	بوش دربندی	التاء	تفاح
الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ
الراء	رمان	الطاء	طحلب	العین	عنس الماء	الفاء
نارنیا	نطرکرات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش
النون	نیلوفر	الهاء	دنل باء	****	****	****

وهرچه‌سرد وتروزرآب روبد منسوب بقمراست

و قسم اول و قطعه چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازهٔ آنرا رائحهٔ
آن طیب باشد و همچنین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از آن
هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون
بسایند سائیدهٔ آن اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنهٔ خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از
سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار و جزائر ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا میگوا خوانند و وصف درخت آنرا قریب
بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در این نوع نوعی دیگر نیز میشود لطیفتر از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از
سرخی و سفیدی و سرخی آن برنگ لک مانند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند نخل و از چوب آن دسته های کارد
ها زرگان گران در خانه گان ترکیب کنند و نوعی دیگر از آن در غایت سیاهی باشد و مانی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند
گویند از جوف درختیکه بهندی آنرا تیندو نامند نیز بر می آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها
برآید و برگ آن شبیه است ببرگ شاخ هندی و ثمر آن بقدر لیموی زرد رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور
و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیر بهوم و
مورنگ و مضافات بنگاله و اینجا بر دکهن و زیر بادات و غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در
طعم آن لذع و قبض کمی باشد * طبیعت آن * بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم است
و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اول سیوم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص و منافع
آن * ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سدهٔ طحال و ریاح آنست * امراض الراس * چون آبنوس
را با آب برگ یا زرنباد سوده مشروق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع
شب کوری و نزول آب جهت بیاض رقیق رقیقه و قرحه و بثور عین و سبل و سده مویی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ
صحت چشم و بدانستن مرکب آن مقبول و با تجربه شده بدل نفع است از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و نزف الدم
ذرور نشارهٔ آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم مشک بدل دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و نشفی که دارد
حرق النار چون بر عضوی که سوخته باشد روغن گل با سفیدهٔ تخم مرغ بمالند و بعد از آن آنرا بپاشند سود مند بود و محرق
مغسول نشارهٔ آن لطیفتر و جهت قروح مزمنه و جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است الغذا و الطلای مسحوق آن و همچنین
مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند با خاصیة اطفای خون جاری میکند و بتنهائی جهت تجفیف قروح خبیثه
و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درم مضر معده
مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن سفوف
ثمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و رو ی و قه ی و ضعف معده و زن نافع
* ابیل * مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست و بر معرفه در وهم آن ثوقینی را آن لبنی است که اعتد
قرقامانند ریحان رطبه مشابهت دارد و بیخ و بیهار و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن تخم کرز مانند و حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه
نوشته نباتی است شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار
رودها روید * طبیعت آن * گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن * مدر بول و جهت سوزاک آزموده مقدار شربت

و ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد و لطوخ آن در یمنی زند متورم و شرب آن
مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان یک درم آن را با عاقرقرحا و ترید و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد
از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر و بتابد تا عرق کند و اگر عطش
غالب شود آب ننوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرداب ازان بالکلیه برطرف گردد و مجرب
دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این سر عجیب است اما
بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه از مقرد آن هر روز سه درم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند
و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از مواضع
لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند بتنهائی و بعضی گویند چون یکجزو ازان اطریلال و از پوست
مار و برگ سداب از هر یک یکجزو کوفته و بیخته پنجروز هر روز سه درم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند
باذن الله تعالی شفا یابند ازان مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم با عسل یا شراب بدل آن دراطلیهٔ برص کندش
مضر جگر حار و مصلح آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا است مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از
مغرب اوسط از قبیلهٔ بربر معروف به بنی وجهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای
آن مرض و ضنت میورزیدند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم میکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر
نمود آنرا بر بعضی از مردم و شایع شد و شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا با انحای شتی چنانچه بعضی ازان ذکر یافت
الوسن # بعد الف وضم لام وفتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را و در
شام معروف بحشیشة النجاة و حشیشة السلحفات نیز است # ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق
رازیانه و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و ازان درشت تر و خار ناک و رنگ آن مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مائل بپهنی
و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی ناخواه و گل آن سرخ مائل بتیرگی از
زیر برگها میروید و گفته اند گیاه آن شبیه بشبت است در ساق و برگ و بو و منابت آن زمینهای پست با سنگریزه و بیخ
آن طولانی مانند شلغم و از زرد ک و در طعم آن اندک حلاوتی است # طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر اول
خشک # افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و مدر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع
و مجفف با اعتدال و جمود و برودت مفرط و فادزهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است # امراض الراس و الصدر و معوط
طبخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبهٔ ریه را نافع و ضماد آن با عسل جهت جوششهای
سر که ازان زرداب تراوش نماید و کلف را و بوئیدن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند
مطبوخ آنرا نافع بدن و نفس را ساکن گرداند و آنرا چون بکوبند و در اطعمهٔ شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد
داخل نمایند نافع آن است و زائل کرد اند سمیت آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده
نگاهدارند و بوقت حاجت مقدار یکملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل بدو نعات بکرر زد و میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت
مفید است و آشامیدن دو درم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خیارزهٔ آن بسیار مفید است
هرچند که از آب بترسد و باکراه ده و مشرف بر هلاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازهٔ آن باشد و اگر تازه بدست نیاید

میباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشند و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها یکی از آنها اصلاح طعام است تا آنکه بگردانند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که بلا مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این مزه میباشند که و بی رائحه پس چون ابازیر در آن اندازند طعم و رائحه بهم رسانند قبول میکند آنرا طبیعت و رو می آورد بسوی آن و هضم میکرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگردانند رائحهٔ آنرا طیب و بگردانند آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگردانند آنرا لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگردانند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگرداند آلات غذا را آن آلاتی که مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیار ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حادهٔ غریبه و بسا باشد که بگرداند سبب تردح و اورام و امراض صعبه و از این سبب میباشند مضار کیفیه خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را اغذیهٔ ملطفهٔ هرگاه اشبه است بیماران را صحاح پس از این جهت استعمال ابازیر حاره در این غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمکها است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیرهٔ کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ماش هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هریک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امریه در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و سوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب الصنوبر و مغز حب القطن است و میباشد محتاج بخلط این ادویه در اغذیهٔ باهیه از برای ادرار منی

* ابراهیمیه * ماهیت آن آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویهٔ حاره و قند و عود باشد که در کرپاس بندند و در دیک اندازند و قند و بادام با گلاب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه در این آب غوره داخل نمایند یا سرکهٔ مصعد مقطر و قند زیاده باشد * طبیعت آن معتدل * خاصیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قوت باه نیز ذکر یافته

* ابریسم * بکسر الف و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر و بفارسی بریشم و بعربی قز و بمصر انی شاربه و بترکی ایپک و بهندی ریشم ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم بحذف همزه نامند * ماهیت آن * پیله های کرمی است خاص و تربیت و خورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج از آن میگیرند و آنرا از لعاب دهن خود برخود پیله میتند و آنچه بر سر خود بلد و ن پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن مرد و پیله تند آنرا ابریشم نمینامند و بهترین آن پیله های بزرگ بالیدهٔ زرد رنگ براق بریشم بشکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و رگیلان و مازندران شهید دشت که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و مختار و مستعمل

پنبه یا کتان لباس سازند و بدانکه ابریشم محرق ضعیفتر از مقرض آنست در اشربه ولیکن برای امراض عین نافع است چنانکه ذکر یافت مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق مغسول است و دستور تقریص و احراق و ترکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت

* ایزون * بفتح همزه و سکون یای موحده وضم زای معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و آنرا [illegible] باشد و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند * ماهیت آن از جملهٔ ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز و تروتازه میباشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری میباشد کبیر آن بیشتر کوهها و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز بسطبری انگشتی و سرخ رنگ و با رطوبتی لزج که بدست میچسپد و برگ آن شبیه بزبان و باریکتر از آن و با رطوبت و گل آن مابین زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر آنرا منبت سنگلاخها و محوطها و پای دیوارها و مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یک جا بر آمده و برگ ریزه و پر آب و بلندی آن بقدر شبری و گل آن کوچک و زرد و مائل بسرخی و تخم آن مانند تخم خشخاش بود و اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند [illegible] و برگ شبیه بخرنوب و زغب دار و غبار آلود * طبیعت آن در آخر درجه سوم سرد و در اول خشک و با قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل مینماید که در سابعه نوشته که نوع اول در دوم آن با قوت تجفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است * افعال و خواص و منافع آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمد و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعا و منع نزف الدم و سحج و قطع رطوبات سائلهٔ رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سوزش [illegible] مفاصل و قروح و جروح و خنازیر [illegible] نافع * امراض الراس آشامیدن آب آن مقدار [illegible] درهم و تطویل عصارهٔ آن با روغن گل سرخ [illegible] و با خل خمر نیز جهت درد سر حار نافع * امراض العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصارهٔ آن جهت رمد مفید * الاذن چون عصارهٔ برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار آنرا نافع باشد * الصدر آشامیدن عصارهٔ آن سرفهٔ دموی را بسیار مفید و ضماد آن بر [illegible] حار و مسکن التهاب آنست * اعضاء الغذاء و نفث الدم آشامیدن بیست درهم از آب آن سدهٔ جگر [illegible] را [illegible] و مسهل [illegible] و آشامیدن [illegible] از آب تازهٔ آن مقوی معدهٔ حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برگ سائیدهٔ آن جهت رفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معدهٔ حار مسکن گرمی و التهاب صفرا است * الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل وحرق النار وغیرها ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ [illegible] از آن موضع در آورده اند [illegible] ضماد نمایند مجرب [illegible] جهت [illegible] نافع و تطویل عصارهٔ آن [illegible] و همچنین شرب بیست درهم از آب آن [illegible] آن جهت قطع رطوبات سائلهٔ رحم [illegible] برگ آن جهت سیلان رحم مفید * مقدار شربت از عصارهٔ آن سه مثقال [illegible] تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن [illegible] است و گویند [illegible] مصلح آن [illegible]

و [illegible]

قدری از آن شاخها را بکنارند که باقی شاخها و سر شاخهای بیرون باشد یعنی بغرا بانند و بالای آن مقداری بکفی و بالا باده
خاک ریزند و آب میداده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بند و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت ببرند و
هر جا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میگیرند چون قلم نمایند و هر جا
که خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت میماند تا بثمر موسم دیگر و گاه
در موسم گل و ثمر میدهد یکی اواسط زمستان و دیگر در ایام گرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام
بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین # طبیعت پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم
و بعضی گرم در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در
دوم و لیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند در اول سرد و
تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم
گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفهٔ آن در آخر دوم گرم و خشک
است # افعال و خواص و منافع آن ملطف و قابض و صاف کنندهٔ روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی
و مقطع اسهال صفراوی و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین
حرارت احشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کلف و گزیدن عقرب و پرندهٔ و مار و شاخهار و رفع بردن و کلف و توباو و قلع
رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زالو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمیشود
شیطان در خانهٔ که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و
خوشبوئی دهان و تطییب و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و
الا دیر هضم و نفاخ خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن
مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کنندهٔ نکهت و شرب خشک کوبیدهٔ آن با عسل دافع مضرت همه زهرها ست و آشامیدن
عصارهٔ آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق
آنرا در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یک دانه اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا
ترش کند و مضر که ساز و مضر جگر و دماغ مبرود المزاج و مصلح مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت
از خشک آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنجاه مثقال است و روغن آن که پوست زرد خالص شش عدد آنرا در روغن زنبق و
روغن خیری از هر یک یکرطل و اگر باشد در دو رطل روغن کنجد انداخته در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یکمرتبه
تجدید کنند تا سه مرتبه با پشتر پس استعمال نمایند # طبیعت آن گرم و خشک در دوم # افعال و خواص و منافع
آن محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت استرخای
فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض باردهٔ عصبانی و درد کرده و مثانه و خوشبوئی عرق و رویانیدن
موی و رفع رائحهٔ کریه و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت مواد راسه و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا
مصلح آن است و مضمضه بآن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفهٔ آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برگ آن قویتر است
و طعام آن که مشهور بجوهست بالنکه است و باردست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از

مفتح سده میکند و خارج میگرداند و حاصل میگرداند از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود بخارات است بدماغ
جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مرهٔ صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزیه و معدهٔ بارده ضعیف و مصلحش
ورق النعنع و مصلح آن مربا نمودن آنست باعسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذائیت ولیکن مقوی
قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معدهٔ حاره و مشهی طعام و مسکن
حدت صفرا و خون و زائل کنندهٔ غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان
حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار
حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن آن است که منع مینماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی
که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کنندهٔ بقایای یرقان آن
است و همچنین اکتحال بآن و غرغرهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و
ثوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب بزند و مار نشا خل از نافع و رب آن تپ صفراوی را بنشاند و
دابغ معده و اشتهای طعام آورد و مضر سینه و عصب و مصلح آن شراب خشخاش و شراب عناب و بدل آن آب نارنج و آب لیمو است
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند منحل سازد و خوردن غذا از آن آب اترج باشد نافع است از
برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه
را ولیکن بسبب شدت حموضت مضر است با عصاب سوداوی زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده
شود بشکر و قند یعنی اگر مورد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آنرا انکار کند آنرا قشره ساخته بنوشند و
اما تخم آن محلل و مجفف و یاقوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند
قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملطفه و مضر به
است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بعد مستور آشامیدن آن و ضماد کردن بآن گفته و مقشر آن بغایت
مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم و دهن آن جهت تقویت معده مفید و سایر
افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شرب بغایت موثر و با شراب مقاوم سم عقرب شرباً و طلاءً و مفتح سدهٔ
گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند گویند عقرب نزدیکی او نمیکند و ضماد محلل ورم
مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی
احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفهٔ آن در افعال مانند برگ آن است و از آن لطیفتر و بوئیدن آن
مقوی دل و مفرح و جهت دفع خلل و هوای وبائی آزموده و همچنین ترش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا چندان منفعتی
نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و
در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات
یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و
ادهان و رب و کنجبین و مطرف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت

* اتنکین * بضم همزه و فتح تای مثناة فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در انخواسم هندی انجره است و واحد آمل

* ایتمن * بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و میم مهمله لغت هندیست * ماهیت آن بیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزرآوند طویل باریک کوچکی و طعمی و رائحهٔ غالب بید انجیر دارد و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یک قسم مسمی اتیس است و قسم دوم به پرتابهکا و قسم سوم به سیام کی و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه * طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی * افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از آن و سرد و خلط را نافع

* فصل * الالف مع الثاء المثلثة

* اثل * بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاؤ نامند * ماهیت آن نباتیست مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن جالینوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه گفته درختی است شبیه بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز مایل بحمرت و برگهای آن ریزه سبز شبیه برگ طرفا و طعم آن عفص بی کل و ثمر آن برگرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخود و رنگ آن اغبر مایل بزردی و در اندرون آن دانههای ریزه بهم چسبیده میباشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی مائین و چهوتی مائین گویند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک حرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی گرده کسیکه آنرا گرم در دوم دانسته * افعال و خواص و منافع آن اما برگ و شاخ آن جالی و مفتح سدهٔ طحال و مقوی جگر و مانع ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و درد دندان نافع چون مضمضه با آن نمایند و گرفتن دود بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر و شاخ و برگ آن جهت دفع سدهٔ سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تلخین آن تا هفت دفع جهت لقوه و مقطر دانههای جدری که آبله نامند و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضاء و خاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بسته و خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و زحیر و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیهٔ آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و گزیدن رتیلا و جوب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظهٔ متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقیع آنرا سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبرده مرطبهٔ مستعمله در زیادتی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ با کنیر اسانیدی بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعة بخورند بسیار فربه میکرداند و رنگ روی را صاف و نیکو و با رونق و نضارت میکرداند * و دلیل منافع آن آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میکرداند و پاک میسازد و تقویت ... [illegible]

ومرهم آن با کره یعنی مسکهٔ تازه وبرگ تاک جهت رفع صلابت انثیین وبخور آن باعث گریختن هوام وتحلیل اورام وفرش کردن
برگ آن وبران نشستن کاسر قوت باه وگریزانندهٔ هوام است وبستن برگ گرم کردهٔ آن بر ورم بارد ونزول آب در بیضه وتکیه
کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بر آن تکیه نمایند مانع تعب وقاطع شهوت جماع است ودر زیر فرش خواب گذاشتن مانع
احتلام وقاطع نعوظ وتخم آن لطیفتر از برگ آن مضر گرده ومصلح مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال وبدل آن
است که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال نه نمایند وزیاده از یک مثقال نیز بدل آن گویند دو وزن آن شاهدانه است

* اثمد * بکسر همزه وسکون ثای مثلثه وکسر میم ودال مهمله لغت عربی است وآنرا کحل وکحل سلیمانی واصفهانی وکحل جلا
نیز وبیونانی طیمارس ولاطینی وبسریانی صدیدا وبرومی کوخان وبفارسی سرمه وبهندی انجن نامند * ماهیت آن
سنگی است صفائحی براق واصناف الوان میباشد صنفی سیاه تیره وصنفی اندک ازان کمتر وصنفی سیاه اندک مائل به بنفشی
وصنفی سفید سرخ وصنفی سفید نیز دیده شده ومعادن آن بسیار واز بلاد اصفهان که بهترین همه جاها است
خصوص آنچه از نواحی آنجا بهم آورند وبعد ازان مغربی ومصری وغیرها وجوهر آن مخلوط با سرب میباشد لهذا ملمع
براق است وچون با نقره دیگ از ان نقره را شکنند وسازد وبهترین آن آنست که خوب سیاه وبراق وخالص از آمیختگی چیزی
غریب بود و[illegible] رزیت باشد وبسیار صلب نباشد وزود شکسته ومفتت گردد وسفید آن تلیهای اندک طولانی وباصفایحی براق
بوده فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی وطلق باشد ولهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند وبهترین طرق استعمال اثمد آن است که
ریزه ریزه نموده بعد از خود در قدری در شکم گوسفند واگر نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکمبهٔ بز وگوسفند میباشد پیچیده در
ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده پاک شسته مدتی در ریگ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند
پس با آب باران یا عرق رازیانه یا آب برگ تازهٔ آن یا آب برگ کشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص ویا فی الجمله با آنچه
لائق ومناسب باشد بر سنگ سماق ساعتها وغبار سوده خالص بتنهائی ویا با آنچه مناسب دانند از اجزا رواده وبعد نباتیه و
مروارید وغیرها استعمال نمایند * طبیعت آن سرد در دوم وخشک در سوم وشیخ الرئیس سرد در اول وخشک در دوم گفته و
محمد بن حسن سرد وخشک در چهارم دانسته * افعال وخواص ومنافع آن قابض ومجفف بی لذع ومحرق مغسول آن
لطیفتر از غیر محرق مغسول آن است وحافظ صحت چشم ومقوی اعصاب آن ومقوی باصرهٔ پیران ودفع حرارت ورطوبت
وچرک وازالهٔ قروح آنست وجهت صداع ونزف الدم از هر موضعی که باشد وتنقیهٔ چرک زخمها وبریدن گوشت زائد وجریان
حیض وازالهٔ قروح متعفنه والصاق جراحات وسوختگی آتش وقتل شپش مفید * العین اکتحال آن با اندک مشک جهت
تقویت باصره واعصاب آن ورفع رمد آن ویا مروارید وسرگین خردون ونبات سفید جهت غشاوه وبیاض چشم وبا حفض
وسماق جهت دمعه وجرب چشم مجرب وچنین با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده ویا عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده با آن اکتحال نمایند
صداع را زائل سازد اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم واگر بیک جانب بچشم آنجانب واکتحال آن با آب کشنیز تازه
خصوص که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری وحصبه باعث عدم بروز آنها است در چشم ومسکن انتشارات
وگرمی ورطوبت وازالهٔ قروح آن وبدستور با آب انار ترش معصور با شحم وهمچنین با آب سماق وآب برگ تازهٔ امغیلان
یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره وهمچنین قطور آن در گوش وبینی وطلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم وزیر آن
وپره های بینی واسب گوش وحلقوم وسینه مانع بروز آبله وحصبه است در ابتدا بشرط تکرار عمل وبعد بروز ظهور آن

با آب برگ کشنیز تازه و اندکی کافور و قلیلی گلاب جهت تحلیل و دافع آن و با آب سماق نیز. و ضماد آن بر پیشانی و لصوق
بر جبهه جهت قطع رعاف حادث از حجب دماغ خصوص با آب برگ تازه رسته امغیلان و برای ورام محلل آنها است و ذرور آن
جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه ترنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند
و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها بربدن جهت قتل شپش مفید و با پیه تازه و سفیده آب جهت سوختگی
آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعد *
و بخور با روغن آن مضر باعضاء صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و اکثار خوردن بسیار
آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه بدل آن در امراض چشم آبار است و در سوزاحراق
و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف قراص و اکتحال آن در نزلات باردین ذکر یافته * فصل الالف مع الجیم *

* اجاص * بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله * ماهیت آن * ثمریست مشهور و معروف بسریانی اجاصا اکاما و
شاه بادکوکا بیلون و بلغت رومی و مصقیتون و اهل مغرب و اندلس ترش آنرا عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف
و الوان بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد آن است
و صنفی زرد و این بزرگ و کوچک نیز میباشد و یونانی این را درک و بفارسی آلوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازکتر
است و سرد تر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آلو را در عراق شاه طرح خوانند یعنی شاه آلو و آلوچه سلطانی و صنفی سرخ
و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمر هندی در تطفیه و ترقیق مواد و آنرا کشیه نامند و چون خشک
گردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر
از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد خراسانی است که تازه آن زرد کهربائی شفاف مخروطی
نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف است و دیگر است و در خراسان میشود و بعد از آنچه جاماسی دیگر میشود مانند آن نیست
و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن شوری است که
آنرا نیشوکوبند و سرد مثل نوعی آلوئی موشود که برومی آنرا نفومیلاس نامند و این نوع قابض بود * طبیعت سیاه و کال
و سیاه صادق الحلاوه آن سرد در اول و تر در دوم و مزه نوعی زرد مخروطی آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه ترش
و یبوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین
آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برگ آن سرد در اول و خشک با قوت قابضه * افعال
و خواص و منافع آن تلیین الغذا و ملین و مزلق خصوص تازه آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام
بخورند مداوم حار و تبهای صفراوی و اسهال و مطفی حدت صفرا و رقت صفرا و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن
و خارش بدن و مسهل صفراوی رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص مخروطی و ترش آن در این امور و شیرین آن در
تلیین و ارخا و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه
مقطعه ملطفه هرگاه در معده و امعا فضول یابند آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع مینمایند والا موجب قبض و حبس میگردند
با آنکه معده و امعا پاک از فضول نادر است پس آلوی سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید
و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العصیر

مزمن است و اطلاق آن ودفع ضرر آن از معده سرد رسیدن او از آن است که مطبوخ تناول نمایند آنرا بعد از طعام و با سفیدان نکردد میاید بعد خوردن طعام نماید و آلوی خشک را چون بجوشند با آب وصاف نموده با ترنجبین ویا عسل ویا شکر بیاشامند ابلغ است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطیء الهضم است ومسهل نیست مانند ترش ومغشوش وخوردن آن بعنوان تنقله نمیباشد نه بطریق دوا وعلاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود وترش و آنرا میجوشند وبمدت مایلی میکنند تا زمانی که غلیظ و بسر حد انعقاد رسد واز آن قرصها ساخته بشکل کرده ذات تنک و بشهرها نقل مینمایند جهت اصلاح اغذیه و مزورات بسیار این بکار آید واجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و ثقل بطن است چون با گلاب یا طلا جوش دهند و شکوفهٔ آنرا چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع * و غرغره و مضمضه بطبیخ برک و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی وورم لوزتین ولهاة و تقویت لثه آشامیدن آن جهت رفع کرم معده و ضماد برک آن با سرکه بزیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن کلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و ماء العسل مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ آن را که صمغ فارسی نامند کرم تر از صمغ عربی و بعد زا و کمتر از آن و جهت سدنا نافع و مفتت حصاة و طعم قروح را کثیر آن جهت حل سعفه و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مجمل است واجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در قرابادین ذکر یافت

* فصــــــــــــل الالف مع الحاء المهملة *

* **احریض** * بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی کل کافشه و کل خشک و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی کسم کا پهول نامند * **ماهیت** آن معروف و در اکثر بلاد ان کثیر الوجود بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در سوم کرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم کرم و در اول خشک و قوت آن تا مدة سال باقی میماند * **افعال و خواص** آن منضج و محلل و با قوت تا بصه و منوم و مقوی کبد و کل از آن خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و تخفیف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید المضار مضعف معده مصدع و مضر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با کوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه است

* **احیون** * بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سرا فعی * **ماهیت** آن ثمر گیاهی است ثمنشی شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب و خار دار مایل بسفیدی و از زمرد و اطراف آن برگهای ریزه باریک و راست شبیه ببرک ابوخلسا و کاه و ریزه تر از آن با رطوبتی لزج که بدست بچسبد و نزدیک برگهای کل بنفشی و ثمر آن شبیه بسر افعی و بیخ آن بمقدار انگشتی مایل بسیاهی و دراز * **طبیعت** آن کرم در اول و تر در دوم * **افعال و خواص** آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است

* فصــــــــــــل الالف مع الخاء المعجمة *

* **اخثاء البقر** * بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرکین گاو و بهندی تر و تازهٔ آنرا گوبر

است * طبیعت آن در اول سرد در دوم و آن در دوم تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و دموی آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعصر و قاطع قی و آب رسیدهٔ آن جهت سرفهٔ حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشندهٔ کرم معده و نفاخ و مسهل معده مصلح آن گل قند است * فصـــــل الالف مع الذال المعجمة

* اذاراقي * بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و بلغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن تخم ثمر درختی است هندی بقدر نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحمی چند دانه دارد و دانها ی پهن مدور و بسیار صلب و تلخ در میان آن میباشد مانند تخم برمل که نیز ثمری است هندی در جوف برمل و هر دانه در غلافی علحده و تخم برمل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و رسمی غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بقدر درخت بول هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برگ نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب منقع سازند و پوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است و در تنکابن و مازندران علاج داء الزنا میدهند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در رغایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه مطبر تر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد نه آن * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک در سوم * افعال و خواص و منافع آن سم حیوانات دماغدار است و بالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد دردی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و یکمثقال آن کشنده مصلح آن شکر و ادویهٔ خشبوی قی فرمودن بشیر تازه دوشیده و آشامیدن اسراق و امعیل با جات دسمه بروغن بادام و نعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانک تا دو دانک و حب و معاجون آن در قرابادین ذکر یافته و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان مینمایند

* اذارافیون * بفتح اول و دال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون * ماهیت آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه بزمرهٔ اسیوس * افعال و خواص و منافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانک آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دواب بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و احتمال آن جنین را که بهندی کستوری مینامند این ویا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* اذخر * بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله * ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و آنرا بعربی تبن مکه و خلال مامونی و طیب الغریب و بلغت رومی سخنس و سخینوس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخینوس یونانی است و بهندی گندهیس و گند بول و گنگول و سوگندهی و روس و سوربا و بفارسی کورگیا و گیاه مکه و گزنهٔ دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و هاء و آخر تصحیف کرده کسیکه آنرا کوبهٔ دشتی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده *

ودهن آن وشراب آن وعرق آن وقرص آن ومعجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره ودر قرابادین بتفصیل مذکور شده با خواص ومنافع وطریقهٔ صنعت هر یک المضار گویند بسبب شدت ادراریکه دارد مضر است بگرده مضر وریه ومصدع است مصلح آن گلاب وعرق نیلوفر وصندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن راسن وقسط وبدل تفاح آن قصب الذریره است

* فصــــــــل * الالف مع الراء المهملة

* ارانو * بفتح اول وراء مهمله والف وضم قاف وواو فارسی میوک نامند * ماهیت آن تخمی است سیاه ومدور ودر غلافی ودر میان گندم روید وبهندی مهوری * افعال وخواص ومنافع آن ملین ومحلل چون آنرا آرد کنند وبا سرکه وآب ممزوج خمیر نمایند وهشت ساعت در آفتاب بگذارند پس بآب خالص بسرشند وبر اورام بسیار صلب وموجع ضماد نمایند تحلیل دهد ووجع آنرا زائل سازد المضار ردی الغذا ونفاخ ومورث قولنج ریحی مصلح آن سرکهٔ ممزوج بشیرینی است

* اراک * بفتح اول وراء مهمله والف وکاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان کرم سیر ایران چوج وبهندی پیلو وجال نیز نامند بکسر یای عجمی وسکون یا وضم لام وواو در آخر وتخم آنرا بهندی پیلبدون وا رکوبند * ماهیت آن بدانکه آن بری وجبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار وبرگ آن عریض وبلند ورا ست وسبز وخرم وانبوه وچوب آن سست وحیوان نمیکند وخار دار وبیخار نیز میباشد وگل آن مائل بسرخی وثمر آن بقدر بطم وخوشه دار مانند انگور ودر ابتدا مائل بتلخی وبا عفوصت بسیار وسبز ودر آخر بعد رسیدن بعضی سرخ وبعضی سفید وبعضی بنفش میگردد پس سیاه وبا اندک حلاوت وتلخی وعفوصت وحرافت وتخم آن ریزه وثمر آن بمقدار نخود وخوشهٔ ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضهٔ دست آید ومنبت آن اکثر بلاد اقلیم اول ودوم ووادیها وصحراها است ودر بلاد هند ودکهن وبنادر گرم سیرات ایران نیز میباشد وجبلی آن کمتر از صحرائی وبا خارهای متفرق وخوشهٔ ثمر آن بزرگتر از بری آن مقدار که در دو کف دست آید ودانهای آن ریزه تر وبی تخم وبعد رسیدن در آخر سیاه وا اندک شیرین ومعفص وبا حرافت میباشد ودر بعضی بلاد شیرین تر وبزرگتر وبا تخم بسیار تلخی میشود ومانند انگور آنرا دریا زار میفروشند وبعضی مردم آن را میخورند

* طبیعت ابن بغدادی گفته که درخت آن یابس است وثمر آن در حرارت ویبوست معتدل وانطاکی در دوم گرم ودر سوم خشک وحکیم میرمحمد مؤمن در اول گرم ودر آخر دوم خشک دانسته * افعال وخواص ومنافع آن جالی ومحلل ومقطع ومفتح سده وجهت رفع رطوبات لزجه ورياح غليظه ومنع نزلات وتقويت معده ورفع اسهال وتحليل ورم رحم وبواسير وعسر البول وتنقيهٔ مثانه وسعفه وماشرا ونمله وتسكين اوجاع وتقويت لثه نافع ضماد برگ آن محلل ومانع نزلات وماشرا ونمله وضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زيتون جهت تسكين اوجاع وتحليل ورم رحم وبواسير وسعفه مفيد وآشاميدن طبيخ ثمر آن جهت عسر البول وتنقيهٔ مثانه وتقويت معده ورفع اسهال وبدستور تخم آن در تقويت معده ورفع اسهال ومسواک چوب آن جالي دندان ومقوی لثه واكثار آن مورث جوشش لبها وشرب آن باعث صداع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل واز تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است وصاحب دستور الاطباء ودیگران گفته اند برگ آن جهت جرب وجذام وبواسير وفساد خون نافع وثمر آنرا بهندی حال نامند تلخ ومسهل ودافع فساد بلغم وصفرا است وجهت سوزش اعضا واستسقا واورام وجذام وحميات حاره ودیدان وحب القرع نافع

* اربع واربعین * بفارسی هزارپا وبهندی کنکهجوره نامند * ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ حشرات باریک و

اردقنانی

ارز

نیز نامند و شراب زهرا ریحوان بمربای آن در قرابادین ذکر یافت

* اردقنانی * بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است
* ماهیت آن نباتی است شبیه بکبر بسیار تند رائحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر
در اطلیه یا مطلحات و صاحب اختیارات گفته تناع الحمار است بلغت اندلس و صاحب مغنی گفته که ثمر آن در غلاف میباشد

* ارز * بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب ارزا و اریز یونانی است و بسریانی روزی و بعربی ثمن و بفارسی برنج
و بتورانی گرنج و بهندی چاول نامند * ماهیت آن گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلند تر و نرم تر و منبت
آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جایهائیکه در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار بر آن برسد مانند آب چشمه و رود
خانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یکقامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد و در دو فصل آنرا زراعت
مینمایند یکی بیش از موسم باران که بریهات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که با آب باران انچه در
زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی
آبها و سیلابها و مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آن را
خوفی و ضرری نیست هر مدتیکه باشد و اگر احیانا دفعة آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد
و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب میشود بلاد
هند است خصوصا پشاور و درکمون بندر سورت و پانس بریلی که مابین شاهجهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوص مکهه که
دیهی است از دیهای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوص جبال بارز کرمان و از آن بهتر در مراغه زیرا که برنج
بارزیک مدین هندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکوره آن که خوشبو و خوش ذائقه
میباشد و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقل و لزوجتی نیست و بعد تر برنج ایران و اما برنج بلدان
دیار بسیار ثقیل و لزج خصوص انچه در جزائر و سواحل دریای شور میشود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها
مطلقا نمیشود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را از این جهت است که در آن بلاد برنج و نور ندارد و خوب نمیشود و
اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطیء الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل و امثال این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب
دیگر است خصوص در امزجه حاره * در طبیعت آن اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول
و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و در این اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی
و قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که
بفارسی چلاو کش نامند میباشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آنرا نگیرند و دم دهند که
آب برنامند و اکثر بلاد و ایران بدین نحو طبخ میکنند میباشد مائل بگرمی و لیکن باید که قبل از طبخ زمانی آنرا با آب بخیسانند
و خوب مالیده با چند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ لزج آنرا دور بریزند
استعمال آن جائز نیست و بالخاصیة در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از این جهت
شاید قدما و اکثر متأخرین مرضی را از خوردن برنج نفرموده اند و مخصوص با صحا داشته اند که در مرضی احداث کیفیت
متضاده در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و احتمال که این مخصوص با رز غیر هندی و جبلی باشد زیرا که بعضی مرضی

سفید مدور می آنها اندک صلب و تنهٔ آنها نرم و پر از رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و
از این قبیل آنچه را بیابند میخورند و هرچه را که بخورند اطراف آن گل آلود میباشد و چون خشک شود اندک صلب
میگردد و در شدت تمام تعابی دهی آنها و آنچه را میخورند همه گل میگردد و باندک زمانی فاسد و فانی میگردانند خصوص
کتاب و فرش و لباس را و مادهٔ تکون آنها ابخرهٔ محتقنهٔ محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است
و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و در این اماکن آنچه
می‌یابند همه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنگاله در ایام برسات بزرگ و بالیده بقدر راسته خرما
میگردند و پر برآورده پرواز میکنند و باندک زمانی فانی میگردند و اهل هند میگویند که بادشاهی دارند و جثهٔ آن بسیار
بزرگ و بالیده میباشد بحجم انگشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از
اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنهٔ آنرا
بروغن گاو چرب نموده می بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و یک دو روز بگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن برمی‌آید
و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه بادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در مواضعیکه دهقانان غله‌های
زراعت را کنده جا بجا جمع مینمایند و برطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه
تکون مییابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند آن مواضع را کنده برمی آرند و بعضی از آنها یک یا دو عدد میباشد و
وگویند چون آنرا در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشندهٔ آن است و
دخان برهان مد و کرکی و کشنیز خشک و زنوتینج گریزانندهٔ آنست

ارسطون شرابی است غلیظ که از خمر و ادویهٔ حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای بارده است و در قرابادین ذکر یافت

ارغاموني بروزن افلاطوني بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون
و یاء و آخر بفارسی مامیثا سرخ نامند و بهندی بن پوسته * ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف
و شبیه ببرگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ
دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی * افعال و خواص آن حار و حاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاسن و قرحی
که آنرا تاقلیانا مند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون دو درهم برگ آن را با بیست و یک دانهٔ فلفل سیاه سائیده و
با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از آن نافع

ارقیطون بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و نون معرب
ارقیون یونانی است و ترسوقیون نیز نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از آن
بزرگتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنگ آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن
مربع کمتر از یک ذرع و آنرا اکلیلی سرخ رنگ و تخمی بقدر ارزیزهٔ سیاه است و بهترین آن تازهٔ حریف آن است و صاحب تحفه
گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند * افعال و خواص
و منافع آن جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث الدم و مفاصل و عرق النسا
و شقاق و قرحهٔ انگشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح بیخ ناخنها نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن و نگاه داشتن

آن درد دندان مسکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یک درم آن با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و لعوق الله [illegible] و چرک کائن در سینه و نیم رطل از طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد مفاصل و ضماد تازه آن جهت شقاق و قرحه سر انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثه کهنه نافع مضر گرده مصلح آن روغنها مقدار شربت آن تا شش درم بدل برگ آن بیخ آن است

* ارقطیون * بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طاء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا ارقطون نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ فلوس و زغب این از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن رخو طولانی و تخم آن شبیه بزیره کوچکی * افعال و خواص و منافع آن بسیار لطیف و مجفف و جالی طبیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نگاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول و عرق النسا و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی مرا نافع

* ارمال و ارمالک * بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده بسریانی ارمالی نامند * ماهیت آن پوست درختی است خشبی شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن مائل بزردی و منقش از قرفه است مشابهت آن مشابه قرفه و بهترین آن تازه زرد رنگ خوشبوی آن است و نواب سید علویخان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته اند که پوست درخت کادی است * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن نافع مناسب تر نقل و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و ورم و منع انتشار زخمها آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و آشامیدن آن جهت قطع تقطیر [illegible] کرده هرجا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و [illegible] قروح و منع تعفن اعضا و طلاء آن جهت اصلاح ناخن و چون آنرا کوبیده با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده گرما گرم بر عضو موجع و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن یک مثقال تا دو مثقال بدل آن دارچینی و قرفه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بفتح اول و بضم لام و سکون واو و دال مهمله و ماد [illegible] آخر نامند و شاید شبهه باشد ارمال غیر لود است و محتمل که آن نوعی از دارچینی و بعض قرفه و سلیخه باشد و لود پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام و برای دفع رطوبات و [illegible] و حیض و غیرها و برای [illegible] دارند و [illegible] آن مستعمل دارند و آن با عطریت و خوشبو نیست

* ارمنیون * بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی است * ماهیت آن نباتی است بری و بستانی و هر سال [illegible] بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه ببرگ ابهل و ساق آن مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گرمل ارمنیون درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور راست در زمان ما صحت آن غیر صحت قلقلان است و در حرف القاف مذکور خواهد آمد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن محلل و جاذب آشامیدن یک درم آن با شراب بغایت مدر حیض و با ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با عسل و ضماد آن [illegible]

وتطور آن با عسل جهت ازالهٔ قرحهٔ چشم معمول با رماد ریاحین آن نافع وعصارهٔ برگ آن در تن اطفال کرم تولد کند و دفع جنین
* ارنب بری * بفتح همزه وسکون رای مهمله وفتح نون وبای موحده معرب از ارنبا ی سریانی است وبعربی نیز بنون
وبرای مهمله ویونانی درسیسون واغروس وغرسا و من ولیز بسریانی لاعوسی وبفارسی خرگوش وبترکی دوشان وبهندی
سساوسه وکهرهه نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است بجثهٔ گربه با مویهای بسیار نرم وصورت آن فی الجمله شبیه
بصورت موش وگوشهای آن بسیار بلند ولهذا آنرا خرگوش نامند ودستهای آن کوتاه تر از پایهای آن ومانند زنان حیض بیند و
گویند منقلب میگردد نر آن بماده وبالعکس واصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست وقوی میگردد ویک سال مادهٔ آن
واهل اشبیه نمودهٔ نرا گفته اند ومدت حمل آن هفتاد روز است وزیاده هم گفته اند وگویند چون آنرا بسیار بترسانند وذبح
نمایند خون از جلد بیخ آن بیرون می آید وسفید یکرنگ وسیاه اغبر وابلق میباشد * طبیعت آن گرم درسوم وتر در دوم و
بزعم بعضی سیاه آن خشک وسفید ترکی آن بسیار گرم وخشکی آن کمتر ومشهور آن است که مزاج آن سرد است وباین قول ایراد
نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین وصاحبان بارد المزاج وامراض بارده را وجواب گفته اند که مزاج آن
هرچند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال وحق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است وسبب آن
شهرت افعال آن است از جبن وخوف وسبب این سرد ونیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است واز لوازم
حرارت جرأت وجلادت واقدام بر حرب است وآن جانوری سرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و
هلاک میشود جناب باری تقدس وتعالی بحسن تدبیر وحکمت بالغه قلب آنرا بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده
پس حرارت غریزی و [illegible] هوائی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردد وموجب جبن وخوف او میشود ونیز
حرارت اصلی مزاجی [illegible] رارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار وضعف آن میگردد واز این جهت
باز نیز بسیار * واز [illegible] رادکردو صید چنانچه مادهٔ آن میکند نمیتوانند نمود ونیز شیر نران جلدی وجلادتی که شیر ماده دارد
ندارد * افعال وخواص ومنافع آن صرع وفالج واسترخا القوه واختلاج وارتعاش اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصا کباب
ومشویات مزوره با ابازیر حارهٔ معطره ومقویه مانند دارچینی وفلفل وصعتر وخردل وتخم شبت که ترش کرده باشند اینها را
بحری نافع اند از برای فالج ولقوه واسترخا وخدر وارتعاش وامراض بارده وعلل اعصاب واوجاع مفاصل وسلس البول
وبول در فراش وهمچنین قلایای آن ومولد خون غلیظ وغلیظتر از گوشت گاو وگاومیش واگر مرقه باشد بی ترشی وچون
قدر قلیلی از انفحهٔ آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند وفزع در خواب ولیکن باید
که شیر در معدهٔ او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد وهمچنین خورانیدن آن با سکنگبین وبا روغن گاو یا سرکهٔ انگوری
یا با عسل مصفی معادل نخود خرما نافع است از برای صرع وچون یک درم انفحهٔ آنرا با یک درم شب یمانی سوخته با آب طبیخ
بابونه وسداب چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید وآشامیدن وحمول آن بتنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال
مانع حمل زنان است وآشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم وشکم نافع وسه قیراط آن با شراب جهت رفع
تپ ربع مجرب شمرده اند وآشامیدن یک درم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه واز یک قیراط
تا نیم مثقال با سرکهٔ انگوری جهت صرع وتحلیل شیر منجمد در معده وگزیدن افعی ودوبیهٔ قتاله وبالجمله فادزهر جمیع سموم
است وزهرهٔ آنرا تاثیر عکس پنیرمایهٔ آنست چون با زیت خلط کرده شود وبلع نمودن آن گرما گرم هنگام ذبح بعد سیلان

ثقل الدم وقی صفراوی ویرقان عارض شود واگر بول بکند اندک شبیه بارغوان باشد وبعد بول عرق کرید بعضی از بدن او را برآید وقی صفراوی مخلوط باندک خون نماید اصلاح آن خوردن شوربا ی ولا رخوردن سلافهٔ برگ خبازی وآشامیدن عراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشد پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن وبیخ مریم کوبید؛ مقدار یکرطل وخوردن سرطان نهری وآشامیدن ماءالشعیر سرد کرده وخربق سیاه ولبن شتر تنها یا قطران یا ماء العسل مقدار یکرطل واگر احتیاج بفصد شود فصد نماید وتنظیف بطن نماید بقی واسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق وعلامت بره صاحب آن آنست که مکرر و تماید او را شنیدن نام ماهی اولا پس دیدن آن پس خوردن آنرا وخواب آمدن ولخواب دیدن ولخواب رفتن آن

* ارونسه * بفتح اول وضم رای هندی چهار نقطه وسکون واو وفتح سین مهمله وهاد در آخر لغت هندی است وآنرا بانسه بفتح بای موحده وواو والف وسکون نون وفتح سین مهمله وهاد در آخر نیز نامند * ماهیت آن نباتی است که در هند وبنگاله بسیار میشود ومابین شجر وگیاه وبلندی در ذرع وزیاده بران وبرگ آن شبیه ببرگ بید واندک عریضتر ازان وشاخهای آن پر گره وچوب آن سفید واکثر ازان خلال میسازند وگل آن بیشتر سفید وبعضی سرخ وبنفش نیز میباشد و آتش چوب آن تند میباشد واز زغال آن باروت میسازند * طبیعت آن گرم وخشک است در اول وگویند سرد است و گل آنرا سرد نوشته اند * افعال وخواص ومنافع آن گل آن جهت دق ودفع صفرا وتسکین حدت خون وسوزش بول ونافع است آن مفید وگویند بیخ آن جهت سرفه وضیق النفس وربو وتپهای بلغمی وصفراوی وغثیان وقی ویرقان وحرقة البول وتقطیر مجاری بول که بهندی سوزاک وبفارسی سوزنک نامند وگفته اند تپ دق را نیز مفید است وثمر آن بمقدار جوز صحرائی که بهندی گوارچنکی نامند میشود وسبز رنگ وتخم های آن ریزه گویند تعلیق آن برگلوی اطفال جهت سرفهٔ ایشان نافع است

* آرید برید * بمد همزه وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه ودال وفتح بای موحده وکسر راء وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله بی نقطه * ماهیت آن دوائی است فارسی مانند پیازشگافته که از سیستان خیزد غافقی وبعضی بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بریست وانطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت ازان است * طبیعت آن بسیار گرم وحاد * افعال وخواص ومنافع آن جذاب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر وآشامیدن آن بغایت مدر وحیض مقدار شربت آن تا یکدرم است

* فصــــــل * الالف مع السین المهملة

* اسارون * بفتح همزه وسین مهمله والف وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغت سریانی است بیونانی سرا بیون وبهندی تگر نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است پرگره واندک طولانی وکج وزرد رنگ از زرد چوبه باریکتر ونوعی تر نیز دیده شده باریشها وعطریت وثقیل الرائحه ولذاع وبعضی اغبر مائل بزردی ومنبت آن جنگلها وگیاه آن منبسط برروی زمین وبرگ آن شبیه ببرگ نیل ولبلاب وازان کوچکتر ومائل باستداره وگل آن بنفش ودرزیر برگ شبیه بگل بنک وتخم آن شبیه بقرطم که کاجیره نیز نامند ونوعی ازان را ساق بقدر ذرعی وحد ودر وبرگ آن مانند قنطوریون دقیق وبالای ساق آن پرشعبه بعضی بالای بعضی ودر اطراف شعبه ها چیزی مانند دانه های گندم ودر جوف آن چیزی زغبی وبیخ آن بسطبری خنصر وکم گره وخوشبوی وخوش طعم ونوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول واغبر وصلب وشاخهای آن پر گره و باریک وبرا چهار صد چیز وگل آن بزرگ وبنفش وثمر آن مانند ثمر کبر ودر جوف آن تخمی مانند تخم خطمی وبیخ آن ساری

حامله باشد دارد و آزموده‌اند که طفل را از شیر باز کردن از مرضی که بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آنرا خشک
نموده هند الحاجة با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آنرا تنگ کند و گرم گرداند و چون یک درم مرکین آنرا در شراب
حل نمایند و بمقدار دین شرب خورد بغلبه باعث تقویت و علم شواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تاجدار
را بشنود نوزده برابر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود میمیرد و گویند خوردن
مثل سبل آن از جملهٔ سموم است و اکثرا زراه عداوت آنرا مقراض نموده در میان رگ بوک تانبول گذاشته بخورانند بکسیکه
با او عداوت داشته باشند بالجمله هر شخص کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ
بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیاورند جگر چوزهٔ کرمنقار با زغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و
چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورانند
و قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخهٔ درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه
ماهی رویان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و سه ساعت صبر نموده تار چهٔ ماهی را بکشند موها با آن
چسپیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی چولائی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را
بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هر دو سمی میباشد ادویه میباید باید که زراوند یا بوما و عسل
در مرهم برآن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند دران مرهم متخذ از تشور نحاس و زنجار و خمسه الفضه و موم و زیت کذارند

* اسد القدس * * ماهیت آن شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگ آن مزغب و با زوجت و ساق
آن باریک مانند ریسمان اغبر مائل بسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل ابلاب و بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند کزر و
بسیار کوچک و برگیاهیکه در حوالی آن بروید میپیچد و آنرا فاسد میسازد و اهل آنرا مالوک نامند * طبیعت آن
در دوم گرم و با قوت بارده و در سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن * محلل بلغم و سوداء غیر محترق و مدر بول
و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه مداومت بخوردن آن نمایند
پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلاً ضرری نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد
و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب و مغثی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا پنج درم
بدل آن افتیمون و در امراض هزال مانند آن صعتر و ریغ آب سند روس

* اسراز * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است * ماهیت آن شجریست
منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای جهار زود رابند ای روییدن باشاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم میباشد و چون
محاذی روی آب شود از آن برگ و شکوفه شبیه بسوسن ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار فندق مسدس پر و مزغب با اندک بشاعت
و حلاوت و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ * طبیعت آن مرکب القوی و مسخن * افعال و خواص و منافع آن
دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرورین و با شراب در مبرودین بغایت محرک باه و دانهٔ آن
محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم صمغ آن لزج
و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع

* اسرنج * بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند

میباشد وآنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد دهلی و عظیم آباد و جهانگیرنگر از بنگاله میروید خشن و به اندک میاه تیره
و بعضی سفید مایل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مایل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس
میشود که دانه‌های خوشهٔ آن پاشان با ریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بآنچه ذکر یافت بلکه تند تر و لیکن
خوشهٔ آن دیده نشده که چه نحو میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در درجهٔ اول و در دوم نیز گفته اند و این اصح است
خصوصا جبلی تازهٔ قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب
از جوهر ارضیه بارده و ناریه لطیف و شیخ داؤد گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی
و اجزای بارده آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد
و ناری حار لطیف * افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سدد مابقوت جزو حار لطیف خود
و باقوت قابضه جزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت متذکره و مفکره و مصفی
روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و
دافعهٔ خود اخلاط فاسدهٔ بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبد و
طحال و مجاری بول * امراض الراس * و شیرهٔ آشامیدن یک درم آن بتنهائی جهت رعشهٔ دماغی و دوار و سدد حادث
از ضربه و سقطه و تزعزع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیهٔ ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازهٔ آن
بتنهائی و یا با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و ملطف است حابس البخرة و مقوی معده است و مداومت آشامیدن
طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال با آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس
سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه می
نماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و مانع عفونات و انصباب نوازل است با عصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت
میبخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغی را و همچنین سائیدهٔ جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین یعنی مربای گل
آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقدار بیاشامند که مقدار یک مثقال اسطوخودوس در آن باشد و مداومت بران نمایند
امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین
با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیهٔ متعدد بودن صرع بلغمی و
سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا بجهت رعشه و اختلاج را نافع است مداومت آن تا سی
و پنج روز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن بتنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت
تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و شخوص و چون بیندازند در شش
قواریس آب انگور یک من اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامند صرع
از آن با عاقرقرحا و سکبینج نفع می‌بخشد آنرا انفعی‌جین و گاهی بعوض آب انگور سرکه میکنند و در بن هنگام چون یک ماه در سرکه
محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر از بن سرکه سکنجبین شکری و یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یک ماه و نیم با دو اوقیه
با عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول
ردیهٔ بلغمیه بالاه و مفتح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل الثقوب و ریاح [illegible] و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با [illegible]

وچون رقطیه معها یا جاذبه از سودای محترق وبا پاچهٔ بره یا پاچهٔ بزغاله جهت دوا روصل رجاز رخوانین وامراض حادرزورنه وسل وسعال و با کشک الشعیر وماش مقشر جهت ذات الجنب وحبس البول وحرارت آن وحمیات حاره وتسکین عطش نافع وتفصیل اغذیهٔ اسفاناخیه والوان آن در قرابادین ذکر یافت

اسفلیناس بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح نون والف وسین مهمله *ماهیت آن ازادویهٔ مجهوله است جالینوس آنرا قنابری دانسته ومالیقی غیر آن وگفته قنابری مشهور است نزد اهل شام وهمه مردم ماهیت آن وهمچنین منفعت آن غیر ماهیت ومنفعت اسفلیناس است ودیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی وبرشاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ تسوس که لبلاب کبیر است باشد وریشه های آن باریک وبسیار وطیب وگل آن ثقیل الرائحه وتخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس ومنبت آن کوهستانها ومنک لاخها *افعال وخواص ومنافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر وپیچش ورفع سموم جانوران زهردار وضماد برگ آن جهت قروح خبیثهٔ عارضه در پستان ورحم نافع وجالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام واختیار نکرده

اسفنج بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وجیم بیونانی صیفونا وبعربی زبد البحر وسحاب البحر وغمامه وغیم ونشانه وصوف البحر وهرشفه وبفارسی ابر مرده وابر کوه ونشکرد گاذران وبهندی موا بادل وبترکی باوطنامند *ماهیت آن چیزی است که برروی سنگهای کنار دریای شور متکون میگردد وچون در آب اندازند آب را نشف مینماید وچون بفشارند آب از ان برمیآید وآن دو قسم میباشد قسمی از ان که متخلخل وسوراخهای آن کشاده ونرم وشبیه بنمد وپرسوراخ است ماده گویند وقسمی که با صلابت وسوراخهای آن صغیر وتنگ است نرنامند *طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم *افعال وخواص ومنافع آن محلل ومجفف قروح وجروح عمیقهٔ تازه وکهنه واورام بلغمیه وریشهای کهنه وقاطع نزف الدم والتیام دهندهٔ زخمهای کهنه ومفتح افواه عروق چون تازهٔ آنرا با سرکهٔ خالص یا سرکهٔ ممزوج بآب یا شراب تر کرده برجراحت تازه بگذارند التیام دهد وبالخاصیة قطع نزف الدم کند از هر عضویکه باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها وذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه وهمچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود قوت مجففه قوت جاذبهٔ آنرا نیز هست وسوختهٔ آن جهت منع نزف الدم والتیام زخمهای تازه قویتر وذرور تازهٔ آن بتنهائی یا با پنبه یا با ریشهٔ کتان سوخته جهت رمد یابس وجلای بصر وتفتیح افواه عروق مضموعه وجراحات جاسیه ومحرق مغسول آن در ادویهٔ عین نافع وچون قطعهٔ خشک آنرا که دران مطلق تری نباشد بقفر الیهود ویا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا بآتش برافروزند وسرد بکر را بر موضع قطع یابط که خون ازان بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد وداغ کنند آنرا که ما کستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب چسپیدن وگرفتن آن افواه عروق را وهمچنین خاکستر سوختهٔ چرب نمودهٔ آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند وخاکستر آنرا ذرور نمایند وشرب آن جهت نزف الدم خارجی وداخلی مفید وچون قطعه ازان را بقدریکه توان فروبرد بخیاطهٔ ابریشمی ویا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند وسر خیاطه را بدست بگیرند ولحظه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد ازان خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید قسمی که گلو نبود دو را خراج زلو وخار که در حلق چسپیده باشد بیعدیل است وچون ریزه ریزه نموده بمقراض وبروغن زیت چرب نموده بگذارند تا مرش بخورد میکشد آنرا ودر مصر کاذران آنرا در

و زرد یا با عسل و طبیخ الحبرون ربع درم سقمونیا با ماء العسل و بعد از ان عصارهٔ اسفناج است و مدرات بول با ماء العسل

* اسفیداج الجصاصین * بفارسی سفید آب برزی نامند * ماهیت آن سنگی براق صفائحی است که در یزد و نواح اصفهان از معدن کچ و امثال آن حاصل میشود * طبیعت آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص و منافع آن محرق آن لطیف تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کنندهٔ بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکهٔ مخلوط با پشم خرگوش و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و با عسل الزاق آن و بتنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع المضار خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از ان اقوی و مداوای آن بقی نمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و چیزهای لعابی و عصارهٔ خطمی تر و ملوخیا پس آشامیدن ربع درم سقمونیا با جلاب اگر بدین ساکن شود اعراض بهتر و الا باز اعادهٔ اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجهٔ آن نمایند

* اسفیدباج * بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است * ماهیت آن مرقی است که از گوشت بچهٔ مرغ و بزغاله و حلان و غیر اینها از گوشتهای خفیفهٔ لطیفه و بقول و حبوب و غیر آن مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعمی غالب نداشته باشند و ادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند * طبیعت آن در دوم گرم و تر * افعال و خواص و منافع آن لطیف و مرطب صالح الکیموس و نافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر و نسیان و سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند جذام و سوداوی مزاجان را نافع صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آنرا بگیرند و طبخ دهند پس در ان از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حارهٔ مناسبه و کشنیز و مصطکی در ان ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بشوربا بتنهائی و یا بقدری چلاو و اگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است و گرما گرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن بسر و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

* اسقنقور * بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و آنرا سقنقور بدون الف و سقنقس نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی است و تحقیق آن است که غیر ورل است و ورل مائی را بهندی پانی کی گوه و سقنقور را سهور و بهندی بن رهو نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است از بزبچه بزرگتر و با دست و پا شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائی است که از نیل مصر صید مینمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی بچه دهد و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه بورل یافته میشود در رملهای اطراف نیل مصر و می شکافد رمل را و داخل آب نیل میشود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آن است که ورل در صحراها میباشد و اسقنقور در شطوط نیل و رملی و قریب بدان و پوست ورل صلب تر و

اسفیدباج

اسقنقور

در اول و کهنهٔ آن در دوم * افعال و خواص و منافع آن * خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب و نبیذ زبیب و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و یا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند و بتخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حارهٔ یابسه و بعضی امزجه چنین باشد و در بلاد دیگه هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنگاله تکون یابد بسبب کثرت رطوبت و مصلح آن را چون بکوبند و بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر مائیده باشد بخورند و همچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه و سرهٔ آن با دارچینی سوده و بزردهٔ تخم مرغ باشد جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهو بارس گویند طلای خون آن با هلیلج و آملج تغییر رنگ وضح و برص میکند و گفته اند که سقنقور انسان را میگزد و طلب آب میکند اگر یافت در آب میرود و اگر نیافت بول میکند و در بول خود میغلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد و اگر انسان سبقت کرده و در آب فرو رفت قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده میمیرد و انسان صحت مییابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجهٔ باردهٔ رطبه مضر امزجهٔ حارهٔ یابسه خصوصا که بی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بسر و مصلح آن عسل و بدل آن ممکهٔ صید او تضیب خشک کاوکومی و جمعی گفته اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

* اسقوردیون * بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و را مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیرنامند * ماهیت آن * دو صنف میباشد صنف اول کوچک و بی دانه و پوست آن از آن جدا نمیشود و طعم آن تلخ و تا بض و لذاع و آن را اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مائل بسرخی و ساق آن در ازو منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ و یکدانه و طعم آن تند تر و لطیفتر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرگ ساق و گل آن سفید است * طبیعت آن * در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه * افعال و خواص و منافع آن * محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و انشاء الله تعالی در حرف الثاء در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الکراث گویند عنصل و مخلل آن در افعال مذکورا بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مقوی مبرود المزاج است

* اسقولوقندریون * بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم بای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی مزیل الطحال و بمعنی کاوی الطحال نیز گفته اند بجهت آنکه کدا زنده و زائل کننده سپرز است و اهل اندلس اقربان و بمصر مشهور بکف النسر است و بشیرازی زنکی دارو نامند * ماهیت آن * نباتی است بی ساق و بی خوشه و بی ثمر منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مشرف مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مائل بسرخی و مزغب و طرف اعلای آن سبز و از یک بیخ روئیده و بهتر آن سنگین مرخ

و افاته و تنبه او صحت و ضماد سائیده با آتش گرم کرده آن آنمقدار که لذع و حدت آن کم گردد بتنهائی و یا بآن کمی خطمی و قدر قلیلی افسنتین و صبر و مرمکی و مصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت و لیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر ورم بلاحب نسیان و بر ساقین و قدمین و یا فخذین و یا رکبتین او بعد از تیغ زدن بر ساقین او و کذا شحم حنظل و بر ساقین و قدمین و رکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی و مویزج از هر یک ده درم و برگ خردل یک سته کوچکی همه را یکجا نرم سائیده و با روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود و برا عضای مذکوره بمالند و همچنین چون بر ثوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمالند ＊ امراض الصدر و المعدة و الکبد و غیرها چون یاد و چندان عسل کف گرفته بپزند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و گرفتگی آواز مفید و چون تشویه نمایند در بیضهٔ مرغ را در جوف یک اسقیل و بگذارند تا نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زائل سازد زمین را یعنی زمین گیر شدن مرضی را و چون نه قیراط آنرا در عسل پخته بخورند جهت درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفهٔ کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مدهٔ ریه و مغص و احتباس بول نافع و نه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام و آشامیدن آب برگ آن که باد و چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسقیل را کوبیده نشرده و با آب آن گرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقاء مفید گفته اند چون اسقیل را بخمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پختهٔ آنرا با پیاز و سیر کمی و نمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با چلاو کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از آن و از ریشهای آن که با هم بکوبند و بنوشند مقوی قویست و چون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک و نیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سلهٔ آن مؤثر و با موم و قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و حزاز و بازفت و حنا جهت بثور یابسهٔ سر اطفال و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند و موی برویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند و گویند بوی آن کشندهٔ مگسهای گزنده است و بالخاصیة قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و نمل و مورچه و مگس و مالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مرداسنگ سائیده با آب و گویند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مفاصل و درد چشم نافع و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و یک عدد آنرا در میان انجیر گذاشته بکر وزدر میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بورهٔ جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و مکرب و مضر عصب مصلح آن حماض و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که بسنگ تفته داغ نموده باشند و ربوب فواکه و اسقیلیکه تنها روئیده باشد در زمین ردی شدید الحرارة حاد و قتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زردهٔ تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و بزر و رلها بات و مسکه و سفوف مقلیا تا مقدار شربت آن تا دو درهم و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن

یا شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای پنج ولیکن
از آنها نرم‌تر و کوتاه‌تر و اندرون آنها تخمهای بسیار با ریک سیاه و ریشه های آن بسطبری انگشتی و رنگ آن مایل بسرخی
و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریگزارها و کوههای بی آب و این را بالطیثیة الرنبال نامند طبیعت قسم بستانی آن گرم
در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت از آن زیاده * افعال وخواص ومنافع آن بستانی آن جهت تحلیل
و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیمثل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و برودت
آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیم درم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا
و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یک درم آن جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و گویند خوردن و ضماد
نمودن آن انثیان را کوچک میگرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیح بالسویه و چند و کندش از هر یک مثل نصف آن
حب سازند و هر روز دو درهم آن را بنوشند ریاح انثیین را زائل کند و مداومت بآن بیضتین را بالکل دفع نماید مضر رئه
مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس
آن ترومانا و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آنست

* اسود سالخ * نام مار سیاه است و بهندی کالا ناگ نامند * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و در غایت
تجفیف * افعال وخواص ومنافع آن گفته اند آنچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صید
نموده باشند شاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آنرا
برج ملتهب مینامند پس اعمالیکه در آن کرده شود نیز حرارت زاید را بها تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در
شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهرهٔ آن جوشانیده
باشند جهت جذام و تا آلیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق
دل آن جهت رفع تب ربع نافع و اطهورس و ذی مقراطیس گفته اند که چون شکم آن را از سر تا دنبال شکافته احشای آن را
بیرون آورند و از شاه‌سفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند
تا پخته شود پس آن شاه‌سفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یکشبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین
الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهرهٔ مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت
تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت
ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر و فحم مار را چون با سرکه و بورهٔ ارمنی سائیده طلا کنند جهت
رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال بپیه آن مانع نزول آب و دهن و رماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافته

* فصل * الالف مع الشین المعجمة *

* اشترغار * بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای
مهمله و صاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار است و تا و بدل آن بفارسی شوک الجمال
است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرافیون و آناریون بثای مثلثه نیز
و اهل مصر لحاح و بهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه ببادآورد و گل آن زرد و سفید و خاره‌ی

میباشد والله وزن آن نوع رکزنده زبان ومستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هرکیا میکه در حوالی آن روید آنرا
ناملساز زد ومنبت آن سنگلاخها وتلها وسواحل دریا * طبیعت * سفید آن در درجهٔ گرم وخشک وبا قوت تریاقیه وسیاه آن
در آخر سوم تا چهارم گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص ومنافع * سفید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون
وصرع وتوحش وهیجان قیرا طا آن با شراب قابض طبع وباطبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع وطبیخ آن جهت عسر
البول وگزیدن هوام واسهال زرد آب واستسقا مفید وصمغ آن با شیر مقوی احشا ومحلل ورم باطنی وطلای آن با سرکه جهت
تحلیل اورام باردهٔ ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم ومضر مصلح آن شکر واما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق
وتند است در مثقال آن قتال ودر مشروبات غیر مستعمل وطلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب وقوبا وبهق وبا روغنها
جهت تحلیل مواد بارده وضماد آن بر جراحات متأکله منقی آن ولطوخ مطبوخ آن با سرکه وکوکرد وقفرالیهود جهت قطع
ثآلیل موثر ومضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان وچون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل ومثل آن موم وبر دندان بچسپانند
وجع آنرا ساکن کرداند وضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان وبا مرا هم متأکله جهت قروح خبیثه ومتأکله وچون
آنرا با سویق خمیر نمایند وبا آب وزیت بخورد هلک وخنزیر وموش دهند میکشد آنها را وصمغ آن مفتت قوای دندان
کرم خورده وخاکستر بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند *

* اشراس * بفتح همزه وبکسر نیز آمده وسکون شین معجمه وفتح رای مهمله والف وسین مهمله لغت مغربی است وبفارسی
سریش نامند * ماهیت * آن بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه وکوچک وگل آن سفید وساق اشراس
بلند تر وسر پهنتر وبرگ بیخ آن قویتر وگل آن سفید مائل بسرخی وثمر آن مستدیر وتند طعم وبا عفونت است ولیکن شیخ
الرئیس در قانون در مبحث خنثی تصریح نموده باین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس * طبیعت آن * در اول
گرم وخشک ومحرق آن در درجهٔ گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص ومنافع آن * آشامیدن آن جهت درد
پهلو وسرفه ویرقان حادث از صفرای سوخته وصحیح وخشونت حلق وچون خورده کرده بیاشامند بول وحیض براند ومحرق
آن مدر بول وحیض ومحلل ورم بلغمی وبا سرکه دافع داء الثعلب وبهق مفید وضماد آن جهت جبر وکسر وفتق وقیله
ودمل وقروح خبیثه وورم خصیه وکوفتگی عضل وعصب وبا سرکه وروغن کنجد جهت جرب وحکه وتلیین صلابات وبا آرد
جو جهت سعفه وطلای آن بر ورمهای بلغمی نافع وتخم آن جالی وقاطع اخلاط غلیظه وگرم تر از اصل آن وجهت نفث
الدم وبا ماء العسل جهت تنقیهٔ جگر نافع مورث سدد ومصلح آن سکنجبین ومرخی معده ومصلح آن کلقند مقدار شربت
آن تا پنج درهم واز محرق آن تا یکمثقال واز تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است گویند مفاصل
ودیگر سنه وبیخ آنرا سائیده وبا آب ممزوج نموده مستعمل صحافان وسراجان وصندوق سازان وکفشگران وغیرها است
زیرا که بسیار لزج وچسپنده ووصل آن مستحکم میباشد

* اُشق * بضم همزه وفتح شین معجمه وقاف معرب اشهٔ فارسی است وبفارسی اوشه وکلبانی نیز وبعربی اشج وشج
بتشدید جیم ووشق ولزاق الذهب وبیونانی اثانقون بثای مثلثه بعد از همزه وامونیاقن نیز بعضی گفته وبرنقش نیز
بلغت مصر وتنا وشق وکلخ وبهندی کاندرنا نامند * ماهیت آن * شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث وربما یسمی
لزاق الذهب لان الکواغذ والکرا ریس تذهب به وگفته اند نرم میکرد اند ذهب را مانند تنکار وبغداد دی گفته

وآثار جلد وضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بطاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد المعموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکبی قاد زهر سموم است خصوص سمی که آن را طفسیقون نامند وحمول آن جهت اخراج جنین زاد و ادرار حیض واختناق رحم وتلطیف آن جهت طرد هوام وچون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک هوام برند میکشد آنها را ومرهم آن جهت تحلیل اورام ونضج آنها وخوردن گوشت فاسد زائد وروییانیدن گوشت صالح جید مفید وبالجمله منافع بسیاری دارد هم مفرد او هم مرکبا با ادویهٔ مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده واکثار آن مورث بول الدم وادرار خون مصلح آن انیسون مضر کرده مصلح آن زوفا وکم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا برموم ونسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت

اشنان

* اشنان * بضم همزه وسکون شین معجمه وفتح نون والف ونون در آخر لغت عربی است وآن را حرض بضم حا وسکون راء مهملتین وضاد معجمه وغاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان میشویند * ماهیت آن انواع است یکی رطب وآن گیاهی است بی برگ وشاخهای آن باریک بجای برگ رسته ودر آنها چیزها شبیه بگره میباشد وهمیشه تر وتازه وپرآب وگیاه آن بزرگ وچوب آن سطبر ومیسوزانند آنرا وآتش آن بسیار گرم وتند ودر آتش دود آن کریه وطعم آن مائل بشوری وتلخی معتدل از آنرا جمع نموده وزمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش میدهند بانی وخار وهیمه سوخته از آن آبی جدا گشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی ویا قطعهای بزرگ ویا کوچک وآن عبارت از قلی است ومنبت آن شوره زارها وخرابها وزمینهای خشک بود واب آنرا بسبب شوری نمیخورند بلکه بو کرده از آن دهمیکند ونیز نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن تا بدو ذرع وشاخهای آن باریک وپوست درخت آن مائل بسرخی وبرگ آن ریزه وضخیم ورنگ یک طرف آن سبز مائل ببنفشی وطرف دیگر آن سبز وتیره وبا رطوبت بسیار ورنگ آن سیاه وبر هرچه بمالند آنرا سیاه میگرداند وطعم آن با شوری وحدت وزیر درخت آن همیشه تر میباشد ومنبت این نیز شوره زارها ودر سند وملتان کثیر الوجود واز گیاه تر وتازهٔ این بتماه بدستور مزبور نیز قلی بعمل میاورند وسفالگران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا مالیده بر آنها میمالند سیاه میگردند ونوعی از آن سفید میباشد وآنرا خرؤ العصافیر نامند جهت مشابهت آن بآن ونوعی سبز این را غاسول فارسی ویابس گویند وبا آب آن لک را حل مینمایند وبجای مداد در کتابت بکار میبرند وآن غیر ابوقانس است وبهترین آن سفید آنست که مسمی بخرؤ العصافیر است * طبیعت آن گرم در سیوم وخشک در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع آن جالی ومحرق ومنقی ومفتح ومدر وقوی ومحلل فضول غلیظ ومدر بول وحیض وسه درم سبز آن مسهل زرد آب وجهت استسقا نافع ویک درم آن مدر حیض ونیم درهم آن مدر بول وانجیل وهم آن مسقط جنین زنده ومرده ودود آن کشنده وطلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها وسنون آن جهت جلای دندان نافع ومداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو وروغن بنفشه ومضر مثانه ومصلح آن عسل است

اشنه

* اشنه * بضم همزه وسکون شین معجمه وفتح نون وها بیونانی ابرویون وبعربی شیبة العجوز ومسک القرود وبفارسی دواله ودوالک ودوالی وبهندی چهریله وچریره واکسیروسیح نیز نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک وپهن باهم اشتحال نمود ورهم بافته وبرشاخهای درخت بلوط وصنوبر وسائر درختها متکون میگردد بهترین آن آنست که

نمودارد و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و رفع وجع مفاصل و ریح قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن درجنون و امراض مرداری یک وزن و نیم آن مزارچشان و دو ثلث آن سعد .

اصابع فرعون ماهیت آن سنگهائی است بمقدار انگشتی شبیه به نی مجوف و گره دار با اندک پهنی و رخاوت چون بر صخره ریگ صد امی سنگ از آنها آید از اطراف بین و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت مائی میباشد و این را در افعال قائم مقام مومیائی دانسته اند و بهترین آن مختلط بسبز زرد شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا واقفان و دو و ناشناسان میفروشند و فرق میان هر دو ظاهر است بر خبیران * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که پیشتر ندیده بودم سنگ نشو مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

اصابع الاصوص ماهیت آن مترجم صیدنه ابو ریحان وصف نبات آن نکرده و گفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلادها و شبیه بشلتوک چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند پنبه و در تجربها بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفة المؤمنین نوشته باغبان خانه پس نهایان نامند و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برگ آن شبیه ببرگ گل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشهٔ گندم و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل * ری و رنگ آن سرخ کمرنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانهٔ جو چون در دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده وا کند و مغز آن بیرون آید

اصطرک بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را مهمله بی نقطه و کاف * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه برا تینج و سفید رنگ و خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش بپنبه و موم که آمیخته با قدری خالص آن نموده میفروشند *طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول * افعال و خواص و منافع آن مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و چون با قدری علک البطم فروبرند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبت و ثقل و راس آورد و اسقاط جنین زنان نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میعهٔ سائله است

* فصــــــل

الالف مع الطاء المهملة

اطراطیقوس بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه انکوا کب و بعربی معروف بثعالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام حادث در ثعالب را نافع است * ماهیت آن گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن گلی شبیه

در آن برگ حرفه یا اسفاناخ یا روغن یا دام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و مدر بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و یابس طوبت بسیار از معده بطی الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دهه و قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا آنار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها یا اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با ناطق نامند و بطی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویهٔ حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویهٔ قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد بسبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوعیکه آنرا بفارسی رشتهٔ قطایف و رشتهٔ خطائی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هرد و درهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و پاتیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم کرده پس آن قمع را بیک دست گرفته بسوعت تمام بر آن بفاصلهٔ یکشبر و یا کمتر بگردانند تا مانند رشته‌های باریک از آن بر آید و در یک بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا مادام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پستهٔ بریان کوفته و جلاب شکر و قند یا دانهٔ هیل سوده بر روی و یا ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکر پالودهٔ شکر رقیق که آنرا بفارسی مالوتی رقیق گویند بر روی ریخته بخورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطی الهضم تر و از نشاسته ساختهٔ آن سبکتر و قابض تر و بدل و انسب اقرب و اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس مانع حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطیب بدار چینی و دار فلفل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون بلغمی که مقاومت مینماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و متبخر نمیگردد از آن ابخره و از برای ابدان و امزجهٔ باردهٔ رطبه و معده‌های رطب با امثال ادویهٔ حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درسته و چغندر ریزه کرده یا گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

* فصـــــل الالف مع الظاء المعجمة

* اظفار الطیب * بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده لغت عربی است بفارسی ناخن بریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنگی انکیز اورطس نامند * ماهیت آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوشبو چند نوع میباشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی مینخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کوچک و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو

است و آن معتبر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف‌تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان آورده که این را
مقدسی نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمانی گویند و این زبون‌ترین انواع
آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از آنجا بانطاکیه برند و از آنجا باطراف و اقلیطشی نیز بلام بجای را گویند
* **طبیعت** آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز
خشک در دوم گفته‌اند * **افعال و خواص** و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا با بنفشه
مسهل صفرا نیز و جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس
و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیهٔ سودا و ورم معده و ریاح را
دفع نماید و موافق امزجهٔ پیران و مشائخ و بالخاصیة جهت امراض سوداوی و تنقیهٔ سودا بیعدیل و نفخ را زائل گرداند
صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطئ العمل و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویهٔ لطیفه اسهال بسرعت
مینماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند * **امراض الراس** و چون یک هفته هر روز ده درهم آنرا در نیم رطل
شیر تازه دوشیده خیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش
و خفقان مجرب دانسته‌اند و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای
صداع سوداوی و تنقیهٔ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث
بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز
منقی از حب چند جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار را و مانند
بران و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند بران طبیخ سر بنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند
بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه
دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ مادهٔ مالیخولیای سوداوی
با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده
و مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افتیمون را
کوبیده در یازده درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیهٔ طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای
طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه از این ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع
امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متجبن بشیرهٔ قرطم که مقدار شیره دو رطل
باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را
کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیرهٔ آن
در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و با شش درم
افتیمون بنوشند طلاطای در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس
سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل با آن نهاده‌اند شفا یافتند و نیست دوائی نافع‌تر از برای مالیخولیا و امراض
سوداوی از این و چون افتیمون را در آب پاک و جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن کاغذ حل نموده باز صاف

که بوی آن بمشام شان نرسد بیک دفعه شیر بسیاری از ان در روغن در شکنبه جمع میکردند آنرا خشک کرده با طراف میبردند و بعضی صمغ درخت مازریون دانسته اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه جا کسترین رنگ مائل بزردی و تند بوی با حدت طعم آن است که چون بزبان بگذارند زبان را بگزد و مدتی لذع آن باقی میماند و هرچند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت گداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنهٔ آن سرخ رنگ اشقر بود و زود گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند با وصاف مذکوره نیست و گویند اکثار آن در وقت گرفتن دماغ ایشان برسد میریزد آنرا پس باید که در ان حین دهان را بندند نمایند و اول کسیکه پی برده باین صمغ یوناس ملک یونیه بوده خود و با آنکه اطبا در عصرا و یافته اند # طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد ازان ضعیف و تا ده سال باطل میگردد # افعال و خواص و منافع آن # جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازهٔ آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و درد وار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و مهزول و قولنج و صرد و سرد و کرده و عرق النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی ازان محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن در روغن حبة الخضرا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و دیدن ستور و بردن حب مصنوع از ربع درمی ازان و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هریک نیم درم جهت لقوه مفید و زائل کرد اند آنرا الفالج و الاسترخا اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیهٔ دماغ میکند و میل میدهد مواد را از جانب اتخاع بسوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیرهٔ آن با آب مرزنجوش یا با آب افشرهٔ چغندر یا با آب افشرهٔ سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت و آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه نیز نافع است آنرا و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند مدت روز یا شش روز تا سه روز نافع است آنرا و فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آنرا بقیر و طیکه شکسته باشند حل نه افربیون را بروغن و تمریخ نمایند بآن نافع است آن هرد زرا بنهایت نفع و سزاوار نیست اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن عاقرقرحا گرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن یک اوقیهٔ آنرا و نرم سوده در یکرطل زیت که در ان دو اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از ان نافع است فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند ازان ربع درمی و از سکبینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانگ ازان و سائیده بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون را ببعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جندبیدستر و عاقرقرحا میباشد انفع و همچنین تمریخ بقیر و طی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند الرعشة و آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه نافع است رعشهٔ بلغمی را و تمریخ بیکدرهم افربیون محلول در ده درهم زیت کهنه

بود ابدان را همه اینها از مجربات حکیم کلان است

* افسنتین * بفتح همزه وسکون فا وفتح سین وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه ونون لغت
یونانی است وبعربی خترق بخای معجمهٔ مفتوحه وتای مثناة فوقانیهٔ ساکنه وراء مهملهٔ مفتوحه وقاف وبرومی ابستیون
وبفارسی مروه گویند وبلغت مصر نوع زبون آنرا دسیسه ونوع جبلی آنرا ریل براء مهمله نامند وبهندی مچتری وشنار گویند
* ماهیت * آن نباتی است ما بین شجر وگیاه وشبیه با قیصوان که بفارسی بابونهٔ گاو چشم نامند وساق آن بلند وشاخهای آن
انبوه وبرگ شبیه ببرگ صعتر وغبار آلوده وبا اندک زغب وگل آن مانند گل بابونه وازان ریزه تر ودر وسط آن تکمهٔ کوچکی
ودران تخمی باریک شبیه با سپند وبا تلخی وقبض واندک تیزی وبوی آن با عطریت وثقلی شیخ الرئیس گفته که حنین نوشته
که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی وشرقی وطرسوسی وسوسی وانچه از کوه لکام میآورند وغیر اینها نیز ومتقدمین پنج
صنف دانسته اند طرسوسی وسوسی ونبطی وخراسانی ورومی ونبطی آن با عطریت است وقوت قبض وتحلیل آن زیاده وحرارت
آن کمتر وازین جهت اسهال بلغم نمی نماید هرچند در معده باشد وبعضی چندان ترا اسهال بلغم لذ ارد ومصری بعضی معد الیست
وصمتی راکه برگ مانند برگ زردک وسفید وگل آن زرد وبی برگ را اهل مصر آنرا دسیسه نامند وبهترین آن انچه در اکثر
شرقی بلاد شمالیه وخراسان وعراق است زبون ترین همه اصناف است وگفته اند که افسنتین از اصناف شیح است واهل ا
بعض حکما آنرا شیح رومی نامیده اند وبعضی کشوثای رومی دانسته اند ومختار بهترین اصناف آن رومی طرسوسی سفید
رنگ پس سوسی مزغب آنست که چون چوب آنرا بشکنند ویا بکفدست بمالند بوی صبر ازان آید ودر طعم آن حرافت وتلخی
وقبضی باشد ونیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه وتلخ طعم مزغب آنست که دران گرهها باشد و
انچه را از جزیرهٔ نیطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است وبرگ وگل آن کوچکتر وگاه مغشوش میکنند آن را
بزردی زیت که با آن در آب جوش میدهند وخشک می نمایند وفرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آن را چون در آتش
اندازند بوی زیت ازان آید بخلاف خالص * طبیعت * آن گرم در اول وخشک در دوم وبعضی گرم در اول دوم وخشک در آخر
آن گفته اند واین اصح است وگرمی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن واقوی ازان وهمچنین تخم وگل آن اقوی است از حشیش
آن * افعال وخواص ومنافع * آن مفتح وملطف ومشهی وقابض وتلخ وقبض آن اقوی وزیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و
مائیهٔ صفرویه وبا اخلاط مراریهٔ مجتمعه در معده وبا ادرار بول ومنقی عروق سینه وشش وبا افتیمون وبدستر وبا افتیمون واسطوخودوس
منقی ومسهل سودا وجهت صداع ولقوه وفالج واسترخا ورعشه وصرع وسکته وکابوس ودوار وسدر ومالیخولیا وسبات وامراض
عین وگوش ودندان وحلق ومعده وکبد ومرارهٔ طحال وارحام وبواسیر واوجاع اعصاب واعیا وداء الثعلب وداء
الحیه ودفع سموم مشروبه ومدهوشه وتقویت معده واشتها وادرار بول وحیض وشیر وعرق وقتل اقسام دیدان وامثال اینها
از امراض هریک بتنهائی وبا بدرقهٔ مناسبهٔ آن نافع شربا وضمادا الصداع واللقوة والفالج والاسترخاء والرعشة والصرع
والسکتة والکابوس نشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصا که دران قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادثه
متولد در مقدم دماغ وآشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه معدل ریاح دماغیست وغرغره با آن لقوه وشرب طبیخ آن بتنهائی
وبا عسل لقوه وفالج واسترخا ورعشه وصرع وسکته وکابوس را نافع وچون مطبوخی که در معده اخلاط حاره حاصله از ادویهٔ
مشروبه باشد بنوشند آنرا خارج میگرداند آنها را وتبدیل میکند بالعرض وریختن عصارهٔ آن بگلوی مسکوت وسعوط نمودن

السموم وغیرها والزینة آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای کهنه و مرکب وکهنه وبا قاردین جهت داء الثعلب وداء الحیة و اصلاح فساد مزاج وبتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره وبلا مقدار ضماد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب وبا شراب جهت سم شوکران وبعسل تنها وبتمر هندی نیز وبا سرکه جهت خناق عارض از شرب قطر وضماد آن باآب جهت شرا وتحلیل صلابات وداء الثعلب وداء الحیه وگذاشتن آن در صندوق ومیان متاع مانع کرم زدن ثیاب و آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن وخوردن ارضه وکرم وسوس وموش کتابی را که باآن مرکب کتابت کرده باشند وطلای آن با زیت بربدن مانع مقارنت پشه است باآن کس ودود آن جهت گریزانیدن هوام وپاشیدن آب طبیخ آن کشند ه کیک وبل هوی آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن ولیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آن است ومصدع ومجفف مصلح آن در مبرودین انیسون ومصطکی ودر محرورین شربت انار وامثال آن وشیخ الرئیس وصاحب شفاء الاسقام ودیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده وتقویت آن وعصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست ونیز صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در این حین بیشتر از نفع آن است بسبب قوت قبضی که دارد وبالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال وقوت قبض ودو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوائی ناری که باعث اسهال وتفتیح است ودیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض وحبس است مقدار شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال ودر مطبوخ تا ده درم است اما باید که چون جرم آنرا بطریق سفوف وغیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث وشیح ارمنی است ودر جهت تقویت معده بوزن آن اسارون ونصف آن هلیله زرد وبجهت جگر عصاره غافث وجعده وتیموم وعصاره آن که آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است ونیز مسهل ومفتح سده جگر ومجاری ما بین معده وجگر ومجاری امعا وجهت تبهای کهنه ومرکبه قدیمه وتقویت معده وتنقیه آن از اخلاط مراریه وآوردن اشتهای طعام وابتدای هوه القنیه واستسقاو یرقان ونیکو کردن رنگ رخسار واصلاح فساد مزاج شربا مفید وجهت تهبج وجه وورم اطراف وورم طحال وداء الثعلب وداء الحیه شربا وضمادا نافع وموروث کرب وصداع ومصلح آن ربوند مقدار شربت آن تا یک درم وبدل آن سه وزن آن افسنتین با غافث با شکاعی است واین ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است وظن من آنست که همین سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انیسون ودر محرور رب آب انار است وحب افسنتین وادهان واشربه واضمده وعرق وغرغره واقراص ومطبوخات ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص ومنافع وطرق استعمال وصنعت هر یکی

* افشرج * بفتح اول وسکون فا وضم شین معجمه وفتح راء مهمله وجیم معرب افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند واصل آن افشوده بود که بکثرت استعمال افشره شده آن مخصوص باآب میوه های آبدار است که مالیده ویا کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند ویا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره گویند وبالفعل عبارت از آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا مخلوط مانند انار وآلو بالو وتوت وزرشک ویا آب لیمو ویا اترج ویا سرکه انگوری ویا عرق نعناع ویا تمر هندی محلول با آب ویا آب انبه خام وفالسه وجامون که میوه های هندیست یا سماق

هر که نزدیک آن مرده آورد او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن کنده کردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه که در بلوط میباشد و بد بو میباشد و کسی را که بگزد پوست او جدا می گردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت و التهاب بسیار عارض میگردد ملسوع آن را بحدیکه در اثر آب مینوشد و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر بزاقه که میکشد با آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه مبتنی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیهٔ دیگر نیز میباشد و سمیت مار ماده اکثر و قوی تر از نر است و تاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص ترتیب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطهٔ دندان سمیت را بعضو میریزد دندان آن مجوف و کوچک بمقدار دانهٔ برنجی و در ان سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آنرا برآورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش آن قدری خون برمی آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشته ماریکه دندان سمی آنرا برآورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول برمی آورد و کسی را که بگزد بدستور هلاک میگرداند # طبیعت آن بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است و آن که قریب با آب و حرارت نباشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دره و کوهستان میباشد خشک در چهارم # افعال و خواص و منافع آن چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش اخگر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آنرا باکند تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم این معنی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد و از ان مانند فلس ماهی جدا گشت و از ان مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شد مثل ماهی پوست از ان میریزد و مثل ار کم آن اخلاط متعفنهٔ لطیفه را مستحیل بشوش و کثیفه را بتقشر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پختهٔ آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازالهٔ برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض باردهٔ عصبانی و طول عمر موثر هرگاه بسال یکمرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار دران ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع برویدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مراهم و موم و روغنهای مناسب و مسکهٔ تازه و از داخل بآشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفهٔ مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقهٔ آن جهت ضیق النفس بارد رطب و باید که مرقهٔ آن را بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیدهٔ خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مار ها بنهایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنهٔ بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرما گرم بر گزیدهٔ آن گذارند وجع آنرا ساکن کرده اند و سمیت آنرا دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نخود یکه در حین جوشانیدن گوشت در ان پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت آن است و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هر یک افعی گرهی بران بزنند بستن آن ریسمان برگردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجرب و بدستور ریسمان کتانیکه افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالا جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید

متغیر گردد و مهره خون آلود چون گرد زیرا که از علامات مهرهٔ مار اصلی آن است که مادام که زهر باقی است چون انبساکرده و شیر یکه بران میریزند برنمی‌آید و متغیر میکردد وقی فرمودن با بیکه نیل دران مقدار یک رطل حل کرده باشند و بستن قلیل دران در آن موضع و خوردانیدن آب برگ بریانه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آنرا سوده بنخوی سعوط نمایند که با قصبی بینی و دماغ او برسد و تقلید به سرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته‌اند اکتحال بدان با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهر افعی خورده باشد و او را بی در بی غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب رته و مطبوخ ادویهٔ مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم یا با شیر گاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس و دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز یا الاغ یا زنان و امثال این‌ها است

* اقلنجه * بفتح اول و سکون قاف و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پان پرنگ نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بقرنفل و اندک شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در معاجین و غیرها نیز ... آن نباتی از قسم برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزرالبنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این مرد و اصلی ندارد * طبیعت آن گرم در اول و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سدهٔ احشا و مسخن معده و آروغ آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و ضماد و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

* افیثقون * بفتح اول و سکون فا و کسر ثا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است شبیه با فیقطس مگر در بوته بوی اترج ندارد و در زراعت گندم میروید * طبیعت آن بغایت سرد و خشک است * افعال و خواص و منافع آن از خارج در اطلیهٔ رادعه مستعمل است شرب آن جائز نیست

* افیقطس * بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی ... * ماهیت آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون و مائل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه ببرگ سداب با تشریفات خفی و مزغب بزغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن و با تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بی ریشه و نرم و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه با نگشتان با رنگ بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی کیاه آن شبیه ببوی ترنج * و منبت آن سواحل دریا و میرآبها و جاها که آب در آن فرو میرود و میباشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آنرا شلجم نامند بهترین آن رسیده سنگین آن است و مغشوش بتخم شلغم مینمایند و فرق به بزرگی آن است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن * افعال و خواص و منافع آن * برگ و تخم

ابن میکردند اند و بعدها نیز آن بسیار کم بوده مگر در مصر نیز خاصة در موضعی از آن معروف باشیوط و از آنجا باطراف میبرده اند
سوم عصارهٔ خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهوی صحرائی
نیز افیون میسازند و این نیز متعدد است اما ضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار
کم بعمل می آید ولیکن بسیار قوی است طریقهٔ اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت و کوزهٔ آن بزرگ شد
و دانهای آن بسته گردید و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه
چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد و بالاتر رود آن بر خلاف آن را شکافته کند زده شب میگذارند تا شیر رطوبتیکه درون
آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله بجمودی و انعقادی بهمرسانند پس صبح زود که آفتاب خوب
طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و بر کنارهٔ صدفی یا پیالهٔ چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر
میکنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنجا بر آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر و گاه مرتبهٔ دیگر نیز تیغ میزنند و لبن آنرا بدستور
برمیدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا از پشت کارد می جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در آن صورت البته
قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفهٔ خشخاش خراشیده داخل آن میگردد پس بعد از تمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی
سنگ نیکو صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و غلیظ گردد قرصها و یا فتیله و یا قلمهای پهن سازند
اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا افشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند
تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه میسایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این را افیون مقونیون میگویند
و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری
بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است و از آن زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو
و تلخی طعم و قبوضت و ملاست جرم و جوهر و در آب گداخته شدن و اجزائی محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی
در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از آن نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعهٔ آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل
بسرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا بنزدیک چراغ بدارند
زود مشتعل و افروخته گردد و از آن جرم بسیاری نماند و شعلهٔ آن صافی باشد و کدورتی نباشد و چون آنرا خاموش کنند
بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش بمامیثا یا عصارهٔ خس بری میکنند و غدس
و صمغ و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هریک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد * طبیعت آن بدانکه
در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم
است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس
است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جملهٔ اطبای هند آنرا گرم و خشک و متأخرین اطبای فارس که تابع
اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری
بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس
در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود
برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است

نامند و غرغره جات بقمحهای معجمه و با شیره خشخاش و زعفران جهت نقرس حار و فتیلهٔ آن با مرمکی و زعفران یا لطوخ جهت
زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویهٔ مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و
ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و حدت گرا زردی و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و ذکر و کج
خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باید که چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه
و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه را حداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن بادن اعضا مصلح
آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یکعدس تا چهار قیراط و
زیاده از یکدانگ آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثل آن بزرالبنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن یا
عصارهٔ آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کاهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند
و مدت عمر و بقای قوت آنرا مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبهٔ اربعة
یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیاء غریبه و غیرها که آنرا از صورت نوعیهٔ خود
نگردانند و ضعیف و ناقص نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد اورا خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق
و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و گرانی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرورفتن چشمها و گاه از و عرق سرد و
آمدن رائحهٔ افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس اهلاک مداوای
آن و آنچه بدان مانند قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنهٔ حاره و آشامیدن شرابیکه در آن
دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر بتکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن
و خورانیدن تریاق فاروق و شجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و فادزهر فائق و مقدار یکمثقال جندبیدستر
و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی را بعد سائیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه
نمایند بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قی کردن
و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن و دوانیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن
اینها با هم و غذا طعامهای چرب شیرین و شیربرنج و شیر و سیر و جوز نیز موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه
که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود نیز مؤثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد
و با سرشف بخورد گفته اند که معالجه بدتر نیست و ترشیها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج
بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزرالبنج
و شوکران احتیاج بتحقین زیاده است از افیون و بیان افیون بطریقهٔ اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه باید که
تفصیل و بسطی در قرابادین ذکریافت

فصل الالف مع القاف

* اقاقیا * بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصارهٔ قرظ است و قرظ ثمر سنط
است که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و ثمر آن را کیکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند * ماهیت آن باصح اقوال عصارهٔ
نوعی از مغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن گوبید گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی
سیاه مائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است که طیب

مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و بلد ستور با فتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازهٔ
آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن مبادت نطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که در شب اقحوان و مقدر
و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد ایشانرا و در
نسخهٔ دیگر بجای شعیر صعتر آمده و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ
بدان بنحو مذکور نافع است برای مالیخولیا و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال
گفته اند با طبیخ افتیمون تا سی روز متوالی جهت ازالهٔ صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم با شراب ریحانی
تا بیست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب و اکتحال خشک سودهٔ آن جهت تقویت طبقات چشم
و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در ان و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص
داشته اند * اعضاء النفس والصدر و الغذاء العروق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برگ
خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مرهٔ سودا و تحلیل و تجفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد
در ان و آشامیدن یک مثقال خشک سودهٔ آن با سکنجبین جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبوئی معده و آشامیدن پنج درم
آن جهت ادرار عرق و دفع قولنج نافع * اعضاء النفض آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون
منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و نقاح آن با شراب جهت
ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در کیستین و بلد ستور حمول آن ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل صلابت
رحم و مفتح سدهٔ آن و افواه بواسیر است و فرزجهٔ آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم
و طلای آب تازهٔ آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و جماع عجایب مؤثر و ضماد آن بدین قسم که با آب مطبوخ
آن پارچه تر کرده بر ان گذارند جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلبه
ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در ابتدا و جهت بواسیر و تقشر خشک ریشها و قروح
خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سده مفید المضار اکثار آن مصدع و مثقل راس
مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر [illegible] آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن اکلیل الملک و بابونه است در وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول
ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در یک رطل
از ان چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن
و تدهین بآن جهت تقویت و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج
اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی شربا دهن مینا نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن
و سعوطات بعد استفراغ بحب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین
تعریق سر بآن و تمریخ آن جهت تقویت مفید و گاه ترکیب مینمایند روغن آن را با بعضی ادویهٔ حارهٔ عطریهٔ ملطفهٔ مفتحه
بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن

* اقسون * بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و انسون بفتح همزه و سکون نا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه

جهت خفقان وتقویت دل نافع بلکه آن مردا ملک محرق مغسول است   * فصـــــــل الالف مع الکاف

* اکارع * بفتح همزه و کاف والف وکسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آنرا بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ گوسفند و بزیکساله است * افعال وخواص ومنافع آن لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق ومعتدل الغذا وجهت ناقهین وصاحب بواسیر وسودای محترقه وسحج وخشونت حلق وسینه وشقاق لب وزبان وگرفتگی آواز وسرفهٔ یابس وسل ودق ونفث الدم وعسر البول وهزال مفرط والتیام زخمهای باطنی والتیام شکستگی استخوان وباصمغ عربی جهت آبچشی واسهال مرارى ومنع لذع مواد حاره ودفع مضرت دوای حار مشروب وآب پاچه جهت سرفهٔ حار وتلیین طبع یابس المزاج وحقنه بآن جهت مغص وزحیر وسلدی مجرب ونطول آن جهت یبوست دماغ وتحلیل خنازیر واورام صلبه وطلای روغن اندرون پاچه بافرفیون وروغن گل جهت تسکین درد سر وضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه وسرکه وعسل وپختن آن باکرفس ودارچینی ومانند اینها واستخوان سوختهٔ آن جهت رفع نزف الدم جراحات وباصبر جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر است

* اکتمکت * بفتح همزه وکسر کاف وسکون تای مثناة فوقانیه وفتح میم وکسر کاف وتا عوام فارس خایهٔ ابلیس نامند ودرخت آنرا در کنار بعضی باغات ومزرعها مینشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی وجانوری داخل آنها نمیتواند شد وبهندی آنرا کرنجوه وکرنج بفتح کاف ورای مهمله وسکون نون وجیم در آخر وبلغت سانس کرت ساگرگهوله نامند * ماهیت آن ثمر درختی است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار وشاخهای آن پراکنده وبرگهای آن ریزه از برگ انار در طول کمتر ودر عرض زیاده وبی تشریف ونوک دار وبرهر شاخی برگهای آن بسیار وازهر دو طرف محاذی هم رسته وتمام شاخها وساق آن پرخار وغلاف ثمر آن شبیه بغلاف استهٔ انبه وپرخار ودر جوف بعضی از آن دو دانه وبعضی سه دانه مثلث شکل زیتونی ونادر زهری رنگ صلب وبرسر آن اندک نشان نقطه برآمده ودر جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق ودوپارچه وبی دهنیت وبسیار تلخ وبرگ وشکوفهٔ آن نیز تلخ وصغیر وکبیر میباشد صغیر آن سبز رنگ وکبیر آن اندک سفید رنگ وهر دو در خواص قریب بهم اند وثمر آن چون خشک شود وحرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند وچون صلب میباشد پوست آن صدا میکند ولهذا اکثری شبه نموده آنرا سنگ دانسته وگفته اند موحجری حجر * طبیعت آن در سوم سرد وخشک وگرم وخشک نیز گفته اند وشاید این قول اقوی باشد * افعال وخواص آن محلل اورام وحابس نزف الدم وخوردن آن مانع تاثیر هوای وبائی ونصف دانهٔ آن با چند دانهٔ قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب وبا دارفلفل وعسل سرشته بمقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنهٔ عتیقه نافع وحمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر وتعلیق آن بار یسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین وبر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند واکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است وچون تا یک هفته و زیاده بر آن روزی سه دانهٔ ثمر آنرا در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند وبآب بخورند جهت نزول آب در رگ بستن مفید است وحکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر ویکی صغیر وکبیر آنرا سفید وهر دو در خواص ومنافع قریب بهم وگرم وخشک دانسته میگویند جهت قوت باصره ودفع ریاح وروغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نورانی گردانند ورونق دهد آنرا ودانهای جرب را خشک گرداند وبالخاصیة دافع امراض فرج زنان وجذام وریاح غلیظه ومحتبسه در معده واحما است وجهت دفع کرم

ومقعده ورحم را نفعیست وبدستور ضماد پختهٔ آن با میفختج جهت اورام حاره وصلبه بتنهائی وبا مخلوط با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ وآرد حلبه وبزرکتان وتخم کاسنی وخشخاش بحسب حاجت ومرض ومزاج واراده تحلیل وانضاج وقبض وتبرید وغیرها وقطور عصارهٔ تازهٔ آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش وصداع بارد وآشامیدن سه درهم عصارهٔ آن با تخم آن با میفختج جهت ورم احشا وبی تخم آن جهت تسکین اوجاع وهمچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا وآشامیدن طبیخ آن جهت ربو وتفتیت حصاة وحقنهٔ آن جهت تقویت امعا وتنقیه وتسکین درد آن وآشامیدن آب طبیخ برگ وشاخهای آن جهت ادرار بول وطمث واخراج جنین واستحمام بآب طبیخ آن وشربیدن وبدان شستن جهت قروح شهدیه وتسکین خارش بهقین نافع وآشامیدن آن مضر باثیین مصلح آن عسل وانجیر ومویز مقدار شربت آن تا دو مثقال واز عصارهٔ آن تا بیست درهم بدل آن بوزن آن بابونه است وفراسیون وبدان ذکر ونیم وزن آن برگ انجیر واصل ؟ نیز گفته اند ودهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

اکلیل الجبل بیونانی اوقلا ارقانامند *ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال ومواضع صخریه وخشنه واز این جهت آنرا اکلیل الجبل نامند ودرا سکند ریه بسیار میشود واکثر دریا واسطا بستان میرسد ودر بعضی بلاد بیشتر ودر بعضی دیرتر وبرگ آن دراز وباریک انبوه ومائل بسیاهی وشاخ آن صلب وگل آن در میان برگها رسته ومائل بسفیدی وثمر آن صلب مائل باستداره وتخم آن ریزه وبرگ وشکوفهٔ آن با اندک تلخی وتندی وخوشبو وغیر قرد مانا است *طبیعت آن در سوم گرم وخشک *افعال وخواص ومنافع آن آشامیدن آن جهت سرفهٔ رطوبی مزمن وربو وخفقان بارد واستسقای زقی که با حرارت وعطش شدید مفرط نباشد وتفتیح سدهٔ جگر وسپرز وتنقیهٔ ریه وتحلیل ریاح وتسکین درد جگر ودفع یرقان سودای وتفتیت حصاة گرده ومثانه وادرار بول وحیض وضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع وبرگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن وآنرا چون بر درد چشم بارد بچسپانند تسکین دهد وجع آنرا در ساعت وباصلاح آورد مضر محرورالمزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین ونصف آن مر وگفته اند چون شکر صید را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند ودر منع تعفن لحوم مجرب از نمک است

فصل الالف مع اللام

الب بکسر اول وسکون لام وبای موحده لغت عربیست *ماهیت آن درختی خاردار است شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه تر وشبیه ببرگ زیتون وخار آن بیشتر ونضارت وسبزی آن زیاده *افعال وخواص آن سم همه حیوانات واز دفلی قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد واگر بو کند ونخورد در ساعت کور وکر شود واین تریاق گیاه های بلاد تهامه وجبال شراة ونواح تهامه است وعلاج آن علاج شخصی است که خانق النمر ودفلی خورده باشد ولیکن در این باید که بلافاصله از عقب آن ادویهٔ دافعهٔ آن را بیاشامند والا فائده نخواهد بخشید

النج بفتح همزه وسکون لام وفتح نون وجیم لغت یونانیست بمعنی اهل *ماهیت آن نباتیست شبیه بزردک وساق آن سطبر وبقدر شبری وگل آن سفید مانند گل زردک وتخم آن سفید وطولانی وخالد ار وطول آن کمتر از برنج وشبیه بسرمق وبر سر شاخهای آن قبهٔ مستدیر مانند جوز وبهترین آن هندی آنست *طبیعت آن گرم وخشک قریب بآخر دوم *افعال وخواص آن گفته اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیهٔ سکنجبین ساده وبه ستور روز دوم نیم مثقال آن روز سوم یک درم آن را بنوشند وبجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند باشراب مسمی

ماليده ومابين اعصاب وبدن را باشاسته مطلي كرده وچون بكمد دنبهٔ كوسفند سياه را سه حصه كرده هرروز يك حصه را با
عاقرقرحا وزنجبيل وتوبل بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند وچون دنبه را ورق كرده بر عضو بندند تا متعفن
شود جهت تشنج يبسي وكزاز وتحليل مواد متحجره واعصاب بلند شده ازجاى خود ونضج اورام مجرب المضار بطئ الهضم ومكرب
ومغثي ومضعف قوت هاضمه وانطاكي كفته كه بسا باشد كه در مبرود موجب موت فجأة كردد مصلح آن بريان نمودن آن
با بازير حارة مانند زنجبيل وفلفل ودارچيني وخوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطكي وعود وكمون بالاى آن و
بدستور خوردن آن با سركه وآبكامه است.

* فصــــــل الالف مع الميم

اماريطن

* امّاريطن * بفتح همزه وميم والف وكسر راء مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم طاء مهمله ونون لغت يوناني است.
ابن بيطار نوشته كه جماعتى از انواع اقحوان دانسته اند ونيست چنين ونزد من از انواع قيصوم است ومن آن را چنين
شناخته ام بعينه * ماهيت آن نباتي است بقدر ذرعي وبرك آن باريك وپراكنده وقبهٔ آن مستدير شفيد وبعضى سرخ
وبقدر رفندقي وبركرد قبهٔ آن دايرهٔ زردى وتخم آن باريك ومنبت آن كوههاى خالي از اشجار ودر تنكابن لبار وناميد
ودر بلاد روم وفرنك جهت اصنام تاج از ان ترتيب ميدهند * طبيعت آن كرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف
ومقطع ومانع ريختن مواد بمعده ومنشف رطوبات آن ومدر بول وحيض وجهت نهش هوام وعرق النسا وشدخ عضل و
شرب اطراف آن يا ماء العسل محلل خون منجمد در معده ومثانه وانچه در آنها انجماد يافته باشد ونيز جلب رطوبات معده
وتجفيف آن مينمايد وبا شراب ابيض ممزوج يا با آب جهت قطع نزله وامراض مذكوره نافع وآشاميدن قبهٔ آن با شراب جهت
عسر البول ونهش هوام وعرق النسا وشدخ ارساط عضل مؤثر واد رار طمث آورد وچون با شراب كه مسمى بالومالي است
بياشامند اذابهٔ خون منجمد در شكم ومثانه نمايد وچون كياه آنرا در ثياب نكاهدارند حفظ مينمايد آنها را از خوردن
كرم مضر فم معده مصلح آن آشاميدن آب مقدار شربت آن نه قيراط است.

امير باريس

* امير باريس * بفتح همزه وسكون ميم وفتح باى موحده وسكون راء مهمله وفتح باى موحده والف وكسر راء مهمله وسكون
ياى مثناة تحتانيه وسين مهمله وانبرباريس بنون بجاى ميم نيز آمده است بلغت بربرى ابرازريها رسى زرشك وزارج
وزرنك نيز نامند * ماهيت آن درختي است خاردار وخارهاى آن مثلث يعني هرجا كه خار رسته سه خار يكجا
باهم رسته منبت آن اكثر كوهها ودامنهاى كوه نزديك بآب ودر خراسان وشيروان واطراف شيراز وشام وروم وغيرها ميباشد اما
در خراسان وشيروان اكثر بى دانه وشاداب ودر نواح شيراز وغيرآن اكثر دانه دار وهرچند هواى بلد سرد تر باشد بهتر ميشود
وبرك آن شبيه ببرك يا سمين وبزركتر وباريكتر از ان وكل آن زرد مائل بسفيدى وسرهاى آن مجتمع وثمر آن خوشه
دار وطولاني ودرخامي سبز وبعد رسيدن سرخ مائل به بنفشي وبنفش سياه ميكردد وهنكام رسيدن آن تابستان است وبزركي
درخت آن بقدر دو سه قامت وقريب بدرخت سيب صحرائي نيز ميباشد وثمر اين مدور وسرخ رنك وبهترين ومستعمل
در اكثر تراكيب منقى از دانه وبابى دانهٔ كوهي آنست ودر افشره ورب وشراب دانه دار نيز كه آنرا افشرده آب
آنرا كرفته ويا خشك آنرا در آب خيسانيده ماليده صاف كرده با قند ويا نبات چاشني كرفته استعمال نمايند * طبيعت آن سرد
وخشك در سوم وباقوت قابضه وترياقيه ورد سموم نيز كفته اند * افعال وخواص ومنافع آن قاطع صفرا ومسكن تشنكي وحرارت
معده وجكر وغليان خون وسيلان آن از اسفل ودواسهر ومقوى دل وجكر ومعدهٔ حار ومانع ريختن مواد باعضا وجهت

وخواص آن مسکن حدت صفرا و خون و با قوت قابضه

* امرة * بفتح همزه و سکون میم و فتح راء مهمله و های بی نقطه و ها * ماهیت آن ثمر درختی است هندی بزرگ و درخت کردکان و شبیه بدان در هیئت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امرة کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برگ آن است و اول شکوفه و ثمر میآورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بی ریشه و ترش با اندک عفوصت و در رقایه و در بیازه و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشر و یا عدس مقشر و یا نخود و مانند اینها است از حبوب با روغن و پیاز بریان کرده با آب خالص و یا آب یخنی پخته باشند داخل مینمایند ترش و لذیذ میگرداند و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند و سخت میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنی دار و بزرگی ثمر آن بقدر گردکان پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترشتر از آن و لطیف و نیز آنرا مانند ثمر آن و برگهای نازک آنرا نیز پخته میخورند و با ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نمیشود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود و ثمر میدهد * طبیعت آن سرد در دوم و خشک در اول * افعال و خواص و منافع آن جهت محرور المزاج و امراض صفراوی و بند ساختن اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع غایلهٔ مرضی که مخصوص بدان بلاد است و میگویند که در زمینی مردم میشود را میدهند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا و نیز بر سر و کف دست و پای او میمالند و میگویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است

* اسموخ * بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب * ماهیت آن نباتی است کبیر و صغیر و کبیر آن ما بین شجر و کیاه و مانند نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاده از آن و ساق آن خشبی صلب بسطبری انگشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار روئیده که چون بکشند مواضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا گردند و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر نخود و بعد خشک شدن سیاه میگردد و طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است و بیخ آن خشبی صلب منبت آن نیز سنگلاخها است * طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص و منافع آن قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنج درم با شراب قابض جهت قطع اسهال و طبیخ آن جهت فتق و قیله و منع علتهای کرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شدخ عضل و با شراب و انجیر جهت سرفه و عسر النفس و چون خشک آنرا بجوشانند در آب تا بنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازهٔ آنرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن و تنقیهٔ رحم و اندک اسهال مینماید و نفع میبخشد ایشان را و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت تازه موثر و ضماد آن بر قیله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن و انطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند و گمان میبرم که در غیر آنجا یافت نمیشود

* امعا * بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معا است بعربی معا و معی نیز و بفارسی روده و بهندی انتری

ادویه بیفزایند ومضمضه برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحت ورفع اورام وجلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعد ونشف رطوبات رحم مفید وعصارهٔ برگ ثمر تازهٔ آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وفرزجهٔ ثمر آن که آنرا در آب جوش داده پارچهٔ کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد در نشف رطوبات وتضییق قبل بحدی است که بمرتبهٔ بکارت میرساند وچون ثمر خام آنرا گرفته شگافته تخمهای آنرا دور کرده ظرف اندرون آنرا برپارچهٔ کرباس نوی بمالند تا رطوبات ومغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد واز ان پارچه سینه بند زنانیکه پستان آنها آویخته باشد سازند وبر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت کرده در پوست ساق وشاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع وعمدهٔ اجزای روغن شیخ صنعان است وچون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند تا ده روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد وبمالند وصاف کنند ودر ظرف چینی ویا شیشه نگاهدارند ودر ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند وبدستور در ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد وثمر وبرگ وپوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو است ونیز پوست وگل آن جزو اعظم واصل عرق قند وشراب آنست ودر هند وبنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن وبیخ آن جالی وستون آن جهت استحکام لثه ومسواک آن مقوی دندان واز چوب آن بجهت صلابت واستحکام پایهٔ گردون وارابه وگاو آهن وغیرها وآلات شخم زمین نیز میسازند وقسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ وثمر ورنگ وپوست ولیکن بلندتر وبزرگتر از ان هردو قسم ولیکن این غیر مستعمل است واین قسم اکثر مخصوص بنگاله است وریشهٔ آنرا چون نزد ماربند سوراخ بزرگ اند از دوانک سست گردد وانچه اکثر اطبا در کتب ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند باسم قرظ واسغیلان وطلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند وبعد تامل رفع شبه میگردد

* املج * بفتح همزه وسکون میم وفتح لام وسکون جیم مشهور وبآملج است بمد الف وکسر میم بلغت هند ساینر وبفارسی امله وبهندی آوله نامند وشیر پروردهٔ آنرا شیر املج گویند * ماهیت * آن ثمر درخت هندی است طعم آن ترش وبا عفوصت بسیار ودر تازگی شبیه بآلوکوچه وتا بزرگی گردکانی نیز میشود وبهترین آن بزرگ بیریشه سنگین زرد رنگ تازه ویا خشک فاسد ومتکرج نشده آنست که بیریشه باید باشد ودرخت آن بقدر درخت گردکان وبرگ آن سبز بسیار ریزه وانبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته دربعضی جاده وشاخ ودربعضی جا سه شاخ وچوب آن جوهردار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند واز ان صلب تر ومستعمل در عمارات وغیره آملهٔ بایدٔ بیریشه منقی از دانه شیر پروردهٔ است که بجهت کسر قوت قبض واصلاح آن دو سه مرتبه در شیر میخیسانند وشسته خشک مینمایند وغیر شیر پرورده نیز * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول دوم خشک وشیر پروردهٔ آن در اول سرد ودر دوم خشک وبعضی گرم دانسته اند وفی الحقیقت بارد است ودر یبوست آن سه متفق اند * افعال وخواص ومنافع آن قابض ومانع ریختن مواد بمعده وامعا وحافظ اخلاط از تعفن ومخرج سودا از بدن ومانع مخالطت سودا وبخرهٔ سوداویه وصفراویهٔ محترقه بروح واین اسباب موجب ذکاوحدت ذهن وتفریح وتقویت قلب است بالخاصیة وافعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویهٔ قابضه میباشد مقوی وسزاوار است که هرگاه استعمال کند آنرا بارد المزاج از برای تقویت دل بدل کند آنرا بعسل یا دارچینی یا مصطکی ویا مانند اینها وشیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش واز جمله ادویه نادر المنفعت است از برای تقویت ذهن وحفظ سائر اعضا وبالخاصیة محرک باه وقاطع قی وتشنگی وآب رفتن از دهان و

صحرائي خارناک و برگ آن شبیه ببرگ تمرهندی و از آن کوچکتر * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن
آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار و پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف
کرده در آن ریزند و بقدر یکی و ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته
نیمگرم بیاشامند تا شش روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده و انتشار مواد و عرق مرضی که در
بنگاله میشود بسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب آنرا عارض
گردد مفید است و در این ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و غلیظ الغذا واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک
آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا میآشامند و بخار آنرا میگیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده
* ام وجع الکبد * ماهیت آن گیاهی است باریک نرازبغله گل آن اغبر و برگ آن ریزه اغبر گوشتدار آن را دوست
میدارد و می چرد آنرا و ربیعی است و تا اوائل زمستان میماند * افعال و خواص آن جهت اوجاع کبد
صفراوی مفید

* فصل الالف مع النون

* انا غالس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده
و بلغت دیگر اناکیرو یفرکی انکان نامند * ماهیت آن گیاهی است نر و ماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش
و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانهای آن بقدر دانه خشخاش و بسیار
تلخ و نافع و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده غرغره آب برگ و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن
نیز بدستور و چون مخلوط باعسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب و کمنه و سبل نافع
و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و جنین و گرده نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان
از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که ماده آن که گل آن لاجوردی
است چون در مقعده برآمده ضماد نمایند رد مینماید آنرا و نر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی
آورد و شرب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل
آن ارطماناثا است

* اناغورس * بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر راء مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است
و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده * ماهیت آن گیاهی
است شبیه درخت و شاخ آن بنجنگشت و بزرگ میشود تا آنکه بقرب شجره میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن
مختلف الالوان و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انگور است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم و خشک و ثمر آن
بستر و تام و اطاکیه * افعال و خواص آن ضماد برگ تازه آن که حدت آن کمتر از سایر اجزای آنست جهت تحلیل
ورمهای رخو نافع و چون خشک گردد قوت آن قویتر و تقطیع و تجفیف آن زیاده میگردد و همچنین ریشهای بیخ آن و امثال
آن ملین و مقی و چون آب برگ آنرا بقدر یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین
و ادرار طمث نماید و گویند تعلیق آن بران ابستن منظم ولادت جهت تسهیل و سرعت آن و باید بعد از ولادت

غليظ القوام تر باشد وخوشبوتر آن زياده * افعال وخواص ومنافع آن مقوى قوى وارواح واعضاى رئيسه وآلات تنفس ومرى ومعده واعصاب كرده بمناسبت شكل ومقوى مثانه وباه ونيكو كنندهٔ رنگ رخسار وبوى دهان ودافع خفقان وسرفه وضيق النفس ودرد سر بارده وبواسير واسهال بواسيرى وضرب وقولنج وعطش واعيا وضعف وكسالت وسستي بدن وبدن را فربه كرده اند واد رار بول آورد وطبيعت را قبض نكند بلكه ملين دارد مضر محرورين خصوص در خلاى معده ومصلح آن آشاميدن سكنجبين وخوردن جامون رسيدهٔ شاداب يا شربت آن كه ميوهٔ هندى است وآب دوغ وآب سرد وتخم لحمي كم آب آن ثقيل ودير هضم ونفاخ وريشه دار آن ازان بد تر وقابض ومورث امراض سودا وى وحكه وجرب ودماميل وغيرها ومصلح نفخ آن اهل هند زنجبيل گفته اند ونمك كه بالاى آن قدرى بخورند آزموده وزنجبيل در نمك پرورده بهتر ومضعف جگر ومصلح آن مويز وشايد درين امر شربت زرشك با سكنجبين يا شربت جامون بهتر باشد ومضر لثه وعمور ودندان ومرقق مني است وگفته اند جهت فربهي وتقويت باه شير تازهٔ دوشيدهٔ خام ويا قدرى جوش داده معين فعل آنست وخام ترش آن مسكن صفرا وزمنبه اشتهاى طعام وبلغمي وسوداوى مزاجان را مضر ومولد سودا ورعنوع آن حار ومقرح اعضا ورائحهٔ آن شبيه برائحهٔ حبة الخضراى خام نارس كه بفارسي نيشه ودهلهٔ آن را بين نامند ومصلح آن ماليدن روغن است بعضو بكه بدان رسيده باشد وگل آن ومغز هستهٔ آن بسيار بارد ويابس وحابس اسهال وصفرا ومسكن مني خصوص كه اندك بريان نموده باد وبهٔ مناسبه بقدر حاجت بياشامند وچون نارس بسيار كوچك آنرا كه ازشكوفهٔ تازه بهم رسيده باشد خشك نموده هر روز يك درهم آنرا با چهار درهم شكر بخورند درورعني وسرعت انزال رادفع نمايد وكويند حافظ سياهي مو است ومضمضه با پيكه برگ وگل آنرا دران ساييده باشند مقوى دندان ولثه ومستحكم كنندهٔ آنها است واستياك بچوب آن رافع بوى دهان وذرور خاكستر چوب آن جهت نزف الدم ويابس ستوذرور برگ آن ودخان برگ خشك آن جهت دفع رياح كرده وبد ستور دخان پوست انبهٔ خشك كرده نافع با تكرار عمل كه بعد ازان بران عضو ومواى سرد نرسد ونيز كرفتن دود آن درحلق جهت زخم آن واگر برگ درخت آنرا كه خود از درخت ريخته باشد ماييده در سر غليان مانند تنباكو بكشند زخم حلقوم را كه منفذ آن ريه وبيني وتا رگ سر هر سه يك شده باشد در مدت چهل يوم با صلاح مي آورد وچون برگ تر وتازهٔ آنرا از درخت چيده بيخ ساقهٔ آنرا فشرده رطوبتيكه ازان برايد بردانه كه در پلك چشم برمي آيد بمالند زائل كرده اند بدرد ووجع وچون نه عدد ساقهٔ بيخ برگ آنرا با نه عدد فلفل سياه با آب نرم بسوده حبوب بسته فرو برند اسهال وقى عارض هيضه را كه بند نكردد بند نمايد وطلاى آب برگهاى نازك آن وهمچنين تدهين عرى سوزنان بروغني كه دران پوست انبهٔ خام بتنهائي ويا با بعضى ادويهٔ مناسبهٔ ديگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازى وسياهي مو ومنع اسقاط آن نافع* وآب افشردهٔ ثمر خام آن كه امرس نامند وچتني وا مچور وامونة وحلوا وخوشاب وشراب وافشرج وعرق آب آن وقرص مستعمل آن وتنبهٔ خام ومرباى آن در قرابادين ذكر يافت واهل هند وبنگاله انبهٔ خام را در زير آتش كرده پخته پس برآورده پوست آنرا جدا كرده نرم ميمالند وصاف كرده قدرى قند سياه كه بهندى كر نامند داخل كرده در ظرفي كرده نگاه ميدارند هنگاميكه باد سموم ويا هواى سمي ويا هواى رشي ويا وبائي بكسي رسد بزودى قدرى ازان با ومخورانند وبرتمام بدن او بمالند بزودى بعون الهي شفا مييابد

* انتله * بفتح همزه وسكون نون وضم تاى مثناة فوقانيه وفتح لام وها لغت عجمي اندلسي است وآنرا جلوا واندلسي و بهندى نوبسي نامند * ماهيت آن درختي است كم سياه ودر آن كامل الفروع وبزرگ بقدر بيخ كولان فوق

تا یک مثقال آنرا در آب بجوشانند و با قند و یا سکنجبین بیاشامند و بدستور با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و ذرور آن جهت
رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یک مثقال و از عصارهٔ آن یکدرم و از برگ آن
پنجدرم مضر محرورین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک و ربع آن گل ارمنی و عصارهٔ آن در اکثر افعال قوی‌تر
از پوست بیخ و بیخ آن است طریق گرفتن عصارهٔ آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازهٔ آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در
طبق سفالین کنند و در آفتاب گذارند و شبها در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته
در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجة بکار برند و رنگ این سرخ یاقوتی میباشد حب انجبار
و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابادین ذکر یافت

* انجدان * بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و بمازندرانی
انجدان طیب را کوله پرنا مند و بیخ آنرا بعربی محروث و ساق آنرا بترکی بالدرغان گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود
مراد تخم آن است * ماهیت * آن دو قسم میباشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی
و برگ آن شبیه ببرگ کلم و از ان کوچکتر و گل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن
شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را حلتیت طیب مینامند و قسم دوم برگ آن مانند صعترهٔ سوخته و برسوراخ
و ساق آن ضعیف‌تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشترغار و گیاه آنرا کماه و صمغ آنرا که بسیار بدبو است
حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگزد جهت آنکه صمغ را بفارسی ژد بفتح زای عجمی گویند و عوام آنرا انگشت گنده
و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس گوسفندان اگر از گیاه آن میچرانند بسیار فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو
میگردد * طبیعت * سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم
گفته‌اند * افعال و خواص و منافع * آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم * امراض الرأس * ضماد انجدان
اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط باردهٔ مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن ذهن را نیکو و حفظ را
زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زائل میگرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیهٔ صاحبان
این امراض است امراض الصدر و المعدة و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر میماند در معده منعش معده و مجفف رطوبات
و ملطف طعام و مغیر رائحهٔ دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزانندهٔ اشتهای طعام و مقوی هاضمه و دافع
ضرر اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض
و شیر و مسخن گرده و رود و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصاً مخلل آن که
سرکهٔ آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جایز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با سکنجبین پخته باشند
جهت تپ ربع و تپهای بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج
جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا
و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنهٔ تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور برگ آن جهت
آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح
آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اشترغار باشد بوزن آن و حلتیت و در انک گویند

و هر گاه پارهٔ گوسفندان را ببیند آن حیوان متابعت آنها نموده در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکد و هر گاه گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آنرا انجبار آدم گویند و هیئت درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با هیزم امیزند و برافروزند هر که بآن آتش گرم شود دوار و غشی افتد و بی خبر شود

* اندروصارون * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران آنرا افیاس رفاس یعنی تمر نامند بجهت مشابهت برگ آن بتمر * ماهیت آن نباتی است ثمنشی منبت آن زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و درمیان آن نقطهٔ سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آنرا راعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان میرسد * طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضهٔ کمی * افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از آن مقدار درهمی تفتیح سدهٔ احشا نماید و همچنین ماءالنبذهٔ برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسرالبول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از وطی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تسمیهٔ آن را لسان العصافیر میداند

* انداهمان * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون * ماهیت آن دوائی است کرمانی معروف * افعال و خواص آن بالخاصیة جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال مینمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوص فعل آن است بدل آن بوزن آن گل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است

* اندروطالیس * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاج نامند * ماهیت آن نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاهی سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسرالبول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب مثلث شربت از تخم آن یکمثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا هر که تا بیع [illegible]

* اندرطون * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون * ماهیت آن برگی است شبیه ببرگ بید خشک شده و از آن عریض تر * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل نافع

* انزروت * بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و بعین نیز آمده باصفهانی کنجده و آکروفنک و بشیرازی مگل و روبعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند * ماهیت آن صمغ

و آثار قروح رطبه و بیاض عین و کلف و نمله را است خصوص آب دهن ناشتا صفراوی مزاج و با سرکه کهنه جهت قطع ثآلیل
و قوبا و بثورهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون کندر را در دهن
مضغ نمایند خصوص ناشتا و بر اورام ورد مالند که از ان تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه
و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و زهرهٔ او مسمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا
نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و آشامیدن آن مورث بلادت و طلای خون حیض جهت تسکین دردهای عصب و التیام ناسور
مفید و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لتهٔ حیض جهت رفع تپ لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص
بول اطفال و از ان شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفهٔ کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر
البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم
و بیاض آن بتخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و جهت طرفه نیز و ریختن گرم آن بر زخم جهت
حبس خون و شستن چرک جروح و قروح با آن و جالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس
جوشانیده نمک از ان بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در افعال مانند شیر زرق است در حدیث است که از حضرت
صادق علیه الصلوة والسلام سوال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند نیاشامند آنرا سائل عرض
نمود که مریض محتاج است بآشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمییابد پس باید که بیاشامد بول خود را نه
غیر خود را و از ان حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر و گاو و گوسفند فرمودند نعم لا باس یعنی
آری باکی نیست و فضلهٔ طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو و بلعوم
ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التیام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن
یک مثقال آن جهت رفع دیوان و سمیت جراحت حربهٔ زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال بی‌عدیل و با عسل و شراب جهت
رفع گزیدن هوام و ادویهٔ قتاله و تپهای دوره و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر مصعد جهت رفع اذیت سموم
مصعده مانند دارشکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازالهٔ تعفن بن دندان مجرب و تازهٔ آن
خصوص با نمک جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص بتخصیص که آن شخص ترمس خورده باشد دو روز متوالی مالیده
در آفتاب نشیند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و بزیر ناف با خمیر در آب حل کرده جهت رفع مغص و بدستور آشامیدن
آن مفید و موی سوختهٔ آن جهت رفع ربو و بهق و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی موی
شربا و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدم
و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد آن را اکل کنند ... با شیر جهت اورام
ساعیه و روغن آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر جهت تقویت باه مجرب و گویند آشامیدن آبی که خصیهٔ انسان را بدان
شسته باشند جهت ازالهٔ تب و ورم جگر و وجع فواد نفع عظیم دارد و منی آن جالی بهق و برص و کلف طلاء و مشیمهٔ آن
مورث جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سموماتی چند تدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا و انفاس او قاتل بود و هیچ
حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن نیست و گویند چون انگشت خنصر مسقط را بپوند و زن تعلیق
نماید ماده ام که با ... شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان چرک زرد شده و سیاه را

و انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بران مترتب نمیکردد با لجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجهٔ دوم و گفته
اند تا درجهٔ سوم است * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با عرق کرده یا با سکنجبین و یا با عسل جهت صرع
بلغمی خصوصا انفحهٔ ارنب که درین باب اقوی است که نیم درم آنرا در سرکهٔ انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیانرا
قدری از ان بخورانند ایمن میکردند از صرع و انفحهٔ بچهٔ اسپ و انفحهٔ حیوان بحری که توتی نامند و در دریای روم بهم
میرسد قوت و خاصیت آن مانند جند بید ستر است بد ستر و آشامیدن هر یک از ان هر روز و آشامیدن تمامی انافح میباشند
مانع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گداز ندهٔ کل اخلاط منجمده و مجمد و مغلظ اخلاط
رقیقهٔ گداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و پستانها ست و یا با ادویهٔ مناسبه محلل خون و
شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیة مقوی قلب و مفرح است
اما چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درم
آن با شراب بسبب قوت تریاقیتیکه دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحهٔ
امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و
گفته اند چون زن انفحهٔ ارنب نر یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد
و چون مقدار یک باقلا از ان با شراب بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بکذارند پیکان
و نی و خار را از ان بر آورد و طلاء آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تپ جهت ازالهٔ آن موثر و
انفحهٔ گورخر و بز کوهی و آهو و اشتر و گوسفند و فیل بقدر می نخود مضاد زهرها اند و امتحان خالص آن آنست که
بیندازند بران هر انفحهٔ حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دواء و سفوف
و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* اخکول و اکول * ماهیت آن حکیم میر عبد الحمید نوشته درختی است هندی برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و
میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت * طبیعت آن گرم و تر در دوم * افعال و خواص
آن ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور
و جهت سوزش اعضا و دق شخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را با آب
سائیده بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب
آمله مقشر هفت مرتبه تصفیه کنند پس خشک نموده از ان تخم ریدستور روغن کنجد روغن بر آورند و از ان
روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن سریر سازند و شب بران
بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع زنان و ع و صاحب هیضهٔ
ردیه را بخورانند شفا یابد

* انکیز * بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفاهانیه خاوانی نامند * ماهیت
آن نر و ماده میباشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حریم جبال گیلان چون بر
روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر آن است باز راست مشاهده گردد و آنچه ماده آنست بهمان

* **ماهیت** آن نباتی است بلند تر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و چتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از دو رازیانه کوچکتر و سبزتر مائل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آن است و بهترین آن سبز تازه با لیده آن است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزر است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه‌تر و ضعیف العمل میباشد * **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است * **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار * **امراض الراس** و غیرها از قوابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسرکهٔ انگوری ترکرده و خشک نموده و بوداده در پارچهٔ کتان نیلی بسته دائم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یک دانگ مصطکی کوفته در ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت لیثرغس و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمیکه سبب لیثرغس است و چون ده درم آنرا در آب بجوشانند و صافی نموده ده درم جلنجبین عسلی در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان متوبل بابازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده بتنهائی بیاشامند و یا گلقند در آن حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماءالعسل جهت کابوس نافع و سزاوار آنست که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز آبی که در آن انیسون جوشانیده باشد بتنهائی یا با یک اوقیهٔ جلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در آن حرارتیست با اندک قبضی می باشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلاء مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و امراض مذکوره و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول و تحلیل و ثوا قر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازالهٔ سموم قتاله و تهبج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کردهٔ آن درین امر و چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا باب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیدهٔ آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعهٔ حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع مضر امعا مصلح آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن انجره است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیرها

اوسبید بضم همزه وسکون واو وفتح سین مهمله وکسر باء موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله لغت فارسی است *ماهیت* آن بیلوفیمند می است *طبیعت* آن گرم وخشک *افعال وخواص* آن محلل ریاح ومواد بارده مقدار شربت آن یک درهم وبیخ آن سرد وخشک ودرفعل وطبع مانند لفاح جهت صداع وبواسیر نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن بیخ لفاح است

اوفیموبذاس بضم همزه وسکون واو وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وفتح باء موحده وذال معجمه والف وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه بباذروج ودرمغرب معروف بلسیعه وبعضی اخیون نیز وگاه فیلاطاریون نامند *ماهیت* آن نباتی است شبیه بباذروج وشاخهای آن بقدر شبری وزغب ومائل بتیرگی وتخم آن شبیه بشونیز وسیاه ودر غلافی مانند غلاف بزرالبنج مستعمل بیخ آن است *طبیعت* آن در دوم گرم وخشک *افعال وخواص* آن ملطف ومجفف بیالغ یکدرهم تا دو درهم آن باشراب جهت نهش افعی وهوام ویکدرهم آن با مرصافر وفلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند

اونوما بضم همزه وسکون واو وضم نون وسکون واو وفتح میم والف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنة *ماهیت* آن نوعی از ابوخلسا است که موجوده نامند برگ آن دراز وباریک ونرم تر از برگ موجویه وبی گل وبی ساق وبی ثمر ومائل بسیاهی ودر اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع خشنه وبیخ آن باریک وضعیف طولانی اندک سرخ برنگ خون *طبیعت* آن بغایت گرم *افعال وخواص* آن بسیار تند وتلخ وبا سمیت وخوردن آن خطرناک وطلای آن محلل مواد غلیظه وگویند شش درهم از برگ آن جهت عسر ولادت وربع درهم آن جهت اخراج اجنهٔ زنده ومرده مفید و تعلیق آن بد ستور

اونومالی بضم اول وثانی وسکون دوم وواو ساکن وبجای نون لام نیز آمده وفتح میم والف وکسر لام ویای مثناة تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند *ماهیت* آن آن است که بگیرند شراب دو چند وعسل یک چند وبجوشانند تا بقوام آید ویا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید ونوع اخیر در جلا وتحلیل وتفتیح وانضاج قویتر وهرچند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد *طبیعت* آن گرم وخشک *افعال وخواص* آن مفتح ومحلل وملین طبع ومدر وبعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها وموروث انقلاب معده است

اونیا بضم همزه وسکون واو وفتح نون ویای مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است *ماهیت* آن عصارهٔ نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک وپرسوراخ که گویا کرم زده است وکم آب وریزنده از هم وبرگ گل آن زرد وبزرگ وعصارهٔ آن شبیه بعصارهٔ مامیثا *طبیعت* آن گرم وتند *افعال وخواص* آن جهت ظلمت بصر وتنقیهٔ آن ودمعه وسلاق بغایت نافع دانسته اند واختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نباتی مثل گوزمی چکد وعصارهٔ آن نیست وعصاره بودن آن اصح است وبعضی گفته اند عصارهٔ ماميثا است وبعضی عصارهٔ خالدوس اسود است وبعضی عصارهٔ خشخاش اسود وبعضی عصارهٔ اناغالس انثی یا عصارهٔ بیخ وگیاه خشخاش اسود گفته اند وبعضی گفته اند سنگریزها است که در صعید مصر بهم میرسد شبیه ببرگ مس ومیگزد زبان را چون بچشند واین قول بعید است وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است

و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیهٔ رنگ رخسار و استسقا و بواسیر
و حصبه و جدری و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا بعصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده‌اند استعمال
هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه
لطیف و رقیق ماده را بعصر دفع میکند و باقی را غلیظ متحجر میگرداند و بدستور در حقنه‌ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست
و علت منع عصر آنست و انضمام و تسدید مسام و عروق امعا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر و اراده را قضیه است
نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که آنرا با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف
هلیله را استعمال نمینمایند در حقنه‌ها و در شرح اسباب در معالجهٔ سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در متن آن
درد ارو گفته‌اند که چون با بنفشه و خیار شنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی
مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه‌ها خصوصا جرم
و مطبوخ آن که در حقنه‌ها اصلا آنرا نباید جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را
بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل
نگردد فعل آنها و مغص آنها کم گردد بسبب روغن و ستون دانهٔ آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و ریزانیدن
گوشت آن مفید و عمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن
که حامل قوت اسهال آن است در آب می‌آید و جرم حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن
میباشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ربوب و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث
قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثفل و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض
که لازم عصر آنها است روغن بادام و با کاوزه و قند و ترنجبین و با شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درهم و در مطبوخات
و نقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال بوسعدانا رو گویند عفص است و عصارهٔ خشک هلیلهٔ کابلی و زرد
قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و دیگر ادویه در اهلیلج ذکر یافت

* اهلیلج کابلی * بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پرمغز کم ریشه خسته کوچک آن است که کهنه ناسد نباشد و اقوی
انواع اهلیلجات است * طبیعت آن بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال میل اند
افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با اخلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس
خصوصا حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع
و لقوه بتنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویهٔ دیگر مانند
بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و یا معجونا با سه وزن آن عسل و گویند چون
صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین چون
در جانب مائل نگاه دارند یکعدد هلیلهٔ کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی
سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی دانسته‌اند و بالخاصیة جهت رفع ضرر آبها
و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیلهٔ زرد است و بعضی

وبرگ آن با شراب وبدستور ضماد آن جهت ضربه وام و آشامیدن برگ آن مقدار یک مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر و پنج عدد و مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان وضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره وتنقیهٔ قروح وسخه وخوردن کره سوم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی غب وبدستور کره چهارم آن با برگ های حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند

* ایثولیس * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم ثای مثلثه وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن ما لیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ قلومس با زغب بسیار واز اطراف بیخ آن بر آمده وساق آن مربع خشن وغلیظ وشبیه بساق نباتی که آنرا مالیطانا نامند یا ساق نباتی که آنرا ارقیطون گویند وبا آن گیاه بسیاری میروید وثمر آن بقدر کرسنه در هر غلافی دو دانه میباشد وعروق بسیار از یک بیخ آن میروید طویل وسطبر وچون خشک شود سیاه وصلب میگردد مانند شاخ ومنبت آن بلاد اسلیسا ودر کوهیکه آنرا ایدی نامند * افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر وخشونت حلق وسینه وشوصه وعرق النسا نافع وبدستور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند

* ایدماصیر * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله وفتح میم والف وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه وراء مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن چیزی است شبیه بپشم ومائل بسبزی بر شاخ وبر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد ودر انطاکی بن داخی نامند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جهت اسهال مجرب وذرور محرق وغیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه وغیر کهنه ومحرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال

* ایدیغون * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضم غین معجمه وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صلب قوای بنفش جمع میگردد وخشک میشود وصباغان آنرا جمع مینمایند واستعمال میکنند وسرمه رنگ میباشد * طبیعت آن سرد * افعال وخواص آن طلای آن جهت اورام حاره وتنقیهٔ قروح خفیفهٔ چشم نافع

* ایذاریذا * بفتح اول وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف وفتح همزه وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ آس بری واز بیخ وبرگ آن چیزی طولانی شبیه بخیوط تاک انگور رسته وشکوفهٔ آن برسر آن خیوط میباشد وطعم آن بسیار قابض * طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک * افعال وخواص آن قاطع نزف الدم واسهال وقروح امعا وحابس حیض وآشامیدن دو مثقال آن وضماد برگ تازه وبا خشک آن وبیخ آن سرد تر وقابض تر وقاطع نزف الدم ومهاد اعضاء رحمه وقت مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* ایریناروں * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح نون والف وضم راء مهمله وسکون واو ونون ودر بعضی نسخ بحذف واو وبهمزه وزای معجمه بدل دال مهمله لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع واهل اندلس آنرا اشریامینا مند برای اجتماع گل آن وبسیاری وانوهی * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مائل

وبا سرکه جهت هموزا استسقا وکزیدن هوام وتحلیل اورام وقطع رطوبات سائله از قروح لثه وتحلیل آنها ورفع کلف و
نمش وبهق مفید وبدستور با دو چندان خربق مفید جهت کلف ونمش وبهق وبا عسل جهت زخمهای غائره وضماد آن
جهت رویانیدن گوشت بر استخوان والتیام زخمهای غائره وبدبوئی زخمی که ناسور شده باشد وجلوس در طبیخ آن جهت
صلابت رحم ومقعده وامراض بارده وحقنه بدان جهت عرق النسا وبدبوئی بواسیر وقروح غائره باطنه وبردن لحم زائد
بواسیر وفرزجهٔ آن با عسل جهت اخراج جنین وحمول آن جهت دیدان وتدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی وکشودن
افواه عروق بواسیر ورفع اعیا وآشامیدن آن با سرکه با شراب جهت تشنج امتلائی وهتک عضل ورفع سمیت فطر وبیخ وکشنیز
جبلی مجرّب وبرد ونافض حمیات ویک اوقیهٔ آن مسهل قوی وغرغرهٔ آن با ماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریه وقطور آن
در گوش با سرکه جهت رفع دوی ومنع نزلات مزمنه وبتدهائی در بینی جهت رفع بدبوئی منخرین وچون در زیت بجوشانند
تا نضج یابد ودر گوش بچکانند کری کهنه را زائل کرداند وحقنه بدان جهت عرق النسا وامراض رحم مفید بدل دهن
آن دهن الغار وصاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات مجربه است واگر بیخ آنرا قدری بر بدن انکه درد کند
بکذارند آنرا ببینند ازدها باید که بدان او دیکر نرسد که آنرا نا سد کند مقدار شربت ایرسا ناد ومثقال بدل آن در اسهال
ماء اصفر ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیرشتر وکویند مضرشش است مصلح آن عسل وجوارش وحبوب بیدوردهن و
قرص واعوق آن در رقرا بادین ذکر یافته

ایما رانوطالی بکسر همزه وسکون یا وفتح میم والف وفتح راء مهمله والف وضم نون وسکون واو وفتح طاء مهمله و
الف وکسر لام ویا لغت یونانی است بمعنی عشبهٔ مکرمه ودر مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برک آن با برک زیتون در
ضخامت وصاحب تحفه نوشته که ظاهرا زرین کیاه باشد ونه چنین است ودر حرف الزاء ان شاء الله تعالی ماهیت زرین کیاه
مذکور خواهد شد *ماهیت آن* نباتی است زیاده بلدرعی وشاخهای آن پر کره وساق آن باریک وبرک آن از هم
متفرق واز برک بلوط باریکتر وکوچکتر وشرفه دار وطعم آن شیرین وبیخ آن باریک ودراز وکل آن زرد وچون بر صفحهٔ
مس این کیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره کرداند بغیر غوص در جرم آن *طبیعت آن* در آخر دوم کرم وخشک و
معتدل نیز گفته اند *افعال وخواص آن* مجفف ومفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ وبرک آن با شراب جهت نهش
هوام وبدستور ضماد آن وآشامیدن دو مثقال آن بانه قیراط کندر ونه اوقیهٔ شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان
وطحال واستسقا وتفتیت حصاة وغرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح وبثور زبان ومنع انبساط قروح دهان وتسکین
اوجاع آنها وابهاة وضماد برک آن جهت تسکین اورام حاره وخراجات وقروح وبخور آن مسقط جنین وگفته اند
آشامیدن کره اسفل آن از جهت تپ یومی وکره دوم آن جهت تپ نوبهٔ بلغمی وکره سوم آن جهت تپ غب وچهارم
جهت ربع مجرب وتعلیق نبات آنرا اهل روم وفرنگ موجب اکرام واعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا
دو مثقال مضر ثقل مصلح آن کثیرا است

ایل بکسر همزه وفتح یای مثناة تحتانیهٔ مشدده ولام وبضم همزه نیز آمده لغت عربی است اُیّل ایل جهت آن کویند
که پناه خود را در مغارهای کوه سازد وبفارسی کوزن وگاو کوهی وبهندی بارهٔ سینکها بفتح بای موحده والف وفتح را
وها وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخفای نون وفتح کاف فارسی وها والف وباره بلغت ایشان دوازده وسینکه بمعنی

و چند آن و طلاء دنبالهٔ موسیٰ آن بعضا مغز و همچنین طلاء پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و دمعه یعنی چرکی که در جوف گوشهٔ چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک کاذکومی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون بطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند مقدار یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند مادام العمر آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند مست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بعضی ادعی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن و در معاجین و حبوب در تهییج باه و انعاظ نائب مناب سقنقور دانسته اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک بتنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پنیرمایهٔ آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند زالو را بکشد دفعة و مجرب و گفته اند سر دم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار مینهد و بقوت نفس خود مار را بخود میکشد و بتعجیل بیرون میآورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن مینماید از دنبالهٔ آن و چون تمام آنرا بخورد حدتی و سوزشی در چشم آن پیدا میگردد و آبی از آن جاری میشود و در گودالی که در گوشهٔ چشم آنست مجتمع میگردد و بمرور ایام منجمد و بسته میشود و آن دمعهٔ آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود یابد سرطان را گرفته میخورد بجهت دفع آن و مادهٔ آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایل عارض میگردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن گاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن نبیذ و مویز و دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق *

* باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است *

** فصل الباء مع الالف **

* بابونج * بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند * ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بران و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزهٔ سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزهٔ بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص گل آن ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و روح و باقوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشاء و مقعد و رحم و تحلیل و تلیین اورام آنها و بیضه و سائر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سوداویه و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب و طبوع و احتباس حیض شربا و ضمادا و طلاء نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور پختهٔ آن با سرکه جهت دفع نزلات در انتها و دیده چشم با مداومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیهٔ ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان

و از آب آن سه مثقال

* بادرنجبویه * بفتح با و الف و سکون دال و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنکبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند * ماهیت آن نباتی است بقل زرعی و دو نوع میباشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن پر شعبه شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسرخی و بهای سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر بیخی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود نه ریشهٔ آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و اهل و این را بقلهٔ اترجیه و ترنجان نیز نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از آن تند تر و برگ آن مائل بتدویر و این صحرائی و بستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه نامند و ریشهٔ آن مثل نعناع هر سال سبز میشود و کربه این نوع را دوست میدارد و جمعی هردو نوع را یکی میدانند و چنین است و با تکو نیز نیست زیرا که تخم با تکو باریکتر و بلند تر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده تر و کوتاه تر از آن و اهل و کیاه با تکو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم با تکو را کشته گیاه آن را از جملهٔ ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بو مانند شاهسفرم * طبیعت آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشکی در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول قوی و اصح * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سدهٔ دماغی و ملطف و دافع کابوس غذاً و اکلاً و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و مغص و امواض ورکین و گرده و دفع سموم مطلقاً شرباً و ضماداً نافع و خائیدن برگ آن جهت ازالهٔ بوی شراب و اغذیه بد بوی دهان بسیار مؤثر و آشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت تنقیهٔ امعا و مغص و سه مثقال آن با یکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سمارو غ مقول جهت آنکه ازالهٔ اختناق عارض از شرب فطر مینماید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیدهٔ آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماد آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست و بخاصیتی که دارد و بالعرض نیز برای آنکه معدل و دافع سودا است و با سرکه معدل غذا زیر و منقی تر و ح و خوردن آن ناشتا جهت ازالهٔ خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معدهٔ بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن جشاء و خواب بالعرض و طلای آب برگ آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و تشعر بیره و نافض حمی در حمام معتدل و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر و برگ گفته اند مصلح آن صمغ عربی و گل و بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازهٔ آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن و یکمثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

* بادروج * بفتح با و الف و سکون دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی و ترهٔ خراسانی و بهندی بابری و بلغتی تلسی جنگلی نامند * ماهیت آن نوعی از ریحانست برگ آن ریزه و

و آنچه در اماکن دیگر میشود از پادزهر است و رواج آن هم میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان مند و دکهن و غیرها
جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مختلفه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است
و در جاهای دیگر نیست و مقدار پادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر
سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف
آن حیوان بیرون می آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارجی صلب میگردد و بعد بر آوردن در دهان می اندازند و
بتقلب زبان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد بر آوردن از دهان و انعقاد براق و املس میباشد و شاید وجه
براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که پرده های زیرین آن نیز املس و براق است و بدانکه آنرا جعل نیز میکنند
از صبر و کندر و چند دوای دیگر درهم کرده بشکل پادزهر میسازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در ان
فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از ان مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان
خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پستهٔ گردد و چون قدری سائیده در شیر
اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیدهٔ آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است
که کسانیکه مکرر آنرا دیده اند از دیدن جوهر و قماش و رنگ آن در مییابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت
حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال میباشد و از میان امثال خود در رفتنها میگردد
* طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع
اکثر سموم حاره و باردهٔ حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط
است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح
و منشط و مزیل غم است شربا و طلای آن با آب گشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با
شراب جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند
با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور و تنها اگر جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم
مینماید و بترشح دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه پادزهر
آزموده را در دهان نگاه دارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد پادزهر موصوف را در کاسهٔ چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند
و بعد از زمانیکه شیر قدری قوت و کیفیت پادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط
و در بعضی امزجهٔ باردهٔ رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از ان کشنده مضر محرور بن و مورث التهاب و
اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الادیل و اگر نباشد پادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی
شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر ان در ولایت فارس وجود تب و رده اتفاق دستور خوردن آن در اول
فصل بهار و غیر آن و حبوب و مفرح پادزهری در ترابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت کول کنده و تلنگانه
که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز بر می آید وافر و بسیار و سبز زرد رنگ و کوچک و
بزرگ تا بیست مثقال و لکن بی رونق و بی جلا میباشد و جسما ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین
نوعی از پادزهر حیوانی بهم میرسد که از روده میمون بر میآورند و رنگ آن نیز بزردی مائل است و میکی شکل و باریک و دراز

بعضی بسیار صلب مانند قند مازی و شاه ملاه و دون و بعضی متوسط مانند خطائی و حلبی و بعضی رخو مانند دکهنی و اجمیری

* طبیعت آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم بالاتفاق * افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی همه قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازالهٔ سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازالهٔ هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قی و هیضه و طاعون و وبا نافع شربا با گلاب یا با عرق بید مشک و یا عرقهای مناسبهٔ دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فروبرند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و منع تعفن اخلاط و ازالهٔ سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع رازی گفته که آنرا در دفع سمیت بیش بهتر از ادویهٔ تریاقیهٔ مفرده و مرکبه دیده و نیکو یافتم و آن بادزهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ فادزهریهٔ خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردیده سه دانگ از این فادزهر سائیده بسه دفعه هر دفعه یک دانگ باو خورانیدم هر دفعه آزار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فی الفور و درد چشم و اشتعال حمی مجرب است اگر اصلی داشته باشد و از آن اینقدر عرق برآید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب مینماید و شریانات و سائر عروق بدن را از آن پاک میسازد و خون را از سمیت خالص میگرداند و هر سم قاتلیکه باشد در که مبادرت بخوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند سموم با دارندهٔ آن چندان اثری نکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است او را و گفته اند که اگر بر این سنگ در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین در انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارندهٔ آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام و علی الاطلاق ذوات السموم مانند ضماد بمالند نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع سفید آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع المضروبه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی یکوزن و نیم و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

* بادنجان * بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی مغد و بهندی بینگن و بلغتی بهانتا نامند * ماهیت آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی

مانند معتر و فلفل و دار چینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محلل نفخ و ابهای آشفته و خارش بدن و باقلاء کهنه نفخ آن کمتر از تازهٔ آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر کاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع

* باقلای قبطی و باقلای نبطی * نوعی ریزهٔ باقلا معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن مطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ * طبیعت آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلاء معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند

* پاکر * بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیر دار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق بر آید و چون تنهٔ درخت آنرا بخراشند نیز شیر بر آید اما کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته سر شاخهای باریک آنکه در ابتدا پیچیده بشکل غنچهٔ بزرگی میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد * طبیعت آن ظاهرا سرد تر باشد و شیر آن با قوت قابضه در اد مه * افعال و خواص و منافع آن میکویند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در ردع و تحلیل اورام و دمامیل در ابتدا قائم مقام لبن برا است شماد ا

* پالسه * بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه بخفای ها نیز آمده * ماهیت آن ثمری است هندی فی الجمله شبیه بآلوبالو در شکل و رنگ تنها و اچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک شاداب و چاشنی دار و آنرا شربتی مینامند و درخت آن بقدر قامت و زیاده برا نست و نوع دوم آن کم آب و آنرا شکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگ تر و این وفور دارد نسبت بنوع اول * طبیعت آن سرد در دوم سرد در اول خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و نواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و عرق آب آن جهت خناق حار را فشردهٔ نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید و بلد ستور پوست تنهٔ درخت آن قریب بپوست بیخ انجبار است چون پوست درخت آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا بخراشند مقدار چهار پنج تولہ جو کوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده در سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زائل میکرداند مضر معرورین مصلح آن انیسون و کلقند و فلاسفه و کمونی است

* پالک جوهی * بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا * ماهیت آن نباتی است هندی تا بقدر یک قامت و برا آید و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه * طبیعت آن گرم و تر و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن طلای آب برگ تازهٔ آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم مینماید بسبب تندیکه دارد و ضماد و پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کلات هندی مفید که با گلاب و آب لیمون بکو

بهندی طوطه نامند * ما هیت آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد سه از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ
آنرا در بنگاله مدن ته نامند منقار آن سرخ و بنا گوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بزرگ و دم آن طوقی سیاه و بسیار
خوش منظر و بتعلیم سخنگو میشود و دیگری را چندنه گویند منقار آن سرخ و بنا گوش آن برنگ گل کاسنی و دو رگردن این نیز طوقی
سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پستی رنگ و از همه درازتر و این نیز سخن گو میگردد و دیگری را کیله نامند
و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو میشود و جثهٔ این بنسبت مدن ته اندک باریکتر و یک صنف از کوچک آنرا فرید ی
مینامند دو نوع میباشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستی و دیگر منقار زرد و همه پستی هر دو قسم بسیار خوش
رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن گو میشوند ولیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر
است و این شبهاد ر پنجره خود را معلق آویزان میکند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آنرا توتیه گویند کلهٔ این نیز بنفش و منقار
و سائر بدن آن سبز پستی و این نیز سخن گو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ
و خروس و غیرهما ولیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنگل گیرا زیرای تصفیهٔ صوت ایشان
اهل بنگاله بیج پان یعنی بیج تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقهٔ برگ پان بنگله و فلفل سرخ و بهنکره که گیاهی
است هندی می خورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چلاو و موز است که بهندی کیله نامند و حبوب دیگر نیز
میخورند و آنچه حکیم میرمحمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخن گو
میگردد این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد
*طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن بسیار رطب الهضم و مفرح
دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثاآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم
اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازالهٔ
بیاض عین نافع است

*ببر * شیری است که در بلاد هند بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

*پپیته * بدو باء عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه و هاء * ما هیت آن
تخم ثمری است که از ارض جدید دنیا آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و ناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مائل بسیاهی
و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زرد آلو و بشکل آن و در جوف
هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانهٔ آن بتازگی
سفید و چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ و سیاه میگردد * طبیعت آن حار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم
* افعال و خواص آن باقوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضهٔ بارد بلغمی که با قی و اسهال باشد و بند نشود و نیز تی
مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و یا باد و سه دانهٔ فلفل
با گلاب و یا آب و جهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و ارجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها
و بالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه
بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فادزهر و تغذی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

سینه وشش مانند سرفه و ورم طحال صلب شرباً و بدستور مقدار نیم مثقال از دمعهٔ آن و چون بر آتش اندازند و رائحهٔ آنرا استنشاق نمایند علل باردهٔ دماغیه و سبات و سدهٔ زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و دفع نزلات و هوای وبائی خصوص که از روی جیفهٔ حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بو دندان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و بسا است که آنرا متفتت گردانیده میریزاند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و دفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سرسام بلغمی و گزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا بر استخوان بکار برند آنرا مقشر سازد و گاه حل میکنند عصارهٔ آنرا باین نحو که در جوف آن نان گرم میکنند تا نرم گردد و گاه بحسب اغراض و اعلال بعضی ادویهٔ مناسبهٔ موافقهٔ آنها نیز با آن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها بمقداریکه اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلیین و یا بادرار و یا بتحلیل و یا بتفتیح و یا باذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسرة الاندمال حادثه از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند باسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند آنرا و با زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیهٔ سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و مکروب محرورین مصلح آن نیلوفر بعضی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصارهٔ آن یکمثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار

* بخور السودان * بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن نباتی است مشبک بقدر شبری و شاخهای مشبک آن مائل بلاجوردی و گل آن سفید و با رطوبت لزج که بدست می چسپد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال است

* بخور مریم * بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون میم بفارسیه معروف بجرا لشابیج و شام بوتنه است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر بکروی آن سبز و روی دیگر مائل بسفیدی و عز غب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل سرخ و گل بعضی کبود نیز و بیخ آن مانند شلغم و بعضی از آن و سیاه و گیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه ناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قوی تر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که گیاه عرطنیثا خار دارد و بر شاخ و ساق آن درازتر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه ببرگ کلم و شاخ آن شبیه بخور مریم و سیاه و لیکن در این چیزی شبیه بکره بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و مسهل ... و مفتح سدد کبد و تنقیهٔ فضول آن و صفرا از اقطار

بخور السودان

بخور مریم

بسیار میباشد و تر بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی بهم آمده تخم زرد آلو و بعضی اندک مدور و مغز تخم آن سفید و ترش * طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند * افعال و خواص آن مسهل و مدر رطوبات بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محلل حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یک دانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه یا و بخورانند و با ادویهٔ دیگر یک و دانهٔ آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

* فصل الباء مع الراء المهملة *

* بر * بفتح با و را و چهار نقطه مندی است * ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن پرا کنده و از شاخهای آن ریشهای بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگ تر و اندک ضخیم و بی تشریب و بی شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرمسیرات و بعضی بنادر پارس نیز میشود و بزبان مردم آنجا آنرا لول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درختهای کهنه شده که هزار سوار در زیر سایهٔ آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و باهم وزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازهٔ آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و زود ما میل ابتدا اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود با التیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه باشد دهن آن را بهم آورده بر آن گذارند و محکم بندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویختهٔ آن مقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع

* بردی * بفتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است بفارسی پیزر و بهندی گوندل و پهته و پیزار باشد اهل مصر قاقیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی بانورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظتر و مدور و تر میباشد و در مصر از پنبهٔ آن کاغذ میسازند * ماهیت آن نباتی است ساق آن غایةً و زیاده بقدر دو ذرعی و مدور و درون آنرا ریزه کرده از آن ریسمان و ترتیب میدهند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید و زردی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی میروید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیلهٔ بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گرد و شکوفه رنگ میباشد و آنرا از آن جدا مینمایند و از آن قرصها ساخته میخورند و مضغ میکنند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبهٔ نرم و از آن کاغذ میسازند و بنایان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و باصفهانی آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص به بردی بلاد هند است منبت آن زمینهائی که در آن آبها ایستاده میباشد * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سرزه و بدستور بیخ آن و خاکستر آن

برطانیقی بفتح با و سکون راء مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و بهندی سروالی نامند *ماهیت* آن نباتی است ربیعی و در بستانها افزون است برگش آن شبیه برگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخیری است *طبیعت* آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول درم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری *افعال و خواص* آن ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بد بوی دهان و آشامیدن آن جهت تبها نافع و بهترین ادویهٔ قابضهٔ مستعمله است از برای دفع عفونات *مورث* غثیان *مصلح* آن عناب *بدل* آن آب چغندر است

برک بفتح با و را و کاف بلغت انگلشی بمعنی پوست درخت است *ماهیت* آن پوست درختی است شبیه بقرفه و از آن تیره تر که از ارض جدید میآورند گفته اند طایفهٔ از قسیسان ملقب بجزویت در مملکت پریو که در امریکای جنوبی واقع است برخاصیت این قشر اطلاع یافتند و به فرنگ آوردند و لهذا منسوب بآنها گشت و آنرا جزوتیس برک نامند و در این پوست طعمی و رائحهٔ غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیدهٔ آن از قرفه کمتر *طبیعت* آن در دوم گرم و خشک *افعال و خواص* آن جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و نائبه مسبوقهٔ ببرد مانند ربع و در ربع و دریهٔ عتیقه بعد تنقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یک درم تا یک مثقال طبی آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم یا پنج روز تا هفت روز و در نکان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصلهٔ دو دو ساعت نجومی که پنج گهری هندی است در همانوقت مذکور یکیک درم طبی که دو ماشه میشود با آب سرد حل کرده میخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و تروحی و امزجهٔ متغیرهٔ فاسده و هنگامیکه شراسیف ورم کرده و منتفخ شده یا سدهٔ در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بحد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبهٔ رحم و اکثر امراض که دورهٔ منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه بقی یا اسهال و انقضای نوبت در اکثری مفید و آنرا کنه کنه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه همانوقت و همان مقدار تا سه روز پیهم نیز مفید

برکک شیرازی بفتح با و سکون راء مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و یاء نسبتی *ماهیت* آن برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البلدق نیز نامند *طبیعت* آن بسیار گرم و خشک *افعال و خواص* آن مسکر قوی و زیادهٔ آن مورث جنون و کشنده است

برلنجاسف بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطیه ماسیا و بعربی مویلا و بفارسی بوما دران و بشیرازی برنجاسف نامند *ماهیت* آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و بانبات آن اندک چسپندگی و منبت آن کوهها و صحراهای سایه دار و از منه نمو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است با فسنتین و اکثر یکساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه ببرگ و ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسپندگی قلیلی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوهها است که

و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسهٔ آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند بقم میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و پخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قسط است و بوزن آن نیز گفته اند

* برنوف * بفتح با و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شابانک نامند که معرب آن شاهانج است * ماهیت آن درختی است قریب بانار و پرشاخ و برگ آن شبیه ببرگ زعرور و از آن تیزتر و مزه و رایحهٔ آن تند و بدبو و شکوفهٔ آن مانند خوشه و بازردی و وسط شکوفهٔ آن زغب دارد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مجفف رطوبات و شکنندهٔ بادهای غلیظ بارد و عصارهٔ برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و نیل سائیده با آب آن بر مفاصل و اصداغ و پرهای بینی و اطراف شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و بدستور خورانیدن مقدار یک درهم عصارهٔ برگ آن محلول بالبن مرضعهٔ ایشان چند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصارهٔ آن با یک دانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا و دافع اوجاع حادث از آن است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصارهٔ آن با عصارهٔ سداب و چند بید ستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیان بلغمی که بیونانی ابلیموس نامند و تنقیهٔ دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ منخرین و غشیه و دماغ و زکام مؤثر و برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت خنازیر نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است

* برواق * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و قاف * ماهیت آن بلغت اهل مغرب اسم خشبی است و بعجمی اسم سنگ سبک زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه ربا و سند روس کاه را برباید * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ چقماق در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه در آن روز ملاحظه کرده و گویند مجرب است و بروق بحذف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن

* بروانی * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است بسریانی عبرو مر و بیونانی اسقوانس نامند * ماهیت آن نباتی است پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن بازردی * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا شربا سیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوختهٔ آن با عسل جهت تقویت جگر و عصارهٔ آن جهت سفیدی و دمعهٔ چشم نافع مضر مثانه مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است

* برهما * بکسر با و فتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندی و الف بلغت هندی نام کنائی بزرگ است

* طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و مشهی و کم از ندهٔ اخلاط و دافع ضیق النفس

با روغن بادام جهت امراض مذکوره وبرسام وتسکین عطش وتلیین طبیعت صاحب برسام وضماد آن با سرکه وروغن گل جهت وجع مفاصل حار ونقرس وتلیین اورام ظاهری وورم عقب گوش وخنازیر وخراجات ومنع آنها از زیادتی وا تواسیر عقب حادثه از بیوست وجهت ورم صلب وحمره وجمره وبا آب دمن جهت نضج وانفجار دمل وطلای لعاب آن ویا ضماد کوبیدهٔ آن با گلاب جهت درد سر وبا روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار وترطیب دماغ واعصاب ورفع انشقاق موی ورد را زم ونرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند ویا مثل آن روغن گل سرخ وپوست خشخاش پخته جهت اورام حاره وتسکین درد آن مجرب وچون بپاشامند مقدار دو درهم ونیم تا سه درهم خیسانیدهٔ آن در آب گرم تا اینکه لعاب ولزوجت آن زود برآید با شکر سفید ویا سکنجبین جهت تلیین واسهال مفید وآشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم جهت درد سینهٔ حار مفید که در آب بجوشانند وبپاشامند وچون بریان نمایند وبر روغن گل سرخ چرب نمایند وبنوشند جهت رفع اسهال وقبضیت شکم وبا روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان وتسکین مغص وزحیر زائل کرداییدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع وچون بکوبند وبر بدن بمالند بدن را لیکو نرم وفربه کرداند ولاغری حادث از گرمی را ببرد وگفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است ووجه آنرا بعضی حدت تخم آن وبعضی چسبیدن آن بسطوح باطنیه وتقرح آن گفته اند وچون کسی مقدار ده درم از کوبیدهٔ آن را بیاشامد کوبند اولا بدن او سرد کرده رخد روا سترخا وغم وکرب وغثیان وضیق النفس او را حادث کرده پس غشی وسقوط نبض وموت وعلاج آن قی فرمودن بماء العسل حار ونمک وبوره چند مرتبه وخورانیدن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت واسفیدباجات با فلفل ونعناع وفوتنج وخورانیدن مقلت است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت وخشونت سینه وحلق وسرفه بهدانه ودر تبرید وترطیب تخم خرفه ودر نضج تخم کتان مقدار شربت آن از نیم درهم تا ده درهم است

* بزغنج وبزغند * بضم با وسکون زای وضم غین معجمتین وسکون نون وجیم وبضم با وسکون زای وضم غین معجمتین وسکون نون ودال مهمله در آخر لغت فارسی است * ماهیت آن گویند بار درخت ناپستهٔ پسته است وگویند ثمر پسته یکسال مغز می بندد وآنرا پسته مینامند ویکسال نمی بندد وآنرا بزغنج واین در خواص مانند پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار سرد وخشک وقابض ومفرح ودر اخلال مانند اقاقیا است ودباغان از آن پوست حیوانات را دباغت مینمایند

* بزر کتان * بفارسی بزرک نامند وبهندی السی وتیسی واز مطلق بزر ودهن بزر مراد آن است آشامیدن آن مفسد ومعطش است وروغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد

** فصـــــــل الباء مع السین المهملة **

* بسباسه * بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح باء موحده والف وفتح سین مهمله وها در آخر لغت عربی است بفارسی بزباز وبهندی جاوتری نامند * ماهیت آن پوست زیرین پوست خشبی جوزبوا است که بربالای پوست صلب صدفی آن پیچیده میباشد وبهترین آن اشقر مائل بسرخی تند بو تلخ طعم ضخیم تازهٔ آنست که با اندک تیزی باشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وگویند در اول گرم ودر دوم خشک واول اصح است وباقوت قابضه وحرارت ملطفه وجوهر ارضیهٔ غالبه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی معده وکبد وباد ومنعظ وزیاده کنندهٔ منی خصوصاً در بارد المزاج وهاضم وخوشبو کنندهٔ دهان ومفتح سدد ومجفف رطوبات ومحلل ریاح وصلابات باطنی وخارجی غلیظ وجهت سلس البول حادث

معرب کرو ال انون یونانی است و برومی قولوریون و بلغتی قوالن و بعربی ناشف نامند * ماهیت آن
آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانهٔ زنبور ولیکن سوراخ های
این ازان باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیب و غیرها در زیر آب تکون می‌یابد و
صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در رجوع دریا میروید و چون از دریا بر آورند
و هوا بدان برسد سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ته نشین
ظرف نمیگردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن صلب تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین
آن سرخ صلب شفاف بی رمل است * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفرح و قابض
و مجفف و دافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نزف
الدم و نفث الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعا و عسر البول و نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی
تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصا سوختهٔ آن و محلل خونیکه در دل
منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم
ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه
و جرب و صلابت و ادمال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله گفته که چون سه روز
هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز و سده آن مفید و بدستور با آب محرق آن در این امر قویتر
و همچنین در جمیع افعال مذکوره و معادل آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و مورث تهوع مصلح آن کثیرا
بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل
آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد درهم گداخته انگشتری یا نگین دانی از ان ترتیب دهند
و بسد را در ان نصب کنند در حینیکه قمر و شمس در حمل اتحاد نموده مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آنرا با خود
نگاه دارد در حال صرع او بر طرف شود دارندهٔ آن را امراض نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه آن
بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزهٔ خزفی مطین کرده در تنور گذارند یکشب پس
بر آورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسد در مدت زمانیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافته
* بسر * بضم با و سکون سین و راء مهملتین * ماهیت آن غورهٔ خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب
هفتگانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبهٔ چهارم آنست و در هر مرتبه حرارت آن
میافزاید * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت
امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و ضماد آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و در بلغم و
مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صحیح آن و نبیذ
بسر زیاده از بسر است و چون بسر را با عتیق آورده مانی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است بیاشامند التهاب را
ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ بسر بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن
است و بهترین بسر سیلانی است آن است بکمال رسیده کم رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و تشعر و نافض

آن مکیدن آب انار مخلوط را با شیرین و سکنجبین است و مضر رئه و سینه و مصلح آن خشخاش زرد بسرد مزاج مانند بسد
است و جهت تپ و اسهال و ضعف معده نافع

* بسفایج * بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و بفتح
و بیونانی اولوفودیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتران و بهندی کهنکالی نامند * ماهیت آن * بیخی است
اغبر مائل بسیاهی و با رنگ و شبیه بهزار پا و گره دار و از هر گرهی ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آنست که تر و قوی
طعم و سطبر باشد که حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن ردی بلکه
رنگ تازهٔ آن پستئی میباشد و هرچند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی میآورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه بال
طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن ریزه اغبر و مزغب و بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان
و از بیخ اشجار خصوصا بلوط میروید و ربیعی است و در داغستان میروید صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و
سرخ شبیه بپرسیاوشان و از آن غلیظتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در رنگ بیخ آنرا
دارچمازنا مند * طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سیوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سیوم
و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در یبوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است * افعال و خواص آن * مسهل
مرهٔ سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منضج [illegible] و جهت
دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیهٔ امعا و آشامیدن آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت رفع کرم است آن برای
کسی که مکروه دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در مطبخ و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط
غلیظهٔ لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و
ضیق النفس ربوی و ملاومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانهٔ بواسیر نهایت موثر و آشامیدن سه مثقال
مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معدهٔ مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب ما خولیا
و جذام هر روز یک درهم و نیم آنرا با چهار اوقیهٔ مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن مرض و علتهای ایشان زائل گردد و
آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آنرا
دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ سودا از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ
نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده
بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند تا مهرا گردد و خوب مهرا گردد و مطبوخ [illegible] و بیاشامند اسهال
نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا مهرا گردد و با فواکه خشک و حشایش تر اصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای
عصب و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر معده مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مع خوص آنرا با ماء الشعیر
و چغندر و بادرنجبویه و بیان یا شیلم و بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیلهٔ زرد مقدار شربت از جرم آن از یک درهم تا سه درهم
و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و بدل آن جهت مواد سوداویه نصف
آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفته بدل [illegible] آنرا [illegible] کوبیده
استعمال نمود تا آنکه منضج نکرده و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل الباء مع الشين المعجمة *

* بشام * بفتح با و شین معجمه و الف و میم * ماهیت آن درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدای حجاز بوده و از آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده‌اند و در جبال حوالی مکهٔ مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقد درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا بقد درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمی باشد بلکه کج و اج و گره‌دار و برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با رطوبتی چسپنده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چوب و ثمر آن خوشه‌دار و در ان دانهای مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مائل به بی مزگی و اندک شیرینی و بعضی از اعراب بادیه این را میخورند و چوب آن سبز با عطریت و صنفی از آنرا حب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و یا برگ هردو صنف آنرا آب سفیدی از ان برمی آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزردی و بسرخی میگردد و این بهترین اجزای آن است و مسمی بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند بی ثمر است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن دمعهٔ آن جهت بیاض عین و تنقیهٔ زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیهٔ رحم و تحلیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطیء الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مورث مغص و برگ آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازهٔ آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از ان ساختن بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و از این سبب آنرا خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از ان اولی است

* بشنین * بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جا بجا در ان میروید * ماهیت آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب برمی آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزهٔ خشخاش و بزرگتر از آن و در ان دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آرد کرده نان از ان میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آنرا پیارون نامند و خام و پختهٔ آنرا میخورند و پختهٔ آن زرد رنگ شبیه بزردهٔ تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت * طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم تر * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و ردی الغذا نیست و گل آن با قوت معتدله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانهٔ آن معتدل

بیست مثقال بحسب ضعف وشدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده وضماد کوبیدهٔ آن بر موضع نهش مجرب النفع و
نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد ونیکوئی رنگ رخسار و با عسل و بازرد و نمک جهت رفع برص و ثآلیل و کلف
و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت
ثآلیل برآمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پختهٔ آن بتنهائی و یا بادویهٔ مناسبه جهت نضج اورام بارده
و با زردهٔ تخم مرغ یا روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع
تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و با زیت جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر و بریدهٔ آن در روغن زیت جهت
گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون موثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش و موزه مفید و طلای پوست
سوختهٔ آن با موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قویتر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن
مورث نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ و رجوم معده و تشنگی و مصلح محرورین خصوصا تازهٔ
آن و با کوامیخ و مصلح آن شستن آنست با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی
آن با قلا و مغز گردگان مشوی و نان سوخته است و چون گوشت و بقول و حبوب زهمهٔ با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و یا با پیاز
ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید و لذیذ میگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و
مبهی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حسوی بصل ورد نزلا و قیروطی و لعوق و
مراهم و مخدرات آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* بصل القيء * بفتح قاف و سکون یا و همزه * ماهیت آن پیازی است ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه ببرگ بلبوس
و در طول از آن درازتر * طبیعت آن بسیار گرم * افعال و خواص آن چون در آب جوش دهند و آب آنرا بیاشامند
قی را بهیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند و یا جرم آنرا بیاشامند از غایت شدت قی فضله بقی دفع کرده و
بسا باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصا بیخ آن مگر در هنگام شدت حاجت
در شخص قوی المزاج ممتلي البدن با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه بتنهائی

* * فصـــــــل الباء مع الطاء المهملة * *

* بط * بفتح با و سکون طای مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی چینا بدک
و بتخ نیز نامند * ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوز که بفارسی قاز و بهندی
راج هنس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی میباشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک مرطب
برطوبت فضلیه و اهلی آن گرم ترین طیور اهلی است و بعضی گفته اند در مبرود المزاج گرمی میکند و در محرور مورث تپ
* افعال و خواص آن کثیر الغذا و دافع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مکر با ابزارهای آن مسمن بدن و کرده و مبهی و مولد
خون غلیظ و سریع التعفن و مصلح و چون هضم شود بهترین گوشت ها است در تقویت باه و زیاده کردن مادهٔ منی و سائر
قوی و خوردن جگر آن خصوصا با زیرهای آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیهٔ صوت مینماید و ضماد گوشت آن با نمک
جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیه‌ها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مغز سر آن جهت اورام مقعده مفید و ضماد
آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و سرفه و خشکی

هيئة وحشو لحم صو ده زائل و امعا را و جماع آن را ضار ببدن و همچنين الدهن بلعاب وتحليل بكلاجته آن با ادهان و با
ادويهٔ مناسبه مفيد وتخم آن ملينطبع و در مضمضه بهتر از تخم مرغ و برای رفع سعال سرفه و درد سينه و با كهربا جهت قطع سيلان
خون و زحير و برشتهٔ آن با سداب و روغن زيتون جهت سومت تكام اطفال و سائيدهٔ پوست آن با مر و اربد و شكر و نوشادر جهت
رفع بياض كوری الا ثر و سنگدان آن دير هضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاكستر پر و بال آن جهت
تحليل دنبا زير مفيد و زبل آن بسيار گرم و جهت زوال كلف و نمش و خنازير نافع مورث بطوء هضم و صداع مصلح آن سركه
و زنجبيل و سكنجبين و ادويهٔ حاره مانند سداب و كرفس و فوتنج و اگر بريان نمايند بايد كه پياز و غيره از ادويهٔ مذكوره در
جوف آن كنند و با روغن زيت يا غير آن بريان كنند و اگر اسفيدباج سازند در جوف آن كشنيز و كرفس و سداب و پياز
و يك دانهٔ جوز خشك كنند و بالخوه و گذارند و به چيني طبخ نمايند و بهر حال بايد كه خوب مهرا پخته شود و زهومت
و سهوكت آن زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادين ذكر يافت و چون از كثرالزهومت است
بايد برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمين دفن نمايند پس برآورده پاک کرده طبخ نمايند در اين بلاد
قسم كه دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آن آب را بريزند پس با اندک پياز و زرق كرده و افاويه و بقول حاره و سبز
طبخ نمايند و بهر نحو كه خواهند تناول كنند و بط بری و صحرائي زهومت آن بسيار است اولی اجتناب از آن است
* بطارخ * بفتح با و طا و الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم مادهٔ تخم ماهي است كه منوز تخم نشده باشد و جامد او
بقول را نكشتی و سائل او نيز مي باشد مانند ريگ و بهترين آن تازهٔ مائل بزردی سائل آن است * طبيعت * نک سرد آن در دوم
گرم و خشک * افعال و خواص آن قاطع بلغم و جالي قصبهٔ ريه و جهت كرده و مهزول را نافع مضر محرورين و مهيج
العطش مصلح آن زنجبيل و بالخاصية قاطع تشنگی آن سكنجبين و ترشيها است مطلقا و آنچه در گيلان تخم ماهي را اشبل ميسازند
قريب الفعل است بدين
* بطم * بضم با و سكون طاء مهمله و ميم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و تركی درخت سقز نامند * ماهيت آن
درخت آن عظيم ميشود و در برخزان ميكند و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبيه بسماق و عدس و از آن بزرگتر
و با خوشه و مغز آن سبز و شيرين و باد منسته شبيه بمغز پسته و از آن نازكتر و چرب تر و بالای مغز آن پوست مشهور مثل پوست
سبز آن پوست حلاني شبيه بپوست پسته و از آن نازكتر و نوعی از آن بسيار نازک مي باشد و بفارسی كلخنک نامند و نوعی
اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسياهي و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و طعام آن با عفوصت و خوش را يحه و طعم و در
شيراز بنشه نامند و در ماستينه داخل مينمايند جهت خوبي رايحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی مفصل
مذكور خواهد شد منبت آن سنگستانها و دامنهای كوه و زمينهای خشک صلب * طبيعت درخت و برگ و شاخ تازهٔ آن گرم
در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن معطل و قابض و با حدت و تناول
و صمغ آن معدل او رام و برگ خشک كوبيده بيخته و با آب سرشتهٔ آن خضاب نيكو است و با سرکه و روغن جهت
دوا كردن و تسكين و رفع خشونت موی و خاكستر چوب آن با روغن و با بغير آن جهت داء الثعلب مفيد و صمغ آن را
بفارسی و تركی سقز نامند و در رسالهٔ الطم انشاء الله تعالی مذكور خواهد شد
بطيخ * بكسر با و طاء مشدده و سكون ياء مثناة تحتانيه و خاء معجمه لغت رومی است و يونانی ناس و بفارسی خربزه نامند

* ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جید و کرمک
که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند
شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هرچند تفه تر و غلیظتر باشد زبونتر * طبیعت آن در حرارت معتدل
و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجهٔ دوم گرم و کرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر
* افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا
و یرقان نافع خصوصا کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب و در دموی و صفراوی
مورث دمد خصوصا در بلدان و امزجهٔ حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه با و رسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال
کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه
و با اغذیهٔ کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد
مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد
مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن
دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت است و آزموده شده
و ریشهٔ آن از یک مثقال تا ده مثقال مقیی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم
تر مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکهٔ مواد ساکنه و جهت سرفهٔ حار و درد
سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم
رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیدهٔ غیر مقشر آن بر رخساره و بدن
بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب گویند مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم
و بخور پوست و تخم آن با دم جهت ورمی که از سرما زدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع و همچنین چون بسبب
شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آنرا ناشسته با ریشهای آن در پوست آن گذاشته خشک
نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است

* بطیخ هندی * بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی خربوزهٔ هندی و معروف
بهندوانه است و بهندی تربوز نامند * ماهیت آن معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب
شکنندهٔ بی ریشهٔ آن است خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و
و خواه ابلق و رقی بفتح راء مهمله و کسر قاف و یاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریهٔ
است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد بنسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است
* طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول
و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شطری که در معده و کبد او صفرا متولد
گردد خصوصا که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا
بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات دیگر و آنچه در آن قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد

صفرا وبلغم محترقه را ما ءالعسل با مرهم مواد را زایل و تلطیف سده کرده و با شکر و عسل زیاده نمایند و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و بجوب و بمکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی دالکیفیة که متولد از آن کم باشد بعد بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و با عنب خوردن مضر بمعده و صاکه مزاکرم را و باشد بسیار غالب باشد و چون سرهند را نه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است و هند وانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند آب کدو و مضر محرور و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در محرور المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در درد ورم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا یکدرهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذاء از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهر بیصی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرائی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز

* فصـــــل الباء مع العین المهملة *

* بعر * اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر * بعوض بق صغیر است که بفارسی پشه خاکی نامند * و بعیر اسم جمل است

* فصـــــل الباء مع الغین المعجمة *

* بغرا * بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن از جملهٔ اغذیهٔ اهل خراسان است که از آرد گندم خمیر کرده و بر تختهٔ پهن کرده و بقدر درهم ها بریده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب تخنی و یا قلیه میریزند تا خوب پخته گردد پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا تمر و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک دو جوشی دیگر داده فرود آورده تناول می نمایند * طبیعت آن گرم مائل باعتدال است * افعال و خواص آن مشهی و مسکن تب صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطئ الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آش ماهیچه که آش بورک نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که خمیر آنرا باریک و طولانی می برند و بدستور طبخ میدهند نیز مثل آنست

* بغل * بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بفارسی استر و بهندی خچر نامند * ماهیت آن حیوانی است که از نزدیکی اسپ و الاغ تولید مییابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و نوشیدنش بارمیباشد خصوص خوب آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد را عقیم میگرداند و چون زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامد نیز مسقط است و سم آن و فرزجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزانندهٔ هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزانندهٔ هوام است و پنجدرهم سم آنرا با روغن مورد ممزوج کرده بهرجا که موی ریخته باشد بمالند موی رویاند

و ماء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن او رفع آن مسقط جنین است و اگر حامله بماند مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در ریشه طبخ نمایند و بر موی مالند مو را سیاه و دراز گرداند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف تر است از آن

* فصل الباء مع القاف *

* بق * بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند * ماهیت آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البق البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة کالخنفساء و هی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عند ناطقی البعوضة اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب و الحصر و الاراضی العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهٹمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن پشه ‌ئی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در نیزارها و بیشهای پرآب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و ما نعت را بدان در آن میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود ریخته میخورد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن بلع نمودن زنده آن با حنا جهت رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در روغن با قلی سوراخ دار قبل از نوبه تپ ربع مجرب گفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیموست و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه کاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین کاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست

* بقثوفرثن * بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم ثای مثلثه و نون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیخ آن سیاه مدور مائل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب منبت آن سنگلاخها * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب پیکان و پیکان از بدن و تخم آن قوی تر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی

بسیار مستعمل دارند و زهرهٔ آن گرم و خشک تا درجهٔ چهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق
آن با عسل جهت خناق و خکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در این مرض مستعمل دارند و در نهست ولیکن
بی عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین
وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت سائر قروح و یا نطرون جهت زوال
آثار جلد و کلف و بهق و ثآلیل بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن
و چاق نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا انخراقیکه در آن عارض شده باشد و یا آب کند تا جهت طنین و صدا هائیکه در گوش
بهم رسیده باشد و غرغرهٔ آن با عسل و با مراهم جهت جمرهٔ لجیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد
آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل کرده اند و بعضی برای دفع سموم مقدار یکدانگ آنرا با مصلح آن که کثیرا و عسل است
جهت دفع سموم میآشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و خلاف انثیین
و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسهٔ سر و کلف و آثار جلد
نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و مالیدن آن بر تنهٔ
درختها مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزهٔ آن که چیزی است که در زهرهٔ بعضی گاوان میگردد و نرم میباشد و بعد بر
آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاوروهن نامند در حرف الحاء با حجار ان شاء
الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الالف مع الحاء ذکر یافت و خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک
و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم کردهٔ آن جهت تسکین وجع
نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم
حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد شارب آنرا غثیان شدید و اضطراب و انصباب پس سرخی
زبان و ظاهر شدن قطعهٔ خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و گزاز و علاج آن آنست که قی
او را نفرمایند بلکه پنیرمایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر و چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی
قونیزا نامند و حلتیت و بوره باو بخورانند و یا جوشانیدهٔ آنرا با فلفل و عصارهٔ عوسج و تحقین فرمایند بحقنهٔ حاده و مکرر بحلق
او رادعات و مبرد است بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد
نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که
چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم بندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن
کرمها را در شیشهٔ دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن در ساعت
کشنده و چون با بزر البنج قدری آنرا سائیده در بینی دمند بیهوش گردانند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد
دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند با آن عضو مخدر را خدر آن زائل گردد و مجرب است و چون ناخواه را در
بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت
استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب تب ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کنندهٔ آنست و قضیب خشک کردهٔ
گوساله مقوی باه و نعوظ و دبر ستور خصیه خشک کرده برادهٔ نمودهٔ آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبهٔ ریه و معده

با اندک قوت قبضی * افعال وخواص آن برگ وساق آن جالی ومسکن صفرا وقامع آن ومسکن خون وحرارت
جگر ومعده وحدت تبهای حاره وصفراویه ومطفی عطش وذیابیطس وصداع حار وقاطع نفث الدم ونزف الدم وجرکی که او سینه
آید ومانع نزلات حاره ومبرد دماغ وقتی با زداردن وتقیت حصاة وادرار بول نماید وجهت سرفه وقرحه وحرقت مجاری
بول ومثانه وامعا ونواصیر وبواسیر دامیه وتسکین حرارت رحم وحرقت ووجع آن وحابس حیض بقوت قبض وبرودت خود
وجهت حب القرع وباد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار ده درهم یا شکر بیاشامند وخوردن
پختهٔ آن با اندک روغن ریباز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری وتقویت امعا وحمیات حاره وداخل مزورات صاحب
تپ وامراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان وفصول حاره وچون محرور المزاجان لاغر وخشک تناول نمایند ایدان
ایشانرا تر وتربه کرده اند وبا سرکه خوردن آن قلیل الغذاء وجهت ارجاع کرده نافع وخائیدن آن جهت رفع ضرس
واکثار آن محدث ضرس وعصارهٔ آنرا داخل اکتحال وبرودات نمودن نافع وضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع
حار وضربانی وسوختگی آتش واورام حاره وبا شراب جهت بثور وسر وبا آرد جو جهت تسکین صداع حار وورمهای گرم چشم
ومقعد ومستاقلوس واورام دماغی وجرب وحکه وورم انثیین وشری وحمره وبتنهائی جهت تسکین حرارت اعضا
وسوختگی آتش وبر معده وکبد جهت تسکین حرارت آن وبا حنا بر کف دست وپای جهت تسکین حرارت آن وبهق بشرط تکرار
عمل نافع وبدستور طلای آن جهت امراض مذکوره وریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی وحقنه با آب
آن جهت وجع انثیین حار وسیلان فضول از امعا ورحم مفید وضماد بیخ آن جهت تحلیل ثوثها از نبات آن وبرگ وساق آن
مقوی باه محرورین ومضعف مبرودین وضعیف الحرارة وبالخاصیة مسقط اشتها واکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن
مصطکی وکرفس ونعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال وفرش نمودن نبات آن مانع احتلام وتخم آن در جمیع افعال مانند
آب آنست وازان ضعیف تر وبا قوت مسکنهٔ مواد ود وتسکین عطش قوی تر از برگ آن ذرور آن جهت قلاع وبثور دهان اطفال
وغیر آن نافع وگویند مضر سپرز ومعده بارد است وصاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته وچون پنجاه درهم آنرا نرم
کوبیده پخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده وسرفهٔ حار والتهاب کبد ولذع معده وامعا بنوشند نافع وتلیین بطن نماید و
مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در اکثر امور بزرقطونا وبریان یعنی بوداده آن قابض وغیر بوداده آن
ملین طبع وحریره وحلوای بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

* بقلهٔ یمانیه * آنرا بقلهٔ عربیه وبقلهٔ مائیه ویربوز وجربوز واهل اندلس بلیطس وبفارسی سفید مرز واهل بلخ منج واهل بخارا
وجرجان بورمنی وبسندی نانتهاری وبهندی چولائی نامند * ماهیت آن مالیقی وبغدادی نوشته اند که گیاهی است شبیه
بکامنی وازان ریزه تر مائل بسرخی وبی طعم ودرکنار آبها میروید وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن وطبرستان
اشکنی نامند وابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز وقسم مادهٔ آن سرخ مرز است ومترجم صیدنه ابوریحان
نوشته برگ آن شبیه ببرگ زرد آلو ومناسبت میان آن وبستان افروز آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد ونبات
منه سبز ودر تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند ونوع سرخ آن را که برگ وشاخ آن سرخ ودراز تر است وآنرا پخنج نیز گویند
ونوع دوم را ماده واین قول اصح وچولائی چنین است وسفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین
میباشد * طبیعت آن در دوم سرد ودر دوم تر * افعال وخواص آن ملین طبع ومرطب بدن وقلیل الغذا ومطفی حرارت

غريبة وموله خلط صالح ومسكن تشنگي ومرة صفرا چون با آب انار ويا روغن بادام طبخ نمايند وطلاي عصارة آن با روغن گل جهت صداع شمسي احتراقي وضماد آن جهت جرب وحكه واورام حاره وخراج وقروح وورم چشم وثآليل وقروح باطني وشهديه وغليان خون نافع وبطي الهضم ومضر مبرودين وقاطع باه ومصلح آن جوارشات حاره وجهت محرورين نافع ومسكن سرفه وعطش عارض از حرارت ومرة صفرا خصوصا جوشانده وبخته آن با روغن بادام شيرين وآب انار شيرين وگشنيز تر تازه يا خشك وطلاي آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع وتخم آن سرد وخشك ورادع وجهت امراض حاره واورام گرم شربا وضمادا مفيد وصاحب دستور الاطبا نوشته كه بيخ آنرا چون با آب بسايند وبر عرق مدني كه بفارسي رشته ويهندي ناروا مند بمالند نافع است مضر گرده ومصلح آن شكر مقدار شربت آن تا سه مثقال است

* بقلهٔ حامضه * بفارسي ترهٔ خراساني وساق ترشك وبهندي ساگ چوكه نامند * ماهيت آن قسمي از حماض بزرگ ورق بي ساق است واز برگ كرنب كوچكتر ودرجاهاي نمناك ميرويد وطعم آن ترش * طبيعت آن در دوم سرد وخشك وگويند در اول * افعال وخواص آن شكم ببندد ومرة صفرا را سود مند بود واشتهاي طعام آورد ومرگاه نقصان از حرارت باشد ومحرور المزاج را نافع ومبرود را مضر وعصب را بد ومصلح آن عسل است

* بقلة البراري * آن را بقلة الرمل نيز نامند جهت آنكه منبت آن اكثر صحراهاي رملي است * ماهيت آن نباتي است از كاسني بري كوچكتر وبيخ آن پهن بر روي زمين وگل آن زرد بخلاف قنابري كه بيخ آن بر زمين فرورفته است وطعم آن با اندك شوري وتلخي ودر آخر زمستان ميرويد ودر آخر نيسان ما و رومي مخورند وتخم آن شبيه به پنبه دانه است * طبيعت آن در اول سرد ودر رطوبت معتدل وگويند گرم وخشك است * افعال وخواص آن مصلح امزجه ومسرع الهضم وجهت خفقان قلب وخشبوني دهان واستحكام لثه وتقويت عمور يعني گوشت بن دندانها وتقويت قوت هاضمه ومعده وكبد واحشا نافع وصفرا را دفع نمايد وبخور عرق آن جهت حمي ربع وحمي بلغميه نافع واز خاصيت آنست كه چون زير جامهٔ خواب گذارند خوابهاي خوب بينند

* بقلة الرمادة * بضم راء مهمله وفتح ميم والف ودال * ماهيت آن نباتي است برگ آن شبيه ببرگ بارتنگ واز آن ريزه تر وما ئل بغبرت وبيخ آن باريك وپرشعبه وبيرون آن سياه واندرون آن سفيد ومنابت آن اكثر بلاد مغرب واندلسيه وجزائر وخونا است وهر سال دو بار ميرويد وتا اواسط تابستان مي ماند * افعال وخواص آن برست بيخ آنرا چون بكوبند وبفشارند وعصارهٔ آنرا گرفته طبخ نمايند تا غليظ وسياه مانند زفت گردد ومرپيكان تيرها وحربه كه بمالند وبجهت حيوانيكه بزنند ولحوم آن برسد آنرا در ساعت ميكشد واهل اندلس بيخ مقشر آن را بجاي كندش استعمال مينمايند در نهايت گرمي وخشكي رسد درهم آن كشنده است بقي

* بقلة الاوجاع * بيوناني آنرا قاقليا واهل مغرب توجير دنامند * ماهيت آن نباتي است مغربي ومنبت آن بوادي افريقيه در طعم شبيه بالميمون وبا اندك تلخي * طبيعت آن در اول درم گرم وخشك وجهت درد شكم وغشي در همه زماني مفيد است

* بقم * بفتح باء موحده وقاف وميم * ماهيت آن درختي است عظيم منبت آن سواحل هند وزير باد وكاهي ورنگ ورق آن مانند برگ بادام وگل آن بسيار زرد وثمر آن مدور ومائل بسرخي ودر آخر سرخ ميگردد وبعد رسيدن سياه ونخود آن

بقلة حامضه

بقلة البراري

بقلة الرمادة

بقلة الاوجاع

بقم

وچون در سه هفته آنرا بخیسانند نیز بغایت خوش رنگ می شود و کویند عود البلسان تخم ثمر آنست * طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک * افعال و خواص آن ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تجفیف قروح سائله و غسول با آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و بدستور ضماد آن کشنده به بیس و سکون و بعضی را اختناق مقاق علاج آن مقیئات و مرطبات و حقنها و حمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و کویند علاج بد بر نیست و صباغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرباس وغیره مستعمل دارند * فصل الباء مع الکاف

* بکا * بفتح با و کاف مشدده و الف * ماهیت آن درختی است معروف در مکهٔ معظمه زاده الله تعالی شرفا شبیه به بشام و برگ آن از آن ریزه تر و ثمر آن مدورتر و بزرگ تر از آن و دمعهٔ سفید یکه از آن میچکد از مالدن مانند دمعهٔ بشام سرخ نمیکردد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعهٔ آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه و سوداویه نافع

* بکچی * بضم باء موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و با بچی نیز کویند * ماهیت آن تخمی است مدور و اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب بهم در خوشهٔ مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ بقلهٔ خراسانیه و گل آن کلابی رنگ * طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و نسا د خون و جذام شربا و ضمادا بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جملهٔ رسایین میدانند

* بکن * بضم باء موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز کویند * ماهیت آن کیاهی است هندی مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرذمهٔ کمی و سر آن اندک مدور و بیخ برگها باریک * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفهٔ بارده و حبس البول و حرقت آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و کویند چون روی توتیا را که اخته و در حین کداز بکن را مالیده تدریجا معتدی بر آن ریزند آنرا سوخته سفید آب میکرداند در غایت خوبی

* بکمون * بضم باء موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی هرلج نامند * ماهیت آن از جملهٔ یتوعات است و کیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد و مائل بسرخی و شیردار و از بنجهت آنرا ذو خمسة الاغصان نامند برگ آن شبیه ببرگ کاج و پهچیده و گل آن سفید و درهم و تخم آن شبیه بشاه دانه و آنرا حب الفقد میدانند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یک عدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر هفت عدد بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود

* بکهریند ه * بفتح باء موحده و سکون کاف فارسی و خفای ها و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و دال چهار نقطهٔ هندی و ها لغت هندی است * ماهیت آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنکاله میشود و فرق میان این و خروع

است که شاخهای آن ذرعی بکمر بند و از پائین زیاده میباشد و برگ آن مانند برگ بید انجیر و ثمر این بی هوشه و
مدور اندک طولانی و پوست آن مدور و صاف و مغز آن سفید و مصدر مانند تا توله * افعال و خواص آن بنوع ماده
برگ آن ملین و ضماد آن جراحات را زود و نافع لزوب التیام آن بسرعت و مجرب * فصل الباء الموحدة مع اللام
* بلادر * بفتح باء موحده و لام و ضم دال و سکون راء مهملتین و بعد از آن معجمه نیز آمده لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوه
هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب نیز گویند بمناسبت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند * ماهیت آن ثمر
است هندی درخت آن شبیه بدرخت بطباط و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده و هرجا شاخه که آن
بر زمین میرسد ریشه می بندد منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و نیمی زرد و نیمی سبز و بعد
رسیدن زرد میگردد و درازی دوران آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر
آن مانند اکلیل دانه سیوستری شکل مانند دل حیوان و برسر آن گل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد
و درازی دوران ثمر آن لحمی میباشد و گوشت آن اندک شیرین با چاشنی و با عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند
و اکلیل بالای آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی عسلی لزج در آن
عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقه اخذ عسل آن آنست که بعد آن که مانند تخمی است بریده آنرا گرم
کرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن بر آید در صدفی و یا در ظرف شیشه و یا چینی جمع نمایند
و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب بر آید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بکارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بر این
بفشارند تا عسل آن بر آید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کفچه نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده
در پارچه کرپاس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آن است بخوبی و آسانی بر آید پس جمع نمایند و بکار
برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی امزجه
بسبب عدم موافقت بخار و رائحه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان
نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر را درست زاد در آتش
اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نمو زد پس پوست عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند
و طریقه استعمال عسل آن آنست که بر روغن مغز گردکان و یا کفچه تازه یا روغن گاو تازه و چربیه خلط کنند و یا با مغز گردکان
و یا کفچه مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و بتنهائی بدون دهن و یا شی
دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و در قوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر
این نیز شبیه بدان است الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیأت گرده بزرگ و بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز
این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول
بعضی دانها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر مینامند * طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست
آن در سوم و مغز آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت
قروح و امراض بارده ماده و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثالیل و دفع رطوبات و ریاح
و سلس البول و وشم و مابرا ثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق خون

و جهت درد دماغ و جنون و برسام و مالیخولیا و جوشش دهان و لهیب بدن مصلح آن روغن کدو و مغز بادام آن
و مغز بادام و حمل تازه و کنجد مقدار استعمال روغن بنفشه و خوردن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از آن
گویند روغن ماهی زهره است که بهندی تنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع
درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال
آن در چارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویهٔ مناسبهٔ غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع
و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مسمن و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصا که با روغن
بطم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتیکه اصل و عمده در آنها عسل آن است مانند اتقردیا
و جوارش بلادر و حلوا و دلیهره و دهن و عرق و لبانهٔ طولوتیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافته
* بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و
وسواس عارض شده باشد علاج او آن است که او را مسکهٔ تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن
او مکرر بمالند و پادزهر و جدوار مجرب با دوغ گاو تازه سائیده بخورانند تا اینکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس
ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه
و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبیکه بنفشهٔ
خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده
مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء باردهٔ رطبه و آب کوشتها بخورانند و مصلح قروح حادثه
از بلادر مرهم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی
* بل * بفتح باء موحده و سکون لام گویند بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر از خیار که میرز گویند بهندی آنرا کچری
و بلغت اهل بنگاله کر می نامند * ماهیت آن * آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه
و اندرون آن سفید مایل بزردی است مؤلف گوید هیأت کچری چنین است بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در
خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد یکرنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و
بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی آنرا نزد خود نگاه میدارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخ
های این باریکتر و برگ این کوچکتر و نازک و نرم بی زغب * طبیعت تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه
و لحم آن از آن کمتر * افعال و خواص آن * مقوی احشا و محلل ملایم باد و مسهل و جهت فالج و لقوه و سائر امراض
بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مدهن و بخور
آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرورین مصلح آن کشنیز و لحم آن گویند بسیار محلل و
هاضم است تجدیدا که چون قلیلی از آن را با گوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل
شاهجهان آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند
و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق
بن عمران نوشته که بل دانهٔ است سیاه در خلقت شبیه ببندق و بزرگتر از آن سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل

و از بلاد هند آورند و بعضی بعد را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویهٔ مشهور است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بعد خشک قطعه قطعه نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند

* بلاس * بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و تیسو نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بقدر ازیک تا سه ذرع بی‌ساق و برگ مدور و شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر برگ آن ملتزق بهم آن باریک و غنچهٔ گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار پرگل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز * طبیعت برگ آن گرم و تر و با معرفت بسیار آنرا بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن مشهی طعام و مقوی و بجهت تحلیل دماميل و بثور و ریاح غلیظهٔ محتبسه در بطن و قولنج و بجهت قرب و خلفه و دیدان و بواسیر و رد و جبر کسر عظام کوبیده تائم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و حمل و بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم

* بلاس پاپره * بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها * ماهیت آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک تلخ بی طعم غالبی و بعد خشک شدن بهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله با لسویه در گلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

* بلاسنطور * بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفهٔ مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا سنطو و لینو سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجرهٔ مبارکه است * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که طائفهٔ فرنگ در سنه هشتصد هجری که ارض جدیده را یافتند و تصرف آوردند معرفت بدین دو را بهم رسانیدند و با طرا فبردند و آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر و بیاضت مجوفی و باد و پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب و بعضی مغز آن را نیز بزرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزلهٔ لب آنست سیاه سنگین متین مانند آبنوس و باد هنست که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل میگردد و بلا سنطور را فرنگان بمراکب حمل نموده بقسطنطنیه میآورند و از آن در آنجا قبضهٔ کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازهٔ آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل چند دانه مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجهٔ دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و مدر و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نکوشی بوده آن نزد اطبا ان اعرو تقویت معده را معاً و تفتیح سدهٔ کبد و طحال تلیینهٔ منکله و درد پهلو و پشت

ونقرس ومفاصل والتهاب اورام بارده وحنازیر وآتشک که شیر نامند وسرطانات وانواع جرب وحکه کهنه وبالجمله اکثر امراض بلغمیه وسوداویه ردیه را مفید وهزال مفرط وقی وپیس آنرا زائل کرداند وانعاش حرارت غریزی وتقویت روح وتعدیل مزاج نماید واین بسبب ضد وآثار متضاده وکیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه وبلسان طبیعت نامیده اند واز صورت نوعیهٔ آن دانسته اند نه از کیفیت فقط وآنرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد ایا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند وطریقهٔ طبخ واستعمال آن درخاتمهٔ قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت ودر مقدمهٔ این کتاب نیز

بلبل هزار داستان

* بلبل هزار داستان * بضم دو باء موحده وسکون دو لام * ماهیت آن طائری است معروف بقدر کنجشکی کوچک خوش شکل وسبز رنگ ونزد یک سر آن سیاه وسفید ونیکولحن ومليح الصوت واهل ایران درخانها نگاه میدارند وتربیت مینمایند * طبیعت آن کرم وخشک در سوم وخشک در سوم * افعال وخواص آن بغایت محرک باه خصوصا مغز سر وبیضهٔ آن وسرکین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وازالهٔ کلف وشعرزائد اجفان وحمول آن جهت اسقاط جنین مؤثر وخاکستر پر آن جهت التیام جراحات وآشامیدن خون کرم کرم آن جهت تصفیهٔ قصبه ریه وصوت مفید ومبرودین را نافع ومحرورین را مضر است

بلبوس

* بلبوس * بفتح باء موحده وسکون لام وضم باء موحده وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است ومعروف نزد عرب به بصل الذئب وبصل الزیر وبفارسی زیر وتلخهٔ پیاز وبترکی داغ سوغانی ودر لرستان طرم نامند * ماهیت آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است وپوست آن سیاه ومتشنج وبرک آن مانند پیاز واز آن عریضتر ودر طعم وبوی شبیه به پیاز وبیخ آن از باران بزرک میشود واندک تلخ ومائل بشیرینی واز ماکولات است وابن تلمید کوید که مثل پیاز است وکوچک وطولانی ورنک آن ارغوانی ورمانی واز آن کلکونه سازند وچون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ میکند وبه پیاز نرکس شبیه وبرک آن مثل کراث وکل آن شبیه به بنفشه وطعم آن با حلاوت وکفته اند بعضی از آن شیرین طعم وبعضی تلخ وبعضی بی مزه میباشد * طبیعت آن در اول سوم کرم وخشک وبعضی در آخر اول خشک کفته اند * افعال وخواص آن مهیج باه وجالی وجاذب خون بظاهر جلد ومسمن بدن وضماد آن بر کمر وحوالی قضیب جهت تقویت باه مفید ومخرج پیکان تیر وخار است از بدن وضماد آن بتنهائی ویا با عسل جهت التوای عصب وکوفتکی استخوان وهمچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد وکزیدن سگ دیوانه وبا فلفل جهت درد معده وبا زردهٔ تخم مرغ جهت کمنهٔ الدم زیر چشم وبا ادویهٔ مناسبه جهت قلع ثآلیل مسماریه وحبس عرق وبا نطرون مشوی جهت تنقیهٔ نخالهٔ سر وقروح رطبهٔ آن وبا سکنجبین جهت بثور لبنیهٔ آن وبا آرد جو جهت شکاف عضل وناخن وبا خانق النمر جهت کلف وبهق وآثار قروح وسیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت وبا سرکه جهت غرب وطلای پختهٔ آن در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهت نخالهٔ سر وزخمهای تازه وبدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر کرم با روٴس سمک صغار یکه در مصر صبر مینا مند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویهٔ ذقن که بعضی از آن دانها سرایت به بعضی دیگر نماید واکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض میکردد دردیرمی ماند وبا سرکه جهت غرب که ورم مآق عظیم چشم است وچون با آب بپزند وبا سرکه بخورند جهت وهن عضل وحمول آن جهت اخراج جنین ومشیمه نافع المضار بطئ الهضم ومولد خلط غلیظ نزج حاد ومضر عصب ومورث مغص مصلح آن کامنی وشیرتازه با عسل ودافع نفخ

آن انیسون و مخلل آن بقلی برورده آن در مرکبه مهرک با امرطوبین است

* بلح * بفتح باء موحده و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غورهٔ خرما نامند * ماهیت آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل بسرخی نه نموده باشد * طبیعت آن در اول در دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض * افعال و خواص آن با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان دم و خون بواسیر و با رضماد آن ملصق جراحات تازه و خون موکنند و عرق و نعابین آن و خائیدن آن مقوی لثه و بند سدد منه و بطابیه آن و مدامت اکل آن قاطع جلد ام و خشونت سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سدد و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم تا دو درهم و جزو اعظم ملک و رامک و اکثر خوشبوئیها است و چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب

* بلخته * بکسر باء موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها و بحاء مهمله نیز آمده لغت مغربی است * ماهیت آن گیا هیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین بشکل دایرهٔ مستدیر و گل آن سرخ و سفید * طبیعت آن گرم در اول و مائل بخشکی * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع و مفرح و مصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و چون تطول برگ و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست

* بلخیه * بفتح باء موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده و هاء آنرا خلاف بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد و بهرامج نیز مینامند و بفارسی بید مشک گویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی آنرا گرم در اول و مائل بیبوست دانسته اند منسوب بمشتری است

* بلسان * بفتح باء موحده و لام و شین مهمله و الف و نون * ماهیت آن نوشته اند درختی است عظیم تا بمقدار شجرهٔ البطم میرسد بتربیت و مانند انسان متاذی میگردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تعهد نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه ببرگ سداب و بسیار خوشبوتر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیههای مصر و انطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و بشست ثیاب خود را و ریخت آب آنرا درخت بلسان از آن روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا باضعاف وزن طلا میخرند و ذخیرهٔ میکنند از آن نزد بطارقه و رهبانان و از ادویهٔ منفردهٔ نفیسهٔ بی مثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازهٔ خوشبوی مناسب سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و در چون پنبه یا پشمی را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته گردد را زائر جهت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بالای ثوبی بمالند و به روز اندازند بیت بچوب و ثوب نرساند و در این امر مشارکت خمر معسل یعنی عرق آن و مشابه لفظ است و از مدتی نیست که بلسان از مصر بر طرف شده و عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب و لبن بجای آن میفروشند و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمیتوانند شد * طبیعت حب و دهن و عود آن و بدل و مضر و خواص هر یک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد

شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج لزوجت در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت تلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشهای سوختهٔ آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و مربای پوست تازهٔ آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بپزند و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

* بلسکی * بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناة تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاة و صید لانیه آنرا قوت البربه نامند * ماهیت آن نباتی است پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ روناس و مائل بامتداره و گل آن سفید و تخم آن صلب و مدور و میان آن مائل بکجی و چون چوپانان شیر را با آن از موی صاف میکنند لهذا مصفی الرعاة نامند * طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست بران غالب و یبس آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصارهٔ آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت یرقان و ایلاوس و نفث الدم و [illegible] و پنجه رمّ از حشیش آن نیز بدستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

* بلغار * بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی بهدار نامند * ماهیت آن چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم دانه دار خوشبو که از هشترخان می آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو است و در هوای آن بلد جای دیگر نمیشود * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشهٔ آن حابس دم خصوصا سوختهٔ آن که در جراحات تازه پر نمایند

* بلور * بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو گویند * ماهیت آن سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد * افعال و خواص آن اکتحال نرم سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان مؤثر است

* بلوط * بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت طبرستان دارمازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه درام و بلغت عراق عفصیج و بلغت مصر ثمر الفؤاد نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را بهش و شاه بلوط و بلوط الملك گویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مؤلف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و ازین دو قسم یکی با حلاوت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس

نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میآورد و یکسال مازو و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که ممکن است
درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار میآورد و سال دیگر
بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوسته نازک
چوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و ثمر تازهٔ آنرا در آتش اندک نیم پخته بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک
میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستائیان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که
یکسال ثمر آن خوب و بالیده میگردد و یکسال چیزی شبیه بمازو کم مغز و غیر مازو را است چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد * طبیعت آن شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نافع
مناسب عفص و قابض است * افعال و خواص آن مغلظ و بطیء الهضم و کثیر الغذا چون انهضام یابد مسدد و حابس اسهال
مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قرحهٔ امعا و سلس البول و تقطیر آن
و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه
و صلبه و ضماد سوختهٔ آن و بلوط مقشر و زرور سوختهٔ آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال
آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلس البول
و بول در فراش رادع و رافع اکثری و منی و تجفیف نار فارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد
مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای
درخت آن بارد یابس و حبس ریشهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برگ آن جهت التیام
جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اکله مفید و آبیکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت
خضاب ابر بهتر از خطاط است و قشر آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا
و جهت فتق ضماد آن نیز نافع و بدل آن کنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن است مقدار شربت از جرم آن
یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مهرا پخته یک شب بر موی گذارند و یا ضماد نمایند که قبل
از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و کتا * بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و حبس آن کمتر از بلوط و غذائیت
آن غالب و با قوت جالیه و مسمن بدن و مولد پیه گرده و مشوی آن با شربه میبی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت
رفع سموم بغایت موثر و بما [illegible] خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه مصلح آن بزر ریحان قند و شکر
و سکنجبین و جفت شاه بلوط در ماهیت مانند پوسته شلتوک است

* بلوط الارض * ماهیت آن اسمی است مشترک میان کماذریوس و نیز نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض
و سبز و ساق آن بیکار ارتفاع زیر گولان که نوعی از ترا عیل است که جل او سفید اقلیسی باشد و طعم آن شیرین با اندک
تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان مانند و بیخ آن شبیه ببلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین میروید
* طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن قاطع فضول و مفتح سدد اعضای باطنی و مدر بول
و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل صدر و تنقیهٔ قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زائد و منع زیادتی قروح نافع
و بیخ آن بعضی جهت [illegible] مثانه نافع مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم

* بلوطی * بهندی کیجی رکچورنامند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ سیر بمالد رنگ و شاخهای آن الوده و مربع و سیاه و از یک بیخ رویند مزغب و برگ آن شبیه برگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب و بد بو و گل آن مدور و ثقیل الرائحه و زرد اغبر * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح وسخه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در وزن این نبات فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود

* پلول * بفتح باء فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام * ماهیت آن ثمریست هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیار کبیر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آنرا برآورده و لحم آنرا پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ بود و لحمه آن نیز لذیذ و چاشنی دار آن اندک میباشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دماميل و بثور و کرم شکم و مقعده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیاره آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله بیاره آنرا که پلول لتی نامند با یک توله کشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب میخیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده باد و ماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبح و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و گل آن دافع فساد و اخلاط ثلاثه گفته اند

* بلیلج * بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی مائل باستداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاه تر از آن شبیه ببرگ امرة و گردکان * طبیعت آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک * افعال و خواص آن ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیت مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بود اده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دماغ مفید است

* فصل الباء الموحدة مع النون *

* بنات وردان * بفتح با و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون راء و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و عوام ان را خزوک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونگر وا نامند * ماهیت آن حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب آبها و جایهای نمناک متعفن تکون می یابد و بدبو است و اهل چین

البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوختهٔ پوست آن با پیه خرس و یا پیه خرگ جهت داء الثعلب و
ماثیدهٔ آن با روغن زیت برپافرخ اطفال عمر و جوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند
کف اشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاه داشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و
در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج
قی و مصلح آن در محرور دو المزاج ماء العسل و در بارد المزاج سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن
حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم
و روغن آن گرم و خشک در درجه جهت سرفهٔ بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و ثقل همین آن جهت گزیدن عقرب و
رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جهت آن بدل ستون
* بندق هندی * بهندی ریتهه و به نبطی رته و ببربری اطوطوا طماط نامند * ماهیت آن ثمر درختی عظیم هندی
است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بسرخی و چوبین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک
شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل می شود و در زیر آن نیز پوست اندک صلبی صلب تر
از پوست بالائی آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است * طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و
هر دو تیراط آن با شراب و سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تپ ربع را سهال و هیضه
شربا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر
و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر رفالفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن
مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و
نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آنرا بمار گزیده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ
درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و قرحهٔ مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و
یک درهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانگ محموده
مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب ملتی بخیسانند پس
آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر آمیخته بلیغ داده مرق آن را یا قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد
و آشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است
* بنج * بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سیکران و بیونانی افیقون و بسریانی
ازما ملوس و ببربری اقطفیت و اسقیراس نیز و بهندی اجوابن خراسانی و بلغت دیلمی کیرجاک گویند چه غلاف آن شبیه است
بقفیز * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگ تر
و بسیار سبز مائل بسیاهی و زغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم زنیان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن
غلیظ و بر آن زغبی مانند پشم ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و اکثر کم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری
و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بخشخاش و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد

سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مائل
بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر و در نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب
سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبته بهتر و کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند
و بعضی اطبا تازهٔ آن را بجمیع اجزا کوبیده عصارهٔ آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و عندالحاجت بکار می برند و بعضی
آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد
* و طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی
در اوائل سوم * افعال و خواص آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات از سوی چشم و مسکن اوجاع گوش و
مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل
و عرق النسا و نقرس و ضماد عصارهٔ آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و
ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و یا ثلث آن افیون
مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیلهٔ آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده
و چون برگ و شاخ تازهٔ آنرا در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما با حدوث اختلال عقل است تا سه روز خوردن سه چهار
عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست
و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع
نفث الدم و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی
از شراب است جهت آکلهٔ استخوان و طلای پختهٔ آن با زردهٔ تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت
منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه با زردهٔ تخم مرغ جهت تسکین
وجع مقعد و چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون
بزر البنج را مالیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند درد و وجع آنرا تسکین دهد و فرزجهٔ آن جهت
رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان
است مصلح آن عسل و لیمون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا
چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصارهٔ آن با عسل مسکن وجع
گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برگ و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن بتنهائی که آنرا کوبیده
آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند باشیاف مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حادهٔ مالحه از آن
نافع و چون بزر البنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد
و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی
رنگ بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم لسان و سخن ناگفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز و کم شدن علاج آن
مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر و شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم ماهیدانه و پوست

جوز بوا و شلغم و سعتر و بابونه و تره تیزک و انجیر با پیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن
آن که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین
بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و تقطیر آن جهت درد گوش و حمول
آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است
و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس شربا و سعوطا و تدهینا نافع

بنطافلن

* بنطافلن * بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی ذو
خمسة اوراق و آن غیر اثالق است که بفارسی پنجنکشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسة اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذو
خمسة اقسام و بعضی بنطاناطی بمعنی ذو خمسة اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است * ماهیت
آن نباتی است شبیه به پنجنکشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنادر
در بعضی زیاده و در طرف و برگ آن مشرف مانند اره و گل آن ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثالق که گل آن مائل
بسرخی و ازرقی است و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به
بسباسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات
این با آنقدر بلند نمی شود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت مرد و نزدیک آبها است و بیخ
بنطافلن مائل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بعدالت و حرافت * طبیعت جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال
و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت مجففه * افعال و خواص آن محلل و تریاق سموم ادویهٔ
قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با ذرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماء العسل با هموزن آن فلفل
برای حمی غب غیر خالص و نائبهٔ بلغمیهٔ مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از
چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازهٔ آن و چون یک
ماه هر روز برگ بکشاخ آن را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصارهٔ برگ آن جهت یرقان مجرب
و جهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و
داخس و همچنین ضماد آن بر قبل و با امعا نیز جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش
نمودن برگ آن بر جامهٔ خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جد رها اسپ نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن
آن مقداری آن را بکردانند که عرق کند و عصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحهٔ امعا و مفاصل و عرق النسا
و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویهٔ قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیدهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر
و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مفصود و دبیلات و حمره و داخس و بواسیر که دانهٔ آن ظاهر باشد
و جرب و غیر غره بطبیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت
تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحهٔ امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع
مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و گویند
بنطافلن را بهندی ملول نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی گل آن

هلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش
ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است و استعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال و با عسل مضعف آن
و استعمال مطبوخ آن بیشتر است بر معده و سریع الانحدار تر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیله
قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند بر روی ترنجبین و شیر خشت و مغز فلوس خیارشنبر مالیده بازصاف نموده روغن
بادام بر آن چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برگ آن مقدار یک درهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت
مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه بیعدیل
است و آشامیدن شراب و با مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و روغن
آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت
ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینهٔ اطفال جهت سعال
بغایت نافع و مؤثر و تقطیر آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید
و تدهین نافذ بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعده ضماد نمایند در تنویم
عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسهٔ
کرباسی کرده مکرر به اندک خشک کنند و گل را تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ آن پس هر وقت که
خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب
گذارند و بعد از هر چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع
است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب و ریه و شوصه و وجع گرده و ادرار بول مفید

* بنقه * بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها * ماهیت آن دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و بشیرازی
مشو گویند قسمی از خلر است و لیکن بسفیدی و تند و بر آن نیست * طبیعت آن سرد و خشک مائل باعتدال و قابض
* افعال و خواص آن جهت قطع اسهال و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در سائر خواص مانند عدس و اکثار
آن مولد سودا مصلح آن روغن است

* بنک * بفتح با و نون و کاف * ماهیت آن انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبوئی
و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن گرههائی است که در بیخ آن بهم
میرسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خوشبوی آن است * طبیعت آن گرم و خشک
و قریب باعتدال در دوم درجهٔ اول * افعال و خواص آن از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول
و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شرب و ضماد آن جهت تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن
مانع عرق و خوشبو کنندهٔ آن و قاطع رائحهٔ نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است

* بن * بضم باء موحده و نون مشدده در اصل اسم [illegible] است بلغت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل
اطلاق مینمایند بر شربی خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند * ماهیت آن ثمر درختی
است کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ممالک حبشه و در باربه که جزیره ایست از جزائر زیر باد است نیز بهم میرسد

و تخم آنرا در آن میکارند و در آب که سرد و اسم ماء رومی الله میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشد یعنی هم خود رو جنگلی
صحرائی و هم مزروع بستانی و در تربیت بسیار رطوبت بعمل می آید که شاخهای باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف
ناکارهٔ آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیر آن بعمل لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن
دانهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بوداده کوبیدهٔ آن چرب میباشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن
یک ساقی دارد بسطبری انگشت ابهام و بلند آن بیک ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدست زمرو و گل آن سفید رنگ
و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار به بزرگی فندق کوچکی و پوست آن نازکتر از پوست آن سرد و زرد و اندرون
آن دو مغز زرد و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانهٔ گندم و هستهٔ خرما و لیکن از ان پهن تر و از گندم بزرگتر و از هستهٔ
خرما کوچکتر و سبز رنگ زرد و چون آن پردهٔ نازک پیچیده باندک تلخی و بهترین آن تازهٔ سنگین سبز رنگ یمنی آنست
که در ته آب برود پس حبشی و سیاه آن بسیار ردی و تلخ ردی طعم و تاری آن سفید و بزرگتر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست
تازهٔ آن باندک ... و چسبندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و اول
سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب
کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و ماندگی میشدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و
این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا
بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته
رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری مخمور ... و لیکن اهل هر بلدی و جائی بنحوی خاص
اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصا تازهٔ آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم
و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از ان می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی
و عفوصت میباشد خصوصا تازهٔ آن و اهل مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیگر از عرب و عجم
و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که
قریب باحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط
و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قند و شیر و نبات می آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین
مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رسالهٔ افیونیهٔ خود در بیان
قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجهٔ دوم است جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم و رائحه و این نیست که قیاس
دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بمرحله ... نرسیده و در تساوی و غلبهٔ هر یک از برودت
و یبوست بدیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته اند که بتجربهٔ فقیر یافته که سردی آن در درجهٔ
اول و خشکی آن در درجهٔ دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از اطبای خواص ... رفته
اند که برودت آن در اول درجهٔ ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطهٔ آنکه در افراط آن یبوست دماغ و ... و خشکی
مزاج بهم میرسد شاذلیان آنرا و شیخ داود انطاکی که ... گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است
غلطی است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و لیکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد

در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند معروف است و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و نزلهٔ بلغمی و
نزلات و تفتیح سددها و ادرار بول نافع است و این ها نیز دلیل حرارت و یبوست آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه
نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر آن گرم و خشکتر از ان باشد مؤلف گوید شاید
که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه دران دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی
بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین و غیرها از ان صادر میگردد
و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و
یبوست دماغ و غیر اینها از ان ظاهر میشود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول دران زیاده میباشد و چون کهنه گردد
بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله
تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هرچند کهنه تر
گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می افزاید * **افعال و خواص آن** آنچه اطبا مذکور و بیان فرموده اند
آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است بغایت زهریتیکه دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع
صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه
خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربو مفید است و شرای دموی و یرقان را سودمند و ملین طبع و مدر بول و
مجفف رطوبات و جهت نزلهٔ بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصا احتراقی
آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند
بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت نزلهٔ حار و رطبه حکیم
میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفهٔ بلغمی و نزلات و رخاوت
معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و اسهال را خصوصا لیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بران هرد و
و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال
و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند
* **رباعی** * راحیست قهوه روح فزا و کسل گسل * آرام جان و قوت اعضا و قوت دل * تقریب اجتماع جوانان پارسا * تفریح
بخش خاطر پیران مضمحل * و دیگری این فرد را گفته * قهوه حمام سحر آتش خمار تریاک * پر طاؤس نظر افسردهٔ تنها کو است *
از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی
و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و وحشت نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج
و مرطوبین و اصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی در فساد و مذمت آن گفته اند * بیت * آن سیه رو که نامش قهوه
است * مانع النوم و قاطع الشهوه است * اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کردهٔ سیاه شدهٔ آن باشد نه خام
آن خصوصا قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن بآشامیدن آن بالای
طعام همین وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوهای
گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و

و هرو قت مزاج تلت و کثرت آشامیدن آن بر میکرد و همچنین کلی نبستند و بیان رجوع هریک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا بسبب آنکه حرارت را کم میکرد اند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم تحلیل میرود و لهذا ایشان را خواب میآورد و از جمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد چون ده شب بقهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در خصیه و چلدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در خصیه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکروه باید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اکثر خوا هند معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشاء خصوص قریب نصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دار الملک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و انچه ذکر کرده شد نماید باید که شیرینی و روغن بسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر مخلوط میسازند و این خطا است و خوف احداث برص است و مقرر میکرد ... که بهترین ... که طعم و رائحه آنرا طیب و لذیذ میکرد اند و گریه و بد ذائقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران

* پنسنگی * بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یاء و این چنگی تیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که بن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگل و چنگ بمعنی پریشان است

* ماهیت آن نباتی است هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه هرشاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و برگهای آن کوچک و بالجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ زرد و سفید و کوتاه تر از آن و ثمر آن بالجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از آن بزرگتر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و بی غضاضت و درون آن تخمهای ریزه سبز رنگ مثل آن گرد و آبدار * طبیعت آن ظاهرا گرم و خشک باشد * افعال و خواص آن چون برگ و ثمر آنرا نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا هر جا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و یا پارچه بر بندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب اینرا عمل آورده و آشامیدن برگ و ثمر و شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن را مقاطع نمودن جمعی نقل

* پنیاله * بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و لام و هاء * ماهیت آن ثمری است هندی بقدر آلوئی و طعم آن بعضی چاشنیدار و بعضی مائل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده و مثل آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی خار و نیز شبیه بدرخت آلو و برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین میشده باشد و چون ثمر پخته آنرا اکثر تناول نمایند باید که آنرا خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد پس بمکند آنرا و لاترش و بعضی میمالند * افعال و خواص آن

مسکن صفرا و مهیج بلغم و صفرا و حرارت مزاجان و نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مصلحش حمض خصوص آنچه در آخر موسم رسیده و حوالی میزان میرسد و جنگلی آنرا ثمر کوچکتر و شیرین تر است

فصل الباء الموحدة مع الواو

بورق بضم با و سکون واو و فتح را مهمله و سکون قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی پاپره لون نامند *ماهیت آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد از آب و نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی اغبر صفائحی و این معروف ببورق الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنور می چسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغة نامند و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آنرا بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می آورند و این جاذب ترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفائحی رقیق سریع التفتیت بنفش رنگ لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اکر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه به آرد گندم خالص و بوره زبدی منجمد با ترابیت و حمرت است فرق میان زهره اسیوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و سنگین تر و با اندک زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تصفیه با آب محلول نلی نموده و با آب محلول نلی بسیار بر آن ریخته با آتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و بار زانت میباشد و تنکار از این قسم بعمل می آید و آنچه از درخت غرب بعمل می آورند که آب برگ آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد و قرصها میسازند و این بسیار سبک و سفید مائل بسیاهی و ملوحت میباشد و این بسیار کم یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی با اوصاف مذکوره است و تند ترین همه زبدی است *طبیعت آن گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم *افعال و خواص آن محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن آن زیره کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با بیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم کار و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنجدرم آنرا در نیم رطل آب بپزند از زیر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب کرد و ربع رطل زیت داخل نمود بیدران ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد از زنگار نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و سعتر جهت رفع خناق عارض از شرب نطر و نطرون محلول آن با آب و شراب زوفی در گوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دوی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلو در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و با پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و با صمغ البطم برد ماهیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با تیر و طیات

بورق

جهت رفع هزال وجذام وحکه وجرب وثآلیل که در آن کردن میل بسوی علت نموده باشد نزد انحطاط علت وبرا التواء عصب نیز نافع وطلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق رشته وآبی جهت رفع عرق نیز رشته‌ها نیز جهت نیکوئی رنگ رخسار وستردن موی از ورمهای که خواهند ومداومت استعمال آن نماید کنند بدن وزن دو درم آن با سه درم روغن زنبق بر ذکر واطراف آن جهت تهییج انعاظ بهترین دوائی است وهمچنین با عسل ومالیدن آن با روغن بر شکم زنان وتوهکا ونزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم باشد باعث قتل واخراج آن وبا ادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوره هنگام برد وقشعریره ونشستن نزدیک آتش بین النفع وبا مراهم جهت جرب وحکه وبرص وشستن سر بآب محلول آن جهت حزاز وقروح آن جهت دفع رطوبات رحم واحتباس حیض مفید مفسد معده ومحرک قی مصلح آن مصطکی وصمغ عربی مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم والاقسم مرج آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن یک وزن ونیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران وبعضی بوزن آن ملح الاندرانی گفته اند وپاشیدن آن بر موضع باعث رقت آن وجهت داء الثعلب وداء الحیه نافع وچون خواهند آنرا بسوزانند طریقه احراق آن آنست که درکوزه کرده سر آنرا محکم بسته بر آتش گذارند ویک ازیند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد وسائیده استعمال نمایند ومحرق آن لطیف تر وملحیت آن زیاده وقریب بقوت بورق زبد ما است

* بوزیدان * بضم باء وسکون واو وکسر زاء معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف ونون بعربی مستعجله نامند * ماهیت آن بیخی است سفید بحجم وطول انگشتی وزیاده بران ومصمت وصلب وبرظاهر آن خطوط کشیده وبا خشونت وبعضی گفته که نوعی از مستعجله است وبعضی گفته که آن از فروع مستعجله است وبعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی غش میکنند آنرا بهردو یعنی بدل آن بعضی مستعجله وبعضی لعبت بربریه را میفروشند وفرق میان ایشان بعلم خطوط مستعجله است وحلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت است وآنکه لعبت بربری کرده اند است بخلاف بوزیدان وکوبیدا زهند میآورند وبالجمله نبات آن مجهول الماهیت است وبهترین آن سطبر باوصاف مذکوره است وبخلاف آنها زبون وبسیار ضعیف * طبیعت آن گرم وخشک در آخر درجه دوم ودر اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن با قوت تریاقیت ومبهی ومحرک جماع ومسکن اوجاع مفاصل ونقرس ومفتح سده جگر وسپرز ومنقی معده وعصب ومفاصل ومسقط جنین وجهت استسقا ورفع کرم معده وازاله اخلاط غلیظه بارده بالذات وترقیق ورافع سموم بارده وبالخاصیت مسهل زرداب وباتردما جهت دوا سیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل وخردل مقدار شربت آن تا یک مثقال ونیم بدل آن بهمن سفید وگویند بوزن آن وربع وزن آن تریاقیت نیم وزن آن زرنباد وزراوند طویل است

* بوش دربندی * بضم باء وسکون واو وشین معجمه وفتح دال وسکون راء مهملتین وفتح باء موحده وسکون نون وکسر دال مهمله ویا * ماهیت آن قرصی است از برگ وگیاه نباتی بقدر درخت کوچکی وبرگ آن شبیه ببرگ حنا وتخم آن مدور ازرق اندکی چکتر ومائل بزردی منبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهر دربند است اهل آن بلد برگ وگیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول خشک ودر آخر اول سرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن رادع وضماد طلای آن جهت تحلیل اورام حاره ومنع زیادتی آنها وتسکین اوجاع زمین ونقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع وبدل آن [illegible] ماموثا وحضض است

* بول * بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت و مشهور به پیشاب است * ماهیت * آن معلوم است و آن مائیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه کرده و مثانه و احلیل و یا قبل دفع میکند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص * آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب امزجهٔ آنها مختلف میباشد و بول انسان اعدل از سائر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بیعدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقهٔ رطبه و ساعیه و جرب و حکه و حزاز و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور و آبیکه در سر بهم میرسد و بابوره و سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش غسلا و طلاء و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مارگزیده و سائر هوام و مداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بیعدیل و بدستور با نیم وزن آن آب برگ خیار بادرنگ بشرطیکه اگر توانند قبل از آن مقدار زرداب که خسته کردند پس بنوشند و شستن مقعد به بول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن موی با آن مانع ریختن آن و حقنه با آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند و ثفل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم و با روغنهای گرم چکانیدن در ان و اکتحال آن جهت غرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت تحلیل مؤثر و بول گاو و ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و ازکار و جهت درد معدهٔ بارد و بواسیر و با مرصافی جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با آن با خردل جهت خدر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بیعدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال بول آنرا با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سدهٔ آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض باردهٔ احشا و قطور آن جهت جراحت گوش نافع و بول گاو میش با وصافی جهت درد گوش با رد مجرب و بول سگ جهت تحلیل مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد

* بول الابل * اقراصی است که از یمن میآورند و در موسم حج در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میفروشند * ماهیت آن * زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بچرای گیاهی که در آنجا میشود و مخصوص بدانجا است میبرند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و ما لیقی گفته که چنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکهٔ معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بمن الوبر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول و طواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر

البول ومقعد نیم درهم از تخم آن بدستور وضماد آن با شراب ونمك نیم گرم جهت تحلیل خنازیر وحمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید وعصارهٔ آنرا از شاخها و برگ آن اخذ مینمایند مصدّع ومغثي مصلح آن عناب وشیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یك مثقال واز تخم آن نیم مثقال بدل آن کنب راست

* پوئي * بضم باء فارسي وسکون وا و وکسر همزه وسکون یا * ماهیت آن گیا هي است هندی از قبیل نجم ود رینکاله کثیر الوجود وبرا شجار ودیوارها وسقف خانه مانند تاك رکد وبالا میرود وساق آن بسطبري انکشتي وبرکهای آن في الجمله شبیه ببرک تانبول وسبز واز آن ضخیم تر وناز ک وبا رطوبت ولزوجت بسیار وبی زغب ود وقسم میباشد یکی سفید یعني ساقهٔ آن سفید رنگ وبرک آن سبز واین بسیار است دوم سرخ یعني ساقهٔ آن سرخ ورکهای برک آن نیز سرخ رنگ واین کم یاب تر از ان است واهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیکر وبالزوجت بسیار است طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن منوم ومبهي وجهت ازدیاد مني وتلیین آلات صدر وحلق وتسکین حدت حمیات حاره وطلای آب برک آن جهت تسکین سوزش ومنع آبله کردن عضوبآتش سوخته نافع چون مکرر وپیهم بمالند در هنکام سوختن وبسیار قریب بعهد آن *

* فصـــــل الباء مع الهاء *

بهمن

* بهمن بفتح باء موحده وسکون ها وفتح میم وسکون نون لغت فارسي است * ماهیت آن بیخي است نارسي في الجمله شبیه بزردک کوچک وباندک صلابت وکجی وباخشونت قلیلی وناهمواری ومنبت آن کوهستان ارمن وخراسان وگیاه آن بقدر شبري وزیاده وکمتر از ان وبرک آن مانند برک اجاص منبسط وخارناک وکثیرا لتشریف وبرساق آن برکي چند همه آنها باهم پیوسته وبی گل وثمره وزهیرسد ود وقسم میباشد سرخ وسفید سرخ آن باریک تر وبلند تر وناهمواری پوست آن زیاده وظاهر آن سرخ تر از باطن آن وسفید آن هم ظاهر وهم باطن آن سفید وبهترین سرخ آن صافي شکن خوشبوی آنست که چون بخایند باندک لزوجتی وتندی باشد وهمچنین سفید آن واز نواح ارمنیه وخراسان آورند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وسرخ آن گرم تا سوم وقوي تر از سفید وهردو با رطوبت فضلیه وقوت قبضي ومسهم هردو را گرم وتر دانسته * افعال وخواص آن بغایت مقوي باه ودل ومسمن بدن وزیاده کنندهٔ مادهٔ مني ومفتح ومحلل ریاح وبلغم غلیظ لزج وموافق مبرودین وجهت خفقان ویرقان وتفتیت حصاة کرده ومثانه خصوص با ادویهٔ مناسبه وسرخ آن جهت تقویت باه وانعاظ قوي تر وچون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود وآب آنرا با شکر نا شتا بیا شامند فربهی عظیم آورد خصوصا با بادام ونخود وضماد آن با نمك تلخ وعسل برصورت زنان باعث نیکوئي رنگ رخسار وشستن سر بدان جهت کشتن شپش وخوشبوئي موی وفرزجهٔ سفید آن با زعفران جهت تنقیهٔ رحم وخوشبوئي آن وصرد ونوع آن مضر سفل ومصلح آن انیسون وکثیرا وعناب مقدار شربت از جرم آن هردو تا دو مثقال واز آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هریک بدل دیکری اند وبدل هردو بوزن آن تودری ونصف آن لسان العصا فیروموصلي سفید وسیاه واسکند ناکوری وبدل سرخ آن درونج وبدل سفید آن زرنباد است

بهمي

* بهمي * بفتح با وسکون ها وکسر میم ویا * ماهیت آن نباتي است شبیه بکیاه جو واز ان کوتاه تر وباریک تر وخوشهٔ آن شبیه بشیلم ومنبت آن مواضع سایه دار * طبیعت آن سرد وخشك در دوم وبسیار قابض * افعال وخواص آن بدل ومت شرب آن حابس اسهال مزمن ونزف الدم که مرفوع البرء باشد وسلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم واز خاصیت آن آنست که چون درابریشم ملون برنك ارغواني یادرشال سرخ پیچیده بر عضو یکه خون از ان نزف کند ببندند وازبله

آن بعضی است طولانی بضخامت انگشتی وزیاده بران وطول آن تا بلند وشبر زیاده وبعضی گرد دار ورنگ پوست آن
زرد مائل بسرخی براق وظاهر آن اندک گره دار وچون کهنه گردد مائل بسیاهی میشود وطعم آن بسیار تلخ ومغز آن ریشه
دار وصلب واز ملک رخام که رخنگ نیز نامند میآورند بسلهت واسلام آباد واز انجا باطراف میبرند وبسیار زرد
* طبیعت آن در سوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومنسوب بمشتری است * افعال وخواص آن اهل آن
دیار برای آن منافع وخواص بسیار نقل مینمایند ودر هر مرضی با دوائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس
جهت دردسر قدری از آنرا با گلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند ومیگویند که فی الفور درد ساکن میگردد وبرای ام الصبیان
مقدار یک سرخ پیارانکا با یکدانه قرنفل ویکدانه فلفل با شیر مرضعهٔ طفل سائیده میخورانند وبرای شبکوری پیارانکا
وزردچوبه از هریک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دودهٔ آنرا گرفته درچشم میکشند وبرای درد چشم
ورفع سرخی وجلای بیاض پیارانکا چهار رتی زردچوبهٔ کره دار حضض هندی افیون از هریک یکماشه زاج سفید دو رتی با آب
تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم وسرخی آن برحوالی چشم طلا مینمایند وبرای
جلای بیاض وقطع آن با میل درچشم میکشند وایضا برای درد چشم قدری از آنرا با قدری زردچوبه وقلیلی افیون ویا هرسه
مساوی سائیده برد ور چشم طلا مینمایند درد وسرخی چشم را زائل مینماید وبرای درد گوش که چرک آن جاری باشد
دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند ومیفشارند وآب آنرا گرفته قدری پیارانکا دران میسایند وصاف کرده
شیر گرم نموده دو سه قطره از ان در گوش میچکانند ومیگویند فورا درد را ساکن میگرداند وریم را زائل میکند وبرای
درد دندان پیارانکا نمک اندرانی تنباکو وحلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر وپوست درخت بادنجان
دشتی که بهندی بهتکتیه گویند از هریک قدری نرم کوفته وبیخته بر دندان میمالند ودهن باز کرده سر را بزیر میدارند
تا آب وریم او بات دفع گردد وبرای پینس که مرضی است که در ملک هند در بینی بهم میرسد میگیرند پیارانکا وترپهله
هندی از هریک یکماشه ودر روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء الصدر برای زیادتی شیر زنان
پیارانکا یکماشه سیاه دانه زیرهٔ سفید شقاقل با آب نرم سوده صاف نموده میآشامند تا سه روز وبرای ضیق النفس وسرفهٔ
کهنه یکماشه پیارانکا با پوست بیخ بریاره وپوست بیخ کنگهیه از هریک یکماشه درهم نموده درسر غلیان مانند تنباکو
میکشند ایضا برای ضیق النفس وسرفهٔ کهنه با آب مطبوخ پوست رنگنی بکسر راکه آنرا بهندی بهتکتیه نیز نامند وشاید
بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس
قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود میآورند وصاف نموده یکماشه پیارانکا درهمان آب سائیده در شبانه روز بفاصلهٔ چهار
چهار گهری که تخمینا یک ونیم ساعت نجومی میشود مقدار یک توله از ان آب را شیر گرم نموده مینوشند وهمچنین تا آنکه آن
آب تمام صرف شود واگر مرض کهنه باشد وازین مقدار آب زائل نگردد مرتبهٔ دیگر ترتیب داده میآشامند واز برای دبهٔ اطفال
که آنرا بهندی ... آزار پسلی وبکهی نیز می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو ونیم ساله وتا سه ساله دفعةً بهم میرسد
وعلامت آن تپ وجستن پهلو وکودافتادن خصوص پهلوی چپ ونفس بالا کشیدن وتواتر نفس ونگرفتن پستان وگریه بسیار
وبیقراری وبی آرام بودن است چنانچه در رسالهٔ علیحده مفصلا ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانکا با یکدانه قرنفل ویا فلفل
سیاه مرکب ام که باشد وآنرا در زهرهٔ خرگ تر کرده خشک نموده باشند وبعضی عورات هند چون آنرا مستعمل دارند نیز

میخورانند وازغذاهای نامناسب پرهیز مینمایند ایضاً برای پرسوت تپ سرخ پیپارانکا را با عنبراشهب ومشک خالص وزعفران
ازهریک دوماشه فلفل سیاه بیست ویک دانه گوشت دنبیس گوشت بچهٔ آهوکه خام از شکم مادرش برآورده باشند ازهریک
سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی بقدر یکماشه هرروز یک حب آنرا میخورانند وازترشي وبادی وازغذاهای
بازده پرهیز مینمایند وبرای دفع سلس البول پیپارانکاده رتي تا نخواه یکماشه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار تخم کنکهیه
ازهریک یکماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا میآشامند وبرای نزول آب پیپارانکارا با زنجبیل سفید سائیده بر موضع ورم
طلا مینمایند وبدستور با فلفل سیاه وبرای نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی وپوست بیخ تاتواره و
پوست بیخ بریاره ازهریک شش ماشه خشک نموده باعصارهٔ پوست درخت بکاین خوب حل کرده گرم نموده ضماد می نمایند
بعون الله تعالی درسه چهار مرتبه زائل میگردد السموم برای مارگزیده دی الفور قدری پیپارانکا با شیر درخت عشر که بهندی
آکه نامند وشیر درخت زقوم که بهندی تهورسیج نامند نرم سوده بران موضع طلا می نمایند وقدری پیپارانکا را باجدوار
مجرب مائیده میخورانند وبا فلفل نیز الاوجاع سه ماشه پیپارانکارا در پاو آثار روغن سرشف یا کنجد خوب میسوزانند
وصاف کرده شب گرم نموده برموضع وجع میمالند وازهوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع یکتوله پیپارانکا را با آمله
دماوه وهلیلهٔ زرد ازهریک یکتوله کوفته دریک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند
وگاه گاه برهم میزنند پس عند الحاجت گرم نموده برموضع وجع میمالند وبرای تحلیل اورام وغدد وتسکین اوجاع بادوزن
آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند * حب پیپارانکا * نافع ازبرای اکثر امراض مانند ضيق النفس
وسرفه وسوزش فم معده وجذام وآتشک وجروح وقروح خبیثه وغیرها صنعت آن پیپارانکا چهاررتی زعفران ومشک
خالص ازهریک یک رتی کافور خالص ومومیائی ازهریک یکماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب میسازند هرروز یک حب
آنرا ناشتا میخورند وغذا وقت ظهر نخود آب وشب قلیه با خشکه واگرمزاج قوی باشد وهضم تواند نمود وقت ظهر کیلهٔ
مقری میخورند وازحموضات ولبنیات پرهیز می نمایند

* پیپل * بکسر باء عجمیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء عجمیه ولام لغت هندی است * ماهیت آن درخت هندی
است درجمیع ملک هند بهم میرسد وبسیار عظیم وچتردار میباشد وهنود آنرا تعظیم مینمایند وبرگ آن عریض اندک طولانی
وبا کنگرهٔ کمی ونوک آن بلند وتیز * طبیعت برگ پوست ودرخت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد
پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام وزخم ناسور وبرگ آنرا که بردمل گرم کرده بندند تحلیل برد وبا
پخته نماید وبرگ خشک آن که خود بخود ازدرخت افتد سوخته گرماگرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ وآن آب را بنوشند
تهوع وقی را بازدارد ونیز پیپل بهندی دارفلفل را نامند *

* بیخ زرین کیاه * بکسر با وسکون یا وخاء معجمه وفتح زای معجمه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وکسر
کاف فارسی وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وها بفرنگی جیسونا مند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بهمن سفید واز آن
طولانی تر وسنگین تر وصلب تر وبعضی مائل بزردی وسنگین وبسیار صلب واندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان
زرد شده واین بهترین آن است وازچین وزیرباد ات می آورند وگران بها است ونوع صلب سنگین مائل بزردی
آن * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح وبا چون مقداری قلیل ازان را با گلاب بسایند وبیاشامند وبا کوفته

بجفته بر آب کرمست باشند بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درم •

* بیسم * بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله وسکون میم * ماهیت آن ثمری است شبیه به بکوچکی وصلب وبا زغب بسیار ویا دوازیه وانطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب وامرود ویا بانهال بلوط ویا بید ویا قسطل که شاه بلوط است مینمایند وکثیر الوجود وبسیار پیوند از تفاح وصفصاف که بید است مینمایند وهنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است وتا اواسط زمستان می ماند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن جابس اسهال وقی وقاطع خون ومانع خفقان ومقوی معده ودماغ وباعسل محلل اورام وطبیخ آن نافع زهر سموم حاره ومضمضهٔ طبیخ آن جهت تقویت دندان وجلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم ونزف الدم ورحم وبواسیر وبرگ آن جهت التیام والتصاق جراحت تازه بغایت مفید واکثار آن مولد سده وعسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط وعفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

* بیش * بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وشین معجمه * ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند ونواح آن میروید وانواع میباشد ودر هیچ یک از انواع آن تلخی وتیزی وحدت نیست ولیکن همه متحد اند فی القوه یعنی ارواح واخلاط بهرا تسبب خود در قوت وضعف وهلاک اند بدان سبب وبعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آنرا سینگیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگه شاخ را گویند واین را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت وخباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند واین اکثر در کوه داربت که میان هند وخطا واقع است ودر کوهستان کیدار وکه در سرحد تبت کوچک واقع است ودر کوهستان مورنگ ورنگ پور وانکاماتی ونیپال نیز بهم میرسد وبهترین وقوی ترین آن آنست که بوزن سنگین وصلب واندرون آن سیاه مصمغ براق باشد وبعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره وبر ظاهر آن نقطهای سیاه وبر روی آن چیزی مانند طلق ویا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون وبیرون آن سرد وسفید باشد برهمنی نامند وبراهمه نسبت کرده اند قوت سمیت آن بمرتبه است که چون کسی آنرا بدست ویا ببدن عرق آلود ویا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود ومیگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سائیده بر شاخ گاومیش شیرده ارمیمالند اگر خون از پستان برآمد وبعضی گفته اند خون از دماغ وشکم آن جاری شد ومرد بسیار قوی است والا ضعیف وبعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانهٔ درست آنرا بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است والا ضعیف ووجه تسمیهٔ سینگیا این نیز نوشته اند وگویند اگر کسی بران گاومیش ویا گاو سوار شود در وی نیز تاثیر میکند ونیز اگر بر رکاب بمالند وبیرون موزه وکفش بر اکب بپوشند آن سرایت میکند وبوی آن نیز کشنده است واصل آنست که خوردن مقدار خردله از آن کشنده است فی الفور واکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است ومیگویند انچنین بیشی کمیاب وسلاطین وحکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند ونوع دوم بچهناک است واین بیخی است که در رعایت وناهمواری ظاهر شبیه بجدوار وبیرون آن سیاه واندرون آن شکری رنگ مثبت این نیز منابت سینگیا وسمیت این از آن ضعیفتر وقابل تدبیر واصلاح است اختلاف آن واهل اطبای هند بعد از تدبیر واصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تیلیای آن را که برنگ روغن چراغ زرد وتیره مائل بسیاهی میباشد وسطبر وسر آن باریک مانند شاخ گوزن را از همه

اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف و از آنها شکل و رنگ اکثری شبیه
بهم اند مانند زرد و منتاو باچلنک و کهماین و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از دو دانگ تا نیم درم آنها کشنده است
بتعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی
تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامقیدان در شیر جوش داده سمیت آنرا کم
نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل
نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهرا تا صورات گویند و این سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی گره دار و
بقدر انگشتی میباشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر وغیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی
آنرا مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی میباشد یک دانگ این کشنده است بکیفیت غالبهٔ خود بسوزش اندرون
و غلبهٔ حرارت و افراطی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را هلدیه نامند یعنی شبیه بزرد چوبه
جهت آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا میشناسند اولا از میان زرد چوبه جدا نموده بعد از ان
آنرا جوش نموده خشک کرده حمل و نقل ببلاد ان مینمایند و رنگ این سبز و اغبر با اندک زردی و منقط بسیاهی میباشد
و این را کالاکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آن آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن
و در هنگام سکون باد متحرک میباشد و قسمی را سونتوامینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافته
میشود و این در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقة این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ
سمی دیگر باشد که بجاز بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام
دیگر نیز گفته اند که هیجده قسم از ان جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است
چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکر نه نمود و گیاه آن بقدر شبری و بایک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو کاسنی و گل بعضی
سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سائر بیخهای سمی آنست که کسانیکه میشناسند و عادت
باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده اند شب ها رفته در جنگلهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی
قوی بود از ان موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بران موضع میریزند و روز رفته آن
موضع را شکافته آن بیخ را باحتیاط برمیآورند و در سایه خشک مینمایند و گویند در زمینیکه اقسام بیخ اعلای آن میروید
مانند سینگهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ گیاه دیگر نمیروید مگر جدوار و آن نیز بچند ذراع دورتر و براطراف آن و آن
جدوار و تریاق آن بیش است و شاید بوحا بضم باء موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نف
غیر آن خاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا چرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن
نمیگردد زیرا که اگر بوی آن بدماغ ایشان برسد هلاک میگردند الا حیوانی که آنرا موش بیش نامند و مقر آن میان آنها
و خوراک آن نیز از ان بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد * **طبیعت آن** بدانکه حکمای هند و یونان را
در ان اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجهٔ چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افساد آنرا تابع خواص
و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبهٔ چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار
آن * **افعال و خواص آن** اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه مانند سرفه و ضیق

مصفور و نشارهٔ تصب سیاه و کوهی و دار چینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پختهٔ آن در سرکه تا بقدر طبخ و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم و روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پختهٔ آن با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مرزنجوش و زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زردهٔ آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیرهٔ کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچهٔ کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند درد و وجع آنرا تسکین دهد و تقویت بخشد و بتنهائی چون پارچهٔ کرباسی را مدور چیده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بران بمالند و بر دمل و یا ورمیکه خواهند منفجر گردد گرم نموده بچسپانند در یک دو روز منفجر میسازد خوردن زرده یا سفیدهٔ آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زردهٔ آن جهت بر آمدن موی ریش و غیر آن و برای تقویت باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مغری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حارهٔ خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت رفع آثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویهٔ قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزرالبنج جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنهٔ آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و نطور و کلس آن یعنی سوخته مانند آهک مفید شدهٔ آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوختهٔ آن بقدریکه سیاه شود و خاکستر نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب و خوردن تازهٔ مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پردهٔ ملاصق پوست آن یعنی غرقی با خون بچهٔ کبوتر حمولا مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مگس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حلدی بجهت نیم پخت نمودن آن ترا رداده که مرکاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا صد عدد که شمار نمایند نیم پخته میشود و مقدار شربت آن از پنج عدد تا پانزده عدد و تخم سائر طیور را ما کن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی و بالجمله بیض سلحفاة بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تذرو و تخم تیهو و دراج و کبک شبیه اند بتخم مرغ خانگی و طریق تکلیس قشر آن و حلوای زردهٔ آن و رشته و شش رنجه که بفارسی ششرنکه و نسخ عجه باقسام و کوکو و نیمرو و نیم بست در قرابادین ذکر یافت

بیل * بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام لغت هندی است * ماهیت آن ثمر درختی است هندی بقدر انار بزرگی و بعضی متوسط و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از ان بسیار صلب و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کم رنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته میگردد بر سیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخمها

یعنی درجوف غلاف آن رطوبتی لزج الدک تلخ با حلاوت و عفوصت و بالای آن غلافها و درمیان آنها و زیر پوست صلب مغز آن ریشهای باریک تیز دارد که از پوست رویئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوشطعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک و از هم دور و بسهولت جدا شوند بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت ننماید و بدطعم گرداند جدا کرده و ریشهای آن نیز کم باشد که با سانی توان از آن جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی پاک رانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین کرده و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است و درخت آن بزرگ تا بقدر درخت گردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگ تر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه * **طبیعت** پخته رسیده شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و با قوت قابضه حابسه * **افعال و خواص آن** مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آن را بی شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حلکرده با شیرینی و بی شیرینی بی گلاب و یا با گلاب بنوشند اما اکثار تناول آن مولد بواسیر و سدد خصوصا نیم رس آن و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس آنرا چون بگل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن شکر و یا نبات و یا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هند و ستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اگر بتجربه مقرون آید از عجائب و نوادر خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم آنرا و بطریق تیل جنتر روغن آنرا بگیرند و علت ذماء بخورند هر روز مقدار یک ام آنرا با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجائب و منافع بی شمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک تولچه و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک از این روغن را با آن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند * **باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است** * **فصل التاء مع الالف** *

* **تانبول** * بفتح تا و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول در بیان نیز نامند * **ماهیت** آن برگ نبات نجمی است یعنی نباتی است بیلو دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و بر اصل آن نیز دار میبندند و برگ آن سبز روشن و نصف بالای آن مدور و سر آن تیز و پائین آن عریض املس بی تضریس و رگهای برگ آن اندک باشد و چند نوع میباشد یکنوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و بعمل و سبب آن مکهه که دهی است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آنرا مکهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است * **طبیعت** آن معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنکیر است که در شاه جهان آباد و اکبرآباد و نواح آن در کاهن میشود برگ آن بزرگتر از برگ مکهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن و نوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و بسیار کاغذی که قریبه است از قرای مضافات جهانگیرنگر از بنگاله میشود و قرب مینامند در

حلو الطعم وتندی را ئحه شبیه بقرنفل میباشد * طبیعت این گرم درآخر دوم وخشک در اواسط آن ونوع دیگر که برگهای آن بزرگ ومتوسط سبز ونازک وبتدریج سفید میگردد ودر اکثر بلاد هند وبنگاله میشود واین را سانچی مینامند واین نیز لطیف وخوشبو است ولیکن بلطافت رائحهٔ آن سه نوع نیست * طبیعت این حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است ونوع دیگر آن است که برگهای آن سبز وبزرگتر ازانها وبا حلاوت طعم ورائحه وبنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است * طبیعت این حار در اواخر درجهٔ دوم ویابس در اواسط آن وهریک از سانچی وبنگله اصناف میباشد درهر بلدی وجائی بقسمی در بعضی جاها ورقها می آن بزرگتر ودر بعضی جاها کوچکتر واز اصناف بنگله انچه برگهای آن نازک وکوچک واندک عریض میباشد ملکپوری مینامند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشدآباد که درانجا بهم میرسد واین بهترین اصناف بنگله است وبالجملهٔ آنرا انواع واصناف بسیار میباشد درهر بلدی وجائی بنوعی خاص وبنامی مشهور وبرگ تمام آنها تادر درخت است سبز میباشد وبعد از چیدن بعضی را بتعجیل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار ازان را در زنبیلی ویا سبدی ویا کپرهٔ که بهندی توکری مینامند کرده سر آنرا به پیشال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده ودر زمین گودی بمقدار آن کنده ودران گود آل آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را ازان گود برآورده زنبیل تانبول را یکشبانه روز درمیان آن میگذارند وبربالای آن سنگی ویا چیزی ثقیلی برای آنکه برگهای نرم شده برهم نشینند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم ودر زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید ونازک میگردد وبیخ آن انچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند ودر خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاءالله تعالی وبهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنهٔ آن است وبرگ خام نورس وسبز تازه اخذ نموده ویا بسیار کهنه بدرخت مانده ورطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیراکه این نازک ولذیذ واین زمخت وبا عفوصت میباشد * افعال وخواص آنها مطلق مفرح ومشهی ومقوی معده وجگر ودماغ ودل وحافظه وفهم ونشاط آورنده ومفتح وملین فضلات ومضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان ولثه واستحکام وتقویت دندان ولثه وخوشبوی دهان وتسکین عطش کاذب بلغمی وگرسنگی وتصفیهٔ صوت وضیق النفس وسرفهٔ بارد رطوبی بلغمی وتقویت معده وهاضمه خصوصا با فوفل ودانهٔ هیل نافع وقاطع نزف الدم لهاة وتحلیل اورام آنها وضماد آنها ملحم جراحات تازه وبستن برگ پان بنگله گرم کردهٔ برنیز ولی آب که در بیضه باشد در سه برگ بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید دراوائل ودر دو سه روز بتحلیل میبرد واگر بسیار گرمی کند وتاب نیاورند دو برگ بالای هم ویا یک برگ ببندند ویا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز اد وروزد رمیان تا بتحلیل رود وچون برگ تانبول را با مصالح آن که قلیلی فوفل ورق کرده وقلیلی کات هندی واندک آهک مغسول است واهل هند قاطبةً باینها میخورند بخایند وآب آنرا برزخم تازه عموما وبر زخم کچلی سر بعد سرتراشی وخون آلود بودن بمالند وهمچنین بعد ختنهٔ اطفال بران بچکانند ویا بپاشند خون آنرا بند میکند وموجب خشکی وسرعت اندمال میگردد ودستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند وثفل آنرا می اندازند زیراکه ثفل آن مسدد ومورث قولنج است وکاهی برای لذت ویا برای تقویت معده وتقطیع اخلاط بلغمیه چند دانهٔ تا قاقلهٔ صغار ویا کبار ویا یک ودانهٔ قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند وناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را ودر بعضی امزجه ناشتا اسهال میآورد خصوص بنگلهٔ آن وچون بی مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برگ آنرا ازباده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید وسرفه وضیق النفس

و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن تخم آن مفرح و مسمن و منی را زیاده کند و منی و مسک آن و دافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درم تا سه چهار درم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میکرداند و امساک منی میآورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا در شربت یا شیر نیز میآشامند و داخل معاجین مبهیه نیز مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقهٔ آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ برگ و ساق و بیخ آن بتمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الباء الموحدة *

* تبن * بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس آن است * ماهیت مطلق آن معروف است و میآید کاه هر کاهی بنوعی علیحده است * طبیعت اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف * افعال و خواص آن جلوس در طبیخ کاه کندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر بدن جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه ببشرهٔ مریض میسازد و جوش دادن ترنج و نارنک و لیمو درست در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و افتراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصا سیاه آن و پشم و برگ خرما را از ان رنگ مینمایند و سیاه میگردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفهٔ آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه خار که جلبان نامند مصروع سبو خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقهٔ اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصا کاه گل دیوار مطبخ دود خورده که بر آن آب و یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الدال المهملة *

* تدرج * بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ و بهندی لوه نامند * ماهیت آن طائری است خوشرنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر * افعال و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور تقطیر آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشرهٔ زنان حامله نافع و خاکستر پر آن سیاه کنندهٔ مو است و لیکن زود سفید میگردد و زهره و استخوان آن بسیار نرم سائیدهٔ آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مرهٔ صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الراء المهملة *

* ترهاب * بضم تا و فتح را مهمله و الف و با موحده بفارسی خاک و بهندی متی نامند * ماهیت آن معروف و از وطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد بطی نرم شده باشد * طبیعت آن سرد باعتدال و خشک * افعال و خواص آن مجفف و رادع و خاک اجام بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و یا ظروفی سفالی که دران نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه انفع *

* تراب المربعات * ماهیت آن خاک چهار راه است * طبیعت آن الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار * افعال و خواص آن مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و متزلزله و استسقا ضماد آن نافع و مجرب و بعضی از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا برداشته در خرقه کبود بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید و منع شر آن میکند و چون زنان مرخود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند و چون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت طهارت و تفریق مؤثر است

* تراب الصیدا * ماهیت آن خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام * افعال و خواص آن جهت جبر کسر شربا و ضمادا نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن شان آنست که چون مفصل و ع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل و علا بسوی آن موضع رفته جبر صدع و فصل شکافتگی آن عضو مینماید باندک زمانی

* تراب الکشارنه * ماهیت آن خاک جزیره است از جزائر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بآن را جزیره یابسه نامند * افعال و خواص آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب و غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بیرون می آید و جوز گندم رویند که دران جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلوفه مسقط علق و همچنین چون آنرا بخورد و تعلیق بدان نماید و دران دو جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی ماند *

* تربد * بضم تا مثناة فوقانیه و سکون را مهمله و ضم با موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و نانک پترویدی و در بنگاله پتوهری گویند * ماهیت آن بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبوبی رو رطوبه آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دار و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و بیلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن آسمان جونی بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر را نچه اند رون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه زرد آن نیز بد است و بهترین آن باو صافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه یا اندک حدت طعم و قوت نافذه و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل است * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته * افعال و خواص آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا را خلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست نافع بلغم غلیظ و از ج بتر قیق و دافع آن منقی بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلغم و مفتح سده آن و جهت نافع امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات

معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفهٔ مزمن و درد سینه و با پوست هلیلهٔ کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا
و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیدهٔ خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس
یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند و لیکن مضرت آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در
کوبیدن و نرم پختن آن ننمایند تا بخمل معده را ما انچسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل
و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با اماک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوهٔ
زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا
و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب
کردن و با کثیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن
است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آن است که ذراریح با گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم
و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ریشهٔ توت و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقهٔ تدبیر جوارش
و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت

ترمس

* ترمس * بضم تا و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند * ماهیت * آن تخمی است
از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تند و بزرگ و مدور طح و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد
بستانی آن بزرگ تر و بری آن ریزه تر و زرد تر و تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن دیر تغذیه سفید بالیده بستانی آنست
و درنده او ی بوی بسیار تلخ آن * طبیعت * بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر
آن خشک * افعال و خواص * آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل
کنندهٔ کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پختهٔ سرشتهٔ آن با ماء العسل و با سرکهٔ ممزوج با آب جهت اخراج دیدان
و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح
سدهٔ کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیرناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور
و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبهٔ جگر و غیر آن و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و بد ستور با سرکه و با عسل
و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و تلع نار فارسی و ورم سپرز و با ماء زریون جهت جرب مواشی و ضماد
پختهٔ آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده
و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و یا ماء الرماد سرشته باشند و با سرکهٔ تنها جهت اوجاع مفاصل
حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکهٔ مخلوط باهم جهت تسکین اوجاع حاره و بثورهائی بزرگ جهت عرق
النسا و بر بشره جهت تنقیهٔ آن و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا
با بزر کتان و انجیر فلونیا سرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل و بر ورم مقعده و شقاق آن و بواسیر و با مو
جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولا حس از عضو برطرف میشود پس متورم میگردد
و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیهٔ احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان با آن
جهت کشتن کنهٔ آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر در و دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع

و از انست و ریختن آن بر بینی و سعفه یعنی بثور در طلهٔ سر و جرب و اکله و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها با آن نافع و خوردن
تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم
و با عسل جهت ضیق النفس و حرقهٔ مزمن و استسقاء و تقویت سوزش مثانه و رفع حصاة نافع و چون با بعض نباتیکه آن را خاصه لاوزن
اسود ثابت طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زائل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت
ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربهٔ ترمس آن است که چون مقدار یک مشت از ابرا نیم کوفته پوست آن را دور
کرده در ظرف مس بی قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن یک انگشت زیاده باشد بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب
نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچه کرباسی
بمالند اگر بر شکم زیر ناف ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیگاه اسهال بلغم خام
و چون ارادهٔ قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بر دارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت
اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشتهٔ آن با عسل و مر مکی جهت ادرار طمث
و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قوی تر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذا اقرب غالب و
ثقیل و بطیء الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تفتیح سده مطبوخ آن با دهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک
و صعتر و شیرینی و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن با دویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد تا هفت مثقال
بدل آن در جلاء آب نارد و بوزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن دو دمهٔ ترکی و در سائر افعال افسنتین است *

* ترنجبین * بفتح تا و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن
شبنمی است که بر خاریکه آن را حاج و خار شتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد گرجستان و همدان و نواح آن می
نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازهٔ پاکیزهٔ غیر مخلوط با برگ و
خار و بسیار آنست زیرا که شاخهای آن را بریده در چادرها ریخته میتکانند تا آنچه ترنجبین را تنها انعقاد یافته جدا گردد پس
از برگ و خار و خاشاک پاک کرده با طراف میبرند و آنچه چسبیده و آلوده بآن است در آب شسته صاف نموده می جوشانند
تا غلیظ و منعقد گردد * طبیعت آن در اول گرم و تر و جالی تر از شکر * افعال و خواص آن ملین طبع و مسهل صفرا
رقیق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و عطش و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن
جهت اخراج اخلاط محترقه و با مطبوخ یا ماء الشعیر دفع اخلاط حاره نماید و با روغن گاو گرکویی جهت عسر البول
و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آن را با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و مسمن بدن
و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم
و بواسیر و بول الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در تحفه حمایت جدری گفته که افضل آنست که
تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز
نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد
و اگر ضروریه باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت
عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در تحفه

بعضی بر حفصه نوشته که آن مبرد درا مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را ورقیق ان کیفیت آنها بقلب وکمی قلیل وهمچنین شیرخشت ودر بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دمد وشیرخشت مناسب است ولیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در ان قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر وبول الدم را نیز بدستور مضر است ومضر بمبرز ومحرور المزاج مصلح آن تمر هندی وعناب وماء الشعیر وبطئ النزول ومصلح آن آب آلو وعناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است وبدستور آب جو با شکر سرخ ودوا الترنجبین وشراب آن ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت * ترخوانه * * وتربنه * مرد ود رقرابادین مذکور شد

* فصـــل التاء مع الشين المعجمة *

* تشمیزج * بفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون شین معجمه وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح زای معجمه وسکون جیم معرب چشمیزج فارسی است ونیز بفارسی چشمک وچشوم وبعربی حبة السود او اهل حجاز بشمه وبهندی چاکسو نامند * ماهیت آن * دانه است بقدر بهدانه ومثلث شکل وسیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست وابن بیطار نوشته که انچه از بلاد سودان ونواحی آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن وبکمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی * طبیعت آن * در دوم گرم وخشک وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن * جالی وباندک حدت ونهایت قبض وتحلیل ومقوی باصره وجهت دمعه وغشاوه واخراج قذی نافع ومدبر آن با زعفران ومامیران چینی وشکر که مقوی تحلیل وزیاده کنندهٔ جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که باکلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند وضماد آن جهت جراحت قضیب واعضای عصبانی وجذام نافع ودستور تدبیر آن آنست که درجوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته پس برآورده مقشر کرده استعمال نمایند وسه نوع دیگر نسخ ذرورات تشمیزجی وقطور وکحل آن در قرابادین ذکر یافت

* فصـــل التاء المثناة الفوقانیة مع الفاء *

* تفاح * بضم تای مثناة فوقانیه وفتح فاء مشدده والف وحاء مهمله بفارسی سیب نامند * ماهیت آن * معروف است و شیرین وترش ومزیعنی میخوش چاشنیدار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیدهٔ شاداب بزرگ لطیف آنست * طبیعت شیرین آن * گرم در اول وتر در دوم وترش آن در اول دوم سرد وخشک ومز آن در حرارت وبرودت معتدل ودر اول خشک وجمیع اجزای درخت آن سرد وخشک وبرگ وثمر آن با قوت تریاقیت * افعال وخواص مجموع آن * مفرح وباعطریت ورطوبت لطیفه ومقوی دل ودماغ وجگر اکلا وشما وجهت خفقان وعسر التنفس وتقویت فم معده ومنع انصباب فضول بمعده وتنبیه اشتها نافع وشیرین آن مفرح وملطف روح حیوانی وسریع الاستحاله بصفرائیکه در معده باشد وپختهٔ آن جهت سرفهٔ یبسی وآب آن با شراب وآب گوشت جهت رفع غشی مجرب وآب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها ورب وشراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن وجهت تفریح قلب وتقویت معده وکبد ودفع وسواس سوداوی ودفع سموم خصوص عقرب ودفع وبا بسیار مؤثر ومسکن حرارت ومربای آن نیز قریب بدان وبهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفتهٔ آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است وجهت صاحب سل وذوبول یعنی لاغری وضماد آن بر چشم جهت تسکین درد ووجع آن نافع واکثار خوردن خصوص خام نارس وبیعی آن مورث تپهای مرکبه ونسیان ومولد ریاح وتمدد سایر بدن ووجاع عضل واختلاج ومصلح آن دارچینی واغذیهٔ لطیفه وترش آن قابض ومسکن قی

بیعد بل دانسته اند و لیکن ثقیل و بطیء الهضم و مسدد مضر محرورین و صاحبان بلادان حار و در بلاد گرم با در آنها حاصل نمیشود اهل آن بلادان را اکثار خوردن آن جاذبی و مولد سودا و سدهٔ جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بعد از آن غرغره با گلاب و سماق با سرکه و خائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سدهٔ آن در مبرودین جوارشات مسهله بعضروها لجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلیه و خام آن نفاخ و بطیء الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمي و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و مائیدهٔ آن جهت رفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوختهٔ آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احداب عین و سبل رقرح آن و حدت بصر و سیاهي چشم نافع

تمرهروني

* تمرهروني * بکسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوع تمر کوچک با رنگ سرخ رنگ با هستهٔ باریک کوچک است

تمرهندي

* تمرهندی * بعربي صبارا و حمار و حوش و حومر و بهندی انبلی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی در هندی مانند با قلا الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد بخلاف با قلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکي سرخ تیره اندک چاشنید ار و در هنگام خامي نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بلدان خوبی نمیشود و این نوع و فور ندارد و دوم سرخ که رنگ مائل بتیرگی و این در خامي سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مائل بتدویر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترمس بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفونت اندک کهنهٔ آنست یعني شش هفت ماه تا یکسال از اخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنهٔ فاسد شدهٔ آن و دستور است که ثمر رسیدهٔ آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا آن را کرم میزند و رطوبت آن خشک و ترشي آن کم میگردد * طبیعت ثمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکي سرخ آن زیاده * افعال و خواص آن لطیف تر از اجاص و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معدهٔ مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در محموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره و غشیه و کرب و غشي و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضهٔ صفراوی و غرغرهٔ آن جهت خناق و مضمضهٔ آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمرهندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع می دانند اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سده و ناشتا خوردن آن مضر و بد ستور خام و

تازه او ورم آن زیرا که مسدد وریسما زنفاخ ونقل الطعام والا تجد از راست ومصلح آن کثیرا خشخاش وبنفشه وعناب و لعاب بهدانه و با الله که شیرینی خوردن مثقال از شربت آن از هفت مثقال تا نه مثقال بدل آن آلوی سیاه و رد رهبر اسهال زرشک و دانه آن و سموم سرد وخشک وقابض وخوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب وضماد آن جهت خلع عضو ورض وتقویت سستی عضل و با پیه و امثال آن جهت نضج وگشودن دمل وچون نرم کوفته بجکته در فرج بمالند تنگ کرداند ومطبوخ کوبیدهٔ آن وتخم زنجان کوبیده باشیر زنان و یا شیر بز جهت نضج دماميل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آنرا بسایند و در آب بمالند و ضماد کنند و یا شامند جهت زحیر حار و آزا رنگه در هند وبنگاله اموه مینامند و دانه زبیبی مردم میشود وبجهت سستی صفراوی وقرحهٔ مجاری بول واحلیل که بفارسی سوزنک وبهندی سوزاک نامند نافع وضماد آن بجهت تسکین لهیب اورام حارهٔ حاده ورجع وتحلیل آنها و با انکه دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که برعضو مالیده شده باشد وتحلیل اورام حاره و بارده نیز وضماد کل آن جهت تسکین رمد حار ووجع وحرارت چشم وآشامیدن آن جهت بواسیر خونی وذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح وقروح وخاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع وجوارش وحلوا و سکنجبین وشراب ومربی ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

* تمساح * بکسر اول وسکون میم وفتح سین مهمله و الف وسکون حاء مهمله بفارسی نهنگ وبهندی مگرمچه نامند * ماهیت آن حیوانی است بزرگ در انهار کبار میباشد در رود نیل وبعضی مواضع گنگا در هند وبنگاله نیز بهم میرسد وچهار دست و پا وقد بالد دارد پوست آن خشن وضخیم وبسیار قوی چنانکه در آب شیر و فیل را بخود میکشد وهلاک میکرداند و در بختان از دست و پا و مردم و حیوانات دیگر متنگ می اند از دود و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر ودهن آن وسیع وگویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا وچهل در فک پائین ومیان هر دندانی از دندان دیگر دندانی کوچک مربع ودر وقت بلند کردن دهان یک دندان در بین دندان دیگر میآید و منطبق میشود و زبان آن خار لانی وطول جثهٔ بزرگ آن ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بران وتخم بر خشکی میگذارد وبچهای آن انچه در آب تعیش مینماید تمساح میشوند وانچه در خشکی سقنقور وبیرون آب نیز تعیش میکند و نوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند ورل مائی نامند وگویند همین سقنقور است * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال وخواص آن تقطیر پیه آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین تازه ومزمن وزهرهٔ آن در این باب قوی الاثر وقطور پیه آن با روغن گل جهت رفع صداع وشقیقه و درد گوش وکری وزبده کری و کرده وتقویت باه وضماد آن دافع آزار گزیدن آن در ساعت وگوشت آن محرک باه و دواء سعیدباه آن مسمن بدن مهزولین ودافع قولنج ولیکن رداءت کیموس وخلاف خون آن با بلیله وآمله بجهت تغییر لون وضمیر وتنق سفید ورجع پیشانی وحمل خون جهت دفع شقیقه وصداع وقلع حسن آن بر بدن صاحبت نیز جهت رفع آن موثر وسوزانیدن پیه آن در چراغ دو زهره که در آن و نیز ولک گویند مانع صدای آن است وابن بختور آورده است قتیلهٔ سرشتهٔ آن بالسوم عاده ام که آن روشن باشد و چون پیه آنرا بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین دهد وجع آنرا خوردن و پیشانی که متلاطم یعنی شاخ زن بمالند جمیع کوسفندان اینان بگریزند وتعلیق چشم آن که دو زنگ کی اران کند باشد بجهت منع توالد بجهت ام وتسکین درد چشم که چشم جانب راست آنرا جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بند ملوستن آن بر بای راست جهت تقویت جماع وتعلیق دندان راست آن مرد بازوی راست در تحریک باه وتقویت

جهامعت از تمام دارد و چون پوست تمساح را برد و در قریه بگردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد

* فصـــل التاء مع النون *

* تن * بضم تاء مثناة فوقانیه و تشدید نون * ماهیت آن ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و آنرا بشکل قاصید مینمایند و نمک سود میکنند * طبیعت آن حار یابس * افعال و خواص آن خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است

* تنباکو * بفتح تا و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف و سکون واو بترکی تتن و بهندی بجره بهنگ نامند * ماهیت آن حکیم میرمحمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلوموس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آن است و قسم سوم قلوموس را تعریف کرده اند که برگ آن مانند برگ کرنب و از آن درازتر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مائل بسیاهی و در غلافی و مورخین دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که اخذ وبا را و باثر فکر دآن گیاه قسمی از قلوموس بود و این اثر با تنباکو میباشد و در هر بلدیکه تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بعد از آنکه آن از ادویهٔ جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و در وصل و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان گویند پرتگیش که گروهی از نصاری اند بوده که از ارض جدید بدین سمت آورده و تخم و برگ آن را بسمت ایران و هندوستان برده و از آنجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریهٔ نباشد که آن را استعمال ننمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان و خواه بخوردن جرم آن و خواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن یا مالیدن خواه در آن بلده و قریه بهم رسد و یا از جاهای دیگر آورند و بقیمت اعلی بخرند و گویند بدو شیوع آن در ایران و هندوستان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر پادشاه و اوائل جهانگیر پادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسپنده تند بوی زرد مائل بسرخی است که خالهای سرخ مائل بتیرگی بر آن افتاده باشد که چون نرم نموده یا آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کازرونی و خواه کاشانی و یا طوسی و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خواه از غیر آن اماکن هرجا که خوب شود مانند امانت خانی بنارسی و قسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گره بضم کاف فارسی و سکون راء هندی چهار نقطه و مانند که اهل هند و دکهن و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر با هم کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد و آن را گراکو می نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن می نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بر آن گذاشته میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند و صاحبان امتیاز تابه که تابهٔ کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و یک روی آن بقدر یک توله از آن که گراکو باشد چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بر آن اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اگر بهم نرسد

دربای شیب ریا به در کو بیدن د اخل کرده و دو طرف کلی کل اخته و سر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از ان بر آورده بدستور بر تا به چسپانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکو ها از قرار مذکور اکو تنباکو بیانه که در دکهن است بسیار ندوید و دیگران قیمت است و برکها ی آن کوچک و زعفرانی رنگ و شهره دار چسپنده و بعد از ان تنباکو چنا دکره که قریب بنارس است و دیگرانه بقیهاکاهور و در هند قسم کال میشود بسیار تند و تلخ * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و در دآن مصلح فساد هوای وبائی و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن کرّ آکو بمقدار دانهٔ نخودی ناشتا حبس بستن و سقوط سائیدهٔ برگ آن مانند حنا و جهت دفع تزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن با ن مقید و فرو بردن دود آنرا رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب و ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و مار گزیده نافع دانسته اند با د ریا ربول و عرق مفرط و چرکیکه در آب نی غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون از ان فتیله سازند و با فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام میابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل میکرد اند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ نیمکشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی و مورث سدد و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و گویند معیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافته الحال اکثر اعیان را اشراف و اعزه را طبا و بعضی از تجار علاد رینکاله رهند بطریقیکه صاحبان ملیقهٔ مند تابه چسپانیده معمول دارند میکشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سرغلیان نمیکشند و اما بعنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند وقلیلی برگ آنرا میخورند و بعنوان دود می میکشند

* تنز و خطائی * بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آنرا شاه صینی نیز گویند * ماهیت آن قرصی است مصنوع و بعضی سرخ مائل بتیرگی و بعضی مائل بسبزی که از خطا میآورند و نیز اقراص سیاه رنگ از کاشغر میآورند موسوم باسم تنزو و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصارهٔ برگ حنای خطائی است و مادهٔ آن گلی است که از بعض معادن بادزهر معدنی بر میآورند و اقراص و غیر آن ساخته به پادشاه آن مملکت رسانیده اند بجهت اعتبار با طراف میبرند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد و نیز مجعول از گل ارمنی و طین مختوم و زرنیخ با آب گیاهای محلله میسازند و بجای تنزو میفروشند و علامت آن آنست که از ان بوی زرنیخ میآید بخلاف خطائی اصلی

* طبیعت آن مرکب القوی مائل بحرارت * افعال و خواص آن رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر و قیء الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحهٔ چشم و مقعد و قضیب

وفرزجهٔ آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع ملل آن که از رطوبت باشد نافع مضرّ بهش مصلح آن کثیرا است وشیع تترو حار و بار رد و زبرا با دهن ذکر یافته*

* تنکار * بفتح تاء مثناة فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاکه نامند * ماهیت آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه به یخ و آنرا بورهٔ زبدی و بشیرازی بخک نامند و قسمی شبیه بصوف و آن زبد البورق است و بشیرازی برنک گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک وقلی و العویه و سه برابر بورهٔ ارمنی است که مجموع را در شیر گاو و یا گاومیش بقدر آنکه بپوشاند آنرا بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلامان نزدیک ببلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند و از دستهٔ مس در آفتاب و جای نمناک مدتها میسایند تا منعقد و صلب گردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی است در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهوایم و نواح آنها بسیار میآورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود * طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سوم است * افعال و خواص آن داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمی و زود گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند و لیکن به تجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متأکل دندان است و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز متوالی سائیده بر بن دندان بمالند و از خاصیت معدنی آنست که تنقیهٔ قلعی و تلیین آهن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و باز یکروز سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آن است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی*

* تنین * بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی ازدها نامند * ماهیت آن حیوانی است بری و بحری میباشد بری آن از دهن میگزد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و هردو نوع آن دست و پا و چنگال میدارد و گویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن دستهٔ موی چون کاکل و چون کسی را بگزد میکشد آن را بنزف الدم * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قتال * افعال و خواص آن ضماد خاکستر سوختهٔ آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازهٔ آنرا بر موضع گزیدهٔ آن به بندند جاذب سمیت و رافع اذیت آن میباشد و معالجهٔ گزیدهٔ آن معالجهٔ قروح خبیثه است.

* فصل التاء مع الواو *

* توابل * بفتح اول و را و و الف و کسر باء موحده و لام * ماهیت آن اسم اصطلاحی ادویهٔ یابسه است که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی و امثال اینها*

* توبال * بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است بیونانی اما طیطس نامند * ماهیت آن ریزهای است که از مس و آهن تفته در حین کوبیدن جدا میکرد و بهندی آهنی را لوه چون و مسی را دیک چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مائل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر آن بپاشند رنگ بگیرد و زنگار از آن بهم میرسد و بعمل میآورند و سفید رقیق آن ضعیف القوة * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیفتر و معفن اخلاط و جهت منع

قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحهٔ چشم و تحلیل اجفان و سبل و بیاض و برآوردن گوشت زائد صلب جراحات چون
از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال ملک الملح و با آرد کلام و با
صمغ عربی که حب بسته جهت رفع بشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آن که مقی و مسهل قوی بلغم است
و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آن است با ماء القراطن که ماء العسل است جهت
اسهال کیموس مائی و جبن متحریک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیادهٔ آن باعث حجج و قرحهٔ امعا
است و ناشسته نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار رخنده است و آب مغسول آن
بنهایت لطافت و حلاوت میباشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توتیا را در سنولات که مسمی
بامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در ممیره ذکر یافت # طبیعت آن در چهارم خشک # افعال
وخواص آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و تقرب و ضعف معده و باه و در بلاد ثر منافع و خواص قریب بتوبال النحاس است و
چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یکهفته بگذارند زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای
حمرة آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید
سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمهٔ کتاب مذکور یافت

توت # بضم تا و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده # ماهیت آن ثمر درختی است معروف شیرین و
ترش میباشد شیرین آنرا قبطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین سرد و نوع آن بالیده شاداب آنست # طبیعت شیرین
آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارد # افعال و خواص آن مولد
خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جگر و فساد مزاج و مسمن بدن و مبهی و مقوی بیه کرده و مدر بول و ملین طبع
و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد
خون گفته اند و مصدع و ملطخ معده بجهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در زمستان و کسی که
آنرا بزودی حمی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که
قائم مقام سماق است # افعال وخواص آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم
حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و عصاره
و آب آن و بدستور رب آن جهت قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن
آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سک و مرو زعفران و
ثمرة الطرفا و ابوسا و کندر و هر یک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال حار و
ذوسنطاریا و سائر مواد منجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب
و مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب
آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت
اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبیخ نیم کوفتهٔ آن در یک رطل آب که بربع
رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر دران پخته باشند جهت خانق النمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت

که اخلاط خام باشد بغایت نافع وطبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغرهٔ آن جهت ذبحه وخناق و بثور دهن و ضماد آن
ومطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیهٔ انجیر که در بود مثقال آب طبخ یافته و بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است
و شربا و مضمضهٔ و ضماد او نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و
چون آب ریشهٔ توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه هر یک اوقیه با ده رطل آب
باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آنرا بخمیر گرفته بجوشانند تا بسه رطل رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب
است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الخ مضمضه برب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغرهٔ
بآن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور بطبیخ برگ آن و بطبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع
و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام والقروح ضماد آن با سرکه در حمام جهت
شری مزمن و قروح خبیثهٔ مجففه و بدستور عصارهٔ آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد
برگ آن به تنهائی سائیده جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن
با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهائی نیز جهت شقاق کعبین و ما بین انگشتان سریع الاثر آزموده است لسموم آشامیدن
عصارهٔ برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون
در آب جوشداده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا بر شامی آن *

* توتیا * بضم تا و سکون واو و کسر ثاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه والف معرب از دود یا فارسی است بیونانی
قیمولس نامند * ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمة الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی
و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضهٔ شتر مرغ که بر وجیزی مثل املح ظاهر باشد و بهترین
اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای دیگان در غایت
صلابت است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری
نیز میباشد و آن سنگهای سفید مستدیر شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از
دود قلعی و اسرب و شبه که بفارسی شبه و روی توتیا و بهندی جست نامند باشد و سیوم را از مس بعمل میآورند مؤلف
گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمیباشد اما کرمانی که انابیبی و سفالک و میزابی یعنی شبیه بناودان که
بهندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل میآورند
بدین طریق که کورهٔ آن را دو طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاق میکنند و از خاک چسپنده که در
عراق آنرا خاک رست مینامند قلمها و شمسهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب
نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و پهلوها خوابانیده می چینند تا اینکه در حین گداز
سرب دود آن بر آنها به پیچد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت و یافتند که دود بسیاری بر آنها پیچیده
و منعقد شده است آنها را برمیآورند و میشکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک را از آنها جدا مینمایند و آن توتیا
کرمانی است و باز بدستور قلمها و شمسهای تازه در آن کوره میچینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند
تنوری سر تنگ و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میکنند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها ای نصب

کردن آن قالبها و شمشها میکنند از ان پس قالبها و شمشها بنحو ملکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعد ملتی که دود بسیار و مه بر آنها منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قالبهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی خام بیاد نموده یعنی روی توتیا شلیده شد که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچهها و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته آلسته و مستعمل نرم سائیده مغسول آن امعاء زیرا که استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس با زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور ببصری است نه از ان جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از ان جهت است که از کرمان ببصره میبرند و از انجا بجاهای دیگر و در ممالک هند * طبیعت آن * جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تعریه و اما اخضر هندی آن حار و حاد یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تجفیف * افعال و خواص کرمانی آن از اکبر ادویهٔ عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحهٔ چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح و جروح و اکله و رفع بدبوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معدهٔ مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سده مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و قلیمیا است و طریق تشویهٔ آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص مینمایند و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مضر و باستعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و ضمادها مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از ان بیاشامد قی شدید آورد و از غایلهٔ آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره که گیاه هندی است و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناسور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحهٔ مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مرداسنگ باهم نرم سوده با نیم آثار ماءالصفا ممزوج کرده در پارچهٔ کرپاسی انداخته آب صاف آنرا که از ان بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن در ذرورات توتیای کرمانی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعهٔ آنرا بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و برازو تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانیدن امراق دسمه و شیر تازه و شیره مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن *

* تودری * بضم تا و سکون وا و وفتح دال و کسر را مهمله و نون و سکون یا اسم فارسی است و یونانی ارد سمن و بعربی بزر الخمخم و بزر الهوه و تقضمه و بارصفهانی قدومه و بکرمانی مارد رخت و بتبریزی د رینه نامند * ماهیت آن تخم نباتی است برگ آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومهٔ کلکون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر خبه است و خبه را باصفهانی خاکشی گویند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیدهٔ آن با آب جهت تحلیل سرطان باطنی را برده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملته به استعمال کنند اراده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صرهٔ بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظهٔ لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبهٔ عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویهٔ قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنجدرهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن تا بهی در غایت ردع است و در واء التودریین در قرابادین ذکر یافته

* تورئی * بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یا * ماهیت آن ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیار زه و ثمر آن را پوست کند و بخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون گوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم می شود یکی کهرا و دیگری کهیا و سوم بالیه بزرگ و قسم اول جنگلی خار دار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و بخار و اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند * طبیعت تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالزوجت کمی * افعال و خواص آن اهل هند برگ و شاخ قسم اول آن را منضج مادهٔ بلغم خام و دافع آن و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحهٔ مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تپ لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند

* فصل التاء مع الهاء *

* تهکار * بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و راء مهمله اسم هندی هندی است و بنگاله کثیر الوجود * ماهیت آن درختی است تا بیک قامت و زیاده بران و شاخهای آن پراگنده و برانها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک و برانها برگهای کوچک پهن و بی تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از ان ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ * طبیعت آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی * افعال و خواص آن خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده حب بسته جهت رفع تپ بلغمی و اوجاع

اعضا خصوصا مدت رياكه بعد از خوردن بنوشند تا عرق آيد و عرق منتن گردد و بخور آن كه آنرا در ظرف سربسته بخانه بگيرند جهت اوجاع اعضا و استرخاى آنها نافع

* فصـــــل التاء مع الياء المثناة التحتانية *

* تين * بكسر تا و سكون ياء مثناة تحتانيه و نون بفارسي انجير نامند * ماهيت * آن برى و بستاني و كوهي ميباشد و هريك نر و ماده و سفيد و سياه و برى آن غير جميز است و جميز را بهندى كولر نامند و در حرف الجيم بيان جميز انشاء الله تعالى خواهد آمد و درخت انجير متوسط در بزرگي و كوچكي و برگ آن عريض و شاخهاى آن شيردار و برگ آنرا چون بشكنند از بيخ آن نيز شير برمى آيد و درخت آن گل نكرده ثمر مى بندد بخلاف درختهاى ديگر و ثمر آن پيوسته بشاخهاى آن و برگ بستاني از برگ برى آن عريضتر و شاخهاى كوهي آن بر روى سنگها منبسط ميباشد و ثمر آن انبوه و كوچكتر از بستاني و انجير شاهي سياه و بسيار بزرگ ميشود و بهترين انجير شيرين شاداب آنها است خواه سفيد باشد و خواه سياه و سفيد آن جهت اكل و سياه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجيرى كه پيش از برگ و يا با برگ برآمده باشد نشايد خوردن و اجتناب از خوردن آن اولى تر است و گويند كه چون شاخ انجير را در آب و نمك ساعتى بگذارند پس برآورده بنشانند انجير از آن شيرين ميگردد * طبيعت * آن در اول گرم و در دوم تر و بعضى در دوم نيز گرم گفته اند و برى آن گرمتر از بستاني و در رطوبت كمتر * افعال و خواص * تازهٔ آن ملطف و محلل و جالى قوى و صرع و فالج را نافع و كثير الغذا تر از ساير ميوها و سريع الانحدار و مسكن حرارت و تشنگي و معرق و ملين طبع و مسهل برقان و كاسر قوت غضبي و مدر و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدرى انيسون تناول نمايند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سينه و خشونت قصبهٔ ريه و تقويت كبد و رفع سده و ورم طحال و بواسير و ازال كرده و عسر البول و تقطير آن واضح اورام و دماميل و با بادام و پسته جهت اصلاح بدنهاى ضعيف و زياده كردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردكان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نافع ترياق و با مغز قرطم و يك انك و نيم بورهٔ ارمني مسهل اخلاط غليظه و چون ناشتا بخورند مجارى غذا را گشاده نمايد و بدن را فربه سازد و خوردن آن پيش از طعام تليين بطن نمايد و با مرى منقي خلط بلغمي است از معده و چون بر طبع مكر و دارد سكنجبين بالاى آن بنوشند و انجير خشك در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جميع افعال ضعيفتر از تازهٔ آن و معطش و ثقيل و ملين طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اكثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض رطبه و مرددان و رجع ظهر و تقطير البول نافع و منعظ است بسبب گرم كردن آن گرده را و امراض الراس آشاميدن تر و خشك آن نيز جهت صرع و تقويت دماغ و نذر و خشك آن مجفف قروح سرة الاذن و قطور آب مطبوخ آن با كف خردل جهت طنين و خارش گوش العين اكتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوهٔ رطب و ابتداى نزول آب و غلظ طبقات و با آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم والحلق و غرغره با آب طبيخ آن جهت رفع اورام عضلهٔ لسان و قصبهٔ ريه و آشاميدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل كه طبخ نمايند تا مانند لعوق گردد جهت تصفيهٔ سينه و ريه و با زوفاى خشك جهت تنقيهٔ نزول سينه و سرفهٔ كهنه و اوجاع مزمنهٔ ريه اعضاء الغذاء با سداب و انيسون جهت رفع رياح و سدد و طحال و با مغز گردكان جهت معتادين بقولنج و صاحبان يبوست طبع و با قرطم مقدار يك انك و نيم قطور بن جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقنه با آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجير را در سركهٔ انگورى تند نه روز بخيسانند و هر روز نه عدد آنرا با قدرى سركهٔ آن بنوشند و بعضى را گويند ناشتائى ريا با اشق و سكنجبين و بيخ كبر ضماد نمايند جهت تحليل ورم طحال مجرب و مقال

خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده و زرنیخ مثقال آنرا بخورند بالخاصیة
محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته‌اند و شراب آن جهت
سرفهٔ مزمن و تفتیح سدد و تنقیهٔ گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قوی‌تر و ضماد پختهٔ کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با آرد
گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد
عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر ناپخته و یا خمیر
مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بورهٔ ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت
داخس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح
آنست نافع و تکمید پختهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختهٔ آن با زیت در سفید کردن دندان بی‌عدیل و مقوی
لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کنندهٔ موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت
جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنهٔ آن با آب
مطبوخ شد اب جهت مغص و حمول سرشتهٔ آن با عسل با پارچهٔ پشمی جهت تنقیهٔ قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده
و قطع نزف الدم آن و انجیر نارس بسردی مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصا بری و گوهی آن محلل و جاذب و با
تریاقیت و ضماد پختهٔ آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و
با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکستهٔ ریزه شده و چون یک دانهٔ
انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند بزودی مهرا گرداند و چون در دیگ هریسه
اندازند نیز گوشتهای آنرا بزودی مهرا گرداند و شاخهای تازهٔ آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی
و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کنندهٔ مذاب و رقیق کنندهٔ منجمد است و اکتحال
آن جهت نزول آب و شستن آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده
گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائل کنندهٔ صلابت رحم با خطر و
ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حابه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق
و طلای آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیهٔ آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زردی
تخم مرغ و کتیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیهٔ رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصارهٔ شاخهای بری آن در
هنگام رستن برگ قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیر که پوست آنرا
تازه جدا کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت
تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیدهٔ
سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده ببندند وجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام یابد
و عصارهٔ برگ تازهٔ آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم
نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آنرا فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قوی‌تر و انجیر مضر جگر
و معدهٔ ضعیف است خصوصا تر آن و مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردکان و صعتر و انیسون و مصلح

و آن سکنجبین و شربت ترنج و ریوند و بدل آن در ادویه شش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سه مثقال و از تازه آن تا یکرطل است و اشربه و لعوق و ماء الجبن و حلل و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت

* تیواج * بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم * ماهیت آن گویند پوست درختی است شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته طالیسفر است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آنرا کریه بضم کاف و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آنرا کریه کا چهال و چهال بلغت هندی بمعنی پوست درخت است و بلغتی دیگر کالا کوره گویند * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض و بسیار تلخ * افعال و خواص آن جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزلهٔ رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزلهٔ رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند جهت بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند روز اول یک مثقال روز دوم یکمثقال و یکدانگ روز سوم یکمثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که تا پنج روز تمام خورده شود و غذا روزی یک مرتبه بوقت ظهر چلاو با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکهٔ تازه گاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند و قدری سوده با لاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یک مثقال آنرا با مثل آن لحیة التیس میل نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آنرا با شیرهٔ تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و قرص آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید * مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشا بنا بر آنکه گرم دانسته اند * مصلح آن کثیرا و رب توت و کهربا و رب حب الآس و تخم طرفا و روغن بادام شیرین * مقدار شربت آن تا یک مثقال است و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت *

* باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها ثاء مثلثه است * فصل الثاء المثلثة مع الالف *

* ثافسیا * بفتح ثا و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیرهٔ که اول در آن یافته و از آنجا نقل نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف مینمایند و لغت مغربی است و بیونانی مراس و ببربری اوریاس گویند * ماهیت آن صمغ نباتی است صاحب سفید رنگ شبیه بانزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه برازیانه و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و درختان الوت چون و بد یامی تملی نامند و بیخ آنرا شیله نامی که از آن برمی آید بعد از انجماد میگیرند و این صاحب حاد میباشد و بعضی بیخ آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و این اندک نرم حاد میباشد و بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک

مینمایند واین متخلخل رمبرمائل بسیاهی میباشد وضعیف القوة وباید کسی که اخراج دمعهٔ آن مینماید لباس پوستین بپوشد وصورت وبدن خود را محافظت نماید ویا بربدن خود موم روغن بارد قابض بمالد واستشان روغن بنفشه نماید وآن روز گرم نباشد وهوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم ومتنفط میگرداند وگاه رعاف می آورد وبدان سبب میکشد گویند صمغ سداب بری است وغیر آن است جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آن است

* طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودمعهٔ آن گرم تر تا چهارم وقوی ترین سایر اجزای آنست وبارطوبت فضلیه گفته اند که بیخ آن کمتر از حرارت آن است * افعال وخواص آن محلل ومنضج وجاذب قوی از عمق بدن بطاهر جلد ومقی ومسهل بلغم غلیظ وجهت استرخای مفاصل بارد ودرد پهلو وبطلان اشتها وتحلیل ریاح وتفتیح سدد وداء الثعلب واسقاط دانهٔ بواسیر وقلع آثار وانضاج وانفجار دمل نافع وآشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ وصفرا است وجهت درد پهلو وبطلان شهوت طعام واستسقا وطلای آن جهت رفع آثار جلد وکلف وبهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب ودرویانیدن موی ودرد پهلو وزانو وقدم ونقرس ومفاصل وامثال آن وباموم زن آن موم وکنند وجهت کمنة الدم واسقاط دانهٔ بواسیر وقلع آثار سیاهی وبنفشی وکبودی جلد بشرط آنکه زیاده از زد وساعت نگذارند پس برداشته با آب دریا ویا ماء الرماد گرم کرده بشویند وبا عسل جهت جرب متقرح وباکوکرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا پنج قیراط واز دهن آن تا نیم مثقال مضر حلق ومعده ومقرح مصلح آن کثیرا ویومعا بیخ آن در افعال مانند صمغ آن است وچون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب ودرد مفاصل وآشامیدن آن با احسا وغیرها جهت مبرودین ومفلوجین بغایت نافع ودر رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست وتحقیق بدان جهت عرق النساء وضماد سائیدهٔ آن با آرد جو جهت لحم مقطوع واوجاع صدر وبعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد ومقدار شربت از پوست بیخ وجرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف با بلی ومضر مثانه وآلات بول ومصلح آن حب الاس وبلوط واکثار آن مورث ورم زبان وحلق ومعده وضیق النفس وغشی واحتباس بول وگرمی بسیار وشری لذ بیر آن قی کردن وشیر تازه ولعاب بزر قطونا ومسکهٔ گاو وماء الشعیر سرد کرده آشامیدن وغرغره بروغن گل ونشستن در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد وگفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیة وگویند چون گیاه وساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبهٔ احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند ورنگ رخسار را سرخ گرداند وجهت اکثر امراض باردهٔ رحم نافع است

* فصل الثاء مع الجیم *

* ثجیر * بفتح ثا وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است وقوت آن متوسط ما بین آب لطیف وجرم کثیف آن چیزی است واز مطلق ثجیر مراد ثجیر آب انگور است وثجیر هر چیز را نیز ثجیر گویند * طبیعت آن قابض * افعال وخواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار وورم پستان وحقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا واسهال مزمن ومنع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه وهمچنین جلوس در آن ودانهٔ انگوریکه در ثجیر مانده باشد قابض ونیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعا واسهال مزمن وتقویت معدهٔ مسترخیه نافع وضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل جمره وورم کبد مفید *

* ثرید * نان خورد کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند وشامل است نیز نان خورد کرده وآنچه راکه در دوغ

و شیرینیها و غیر آن کنند و بخورند

* فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة

* ثعلب * بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بفارسی روباه و بهندی لومڑی و لوکڑی نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است بری معروف و بهترین آن ثعلب سفید است * طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و با شوکت بسیار * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و تناول طبیخ زنده آن که دست و پای آنرا بسته در آب جوشان اندازند و طبخ دهند تا مهرا گردد جهت درد مفاصل و بلد ستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل و وجع آن خصوصا که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریخ بدن جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج را متبرخا و تمدد و تشنج یبسی را امتلائی و آشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده ساییده آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بر داء الثعلب باعث روئیدن موی آن و قطور پیه گداخته آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن را دمان آن باعث رفع گری و تمریخ آن با روغن زیتون گداخته و امثال آن جهت ارجاع مفاصل و نقرس و درد های بارد و تدهین دست و پا به پیه آن در سرد سیر هوا در سفرها مانع تضرر آنها است و نگاهداشتن آن در دهان در درد دندان و در درد چشم را نافع و سعوط زهره آن با اشق و آب کرفس هر سه مساوی در هر ده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و نواصیر و قروح خاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون در برج کبوتر ببا ویزند باقی نمیماند در آن مگر یک کبوتر و چون پیه آنرا چوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی را که سرما بر وغالب باشد مفید و هرچند موی آن زیاده باشد گرم تر و محرور المزاج را مضر و آبزن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافته و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن

* ثغل * اسم جرم چیزهاست که آب آنرا فشرده باشند از ثجیر غلیظ ترو در افعال مشابه آن

* فصل الثاء مع اللام *

* ثلج * بفتح ثا و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند * طبیعت آن در سوم سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده و گرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تبهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب پرورده با آن بهتر از جرم آن است و چون قدری نمک و شوره با آن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی و یا نقره و یا مس قلعی دار و یا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده و یا شربت و یا فشرده و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب و یا بید مشک و یا عرق بهار و یا عرق کیوره هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا سرپوشی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر سخت محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان نمایند

بنحویکه ثلج ممزوج بنمک وشوره از هر طرف مقدار نیم شبر یا زیاده باشد و مدة چهار ساعت کامل در ان نگاهدارند در جائیکه هوا با آن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را کشوده ازان برآورده تناول نمایند *

* ثلج صینی * معرب از ثلج چینی است * ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند

* ثلثان * عنب الثعلب است

* فصـــــــل الثاء مع المیم *

* ثمام * بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربی است میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن زرا واش و در مازندران یازمیل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بگندم و کوتاه تر از ان و ساق آن باریک و بی گره و غیر مجوف و خوشهٔ آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سدد و ضماد تازهٔ آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای بصر و تقویت اشفار عین و رویانیدن آن و ازالهٔ بیاض چشم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

* ثمرة الاثل * بفارسی بار گز و گز بار و بهندی چهوتی ماین نامند * ماهیت آن بار نوع کوچک گز است که عدسیه ثامند بقدر نخودی و از ان بزرگتر و غیر مثلث * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ آن که یک اوقیهٔ آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات معدهٔ اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و آکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شربا و طلاء نافع و مضمضهٔ آن جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و نطول آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم امعا و برشتهٔ آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پختهٔ آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندل و افسنتین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیعدیل است و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر سپرز مصلح آن دو قو بدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است

* ثمرة الطرفا * بفارسی گز بار و معرب آن گزمازج است و بهندی بری ماین نامند * ماهیت آن ثمر درخت گز است مثلث شکل بزرگتر از عدسیه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست *

* ثمنش * بضم ثاء مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه بیونانی نباتی است که مابین شجر و حشیش باشد *

* فصـــــــل الثاء المثلثة مع الواو *

ث * ثوم * بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند * ماهیت آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری را
آنرا بیونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیة نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه
یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یک دانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر است و جبلی آنرا بفارسی موسیر
نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و در بری
فی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه آنست و جبلی آن از جهت مخلل نمودن بهتر و بدترین مخلل
این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آنرا کراثی نامند * طبیعت
آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک
* افعال و خواص آن محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض
و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جان و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت
آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصا با سرکه آن و جهت تصفیه حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج
و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه
و مدر و دافع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلو در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و دود و مرطوبین محرک باه و
مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و معده
ماساریقا باشد و تقطیر البول و لیکو نیز ... و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاة کرده و گزیدن مار و
سائر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با شراب جهت سم افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن
موی سیاه و با انجیر و سداب و یا مغز گردکان قویتر از بادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و
با شیر کوهی پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بیعدیل و با طبیخ
نوع جبلی جهت قتل موش و شپشان که بفارسی رشک نامند مفید * المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع
و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صداع و بسیار تشنگی و مضعف باه و
مهیج امراض نائبه مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و یا روغن کره و استعمال آن
با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کمنة الدم و غرغره با سرکه مخلل آن یعنی
پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تاکل آن و
تقویت لثه و بید ستر و نگاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و لصوق آن
بدان جهت عرق النسا و مالیدن مطبوخ آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل
جهت بثور رطوبیه و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جرب و لیکن مقرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت
گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل هوام و رفع اذیت آنها و بید ستر
با عسل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت کشودن دبیله و دمل و تضمید محرق
آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن گاو جهت سعفه نافع و خوردن
آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن و با آب مرد جهت تجفیف قروح رطبه سر و تلیین ...

مگر زیره در آن جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن وشقاقیکه از برودت هم رسیده باشد وجهت وجع مفاصل وقولنج بلغمی وسحج حادث از خلط لزج شربا وطلاء از خارج وطلای رماد آن با عسل جهت بهق وبرص وداء الثعلب وکمنة الدم وجرب وجلوس در طبیخ برگ وساق آن جهت ادرار بول ورفع احتباس حیض واخراج مشیمه وبدستور تدهین بدان ولیکن این ضعیف است نسبت بآن وطلای آن با نوشادر جهت برص وبهق وبازفت جهت داءحس وخشونت ناخن وکجی آن وطبیخ آن کشنده سپش وخائیدن برگ آن وبعد از آن مضمضه بنبیذ ریحانی زائل کننده رائحه آن است وگفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز درست خام آنرا بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه وروز دوم دودانه وروز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود وباز بدستور روزی یکدانه کم نمایند تا بروز چهلم بازیک دانه رسد در بین انشاء الله تعالی زائل گردد ومحتاج بدوائی دیگر نگردد وچون بلادر را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد ودر انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد پس برآورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد وموی ریش سفید شده سیاه روید وتریاق الثوم ومنافع آن ودهن ومخلل ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت *

* ثومون * بضم ثاء مثلثه وسکون واو وضم میم وسکون واو ونون بفارسی تخم زردآب وبترکی صفرا ادوتی نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بحبه منبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بسداب وبرگ آن درازتر از آن وگل آن سفید وتخم آن تلخ وتند وریزه وگویند ترید زرد بیخ آن است ودر افعال مشابه خربق * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مقی ومسهل اخلاط غلیظه واقسام کرم معده ومخرج جنین ومدر بول وحیض ومحلل اورام بارده ومقدار شربت آن نیمدرهم مصلح آن کثیرا وکشنیز است *

* فصـــــل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* ثیل * بکسر ثاء وسکون یاء ولام لغت عربی تخم ونجمه وخومه وبترکی پیلان افوردی ودرتنکابن گرگ جرواش وبفارسی بید گیاه نامند وگویند که آن نوعی از حرشف است * ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهی است که در کنار آبها ودر اراضی وزمینهای نمناک میروید ومفروش برروی زمین ومخصوص بزمانی نیست وشاخهای آن دراز وباریک وباگرهها وبندهای بسیار وبرگ آن بسیار ریزه وسرهای آن تند وانندک صلب مانند صعتر وبره وسرهر گرهی وبندی رسته وگل آن مابین سرخی وسفیدی وطعم گیاه آن بی مزه وبیخ آن مادام که تر وتازه است آنرا میخورند وطعم آن شیرین بی مزه وباندک حرافت وقبض ودواب آنرا میخورند وطعم گرههای آن شیرین تر وصنف دیگر برگ های آن عریض ونرم وچون دواب آنرا میخورند میمیرند ومنبت آن گفته اند در بابل بسیار است ودر راهها میروید وصنف دیگر برگ آن مانند لبلاب وگل آن خوشبو وثمر آن کوچک وعروق آن پنج یا شش بسطبری انگشتی ونازک وبدبو * طبیعت صنف اول آن در اول سرد وخشک وباقوت قبض وگویند معتدل است وبیخ آن لذع ولطیف * افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص وقروح مثانه وعسر البول وطبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده وقروح مثانه وآب گیاه آن از نیم رطل تا یکرطل جهت رفع سموم اقسام مارها وسگ دیوانه گزیده وحرقت البول واحتباس آن وتفتیت حصاة وتبهای حار وسل بغایت مجرب وضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه ومادام که خون آلود باشد وگزیدن هوام وضماد حشیش آن جهت اورام حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر وتحلیل اورام وتجفیف قروح بغایت نافع ومدر بول وصنف دوم عصاره آن

یا ادویهٔ مناسبه مانند شراب یا عسل هرد و مساوی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل و بوزن هردو کندر چون طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشا و تقویت معده کرده و مقاله و ترویح آن مفید و تخم سوم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بمالند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند و ضماد تازهٔ آن با روغن گل بغایت مانع ورم و منضج و محلل است *

* باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است * فصـــــل الجیم مع الالف *

* جار النهر * بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله بمعنی همسایهٔ نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار و آب نمیکند و در جاهای خشک نمیروید * ماهیت آن نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه به برگ چغندر و مزغب و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی گل و ثمر * طبیعت آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و بجهت تحلیل اورام و التیام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثهٔ عفنهٔ ساعیه و حکه طلاء و ضماد از درونا نافع و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال

* جام پهل * بفتح جیم و الف و سکون میم و باء عجمی و خفاء ها و لام اسم ثمر هندی است و در بنگاله مشهور بسفری انبه * ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن هردو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار و درجوف آن تخمهای ریزه بسیار و بقدر تخم مورد از سفید سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می آرد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوفور آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنگاله میشود و لاکن بوفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت آن ببزرگی درخت سیب و به و غیرهو و زن و برگ آن از برگ سیب اندک بلند تر و با خشونت و بی تشریف و چوب آن در ریشه نشکننده میباشد و قابل عمارت نیست و اصل دندان از بن ملال میسازند و میسوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خوردهٔ آن کم ثمر میباشد و چون تنهٔ آنرا ببرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال با ثمر میشود * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که باپوست و تخم آنرا بخورند و نیم رس آن قابض تر و چون پوست درخت نونهال آنرا که هنوز بثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است الفاً ر مفرمیر و دبن زمر طوبین و صاحبان قولنج و صداع و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوص آنها را آن و مضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن *

* چام کهاس * بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله اسم هندی و بنگاله است

* ماهیت آن گیاهی است که در هند و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با شاخهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن در هند و باز یاده و بر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بو رقیقت و حدت و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بو رقیقت و گل آن شبیه برگی عریض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچید کی میلی مخروطی شکل روئیده و زیر گل آن کرهی صراحی شکل و اندکی باریک سفید و گل آن نهایت بد بو میشود * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص آن خوردن ساق برگ پختهٔ آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی در هیضه که بند نشود و کذا شتن مقدار نخودی و یا باقلائی از آن بیخ درجوف قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بست و چهار توله که یکنیم پاو آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن کاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روز دو مرتبه آنرا درجوف زخمها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و چاق شدن خارشی در آن موضع باقی بماند از تدهین بدان روغن مزبور زائل گردد و این روغن زیاده از یک هفته نمیماند و هفتهٔ دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند *

* جاموس * بفتح جیم و الف وضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسي کاومیش و بهندی بهینس نامند * ماهیت آن نوعی از کاو صحرائي است سیاه رنک و بسیار زور آور نسبت بکاو اهلي و شاخهای آن بلند تر و قویتر و در هند و بنگاله دو صنف میباشد یکي صحرائي و این را بهینس نامند و دیگر جنگلي و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن بلند تر و قویتر از اهلي میباشد و این را ارنه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن نسبت بشیر کاو چرب تر و غلیظ تر خصوص شیر جنگلي آن که ارنه گفته شده * طبیعت آن گرم و خشک و جنگلي آن گرم تر و خشک تر * افعال وخواص آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و گوشت بچهٔ شیر خواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و زود هضم و غلظت کمتر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعي و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچیني و ادویهٔ ملطفه و مهرا پختن آن و بعد از آن سکنجبین آشامیدن و در ساختن از پوست جنگلي آن سپر میسازند بسیار خوب میشود *

* جامون * بفتح اول و الف وضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم میدانند * ماهیت آن میوهٔ هند بست درخت آن بسیار بزرگ بقدر کردکان و از آن بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا بیکشبر و سبز تیره و شکوفهٔ آن سفید و بسیار ریزه و میوهٔ آن شبیه بانکور سیاه و اندک طولاني و بعضی بزرگ تر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغي و صحرائي میباشد صحرائي ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغي نیز دو صنف است یکي ثمر آن بزرگ بالیده و بسیار شاداب و چاشنید ار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمي و این را رای جامون نامند و صنف دوم در اوصاف

مذکور و نزدیک بمرتبه نیست * طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم * افعال و خواص آن حابس
اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غیره و مضمضهٔ آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام
لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه
محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیدهٔ آن جهت داء الثعلب نافع و روایت نمودهٔ آنست که در چند مرتبه و
بتفریق ریشه های باریک بیخ آن و بیخهای باریک تازک آن بمقدار ده تولد نیمکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف
نموده بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنهٔ آن با مغز تخم کهنهٔ انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن
مجرب و دررویدن برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر
هضم مصلح آن نمک که آنرا شسته و نمک بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرهٔ آن که آب آنرا
گرفته صاف نموده قدری آب ریبا بقدر آنکه طعم آنرا نیکو کرده اند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آنرا
صاف نموده با قدری قند یا قند که طعم آنرا چاشنی دار کرده اند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره
بهتر از اکل ثمر پختهٔ آن است و آمچور یا فولاد را چون برادة نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا کشته نرم
و سبک گردد بعد یکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر
است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بوا سیر و امثال اینها نافع و یک
نوع آنرا گلاب جامون مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکن جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین
و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برائحهٔ گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه
و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این بزرگی درخت نوع اول نمی شود و اکثر پراکنده میباشد و برگ
های این نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریضتر و نازک تر و سبز روشن * طبیعت آن معتدل مائل ببرودت و یبوست
* افعال و خواص آن مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نافع است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع *
* جاورس * بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از گاورس فارسی است و آن نوع ریزهٔ دخن
است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنگنی نوعی از آن است * ماهیت آن حبی است ریزه آن اصغر از ارزن
ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم
و دیگری را ذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس که معرب گاورس است و بشیرازی
گال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر
است بهندی کنگنی گویند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر می شود که از کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینه نامند
و دخن و ذرت در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند جوار اندک عریضتر و درازتر از آن و
خوشهٔ آن نیز مانند خوشهٔ جو و دانهای آن از آن ریزه تر و نرم تر و مدور تر و بهترین آن زرد متین آن است * طبیعت
آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند * افعال و خواص آن لطیفتر از دخن و
قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباشد و دیر هضم و چون هضم کرده
بدن را قوی کرده اند و با روغن و چربی غذا نیست آن بیشتر و خوردن مهرا پختهٔ آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن

ولزلات نافع وخوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مرارى ودم وبول ومسقط جنين واكثار آن مولد خون سوداوى و مورث سده ومصلح آن روغنها وشكر وحلواهاى چرب ويا با شير ويا بانخاله پختن وبا روغن خوردن وبحمام رفتن ومالیدن روغنها ببدن وضماد گرم کردهٔ آن محلل نفخ معده وتهيگاه ومغص ودرد بواسير وپختن آن با شير تازه دوشيده جهت صاحبان خون زائد ورطوبات فاسده وجلوس برماليدهٔ آن با نمك كه در خرقهٔ بسته باشند جهت بروز مقعده وپيچش و ثقل محتبس در امعا نافع وبدل آن بدرا ضمده شونيز واستعمال كهنهٔ آن كه يكسال بران گذشته باشد جائز نيست

* جاوشير * بفتح جيم والف وضم واو وكسر شين معجمه وسكون ياء مثناة تحتانيه بفارسى جوا شير وكوشير ونيز بشيرازى جاحوشى نامند * ماهيت آن صمغى است بد بو ظاهر آن سرخ تيره وباطن آن سفيد ونبات آنرا ساق غليظ وبلند تا ذرعى ونرم وبر سر چيزى سفيد شبيه بپشم وبرگ آن شبيه ببرگ انجير مائل باستداره ومشرف بپنج تشريف وخشن وبسيار سبز وقبهٔ آن شبيه بقبهٔ شبت وگل آن زرد وخشبو وتخم آن سياه وقريب بانيسون وخوشبو وتند وساق آن كوتاه وغليظ ونرم ومزغب بزغب سفيد مانند خيار زه وبيرون آن سياه واندرون آن سفيد وبهترين صمغ آن تيز بوى زعفرانى رنگ وطريق اخذ آن آنست كه بيخ آنرا ميشكافند در هنگام ظهور ساق آن وحوالى آنرا خالى نموده برگى در زير آن فرش مينمايند كه صمغ آن دران جمع گردد وچون خشك گردد ازان برميدارند ونيز از ساق بيخ آن در هنگام ظهور گل آن كه بودن شمس در جوزا است بطريق مذكور صمغ اخذ مينمايند ونيز از علامت خوبى آن آنستكه در هنگام ريزه شدن در مودن ريزهاى آن سفيد باشد وزبان را بگزد وبدست بچسپد وچون در سركه ويا آب حل نمايند زود منحل گردد وبوى آن تند باشد و آنچه از ساق آن گيرند رنگ مشك گردد آن زرد ومحلول آن در آب برنگ شير باشد واين ضعيف العمل وغير مستعمل است ومغشوش آن سياه رنگ وغش باشق وموم ميكنند * طبيعت آن گرم وخشك در سوم وبعضى خشك در دوم گفته اند * افعال وخواص آن محلل رياح ومفتح سدد ومقوى اعصاب ضعيفه ومضعف اعصاب صحيحهٔ قويه ومليّن صلابة وجالى لزوجات واوساخ وباقوت ترياقيه وجهت امراض باردهٔ بلغميه خصوصا عصبانيه ودماغيه مانند صداع وفالج ولقوه وصرع وام الصبيان ورعشهٔ حادثه از كثرت جماع ونزلات وكرفتگى وتعقد عضل ودرد مفاصل ودرد يكه از صدمات بهم رسيده باشد وجبر وكسر استخوان ودرد پهلو ونزف الدم وسرفهٔ بلغمى نافع كه نيم درهم آنرا با آب مرزنجوش بياشامند وبران مواضع نيز ضماد نمايند ويكمثقال آن جهت لزجيات در اثره واستسقا ويرقان وتقطير البول وجرب مثانه ونفخ رحم وادرار طمث وقولنج ريحى وبلغمى وتفتيت حصاة ورفع سموم امراض الراس آشاميدن آن جهت صداع وصرع وام الصبيان ولقوه ورعشه ونزلات النضربة والصدمة آشاميدن نيم مثقال آن با ماء القراطين يا شراب جهت ضربه وصدمه العين اكتحال آن جهت نزول آب وتقويت حدت بصر الاذن تقطير آن در گوش جهت رفع كرى الاسنان ماليدن آن بر دندان و پر كردن در جوف دندان كرم خورده جهت تسكين وجع ومنع تاكل آن الصدر آشاميدن آن جهت سرفه ودرد پهلو حادثه از برودت زبد ستر وضماد برگ آن جهت درد پهلو اعضاء الغذا آشاميدن عصارهٔ آن با سركه وطلا نمودن بدان جهت تحليل سپرز وچون ده مثقال آنرا در وجرهٔ عصير عنبى اندازند وبعد از بيست روز صاف نمايند وبياشامند جهت طحال واستسقا جيد النفع است اعضاء النفض آشاميدن يك بندقهٔ آن با آب گرم جهت ادرار بول وحيض واصلاح رحم بارده وتحليل صلابت آن ورفع تقطير البول وثمر آن نيز ادرار طمث آورد خصوصا با افسنتين واختناق رحم را مفيد واسقاط

جنین نماید و زیاح رحم زا پرا کنده سازد و تحلیل دمل و صلابت آنرا زائل کند شرب او حمو لا و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول مخلوط آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تجفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بید ستر و آشامیدن همه مرآن جهت عرق النساء السموم طبیخ آن با زیت بحد یکه مرهم کردد جهت کزیدن سگ دیوانه و با زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و غیرها و با بید ستر و عصیر آن داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انثیان مصلح آن مرماحوز و حیسا تیدن اردر مطبوخ عنبی و بعضی مصر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بوزن آن قنه یا شیر انجیر و درا سهال اشق آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و فالج و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان عاری از گوشت شده و حمول آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و کل آن نیز جهت جراحات و بثور و با لجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است *

* چاول منکری * بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله و سکون یا * ماهیت * این ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتکام مضاف صوبه بنگاله است میشود در غلاف اندک نازک صلب اغبر و طاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مائل بزردی و با دهنیت و بی طعم و رائحه غالب و هر چند کهنه کردد میل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازه آن است * طبیعت این گرم و خشک در سوم و با تریاقیت * افعال و خواص این مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع شربا و ضمادا مضر محرور و بدل روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید

* چای خطائی * بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح بتاء مثناة فوقانیه است نه طاء مولفه * ماهیت و سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بود که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و بیشه‌ها و کوهها میگشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی در اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود پادشاه از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نمودند خواص آنرا ثبت نمایند و نیز چینی در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است و بار یکتر از آن و خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خود رو و مزروع میباشد و گفته که طائفه که در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین رادئی است و گیاه این برگ در اطراف آن میروید و بر خمار مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نمیتوانند نمود خراج آن بخزانه پادشاه داخل میسازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع

ثبات منبت آن زمین چین است و آنرا می برند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه است و مضرت ادویهٔ مرکبه ندارد و از این جهت اهل تبت دفع مضرت شراب با آن میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ داروی با آن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طایفهٔ که بر زمین تبت میبرند در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در رائحه و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند طعامی پخته در ظرفی کرده بالای آنرا بشاخهٔ پر برگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام و غذا اثر تمام است و در صدد تجربهٔ آن درآمدند و صاحب کتاب میگوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و چنار و ریحان است و از آن بزرگتر و عریضتر و ضخیم تر و شعبهای آن بلندتر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا یک و نیم قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور و در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج برگ و منبت آن ملک چین و خطا و نیپال و از آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبوی آن که برگهای آن بسیار در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما یبس این از آن زیاده و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و گران بها است و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصا سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شد که بعضی نا مقیدان مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تدلیس نموده میفروشند بدین طریق که چون ضابطهٔ نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیدهٔ آنرا نمیخورند و مضر و بد ذائقه میدانند جرم آنرا و لهذا آب را خوب جوش نموده بلکه آنقدر که ربع آن یا خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلا در یک من طبی آب که تخمینا سه ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یکمثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحهٔ آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که مطلق دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده میآشامند و اکثر قدری شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته نیم گرم میآشامند پس خدمهٔ آنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن بزهومت رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک باز بودن برگها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن * طبیعت آن گرم تا آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع

آنست بلغم را خلاط لزجه و معطشه ملتصقه را و مواد و رطوبات حادثه از شراب است * افعال و خواص آن مقوی قوت
را رواح و معده و باه و مسمن بدن و مرطب بدن و منعظ و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و
مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جشاء دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مدر ریق است و به بقعر
معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بد بوئی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز و طیب و نکهت بغایت مفید
و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سلس بول و
حبس البول و تقطیر حادثه از برودت و ضعف گرده و مثانه به تنهائی و با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه
و تسکین درد بواسیر و تطویل آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتیکه هست بنقوع آن در آب گرم بطرز
معطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل میکردد و اهالی مصلح آن را شیرینی و
شیر میدانند و بی شیرینی استعمال نمی نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حار
است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه ردیه بسیار باشد خصوص که از طعام
سابق در خود ثقلی و جشائی و نفخی دریابد البته نافع است و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص در ارقات
حاره و مزاجهای گرم و جوانان با لای طعام گرم بلکه نیم گرم آنرا نافع گفته اند و نیز بالای طعام با عسر عسر انهضام
و تحلیل آن و ازین جهت نصاری قاطبة و اتباع ایشان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت انحدار غذا مستعمل دارند و بهترین
مصلحات آن در محرورین فوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت
غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب
و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوائی که مقوی فعل آن باشد از دوای مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها
استعمال نمایند مثلاً اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه
و پرسیاوشان و اصل السوس و گل خطمی و با بونه و سنا مکی بجوشانند و صاف نموده قدری ملح طعام و شکر خام و روغن گل داخل
کرده احتقان بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارد نماید بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین
بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق استعمال آن آنست که بطور نصاری در انجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی روح
و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک نیم درم مسکه
تا گوری کیابه چینی از هر یک ربع درم کوفته پخته بدستور مقرر طبخ نموده و حبه و عنبر اشهب در آن گل اخته نبات بقدر
آنکه آنرا شیرین کرداند داخل نموده نیمگرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یکنوع چای دیده
شد که از جبال نیپال و بهتنت می آورند کیاه آن فی الجمله شبیه بگیاه نعناع و دکشیر و زیاده و برگ آن اندک باریک
و بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک
بحدیکه چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند با اندک زمانی منحل گردد و از ان ثقلی چندان نماند * طبیعت آن گرم
و تر از طبیعت خطائی است و لطیف تر از ان و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است *

* فصل الجیم مع الباء الموحدة *

* جبره * بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و بالغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی اولسطیون یعنی جمع کننده جلد

* ماهیت آن گیاهی است ربیعی و هرسال تازه میروید منبت آن بلاد مغرب و بر تلها و بلندیها بسیار میروید و بلندی آن قدر از سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و گیاه آن بی گل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است و زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند * طبیعت آن در اول دوم گرم و تر * افعال و خواص آن مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب درد رحم آن جهت رمی عضل و نفع آن نافع و گویند چون بیخ آن را با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آنرا ملتزق و ملتئم سازد مصدع محرور و مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است *

* جبسین * بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند * ماهیت آن سنگی است رخو سریع التفتیت و طبقات که باسانی از روی هم جدا میگردد سه قسم میباشد یکی سفید براق صفائحی انطاکی گفته که این فی الحقیقة طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیبق است که غالب آمده بر ان اجزای ترابیه و متحجر گشته و این را اسفیداج جبسین نامند و دوم سرخ فلک حجری و سیوم غیر صفائحی و غیر براق و این حجر گچ است که پخته کوبیده گچ از ان میسازند بدترین آن سرخ آن است و بالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند * افعال و خواص آن قابض و مغری و ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضا و محلل ورم و ترهل و استسقا امراض الراس طلای آن مفردا و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد دموی و منع ریختن مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آن آنست که چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر کتابت و نوشتجات بمالند زائل گرداند و بر جامه ها و فرشها باعث قلع چرک و چربی آن است و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن موثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و اشیای لعابی و عصارهٔ خطمی تر و تازه و ماو کیه پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و حب النیل و قی فرمودن اگر سحج عارض گردد بمعالجهٔ آن پردازند و در اکثر اعراض و تدارک نیز مانند اسفیداج و قویتر از ان است و سفید آبه جبسین در جمیع افعال قویتر از همه اقسام و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است *

* جبن * بضم جیم و باء موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند * ماهیت آن معروف است و آن شیر بسته است بتعمل بزدن پنیر مایه و غیره بران بهترین آن تازهٔ چرب آن است که مابین نرمی و صلبی و خوشبو و اندک مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بران زده منجمد ساخته نمک بر ان میپاشند تا مائیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آنرا نمک زده در سبدها و یا کیسهٔ صفیقی کرده نمک بر ان پاشیده سنگی سنگین بران میگذارند تا مائیت آن تمام برآید و بعضی در خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند.

واکر نمکین نخواهند تا نیاید ان نمك نمیباشد و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحهٔ آن نکشته باشد و چون تازه نمایند رائحهٔ آن درجشا تا مدتی از دهان نیاید * طبیعت تازهٔ آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن مقوی معده و زود هضم و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز کردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرداسنک خورده باشد اعضاء الغذاء الکل بریشتهٔ آن بعد از طبع و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی العین ضماد آن جهت رمد و طرفة العین و چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آنرا بیاشامد شیر آن زیاده کرده و منع تورم جراحات و قروح امعا کند و با برک حنا و کهنه لیف ناخن و با حماض بری الضار مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر منهضم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ثقلت معده و مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و بازیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بعد سه روز با ماء الکارع و اکر بیندازد مفاصل چیزی مانند کچ بر میآورد و بی اذیت و با نوشادر جهت کلف و جرب نافع السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرودین و صاحبان سدهٔ احشا و لاغر کنندهٔ بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز کردکان و بسیار کهنه متعفن آن اثر سمیت مصلح آن مغز کردکان و در مبرودین مربا و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رداوت است و مثوم و جهت تپ دق و سل و التهاب معده و دلع یبوست نجال و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرودین و مورث امراض باردهٔ رطبه و مولد حصاة

* جبلاهنگ * لغت فارسی است و جبلاهنج معرب آنست * ماهیت آن تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشیر دان ترکی بصفرا اردی کویند و آن نومونست و ذکریانت * افعال و خواص آن مسهل و مقیء و آشامیدن نا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آنرا عارض کردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد ازین چنین که مثل کورشد و خورانید بیروغن و زیت و انیسون و جندبیدستر با نبیذ و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک کرم کرده بر شکم آن و هرچه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند بحقنهای مناسب

* فصل الجیم مع الثاء المثلثة *

* جثجاث * بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی بروبیسون نامند * ماهیت آن کیاهی است شبیه بکیاه درمنهٔ ترکی و از ان کوچکتر و خشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه باقحوان و رنک آن سفید مائل بزردی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس * طبیعت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق رمد و حیض و مزیل مغص و کرم کنندهٔ احشار آشامیدن طبیخ آن و بقدر سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص و حیض بعد بدل رنجور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن عناب و مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است

* فصل الجیم مع الدال المهملة *

* جدوار * بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار بزاء عجمی است و بعربی انداه و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فرویون و بهندی نربسی نامند زیرا که نربکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کنندهٔ بدن از غایلهٔ

سمیت زهر است * ماهیت آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل وعقربی گرا دار بمقدار انگشتی واز آن بزرگتر
وکوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم وظاهر آن سیاه رنگ وباطن آن بنفش وبهترین آن آنست که با وصاف مذکوره
باشد وچون بسایند رنگ آن بنفش وطعم آن تلخ باشد وانچه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است وگفته اند که
جدوار پنج قسم میباشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ وباطن آن بنفش مائل بسرخی وعقربی شکل تلخ طعم باشد
واین قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک ازان شیرینی مدرک گردد وبعد ازان تلخی بسیار واین قسم را خطائی گویند
بجهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است واین بهترین اقسام آنست دوم آنست که ظاهر وباطن آن هردو تیره رنگ مائل
بزردی وتلخ طعم وعقربی شکل باشد واین در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر وباطن آن هردو سیاه وسائیدهٔ
آن نیلی رنگ وتلخ باشد واین در خوبی بعد از قسم دوم است ومنبت این هردو قسم جبال تبت ونیپال ومورنگ ورنگ پور
ونواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی وتلخ وبقدر زیتونی باشد ومنبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم
اندلسی است وآنرا انتله گویند وبقدر شبر است وسیاه ولرم وبسیار تلخ ومنبت این اکثر با بیش یکجا میباشد وگویند که
بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلد مقدار نیم دانگ ازان بیش را بخورند وزیان نمیابند
بخلاف بیشهای دیگر که علیحده ودور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ
فادزهریهٔ خود نوشته که جدوار در اکثر جبال ومواضع میروید با بیش وبدون بیش حتی جبال خراسان خصوص بحدودیکه
بسمت مشرق نزدیکتر باشد واز جمعی شنیده شده که در کوههای قوهستان که میان مشهد مقدس وتبت واقع است گیاه
جدوار بسیار میروید اما کوچك وکم رنگ بسفیدی مائل ودر تریاقیت ضعیفتر وانچه در جبال تبت میروید ازان بزرگتر ورنگین تر
وقویتر ودر تریاقیت قریب بخطائی واثر بسیار بران مترتب میگردد وبهتر است از انچه در جبال هند میروید وهمچنین انچه که
بحدود تبت نزدیکتر است قویتر از ان بعد آنست وبهتر از هندی است وهندی بهتر از جاهای دیگر وخراسانی وغیر آن
بسیار زبون وبغایت ضعیف الاثر محرر گوید در شهرهای از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها میروید میآورند مثلا در
خراسان وقندهار وکابل وشاه جهان آباد از جبال تبت ونواح آن وقلیلی از خطا ونیز در شاهجهان آباد تا عظیم آباد از
جبال نیپال ونواح آن ودر مرشدآباد اکثر از جبال مورنگ ورنگا ماتی ورنگپور ودر هریك از اماکن مذکوره اقسام و
انواع میباشد هرچند در قوت ضعیفتر از اقسام خطائی وتبتی اند بسبب تفاوت آب وهوای حوالی آن وبدانکه در بعضی
بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود وکمیاب است بعضی نامقیدان بی باك بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ
نموده بجای جدوار میفروشند ونیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد وچون
بیش سفید وشکری رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند وفرق میان جدوار اصلی وجعلی رنگ
کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کردهٔ آنرا با آب تر نمایند ویا دست ویا پارچهٔ کرپاسی بمالند رنگ آن بدان
سرایت نماید وچون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ انچه آنرا بدان رنگ نموده اند ودیگر آنکه
ظاهر آن خشن وناهموار وباشکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانیده وجوشانیده وخشک نموده اند بخلاف اصلی که با
نرمی وصفا وهموار میباشد ودیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست
وظاهر آن رنگین تر از مغز آنست وفرق میان جدوار وبیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر وباریک تر از

چند وار ومیباشد ورنگ آن سرخ تره زرد وآنکه چون بیش را بتراشند وبزبان رسانند احساس حرقت وخدارت نمایند واگر
قوی باشد باعث تورم وآبله شود بخلاف جدوار ونیز چون جدوار را بعد از جدا شدن از بیخ گوره نخایند ویا بخایند و
بزبان بمالند رفع خابلهٔ آن نماید وطعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش وهمچنین امتحان جدوار را در زهرهای
دیگر نمایند وگفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در رفع سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است * طبیعت آن گرم وخشک در
اول سوم وحرارت آن لذاع وموذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی وارواح وتقویت وازدیاد آن مرآن مردو
را ومحتمل که آنچه شیخ الرئیس رح تع در رسالهٔ ادویهٔ قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد
که اثر ونفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه وخاصیت نیز است ولهذا تریاق انواع سموم حاره وبارده مشروبه
وملدوغه است شربا وضمادا * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوت واعضای رئیسه از دل ودماغ وکبد وتقویت احشا
نماید وپادزهر جمیع سموم حاره وبارده ومفتح وملطف ومحلل ومنضج ومسکن اوجاع ومصلح بدن ومقوی باصره ودندان ومشهی
ومبهی ومنعظ ومدر است وجهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وفالج ولقوه ورعشه واسترخا ومدر ورا استسقا و
یرقان وضعف معده وتفتیت حصاة وقولنج وعسر البول ودافع عفونت اخلاط وتپ ربع واکثر امراض بارده شربا وطلاء
نافع وآشامیدن نیم مثقال سائیدهٔ آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال وعقرب حتی عقرب جراره ورتیلا وهمه
حیوانات سمی وبیش نافع وبدستور جهت اوجاع واورام باطنیه ورفع هیضه ومقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی
از اشربهٔ مناسبه مانند شربت گاوزبان وابریشم وبادرنجبویه وامثال اینها وبا عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان وگلاب
وبادرنجبویه وبید مشک ونیلوفر جهت تفریح قلب ورفع ضعف آن وخفقان وطپش وغشی آن خصوصا که از برودت باشد
مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند ونیز جهت دفع بادرا بام وبا مدر امت بران وبا گلاب جهت وجع مفاصل وبا جلاب
گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن وبا سکنجبین جهت سدهٔ جگر وبا سکنجبین بزوری وباساده وبا شربت دینار
وشیرهٔ عنب الثعلب وشیرهٔ تخم کاسنی جهت تفتیح سدهٔ ماساریقا واستسقا چند روز متوالی مدا ومت بران وجهت سنگ
گرده ومثانه با شیرهٔ عنب الثعلب وخارخسک وجهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین وخربزه وبا خارخسک وجهت قولنج
ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب وپودنه وزرازیانه وعنب الثعلب وجهت رفع حمیات بلغمیهٔ مزمنه
وربع بعد تنقیه با جلاب گرم وبا شرابهای مناسبه مداومت دو دانگ آن الا تا هفت روز روا مداوی دشوار وضع حمل مقدار
دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیرهٔ خارخسک یا جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود واگر بچه در
شکم آن مرده باشد وسمیت آن در بدن سرایت کرده ویا ضعف بسیار رو دهد وولادت با دشواری کشد ویا دم نفاس بسیار
جاری شود مقدار چهار رجبهٔ آنرا با گلاب سائیده بخورانند واقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صحت یابند واگر موافقت
نماید وگرمی نکند آخر روز نیز وجهت ام الصبیان واکثر امراض دماغیهٔ اطفال را مقدار گاورسی با شیر مرضعهٔ آن سائیده
بخورانند وجوان کبیر السن را با ادویهٔ مناسبهٔ آن علت از نیم درم تا نیم مثقال وحکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن
دانسته اند وجهت تقویت انعاظ بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه با گلاب سائیده ویا حبوب ومعجون ساخته تناول نمایند مفید
وطلای آن با سرکه وگلاب جهت نضج اورام بارده وتحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس گوش وزیر بغل وبن ران است
وجهت خناق وخنازیر وسایر اورام گلو وغیر آن ورفع طاعون ووبا وبرص وبهق وجلای کلف وآثار جلد واوجاع مفاصل

وبدستور با چند دانهٔ فلفل سیاه جهت اورام حارهٔ باردهٔ آنها با آب برگ کهیرتا روطلای آن بتنهائی ویا با آب کشنیز
ویا سرکه برپشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن وبرد بلدان جهت تسکین درد بارد آن وبرپوا سیر جهت تسکین وجع
وتحلیل ورم آن وطلای آن برپشت زهار جهت قرحهٔ مثانه وحبس البول وقطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل
جهت رفع حبس بول وبند شدن چرک در آن وذرور آن برجراحات جهت التیام ونفث الدم آنها مفید وتمریخ آن
با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وسکته وفالج ولقوه واسترخا و رعشه وخدر و مانند اینها نافع
مقوی دماغ وقوای آن واعصاب است وبالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصا باردهٔ
رطبه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت مفید شربا وضمادا وطلاء وتد هینا مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ
بحسب امزجه واشخاص وامراض وفصول وبلدان ودر حمی ربع وسایر امراض تا دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال ودر
استسقا تا چهار دانگ بدل آن در تفریح وتریاقیت سه وزن آن زرنباد وبوزن آن تریاق فاروق ویا فادزهر حیوانی است
مضر محرور ویابس المزاج ومصدع ومورث جراحت وقرحهٔ امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده وشیر تازهٔ دوشیدهٔ آمن
تا دنه ویا ماء الشعیر وآش جو وجهت قرحه کثیرا ورقراباذین بتفصیل ماهیت واقسام وافعال وخواص ومنافع وطرق
استعمال وقانون ترک افیون بجهد وارد رافیون ودستور خوردن جدوار وحبوب آن با اندک افیون وبی افیون ودهن
ومرهم ومعاجین ومفرحات آن در جدوار ذکر یافت

* فصـــــل الجیم مع الراء المهملة *

* جراد البر * بفتح جیم وراء مهمله والف ودال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ وبهندی تیدی بکسر تاء چهار نقطهٔ
هندی وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال چهار نقطه هندی ریا نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف مختلف الالوان
وبا پاهای بسیار بلند وبه کمتر از یک هفته بچه برمیآورد وبرنبا تات واشجار میباشد وبیشتر از یکسال نمی ماند ودرختی را
که بخورد فاسد سازد ونوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار میشود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را مخورده
وفاسد میسازد وبهترین آن بزرگ فربه آنست * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن منقی رجالی
اخلاط غلیظه وجهت امراض قصبهٔ ریه وتقطیر البول وخوردن دوازده عدد آن که سر واطراف آنها را انداخته با یک درهم
مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند وجهت جذام بالخاصیة مفید وبخور آن جهت بواسیر وعسر البول
وطلای کوبیدهٔ پاهای آن جهت ثآلیل وکلف وجرب مفید خصوصا سوختهٔ آن با سرکه وطلای جوف تخم آن جهت دفع کلف
نافع وخوردن قسم فربه بی بال آنرا بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید وتعلیق نوع سبز کردن بلند آن که در مزارع بهم
میرسد جهت رفع تپ ربع بالخاصیت مفید ونمک سود آن قلیل الغذا ومولد خلط غیر صالح ومورث جرب وحکه ومحرق
اخلاط ومجفف ومصلح آن سکنجبین وانار چاشنیدار یا انارین است وشیرهٔ تخم خرفه وتخم خیار نیز گفته اند واین مولف
گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رایحهٔ آن بگریزند واگر نگریزند بمیرند *

* جراد البحر * بفتح جیم وراء مهمله والف وضم دال مهمله والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا وراء مهملتین بفارسی
ملخ دریائی نامند * ماهیت آن گفته اند حیوانی است سر آن مربع واز حوالی سر تا نصف تن آن صدفی واز هر طرف ده
دست وپا شبیه بپاهای عنکبوت وبر سر آن دو شاخ ودو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن وچشمهای آن برآمده مؤلف
گوید شاید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند بنگاله وسواحل دریای

ولرستان وجاتلق اسم دوائی است که ترکان آنجا نبات ازاریا مند * ماهیت آن بنجی است بعطر روائحه طول آن زیاده بر شبری ورنگ ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت وطعم آن شیرین وساق آن قریب بذرعی وبرگ آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان دمر تیره ولطیف وبرگهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید وگل آن کبود تر از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر ومستعمل بیخ آن است * افعال و خواص آن چون بکوبند وبر بیخ دندان بپاشند بخدی می چسپد که از اکل وشرب زائل نمیگردد وشوی آن بیکدفعه جهت رفع تعفن دندان وزیادتی گوشت بن دندان * چرب وآشامیدن آن جهت رفع زخمهای باطنی والتیام احشا وضماد آن جهت جبر کسر ورفع جمیع زخمها وتشنج آن مفید

* چرونجی * بکسر جیم فارسی وفتح راء مهمله وسکون واو وخفای نون وکسر جیم ویا * ماهیت آن مغز ثمر درختی است هندی در اکثر کوههای هند میشود درخت آن بمقدار نارنج متوسطی وبرگ آن ببزرگی برگ انجیر وبی تشریف وثمر آن شبیه بثمر قهوه وآلو بالو وخالسه واز آن بزرگتر وآنرا بهندی پیاره نامند وپوست خارجی آن نازک ودرخامی سبز وبعد رسیدن بنفش ولحم آن درخامی سخت وبعد رسیدن نرم وسبز پستئی رنگ وچاشنی دار میباشد وآنرا میخورند ودر آب حل کرده افشره میسازند وبر آب نیز میپزند ومغز آن که در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازکتر وضخیم تر از پوست حبة الخضراء ومغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی وتخم آلوبالو وچرب وشیرین ولذیذ وبعضی این را حب السمنه دانسته اند وشاید غیر آن باشد زیرا که هیأت درخت وثمر این بهیأت درخت چرونجی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن گرم در دوم وتر در اول * افعال وخواص آن جالی ومنعظ ومسمن بدن وکثیر الغذا ودوا کثر افعال قریب بحبة السمنه وچون نرم بسایند وبتنهائی ویا باادویهٔ مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف کرداند بسبب جلائی که دارد وتخم آن سرد وتر ودافع مضرت صفرا وغلیان خون وتشنگی است

* جری * بکسر جیم وراء مشدده ویالغت عربی است بفارسی مارماهی وبمصری تیلور وبسریانی سلورس وبیونانی سلورس وبهندی کچیا مچهلی نامند * ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ وبی فلس وبا ستخوان کمی وشارب آن مانند مار باریکی ودراز وسر آن طویل ودم آن مستطیل مانند خرطوم وگوشت آن رخو بالزوجت وبا سهوکت بسیار وبهود ان آنرا نمیخورند وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته که در تنکابن آنرا اسپایی ودرمازندران کلیس نامند * طبیعت غیر نمک سود آن گرم وتر ونمک سود آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وباقوت جاذبهٔ قویه خوردن گوشت تازهٔ آن کثیر الغذا ومولد خون بلغمی ومنقی ومصفی قصبهٔ ریه وصوت وملین بطن وجهت سل ونفث الدم نافع وگفته اند مصلح آن جهت امراض مذکوره سوای سل ونفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن وآشامیدن خون آن نیم اوقیه باهموزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید وجلوس در طبیخ مملح آن جهت قرحهٔ امعاء رابتدا وجذب مواد بسوی ظاهر بدن وبا ستور دخنهٔ آن بمقعده واحتقان آن جهت عرق النسا بی عدیل وضماد نمک سود آن جهت جذب خار وپیکان وجذب مواد بسوی ظاهر جلد انفع وگفته اند مولد بلغم لزج وبطئ الهضم ومضر کرده ومحدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن وباسرکه ونعناع وصعتر وآبکامه وسکنجبین خوردن است

* فصل الجیم مع الزاء المعجمة *

* جزر * بضم اول وثانی وراء مهمله معرب گزر فارسی است ونیز بفارسی زردک وبهندی گاجر نامند * ماهیت آن

بری و بستانی میباشد بری آنرا بیونانی اسطافالینوس اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن
دو نوع میباشد یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن شبیه بشاهتره و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ
و ساق آن پر اکنده و خشن و گل آن چتردار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و خشن و بهترین
آن سرخ و تازه و شاداب کم ریشهٔ بستانی آنست * طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت
فضلیه * افعال و خواص بستانی آن ملطف و مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کنندهٔ جوهر منی
و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار و ادرار نمودن بول مفید اعضاء الغذاء
جهت ذات الجنب و سرفهٔ مزمن اعضاء الغذاء عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفس مسکن
مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بذر بری آن که در وی قوی باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصا بزر بستانی
آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند
و تناول نمایند و یا بشویند بآن اطراف صبیان را یعنی دست و پاهای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در انها
بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و ماصخه و با افاویهٔ مناسبه جهت تقویت کبد بارد
و تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز بستانی و یا با ادویهٔ مناسبه قریب به
است بمربای آن و اندک تر از آن و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز بسیار مفید و مقوی
معده و جگر بارد و شراب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از آن و نبیذ آن که آب افشردهٔ آنرا با ربع آن عسل
جوشانیده و در خم کنند و یک اربعین تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کنند و بطی الانحلال و مصدع و عرق آن که
با ادویهٔ مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب مناب شراب است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت اکله نافع جرم آن بطی
الهضم و لعاب و مضر مصروعین و مصلح آن ادویهٔ حاره و آبکامه و پختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از
جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا صد
مثقال و تخم آن محرک باه و در این باب از اصل آن قوی تر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و ریاح و افعال مانند آن و چون
بگیرند آنرا یا هموزن آن تخم شلغم و ترب را مجوف نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده
بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یک درهم آن با هموزن آن شکر جهت
وجع ساق پا و ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و در قوا است
و جزر بری را در بلاد قزوین کزرا نامند و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خار ناک و در در قومی آورده
خواهد شد * طبیعت تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک * افعال و خواص آن با حدت و لذع و در
جمیع افعال سوای باه قوی تر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و ماء و قوی و حمول آن جهت اخراج
جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام
را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند و هوام شارب آنرا بگزد اذیت نیابد و خوردن خام آن
جهت دفع سموم و ضماد پختهٔ برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم
و معین بر حمل و آویختن آن در منازل با خاصیت باعث گریختن هوام است از آنجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن

الیسون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قراباذین ذکر یافت *

* جزع * بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله * ماهیت آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفایحی و ذو طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان میباشد بهر قسم که آنرا ببرند و بتراشند الوان و طبقات آن ظاهر میشود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میکردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میکردد و صفایحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور و اشکال دیگر ملون بالوان را با باغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیه نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدانند و بقیمت گران میگیرند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب شربا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان موثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و دیدن خوابهای هولناک و رافع القوة و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آن را نافع

* فصل الجیم مع العین المهملة *

* جعده * بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و مفروش و بر روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بموی و پر از تخم و گل آن سفید مائل بزردی و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی گل اربه و بستانی آنرا جعدهٔ کبیر و بفارسی عنبربید گویند برگ آن بزرگ تر و کم بو تر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مسهل و مفتح سدد جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن دوا وقیه رئیم جهت تذکیهٔ ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان اسود سددی و تپهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و تنقیهٔ رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازهٔ آن جهت رطوبات صداع و تنقیهٔ قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنهٔ کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصارهٔ آن با عسل جهت جلاء

* فصل الجیم مع الغین المعجمة *

* جغد * بضم جیم وسکون غین معجمه ودال مهمله اسم فارسی بوم است * ماهیت آن مرغی است که در روز نور
باصرهٔ آن بسیار ضعیف میگردد بسبب نور آفتاب بحدیکه نمیتواند از آشیانه وجای خود برآید و پرواز نماید و اقسام میباشد
یکی بزرگ جثه و آنرا بفارسی برق و شاه بوم و بترکی سار و توس و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آنرا چغد
و در بنگاله کوره بوم و بهندی چیله و قسم صغیر آنرا بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن
بقدر نارنج کوچکی است آنرا مرغ حق و بهندی پیچه نامند * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مورث ابلهی
و بیوقوفی در جمیع امور و آشامیدن خون و زهرهٔ آن با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته جهت سلس البول و بول در فراش و اکتحال
خون و زهرهٔ آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن حین ذبح گرما گرم بر روی صاحب لقوه و کردن او ناخم و تطول مغز آن با روغن
بنفشه در صورت ایتی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و طلای خون آن با روغنها جهت کشتن شپش و گفته اند از
خواص آنست که چون آنرا بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری
و مطموس آن مورث خواب است

* فصل الجیم مع الفاء *

* جفت آفرید * بضم جیم وسکون فا و تاء مثناة فوقانیه و مد الف و فتح فا و کسر راء مهمله و یا و دال مهمله انطاکی گفته لغت
یونانی بمعنی مزدوج و نزد ما مشهور بخصیة الثعلب است و بعضی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجا است
و این اظهر مینماید از یونانی بودن آن و غیر خصیة الثعلب است ولیکن در تقویت باه از آن اقوی است * ماهیت آن
گیاهی است بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریک و برگ آن ریزه‌تر از برگ نخود و انبوه ملاصق بهم و بنزدیک ساق آن
غلافها شبیه بهلیله و بادام سه تا چهار عدد و اطراف آنها خار دار و در اندرون هر غلافی سه پردهٔ در طول و در هر پرده تخم
تخم شبیه بحلبه و صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه
و انطاکی در آخر دوم خشک گفته * افعال و خواص آن در تقویت باه قویتر از خصیة الثعلب و محلل ریاح و مسکن مغص
و اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت برهٔ یکساله بجوشانند و صاحب استسقاء طبلی و لحمی یکهفته بآن
مداومت نمایند و آب آنرا بیاشامند زائل گردد و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و لطوخ آن بر انثیین جهت تحلیل
ورم و ریح آن نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونیز است جفت پوست ملاصق ابوب
است و بر طلع نیز اطلاق مینمایند و جفت البلوط در بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست

* فصل الجیم مع الکاف *

* چکی * بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا * ماهیت آن ثمر درختی است هندی که بهندی و بنگالی کتهل نامند
و در بنگاله نسبت ببلاد دیگر خوردار و خوب میشود و درخت آن عظیم و بزرگتر از درخت گردکان و از درخت چنار
کوچکتر و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم‌تر از آن و چوب آن زرد رنگ و تراشهٔ
مال خوردهٔ آن زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنهٔ درخت و شاخهای آن برمیآید و آنچه نزدیک بیخ آن باشد بهتر
و شیرین‌تر میباشد و میگویند که در زیر زمین از بیخ آن نیز برمیآید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب میباشد و ثمر آن در
بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کمتر از این نیز دیده شده و در آن دو سه دانه که بهندی کوره

نامند میباشد و بزرگ آن تا یک من هندی که دوازده من تبریزی است میشود و در این هند هند دو زیاده هم کرده میباشد
و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد و تیره مائل بسرخی و ناهموار و ابله دار و برآمدهای کوچک اندک
خاری برآمده و هرچند دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اطیب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگ تر و شیرین تر
میباشد و هیأت آن درست مانند شکنبهٔ حیوانی است که بزرگ دانه داخل آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی
کرده باشند و آن اصناف میباشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بد بوی و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای
آن متوسط و بعضی شیرین بی ریشه و شاداب و شکننده و خوشبو و اینرا کهاجه نامند و بعضی دانهای بسیار لطیف و بی ریشه
و شاداب که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن برآورند و زمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین
اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطئ الهضم است و بین دانهای آن
چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانهٔ آن میباشد چهار تا شش که در بنگاله آنرا چانپی نامند بعد برآوردن آنها را
جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن
پردها و ریشها میباشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانهٔ آنست اندک
صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا بآتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند
مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آنرا در ماهی بطور ریپازه و قورمهٔ گوشت نیز میپزند خوب و لذیذ میباشد
و چوبی که ثمر آن بدان درخت پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و تا بقبضهٔ دستی است و بطول یک شبر
تا یکذرع بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن و آن
چوب را بهندی و بنگاله موسلهٔ کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت بنوع بسیار
چسپنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسهٔ کتهل نامند و بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد و تا دست را بروغن
چرب ننمایند خوب جدا نمیشود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزد یک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت
لاسهٔ آن بسیار چسپنده میباشد بریده و یا تراشیده و تیغ زده بنوع آنرا گرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پیشال
برنج و بهندی ترو گویند از آن آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و کاو و بز و گوسپند را ضایع میکند
پهن نموده طعمه مثل بز و یا میش آنجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع طعمه داخل آن گردید کاه لاسه
آلود بدست و پای آن میچسپد برای جدا کردن آن از غصه دستها را بر سر و صورت میمالد و بر سر و صورت میچسپد و
چشم ها بند میشود بعد از آن از غصه می غلطد که در تمام بدن آن میچسپد که بدن آن بنظر نمی آید گویا تودهٔ کاه میشود
پس مردمان از درخت پائین آمده بچوب های سنگین اینقدر میزنند که بعضو بعضو استخوان آن شکسته می میرد و نیز
بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را زنده میگیرند و صیادان طیور بر سر نیها نیز آلوده باهستگی بر طیور که بر اشجار
نشسته باشند میرسانند بر آنها میچسپد پس آنها را میگیرند * طبیعت ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با
رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطئ الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ سوداوی
و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه باکوره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز
بسیار لذیذ میگردد لیکن باید که اندک نیم رس و بی ریشه باشد که آنرا مربا پزند و یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده

در آخر دا خل نمایند و ضماد خوب میان آن یعنی موسلهٔ آنرا چون بسوزانند و بتنهائی و یا با فضلهٔ کبوتر و اندک آهک منعقد کنند و در دامیل و اورام و مفرح جلد استعمال کنند که از خواص آنست در زخانهٔ که باشد مار در آنخانه داخل نمیشود و چند ان اصلی لذا رد و چون بر برگ آن روغن کاو تازه بمالند و بر زخم کهر کهره که از قروح ساعیه است مکرر بندند انشاء الله تعالی ملتئم کردد

* چکوترة * بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت هندی است و بتازی نیز نامند

* ماهیت آن نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر و برگ و گل آن نیز از برگ و گل نارنج بزرگ تر و ثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ چاشنیدار میخوش وکم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیراب کثیر الوجود و در بنگاله از همه بلاد هند خصوصا در هوکلی بهتر میشود شاد اب و شیرین و ترشی کمی که بدون نمک میخورند * طبیعت آن سرد و تر در دوم * افعال و خواص آن قریب بنارنج است *

* چکوندا * بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطهٔ هندی لغت هندی است و آنرا پنواز نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برگهای آن ریزهٔ مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برگهای آن زوایدهٔ بهم پیوسته میباشد و تمام شب چنان میماند و وقت طلوع آفتاب باز میکردد و تمام روز باز میماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم تور و دانهٔ آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب کرم نخیسانند نرم نمیکردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته که سنگ سبویه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن محلل و جاذب الوبار القوبا جهت رفع اذیت و بارا کثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ پختهٔ آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیدهٔ جرم آن بتنهائی و یا با اندک کوکرد زرد خالص که بهندی امله سار نامند و یا با اندک تیقهر که بهندی رال گویند نافع بشرط تکرار عمل و علاوه مدت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بگذارند تا خوب بخیسد و بجوش آید پس بسایند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیدهٔ آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیدهٔ پختهٔ آن که با ماست ممزوج کرده در آفتاب بگذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود کردد پس بمالند و خوردن برگ پختهٔ آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریهٔ از قرای آن وبا بهم رسید و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته مقدار یکتولهٔ آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی رایک دست اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یکتوله پوست و بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه از این هم کمتر در بعضی امزجه و آن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

* فصل الجیم مع اللام *

* جلاب * بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده * ماهیت آن از جملهٔ اشربه است که جهت تقویت قلب

ورفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وامثال اینها ترتیب میدهند ویا عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید ویا شکر سفید مثلا اریک من ویا سه من گلاب با آتش ملایم بجوشانند وکف آنرا بگیرند ومصاف نمایند تا بنصفه رسد پس یک درم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند ودر ظرفی نگاهدارند وعند الحاجت با آب سرد ویا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو ویا فرنجمشک ویا ریحان ویا امثال اینها بران پاشیده بنوشند واگر حرارت در مزاج غالب باشد بزرقطونا بران بپاشند واگر برودت غالب باشد عنبر ومشک از هریک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است

* چلاپا * بفتح جیم عجمی ولام والف وفتح بای فارسی والف ادویۀ جدیده است که در عرض چند دربلاد مسمی بچلاپا یافت میشود واطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلاد دیگر برده وبانکلیسی جلب نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر وکهنۀ آن مائل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم وچغندر کوچکی ومتوسطی بی طعم ورائحه غالبی که مستکره طبیعت باشد وآنرا ابریده ویا چهار شق نموده خشک کرده از انجا میآورند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن با قوت مسهله بیغایله واندک قابضه وغیر مستکره طبیعت چنانچه ریوند راست وخطریکه مازریون وغیر آن دارند ندارد واحداث گرمی نمی نماید وجهت اکثر امراض ما نند صداع کهنه وصرع ونوازل قدیمه وسرفۀ کهنه وحمیات مزمنه ووجع کرده وظهر وعرق النسا ومفاصل وقولنج واستسقا ویرقان وامثال اینها نافع وطریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یک درم تا یک مثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند وبالای آن عرق رازیانه ویا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست واز برای رفع امراض معجون آن با ادویۀ مناسبه ونیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند وصاف نموده با شکر ویا با شربت ورد ویا با شربت بنفشه ویا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن مچوقان است که آن نیز از ادویۀ جدیده است ودر حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد *

* جلد * بکسر جیم وسکون لام ودال مهمله بفارسی پوست وبهندی چمره وکهال نیز نامند * ماهیت آن معلوم است وبهترین آن جهت اکل پوست بره وبزغالۀ یکساله فربه است والذ همه پوست مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب مرجوانی مختلف میباشد ونسبت بگوشت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن پوست اندرون سنگدان وچینه دان طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا ویا ماء العسل جهت وجع معده والصاق پوست مرغ بزغاله تازه ذبح نموده برسر صاحب سرسام مفید ومجرب وپیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن وپوست گوسفند جهت قروح خبیثه وحکه وجرب وتراشۀ پوست از جهت قطع خون جراحت تازه وپیچیدن عضو ضربه وصدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند ویا امثال آن که تازه وگرما گرم حین ذبح باشد مسکن وجع وورم آنست وبدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید وروغن پوست کرگدن جهت التیام جروح وقروح مفید که قطعۀ پوست کرگدن را در روغن کنجد اندازند ودر آفتاب مدتی بگذارند وچون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیگر بر آن ریزند وخاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر وسوختگی آتش وسحج جلد وضماد سوختۀ پوست اسپ آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب وسوختۀ پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب ومحرق پوست افعی جهت داء الحیة مفید وآشامیدن

پوست سوختهٔ افعی که کسی را گزیده باشد زائل کنندهٔ سمیت خود است چون پوست آنرا کندهٔ سوخته بزودی با و بخور کنند و سوختهٔ پوست تهٔ کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش مادام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرما زدگی آن و گذاشتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الغذا و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه مری و ابازیر را داریه خوردن و متعقب با دهان حار نمودن و با انجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و انشاء الله تعالی میشود

* جلنار * بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است و این را گل انار مثل برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار ریز و برگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار ترشی نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آنرا منحوس میدانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد میگویند زود آنرا خراب و ویران میکرد اند * ماهیت آن بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار بلند نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری * طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قروح آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و دفع شرب او ضماد و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و طوخ آن با سرکه و طلی مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن اعضا و مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا پوست تازه ریشهٔ انار و یا جفت بلوط و عصارهٔ آن که تازهٔ آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصارهٔ لحیة التیس و آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قویتر و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچهٔ نا شکفتهٔ آنرا صاحب رمد و معتاد بین با آن از درخت بدهن اچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و معروف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت *

* جلنجبین * بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با همو زن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجاز بر معمول از شکر و گل و همو زن را بفارسی گلقند و کمتر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو مستحکم سرشته و گل آن خشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسا باشد که با زدیری محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که آنقدر از عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمییابد و حافظ آن نمیتواند بود از فساد و در قرابادین در حرف الواو در ورد اقسام آن ذکر یافت * طبیعت مسای آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود ابخرات بدماغ خصوصا خوردن

آن بعد از طعام و عسلی آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول و با ربع آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان و رفع مبادی وسواس و جنون و ممزوج آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمرهندی و عناب جهت دوار و سدر و کلقند را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند تا نیم عناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات سل قانون نوشته که ضعیفهٔ سل داشت و من او را بخوردانیدن کلقند معالجه نمودم که تا مدتی کلقند میخورد و مقدار معتدبی بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت میآید و صحت یافت المضار معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش و زن آن آب که تا بنصف رسد تا چهار ده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا ده و سال باقی میماند

* جلوز * بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت اشتباه جیم بحا است چه بحاء مهمله حب الصنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که انچه محقق است جلوز لوز بربر است و روغن و برا زیت الهرجان و السودان نیز گویند و اهل مغربیا لاتصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی بخرک گویند تا ئم مقام چلغوزه بود در منفعت * طبیعت آن گرم در اول و گویند در دوم و خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مبهی و زیاده کنندهٔ منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النساء و گزیدن کیی عقرب و رتیلا نافع در یرقم و دیر از معده میگذرد مصلح آن شکر بدل آن چلغوزه است

* جلید * بفتح جیم و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی تگرگ و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از آن کثیف تر و گفته اند چون تگرگ را بر پارچهٔ کرپاسی پهن نمایند و بر کردن صاحب سلعه که در ینگاله مرضی میشود که بهندی گویکه نامند بندند باعث تحلیل آنست ولیکن وجع و سوزش بسیار مینماید و چون بر عضو یکه سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شود و گل آنرا بر دملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گلوله نموده خشک نمایند و عند الحاجت بآب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد

* فصـــــــل الجیم مع المیم *

* جمار * بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای معجمهٔ نیز آمده و آنرا قلب النخل و ذنب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند * ماهیت آن چیزی است سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که در سر درخت نخل و موضع طلع میباشد که چون آنرا ببرند و یا بر آورند آن درخت از ثمر می افتد و دیگر ثمر نمیدهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست * طبیعت آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیهٔ آن و جهت سرفه و غلبهٔ صفرا

وغلیان خون ومنع تحلیل آن زاج خصوصا زاج طبیعی وجذب حرارت غریبه از بدن ودفع تپ صفراوی وخمار وشور بختید ولا غری کرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصا با شکر وضماد آن جهت گزیدن زنبور والضار ومضر رئه ومولد ریاح وخلط مائی وبطی النزول از معده ومصلح آن عسل وسکنجبین وخرما وزنجبیل پرورده وبدل آن حماض است

* جنجم * بکسره وجیم وسکون دو میم * ماهیت آن بیخی است شبیه بزردک بری با ریك ودراز واندرون آن سفید وبیرون آن ما بین سفیدی و زردی وخوشبوئی وبااندک تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد چین خیزد واز انجا بجنارا وسمرقند وسائر بلاد برند گویند آنرا باسوزن زرین از زمین بر میآورند ودر لرستان آن را گزرموشان نامند وساق وبرگ آن شبیه بزردک است * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن جهت خناق وربو وسرفه وضیق النفس ونزف الدم وذات الرئه وذات الجنب ونیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع وبیشتر استعمال آن با بهمن سرخ وسفید وشکر است جهت تحریک باه ومربای آن در جمیع افعال قویتر ودر تراباذین ذکر یافت مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یکمثقال ونیم آن با جلاب رافع خفقان درحال واز مجربات است

جمد

* جمد * بفتح جیم وسکون میم ودال مهمله بفارسی یخ نامند ودر طبیعت وافعال مانند ثلج است واز ان لطیفتر وخوبتر وبدل آن آبی که ازان منجمد میکردد برمیکردد وجهت هیضه وتبهای صفراوی ومحرقه بغایت نافع وضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب وچون چشم کسی از سردی برف ویخ وهوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که در میان تنهٔ یا شاخهٔ اشجار منجمد شده باشد بان درون چشم بکشند مفید است ورم ودرد آن زائل میکردد مضر اورام باطنی واعضا است

* جمست * بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون سین مهمله وتاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن سنگی است که در صفراکه بادیهٔ است در سه منزلی مدینهٔ طیبه بهم میرسد بعضی از ان سفید وبعضی سرخ وبعضی آسمان جونی وتا مقدار یک رطل میشود ودر معدنی که درانجا است تکون می یابد وگفته اند مادهٔ تکون آن زیبق قلیل ردی وکبریت کثیر جید است وضعیف النضج وطبخ تام که نیافته باعتبار نقصان حرارت والا یاقوت میگشت وبهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است * طبیعت آن گرم وخشك در سوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن محلل اورام ورافع خفقان وغثیان وغشی ومستی وطلای آن جهت ورم چشم وخراج وپوشیدن انگشتری مصنوع ازان جهت نقرس وقضای حاجات ومحبوبی نزد خلایق ودر زیر سر نهادن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم ودر ظرف مصنوع ازان اکل وشرب دوا تا ر مانند آشامیدن جرم آنست

جمل

* جمل * بفتح جیم ومیم ولام بعربی ابل نیز وبفارسی شتر وبهندی اونت بضم الف وخفای نون وسکون واو وتاء چهار نقطهٔ هندی وبچهٔ آنرا بعربی جزور وعجل نامند * ماهیت آن معروف است وآن حیوانی زیرکتر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد وچون آنرا مار بگزد خرچنگ خورد وبهترین آن یک ساله فربه اعرابی واعبی سرخ رنگ واشقر است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول سوم خشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه واعضا ومنعظ قوی وجهت تپ ربع وعرق النسا ووجع ورک مزمن ویرقان اسود وحرقة البول نافع وطلای گوشت سوختهٔ آن جهت قوبا وطلای رئه تازهٔ آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب وجگر آن رافع نزول ماء عین ومقوی باصره وطلای پیه آن بر بواسیر مفید ونگاهداشتن آن در هرجا که خواهند گریزانندهٔ مار است از انجا ومداومت اکل رئهٔ آن

مورث کرم وحمول مغرقات آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین بر حمل و تقوع شرکین خشک آن نافع ورمات و
آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت صرع وضماد تازهٔ آن جهت خنازیر وبثور و بخور وطلای آن جهت ثالیل موثر وخوردن
کوهان آن جهت تنقیهٔ رحم و بواسیر و قطع خون وشقاق. وانفحه یعنی پنیرمایهٔ بچهٔ کاه نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه و منعظ
ومنجمد کنندهٔ جامد وکذا زبدهٔ منجمد از اخلاط ومنی ومسمن بدن وآشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون
وچکانیدن آب پوده در دماغ جمل باعث زوال مستی آن وآشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب
ودر تذاد بین ودر مقلهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت وبول آن به تنهائی نیز موثر ومدر وقوی ومسهل زرد آب
وجهت سرفه وزکام وورم جکر واستسقا ویرقان وسدهٔ جکر و تقویت باه ورفع مستی بسرعت وبوئیدن آن جهت تفتیح
سدهٔ مصفاة و رفع چشم وقطور کرم کردهٔ آن در کوش مسکن وجع آن وجهت رفع ثقل سامعه موثر ونطول جوشانیدهٔ آن
با حرمل جهت نقرس وفالج وخدر وا ورام مجرب وقرور موی نازک آن جهت تنقیه واندمال قروح وسوختهٔ آن جهت
قطع سیلان خون جراحات وسعوط آن جهت حبس رعاف وبستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول وبستن کتهٔ شتر
بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن وچون کندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند وکف دهان آن نیز
همین اثر دارد وکوشت آن غلیظ وردی الکیموس وثقیل ومولد خون سوداوی مصلح آن با نمک وشبت مهرا پختن وبا زیته
رکابی جوشانیدن وفلفل وکرویا وزیرهٔ کرمانی داخل کردن ویا کفی خردل خوردن وبعد از ان سرکهٔ خالص وآب کامه یا سرکهٔ
کبر مخلل یا بااشترغار آشامیدن محرور المزاج راو برای غیرا وجاع مفاصل ومبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن است

جمهوری بفتح جیم وسکون میم وضم ها وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون یا * ماهیت آن شرابی است که مثلث
را با آب بجوشانند تا آب بسوزد وملتی بکذارند پس استعمال نمایند وبعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری نامند وبعضی
گفته که آب انکوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس درخم کرده آنرا شراب سازند طبیعت آن کرم وخشک * افعال
وخواص آن منضج ومحلل ومشهی ومبهی ومعین بر جماع وسریع الانحدار ومولد خون صالح غلیظ ومسخن احشا است *

جمیز بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون یای مثناة تحتانیه وزای معجمه وبیونانی اسفومغری یعنی تین الاحمق و
بهندی کولر وچون در جوف ثمر آن پشه میباشد لهذا آنرا ثمر پشه میکویند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بانجیر و
شیر آن بسیار غلیظ وبرک آن شبیه ببرک توت ودر سالی سه مرتبه وچهار مرتبه نیز ثمر میدهد وثمر آن بی کل از ساق آن بر می آید
بمقدار آلوچه سبز وسفید رنک وبعد رسیدن بعضی سرخ میکردد وتخم آن بزرکی تخم انجیر ودر بعضی بلاد خود پخته نمیکردد
تا آنکه آنرا تیغ نزنند ومنبت آن بلاد شام وحوالی آن ودر هند وبنکاله بسیار است بلکه در بین هردو بلاد انواع میباشد
وشیر آنرا بدین نحو میکیرند که شاخ آنرا خراشیده بقسمی که باصل درخت نرسد ودر ایام بهار پیش از آنکه بثمر آید و
آنچه از ان بر آید بصدفی جمع مینمایند یا در ظرف سفالی لعاب دار ویا چینی ویا شیشه وآن غیر انجیر بریست چه انجیر
بری از سموماتست وماکول نیست وآنرا در بلاد دیوانجیر وجمیز را شلکا انجیر کویند وماکول است * طبیعت آن در دوم
کرم ودر اول تر * افعال وخواص آن جهت وسواس وسرفهٔ یبسی ودرد سینه ونفث الدم وسپرز کرده نافع ولعوق
آن که برک وثمر وشاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس وسرفهٔ مزمن وکرفتکی
آواز مجرب ومطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه وبواسیر ویک مثقال از برک سائیدهٔ آن با آب جهت قطع

اسهال مجرب و با مویز آن شکر جهت سرفه آزموده و ضماد عصارهٔ برگ آن جهت تحلیل دمامیل و نضج آنها و آشامیدن آن با عسل جهت ترویح مرد گزیدگی جانوران سمی و طلای آن نیز سودمند و گویند خوردن ثمر پختهٔ آن با پستهٔ جوف آن مانع رمد است بغایت و مدت دران سال و شیر آن گرم و با حدت و لیکن ضعیف تر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محللهٔ اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب و آشامیدن نیمدرهم آن جهت تحلیل سپرز و تپهای بارده و با لرز و مردی و ضماد کسترچوب آن جهت ترویح شامه و اکله و با رفارسی مجرب و ثمر آن ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و کلنگبین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی از آن کوچکتر از آلوچه است و شیرین و بعد رسیدن سرخ میگردد و بر بالای آن از شیرهٔ آن چیزی نشر کرده مانند دانهٔ نبات منجمد میگردد و آن را توت حماط مینامند و در فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف بسلمی و در هند و بنگاله بگولر کوپک و درخت آن بزرگتر از انواع دیگر آن و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق ثمر آن با اندک کتیرا و صمغ عربی که نرم سوده در آخر طبخ بران بپاشند تا آنکه بقوام انگشت پیچ آید جهت سرفه و امراض حلق و ریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع *

فصـــــــــل الجیم مع النون

* چنپا * بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح باء فارسی و الف * ماهیت آن درختی است هندی و سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت کردکان و برگ این اندک باریکتر از برگ آن و صنف سوم درخت آن عریضتر و برگ آن کوتاه تر و عریضتر و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ناگ چنپا نامند و مستعمل در ادویه گل صنف اخیر آنست و گل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برگهای آن پنج عدد و با ریکتر و بلند تر تا بقدر طول دو بند انگشت و ضخیم و خوشبو و اندک چیزی که درمیان این اعداد رعنا میباشد و درمیان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن استشمام آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گویند چون هر دو درخت آن را ببرند و ریشهٔ آن را بقدر سه چهار ذرع گذاشته بران تنه بسیار ریحان و روغن چراغ بران ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد پس بیخ آن را برآورند فادزهر اکثر سموم است شربا و ضمادا و طلاء و گویند که چوب حیوهٔ مشهور بسالک هندی عبارت از این است لیکن این اصل ندارد و درخت چوب حیات دیگر است و بنواح قلعهٔ رهتاس که در صوبهٔ عظیم آباد است میشود شاید در خواص قریب بدان باشد *

* جندبادستر * بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح دال و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و بدستر بیاء بجای الف نیز آمده بیونانی اکسیا نوش و بفارسی آش اپکان و بترکی اعتزین آشی نامند * ماهیت آن خصیهٔ حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیأت کیس بیضتین و آن حیوان بهیأت سگ بسیار کوچک است و غیر سگ آبی است و موی آن سرخ مائل بسیاهی و غلیظ و در خارج آب نیز تعیش میکند و در دیلم آن را سگ نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمیکند که خصیهٔ آن بعظم جند باشد و حقیر تا زهٔ آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بدو دکان بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد و اینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ

وسیاه میباشد وبهترین آن ومستعمل زرد پس سرخ سنگین خشبوی تند ومربع التفتیت آنست که زیاده از سه ماه بران نگذشته باشد وآنچه مخالف این اوصاف باشد زبونست وصاحب ترویج الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند وبعد از ان ضعف میگردد وانطاکی نوشته که شکی نیست در ان بلکه زیاده هم میماند وسیاه آن با سمیت وقتال ومحرر گوید آنچه حکیم نوشته راستست تازهٔ آن نرم وبدبو وبعد مدتی تا یک سال زیاده که بران بگذرد سخت وخوشبو ورنگ آن خوب ظاهر میگردد * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر دوم خشک والطف واقوی جمیع ادویهٔ حارهٔ یابسه است وچیز صمغی شمعی که داخل آنست لاذع شدید التسخین است استعمال آن جایز نیست * **افعال وخواص آن** مفتح سدد ومحلل اورام وتریاق ادویهٔ بارده وقتاله واکثر هوام ومخنوق از خربق ومهیج حرارت غریزی امراض الراس والعصب والقلب والمعدة جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغی وریحی وعصبانی مانند صرع وام الصبیان وفالج ورعشه وتشنج رطب امتلائی ولیثرغس که سرسام بلغمی است ونسیان ودرد سر بارد ریحی مزمن وبلغمی وشقیقه وسبات وخدر وکزاز امتلائی رطب وزکام واوجاع اعصاب وراذن وغیرها ومالیخولیای مراقی وخفقان بارد وفواق ونفخ معده وقولنج بلغمی وریحی شربا وسعوطا وبتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت وخورانیدن یک حبهٔ آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان وبرداختهای طفل مالیدن مؤثر السموم طلای آن با سرکه وتمریخ آن وتدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبهٔ دیگر جهت دفع سموم وخوردن آن بعد افیون بقدر یکه افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصا با سرکه وچون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زائل گرداند خصوصا با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصل صافی مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج یا عسل بخورند ادرار طمث نماید بدون ضرر واخراج جنین ومشیمه کند وبرودت رحم را زائل سازد واگر با آن تپ نیز باشد با عسل وفلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرسانند وبا سرکه جهت فواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد وریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر ودمعه وسبل وطلای آن جهت قروح قتاله واکثر امراض دماغیه وعصبانیه واوجاع مزمنه وضماد آن بتنهائی ویا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنهٔ حاره وبارده واوجاع باردهٔ مفاصل وغیر آن وبدستور تدهین بروغن آن الاذن گذاشتن آن در گوش جهت ریاح وثقل سامعه که از برودت باشد ووجع بارد آن وهمچنین تقطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره واستشمام آن جهت اورام رئه وعلتهای آن وتقویت دماغ نافع وحمول آن مصلح حال رحم ومسقط جنین ومدر حیض وبول مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن مثل آن وج ویا نصف آن فلفل ودر بعضی مواد بوزن آن مشک ودر امراض جگر فرفیون وجهت تحلیل رطوبات از جهه سه وزن آن فلفل وثلث آن دار فلفل وثلث آن زرنباد است وجند سیاه بقدر یک درهم کشنده است وبسیار است که درمدتی یکروز میکشد والا منجر بسرسام میشود وتریاق آن حماض اترج وسرکهٔ خمر وشیر الاغ است ودوائی جند باد ستر وجوارش وحب ودهن ومرهم ومعجون ونسخ سنجر نیا باعتبار آنکه اصل وعمود در آنها جند باد ستراست در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت

جنطیانا

* **جنطیانا** * بکسر جیم وسکون نون وکسر طاء مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وفتح نون والف لغت یونانی است وبرومی اسیلیسقان وبفارسی گوشاد وبعجمی اندلس پش کشکه وبعضی پش کشکه را غیر آن دانسته اند وبهندی پکهان بید بفتح باء فارسی وکاف وخفای ها والف ونون وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله گویند اسم آن

مشتق از اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و یا شفا از آن دوا یافته و اسم آن پادشاه جنطیون بوده * ماهیت
آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و لهذا اطلاق مراد
این صنف است بیخی است دراز تا یک شبری و غلیظ مائل بسرخی و تیرگی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انگشتی و مجوف
و املس و بقدر دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و یا لسان الحمل و از آن کوچکتر و از هم دور و سرخ
اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن
جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جرمقانی نامند برگ آن شبیه ببرگ حماض و این غیر مستعمل
و در بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت
آن تا سه سال باقی میماند * افعال و خواص آن قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع
بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت
امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو
درهم آن با شراب جهت التواء عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یک مثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام
و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد
بارد و سقطه و دهن عسل را اطراف آن و التواء عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات
و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و وجع معده و با سرکه جهت ازالهٔ بهق و طلای آن با حنا بر کف
دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده جهت جلای عصاره و خشخاش سیاه
مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن موثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیدهٔ آن با عسل و آب نیمگرم
و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت ادویه
خصوصاً برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع گزنده ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله
مشروبه ایضاً * مضر ریه * مصلح آن انیسون و قدر شربت آن تا یک مثقال * بدل آن در تفتیح و تحلیل یک
وزن و نیم آن انارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سائر مواضع قسط زراوند بوزن آن و گویند جنطیانا جرمقانی
و عصارهٔ آن که بیخ آنرا بکوبند و پنجروزه در آب بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد
گردد در جمیع افعال مذکوره شربا و ضمادا اقوی تر از جرم بیخ آنست و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا هفت سال
باقی میماند و دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* فصل الجیم مع الواو *

* چوب چینی * بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یاء و
آنرا خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویهٔ جدیده است * ماهیت آن بعضی است سرخ و گلابی رنگ و اندک
شیرین خصوصاً تر و تازهٔ آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلندتر از آن نیز و تری بسطبری یک قبضه و بعضی باریک تر از آن و بعضی
کم گره و بعضی پرگره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی
صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه و براق میباشد و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ گلابی رنگ و شیرین طعم

آنست که قطعات آن بزرگ و درست و قوی و بی گره و یا کم گره و املس و بی ریشه و در رنگ مایل بسرخی و اوسط متوسط و غیر متشعب
و متشقق و تازه و سنگین و رقیق غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه و ازان
صلب پر ریشه بهیئتیکه گویا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و متشعب و متشقق
آن همه زبون و غیر مستعمل بجهاتیکه در قرابادین کبیر ذکر یافته و نبات آن از قبیل نجم و ببازه فی الجمله مفروش بر روی
زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نو رستهٔ بانس که در هند ربتکاله میشود الا آنکه برگ
آن باریک و بلند اند که شبیه ببرگ ساذج هندی و از آن کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در
کوهستان سلهت که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر گره و سبک
و زبون و رخو و از چین گاهی بیخ تازهٔ آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته بریگهای بسیار کوچک میآورند چنانچه
در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی
شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشته سبز گشت بیارهٔ آن شبیه بآنچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع
و برگهای آن کوچک اندک طولانی و در دور تر هر ساقی سه چهار و پنج برگ زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان
بهم رسیده و بعد یکسال برآورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب
اختلاف آب و هوا و یا قصور تربیت سبز نگردید و پوسیده شد * طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و
تر در مرتبهٔ اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی
هر دو در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف
بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته و لیکن همه قائل اند برطوبت فضلیهٔ آن و نواب معتمد
الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیهٔ
غریبهٔ بسیار فرموده اند و ادلهٔ هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست
که تر و تازهٔ آن حار رطب است و بایبس بسیار کمی و هر چند کهنه میگردد بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و تاثیر
حرارت یا یبس آن نیز غالب می باشد * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی
خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق صفیقهٔ شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و
معده و باه و مدر بول و حیض و عجیبت در اوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع
مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلهٔ مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه
و دمویهٔ محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و اکله و قروح گرده و مثانه
و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و
استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبهٔ سوداویهٔ متحجره و حمیات سوداویهٔ عتیقه و دق شیخوخة و حمی
ربع و سرطان و بهق و برص اسود و کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء
الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسدهٔ محترقه و اعاده کنندهٔ باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق
رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافته نافع با شرائط

وطریق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته ویا بطور قهوه ویا نقوع ویا سفوف ویا شربت وحلوا ویا
خریره ویا مربا ویا دهن ویا مرهم ویا معجون ویا غیر اینها بتنهائی ویا با ادویهٔ معینه ومناسبه ومختصه بهر علت ومرض وبالجمله
اکثر امراض مزمنهٔ سوداویه ودمویهٔ محترقه را مفید ومجرب است ودر امراض بلغمیه خصوصا تازهٔ آن چنداین نفعی ندارد
ودر تصفیهٔ خون وسائر اخلاط وتفرقهٔ هریک از هم بهتر از ان چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی تجها ت چوب چینی
بطریق مطبوخ با شرا نطخورانیده شد ودر آخر آن غلبهٔ خون وسودا وبلغم نیز معلوم کردید وخارش در دست وپاها واکثر
اعضا ودانهای کوچک وانجا رطبع وخفکی قلب او را اولا فصد اکحل نموده شد پس بفاصلهٔ دو سه یوم فصل ثانی ودر این دو فصد
تمیز وجلوه الی خون از سودا بین وظاهر بود که در حین اخراج خون چون رگ را وسیع کشوده شده بود شعبهٔ بسیار سیاه با رنگی
مانند مرکب وشعبهٔ قریبتر از ان سرخ غلیظ مایل بتیرگی هر دو پیوسته بهم بروی آمدند وآنچه سیاه بود در ته لکن آب مانند جگر سیاه
قطعه قطعه منجمد کشت وخون مخلوط با آب وبلغم مانند تارها ی طحلب معلق ومضر محرورین واطفال وجوانان وبلدان وفصول
حاره ودر هنگام استعمال آن وبعد از ان تا چندمدت خوردن ترشی ونمک وآب سرد ومیوه های تر واشیاء منفخه مانند
بقول وحبوب واعراض نفسانی وبدنی وجماع وغسل نمودن وآب سرد نوشیدن وهوای سرد ببدن رسیدن همه بسیار مضر وچون
مقدار از شربت آن بحسب امزجه وامراض واوقات وغیرها مختلف میباشد وفی الحقیقت مقدار معینی ندارد وچنین
طرق استعمال آن لهذا انجا ذکر ننمود بدل آن صاصفراس ودر بعضی مواد شوکة الیهود که بهندی اونت کتار نامند ودر بعضی
مواد عشبهٔ مغربیه است وچون دو سه برگ آنرا با گوشت طبخ دهند گوشت را زود مهرا نیل کرداند مانند گوشت آهو و گوزن *
*چوب چینی خطائی * ماهیت آن چیزی است مانند غده وگره بزرگی شبیه بکف وکدهر وپوست آن اندکی
خشن جوزی رنگ تیره ومغز آن گلابی وبادامی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده از کوهستان خطا ونیپال می آرند
وبر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت بر می آید مانند کتهل وبعضی میوه های دیگر واز برای آن خواص
بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی وبعضی بهتر وقویتر از ان میدانند ودستور استعمال این نیز مانند
چوب چینی چین است ونیز روزی دو ماشهٔ آن را یا دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیم گرم می آشامند
تا مدت بیست ویک یوم تا چهل یوم واز نمک وحموضات وبقول وغیرها بدستور چوب چینی است واز ان خفیف تر
* چوب حیوة * بفتح حای مهمله ویای مثناة تحتانیه وواو وتای * ماهیت آن چوب درختی هندی است که در نواح
بنارس وکورکپور وپورنیه ونواحی آن بهم میرسد وبسیار عظیم می باشد واز ان سریر وپایهای پلنگ وغیره میسازند ورنگ آن
اغبر وخال دار وا دری سیاه تیره وکمرنگ وکهنهٔ سال خوردهٔ آن رنگین تر وصلب تر وبهتر ودر تازگی که قطع نمایند بوی
خوشی دارد که شبیه ببوی عود هندی از ان ظاهر میگردد وبرگ آن شبیه ببرگ بید انجیر ومتشعب بسه شعبه وبلند تر
وضخیم تر از برگ بید انجیر * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن باتریاقیت وقوت تا به وجهت
دفع هیضه که قی واسهال بند نکردد واسهال رطوبی وقوع را بازدارد ورياح باطنی وسموم مشروبه وضعیفه را دفع نماید
وضماد آن جهت دفع سموم منهوشه ومالیدن وتحلیل اورام وتسکین اوجاع نافع وگویند مار وکژدم وغیرها از ان بگریزند
هر جا بنده بر سر آن نکردد وایذا نرسانند *
* جوز * بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه بفارسی گردکان وچهار مغز وبهندی اخروت نامند * ماهیت آن ثمر درختی

است عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست میباشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بمیانی
رطوبت و اندک تلخی و در شاخ اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد دوم که در زیر آنست صلب و دو پاره
بهم پیوسته و سر آن اندک بر آمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند
مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصهٔ دیگر با هم متصل و
اندک انفصالی و بین آنها پردهٔ نازک اندک صلب خشبی است * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت
فضلیه و تازهٔ آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید و
رطوبت آن کم میگردد * افعال و خواص آن بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه
خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنیه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن
که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بتنهائی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کردهٔ آن با پوست جهت سرفه
که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بعد یل و بدستور
با بلادر مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن
و آشامیدن سوختهٔ آن که با پوست سوخته باشند بقدر یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر
مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مقلع قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل
و دمعه مفید و حمول سوختهٔ مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن
سگ دیوانه و چون با زیرهٔ کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مقلو و با صاحبان اوجاع مفاصل بارده
و حمیات باردهٔ بلغمیهٔ مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانهٔ گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن
مرد و علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بپیچند ازند و بکلند ازند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک
کرده از زیر آن بر آیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یک دو دفعه زائل گردد و اگر در
حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف
مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند
و بر آیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازالهٔ کلف و تشنج وجه
و طلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم موداری که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا
جهت غرب و غانغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و آمد و تشنج او تار قدمین حادث از برد و یبس و داء الثعلب و
ورم پستان و طلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زیت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط
مراری خصوصا کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان خصوصا محرورین
که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنیدار بمکند و سکنجبین بخورند و
با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد ردی و زبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود
و تداوای آن قی کردن و ترشیها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین کرده و تحریک باه بسیار موثر و ملین بطن و
مقوی معاء و مورث... که پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه دروراً و کذا لاشتن آن بر دندان

موضع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار که طبخ داده مدقق نموده باشند جهت اورام
و خناق یعنی مصلات حلق مجرب و مضمضه با آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و درد رود پوست
صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول
حادث از استرخا و بند ستور و حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند
و آب آنرا بعد پرهیز معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع
بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و ضماد لحیه بد سائیده بر آن بپاشند و هر روز بر هم زنند خضابی
نیکو و رنگ آن با دوام میباشد و بند ستور چون با ضماد لحیه و هر که طلا نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز بر هم
زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن بپوست
تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بند ستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر پنجم روز یک مرتبه بر دندان منقی
دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض
مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل
و یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بعد یل و طلای
پوست تازهٔ آن با مثل آن برگ حنا جهت ازالت صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال
آن نافع و طلای نهارهٔ پوست آن با هر که جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضو مخصوص و
خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت
صرع مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمهٔ متغیر الطعم
باعث رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و گویند چون
در فصل خزان مازو را در روغن زیتون بجوشانند بعد یکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا
حفر نموده و ریشهٔ قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در آن شیشه کنند بعد یکه بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس
اطراف دهن آنرا مضبوط بند نمایند و بخاک بپوشند و بگذارند تا زمانیکه آن درخت بثمر آید پس شیشه را برآورند
در آن شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن میماند و از اسرار است و احتیاج
بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میکرده اند و چون قبل از موی بر آمدن در
حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی ابد گردد و گندنی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون
در زیر سایهٔ آن بخوابند لاغر میگردانند و شخص نائم بیدار میشود در حالتیکه مخبول الحواس باشد و چون خواهند
که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آب در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست
آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و مسهل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یکهفته
جهت وجع ورک مجرب و جهت امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلای آن جهت آکله و نواصیر چشم و نرم کردن
اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن
بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن [illegible] است

* جوزابه * بفتح جیم وسکون واو وفتح زای معجمه والف وبای موحده و بهاتركي اوماج نامند * ماهیت آن طعامی است که از آرد گندم وسبزیها ترتیب دهند * طبیعت آن گرم ومرطب وبحسب سبزیها مختلف میگردد * افعال وخواص آن ملین ومواقق سینه وسرفه وتقلیل الغذا ونفاخ ومضر صاحبان ریاح ورطوبت معده است .

* جوزارقم * بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه وفتح الف وسکون راء مهمله وفتح قاف وسکون میم بلغت بربری اکثار نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان وسفید ومصمت وزود شکن ودر طعم شبیه بشاه بلوط وباقلاو باندک تلخی وچون خشک شود پوست سیاه رقیقی بران ظاهر میگردد وزود از ان جدا میشود وساق گیاه آن باریک مستدیر و زیاده بر ذرعی وخشن وا غبر ومجوف وگل آن سفید وشبیه بقبه شبت وتخم آن بسیار باریک وتند طعم وبرگ آن شبیه ببرگ زردک ودر مزارع وجبال میروید ودر وسط تابستان بهم میرسد وتا سه سال قوت آن باقی میماند وبعد از ان ضعیف میگردد وبهترین آن سنگین پرمغز تازه آن است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر آخر سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مخدر ومسکر ومفتت حصاة ومخرج کرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک بیاشامند ونانیکه از و ترتیب دهند بغایت منوم وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی وساق وغیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در یک شب گفته اند تحلیل می برد مقدار شربت آن تا شانزده قیراط ومصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده واکثار آن تا ده درم سم وباعث قی شدید واسهال واسترخای اعضا وکشنده ومصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف وبوئیدن خوشبوئی های سرد وترو مالیدن آنها بر قالب وآشامیدن آب سرد وعود وصیبه ساده .

* جوزبوا * بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه وفتح باء موحده وواو مشدده والف معرب جوزبوبای فارسی است وبهندی جای پهل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیر باد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی یاوا وبندر آنرا بتاوی نامند بهم میرسد وآن بندر در تصرف ولندیس است که عوام ولندیزنامند وقومی از نصاری اند وسبب خود بر جهاز باطراف می برد ومیفروشند ونیز شنیده شده در کهن سوانده بنور جائی هست بسیار میشود وجنگل واشجار صندل هم هست ودرین اوقات انکلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته وآن طولانی فی الجمله در شکل شبیه ببلوط در غلافی نیز مانند غلاف آن واز ان صلب تر ومغز آن از مغز جوزبوا معروف اندک رخوتر ولطیف تر ودر دهنیت وبوا زان کمتر ودر قوت ضعیف تر ودرخت جوزبوا بقدر درخت گردکان واز ان کوچکتر وبرگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن وکوچکتر و باریک تر از ان وثمر آن بقدر ثمر گردکان کوچکتر با پوسته و بیخام وآنرا ثمر پوست می باشد یکی خارج وآن در خامی سبز و نرم وبی ریشه لحمی وضخیم قریب بسطبوری انکشتی چنانچه درسته آنرا مربا ساخته از انجا میاورند ودر زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسیار سه پیچیده ودر جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بقدر فندقی واندک طولانی واز فندق بزرگ تر وبهترین آن تازه کرم ناخورده سنگین تند طعم ورائحه وآن سرخ رنگ است وقوت آن تا سه سال باقی می ماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر سوم خشک وبا قوت قابضه ورطوبت فضلیه ولهذا بزودی آن را کرم می خورد * افعال وخواص آن مفرح وملطف ومسکر وحافظ حرارت غریزی وهاضم طعام ومقوی معده وفم آن ومری وجگر وباه میرود وین وجهت صلابت جگر وسپرز ودرام بارده آن ویرقان وخوشبوئی دهان وعرق وبول وتحلیل ریاح ورفع کلف ونمش وغثیان وقی ورطوبت معده وزلق الامعا واسهال معدی بارد رطب وازاله رطوبات

مفتح سده معده و استسقای لحمی و ضمادآن با آرد جو و عسل بجهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام بارده جگر را و اوجاع بارده رطبه را و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با انسنتین و عسل جهت ازالهٔ کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت گرانی گوش و اوجاع بارده آن قطور و اوتن مینا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا درمثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و درصلابت یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن از آن ضعیف تر و مخلل آن نیز از آن ضعیفتر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آنرا در آهک نگاه میدارند

*جوز جندم * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مشهور بنعیم الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رته معروف بخرء الحمام و نزد اهل اندلس بذریة الحمل است * ماهیت * آن چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میگردد سفید مائل بزردی و بعد ادی و انطاکی و مانقی نوشته اند که بقدر دانهٔ نخود سفید مائل بزردی است که در صحراها بر روی سنگها متکون میگردد و انطاکی گفته بگمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در ریگ اندازند بزودی منحل شود و مقدار قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ کرده اند و حجم آنرا بیفزایند چنانکه یک اوقیهٔ آن حجم یک رطل نماید * طبیعت * آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک * افعال و خواص * آن بغایت مبهی و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیهٔ گل خوردن و امثال آن و مفتت حصاة و رافع عسر البول و با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قوبا و سعفه نافع و مغثی و مقیی و مصلح آن ریباس و انار و مقدار شربت آن تا دو درهم و چون یکرطل و ربع آنرا در ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار بر هم زنند و سر آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد و بعد یکهفته قوی تر از خمر باشد و اهل عراق آنرا نضیات می نامند بر خمر و بعد ادی نوشته که صنفی از جوز جندم را حیهٔ بربری آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مضعف و با وجود آن مطلقا قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

*جوز الخمس * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله * ماهیت * آن ثمر درختیست هندی بقدر فندق و مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانها بقدر قرطم و زیاده از پنج عدد نمیباشد و ایلقا آنرا جوز الخمس نامند * طبیعت * آن در دوم گرم و خشک و در سوم گرم نیز گفته اند * افعال و خواص * آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویهٔ محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب گرم و مصطکی

*جوز الزنج * بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم * ماهیت * آن ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چهار شق دارد و در اندرون آن دانه ایست شبیه بقاقلهٔ صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو و منبت آن صحرای بلاد بربر * طبیعت * آن معتدل * افعال و خواص * آن چون بسایند و مقدار یک دانک آنرا بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات مخارده داخل کرده میشود

جوز السرو بفتح سین وسکون راء مهملتین وواو *ماهیت* آن بار درخت سرو است وخشبی مجوف *طبیعت* آن در سوم سرد وخشک وگرم نیز گفته اند واول اصح است *افعال وخواص* آن قاطع نزف الدم ومقوی اعصاب ونشف رطوبات از عروق ومقوی معده وکبد وسپرز واحشا وذهن را تیز کرده اند وبوی دهان خوش کند ومعده بگشاید وطلای آن با عسل وگلاب جهت شقیقه ودرد سر بارد وبا قوت قابضه وممسک منی وحابس بطن وجهت نسیان وسرفه مزمن وعسر البول وآشامیدن آن با شراب نافع وضماد آن با سرکه وشراب جهت فتق وچون بکوبند با انجیر وفتیله سازند ودر بینی گذارند گوشت زائد را بخورد ودخول در طبیخ آن جهت بروز مقعده ودفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درم باعث زردی رخساره وسده ومصلح آن عسل وروغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار ونیم وزن آن انزروت سرخ وگویند یکوزن ونیم آن ابهل وبوزن آن کزمازج است ودر حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

جوز الشرک بکسر شین معجمه وسکون راء مهمله وکاف وآنرا تین الفیل وجوز الحبشه نیز نامند *ماهیت* آن درختی است عظیم قریب بجوز شامی وثمر آن بمقدار کردکان واندک طولانی ومستند پر وپوست آن از آن نازکتر وسرخ ودر سنبله میرسد وبعد خشکی تیره رنگ وچین دار میشود وخود بخود از آن جدا میگردد ودر زیر آن پوست صلبی ودر جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور وخوشبو با اندک تندی واهل مصر آنرا فلفل السودان نامند وگویند درخت زیاده از فلفل است ورنگ آن مائل بتیرگی وبنفسجی وسرخی *طبیعت* آن در سوم گرم وخشک *افعال وخواص* آن محلل ریاح ومقوی معده ومفتح سدد ورافع وجع ورک وعرق النسا وبیخوابی حادث از برودت ومهیج باه وآشامیدن با آب گرم مدر بول ومسقط جنین ودرد مثانه وآشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة وروغن آن که سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند ورقیق مضاعف ویا با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند جهت فالج ولقوه ودرد کمر وقولنج واورام رخوه واوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر رئه ومصدع مصلح آن کثیرا بدل آن نصف آن فلفل ودر تحریک باه انجره است وگویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند ودر آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمیکنند از فلفل چنانچه بعضی نامقیدان فلفل را چنین مغشوش مینمایند *

جوز العبهر

جوز العبهر بفتح عین وسکون باء موحده وفتح ها وسکون راء مهمله *ماهیت* آن دانه ایست شبیه بآمله ومدور ودر جوف آن مغزی شبیه بدانهٔ آلوبالو وسرخ رنگ وبا اندک شیرینی وقبضی *طبیعت* آن مائل بگرمی وخشکی *افعال وخواص* آن قاطع اسهال مایوسین وبار رب مورد جهت اورام باطنی نافع است

جوز القطاة

جوز القطاة بفتح قاف وطاء مهمله والف وتاء مثناة فوقانیه وجوز البری نیز گویند وآنرا جوز القطاة ازین جهت نامند که قطاة که بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن وبعضی گفته اند که جوز الانهار است وبعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند *ماهیت* آن دانه ایست شبیه بکاکنج ودر غلافی ودر هر غلافی دو دانهٔ کوچک میباشد گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده ومنبسط بر روی زمین وپر کره ونرم وبرگ آن شبیه ببرگ خرنه واز آن عریضتر ونرمتر وزغب وغبار آلود ومنبت آن کنار آبها وجاهای نمناک *طبیعت* آن مائل بگرمی وخشکی *افعال وخواص* آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول وجرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ سلیون وعصارهٔ آن جهت

قولنج ریحی و خلطی و مرکبه گویند نافع است

* جوز القی * بهندی مین پهل و بفرنگی نور مطلیه نامند * ماهیت آن ثمر درختی است مخصوص ببلاد یمن و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهی و تند و بسیار بزرگ و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف آن دو پرده در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه به دانه و لعابی و مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه کرم ناخورده آن * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دماميل و بثور نافع و چون بیست درم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القی را با مقی دیگری از مقیئات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از آنکه شلغم و یا شوربا آشامیده باشند بفاصله یک ساعت بغایت قی آورد و بیغائله است و بدستور چون یک درم آنرا با یک مثقال رازیانه و آب گرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و باقلی کفایت است از آن با عسل سرشته با آب گرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفرا و صدرا دفع نماید و اسهال نیز آورد و بقدر قوت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته آن با آرد طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دماميل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یکدرم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است

* جوز الکوثل * بفتح کاف و سکون و او و فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام و آنرا اقراص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند * ماهیت آن ثمر گیاهی است هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ سبز و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به لبلاب و گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع و اکثار موجب استرخای اعضا و تا یک هفته بحال اصلی نیاید بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و رب مقدار شربت آن تا یک دانگ و یک درم آن کشنده و مقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن سرد است و عطور است *

جوز ماثل * بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مات نیز و مرقد درخت آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه گویند و معرب از کوز ماثل فارسی است * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر و خرد و مزروع و سفید و بنفش میباشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آنکه ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق نای و سرنای و لبلاب و از آن درازتر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گلها ... و ثمر آن بقدر گردکان و خاردار مانند ثمر بیدانجیر و در جوف آن دانهای بسیار کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن * طبیعت آن در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی قریب باعتدال است و اول اصح * افعال و خواص آن مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم و برگ و گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبه مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و باقلی

بروغن دانهٔ آن جهت بواسیر و اوجاع حارهٔ مقعده و طلاء طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقا و ضربان و قطع عرق و منع شعوریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تجفیف رطوبات فریبه نافع و بستن برگ گرم کردهٔ آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت دردسر بارد و سد نزلات بارده و برانثیین جهت نزول آب و بر اورام رد ماميل جهت تحليل و نضج آنها مفيد مقدار شربت آن تا يک دانگ بدل آن لفاح تنوورن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و راز یانه و چون کسی مقدار زیاده از یکدانگ بخورد و همچنین گل آنرا و عادی بخوردن را بسه و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در حارج می بیند و عقل او زائل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که برا ه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک و بسیار دست بجامه و فرش و دیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانگان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون است ولیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود چون بخورند و عصارهٔ برگ آنرا طلا نمایند مداوای آن مداوای بیروح خورده است و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و کذا شتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضه و تغذیه با غذیهٔ چرب و آشامیدن شراب مقوه و معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب بنج جوز ماثل و حلوا معجون جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت *

* جوشیصا * بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است و اهل جزیره جوسانی و در تنکابن پلا خوار نامند * ماهیت آن بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین میگردد و با قبوضت و در ایلول ماه رومی میرسد و هرچند در درخت زیاده میماند سرخ تر و شیرین تر میگردد ولیکن قبوضت آن کم نمی گردد و درخت آن بسیار بلند نمیشود و پهن و بمقدار درخت الو بالو میباشد و برگ آن شبیه ببرگ سیب و گل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمی کند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مشهی و آروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سائر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انار مقدار شربت آن تا سه درهم است

* چونلائی * بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی گویند بقلهٔ یمانیه است و ظاهرا غیر آن باشد * ماهیت آن نباتی است در هند اکثر مزروع و ماکول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان و بیمزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بیکل و تخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز و چون برگها و سر شاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها و برگهای تازه میرویند باز میبرند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و با بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته میخورند لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در شبانکارهٔ فارس در دیهه موسوم بتبریز دیده شده و آنرا سلیمانی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی میپزند * طبیعت آن در اول گرم مائل به یبوست و اهل هند آنرا سرد میدانند * افعال و خواص آن سریع

الوقت ورد اقع صفرا چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال تخم هندی ریکمثقال تازه تیمور با آن دهند و حب بند لل و هرحبی بقدر دانهٔ فندقی و هر روز یکحب آنرا با یک پیالهٔ آب آن بیاشامند جهت جوامیر سائله نافع و مجرب است ولیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویهٔ مصرهٔ بوا سیر و چون بیخ آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع بخشد آنرا

* فصـــــــل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة

* جینت * بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و تاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن درختی است هندی و بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریک تر * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و از گل آن کاغذ رنگ میتوان نمود رنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد و بستن برگ درست گرم کردهٔ آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که کوبیده بکه خرف آنرا پخته مانند کردهٔ نان بکار رفته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و گرم کرده بدون پختهٔ آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامیل مفید و تخم آنرا چون سائیده بر ناسور زخمهای کهنه بمالند و بفتیلهٔ آلوده در جوف آن گذارند نافع

* جیدار * بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط و باشد سبزی مائل بزردی و بر و شبنمی می نشیند و از آن دانهٔ سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن زیاده میگردد تا آخر با و ماه الهی میمانند و آنرا حب القرمز میگویند و در حرف القاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر ما زوی و مائل بتدویر * طبیعت نبات آن سرد و خشک در سوم * افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا بسایند یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل بسرشند و دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و منکه فصل و حارس و طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یک مثقال

* جیکلک * بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است * ماهیت آن ثمری است شبیه بدل کنجشک و در جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد و رسیدهٔ آن سرخ تیره و چاشنی آن در بو شبیه بخربزهٔ کرمک و نبات و گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و برگ آن شبیه به برگ گل سرخ و با اندک خار و گل آن مانند پاچال و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لیلانه و در دیلم چمیل و در گیلان و مازندران خربزه کا و نامند و این قلیله مجوتو نامیده است و گیاه دیگر را که دانهٔ سرخ است و دانهٔ آن سرخ شفاف بقدر نخود و از وسط برگ آن چیزی مانند موی باریک متصل و برگ آن بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جملهٔ خارها است و آنرا کچومن نامند و مرد و قسم آن در طبرستان بهم میرسد و آخر را در تنکابن خیر نامند و آن دانهٔ آموبری است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مقوی دل و مسکن صفرا و مرطب بدن و جهت امزجهٔ سوداویه و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه

وبواسیر وتصفیهٔ خون ونجلا ری وحصبه نافع ودر جمیع افعال کیاه آن مثل ملیق است * باب ششم دربیان
ادویه که حرف اول انها حاء مهمله است * فصل الحاء المهملة مع الالف *

* حا اقطی * بفتح حاء مهمله والف وکسر همزه وسکون قاف وکسر طاء مهمله وسکون یا بغدادی کفته لغت یونانی است
وبوس اقطی نیز نامند وآن سبوقه است * ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر کبیر آن ببزرگی شجر میشود وشاخهای
باریک واز چهار ذرع زیاده نمی شود وبرک آن مشرف وبقدر برک کردکان صغیر آن وبمقدار شبری وشاخهای آن
باریک وبرک آن مشرف وبقدر برک بادام وکل هر دو سفید وثمر هر دو بمقدار بطم ودر جوزا میرسد وقوت آن تا دو سال
باقی میماند * طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مخرج اخلاط لزجه ورطوبات غلیظه ومفتح
سدد ومزیل استسقا واوجاع مفاصل شربا وطلاء مجرب وحمول آن جهت اوجاع رحم وامراض مقعده ولواصیر مفتوحه وحب
آنرا چون دراوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید ومجرب ومضمضهٔ آب آن جهت اسقاط کرم دندان وطلای آن برموی
باعث سیاهی وعدم اسقاط آن وسعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرهم *

* حاج * بفتح حاء مهمله والف وجیم بفارسی خارشتر وبترکی دوتیکانی وبهندی جواسا نامند * ماهیت آن کیاهی است
که ترنجبین بران در خراسان منعقد میکردد بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است وغلط کرده کسی که آنرا خلنج دانسته
* طبیعت آن کرم وبسیار خشک وسرد نیز کفته اند * افعال وخواص آن رادع ومفتح رجالی وتریاق سموم وشرب
وضماد وبخور آن رافع بواسیر واکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم وتقطیر سه قطرهٔ آب خالص آن در بینی ناشتا و
بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند وروغن آن که از آب برک تازه
آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل وجمیع علل بارده بغایت مؤثر وشکوفهٔ آن جهت بواسیر نافع است *

* حاشا * بفتح اول والف وفتح شین معجمه والف بیونانی تومس ودر مغرب معروف بصعتر الحمیر است ودر بیت المقدس
وحوالی آن در مواضع سنکلاخ بسیار میروید * ماهیت آن نوعی از پودنهٔ کوهی است شبیه بصعتر وبقدر یک شبر
وشاخهای آن باریک وبر برک ریزه وبران زغبی مانند پنبه وکل آن ریزه ومدور وسفید مائل به بنفشی وسرخی
وتخم آن کوچکتر از خردل ومنبت آن سنک لاخها * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس وبغدادی و
صاحب شفاء الاسقام ودیکران کرم وخشک در سوم وانطاکی در دوم دانسته اند * افعال وخواص آن مسخن
قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سدهٔ احشا ومنقی سینه وشش وجهت ضیق النفس وسرفه
وتقویت معده وکبد وطحال وکرده وتحلیل خون منجمد وتریاق سموم باردهٔ حیوانیه ونباتیه وحابس نفث الدم ومقطع
ومسهل بلغم ومخرج اقسام کرم معده وشکوفهٔ خالص آن مسهل سودا وقائم مقام افتیمون وبانمک طعام وسرکه باعث
زیادتی تلطیف وتقطیع آنست وچون دو درهم حاشا را با نمک وسرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید وچون دو
مثقال آنرا با عسل بسرشند ویا آب کرم بیاشامند جهت فالج ولقوه ونسیان وکزاز وصرع وتقویت کرده وباه ورفع درد
دهن وحلق ونفث بلاغم وتفتیح قولنج نافع وچون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها وبخورند ضعف چشم را
نافع بود وقوت باصره را نکهدارد وضعف معده وجکر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند وراعاننده برهضم غذا نماید
وآشامیدن طبیخ آن باعسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی واخراج حیات وادرار حیض وبول واخراج جنین ومشیمه

ولعوق آن با عسل جهت اسهال مزمن بلغمی وفضول مجتمعه در سینه و سرفه وضیق النفس وضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ تازه وتحلیل خون منجمد در امعا وتلع لمش وثآلیل برآمده ویا بسته که بیونانی افروخود بس نامند وباسویق وشراب جهت عرق النسا واسهال آن نافع وبخوری آن جهت مصروعین نافع ویا عسل افادهٔ آنها است وگویند چون نزد مصروع در حین صرع خانارا بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت برءآنست مضر ریه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن ازدرمثقال تا پنجدرهم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن ولیم آن صعتر وچون یک وزن آنرا باده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست وشراب آن که صد مثقال آنرا کوفته پخته در لتهٔ بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچکی انداخته سرآنرا بسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه ورفع سوء الهضم وسقوط اشتها ووجاع عصبانی وبرودت وسایر اوجاع حادثه ما دون تریاقه وقشعریرهٔ تبهای بارده ودفع ضرر سردی هوا وبرف وسموم باردهٔ حیوانیه ونباتیه بغایت موثر وحاشا در جمیع افعال قویتر از صعتر است*

حاشیش بفتح حاء مهمله والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند* ماهیت آن چیزیست مانند موم که در آبها منجمد میکردد ورنگ آن مائل بسفیدی وبدمزه مائل بشوری وتندی وانچه بتحقیق پیوسته در انها ایست بسیار ریزه وسفید از خشخاش ریزه تر وصلب وبهندی تخم کرمابی نامند* طبیعت آن گرم وخشک در چهارم* افعال وخواص آن بسیار تند وقویتر از افربیون ومقی قوی چون بیاشامد شخصی که رجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم قی شدید آورد وچیزی شبیه بخون قی نماید ونجات یابد از ان وضماد آن جالی وسرخ کنندهٔ رخسار ومستعمل زنانست وجهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز وخوردن یکدرهم آن کشنده بقی مفرط واحتراق والتهاب واختناق واخلاط ذهن ومداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وماء الشعیر وروغن بادام وسویق آرد جو سرد کرده ببرف ویخ وجلاب سرد کرده ودوغ گاو یا قرص کافور است

حاماسوقی بفتح حاء مهمله والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف وسکون یا* ماهیت آن نباتیست منبسط برروی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه وگل آن سفید واز شاخهای آن ثمری بقدر فلفل میروید وچون قطع نمایند از ان لبن جاری میکردد* طبیعت آن گرم وخشک در اول* افعال وخواص آن جهت لسع عقرب شربا وضمادا مجرب وفرزجهٔ آن جهت اصلاح رحم مفید است*

*فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة

حباب بضم حاء مهمله وفتح باء موحده والف وباء موحده* ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک وسیاه شبیه بعقرب واز جعل باریکتر ودم بلند اتجیربهم نمیرسد وچون کسی رابگزد آنرا میکشد در ان روز زنهاست ... وصاحب آن را سرخی چشم وکرب وگرمی واضطراب قلب عارض میکردد وعلاج آن خوراندن ... راستقون مانند کافور وامثال آنست*

حباحب بفتح اول وثانی والف وکسر حاء مهمله وباء موحده بفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنی وبهاکنی نیز نامند* ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر واندک باریک واسرو زرد ومفعل ش در غایت سبزی ودر

زیر بال آن مستور وچون بروازکند مکشوف کردد ورد رشب مانند اخکر میدرخشد * طبیعت آن کرم وخشک وماده واز زراریح قویتر * افعال وخواص آن سه عدد آن قتال ویک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد یا دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب دانسته اند وقطور یک عدد خشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج چرک گوش وزوال کری آن وبا صبر وسفیدآب جهت اسقاط دانهٔ بواسیر وگویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند وآن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم وقضای حاجات است

* حبارا * بضم حاء مهمله وفتح باء موحده والف وفتح راء مهمله والف بفارسی هوبره وبترکی توغدری وبهندی چرز نامند * ماهیت آن مرغی است بری ومنقار آن بلند وپایهای آن دراز وسه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اند که بزرگتر از خروس خانگی ودیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی واز آن نوع اند که کوچکتر ودیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن موافق مبرودین کوشت وپیه آن جهت ربو وضیق النفس وبهر وپردهٔ سنگدان آن جهت خفقان واکثر امراض سینه واکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون پیه آنرا با اندک نمک وسنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند وپنج عدد آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیل است وخون آن تا سه مثقال با آب وشراب جهت ربو وعسر النفس وخاکستر آن جهت ثآلیل ضماداً نافع وکوشت آن دیر هضم ومضر محرورین ومصلح آن سرکه ودارچینی است و گویند چون ناخن آنرا با هموزن آن حب المنسم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود وتعلیق آن موجب قبول وتعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم وتعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف وبیضهٔ آن خضاب خوبی است

* حبحبو * بفتح اول وسکون ثانی وفتح حاء مهمله وضم باء موحده وسکون واو * ماهیت آن ثمر درختی است در بحر وعمان بهم رسد درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد ومستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است وپوست آن نازکتر وچون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی وبزرگتر از آن وچیز نرمی شبیه بآرد اخیرالذائقه ترش با قبوضت بسیار برمیآید ومادام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند وچون برون آورند تا یک سال * طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک * افعال وخواص آن قاطع اسهال مزمن ونزف الدم وتشنگی والتهاب صفراوی وقی وغثیان وچون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار ومنع تصاعد بخارات بدماغ وسدر ودوار وبا عسل جهت زحیر نافع مضر سینه وصوت ومورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن سماق است ودر رهند وبنکاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است ودر رهیأت وثمر اندک کوچکتر وبرک آن نیز کوچکتر از برک آن وتخم آن کوچکتر از نخود ومغز آن ترش وباقبوضت وبعضی نوع آن اند که چاشنی دار وآنرا بهندی ودر بنکاله کویته وکته بیل نامند وانشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

* حبرج * بفتح حاء مهمله وباء موحده وراء مهمله وسکون جیم * ماهیت آن مرغی است معروف شبیه بحبارا واز آن کوچکتر ودر کنار آبها میباشد * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهرا پختن وبا مصطکی ودارچینی وسرکه ومری واشترغاز وبی روغن خوردن است واکراند که روغنی دران مالیده بریان نمایند بد نیست ومجوز است

* حب البان * بفتح حاء مهمله و ضم باء مفرده و الف ولام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنکی تورا نکون ناریه نامند * ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و باندک تلخی زیر پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرکتر از درخت کز و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و کل آن زرد در رنك مانند ریسمان زرد و کویند برکهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیکر * طبیعت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سده جکر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصارهٔ آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیلهٔ آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تفتیح و مفاصل و سعفه و طلاء بستهٔ جکر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثآلیل نافع و مغثی مضر جکر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد کوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت رفع ثآلیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جکر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و نقش و جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیهٔ جکر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکرج نمیکردد *

* حب بلسان * بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون * ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرکتر از آن و اندک مائل بطول و رنك آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام بیمزه و بیمغز و مدور است و کفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند و بدل آن نمیشود * طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی ماسکه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعاء و رافع صرع و سدد و درد سر کهنه و دوار و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سدهٔ جکر و استسقا و عرق النسا و کزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بینی موثر و ضماد آن نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن دو وزن و نیم آن عود بلسان و اکر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت عوض آن زراوند طویل و حب الغار است و در عود بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد *

* حبة الخضراء * بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خا و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی سقز نامند و بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن کویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از این بزرکتر و پوست آن صلب تر و ابن مولف کفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در شال و یزد و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند میکنند ثمر آن بزرکتر و لذیذتر میشود و آن را کلخنک مینامند و بهترین آن سبز تازهٔ بزرک دانهٔ آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آن را اینشه نامند و در آید دع

و بلاد رق داخل مینمایند برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معده درخت شاهبن را ضرو و صمغ آنرا صمغ الضرو گویند
و در حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی * طبیعت تازه آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مبهی و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی
و مفتح سدۀ گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاۀ و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه
بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ
و ریاح شرباً و با توت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر جهت
تسمین بدن و تقطیر البول و بلسر که آشامیدن جهت درد سر و تنقیۀ جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن باعث سرعت
انهضام و رافع ضرر آنست و مضر محرورین و بطیء الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشای حار و اکثار آن باعث جوشش
دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و رب ریباس و ربوب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کثیرا و گویند خمیرۀ بنفشه
مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته یا گردکان و گویند بوزن آن حب البطم است
و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه جهت کلف و شقاق لب مفید و طلای سوختۀ آن بر داء الثعلب باعث
رویدن موی آنست خصوصا موی سر و برگ آنرا چون خشک نموده بکوبند و برموی غلاف سازند موی را برویاند و دراز
گرداند و مداومت اغتسال بآن در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی
بدن و جهت دفع رائحۀ کریهۀ بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست
آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز
و رعشه و مفاصل و اورام و جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شرباً و طلاءً و مروخاً و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات
اذن و جهت قروح رئه و سرفۀ مزمن و تلیین بطن و تهییج باه و گزیدن افعی مفید

* حب الراسن * بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و آنرا
زبیب الجبل و زبیب بری و اسطافیدا غریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نیز هم
چنین * ماهیت آن دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در غلافی شبیه بقرطم و پهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور
نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه ببنفشه و راسن و در حرف الراء مذکور
خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بوی و مشرف و شاخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است
* طبیعت آن * در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض
بارده نافع شرباً و طلاءً و غسولاً مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راسن بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که
مولف ما لا یسع و غیره مویزج را حب الراسن دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این بآنست

* حب الریباس * بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناۀ تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس
نامند بهترین آن تازۀ آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و جهت قرحۀ صفراوی و جرب
و حکه شرباً و ضماداً نافع بدل آن تخم حماض بستۀ نیست

* حب الزلم * بضم زاء معجمه و فتح لام و سکون میم * ماهیت آن غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده

اند و ابن بیطار نوشته که ابن رافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید
خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر می آورند و نزد ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته
که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خشن و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و دانه بغایت زرد
و مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر می آورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر
مانند درهم * طبیعت آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن محرک باه و مسمن بدن و کرده و مقوی
جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آنرا زائل گرداند
مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است
* حب السمنه * بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آنرا شاهدانه بری نیز نامند و بفارسی نقل خواجه گویند
* ماهیت آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و باد منبت و نبات آن بقدر ذرعی
و شیره دار و برگ آن سفید اغبر و منبت آن صحراها و بیابانها * طبیعت آن گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص
آن آشامیدن شیرهٔ مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیرهٔ آنرا بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین
یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان
مهزولین و صاحبان برد ریبس و آشامیدن آب برگ در خت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا با هم نافع
مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و ثقیل و بطی النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است
* حب العزیز * بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن را انطاکی مانند
ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر دراسکند ریه زراعت مینمایند در تابستان هنگام بودن
آفتاب در برج اسد میرسد * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مسمن بدن و گردهٔ لاغر
و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون
و اکثار آن مصدع حلق و ثقیل و مولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن حبة الخضراء و بهترین
طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب بخیسانند یکشب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند
* حب القلت * بضم قاف و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که
آنرا بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون یا و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی
را رابچ بباء فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کاسر الحجر نامند * ماهیت آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مائل
با زرقی و براق شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و مائل بطول و بر و شهرین و درحین خائیدن احداث حرارتی میکند
و آنچه در بنگاله دیده شد چنان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی تیره مفرطح
اندک طولانی بقدر دانهٔ عدس و حلبه و مغز آن درپارچه و سفید رنگ * طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم
و گویند گرم در دوم و مائل برطوبت است * افعال و خواص آن بغایت مفتت حصاة کرده و مشهی طعام و رافع فواق
و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدهٔ سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طبیخ آن بتنهائی
و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و چون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش تا آنکه نیست

وپنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده ونیم مثقال آنرا صبح تا شتا نیم گرم ودوازده ونیم مثقال را شام تیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت واخراج سنگ گرده ومثانه مجرب است وضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار ورفع بواسیر نافع ومضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه درسند سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشداده بر سنگ میریزند نرم میشود وبآسانی بریده میگردد واهل هند راعقیده آنست که چون بکوبند بر سنگ بمانند سنگرا قابل قطع میگرداند *

* حب الکاکنج * بضم کاف وفتح لام ویا * ماهیت آن حب انا غورس است ودر حروف الالف ذکر یافت وآن تخمی است شبیه بکرده کوچکی از باقلا بزرگتر ومائل بطول ودر وسط آن خطوطی ورنگ آن ممزوج بالوان مختلفه وقوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی کونچ نامند بخفای واو ودرخت آن شبیه بدرخت نسرین وبرگ آن زرد وریزه وپرشاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر وتخم می بندد وبر وگلهای زرد وریزه رسته وتخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار بزرگی وپرخارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند وخارش بسیار نماید * طبیعت آن در آخر درجه گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن محلل ومسکن وجالی آثار ومقوی بلغم بقوت با آب گرم وآشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بفلونز که آب انگور ورغن است جهت ربو واخراج مشیمه وجنین وادرار طمث ونیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد وخوردن هفت عدد آن وبخور هفت عدد آن وبدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه وجنین وعسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم وزیاده آن مکرب ومغثی وتا دو درهم کشنده ومصلح آن روغنها وصمغ عربی ومصطکی است *

* حب المحلب * بفتح میم وبکسر نیز آمده وفتح اصح است وسکون حاء مهمله وفتح لام وباء موحده بفارسی پیوند مریم وبهندی کهیونی نامند * ماهیت آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم وپیدا کنند وتا یکقامت انسان وزیاده بران وبرگ آن دراز وشبیه ببرگ بید واز برگ زرد آلو کوچکتر وخوشبو وچوب آن نیز خوشبو ولهذا قصاران اهل نهاوند چوبدستی جهت کوبیدن ثیاب از ان میسازند تا بوی آن بمشام رسد ودر دست بماند وگل آن سفید وحب آن بسیار خوشبو وبا تلخی وبر سر شاخهای آن میروید ومدور وبقدر ژاجابان که خلارنا مند وبهندی مترکا بلی وپوست آن سرخ ومائل بسیاهی ومغز آن سفید با تندی طعم وچرب وداخل اکثر خوشبوئیها مینمایند وروغن آن را نیز میگیرند وبهترین آن تازهٔ بالیدهٔ سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد وبدترین آن سیاه آن منبت آن قلهای کوه وبلاد سرد سیر ودر میزان میرسد واکثر از آذربایجان ونهاوند میآورند وروغن آنرا نیز از انجا وانطاکی نوشته که پوست آن میعهٔ یابسه است وصاحب تحفه نوشته که در گرمسیر یافت میشود ودر لرستان بسیار است وآنرا محلب گویند * طبیعت حب آن در دوم گرم وخشک وخشکی آن کمتر از گرمی وبا قوت محلله ومغریه وقابضه * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والقلب والغذاء والنفض مفرح ومقوی حواس وجهت اخراج رطوبات غلیظهٔ لزجهٔ سینه وشش وخفقان وبهر وضیق النفس وغشی ومقوی جگر وسپرز ومسکن اوجاع باطنی مانند کبد وطحال وگرده وظهر وقولنج ودرد پهلو وامثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است ومدر بول وحیض ومفتح سدهٔ گرده ومخرج اقسام کرم معده ورافع تقطیر البول ومهیج در جمیع امثال دموی بهتر از گل مختوم است وچون داخل زنان کنند باعث سرعت

انضمام آن کرده ومداومت اغتسال بآب آن در حمام مانع نزلات الرئة واوجاع وغیرها طلاء آن جهت کلف
وجرب وصاف کنندهٔ بشره وطبیخ آن جهت نقرس وتحلیل صلابات حادثه از ضربه وصدمه هرچند کهنه شده باشد
وتقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آب وضماد آن نیز جهت نقرس واوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج
درم بدل آن مغز گردکان وبادام تلخ المضار مضر دماغ واحشای حار مصلح آن گلاب وروغن بنفشه ورب ریباس الخواص
نگاهداشتن آن در پارچهٔ کبود وبند ستور بخور آن مبطل سحر ومداومت بخور آن موجب الفت متعاندین وچوب
وبرگ آن در اول گرم وخشک ومقوی بدن ودافع رائحهٔ کریهه آن وگریزانندهٔ هوام وهوام نزدیک چوب آن نگردد
ونگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات وبخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام ریشه مجرب گفته اند
وچون با سداب ومصطکی وقسط در روغن بجوشانند آشامیدن وتدهین بدان نیز جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز واوجاع
مفاصل ونقرس واورام جبر وکسر ضربه وسقطه بغایت مفید است*

* حب المنشم * بکسر میم وسکون نون وفتح شین مهمله وبشین معجمه نیز گفته اند ومیم لغت عربی است * ماهیت آن
دانه ایست خوشبو وخوش طعم شبیه بحب البطم وکوچکتر از ان بقدر مغز آن وبقدر فلفلی وبسیار املس وزرد شکن
ومغز آن سفید واز بلاد یمن وحجاز خیزد وگویند فلنجه است ورنگ آن مابین سرخی وزردی ودرخت آن شبیه
بشمشاد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومفتح ومسخن ومجفف ومقوی معدهٔ
مسترخیه وهاضمه ومجفف ونشاف رطوبات غریبهٔ معده واحشا وبدن ومفتت حصاة ومدر بول ورادع ابخرات ردیه
شربا وطلاء واکثار آن مضر بمصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن کبابه است واکثر اهل یمن
وحجاز خصوص زنان دهن آنرا که عطر منشم مینامند برای محبت وباعث الفت استعمال مینمایند وخوشبو است ومیگویند هرقطره
وارادهٔ که آنرا استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت وبغض وتفرقه میان متحابین ومشهور است میان عرب
وچون خواهند که درمیان دو کس ویا جماعت عداوت وتفرقه افتد میگویند حق سبحانه وتعالی درمیان شان عطر منشم پاشد

* حب النیل * بکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بفارسی تخم نیلوفر پیچ وبهندی مرچائی وبزرگی ربه بنگالی
جوار مرچه ویک نوع دیگر نیز میشود وآنرا ابرا چنا نامند وقوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند * ماهیت آن
دانهٔ گیاهی است شبیه بلبلاب وبر درختها ورخود میپیچد وشاخهای آن باریک وسبز وبرگ آن سبز وزرد وبرگی گل کبود مع
شبیه بگل لبلاب ودر آفتاب بهم می آید وتخم آن در غلافی ودر هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند * طبیعت
آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بهق وبرص ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسهل قوی بلغم غلیظ
خصوص با تربد ومنقی بدن ودافع اوجاع مفاصل وسائر امراض بارده ومخرج دیدان وحب القرع ومفید بهق وبرص
ونقرس وجرب وقروح خبیثه وبا سقمونیا مسهل صفرا واخلاط غلیظه وبا هلیله مسهل سودا ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسهل
قوی وصاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازالهٔ انواع
جرب مجرب مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال ویک درهم وزیادهٔ آن کشنده است بمغص واسهال مفرط اصوق
بماساریقا ومعا مصلح آن هلیله وسحق بلیغ وچرب نمودن بروغن بادام است وچون بکوبند وبکشند در روغن بادام
بخیسانند وصبح به تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص وسحج آن میکرد وبدل آن بوزن آن شحم

شقال مثل آن حجر ارمنی است ومفرد آن بعد از یکشبانه روز عمل میکند با معاجین ومرکبی زود عمل مینماید وقوت آن تا سه سال باقی میماند

* حبق * بفتح حا و با وقاف بعربی اسم جنس کل نباتات ما بین شجر وگیاه خوشبو است واز مطلق آن مراد فودنج است

* فصـــــــــل الحاء المهملة مع الجیم *

* حجر * بفتح اول و دوم وسکون راء مهمله بفارسی سنگ وبرد وبهندی پتهر نامند * ماهیت آن اسم جنس هرچه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان وتوالی اتصال اجزای لطیفۀ رقیقۀ ارضیه ورطوبات لزجه ورسیدن حرارت ویبس وجفاف بر آن مرة بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد واختلاف رنگ وصفا وشفافی وغیرها همه بحسب اختلاف اجزا ومحل وغلبۀ رطوبت وحرارت وامثال اینها است مثلا اگر رطوبت وبرودت غالب باشد سفید واگر سرد وقلیل باشد متکرج ومتکدر واگر حرارت ویبوست غالب باشد سرخ واگر کمتر باشد زرد واگر حرارت مفرط ورطوبت کم باشد سیاه وصلب واگر ضعیف باشد رخو واگر تاثیر حرارت ورطوبت در آن مساوی باشد متساوی الاجزا واگر مختلف باشد غیر متساوی در رنگ وصلابت ورخاوت وغیرها وتفصیل اقسام ومراتب آن طولی دارد ومحل گنجایش آن ندارد وبلدانکه شنیده شده که اطبای فرنگ میگویند که احجار را بنابر اینکه هیچ ذایقه وبوئی ندارند چندان تاثیری ومنفعتی وخاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند وهمچنین طلا ونقره را واین سخن ناتمام مینماید العلم عند الله

حجر الابیض

* حجر الابیض * بفتح حاء مهمله وجیم وضم راء مهمله والف وسکون باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون ضاد معجمه در آخر * ماهیت آن سنگی است سفید ساییدۀ آن مانند شیر وگویند که آن حجر لبنی است * طبیعت آن معتدل مائل بحرارت ویبوست * افعال وخواص آن جهت عسر البول نافع ودر سایر افعال مانند فادزهر حیوانی است ومراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آئینه است

حجر الاحمر

* حجر الاحمر * بفتح الف وسکون حاء مهمله وفتح میم وسکون راء مهمله * ماهیت آن نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان ویکدانگ آن سم قاتل است

حجر الارمنی

* حجر الارمنی * بفتح همزه وسکون راء مهمله وفتح میم وکسر نون وسکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است لاجوردی اغبر واندک ازرق بارملیت وملمس آن نرم وملایم ونوعی از آن سرخ وتیره واز ارمنیه خیزد ولهذا حجر ارمنی نامند وبهترین آن سنگین هش باندک ملوحت وانطاکی نوشته که شاید لاجورد غیر کامل باشد * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وانطاکی در دوم سرد وخشک نوشته وصاحب اختیارات در اول گرم وخشک دانسته * افعال وخواص آن مفرح قلب بالخاصیت وبالعرض بسبب تنقیۀ سودا ومسهل قوی سودا واز لاجورد انفع واز خربق سیاه اسلم وجالی گرده ومثانه وبالخاصیت جهت جذام مفید ومستعمل مغسول آن است وغسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست وغیر مغسول آن مضر معده ومغثی ومصلح آن کثیرا رعسل وسلیخه وانیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است بیک وزن ونیم آن وبوزن آن خربق

حجر الاساکفه

* حجر الاساکفه * بفتح الف وسین مهمله والف وکسر کاف وفتح فا وها * ماهیت آن سنگی است ملون بسرخی وزردی وسیاهی درهم بهیأت سنگریزه وشکستۀ آن مائل بتیرگی وکبودی * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن در رد آن بر جهت

الشمکت در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند چیزی است شبیه بفلک مغزل که در دریا بساحل می افتد و در آن جوهریست که از اصلی باسفل حرکت مینماید و گفته اند که آن فلفل بحریست که بعد مردن و ریختن خارها در دریا بساحل می افتد و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است * افعال وخواص آن آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت مؤثر است و مجرب گفته اند

* حجر البحیرة * بضم باء موحده وفتح حاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله وها * ماهیت آن سنگی است رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد * افعال وخواص آن با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام جراحات نافع

* حجر البرام * بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و میم * ماهیت آن سنگی است سیاه که از آن دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است * افعال وخواص آن جهت تقویت لثهٔ دندان و نزف الدم مؤثر است

* حجر البسر * بضم باء موحده و سکون سین و راء مهملتین * ماهیت آن سنگی است سفید مدور و صاف در بحر حجاز یافت میشود * افعال وخواص آن چون اندکی از آن را بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیة و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیری بهیأت سم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست

* حجر البشف * بفتح باء موحده و سکون شین معجمه و فا و یشب بیاء مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و بفارسی یشم گویند بمیم در آخر * ماهیت آن سنگی است بسیار صلب و با الوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن جهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصاة مقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن بر کردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان و طرش آن بر سر و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند که چون قمر در برج انثی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط نداشته اند و بعضی مقدار یکمثقال را شرط میدانند برای این عمل

* حجر البقر * بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی گای روچن * ماهیت آن مهره ایست که در زهرهٔ گاو متکون میگردد بمقدار زردهٔ بیضهٔ مرغ و زرد تر از آن و تلخ و فرد بر آوردن و تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که خواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یکمثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیردان آن تکون میباید فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهرهٔ گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مائل بزردی و سفیدی و حدقهٔ آن مستدیر و اکثر اوقات فریاد میکند و مختص بگاو نر و یا ماده نیست و در ماده

بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میابد و این امر کلی نیست و لیزد زمرد و مرکاری تکون نمیابد بلکه در صدف مانکی و بهترین آن بزرگ منکس تازهٔ آنست * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته
* افعال و خواص آن از حجر الیتیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و آنرا دبه بفتح دال چها و نقطه و باء موحدهٔ مشدده و ها و بکمی بفتح باء موحده و کسر کاف و خفای ها و پالیزنا منند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت حمرهٔ و نملهٔ ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی مفید از مجربات است و سعوط و کحل آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز یک درم و حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یاد در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و با نارجیل و با حبة الخضراء و با حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باه و مضر محرورین و مصلح آن کثیرا و مقدار شربت آن تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل و آنچه ذکر شد کاو منکون میکرد در بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر از آنست *

* حجر البلور * بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و را مهمله * ماهیت آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و مرتبانی و قلیان و عینک و غیرها تراشیده میسازند
* افعال و خواص آن نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز تر یکذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبهٔ و یا پشمی گذارند زود مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر میگردد *

* حجر البولس * بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته * ماهیت آن سنگی است شبیه به ورق ارمنی و از آن سخیف تر و سبکتر و لامع و با نقطه های زرد و سفید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها کرده *

* حجر الحبشی * بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و آنرا حجر الفیل نیز نامند * ماهیت آن سنگی است شبیه به زبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد * طبیعت آن گرم و خشک و بسیار تند و گویند * افعال و خواص آن منقی و جالی و جهت ازالهٔ آثار قرحهٔ العین و بیاض و انتشار بدن و ورم و ثقوبهٔ تازه غیر صلبه نافع است *

* حجر الحمام * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم * ماهیت آن جرمی است که در دیگ و پاتیل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ و مست میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن از ادویهٔ قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است *

حجر البلور

حجر البولس

حجر الحمام

* حجر الحوت * بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ سر ماهی نامند * ماهیت آن جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنگ که بلد و طرف سر لوعی ماهی که بهندی بهرچند نامند متکون میگردد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی بقد رنگ شیر بغایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دار و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یکشبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر برمی آید * طبیعت آن گرم و خشک و جاد و با قوت مفتته * افعال و خواص آن در تفتیت حصاة کرده قوی التاثیر است *

* حجر الحیه * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی مهرهٔ مار گویند * ماهیت آن اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مارمهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همهٔ افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مائل بلد رازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط بسه خط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند بچسپد و چون شیر بران بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از ان در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامهٔ پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گردانند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی دران نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند * افعال و خواص آن جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل ولیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیشرغس نافع است

* حجر الخزامی * بفتح خا و زاء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است سیاه رنگ و مدور و بدبوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بران ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود * افعال و خواص آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی مؤثر است *

* حجر الخزفی * بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد * طبیعت آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قوت قابضه و جاده * افعال و خواص آن قائم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دود دهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن بالعسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع ازدیاد و انتشار آن مجرب است *

* حجر الخطاطیف * بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بچهٔ اولین پرستوک را چون دو افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن

باشد یکی بکرنگ زرد یکی ملون بالوان رچون یکرنگ آنرا در پوست مغز یا گوساله بند بند بعض از آنکه تر هیمن برصد تعلیق آن بر بازوی مصروع ربا کردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید ومجرب است و الطاکی نوشته سنگی است بقدر مر انگشتی مائل بزردی وسفیدی وآنرا حجر الیرقان نامند و در بعضاً للویت بهم میرسد وچون بچهٔ خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر ویدرآن رفته آن سنگ را برای زوال آن میبرند ونزد ما یافت نمیشود مگر در آشیان خطاطیف ومردمی که میخواستند آنرا بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنها را بزعفران زرد مینمایند بنحویکه مادر ویدر آنها انند وبعد دیدن آنها بچها را زرد یکسان برقان رفته آن سنگ ریزها را میآورند ومردم از آشیان آنها برمی آورند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جهت یرقان وخفقان و تفتیت حصاة وتفتیح سدد شربا وطلاء وتعلیقا نافع وگفته اند ملون آنرا چون در حریر پیچند ونگاهدارند باخود باعث جاه وقبول وقضای حوائج میکردد و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب رفع نزع است

* حجر الخمار * بضم خاء معجمه وفتح میم والف وراء مهمله وآنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است وخرزة الخمار نیز نامند * ماهیت آن سنگی است سنگین و ملمس آن نرم وسرخ مائل بسیاهی و بسیار صاف نیست وآن قسم مادهٔ حماهان است که جدید میشی نامند بهترین آن آنست که چون برمس بسایند سائیدهٔ آن سرخ رنگ باشد * افعال وخواص آن چون مقدار یکمثقال ونیم سائیدهٔ آنرا مخمور بیاشامد در ساعت خمار را زائل گرداند وعرق نماید وسردی وسرور وفرح بیابد

* حجر الدیک * بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف * ماهیت آن سنگی است سفید مائل بتیرگی بقدر باقلی واز آن کوچکتر ودر شکم خروس متکون میگردد * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن جهت دفع احزان وهموم ووسواس وتفتیت حصاة شربا وتعلیقا نافع وآشامیدن آبیکه آنرا در آن شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بیعدیل وبند ستور نگاهداشتن آن در دهان

* حجر الرحی * بفتح را وحاء مهملتین والف آنرا اتوف نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه وپرسوراخ ومتخلخل مانند اسفنج وباصلابت واز جبال شرقی حلب خیزد * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وحابس خون حیض وچون گرم کرده سرکه بران ریزند وبخور ابخار آن بدارند باعث ازالهٔ ورم ورافع نزف الدم ورعاف وخون حیض است ونشستن مقعده بسرکهٔ که در ان آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده وتطریل آن جهت استحکام اعضا وقطع عرق ورفع اعیا وحمول جرم آن جهت بواسیر وقطع حیض وطلای آن جهت استسقا نافع

* حجر الرخام * بفتح راء مهمله وخاء معجمه والف ومیم * ماهیت آن سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب میکنند واقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن رادع وقاطع نزف الدم وجهت جراحات وباسرکه جهت تحلیل اورام ورفع استسقا وباصمغ ونوشادر جهت بهق ورفع آثار وذرور آن جهت رفع بواسیر وآشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشته باشد باعث نسیان است وهمچنین بسیار خواندن نقشهای آن وآشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب با سم مشروق وقصد رفع عشق دافع تعشق است

* حجر الزبرة * بكسر زاء معجمه وسكون باء مثناة تحتانيه وفتح راء مهمله وها * ماهيت آن سنگی است با دسومت وثقيل وزرد شكن * افعال وخواص آن * ذرور آن جهت اندمال جراحات بسيار نافع *

* حجر السلوان * بفتح سين مهمله وسكون لام وفتح واو والف ونون * ماهيت آن سنگی است سفيد وشفاف شبيه ببلور وفرق ميان آن وبلور لزوم شدن آنست در آب وآنكه محلول آن در آب مانند شير باشد بخلاف بلور * افعال وخواص آن آشاميدن آب محلول آن جهت خفقان ونزف الدم وحرارت معده ورفع مرض عشق مقدار شربت آن يك درهم ونوعى از آن كه مائل بزردى وبسيار براق نيست از جملهٔ سموم است *

* حجر البسطريط * بفتح سين وسكون طاء وكسر راء مهملتين وسكون ياء مثناة تحتانيه وطاء مهمله در آخر بفارسي سنگ مرمر نامند * ماهيت آن دو نوع است يكي معدني ودیگری آبی است كه آنرا بهر شكلي كه ميخواهند منجمد ميكردانند بدين قسم كه زميني را كه در آن آب ميباشد بهر شكلي كه ميخواهند حفر ميكنند ويك شب ميگذارند از خلل وفرج آن آب در آن مكان محفور جمع ميكردد روز ديگر رفته آن خاكي را كه از آن بر آورده اند در آن ميريزند ومدتي ميگذارند وبعد از آنكه خوب منجمد وصلب گشت بر می آورند وتراشيده جلا ميدهند ومعدني آن تختهٔ سنگها است كه از معدن آن بر مي آورند واين صلبتر وشفافتر از آبي آنست معدن آن كرمان ودر شهر بابك وقلعهٔ اقادر لخسجان ورائين وتبريز واجمير نيز است وكرمانى بهتر وصلبتر ورنگ آن سبز وسفيد ونخودى وملون بالوان زرد وسفيد وسرخ كمرنگ رگ دار وشبيه بيشم وتبريزى اندك زرد رنگ ورخوتر است واجميرى سفيد وصلب بهترين همه آنست كه از معدن مرغ آورند * افعال وخواص آن سنون محرق آن جهت تقويت لثه وضماد آن باراتينج وزفت جهت تحليل اورام صلبه وبا موم روغن جهت درد فم معده وذرور رخام آن جهت سوختگي آتش مفيد است *

* حجر السمك * بفتح سين وميم وكاف بفارسي سنگ سر ماهي نامند * ماهيت آن سنگي است كه از سر نوعى از ماهي برمى آيد وماهي آن بقدر شبرى تا دو شبر وفلس دار حلال ودر سر ماهي دو سنگ ميدرد وجانب آن وسفيد براق وصلب از ماهي كوچك كوچك واز بزرگ بزرگ ميباشد * طبيعت آن در اول گرم ودر دوم خشك با قوت مفتته * افعال وخواص آن آشاميدن سائيدهٔ آن جهت تفتيت حصاة كرده مجرب *

* حجر العسلي * بفتح عين وسين مهملتين وكسر لام وياء نسبت * ماهيت آن سنگی است سفيد وسائيدهٔ آن غليظ ومائل بزردى وشيرين * طبيعت آن مائل بحرارت * افعال وخواص آن منقى قروح ودر افعال ضعيف تر از حجر لبني است

* حجر الغاغاطيس * بفتح دو غين معجمتين ودو الف وكسر طاء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وسين مهمله * ماهيت آن سنگی است سنگين سياه رنگ مائل بزرقت ونيز گفته اند سنگ سياه رسوب صفائحي است كه از وادى غاغاما كه بين فلسطين وطبريه از ارض مقدس است خيزد وآن وادى مشهور بجهنم است وآن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد واز يكرطل آن يك اوقيه بماند وسفيد وصلب گردد وبوى آن در حين سوختن مانند بوى شاخ حيوانات ونفط وقير باشد * طبيعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل وملين وآشاميدن آن قاطع حمل وحيض ومفتت حصاة ومقدار شربت آن تا نيم درهم وبخور آن جهت غشي كه از اختناق رحم باشد وگريزانيدن هوام ودفع كرم اشجار مطبوخ مجرب ومطلی آن با زعفران ومهيج صرع مصروعين وبخور آن وضماد آن جهت نقرس ورويانيدن گوشت مفيد است

* حجر الفتیله * بفتح فا وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها * ماهیت آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه بغار یقون وریشه دار ازان فتیله توان ساخت ودر کرمان کثیر الوجود و آن سنگ را که بکوبند مانند پنبه نرم میگردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند و بر آن روغن ریخته مشتعل مینمایند و مادام که بر آن روغن بریزند مشتعل میباشد و یك فتیله کوچکی تا ده رشته ماه کفایت میکند و میگویند که پارچه نیز ازان بترتیب میبافند * افعال وخواص آن گویند از برای التیام جراحات حیوانات بیعدیل است

* حجر الفلفل * بضم دو فا وسکون دو لام * ماهیت آن نزد مؤلف ما لایسع حجر حبشی است و مثل گوز شلیو نزد ابن تامید سنگریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل کرده باشد * افعال وخواص آن در تحلیله کلف و امثال آن مستعمل است

* حجر القبطی * بکسر قاف وسکون با موحده وکسر طاء مهمله و یاء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشنان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان میشویند * ماهیت آن سنگی است مائل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و از جبال صعید مصر خیزد و گازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و الانحلال آنست در آب * طبیعت آن سرد وخشک در اول * افعال وخواص آن مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن از هر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و امثال جراحات اعضای رخوه و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ مقویه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و فرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بد بوئی رحم نافع

* حجر القمر * بفتح قاف وسکون راء مهمله و آنرا بزاق القمر و زبد القمر و بهندی چندر کانت گویند * ماهیت آن سنگی است سفید مائل بغبرت و سبك و شفاف که نقره زاجذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و گویند شیئی است که بر سنگ ها می افتد و متحجر میگردد و در هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن آنست که در او صاف مذکوره بهتر و زیاده باشد * طبیعت آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند و در اول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت وسواس و جنون و خفقان و نزف الدم مفید است و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول وجاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت ثمر ما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر مثمر گردد و مطلع آن کثیرا است *

* حجر القیشور * بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم شین معجمه وسکون واو وراء مهمله و صاحب منهاج بعین مهمله گفته * ماهیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه از اعمال مصر خیزد و علی بن عیسی گفته که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبك کثیرة التجاویف هش آنست * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال وخواص آن محلل و حابس نزف الدم و آشامیدن سرکه که آنرا گرم کرده در آن انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت سترده موی و تحلیل رطوبات در استسقا و چون بر توشتهای بمالند حک شود بنوعی که اصلا معلوم نگردد و مدرون محرق

مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زائد و پر کردن قروح عائره و اکتحال آن جهت شکوره و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است * دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد پس سائیده استعمال نمایند *

* حجر الکرک * بفتح کاف و راء مهمله و کاف و بزاء معجمه نیز آمده * ماهیت آن سنگی است بسیار سفید از هند و ساحل دریای آنجا خیزد که دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی باکل ورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد شبیه بحجر سلوان و بلور * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و در پیوست معتدل نیز گفته اند * افعال و خواص آن رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن جمیع امراض ردیهٔ آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از آن باعث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بنحوی که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند * بسیار معتبر است و از آن مهرها میسازند و در موی میکشند و میگویند که موی را در از میکرد اند

* حجر الکلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده * ماهیت آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند سگ آن را بدندان گیرد و دور اندازد * افعال و خواص آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر گردند آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنها است

* حجر الکلی * بضم کاف و فتح لام و یا * ماهیت آن سنگی است که در گرده آدمی تکون مییابد سرخ رنگ یا کبود ت میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است

* حجر اللبنی * بفتح لام و باء موحده و کسر نون و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیده آن مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحهٔ معده شربا نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقهٔ قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

* حجر اللوقوا عرافس * بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و راء مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله * ماهیت آن سنگی است که کازران بر آن رخت میشویند * طبیعت آن مجفف بی لذع * افعال و خواص آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات شربا و ذرورا نافع است

* حجر المثانه * بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر * ماهیت آن سنگی است که در مثانهٔ انسان تکون می یابد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است

* حجر المحک * بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن

و بعضی اغبر ایضاً چون بطا ردمان متواتر با آن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند چرک را زائل گردانند و بعضی مردم از ان سنگ با ترتیب مهل مثل وچون طلا را بران بمالند و بنحویکه خطی از ان بران ظاهر گردد لیکن و بلدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس رد کرده و اکتحال آن با شیر مرضعه پس جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است

* حجر المسن * بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده * ماهیت آن سنگی است که با آن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه و طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سفید ج قسم زبون آنست * طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کحلاً و طلاءً و سائیده آن با آهن جهت روانیدن موی و آشامیدن یکدرم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نمایند بر قرص حیکه دفعة بهم میرسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویه چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است

* حجر المشقق * بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی * ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ تا رهای آن نیز رنگ سائیده آن و تو بر تو و زود شکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از ان ضعیفتر * افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و بر آمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است *

* حجر المقناطیس * بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون گاو و کرم الدد ازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هرچند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند * طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازالهٔ حصاة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زمرد ار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نه

قیراط و نکاهداشتن بجهت آن در حجره مفید با خود باعث قبول رجاء و هیبت و قضای حاجات و نکاهداشتن آن در دست راست گرازدن دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و رد زائیدن و بخور آن که نرم سوده باشند اندک بوا بکر بیاشند و با نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان آن مرچند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و گویند چون حائض مس آن کند این اثر از ان زائل کردد و گویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با گلاب شسته سرمه ترتیب داده دیگری از ان اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر بشخص مکحول با آهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول کردد که ما فوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند *

* حجر المنفی * بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت * ماهیت آن سنگریزهٔ ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال مصر خیزد * افعال و خواص آن طلای سائیدهٔ آن باعث بحسی عضو است بحدیکه ادراک بقطع آن نشود *

* حجر النار * بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آنرا حجر الاصم و حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند * ماهیت آن انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از ان بجهد و بوی دخانیت از ان آید * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم گفته اند * افعال و خواص آن ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسرة الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بولته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند

* حجر النمر * بفتح نون و کسر میم و راء مهمله * ماهیت آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از ان کوچکتر و در جوف پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد * افعال و خواص آن طلاء آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی موثر

* حجر الهندی * بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است مائل بسیاهی و سرخی و سائیدهٔ آن مائل بسرخی و زردی و آنرا شادنج هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد * افعال و خواص آن ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن آن یکدانک و کمتر از ان جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید

* حجر الیهود * بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند * ماهیت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی ببروت و در دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن با وصاف مسطوره و مادهٔ آن بی خطوط و مائل بسرخی و تیرگی و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاة مردان و مادهٔ آن بزنان و مادهٔ تکون آن شاید اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ لزجهٔ مختلطه برطوبات و اجزای هوائیهٔ محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعهٔ کواکب از خلل و فرج احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان هباب متحجر گردد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته * افعال و خواص آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت دهندهٔ خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده با پنجاه مثقال با آب گرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابهٔ خون

منجمد در مثانه مجرب دیدند و با آب گرم خالص واکتحال آن با خون خفاش جهت ز و یانیدن موی مژه که ریخته باشد وطلای آن بر ابر و جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و بتنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت تابین صلابات مضر بحکر مصلح آن صمغ وسفوفات رمغا جین آن دو ثلث آن با دو دین کبیر دو کریات

** فصـــــــل الحاء مع الدال المهملتین **

* حداة * بکسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره و بترکی چلقان و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی ابو القطاب و ابو الصلت وجمع آن حدأ وحدآن آمده * ماهیت آن طائری است معروف فی الجمله شبیه بباز و در شهرها و عمارات و اشجار میباشد و گوشت حیوانات کوچک را میرباید و در هند یک نوع دیگر نیز میشود که سر و سینهٔ آن سفید و باقیتنهٔ آن همه سرخ تیره و در جثه از نوع اول کوچکتر و مردم مرد ار خوار که صنفی از هنود هند و بنگاله اند که آنها را دوم رکنجر و چندال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط و گوشت را * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن با کندنا و مداومت بران قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با کلاب و قلیلی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویهٔ مذکوره جهت امراض مزبوره نا شتا و مغز سر آنرا چون در آب کند تا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوختهٔ پر آن بغیر سر آن بمقدار یک دانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بعد یک روز و تدهین بروغنی که بیضهٔ آنرا در آن جوشانیده باشند و تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهرهٔ آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب سائیده و ملسوع بلسع هوام سمی آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تع خصوصا که در آب را زیانه سه هفته در آفتاب گداشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بنحویکه آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زندهٔ آنرا در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضلهٔ تازهٔ بچهٔ نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نگذارند و سائیدهٔ خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازهٔ آن ضعیفتر و گویند چون دو لشکر با هم مقابل کردند و حداة سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و بدین سبب آنرا فتح اللقا نامند

* حدید * بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لوهه نامند * ماهیت آن از جملهٔ فلزات معروفه است و اجناس کلیهٔ آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است فولاد و مادهٔ آن که نرم است آهن و فولاد دکانی طبیعی را شاپورخان و شابرخان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شاخ سوختهٔ بز و حجر البرخام را بالسویه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فیروزه و قلعی را رصاص بر آن است و چون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ گداختند بمرتبهٔ رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را ازو بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کورهٔ مخصوص بآتش بسیار شدید یک هفته مینا بند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات

مانند و درد و رطوبت آن مقدار معتاد که در رحم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در ورود آن کتجد لطیفه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنجار آن در آخر سوم تا چهارم * افعال و خواص آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعا و اسهال مزمن بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبیکه آهن گران آهن تفته را مکرر در آن سرد مینمایند و آنرا دوس و ماء الحدید نیز نامند و شراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معدی و ذوسنطاریا قویتر از آب تفته آهن است در آن و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است و چون برادهٔ آهن را در شرابیکه زهر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شرب آن زیان نرساند و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشد الضا و برادهٔ آهن را چون بخورند در شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویهٔ قویه است و بعد از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سرمالیدن و مقدار یک درهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه و روغن کاو و خواص آورده اند که برادهٔ آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید دیگر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داحس و نقرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است

* حدق * بفتح حا و دال مهملتین و سکون قاف گویند اسم بادنجان است و گویند بادنجان دشتی است و اهل قدس آنرا بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب و بهندی بهتکتیه و کتیکن نامند * ماهیت آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بی خار و در بعضی بلاد مانند بنگاله پرتخم و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان میرسد و زود فاسد میگردد و دهند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پرخار و ثمر آن بقدر فوفل و گل آن برنگ گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بعضی از آن بزرگتر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن میشویند و بخور نوع بزرگ آن که مقعدی نامند جهت بواسیر بعد یل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در آن جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن زبرهٔ گل آن جهت سرفهٔ مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تپ بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمی و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو و کنجد و برنج بریزند و شخصی بطرف شمال بنحویکه سایهٔ او بر آن نیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و بزن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که

کوساله ا و نیز مهرنك آن باشد بخورانند و مرد یا رمقاربت کند باز کیرد انشاء الله تعالی وچون آن بیخ را با روغن گاو وزرد چوبه سائیده برسربمالند جهت صداع وشقیقه وبخور آن جهت تپ وتعلیق آن برکردن جهت خنازیر وسلعه وسعوط آن با شیرزنان جهت صرع مفید وچون با دارفلفل وبول گاومیش بسایند و زنیکه بچه درشکم اونماند وبزرک نشود وساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند وبزرک شود وبنیکوئی تولد یابد وچون درحال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود وچون با صندل سرخ سوده بربدن بمالند هرکه بوی آنرا بشنود محب ومسخر او کردد ونوع صغیر آن جهت سلس البول وتپ وبواسیر خونی واسهال خون وامثال اینها نافع *

* فصـــــــل الحاء مع الراء المهملتین *

* حربث * بضم حا وسکون راء مهملتین وضم باء موحده وسکون تاء مثناة فوقانیه وبثاء مثلثه نیز آمده * ماهیت آن کیاهی است برزمین مفروش وبرک آن باریک ودراز ومابین برکهای طویل آن برکهای کوچك وخوشبو وطعم آن باحدت وبسیار خوشبوکننده دهان * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد وجهت سوء هضم ودفع بدبوی دهان وقولنج نافع وچون کوسفند از آن بخورد شیر وکوشت او خوشبو ولذیذ کردد مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است *

* حربا * بکسر حا وسکون راء مهملتین وفتح باء موحده والف آنرا حامالاون نیز کویند وکنیت آن ابوحجادب وابوالزندیق وابوالشقیق وابوقادم وبفارسی افتاب پرست وبهندی کرکت بکسر دو کاف فارسی وسکون راء مهمله وتاء چهار نقطه هندی در آخر نامند * ماهیت آن حیوانی است فی الجمله شبیه بچلپاسه واز آن بسیار بزرکتر وموی آن انسان وهمیشه نظر بآفتاب دارد ودر ایام کرما چهرهٔ آن سرخ میکردد ودنبالهٔ آن بلند وچشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای آنکه صید خود را بهرطرف که باشد ببیند وچون صید او که مکس وامثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را برمیآورد وآنرا میربايد واز دور که می بیند رفته آنرا صید میکند وحشرات سمی مانند هزارپا وعقرب را نیز صید میکند ومیخورد کویند کسی را نمیکزد وچون بکزد کشنده است ومعالجه ندارد * طبیعت آن درچهارم کرم وخشک * افعال وخواص آن کویند چون موی مژکان را بکنند وخون آنرا بران بمالند دیکر موی نروید وزهرهٔ آنرا چون اکتحال نمایند غشاوهٔ بصر را ببرد وپیه آنرا چون برآهنی برروی آتش بسوزانند ومخلوط باخون وانکی آب نموده برقروح سر بمالند دریك مرتبه آنرا زائل کرداند وچون آب مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدن را بآن بشویند رنک بدن را تا چند روز سبز میدارد وکوشت آن سم قتال است وعارض میکردد از خوردن آن قی ووجع فواد ومداوای آن قی فرمودن وساثرتد ابیر فدارهم رابعمل آوردن وتخم آن نیز سم قتال است ودریکساعت کشنده ومداوای آن خوردن فضلهٔ بازباطلا که نوعی از شراب است وقی فرمودن وپاکیزه کردن معده ومالیدن روغن کاو برتمام بدن وتکمید سربماء اللحم وخوردن انجیر خشك با مسکه وجنطیانا است

* حردون * بکسر حاء مهمله وسکون را وضم دال مهملتین وسکون راو ونون ودرطبرستان ماچه کول ودراصفهان مال مالی وبهندی باهمنی نامند * ماهیت آن حیوانی است شبیه بوزغه وورل بری واز آن بسیار کوچکتر وباد ست وپا وسرباریك وطولانی ودرعرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میکردد ودررخانها وخرابها وکوهستانها یافت میشود * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن تعلیق دل آن در لتهٔ سیاه بسته جهت تب ربع وطاوس پوست

محرق آن با عسل جهت تحسس کردن اعضا بحدیکه از ضرب و قطع متالم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکهٔ چشم وضماد آن جهت تنقیهٔ بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زود شکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و امین الدوله گفته که هیچ پیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بربازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت آن که تریب بکردهٔ آن میباشد برکمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کردهٔ آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دوا ستار روغن کار بغایت محرک باه و مسخن کرده و گویند چون حردون را باسم صاحب عرق النسا صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رگ را باسم آن شخص قطع کنند و بعد از آن بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند بالخاصیة رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن مورث جذام است

* حرشف * بفتح حا و سکون راء مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خربع و بفارسی کنگر نامند * ماهیت آن اصناف میباشد بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف را ما صنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انگشتی و طول تا دو ذرع و پربرگ و باخارهای تند و گویند برگ این کوچکتر از برگ بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب و انار مجتمع کرده از اجزای زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسرخی و بالزوجت و از مطلق حرشف مراد این است و اما صنف صغیر بری آن بیساق و کوچک و خاردار و آنرا خوبه نامند و همه آنها با رطوبت چسپنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول آنرا پخته با ماست و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذیذ میباشد * طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحهٔ شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب و خشبو کردن عرق و موم روغن آنرا که باسه مثل آن آب کنکر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویهٔ حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قویتر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظهٔ سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفهٔ کل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت حزاز و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقی و صمغ حرشف را بهندی کنکر زرد نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* حرف * بضم حا و سکون راء مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد و بسریانی مقلیاثا و بعربی ثفا و بری بلاسفین و بفارسی تخم سپندان و اسفند سفید و تخم ترهٔ تیزک و شب خیزک و بیونانی قردامومن و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و گویند چون آنرا بریان نمایند آن زمان مقلیاثا نامند * ماهیت آن از جنس ترهٔ تیزک است و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول و برگ آن نرم و ریزه و در رجرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ بری آن مائل بتدویر و با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک

است آنرا حرف نامند و در خورد نیهای گرم بیشتر استعمال مینمایند وانچه سفید و مدور است آنرا خردل گویند واین را بیشتر در طلاها بکار دارند وانچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد گویند * طبیعت لباب ان در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف وکشندهٔ کرم معده وحب القرع ومحلل ریاح ومقطع بلغم ولباب خشک آن در افعال قریب بتخم آن وضماد ونطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده ومثانه ومورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی وسرکه وبری آن شدید الحرافة وشبیه به بستانی وازان در افعال قویتر وبدستور تخم آن از تخم بستانی * طبیعت تخم بستانی ان که حب الرشاد مراد است در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت محرک باه ومدر بول ومحلل اورام سپرز ومنضج اورام بلغمیه ومحلل آنها وقاتل جنین واقسام کرم معده وامعا ومقوی ذهن وتریاق هوام ومخرج فضول سینه وریه ومواد فاسده ازبدن واستیصال سودا ورطوبات غلیظه ازان ومحلل ز کنندهٔ بلغم خام بطرف مثانه ودافع استرخای کل بدن ومفتح سدد ودافع سیلان چرک معده وامعا ومقوی اشتها وآشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج وتحلیل ریاح وتنقیهٔ سینه وریه وجهت ربو وادرار حیض ونهش هوام وتسخین معده وکبد وبرانگیختن شهوت طعام وباه واخراج دیدان وحب القرع واخراج مشیمه وکشندهٔ جنین در شکم واخراج آن وبدستور پنجدرهم آن با آب گرم وقانید سنجری وروغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر ولعوق آن با عسل جهت سرفه وربو ودرد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد وبا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت وعسل جهت درد سینه وشکاف عضل وتنقیهٔ موادیکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد وبا تخم نیمبرشت بتنهائی بغایت مبهی ومصلح سینه وجابر شکستگی اعضا وبا شیر بزیقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازالهٔ برص مؤثر بشرط نهایت امساک از اطعمه وبودادهٔ آن بسیار قابض جهت سحج واسهال بلغمی نافع مضر گرده مصلح آن شکر ونبات وخیار بدل آن خردل وتخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم وضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر وجهت تنقیهٔ قروح شدیدهٔ سر وقوبا وجرب متقرح که نار فارسی نامند وگزیدن هوام ومنع ریختن موی ودرد سر ووجع ورک وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت عرق النسا واورام حاره و سوختگی آتش وبا آب ونمک جهت انضاج دمامیل وبدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول وشرب آن جهت منع ریختن موی وشستن سر با آب آن جهت دفع چرک ورطوبات از چه ومنع اسقاط موی ولطوخ آن جهت بهق ابیض وبرص وطلای آن با خون خطاطیف جهت رفع وضح وغیرآن وبا عسل جهت نمش وباصابون جهت نمش مستحکم وبا زفت جهت درد سرکهنه وباغار جهت درد اساقل وکمرکاه ودر انفجار دبیله مؤثر وتحقین بدان جهت قرحهٔ امعا ووجع ورک وحبس اسهال واسترخای مقعده ودود آن جهت بواسیر وگریزانیدن هوام مفید

* حرف ابیض * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا وفتح الف وسکون باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید وبهندی سرسون گویند * ماهیت ان گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن وبیخ آن بزرگ وگل آن سفید وحدت آن کمتر از رشاد وخردل فارسی است * طبیعت ان قریب بدان * افعال وخواص ان منشف رطوبات وآروغ آورنده ودرسائر افعال مانند رشاد است

* حرف الباباي * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا وفتح باء موحده والف وکسر با ولام ویاء نسبت * ماهیت ان ... برگ آن شبیه ببرگ ترب وباخشونت وگل آن زرد وتخم آن سفید ومدور ورنگارنگ خاصره

حرف ابیض

حرف الباباي

و در مازندران کلمه تره و شاه تره نامند * طبیعت آن گرم و تر و تند تر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد * افعال و خواص آن مقیء قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن و جاذب امراض بارده و عرق النسا نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سائر افعال قوی تر از حرف بستانی و شانزده قیراط از کل آن مسهل قوی و مقیء اخلاط مریه مقدار شربت آن یک درهم است

* حرف السطوح * بضم سین و طاء مهمله و سکون واو و حاء مهمله بیونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف با شیرون و اکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند * ماهیت آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک بقدر شبر متشعب و شعبه برآمده و بر اطراف آنها گلی سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها و دیوار است و صاحب تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته * طبیعت آن گرم و با حدت قوی تر از انواع مذکوره است * افعال و خواص آن منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مسقط جنین و مخرج آن شربا و حمولا جهت لقوه و عرق النسا مفید مسهل خون و مقیء قوی و مخرج بلاغم و خراجات و اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ و نیم و چون هیز قیراط از کل آن بیاشامند اخراج مرهٔ صفرا بقیء و اسهال نماید و تحقیق بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب قوت تفتیح و جذبیکه دارد اسهال خون مینماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد

* حرف الماء * بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبریون و بعضی مردم آنرا قره مومن نامند * ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و در اول مستدیر و در آخر باتشریف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء درمیان آبها ایستاده میروید و برگ آن بی تشریف ا
* طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم * افعال و خواص آن مسخن و مدر بول و حیض و جلای علتهای باردهٔ باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند

* حرف المشرقی * بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر راء مهمله و قاف و یا * ماهیت صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب و شبیه ببرگ شیطرج و از آن نرم تر و سفید و گل آن سفید و بر اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند و در جمیع افعال قوی تر از حرف بس است مطبوخ گیاه آن با کیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح موثر

* حرمل * بضم حا و سکون راء مهملتین و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و بفا اسپند نامند * ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی را نبات بقدر ذرعی و از یک تنه شاخ میروید و برگ آن مائل بتند و بر و غلاف دانهای آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بسه خط و مانند کـ ـه و تخم آن سیاه بقدر خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانهٔ آن طولانی و سفید رنگ و او حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم و در

خشک * افعال وخواص آن لطیف وجالی سینه وشش از رطوبات لزجه ومحلل ریاح امعا ومواد غلیظه ومبهی ومسمن
ومدر شیر وبول وحیض ومسهل سودا وبلغم غلیظ وحب القرع اعضاء الراس والغذاء وغیرها آشامیدن جرم آن جهت
صرع وفالج وجنون ونسیان وسائر امراض باردهٔ دماغیه وعصبانیه وتسخین اعضای دماغ وماثریدن ورفع استسقا ویرقان
وسدد وقولنج وعرق النسا نافع وآشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه وتصفیهٔ خون ونرم داشتن طبع اعضاء
الصدر وچون یک اوقیهٔ آنرا بکوبند وبا چهار اوقیهٔ آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل ودو اوقیه روغن کنجد
بنوشند قی بقوت آورد وتنقیهٔ سینه واعالی بدن از رطوبات لزجه نماید وضیق النفس وسعال رطوبی را مفید امراض
الراس وغیره چون آنرا بقدر یک رطل در شراب ویا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد وتا سی روز
روزی تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن وصرع مجرب دانسته اند وچون سه روز متوالی زنیکه حامله میشده باشد
وبعد ازان نشود از ان مطبوخ بیاشامد اعادهٔ حمل او شود وچون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یک مثقال تا یک
مثقال ونیم ناکوفتهٔ آنرا تناول نماید رفع آن علت کرده مجرب دانسته اند وچون با تخم کتان وعسل سرشته بدان مداومت
نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل وچون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاة نافع واکتحال آن با زعفران
وزهرهٔ مرغ خانگی وعسل وشراب وآب رازیانهٔ تازهٔ سبز جهت ضعف بصر امتلائی ونطول آب مطبوخ آن جهت تقویت
اعضا وسیاه کردن موی وازالهٔ خدر ومداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد وآب جهت رفع امراض رئه وجگر وطلاء
آن با روغن شبت بر ناف وتهیگاه جهت قولنج مزمن وضماد سائیدهٔ گرم نمودهٔ آن بتنهائی جهت فالج واسترخا وخدر و
اوجاع ریحی وغیرها در هر عضویکه باشد نافع بشرط مداومت وبدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک با آب برگ عنب
الثعلب واگر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک گردد بهتر است وسعوط عصارهٔ آب مطبوخ آن جهت
نزله وسرخی چشم وقطور آن که در آب ترب وروغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه وکرم ودود گوش وطنین ونخور
آن جهت درد دندان ورفع چشم بد وتعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت
وبخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین ومصدع ومغثی مصلح آن ربوب ومیوهای ترش وسکنجبین ومعوضات دیگر
مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا وگویند تخم سداب است وروغن آن در سوم گرم ودر دوم خشک
ومفتح سدهٔ دماغی وجهت فالج ولقوه ورعشه واسترخا وصرع واختلاج ورياح اعصاب وخدر شربا وضمادا وحقنهٔ آن جهت
درد کمر وعرق النسا وبرودت گرده ورحم مفید وحمول پیه آن با روغن ایرسا سائیده مفتح افواه عروق وخون بواسیر است
* حرملی * بضم حا وسکون راء مهمله وضم میم وفتح لام وها وعرب آنرا اقصیانانا نامند * ماهیت آن نباتی است حجازی
بقدر قامتی ودر کنار آبها میروید واز جملهٔ یتوعات است وپر شیر وبرگ آن دراز تر از برگ بید وکوچکتر ازان وتیره
رنگ * طبیعت آن گرم وباحدت * افعال وخواص آن گویند چون شیر آنرا با پنبه ویا صوفی بگیرند بحدیکه آن
پنبه وصوف خوب تر شود وآنرا بگذارند تا بد بو شود وچون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد وجرب خود را بخارد
پس آن پارچه وصوف را بدان بمالد بقوت که احساس وجعی نماید جرب آن بزودی زائل گردد
* حر * بضم خاک خالص وبکسر وفتح خاک سنگدار است

* فصل الحاء المهملة مع الزاي المعجمة *

* حزاء * بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وبضم حا وبمد وقصر هر دو آمده است گویند بفارسی آنرا دینار رویه نامند

و بقولی تخم آنرا اربیرا و بشیرازی میرک گازر ولی وگوخر نیز و در مازندران آذاریچه خوانند * ماهیت آن بری
و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انگشتی و از آن باریک تر و شاخهای آن باریک منشعب و از
بالای ساق رسته و آنرا قبهٔ شبیه بقبهٔ زردک بری و مائل بزردی و تخم آن عریض و مائل بطول و تند طعم و با عطریت و برگ
آن شبیه ببرگ کشنیز و از آن بسیار ریزه تر و گویند شبیه بکرفس و از آن اندک بزرگتر و پهن تر و گویند شبیه ببرگ سداب
و از آن زرد تر و بیخ آن شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و طعم آن و بن ستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه
و صاحب تحفه نوشته که صاحب بخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ گفته اند که در طبرستان آنرا جعفری نامند و ظاهرا جعفری
از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و اقسام میباشد و گیاه
آن تا ببلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن
برگهای ریزه و ساق و شاخهای آن باریک و سبز مائل به بنفشی و آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبهٔ گل آن بزرگتر و پر برگ
و رنگ آن زرد طلائی و آنرا صد برگ و گیندا نامند و بعضی بتعمد برگ گل آن را پستهٔ رنگ میگردانند بدین نحو که در هنگام
ظهور شکوفه و گل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل ببیخ آنرا شکافته قدری نیل در آن میگذارند و بر بالای آن پارچهٔ نم کرده
می پیچند و قسمی دیگر آنکه آنرا حبشی نامند برگهای گل آن زرد و ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه آنرا سرنائی
مینامند برگهای گل آن اندک بلند و پیچیده شبیه بسرنا و نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در
وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آنرا گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک و انبوه و نیز نر و ماده
میباشد نر آن بر اطراف قبهٔ گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمهٔ و بر آن برگهای بسیار ریزه که
زیره نامند و مادهٔ آنرا برگهای همه مساوی و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم بنشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنگ و
باریک طولانی و گل قلم کردهٔ گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از روئیدهٔ تخم آنست و بهترین آن صد برگ و گل بزرگ تازهٔ
آنست * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و قابض و محلل
و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضرت اغذیهٔ منفخه و معطشه
و جهت سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معدهٔ بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی
و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات و چرک از گوش و طلای برگ
درخت آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند و چون اندکی از آب برگ آن و اندکی
زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز
باعث تقویت آنست * مضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول
بارده و بادرنجبویه نیز گفته اند و ترشیها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند
تا رنگ آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچهٔ سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار
زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پستئی میشود و بر پارچه رنگ پخته میشود و از آفتاب تغییر نمی یابد

* **حزاء بری** * و حزاة نیز نامند و بشیرازی گوخر گویند * ماهیت آن از جملهٔ سداب بری شمرده اند و دو قسم
میباشد بری و بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ کشنیز و تخم آن سبز

وخوشبو واین بهترین اقسام است * **طبیعت** آن گرم وخشک در آخر سوم * **افعال وخواص** آن مقوی هاضمه ورد المع
ریاح وادویهٔ قتالهٔ بارده خصوصا سم عقرب و مدر بول ومجفف منی وقسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی
وبرکها وبرک آن شبیه ببرک شداب وبازغب وخوشبو وتند طعم وتخم آن شبیه بانجدان وزوفرا عبارت از آنست وصاحب
اختیارات بدیعی نوشته که برک آن شبیه ببرک جزر وطعم آن قریب بطعم رازیانه وتخم آن سبز رنگ وخوشبو وخوش طعم
نزدیک بتخم کزر در شکل وبرجامه بچسپد وبشیرازی آنرا خودوسک نامند * **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک * **افعال وخواص**
آن مقوی معده واحشا وجگر ومحلل ریاح وهاضم ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسخن گرده ومثانه ومسمن آن ومبهی ومقوی
آن ومنقی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وآشامیدن وبوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی وبرودت دماغ
وضماد آن جهت تسکین وجع وورم بواسیر وبدستور خوردن آن وادهان آن گویند بواسیر را زائل کرده اند ورنگ
روی را نیکو سازد وهیچ دوائی با آن نرسد وطلای گل وبرگ آن با عسل جهت خراجات واکله وضماد جمیع اجزای آن
با شراب وبا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام ونیم درهم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع وجالینوس
بالخاصیه آنرا جهت سعال یابس مفید میداند وتخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست ومضر سر ومجفف منی مصلح آن
بادرنجبویه بدل آن سداب است هرگاه اقسام دیگر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم واز تخم آن تا یک مثقال
* **حزاز الصخر** * بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وضم زای معجمه والف ولام وفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه وراء
مهمله وبضم حا نیز آمده ودر مصر حناء القریش وبفارسی گل سنگ وبدیلمی سنگ حنا گویند واین را حزاز از ان جهت
نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زائل میکرده اند * **ماهیت** آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود ورنگ
آن سبز مائل بسفیدی وچون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد * **طبیعت** آن سرد وخشک * **افعال وخواص** آن
جالی وجهت اقسام قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارت اعضا وارام حاره وورم زبان وباعسل جهت یرقان ضمادا نافع *
* **حزنبل** * بفتح وبضم حاء مهمله نیز وضم زای معجمه وسکون نون وضم باء موحده وسکون لام لغت عربی است وکف الدابه
وکف النسر ویونانی مریافلن نامند * **ماهیت** آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ومراد از ان بیخی است
سفید وسطبر مائل بتیرگی وزردی وطعم آن شیرین مائل بتلخی ونبات آن انبوه وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وعریضتر
از ان وزغب وساق مجوفی از وسط آن رسته ورنگ آن ما بین سرخی وزردی وزغب وبرگهای ریزه احاطهٔ ساق آن نموده
وبلندی آن تا دو ذرع ومنحرف بجهت اسفل بحد یکه ملاصق زمین شده وبر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج ودر درونش
با اندک رطوبت وخارهای ریزه در اطراف آن وگل آن مائل بسفیدی وزردی ومحیط بساق آن مثل فراسیون وبی شعبه وشاخ
ومنبت آن نزدیک آبها واکثر بلاد مانند طرسوس واراضی شام وغور وطبریه وجبال بیت المقدس وعکا وموصل وغیرا اینها
از بلاد مناسبه بطبیعت آن وبهترین آن طرسوسی چرب وشیرین با اندک تلخی است وتازهٔ آنرا چون از زمین بکنند نرم
مانند شمع میباشد وچون بخایند مانند خمیر گردد وچون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آنرا بکنند صلب وبزرگ میباشد و
قوت آن تا دو سال باقی میماند * **طبیعت** آن در اول سوم گرم ودر وسط دوم خشک * **افعال وخواص** آن مفتح
ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض والزینة والمفاصل وغیرها آشامیدن
آن جهت رفع صداع کهنه ورفع بخارات ومنع تصاعد بخار وتقویت دماغ وقطع نزلات ورمد ودرد لها ونزلات ورمد ودرد لها ؤاز لاه وسینه وسعال

وربو وضيق النفس وقولنج ورياح غليظه وضعف جگر وسپرز و با عسل جهت حصاة رمل ومداومت يک هفته تا دو هفته بدان
جهت استسقاء لحمى وزقى وبا سکنجبين جهت نيکوئى رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع کرده ونزف الدم وبا
گلنار جهت قطع سيلان خون و با آب کندنا جهت اسقاط دانهٔ بواسير ومداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحليل آنچه
در انثيان بهم رسد وباصبر جهت وجع مفاصل وعرق النسا الراس بخور آن جهت صداع وتحليل مواد دماغى وضماد مطبوخ
مهراى آن با سداب در روغن زيتون جهت فالج ولقوه وکزاز وخدر وعرق النسا الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل
سامعه العين اکتحال آن جهت قطع بياض وناخنه وسلاق السموم آشاميدن آن جهت سموم حيوانى ونباتى وتقويت باه
اجماعى اطبا است خصوصا با شراب وبدستور طلا کردن آن الخواص آشاميدن منقوع يک درهم آن در شير تازهٔ دوشيده
بقدر يک سير صبح ناشتا تا آخر روز چيزى نخوردن موجب عدم تاثير سموم است مطلقا خواه حيوانى باشد وخواه نباتى
تا مدت يکسال وگويند تا مدة العمر وبا آب ونمک جهت سقطة الجروح ضماد تازه وخشک آن جهت منع جراحات والتيام
آنها بغايت مفيد وگويند مضر ريه است مصلح آن انيسون مقدار شربت آن يکمثقال تا دو مثقال يوسف بغدادى در مرنافلن
صنفى را بيان نموده که در شام بهم ميرسد وآن بحرى است شبيه بسورنجان صلب وعظيم وچون بخايند نرم ميباشد ودر
رفع اثر سموم در عرض سال مخصوص بآن دانسته

* فصل الحاء مع السين المهملة *

* حسک * بفتح حا وسين مهملتين وسکون کاف وآنرا شکوهنج وشکرهنج نيز وبشيرازى خارسهوک وباصفهانى هردادو
در مغرب حمص الامير وبفارسى خار خسک وبهندى گوکهرو وهستى چنگهار يعنى در پاى فيل چون بخلد فرياد برآورد
* ماهيت * آن برى وبستانى ميباشد برى آن در صحراها ونزديک آبها وبيشها ميرويد شبيه بنبات هندوانه وشاخهاى آن
خاردار ومنبسط بر روى زمين وبرگ آن که نزديک خارهاى آن رسته شبيه ببرگ زيتون ونخود وطعم ظاهر آن وشبنمى
که بر آن مى افتد ترش وجرم آن بيمزه وبا اندک عفوصت وثمر آن سه پهلو واطراف آن نيز مانند خار ومغز آن از نخود
کوچکتر وسفيد رنگ وبستانى آن در بهرها ميرويد وشاخهاى آن مرتفع از روى زمين وخارهاى آن ريزه وشاخهاى آن طولانى
وطرف بالاى شاخها غليظتر از طرف اسفل وبر آنها چيزى رسته بباريکى موى ومجتمع شبيه بخوشه وثمر اين نيز شبيه بثمر آن
بهترين آن بستانى آن است * طبيعت * آن مرکب القوى از جوهر رطب اندک ويابس بسيار وحرارت لطيف وگرم
وخشک در اول نيز گفته اند * افعال وخواص * آن اعضاء الغذاء والنفض والسموم وغيرها جالى ومدر بول ومسکن
درد مثانه وافزايندهٔ منى ومفتت حصاة کرده ومثانه ومنضج ورادع ومليّن ودافع قولنج حار ومانع انصباب مواد وبا شراب
جهت دفع ادويهٔ سميهٔ نباتيه وآشاميدن عصارهٔ برگ وبيخ وثمر تازهٔ آن بتنهائى جهت قرحهٔ مجارى بول واحليل که
بفارسى سوزاک وبهندى سوزاک نامند وتقويت باه وتفتيت حصاة وعسر البول وقولنج وعصارهٔ آن مستعمل در اکتحال
مبرده ومجففه ورادعه ومضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع وعفونت دهان ووجع لثه واورام عضل حلقوم نافع وضماد
عصارهٔ طبيخ آن جهت ردع ورم حار ومنع حدوث آن وريختن مواد باعضا ودو مثقال عصارهٔ خشک برى با شراب جهت
سم افعى وپاشيدن آب طبيخ آن جهت بر طرف کردن کيک بغايت مؤثر وچون نخود را در آب تازهٔ آن مکرر پرورده
کنند در تقويت باه بيعديل مقدار شربت آن تا پنجدرهم مضر سر مصلح آن بادام وروغن کنجد وتخم آن در جميع افعال
مانند عصارهٔ گياه آن وروغن آن که آب گياه آنرا با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مقرر طلاى آن وآشاميدن وتحقين

بدان جهت تقویت باه ودردمفاصل ونیکوکردن رنگ رخسار ودرد کمروکرده وعسر البول ریختانیدن ومالیدن آن در احلیل وعانه وکمر جهت حصاة کرده ومثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میبختج یا عسل یا نبیذ وچون تخم آنرا که حسک الکلاب نامند باشیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند وهر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بیمثل است

* حسلل * بفتح حا وسین مهملتین وسکون لام وبکسر حا نیز آمده بیونانی حسمی نامند * ماهیت آن گیاهی است شبیه بصعتر وبرگ آن دراز تر وبزرگتر از ان وتیره رنگ * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن پختهٔ آن مقوی معده وهاضم ومصلح طعام فاسد شده وجهت خشبوئی دهان وآروغ وبا شراب جهت گزیدن رتیلا وعقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم وزیاده بران نیز مجوز است

* حسو * بتشدید واو وحسو بر وزن فعول نیز آمده * ماهیت آن غذائی است که از حبوب وغیر آن ترتیب میدهند رقیق وبطریق قهوه تناول مینمایند وبفارسی حریره نامند ودر قرابادین انواع آنرا ذکر یافت *

** فصـــــــــــل الحاء مع الشین المعجمه **

* حشیشة البراغیث * بفتح باء موحده وراء مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وثاء مثلثه بلغت شام گیاه دوقس را نامند ودر عراق مراد از ان گیاهی است که کیک را دفع مینماید ودر طبرستان کیک ولرش نامند وقسمی از دوقس را شمرده اند

* حشیشة الداخس * بفتح دال مهمله والف وکسر خاء معجمه وسکون سین مهمله لغت عربی است بیونانی فار فوخیا نامند * ماهیت آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها وبرگ آن شبیه ببرگ عدس واز ان بزرگتر * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملطف ضماد آن جهت لمعه وقروح شهدیه وداخس نافع است

* حشیشة الزجاج * بضم زای معجمه وفتح جیم والف وجیم برومی کسنین واهل اندلس حبیقه وحبقا وبفارسی گیاه آبگینه نامند * ماهیت آن گیاهی است که در شوره زار ومحوطها وخرابها میروید شاخهای آن باریک مائل بسرخی وبرگ آن خشن وبرشاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقلهٔ زبرنج وخشن وبسیار تلخ وبرجامه می چسپد * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن محلل اورام وراد ع ومفتح سدد وجالی وقابض وچون برگ زجاج را با لکلیه زائل میکرده اند را ازین جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند وتسمیه بدو را وتیه از عصارهٔ آن با شکر جهت سرفهٔ کهنه بسیار موثر وضماد عصارهٔ آن جهت اورام حاره وبواسیر وبا سفیدآب جهت حمره ونمله وتیر وطی آن با روغن حنا وپیه بز ومالیدن برگ آن جهت قوبا وغرغرهٔ آن جهت ورم لوزتین وبا روغن گل جهت درد گوش مفید مضر سر مصلح آن نبات وخشخاش مقدار شربت آن تا ده مثقال است

* حشیشة العلق * بفتح عین مهمله ولام وسکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان خنیس نامند واز جملهٔ پودنه است ودیماز زلو را ان وجی گویند * ماهیت آن نباتی است شبیه بسوسنبر ومائل بسیاهی وخشبو بالخاصیة اخراج زلوی در حلق مانده نماید ودیگر افعال قویتر از اقسام پودنه است

* حشیشة المعدن * بفتح میم وسکون عین مهمله وکسر دال مهمله وسکون نون وآنرا ریش سنگ نامند * ماهیت آن گیاهی است سفید وصلب قریب بصلابت سنگ وچون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد وبا روغن چون مشتعل گردد شعلهٔ آن بی طرف نشود * افعال وخواص آن جالی ومورث صحت وطراوت جلد است وداخل ضمادات ملوکی

حشیشة البراغیث

حشیشة الداخس

حشیشة الزجاج

حشیشة العلق

حشیشة المعدن

* فصــــــــــــل الحاء مع الصاد المهملة

* حصاة * بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگریزه و بهندی پتهری و کنکر نیز نامند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائیده آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است

* حصرم بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند * ماهیت آن انگور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انگور باشد * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد تر و خشک تر از آن تا سوم * افعال و خواص آن مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد سائیدهٔ خشک آن جهت خشبو کردن عرق و حصف و منع تولد آن در ان سال ثانیا و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معدهٔ سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده را مصلح آن گلقند و انیسون و انجیر بدل آن ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و با ربها نافع خوش جهت صفراوی مجرب و عصارهٔ آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب کنند نا جهت تجفیف دانهٔ بواسیر و فرزجهٔ آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و باسور که جهت نواسیر و قطور آن جهت چرک گوش و غرغرهٔ آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصارهٔ آن و مقوی قوت ماسکهٔ معده و چون توتیا را با آن پرورده کنند و بد ستور سائر ادویهٔ عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصارهٔ آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یکجزو و ترتیب دهند بدینطریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج ثقلی و وبا و در سائر افعال مانند عصارهٔ آنست و کهنهٔ یکساله و زیادهٔ آن بهتر و قوی تر تازهٔ آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند

* حصی لبان الجاوی * بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند * ماهیت آن صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از ان است و در هر و مقل کور خواهد شد و انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ضرو است و در اول تکون بقدر دانهٔ کندم میباشد و بقدر بیج بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ مینمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن القلب مقوی دل و مورث سرور و شربا و بخورا الفم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان

وتقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصداع

والدماغ والمعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفهٔ رطوبی وتقویت دماغ ومعده و اذابت رطوبات و تحلیل آنها

ورفع مغص وتقویت آلات تناسل ومقعده الزینة اغتسال بدان جهت تقویت بدن وحفظ موی ازانتادن مقدار شربت

آن تا دو درم بدل آن لادن ومصطکی بالمناصفه ومضر محرورین مصلح آن روغن بنفشه وخشخاش است

* فصـــــــــل الحاء المهملة مع الضاد المعجمة *

* حضض * بضم حاء مهمله وضاد وسکون ضاد دیگر معجمتین * ماهیت آن دو نوع است مکی وهندی مکی را بیونانی

لوقیون نامند وانچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ وتخم نباتی است خاردار قریب بسه ذرع پوست آن کاهی رنگ

برگ آن شبیه بشمشاد وثمر آن شبیه بفلفل وسیاه و املس وطعم آن تلخ وگویند برگ آن مدور واندک ضخیم وسر برگ آن

اندک فرو رفته ومنبت آن وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ وبرگ و تخم و ساق گرفته وخرد کرده در

حوضی میخیسانند پس خوب لگد کوب میکنند وصاف کرده میگذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را

گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکچها پر نموده سر آنرا بسته باطراف میبرند واین را خولان مینامند ودردی

آنرا ازبالا یش میکنند تاریشها واجزای غلیظهٔ آن جدا گردد پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد گلولها

میسازند واین را حضض مینامند واز بعضی ثقه شنیده شده وتحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که

بدستور مذکور مرتب مینمایند وبعضی مغشوش وبعضی مجعول از برگ مورد وصبر سقوطری از هر یک سی مثقال ومرمکی بیست

وپنج مثقال وزعفران بیست مثقال وعشاب یک من تبریزی میسازند وفرق میان آن واصلی آنست که رنگ بیرون اصلی

زرد مائل بسیاهی واندرون آن مائل بسرخی وچون در آب حل نمایند کف آن برنگ خون میباشد وطعم آن با قبضیت

وتلخی وچون در آتش بدارند ملتهب گردد ومجعول ومغشوش آن بخلاف آن باشد وبآتش ملتهب نشود * طبیعت آن

در حرارت و برودت معتدل ودر دوم خشک * افعال و خواص آن قابض و رادع ومحلل ومبرد وتحلیل

آن کمتر از ردع وآشامیدن آن جهت اورام باطنی واسهال قطع سیلان رطوبات وعرق واحتباس خون و نفث سینه

وسرفه ودرد جگر ویرقان اسود وزحیر وادرار حیض و بواسیر وحرارت کرده وقرحهٔ مجاری بول والتهاب وتشنگی

وگزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات وچرک از گوش الفم مضمضهٔ آن جهت تقویت

لثهٔ مسترخیه وغرغرهٔ آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب وحکه وسلاق ودمعه ورمد وضعف بصر ومنع

نزله انعیا والغذا طلای آن جهت شقاق وقرحهٔ مقعده وسحج کل اعضا وحقنهٔ آن جهت اسهال مزمن وقرحهٔ

امعا نافع وقرشی در شرح قانون گفته که حضض باوجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز

مصلح آن انیسون وحماما مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است *

* حضض هندی * بهندی رسوت نامند * ماهیت آن بعضی گفته اند که عصارهٔ فیل زهرج است وتحقیق آنست که

شیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت ونواح لاهور از شیرهٔ هلیلهٔ تازه سازند وصاف

باشد ودر کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور و نگرکوت از شیرهٔ هلیله تازه وشیر میسازند وحکیم عبدالحمید در

حاشیهٔ تحفه نوشته که انچه از حکمای هند وکتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ دارهلد است که در هلد تازه

را نيم كوفته در آب بجوشانند تا تمام قوت آن در آب با زداده شود پس صاف نموده مساوی آن شير با و داخل كرده بجوشانند تا غليظ و منعقد كردد و باطراف ميبرند و بعضی كفته اند معنی رسوت بهندی رس اوتهه است زيرا كه رس بمعنی عصاره واوتهه بمعنی جوشانيدن است وچون آن عصاره است وبطبخ مرتب ميمايند لهذا مسمی بدان كشته وآن عصاره برك چند نباتی است بعضی شبيه ببرك حلبه وخار دار و بعضی شبيه بخرفهٔ خرد وضخيم تر از ان و بعضی شبيه بحندقوقی كه بهندی كاله پورنا وبس كهپره نامند درها ونهای چوبی بزرك كوبيده آب آنرا كرفته صاف كرده طبخ ميدهند تا بسرحد انعقاد رسد وبو برك های عريض طولانی سبز پستی رنك رلخته خشك مينمايند و باطراف ميبرند وآن برك تحتمل كه برك دارهلد باشد ورنك رسوت تازه خالص زرد ميباشد * طبيعت آن قريب بطبيعت مكی است وكفته اند سرد و خشك است * افعال و خواص آن نيز قريب بدانست و جهت امراض چشم و تقويت باصره و تحليل اورام حاره و بثور وتسكين حدت خون وصفرا وقی وفواق واسهال بواسيری وورم طحال ودفع سموم نافع وآشاميدن محلول مقدار نيم درهم آن با آب برك ككرونده كه كياهی هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا كه شب در ان بخيسانند و صبح ماليده صاف كرده نيم كرم بياشامند جهت حبس خون بواسير واسهال بواسيری واسهال الدم وسحج امعا وطلای محلول آن در آب نيم كرم جهت وجع بين الكتفين وتحليل اورام حاره وبثور مجرب واهل هند جهت سحج اطفال در ادويهٔ ايشان داخل مينمايند و ميخورانند و حبوب رسوت در قرابادين مذكور شد وفتيلهٔ آن كه يكوزن آنرا باهم وزن آن ثمر نيم كه بهندی نمولی كويند باربع وزن آن زرنباد كوفته در آب برك ككرونده سفيد خوب حل كرده فتيله ها سازند بقدر بند انكشت خنصر وخشك نموده در شيشه كرده سر آنرا محكم بسته نكاهدارند عند الحاجت يكی بردارند بر جهت تسكين وجع بواسير و حبس خون مجرب است

* فصل الحاء المهملة مع اللام *

حلاب

* حلاب * بضم حاء مهمله وفتح لام و الف و باء موحده * ماهيت آن كياهی است بقدر شبری برك وشاخهای آن بسيار باريك وكل آن بسيار ريزه سفيد و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اكثر امكنه خصوصا اطراف عمارات وخرابها * طبيعت آن در سوم سرد وخشك * افعال و خواص آن ضماد آب آن با آرد كندم جهت استحكام عضو مكسور و كوفته وبدر رفته وماندهٔ وسست شده و با حنا جهت خارش كف دست اطفال و غير اطفال و مانع زياده شدن آبله و جهت سيلان زرد آب از ان مفيد *

حلبه

* حلبه * بضم حاء مهمله وسكون لام وفتح باء موحده و ها وفريقه نيز خوانند ودر كيلان خلبه بخای معجمه و باصفهان شنبليله ودر شيراز شمليز و بهندی ميتهی نامند * ماهيت آن از حبوب معروفه است وكياه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باريك وبركهای آن ريزه صنوبری شكل زاويهٔ آن متصل بشاخ وقاعدهٔ آن بالا وطعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی وبوی آن نيز شبيه ببوی برك آن ودر غلافی شبيه بغلاف تخم ترب و اندك پهن و كوچكتر از ان و اندك زرد رنك وريزه مربع اندك پهن وغير املس وغير مستوی و ماكول وبرك آنرا نيز پخته ميخورند وبا كوشت لذيذ ميباشد وبعضی برای حدت طعم وكم شدن تلخی ورائحهٔ آن اولا برك آنرا اندكی در آب جوش داده وآن آب را ريخته پس باد و پيازهٔ كوشت بريان كرده ميخورند * طبيعت آن در دوم كرم و خشك وبا رطوبت فضليه * افعال و خواص آن برك آن منضج وملين ومحلل ومدر بول وحيض وجهت امراض بارده وسوء القنيه واستسقاء و سرفهٔ بارد وورم طحال ودرد كمر

وجگر ورحم و برودت مثانه وتقطیر البول وضماد آن جهت تقویت قوی نافع وخوردن آن باآن مانع تلیین آنست وتخم
آن ملین ومنضج ومحلل ومبهی ومدر حیض ومقوی رئه ا لصدر والمعدهٔ مطبوخ آن با عسل مسهل وجهت مواد محتبسه بسینه
وسرفه ورپو وعسر النفس وبواسیروا ورام باطنی وکسر ریاح ودفع بلغم لزج از سینه وتنقیهٔ امعا ومطبوخ آن با تمر هندی
ومویز وانجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس وتصفیهٔ صوت وقروح
سینه ودرد آن که مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با موی پیش از طعام وبد ستور با عسل شکم
بر اند واخلاط ردیه دفع کند اعضاء النفض طبیخ آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت تسهیل ولادت وادرار بول وحیض
ومداومت خوردن آن با آرد گندم وشکر وعسل سرشته جهت تسمین بدن واصلاح حال کرده مؤثر وآب طبیخ آن با پنج درم
فوه جهت نیکوئی رائحهٔ براز وتلیین طبیعت ورفع سستی وشکستگی اعضا وادرار حیض ولیکن مفسد رائحهٔ عرق وبول است
الاورام وغیرها ضماد آن جهت اورام صلبهٔ ظاهری وباطنی وسعفه وسبوسه کلف وسوختگی آتش وشقاق بارد وکجی ناخن
وورم سپرز ورحم ورفع اسقاط موی وسائر آثار جلدیه وضماد آرد آن با بورهٔ ارمنی جهت تحلیل طحال وبا انجیر جهت کشودن
دمل وبا آرد جو وروغن گل سرخ وسرکه جهت اورام حاره وبا عسل جهت بارده وطلای آن جهت رفع چرک ونیکوئی
رنگ رخسار وبا مویزج جهت منع تولد قمل وقطور نقیع آن در آب جهت دمعه وسلاق وحمره وبقایای ورم چشم ونطول
طبیخ آن وبدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت واسقاط مشیمه وتنقیهٔ رحم وفرزجهٔ آن با پیه تازه جهت تلیین صلابت
رحم وتفتیح فم آن وشستن سر با آب طبیخ آن جهت جعودت موی وزوال حزاز وقروح رطبه نافع واکثار آن مصدع ومغثی
ومضر انثیان مصلح آن سکنجبین حامض وانیسون ومکیلان انار میخوش ومحرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی
جائز نیست وطبیخ برگ آن با برگ اسفناخ ویا برگ خرفه ویا با زردک نیکو مصلح است آنرا از برای محرور المزاج وروغن
تخم آن گرم وتند ومحلل وملطف وملین صلابات ومنضج دبیله وجهت زحیر واسهال ونخالهٔ ردی وموی وقرحهٔ رخسار
وبا موم جهت شقاق وبا ادویه کلف جهت جلای بشره موثر است

* حلبیب * بفتح حای مهمله وسکون لام وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وبای موحده گویند سورنجان هندی
است * ماهیت آن * دوائی است هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری * طبیعت آن * در دوم گرم وخشک وگویند
درسوم * افعال وخواص آن * آشامیدن آن جهت نقرس ودرد مفاصل وزانو وتقویت بدن واخراج بلغم خام واخلاط
غلیظه واقسام کرم معده وامعا واسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز ومغلظ آن مصلح آن کثیرا وکاسنی است

* حلبوب * بفتح حای مهمله وسکون لام وضم بای موحده وسکون واو وبای موحده لغت نبطی است وباندلس حربف
الاملس بحای مهمله ودر بلاد دیگر عصا هرمس رخصی هرمس بخای معجمه وصاد مهمله ودیسقوریدوس در رابعه نوشته
که آنرا لینورسطس وبعضی برسانیون وبعضی اریوطانون نامند * ماهیت آن * گیاهی است بقدر شبری وپرشاخ وبسیار
گره وشعبهای آن از گرههای آن رسته وبرگ آن کوچکتر از بادروج ومفروش بر روی زمین وبکروی آن مزغب ودو نوع
میباشد نر وماده وثمر نوع ماده آن خوشه دار با تخم وتخم آن از بطم کوچکتر وبرگ نر آن وثمر آن نیز کوچکتر از ماده
ومستدیر ویک تخم بر بالای تخم دیگر وپیوسته بهم شبیه بخصیهٔ حیوان وبیخ آن دو عدد ومستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست

اورام بارده و ملین طبع و آشامیدن نیم مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مدر حیض و ادرار و ضماد آن محلل قوی و گفته اند حمول برگ مادهٔ آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن برگ نر آن و حمول بیخ سخت آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت و گفته اند سخت آن مضعف باه و صلب آن مقوی آنست

* حلتیت * بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه بفارسی انگژد و انگوزه و باصفهانی انگشت گند و بهندی هینگ نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد طیبه و منتن و طیبه آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوله پز نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کما نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بوی با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون و مغشوش آن رنگ آن سبز و بوی آن مانند بو می کند تا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش بسکبینج و آرد باقلی مینمایند منفعت آن هو انت * طبیعت آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه * افعال و خواص آن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و اورام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب و با سکبینج جهت فالج و خدر بشرط ادمان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و میاه و اکتحال آن باعسل جهت تقویت باصره و نزول آب و بیاض و ظلمه و قطور و جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کوم کهنه و دوی و طنین و با زنجار و زاج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغرهٔ آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زردهٔ تخم مرغ جهت سرفهٔ خشک و درد پهلو و بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه جهت بحت الصوت و خشونت حلق و شوصهٔ بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیهٔ صوت اعضاء الغذا آشامیدن آن منبه مرجا مد و محلل و پرا کنده کنندهٔ ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویهٔ مناسبه جهت مغص ریحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و یبوکند کی آنها و اخراج اقسام کرم معده و تغییر خون بواسیر و بروقت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و هو ردن مقدار یک نخود آن و با کمتر مقدار بردا شت مزاج که در جوف خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد مخصوص زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سده و با آب بارتنگ جهت رفع چرک و دبیلات باطنی امراض رحم و اورام رتوبا و ثآلیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با موم و فلفل جهت کشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثهٔ آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و باقیر و طی جهت ثآلیل و عقده و مسامیر و ضماد آن جهت داء الثعلب و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عقل و طلای آن جهت زخم گزیدهٔ سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و مانند آن و بدستور با شیر و حنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا و نیاه گذاشتن اندکی از آن در مجرا احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که دو

روغن زیتون مالیده بیند ازان زد رهشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تپ ربع
الزیتة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین و انیسون و مضر سعل و
مصلح آن کثیرا و بوره آن مضر محرور و رین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه
تا نیم مثقال بدل آن جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست
که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است در ان و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام
است ازان موضع و بر هرچه بمالند هوام ازان گریزان شوند و چون قدری ازان را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد
گذارند آنرا میپوساند و اگر بیکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند
درخت پیپل و بر که در بنگاله و هند و ستان بر سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد
و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبرند لیکن اگر اندکی ریشهٔ اصلی آن ماند باز سبز میشود

* حلزون * بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را
بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی
مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کودی گویند که در هند و بنگاله و اردیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و
فروخت خورده زر به اکثر بلدان است خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر ازین کمتر نیز نوعی از حلزون است * ماهیت آن بری
و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزی است که چسپیده میباشد بگیاهها
و اشجار و دیوارها و انواع آن را میباید و آنرا از نطاح فوری نامند و صدف نیز اعم از انها است و آن مخصوص به جلد حجری آن حیوانست
و شیخ و ودع و اظفار الطیب و طلیسا و خف الغراب و فرفور و اولینس و صدف مروارید و غیرها نیز و نطاح همه از انواع حلزون
اند * طبیعت جلد حجری آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد
و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت دلینس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بری و مستطیل است الطف و سریع الاستحاله
بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی
و التهاب صفرا امراض عین و اذن و انف اکتحال سوختهٔ مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و طلای گوشت
محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی
گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در ان و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش
و گرمی چشم و چون تازهٔ آنرا بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آنرا زائل کرده اند و چون
بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و
سوختهٔ آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن گوشت
خام آن جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع
الاورام و الجراحات و النصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و
جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش
گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه بیعدیل و با مر کندر نیز

جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و گویند بالخاصیت مطرقات صلبه را نرم میسازد

حلفا بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح فا و الف *ماهیت آن نوعی از بردی است که بفارسی پیزر نامند که در آبها روید و از آن حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزل است قریب بمکهٔ معظمه بیشتر میشود *طبیعت آن در اول گرم و خشک *افعال و خواص آن شستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز و قروح ابریه و خوردن پنج درهم آن با عسل و سرکه کشندهٔ اقسام کرم معده و امعا و مفتح سدد و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه و تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است

حلق بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف *ماهیت آن عصارهٔ برگ نباتی است یمنی شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشهٔ انگور و دانهٔ آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد پس سیاه و برگ آن شبیه ببرگ تاک و ترش و با گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصارهٔ آنرا بدین قسم میگیرند که برگ آنرا در تنور میگذارند و چون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آنرا در اصفر میریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن برمیدارند و باطراف میبرند *طبیعت آن سرد و خشک *افعال و خواص آن آشامیدن پنج درهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مرهٔ صفرا و تسکین التهاب و حرارهٔ معده و عطش و ازالهٔ کرب خمار بیعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم

فصــــــل الحاء المهملة مع المیم

حماحم بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق بستانی است و در شام حبق نبطی و بعربی دیهم و بفارسی گویند بستان افروز است و نیز گویند غیر آنست و بهندی کلغه نامند *ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بستان افروز و از آن بزرگ تر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس مینمایند و مشهور بلالهٔ خطائی است و در تبریز بکل عاشقان *طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک *افعال و خواص آن با قوت محلله و رادعه و رافع سدهٔ دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن کرداند و چون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده رد یه پاک سازد و تخم آن مقوی دل و برشتهٔ آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن کند رمقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است و روغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت ریاح اغشیهٔ دماغ نافع است

حمار اهلی بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها و هاء دیگر در آخر نامند *ماهیت آن حیوانی معروف است *طبیعت آن در اوائل دوم گرم و در اوائل سوم خشک و با رطوبت فضلیه *افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم و تراز کور خر امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع تب ربع و آشامیدن سم سوختهٔ آن هر روز نیم مثقال نیز جهت گزاز و صرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بند ستور چکانیدن عصیر آن در بینی بتنهائی و استنشاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین تازهٔ الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مرارهٔ و کرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد کرده و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و

اخراج جنين ومشيمه وبخور بعر آن جهت عسر ولادت و آشاميدن آن جهت رفع سم وجذام وضماد سم سوختهٔ آن جهت شقاق مزمن وبا روغن زيتون جهت خنازير ومفاصل وناسور وبدن متورضماد كبد سوختهٔ آن با زيت جهت خنازير وبا شراب جهت كچى با ضن وبرص بياض آن وضماد پيه آن جهت رفع آثار قروح والتيام جراحات احشا نيم گرم وخوردن آن وآشاميدن نقيع سركين حمار كياه خوار در شراب جهت گزيدن عقرب وتمريخ مغز سر آن با روغن زيت موی را برويانيد ودر از كند و دندان آن را در زير بالين كسانيكه اشتن خواب آورد وسم آن شير را زياده كند وخون آن زائل كنند و بواسير است چون بران بمالند وكودك بد خو را خنجو كرد اند ومضمضه بشير آن درد دندان را تسكين دهد و آشاميدن آن سرفهٔ كهنهٔ حار ومل ودق را مفيد وموی دم آنرا كه در شراب اندازند عربده آورد وبول آنرا برهر كشتى كه بمالند ما هيان بسيار در آن جمع آيند وتعليق پوست پيشانی آن بر اطفال جهت رفع نزع ايشان و آشاميدن چرك گوش آن مقدار ثمن درهمی طفلی كه بسيار گريه كند باعث تسكين گريهٔ آنست وجالينوس گفته كه طلای نقطهٔ آن سه بار تا چهار بار مسقط دانهٔ بواسير است وگويند چون عقرب گزيده برالاغ معكوس سوار شود وچند قدم برود وبد ستور چون در گوش آن بگويد كه مرا عقرب گزيده است باعث رفع درد آن است وچون قضيب آنرا در كوزهٔ آب نديده كرده بر آتش گذارند تا قريب بسوختن رسد پس سائيده با روغن زيتون طلا كنند جهت رويانيدن موی ودراز كردن آن بغايت مؤثر وگويند چون قضيب تازهٔ آنرا با ادويهٔ حاره پخته تناول نمايند قضيب را بزرگ كرده اند واز مجربات شمرده اند وقدحين قضيب خشك آن جهت تپ ربع نيز مجرب دانسته اند بشرطيكه بعد نوبه قدحين كنند واندكی بخوابند وچون نطرون وعاقرقرحا بران پاشيده خشك كنند نيم مثقال آن با ماء القطر حابس اسهال است وچون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سوداوا امراض سوداوی است بايد كه شخصی كه ناچار شد بخوردن آن تعهد نمايد بدن خود را باخراج مودا و ترطيب آن باستعمال ادهان ولعابات وچون تناول نمايد ودر بدن خود ثقلی وتمددی دريابد وزود ازمعدهٔ او نگذرد بايد كه مبادرت نمايد باخراج آن باستعمال ترنجبين يا شيافات يا جوارشات مسهلهٔ تربد وسقمونيائی

حمار الوحش بفتح واو وسكون حاء مهمله وشين معجمه بفارسی گورخر نامند ومعروف بخر كور است *ماهيت آن حيوانی است معروف* طبيعت آن گرم وخشك تر از حمار اهلی *افعال وخواص آن گوشت آن غليظ ومولد سودا وچون خواهند كه استعمال نمايند بايد كه با نمك وشبت ودارچينی وزنجبيل مهرا پخته تناول نمايند امراض الراس والعين والصدر وتعليق پوست پيشانی آن بر سر ويا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند وبعضی گفته اند بايد كه مقدار يك شبر باشد وپوشيدن انگشتری مصنوع از سم آن در رفع صرع جهت رفع صرع مجرب اما بايد كه هر ماه آن انگشتری را تبديل وتغيير نمايند وطلای پيه آن با شير مرضعه جهت رفع گريهٔ اطفال وپيوسته نگاه كردن در چشم آن باعث صحت بصر ومانع نزول آب وآشاميدن زنهٔ خشك كردهٔ آن با عسل ركتمرا جهت ربو وسرفه وضيق النفس امراض كرده ومثانه وظهر وباه وكلف وداء الثعلب ودوالی وغيرها آشاميدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش وچهار قيراط زهرهٔ آن با خولنجان وآب كرنب جهت تفتيت سنگ مثانه وپيه آن با روغن قسط جهت درد گرده وكمر وخصيه وقضيب آن بغايت مقوی باه وطلای زهرهٔ آن جهت رفع داء الثعلب ودوالی وپيه آن جهت كلف وقوبا وآشاميدن مرق گوشت ان وپيه آن جهت درد مفاصل وتحليل رياح غليظه وجگر وسم آن در افعال مانند حمار اهلی است

حمار الوحش

* حماض * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغرنون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا
نامند و بزبان فرنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم و بری آنرا اشلیه پاتم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود برگ آن شبیه بسه
برگه است آنرا اطریفلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمصیص و بهندی امزوله گویند * ماهیت آن بری و مائی و بستانی
میباشد بستانی آن دو نوعی است نوع عریض الورق و ثقه و آنرا اسلق بری و بترکی قوزی غلاقی و بهندی چوکا و بلغت اهل
یمن بنعل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم
و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخرنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون میباید و این هر دو نوع ترش
و بهترین انواع اند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه
* افعال و خواص آن امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان و اکلهٔ دهان امراض دماغ و معده
و کبد خوردن آن رافع خمار و قی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیهٔ فاسده است و جهت
یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پختهٔ آن تلیین طبع کند و جهت
جراحت امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان
نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بران بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پختهٔ آن با شراب جهت
خنازیر و ورمهای بنا گوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت
قروح شهدیه مفید مضر باه مصلح آن شربتها مقدار شربت آن تا هیجده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول
سرد و در دوم خشک و قابض * افعال و خواص آن امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب
معده و یرقان و قرحهٔ امعا بسبب تجربهٔ آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردهٔ آن جهت اسهال دموی
و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت سم
عقرب بمرتبهٔ مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بگزد متضرر نگردد مضر گرده و سپرز مصلح آن رازیانه
و قند مقدار شربت آن تا ده درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن
جهت جرب متقرح و قوبا و داءالحس و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال
و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدهی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض
و بری آن عریض الورق شبیه بهارتنگ در طعم و شبیه ببرگ چغندر در شکل و آنرا اسلق جبلی نامند و بیخ آن را در اصفهان
حلیمو ناخوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پختهٔ آن جهت سحج صفراوی و دموی مفید و بیخ آن در افعال
قویتر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خبث الحدید جهت بواسیر
مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانهٔ
بواسیر ظاهری و فتیلهٔ آن با مقل ازرق و موم و روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید
برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل
بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است * طبیعت آن
سرد و خشک و قابض * افعال و خواص آن قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازالهٔ غم

و تو حش و استرخای فعل او ظهر یرآورد و طبع را خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع از دیاد رخنه و امفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند در دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و ادمان اکل آن یرقان را زائل کرداند بدل آن بطباط است

* حمام * بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز همچو و بد ان است * ماهیت آن * مرغی است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی و خانگی آن ملون بالوان و انواع و خوشرنگتر و خوش منظرتر میباشد * طبیعت آن * در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرم تر و خشکتر و لطیفتر از خانگی و مرد و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن * بچهٔ اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر و بال برآورده آن امراض سر و چشم و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون شکم آنرا که تازه برآورده باشند و آلایش جوف آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچهٔ کبوتر در روغن گنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جهت دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر یا قلائی از خون خشک شدهٔ آن و ریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرما گرم آن خصوصا که پر نو رسته بچهٔ آنرا بکنند که خون از ان برآید و در چشم بچکانند جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شب کوری نافع و فضلهٔ آن در سموم گرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با ده درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوختهٔ آن بر اطراف بینی جهت رعاف بیعدیل و چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب تر بپاشند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت کشودن دمل و قلع خشک ریشهٔ زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانروز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و با زنجبیل طلا کنند دوازالهٔ برص بغایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر بول و تمریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آنرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچهٔ کبوتر را بشکافند و گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضهٔ آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای پنجعدد آن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و زهرهٔ آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچهٔ کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و صداع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچهٔ کبوتر با ادویهٔ حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از ان و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران در ان باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته

وسبات وام الصبیان وخدر و طاعون و ازالهٔ وحشت و فساد هوا است *

* حماما * بفتح حاء مهمله وفتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و اماموں و اموس نیز گویند * ماهیت آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنگ و با صلابت و شبیه بخوشه و گل آن ریزه مانند گل بقیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ فاشرا و تند و خوشبوی و گل آن را بیونانی لوفاین و بشیرازی ماهلونا منند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود و مائل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی آن شبیه بسند اب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و تند بوی و سفید مائل بصرخی و گل آن زرد مائل بسرخی و بعد رسیدن سرخ میگردد و در آب ماه رومی میرسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آن را اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن مائی است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن امراض الراس و الاورام و السموم و اعضاء الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و بتنهائی و یا با بادروج جهت گزیدن عقرب و با مویز جهت ورم احشا و آشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سرور و منقی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سدهٔ آن و سدهٔ سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراکنده نمودن ریاح اکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جگر مزمن و ورم رحم و سائر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول و فرزجهٔ آن جهت ورم مقعده و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و کذا شتن پا در طبیخ آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده مفید و داخل اکتحال مینمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج و نصف آن زیرهٔ سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس و مصدع و منوم و کسالت آورد مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون آنرا با سداس آن دارچینی عرق کشند و با عسل بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قویتر از خمر است و آشامیدن یک درهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تفتیت حصاة در همان روز مفید *

* حمص * بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنه بلغتی بونت بضم باء موحده و سکون واو و خفای نون و تاء چهار نقطهٔ هندی و بترکی بولچاق نامند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یک ذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و برآن برگهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پستهٔ کوچکی در هر غلافی یک دانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ دانهٔ تازهٔ آنست و بری آن نیز شبیه ببستانی و تیره رنگ و کوچکتر و ثمر آن اندکی با تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید بزرگدانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سیاه و صنفی سرخ مائل بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند * طبیعت آن در اول گرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم تر و خشک تر از آن و نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازهٔ آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ * افعال و خواص بری آن منقی و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و گرده شربا و جالی جرب متقرح وقوبا و ملین اورام بناگوش و انثیین ضمادا و با عسل جهت تنقیهٔ قروح و جراحت سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و رئه و ظهر و مولد خون صالح و کثیر الغذاء و مسمن و منمی اشتها اعضاء الصدر و الغذاء و المعدة

تغذیهٔ آن جهت رنه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرسنگی آن که از خشکی باشد و تپ با او نباشد و چون
با تپ باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند رد زیان روز و چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سدد بسبب کسب ملوحت
و مدر بول بسبب حرارت و بالخاصیة جهت درد سینه و قروح شش نافع الباه چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و
آب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مایوسون بعمل ید گفته اند و خوردن حمص
مابین طعام معین بر هضم آن و چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد
و تنقیهٔ رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن برشتهٔ آنکه سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی
آزموده و سبز تازهٔ آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص در رسوم گرم
و خشک و تند و باقوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارد و جذام و امثال اینها بغایت
مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیهٔ رنگ رخسار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و نمش و کلف و امثال
اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و باقوت تریاقیه
و جهت استسقا و یرقان سدی و سدهٔ جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه
و حکه و کلف و خارش اعضا و بعضی ثآلیل و امراض مفاصل و تقویت موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول
هلال ماه بعدد ثآلیل در بدن یک عدد نخود بالیده گرفته و مجموع را در لته بسته از میان هردو پای خود و یا از بالای
شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن ثآلیل برطرف میشوند و حمص مضر قرحهٔ مثانه است مصلح
آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و کلقند و در محرورین
سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت
مضر است

* فصل الحاء المهملة مع النون *

* حنا * بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است و بیونانی ارقان و فقولیون
نیز و بهندی مهندی نامند * ماهیت آن * نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده در هند و بنگاله تا بقدر یک و
قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ انار و مورد و نازکتر و کوچکتر و نرمتر از آن و در اکثر بلاد
خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر
و رعناتر میباشد و نشو و نما زیاده مینماید و مزرع و قلم هردو میباشد و قلم آن بیشتر و گل آن که فاغیه نامند سرخ مائل
بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن
بقدر فلفلی و فی الجمله مانا با اسپند و پوست آن نازک و خوشه دار و در جوف آن دانهای ریزه و گویند نر و ماده میباشد
برگ نر آن عریض تر و بزرگتر و برگ مادهٔ آن کوچکتر و سبزتر و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعناتر میگردد
* طبیعت آن * مرکب القوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند * افعال و خواص آن * امراض
سر و چشم و دهان ضماد و طلای آن با برگ گردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و صداع رطبی و بلغمی مجرب
بدل سعتر با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت

روبانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصا که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در رحدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل میگرداند و نور بصر می افزاید و تقویت باه مینماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و تاده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و روئیدن ناخن اصلی بجائی ناخن کج و متاکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند و جذام زائل نشود قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت جمره و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب و با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و با گل حرف جهت فتق و قیله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ خشک کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصا قروح گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن با سه اوقیه آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و بتنهائی جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام قروح و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و گذاشتن آن در لباس موئینه مانع کرم زدن آن و برگ آنرا نیز این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رنگ رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در رقرا بادین مذکور شد و گویند حنا مضر حلق و ریه مصلح آن کثیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است

* حندقوقی * بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است
* ماهیت آن از جنس یونجه است بری و بستانی میباشد بری را بعربی حباقا و بیونانی اوطوس اغریوس و بفارسی دیو اسپست صحرائی و بشیرازی اندقوقو و بلاطینی لوطس سکوار و بهندی بسکهپره و گلده پرنه نیز نامند و بستانی را بعربی ذرق و بیونانی لوطوس و بلغتی طریفلن و بلاطینی طریفلما و راتم و بکسطیلان طربول رما که و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبدر و د رمازند ران شروبت گویند و نیز سفید و سرخ میباشد و سفید آن قویتر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برگها ریزه و گل آن نیز ریزه و مترا کم و بنفش با تارهای سفید و در بین شاخها و برگها رسته و تخم آن ریزه مائل با ستداره و رنگ آن مانند نانخواه و طعم برگ آن فی الجمله شبیه بخرفه و با حدت و حرافت و ساق سرخ آن صلب تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه ببرگ سفید و در میان برگ و شاخهای آن شاخه بسیار باریکی رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده از غوانی رنگ با رگهای مائل بسفیدی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تر از

تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه ببرگ بستانی و با عفوصت و کلور ازیاده از ان صحرا شد و آنچه در ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید دران بلاد بدین هیأت میشده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ آنرا نیز مستعمل دارند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص بستانی آن امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم امراض اعضاء الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص ورفع سموم قتاله و دماميل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و بدستور تناول برگ پختهٔ آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انثیین و اکثار آن مورث درد گلو و مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازهٔ آن موافق مزاج دوابن و منقی اخلاط فاسدهٔ آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری را برگ بزرگتر و ساق درازتر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر ازان و کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا ایونیچهٔ کوهی نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا و غسول با آب عصیر آن جهت تنقیهٔ بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن گرم و تر و خشک تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع ارماخ و کلف وجه قویتر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت آنست که چون برگ و بیخ آنرا بر ران چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایهٔ خشک کردهٔ آنرا با آب و یا گلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان ریخته و ازالهٔ دمعه مجرب مفید و چون آب برگ سبز تازهٔ آنرا بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانهٔ فلفل شروع نمایند و روزی بقدر یکفلفل از ان و یکدانهٔ فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانهٔ آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ رطبه و حمیات بلغمیهٔ مزمنه خصوص مرضیکه بهندی سانپرنا مند که در هر ماه یاد را و ایل و یا اواسط و یا اواخر آن تپ شدید می آید و با حمی و نزول آب در بیضه و پاها و مواضع دیگر نیز با درد و وجع عارض میگردد بسیار نافع است *

* حنظله * بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و هاء در آخر بعربی بروقهم و بفارسی کندم و بهندی کیهون نامند بلسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم هاء و سکون واو و نون و بریان کردهٔ نیمکوفته مقشر آنرا بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول گویند * ماهیت آن از حبوب مشهورهٔ معروفهٔ ماکوله است و اجود آن تازهٔ بالیده سفید مائل بزردی و بعد ازان سفید آنست * طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازهٔ خشک نشده آن در دوم تر * افعال و خواص آن بهترین اطعمه [illegible] و مضر صاحبان سدهٔ عروق و آهنا و خوردن خام تازهٔ آن مولد کرم معده

ومصلح آن مرکهٔ کهنه وآبکامه ومضر زنان حامله وپختهٔ آن نفاخ ودیرهضم ومولد ریاح ومصلح آن خوردن شهد بعد از خوردن
آب برگهای خام تازهٔ نارس آن مورث قولنج ریحی وضماد کنندم مضوغ جهت نضج دمامیل مفید برای آنکه مسخن جالی است
وکندم برشته بطیء الهضم ونفاخ وبد معده ومطبوخ آن در آب ولیکن چون استمراء یابد متولد میگردد ازان غذای بسیار بیشتر
از سایر انحای استعمال آن وضماد کنندم سوخته با موم وروغن جهت جلای رخسار بعد بدرا آرد کنندم عمیدکه دران اندک نخاله
باشد که خمیرهٔ آن برآمده ونان ازان ترتیب دهند کثیر الغذاء ومسمن ومبهی ونان فطیر ونانیکه آردآنرا بسیار نرم سوده
ودران مطلق سبوس نباشد وشسته مانند نشاسته شده باشد قابض ومسدد ودیرهضم ومصلح آن فانید سنجری وانجیر و
فواکه مطبوخه وخوردن جوارش کمونی وفلافلی بعد ازان وآرد مطبوخ با شکر وبادام مانند حریره واندک اندک
لیسدن جهت سرفه ونفث الدم ودرد سینه ذکر کرده وتسمین بدن وتقویت باه بغایت مؤثر وبد معده ومصنوع از نشاستهٔ آن
ومطبوخ با آب ونعناع وروغن تازه جهت خشونت سینه وضماد آرد کنندم پخته با آب وروغن زیتون جهت تحلیل اورام
حاره وبا آب پیاز جهت اورام بارده ونضج دمامیل وبا آب کشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حاره وخنازیر وغدد مجربه
وطلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه وبا عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب ونفخ امعا وبا شراب وبا سرکه جهت
سم هوام خصوصا آرد کنندم سرخ وذرور آن بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا که بر بالای آن برگ بید انجیر
بندند وگفته اند چون خمیر کنندم را بر موضع گزیدهٔ سگ چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سگ اندازند اگر سگ آنرا
نخورد معلوم میشود که آن سگ گزنده دیوانه بوده است ونشاستهٔ آنرا چون بار از بانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر
زنان نافع وروغن کنندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال وقوبای تازه وسعفه وحزاز وکلف نافع ودستور اخذ آن
در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* **حنظل** * بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وسکون لام وآنرا القم نیز خوانند بسبب کمال مرارت وبعربی کسب وبشیرازی
کوشت وبکرمانی خربزه وبلغتی دیکر خربزهٔ روباه وبلغتی هندوانهٔ ابوجهل وبهندی اندراین کا پهل وبلغتی مهاکال نامند *
ماهیت آن ثمریست بقدر هندوانهٔ کوچکی ونارنج متوسطی ودر نهایت تلخی ونر وماده میباشد نر آن صلب تر و
کوچکتر وماده آن بزرگتر ورخوتر وبهتر ومستعمل شحم مادهٔ آنست که بیرون آن زرد واندرون آن سفید مائل بزردی ومتخلخل
ودر نبات آن ثمر بسیاری باشد وتخم آن سیاه بود واندرون زرد سبز زبون وانچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است
ودر هند وبنگاله بیرون آن سرخ بسیار رنگین وسفید نیز میشود اما بسیار کم ونادر وصفات آن اندک طولانی ونبات آن شبیه
بنبات هندوانه وبرگ آن ازان کوچکتر وزرد رنگ وبیخ آن باریک قوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند
وچون برآورند تا دو سال وباید که عند الاحتیاج شحم آنرا برآورده استعمال نمایند واگر پیشتر برآورند فاسد میگردد
* **طبیعت آن** در چهارم گرم ودر سوم نیز گفته اند ودر دوم خشک * **افعال وخواص آن** محلل ومقطع ومسهل اقسام
بلغم وجاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سر بارد مانند صداع وشقیقه وفالج ولقوه
وصرع ونسیان ومنع نزلات مزمنه بچشم وچون در روغن زیتون بجوشانند وبدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدهٔ دماغی
وقطور آن جهت درد گوش ومالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن آن وسعوط آب تازهٔ آن جهت رفع زردی چشم و
خوردن برگ خشک آن بقدر درهم با نشاسته وصمغ عربی جهت اسهال سوداوی وبا افتیمون وانیسون وایارج فیقرا

جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سائر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون
جوف آن را خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بآن مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن
آن که دو جزو آب تازهٔ آنرا با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و
قطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر بدن جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم
ازرق بغایت مفید امراض معده و امعا و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه
جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سائر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماء القراطین
که ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آنرا در آب بجوشانند و بآن حقنه نمایند
جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجهٔ
آن قاتل جنین و آشامیدن یک درهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین
آن با زهرهٔ گاو زیر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنهٔ آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازهٔ آن بدست نیاید ربع رطل
شحم خشک آنرا در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آنرا ببرند و فلفل در جوف
آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاق دفن نمایند تا یکهفته بنحویکه نسوزد پس برآورده فلفلها را
سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازهٔ آن جهت عرق النسا و دردهای بارد و سبز
مغز بی دانه و پوست و دانهٔ آنرا چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان
نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن
جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی را چند جا از بدن
او را مار گزید در ساعت درد ورم آنرا بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا ببرند و چند پارچهٔ ورق که بفارسی
ورناس نامند در آن فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاق دفن نمایند تا یک هفته بنحویکه نسوزد
پس برآورده ورق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت بآب لیمو سائیده بر کف دست ضماد نمایند
در سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میکرده مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر
و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن جهت ادرار حیض
مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند مؤثر است و تخم آن مسهل و مقئ و مورث دوار و چون مکرر
بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن
مفید الزینة چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطعهٔ
حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام
جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آن که در امراض راس ذکر یافت جهت منع
ریختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دو پاره نموده بر بدن فرسی که بر آن کنه بسیار باشد بمالند در دو سه
دفعه زائل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود
و نباید که استعمال نمایند آنرا مگر در سردی هوا و زمستان و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

مکرب و موجب مغص است و بسا است که هضم نمیکند و موجب امراض میگردد خصوصاً صداع و امراض معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین میاه و اغذیهٔ غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه ارادهٔ استعمال آن دارد باید که بتنهائی نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هریك مفرداً و یا مرکباً و یا ادویهٔ مناسبهٔ دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است و اصلاح آن با مورمند کوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل است

* فصل الحاء مع الواو *

* حواصل * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی گکن بهیر و بمصرکی بضم کاف و سکون یا نامند * ماهیت آن از جملهٔ طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از ان پشت خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دارد و دو نوع میباشد سفید و سیاه خاکستری رنگ و سیاه آن بد بوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند * طبیعت آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ دیر هضم و مصلح آن مصرا پختن آن با دارچینی و گرویا و ادویهٔ حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع

* حور * بضم حاء مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آنرا اکرونس و بفارسی توز نامند * ماهیت آن از جملهٔ اشجار قریب بدرخت خرما است برگ آن مانند برگ بید و از ان باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانهٔ آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا اسرد وله نامند و نبطی و رومی میباشد و منبت رومی آن بلغار و اروس و صمغ رومی آنرا گویند کهربا است و از اروس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا برهم چیده و در زیر آن ظرفی میگذارند و در آنها آتش میافروزند تا پوست و چوبها سوخته دهنیت آن در ان ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلها می نشانند و فتری که در حوالی آن و در ان مزبله روید بیغا ثله است * طبیعت رومی آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و امعا و عرق النسا و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجهٔ آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن العین اکتحال ثمر تازهٔ آن با عسل جهت غشاوه و الاذن قطور آب برگ تازهٔ آن جهت درد گوش و آشامیدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصاً با اذکی خبث الکلی و عسل و برگ آن نیز بدستور همین اثر دارد چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یکدرم است

** فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة **

* حیه * بفتح حاء مهمله وفتح یاء مثناة وها گویند وجه تسمیهٔ آن بحیه از آنست که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و آنرا بفارسی مار و بهندی ساپ نامند * ماهیت آن اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه ودورازآب وکهچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند وما نند کهچه میشود و در ملک هند وبنگاله بسیار بهم میرسد ومار مویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن خاکی رنگ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانهٔ مویز دست بسوی آن برد او را میگزد و همچنین اقسام ردیهٔ دیگر نیز میباشد ود رافعی نیز ذکر یافت و نر و ماده میباشد و نر آن را دو دندان و مادهٔ آنرا چهار دندان و بعضی شاخدار میگویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع مینویسند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک و با قوت تجفیف * افعال وخواص آن العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم مضمضهٔ جوشاندهٔ آن در سرکه جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزهٔ نو کرده در تنور حمام گل اندود تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیه باروغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه النواصیر طلاء پوست سوختهٔ آن باروغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام والثاٰلیل چون سرو دنباله و زهرهٔ آنرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت ازالهٔ جذام و ثاٰلیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حال زندگی از آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب موثر الرحم والبواسیر تعلیق پوست آن که هر سال میاندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند و بقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشای آنرا بر آورند و بجای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گل اندود تا پخته شود پس شاهسفرم را بر آورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانروز بگشایند بالکل زائل میگرداند مجرب است و مداوای کسی که او را مار گزیده و یا گوشت و یا زهرهٔ آنرا خورده باشد مداوای افعی گزیده و لحم و زهرهٔ آن را خورده است و در افعی ذکر یافت *

* حیس * بکسر حا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنگال نامند * ماهیت آن غذائی است که از روغن و نان گرم میسازند * افعال وخواص آن کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن سرکه و عسل است

* باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است * فصـــــل الخاء مع الالف *

* خامامسوقی * بفتح خاء معجمه والف وفتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسرهٔ قاف و بالفت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی * ماهیت آن نباتی است بی ساق و بشکل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پرشیر و برگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس و در زیر برگ ثمرۀ مستدیر و تخم آن باریک و در ابار ماه رومی میرسد منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار * طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم * افعال و خواص آن بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن

با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم وظلمت بصر وابتدای نزول آب المواشير خوردن قدر قليل آن با نان مسقط دانهٔ بواسير المقعده آشاميدن مطبوخ آن ملين بطن وبد ستور لبن آن وليكن با خطر التاليل وا لسم والاورام وغيرها ضماد شاخ وبد ستوطلای شير آن بر ثآليل منكوب كه مسماريه نامند وسائر انواع ثآليل وخيلان وكزيدن عقرب واورام بلغمي وقلع آثار ضرب سيلي بر جبهه و غير آن وبد ستور طبيخ آن وچون اغصان آنرا بكوبند وبر اورام بلغميه وثآليل هر نوع كه باشد ضماد نمايند تحليل دهد ا لرحم حمول سائيدهٔ آن با شراب جهت تسكين وجع رحم نافع مضر سينه مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا يكقيراط است

* خانق الذئب * كه قاتل الذئب نيز نامند * ماهيت آن كياهي است برگ آن شبيه ببرگ دلب وتيره تر وكوچكتر از ان وتشريفات اين از ان زياده واز شاخ آن شاخهای باريك درازرسته * طبيعت آن در آخر سوم سرد وخشك * افعال و خواص آن بالخاصية كشندهٔ گرگ است وچون بكوبند وبر گوشت خام بپاشند وگرگ بخورد بزودی خناق كند وبميرد ولهذا انرا خانق الذئب نامند ودر سائر افعال مانند خانق النمر است كه مذكور ميشود وابن ماسويه آنرا اسقيل دانسته وصاحب اختيارات گفته كه بتحقيق خربق سياه است

* خانق الكلاب * آنرا قاتل الكلاب نيز نامند وبهندی كلهاری گويند * ماهيت آن گويند اذاراقي است كه بفارسي كچوله نامند ومذكور شد ويوسف بغدادی مولف مالايسع غير آن دانسته ماهيت آنرا گفته گياهي است شاخهای آن باريك طولاني ودر پرشكن وبرگ آن شبيه ببرگ لبلاب كبير واطراف آن تند وبسيار بدبوی وبا رطوبت لزجه وزرد رنگ وثمر آن در غلافی شبيه بباقلی بطول يك انگشت ودر جوف آن دانهٔ كوچكی سياه وصلب * طبيعت آن درچهارم گرم وخشك * افعال وخواص آن از سموم قتاله وكشندهٔ سگ است در ساعت بخناق ولهذا مسمی بدان گشته وكشندهٔ سائر سباع وحيوانات دم دار وانسان نيز الاورام ضماد آن جهت تحليل اورام بارده ونفخ بالغ النفع وبزودی موثر وعلاج كسيكه آنرا خورده باشد تبريد وترطيب وفصد است اگر طبيعت متحمل آن باشد وتقويت قلب بمفرحات بارده

* خانق النمر * بفتح نون وكسر ميم و سكون راء مهمله وقاتل النمر نيز نامند وبيوناني اقونيطن * در ماهيت آن اختلاف بسيار است بعضی مازريون سياه وبعضی اسقيل واميني الدوله كل سير صحرائي دانسته ومولف مالايسع وصاحب تذكره گويند كه آن گياهي است غير مازريون ساق آن بقدر شبری وبرگ آن شبيه ببرگ قثاء واز ان كوچكتر وباخشونت واز سه عدد تا چهار عدد زياده نميشود وبيخ آن شبيه بعقرب وبراق ودرخشنده مانند شيشه * طبيعت آن در چهارم سرد وخشك * افعال وخواص آن از سموم قتاله ودر سباع سريع التاثير خصوصا گرگ لهذا آنرا خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزد بيخ آن رود ويا انرا نزد يك عقرب آورند هلاك ميكردد ودر اطليه رادع اورام حاره ومسكن درد چشم ومسقط دانهٔ بواسير ونيمه درهم آن كشنده بسبب خناق وتشنج وبسته شدن زبان وسياهي رنگ بدن وعلاج وترياق آن كما فيطوس با شراب صعتر ويا سذاب ويا فراسيون ويا افسنتين ويا جرجير ويا قيصوم ويا آشاميدن ماء الرماد با شراب است وقی وحقنه فرمودن

* فصل الخاء مع الباء الموحدة *

* خبازی * بضم اول وفتح باء موحدهٔ مشدده والف وكسر زاء معجمه وبفارسی نان كلاغ و پنيرك وخيرو وبتركي ابمكماجي ودر مازندران گياه آنرا تحيلك وبشيرازی خطمي كوچك نامند * ماهيت آن مولانا نفيس گفته كه سه نوع

میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگری بری و آن در نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است و دیگر صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر و بی‌پرزه و اندک خشن مخصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود با گل برطرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خودرو و مزروع هر دو میباشد و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک برزمین مفروش میباشد و برگ گل اینها همه مانند خطمی بلند و سرخ مائل به بنفشی و کرنائی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا مائل بحرارت دانسته اند * افعال و خواص آن با بورقیت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ شیر العین ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ نواصیر چشم و بینمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد سائیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل و با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت تروح سر و رفع نخاله الصدر و المعدة و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشد و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحهٔ امعا و زحیر و قرحهٔ مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیلا و درد گرده نافع الرحم جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازهٔ آنرا سائیده و با کرهٔ تازهٔ گاوی بربدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازهٔ نورستهٔ کوچک نازک آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معدهٔ ضعیفه و مضر امزجهٔ باردهٔ رطبه مصلح آن در معرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفهٔ گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحهٔ گرده و مثانه و دفع لذع ادویهٔ حارهٔ حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حنظل توقانی بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و با آبجو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبهٔ حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحهٔ گرده و مثانه شربا و ضمادا و رشاخهای آن جهت وجع گرده و مثانه نافع * و خبازی بستانی را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار بهار میروید و بلند میگردد و پنبه میشود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی * طبیعت آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت

وبجهت تپهای حاره نافع مضر معدهٔ بارد مصلح آن ادویهٔ حاره وتخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه ومفتح سده وجهت عرق النسا وآب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه وضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام وتسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

* خبز * بضم اول وسکون باء موحده وزای معجمه بفارسی نان وبترکی چرک وبهندی روتی وبانگریزی بریت نامند * ماهیت آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هریک از حبوب را که میخواهند آس نموده پخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند وبهترین همه نان گندم فربه رسیدهٔ سفید تازهٔ مغسول است که سائیده سبوس آنرا بقدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته وگذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند وباشیر وروغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند وبهترین همه اقسام است وانواع این بسیار است واگر شیرین خواسته باشند با شیرهٔ شکر وقند وشاب نیز ترتیب میدهند وبران زردهٔ تخم مرغ میمالند برای رونق آن وابازیرها نند کنجد مقشر ورازیانه ونانخواه وزیره بران میپاشند ویا درخمیر داخل می نمایند ولیکن غیر آبی آن همه بطیء الهضم وغلیظ است اما مقوی کرده * طبیعت آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه ازان است * افعال وخواص آن نان گرم مسخن ومجفف رطوبات معده وخائیدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر ونان سرد مرطب بدن وتازهٔ آن سریع الانحدار ومسمن بدن ومقوی آن وخشک آن دیرهضم ومجفف واقسام آن مورث تشنگی وبا ابازیرمثل کورهٔ وحابه وسیاهدانه مشهی ودیرهضم ومفتح ومجفف ومحلل ریاح وباخشخاش منوم وقابض ونان فطیر وآنچه آرد آن را نرم پخته وسبوس آن را تمام گرفته باشند دیرهضم ومسدد ونفاخ خصوصا که باشیر ویا با روغن وشیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله دار آن که همه را نافع است ونان جو سریع الهضم تر از نان برنج ومبرد وقلیل الغذا وجهت اسهال وتپهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع ونفاخ ودیرهضم ومبرد ومورث قولنج مصلح آن ماء العسل ومرق گوشت وشکر است ونان برنج سرد بسیار خشک ومعطش ومسدد ومقوی بدن وکثیر الغذا وجهت اسهال صفراوی ودموی ونیکو کردن رنگ رخسار مؤثر ونان گندم وبرنج وجو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم وبهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه ونان آرد نخود باقلی وبلوط وارزن بطیء الهضم ومسدد وقلیل الغذا وقابض وبا ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن وشیرینیها است

* خبز الحواری * بفتح حاء مهمله وواو والف وکسر راء مهمله وسکون یاء نسبت * ماهیت آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند وگندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد وبهترین اقسام نانها است وحواری بمعنی سفید است ودر روم وفرنگ نان را خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر

* خبز الخشکار * بضم خا وسکون شین معجمتین وفتح کاف والف وراء مهمله * ماهیت آن نانی است که گندم آنرا ناشسته وسبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند * افعال وخواص آن سریع الانحدار وغیر مسدد در بعضی امزجه وملین طبع ومولد خون سوداوی ومضعف بدن ومورث بواسیر وجرب ومصلح آن شیرینیها است وروغن وشیر تازه دوشیده

* خبز السمید * بفتح سین مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار وکثیر الغذا ومورث سدهٔ جگر وسنگ گرده ومصلح آن انیسون ورازیانه وشکر وسکنجبین بزوری است

* خبز الطابق * بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابهٔ فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند

* خبز الطابون * بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن خمیر آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکسمه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین

* خبز الفرنی * بضم فا و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن بپزند و اقسام میباشد از انجمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران دودکش مانند تون حمام قرار میدهند و در ان سنگ ریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش میافروزند و در آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا بجوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا بر آید پس در کماجدانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم در ان فرن می چینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات را نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس بر می آورند و اگر خشک و دو آتشه خواهند همانرا درست و یا او زه و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو بر آمده سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد آنرا پهن نموده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بران ریگهای گرم میاندازند و یا زیر مطاوبهٔ مکوره در خبز بران میباشند تا پخته و برشته گردد پس بر میآورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ میباشد و پزندهٔ نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع درست و کسری میسازند

* خبث * بفتح خا و باء یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجسادی است که در حین گداختن از انها جدا شود * طبیعت * مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف

* خبث الحدید * بفتح خا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و آنرا بفارسی نوش و ریم آهن و بشیرازی رمه و بهندی لوهه کا کوه یعنی فضلهٔ آهن و مدبر آن را کیث بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء هندی نامند * ماهیت آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شستهٔ آن و هرچند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحهٔ امعا و مثانه و استرخای مقعده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم الاذن تقطیر آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل جهت تصفیهٔ صوت الباه با زردهٔ تخم مرغ بقدر یک دانگ

خبث

خبث الحدید

جهت تحریک باه مرطوبین ومایوسین السموم با سکنجبین جهت ادویهٔ قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر ارحم فرزجهٔ آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره وشیر منعقد در پستان اصل روالزینة چون آنرا بهست با ربا آب وعسل بسایند وخشک کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد وبا حرف بابلی وعسل لعوق سازند وهرروزه وانگشت ازان تناول نمایند جهت تصفیهٔ صوت ونیکوئی رنگ رخسار واخراج فضلات بدن بیعدیل وبدستور چون با روغن زیتون بجوشانند وبا عسل معجون سازند وهرروز مقدار قلیلی بقدر حاجت ازان تناول نمایند مضرشش مصلح آن کثیرا وعسل مقدار شربت آن تا دودانگ وزیاده ازان مجوز نیست واز خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن برادهٔ آن بهم میرسد وعلاج آن نیز همانست وطریقهٔ تدبیر آن ومرکبات مصنوعه ازان در قرابادین ذکر یافت

* خبث الذهب * بفتح ذال معجمه وها وسکون باء موحده ثفل طلا است * طبیعت آن لطیف تر از همه * افعال وخواص آن قویتر از خبث الفضه ونائب مناب اقلیمیا است وطلای آن با آب جهت رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران مجرب

* خبث الرصاص * بکسر را وفتح صاد مهملتین والف وصاد مهمله ثفل قلعی است * طبیعت آن بغایت سرد وخشک وقابض * افعال وخواص آن مغسول آن جهت التیام جراحت چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم مؤثر ومانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص

* خبث الفضه * بکسر فا وفتح ضاد معجمهٔ مشدده وها ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن * طبیعت آن سرد وخشک وبغایت قابض وباقوت جاذبه ومجففه * افعال وخواص آن طلای آن جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحت وبدستور در مراهم جهت سه مرض اخیر نافع

* خبث النحاس * بضم نون وفتح حاء مهمله والف وسین مهمله ثفل مس است ودرقوت قریب بخبث الحدید واز آن ضعیفتر وملطف وجالی ودر ادویهٔ چشم وزخمها مستعمل وخوردن آن سم قاتل است

* خبه * بضم خاء معجمه وفتح باء موحدهٔ مشدده وها بشیرازی شفترک ویا صفهانی خاکشی وبه تبریزی سوردن وبترکی شیوران ودرمازندران کیاه آنرا شلم بی نامند ودرهند مشهور بخوب کلان است * ماهیت آن تخمی است ریزه واندک طولانی ودونوع میباشد یکی ریزه ورنگ آن مائل بسرخی وطعم آن اندک مائل بتلخی ودوم ازان بزرگتر ورنگ آن سرخ مائل بتیرگی وهردو خودروی در صحراها وباغها ودامن کوهها بسیار میشود ودر ایام بهار وگیاه نوع صغیر آن یک ونیم ذرع نهایت دو ذرع وبرگ آن طولانی شبیه ببرگ جرجیر بری وتند طعم وشاخهای آن باریک ومتفرق وتخم آن در غلافی باریک رقیق بر اطراف شاخها رسته وگیاه کبیر آن تا بسه ذرع وشاخهای آن متفرق وغلیظتر وبرگ آن بزرگتر وعریضتر وتند تر وغلاف تخم آن نیز بزرگتر وطعم تخم آن نیز تند تر از اول محتمل که طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم گرم ودر اول تر وکبیر آن در آخر دوم گرم باشد * افعال وخواص آن مبهی ومشهی ومقوی معده وهاضمه وجهت گرفتگی آواز ونیکوئی رنگ رخسار وتحلیل مواد نخاع وجدری وحصبه وشری وبرودت احشا ویکدرهم ونیم آن جهت نفث اخلاط سینه وریه وبا شیر سمن ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ومحرک باه خصوصا با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند وبدستور چون ده روز هر روزه ومثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند وصاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع وشدرهم آن جهت

رفع سمیت ادویهٔ سمیه و میفه خصوصا که سنگشو نموده با گلاب و یا آب خالص آنمقدار بجوشانند که شگفته گردد ولهم گرم بیاشامند و چون قی شود با زبد ستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت میفهٔ صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحهٔ چشم و ورم بنا گوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در تحجیر جهت نزلهٔ مزمن و جهت شش و جگر و فرزجهٔ آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از کبیر آن تا ده مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امرباه و تسمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانیکه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که غیر آنست

* خبیص البیض * بفارسي خاکینه نامند و با سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و باد ارچینی و خولنجان و ادویهٔ باهیه مقوی باه است

* فصـــــــل الخاء مع الثاء المثلثة *

* خثا * بثای مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء البقر مذکور شد

* خثو * بفتح خاء معجمه و ضم ثاء مثلثه و واو و بتاء دو نقطه از بالا که مخفف خاتون ترکي و بلغت اهل خطا بمعني بزرگ آمده است مانند لفظ خان زهرد و مرادف هم اند * ماهیت آن * گفته اند نام مرغی است که بفارسي رخ نامند بقدر کرگدنی و از آن بزرگتر و طعمهٔ آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است مائر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود و خوردن بیضهٔ آن بقدر دو درهم جهت حکه و جرب و سدهٔ جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقهٔ مصروع و زبد آن جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضماد امفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طائریست عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مردهٔ آن که گوشتهای آن جدا شده و ریخته استخوان خالي مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حس او بر طرف شود و دیگران گفته اند جائیکه بهم میرسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود حذر کند و بمیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضهٔ کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طائر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود مترجم صیدلنه ابو ریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشاني حیوانی است که در صحرا ت هسیه بکاونر است و سبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که باطایفهٔ در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده بر ندا شتند تا آفتاب پدید شد و جهان روشن نگشت . چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم تا گاه و سجده نمودن شما چه بود

گفتند آنچه بزرگی روی آفتاب پدید آمد یال عظمت جثه ایشان است و آن جثه جدا جدا از خود را گردانیده چون متفقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و دران بیابانها فیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نمی شوند طعام آن مرغ آن فیلان میباشند و آن حیوان را ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان و چنانست که گوئی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی مبدل اول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکلهٔ مرغی میاورند سفید و سرخ حنائی رنگ خالدار و ازان زهگیر میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است

* فصـــــل الخاء مع الراء المهملة *

خراطین

* خراطین * بفتح خا و را و الف و کسر طاء مشاله مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاء الارض و حمرا الارض نیز و بهندی کیچوه بکسر کاف نامند * ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچها و در سرگینها در گرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم میرسد * طبیعت آن در اول گرم و تر و با رطوبت غریبه * افعال و خواص آن آلات البول آشامیدن سه درهم سائیدهٔ آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوت باه بسیار مجرب الحلق والصدر و آلات الغذاء و غیرها جوشانیدهٔ آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفهٔ کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیة جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و باز بعد در گوش مخالف نیز مسکن وجع آن و چون بران نمک پاشند و آبیکه ازان بهم رسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و غیره ضماد آن جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازهٔ آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانه روز ببندند و نگشایند و بدستور جهت جراحت اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جا مه بود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانهٔ زرد آلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت و طلای آن بازفت و برگ کلد و جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر و مطبوخ آن با قضیب حمار زنده آکلا و ضمادا در زبین باب مجرب دانسته اند و چون با جعل و بنات وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بیعدیل و در جائی یا در موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جیل که شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی ازان برگ را در گودی کرده خاک و آب بر آن بریزند بزودی تکون مییابد و از خراطین مسی بعمل میاورند و آنچیزی شبیه با هن و حدید صینی است اندک سرخرنگ بدینقسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آن را جمع نموده میشویند و درمیان آن دانها که برمی آید یکجا کرده میگدازند و دوا نک سائیدهٔ ان با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند و جوش دهند قوت و سورت آن را میشکند و کم مینماید و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است

خرامقان

* خرامقان * بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون * ماهیت آن گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی * طبیعت آن در اول گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و ازان ضعیفتر است

خربق # بفتح خا وسکون را مهمله وفتح با موحده وسکون قاف # ماهیت آن دو نوع میباشد ابیض واسود
ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ وازان عریضتر وگل آن سرخ وساق آن بقدر چهار انگشت مضموم
ومجوف وچون خشک شود پوست آن مقشر گردد وبیخ آن شبیه بپیاز مستطیل وباریشهای باریک وسفید مائل بزردی
وتلخ واز شکستن آن غباری ظاهر میشود ودر جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد ومنبت آن مواضع جبلیه وبهترین
آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که بآسانی مفتت گردد ولحیم لعابی وازاراضی مرتفعه خشک باشد
وچون بچشند اول زبانرا اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد وآنچه مدور واطراف آن نیز شبیه باذخر وچون
بشکنند ازان گردی برآید وکم گوشت باشد ردی وغیر مستعمل زیراکه خناق آورد # طبیعت آن در وسط سوم گرم و
خشک # افعال خواص آن مسهل بلغم وصفرای غلیظ واخلاط لزجه ومخاطیه ومفتح سدد ومنقی معده وجهت فالج
وسرسام وصرع بلغمی ولیثرغس وسائر امراض بارده دماغیه ومفاصل وتفتیت حصاة وادرار حیض وقتل جنین واخراج
آن نافع الدماغ سعوط آن مهیج عطاسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه وحدت بصر النفع وغیره طلای آن
باسرکه جهت قلع دندان متاکل وقوبا وجرب وبرص وبهق بتنهائی ویا ایرسا نیز وفرزجهٔ آن مدر حیض وقاتل جنین چون
باسویق وعسل بسرشند وبموش بخورانند بمیرد وسم کلاب وخنازیر باشد وچون باگوشت طبخ دهند گوشت را مهرا سازد وچون
ارادهٔ استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن درجوف خمیر ویا مخلوط بحسو جو وروغن بادام ویا مخلوط
با اندک حاشا ومصطکی نمایند وبهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بربالای اندک طعامی وزیاده ازمقدار شربت آن که از
نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیراکه زیاده آن کشنده است بقی وخناق وتشنج وکشندهٔ سگ وخنزیر است ومداوای
کسی که زیاده ازمقدار شربت آن خورده را وزاعراض مذکوره طاری شده تبرید وتلطیفه واسهال است اگر طبیعت او
محتبس باشد ونشستن در آب گرم ومسکه کاوی وروغن مالیدن وآشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج وبوئیدن بویهای
خوش وگفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است ومقی وبهتر آن است که پنج مثقال آنرا در نه اوقیهٔ آب
باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند وبیاشامند ویا آنکه مقدار یک رطل آنرا پارچه پارچه نموده در دو رطل آب
باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دوثلث آن برود ویک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دورطل
عسل صافی جید بقوام آورند وکف آنرا بگیرند ویک ملعقه آن بتنهائی ویا باآب گرم بیاشامند وگفته اند که چون مقی قوی
بلغم است باید کسیکه شاق ویادشوار باشد بر وی قی کردن وعادی نباشد بدان ونیز پیش از عادت بقی استعمال ننمایند
بلکه عادت بتدریج وبهترین استعمال آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند وریشهای باریک خربق را بریده
دران ترب فروبرند ویک شب بگذارند وصبح ریشهای خربق را برآورده دور نمایند وماء العسل ویا رقیقی مانند شله بخورد
وبعد ازان آن ترب را باسکنجبین بیاشامد وبعد دوساعت بتکلیف قی نماید وگفته اند چون کسی آنرا خورده باشد وبراز
اورا مرغ بخورد آن مرغ بمیرد

خربق اسود # بهندی کتکی نامند # ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه پرگره مجوف وبیشتر آن مائل بتدویر وریشهای
سیاه باریک ازان رسته شبیه بریشه وبرگ آن شبیه ببرگ چنار وازان کوچکتر وزوائد اطراف آن بیشتر وباخشونت وساق
آن کوتاه وبنفش وگل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه وثمر آن شبیه بدانهٔ قرطم وتخم آن در اسهال بی مضرت تر از

اصل آن و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر ولیکن در قوت تند تر و پر خطر * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل مرهٔ سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده و قوی تر از سفید و در جمیع عللی که سفید مؤثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزولات مزمنهٔ نازل در چشم و سینه و تنقیهٔ سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیر بیها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغیر مزاج میشود قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و صعتر و دوقو و نطراسالیون و نودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مفرط ارشربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن مازریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است الفم چون با کرسنه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گردانند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء شیاف آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ میآشامند اسهال بلغم و صفرا مینماید و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا مینماید بی اذیت الزینة و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زائد فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجهٔ آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم را مثال آنرا در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و گندرو زفت و با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بر وید و از ان انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید

* خردل * بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی میباشد بری آنرا بعربی حرشا و بترکی قیجی نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپند ان نامند و نوع غیر تخم مدور و سرخ تند طعم را بترکی کگج گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازهٔ بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و باد هیئت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس و المعدة و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض باردهٔ دماغیه و رطبیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و درد سر بارد و تفتیح سدهٔ مصفاة و تسکین نزلات بارده و تزکیهٔ حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با آهن جهت لیثرغس و نزلهٔ بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سد نزلات پی در پی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سدهٔ گوش و اکتحال آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و در گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن مرد و نافض و چون تخم تازهٔ آنرا بکوبند و عصارهٔ آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویهٔ عین نمایند و گذاشتن فتیلهٔ آن با انجیر در گوش جهت

درد آن ودوی طنین وغرغرهٔ سائیدهٔ آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان وثقل را ستر خاءِ آن وتحرید دندان وخشونت قصبهٔ ریهٔ مزمنه ومضغ آن جهت اخراج بلاغم از دهان ولطوخ آن جهت تسکین ضربان ودرد دندان دائم بی ورم مجرب در ساعت وچون با عسل ویا پیه ویا موم بآتش گداخته بزیت مخلوط نمایند وبرصورت وچشم بمالند رنگ وروا صاف کند وکمنة الدم را زائل سازد وآشامیدن آن با عسل جهت ربو وسعال رطوبی وتقویت باه ویا پودنه وشراب جهت اختناق رحم واخراج کرم معده وآشامیدن جریش آن باآب جهت تپ بلغمي وسوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج وضماد آن با انجیر جهت نقرس وعرق النسا وداء الثعلب وجذب مواد بظاهر جلد وتسکین وجع بارد ریحی وتحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد وبا سرکه جهت جرب متقرح وقوبای مزمن وبلا ستور باکبریت وسکنجبین وبا سکنجبین وکرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع وبا ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه وسوداویه وبرص وبا روغن برقضیب جهت نعوظ مجرب وهمچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب مقوی باه ومنشط وخوردن مخلوط آن با نان ویا شراب جهت اخراج کرم معده ومخلوط کردن آن با مراهم جاذبهٔ جربیه وجربیه نافع وچون گیاه تازهٔ آنرا ویا تخم آنرا با طعام بخورند طعام را هضم ومعده را گرم کرداند وورم طحال را تحلیل دهد وخوردن مسلوق وبرگ تازهٔ آن ویا تخم آن با چغندر رخبازی برای پیش از قی باعث تقطیع بلغم ومهیا کردانیدن از برای دفع است وبلا ستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع وسدر عارض از بلغم نافع وکامخ معمول از آن حاد حریف ومحرق وجالی بلغم بقوت وتسخین معده وکبد نماید باید که همیشه بیاشامند وبسیار هم وبتنهائی نیز بلکه با اغذیهٔ غلیظ تناول نمایند ودافع ضرر آن کاسنی وبادام وسرکه است وصاحب اختیارات گفته که قوبائیکه بهیچ چیز زائل نگردد چون بعد از حمام خردل را سائیده وقوبا را با پارچهٔ خشني آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد پس بران بمالند زرد آب بسیاری ازان جاری شود وصحت یابد وبخور آن گریزانندهٔ حشرات وهوام ورازی گفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن در وزن آن حب الرشاد وحرمل مضر محرورین ومورث تشنگی مصلح آن کاسنی وروغن بادام وسرکه است باید که درتداوی با نمک هندی ویا بورهٔ ارمنی بیاشامند وزیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست وپنج درهم غیر کوبیدهٔ آن بحسب امراض وامزجهٔ وازمنه وامکنه استعمال ننمایند وچون در آب انگور بیندازند منع جوشیدن آن کند ودر کیلانات سرکهٔ شیرین از ان ترتیب میدهند وروغن آن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف ومحلل وآشامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب ورفع نسیان وفالج واوجاع بارده مزمنه وتپهای مزمنه واختناق رحم وقطور آن جهت ثقل سامعه وورم بارد گوش وطلای آن جهت درد دندان واختناق رحم ودردهای کهنه وتحلیل اورام صلبه وسائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است

خرقطان

خرقطان بفتح خا وسکون را مهمله وفتح قاف وطاء مهمله والف ونون بهندی بندانا منند ماهیت آن گیاهي است که بو آن در ختها مانند بادام وزیتون وسدر وغیرها میروید وبرآنها میپیچد وبرزمین بعضي ندارد وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون ومائل بسطبری وگل آن سرخ رنگ وتخم آن نیز سرخ وبالجمله هیأت برگ وگیاه آن بحسب اشجار متکونه برآنها مختلف میباشد * طبیعت آن نیز اکثری سرد وخشک وباقوت قبض وبعضی گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن منقي دماغ ومقوی معده ومفتح سدد ومحلل وآشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه ویک اوقیهٔ آن جهت

شکستگی استخوان و وثی عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برگ خشک و محرق آن نیز جهت قوبای مزمن و شربا که قوبا را بابول و نمک بحدی بشویند که خون آلود گردد پس بما لند و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است را مل مند رای آن خواص و منافع بسیار مینویسند از انجمله آنچه بر درخت ام غیلان بهم میرسد تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بد مقعد آشامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و بازکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بد مقعد را آنچه بر درخت سدر که کنار نامند و درخت انار نیز و آنچه بر درخت بید نگون باید چون با شیر گاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد *

خرم

* خرم * بضم خا و بفتح راء مهملهٔ مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح * ماهیت آن * از ادویهٔ مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مرنجه است و آن گیاهی است که در بساتین و مواضع سایه دار میروید و برگهای آن باریک طولانی و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگهای آن متفرق و اهل فرس آنرا تعظیم بسیار مینمایند * طبیعت آن مائل بگرمی * افعال و خواص آن جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کنندهٔ عقل و فهم و نظارهٔ آن مورث سرور و فرح و نگاهداشتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون از ان موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکوئی و سرخی رنگ رخسار و قبول و رافع بغض است و بعضی آنرا سراج القطرب و بعضی دواء الجالبی که بیونانی اسطراطیقوس نامند و بعضی بتخفیف را بمعنی قشر بیض متقی مغسول دانسته اند

خرنوب

* خرنوب * بضم اول و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و باء موحده و بفتح اول نیز آمده * ماهیت آن * بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم بهزرگی گردکان و برگ آن بسیار سبز املس مائل بپهن و بیرو ضخیم هر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد طلائی و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانهای آن شبیه بباقلا و بقدر ترمس و شیرین طعم و درتنکابن کرات و دو مازندران و گیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوة و پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و ازان در مصر و شام رب میسازند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعض خصوص تازهٔ آن و بسیار رسیدهٔ شیرین آن در اول گرم * افعال و خواص آن مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اگر هضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاخ است خصوصا تازهٔ آن که یک سال بر ان نگذشته باشد و بادو شاب آن ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را الذ یذ کند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن باد انه جهت تسمین بدن و رفع دق و ضماد پختهٔ آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و تا لیل و چون تازهٔ آنرا بر تا لیل به لیند آنرا زائل سازد و چون یک پارچهٔ از و پارچه تخم آنرا بر تا لیل بچسپانند آنرا قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن هر یک از قرظ و تراشیت و عفص مقدار شربت آن تا پنجدرهم است و دوم بری و آن ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و گل آن زرد و داغدار و ثمر آن شبیه بکردهٔ کوچکی و درقزوین گیاه آنرا ورک نامند و خرنوب

لبطی مراد از آن است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع
نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن
جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن با آلت نیست و چون
با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا موثر
و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند *

* خروع * بکسر خا و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و به شیرازی کنتو و بترکی کرچک
و بهندی آرینڈ نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مائل به بنفشی و دوم قویتر از سفید برگ آن شبیه ببرگ
انجیر و شرفها از آن بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار
و خوشه دار و مثل ورد و تخم آن بقدر ازد الفقره و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت
و رطوبت * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی اخلاط
بارده و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و تحلیل قولنج
و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض
و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانهٔ آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی
و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل
مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و بادزهر آن ریباس و عصارهٔ رمان و بدل آن عشر آن دند است و ضماد آن جهت
تحلیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر
حمره که باد سرخ نامند برگ آن ضعیف تر از حب آنست در اعمال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قی
نمودن بعد از آن جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حارهٔ چشم و ورم زیر گلو
و سائر اعضای بعیده و مقعد و مسهل و اشامیدن ده مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست
بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و سده نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه
ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و مجرب متفرح و قروح
رطبهٔ سر و ورم مقعد و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب گندنا جهت بواسیر شربا و ضمادا و چون
در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبهٔ کافور
خالص اصلی در عین گرمی سر آنرا باز کرده در آن اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند
تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را
نیمگرم کرده بمالند زائل گرداند و جوشاندهٔ آن با سائر ادویه و خردل و تدهین بدان جهت کزاز و رد اعوجاج لحیه و اقسام
توبا و کلف بیعدیل بدل آن روغن ترب است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند *

* خرموش * بهندی گهوس نامند * ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکند و بر آن غالب
می آید * افعال و خواص آن خون و پوست خشک شدهٔ آن جهت بواسیر مجرب و استنجا بطبیخ آن نیز همین اثر دارد و در

سائر خواص ارمویش اثوم است

* فصل الخاء مع الزای المعجمة *

* خزامی * بفتح اول وزای معجمه والف وفتح میم والف گویند که بفارسی شب انبوی وشب بوی نیز نامند خصوص سفید آنرا وبعضی گل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است وبعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی وبشیرازی اروانه نامند وانطاکی غیر خیری دانسته وگفته که گیاهی است لطیف قریب به بنفشه ودو از ده زراعا آلهی میروید ودرخیز ران میرسد ومنبت آن کوهستان ومیان زود خانها وگل آن شبیه به بنفشه مائل بکبودی ولاجوردی وبسیار خوشبو زیاده از فاغیه وقریب بنسرین وتخم آن مائل بسیاهی واهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بعکس هیئت اصلی غرس نمایند ویا صلیبی شق نمایند بنفشه میکردد ویوسف بغدادی صاحب اختیارات ودیگران نیز خیری بری دانسته وگفته اند که گیاهی است شاخ آن دراز وبرگ آن ریزه وگل آن سرخ مائل به بنفشی وآسمانجونی وخوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند واز گلهای حشایش بری دیگر نیز ومنبت آن زمینهای رملی ونرم واز صفات وخواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر خیری باشد * طبیعت آن دراول دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وگل آن گرمتر از گیاه آن * افعال وخواص آن گل آن ملطف ومسخن ومفتح سدهٔ دماغ ومقوی آن ورافع صداع وجاذب رطوبات زکامی ومحلل ریاح ومقوی دل وجگر وسپرز ومفتح سدهٔ آنها ومدر فضلات چون سه درهم آنرا بیاشامند وفرزجهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم وخوشبو کردن آن ونشف رطوبات وسیلان مزمن ازان وبرودت واحداث گرمی واعانت بر حمل وتنگی فرج وبدستور آشامیدن آن وطلای خشک آن جهت تقویت عصب وخوشبو کردن عرق وضماد آن باآرد جهت اندمال جراحت وتحلیل ورم آن وبخور آن جهت دفع بدبوئی عفونات ورو غنی که ازان ترتیب دهند قائم مقام نفطاست ومصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت گل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است وپیاز وبرگ وتخم آن در افعال ضعیف تر وغیر مستعمل اند *

* خز * بفتح خا وسکون زای مشدده * ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم وپشم وکج که بعربی قز نامند ترتیب میدهند وخز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر مویهای خشن بز وامثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند وباصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت ودفع ضرر سردی از پشت وگرده وجهت فالج ونقرس وضعف باه ورفع جذام وحکه مزیع الاثر وآشامیدن آن جهت فتق اعصاب واعضای عصبانی وذرور سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم وخشک کردن جراحات نافع *

* خزف * بفتح خا وزای معجمتین وسکون فا بفارسی سفال نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت آن بسیار خشک وباندک حرارت * افعال وخواص آن ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم وقروح اعضای یابسة المزاج مانند غضروف ووتر وجهت انسلاخ جلد وسفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات وباسرکه جهت حکه وجوششها وحزاز وسعفه وجرب ونقرس وباموم روغن جهت ورمهای مزمن وخنازیر وغدد وذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقهٔ قرنیه وسنون آن جهت جلای دندان وتقویت لثه وقطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی ومصلح آن روغن بنفشه وروغن نیلوفر وطلای خزفیکه دران نمک یا خزف پارهائیکه در نمک ویا سنگریزهائیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ بارده هر عضو واجفان چشم موثر

* فصل الخاء مع السین المهملة *

* خس * بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو وبترکی خاس نامند * ماهیت آن نباتی است معروف
بستانی وبری میباشد بستانی دو صنف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا یکذرع ونیم وچرب وشیرین ونازک ودر
ایران وعربستان وروم وغیرها درموسم بهار میرویند وبفور دارند ودر هندوستان وبنگاله درموسم زمستان که باران
نمیبارد میرویند ولیکن بوفور وخوبی وبزرگی آن بلاد نمیشود وصنف دوم از بستانی فرنگی است وآن نیز دو صنف میباشد
یک صنف برگ آن سبز کمرنگ وبسیار نازک وچرب وشیرین وصنف دیگر سر برگهای آن اندک بنفشی ونازکی وچربی و
شیرینی این از آن کمتر وبرگهای این هر دو صنف درهم پیچیده مانند غنچه گل ودر هر سال تخم آنرا تازه بتازه از فرنگ
میآورند ودر زمستان میکارند وهرچند هوا سردتر باشد خوبتر ونازکتر وپیچیده تر میشود واما خس بری برگهای آن
باریکتر وبلندتر وبی چربی واندک سخت تر وسبزتر از بستانی وتلخ وساق آن بایتوعیت بسیار وبعضی از آن افیون بعمل
میآورند ولیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیفتر وآنچه تخم آن سیاه باشد برودت ورطوبت آن کمتر از آنچه سفید است
وتخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد وبالجمله بنرمی وصلابت وجودت وردائت زمین برمیگردد یعنی در زمین
نرم جید که آب باری آن بحد لائق نمایند برگ وساق آن نرم ونازک وچرب وشیرین وتخم آن سفید میشود وبخلاف
اینها بالعکس ومستعمل ومأکول بستانی آنست * طبیعت بستانی آن سرد وتر در اول دوم * افعال وخواص آن
صاف کنندهٔ خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس بدرستیکه خون را صاف میکند واطبا
گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر ودافع ضرر آب وهوای وبائی واختلاف آب وهوا
ومسکن حدت خون وصفرا وبیوست صفرا وسودا وتشنگی والتهاب ومفتح سدد ودافع خمار ومانع مستی وصعود بخارات
بدماغ ودرد سر ونزله وسرفه که از گرمی وخشکی باشد وسموم ورادع اورام حاره وملین ومدر بول خصوصا ناشستهٔ آن زیرا که
قوت تفتیح این زیاده است از شستهٔ آن وجهت حکه وجذام وجنون ویرقان ودرد پستان وتبهای حاره وقرحهٔ مثانه
ومجاری بول وحرقت آن مدر ونافع وسرکه جهت برانگیختن اشتها ورفع یرقان وتسکین درد معده ومطبوخ آن کثیر الغذا
تر از خام آن وجهت درد سینه وزیاده کردن شیر مؤثر واکثار آن مضر باه وصاحب سل وربو ومورث نسیان وکدورت
حواس وبلادت وضعف بصر وظلمت آن وتولید ریاح مصلح آن نعناع وکرفس وهلیلهٔ پرورده وزیره مقدار شربت از آب
آن تا سی درم وضماد آن جهت تسکین التهاب وتحلیل ورم چشم وورم حار وحمره ورثی وذرور سوختهٔ آن جهت
التیام جراحات وقلاع وتخم آن در دوم سرد وخشک ومخدر ومنوم ومسکن مواد متحرکه واشامیدن دو درهم آن جهت
قطع احتلام وضعیف نمودن شهوت جماع وسد نزله وزکام ودرد سینه وتقطیر البول وسیلان منی وطلای آن بر پیشانی جهت
خواب آوردن ومنع صداع وریختن مواد بچشم ودر موی جهت منع ریختن آن وبر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن
ومضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش ویا دم الاخوین وروغن آن جهت تحلیل صلابات وترطیب دماغ وتنویم
ومالیخولیا وصرع یبسی ومنع مستی شراب مؤثر وآب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست وطلای آن با روغن گل جهت
تسکین صداع حار نافع وخس بری سرد وتر ودر رطوبت کمتر از بستانی وبعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی
ودر افعال قویتر از بستانی وبرگ وتخم آن ولبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی ومثل لبن خشخاش

سیاه است لیکن درهم آن مسهل کیموس مائی ومدر حیض وجهت گزیدن کیم عقرب ورتیلا نافع وبا طلاء واکتحال
آن جهت جلای قروح چشم ورفع جرب ولبن بستانی قریب النفع است بدین

* خس * بفتح خا وسکون سین بی نقطه لغت هندی است * ماهیت آن ریشهٔ گیاهی است که در هند وبنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند وبران آب میپاشند بسیار خوشبو وسرد وخنک میباشد وبا برادهٔ صندل عرق میکشند وعطر آن را میگیرند بسیار معطر وخوشبو میباشد وآن ریشهای باریک کج واج وکوهی ارماندن ریشهٔ سندل رومی وازان غلیظتر و بلند تر بقدر نیم ذرع وخوشبو است ونبات آن شبیه باسل که کولان نامند وکوبند بیخ اذخر آجامی است ودر اذخر اشاره بدان شد وگفته اند ریشهٔ والا است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قلب ودماغ بارد

* فصــــــل الخاء مع الشین المعجمة *

* خشخاش * بفتح خا وسکون شین وفتح خاء معجمتین والف وشین معجمه بهندی پوست نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید وبری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی گل آن سفید وتخم آن نیز سفید وریزه ومدور وگیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب وهوا وزمین بلند وکوتاه میباشد وبرگ آن مشرف ومزغب طولانی وسر قبه وکوزهٔ آن مشرف وقبهٔ کوزهٔ آن نیز بحسب بلاد واختلاف آب وهوا وزمین بزرگ وکوچک میشود وهمچنین لبن آن که افیون است قوی وضعیف ودر افیون ذکر یافت ودر ایام بهار میرسد * طبیعت پوست آن در دوم سرد ودر اول خشک وبعضی در سوم گفته اند وافیون ناگرفتهٔ آن قوی‌تر از افیون گرفته * افعال وخواص آن پوست آن مخدر ورادع ومسدد ونیم درم آن که صبح ناشتا وشام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی وصفراوی والتهاب معده وامعا وحرقت مثانه نافع وضماد آن بر پیشانی جهت درد سر وبا خطمه وگلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد وتسکین درد آن ومنع ریختن مواد باعضا وآشامیدن آن جهت سعال گرم وسعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید وتغلیظ وتجمید ورادع خود وباشراب عفص قاطع اسهال مزمن وعصارهٔ آن که کوکنار نامند سرد ومائل برطوبت در آثار قوی‌تر از تخم آن مدمن آن مرخی اعضا ومشوش کنندهٔ حواس وقاطع باه ومفسد اشتها وهاضمه ومورث نسیان ومفسد خون وبالعرض محلل حرارت غریزی ومسکن اوجاع حارهٔ یابسه ومنشط مضرتهٔ مبرودین مصلح آن شکر وعسل ومصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال ونیم وتخم آن در دوم سرد ودر اول تر مخدر ومنوم ومنضج مواد رقیقهٔ صفراوی وقابض شکم ومداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه وقصبهٔ ریه وسرفهٔ حار یابس ونفث الدم وتپ دق وتقویت دماغ وضعف جگر وکرده وتسمین بدن وحرقت مثانه وامراض حارهٔ آن وبامثل آن مغز بادام مولد خون صالح ورافع هزال خصوصا بوداده آن با عسل مهی ومداومت آن قاطع باه وبوئیدن بوداده آن جهت رفع بیخوابی موثر ودو درهم آن تا پنجدرهم منوم قوی وروغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر ومنوم ومسدد مقدار شربت تخم آن تا ده درهم وچون خشخاش تازه را با پوست وکنکرهٔ آن بکوبند واقراص سازند جهت سرفه ودرد سینه وحرقة البول وتسکین تشنگی وحبس اسهال کهنه وتجفیف رطوبات شربا ونیز تجفیف رطوبات وتحلیل اورام ضمادا مقدار شربت آن تا پنجدرهم وهمچنین چون بعد از رسیدن جملهٔ آنرا در آب طبخ دهند ولیکن ضعیفتر از قرص است وگل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع وسوزش چشم وقرحهٔ قرنیه اکتحالا وطلای آن جهت رفع آثار قروح وبا آب کشنیز جهت نملهٔ ساعیه وقروح رخیمه

ضماد او و روغن آن که بدل مثل روغن گل ترتیب دهند بجهت رمسکن درد های حار و ورام وجهت نزله وسرفه حار و شربا وتسکین درد گوش وتحلیل ورم حار آن نطولا مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه واسهال مزمن لعوقا نافع خصوصا با اقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس وآب مطبوخ آن نطولا جهت رفع اسهرو ابی وسائید کنگرهٔ آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر وتحلیل وترقیق خلط غلیظ معده شربا مفید و چون برگ نازک تازهٔ نورستهٔ آن را در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تهریج وتنویم آورد و حبس اسهال نماید وبدل خشخاش کاهو است

خشخاش بری

* خشخاش بری * ماهیت آن خشخاش اسود است و برگ آن خشن تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی وگل آن ملون بالوان سرخ و بنفش وسیاه وکبود وغیرها وتخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن * طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک * افعال وخواص آن در جمیع افعال برگ وتخم از بستانی قوی تر وجهت حرارت جگر وسیلان رحم نافع وطبیخ بیخ آن در آب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی واز تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بری است در اکثر مواد *

خشخاش منثور

* خشخاش منثور بفتح میم وسکون نون وضم ثاء مثلثه وسکون واو و راء مهمله ومنثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و رازیانه و با خشونت ومائل بسفیدی وساق آن خشن وقبهٔ کوزهٔ آن کوچک شبیه بقبهٔ شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر واز خشخاش سیاه ضعیف تر

خشخاش زبدی

* خشخاش زبدی * بفتح زای معجمه و باء موحده وکسر دال مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید وسبک وساق آن بقدر ذرعی وبرگ آن بسیار ریزه و در از وبیخ آن باریک وثمر آن متصل ببرگ آن وسفید و مستعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا ازبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد * طبیعت آن بغایت گرم وتند و مانند جبلاهنگ واز جملهٔ سموم است * افعال وخواص آن مقی ومسهل قوی وجهت تنقیهٔ دماغ ودفع بلغم وصرع با ماء القراطن بقی وتخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است ومعالجهٔ کسیکه آنرا خورده باشد معالجه جبلاهنگ است

خشخاش مقرن

* خشخاش مقرن * بضم میم وفتح قاف و راء مشدده وسکون نون وآنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها واماکن خشنه میروید * ماهیت آن گیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برگ آن شبیه ببرگ قلومس وگل آن زرد وثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی واز این جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند حلبه وکوچکتر از آن وغیر جبلاهنگ است چه دانهٔ آن زرد است ودانهٔ این زرد نیست وبعضی مردم گمان غلط برده اند که شیاف ماميثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن با ماء العسل جالی ومقطع اخلاط بقی واسهال واکتحال گل آن بازیت جهت تنقیهٔ جراحات وخشکریشهٔ آنها وآشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه وطبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ جگر وعرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع

* خشاب * بضم خا وفتح شین مشدد معجمه والف وباء یک نقطه وخوشاب نیز ولیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است مانند آلو بالو و زرد آلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آنها است * طبیعت مجموع آنها الطف از اصل آنها است * افعال وخواص آن هریک آن راجع است بانچه ازان اخذ مینمایند مثلا از آلو بالو جهت تسکین عطش والتهاب واصلاح خلط محترق ودرد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوت هاضمه ورفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان وغثیان وقی صفراوی والتهاب وحرارت کبد ویرقان اصفر واستسقای حار و از مویز جهت تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد ویرقان و از جامون جهت تقویت معده وتسکین حرارت کبد و بواسیر حار ولینت طبع صفراوی و زبون ترین همه خشاب زرد آلو است ومجموع مولد ریاح مصلح آن ها انیسون ومصطکی است

* خشکنجبین * بضم خا وسکون شین معجمتین وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون معرب از انکبین خشک است * ماهیت آن عسلی است بغایت خشک وتند بوی که از جبال فارس وحدود کازرون خیزد وگویند شبنمی است که بر اشجار آنجا می افتد سبز و زرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودر تنکابن شکری ودر دیلم وطبرستان اسپ دندان می نامند * طبیعت آن درچهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن درغایت جلا وتقطیع وتحلیل لزوجات وسرخ آن قویتر از سفید آن وسبز آن بسیار گرم ومائل بتلخی وسیاه آن قریب بعسل بلا دروله لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تایکدرم وزیاده ازان محرق اخلاط ومهلک وبدل آن بوزن آن عسل ونیم وزن آن کزانگبین وگویند یک وزن ونیم آن عسل است

* خشک نان * وآنرا خشک نانج که معرب خشک نانک است نامند * ماهیت آن نانی است که از آرد کندم خمیر آنرا بشیرج سرشته باشند سازند * طبیعت آن گرم وتر در دوم * افعال وخواص آن مولد خون جید ومغذی وفربه کنندهٔ بدن وجهت اصلاح لاغری کرده وتقویت باه نافع ولیکن عسر الهضم ومولد ریاح غلیظ ومصلح آن سکنجبین ومصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

* فصـــــــل الخاء مع الصاد المهملة *

* خصیه * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وها * ماهیت آن معروف است و زبون ترین اعضای حیوان است از هرحیوانی که باشد وبهترین همه خصیهٔ خروس فربه است وگفته اند نیکی وبدی آن بحسب حیوان برمیگردد * طبیعت آن گرم وبرطوبت بر آن غالب وبعضی سرد وخشک گفته اند واول اصح است * افعال وخواص آن از هرحیوانی در نضج آن مذکور میشود وخصیهٔ خروس فربه مبهی ومولد منی وخون صالح اما بطئ الهضم مصلح آن انجدان وفوتنج کوهی ونمک وصعتر ونمک سود نمودن آنست

* خصی الثعلب * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وضم یا والف ولام وفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون باء موحده بیونانی ساطیون وساطیوریون وبعضی طرفلن بمعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد * ماهیت آن بیخی است سفید شفاف از شورنجان کوچکتر وطعم آن شیرین وبالزوجت واندک تندی وبوی آن شبیه ببوی منی وچند نوع میباشد یکی دانهای آن مانند دو بیضهٔ کوچکی که بهم پیوسته باشند واز هر بیضهٔ ریشهٔ باریکی در از رسته ودر آخر هر ریشه دانهٔ کوچکی پیوسته وهرچند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد واز این جهت آنرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور واین نوع را تخم نمیباشد وبرگ این شبیه ببرگ پیاز واز ان اندک عریضتر

ومفروش بر روی زمین ولزم وسه عدد میباشد ونوع دوم تخم آن سیاه صلب براق ونوع دیگر ساق آن بقدر شبری واز وسط آن ساقی روئیده وبر بالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ ودر وسط گل تخمی سیاه وساق این سرخ رنگ وبرگ این شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است وبیخ آن بقدر جوزی وبیرون آن سرخ واندرون آن سفید وبالزوجت و شیرینی منبت آن جبال واماکن نمناک وبیشتر در روم ومصر بهم میرسد اما رومی بهتر وفرق میان هرد وبدان است که مصری را در حین خام سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی واین بالیده تر وشفاف تر از مصری است ودر جزایر ان میرسد ر تا دو سال میماند طبیعت نوع اول آن گرم تر در آخر اول ونوع دوم در دوم ونوع سوم در سوم وهمه با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مبهی ومقوی عصب وجهت کزاز وتشنج یابس وتمدد وفالج ولقوه ومولد دم صالح ومنی ومقوی باه وانعوظ وطلای آن با روغن گل مقوی موی ورویاننده ومانع سقوط آن مقدار شربت آن تا ده مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه وتخم زردک وگویند هر که نوع اخیر را قلع کند دست او بحس وحرکت گردد وچون آنرا بسوزانند ویا موم وروغن زیتون ویا با سرکه تدهین کنند رفع آن گردد ونوع اخیر را در امراض سرد اوی وبلغمی مانند فالج ولقوه وتسمین بدن وریزانیدن حصاة گرده وتقویت باه وآوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد واز مقتدر وتویتر دانسته اند واصلی ندارد وچون برگ آنرا با زعفران واندک مشک سائیده حمول نمایند وبا شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد وحامله شود ومجرب دانسته اند وتخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ ومکث وخواص مضر محرورین وفم معده مصلح آن سکنجبین وعصارهٔ لسان الحمل وشکر مقدار شربت از بیخ آن تا یکعدد واز تخم آن تا یکدرهم ودر هند مشهور است که بیخ بهوئین چنیا خصیة الثعلب است واصلی ندارد وشاید نوع اخیر آن باشد ویا شبیه بدان واین گل مخصوص بنگاله است در هند وجای دیگر نمیشود واول از زمین گل برمی آید بعد از آن برگ در رائحه وشکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزن آن ونیم وزن آن انجره وگویند بوزن آن تخم اسپست *

* خصی الدیک * بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف * ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب البان است ومولف تذکره غیره غیر آن دانسته وگفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب واطول از آن ودانهٔ آن بقدر آلوبالوی بزرگی ومفید است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل بلغم لزج ومحلل ریاح وجهت عرق النسا ومفاصل وضماد آن جهت تحلیل صلابات وارجاع مفاصل وعرق النسا نافع ومصدع ومکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن زراوند *

* خصی الکلب * بفتح کاف وسکون لام وباء موحده بیونانی ارخص نامند * ماهیت آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر وبرگ آن منبسط بر روی زمین ویا قریب بدان وشبیه ببرگ زیتون ونرم تر ونازکتر وبلند تر از آن وگل آن بنفش وبیخ آن شبیه ببیخ بلبوس وبلند تر وباریکتر از آن وسفید ازمضاعف ومزدوج مانند دو زیتون که با هم متصل شده باشند یکی بالای دیگری ویکی ممتلی از رطوبت لزجی واین را ماده نامند ودوم را متشنج واین را نر نامند وگاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس مطبوخ تناول نمایند ومنبت آن مواضع حجریه ورملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ وتا نیم ذرع وگل آن ریزه باهم متصل وگل سرو وبنفش شبیه بگل اصابع صفر ونوشته که جانور زنبور

کوه هرد و زامشاهین نموده همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه کل اصابع صغرش با هم متصل نیست و مزرع ارغوانی است
* طبیعت آن گرم و خشک قریب بسوم و در بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و گرمی این زیاده از آنست * افعال و خواص آن محلل اورام بلغمی و مسخن رئه و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن قاطع آن و گفته اند بزرگ مادهٔ آن ماده ام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا جوشانیدهٔ آن در شیر بز و چون خشک کرده این نیز قاطع شهوت جماع میکرد دو گویند هر یک را که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکرداند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند و چون قسم کوچک انرا دختر و مسخن رئه است مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و از ان بلند تر و عریضتر و در ان رطوبتی چسپنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضهٔ کوچک متصل بهم * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیهٔ قروح و منع نملهٔ ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کنندهٔ آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه
* خصی العجاجیل * خصیهٔ گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود
* خصی الایل * خایهٔ بزکوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع

* فصـــــــل الخاء مع الطاء المهملة *

* خطاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدد دهٔ مهمله مشاله و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی چلا و بهندی سیالی و کنهیا و پت دیورّی نامند * ماهیت آن از طیور معروفه است * طبیعت گوشت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم از نمک سوده خشک آن جهت خناق و غرغرهٔ خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوختهٔ ان بر حنک نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچهٔ آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرگین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون کرما کرم آن و سرگین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهرهٔ گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق آن با قند ری با درو ج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است و باید که در ان وقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی در بار بچه دیده هر گاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچهٔ اول را بشکافند دو سنگریزه در ان ظاهر میگردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند که بزمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آنرا بگیرند و در ان بسته در گردن و یا بازوی صاحب صرع ببندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاه دارند باعث جاه و قضای حوائج گردد و امین الدوله گفته سنگ ملون

سرخ میباشد وتعلیق آن جهت رفع نزع مؤثر وگویند چون بچهٔ آنرا با زعفران وامثال آن زرد کنند بنحویکه در حین رنگ
کردن مادر وپدر او نبینند جهت رفع زردی بچهٔ خود سنگ یرقان را با آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید ودر حجر
الخطاطیف ذکر یافت وچون سرماد او نرا آنرا هر دو با آتش سوخته در شراب تو میکه شراب مخمور بلند اند از ند سکر نیاورد *

* **خطمی** * بفتح خاء معجمه وسکون طاء مهمله وکسر میم ویاء بکسر خا نیز آمده اسم او یونانی مشتق از اسم کثیر المنافع
است * **ماهیت آن** گیاهی است معروف واز انواع خبازی شمرده اند وگل آن سفید وسرخ وبالوان مختلف وبهترین همه
سفید وانچه بیکل باشد خطمی نیز نامند ونوع ارغوانی کبود آنرا بهندی خیرو نامند * **طبیعت آن** جالینوس سرد وتر
دانسته وشیخ الرئیس گرم باعتدال گفته وتخم وبیخ آنرا در قوت مانند گل آن واز ان بسیار قویتر وتجفیف آن بیشتر ولطیفتر
ودیگران معتدل القوی ومائل بسردی وتری دانسته اند * **افعال وخواص ومنافع آن** محلل ومنضج ورادع ومرخی
وملین وگل آن ضعیفتر از تخم وبرگ وساق آن وضماد برگ آن جهت اورام دماغ وبیخ گوش وتهبیج ونفخهٔ اجفان والتیام
قروح وتسکین وجع اورام وتحلیل آنها وخنازیر ونضج خراجات ودمل وورم پستان ومقعده وجراحات وحرارت وشکستگی
اعضا وعرق النسا ومفاصل که همه از گرمی باشد وبا روغن زیتون جهت گزیدن هوام وسوختگی آتش وبا پیه مرغابی
جهت درد مفاصل وعرق النسا ورعشه وبادویهٔ مناسبه وروغنها جهت ذات الجنب وذات الرئه وضماد پختهٔ آن با
روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر وطول آن جهت نرم داشتن موی وجلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده
وانضمام فم رحم زنان عقیم مفید وتخم کوبیدهٔ آن جهت سنگ گرده ولعاب خام آن با شکر نیم گرم نموده جهت سرفهٔ حار
ورفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد وضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نه نشینند جهت رفع بهق وبا روغن
زیتون وسرکه جهت سموم حیوانی وچون بگیرند یک جزو از ان باد وجزو خرما وباسرکه بسرشند جهت تحلیل اورام
بغایت مجرب وخائیدن آن جهت تسکین عطش وچون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند ودست وپا را
مکرر با آن بشویند جهت رفع شقاق وتقشر جلد کف دست وپا نافع وطلای مطبوخ آن بر سم اسپ جهت روئیدن آن
وپوست بیخ آن بغایت ملین وقوی التحلیل وآشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر وتولنج وسدهٔ امعاء وقرحهٔ آن
واسهال صفراوی وحرقة البول واسهال ورم آن واسهال ردی وبدستور تخم آن جهت امراض مذکوره وبا شراب جهت
عسر البول وتفتیت حصاة وفضلات خام مثانه وعرق النسا وشقاق عضلات ومضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار
وچون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند ودر زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلای آن
جهت رفع تهبیج پلک چشم مؤثر وجهت سرفهٔ حار ونفث الدم مجرب وطبیخ آن نیز همین اثر دارد وجلوس در طبیخ آن
جهت تحجر مفاصل وصلابت اعضا واغتسال موید آن مانع تشقق آن ونیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک وروغن
سوسن وآرد باقلا جهت تعقد مفاصل وتحلیل اورام صلبه نافع وحقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره وغیر آن وطلای
طبیخ آن جهت گزیدن زنبور عسل وبا عسل جهت رفع مضرت گزیدن هوام وحمول آن با پیه بط یا مرغابی وصمغ البطم
جهت ورم رحم وانضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصارهٔ زرشک وعسل ورازیانه وگویند مضر ریه مصلح آن
عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال واز طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی وصمغ خطمی که در هنگام گرمی
هوا از درخت آن میگیرند وزرد وسرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش وحبس بطن وقی صفراوی مجرب گفته اند

فصل الخاء مع الفاء

خفاش بضم خاء معجمه وفتح فاء مشدده والف وشین معجمه وبفتح خا نیز آمده وخشاف ووطواط وبفارسی شب پره
وبشیرازی موش کور وبهندی چمگادر وبه بنگاله چمگادری نامند *ماهیت آن طائری است معروف بخلاف طیور
دیگر وچهارپایه دارد ودندانها وپشم ومانند چهارپایان بچهار پا راه میرود وحیض می بیند وآبستن میشوند ومیزاید
وشیر میدهد وپرواز مینماید مانند طیور ولیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع
وغضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد ومنقبض ومنبسط مینماید وسیاه رنگ وبسیار ضعیف البصر است ولهذا روز
بسبب روشنی وتابش شعاع آفتاب از آشیان خود برنمی آید واگر آشیان آنرا خراب کنند وبرآید علیواج وکلاغ آنرا میگیرند
وشب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی برمی آید وپرواز مینماید ودر زاید النور کمتر برمی آید وازین جهت
مرض روزکوری را خفش وصاحب آنرا اخفش مینامند *طبیعت آن در سوم گرم ودر چهارم خشک وحرارت گوشت
آن کمتر از حرارت فضلات آن *افعال وخواص آن* آشامیدن مرقهٔ پختهٔ آن مسهل فضلات وزرداب ودافع استسقا ودرد
ورک ومهرا پختهٔ آن در روغن زیتون وزنبق جهت فالج ورعشه واوجاع مفاصل وظهر ونقرس وتحلیل اورام بارده
ودر روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون مکرر بمالند وطلای مطبوخ مهرای نرآن در ظرف آهنی یا مسی با روغن
زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد وصاف نمایند جهت فالج قدیم ورعشه وربو ونقرس
ودرد اعضاء ومنع اسقاط موی ومنع بزرگ شدن پستان بغایت نافع وطلای مهرا پختهٔ آن در آب براحلیل جهت رفع حبس البول
وبدستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب وجلوس در طبیخ آن جهت فالج واسترخا واکتحال دماغ آن با آب پیاز
جهت نزول آب وباعسل جهت بیاض وچون خون آنرا بر عانهٔ صبیان طلا نمایند موی نروید وچون بر پستان دختران
بمالند بسیار بزرگ نگردد واکتحال آن رافع غشاوه است وخاکستر آن جهت حدت بصر وجلای بیاض آن وچون در شراب
اندازند رافع مستی آنست وطلای زهرهٔ آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب در حال ومالیدن دماغ آن براسفل
قدم جهت تهییج باه وسرگین آن بسیار گرم وخشک تا چهارم واکتحال آن جهت رفع بیاض وطلای آن جهت رفع قوبا وشیر
آن نیز بسیار گرم وکریه الرائحه وبسیار جالی وباسمیت ویکمثقال آن کشنده وربع درهم آن مخرج حصاة ودرسقوف آشیانه
آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی وکوچکتر وبزرگتر از آن ومتخلخل شبیه بقلی وسفیدتر از آن
وسوراخ دار وطلای آن جهت قلع ثالیل وستردن موی از بدن ومنع بزرگ شدن پستان ولیکن مقرح جلد است وبول آن
نیز مانند شیر آن وحار وجاذبه دهندهٔ مواد واکتحال آن جهت بیاض عین ولبن آن نیز جالی بیاض وناخنه است ولیکن
مردم مضرا اند بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخصی بنحویکه آن شخص عالم بدان نباشد
گذارند آن شخص را خواب نیاید وبدستور چشم ودل آن همین اثر دارد ودفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث
جمعیت کبوتران است ودر لانه ودر سوراخ موش باعث گریختن موشانست از آن خانه وتعلیق دل آن معین بر جماع ونیز گفته اند
که چون میان خطاف وخفاش عداوتست وخفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود می آورد
جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن وچون گردن نوع کبیر که بهندی بادر نامند از بیخ قطع نمایند وذکر را در جوف
تنهٔ آن گذارند قوت باه بخشد ومالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست

فصل الخاء مع اللام

* خل * بفتح خاء معجمه وسکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند * ماهیت * آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تارو عسل و امثال اینها و میوه‌ها اخذ کنند و از هر یک شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب میدهند و بهترین همه انگوری است که آب انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با ثفل عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را پیه مالیده باشند ریخته و بر هر صد رطل از آن ده رطل سرکهٔ جید ریزند و سر آنرا بپوشند و بگل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اولا در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکهٔ خرما آنست که بگیرند خرما را و در هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صاف ریزند و در خم تازهٔ مقیر و یا پیه آلود ریخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یکرطل سرکه جید و نیم اوقیهٔ نمک ریزند و در خم کرده در جائی گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و از آب نیشکر و تار و میوه‌های آبدار و بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکهٔ تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد * طبیعت * آن انگوری آن مرکب القوی از جوهرها رطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان و عسلی گرم تر و خشکتر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضهٔ آنچه در آن قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از آنست و جزو بارد ارضی که قوت قابضهٔ آن از آنست و جزو مائی بارد رطب و این غالب بر همه است و از این جهت مرخی و مضعف اعصاب است * افعال و خواص * آن قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضاء و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا و نطول آن بتنهائی و یا با روغن زیت و یا روغن گل ممزوج باهم جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بوده و سیده باشد و یا از صفرا و یا ابخرات حار و یا حمام گرم و بدستور نمودن با رچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا بوییدن سر اندا ختن و بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سدهٔ مصفاة و نزلهٔ حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و باد و یهٔ مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هذیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سدهٔ خیشوم و همچنین چون بر آجر گرم و یا سنگ گرم کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم کرده در آن اندازند و بخار آنرا بگیرند چون بکوزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر سر آن قمعی گذاشته و اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده بجوش دهند قدری پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک و بملائمت بر آید بر ورم گلو و حلق رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگرداند انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنهٔ زیر چشم و خون مرده تحت جلد الاذن قطور آن جهت قتل کرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و تفتیح سدهٔ مصفاة و با عث حدت سامعه الفم چون یک اوقیهٔ پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود که نه در آفتاب گذارند پس صاف نموده تا شتا هر روز یک درهم آنرا بیاشامند جهت

بد بوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع ومضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند باز اج
سفید جهت تصفیه وجلای دندان وجهت قطع خون لثه وسستی آن وبا شبث جهت رفع تحرک اسنان وغرغرهٔ آن جهت
منع سیلان فضول بحلق وخناق وسقوط لهاة ودرد دندان وبا زیره وصعتر جهت تسکین درد دندان وقروح لثه وخوردن
آن اندک اندک جهت رفع زلوی درحلق مانده وسرفهٔ مزمن ونفس انتصاب که ازگرمی باشد ودخول جوز که کردکان هنگامیکه
مغز ان بند قی بود در سرکه اندازند وبگذارند تا برسد وبدان غرغره نمایند جهت خناق وامراض مذکورهٔ دهان انفع
اعضاء النفس والغذاء والنفض خل عنصل جهت سرفهٔ بارد وضیق النفس وامراض دماغی وطحال واستسقا وخوردن
سرکه جهت رفع تشنگی واعانت برهضم وقطع نزف الدم اعضای باطنی وتحریک اشتها وگداختن بلغم وسپرز وتقطیع صفرا و
تفتیح سدهٔ ماساریقا وسپرز ورمانیدهٔ اثراد ویه بطحال بمناسبت ترشی طعم سودا که درطحال است ومداومت آن ناشتا
جهت قتل کرم معده وطعامی که باسرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده السم قی کردن بعد خوردن گرم کردهٔ
آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله وجمود خون وشیر درمعده وبا نمک جهت رفع ضرر فطر وسگ دیوانه گزیده خصوصا سرکهٔ
انگوری وآشامیدن سرکهٔ که انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر دران خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز واستسقا وسرکهٔ
که دران اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا ورفع بردت رحم القروح والاورام والجرب تحقین
بسرکهٔ گرم کرده با نمک بعد حقنهٔ لینه جهت قروح امعاء وقروح ساعیه وطلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه وحمره بجا وجمره
بچیم ونمله وجرب متقرح وبواسیر وداحس وتوباورم ظاهری وباطنی ومانع ورم جراحات تازه وخارش بدن وگزیدن حیوانات
سمیهٔ حاره وسوختگی آتش ونیز طلای آن مانع قبول ماده است ازمجا ورخود ونطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی
وجهت نزف الدم ظاهر وقطع سیلان آن وضماد انجیریکه درسرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو وخشونت آن وباکبریت
جهت نقرس وبا بزرقطونا جهت کپهٔ ارمنی که دانه سال نامند مجرب بالتکرار عمل وبا آرد جو جهت خناق وورم پستان
وبنا گوش وسائر اورام حاره وبا حرمل جهت خدر وکزاز ووجع مفاصل وبارماد گرم جهت عقد وورم بارد وبخور آن که
برسنگ گرم ریزند جهت بواسیر ومضر پیران وسوداوی مزاجان وصاحبان امراض رئه مانند سرفهٔ تازه وخشک وغیرها ورياح
غلیظه ودرد مفاصل وضعف احشا وباه ورحم مضر اعصاب واعضای عصبانی وباه وناقهین ومبرودین ومداومت آن مورث
استسقا وضعف بصر وزردی رنگ رخسار وسحج ولاغری بدن مصلح آن شیرینیها وگوشت آب چرب وشراب سرخ غلیظ ودررفع
ضرر سرفه شیرینی وروغن بادام وادویهٔ ضعیفة الحرارة ودرضعف اعصاب عسل وادویه حاره ودرسحج لعابها مقدار شربت
آن تا هفت مثقال بدل آن دربعضی امور شراب ودربعضی آب لیمونست وگویند سرکهٔ نارجیل وتاری مضر عصب نیستند
* خلاف * بکسرخاء معجمه وفتح لام والف وفا وبفتح خا نیز آمده * ماهیت آن شامل بید مشک وبید بری وبید
موله است واز مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف وبفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم ورنگ چوب آن سفید
اندک رخو وبرگ آن باریک وبلند تا بسبری وگل آن درایام بهار بعد روئیدن برگ از شاخها وبین برگها میروید زرد رنگ
واندک خوش بو وباریک وبلند بقدر انگشتی وثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید ودرکتب بید عبارت از آنست
ودراکثر مواضع یافت میشود وقسمی نر آن بیگل وبهترین آن آن بود که درکنار آبها روئیده باشد * طبیعت گل آن دردوم
سرد ودراول تر وبرگ آن سرد وخشک وثمر آن دراول سرد وتر با اندک قوت قبضی واندک تجفیفی * افعال وخواص

آن ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سدهٔ جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و لهیب محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفهٔ آن الطف از جرم شکوفهٔ آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصارهٔ آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرز تبها و تفتیح سدهٔ جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویهٔ سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حد قرحه نرسیده باشد ضماد او جهت نزف الدم و بدستور ضماد برگ تازهٔ آن و آشامیدن آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حارهٔ حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون میآید جالی و مقوی باصره و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و با سرکه جهت تحلیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهره و زخمهای شری و آبله و اورام حاره و بدستور ضماد آب برگ تازهٔ آن و جرم برگ آن قابض و رادع مضر تهیگاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن * ریباس و دستور آشامیدن آب برگ آن در ورد با دین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت رفع سدهٔ کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخرهٔ حاره و سورت خون نیز شرباً و در سائر افعال قائم مقام روغن گل است

*** خلاف البلخی** * بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج * ماهیت آن درخت آن شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و گل این قبل از برآمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست گربه و بر آن زغبهای بلند و بر سر آن دانهای ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی مائل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هرچند زغبهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد

*** طبیعت** آن جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول گرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است *** افعال و خواص** آن ملطف و مفتح سدهٔ خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه محرورین و مقوی احشا و چوب و برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن گل آن و با عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصارهٔ برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بدستور غرغره بطبیخ برگ آن و روغن شکوفهٔ آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم و بدل آن روغن گل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و از آن روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده

*** خلد** * بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آنرا الدلاسه و بفارسی موش کور و بشیرازی انگشت برگ و باصفهانی وازه سبانک و بدیامی کابش و بهندی چهچوندر نامند * ماهیت آن حیوانی است کریه الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ و کرید، چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و ریشهای اشجار را میخورد خصوصاً بیخ گندنا و پیاز و اهلها چون گندنا و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند بوی آن

بیرون آید * طبیعت آن بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله * افعال و خواص آن خون موضع دمالهٔ آن جهت
رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد
و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و ثوبا و کلف و هرچه از بدن برو زکند بیعید ید و خون آن نیز همین اثر دارد
و سر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش کنند ارند و باد در بینی بد بوی آن هرد و را زائل کرد اند چون بر صاحب تپ ربع
بند ند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهرهٔ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از
مجربات شمرده اند و تعلیق اب بالای آن جهت تپ ربع و صرع و با سانی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن
دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقهٔ ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه آن

* خلر * بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندی مترکا بلی * ماهیت آن
دانه ایست شبیه بکرسنه و کیاه آن بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگ آن ریزه و گل آن ما بین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه
بغلاف باقلا و سفید و پنج قسم میباشد انچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید و دانهٔ آن
بقدر نخود کوچکی آنرا جلبان ابیض نامند و انچه دانهٔ آن کوچك و پهن و اغبر جلبان اسود و بشیرازی مشوو بهندی کهساری
و اهل ولایت اروستان و ابراج کرمان کونیان کرو خوانند و بسیار آنرا میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست
خام نا پختهٔ آنرا نیز میخورند و انچه مضاعف الغلاف و خشن و دانهٔ آن در سفیدی و کوچکی و تلدو برکمتر از اول است آنرا
قبقه نامند و انچه در غلافی قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانهٔ آن مستدیر و بزرگ و مائل بزردی و بسیار تلخ است در مصر بسیله
نامند و قسم پنجم رقیق الغلاف سفید داله و آنرا قصاص نامند * طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم
خشك * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه و تصفیهٔ ریه و درد سینه و تلیین آن و تحلیل اخلاط
فاسده و دفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل
جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در ان موضع و چون کاو بخورد فربه شود مضر اعصاب و مولد
سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنگی و خوردن تر و تازهٔ نا پختهٔ آن دوا را آورد خصوصا نوعی انک پهن مثلث
شکل آن که بهندی کهساری نامند مصلح آن شراب عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن بغایت غلیظ و مدر شیر است

* خلنج * بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس
و بهند بسیار بزرگ میشود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچك و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند خردل
و بنفش * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و شکوفهٔ آن تند تر و قوی تر از سائر اجزای آن * افعال و خواص آن شکوفه
و برگ آن جهت گزیدن هوام ضمادا و روغن شکوفهٔ آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل که در روغن کنجد ریخته سه
هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل بدستور نشارهٔ چوب آن و یکمثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از
ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

* فصل الخاء مع المیم *

* خمان * بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعا نامند و بیونانی اقطی * ماهیت آن دو صنف میباشد
کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشجر و شاخهای آن مائل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برگ آن مانند برگ گردکان و از آن
کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبهٔ و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن شبیه

بحبة الخضراء و بنفش مائل بسیاهی و بر شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و غلط کرده کسیکه آنرا درخت هندی که ثمر آن بلادر است دانسته * افعال و خواص آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبهٔ ثمر آن شبیه بخشخاش کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خشخاش صغیر است و مستعمل بیخ آن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی * افعال و خواص آن رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و باقوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب افشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن بدستور و مثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر و کسر و رثی و سقطه شدید و بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدن سگ و نواصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده و نواصیر نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم

* خماهان * بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و صندل حدیدی نیز * ماهیت آن حجری است سیاه رنگ نرو ماده میباشد و حدیدی مینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس مادهٔ آن و نر آن صلب تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیدهٔ آن زرد مانند زرنیخ * طبیعت آن مائل ببرودت و در دوم خشک * افعال و خواص آن بوشیدن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و مادهٔ آن که آنرا حجر الخمار نامند نرم تر و رنگ سائیدهٔ آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی طبیعت آن سرد تر از نر آن * افعال و خواص آن آشامیدن یکمثقال و نیم از سائیدهٔ آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور و سرد و جنس آن جهت علل صفراوی و درد موی و درد چشم و تقویت عضویکه از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و درد رحم سائیدهٔ آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ

* خمر * بفتح خای و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع ما تخمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن با نواع میباشد از آنجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه گذارند و یا خم را در سرگین اسپ تا نصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافهٔ هر چیزی تاثیر مینماید مثلا غیر صافی بادانهٔ آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد اندرون بزفت و یا قیر و یا موم بعود و کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر روش مذکور ساخته باشند مسطار و یفارسی زلالی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری نامند و بیمزهٔ غلیظ

را قوت دهد و رافع قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال کذشته باشد عتیق نامند و هر ساله قوی است و بهتر و آنچه از
دو سال زیاده تا چهل سال بر او کذشته باشد قدیم کویند و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نکذرد استعمال
ننمایند و نیز آنرا اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض
و اسود و خشبو و بدبو و خوش آینده و کریه بدآینده و مشمس و مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق
و متوسط میان آن هردو و غیر اینها و چون اینها را با هم ترکیب کنند قریب بششصد صنف میشود و بهترین همه متوسط
العمر یکساله و دو ساله سرخ مائل بزردی و خشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش
و بسیار تلخ و قابض نباشد بحدیکه کام را بهم کشد و بدترین آنها بدرنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی
آنست خواه بدبوی آن بسبب احتباس ابخره و یا ترشی باشد و یا نسبت غیر آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل
القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ
و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هریک
را مزاجی و صورتی است صالح موافق بمزاجی و شخصی خاص * **طبیعت** آن نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت
و تازکی و کهنکی و توسط و اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سوم کرم و در
دوم خشک و قدیم آن در سوم کرم و خشک و مسطار آن در دوم کرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل و شش
ماه تا یکساله آن در دوم کرم و مائل برطوبت و تفه آن که قهوه نامند ارطب * **افعال و خواص** آن رقیق آن سریع النفوذ
و مفتح سدد و غلیظ آن دیرهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و نافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سائر
اقسام و تفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن ملین
و ضعیف و سیاه آن دیرهضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین
آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش شیرین آن یعنی میخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن جالی
و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نکذاشته باشند و آفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ
و دیرهضم و معفن و مولد تبهای مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث تشنج و ممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن
و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قی با آن بهتر از همه و حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار
و خوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمس آن یعنی شرابی که در
آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و ثقیل
آن دیرهضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنهٔ آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازهٔ آن نفاخ و دیرهضم و مورث امراض
بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازهٔ کدر تیره مولد رمل و سنک مثانه و سدد و کفته اند چون مراعات
مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و قدر بهر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود بشرائطیکه در کلیات کتب مرقوم و در
اخلاق ناصری و غیرها مذکور است و قلیلی اینجا ذکر میابد فوائد بسیار بخشد از انجمله ملاحظهٔ اوقات است که در هنکام
تشنکی مفرط و کرسنکی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار کرم و اواسط روزهای تابستان و مقدار بسیار
خصوصا بیکدفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لائق و در هرماه یکمرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت ارواح

وقوی و زیاده و بیشتر از این تجویز کرده‌اند که مضر است و ملاحظهٔ مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن
آب جاری و گلها و میوه‌های خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات
و بخورات مطیب بدن و رفیقان عاقل مهذب و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن جمع باشند و شمع و خیام مجمل
شروط آنرا در این رباعی درج کرده * رباعی * گر باده خوری تو با خردمندان خور * یا با صنمی لاله‌رخی
خندان خور * بسیار مخور و رد مکن فاش مساز * اندک خور و گه‌گاه خور و پنهان خور * با مراعات این شرائط
خمر حفظ صحت بدن مینماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق را جید و ذکی میگرداند
و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می‌آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا
و جنون و وسواس را برطرف میکند و رنگ رو را نیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت
میبخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می‌آورد و نفوذ میفرماید بما سار یقا و هضم کبد را نیز تقویت میبخشد و نفوذ میفرماید
کیموس را در عروق کبار و فضول را بتحلیل میبرد و اخراج می‌نماید غلیظ آنرا ببراز و لطیف آنرا ببول و الطف را
بعرق و بخار و صفرا را ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازالهٔ رمد بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم
و حبن یعنی ازالهٔ زرد آب شکم و ترهل و پیری و هوای وبائی و امثال اینها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب
سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات و اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و
بدرقه شدن قوت ادویه موثر و بالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه بین و ثابت است بنص قرآن مجید
که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و اما گناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمیز میان
حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن و معاصی و قبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر و بیشتر از آن است که به بیان
آید و لهذا در همان آیهٔ شریفه میفرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیهٔ کریمهٔ دیگر آنرا رجس و عمل شیطان فرموده
و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده‌اند و همین کافی است در مذمت و ضرر آن و در مقدار
شربت آن اختلاف بسیار است تا شش درهم تجویز کرده‌اند و لیکن در ده و مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف
مقدار را بحسب امزجه واگذاشته‌اند در محرور المزاج قدریکه بدرقهٔ طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط
نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق زرد و سرخ ممزوج باشد و معتدل المزاج و مبرود بقدر نهایت سرور
و غیر ممزوج و قوی الابدان و صاحبان اخلاط غلیظ قدریکه بحد طرب برسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن
متغیر شدن حواس است برسیدن بخارات پی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ
و مرطوب زود مست میگردد و قوی الدماغ یابس بدیر بسبب تحلیل بخارات در بدن قدری بیشتر از آن و باعث سرور و فرح آن
کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب آن
نیز همین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلاً کثیف الخلط را باعث ملال و گریه
و لطیف الخلط را سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط باردهٔ رطبه و یابسه را علت سکوت
و نوم و خوف و بی ملاحظه شرائط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجاءة و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه
و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم

و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقاء غیر قابل العلاج و بطلان شهوة باه و اورام حار لاکن و اکله و جوششها و تبهای مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس و ضیق آن و برد اطراف و درد ریه آن و تشعریره و تهوع و تکسیر بدن و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد و مستعملین آنرا چون بیکدفع ترک نمایند امراض ردیه و سوداویه و ضعف هضم و زوال المعده و الامعاء و فساد خلق و لون و غیرها بهم میرسد اما تدبیر دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی روند و حیله جویند در تنویم او بمالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر او ریختن و از حمام بر آوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قیء مکرر قیء فرمایند بسکنجبین و آب نیمگرم پس شربت انار و به و یا ریباس با یکمثقال طین نیشاپوری بخورانند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چوجه مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صورت گرم باشد اطلیهٔ بارده استعمال نمایند و از جنس چیزها ئیکه عادیه خمار را میشکند جلاب با آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب و فواکه حامضه و قابضه است بدانکه خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شارب خمر اند منکر خمر بسیار حاد اند و میگویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را مینوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا و طاعونی نیست خود بخود هلاک میشوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع میبخشد

* خمیر * بفتح خا و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بعربی عجین و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی ما وا نامند * ماهیت * آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاو و میش و یا بز و یا گوسفند و شیر و ماست هر یک که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از او داخل خمیر نان مینمایند تا برآید و فطیر نماند * طبیعت * آن مرکب القوی در دوم گرم و خشک * افعال و خواص * آن ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم و ازالهٔ اوجاع آن و منضج و مفتح دماميل و مسکن درد دندان و سی مثقال آبیکه در ان خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تپ و التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی مفید و چون بگجز و آب نعناع و بگجز خر دال ساییده و در نسخهٔ دیگر نصف جزو خردل است و سه چند ان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبهٔ ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مجرب است و هرگاه بعد از معاجین یا هیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغرهٔ محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم ما بوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند تا یم مقام خمر و از اسرار مکتومه است المضار مضر سینهٔ عامل مصلح آن کثیر المقدار شربت آن تا یکدانه درهم است

* فصل الخاء مع النون *

* خنثی * بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آنرا ابزوراق نامند * ماهیت

آن نباتی است شبیه با شراس که بفارسی شریش نامند و گویند نوعی از آنست یوسف بن اسمعیل نوشته که غلط کرده کسیکه بیخ آنرا اشراس دانسته بلکه غیر آنست برگ آن شبیه بکندنا و از آن لطیفتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و بر سر آن گل سفیدی شبیه ببلوط و بیخ آن مستدیر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در ته مانند تخم بیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جاذب کسور و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یک درهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عصب نافع و گل و ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزارپا و خوردن اندک از آن جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برگ آنرا بر آن ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با ماء الرماد و بیخ آن در افعال قویتر از آن العین چون بکوبند تازه آنرا و آب آنرا بگیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازه آن بتنهائی و با کندر و عسل و شراب و مر نیم گرم نموده در گوشیکه از آن چرک آید الم چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان موجع دهند و چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک نیمگرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا بجوش خورد قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پختهٔ آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه و سعفه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرکین و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچهٔ پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی برویاند و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچهٔ خشنی در آفتاب نافع مضر گرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در یک مثقال و در سموم اسقیل است

* حندروس * بفتح حا و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آنرا خالاون نیز و بفارسی ذرهٔ مکه و بعربی حنطهٔ رومیه و در تنکابن گندم مکه و بهندی جوار نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است در خوشه و در انتهای آن متصل بهم و الوان میباشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار رونق دار دانه درشت و بزرگتر از آن و خام آن با خوشه و رسیدهٔ آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کرده از آن نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گویا گرم آن و نبات آن شبیه بنی و نیشکر و ذرهٔ بزرگ * طبیعت آن مائل بحرارت در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت * افعال و خواص آن محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل ازج و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه بآن جهت دفع سیلان اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و مضغ آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنهٔ طبیخ آن جهت قرحهٔ امعا بدل آن ذرة است

* خندیقون بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز

حندروس

خندیقون

آملوه * ماهیت آن شرابی است که از ادویه و به ترتیب اهل هند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و یونانیان نرسیده و اهل ادرکتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده * طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مولد خون صالح و مقوی ماسکه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و اد مان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هرگاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری باد زهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن دران داخل نمایند

*خندریلی * بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آنرا یعفیل خوانند *ماهیت آن نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر از ان و گل آن زرد مائل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی متکون میگردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار چسپنده و قوت نبات آن تا یک سال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن * افعال و خواص آن خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع گیاه آنرا با بیخ برکنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بورهٔ ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازالهٔ سبل و طلای آن جهت ازالهٔ شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زائد آنها و فرزجهٔ آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و مورث سحج و قرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یک دانگ *

* خنزیر * بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و گراز و بترکی دونقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنگی کرنیکول نامند *ماهیت آن حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بد هیأت و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اصلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها میفروختند و بعد از ان در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید * طبیعت آن در اول دوم گرم و در سوم تر * افعال و خواص آن مفتح سده و مسمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه ان بعد از انهضام جزو بدن میگردد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرض شدید و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد بافسد است و شکر و فانید و امثال اینها نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب نر خشک سودهٔ آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یک مثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سائر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهرهٔ آن جهت قروح اذن و غیر

آن وقطع بوا سیر با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنهٔ پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت درد رحم و مقعد و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنهٔ آن که مدتی بر آن گذشته باشد ملین و منضج و مغسول آن با شراب و مزروع نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با موم میائی رفع گزیدن سامه میکند اگرچه مادر زاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و بدستور دمل و خنازیر و از خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است وطلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در ان و اورام با لخاصیت مفید و ذرور استخوان سوختهٔ آن رافع بوا سیر و آشامیدن سم سوختهٔ آن قاطع سلس البول و موی سوختهٔ آن که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست آن گریزانندهٔ پشه است

*** خنفسا *** بضم خای و سکون نون وفتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خروک و بهندی گوبرله نامند *** ماهیت آن** دابه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها و سرگینها بهم میرسد و اصناف از پردار و بی پر و بزرگ و کوچک و اهلی و بری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی و پردار از آن قویتر از اهلی بی پر آن *** طبیعت آن** در دوم گرم و خشک *** افعال و خواص آن** آب منقوع آن بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته‌اند و بستن شکافتهٔ آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله و فشاردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم محروق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب و گفته چون پردهٔ عقب سر آنرا ببرد ارند و رطوبتیکه ظاهر شود مانند انچون درصد فی بگیرند بقدر سه مثقال و فتیلهٔ باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته با آن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آنرا بگشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در ان جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت وطلای آن جهت تحلیل خنازیر و بوا سیر از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند و بر آن زبد بندند رافع عسر ولادت است و چون در ورد احمر گذارند و در ان دفن نمایند پژمرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سرهای آنرا در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در ان گردد و چون هفت عدد آنرا در زیر طاس مس سرخ قلعی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بخور شکوفهٔ چنار و آب مطبوخ آن کشندهٔ آن است

*** خنگان یزدی *** قسمی از نبیذ از زبیب است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت

* فصل الخاء مع الواو

*** خوخ *** بفتح خای معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند *** ماهیت آن** ثمری است معروف و دو نوع میباشد آنچه پوست آن نازک و رنگارنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مزغب و از گوشت آن جدا گردد آنرا ملو نامند و غیر آنرا شفتالو گردی و بهترین آن ملو بزرگ شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم *** طبیعت آن** در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته اند و هرد ملو و تری ملو از شفتالو زیاده *** افعال و خواص آن** ملین و مسکن بخارات حارهٔ یابسه و تشنگی و غلیان دم

وصفرا و جهت تبرید دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق باشد و تپهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوئی دهان و در امزجهٔ حاره معین باه و مشهی طعام و چون آب رسیدهٔ آنرا گرفته شب بگذارند تا درد آن ته نشین و صاف گردد صبح صافی آنرا بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند اسهال صفرا آید و جهت رفع اخلاط سوختهٔ حاده نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تپهای مزمن هرچند بعد از یکماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی غلیظتر و دیرهضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کردهٔ آن قابض و بغایت دیرهضم و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن دو وقیهٔ آب برگ آن و بدستور شکوفهٔ آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و پریدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بدبوئی آن و ضماد شکوفهٔ آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفهٔ آن اسقاط جنین زنده مینماید و روغن دانهٔ آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سدهٔ آن و درد بواسیر و خائیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یکدرم از استخوان دانهٔ آن جهت اسهال مجرب و چون دانهٔ آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده بر بثورو جربی که بر بدن اطفال و پس گوش ایشان برمیآید بمالند سریع الاثر و مجرب است

خوص بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و فارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است

خولنجان بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرودار و بترکی قرغات و بهندی کلنجن و کلاجن نیز نامند * ماهیت * آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بو و لذیذ و با حلاوت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تانبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره را قصبی و باریک صلب را عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی میماند * طبیعت * آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سیوم * افعال و خواص * آن مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت صداع و صرع بلغمی و تصفیهٔ صوت و سرفهٔ رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت کرده و وجع آن و ختاز یر و سرطان و عرق النسا نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یکدرم سائیدهٔ آن با یک اوقیهٔ شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کنندهٔ کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان در نسخهٔ آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیة

خیار شنبر بکسر خا و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و راء مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس و کرمالة و کروالة و سیال لاتهی نامند * ماهیت * آن ثمر

درختی است در بزرگی تا بقدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خاکستری و گل آن
زرد شبیه بگل یاسمین زرد و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک بسطبری ابهامی و زیاده بر آن و درون آن پردها است خشبی
و بر آن رطوبت سیاه چسبنده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و پرده ها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک
پهن صنوبری شکل سفید مایل بزردی و مستعمل عسل آنست و آن شیرین طعم بدمزه اندک بدبو است بهترین آن سیاه
براق رقیق القشر سنبله قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک با آتش گرم کرده
شکسته عسل آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحو که خواهند زیرا که اگر پیشتر اخذ
نمایند ضعیف میگردد قوت آن * **طبیعت آن** در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری * **افعال و خواص آن**
ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بیغائله
حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجذب و لزوجتی است که دارد و با ادویهٔ مناسبه هر خلطی
مسهل آن ولیکن بطی العمل و با تمرهندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید
و آب شاهتره مسهل سودا و با لعبه مانند لعاب ریشهٔ خطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیح سدهٔ امعاء و
زحیر و مغص و با ادویهٔ مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سدهٔ جگر و درد آن و یرقان و رفع
تبهای حاره و غرغرهٔ آن با آب کشنیز تازه رادع خناق صعب و ضماد آن و بدستور با شیر بز و با آب انجیر و شیر منفجر کننده
و محلل آن دبیلها و طلاء آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب
نافع مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و مصلح بعد چسپیدن آن با معا و مصلح و مانع چسپیدن
آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بران چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال بدل
آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوت
آن و قلت التزاق آن بروده میشود و استعمال تازهٔ آن که یکسال بران نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین
طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه و ورد احمر ترتیب دهند یعنی گل انگبین آن
نیز ملین و برگ نورستهٔ آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار
ده مثقال تا بیست مثقال آنرا بخورند و دانهٔ آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقئ قوی و خوردن پوست سیاه
محرق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع قوبا و حبه
خیارشنبر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت *

* **خیری** * بفتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است بمعنی شب بوی نامند
جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب منثور خوانند * **ماهیت آن** از جملهٔ گلهای خوشبو است و
اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ
آنست و غیر خزامی است چنانچه گلشت و شب بو نام گلی است که در هند میشود و در حرف الشین انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد * **طبیعت** مجموع آن در دوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب
از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن بدستور سائیدهٔ آن مدر حیض و مسقط جنین و مخرج مردهٔ آن و مشیمه

وتخم وبیخ آنرا نیز همین اثر است واکتحال آن جهت بیاض چشم وبوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ ورياح غليظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم ومحلل وسعوط آن جهت تفتیح سدۀ دماغی وآشامیدن وحمول آن مدر حیض ومخرج جنین وطلای آن جهت ورم رحم ومفاصل وتقویت موی وطلای آن با عاقرقرحا وتخم لجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم وبیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء نافع وچون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب ومفاصل ورحم وگشودن حیض وباموم روغن جهت شقاق انگشتان ومقعده وضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد وجلوس درطبیخ خشك آن وهمچنین حمول آن جهت ادرار حیض واخراج جنین میت ومشیمه نافع

خیزران بکسر خا وسکون یای مثناة تحتانیه وسکون زای معجمه وفتح راء مهمله والف ونون بفارسی خزران وبهندی بیت نامند* ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل وکوتاه ترا زان وثمر آن نیز شبیه بثمر آن وکوچك ومدور وچاشنید ار با عفوصت ودر خوشۀ بزرگی وبعضی مردم میخورند آنرا وسه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست وقوی بستبری ابهامی وزیاده بران وبندهای بعضی بلندیار طولانی وخوشرنگ وخوش جوهر ودر زیرباد ات هند خوب میشود ونصاری ازان چوب دستی میسازند وبقیمت اعلی میفروشند ونوعدوم آن بیارۀ دار وبستبری انگشتی وطولانی وخاردار واز پوست آن سطح کرسی وپالکی وچهارپایه ودروازه وپنجره وغیرها میبافند واین نوع درهند وبنگاله وزیرباد ات بسیار میشود ولیکن در زیرباد ات بهتر وپوست آن جوهردار ودربعضی دیهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کهتیها وخانهای کاهی وغیرها ونوع سوم باریکتر از نوع دوم وبی خار وبی ثمر وبندهای آن طولانی وگرههای آن از هم دور واین نوع درسلهت که بسمت شمال وشرق مرشدآباد وپانزده شانزده منزل فاصله ازان واقع است بهم میرسد ودرکنار آبها میروید وبجای دیگر نمیشود ومردم آنجا پوست این نوع را بطول جداکرده وتراشیده ازان فرشی میبافند که سیتل پاتی مینامند یعنی فرش سرد خنك زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سرد وپاتی بمعنی فرش است وبعضی ازان بسیار باریک وتنک میسازند بحدیکه میگویند بسبب باریکی واملسی مار نمیتواند بدان راه رود وبالجمله بهترین فرشها است ازبرای ایام گرما ولیکن سوای بلادیکه هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت وبنگاله ومانند اینها نمیماند وزود شکسته وبرطرف میگردد مانند بلاد حارۀ یابسه ودرغیر سلهت دیگر جا فرش آنرا بدان خوبی نمیبافند ونمیشود ومخصوص بدانجا است *طبیعت آن در دوم گرم وخشك *افعال وخواص آن آشامیدن سائیدۀ آن جهت قطع نزف الدم وطلای آن رادع ومحلل اورام مورچه گزیده واز خواص آنست که چون درجامه گذارند ارضه بآن ضرر نمیرسانند

باب هشتم دربیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است

فصل الدال مع الالف

داذي بفتح دال والف وکسر ذال معجمه ویا وبدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جوجاد ونامند* ماهیت آن قسمی از میوفاریقون است ومراد ازمطلق آن داذی فارسی است وآن دانۀ ایست مانند جو وباریکتر ودرازتر ازان وطعم آن تلخ وتند وتیره رنگ وبهترین آن سرخرنگ آنست ونبات آن زیاده برشبری وسرخ رنگ منبت آن جبال فارس است* طبیعت آن دراول گرم ودردوم خشك وتا چهار سال قوت آن باقی میماند وگویند گرم وخشک دردوم وبعضی سرد دانسته اند* افعال وخواص آن باقوت تریاقیه وقابضه ومسکر ومانع صلابات وجهت رجع رحم ومقعده

واستریهای آن وبواسیر واسهال ودفع سموم وتفتیح سدد وتحلیل ریاح ولعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دماغ
وکرم معده وآشامیدن دو درم مغرب چرب کردهٔ آن بروغن زیتون جهت بواسیر وجلوس در طبیخ آن جهت ثقل
مقعد وورم رحم وبرودت آن مفید وکه بازبجای خود برود مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدد ومدر ومحرک بواسیر ومورث
درار ومصلح آن خمیرهٔ بنفشه ویا هلیله ویا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام ودو ثلث آن ابهل
مکرد وآبستنی که ابهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم وزیاده بران کشنده واصلاح آن بقی واسهال وشیر
تازهٔ دوشیده وچیزهای چرب است *

دارصینی

* دارصینی * بفتح دال والف وراء وکسر صاد مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر نون ویا معرب دارچینی فارسی
است ودار بفارسی بمعنی درخت وچوب است وبیونانی آنرا اقیمون وبسریانی مرسلون نامند * ماهیت آن پوست
شاخهای درختی است که منبت آن جزیرهٔ سیلان که سرانديپ نیز نامند وشمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزائر
دکهن وزیرباد وآنچه در اصل سیلان میشود بسیار خوب تند بو تند طعم وسرخ رنگ وشیرین وقلمهای آن باریک
ونازک وبسیار درهم پیچیده وبلند تا دو سه ذرع ودراست مخصوص که از شاخهای نورستهٔ آن جدا شده باشد واز سیلان
گذشته بندر ریج ضخیم وکم طعم وکم بو وقلمهای آن کوچک میشود وآنچه تا کلیج وانجن وبندر کوچی میشود آنرا نیز دارچینی
مینامند ولیکن بخوبی سیلانی نیست واز کوچی گذشته تا کوکن بندر ریج ضخیم ولعابی میشود وآنچه ضخامت آن کم است
قرفه وضخیم آنرا سلیخه وبهندی تج وراتج نامند ودر جزیرهٔ کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه تند بو قریب
ببوی دسالس میشود واز بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهرنار که در عرض [illegible] وکسری از درجات ارض جدید جنوبی خط
استوا واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدری کمی وبکارت ووفور سیلانی نیست ودر بلاد دیگر
هیچ جا بهم نمیرسد ودرخت آن بقدر نیم قامت مانند درختهای کوهی وجنگلی است وبراج وشاخهای آن پهن بعضی بزمین
افتاده وبرگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی بود واز برگ بید اندک عریضتر وکوتاهتر وگل وثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان
وطعم ورائحهٔ آن قریب بطعم ورائحهٔ دارچینی ودستور اخذ آن آنست که هرسال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند وچون
شاخهای تازه رویید وبلند شد نزدیک برسیدن کی وسخت شدن آنرا از طول شق میکنند وچند روز میگذارند چون پوست
آن بسبب تابش آفتاب جدا وپیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی با وصاف مذکوره است واز شخصی ثقه مسموع
گشت که درجوف چوب درخت آن قدری کافور میباشد واخذ مینمایند وریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده
ازان کافور بعمل می آورند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وقوت آن تا پانزده سال باقی میماند * افعال وخواص
آن بغایت ملطف ومفتح ومفرح نفس ومنضج عفونت اخلاط وتریاق سموم حیوانی ونباتی ومعدنی وحافظ قوتهای نفسانی
وحیوانی وطبیعی وجالی باصره ومحلل ریاح ومواد بارده ومجفف رطوبات دماغی ونزلات بارده رطبه وامراض بارده
دماغیه ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومقوی باه وجهت خفقان ووحشت ووسواس وجنون وتقویت اعضای رئیسه ومعده وجگر
ورفع بدبوئی دهان وعرق وطوبی وبو وتصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد ورفع رطوبات لزجهٔ ناخشهٔ قصبهٔ ریه وحنجره وتنقیه
صدر واز تنها وتفتیح سدهٔ جگر واستسقا وعفونت زهرها وسموم هوام بارده از عقرب وغیره شربا وضمادا وشما وحمولا وذرورا
انتشار الراس طلای آن برپیشانی وصدغین جهت صداع بارد وبدستور روغن آن العین طلای آن برپلک چشم جهت

اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن ادویه بطبقات عین و اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت دوالی رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرزهای بلغمی و سوداوی و دانهٔ بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کثیرا و اسارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است دهن آن بسیار گرم و خشک تا سوم * افعال و خواص آن جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و بتنهائی و یا بابونه و زیت و موم و زردهٔ بیضهٔ مرغ و عرق آن سریع الاثر و ازجرم آن قطور آن جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب و حسو و حلوا و دواء و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت

دارشیشعان

* دارشیشعان * بفتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است و آنرا قندل و عود البرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح با آن برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی آنرا کاپیهل بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام در آخر و کاتیهل بنون نیز نامند بهترین آن صلب و سنگین خوشبو و خوش طعم آنست * ماهیت آن پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضی سرخ خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و گل آن زرد خوشبو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی میماند * افعال و خواص آن محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط اندهٔ بواسیر و معین بر اخراج جنین الصدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و بواسیر و سیلان منی المعدة آب مطبوخ یک درم آن با شکر جهت دفع درد معدهٔ بارد مایوس العلاج و تنقیهٔ آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیهٔ دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع کذارند جهت تسکین وجع آن و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی کذارند جهت رفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد آن نزف الدم و غیره آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبهٔ اطفال و غیر آنها الرحم فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع نمو و تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز و جگر مصلح آن دقو و مصطکی بدل آن بوزن آن اسارون و دو ثلث آن زرا وند مدحرج و نصف آن دارچینی است و بالخاصیة جهت قروح عجان که مابین خصیه و مقعده است نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا با کندر بخور کنند و در لته بسته در شب چاردهم ماه قمری در تحت جامهٔ خواب شخصی حاجتمند گذارند در خواب شخصی را بیند که

ازبرا جهت اوجاع کوش و روغن شکوفهٔ آن که دهن العنبر نامند که بطریق روغن گل بنفشه و بادام کیرند و اینجا بادام نیز مقشر باشد بسیار خوشبو و آشامیدن نیم اوقیهٔ آن با شراب زردک یا میبه جهت تقویت معده و حقنهٔ آن با ادویهٔ حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقهٔ امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سدهٔ دماغی و تقویت پردهای آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح اورام صلبه نافع

* دار فلفل * بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و الف و کسر فا و سکون لام و فتح فای دوم بعد از فای اول و در هم بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل و پیپلی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است بیاره دار و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از آن اندک کوچکتر و با حدت و تلخی و ثمر آن طولانی شبیه بشاه توت و سیاه رنگ و کوچکتر از آن و خشک دانهای آن کوچک و سرخ رنگ و پیوسته بهم و بالای آنها غلافی رقیق و پردهای سیاه رنگ در بین دانها و طعم آن تند و با اندک تلخی و حدت و تلخی حدت پوست آن زیاده از دانهٔ آن و بیخ آن کرهدار منشعب و پوست آن اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار تند طعم و فلفل موية عبارت از آنست و در حرف الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند * افعال و خواص آن محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و رافع قی و خوشبو کنندهٔ دهان و رحم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کنندهٔ منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و سرفهٔ بارد رطوبی و نقرس و عرق النسا و تقویت پشت و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض باردهٔ رطبه را مفید و اکتحال آن که در جگر بز کذاشته و یا کوبیده بران پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری و طلای آن با روغن جهت نهش عقرب و رتیلا رافع نافع و درد امر باه تاثیر مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر سر و مصدع مصلح آن صمغ عربی و صندل و گلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و گویند بوزن آن زنجبیل و زرنباد است بالسویه

* دار هلد * بضم دال و الف و رای مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله آنرا دارچوبه و بهندی ابیی هلدی نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی چوب آن زرد و گویند روسوت که حضض هندی باشد عصارهٔ آنست چنانچه در حرف الحاء در حضض ذکر یافت * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و رادع و زرد و مفرح اعضاء الراس جهت امراض سر و گوش و دهان نافع و طعم دهان را نیکو گرداند اعضاء الغذاء و النفض جهت تفتیت حصاة و حبس البول الحمی و الجروح و القروح و غیرها جهت تپ بلغمی و اندمال جراحات و قروح و جرب و خارش شرباً و ضماداً و مرّوراً دهن و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت در ادهان و مراهم

* دانج ابروج * بضم دال و الف و فتح نون و سکون جیم و فتح الف و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم و دانک ابروک نیز نامند و بشیراز ملانجک * ماهیت آن تخم امرود جنگلی است بزرگتر از بهدانه مائل بمثلثی شکل پوست آن سیاه رنگ و مغز آن سفید و شیرین و لذیذ و آنرا برشته مقشر نموده تنقل مینمایند منبت آن کوه کیلویه است از توابع ولایت فارس و جای دیگر نمی شود * طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و برشتهٔ آن مائل بیبوست * افعال و خواص آن موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و مقوی و مسمن و مدر بول و غذا ایست بر آن غالب و آشامیدن شیرهٔ آن که بکوبند و در آب شیرهٔ آنرا برآرند جهت ادرار حیض مفید و اکثار آن مفسد معده

* دانک * بفتح دال والف وفتح نون وکاف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است شبیه بتودری سرخ وازان ریزه تر وگیاه آن بقدر شبری و در کوهستان طبرستان ونواح آن نابت میشود * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت علل بلغمی وسوداوی نافع وچون پنجاه درم آنرا تا صد درم باد وچندان آرد گندم فانیذ ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل وفرزجهٔ آن در اعانت بر حمل مجرب ومخرج جنین است

* فصـــــــــل الدال المهملة مع الباء الموحدة *

* دباء * بضم دال مهمله وتشدید بای موحدهٔ مفتوحه والف ممدوده وخفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند

* دب * بضم دال مهمله وسکون بای مشدده بفارسی خرس وبترکی ایو وبهندی ریچهه وبهال نیز نامند وماده آنرا بعربی قاره گویند * ماهیت آن حیوانی است معروف محیل تر وشدید القوة از حیوانات امثال خود وکثیر الخوف از انسان وذکی وقابل تعلیم ومحاکی انسان وبدو پا ایستاده نیز راه میرود وبعصی بدست میگیرد وراه میرود بدان وبدست میزند وسنگ می اندازد وخون آن کثیر الازوجت است وگویند صورت بچهٔ آن حین الولادت بدان سبب معلوم نمی گردد وچون مکرر آن را بلیسد لزوجت آن کم گردد صورت آن ظاهر میشود * طبیعت آن گرم وکثیر الرطوبت وگوشت آن لزج وپیه ومسن آن یابس المزاج * افعال وخواص آن زهرهٔ آن مفتح قوی آشامیدن یک دانگ آن با عسل جهت صرع وبا سکنجبین وبا عسل وفلفل جهت درد جگر بارد واستسقای لحمی وزقی ونیم مثقال آن جهت قولنج دوایی بغایت نافع واکتحال آن با عسل وآب رازیانه جهت قوت بصر ورفع بیاض وروئیدن مژه وطلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه با عسل وفلفل جهت قروح اکله وحزاز وروئیدن موی مجرب وپنیرمایهٔ آن جهت فربه کردن بدن موثر وآشامیدن آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی واکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن وطلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بران وبرودت باعث سرعت نضج آن وپیه آن در سموم گرم وخشک وضماد آن جهت درد مفاصل مزمن ونرم کردن اعصاب واعضای متحجره وبیرون رفتن وشکستن استخوان وکوفتگی اعضای وبر سینه جهت سرفهٔ بارد وبر برص وداء الثعلب وطلای آن بر بدن اطفال حین الولادة جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر وچون جوف انار را تمامی خالی کرده باهموزن آن روغن زیتون دران کف ارند وبآتش گرم کنند جهت روئیدن موی ابروی وداء الثعلب وبواسیر وبواصیر وسعفه نافع وپوست آن بسیار خشک ونشستن بران جهت فالج ونقرس مرطوبین وصاحب قشعریره وچون خصیهٔ آنرا شکافته مازو وسماق بران پاشیده خشک کنند وسائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع وضماد سرگین آن محلل خناق واورام وخوردن آن جهت رفع مغص وبخور موی آن جهت گریزانیدن هوام موثر وتعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش وتعلیق هرد وچشم آن در لته بسته بر گردن صاحب تب ربع رافع آنست

* دبس * بکسر دال وسکون باء یکنقطه وسین مهمله بفارسی دوشاب نامند وشامل دوشاب انگوری وخرمائی وتوت سفید وامثال اینها است واز مطلق آن مراد انگوری وخرمائی است * ماهیت انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بران خاک خاصی که خاک دوشاب نامند وگویند که خاک رستا است میزنند ومیگذارند تا دردی آن ته نشین وشیرین گردد وتا خاک بران نزنند خوب شیرین نمیگردد بلکه اندک طعم ترشی دارد واندک ناصاف است وخاک نازده آن موسوم برب عنب ومیفختج است ودر قرابادین

دوشاب تمر آن بتفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش میدهند تا مهرا شود و تیره آن در آب آید پس صاف نموده طبخ میمایند تا غلیظ و انگشت پیچ گردد وسیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند در جلتها کرده و آنچه تیره از ثقل آنها برهم نشسته تراوش کند و برآید گرفته اند کسی طبخ مینمایند تا غلیظ و قریب بانعقاد گردد و با آنکه در ظرف سر کشاده کرده بر بالای آن پارچهٔ تنکی انداخته بر آفتاب میگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت شاهی شاداب را گرفته با آتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند اخذ مینمایند * طبیعت دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر * افعال و خواص آن مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سده و با ملداب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری و رقیا و تروز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان زردو زبا ماء الشعیر جهت تقلیب خفقان و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل قائم مقام خمر است الاد را مکار * طبیعت خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن کثیر الغذا و ملین طبع مبرود المزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفهٔ بارد و تقویت باه باردالمزاج و طلای آن بتنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جای گرم مانند حمام و غیر آن نشینند و محرق خون و مولد خلط سودا وی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیها است

دبق
*دبق * بکسر دال و سکون باء موحده و قاف و آنرا قسوس نامند و بفارسی ویزک عسلی و کشمش کا ولیا * ماهیت آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک کرده پوست آن در هم بپیچد و مائل بسیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون میگردد و چندین شاخ از یک مکان میروید برگ آن شبیه ببرگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز تیره رنگ و بهترین آن تازهٔ املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی و بیرون آن مائل بسبزی و سیاهی و سرخی میباشد * طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و بار طوبت فضلیهٔ غیر ازجه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حاره هوائی و بارد مائی و اندک جوهر قابض ارضی و بعد ورود ببدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میگردد * افعال و خواص آن ملطف و محلل و ملین و کل ازندهٔ رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب گرم بخیسانند و پوست و تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز گردکان یا با مغز دانهٔ بید انجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیهٔ سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کنندهٔ مواد اورام و مسکن درد های بارد و با راتینج و موم جهت نضج دملها و شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و بدستور با زرنیخ جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زنس جهت قلع ناخن و با آهک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن و با حنا جهت

سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و جوشانیدهٔ آن در آب آهک جهت تحلیل اورام صلبه مؤثر و ممزوج آن با آهک جهت اذابهٔ ثآلیل و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیادهٔ آن مورث مغص و دوار و زوال اعصاب بدل آن در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانگ آن بادام و در سائر افعال نیم وزن آن عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و پوست آن طبخ دهند و مانند خیاطهٔ باریک ساخته بر روی اشیا رانند از زند طیوریکه بران نشینند پای آنها چسپیده صید کرده شوند و چون با قرمز بپامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سائر رنگها نیز بسیار دخیل است

* دبیدار یا * بکسر دال و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت نبطی مشتق از فارسی است * ماهیت آن گیاهی است هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی را ساقل شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بی گل شبیه بثمر گیاه پنبه و بااندک تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میکردانند و برگ تازهٔ آن طیب الرائحه چون بخایند و آن ربیعی است * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن قابض و معطش و محرق و جهت تقویه و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهت استرخای معده و سنگ مثانه شربا و با شیر محرک باه مضر محرورین مصلح آن بقول بارده و رائحهٔ آن باعث حرقت چشم و ادمان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازهٔ آن با سرکه کاسر حدت و لذع آن و مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهاة مؤثر

* فصل الدال المهملة مع الجیم *

* دج * بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طغاز و در تنکابن کوه کوک نامند * ماهیت آن مرغی است از طاؤس بزرکتر و خاکستری رنگ مختلط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری است و بعد از ان شحرور و پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و جوجهٔ کبوتر و ورشان و فاخته است * طبیعت آن گرم مائل باعتدال و لطیف * افعال و خواص آن در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون و وبا مؤثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته اند

* دجاج * بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی ککر و مرغی و بعربی نر آنرا دیک و بفارسی خروس و بهندی ککر و مرغا نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف * طبیعت جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از ان ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل و مائل برطوبت و قول ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حار اند و میتواند بود که وجه شبههٔ کسانیکه آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه و ایشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق مذا لجه بضد است پس بسبب سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نچنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی دران تکون نمی یابد که استحاله بصفرا یافته مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله

سرشته حمول کنند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار شمرده اند وخوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع وسرکین آن جالی وتند وخوردن یکمثقال آن با شراب ویا سرکه جهت رفع قولنج وسمیت نطرون وطلاء آن جهت بهق و برص وامثال آن وضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید وباید که بگیرند سرکین مرغیرا که مروض با غذیهٔ صالحه نموده باشند وازخاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند وگرما گرم برموضع گزیدهٔ هوام ومار بندند جذب سمیت نماید وچون سرد گردد تبدیل نمایند وبرسا ئرمواد جهت جذب آن بظاهر وبرسرما حب سرسام رافع بیهوشی آن ونیز از خاصیت آنست که چون پرهای مقعد زندهٔ آنرا تمام بکنند وبر موضع گزیدهٔ مار بگذارند جذب سمیت مینماید ومیمیرد پس مرغ دیگررا بجای آن بگذارند وهمچنین تا ملسوع صحت یابد وتناول آن با شیر وکشک وما ست وپنیر وسائرلبنیات مورث قولنج ومداومت آن باعث نقرس وبواسیر مصلح آن ادویهٔ حاره وشراب ومطبوخ آب انگور ودر محرورین سکنجبین وگفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است وچیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن بران پیوسته میباشد درهنگام ریزکی وخامی وآنرا تخمدان میگویند وچون مرغ پیرشد وازتخم افتاد احیانا از شکم آن برمیآید درتا ثیرانجماد شیرمانند پنیرمایه است که قدری ازان را درشیرجوش داده نیمگرم بمالند

فصـــــــــل الدال المهملة مع الخاء المعجمة

* دخان * بضم دال مهمله وفتح خای معجمه والف ونون بفارسي دود وبهندی دهوان نامند \# ماهیت آن اجزای ارضي لطیف حاریابس است که از اشیاد رحین سوختن وگداختن متصاعد گردد ومختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که ازان متصاعد ومتولد میگردد یعنی دخان شي حاد حاد وشیرین شیرین ومعتدل معتدل \# طبیعت مجموع آن اندک گرم بسبب باقي بودن دران اثرنا ریتی که ازان مفارقت کرده وخشک بسبب ارضیت مادهٔ ومستعمل در طب دخان القواریرودخان الکندر وادویهٔ عین ودخان المر والبطم در رطوبات آن وتاکل حادث درماق ودخان میعه قویترازدخان القواریروبعد ازان دخان زفت وبعد ازان دخان قطران وهرد خانیکه حدت آن زیاده است بهتر است ازبرای مداوای شفارعین وغلظت جفون وصلابت وریختن موی ودخان الزنجبیل جهت تقویت عین بیعدیل وطریقهٔ اخذ آن چنانست که آنرا نیم کوفته با پیه گردهٔ بزمخلوط نموده برپارچهٔ کهنه پهن کرده بپیچید ه فتیله سازند ودر زیرظرفی مقبب مانند طاس وغیرآن بسوزانند تادود آن دران جمع گردد پس بردارند واستعمال نمایند ودخان دوکان مصطکی درادمان ومراهم مستعمل ودخان حصی لبان درافعال قویترازاصل آنست وخوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع ودرحصی لبان مذکور شد

* دخان القواریر * بضم دال وفتح خای معجمه والف وضم نون والف ولام وفتح قاف وواو والف وکسرراء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وراء مهمله \# ماهیت آن دودهٔ شیشه است که در وقت گداز برسقف کورهٔ آن مجتمع میگردد \# طبیعت آن گرم وخشک \# افعال وخواص آن مقوی باصره وجالي وجهت سبل ناخنه وبردن گوشت زائد زخمها مفید

* دخان الکندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وسکون راء مهملتین \# ماهیت آن دودهٔ کندر است که طاسی را ویا ظرفی قبه دارمعکوس گذارند ودرزیرآن کندررابسوزانند تادود آن دران مجتمع گردد \# افعال وخواص آن جهت ورم وقرحهٔ چشم ورد وباندن مژه ورفع موی زائد والتیام قروح اعضا نافع است ودرمقدمه نیزطریق اخذ آن ذکریافته

* دخن * بضم دال وسکون خای معجمه ونون وبفارسی ارزن وبشیرازی الم وبهندی کنکنی نامند * ماهیت آن نوعی از جاورس است زرد وقسم میباشد یکقسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است ونازک که بزودی از آن جدا میگردد واین بهتر است از برای اکل ودوم آنکه پوست آن براق واملس واز آن دیرجدا میگردد واین را بهندی چینه نامند ولیکو است از برای دوا * طبیعت آن سرد در آخر اول وخشک در دوم واز جاورس در خشکی کمتر * افعال وخواص آن قلیل الغذاء ومجفف وحابس بطن از جاورس کمتر ومدر بول وبطیء النزول از معده واستعمال مقشر ومطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح الغذا وجهت تلیین صدر وتولید منی نافع ومولد سده ومنک مثانه مصلح آن شکر وعسل بدل آن برنج است

* فصــــــــل الدال مع الراء المهمله *

* دراج * بضم دال وفتح رای مشدده مهمله والف وجیم بهندی تیترنامند * ماهیت آن مرغی است قریب بجثه کبک وخوش منظر ودر هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی ومنقش بسیاهی واین را بهندی کهیرنامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کاه است ودوم از آن کوچکتر وسیاه منقش بسفیدی وخاکستری واین را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت همه این نوع خوش منظر میشود وسوم از آن کوچکتر وسفید مائل بخاکستری ومنقش واین را کوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند ونوع چهارم از همه کوچکتر وخاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه وسفید واین را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمین های کشت زار بهم میرسد وبلند پرواز میباشد وپای آن سه انگشت دارد وگوشت آن بسیار ثقیل ودیر هضم وصلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند وپرواز بسیار نمیتوانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد شیخ داؤد انطاکی اشتباها آنرا سمانی نوشته * طبیعت آن مائل بحرارت ودر اول یابس وبعضی در دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن گوشت آن لطیفتر از کبک وتذرو وبهتر از فاخته وزیاده کننده جوهر دماغ وفهم وحفظ ومادهٔ منی ومقوی معده مبرود المزاج ومرطوب مضر محرور یابس المزاج مصلح آن ترشیها وزهره وخون وزبل آن جالی ورافع بیاض عین وآثار جلد وبقول مهریا رس پیه آن با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر

* درداب * بفتح دال وسکون را وفتح دال مهملتین والف وبای موحده بفارسی دستنبویه وبهندی کچری بفتح کاف وسکون جیم فارسی وکسر راء مهمله ویادرینکاله کرمین رسیندنی نیز نامند * ماهیت آن از جنس خربزه کرمک است که ملیون نامند وکوچکتر از آن وبالوان واشکال مختلف میباشد زرد مخطط بزردی وسبزی وزرد مائل بسفیدی یکرنگ ومدور وشلغمی واندک طولانی ولحم آن کمتر از خربزه ومغز آن در خامی تلخ وبعد رسیدن شیرین میگردد باندک تلخی وتخم آن ریزه وصاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا ملیون دانسته اند وغلط است * افعال وخواص آن بوئیدن آن مقوی دماغ ومفتح سده آن وخوردن خام وپخته آن مدر بول ومفتت حصاة خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم وتدری از آن را چون در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد وتاثیر این در این باب از پوست خربزه زیاده است

* دردار * بفتح اول وسکون را وفتح دال والف وراء مهملات لغت فارسی است وآنرا دارون وسفیدداروورخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون میگردد ونوعی از غرب است * طبیعت آن در اول سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض وباقوت جالیه اکتحال عصارهٔ برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر وقطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن وقطور آبیکه از سر چوب بیخ تر آن در حین سوختن برمی آید جهت رفع کرمی که از امتداد امراض

بهمرسیده باشد وبرگ تازهٔ آن مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وبختهٔ آن ملین طبع وضماد آن جهت التیام جراحات تازه وجبر کسر عظام وبا سرکه جهت جرب رطب وپوست بیخ آن در افعال قویتر ویکمثقال آن با شراب ویا آب مسهل بلغم بعصر وطلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر ورطوبت ثمر آن جالی جلد بشره وجهت تپ دق وسرفهٔ مزمن مجرب وآب خیسانیدهٔ خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون ومولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تایک مثقال بدل آن وخشیزک است *

* درویطارس * بفتح دال وضم را وسکون واو وفتح یای موحده وفتح طای مهمله والف وکسر را وسین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید وبرا ن میپیچد مانند سرخس وکوچکترا زان وبا اندک جلا وتلخی وتیزی وبیخ آن مشبک بهم پیچیده ومزغب وشیرین با عفوصت وتلخی وتندی وصلب براق ورنگ آن سیاه وسرخ وتیره نیز میباشد ونوعی از بسفایج است وبرگ آن مانند برگ نرگس واندک با حلاوت وتندی وتلخی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت قابض ومعفن وضماد آن جهت کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع وطلای آن بربدن وروده وپاک کردن اوساخ وتکرار تازه بتازه نمودن آن در ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تایک دانگ المضار یکدرهم آن کشنده بالتهاب ودرد شکم ومعالجهٔ آن معالجهٔ خربق اسود است *

* دروفینون * بفتح دال وضم را مهملتین وسکون واو وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون وبقاف نیز آمده لغت یونانی است وبعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن ببرگ زیتون * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون وازان دراز تر وباریکتر وشاخهای آن کمتر از ذرعی وگل آن نارنجی وتخم آن مستدیر وکوچکتر از کرسنه ولون آن مختلف ودر غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود وبیخ آن بقدر ذرعی وبسطبری انگشتی ومنبت آن زمین های نمناک وقریب بدریا * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وابن بیطار وغیره آنرا سرد وخشک وقویترا زلفاح دانسته اند * افعال وخواص آن بغایت مجفف وذرور وسائیدهٔ آن قاطع خون والتیام دهندهٔ جراحت وطول آن محلل اورام وچون در روغن زیتون بجوشانند ودرگوش بچکانند رافع کری وبر دندان قالع آن وتدهین آن مسقط دانهٔ بواسیر ومسکن درد مفاصل وامثال آن وحمول آن مدر حیض ومجرب مقدار شربت آن تایکدانگ مصلح آن قی کردن با سرکه وشیر تازه است *

* دردی * بضم دال وسکون را وکسر دال مرسه مهمله ویا بفارسی لای نامند * ماهیت آن ته نشین عصارات است وبهترین همه ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر وبفارسی دارتونامند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد آن در تحلیل اورام مجرب وجهت رفع حمره وقروح وقلاع وبردن گوشت زائد زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وبزیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم وبرسائر بدن جهت کلف ونمش وسائر آثار ونیکو کردن رنگ رخسار وتسکین دردهای بارد ومفاصل وورم پستان ومحرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر ویا در کوزهٔ گل اشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی ودر جمیع افعال قویتر ومستعمل تازهٔ محرق آنست وکهنهٔ محرق آن ضعیف ومغسول آن جهت جلای بصر ورفع غشاوه وناخنه وبیاض وضماد آن با برگ مورد جهت ورم بادخه یا معلده مفید بدل آن زرنیخ سرخ است وچون آنرا با قلی وشب تد بیر کنند جهت ازالهٔ سرخی مس بغایت مؤثر وچون

بابارود یعني شورهٔ سفید کنند در اصلاح نقره و زرد و دن زنگ مس بیعدیل دانسته اند

* دردي الخل * یعني لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از سرکه است مگر در منع اکله که قویتر است

* درونج * بفتح دال وضم را وسکون واو وفتح نون وجیم لغت فارسي است * ماهیت آن * بیخی است عقربي شکل پوست آن خاکستری رنگ کرمدار وبعد ذکره آن دو ویا سه وبهترین آن با اندک تلخي وخوشبوئي وبا صلابت واندرون سفید آنست برگ گیاه آن شبیه ببرگ بادام مائل بزردی ومفروش برروی زمین وزغب وساق آن مجوف بقدر دو ذرع واز میان برگ روئیده وبرگهای ساق آن متفرق وباریکتر ودراز تر از برگهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد وگل آن زرد ومجوف ومستعمل بیخ آنست وقوت آن تا ده سال باقي میماند منبت آن اندلس وکوهستان شام خصوصا جبل موسوم به بیروت ودر آنجا معروف بعقربي است ودو نوع میباشد فارسي ورومي بهترین آن رومي عقربي است یعني آنچه بشکل عقرب باشد * طبیعت آن * درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن * محلل بلغم وسودا وپراکنده کنندهٔ ریاح غلیظه ومقوی حواس ودل ومعده وسپرز ومفرح وبا تریاقیت وجهت خفقان ومالیخولیا مراقي وتقویت هاضمه وتسکین وجع رحم وتلطیف ریاح غلیظهٔ معده وامعا ورحم ورفع ضرر گزیدن عقرب ورتیلا وسائر جانوران سمي ورفع طاعون شربا وضمادا خصوصا با انجیر وخوردن آن با شکر جهت صداع بلغمي ودرد سینه نافع مضر راس محرور المزاج ومصلح مصلح آن را زیانه ودر محرور ربانه یارب غوره یارب ریباس وبهترین استعمال آن در خفقان وغیر آن برای تسکین حدت گرمي آن با شراب سیب وقلیلی کافور است مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن در دفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد ودو ثلث آن قرنفل وگویند بدل آن عاقرقرحا است واز خواص آنست که چون بیاویزند قطعهٔ آن را در اندرون خانه طاعون در آن داخل نگردد وتعلیق سوراخ کردهٔ آن بریسمانی بزیر کمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت وحفظ جنین از آفات اما باید که آن ریسمان را زن خود رشته باشد وتعلیق سوراخ کردهٔ آن بطول جهت رفع فزع در خواب ودیدن خوابهای مشوش وباعث دیدن خوابهای نیکو است

* دریاس * بفتح دال وسکون راء مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف وسین مهمله معرب ازدرس فارسي است * ماهیت آن * نوعی از ورد منتن است گیاه آن بقدر شبری وزیاده از آن واز ساق آن شاخهای بسیار رسته وبرگ آن شبیه ببرگ کنار وسبز مائل بسیاهي ودر هر شاخی سه یا پنج تا هفت عدد برگ میباشد وگل آن زرد ومستدیر وپهن وکوچک وبدبو وتخم آن شبیه بفلفل کوچکي وشبیه داود انطاکي دریاس را تفسیر بدوای دیگر نموده * طبیعت آن * درسوم گرم وخشک وبا برودت یعني مرکب القوی * افعال وخواص آن * مبخر ومسکر نیم درم تازهٔ آن مسکر قوی ومحلل بلغم وسودا ومنبسط کنندهٔ جلد ومفتح سدد ورافع یرقان ورباح وزردی بشره وسرخ کنندهٔ آن وگویند چون در روغن طبخ داده بوزن آن آرد کندم اضافه کرده با عسل بقوام آورند وبعد از طعام تا شش درم آن را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب مضر سینه ومصلح مصلح آن کشنیز وکثیرا است

* دریان * بضم اول وسکون راء مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف ونون * ماهیت آن * میوه ایست مخصوص به بلاد زیرباد وتحت الریح که عبارت از شهر تناسری ومرکي وملاخه وشهرنا وبلاد قریبه بآنها است مانند جزیرهٔ آچین وپلیمبان ومرتبان وبتاوی وغیرها وساق درخت آن بلند وبرگ آن شبیه ببرگ کتهل ومیوهٔ آن بزرگ وطولاني بهیأت

خربزهٔ سرده و پا بزهٔ کوچک و پوست آن از پوست میوهٔ کتهل درشت تر و بهیابت کتهل ودانه دارتر و بوئ مردانهٔ آن خارجی چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل وکرگدن و شیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمیروند و بوی میوهٔ آن بسیار تند وکریه بحدیکه در شامهٔ کسیکه کاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر وخوش آیند نیست بلکه مورث صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف وعدد صفوف آن از سه تا پنج ومابین فاصلهٔ خانها پوست سفید صلبي ودر هر خانه از یکدانه تا پنج دانه میباشد ویکدانهٔ آن بهتر است وشکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو وتخم آن مثل تخم کتهل وبعضی بزرگتر از ان وماکول لحم آنست بدون پردهٔ محیط بتخم آن بسیار ملایم در ذایقهٔ شیرین ولذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه ازان لذیذ تر و فرق همین است که دسومتی ندارد وشنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است ولیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل آنرا در علف پیچیده فرو میبرد وبسبب سختي پوست آن هضم نا شده درست دفع میکردد وکاهی درمیان فضلهٔ فیل درست آن یافت میشود ومردم آن بلاد دریان چینی را بسیار جویان وخواهان اند ومیکویند که آن برای تقویت بدن وقوای دیگر همچین بی نظیر است * طبیعت آن ظاهرا کرم وتر باشد * افعال وخواص ان بطئ الهضم ومقوی ومبهي است و از مردم مبالغات بسیار در رغبت بوی آن ثمر ولذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میکویند والعهدة علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضلهٔ انسان شب مانده بتکرار منتفي شده ودر باب لذت آن میکویند که تاجرمالدار صاحب جهازی نجا وارد شده اول از بوی آن متنفر بود وچون عادی وآشنا ببوی آن شد ومانوس بآن کردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود وآخر جهاز را نیز فروخت وبعد از ان مبلغ مدیون شد وبعد از ان فقیر شده در پای درخت دریان ساکن کشته بدکرد ریان مشغول کردید وآخر العمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند والله تعالی اعلم وعجب نیست زیرا که سابق برین ابوالمحجن ثقفي که یکی از صحابه بوده در باب خمر کفته این شعر عربي را * شعر * اذا مت فادفني الی جنب کرمة * تروی عظامي بعد موتي عروقها * ولا تدفنني بالفلاة فانني * اخاف اذا مامت ان لا اذوقها * اکر این مرد نیز در باب دریان کفته باشد بعید نخواهد بود

* فصل الدال مع الفاء *

* دفلي * بکسر دال وسکون فا وفتح لام ویا بیوناني شیریون و بسریاني رددیون و بعربي حبن و سم الحمار و بفارسي خرزهره وبهندی کنیرنامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یکذرع وذرع وبرک آن باریك وبلند تا بیك شبر وبی تشریف والدك ضخیم وصلب واملس واندك بدبو و تلخ وتند وکل آن خوش منظر ودو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت پهپت ودیکری سفید مائل بزردی که بهندی کربیرنامند ودرخشنده وبران چیزی مانند موی مجتمع وثمر آن پهن طولاني قریب بشبری واصلب ومملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز وباریک وشور ومائل بسرخي واکثری سفید رنك برهه ونمو میباشد ودر تمام سال بیخ آن باقي میماند ودر خریف کل میکند وبری آن عظیم تر از نهری وسفید آن در امر باه وامساک مني قویتر از سرخ آن ودر هند و بنکاله نبات آن تا بدقامت میشود وهمیشه کل میدهد * طبیعت آن در آخر سوم کرم وخشك وباقوت سمیت * افعال وخواص آن بغایت محلل ورمهای صلب ومجفف رجالي واستعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشندهٔ انسان وبهائم ومواشي است وبرک آنرا چون درشراب واتیهر بجوشانند ومقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره کاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن ود وبهائم نیز همین اثر دارد وضماد

پختهٔ سائیدهٔ آن جهت تحلیل اورام صلبه و ادرار و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب و حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن گشنیدهٔ کیک و ارضه و سلس و آب تقطیع برگ آن کشندهٔ بزور میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب و داء الثعلب و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از گل برگ تازهٔ آن که مهرا پخته و آب آنرا گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند با تش ملایم تا روغن بماند جهت قرطه که مثل مهٔ کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبهٔ کهنه و امثال اینها نافع و چون بگیرند از برگ آن و از زنگار ماست و از کبریت زرد هر یک یک جز و نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آنرا زائل کرده اند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار کمی در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند و کره آنرا بگیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ انجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یک درم از برگ و گل آن خواه پخته و خواه خام سائیدهٔ آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و جحوظ عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب فربه سرد کرده مخیض و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده یا کثیرا و خوردن خرمای شهریر عجیب النفع است درین امر و خرمای شهریر خرمای بزرگ دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب میکارند و بر می آید همان قسم

لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی سداب و رب عنب و باکره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

* دُلب * بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی پلاطانس * ماهیت آن درختی است معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و منشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار منبت آن بلاد سرد سیر و ثمر آن مدور و خاردار خشبی سبکوزن غیر ماکول * طبیعت آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله * افعال و خواص آن جالی و نقوع گل آن که از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ تازهٔ پختهٔ آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای گرم را نیز و بدستور ضماد برگ تازهٔ غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازهٔ آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوختهٔ آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازهٔ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی جانوران سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن خنفسا و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباریکه از برگ آن می نشیند بغایت مضر قصبهٔ ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدن انها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده *

* دلبوث * بفتح دال وسکون لام وضم باء موحده وسکون واو وثاء مثلثه اسم عربي بيخ سوسن سرخ صحرائي است معروف بسيف الغراب جهت آنکه برگ آن شبيه بسيف است * ماهيت آن بيخي است شبيه بپياز که ملاصق بهم باشند وليکن بي پرده يعني مانند پياز پرده ندارد ودانه بالائي بزرگتر از زيرين وبعد از خشکي بسيار صلب ميگردد وخشک آنرا در بغداد در بازار ميفروشند وآنرا حب النافوخ مينامند جهت آنکه زنان بر رخسار خود براي سرخي ونيکوئي وانتفاخ ميمالند وگل آن شبيه بسوسن کبود است که ايرسا نامند وسرخ مائل ببنفشي وآنرا صفرا غاليون وبعضي کسيقيون وبعضي ماخاريون نامند وبرگ اين بسيار کوچکتر وباريکتر از آن وساق آن قريب بيک ذرعي وبرگ آن از برگ سوسن درازتر وثمر آن مستدير منبت آن اراضي معموره ومزارع * طبيعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبا رطوبت فضليه * افعال وخواص آن جالي وجاذب از عمق بدن ومسمن ومبهي وچون در شير تازه دوشيده بجوشانند نيکو لذيذ ميگردد ودفع ضرر آن ميشود وآشاميدن آن جهت تهيج باه موثر وبدستور آشاميدن آن با شراب وگويند بيخ بزرگ فوقاني آن محرک باه وکوچک زيرين آن قاطع باه زنان وآشاميدن بالاي آن جهت قيلهٔ اطفال نافع وچون سه هفته بيخ آنرا ابن نبيذ بخيسانند هر روز از نيم رطل تا يکرطل از آن نبيذ بنوشند جهت خشک کردن دانهٔ بواسير ورفع رياح آن مجرب دانسته اند وبدستور آشاميدن يک درم از بيخ آن با ماء العسل تا چند يوم همين اثر دارد وضماد آن با شيلم ويا ماء العسل جهت تحليل غرب نافع وبا کندر وشراب جهت جذب خار وپيکان وطلاي آن جهت سرخي رخسار ورفع آثار وفرزجهٔ آن جهت گشودن حيض موثر مضر حلق مصلح آن در شير پختن آن مقدار شربت آن تا ده درهم

* دلدل * قنفذ بري است وانشاء الله تعالي خواهد آمد

* دلع * بضم دال وفتح لام وعين مهمله نوع کبير قنفذ است که قنفذ جبلي وبفارسي خارپشت وبترکي کرپي ودر مازندران شال تشي ودر ديلم شاکره وبهندي سيهوه نامند * ماهيت آن حيواني است قريب بجثهٔ سگ کوچک ودر پشت آن بجاي موخارهاي ابلق از سياهي وسفيدي بقدر شبري وزياده واز قلم باريکتر ودو طرف آن باريک باشد وچون بخشم آيد خود را جمع کند وحرکت دهد خارها مانند تير از کمان جسته از آن جدا گردد با اندک آوازي * افعال وخواص آن ذرور سوختهٔ آن جهت جراحات بغايت مفيد ودر ساير افعال مانند قنفذ است وانشاء الله تعالي در حرف القاف خواهد آمد

* دلفين * بضم دال وفتح لام وکسر فا وسکون ياء مثناة تحتانيه ونون اسم يوناني وبعضي گفته اند بلغت رومي اسم نوعي از سمک است وخنزير البحر وبفارسي خوک ماهي وماهي بيني دراز وبديلمي کجهٔ ماهي وبهندي سوس نامند * ماهيت آن حيواني است دريائي وسياه رنگ سر آن شبيه بسر خوک ودندان دار وبيفلس وبخلاف حيوانات ديگر حرکت از جاي خود نکند وتنها سياحت نکند مگر با جماعت يکي پي ديگري * طبيعت آن سرد وتر قريب باعتدال * افعال وخواص آن گوشت آن مولد خلط غليظ ومقوي اعضا وبسيار چرب وپر پيه ودير هضم وپيه آن گرم خوردن وماليدن آن جهت درد مفاصل مفيد وچون در جوف حنظل مغز بيرون آورده گداخته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعهٔ تازه وکهنهٔ مزمن مفيد وتعليق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ايشان موثر

* دلق * بتحريک دال ولام وقاف بفارسي دله وباصفهاني موسوره نامند * ماهيت آن حيواني است کوچکتر از سگ وبزرگتر از سمور وشبيه بدان ودر روس وبلغار بهم ميرسد واز پوست آن فرو ميسازند ودلق مينامند وگرمي آن کمتر وثقل

آن بیشتر از سمور است ولیکن بد بو است ولهذا ملوک آنرا نمی پوشند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن زیاده کنندهٔ باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقهٔ کتان برصاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن برآن باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است

* دلیک * بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناهٔ تحتانیه و کاف با صفهانی بشکل و درختکاین کالیک و بترکی آیت برونی و در شام سر سر الدیک نامند * ماهیت آن اسم عربی ثمر گل سرخ صحرائی است مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن مزغب و محشو بزر انوای سفید طولانی و گل آن پرخار تر از بستانی و بی بو و منشعب بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود و این مؤلف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ آن و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا دو درم و جزم آن مورث سعال مصلح آن کاقند است

* فصـــــــل الدال مع المیم *

* دم * بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند * ماهیت آن معلوم است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشتهٔ آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه پربر آورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد معالجهٔ آن معالجهٔ بسته شدن شیر است در معده با آشامیدن پنیرمایها خصوصا پنیرمایهٔ خرگوش مقدار دو مثقال یا یک اوقیهٔ سرکهٔ تند یا مقدار یک با قلا حلتیت با شیر انجیر خشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانیکه فاسد شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است برفق آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم میگردد و قبل از این چند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائدهٔ چندان بر آن مترتب نیست و بالآخره ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بعد لائق و مبطی او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مقصود از بالای ربط بیکدفعه و بسرعت تمام رگ میگشایند و انبوبهٔ بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و بدستور ربدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک دوره طی مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بر میآید و از بالای ربط بر نمیآید بلکه خون را جذب میکند و وجه عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان باتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس با اخراج قدری خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بی فائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمهٔ خون

فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نایاب و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیء پس خون بدنی در بدنی دیگر وشی بشیء دیگر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق و تا زمانیکه استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا بیرون فاسد میگردد طبیعت نیز از هضم و نضج ملائم جدید از خارج باز میماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح بافی العلم عند الله *

* دم الاخوین * آنرا دم الثنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیراد و کهی و رنگ برت نیز نامند * ماهیت آن صمغی است خالص الحمرة مائل بسیاهی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصارهٔ گیاه سرخی است که از جزیرهٔ سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصة التجارب گفته که عصارهٔ هوه جویه است و در ابو خلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیدهٔ صافی است که قطعا چوب در ان نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در ان مواضع بقم نمیشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست ولیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیگر از ان قبیل ولیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیرهٔ بی رونق و این را دو نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضهٔ شدیده و بوحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحهٔ چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده * مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال بدل آن شادنج و عصارهٔ خس است و گویند چون بلور و شیشهٔ را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و درین امر عدیل ندارد *

* دمادم * بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم * ماهیت آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانهٔ ماش و بر سر آن نقطهٔ سیاهی * طبیعت آن هر دو گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو و مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانگ و غیر اطفال یکدانگ است *

* دماغ * بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه * ماهیت آن مغز سر حیوان است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد بالتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد

* دمعة الشجر * کویند صمغ لبلاب است * افعال وخواص آن بغایت جالی وجهت ستردن موی آزموده است

* دمیا * بیونانی نوعی از ماهی است که در مصر وحوالی آن سیبیا نامند ودر حرف السین ان شاء الله تعالی مذکور میکردد

* فصـــــل الدال مع النون *

* دند * بفتح دال وسکون نون ودال مهمله مشهور بحب السلاطین است وبفارسی تخم بید انجیر خطائی وبهندی جیپال کوته وجمال کوته نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است در غلافی واکثر سه عدد در یک غلاف وهر یک باز در غلافی بقدر پسته بسیار کوچکی ودر طول از آن کمتر وهردو غلاف آن در خامی سبز وغیر منقط ومغز آن دو پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیکر وسفید رنک وچون کهنه کردد مائل بزردی وزرد وسیاه وپوسیده میکردد وبر بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی ودر وسط آن هردو مغز زبانه وپرده ئی وآن در تازکی سفید سبز رنک وبعد خشکی وکهنکی زرد وسیاه وپوسیده میکردد واین زبانه وپرده بسمیت میباشد وطریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت نه قبل از آن مقشر کرده زبانه آنرا برآورده مدبر کرده بکار برند ودر قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شد ودر مقدمه این کتاب نیز وبهترین آن سفید بالیده آنست وبعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد وسیاه آن وآنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست وبرک آن شبیه ببرک بادنجان واز آن نازکتر وبلندی درخت آن تا پسه ذرع ودر هند وبنکاله تا بقد وقامت انسان دیده شده وکل آن زرد مائل بسفیدی ومنبت آن خطا وچین وهند وبنکاله وسنجرستان است وثمر خطائی وچینی آن بالیده تر وقویتر از هندی وبنکالی وسنجری از همه ضعیف العمل تر است * طبیعت * مغز آن در اول چهارم کرم وخشک ودر نهایت حدت وزبانه آن در آخر چهارم وبا سمیت * افعال وخواص آن مقطع وجالی ومسهل بلغم وسودا واخلاط غلیظه وسوخته وجاذب رطوبات خام ورقیق از دماغ ومفاصل واقاصی واعماق بدن ومفتح وجهت استسقا ویرقان وسنک کرده ومثانه ووجع ظهر وورکین وساق ونقرس وبالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه رطوبیه را نافع خواه بتنهائی ویا با ادویه مناسبه ومقویه ومعینه عمل آن وچون حلق را میسوزاند اکر بدان رسد وتا مدتی سوزش ودغدغه آن محسوس میکردد واکثر مردم را قی می آورد بهتر آنست جهت رفع آن حبه مقشوره آنرا شکسته در جوف دانه کشمش ویا مویز دانه برآورده کذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیکر بیاشامند ویا نه واهل هند وبنکاله مقدار کمی از آنرا بقدر زبرداشت وآنکه اسهال کنند باطفال شیرخواره اکر در مزاج شان سردی محسوس کردد با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند والا با شیر مرضعه آن حل کرده در مرض ام الصبیان ومرض دبه بتحریک دال مهمله وبای موحده مشدده وها که در ان مرض پهلوهای اطفال مجهد وکریه واضطراب بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیکیرند ودر اکثر اعراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده بافاقه می آید مجرب است ونیز در معاجین وغیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند وکفته اند اکتحال با آب سائیده آن در چشم مارکزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که در ان کمال مضرت بچشم دارد وضماد آن با ماست جهت شقاق وداء الثعلب وبرص حیوانات وبدستور با آب لیمو وآب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب وبا ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده واوجاع وطلای آن حافظ سیاهی موی ولیکن مورث تورم وقرحه وتقشر جلد است وچون بر لب رسد سرخی آنرا زائل کند وتکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج ویابس ونحیف البدن

ورد رید و فصد حار را استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پردهٔ میان آن و بد بر کردن و بعد در آب لیمو یکشب خیسانیدن و با کشنیز و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف بد بو و هلیلهٔ سیاه و یا کابلی و عصارهٔ غافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و بیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آن را بسیار و زیاده از مقدار بخورد گرمی کند و انواع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و یا شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضهٔ حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پردهٔ جوف آن را بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویهٔ حابسهٔ لزجه و مغریه مانند شیرهٔ تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالودهٔ برنج و جو مقشر با روغن گل و یا بادام شیرین و آب سیب و غورهٔ و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد لعبهٔ مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنها با لعبه و اشیای مغریه و روغن گل و بعد تلیین شیر تازه دوشیده و اغذیهٔ ملینهٔ جالیه مانند بورک چغندر و قطف و اجاصیه و خبیصه تناول نماید

* فصـــــــل الدال مع الواو *

* دوایا اضریا * بفتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون ضاد و فتح راء مهمله و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری * ماهیت آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید ساق آن شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی میروید بی گل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پختهٔ آن ماکول * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازهٔ غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوشبو کنندهٔ دهان و مسخن احشا است

* دوب * بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند ماهیت آن علفی است خود رو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا میروید و بر زمین مفروش میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسپ بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت تمام میخورند و گرهها و شاخهای آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه * طبیعت آن مائل بسردی و باعتدال اقرب و با تریاقیت * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که با هم نرم سائیده باشند با قلل ریمات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مارگزیده و با فلفل جهت مارگزیده انفع و بتنهائی جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه و روغن یاسمین جهت جلا دادن و ریختن خشکریشهٔ جدری و بتنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع

* داودم * بفتح یک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بعد از الف نیز آمده * ماهیت آن چیزی است مانند صمغ

مرکب ما ئل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون میگردد و در همه افعال قائم مقام مومیائی است

دود البقل

* دود البقل * بفتح بای موحده وسکون قاف ولام بفارسی کرم سبزه نامند * ماهیت آن کرمی است که در سبزه زارها و بسبزبرگهای سبزالشجار متکون میباشد شبیه بهزارپا وازان کوچکتر و در غایت سبزی * طبیعت آن سرد و خشک و تازهٔ آن با رطوبت * افعال وخواص آن خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه وضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است

دود الحریر

* دود الحریر * بفتح حاء و راء مهمله اول مکسور و در میان هردو زاء یای مثناة تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند * ماهیت آن کرمی است اندک طولانی سرخرنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف نیز نر و مادهٔ آن با هم جفت شده تخم میدهند و آن تخمها را در بلاد سرد سیر در پارچهٔ پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بر روی ناف خود میگذارند و میدارند تا مدت بیست یوم که کرمی بدان رسیده بچه برآورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد با هم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند و نر را دور می اندازند ماده آن تخم میدهد بهزرگی دانهٔ خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آنرا نیز دور می اندازند و تخمها را برروی پارچهٔ لطیفی پهن میکنند و بالای آن پارچهٔ پنبه دار یا دوشالائی میاندازند و محفوظ میدارند تا بچه برآورند و چون بچه برآورند سفید میباشند پس سرخ رنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده برای آنها میپاشند و آنها اندک اندک می خورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درشت و شاخهای آنرا برای آنها و نزد آنها می اندازند و آنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند در این هنگام شش روز سه بار اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود میکنند و تا سه ماه دیگر پیلهٔ آنها با تمام میرسد زیرا برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی میگذارند و اینها پر برآورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه عمله و ماهر بدانند نر و مادهٔ آنها را باهم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش مینمایند و تتمهٔ پیلها را در آفتاب میاندازند تا خشک کرده و کرم در ان پیلها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب بر نمی آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شده که پیلهٔ آن بسیار بزرگ بالیده بسطبری شصتی بلکه از ان قوی تر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه ببیضهٔ کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله میتند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف آنچه در اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش میتند بهتر میباشد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درم از خشک آن که سوده و با مرق کنند مچند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد پختهٔ آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و تعلیف مرغ بدان بغایت مسمن آن و خوردن گوشت آنمرغ مسمن و مقوی باه و خاکستر سوختهٔ آن جهت التیام زخم و تجفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یکعدد درست خشک کردهٔ آن در خرقهٔ ارغوانی بسته جهت رفع تپ موثر است

* دود خشب الصنوبر * بفارسی کرم درخت کاج نامند * ماهیت آن کرمی است سبز رنگ که در درخت کاج

تکون میباید * طبیعت آن حار در آخر درجهٔ رابع است لهذا دیسقوریدوس وجالینوس در درجهٔ رابع ذکر کرده‌اند * افعال وخواص آن ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل واورامی که حاجت بشکافتن باشد وازالهٔ کلف ومجروح کردن هر عضوی که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر وبلند مثقال آن کشندهٔ انسان واعراض خورندهٔ آن مانند اعراض خورندهٔ ذراریح ومعالجهٔ این نیز قریب بدانست

* دود الخل * بفتح خاء معجمه وتشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ باریک که در سرکه تکون میباید * افعال وخواص آن سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر وضماد آن رادع ومحلل ومقوی اعضا است

* دود الزبل * بکسر زای معجمه وسکون باء موحده ولام * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ وکوچک که در سرگین ومزبله بهم میرسد * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته ومهرا شود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر ومقدمه کچلی است وداء الثعلب مجرب ومالیدن روغن آن جهت بواسیر وامراض مقعده مفید *

* دوسر * بضم دال وسکون واو وفتح سین مهمله وبشین معجمه نیز آمده وراء مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است مانند گندم ودر مزرع آن میروید واز آن در از تر ودرشت تر ودانهٔ آن باریکتر وخوشهٔ آن متفرق وپوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز ودر هر خوشه دو غلاف ویا سه بشکل فتیله ودانه آن در میان پرده‌های غلاف آن وخوش طعم مائل بشیرینی وبشیرازی تخم آنرا کرکاس نامند * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته‌اند * افعال وخواص آن منضج ومحلل ومجفف وملین اورام صلبه ودو درم آن مسهل ومخرج اقسام کرم معده وضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر ومضوغ آن جهت غرب منفجر واکتحال آن با تشمیزج ونبات مصری جهت تحلیل دانهٔ که در چشم برآمده باشد وضماد آن بتنهائی جهت جرب وابتدای اورام صلبه وداء الثعلب نافع مضر انثیین مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم است

* دوقوس * بضم دال وسکون واو وضم قاف وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه ببرگ رازیانه واز آن کوچکتر وباریکتر وببلندی شبری وگل آن چتردار مانند گشنیز وسفید وثمر آن سفید وتند بو ومزغب ومنبت آن مواضع سنگلاخ وآفتاب رو وتخم آنرا اقمیله ونبات آنرا حشیشة اللبرا غیث وبلغت دیلمی کیک داش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس وخوشبو وتند که زبان را میگزد وتخم آن شبیه بالچدانی وبی بو وقسمی دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و گل آن سفید وچتردار مانند گل زردک وتخم آن شبیه بزیره وباتندی وبیخ آن در طعم شبیه بزردک وبغلظت انگشتی و برگ آن بیزغب وجالینوس دوقو ودوقس را یکی دانسته ودیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که این بتحقیق اقرب است ومن اقسام آنرا مشاهده نموده‌ام وبهترین اقسام قسم اول است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسکن سرفهٔ مزمن ومغص ومدر حیض وبول بقوت ومسقط جنین وباشراب جهت نهش رتیلا وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه وادرار بول وحیض وبدستور برگ آن اما ضعیف العمل وبیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه وتخم آن محلل نفخ ورياح ومعین برهضم وآشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ سینه واخراج خلط آن بنفث وتحلیل مواد غلیظه از امعاو استسقای ریحی ومقوی فعل آن تخم کرفس ومقدار شربت آن دو مثقال

بدل وزن تخم کرفس جهت گزیدن عقرب وتنقیهٔ رحم واعانت برحمل وقطع شهوت درمحرورین ویابس مزاجان وتطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده وجانوران سمی چون تخم آنرا بکوبند و برزخمت خواب بپاشند رفع اذیت کیک نماید کیکها درانجا نیاید وتخم دوقسم دیگر درافعال وخواص مانند دوقوا مت واز آن ضعیفتر *

دوقو

* دوقو * بضم دال وسکون واو وضم قاف وسکون واو ولغت یونانی است وآنرا دوقوا غریا ود وقوبری نیز نامند * ماهیت آن تخم جزر بری است وبیخ آنرا مستسقاقل وگیاه آنرا خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار دوست میدارد وگویند بشیرازی آنرا بدران نامند وآن شبیه بنانخواه است وازان ریزه تر وباندک تندی وگیاه آن زیاده برشبری و برگ آن مانند برگ رازیانه وازان ریزه تر وچتر آن مانند چتر کشنیز وگل آن زرد وتند طعم وزغب دار وخوشبو وبیخ آن بسطبری انگشتی وباریک تر ازان وقریب بشبری ود رطعم مانند جزر ود رقزوین گزرنا منند وبهترین آن تازهٔ زرد رنگ آنست * طبیعت آن درسوم گرم ودردوم خشک وبعضی دردوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن درجمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سوای تحریک باه د رجزر رخواص نباتات آن مذکور شد ومراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنه وفضول سینه وتقویت معده وهاضمه وباه وازدیاد منی وتحلیل نفخ ریاح ومواد غلیظهٔ بلغمیه وتفتیح سدد وادرار بول وتفتیت حصاة گرده ومثانه وادرار نمودن حیض وتنقیهٔ رحم واعانت برحمل وعسر ولادت واسترخای مفاصل و وجع آن ومغص وسحج اطفال واستسقای طبلی وگزیدن عقرب وسائر هوام مجرب دانسته اند وآشامیدن یکدرم تا دودرم آن با دووزن آن ترمس جهت قتل حب القرع وریزانیدن آن وضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید وتطول طبیخ آن برموضع عقرب گزیده نافع مضر باه محرورین مصلح آن کثیرا ومضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دووزن آن تخم زردک وگویند بوزن آن تخم کرفس است

* فصـــــــــل الدال مع الهاء *

دهن

* دهن * بضم دال وسکون ها ونون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند ویا ازگلها ویا شکوفها ویا برگها وغیرها بعمل آورند بطریقیکه درمقدمهٔ این کتاب ودرقرابادین کبیر درحرف دال ذکر یافت ودهن هرچیزی درجای خود مذکور میگردد.

دهن البلسان

* دهن البلسان * بتحریک باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون بفارسی روغن بلسان نامند وآنرا لبن البلسان وصمغ البلسان نیز گویند وفی الحقیقة لبن است نه دهن * ماهیت آن سه نوع است خالص ومصنوع ومرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی ازحموضت که زبان را بگزد وصاف سرخ عقیقی باشد وچون درشیر اندازند شیر را منجمد سازد وچون درآب اندازند ته نشین نگردد وچون درآب حل کنند آب را برنگ شیر گرداند وچون به پشمی آلوده بشویند درپشم ازان اثری نماند وقوت این تا چهار سال باقی میماند وبهترین همه این قسم است وهرچه بدین اوصاف نباشد ردی ومغشوش است وطریق اخذ دهن آنست که دراول طلوع شعری یمانیه تنهٔ درخت آنرا تیغ زده انچه ازان تراوش نماید بگیرند ومصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند چوب بشام وبسباسه ومیعهٔ سائله وروغن تخم ترب اجزاء متساوی ومیجوشانند مجموع را باده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف مینمایند واین درنفع بعد از اصلی است ونیز شاخ وبرگ وچوب وحب بلسان را درآب جوش میدهند وباروغن زیتون بدستور مقرر مرتب مینمایند واین بعد از آنست ومغشوش آن آنست که آنرا بعضی باادهان مانند دهن حبة الخضراء وحنا ومصطکی وسوسن وامثال اینها

مغشوش مینمایند و بعضی بعسل و بموم و روغن مورد وحنا و را تینج غش میکنند و این زبون تر از همه است * طبیعت خالص آن در اول سوم گرم وخشک و با قوت تریاقیت * افعال و خواص آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض باردهٔ دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع باردهٔ رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و کری گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و کرده و مثانه و تفتیت حصاة و عسر البول و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لرز تپها و وضع و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و قطورا و سعوطا و حمولا و فرزجة و مفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت رفع سمیت و ذیب خانق النمر و فطر و نهش هوام سمی و یکدانگ و نیم آن باسه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی کذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که دران حب و عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن کاری که دران مرمکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن میتواند بود.

دهن الگرجن * بفتح کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است * ماهیت آن روغنی است که از تنهٔ درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز با صطلاح قدیم و بهندی چتکام و چاتکام نیز مینامند بسیار است بعمل میآورند بزدن تیشه بر تنهٔ درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و بانحای دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازکی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و برای رفع کرم خوردن چوب عمارت و تختهٔ دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر میمالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها می نمایند و چوب اندرخت بسیار زرغو و ریشه دار و در تازکی چرب که مانند فتیلهٔ دهن آلوده مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال و خواص آن محلل اورام است

دهنج * بفتح دال و هاء و نون و جیم بفارسی دهنهٔ فرنگ نامند * ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون میباید از ابخرهٔ کبریتیه که صعود مینماید ازان معدن و درخلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف میباید و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و آنرا زنجار معدنی مینامند و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد گویند فیروزه نیز چنین میباشد و بعضی طاوسی رنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنهٔ فرنگی نامند و بعد ازان در بهتری

طاؤسی مائل بسرخی است وبدترین همه طاؤسی مائل بسیاهی ومعدن آن فرنک است واز آنجا می آورند وانطاکی گفته که از روس وقبرس میآورند وصاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ وکرمان وخراسان ودر ولایت فارس وشبانکاره وسیرجان وشیراز هم میباشد وآنچه فرنکی است آنرا فرندی نامند جهت آنکه بران نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد وآن جوهر را بتازی فرند نامند وشیرین وترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند وبرآئنه ریزند آئنه رنگ برندارد وترش آن بالعکس وفرق میان طلائی ونقرئی ومسی وآهنی بد انست که با آب لیمو برآهن صیقلی مانند صفحهٔ کارد ویا شمشیر بسایند اگر زرد طلائی برآید طلائی است واگر برنگ نقره نقرئی واگر برنگ مس مسی واگر برنگ آهن آهنی وبهترین همه طلائی سبز تیره فیروزهٔ شیرین آنست ومستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی وگفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است * طبیعت آن در اول چهارم گرم وخشک وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص آن جالی وملطف وتیمد رم آن فاد زهر سموم مشروبه ومسی آنرا چون با آب لیمو سائیده افیون خورده اگر بیاشامد وقی کند سمیت را دفع نماید ودر غیره دفع سم نماید خوردنش زیرا که خود سم قاتل است بجراحت امعا وگویند معالجه پد برنیست ونگاهداشتن آن در دهان وفرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد وسعوط محکوک آن با آب سداب جهة رفع صرع بعمل آید وبدستور نفوخ آن با مشک سوده دفع همین اثر دارد واکتحال آن جهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته وتوتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده وبحریر بیخته در چشم کشند واز خواص غریبه آنست که چون سائیده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید وطلای آن با سرکه جهت قوبا وسعفهٔ سود اوی در سر وجمیع اعضا وجهت بهق وبرص ورفع اذیت عقرب گزیده نافع

* دهماسا * بفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح میم والف وسین مهملهٔ مفتوحه والف ودهماهه بفتح دال وخفای ها وفتح میم والف وفتح ها وهاء آخر نیز آمده وگویند اسم هندی شکاعی است وفی الحقیقة غیر آن است * ماهیت آن گیاهی است هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی * طبیعت آن سرد وخشک گفته اند * افعال وخواص آن جهت داروجوشش دهان وسرفه وضیق النفس وحمیات وتقویت اعضا وتصفیهٔ خون فاسد وصفرا وتسکین عطش وقی ودفع دمامیل وجذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیة

* دیفروجس * بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا وراء مهمله وسکون واو وکسر جیم وسین مهمله وبضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق ودیفروجاس ودیرجاس نیز نامند * ماهیت آن سه نوع است یکی معدنی است که از جزیرهٔ قبرس از چاهی بیرون میآورند وبآفتاب خشک نموده میسوزانند واین نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد ونوعی دیگر دردی وخاک مس است که بعد گداختن در بوته میماند وآن در طعم وقبض مانند مس است ونوعی دیگر مرقشیشای سوخته است واین را بیونانی لوریطس نامند ودر تون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند وچون سرخ گشت برمیآورند ورنگ این صقیل مانند نقره است وبعضی از سنگریزهٔ مس از معدن برآورده میسازند وبهترین آن صنف اول آنست که در ان طعم زنجار باشد وزبان را بسیار منقبض وخشک کرد اند وبعد از ان در خوبی نوع دوم است وهردو مستعمل اند * طبیعت آن گرم وخشک وبسیار مجفف ونوعی ثانی مرکب از حرارت ناریهٔ محلله وارضیهٔ قابضه * افعال وخواص آن نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق وذرور در

دهماسا

دیفروجس

آن جهت جراحات خبیثه وقلاع وبثور دهان والتحام زخمها ولثهٔ منقطع وحبس خون آن بشرط تکرار عمل وبد متور
جهت قروح حادّه وبد بو وخوردن گوشت زائد ونرم وباریک کردن موی غلیظ وبا موم روغن جهت تحلیل دبیله وخشک
کردن قروح سر وچون با سرکه بسایند وبر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع وخوردن آن مهلک است

* دیک برندیک * بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وکسر دال مهمله وسکون
یاء مثناة تحتانیه وکاف اسم فارسی است وبشیرازی مرگ موش عملی نامند * ماهیت آن چیزی است مصنوع از زرنیخ
وزنجار وآهک وزیبق است که مجموع را سائیده در دو دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل میآورند وگفته اند از تراکیب
اطبای فارس است وشیخ داود انطاکی گفته از تراکیب نجاشه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند * طبیعت آن
بسیار حار یابس اکال است * افعال وخواص آن ذرور آن جهت اکلهٔ دهان وهر عضو که باشد بزودی باصلاح
میآورد وبد ستور ناصور وقروح ساعیهٔ فاسده را ولحم زائد را بخورد وقطع خون جراحات وتجفیف رطوبات از هر عضو
مینماید وطلای آن با عسل جهت قلع آثار ودانهٔ بواسیر موثر واز خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج وزرنیخ و
زاج عارض میگردد علاج این نیز مانند علاج آنها است ونسخ آن در قرابادین مذکور شد ومیشود ان شاء الله تعالی

* دینسیاقوس * بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر نون وفتح سین مهمله والف وضم قاف وسکون واو وسین
مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش وآنرا لحس الکلب وجرامغه نیز ومشط الراعی وبشیرازی طوملك نامند
* ماهیت آن نوعی از خار است وساق آن بلند وخارناک وبرگ آن محیط بر ساق آن وشبیه ببرگ کاهو وبر سر
هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مزغب ودر بیرون ودرون برگ آن بر آمدگیها مانند حباب وخاردار
واطراف برگ متصل بساق مجوف وعمیق که آب باران در ان جمع میشود وبر هر شعبهٔ که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر
خارپشت وخاردار وبعد از خشکی سفید میگردد وچون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزهٔ سفید شفاف میباشد وقوت
آن مدتها باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مجفف وبا قوت تریاقیه وجالی
آشامیدن نقیع ومحلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز وخلط غلیظ وتفتیح سدد ورفع لرز حمیات وپختهٔ آن مقوی
قصبهٔ ریه ومحلل خناق ومدر بول ومخرج کرم معده وضماد آن جهت ثآلیل وقروح خبیثهٔ سر وضماد پخته آن جهت بحس
کردن عضو بحدیکه احساس الم بریدن وسوختن نکند مستعمل وطلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده
وناصور وتحلیل سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیدهٔ افعی وغیر آن جهت رفع سمیت آن نافع وچون قدری
از سر آنرا در لتهٔ بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد واز ان قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکوئی انجماد آن میگردد
وچون کرمهای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته بر گردن وبا بر بازو بندند جهت رفع تپ ربع موثر دانسته اند مضر
گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم است

* دیودار * بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وواو وفتح دال والف وراء مهملات اسم فارسی است وبعربی شجرة
البق وشجرة الجن نامند وشاید اسمی مرکب از هندی وفارسی باشد زیرا که دیو بهندی شیء بزرگ عظیم را نامند چه درخت
آن بسیار عظیم وبلند میباشد ودار بفارسی بمعنی چوب است وآنرا بهندی چیر نامند ودیودار نیز * ماهیت آن
درختی است بسیار عظیم وبلند ور است تا پنجاه وشصت ذرع وزیاده هم نصاری وجهازرانان برای دول جهازات وغرابها

وکشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند ودول جهازات عبارت از چوب راست بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند وچوب آن بسیار تند بو وطعم ورائحهٔ روغن آن قریب برائحهٔ بارزد است اما آنکه بارزد روغن این باشد زیاده رختی قریب بدین و برگ آن اندک عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر برگ ساذج وکوچکتر از آن ومنبت آن اکثر سواحل دریا وملک فرنگ واز هما انجا در بنگاله آمده با فراط شده ودر هند وستان وشاید در دکهن هم باشد * طبیعت آن گرم وخشک در سوم ولبن آن که دهن آنست در چهارم گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن رادع ومحلل قوی اورام بارده ومسکن اوجاع والم گزیدن هوام بارده وبهق ضماد او آشامیدن سائیدهٔ خشب آن جهت فالج ولقوه واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض باردهٔ دماغیه وعصبانیه وریزانیدن سنگ گرده ومثانه ورفع اسهال بلغمی وبواق ریحی وتحلیل ریاح ونفخ شکم ودفع حمیات بلغمیه وبلغم فاسد وجلوس در طبیخ آن جهت قروح مقعد نافع * مضر رئه مصلح آن کثیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر واکثر اورام بارده نافع است

* باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است *

* فصـــــــــل الذال مع الالف *

ذاقني الاسكندراني

* ذاقني الاسکندرانی * بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون ویا آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار الاسکندرانی * ماهیت آن گیاهی است برگ آن قریب ببرگ درخت غار جبلی وشبیه ببرگ مورد واز آن بزرگتر وسفید طولانی وشاخهای آن بقدر شبری واز ساق ما بین برگ آن ثمر میروید بقدر نخودی وسبز مدور وبیخ آن خوشبو وشبیه بعود وتند طعم ومنبت آن کوهستانها * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم باطلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول وحیض واخراج مشیمه ورفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بیخ وثمر آن تا دو مثقال است

ذاقني ويداس

* ذاقنی ویداس * بکسر زا وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال والف وسین مهمله وذا قنویداس بفتح ذال والف وکسر قاف وضم نون وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وسین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بغار * ماهیت آن قسمی از مازریون عریض الورق است وبمغربی مازرو ودر شام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار وباریک ودر نصف اعلای آن میروید و پوست شاخهای آن قوی ولزج وچون بچشند زبان را بگزد وگل آن سفید وثمر آن بقدر نسیان سیاه میگردد ودانهٔ آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین وارض شام خصوص کوه لبنا * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن حاد ومفتح ومحلل آشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ومقئ ومدر حیض ومدر متور آشامیدن پنج حبه از دانهٔ آن وخائیدن آن جالب بلغم است از دهان و حمول آن مدر حیض ومدر متور شربت آن وآشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع ومحرق خلط ومعطش است ومصلح آن نشاسته وکثیرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط واز بیخ وثمر آن تا دو مثقال است

* فصـــــــــل الذال مع الباء الموحدة

ذباب

* ذباب * بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وبا بفارسی مگس وبترکی شین وبهندی مکهی نامند * ماهیت آن

* از جملهٔ حشرات الارض و تکون از فضلات میباشد و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از یکهفته بپر میبارزد و بزرگ و کوچک میباشد بزرگ را خرمگس نامند و الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن محلل و جاذب و منضج و مفتح و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر آنرا انداخته بر شعیرهٔ چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زائل گرداند و مجرب و بدستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند بقوت وجع آنرا تسکین و سمیت آنرا جذب نماید و ضماد نوع بزرگ و یا کوچک آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ که نرم بمایند جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن مادام که صلب نگشته باشد و مداومت مالیدن آن بعد تبرد داء الثعلب مجرب و بیتها ئی جهت تحلیل ورم چشم و ضماد بن جمل گویند که خوردن پخته و خام آنرا مفید جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و گذاشتن سر مگس سبز در را تحلیل باعث نعوظ قوی است و فضلهٔ مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازالهٔ مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعهٔ از عوام و زنان که تجربه نموده اند آنها فضلهٔ آنرا که بر پیشانی شبها می نشینند جهت ازالهٔ بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل گرداند و فعل آن مانند آطریلال است و چون فضلهٔ آنرا با قرا قروط و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آن که مگس را در روغن کنجد انداخته و پرورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و گندش صورت مگسی سازند و در جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگس از آن موضع بگریزد *

* ذبل * بفتح ذال و سکون با موحده و لام بلغت رومی سیلوبان و بفارسی و بهندی نیز کچکره نامند * ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل بزردی و براق و صلب و از آن دستهٔ کارد و قلم تراش و پادان و قلمدان و غیرها میسازند و ابلق زرد و سیاه مایل بسرخی میباشد و شنیده شد که آنرا بنحو خاص طبخ میدهند نرم مانند خمیر میگردد پس از آن بهر شکل آنچه میخواهند میسازند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط و اندبو اسیر و با عسل جهت التحام قصبهٔ رئه و نفث الدم و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانهٔ بواسیر و طلای سوختهٔ آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهمرسد و شقاق و خروج آن نافع و نرزجهٔ آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سیب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ و گفته اند چون از آن شانه سازند و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت رفع نخالهٔ بن موی و تولید قمل و ریختن موی مؤثر است و نیز گفته اند چون آنرا با چوب صلیبی که آدمی را در آن از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح متباغضین مؤثر است

* فصـــــل الذال مع الراء *

* ذراریح * بفتح ذال معجمه و راء مهمله و الف در وسط و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء

مهمله وبرکي لاکلنك وبدبلغي دارساس وباصدها لي قسمي از ذ ن نامند * ماهيت آن حيواني است زرد ونوع مي باشد بزرگ وکوچك بزرگ آن بقدر زنبور وکوچك آن بعکس بزرگتر وبهن وبدبو وبرنباتات تازه مينشيند ودر آنها تکون مي يابد بهترين آن بزرگ طولاني آنست که در ايام تکون يابد وزرد مايل بسياهي وسرخي وبا خطوط زرد که بعرض در بر آن باشد وآنچه سبز وسرخ وزرد ومنقط بسياهي باشد زبون وساير اقسام آن غير مستعمل وچون آدمي را بگزد بي اختيار ادرار بول جاري شود * طبيعت آن در آخر سوم گرم ودر دوم خشك ودر سوم نيز گفته اند * افعال وخواص آن بسيار تند ومتعفن ومقرح جالد واز سموم قتاله ومقطع ومفتح وآشاميدن محرق آن رافع سنگ ومفتت حصاة ومدر بول وحيض ونيز آشاميدن محرق آن با مرق گوشت گاو ويا با روغن زيتون جهت رفع خوف سگ ديوانه گزيده بهترين ادويه است وگويند قطعهاي خون منجمد با بول شارب آن دفع ميگردد وعوام را اعتقاد آنست که سگهاي بسيار کوچك در جوف صاحب آن متکون ميگردد واين دوا آنها را با ادرار دفع ميکند ودر اخراج سنگ گرده ومثانه نيز موثر است ودستور احراق آن در ممد مذکريا نست واگر در پارچه پيچيده بخار سرکه جوشان بدارند تا بميرد حکم احراق دارد وباعث تلطيف آن ميشود واستعمال آن مجوز واکتحال آن جهت ناخنه وضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب وبهق وبرص ناخن وتحليل اورام بلغميه وبا قيروطي جهت قلع ناخن ناهموار ورويانيدن ناخن صحيح وبا سرکه جهت جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وقوبا وگزيدن عقرب ودفع ثآليل وقمل وبقاياي جدري ونمش وچون دست وپاهاي آنرا انداخته در سايه خشك نمايند ودر روغن بنفشه بسايند پس در روغن زيتون بجوشانند تا غليظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه ودرد گوش وطلاء آن جهت رويانيدن موي ابرو وداء الثعلب بعد تقرح مفيد وبايد که چشم را محفوظ دارند که دران داخل نشود وچون نوع سياه منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند ومدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرحه که مقدمه کچلي است موثر هر چند مزمن شده باشد وطلاي محرق آن با خردل جهت انبات شعر وبا قيروطي جهت بياض اظفار مفيد مضرت آن بکبد وسوخته آن وگفته اند سيلوح وزياده کشنده است بدرد وتقرح مثانه ومغص وبول الدم واحتباس آن وغشي وحمي حاد واختلاط وورم قضيب ونواحي آن والتهاب وحرقت دهان ومعالجه آن قي فرمودن بماء الشبث مطبوخ وروغن گاو وآب گرم ممزوج بروغن کنجد واحتقان بکشك ماء الشعير مطبوخ با روغن گل وروغن تخم کتان وآشاميدن شير گاو تازه دوشيده وآب گوشتهاي چرب وآشاميدن آب برگ خرفه تازه با کره وادهان بارده وفالوده ها ولينه وچکانيدن روغن گل وسفيده بيضه مرغ در احليل وگفته اند پر وپاهاي آن ترياق آنست وبعضي بالعکس گفته اند وهمه بي اصل است

* ذرة * بضم ذال معجمه وفتح راء مهمله ونا جاورس هندي است وبهندي جوار نامند * ماهيت آن حبي است سفيد وشيرين از عدس بزرگتر ودر خوشه بزرگي پر از دانه ونبات آن بقدر يکقامت وکمتر وزياده بر آن وشبيه بنيشکر ونبات خندروس وبهترين آن سفيد بزرگ دانه سنگين شيرين آنست * طبيعت آن سرد وخشك * افعال وخواص آن قوي الغذا وغليظتر از دخن ومجفف وحابس اسهال ودر جميع افعال مانند خندروس است مصلح وملطف آن روغنها و شيرينيها وضماد آن مبرد ومجفف ورادع وهمچنين جميع اجزاي گياه آن

* ذرق * ابوحنيفه گويد بلغت تازي نباتي را گويند که شبيه بکندنا وبر سر نبات آن غلافي که تخم آن دران باشد ودر

تروتازگی آنرا بخورند و چون خشک گردد نخورند و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پرآب و بعضی آنرا حندقوقا گفته اند

* فصـــــل الذال مع النون *

* ذنب الخیل * بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است * ماهیت آن دو نوع میباشد یکنوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مائل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسپ و برگ اذخر و بر اشجار پیچد و بر خود میپیچد و تا بالای درخت میرود و از آن آویخته میشود شبیه بدم اسپ و بیخ آن خشبی صلب و بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن ما بین سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفید تر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصارهٔ آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آنرا بر زمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آنرا کرفس کوهی نامند * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان و جهت سرفهٔ مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تب نباشد و قرحهٔ امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام رودهٔ مقطوع موثر شربا و حقنة و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیلهٔ امعا و ورم مقعده و اورام حارهٔ اعضا و سعوط عصارهٔ آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن انجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا مفید است

* ذنب الخروف * بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا * ماهیت آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور شبیه ببرگ راسن و گل آن زرد شبیه بگل رشادبری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر الوجود * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیدهٔ کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیدهٔ آن و قطور عصارهٔ برگ آن و بدستور ضماد سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

* ذنب السبع * بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله * ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه ببرگ گاوزبان و مزغب و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن جهت رفع اورام بعد یل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازهٔ آنرا بخراشند و رطوبتیکه از آن برآید بر عضو مولم بمالند تسکین دهد درد آن و بیخ آن جهت استحکام استخوان

شکسته شربا بقدر ربع مثقال وضماد ان نیز نافع وطلای عصارهٔ آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید اضار مصدع مصلح آن عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است

* ذنب العقرب * بفتح عین مهمله وسکون قاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت ان نزد جالینوس صامریوما است وبعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه بدنبالهٔ عقرب و زرد رنگ ونبات آن کم وبرگ آن ریزه ومنبت آن بلاد سرد سیر * طبیعت ان دردوم گرم وخشک * افعال وخواص ان جهت سم عقرب وما ئر سموم باردهٔ حیوانی وغیرحیوانی نافع

* ذنب القط * باصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط وگل آن زرد وبیخ آن شبیه بشلغم وظاهر آن سیاه وباطن آن برنگ خون ومعروف نزد یونانیان بخرو حوغالي است وآن اسم حیوانی است * افعال وخواص ان ضماد آن با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافع است

* ذنب الفار * لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشهٔ آن بدنبالهٔ موش

* فصل الذال مع الهاء *

* ذهب * بفتح ذال معجمه وهاء وباء موحده بعربی عقیان وعسجد نیز وبفارسی زر وطلا وبترکی التون وقزل وبهندی سونا وکنچن نیز نامند * ماهیت ان اشرف فلزاتی است که درمعدن از زیبق وکبریت معتدل صافی تکون می یابد * طبیعت ان معتدل مائل بگرمی و بارطوبت غریزی * افعال وخواص آن ملطف ومفرح ومقوی قلب ودماغ وحرارت غریزی وفکر وفهم را تیز کرداند وجهت امراض قلب ودماغ وکبد ومعده ومراره وطحال وگرده ومثانه وباه وامراض صفراوی وسوداوی مانند خفقان ووسواس وتوحش ووهم وغم وحزن وجنون ودوار وصرع وضعف معده وکبد ویرقان وسپرز وانواع بواسیر وضعف گرده ومثانه وباه نافع وبدن را فربه سازد وجهت جذام بتنهائی ویا باادویهٔ مناسبه مانند بسفایج وکماذریوس ومحلول سحالهٔ آن با مرواریدکه در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره وزحیر واسهال دموی وجذام مجرب دانسته اند ومحلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب وساختن میل سرمه از ان جهت تقویت بصر ومنع رمد واکتحال آن جهت غلظت اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وانبا شتن آن درثقبهٔ غرب جهت رفع آن مجرب وسون آن جهت درد دندان وامساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان وذرور آن جهت رفع اکله وآشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی وقلب ومعده ورفع اسهال نافع وطلای محلول آن جهت فالج وتحلیل اورام وداء الثعلب وداء الحیة وعرق النسا وبهق وبرص وبدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد واکثر امراض وانگشتری آن جهت داحس وام الصبیان ومفاصل وتعلیق خالص آن برکردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند ویشاوس این خاصیت را مخصوص بدانهٔ حجری آن که بقدر دانهٔ خردل در نهایت صلابت میباشد ودرمعدن طلا تکون مییابد دانسته ولعب بطلا ودیدن آن مورث سرور ورفع هموم وتقویت دل وضحک است وچون گوش را با موزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نگردد وگویند مضر مثانه وآلات بول است مصلح آن عسل ومشک وحب الاس وشاه بلوط واکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد وچون طلا را سحق نمایند بنهجی که از غیر آن هیچ جسمی داخل آن نگردد خصوصا ادویهٔ سمیه وتناول نمایند باعث حفظ صحت وطول عمر ودافع جمیع امراض سوداوی است ودرین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یکقیراط تا دو قیراط ویکدانگ است وچون اطفال را درظرف طلا شیر وطعام وشراب ودارو دهند زرد

بسحق ایند و نوره و قوت القلب و دلیر و شجاع و ازام الصبیان ایمن کردند و اگر زنگ زرد بپای بازبندند در شکار دلیرتر
گردد و چون از آن بشکل طبله ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش مزمن خفقان و خیالات سوداوی در دهان
نگاهدارد رفع جمیع اعلال او میگردد

* فصل الذال مع الیاء *

* ذئب * بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی گرگ و بترکی قورد و بهندی هنڈار و بهیریه و بلغتی بك و بلغتی
دیگر بهد آری هرهه نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف جرئ النفس دلدار نهایت آن متخلل یعنی بعضی در بعضی
مینشیند * طبیعت آن در سوم گرم و خشك * افعال و خواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند
و مقدار یك دانك آنرا با آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهت
یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غایت مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یك دانك و زهرهٔ آن بمقدار یك دانك
با عسل و با طلا جهت تپ ربع کهنهٔ مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یك نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و
بدستور طلای آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوط آن
جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم در همان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت
تیرگی چشم و نزول آب و غشاوه و بکر و ضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویهٔ مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب
و درد مفاصل و گویند چون زهرهٔ آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نگردد و حمول آن مانع
آبستنی و نیش خشك کردهٔ آن بقدر یك دانك با شیر تازه دوشیده جهت تپ ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن
جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یك قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای
گداختهٔ آن در آب سداب و روغن زیت بربدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی
آن سبب گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کعب آن رنجهای جگر را مفید و ضماد استخوان
بهاق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور
گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر گرگ که استخوان است بالای آن
عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه گاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هر چند که گاو
گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شود حمولا و چون خصیهٔ آنرا بریان کنند و بخورند
قوت باه بیفزاید و چون خصیهٔ راست آنرا بکوبند و با زیت بریان کنند و بصوفی آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل
گردد و ارسطو فرموده که یکمثقال از خشك آن با آب ترهٔ تیزك جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیگاه بسیار
نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که
گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب گرم
و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمك جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بریسمانی که از
پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست آن بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست پسته بجای
مغز آن گذارند و سر آنرا بسته و برای آن گوشهٔ قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر در انبوبهٔ از نقره که در گوشه
داشته باشد مقدار باقلائی از آن کنند و بیاویزند نیز مؤثر است و بدستور پیچیدهٔ آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده

باشد بر خاصره صاحب قولنج و بهرهٔ آن با عسل جهت خناق بلغمی و بد هضمی و رد خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر ران جهت رفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و باز نمودن آن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر گریز از آن محل گزیری نداشته باشند و چون در برج کبوتران کند ارند ما روسا و موذیات داخل آن نگردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز ما بین زن و شوهر الفت نباشد و چون دندان پیش آن را در پوست بپیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل گردد و در پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد و چون بوی خون شود و با آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود تکلف ارد او را تا اند رد هرچند آن آدمی قوی و زور آور و سلاح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها راء مهمله است

* فصل الراء مع الالف *

* راتیانج * بفتح را و الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج در حبیله رشینه نیز نامند * ماهیت آن صمغ صنوبری است و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و آنرا زفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن از تنهٔ درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلفونیا و بشیرازی زنکباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیدهٔ آن گرم تر از آتش نادیدهٔ آن * افعال و خواص آن آشامیدن نیم مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفهٔ مزمن و ریو و جراحت رطبهٔ شش و مضغ آن جهت سرفهٔ رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند لعوق و ازاول یکدفعه در روز دوم دو دفعه در سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحهٔ شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و با آفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازالهٔ حکه و جرب و خشونت جلد و با کندر جهت لتق رگها و نواصیر و با تخم کتان با لسویه جهت رفع ثالیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون یکجزو از آن و از هر یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزا را سوده و بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یکقرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با نوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحهٔ ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التیام جراحات تازه و کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی قرر را موثر و راتینج رویانندهٔ گوشت است در زخمها و جاذب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آنرا با نصف آن زیج و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط داءالثعلب مجرب و لیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدهٔ تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم و روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم و گویند بدل آن زیت کهنه است

*** رازقی *** بفتح راء مهمله و الف وکسر زای معجمه وقاف ویا گویند نوعی از سنبل است وگل رازقی بمل را نیز یامند واین اقرب بصواب است

*** رازیانج *** بفتح راء مهمله والف وکسر زای معجمه وفتح یای مثناة تحتانیه و الف وفتح نون وجیم معرب رازیانه فارسی است ونیز بفارسی بادیان و برومی شمار وبهندی سونف بفتح سین مهمله ودالان بزرگ نیزنامند *** ماهیت آن *** بزریست معروف ودونوع میباشد بستانی وبری بستانی راماراثون وبری را اقوماراثون گویند بهترین آن بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم ودرآخر اول خشک وبقراط گرم دردوم وخشک در اول دانسته وتخم آن گرم تراز برگ آن و بیخ آن قویتر ازسائر اجزای آن *** افعال وخواص *** مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه وکبد وطحال وگرده ومثانه ومسکن اوجاع آنها که از برودت باشد ومقوی باصره ومعده ومحلل ریاح واخلاط غلیظه ومولد شیروزیاده کنندهٔ آن خصوصا تازهٔ آن مدر بول وحیض وتریاق سموم حیوانی ومجفف قوی ویاقوت قابضه وآشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان وغشی باگل گاوزبان مجرب وباپرسیاوشان وانجیر جهت سرفه وربو وعسر نفس وباادویهٔ مناسبه ربتنهائی نیزجهت تحلیل ریاح غلیظه ودرد پهلو وتهیگاه وقولنج ورفع رطوبات رقیقه وغلیظه وچسپنده معده وغثیان ودفع بلغم حامض وبدرقهٔ قوت ادویه وایصال آنها باطراف بدن ورفع اسهال مزمن وبدستور با زیرهٔ سبز جهت رفع اسهال وتقویت معده وباعسل ویاباسکنجبین جهت تبهای کهنه مفید وباآب سرد درهنگام تبها مسکن غثیان والتهاب معده وطبیخ آن باشراب یا غیرآن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور ومانند اینها وآشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادثه ازبلغم حامض به نشف وتجفیر وباخراج آن ازمکان خود و باد را وبول وخوردن سفوف آن باگلقند سرشته جهت تقویت معده ورفع رطوبات وبلادم آن وباشیرهٔ آن بدستور وخصوصا اندک گرم نموده ومالیدن سفوف آن برشکم اطفال جهت رفع نفخ ودرد آن مفید واز حضرت آدم علیه الصلوة والسلام منقول است که چون هرسال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هرروز یکدرم تخم رازیانه را باهموزن آن شکرسفوف نموده تناول نمایند دران سال اصلا مرضی عارض خورندهٔ آن نگردد وعصارهٔ برگ تازهٔ آن جهت حدت بصر وبعضی درهنگام تری وتازگی نزد آتش میدارند چون ازان رطوبتی برآید آنرا جمع مینمایند برای چشم لعل آن ابلغ است ازعصارهٔ آن که آب آنرا گرفته خشک نموده درچشم کشند بتنهائی ویاباادویهٔ مناسبه وچون آب تازهٔ آنرا برآتش گذارند تا دوسه جوشی بخورد کف آنرا باعسل وسکبینج ویابی سکبینج درچشم کشند جهت منع نزول آب وتقویت روشنائی آن نافع وچون عصارهٔ برگ تازهٔ آنرا بازهرهٔ تلیواج درشیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند آنگاه بدان مانع نزول آب ورافع ضعف باصره وانتشار است وطلای بیخ آن باعسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وصمغ آن درافعال مانند عصارهٔ آنست وجهت تقویت باصره ونزول آب درچشم نزد فرود آمدن وجهت تفتیت حصاة نافع **مضر** محرورین **مصلح** آن صندل وسکنجبین وبطی الهضم ومرخی معده **مقدار** شربت از تخم آن تا یکمثقال ودومثقال نیزو از بیخ آن درمطبوخات دومثقال تا سه مثقال **بدل** آن تخم کرفس است

*** رازیانهٔ بری *** شاخهای آن عریضتر از بستانی وشبیه بریباس وبیخ آن کوچکتر وبسیار خوشبو وتخم آن بزرگتر وسبزتر *** طبیعت** آن درآخر سوم گرم ودر دوم خشک *** افعال وخواص** آن جهت تقطیر البول وتنقیهٔ رحم و

قروح ازچرک واسهال مزمن ورفع احتباس حیض وتفتیت حصاة وتبهای مزمن وبرقان وآشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است *

* راسن * بفتح اول والف وسین ونون وآنرا زنجبیل شامی وبیونانی انیون وبلغت اندلس جناح وکاموح نیز نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است خشبی خوشبو وتند طعم با قوتی رنگ مائل بسبزی وساق آن متشعب برگ آن عریض و دراز شبیه ببرگ قلومس ودرازتر وخشن تر از آن وانبوه واز ساق آن روئیده برروی یکدیگر وگل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم بااندک تلخی وطعم آن اندک تند ومنابت آن کوهستان ومواضع سنگلاخ ودر تابستان بیخ آنرا بر می آورند وبیخ آن مستعمل است وقوت آن تا دو سال باقی میماند وگویند بیخ آن زرد وبسطبری انگشت خنصر وبالای آن قوی تر از پائین آنست وبعضی گویند بیخ سوسن کوهی است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی وآن قیل جوش است ودوم بری وبرگ آن شبیه ببرگ قیل جوش وبیخ آنرا بترکی اند: خوانند وبهترین آن مائل بسبزی تازهٔ کرم ناخوردهٔ مصمت آنست وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ودر دوم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن مفرح وبا قوت تریاقیت ومقوی قلب وفم معده وهاضمه وباه ومثانه ورافع مالیخولیای مراقی وتوحش وخوف وحزن حادث از مشارکت معده ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومحلل ریاح ونفخ ومسکن اوجاع باردهٔ کبد ومفاصل وظهر ونقرس وعرق النساء وغیرها از امراض باردهٔ رطبه وجهت تقطیر البول رطوبی وبول در فراش وگشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن وضماد آن نافع ونطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وتحلیل اورام آن ولعوق پلکدرم آن با عسل جهت سرفه وربو وعسر النفس وتنقیهٔ سینه از بلغم ورطوبت وآشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام وسائر سموم بارده وقطور آن در گوش جهت دوی وطنین وبخور آن بردن ان جهت اند اختن کرم آن وبر رحم جهت گشودن حیض وضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه وصرع وامراض بلغمی وعرق النسا وسائر اوجاع بارده وبدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع وضماد برگ آن جهت شکاف عضل وتحلیل اورام مفید مضر محرورین ومصدع واکثار آن مفسد خون ومحرق منی وقاطع باه ومصلح آن سرکه وربوب حامضه ومکیدن انار ترش وخمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا ویا قسط شیرین وگویند چون یکعدد دانهٔ آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید وبخور آن جهت تقویت دندان ورفع کرم آن وطلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وبا عسل جهت رفع آثار جلد مؤثر وشراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست ومربای راسن وقرص ومعجون آن در قرابادین مذکور شد وگویند چون راسن زردرنگ که شاخها وبرگ آن منبسط بر روی زمین وبرگ آن انبوه وطولانی وبیخ آن کوچک وزرد رنگ وبا اندک تلخی ومنبت آن جاهای نمناک وسواحل دریا میباشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام وتسکین درد آن در ساعت مؤثر است گفته اند چون پیکان تیر را بعصارهٔ آن آب دهند بهر حیوانیکه برسد بزودی آنرا هلاک میکرده اند

* راملک * بفتح اول والف وفتح میم وکاف لغت یونانی است * ماهیت آن از ادویهٔ مرکبه واز تراکیب جالینوس است وآن قرصی است که در قدیم از عصارهٔ بلح میساخته اند ودرین زمان از ماز وزود وشاب خرما ترتیب میدهند وبهترین آن آنست که بگیرند یکجزو ماز ونیم جزو پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند وبجوشانند وبرهم زنند تا مانند خمیر

شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یکجزو نیم دو شاب خرما و با عسل اضافه نموده طبخ دهند را قراص سازند
واگر بوزن پوست انار بلمی بسیار زنار من اضافه کنند بیعدیل است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند
* افعال و خواص آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد با عضا و جهت
حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شرباً خصوصاً با ماء الآس
و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بروز آن و نقرس
و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون مقدار
شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد
* راوند * بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده
و بفارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جگری نیز نامند * ماهیت آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای خطا و
چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم میرسد و اکثر چوپانان و مردمی که بدان نواح میباشند و آنرا
میشناسند بیخ آنرا بر میاورند و میگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد و از آن ریشها باطراف
در زمین رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشها کرهها بشکل شلغم بزرگ و کوچک بر میاید آنها ریوند
است بر آورده هریک را بریده بدو قطعه و یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری و آنکه بزودی
خوب خشک کرده و کرم نزند و فاسد نشود بر گردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد
و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسپ و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و زردی
و تند بو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد
و چون ممضوغ آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچهٔ بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک
مائل بتیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و ما میران حافظ قوت
آنست که با آن نگاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و گفته اند آنچه مشهور بزنجی آنست از
جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست
در هشاشت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و
خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است
که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف است در صفات مذکوره و اندرون
و بیرون آن هر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم نا خورده باشد و
یکصنف دیگر است که از عمان می آورند و راوند شامی نامند و آن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی قویتر از آن نیز
و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد و این مشهور براوند دواب است برای
آنکه بیاطره آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصارهٔ صنف اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه
بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند تا منجمد گردد و تازهٔ آن تا یکسال نیکو است و کهنهٔ دو سالهٔ آن ردی و مضر * طبیعت آن
مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آنرا گرم

میخورند * افعال و خواص آن مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و با درهم سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و حمام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبهٔ کبد و مفتح سدهٔ آن و طحال و امعاء و محلل ریاح و نفخ کرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و سرفهٔ مزمن و ربو و سدد و قرحهٔ ریه و امعاء و انواع استسقا و یرقان سددی و رفع اسهال سددی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیهٔ امعاء و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام باردهٔ احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تپ ربع و چون از آن حبی سازند که نرم شود و با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و با هلیلهٔ کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیهٔ دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و لقوه و از کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و با راسن جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و بهق و غیرها و با شراب ریحانی و یا شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و با دستور با انیسون و با آب گرم جهت فواق و آروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و مغص و با با بونه و غافث و سنبل هندی و یا با ماء الاصول و یا با ماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجبین خصوص بزوری و با اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یکمثقال تا دو درم آن با شیرهٔ تخم خربزه و شیرهٔ خارخسک جهت رفع حبس البول که بدرای دیگر گشوده نگردد مجرب و با ادویهٔ مضعفهٔ قوت مسهله و منعشه و قوت قابضهٔ آن مانند گل سرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع حشا و فساد اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و سکبینج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و قنطوریون جهت عرق النسا و تپهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن داشتن قطعهٔ آن و آب آن فرو بردن جهت نفث الدم و معده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و یا خطمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدرقته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصا عقرب و بر بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفل مصلح آن صمغ عربی و کوبند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یکمثقال تا دو درهم بدل آن در امراض معده و جگر بیک وزن و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات را وند از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت *

رای بیل بفتح راء مهمله و الف و دو یای مثناة تحتانیه در میان هر دو بای موحدهٔ مکسوره و لام در آخر * ماهیت آن گل نباتی است هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موگره و همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد یکه کنجد ها سرخ و معطر گردد پس از آن روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از برادهٔ صندل مینمایند و گیاه آن تا بقدر ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی زمین و پرگره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ آن

رای بیل

اندک نازک املس متوسط در بزرگی وکوچکی وسبز رنگ وگل آن سفید وخوشبو خصوص در شب ورای بیل اندک طولانی ومیاعنب ومولیه شبیه بید الله مروا رید بزرگی وتضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه وموگره از مرده وبزرگتر وبرگ آن پهن تر وضخیم تر وتضعیف این زیاده ولیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است وگویند هر سه یکنوع اند وبحسب قوت وضعف زمین وتربیت وعدم تربیت مختلف میکردند وتربیت آن آنست که جائیکه خواهند بنشانند درخت ویا قلم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند ویا آنکه صاف خالص باشد وبعد از غرس همیشه آب میداده باشند وقبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله که بودن آفتاب در برج ثور است درا وآخر ثور یا اول جوزا شاخهای بلند آنرا قلم نمایند وسرهای شاخهای آنرا بدستهٔ کاه مشتعلی اندک بسوزانند واطراف بوتهٔ آنرا مقدار یکشبر خالی نمایند وریشهای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند وروز دیگر دران آب بسیار ریزند وخاک بالای آن کنند وهر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد وهر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میکردد وبدون تربیت موتیه رای بیل بلکه گلهای بسیار کوچك وکم بو میشود ومیگویند که اگر شاخهای رای بیل ویا موتیه را مکرر بخوابانند واگر هر دو طرف آنرا بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه ازین آن بطرف بالا بروید وسر شاخها از درخت رویده بیخ گردد درچند دفع موگره میشود وگویند رای بیل یاسمین مضاعف است وگویند گل رازقی عبارت ازین است * طبیعت آن گرم وتر وسرد نیز گفته اند * افعال وخواص آن جهت دفع صفرا وتسکین حرارت وقی وفواق وجنون نافع وبوئیدن آن مفرح ومقوی دل ودماغ وروغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبیلی نامند وگرم تر ازان دانسته اند *

* فصل الراء مع الباء الموحدة *

* ربیثا * بفتح راء وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف * ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموزمی آورند ودر کرم سیر ازان ماهیابه میسازند وآنرا ماهی دشنه موتونیز نامند وخشك آنرا نیز اهل آنجا میخورند * طبیعت آن گرم تر از اربیان است * افعال وخواص آن مهیج باه ومصلح حال معده وتشنگی آورد ومصلح آن تخم کاهو است

* فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیة *

* رتم * بفتح را وتاء مثناة فوقانیه ومیم لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد سیاه وسفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر زرعی وبی برگ وصلب مانند ریسمان وبرا شجار آویخته وپیچیده میباشد وگل آن زرد وثمر آن مانند لوبیا ودانهٔ آن بشکل عدس وسفید آنرا ثمر وگل وشاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید وگل آن کوچکتر است * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن جاذب ومحلل وبا قوت قابضه وتند ودرم از ثمر آن مقیئ قوی وآشامیدن آن جهت اسهال کرم واخراج جنین مرده وقتل زلو آن وادرار نمودن بول بقوت وحقنه بعصارهٔ آن جهت اسهال خون وعرق النسا نافع وخوردن هفت عدد دانهٔ آن سه روز پی در پی سبب اسهال ومنع بروز دمل مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یکمثقال است

* رتیلا * بضم اول وفتح تای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف بفارسی انجورک ودلمه وخایه کزک وخایه کزک وبترکی پای وبهندی مکری وبسیار ریز رگ آنرا بد مکر وآنکه پایهای دراز دارد مکرا نامند وبزرگ آنرا تا بقدر کنجشکی دیده اند وآنرا آوازی مانند آواز کنجشک وزرد وزغب دار * ماهیت آن حیوانی است شبیه

بعنکبوت وزرد رنگ وشکم آن بزرگ وسریع الحرکت ودست وپاهای آن کوتاه واقسام میباشد وازسموم قتاله باردة است گزیدن آن وخوردن عددی ازان قتال است * افعال وخواص آن ضماد کوبیدهٔ آن برموضع گزیدهٔ آن جاذب سم آن میکند واطهور نقش بستن زندهٔ آنرا بربازوی صاحب تب دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است وترکا آنرا عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلامدتی نظرکند رفع اذیت آن میشود واز اسمع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بابیست که اطراف چراغ پرواز میکند ورم بهم میرسد در موضع آن وگاه سرخ میگردد وگاه تیره وسبز وهریک از انواع آنرا اعراض خاص است مثلا از شرخ آن اندک وجعی وخارشی وزود تسکین یابد واز سیاه آن وجع شدید ورعشه وسردی بدن واز سفید آن وجع کمی وخارش واختلاف بطن ورتیلائیکه برپشت آن خطوط براق است خدر واسترخای بدن واز زرد اغبرآنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی ازدهن آن برآید وجع بسیار ورعشه قوی وعرق و برآمدگی شکم عارض گردد واحیانا هلاک کرده اند وعوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع وجذب سم بقوت فروبردن عضو در آب گرم ونطول با آب ونمک ودفن کردن در رمل وخاکستر گرم کرده وضماد نمودن موضع لسع بصرونمک ویا بخاکستر چوب انجیر وآهک وقلی وبا آب گرم سرشته وخوردن شونیز وتخم کرفس بطریق سفوف وخوردن دواء الحلتیت وتریاق مخصوص برتیلا است

* فصل الراء مع الجیم

* رجل الغراب * بکسر را وسکون جیم ولام والف ولام وضم غین معجمه وراء مهمله والف وبای موحده وآنرا رجل الزاغ نیز گویند وبپهلوپای کلاغ وکلاغ پا وبترکی غازباغی وبفرنگی کرتویس نامند * ماهیت آن گویند نبات اطریلال است واکثری تصریح نموده اند که غیرآنست ودرنواح بیت المقدس بسیار وآن گیاهی است بقدر شبری ونیم ونبات آن منبسط برروی زمین وبرگ آن بسیار سبز ومائل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی وهربرگی مشقوق بدو شق وبران سه برگ باریک وسطی بلندتر ازهردو طرف شبیه بچنگال غراب وشعبهای آن متفرق وطعم آن با تندی واندک قبض وشیرینی مانند طعم زردک وبیخ آن فرورفته در زمین ومستدیر الشکل وگره دار همه مدور وظاهر آن مائل بزردی وساییدهٔ آن بسیار سفید مانند سورنجان * طبیعت آن در آخر اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ ظهر ومسکن ریاح ومحلل وجهت رفع قولنج ومغص ودرد کمر وپشت ومفاصل واسهال مزمن بغایت نافع وآشامیدن مرقهٔ مطبوخ آن باراس العنزه یعنی بچهٔ بزکه بزغاله نامند جهت وجع صلب وپهلو ووزک واوجاع سائر اعضا واعیا واسهال مزمن بیعدیل وطلای عصارهٔ آن که بآتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ وشاخ وبیخ کنده وبآب شسته تاخاک وگل وغبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی نرم کوفته بادستهٔ چوبی وآب آنرا افشرده باز بکوبند وتمام آب آنرا بگیرند ودر پاتیل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا دوثلث آن برود وثلث بماند ودر جامهای شیشه ویا ظرف سرگشادی کرده در آفتاب گذارند وهرروز باقاشق مسی برهم زنند تا منجمد گردد مانند شمع وبدست نچسبد چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند ودر آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد وعند الحاجت بقدر ضرورت گرفته با آب حل کرده برمفاصل بمالند واگر وجع وضربان شدید بسیار باشد دو درم آنرا در آب حل کنند وباده درم بیخ بیروح نرم کوفته بخته بیامیزند وبرمفاصل بمالند تسکین درد آن دهد وزائل سازد

* فصل الراء مع الخاء المعجمة

* رخبین * بفتح را وسکون خای وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ونون لغت سریانی است وبهندی لوروبشیراز ما فراقروت نامند ولور کشک تازهٔ خشک ناشده است * ماهیت آن گویند ماثیت شیر است که بطبخ غلیظ کرده اند وچکانند با مائیت آن جدا گردد از جبنیت آن وغیر مصل است وماست چکیده را نیز نامند * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن کثیر الغذا ومشهی ومسدد وبطی الهضم وثقیل وبرداشتن شیاف آن مسهل است ومصل درحرف المیم انشاء الله تعالی مذکور میشود

* رخمه * بفتح را وخا ومیم وهالغت عربی است بفارسی مردارخوار وبهندی گد وهر گیله نامند * ماهیت آن قسمی از کرکس است وبزرگ جثهٔ سفید مائل بتیرگی با خطوط سیاه وچشم آن بسیار زرد ودر کوهستان وبیابانها میباشد واز مردم بسیار خائف ودر اماکن بعیده تخم مینهد وتخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگ تر است ودیده شده که در بنگاله وهند در کنار دریاها ورودخانها بسیار میباشد باعتبار آنکه هنود اکثر مردهٔ خود را نیم سوخته در آب دریامی اندازند وبکنار آمده خوراک آنها وسگ وشغال وکلاغ وغیره است همه باهم جمع شده میخورند وحینا با خود اند ک جنگی نیز میکنند وبسبب وفور مردار وسیری وسستی طبیعت باز هم متوجه خوردن میکردند * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک ودر سوم بعضی گرم دانسته اند * افعال وخواص آن گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر هفت عدد آنرا بدین طریق بخورند که اولا تنقیه نمایند وبعد ازان یکعدد آنرا خام تناول نمایند وتا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند وبازبعد از یکهفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید واگر فائده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت ومایوس العلاج است وذرور پوست آن قاطع نزف الدم والتیام دهندهٔ جراحت وبا سرکه جهت قوبا وحزاز نافع وزهرهٔ آن قطورا با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه وبا روغن زیتون درطرف موافق جهت تحلیل ریاح ورفع کری وقطور وسعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان واکتحال آن با آب هرد جهت رفع بیاض وسرگین آن با سرکه قطورا در چشم جهت رفع بیاض ودرد گوش وبا زیت جهت ازالهٔ کری وثقل سامعه وحمول آن جهت اسقاط جنین وادرار حیض وبدستور بخور ولطوخ آن جهت گزیدگی عقرب ومار وزنبور وبدستور لطوخ زهرهٔ آن وتخم آن نیز وبا سرکه جهت برص وگویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع وگوشت خشک خام آن با خردل بخورا تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا زنان بسته باشند وجهت تسهیل ولادت نیز وپر آن بخورا جهت گریزانیدن هوام وپر دارو پر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت وجگر آنرا چون بریان نمایند ویا خام آنرا سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند وپوست آنرا چون خشک کرده سائیده برجراحات بپاشند قطع خون آن نماید ومندمل سازد وطلای آن با سرکه جهت قوبا وحزاز وپوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم ومغز سر آن در ورم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است ورخمه ردی المزاج وموخم ومعطش ومحرق اخلاط است

* فصـــــــل الراء مع الدال المهملة

* رد ونتی * بضم را وسکون دال مهملتین وفتح واو وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه ویاو ردونتی بدو واو اول ساکن

ورم مفتوح لیز شده باشد * ماهیت آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن ازان کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گویا ازان آب همیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن بته و بر همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آنرا برونتی نامند و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار و قرب دریا و بعضی گویند ازین جهت آنرا اودرونتی یعنی در آفتاب روینده و گریه کننده و عوام آنرا لون کاپوئی گویند جهت آنکه در نمک زار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یکذرع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین از تنهٔ آن رسته و مائل بزمین پهن شده قریب یک دو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یکشبر تا یک و نیم شبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبهٔ اله آباد در سرکار کوه دریه بقدر رایپور و در روز یرا باد سه کروهی شاه جهان آباد متصل تغار نمک سازان و در دکهن نیز بهم میرسد * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی آنرا مکهٔ نچهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد آن گیاه را بنحویکه سایهٔ آنکس بران نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین برکنند و پنج شب در زیر آسمان تخمیر نمایند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند و سوده هر روز یکدرم آنرا با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت و باه را زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند بیست و یکمرتبه تسقیه نمایند یا با عرق قند ی تنها پس با هموزن آن نبات سفید با روغن گاو بریان کنند و قدری دار چینی و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آب تازه آنرا بر طلای محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری ازان بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با هموزن آن نبات بزنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و از ثمر پهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و لوکنه که دار فلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن بتنهائی و غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شرط مزبور در اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازهٔ آنرا مالیده بران ریزند آنرا نقره سازد

* فصل الراء مع السین المهمله *

* رساطون * شرابی است که از خمر و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب دهند و قویتر از شراب ارسطو است و در امزجهٔ بارده نافع و دیگر اباذین مذکور شد

* رساع * سنگی است شبیه بخرچنگ در درم سرد و قریب القوة بسرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است *

* رسمیلیوس * بیونانی اسم هندی است که آنرا دخان الصرو نامند و بهندی ست لوبان گویند *

* رسکپور * بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم باء [illegible] و سکون واو و راء مهمله لغت هندی است * ماهیت آن شنجرف

رساطون
رساع
رسمیلیوس
رسکپور

سفید وازرسایل اطبای هند است وازمجربات ایشان * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن ازبرای
جدری افرنجیه وجرب خبیث که آنرا آتشک گویند وجوشش سرکه آنرا الارفا رسمه نامند وازبرای سعفهٔ خبیثه که آنرا گچلی
گویند وازبرای اقسام قروح کلیه ومثانه ومجاری بول که مزمن گردیده باشد وازبرای ریشهای کهنه وناصور انف وازبرای
خنازیر وسنگ گرده ومثانه وازبرای سرعت انزال وضعف باه باعسل تناول نمایند مقدار شربتی ازیکسرخ تادوسرخ صنعت
آن سیماب کل ارمنی زاج سفید ودرنسخهٔ دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله تهوتهه گویند داخل
است ونسخهٔ اول بهتراست ونمک سنگ ازهریک نه تانک مجموعه را با آب صلایه کرده اقراص سازند وبعد ازخشک شدن
درکاسهٔ سفالین لعابدار که درته آن نمک کرده باشند بگذارند وکاسهٔ دیگر مثل آن که بخاکستر وشیرهٔ جوز ماثل که آنرا بهندی
دهتورهٔ گویند اندوده باشند بربالای آن گذارند وهردو را بطین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بربالا واطراف آن
پاچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده آتش دهند وبعد ازانکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف واطراف آن چسپیده
باشد برآورند که رسکپور آنست وازبرای قوت باه نه شبانروز آتش دهند ویک نسخهٔ دیگر طریق صنعت آن وحب آن و
دستور استعمال آن درقرابادین کبیر ذکر یافت

* فصل الراء مع الصاد المهملة *

* رصاص * بفتح را وصاد والف وصاد مهمله شامل قلعي واسرب است وازمطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعي
باشد وبفارسي ارزیر وبهندی رانگا بخفای نون وکاف عجمی وازمقید برصاص اسود اسرب که بفارسي سرب وبهندی
سیسه نامند مراد است وبعربي رصاص را صرفان نیزنامند * ماهیت آن معروف است وتکون آن از زیبق وکبریت
ردیة الجوهر قلیل وپست ترین همه فلزات است وقصیرالنضج تر * طبیعت آن درسوم سرد ومجفف با جوهر رطب جامد
ازبرودت * افعال وخواص آن آشامیدن آن کشنده واکتحال آن جهت قطع حمرت چشم وسیلان وغلظت اجفان
وطلای سائیدهٔ آن با آب کشنیز تازه وآب برگ کاسني تر وآب بارتنگ وآب غوره وحی العالم وعنب الثعلب وامثال اینها
هریک بتنهائي ویا جمع دو ویا سه ویا همه باروغن گل سرخ جهت حبس نزله وسرطان متقرح وورم مقعده وجرب وبواسیر
وجراحت پستان ورحم وقضیب وباد سرخ واورام حاره ومنع ریختن مواد با عضا وباشراب جهت درد عصب واورام
مرکبه نافع وبستن صفحهٔ آن برخنازیر وتعقد عصب والتوای آن وبرکمر جهت تسکین شهوت جماع وچون بروغن چرب کنند
وبگذارند تا زنگ بردارد وآن روغن زنگ گرفته را برهر آهني که بمالند هرگز زنگ نگیرد وپوشیدن انگشتری آن
بالخاصیت موجب لاغری بدن است وبرد رخت ثمرداری چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست ازریختن ومیل
آنرا چون درگوش کسیکه دران زیبق ریخته باشد کنند برآورد *

* رصاص الاسود * بعربی آنک وبفارسي سرب وبهندی سیسه نامند * ماهیت آن معروف ودرفلزات درتکون و
قدرازرصاص ابیض زبون تروازسوختهٔ آن آبار واسرنج حاصل میگردد وچون درزمین نمناک دفن نمایند منتفخ وبرامده
گردد * طبیعت آن دردوم سرد وتر * افعال وخواص آن قابض ورادع وطلای سائیدهٔ آن باروغن گل وعصارت
مذکوره دررصاص ابیض درخواص مانند رصاص ابیض است وضماد آن باروغن گل وآب بارتنگ وآب کشنیز جهت
سرطان متقرح وتحلیل اورام حاره وقروح واوجاع مفاصل نافع وچون آنرا برکف دست بمالند که سیاهي آن برکف دست
بماند وآنرا با آب ویا غیرآن ازعصارات مناسبهٔ مطلوبه بشویند وبرزمد وجرب وسوزش چشم طلا کنند درحال ساکن گرداند

ومجرب است وچون آنرا بشویند بعد یکه ماهی آن زائل کرده اکتحال آن جهت قروح خبیثهٔ عین بعمر آبا ولایت
ونزرور آن جهت اندمال جراحات والتحام آنها وحبس خون و برجرب و دماميل نيز طلاء آن نافع وبستن مقدار
هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام وبستن صفحهٔ آن بر عضد وحنا زیر وا لتوای عصب جهت تحلیل اورام وردع آنها
موثر وگویند چون انسان جوان در کمال صحت واعتدال مزاج وشدت قوت جماع وانعاظ صفحهٔ سربی بوزن نه درم
ویا پانزده درم ویا هزده درم بساز دو در روز وساعت زحل بر کمر بندد تا چهل وپنج روز بسته باشد شهوة جماع او بالکل
زائل گردد به سبب برودت وشدت یبسی که دارد وپنجه رم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند وا زند اند خوابهای
پریشان بیند وهفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزهٔ آب لذید که لذاشته وقتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان
دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید وآشامیدن آن کشنده است هرگاه ساییده باشد وفرو بردن گلولهٔ آن بالخاصیت
رافع درد معدهٔ مزمن است ومجرب دانسته اند

فصـــــــل الراء مع الطاء المهملة

رطب بضم راء مهمله وفتح طای مهمله وبای موحده *ماهیت* آن خرمای تازه است ونسبت آن بخرما مانند
نسبت میوهای تازه است بخشک آن *طبیعت* آن در اواسط دوم گرم ودر اول تر *افعال وخواص* آن مداومت
خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن ومحرک باه ومقوی کرده وکمر وملین طبع وسائر خواص آن در تمر مذکور شد مضر
دندان وچشم وحنجره وصوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه وخیار وسکنجبین است

رطبه بفتح را وسکون طا وفتح بای موحده وها بفارسی اسپست باشی تازه وبترکی یونجه نامند خشک آنرا بعربی قست
گویند *طبیعت* آن در آخر اول گرم وتر ودر دوم گرم وخشک نیز گفته اند *افعال وخواص* آن ملین ومبهی
ونفاخ ومداومت خوردن آن با شکر مسمن ومولد خون صالح وضماد کوبیدهٔ آن با عسل محلل ورم بارد وبا سرکه محلل ورم
حار وضماد پختهٔ آن روزد وبار جهت رعشه مفید وتخم آن قویتر از سائر اجزا وقابض ومولد منی وشیر ومسمن بدن ومدر
حیض خصوصا چون در حمام ویا بعد از آن تناول نمایند وجهت خشونت سینه وسرفه نافع وقوتش تا پنج سال باقی است
مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم وروغن تخم آن وروغنی که از آب آن وروغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه
ورعشه شربا وضمادا نافع وخشک آن قابض وگل آن ضعیف تر از تخم آنست ومداومت دخان آن جهت لقوه نافع

فصـــــــل الراء مع العین المهملة

رعاد بضم وبفتح را نیز وعین مشدده والف ودال مهمله *ماهیت* آن نوعی از ماهی است عریض وکوتاه وپشت
آن پهن ومائل بسیاهی وشکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند ویا در دام افتد گویند دست صیاد میلرزد وخدارت
بهم میرساند ومترجم میگوید که ابوریحان گفته چون گوشت آنرا بر عضو کاذارند بی خبر ساز ورحس آنرا کم کند ولهذا صداع
سر را مفید است ودر بحر اخضر وقلزم یافته میشود وآنچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست وطول آن تا یکذرع
ونیم است وچون دست بدان رسانند بی اختیار رعشه در دست لرزه وحالتیکه گویا از بدن فاجدا میگردد طاری میشود
وچون دست از آن بردارند بحالت اصلی رجوع مینماید ودر بحر مغرب وسویس وبعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان
ودر بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد ولیکن قلیل الوجود است *طبیعت* آن در دوم گرم وخشک *افعال
وخواص* آن بستن زندهٔ آن بر سر جهت رفع صرع وصداع مفید ومردهٔ آنرا این خاصیت نیست وبدستور بستن

و کل اشتن آن بر مقعد بواسیر کشاند مصلح آن و بر سرکه اشن عرق چون پوست آن در آرد بماله اصر من و شقیقه و دوار بغایت مجرب که ها انند و بیه و کوشت آن شهوت پیران را اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کمر و نقرس و طلای آن جهت تحریک باه موثر و ما لیقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که مردم آنجا آنرا عرو میگفتند بغایت مخدر و خوردن آنرا کشنده یا اقتم در ساعت

* رعی الابل * بفتح را و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آنرا سنالی و در مصر آنرا شوک الجمل و بسریانی رعا و بلا مینامند * ماهیت آن گیاهی است بقدر نبات زرد و برگ آن شبیه ببرگ درخت سقر و از آن باریکتر و درشت تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه بچتر شبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه بتخم شبت و وسط آن شکاف دار بخلاف اطریلال و با اندک شیرینی و بیخ آن بسطبری انکشتی و بقدر سه انکشت و سفید و شیرین و خام آنرا ابد ستور ساق تازه آن میخورند و رعی الابل از آن جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن ابتدا مچرا نمایند سم هیچ حیوانی بایشان ضرر نرساند و چون بگزد و ضرری در خود یابند در صحرا بگردند و گیاه آنرا پیدا کنند و بخورند امان یابند منبت آن بستانها و در تازگی آنرا میخورند و دیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر و شاخها آن انبوه و بسیار و خمیده و برگ آن بدرازی دو انکشت و از شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان میباشد و بیخ نبات آن بعرض دو انکشت و بطول سه انکشت است * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و گویند در سوم گرم و خشک است * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس موثر و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا بسرشند و بر موی بمالند آنرا طول کرداند ولیکن زود سفید سازد و تخم آن با شراب و یا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن رب و سنبل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم است

* رعی الحمار * ماهیت آن خاری است شبیه ببادآورد بغایت تند و آنچه از آن شبیه برائحه حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل و سیاه و با عفوصت است حمار را چون دردی و نفخی بهم رسد از خوردن آن صحت میابد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بغایت مدر و جالب و خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و بدستور تخم آن و ربع درم آن جهت طحال بیعدیل و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم و از شدت اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است

* رعی الحمام * بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا بمعنی مظلل الحمامه و آنرا بفارسی کارهشنگ و دیو مشنگ نامند * ماهیت آن گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ آن دندانه دار و مائل بسفیدی و از میان روئیده و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شبری و سرخ مائل بسیاهی و تخم آن شبیه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتران این گیاه را دوست میدارد و بخواهش میچرد و انطاکی نوشته که برگ آن مائل بسیاهی است و بعضی بیخ آنرا مستعمل دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مؤمن صاحب تحفه نوشته که تا رقیصره عبارت از آنست و منبت آن کنار آبها

ودر آخر ماه میرسد * طبیعت آن دردوم گرم وخشک ودر اول گرم نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومجفف قوی ومحلل وبا برودت وقوت قابضه وآشامیدن آن جهت لقوه وادرار حیض وضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه وبا روغن گل وپیه تازه جهت اوجاع رحم وبا سرکه جهت حمره وبا عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوة الصبغ است

* فصـــــــل الراء مع القاف *

* رقعد * بفتح راء وقاف وفتح عین مهمله وبعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید ومصلح آن باشد * ماهیت آن بیخی است صلب زرد رنگ وسرخ رنگ نیز گفته اند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دو مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند *

* رقعه یمانی بفتح راء وسکون قاف وعین مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون ویا وآن را رقاع نیز نامند * ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت گردکان وبرگ آن مانند برگ چنار وثمر آن شبیه با نجیر وبقدر انار ودانهٔ ثمر آن مانند انجیر وبا شیرینی وماکول است وانطاکی نوشته که در مصر مشهور با نجیر افرنجی است وآن را انجیر هندی نیز نامند ودرخت آن در اطراف صنعا وشجر ود رمصر نیز بهم میرسد ولیکن نجیب وخوب نیست تا بدو ذرع بلند میشود وبرگ آن بسیار غلیظ وخشن ومشرف وپهن مانند برگ انجیر وحال آن که مثل آن نیست وثمر آن از شاخهای آن بر میاید وبزرگ میشود تا بقدر خیار کوچکی ودو رانده درون پوست آن دانهٔ مائل بطعم انجیر ولیکن بسیار کم شیرینی ولبن آن مانند لبن انجیر است وبرگ آن را چون در زمین دفن کنند سبز میکردد وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که از بین ظاهر میکردد که انجیر بغدادی باشد ودر لازورگرم سیرات ودر مازندران موجود است ومترجم میل نهٔ ابو ریحان وصاحب اختیارات بدیعی نوشته اند انجوز الفی مانند اما سروی شکافته ومثلث شکل وبسرخی مائل ومنبت آن یمن واز آنجا باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وبلغم وجالی تصبهٔ ریه وصوت ورطوبات غلیظهٔ لزجهٔ معده ومقوی وشیر آن جهت توباواثار وتحلیل اورام بارده وسقوط دانهٔ بواسیر طلاء وسائر اجزای آن جهت وثی وجبر کسر شربا وطبیخ آن مقی بلغم واخلاط غلیظه بقوت وضماد برگ آن جهت التیام جراحات مقدار مقدار شربت از تخم وریشهٔ آن سه درم مضر معده مصلح آن کثیرا است وگویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق وفوتینج وشبت حل کنند وبیاشامند تا بلغم آورد

* فصـــــــل الراء مع المیم *

* رماد بفتح راء ومیم والف ودال مهمله بفارسی خاکستر وبهندی راکهه نامند * ماهیت آن معروف است که عبارت از سوختهٔ خاک شدهٔ اجسام است واز هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب وسرطان وکرم وامثال اینها وبیشتر اطلاق برماد اخشاب می نمایند * طبیعت آن خشک ومجفف مائل بحرارت وآن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار وجزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زائل میکردد وجزو ارضی بارد آن باقی می ماند وکیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت وبرودت وحدت وغیرها مانند رماد نوره که حاد است ورماد شجرتین که جالی است ورماد بلوط که قابض است ورماد کرم که با قوت محرقه است ومفتته ورماد عقرب از ان اقوی است وهمچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

و آتش چوب آن نامند که می مانند و تا چند ماه گفته اند خصوص کهنهٔ کوهی و صحرائی آن * افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت بهق و خوره و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدن جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار یکدرم جهت قروح و جروح کرده و تفتیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست حشفه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و با زیت و یا پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم * و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست * طبیعت این مانند گرم است مفتح سدد و التیام دهندهٔ قروح و قلع آثار مضر ریه مصلح آن کثیرا یا قند مقدار شربت آن یکدانگ * و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحهٔ قضیب خصوصا سادهٔ مزاره و قروح مقعده و چون بحریر بپیزند و سه روز هر صبح ناشتا و درم آنرا با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید * و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر پشم مغموص در قطران و زفت جهت قرحهٔ قضیب و مقعده مجرب است * و رماد مازریون جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید * و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوا دار ساخته باشد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مفرشش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در کوزهٔ کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور گرم کذارند و بعد از یکساعت بر آورند و سائیده بکار برند * و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رماد تین باقلا یعنی خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازالهٔ جرب اسود جدری نافع

* رمان * بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی نیز * ماهیت آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن رسیدهٔ بزرگ دانه شاداب آنست * طبیعت آن مطلق آن بارد رطب و برودت آن از دوم نگذشته و رطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمیکند تا آنکه آب افشردهٔ آن نیز همین اثر دارد هرچند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض دابغ و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از یبسی نیست و انار ترش جارد و خرا شندهٔ امعا است حتی آنکه اکر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استسقای بارد را مضر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر * طبیعت شیرین آن سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه * افعال و خواص آن قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ گردد و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن و گفته اند این فعل کلی اسم و جهت تصفیهٔ روح کبدی و تقویت کبد را استسقای زقی و سوء القنیه و یرقان و سوزش فمان و در د سینه و سرفهٔ حار و تصفیهٔ صوت و فربه کردن بدن و نعوذ فرمودن نحب او و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکثیف آن مسام را و مصلح آن انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصا منعنع منافع بسیار دارد و چون معوا نار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدر یکه گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب

وربّ ستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و عصیر آنرا چون در شیشهٔ کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید و هرچند این کهنه‌تر شود بهتر میگردد و ذرور آن با عسل جهت درد گوش مفید و خوردن آن لفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچهٔ نا شکفتهٔ آن از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال با قدری برگهای نو رستهٔ ام غیلان و فلفل زیرهٔ سفید سائیده بسکتاب نموده باطفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن درحالتیکه ایشانرا اسهال عارض گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز زمخین * ورمان مز * یعنی انار میخوش ترش و شیرین درسردی و تری مائل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن آب انارین که باشحم فشرده باشند از نیم رطل تا یکرطل و بیست درم شکرخام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در این افعال مانند هلیلهٔ زرد است و چون آب انارین را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع

* رمان حامض * یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد و جهت رفع غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار بدماغ و رفع دخانیت آن و رفع خمار و قی و خفقان حار و آثار آن مورث قرحهٔ امعاء و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جاذبهٔ جگر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیداج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثهٔ آن ورب ستور چون در ظرف مس با عسل طبخ چیده دهند جهت اکلهٔ دهان مجرب و چون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطور او جهت قروح خبیثه و بردن لحم زائد ضماد نافع و ضماد آن که مهرا پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکهٔ صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن در رست در شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال آن که زنان حامله و دیگرانرا بهم رسد موثر و رب انار ترش در افعال قویتر از آب سویق آنست ورب ستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد پس بقدر فلفلی حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحهٔ امعاء و مقعده مجرب ورب انارین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تپهای تند و قی و خمار و رفع خواهش ردیهٔ حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه بآب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیدهٔ آن بقدر یکدرهم بآب گرم در رفع کرم معده و حب القرع بیعدیل و طبیخ ازبیخ انارین باب از مجربات است و جهت لثهٔ حار و دندان مضمضهٔ آن بیعدیل و انار دانه قابضتر از رب هریک و در افعال قویتر و کوبیدهٔ ترش آن با مویز بالسویه و خمس آن زیرهٔ کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب مضر سحج و سرفه مصلح آن مو و جلوس در آب طبیخ آن جهت رفع میلان طمث و خروج مقعدهٔ اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوختهٔ آن با عسل بوسینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه بآب آن که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده

رمان حامض

باشند جهت رفع اسهال وسحج وتغسیل معده و بآن جهت قطع خون بواسیر را مراض مقعده مفید وگل انار در افعال مانند گل انار فارسی است وذرور آن جهت قطع خون بن دندان والتیام جراحات وقلاع وفتق ومضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک وقطع آمدن خون از لثه ورفع قلاع وضماد گل آن با برگ کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط وقطور عصارهٔ گل آن با کلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان وتحلیل ورم آن وبا آب عنب الثعلب وبا آب برگ لسان الحمل جهت قرحهٔ احلیل ونشف رطوبت واندمال آن وانصباب مواد بدان وبا آب قراح جهت سحج مورهٔ وکفش وابتدای داحس وبا سرکه جهت حمره که باد سرخ است مفید وبا دردی خمر جهت جشای عارض در چشم بشرط مداومت بران وعصارهٔ پوست رمان وشحم آن قائم مقام عصارهٔ گل آنست وبدستور عقید عصارهٔ درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند وگویند چون هفت عدد غنچهٔ ناشکفته آنرا بهیچی بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع بروز دمامیل ورمد تا یکسال مجرب است ودانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزروره در جمیع افعال مانند گل آنست وچون انار را طبخ نمایند تا مهرا شود وچهار درهم از آنرا با آبی که در ان طبخ یافته است باد واوقیه آرد خمیر جو ارهن ویا آرد دخن طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد پس بران زیت خام ویا روغن گل ریخته بخورند جهت رفع اسهال ربع مایوس العلاج مجرب چون صاحب تپ بعد اندک غذائی آب انار را خواه شیرین باشد وخواه ترش بمکد نافع است اورا ولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از ان مگر آنکه لینتی در طبع باشد ویا توقع وقتی معلوم کرده چون انار درسته را در شراب طبخ نمایند تا پخته گردد پس بسایند وبرگوش بندند جهت ازالهٔ درد آن مجرب است وآش رمان وافشرج وبروردرمانین وجوارش وحقنه وحب وحریره وخوشاب ودواء الرمان ودهن ورمانیه ورب وسفوفات وسکنجبین رمانی وسویق واشربه وطلا وعصاره ولعوق وماء الرمانین ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شدند

* رمان بری * که مض نامند بضاد معجمه * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالی گورکهه پور از بلاد هند سرکار صوبهٔ اوده کثیر الوجود است ساق چهار برگ از زمین برآمده گل میکند وگل آن شبیه بگل انار وبرگ آن مانند برگ کاسنی واصلا چوب ندارد وثمر آن شبیه بانار وبزرگی انار متوسطی وطعم آن شیرین در زمین میرسد وخستهٔ آن بزرگ * افعال وخواص آن ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری وطین ارمنی جهت ضربه وسقطه مجرب درد وسده دفع وجع آنرا زائل میکرداند

* رمث * بکسر را وسکون میم وثای مثلثه * ماهیت آن نباتی است از جنس لخود وشبیه بشیح ببلندی قامتی ورنگ آن مانند شیح واغبر نیست وبعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد واز ان چیزها رنگ میتوان نمود وگویند از مجاورت آن رنگ شخص مجاور زرد میگردد * افعال وخواص آن دخان آن جهت زکام نافع وباعث گریختن هوام است وقلیه که از سوختهٔ آن بهم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان است *

* رمل * بفتح را وسکون میم ولام بفارسی ریگ وریوان وباصفهانی ماسه وبهندی ریت نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن ریزهٔ خالص از خاک است * طبیعت آن در سوم خشک ومجفف * افعال وخواص آن گرم کردهٔ آن جهت نشف رطوبات واستسقا بعنوان بستن ودفن دران کردن مفید وحمول سائیدهٔ آن جهت قطع حیض ومنع حمل بغایت مؤثر وبالخاصیت آب بد مزهٔ بد طعم را خوش طعم میگرداند بالعکس آب خوش مزه ابد مزه

رم رام بفتح را وسکون میم وفتح را و الف و میم *ماهیت آن* قرطم بری است کویند قرصعنه است و برک آن خرد و پهن و خاکی رنك و جهت دفع مضرت سم مار و کزدم و انواع هوام نکاه میدارند و طریق استعمال آن آنست که برک آن را در آب اندازند و بکذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که او را کزیده و وقتی که ازان حاصل میشود ضعیف از وقتی اشناسند .

فصـــــل الراء مع النون

رند بعربی اسم راسن بری است بلغت شام غار نامند وکویند صندل است

فصـــــل الراء مع الواو

روس بضم رای و همزه و واو و سین مهمله جمع راس است و بفارسی کله نامند *ماهیت آن* معروف است مراد ازان کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کلهٔ کوسفند جوان فربه است *طبیعت آن* نسبت بسائر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها *افعال وخواص آن* کثیر الغذا و بطی الهضم و چون هضم و استمراء یابد بدن ضعیف را قوی کرداند و منی بیفزاید و جهت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بدبو کنندهٔ جشا و بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و کوشت خد ین آن کرم تر و رطوبت آن کمتر و غذائیت آن زیاده و هردو چشم آن چرب تر و سریع النزول و کوشت زبان آن ضعیف تر همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و بطی الهضم تر و غلیظ تر و غضاریف آن ردی تر همه اجزا و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک با عتدال و بنا کوش آن سرکه و صعتر و اشتر غار و پوست کله و غضاریف آنرا احتی المقل و نباید خورد و اکر مضطر و ناچار کردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار و شکم سیر نخورند بلکه برجوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اکر دیر منحدر شود مصطکی و عود هندی بخایند و اکر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اکر قی دشوار آید و یا عادی بدان نباشند اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجهٔ ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا و انکور بالای کله نخورند که مضر است و نطول سر بچهٔ کوسفند و پاچهٔ آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنکام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها نافع و حقنه بمرق سر بچهٔ کوسفند مرطب امعا و کرده و اعصاب و مهیج باه و ملین اورام صلبهٔ باطنیه و سرهای ماهی کوچك نمك سود خشك کرده سوخته جهت شقاق ملازه و مقعده و ورم لهاة و کرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها بادهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است

رواصیر بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله *ماهیت آن* عبارت از بقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوهای ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشك اندازند و تناول نمایند و از جملهٔ اغذیه است و بفارسی بورانی نامند *طبیعت آن* بحسب آنچه ازان میسازند مختلف میباشد *افعال وخواص آن* مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطی الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است

روبیان بضم رای و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی

روبیان و ماهی میگ و بهندی جهینگا مچهلی نامند * ماهیت آن حیوانی است آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف
جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر ملخ بزرگی و بزرگ آن تا یک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز
سرخ رنگ و صلب و در بریختن میشود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک برد ارا است و در جراد البحر مذکور شد و روبیان
کوچک را با آب و نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند و آنرا بفارسی میگ مینامند بریان کرده
با نمک میخورند و با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته دم داده و یا بالای طعام نیز ریخته و یا قلیه پخته میخورند * طبیعت
تازهٔ آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرم تر و خشک تر * افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی
و مسمن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطیء الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن
گردکان و یا روغن گاو یا نارجیل و یا پیاز زورق کرده بریان نمایند و یا کند ناطبخ نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیم برشت
تناول نمایند بغایت محرک باه و مسمن رحم است و اکتحال خشک سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیدهٔ
آن با تخم سیاه بر شکم مخرج حب القرع و بتنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پختهٔ مهرا ی آن
در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا
و حکهٔ قوی و امراض سوداوی و بجوش آورندهٔ خون صفرا مصلح آن با مری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب
انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن مخصوص در مبرودین کرو یا قرص عود هندی و امثال اینها است

* روذاریذا * بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ذال
معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الوردی * ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط و سبکتر از آن و بعد از سائیدن
بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد * طبیعت آن در اول سوم گرم * افعال و خواص آن ملطف و محلل و جهت
رفع صداع بارد مجرب خصوصا چون با ناردین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر

* روسختج * بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوختهٔ
فارسی است و آنرا سخت نیز نامند * ماهیت آن مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مذکور
شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی آنست و سیاهٔ آن زبون زیراکه بسیار سوخته و فاسد شده است * طبیعت آن
در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار قابض و مجفف و اکال و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوهٔ
چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد موثر و قتال و مغسول آن ملایم تر و آشامیدن یکدرم آن
با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مای اصفر بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقیء قوی طریق
غسل آن مانند اقلیمیا است

* روی توتیا * شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی اسم
فارسی طالیقون است و آنرا مصنوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنگار بفتح باء
موحده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و راء مهمله نامند

* فصل الراء مع الهاء *

* رهشی * بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا بفارسی ارده نامند * ماهیت آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده

است که مانع باشد وروغن از ان جدا نکرده باشند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن مبهی ومسمن وغلیظ ودیر هضم ومفسد اشتها وبطی الخروج از معده مصلح آن عسل وسرکه وملین صلابات ظاهری وباطنی ومفتح جشای احشا ومنضج دمامیل وخراجات ومسکن وجع وحدت وخشکی عضو آتش زده وبا بارود سوخته ضماد وطلاء وآنچه از مغز پسته وزرد آلو وشفتالو وغیر آن ترتیب دهند در آثار مالند اصل آنست

* فصـــــل الرابع الیاء المثناة التحتانیه

* ریباس * بکسر را وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده والف وسین مهمله بفارسی ریواس وریواج وچکری نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یک ذرع وشبیه بسلق واز وسط آن یک ویاد وساق رویده اندک پهن قریب بدو انگشت والحجم یک انگشت وبر بالای آن پوستی سبز رنگ ومزغب وطرف متصل به بیخ آن مائل بسفیدی واندک بنفشی وطرف بالای آن سبز ومانند پوست بیخ گاه وبطول از ان جدا میگردد ومغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی وسر ساق آن متشعب ودرین شعبها پردهای سبز خشن وبالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان بدار یکی وسر آن شبیه به پنجهٔ مرغابی وگل آن سرخ رنگ وطعم آن اندک ترش با شیرینی کمی ومنبت آن مواضع برف نشین وکوهستان بسیار سرد وبهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب خوش آنست که ساق آن سطبر وبلند باشد وبیخ آن را ونداست چنانچه ذکر یافت وریباس معمری منسوب است بمعمر نیشاپوری وآن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا آب نرسد برگ بر نمی آورد ودر بعضی مواضع سی سال باید تا برگ بر آورد ودرین مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت خرما رسد در بزرگی وآنرا راوند گویند وچون نبات آن بزرگ شود هر برگی از ان مشابه بدست او میباشد وارد شیر را راوند دست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود وهر شاخی از نبات آن از تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی بر آید وبر سر آن تخم آن باشد وبر حوالی آن قضیب ساقهای ریباس بر آید بشکل دست آدمی * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص این ملطف وبا قوت قابضه ومفرح ومقوی معده واحشا وجگر حار وتحریک اشتها وقاطع قی صفراوی وتشنگی وغثیان ومسکن حدت صفرا وخون وصافی کنندهٔ آن هرد ووجهت رفع مستی وخمار وخفقان ووسواس وبواسیر وطاعون ووباوجدری وحصبه واسهال حار صفراوی ویرقان وتپهای حار وصفراوی ومداومت آن مانع بروز مد واکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره ورفع بیاض وضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ ونمله نافع مضر سینه وباه ومجفف اعصاب ومورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود وانیسون وعسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج وآب غوره ورب ریباس قویتر از آب آنست وشربت آن وحشت وجنون ورفع بخارات واحتراقات را نافع است *

* رئه * بکسر را وفتح یاء مثناة تحتانیه وها بفارسی شش وبهندی پهپره وبترکی اکمه نامند * ماهیت آن معروف است وبهترین آن رئهٔ بره وبزغالهٔ شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد * طبیعت آن گرم وتر وبقراط سرد وتر وروفس خشک دانسته * افعال وخواص آن جهت مرضی وناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع وگویند مداومت خوردن آن مورث سل وبطی الهضم وقلیل الغذا ومولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا وسرکه که دران بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس وشکر است

وضماد کرما کرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که برسفیدی آن نقطهٔ سرخی بهم رسیده باشد ورئهٔ بز وخنزیر وکربه وخرس وجمل جهت شجج و رمی که در پا از کفش وموزه وامثال آن بهم رسیده باشد مفید وبدستور ضماد محرق رئهٔ آنها کرما کرم چون بر ابدان پر آبله و بر آتش بریان کنند وخون ابدان که از آن آید برپا لیل وقوبای یا بس طلا نمایند زائل سازد خصوصا که رئهٔ بز یکساله باشد ومحرق آن جهت رفع شجج موثر ورئهٔ حمار الوحش را چون خشک کنند و بکوبند وبیاشامند جهت ضیق النفس نافع است *

رئة البحر بکسر را وفتح یا وضم تا والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا ورا مهمله *ماهیت آن* چیزی است شبیه بشپشه وقتیکه تازه تر باشد در کنارهٔ دریاها یافت میشود *افعال وخواص آن* ضماد آن جهت نقرس وشقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است

ریحان بفتح را وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح حا والف ونون بفارسی شاهسفرم و بهندی نازبو ونکدبا بری نیز نامند *ماهیت آن* اسم جنس است وآن را انواع است ودر شاهسفرم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی *

ریحان السلیمان آنرا جسفرم وجماهوسلیمان نیز نامند *ماهیت آن* گیاهی است از جنس عشقه شبیه بشبت تر وتازه وبرگ آن شبیه ببرگ خطمی وگل آن سفید وکوچک ودانهٔ آن سیاه مانند فلفل وگیاه آن بر اشجار میپیچد ودر کوهستان فارس بهم میرسد ودر اصفهان ودار المرز بر درختها میروید ودر تنکابن دیسمو نامند *طبیعت آن* گرم وخشک وابو ریحان تا چهارم گفته *افعال وخواص آن* ملطف ومجفف ومسهل بیغائلهٔ سودا ومنقی خون از احترافات ومسکن نفخ ومحلل ریاح و رطوبت لزجهٔ معده وضماد طبیخ آن جهت بواسیر وامراض سوداوی ودرد رحم وطلای آن با عسل جهت ورم بلغمی وبا سرکه جهت حمره واورام حاره وحمول آن با روغن گل جهت درد رحم وآشامیدن وطلا کردن شکوفهٔ آن جهت لقوه وفالج وگزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال واز آب آن تا ده درم واکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر وکافور بدل آن مرزنجوش وگویند بدل آن نیم وزن آن شیح ونیم وزن آن عنب الثعلب است وگویند بسبب آنکه در چهارم گرم وخشک است سرما بدان ضرر نمیرساند ومدتها میماند واگر مدتها آب نیابد محتاج بآب نیست بلکه اشجار هجا وریخود را از ریشهٔ خود سیراب میکردانند وحکیم میرمحمد مومن در تحفه نوشته که در کتب ادویهٔ مفرده نوشته اند که گیاهی است در اصفهان مشهور بگل عقرب است وجهت عقرب ورتیلا وزنبور گزیده شربا وضمادا مجرب و برگ آن از لبلاب کوچکتر وگل آن مانند خوشهٔ بنفش واندرون آن زرد رنگ وکوچک است اما همیشه سبز نیست وآن سطاریون است ومذکور میشود وگویند قسم جبلی آنرا برگ آن مانند شبت وگل آن بسرخ باسفیدی میباشد

ریحان الکافور آنرا ریحان یهودی وشجرة الکافور نامند وگویند بفارسی سوسن نامند *ماهیت آن* گیاهی است گل وشاخ آن شبیه بشبت وبرگ آن شبیه ببرگ انار واز آن ریزه تر وگل آن کبود مائل بسفیدی واز جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد وخواه خشک *طبیعت آن* در دوم گرم وخشک *افعال وخواص آن* آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده ویرقان وقطع سیلان خون اعضا وبوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده با غشیهٔ دماغ وادمان آن محلل اخلاط غلیظهٔ دماغیه وتحلیل اورام وذرور آن جهت قروح وجراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم واز آب آن تا هفت درهم است *

ریش بکسر را وسکون یا وشین معجمه بفارسی پر نامند *ماهیت آن* معروف است وعبارت از پر طیور است

افعال وخواص آن ذرور سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع وعود بسیار نرم با زکه کرک نامند در قطع خون جراحتها قائم مقام موم ادرم مرکوش است وچون از بیخ بوطیور انچه بزرک وسفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبشویند وخشک کنند ودر بینی دمند رعافی راکه بهیچ چیز بند نکردد زائل ساخته ومجرب است ودر جمیع نزف الدم بیعدیل است خصوصا برطاوس

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است

فصل الزای مع الالف

زاج بفتح زا والف وجیم معرب از زاک فارسی است *ماهیت* آن از معدنیات است واقسام میباشد وغیر شب است وسفید وسرخ وزرد وزرد آن منقلب بسبز میکردد وسفید آنرا قاقد پس وشوغا وزرد را قلقطار وسبز را قلقند و قلقنت سوری نامند وبشهر ازی زاج سیاه

زاج ابیض بفارسی زاج سفید وبیونانی خالالقیس وبهندی پهتکری نامند *ماهیت* آن چیزی سفید واندک مائل بزردی وخفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون درد ست بمالند زود ریزه کردد وپاک باشد از آلایش وکوفته نباشد وانچه را که خواهند رنگ کنند وخوب رنگین صاف یکسان شود اولا در آب محلول آن ترنموده خشک کرده پس رنگ مینمایند ومعدن آن اکثر جاها است از انجمله پنجاب از صوبهٔ لاهور در قصبهٔ بهره مشهور بخوش آب ونمک سار مابین نهر جهلم و راوی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است ودر حین برآوردن مانند نمک اندک نرم میباشد وبرسیدن هوا بدان صلب میکردد *طبیعت* آن در اول سوم کرم وخشک و مائل باعتدال وا لطف همه اقسام است *افعال وخواص* آن بسیار قابض وجالی ودر جمیع افعال قریب بزاج زرد است وآشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دووزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند وبالای آن شیر کاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نیاشامند واکر آن مقدار شیر وآب را بیکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار از زاج ونبات با شیر وآب بیاشامند واز ترشی وبادی وکوشت پرهیز نمایند وتا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحهٔ کرده ومثانه واحلیل وتحلیل ریاح آنها وتفتیت حصاة نافع واکر برای تفتیت حصاة تا پانزده یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است وچون دو جزو آن را با یک جزو قلمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند وجالی میکردد وازالهٔ بیاض غلیظ وناخنه مینماید ودر ازالهٔ کوشت زائد زخمها بیعدیل واکتحال زاج محرق جهت تنقیهٔ چرک کوشهای چشم وباعسل جهت سطبری پلک آن ونفوخ آن در بینی جهت رعاف وبدستور طلای آن بریاقوج با آب کندنا وبا قیروطی جهت اکلهٔ دهان وبعضی با خمر سائیده بدستور مذکور میسازند وآن نیکوترین دوائی است برای جرب طلاء وطلای زاج با آب کشنیز جهت حمره وسلعه وجرب وحکه وخشک ریشه بستن زخمها وذرور آن جهت قروح خبیثه ونزف الدم همه اعضاء ورم بن دندان وعضلات حلق وفرزجه وحمول آن با آب کندنا جهت نزف الدم رحم وفتیلهٔ آن باعسل جهت قرحهٔ کوش ورفع چرک آن وجهت بواسیر ونواصیر مفید وقطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیهٔ بصر ورفع غشاوه رقیق وبیاض وامثال اینها نافع است

* زاج احمر * قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است وجوف آن سیاه و با تجاویف وثقبها و با زهومت وغلیظ تر از سائر
اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از ان انچه صیقلی و بنفش است ضعیف تر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای
قبل ما و اطبا در زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یک درم زاج سرخ بلخی موی سفید را میریزاند و بجای آن موی سیاه
میرویاند ولیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است

* زاج اخضر * یعنی زاج سبز بهندی آنرا هیرا کسیس نامند * طبیعت آن گرم وخشک تر از سائر اقسام و سوختهٔ آن
لطیفتر و احراق آن برای تلطیف آنست * افعال وخواص آن محرق و اکال آشامیدن یک درم سوختهٔ آن جهت
رفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده وحب القرع و با آب مقئ قوی است و چون صاحب بنیهٔ قوی مرطوب از ان
بنوشد موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بروید و مجرب دانسته اند ولیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر ریه است
ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیهٔ دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش بارد
آن و چون آنرا سوخته و با سورنجان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت ضفدع و اکلهٔ دهان و قلاع آن و در بینی جهت
اکلهٔ و قروح آن و بدستور طلای آن بتنهائی جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم
جراحات مضر جراحات عصبانی و زیاده از یک درم آن کشنده است

* زاج اصفر * یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند * ماهیت آن بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و
درخشندهٔ آنست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک سوختهٔ آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قویتر میشوند
و مغسول آنرا حدت کمتر * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم
و صلابت طحال مؤثر و غرغرهٔ اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آنرا با یک جزو اقلیمیا
با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهار روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند
و جالی میگردد و ازالهٔ بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ازالهٔ گوشت زائد زخمها بعدیل و در رنگ کردن موی مؤثر مقدار
شربت آن که بی خطر باشد تا یک دانگ و زیاده بران خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره
و شکر و ترطیب بدن بدل آن زنگار است و مولد جوهر دار را بعد از تصقیل و تصفیه بدان جوهر میدهند

* زاج الاساکفه * بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است و بیونانی مالیطرنا و ملیطرنا
گویند * ماهیت آن قسمی از زاج ابیض است کثیر الارضیة و چون آب بآن برسد سیاه میشود * طبیعت آن مانند
سائر اقسام و قابض تر از سائر * افعال وخواص آن قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی
و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنهٔ آن با خمر جهت عرق النسا و لطوخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویهٔ
مسودهٔ موی کرده میشود

* زاج المقطر * و قلقطار نیز نامند * ماهیت آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد
میگردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس گردد

* زاج الجامد * از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد

* زاج المطبوخ * نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آن را با آب میجوشانند تا منجمد گردد و بهیأت

مهرا بدرد بریده استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاجات سرنه مردم بسل وتقریح اعضای باطنی وامعا وشحج عارض میگردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کرهٔ تازه با شکر وشربت زوفا و مانند آنست

* فصـــــــل الزای المعجمة مع الباء الموحدة *

* زباد * بفتح زای وبا والف ودال مهمله بهندی جید بکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله تامند * ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی وسیال از بلاد حبشه واقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد وآن حیوان را بفارسی گربهٔ زباد نامند وجثهٔ آن قریب بجثهٔ سگ وگربهٔ بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه وسر آن کوچک وچون آنرا حرکت بسیار دهند از مابین دوران آن عضوی شبیه به پستان مائیتی بترشح برمیآید در غایت خوشبوئی وبیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه وعلفهای خوشبو است ودر بلاد سرد سیر نمیماند وبهترین زباد سیاه مائل بسرخی براق خوشبوئی وبدترین آن سفید آنست وآنرا مغشوش باظفار الطیب ومصطکی وخوشبوئیهای دیگر میکنند وامتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسپد وبعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک میباشد وآنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه ودرازتر از آن ونیز پوز آن یعنی دهن آن باریک تر ودم درازتر از گربه است ودر بلاد حبشه وجزائر زیرباد است بهم میرسد واکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند وبا آن بازی میکنند وبعضی رام میشوند ورنگ آن سفید مائل بزردی است ودر زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه ویقدر جوز کوچکی است ودر آن پنج شش سوراخ میباشد واز هفت روز تا پانزده روز یکبار از این نافه زباد بعمل می آورند واز یک ونیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید وبعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند وبعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس بیرون آورده از آن زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را باهستگی بر آن نافه میمالند وآن نافه را بملایمت میفشارند از آن زباد برمیآید وآنچه از نر آن بعمل می آید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است وقدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد واهل اکسانیکه از آن آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمیبرند وطریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفعه بآب سرد میشویند وبعد از آن سه بار دیگر بآب گرم وسه بار دیگر بآب سرد که نه بار باشد وباید که هر بار آب بسیاری بر آن ریزند وبدست خوب برهم زنند پس زباد را بکفگیر از روی آب بگیرند وبکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود وباز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند وبرهم زنند واز روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم وصافی در آب گرم نرم ورقیق ودر آب سرد منجمد میگردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بد آن زائل گردد پس سه بار دیگر بآب سرد واز کرپاسی بگذرانند وسه بار بگلاب بشویند پس در اندرون کاسهٔ چینی مالیده شبها بر روی گلهای خشبوی مانند ورد احمر ویا ورد ابیض یا ورد اصفر ویا بهار نارنج ویا گل یاسمین وامثال اینها معکوس بگذارند وروزها پارچهٔ پاکیزهٔ صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از آن را با قدری عطر گلاب واگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند واین بهترین طریق غسل واستعمال آنست * طبیعت آن در سوم گرم ودر یبوست معتدل * افعال وخواص آن منشف وبغایت مفرح ومقوی دل وحواس وآشامیدن یک قیراط آن با ادویهٔ مناسبه وبا شراب تفریح آورد وجهت رفع غشی وخفقان وتوحش وجنون ودرد فم معده ومقعده نافع ونیم درم آن با قدری زعفران ومرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند

و بوئیدن آن جهت زکام و دردسر بارد و شقیقه و همچنین تمریخ بدن و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه
و تقویت آن و بیتهانی جهت نضج دمل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و برقضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت
بوئیدن آن باعث صداع محرور و زوید خلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل و کافور و اغذیهٔ بارده بدل آن غالیه است *

* زبد * بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازهٔ بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند * ماهیت آن
عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آنها تازهٔ خوشبوی است که از شیر گیرند و روغن گاو لطیفترین
همه و گاومیش خصوصا جنگلی از همه غلیظتر و چرب تر * طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنهٔ آن گرم تر و تری
آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصا بصفرا * افعال و خواص آن ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد جهت
تصفیهٔ صوت و خشونت قصبهٔ ریه و حلق و سرفهٔ خشک و اورام ظاهری و باطنی و اخراج فضلات و با عسل جهت
ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت
مورث فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل
جهت قطع فعل دوای مسهل و بازردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر
البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیهٔ بدن میکند و تغذیهٔ آن موقوف بورود به آلات غذا نیست و جهت نفع
ورمها و ورم بناگوش و ریشهای دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم میرسد و جهت گزیدن افعی و هزار پا خصوص
گرم کرده و گرما گرم آن و تمریخ آن بر بدن اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع خصف
تازه و کهنه و با ادویهٔ مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفهٔ خشک و جرب خصوصا
که اولا بدن را با آب سرد بشویند و بمالند و بعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند در حمام و در رفع علت
میگردد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانهٔ بواسیر مجرب و در این امر هر چند کهنه باشد بهتر
دانسته اند و مغسول آن بیک صد و یک آب و اقلا چهل و یک آب در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از
چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار و نیز مفرط آن مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها
و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و فانید و عسل بدل آن شیر تازه و شیر ده که بجوشانند تا خمس آن
سوخته گردد مقدار شربت آن تا سی درهم است *

* زبد البحر * بفتح زای و با وضم دال و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حا و راء مهملتین بفارسی کف دریا و بهندی سمندر
پهین نامند * ماهیت آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفهٔ ارضیه و اجزای هوائیهٔ مجتمعه با رطوبت دریا
که بسبب تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد بصورت جسدی و آن پنج قسم میباشد
یکی شبیه با سفنج و سطبر و زرد رنگ با زهومت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی و دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با تجاویف
بسیار و رائحهٔ آن مائل بگیاه و هیئت شبیه بطحلب بحری و سوم بشکل کرم و سبک و مائل به بنفشی و این را میسنون و دودی و
بشیرازی کرم ایوب نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجاویف بسیار و آنرا
قیمون گویند و پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم و بی بوی و این از همه اقسام بهتر است و گفته اند
بهترین این آنست که وردی یعنی برنگ گل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شد که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت و زیاده

بران وبیرا ئحه وبا اندک شوری واجزای آن پرده پرده وبا اندک صلب ودر بین پرده ها جرمی رخو از قبیل سفید آب وشی ملاس ومنجمد وبر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ ووسط پوست آن در طول کرده از شبیه بخرزات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان وطول آنرا یکشبر ونیم میگفتند واین را بهندی کستورن نامند وآنچه بتحقیق پیوسته زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن بمجاز وشبه است وآن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس وقلزم ونواح آن بهم میرسد بقدر شبری ودر زیر شکم آن پوستی ودر ان لحمی رخو ودر جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند وآن حیوان بساحل افتاده وبمرور گوشت وپوست آن بتحلیل وزائل گشته بدان هیأت میگردد ومردم از ساحل برداشته باطراف میبرند وکف دریا مینامند واکثر ماهی گیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند واستخوان پشت آنرا میاندازند بمرور ایام بدان هیأت میگردد وآن ماهی را سبلهای طولانی شبیه برودهٔ حیوان تا پنج شش عدد وبطول یکذرع میباشد ودم کوچکی از گوشت لزجی وبر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن از ادویهٔ قتاله است قاطع قی وغثیان وهاضم اطعمه ومصفی صوت وقصبهٔ ریه مصلح آن لعابها ومطبوخ مقدار شربت آن یکدانگ بدل آن شیح ضماد آن جهت کلف وبهق سیاه ونمش وبا موم وروغن گل سرخ جهت قوبا وبثور لبنیه وقروح وجرب متقرح وخنازیر وبهق وکلف وسائر امراض جلدیه وآثاریکه بر روی ظاهر شود وبا نمک ریشرا وجهت ستردن موی وجلای دندان وطلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن واذابت لحم از مجربات است وطلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام باردهٔ رخوه وریحیه واستسقا خصوصا طبلی نافع وآشامیدن یکدانگ از قسم سیوم آن با مثل آن کثیرا جهت دردسر وعسر البول وتفتیت سنگ کرده واخراج رمل آن ودرد کمر واستسقا وسپرزرا وادرار نمودن حیض وضماد محرق آن با سرکه وبا شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب وکلف مجرب ومغسول آنرا حدت کمتر ولطیفتر وجلای آن بیشتر وبرای داء الثعلب وکلف بهتر وهریکی از اقسام آن بدل دیگری اند مقدار شربت آن یکدانگ تا دو دانگ مضر سر مصلح آن روغن گل وبدل آن حجر تیشورا سفید ونوع سفید آن در سوم گرم ودر دوم خشک جهت جلای بصر وبا ادویهٔ مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است *

زبد البورق

* زبد البورق * بفارسی کف بوره نامند * ماهیت آن غیر بورهٔ زبدی است وغیر جامد وبغایت سفید شبیه بآرد وبورهٔ زبدی جامد مائل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره واز آن لطیفتر وتندتر است

زبرجد

* زبرجد * بفتح زای وباء موحده وسکون راء مهمله وفتح جیم ودال مهمله * ماهیت آن ارسطا طالیس زمرد وزبرجد هردورا از یک معدن میداند ودر معدن طلا تکون مییابد از مقابلهٔ زحل با قمر نزد مقابلهٔ شمس والوان میباشد سبز صاف کم رنگ را مصری وزرد مائل بسبزی را قبرسی وزرد مائل بسرخی را هندی نامند واین زبون ترین همه است * طبیعت آن در سوم سرد وخشک وانطاکی در چهارم دانسته * افعال وخواص آن در همه افعال مانند زمرد است وجالی ومفرح وقاطع نزف الدم ورافع عسر البول ومفتت حصاة وجهت تقویت باصره ورفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیمدرم آنرا بخورند وتعلیق آن جهت صرع وعسر ولادت دافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است وچون صورت مرکبی درحین بودن قمر در حوت بر آن نقش کنند واز آن انگشتری سازند ودر بنصر چپ کنند

باعث فرح وازالهٔ هم وتسهیل ولادت است وچون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند ودر ارزیز ماهی بچیده
در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند وگویند آشامیدن شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمیکرداند *

* زبرب * بفتح دو زای وسکون دو با درمیان ودر آخر بترکی ابرموخ وباصفهانی خوک ره نامند * ماهیت آن حیوانی
است بقدر سگ کوچکی و روی آن ابلق از خطهای سفید وسیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق میباشد ومشهور است که هرچند
آنرا بزنند فربه تر میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن گویند چون آن مرد از میخورد
مادام که میته نخورده باشد گوشت آن صالح الغذاء وجهت ریاح وسردی احشاء وذات بلغم وتحلیل مواد وپوشیدن
پوست آن جهت نقرس ومفاصل ورعشه وخدر نافع است وعلامت آنکه گوشت مردار خورده آنست که از آن بوی بد آید

* زبیب * بفتح زای وکسر با وسکون یای مثناة تحتانیه وبای موحده بفارسی مویز نامند * ماهیت آن معروف است
و آن انگور رسیده بد رخت خشک شدهٔ آنست وانواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه پرگوشت شیرین کم دانه فربه
آنست وبدترین همه خشک کم گوشت پر دانهٔ آن * طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف میباشد آنچه از انگور سفید
است گرمی آن کمتر از سیاه آن وهمچنین بسیار شیرین آنرا گرمی زیاده از کم شیرین ومائل بترشی آن نیز ومعتدل ترین
همه سفید وبعد از آن سرخ وبعد از آن سیاه آن وخشک کم گوشت پر دانه مائل بیبوست وقابض ودانهٔ آن سرد در اول
وخشک در دوم * افعال وخواص آن در حدیث وارد است که باید که شما زبیب را بخورید که اطفای مرهٔ صفرا
مینماید وبلغم را ساکن وعصب را محکم وغضب را میمیراند ودل را قوی ونیک میکرداند ومنقی آن کثیر الغذا است بسبب
جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیظ وملین بطن ومعدل با عتدال وجالی معده وامعا ومعین ادویهٔ مسهله و
موافق قصبهٔ ریهٔ ومقوی جگر ومحرک باه مبرودین ومسمن بدن وجهت سرفهٔ بلغمی وامراض گرده ومثانه وقرحهٔ امعا وباکل
گاوزبان وخرمای سبز جهت خفقان مجرب وبا حصی لبان جهت رفع نسیان وباسرکه جهت یرقان بدستور مجرب وچون
بجای دانه در هر عددی فلفلی جاید اده بدان مداومت نمایند جهت سردی گرده وتقطیر البول وسنگ گرده ومثانه بیعدیل
وچون با انیسون بجوشانند تا مهرا کردد وصاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفهٔ بارد بلغمی مجرب وآشامیدن
آب نقیع آن ویا آب مطبوخ آن وبا با ادویهٔ مناسبه ملین طبع وخیسانیدهٔ آن در سرکهٔ انگوری بناشتا جهت تحلیل ورم
طحال مجرب که هر روز چند دانهٔ آنرا بخورند وبالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند وچون با فلفل وآرد جاورس بریان
کنند ویا عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد وضماد آن باپیه حیوانات جهت تحلیل اورام وانفجار دماميل وقلع
ناخن بیجا شده برآمده وباشراب جهت خنازیر وقروح شهدیه وجدری وعفونت مفاصل وجوششها وسرطان نافع وباآرد
باقلا وزیره جهت ورم انثیان وبا جاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین ومکیدن آب میوهای ترش
وخشخاش مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش است ودانهٔ آن سرد در اول وخشک در دوم
وقابض وحابس بطن ومقوی معده رطب زامعا وزبیب لاغر کم گوشت حابس بطن ومقوی آن ومحرق خون مصلح آن
خیارشنبر وگویند تخم خرفه است ومضر گرده مصلح عناب ونوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انگور
عسکری سازند وزبونترین آن سیاه وهمهٔ آن لطیفتر از دانه دار وکثیر الغذا ومبهی وباقوت مسهله وآب نقیع وهمچنین
آب مطبوخ آن که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه وتنقیهٔ مواد سینه وتصفیهٔ صوت نافع وضماد آن با زعفران و

زردهٔ تخم مرغ وعصفر جهت انفجار دمل وتحلیل صلابات بیعد بل وچون بکوبند آنرا با صبر و برسر مالند جهت دفع کچلی مجرب ودر رسالهٔ افعال مانند مویزدانه بیرون کرده است ومحرق خون مضر آن وضان مصلح مویز است که مذکور شد وشراب آن در قرابادین نوشته شد

* زبیب الجبل * بفتح جیم وباء موحده ولام وزبیب بری نیز نامند وبیونانی قیمونه اسطافیوس اغریا وبفارسی مویزک که مویزج معرب آنست وبشیرازی نیز مویزک نامند * ماهیت آن * نبات آن شبیه بتاک واز آن ضعیفتر وشاخهای آن راست وسیاه وگل آن مائل بسفیدی وثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود ودر آن دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر وباخشونت بعضی سفید وبعضی سیاه مائل بسرخی ومغز آن سفید وطعم آن تند وتیز چون بخایند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار جالی ومفرح ومفتح ومسقط جنین وخائیدن وغرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی وتنقیهٔ بلغم بسیار از دماغ وبا مصطکی وکندر جهت رفع لکنت زبان ودرد دندان که هردو حادث از بلغم باشد وجذب رطوبت لثه وبا عسل جهت قلاع وبا قطران جهت کرم دندان وچون یکعدد دانهٔ آن را در پنبهٔ پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته که دانهٔ آن کوبیده وشکسته گردد گرم کرده بر دندان موجع گذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید وآشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقئ قوی اخلاط غلیظه وباید که بعد شرب آن بلافاصله ماء العسل بنوشند وحرکت کنند زیرا که اگر حرکت نکنند وبنشینند ویا خواب کنند خوف خناق است وبا مصطکی وکندر جهت تصفیهٔ صوت وبا ادویهٔ مناسبه جهت رفع سپرز وکشتن کرم معده وضماد آن با عسل ویا سرکه ویا غیر آن جهت داء الثعلب وتقشر جلد وبا روغن زیتون وزرنیخ سرخ وزراوند طویل جهت جرب غیر متقرح وحکه ورفع آثار ومنع تولد قمل وکشتن آن خواه در سر وخواه در بدن باشد ومطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشودن دمل وتطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر وساق ومضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان وتجفیف رطوبت واسترخای لثه وچون نرم سائیده با قطران سوخته در سوراخ دندان کرم خورده پرنمایند کرم آنرا بکشد ووجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک درم وزیاده از یکمثقال آن کشنده است بخناق وجراحت مثانه واحشا معالجهٔ آن مرکب از علاج ذراریح وجبلاهنک بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا است *

* زبل * بکسر زای وسکون با ولام بفارسی سرکین نامند * ماهیت آن معروف است ومراد از آن زبل حیوانات است * طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد وبالجمله همهٔ آنها گرم اند * افعال وخواص آن نیز بحسب هر حیوان مختلف میباشد ودر طی ذکر آن حیوان مذکور شد ومیشود ان شاء الله تعالی وبالجمله مجموع آنها محلل ومجفف اند

* فصل الزای مع الجیم *

* زجاج * بضم زا وفتح جیم والف وجیم بفارسی آبگینه وشیشه نامند * ماهیت آن دو نوع است معدنی ومصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن ومعدن آن اکثر جاها است انچه در تبریز از توابع شیراز وغیر آنست سنگی است تیره رنگ ریزهٔ آنرا با قلی نرم سائیده در کوزهٔ ریخته باتش تند چند شبانه روز میگذارند تا خوب گداخته گردد پس حجر مغنیسا واهوده یا رمل بر آن میپاشند تا دردی آن ته نشین گردد پس از آن انچه میخواهند میسازند وبهر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند وبهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست ومصنوع آنرا از رمل وسنگ ریزه وقلی میسازند ومعمول اهل

ورنگ بیشتر این امت و شیشه‌های فرنگی اکثر از رمل که آمیخته با قلی است و این سفید تر و شفاف تر میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرم تر * افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی بلا لذع و محرق آن مجفف بی لذع و رماد آن با لطف آشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه بغایت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و سنگ و اکتحال محرق و رماد بسیار سوده مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان و زرد شده و طلای آن جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت بثار و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و بعد مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیر در حین کدازبخور دآن دهند

* فصــــــــل الزای مع الراء المهملة *

* زراوند * بفتح زای و راء و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسمعوره و معرب نزد ایشان بمسمقار مسمقر است و نزد اهل مغرب معروف بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر آنرا طویل و ماده آنرا مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است * ماهیت آن بیخی است بسطبری انگشتی و قویتر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک وگل آن بنفش بشکل شکوفه امرود و بهترین آن عطر زعفرانی رنگ آنست که کهنه کرم خورده پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند * طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی و تنقیه سینه و کبد و تصفیه رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یکمثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز ضعف احشا و سیلان بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و چون با روغن بریدن بمالند شپش بکشند و دفع کرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال و گویند مضر جگر و سپرز است و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تجفیف عسالیج الکرم است

* زراوند مدحرج * بضم میم و فتح دال و سکون حاو فتح راء مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی لحود الوندی نامند * ماهیت آن بیخی است مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز با اندک پهنی و ظاهر آن

زراوند

زراوند مدحرج

زرد وباطن آن مائل بسرخي وبهترين آن تازهٔ كرم ناخوردهٔ آنست وقوت آن تا دو سال باقي ميماند وشاخهاي گياه
آن بقدر يك ذرع وزياده وبرگ آن شبيه ببرگ زراوند طويل واز آن كوچكتر وخشبو وباندك تندي ونرم وگل
آن سفيد وچوب آن سرخ رنگ بو * طبيعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن تحليل وتلطيف آن زياده
از طويل آشاميدن آن باآب گرم ويا آب سرد ملطف اخلاط ومنقي سينه وتصفيهٔ ريه وترياق زهر سموم حيواني ونباتي ومنقي
معده ودماغ وجهت درد سر وشقيقهٔ بارد وصرع وجنون ووسواس وربو وضيق النفس وسرفهٔ مزمن وفواق ويرقان
صفراوي وبلغمي وتنقيهٔ چرك زخمهاي چركناك ودندان وفسخ ووهن عضل وورم سپرز ودرد پهلو ولرز تپهاي بارد
وباعسل جهت فالج واوجاع مزمنه وورك وعرق النسا ونقرس ودر دفع سموم وسائر افعال قويتر از طويل وضماد آن
جاذب خار وپيكان واستخوان ريزه شده در اعضا وجهت بهق وقروح خبيثه وباعسل جهت رويانيدن گوشت زخمهاي
عميقه مؤثر مقدار شربت آن تا يك درم مضر سپرز ومجفف اعضا مصلح آن عسل وروغن گل وبنفشه بدل آن قسم طويل آن
بوزن آن ونيم وزن آن ريوند چيني وگويند بوزن آن زرنباد ونصف آن قسط وثلث آن بسباسه است ومترجم صيدنهٔ
ابوريحان بيروني در صيدنهٔ خود آورده كه زراوند سه نوع ميباشد دو نوع همان است كه ذكر يافت نوع سوم زراوند
خوش خوانند شاخهاي آن باريك ودراز وبرگ آن سطبر ومدور وشكوفهٔ آن بسيار مانند شكوفهٔ سداب وصاحب اختيارات
بديعي نوشته كه اين نوع شيرين است نه تلخ واين نوع غير مستعمل اطبا است ودر خوشبوئيها داخل مينمايند .

زرنب

* زرنب * بفتح زاي وسكون را وفتح نون وباي موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان وبهندي برهمي
وبراهمي وسپلي نيز وقسمي را منڈ وپرني وبراهمي ودرخت آنرا تاليس وبرگ آنرا كه زرنب است تاليسپتر نامند
* ماهيت آن نباتي است از برگ صعتر بري عريضتر ومائل بزردي وخوشبو شبيه ببوي ترنج وگل آن زرد وگياه آن
كمتر از ذرعي وساق آن مربع ومجوف وطعم آن با حدت وقوت آن تا چهار سال باقي ميماند ومنبت آن جبال فارس وآنرا
هر وتركستاني نامند ودر هند وبنگاله نيز بهم ميرسد وبهترين آن آنست كه باريك تند بوي تازه باشد * طبيعت آن در
آخر دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف وبغايت مفرح با قوت قابضه ومقوي معده وجگر ضعيف وگرم كنندهٔ
آن هرد وقائم مقام دارچيني است وجهت تقويت اعضاي رئيسه وامراض عصب وتصفيهٔ صوت وسرفه وضيق النفس
وفواق وازالهٔ بلغم وتقويت هضم وزيادتي اشتهاي طعم وتحليل رياح ورفع اسهال وعسر البول وبرودت مثانه
وسموم نافع وعصارهٔ تازهٔ آن در تفريح مانند خمر است وسعوط آن با روغن گل ويا باآب وروغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع
مضر محرور المزاج وضعيف مصلح آن كشنيز وجلاب نيمگرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچيني
وگويند كبابه وسليخه وگويند هيل بوا است *

زرنباد

* زرنباد * بضم زاي وراي وسكون نون وفتح با والف ودال مهمله در مكهٔ مشرفه مشهور بعرق الكافور وبهندي كچور نامند
* ماهيت آن بيخي است تند بو وباعطريت وظاهر آن اغبر وباطن آن اندك مائل بزردي وطعم آن مائل بتلخي وآنچه شيرين
است وكم بوي ضعيف است ودو نوع ميباشد يكي كوچك وآن بيخي است از زنجبيل بزرگتر ودر بو تندتر واز آن اندك رائحهٔ
كافور آيد واين را درسته جوش نموده خشك مينمايند وبهندي كچور نامند ودوم بيخي است سطبر واندك بلند وبعد برآوردن
از زمين جوش داده ورق نموده خشك مينمايند براي آنكه زود خشك گردد واز فساد وكرم خوردن محفوظ ماند واين

و از هندی هلدی و بلچور گویند برگ آن بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار انگشت منقش شبیه ببرگ زرد چوبه و از برگ
زنجبیل بلند تر و عریض تر و گل آن زرد شبیه بدستهٔ گلی و او را ساقی از وسط درخت آن بر میآید و بر سر آن گلهای زرد و لاجوردی
میآید و گویند سفید و سرخ نیز میباشد و چون بیخ آن رسید برگهای آن رو بخشکی میآورد و خشک میگردد آن زمان
بر میآورند و منبت آن اکثر بلاد هندوبنگاله و دکهن و زیر باد ات و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مفتح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده
و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل
سودا و جهت سرفهٔ بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و بجهت تحریک باه و نعوظ
و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفهٔ بارد رطب مزمن و رایحهٔ سیر و پیاز
و شراب از دهان و ضماد تازهٔ آن بر اورام و اوجاع باردهٔ مفاصل و مسکن آنها و برقان م بالخاصیة جهت رفع جمیع علل سرد
طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن
جهت گریزانیدن هوام و مورچه که با ردیگر عود نکنند مجرب و تعلیق قطعهٔ بزرگ مقل از آن بر حقوین و کمر باعث
اعادهٔ باه مایوسین و مصدع و زیادهٔ آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل
آن درونج و نیم وزن آن دانهٔ ترنج و چهاردانگ آن طرخشقوق است و ضماد برگ تازهٔ آن جهت رفع کلف نافع است *

زرافه

* زرافه * بضم زای و فتح رای مهملهٔ مشدده و الف و فتح فا و ها بفارسی اشترگاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که
گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو و کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی و شبیه
بپلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن بدستور و دست آن در از تر از پای آن و زانو نها ردود ندان آن کوچک و دنبال آن شبیه
بدنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد * طبیعت آن
خشک در اول و بسیار گرم * افعال و خواص آن مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن
آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن وافر و بادیهٔ حامضهٔ مقویهٔ معده و لیکن باید خورند آن عادت دهد بدن خود
را باستفراغ با ایارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهرهٔ آن جهت نزول آب مفید است

زرزور

* زرزور * بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون واو و رای مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است
بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند * ماهیت آن نوعی از عصفور تیز پرواست که در وقت پرواز از آن آواز آید و پایهای
آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتوانند پرواز نمایند مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا ببندند نتوانند که
بدود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانهها آنرا پرورش مینمایند و هر چند کهنه شود سفیدی آن کمتر میگردد
* طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مشهی و مقوی بصر مضر دماغ محرور المزاج و یابس مصلح آن
بروغن و با آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار مخوش نوشیدن و بهتر آنست که
صحرائی و تازه صید کرده آنرا بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آنرا ذبح نمایند
باید که از اول شب بگذارند پس صبح طبخ نموده بخورند

زرنیخ

* زرنیخ * بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه بیونانی ارساطیس و بهندی هرتال و هرتار

نامند * ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن گردد رطوبت در قعر معدن ولیکن مادهٔ ارضی و رطوبت ثقیل درین بیشتر است وجز و ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفائحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بهندی نامند و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه بامرنج است که زود مفتت گردد و بوی کبریت از آن آید و گاه میسوزانند زرنیخ را و مصاعد در طبخ میکنند و آنرا شرار مینامند از جهت مشابهت بشرار آتش در بر اقی اجزائیکه ظاهر میگردد در آن و این قاتل و بسیار حاد سوزنده است و داخل مراهم محللهٔ جالیه میکنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النوره و داء الشعر نامند و بد ترین انواع است بعد آن هر دو سم قاتل است و بعضی سفید آنرا قویتر و حاد تر میدانند از آن هر دو و صحبت آنرا علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا با شرائط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید احتمال که همان باشد که سرمهٔ سفید نامند و در اثمد مذکور شد * طبیعت زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص همه انواع آن لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورندهٔ گوشت زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشندهٔ اقسام کرم معده و سترندهٔ موی و با راتینج جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند درین فعل اقوی است و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویهٔ مناسبه جهت بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج بنحویکه دود آن بحلق رسد با نبوبه جهت سرفهٔ رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطهٔ انبوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن بغایت موثر باتکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حریرهٔ آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غائلهٔ آن بنوشند و یکدانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیهٔ آواز و رفع چرک سینه ولیکن چون قوی است حذر از آن اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تپ ربع موثر حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور از هر عضویکه خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید و مجرب دانسته اند و طلای آن با زهرهٔ گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع هو زانیدن آتش چون آنرا مس نمایند موثر و سنون سوختهٔ سر رشتهٔ آن با بول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب البان مقشر و آب گندنا جهت سقوط دانهٔ بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل و چون زرنیخ و زاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضویکه جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بر آن بمالند

در چند مرتبه زائل میکرد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در ان افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران عبور کند هم بمیرد مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیلهٔ زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هردو در اکثر افعال کبریت و آکثار ضماد و طلای آن باعث کلف وسستی باه و انعاظ است و مصلح کلف حادث ازان مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که هوا تیون نامند بسیار بد و محدث سکر و مغص و قروح ردیهٔ امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن بآشامیدن آب گرم با جلاب بسیار و شیطرج و روغن بادام و قئ بالبغ نمودن وماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان هردو لمودن و مرق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزرقطونا و تخم خطمی و بهدانه است و چون یک ماشه تا شش ماشهٔ آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته بمز بخورانند بدین دستور که تا شش روز یک ماشه آنرا هر روز نرم سوده بقدری ماش پخته سرشته بمز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام کردد و درین دیگو بیفزایند و از روز دوم خورانیدن آن بمقدار چهار توله شیر ان بآشامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزایند تا آن مقدار که موافقت نماید پس دیگر بیفزایند و تا چهل روز بیاشامند و درین ایام از حموضات و بقول و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد بدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویهٔ آن در مقدمه مذکور شد

* زریر * بفتح زای و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه گل نباتی است که در کوهستان جوزجان بهم میرسد و بشیرازی اسفرک نامند و بیونانی ارجیقن * ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه بگل عصفر بری و ممتد بر با اندک خارهای نرم برگ آن زرد مائل بسفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر شبری و طعم گیاه آن شبیه بکنکر * طبیعت آن سرد و خشک و با اندک حرارتی * افعال و خواص آن جالی و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن درد ها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم رطل از آب مطبوخ آن با مویز سه روز متوالی جهت سپر زویرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آنرا از برای رنگ زرد استعمال مینمایند *

* زریق * بضم زای وفتح راء و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف * ماهیت آن از طیور مائی است و برق نیز میباشد و رنگ آن سفید و گوشت آن بسیار با سهوکت و زهومت و بد بو و با اعصاب و الیاف بسیار و بدترین آن پیر و لاغر آنست و بهترین آن جوجهٔ آنست که از تخمی که مادهٔ آن نجاست نخورده باشد بهم رسد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محرک باه و بطیء الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد آنکه اولا در روغن قدری بریان نموده باشند و سرگین آن بسیار جالی جهت جلای کلف و نمش و زهرهٔ آن با سمیت و جلای بیاض خفیف چشم و طلای آن بر ذکر جهت رفع استرخای آن نافع

* زرین گیاه * بفتح زای و کسر راء مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از جملهٔ ادویهٔ مجهولة الماهیت است امین الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یک ذرع زیاده و برگ آن عریض

ومزعب وگل آن زرد و شاخهای آن بزرگ و برگ آن چون برگ آن عنا و سرو و نمایند گل آن میل زرد و صاحب اختیارات
بدیعی گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار میباشد خاصه در بنه های رو ورق آن مانند ورق زیتون بود و گل
آن مانند قرص آینه زرین در روت انگور بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته اند و بعضی آزاد
درخت را گفته * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن عصارهٔ آن با مفتح جهت عرق النساء واخراج
خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس و بلوط بدل آن بوزن
آن قنطوریون دقیق وگویند دو وزن آن خیارزه و بوزن آن حب الاترج وگویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است

* فصل الزای المعجمة مع العین المهملة

* زعرور * بضم زا و سکون عین و ضم راء مهمله و سکون واو و راء مهمله بفارسی کیل و بارسی کوبج و بترکی یمیشان در ر
بنگالی گرجیل نامند و از جنس کنوس ثمره است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد * ماهیت
آن دو نوع است بستانی و آنرا مشمشا العجم و بشیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن بکمال رسیدهٔ بزرگ باید که چاشنید او
آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته اند * افعال و خواص آن باغل است و مسمن
و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و مقوی معده و کبد حار و اشتهای طعام و جهت رفع اسهال و تقطیر البول
و آشامیدن آب آن با شکر جهت درد فرج مجرب و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و حمرهٔ عای مسهله مهیل مضر کرده
و مورث قولنج و مرخی معده مصلح آن الیمون و عود و گلشکر مقدار شربت از آب آن تا بیست و پنج درم و از جرم آن دوازده
مثقال بدل آن سیب ترش است و زعرور جبلی کوچکتر از بستانی است و دو نوع باشد سرخ رنگ و زرد و بهترین این نیز
بسیار رسیدهٔ آنست * طبیعت سرخ آن قریب ببستانی است و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از سنجد و در افعال
و خواص آن نیز قریب ببستانی الا و خون و قی با زرد از زند وگویند پشت را قوی کرده الد و داء الفیل را نافع و مضر و مصلح
و مقدار شربت این مانند بستانی است

* زعفران * بفتح زاء و سکون عین و فتح فاء و راء والف و نون و آنرا بسریانی کرکم و جادی بتشدید یاء و بفارسی ارکیماس و بهندی
کیسر نامند * ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر و بسیار خوشبو و زرد تیره رنگ مائل بسرخی و بی خار و اول گل آن از
زمین میروید و بعد اتمام آن ساق و برگ آن و طول ساق آن یک وجب و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بیخ آن شبیه بزر او ند
مدحرج و مانند پیاز نرگس و در گل آن تارها و در هر گلی سه چهار تار زعفران می باشد و آن تارها ی بزرگ رنگین خوشبو
است و آنچه با ریک کم رنگ کم بو است زعفران نیست و منبت آن اماکن بسیار است و از ما زندران در دیه مسمی بماده کوه
که هوا م با کوتا مند و اصفهانات و گیلان و شام و مصر و مغرب و کشمیر و غیرها و بهترین همه کشمیری پس اصفهاناتی پس
مازندرانی و باکوئی پس ازجاهای دیگر و بالجمله بهترین آنها بسیار زرد مائل بسرخی خوشبوی تازهٔ آنست از هر جا که
باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است
* افعال و خواص آن مفرح قوی و مقوی حواس و مفرح و منضج و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مانع و حافظ آن از تغییر
و فساد و مدر بول و باقوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک
و منقی کرده و مثانه و بهرام و رسانندهٔ قوت ادویه بقلب و سائر اعضا و مفتح سدهٔ دماغ و جگر و مضر ر و آشامیدن یک

مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و مرور زده تیرا طآن جهت ازالهٔ سرزو با مخنج جهت رفع خمار و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و با ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم و مقعد و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحهٔ چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده مضر کرده و مضعف اشتها و مغثی و بجهت اضرار بمعده و بجهت اضرار بحموضت حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در ان حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مدا ومت آن مکدر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضهٔ روح است و بالخاصیت کذاشتن یکتا ر آن در احلیل باعث ادرار بول شده و گفته اند چون ده درم آنرا با آب سرشته مانند گرد کان مدور ساخته در ان سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمهٔ زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانهٔ اترج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون انجیر و ز بیند از ده روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیهٔ قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و ثفل روغن آنرا یونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد *

* زعفران الحدید * ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود بعد از ان کوبیده اجزای زرد شده آنرا بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و از جملهٔ سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و باسر که جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجهٔ آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و برادهٔ آن خورده بهم میرسد و مداوای این مداوی آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد

* فصل الزای مع الفاء *

* زفت رومی * بکسر زا و سکون فا و تاء مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا * ماهیت آن سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قیقهر است و غلط است و بهترین آن صافی براق املس آنست

* زفت بحری * بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و یا * ماهیت آن چیزی است شبیه بقطران سیاه

وسیال از زمین مانند نفط حاصل میشود سیال آن لیرا ست که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل مراهم میکنند و بهترین اصناف آن نرم آنست * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار بکار رم آن تا دو درم مسهل وضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و سقز است بالسویه مضر ریه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

زفت الرطب ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبر بری برکه قسم نر آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بارد منه و آن که غیر چلغوزه است و مسمی بتنوب سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ربو و تنقیهٔ چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویهٔ قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سل و سینه و سرفهٔ مزمن وضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضاء و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحات فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمرهٔ نجیم و خشکریشه و باعث التصاق آنها و بدل ستور با مراهم معفنه وضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویهٔ مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغرهٔ آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنهٔ آن جهت ورم حاره و صلب امعاء و رحم و گزیدن عقرب موثر مضر سر و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن قیرا ست و گویند ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دودهٔ زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحهٔ چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت موثر است

زفت یابس ماهیت آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا بوسفاس نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن بیبس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقط و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* فصل الزای مع القاف *

زقال * بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن دیسقوریدوس

زفت الرطب

زفت یابس

زقال

گفته ثمره درختی است عظیم بقدر زرشک ولی و طولانی و در ابتدا سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت و قبضی و آنرا مانند زیتون مملح نیز مینمایند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کروندا نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن سرد مائل باعتدال و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال و قرحهٔ امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید و بعضی از ادویه صاحب مالایسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده و طبیعت آنرا در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غرویهٔ بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب حر یعاو نافع برای آنچه نافع است انبرباریس گفته

زقوم بفتح زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهور و سیهند و سیج نیز نامند * ماهیت آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و با تشریف و گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد پستئی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانهٔ مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیدهٔ آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنجدرم و روغن تخم آن با اندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سلد و فالج و نقرس و همچنین و امثال اینها شربا و ضمادا مصدع محرور و سیاه کنندهٔ موی مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برگ و بار و تازهٔ آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنگاله و هند دیده و شنیده شده چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و کره دار میباشد و برسر گرهها برگهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک میگویند قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و تنهٔ بالای آن بیخار و برگهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند و با اندک نمک گرم کرده برای سرفهٔ اطفال میخورانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست ریشهٔ بیخ پالک جوهی که گیاه هندی است در آب برگ آن باین طریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستها فشارند هند که آب خوب برمی آید سائیده حب یا قرص بسته خشک کرده نگاهدارند وقت حاجت در آب برگ آن سائیده برقو با طلا نمایند روزی دو سه دفعه در چند روز زائل شود اگرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و زنان مربا میسازند و جهت امراض مذکورهٔ قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا ورقها ریزه کرده با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند درخمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کرده و بران آنمقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب پر کرده پس سرآنرا پوشیده در سرگین

زقوم

اسب یکهفته یاده روزه لن کنند پس برآورده و بلتوک ها را نیم خشک نموده کمسک ها زند وروزی تا شنا مثقال ازان اهم
آنرا که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه وضیق النفس بارده رطب مفید و نوع چهارم سان رشاخهای آن
کم خار وارازان تا رها بعد ریکشبروز بادهٔ وبعد رانکشت با ریکی آرنجته میباشد ولیکن این چهار قسم همه سفید وبندرت سرخ
وزرد وسبز میباشد سفید آن جهت امراض وسرخ وزرد آن در اثبات عقرب وسیماب موثر گفته اند ودیگر اقسام مهر دارد
چنانچه راقم در باغها انگلیشیه دیده از آنجمله سه پهلو است که بر درختهای بزرگ میپیچد و ریشهای آن که بمنزلهٔ بیخ توان گفت
بر تنهٔ درختها ریشها دوانده میپیچد وبالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد وازبیخ اصلی
که قرب زمین است کنده ترمیشود وقسم دیگر سه وچهار پهلو است که شاخهای کنده برآورده ایستاده وبران خارهای بسیار
طولانی میباشد برخلاف سه دهاره وچودهاره هندی که خارهایش کوچک میباشد

* فصــــــــل الزای مع اللام *

* زلابیه * بفتح زای ولام والف وکسر باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وهابفارسی حلوای زلیبی نامند * ماهیت آن
ازجملهٔ حلوای معروفه است تازهٔ آن لذیذ * طبیعت آن گرم * افعال وخواص آن مولد خلط صالح وسریع الهضم و
بغایت مسمن بدن نحیف ومقوی کرده وجهت رطوبت ریه وسرفه نافع ومضر ومصلح آن سکنجبین وانار

* زلایف الملوک * نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وبفارسی زلف عروسان نامند

* فصــــــــل الزای مع المیم *

* زمج * بفتح زای وضم میم وجیم بفارسی چرغ وبترکی اوتلکو نامند * ماهیت آن ازجملهٔ سباع طیور است که بدان
جانوران صید میکنند * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت ضعف دل طبیعی وخفقان عارضی
وزهرهٔ آنرا چون بتنهائی وبا با اکحال مناسبه درچشم کشند جهت غشاوه وظلمت بصر وشبکوری مجرب وسرگین آن طلاء
جهت رفع کلف ونمش وآثار جلد موثر

* زمجانی * بفتح زای معجمه وسکون میم وجیم بالف کشیده وهمزهٔ مکسوره ویاء حطی ساکن درآخر * ماهیت آن
میوه ایست جنگلی بقدر دانهٔ انگوری که دربلاد زیرباد بهم میرسد با پوست خشک خشنی واندرون پوست آن لحمی شیرین
ولطیف کم رطوبت ودرسه سال یکبار ثمر میدهد ودران سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید * طبیعت آن
گرم مائل بخشکی وبا رطوبت فضلی * افعال وخواص آن تاحال معلوم نگشته است *

* زمرد * بضم زای ومیم وراء مهمله مشدده ودال وبذال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند * ماهیت آن ازجملهٔ احجار
نفیسه است وگفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد ومادهٔ آن ذهبی است که بران یبس وانجماد غالب گشته وبدان سبب
سبز شده ودر مدت بیست ویکسال در معدن تکون مییابد وبعضی این را وزبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب
اختلاف ماده هریک بنوعی تکون مییابد وصلابت آن از احجار دیگر کمتر است وسوهان دران اثر میکند واقسام والوان
میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه بذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان
کرده اند واین قسم بهترین اقسام وصاف وشفاف وآب آن متموج ورقصان میباشد وصورت چشم مخفی دران مرئی میگردد
واین را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند وقسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان واین را زمردنو

نامند وقسمی فستقی است یعنی سبز مائل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند وقسمی سلقی یعنی شبیه برنگ برگ سلق وقسمی
زنجاری شبیه برنگ زنجار وقسمی کراثی شبیه برنگ برگ کراث وقسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مائل بسفیدی
است واین بدترین اقسام است وبهترین همه سبز پرآب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنگ ریزه وطلقی نباشد یعنی در
جرم آن ریزهای سنگ نباشد ونیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد * طبیعت اقسام آن در دوم سرد و در
سوم خشک وقوت آن مدتی مدید میماند * افعال و خواص آن مفرح ومقوی حرارت غریزی وارواح ودل ودماغ و
کبد ومعده ورافع صرع وهم وغم وحزن وخفقان وذات الجنب وذات الرئه ونزف الدم واسهال دموی وسموم قتاله ونهش هوام و
استسقا ویرقان وحبس البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه وجذام هرچند که متقرح واطراف ریخته باشد شربا وتعلیقا وچون شخصی
که زهر خورده ویا جانوری سمی او را گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد زهر بران
کارگر نشود وامان یابد از افتادن موو جدا شدن پوست بدن واکتحال آن جهت تقویت بصر ورفع سبل وجلا ومداومت نظر کردن
بران رافع کلال بصر وتعلیق آن وپوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع در مصروع ولهذا ملوک آنرا علاقه کردن بند اطفال
مینمایند از حین ولادت وچون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون موثر وطلای آن جهت سعفه وقروح خبیثه مفید و
چون یکمثقال آنرا در انگشتری ممزوج از طلا ونقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد
نصب کنند وبپوشند باعث قبول دلها وهیبت در نظرها وقضای حوائج مجرب دانسته اند وخواص ومنافع بسیار دیگر بدان
منسوب مینمایند مانند آنکه میگویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند وحامل آن تنگی معیشت نیابد وچون افعی را نظر
بران افتد کور شود وبعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد وکور نشود وغیر اینها از خواص ومنافع وحال آنکه هیچیک
اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام تونگری اکثری مردم بقیمت بسیار را ملی خریده اند وبعد آنکه فقیر و دست تنگ شده همانرا
بقیمت بسیار نازل فروختند ومجربین آنرا برچشم افعی مالیدند مگر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یکدانگ ودر
نزف الدم یکقیراط بدل آن در دفع سموم زبرجد ودر رفع اسهال مرجان است

* زمور * بضم زای ومیم وسکون واو وراء مهمله اسم فارسی زفت یابس است ودر ردلک مغسول را زمور لاک نامند و
مستعمل زرگران است * افعال وخواص آن در احتباس حیض بیعدیل ومقدار یکمثقال آن با زرده تخم مرغ
نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز

* فصل الزای مع النون *

* زنبا * بفتح زای وسکون نون وباء موحده والف لغت فارسی است * ماهیت آن گیاهی است کثیر الوجود در روم
در تابستان میکارند ودر اوائل زمستان میدروند * طبیعت آن بسیار گرم وتند وتیز * افعال وخواص آن موجب
حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد وجهت درد سرباردو حدت بصر وپیرا کنده کردن ریاح
وبرطرف کردن آنها بقوت شربا وتطولا نافع مضر بدماغ وخام آن مغثی بشدت بخلاف جوش داده آن ومصلح آن دسرکه
پختن وباکاسنی وساق کاهو ومکیدن انار چاشنیدار وسفرجل عقب آنست

* زنجار * بفتح زای وسکون نون وفتح جیم والف وراء مهمله معرب زنگار فارسی بیونانی فینطوس ومعنی آن مجرود بود
* ماهیت آن زنگ مس است وانواع میباشد معدنی وغیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون میباید وبیونانی
این را بارسقا ریقس نامند وعبارت از دهنه مسی است ونوع دیگر آنست که در مغاره قبرس نزد طلوع شعری مقطر میگردد

ومنجمد میشود و این خالی از آمیزش بخاک و سنگ ریزه نیست و همچنین کهربائی آن و این هردو ردی و استعمال آن مجوز نیست
در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکهٔ تند بنحوی گذارند که بخار آن از سر
پوش بیرون نرود و بعد از هرده روز یا زیاده بردارند آنچه زنگ بر ظرف اندرون آن بهم رسیده با شد بتراشند و باز
چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار ردی است و آن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک سازند
و بروهم چیده سرکهٔ تند بر آن ریزند و بگذارند در سرد ابهای بسیار سرد تا زنگار شود پس زنگ آنرا گرفته در هر پنج مثقال
آن چهار اوقیه سرکهٔ کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بورهٔ
سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین
همه معدنی است پس ردی و آنرا مغشوش بسنگ ریزه سوده مینمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و با نگشت بمالند
نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش
است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن
از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترندهٔ گوشت و قالع آثار و با موم و روغن زیت بیلدع و مانع
زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه وورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بورهٔ سرخ جهت جرب متقرح
و برص و پختهٔ آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک جراحات وسخنه و دانهٔ بواسیر جاسیه و ناصور و مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل
جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان
و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با قند سوخته و کتیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات
حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک گردد جهت حدت
بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای
پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد
و اصلاح قروح خبیثهٔ متعفنه و با ادویهٔ مناسبه جهت قروح شهدیهٔ سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند
فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان را پر آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیرا که
گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بیضرورت
جایز نیست و عند الضرورة مقدار کم آن با ادویهٔ مغریه و ادهان و لعابات و یکدرم آن کشندهٔ بقرحهٔ جگر و بعد از تجاوز
از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و ماء الشعیر اسفیداج و زنجفر
و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

* زنجبیل * بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی تر تازهٔ آنرا ادرک و
خشک آنرا سونته نامند و سندهی نیز گویند * ماهیت آن بیخی است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل و از آن کوچکتر
و برگهای آن باریک طولانی بقدر یکشبر و زیاده و بی گل و ثمر و در مازندران نیز بهم میرسد و در بلاد هند و دکهن و گجرات
و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازهٔ آن بهم میرسد و کوهی و دشتی نیز میباشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل
بیرشهٔ سفید خشک را بهندی ستهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل میآرند دانها بزرگ و

بالیده ونهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود * طبیعت تر و تازهٔ آن درسوم گرم ودراول خشک وخشک آن دردوم خشک وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مقوی قوت حافظه وهاضمه ومعده وکبد ومفتح سدهٔ جگر ومبهی ومحلل ریاح غلیظهٔ معده وامعا ومقطع بلاغم ورطوبات غلیظهٔ چسپیده بسطح معده وامعا وغیرها ومجفف آنها وملین طبع ومخرج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق وبرودت اعصاب وجهت فالج وکرم معده ویرقان سدی وتقطیر البول حادث از برودت وضعف آلات بول واسهال که از نساد غذا باشد وجهت رفع سموم حیوانی وتسکین تشنگی بلغمی وبانبات وکندر جهت رفع مضرت میوه های تازه ورطوبت معده وبازردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی وغلظت آن وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین ومعین قوت مسهلهٔ تربد وباخولنجان وپسته جهت تقویت باه از اسرار است واکتحال آن جهت غشاوه و سبل وبیاض ودردهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی وضماد آن جهت تقویت اعضا وکزاز ورفع ریاح وبواسیر واوجاع بارده وورم بارد بلغمی ورئی وریحی خصیه وسائر اعضا وبادو وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر وبدستور ماليدن سفوف خشک آن وگرم نگاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد وبدستور با نصف وزن آن رازیانهٔ خشک نرم کوبیده پخته وبا زرنباد نیز مضر حلق مصلح آن عسل وروغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دار فلفل است وجوارش ومربای آن درقرابادین ذکر یافت وضماد تر تازهٔ نرم سوده آن جهت داء الثعلب وتحلیل اورام ریحیه وباردهٔ مائیه وتسکین اوجاع بارده نافع ونوع کوهی آن قویتر وگویند چون آنرا نرم بکوبند وبپزند وبر آب گوشت بپاشند وبخورند جهت دفع اوجاع مفاصل وامراض باردهٔ رطبه واورام بارده نافع وبدستور طلای خشک آن ویا آب تازهٔ آن ونیز نوع دیگر میشود در هند وبنگاله که آنرا انبه سونتهه مینامند وبوی انبهٔ خام ازان میآید این نیز قریب باول است در مزاج وخاصیت و تر و تازهٔ این را اکثر ورق کرده با نمک وآب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه وتغییر مزهٔ دهان اندک اندک میخورند وخوشبو ولذیذ میباشد و از نوع اول نیز تازهٔ آنرا ورق کرده بدستور با نمک وآب لیمو پرورده ویا خشک آنرا کوبیده وپخته با نمک وآب لیمو خمیر کرده اقراص میسازند وبدستور تنقل مینمایند

* زنجبیل الکلاب * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بید وبسیار زرد وشاخهای آن سرخرنگ وطعم آن تند وشبیه بزنجبیل وگشنده سگ واهل آنرا زنجبیل الکلاب نامند وگویند نوعی از صعتر است * طبیعت آن درسوم گرم ودراول خشک * افعال وخواص آن ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع کلف وآثار بسیار قوی الفعل وضماد برگ آن محلل اورام صلبه وخوردن آن جائز نیست ومولف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته واز صفات آن ظاهر میگردد که غیر آنست

* زنجفر * بفتح زای وسکون نون وفتح جیم وسکون فا وراء مهمله بفارسی شنگرف نامند * ماهیت آن معروف است ودو نوع میباشد معدنی ومصنوعی معدنی آنرا بیونانی میئون نامند ودر معدن زیبق وطلا ومس تکون مییابد وحجر الزیبق مینامند وآن مانند عروقی سرخ احمر فجی رنگ با کثافت است وبعضی این را کبریت احمر دانسته اند ومصنوع آن از زیبق وکبریت است وبیونانی قیسابا ری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیرهٔ آنست که بوی کبریت ازان نیاید * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبعضی خشک درسوم وبعضی در دوم سرد دانسته اند * افعال وخواص آن قابض وجاذب وبعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن وبعضی بالعکس گفته اند واز شادنج قابض ترو ذرور آن جهت قطع نزف الدم وتاکل دندان واندمال جراحات وخشک نمودن رطوبت آنها وحکه وجرب وحصف ونمش وشپش

وسوختگی آتش نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با قیه جهت ردع مادهٔ در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنها است ولیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و در دوم گرم و گویند در دوم و مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و بطبیخ انجیر و شبت و ماء العسل و بوره و آشامیدن ادویهٔ نافعهٔ سحج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مزقهای چرب و اگر بوآید بقی بهتر و الا حقنه نمایند با دهان و بدل آن شادنج است و اهل هند را عقیده آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویهٔ مناسبه و یا بتنهائی حبوب صغار سازند جهت تپهای مزمن و مرکب و سرفهٔ بارد رطب مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکور شد *

* زنبق * بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد و گویند کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آنرا سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی چهار و پنج و شش تاده گل میباشد و خوشبوی و برگها که بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد و بلند تر از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیم تر از آن و گفته که رازقی زنبق است * طبیعت آن در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند * افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس است و قویتر از آن و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و نضج دهندهٔ آن مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است *

* زنبور * بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و راء مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهرود و بنگاله بوله نامند * ماهیت آن از جملهٔ حشرات الارض است و انواع میباشد مراد از آن بزرگ سرخ رنگ آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانهٔ خود شود و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و مگس را صید مینماید و چون کسی متعرض خانهٔ او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و بگزند او را و بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن کمتر و آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد و گویند نر آنرا نیش قوی زهردار است و مادهٔ آنرا و نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و یا سمیت آن کم میگردد و مادهٔ خانهٔ آن معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آنرا سمیت از سائر انواع بیشتر * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوهٔ بارده و گزیدن آن صاحبان امراض باردهٔ مزمنهٔ عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند چون بچهای آنرا خشک

نموده مالیدن وگل رم آنرا با لولو لاخوردن موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مائل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص وبهق ورفع آثار غائره نافع وچون زنبور کسی را بگزد ودر عضو ملسوع درد وسوزش وخارش وسرخی وورم بهم رسد از انواع ضعیفهٔ آن کمتر وقویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان بقوت ویا بسر سوزن یا غیر آن اندک شکافته وبقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه وکافور ویا طحلب با سرکه ویا گل ارمنی با سرکه وبدستور گل رست با آب غوره ویا جدوار با سرکه وضماد سرگین گاو تازه وضماد خبازی وبقلهٔ رجله وعنب الثعلب وگذاشتن خرقهٔ تر کرده با آب برف ویخ بر آن وتبدیل نمودن وگذاشتن در آب بسیار گرم وبلافاصله در آب بسیار سرد مسکن وجع آنست ومالیدن نوره ویا دروج وخوردن ربوب قابضه وبزرقطونا وسکنجبین حامض وماء الرمان حامض وخیارزه مثلها وکاهو وکشنیز خشک با آب سرد وشکر وفصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد ومالیدن مگس سائیده بر آن وضماد برگ کدو که در هند اروی نامند ویا روغن گاو وداغ کرده ویا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

* فصل الزای المعجمة مع الواو *

* زوان * بفتح زای وواو والف ونون * ماهیت آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند ویوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست ودانه ایست مائل بسیاهی واندک سبزی مانند ماش وکوچک طولانی وسر آن باریک ودر غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر وطعم آن تلخ وبا حدت وکراهت بحدیکه نفوذ میکند درسطح ذائقهٔ زبان ومسکر شدید وموحش بدون تفریح وقسمی دانهٔ آن پهن میباشد وقسمی زرد طولانی واین هردو ردی تر از اول است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن با قوت سمیت وجاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان وامثال آن از بدن بغایت موثر وطلاء آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب وتحلیل اورام وکماد آن جهت درد سر بارد نافع وچون داخل نبیذ کنند قوت آنرا قوی کرده اند وسکر بسیار آورد وچون مسکر ومضر دماغ وعقل ومقعد است وسبات بسیار می آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو ومالیدن اطراف سفلی بدن وربوبها حامضه خوردن وبوئیدن گلها وخوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است

* زوفای یابس * بضم زای وسکون واو وفتح فا والف * ماهیت آن گیاهی است معروف بروید در زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی ومرزنجوش وبا عطریت وشاخهای آن پرگره وبرهرگرهی گلی مائل بزردی وبی تخم وتلخ مزه ونوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است وبهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند وآنرا زوفای مصری نامند * طبیعت بستانی آن در دوم گرم ودر آخر آن خشک وکوهی آن قویتر از بستانی * افعال وخواص آن ملطف ومسهل بلغم ومخرج ریاح غلیظه وکرم معده ومحلل اورام وجهت فالج وسرفهٔ مزمن وربو وورم شش ونزله وعسر نفس ودرد سینه وپهلو وزانو ومعده وجگر وقولنج وسحج امعا وگزیدن جانوران سمی وداء الثعلب وداء الحیة وبخار آن جهت تحلیل ریاح گوش ومضمضهٔ پختهٔ آن با سرکه جهت درد دندان وآشامیدن طبیخ آن با آب وعسل وسداب جهت ورم شش کرم وربو وسرفهٔ مزمن ونزله که از سر بحلق ریزد وعسر النفس وکشتن کرم معده وحب القرع وبدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده وآشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ وبا قردمانا وایرسا قوت اسهال آن قویتر وجهت نیکوئی رنگ رخسار وبا شراب جهت استسقا وگزیدن جانوران سمی وبا طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی

وضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و بخته آن جهت
نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی
و انا رترش بدل آن صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود ان شاء الله تعالی

* زوفاء الرطب * بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی سکل میش و بترکی شقلداق نامند * ماهیت آن
چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیرداروباحلدت
از منافذ بطریق ترشح بیشتر برمی آید و در آن مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم
را از آن جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از آن برآورده و هرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را
بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند گویند ایلچون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد آنرا
زوفای تر نیز نامند و در نهایت قوت است از غیر آن * طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است
* افعال و خواص آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و
گرده شربا و ضمادا نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب
و آکله و ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه
گوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت
نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت
آن یک مثقال تا سه مثقال و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مدا کیر بهترین ادویه است

* فصـــــــــل الزای المعجمة مع الهاء *

* زهرة الملح * بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله * ماهیت آن چیزی
است شبیه بشوره و شور طعم زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی گویند
در حینیکه آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زهرة الملح حاصل میگردد
و ماسرجویه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد مائل بسرخی است با جزای منعقده
مانند دانه چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت گداخته گردد و مغشوش آن در آب
* طبیعت آن بنهایت گرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشاوه
عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و
با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک یک دانگ با سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک
هندی و مدر عرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست

* زهرة النحاس * بضم نون و فتح حاء و الف و سین * ماهیت آن چیزی است شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن
آب بر روی مس تفته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست * طبیعت آن در
قوت قریب بزنگار است * افعال و خواص آن اکال لذاغ و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر
و اکتحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور سحیق آن با روغنها جهت رفع کری مزمن

و غرغرهٔ آن با عسل جهت ورم بارد و لهاة و ملازه و مری و باز و هنها و مرا هم ها جهت بردن گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن دانهٔ بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بلور و دفع و بهق سفید و از سموم قتاله است *

* زهره * بفتح زای و سکون هاو فتح راء مهمله و ها قرنفل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و منکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و بعربی بر زغواه اطلاق میکنند و وج را نیز مینامند

* فصـــــــل الزای المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة *

* زیبق * بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلواعون نامند * ماهیت آن * از جملهٔ فلزات معدنیه است و شبیه بنقرهٔ گداختهٔ متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از ان بلاد میآورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هرچند بران چندان اعتمادی نیست که در شهرنا و رجنته بان که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی بتعمل بعمل میآورند بدین قسم که حیوانات مردهٔ متعفن شده خصوصا سگ را دو زخمها پر میکنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بر میآورند در آنها سیماب مییابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که بر نیاورند زخمها را خالی مییابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون مییابد و در طبقات قطعهٔ ضخیم طلق نیز مییابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میکرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا بفرنگی پیپ نامند میآورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب و جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانچه جائیکه ملح کاران کار میکنند بنزدیکی آن آب میکذارند در ان قدری جمع میگردد * طبیعت آن * در درجه دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته * افعال و خواص آن * حادر و قابض چون مبرود و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز یی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یکحبه و بتدریج تا یکدانگ از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود گذشتن آن از امعا و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمیماند و بزودی برمیآید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بیعدیل است و طلای مقدار قلیل آن که یکمثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک غائر بزنند بحدیکه خون بر نیاید و سیماب را با آب برگ تانبول و یا با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماهیت و یا بعضی ادهان مناسبه آنمقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از لحظه سر را بشویند و بعضی بعد از سر تراشی لنگ یا پارچهٔ صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب خام را در پارچهٔ بسته بر یافوخ خود میمالند و آنچه از ان ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب بیکساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول و یا آب برگ ریحان و با آب دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادثه از ان و منع نزلات و مرضی که در بنگاله مشهور است که در انف بهم میرسد و آنرا اهوا مینامند مؤثر و مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن گاو که با یکصد و یک آب شسته یا با موم

وروغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیهٔ بدن و رگ که هفته سه بار بعمل آورند و دیدان بعض
غذاهای لطیف و بی نمک و یا کم نمک تناول نمایند ولیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و گوش نرسد
زیرا که بسیار مضر اند دماغ و مورث فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنگ و خسارا ست و هوام مانند
مار و عقرب و غیرهما از دود آن میگریزند و اگر نگریزند میمیرند و طلاء کشتهٔ آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب
و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفهٔ رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بربدن بمالند نیز جهت
دفع قمل و چون کشتهٔ آنرا بریسمانی بمالند و بر گردن و کمر و بازو بندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات ببندند
منع تکون قردان یعنی کنهٔ حیوانات کرده و با کبد روزا تینج و موم و روغن زیتون طلاء آن جهت دانهای آتشک و قروح
خبیثه و اکاله از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز
مانند آن و چون زیبق را بطعامی بسرشند و بخورد موش دهند بمیرد مقدار شربت آن از غیر مقتول تا دو درم بدل آن
رصاص محلول و مصعد آن بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع امعا و چون غیر
مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن
مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند بر مس
و یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب
بران بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بران بچسپانند بچسپد یک لا ورق و یا دو لا ورق یا لاهم اگر سنگین و بسیار رنگین
خواهند تا سه ورق پس زمانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و یا قدری بر آتش
گذارند و مهره کنند ملمع نقرئی و یا طلائی میگردد و چون زیبق را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد
و منجر بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و قلعی
در گوش کنند تا زیبق بران بچسپد و بر آید و اگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن بر آید و چون زیبق را
بخورانند که مانند زهر ماده گردد و با ادویهٔ مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق
خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی بر آید ببعض آشامیدن آب گوشتها و چرب مزلق و اگر مقتول است و اوجاع
بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم جسد عارض گردد علاج و آنست که شیر تازه دوشیده بنوشد و قی
کند و یا جمیز را بسته در بزرکرفس و یا شراب و یا فودنج جبلی و یا زوفای خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر
قد ایمه که در زیبق را سفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آنرا بر پارچهٔ کرباسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او
شپش بسیار باشد ببیش سر بندند شپش بسیار در ان آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل بر طرف گردد و بدستور تصعید
و حبس و در از دهن و فساد و عقل و تمر و طب و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنگ سیماب را مکلس
مینمایند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و مکلس کرده آنرا از ملک خود میآورند خصوص فرانسیس و میگویند جهت آتشک
و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزیهٔ ضعفا و پیران نافع و طریقهٔ استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت
روز یا نه روز روزی یک حب آنکه بمقدار فلفلی است صبح ناشته بلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند
و هرگاه دهن بجوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از ان نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند

* زیتون * بفتح زای و سکون یاء و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و نون * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا
درخت بزرگتر و برگ آن ابیض تر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد و گویند تا هزار سال میماند و
گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی است * طبیعت رسیدهٔ آن گرم در اول و با قوت قبض و نارس
آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن گرم و خشک * افعال و خواص آن سریع الاستحاله بسودا و صفرا و تازه و یاقوتی رنگ آن
مرخی معده و مغثی و بهترین آن سبز رسیدهٔ آنست که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود دفع تهیج دله بعد از آن
درین وقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز گردکان و بادام
و روغنها و سرکه و گویند مصدع است و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است و ضماد آن جهت
رفع سبوسهٔ سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلاء دانهٔ آن با پیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیدهٔ
آن با دانه جهت ربو و امراض شش نافع و برگ آن در دوم گرم و خشک و ضماد آن جهت قروح چشم و اورام حاره و
التیام پوست سر که منقطع شده باشد و جمره و نمله و منع سعی و زیاده شدن آن و شرص و با نارسی و با عسل جهت
داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلاء آن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پختهٔ آن با آب غوره
بعد یکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه با آب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده
و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه با آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصارهٔ
آن با افعال مثل گوره مانند برگ آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت بر آمدگی
حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و داخل شیافات کحل اجفان مینمایند و چون مغز دانهٔ آنرا با پیه و آرد
بیامیزند و بر برص ناخن کنند ازاله زایل میسازد و بیخ درخت آنرا چون با قدری برگ آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند
جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر
و تعلیق بیخ آن بالخاصیه جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک و برگ تازهٔ آنرا در کوزهٔ کنند و در کورهٔ کوزه
گری گذارند تا بسوزد پس از کوزه بر آورده شراب بر آن بپاشند و بار دیگر بسوزانند اما نه با آن حد که رماد گردد بلکه
احتراق کمی باید گویند در جمیع افعال قویتر از توتیا است و رماد برگ آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از
جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته اند و ضماد مدقوق برگ
شاخ اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند و رطوبتیکه از شاخ تازهٔ آن که در حین سوختن بر می آید جهت
جرب و سبوسهٔ سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت
گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر و ضماد رماد آن با عسل
و آب ثمر آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون در آن خیسانیده
باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا و مائل بسرخی است * طبیعت آن در
اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن در تقویت ذهن قویتر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم
و رفع رطوبات سر و جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری آن قویتر و مدر بول و حیض و حمول آن
جهت جرب متقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصارهٔ برگ زیتون که برگ آنرا

بکوبند و بدان شراب و یا آب بپاشند و بعضا زند و بکذارند تا منعقد و خشک کردد جهت سیلان رطوبات و لطف آنها بهتر از سائر ادویه است *

زیتون الماء

* زیتون الماء * زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی کویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است *

زیت

* زیت * بفتح زای و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه * ماهیت آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده کیرند و مغشوش و غیر مغشوش میباشد و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر کردد و از هم منقطع نکردد بخلاف مغشوش * طبیعت آن در دوم کرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آن که در آب کرم ریزند و خوب برهم زنند و بکذارند تا بالای آن آب آید و سرد کردد و بردارند کرمی آن کمتر و الطف و بیلدع * افعال و خواص آن آشامیدن چهار ده مثقال آن با یکرطل آب کرم و یا با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب کرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ورک و غیرها و قی کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج و رمی و سلس و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بکذرد و بعضی کویند چون شش سال بکذرد آنرا زیت العتیق نامند * طبیعت آن کرم تر از غیر عتیق آنست * افعال و خواص آن محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون کرم نمایند و بر موضع عقرب کزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میکردد و آنچه از هفت سال بکذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هرچند کهنه تر شود قوی تر میکردد و کویند تا چهار صد سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده کیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد * طبیعت آن معتدل و با قوت قابضه و کویند در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کنندهٔ اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و کویند چون بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز با لمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در آن روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن کیرند مولد خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه * و دهن زیتون بری را در سائر افعال و خواص قائم مقام روغن کل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص بنوعی دون

نموده باشند اندر رتان میرن بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا
و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن هرد و را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله
و کاف والف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده با نجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا
زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب
اندازند و یا در ظرف کرده در تنور گرم کذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده بگیرند و یا آنکه در
آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن
نسوزد و آنچه را برآن نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند زیبونی است

* زیتار * بفتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی عکر الزیت نامند * ماهیت
آن ثفل روغن زیتون است * طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد
و بعد از آن بفشارند و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم * افعال و خواص آن قویتر از حضض است طوخ
آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب مواشی و دواب نافع و گویند هرچند کهنه تر
شود بهتر میگردد و در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازهٔ آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا
و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است

* زیت السودان * بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن روغن ثمری است که زیت
الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی
بخورک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خار دار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از این گیرند و طعم
روغن آن شیرین و خوشبو است و بشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خار آنرا دواب
میخورند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است * افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف
اخلاط و محلل رطوبات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده
نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند

* زیرباج * بکسر زای و سکون یا و رای مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیربای فارسی است * ماهیت آن
بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یکرطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده
و بادارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و یا شکر سفید
و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در گلاب شیره گرفته و یکدرم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سداب و قلیلی زعفران
داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک
کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده دو جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مرّی
و کشنیز و زیرهٔ کرمانی در آن داخل نمایند * طبیعت آن معتدل مائل بسردی * افعال و خواص آن لطیف
و موافق امزجهٔ اصحا و صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مرهٔ صفرا و محلل اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد
و جهت تبهای نائبه و شطر الغب نافع مضر امزجهٔ بارده است

* باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است *

* فصل السین مع الالف *

* ساج * بفتح سین و الف و جیم بهندی ساکهو و ساکون نیز نامند * ماهیت آن درختیست هندی بقدر درخت چنار و بزرگ و صلب مائل بسیاهی و کثیرالورق و خشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و پسته و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوش داده میخورند * طبیعت چوب آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت * افعال و خواص آن ضماد سائیده آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دمویه و صفراویه خصوصا با آب اشیای بارده و خوردن نشارهٔ آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده و قوی الاثر و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماميثا و امثال آن اندک از ان پس مانیده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است و پوست آن قابض و رمخضب ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون نافهٔ مشک را در ان گذارند حافظ بوی آنست و وزن آنرا زیاده میسازد *

* سادآوران * بفتح سین و الف وفتح دال و الف و واو و راء مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسي درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربي سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمي ملاد ازان ترتیب میدهند و آنرا سواد القضاة نیز گویند * ماهیت آن چیزی سیاه مائل بسرخي و براق شبیه بشیح و با اندک تلخي و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند انچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است و انچه تحقیق شده از جنس خطامی آرند و بهندی کوی خطائي نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعي گفته چیزیست که درمیان درخت بطم کهنه یافت میشود و آنرا آب بن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعني کردکان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است و بهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق و چون در آب گرم زمانی بخیسانند محلول آن برنگ اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخي بود * طبیعت ان در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله * افعال و خواص ان رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم خصوصا اسهال شربا و ضمادا حابس اسهال دموی و التیام دهندهٔ زخمها و با سرکهٔ شراب جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده برمو بمالند جهت تقویت بیخ و منع اسقاط آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی موثر و بغایت مسود آنست و فرزجهٔ آن با سرکه و حقنهٔ آن بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن مورد است *

* ساذج * بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم بهندی پتر و تیزپات نیز نامند * ماهیت آن برگ درختی هندیست باریک طولانی از برگ بید عریضتر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط و دو در کنار برگ و دو در مابین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض

سادآوران

سادج

برگ چنانچه در برگها ماده دیگر اشجار میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه بسلیخه میباشد و بجای سلیخه میفروشند و منبت آن اکثر در کوهستان ما است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنگاله واقع است و درخت آنرا از آنجا اخذ نموده بمرشدآباد و غیر آن نیز میآورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و امکان اصل ندارد و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بو تند طعم آنست که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی اسارون و وج و ایرسا بود * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و مدر بول و حیض و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بد بوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر مزمن و امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سوء القنیه و تفتیت حصاة و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مزه سوداء و منع و اخس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بد بوی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلاء آن با سرکه جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر رئه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن در وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است

* ساکودانه * بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها * ماهیت آن دوائیست که در جزیره دهناسری و شهرنار و جنگ سیلان و مرکی و گلده و ملاکا که از جزائر زیرباد اند پیدا میشود درخت آن مانند درخت سنبل که درخت هندیست که از ثمر آن نوعی پیه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک رخو مرده مان آنجا اول پوست سخت بالای آنرا دور می کنند و آرد لدانه دار آنرا از چوب ترتیب داده بر آن درخت میکشند از آن دانها و مانند فتیله نیز چیزی جدا میشود آنها را خشک کرده دانها را میفروشند و فتیله مانند را که کم بها ست بمصرف خود میآورند و بقول دیگر آردیست که در چوب درختی در آن حاصل میشود برمیآید آنرا با آب خمیر کرده حبوب بمقدار صغار مانند لقل خشخاش میسازند و میفروشند * طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص آن مقوی و مسمن و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و مشهور آنست که قدری از آن را با شیر تازه در دیگ ها تنک شیر برنج طبخ نموده بخورند یا نبات شیرین کرده میآشامند و کسی را که شیر موافقت نمیکند با دو زیره را با دو آب پخته و با نبات شیرین کرده میخورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

* سالامندرا * بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از عظایه است و بترکی بلاله اغو دیرن نامند * ماهیت آن جانوریست شبیه بمارروده سیاه و پا دارد و دستها و آن کوتاه تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و پهنتر از سام ابرص و لون آن ابلق از زرد و سیاهی و بطی الحرکة و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و گویند آتش در آن تاثیر نمیکند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده گردد و این اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود * طبیعت آن بغایت گرم و خشک * افعال و خواص آن

ساکودانه

سالامندرا

یکمثقال آن از سموم قتاله است مانند درازیح وشحم رمعفن ومفرح جلد وروغنی که دران مهرا پخته باشند مثل لدغ موی ومفرح مطبوخ وچون دست وپای آنرا قطع کنند واحشای آنرا اخراج نمایند ودر عسل چند روز بنهند ازند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل واورام بارده نافع وعلامات کسیکه آنرا خورده باشد کزاز وخلدر ودرد معدهٔ شدید وورم شکم شبیه باستسقا واحتباس بول وورم زبان وزوال عقل وتبدیل رنگ بدن بسیاهی وبعضی مانند بادنجان وازگزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد ومعالجه وتریاق آن علاج وتریاق درازیح است ولعوق راتینج وعلك البطم با میعه وجنطیانا وعسل یا تنه وعسل وآشامیدن طبیخ کمافیطوس وخوردن قریضی که دران کمافیطوس پخته باشند وخوردن برگ سوسن در روغن زیت پخته ومرق ضفادع ومطبوخ بااصل قرصعنه وتریاق آن تخم سلحفاة بری یا بحری در آب شیرین پخته است

* سامان * بفتح سین والف وفتح میم والف ونون * ماهیت آن نوعی از برد پست که بفارسی پیرزنا منند بسیار نرم وباریك ومائل بزردی واز آن حصیر ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد وخشك * افعال وخواص آن جلوس بران باعث فرح وجهت رفع بواسیر نافع وسوختهٔ آن قاطع نزف الدم است

* سام ابرص * بفتح سین والف وبیم وفتح الف وسکون باء موحده وراو صاد مهملتین بشیرازی ماترنك وباصفهانی مالمالی وبهندی چهپکلی ودربنگاله تکتکی نامند * ماهیت آن اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که بروی آنرا سام ابرص وبلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه وآن کوچکتر از چلپاسه وشبیه بحردون وبانقطها است وسمیت آن بحد سمیت چلپاسه نیست وبهترین آن آنست که در بستانها باشد * طبیعت سرد ونوع آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن ضماد کوبیدهٔ آن برا عضا جاذب پیکان وخار ورافع ثآلیل ونمليه ومسماریه وگذاشتن جگرخشك آن بردندان کرم خورده مسکن درد آن وطلای خشک آن باروغن زیتون بر سر وغیر آن جهت رویانیدن مو ورفع احتباس بول وچون شکافته برموضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد وقطورزبد آن وخون وبول آن باندک مشك در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار موثر وهمچنین جلوس در طبیخ آن همین اثر دارد وخوردن آن مورث سل وامراض ردیه مصلح آن شربت ریباس وامثال آنست

* فصل السین المهملة مع الباء الموحدة *

* سبج * بفتح سین وباء موحده وجیم درآخر معرب شبه فارسی است وآنرا سبق وشوق نیز نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه وبراق وزود شکن وسبک واز بلاد سودان وهند وجبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست * طبیعت آن دردوم سرد ودرسوم خشك * افعال وخواص آن خوردن آن جهت خفقان وکشودن سده وتقویت معده وتفتیت حصاة ویکدانک آن باشراب مقوی باصره ودل واکتحال محرق مغسول آن باعسل جهت جلای بصر ورفع غشاوهٔ رقیق وتقویت قوت باصره بغایت نافع وبدستور میل آنرا در چشم کشیدن وپیوسته دران نگاه کردن مانع نزول آب ومقوی باصرهٔ مشایخ ونگاهداشتن آن باخود بطریق انگشتری وغیر آن جهت رفع چشم بد وتعلیق آن برسر رافع درد سر ونگاهداشتن قطعهٔ آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع ووحشت آزموده است وگویند چون سورهٔ لم یکن بر صفحهٔ آن بقلم خفی وسطور دقیقهٔ چند نویسند وصاحب لقوه پیوسته دران نگاه کند ودر غیر آن نظر نکند دیگر روز لقوهٔ آن زائل گردد واز مجربات شمرده اند وارسطو گوید کسانیکه مسن باشند ودر چشم ایشان ضعفی باشد ویا مانند خیالی ویا حبابی ویا مگسی ویا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینهٔ از ان سازند واکثر در ان نظر کنند زائل گردد وطلای مسحوق آن

با آب بومادران جهت ادرار بول مجرب مضر سپرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از دربند قفچاق می‌آرند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد میگردد و نوع دیگر را از جیلان می‌آورند و این کالی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که آن با آتش بر افروخته میگردد مانند هیزم و بوی آن مانند نفط است

* سپستان * بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوڑہ نامند و معنی سپستان اطباء الکلبه است بجهت شدت نفع آن از برای کلبه و آنرا مخاطه مخاطیا نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و در اندرون متصل بتخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشند و در پختگی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیده رسیده تازه بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تا بقد و قامت و زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بلاد فارس و نواحی آن کثیر الوجود * طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر * افعال و خواص آن کذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفهٔ حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویهٔ مسهله و تبهای حارهٔ صفراویه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادویهٔ حاده نافع و قلیل الغذا و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق آنچه در امعا است خصوصا تحقین با آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در ردوشاب جهت کشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از هی عدد تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن در مزورین برگ گل سرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورستهٔ آنرا ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحهٔ احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوختهٔ خشک آن جهت تسکین وجع و زخم با آتش سوخته مفید *

* سپیه * بفتح سین و کسر باء فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنگی نام ماهی است * ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران بر آن نقش حلی و زیور کنده در آن نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن مینویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد بحدیکه چیزی در آن نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آن خانه چراغی دیگر نباشد گویند آن خانه پر از گل و بنظر می‌آید و گویند بیضهٔ آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

* فصل السین مع الخاء المعجمة *

* سخار * بفتح سین و خا و الف و راء مهمله * ماهیت آن گیاهی است شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بدبو * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سدهٔ جگر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن یکوزن آن و نیم آن اذخر است

وسحاله * آنچه از فلزات بهم مانند جدا کنند که بکار می برند نامند و آنچه در حین کوفتن از آن ریزد

* فصل السين مع الدال المهملة *

* سداب * بضم سین وفتح دال والف وباء موحده وبدال معجمه نیز آمده لغت عربی است وبیونانی فیجن وبرومی فیجانن وبهندی ساتول وساتری وبلغتی زونجی وبهندی تلتا نامند * ماهیت آن سه نوع است بستانی وبری وجبلی درخت بستانی آن تا بقدر ذرع ویرشاخ وبرگ آن ریزه وتند بو وبسیار سبز کو یا براق غباری نشسته وگل آن زرد وتخم آن در غلافی وسه عدد بهم پیوسته مثلث شکل وبهترین آن بستانی سبز تازه تند بو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وتازه آن در آخر گرمی وخشکی کمتر تا دوم * افعال وخواص آن در کافی از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت است که سداب زیاده میکند عقل را و از آن حضرت علیه السلام وحضرت ابی جعفر علیه السلام نیز وارد است که سداب زیاده میکند عقل را وتوفیر میدهد قوت دماغی را ولیکن آب پشت را متعفن میکرداند ونیز وارد است که جهت وجع گوش نافع است واطبا گفته اند با تریاقیت ومفتح سدد ومحلل ریاح وبلغم ومقوی معده ومشهی طعام ومدر حیض وبول ومخرج فضول بسیار ومجفف منی ومسقط جنین وقاطع باه اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض وغیرها جهت امراض دماغی وعصبانی مانند فالج ورعشه وتشنج امتلائی واوجاع مفاصل وعرق النسا شربا وضمادا وجهت سینه ویرقان وطحال وقولنج ریحی ولقتیمت حصاة وبواسیر وامراض مقعده ورحم شربا وآشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب وبا شبت خشک جهت تسکین درد پهلو وسینه وتنگی نفس وسرفه مزمن وتسکین مغص وورمها ریه ووجع مفاصل وعرق النسا ولرزتبهای بارده ومطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده ومطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی وبدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر وبدستور با انجیر ونمک پرورده آن وبا نمک جهت خلت بصر وخائیدن برگ آن رافع بوی پیاز وسیر از دهان وتقلیل آن مقوی هاضمه ومشهی وجشا آورنده وبا انجیر کردکان جهت سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت آن هر روز بقدر یک درم جهت ازاله فالج ورعشه وتشنج مجرب وخوردن تخم آن وبدستور حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی ومقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ وتخم آن باعث سقوط جنین وهمچنین حمول وبخور آن ومداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر وحواس وتاریکی قلب وضماد برگ آن جهت ازاله درد گزیدن عقرب ورتیلا وسگ دیوانه مفید ومانع حمل وقطور عصاره آن در گوش جهت دوی وطنین وثقل سامعه وقطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان وقطع رعاف وبدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید وضماد آن با روغن گل وخل خمر جهت تسکین صداع وبا ورق الغار جهت ورم انثیان وبا موم وروغن مورد جهت بثور وبا شبت وعسل جهت قوبا وشستن عضو با آن ونطرون جهت دفع بهق سفید واقسام ثآلیل نافع وانحتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج وچون آنرا در روغن زیت طبخ دهند ومثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند وبا خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه است وعصاره آن در سایر افعال مانند برگ آنست وقطور واکتحال آن با آب رازیانه وعسل در چشم جهت رفع ضعف آن وبا عسل جهت خلت نور باصره وچون آنرا در پوست انار گرم کنند ودر گوش بچکانند جهت تسکین درد آن وطلای محلول آن در سرکه وسفیداب وروغن گل سرخ جهت حمره ونمله وقروح رطبه سر وبا عسل جهت درد مفاصل وبا عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال وگویند خوردن آن جهت

فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یک درم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ
دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی
و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیر السن را سه درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن
صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آنرا چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و یا سکنجبین بیاشامند
صرع و کابوس و خدر بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ
آن و چون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا
داخل نبیذها کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بزودی از بدن بر می آید و لیکن مورث رطوبت
دماغ و صداع و دردسر و ثقل آن میگردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و دیر
ثافسیا است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کش ران و برص و فرزجه آن بقدر یک دانگ جهت اخراج
جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یکجزو آنرا با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند جهت استرخا و برودت کرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرزتبها
و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکمثقال آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص
و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است

* سداب بری * برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بد بوتر از بستانی است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و
دوائیت بر آن غالب * افعال و خواص آن * قرب سموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دفلی است حرارت
و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها بر آید و بول و غایط بند گردد و مداوات این نیز مانند مداوات آنست
و عصاره آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان
و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد
پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با پیه ممزوج نمایند و محرور
المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی
اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش
ولهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد

* سدر * بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آنرا بعربی نبق گویند * ماهیت آن
بری و بستانی میباشد بری آن پرخار و آنرا ضال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی دار بشکل سنجد و بعد از رسیدن
سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار
خوب و شاداب و باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و وفور بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرم سیر بهم
میرسد و بهترین آن بزرگ پرگوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و از سدر
مراد برگ سائیده آنست * طبیعت ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن
سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند

* افعال وخواص نارس آن قابض ولزج وبعد از رسیدهٔ آن قلیل الغذا ورد یرهضم ومصالح الکیموس ومسهل بعصر ونیم رطل آن مسهل صفرا از معده وامعا ومطفي حرارت غریبه وخوردن ترش رسیدهٔ آن مانع صعود بخارات بدماغ ودافع صفرا وتشنگي وآب شیرین آن مفتح سده وکشندهٔ کرم معده وامعا ومضر مبرودین مصلح آن سکنجبین وخشک آن قوي القبض وآرد آن که سویق النبق نامند که تا رسیده را خشک نمایند وهستهٔ آنرا برآورده آس نموده عند الحاجة بقدر مطلوب باب ممزوج کرده اندکی شیریني ویا یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند وبریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری وقرحهٔ امعا وحمیات حاد نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین ودر مبرود کلقند ومصطکی ومقدار شربتهٔ مغز دانهٔ آن مطفي حرارت حمیات حاده دمویه وصفراویه ودقیه وجدري وحصبه ومسکن عطش بغایت قابض وضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستگي اعضا وتقویت آنها مجرب وطلاء مطبوخ آن بحل نستي اعضا وتقویت آنها وعضلات وسرعت حرکت اطفال موثر وضماد شکوفهٔ آن در حمام جهت رفع که چون دانهٔ نبق را در گلاب بخیسانند وبکارند از برگ وثمر آن بوی گلاب آید واگر بعسل آلوده شیرین شود واصلی ندارد وبرگ آن که سدر باشد ضماد آن وشستن بدن در حمام بدان جهت زخمها وتنقیهٔ چرک بدن وتقویت موی ومنع سقوط آن وتقویت اعصاب وطریهوام وضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره وتحلیل آنها وبتنهائي نیز جهت تحلیل اورام حاره ونضج آنها وبدستور طبیخ تازه ویا خشک آن همین اثر دارد وبتنهائي نیز جهت تحلیل اورام حاره ونضج آنها ونشارهٔ چوب آن در آخر اول سرد ودر آخر دوم خشک وقاطع نزف الدم ورافع قرحهٔ امعا واسهالي که از ضعف معده بهم رسیده باشد ودافع استسقا وسپرز وبدستور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا وذرور آن جهت زخمهای حاره مانند جدري وغیره نافع ومقدار شربت آن تا هفت درم وآشامیدن آب مطبوخ ریشه وبیخ آن که از زمین برآورده اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید وغلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت وفربهي بدن ونیکوئي رنگ رخسار نافع وغذائیت بسیار دارد واکثر فقرا وجوکیان هند این را مستعمل دارند وصمغ آن طلاء جهت حزاز نافع است

زحضرسا ہوا آن
لعاب زیاده میکرد
وجع گوش نافع
ال ومخرج فضول
الله

* فصــــــــل السین مع الراء المهملة *

سراج القطرب

* سراج القطرب * بکسر سین وفتح را والف وجیم والف ولام وضم قاف وسکون طا وضم را هرد ومهمله وباء موحده وتطریل نیرنا مند * ماهیت آن گیاهیست که تر وتازهٔ آن در شب مانند چراغ درخشد واین اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسي چراغ نامند ودوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده وبعضی غیر پرنده که در شب میدرخشد بفارسی کرم شب تاب وبهندی بهکه جوکني نامند ونیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگسي که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی ودر شب تاریک بالجمله میدرخشد وآن اسم دوائیست که بیوناني افینوس نامند بمعني حدقي ونیز نباتی دیگر که آنرا بیوناني خیس نامند وبعضی بر خیری جبلي که گل آن آسمان جوني است وبر گیاه دیگر که آنرا بیوناني لوسیماخیوس نامند وبر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربي بخیله نامند ودر میان گیاه کتان بسیار بهم میرسد وگل آن سرخ مانند ورد احمر وبیخ آن بقدر گردکان وحفاران وفلاحان آنرا یافته میخورند وبر یبروج نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نوراني وروشن میباشد مادام که تر وتازه است ولهذا آنرا در پارچهٔ تر کرده نگاه

میدارند ونیز بیبروج الوتارا طلاق می نمایند ویوسف بغدادی آنرا بیبروج الصنم دانسته وگفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان علیه السلام با آن استعانت میجسته بر همه اعمال خود وهمچنین اسکندر رومی وآن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام وبیخ آن بیبروج الصنم است که بادشاهان تعظیم آن میکنند ودر خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق است وبتفصیل در مالایسع مذکور است وصاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن گفته افینوس است ودر حرف الالف مع الفا مذکور شد * افعال وخواص آن جهت رفع سموم وگزیدن رتیلا نافع است

* سرخس بفتح سین و را وسکون خا وسین مهمله اسم فارسی است ویونانی بطارس و در تنکابن و دیلم جمازو بهندی کیل دارو وبسوره نیز ودر بنگاله پنکهراج نامند * ماهیت آن بیخی است سیاه رنگ مائل بسرخی و پرگره و پر از ریشهای باریک ونرو ماده می باشد نر آن بی ساق وبی ثمر و بی گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی وکمتر از آن وبر اطراف آن برگهای مشرف نزدیک بهم شبیه بپرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ ومنحصر بر یک برگ مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند وبهترین آن بزرگ سنگین مائل بسیاهی است که مکسور آن فستقی رنگ باشد * طبیعت آن گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن جالی ومفتح ومحلل نفخ ومجفف بیلاغ ومفرح ودافع قمل ولبخارسودا ومسهل اقسام کرم شکم را معا خصوصا با خربق سفید یا سیاه وبا سقمونیا وعسل ودستور لعوق آن با عسل مخرج ماء اصفر ومانع حمل ومسقط جنین وحب القرع است وجهت خفقان عسرالعلاج وجراحت کرده ومثانه وعرق النسا ونقرس ودرد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع گرفتگی اعضا وسقطه وضربه بغایت مفید وچون از نوع نر آن شش رطل تازه نازک را بقدر با قلی ریزه کرده ودر ده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود وبا عسل یکسان گردد ودو صد مثقال بمانند وهر روز چهارده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب وذرور خشک آن جهت جراحت رطبه عسرة العلاج بغایت آزموده وچهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع وجنین وسه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است وشرط استعمال آن آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند وبرگ تازه نورسته آن ملین طبع وچون چند روز متوالی بیاشامند مواد متن چشم را بتحلیل دفع کند وضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول وچون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید وفرش نمودن برگ آن در خانه مانع کیک * مضر رئه * مصلح آن شیخ ارمنی * مقدار شربت آن تا ده مثقال * بدل آن قنبیل است

* سرس * بکسر سین و را وسین مهمله در آخر اسم درخت هندی است وگویند که آنرا سلطان الاشجار وبفارسی درخت زکریا نامند * ماهیت آن درخت هندی است موزون وبرگ آن بادامی شکل وبی تشریف بعرض انگشت کوچکی وبطول یک ونیم بند انگشت واز برگ تمر هندی اندک بزرگتر وبشکل آن ودر شاخهای باریک محاذی یکدیگر ومتراکم وگل آن شبیه بگل گلاب جامون وخوشبو ورنگ آن زرد وبعضی سفید نیز نادر او تخم آن بقدر تخم خیار شنبر واز آن کوچکتر ونازک ودر غلافی مانند تخم قرظ اما از غلاف آن بزرگتر وبسیار پهن تر وتازه آن نرم وخشک آن بسیار صلب ودیر کوبیده میگردد وطعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت وحلاوت کمی و پوست درخت آن ضخیم وخشن * طبیعت آن سرد وخشک و شاید گرم باشد * افعال وخواص آن خوردن برگ پخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند وعصاره برگ آنرا در چشم بچکانند ونیز بخورند ومضمضه بآب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه ودندان مجرب وچون پوست درخت

آنرا مثقال اریکماشه نرم کوفته پخته روغن گاو تازه مثقال ربع سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا بیست روز زیاده روز بروز نمایند و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و نقرس و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که بکوبند آنرا نیمکوفته اما پوست نازک آن را پوست آنرا دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور مقرر عرق کشند و تا بیست و یک روز بازیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن آن تا یک وزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و گنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و از مرکه تو ریز نمایند و روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر مدت بیست و پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چند ایام شرب آن کافی است و باید که عرق آنرا در ظرف روغنی نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را میشکند و ضماد آن جهت یرقان و دمامیل و بثور و اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران عصب و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشند و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون نوع سفید گل آنرا در دهن کنند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یک درم کوفته و بیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهت خنازیر و چون با نمک طبرزد با آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند موثر است

* سرطان نهری * بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر راء و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند * ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن مادهٔ آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن کثیر الغذا و بطیء الهضم و مبهی و با قوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب و خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفهٔ حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویهٔ مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر و غایت نافع و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول حیض و فضلات و مسحوق آن با دروج جهت سم عقرب و گویند چون آن را با با دروج نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیدهٔ آن بعد رب سکرجه جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار یا ز اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام جاسیه و شقاق و قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقهٔ آنرا با ده اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که

سرطان نهری

بر موضع زخم گزیدهٔ سگ موهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر کند ارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بعد از رد و ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابلهٔ قمر نما شد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بعد سحق و مرکاه با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه موثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادهٔ سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تپ غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوختهٔ آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین مذکور شد

* سرطان بحری * بفارسی خرچنگ دریائی نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود چون از دریا بر آورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثهٔ آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و لازم بوده و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بقلاب نصب نموده با آن صید ماهی میکنند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن سوختهٔ آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوبات تیکه از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید * و طبیعت دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است

* سرنجی بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست * ماهیت آن نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق آن گره دار و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و سفید دانند که پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفهٔ بزرگ و از آن نازکتر و بی طعمی غالب * طبیعت آن مائل بحرارت و رطوبت * افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن باد ارفال سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل ترجهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و داخس را نیز مفید

* سرو * بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نمال نامند * ماهیت آن دو نوع است بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز السرو نامند و متزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانهٔ عدس و از آن نازکتر * طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرم تر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت سائلهٔ از آن ضعیفتر از قطران درخت شربین * افعال و خواص آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کنندهٔ عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح

امعا وسیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و
رفع بول در فراش وعسر البول مفید و غرغرهٔ طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل
جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده و گویند که برگ آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف
الدم و رفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحهٔ امعا نافع و چون ثمر آنرا بسایند و برفرق ضماد کنند
جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و نشارهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصافی جهت
تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برگ آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح
رطبه ضماد او در زرور نافع و ضماد برگ پختهٔ آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با
ادویهٔ مناسبه و بتنهائی جهت فتق و التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخیهٔ سست شده و قطع نزف الدم و تجفیف
زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حارهٔ چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ
آن جهت تنقیهٔ رطوبات دماغی و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصارهٔ ثمر تازهٔ آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر
مقعده و با کتان جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیهٔ قروح وسخه و چکانیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع
و چون ثمر و برگ آنرا با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن را بر موی ضماد
نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا
کوبیده بسرشند و بر موضماد نمایند سیاه و قوی کرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و عدس جهت تقویت معده
نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آنرا در خانه
نگاهدارند پشه داخل نشود و اگر بشود آنرا بکشد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد *

* سرهنچی * بفتح سین و ضم راء مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست * ماهیت آن
نباتی است هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خرد تر و از زمین بسیار بلند نمیشود * طبیعت
آن معتدل در حرارت و در اول خشک * افعال و خواص آن سعوط یکعدد گل آن باد و عدد فلفل جهت تفتیح سدهٔ
خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن لباب پختهٔ آن بطریق بورانی بی
ترشی جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند و برگ پختهٔ آنرا بر موضع مکسور ببندند قائم مقام مومیائی گفته اند *

* سرپهونکه * بفتح سین و سکون را و ضم باء عجمی و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست * ماهیت آن
نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه ذرع و برگهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری الشکل و مزدوج در دو صف
متحاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پائین برگها از بالای آنها باریک تر و پشت
برگها اندک خشن و رگهای آن اندک نمایان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود و طعم آن اندک
تلخ و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و ثمر آن کیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و
کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخمهای آن ریزه شبیه بگرده و پوست آن خاکی و مغز آن زرد و تلخ * طبیعت آن
گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات
سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دماميل و بثور و اورام و مسکن عطش و مانع افساد خون و سموم و چون

سرهنچی

سرپهونکه

مقدار دو آثار از برگ آن و یک آثار از برگ بنگ خشک نموده بسایند و تا چهار روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشه آنرا با یکماشهٔ فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه یا نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنگ نامند مجرب و چون برگ و ساق و بیخ آنرا خشک نموده با یکماشهٔ فلفل سیاه بسایند و هر روزی مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است

سراج القطرب حباحب است

سراج القطربل نباتیست که تا خشک نشده است در شب میدرخشد و گویند یبروج الصنم است و گویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب*

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاخینس بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر لغت یونانی است *ماهیت آن* نباتی است ما بین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و پر برگ و برگ آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوشبوئی مائل بکراهیت و شاخهای بسیار سفید از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برگ آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مائل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک *طبیعت آن* در سوم گرم و در آخر اول خشک *افعال و خواص آن* جهت ازالهٔ توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و اخوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظهٔ بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیهٔ مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مسهل آنست شربا و حمولا و جهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد قی نمودن بآب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم است

سطاریون بفتح سین و طا و الف و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است *ماهیت آن* نباتی است ما بین شجر و گیاه شبیه بعشقه و برا شیار چهار و خرد و می پیچد و بتنهائی و جدا نیز میروید و گل آن شبیه ببنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مائل بسیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برابر آن نامند و در باغها بسیار است و آن غیر ناشرستین است *طبیعت آن* مرکب القوی *افعال و خواص آن* رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آن را چون بکوبند و بر گزیدن گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور آشامیدن آن

سطراطیوطس بفتح سین و سکون طا و فتح راء مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنبهی نامند *ماهیت آن* نباتی است که بر روی آب بهم میرسد بی بیخ شبیه به بادرنجبویه و از آن کوچکتر و از لسان الحمل بزرگتر *طبیعت آن* سرد و تر *افعال و خواص آن* ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبرهٔ اطبای فرنگ در نوع دیگر نوشته اند که برگ آن را شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و جهت حمرهٔ حاده مهمله

سراج القطرب سراج القطربل سطاخینس

سطاریون

سطراطیوطس

واورام بلغمیه ونوع دوم را ذوالف ورق گویند وآن خرنیل است وآنرا ذوالالف ورقه نیز نامند وبلاطینی اسطراطس میل قولي یعني هزار برگي نامند وآن نباتي است باندازه بقدر شبری وزیاده بران وبرگ آن شبیه ببرگ آموز بری واز آن کوتاه تر از ساق آن شاخهای خرد رسته وبر سر هر یك آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت وبا خشونت وگل آن سفید وریزه ومنبت آن زمینهای غیر مزروع معطل *طبیعت آن سرد وخشك *افعال وخواص آن جهت حبس الدم بواسیر ونزف الدم جراحات تازه وکهنه والتیام دهنده آنها ونواصیر وبد ستور ذرور آن مفید است واهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند ونمك آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود وخاکستر آنرا در آب حل کنند وآب آنرا بجز علقه بگیرند وطبخ نمایند تا آب بسوزد ونمك بماند واندکي از ان را بخورند بجهت سعفه یعني کچلي وجمیع اورام مائي وقیلة الماء نافع ومجرب است *

سطرونیون

سطرونیون بفتح سین وسکون طاوضم را وسکون واو وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون راو ونون لغت یوناني است *ماهیت آن نباتي است مابین گیاه وشجر که اکثر در گندم زارها میروید وباگندم میرسد وساق آن باریك وپر گره وبیشاخ وبرك آن بقدر انگشت ابهام مابین استداره وطول وسر برگهای آن باریك واز یك یکر متباعد وزرد رنگ شبیه ببرگ کلم ودر آخر ساق آن شعبهای ریزه وبجای ثمر قبها بران شعب رسته وسفید صنوبری شکل وگل آن سفید وزرد ومانند گل یاسمین وتخم آن مانند زیره وبیخ آن دراز وسفید وبا اندك تلخي وتندي وخوشبوئي وقویترا زسائر اجزای آن مستعمل ومعطس ولهذا آن را بجای کندش استعمال مي نمایند وغلط کرده کسیکه آن را کندش دانسته بشبهه استعمال این بجای آن وفعل این مانند فعل آن وصاحب اختیارات بدیعي بیخ عرطنیثا دانسته ونیست چنین ونیز غیرا ذربو است زیرا که آنها همه با سمیت اند بخلاف سطرونیون *طبیعت آن درآخر سوم گرم وخشك *افعال وخواص آن بغایت جالي وتند ومحلل قوی وآشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده وجهت عسر نفس وامراض جگر ویرقان سدی وادرار حیض وباجاوشیر وبیخ کبر جهت ورم طحال وادرار بول وتفتیت حصاة وسعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات وقطور آن در بیني جهت درد دندان ودرد ادویه چشم جهت جلای بصر وتقویت آن وسعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیره کرماني وزیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وآرد جو جهت تحلیل اورام حاره وطلای آن جهت رفع بهق وجمیع آثار جلد وباگل ارمني جهت رفع درد دندان ودر غرغرجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه ومحرق اخلاط مصلح آن کثیرا است *

*فصل السین مع العین المهملة *

سعد

سعد بضم سین وسکون عین ودال مهمله بفارسي مشك زمین ودرتنکابن استکو وبترکي تپلاق وقرتر ون وتوبالاغ نیز وبهندی موتهه بضم میم وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه وخفای ها ومشکك نیز نامند *ماهیت آن بیخي است بعضی مدور وطولاني وبعضي طولاني وبعضي مفرطح وانواع میباشد یکی بقدر زیتون وبزرگتر از ان وسیاه واندرون آن سفید وخوشبو وبهترین آن بزرگ بالیده با وصاف مذکوره کوفي بستاني آنست وانچه در کنار آبها روید ویا در آبها ضعیف ودوم هندیست که اندرون آن سفید نیست وکوچکتر است از کوفی ویکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است وچون آنرا بخایند زعفراني رنگ بود وچون این را برجلد بمالند در ساعت موی آنرا بسترد واین نوع با سمیت بود ونوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ وگل زرد میروید ودر کنار رود خانها نیز واین اگرچه کوچك است اما بهتر از هندیست زیرا که

اندرون آن بسیار مفید است وخوشبو وبرگ آن شبیه برگ کند نا و از آن بلند تر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت
* طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک و بعضی در اول گرم ودر دوم خشک دانسته اند * افعال وخواص آن
مجفف بیلاغ ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع بارد و
بد بوئی بینی و بواسیر الانف ومقعده ونیکوئی رنگ رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وهاضمه واعصاب وتحریک باه
واشتهای طعام و قروح معده وطرد ریاح وسم عقرب گزیده شربا وضمادا موثر وچون باآب مائیده ودر ظرف سفالی کرده
برروی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده
ورفع سوزش فم معده بسبب بد هضمی و بد بوئی دهان بمشارکت معده نافع و باروغن حبة الخضراء جهت درد کمر
وسردی کرده ومثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه وقطع قی و برودت رحم وبهم آوردن فم آن شربا وحمولا وقطور آن
جهت گرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح و بد بوئی آن وذرور آن
جهت رویانیدن گوشت برجراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد ریحی و بد ستور ضماد آن
جهت امراض مذکوره وطلای آن با زفت جهت جوشش سر وغسول آن جهت سرخ نمودن گونه وآشامیدن یک اوقیه
از شرابیکه یک اوقیه از آن در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده وحب القرع مجرب واستعمال
آن با بیه باعث فساد قوة آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر رئه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار
شربت خوردن محرق خون و مولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از
یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مرور بع آن دارچینی است وچون داخل صابون کنند با عث
خوشبوئی آن گردد و زیادتی تنقیه وجلای آن وباعث نیکوئی رنگ رخسار است وصنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل
است ومصبوغ آن برنگ زعفران طبیعت آن قریب بچهارم گرم وخشک وازجملهٔ سموم ومحرق ومقرح جلد ومورد ان آن
مورث جنون وزیاده از آن کشنده وطلای آن بساعت موی را بسترد وباعث جراحت جلد است
* سعدان * ماهیت آن اسم عربی گیاهی است شبیه بگیاه خسک وخاردار وسفید تر از آن و برگ آن از آن نرم تر
وثمر آن مدور و پرخار وتخم آن بهن واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع زحیر واسهال است *
* سعوط * بفتح سین وضم عین وسکون واو وطاء مهمله آنچه در بینی دمند ومائع باشد بدین نام موسوم است وازاختراعات
جالینوس است وعود العطاس را نیز باین نام نامند *

* فصل السین مع الفاء *

* سفادیکس * بفتح سین وفا والف وکسر دال وسکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن
نباتی است که در بیابان ومعموره نیز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرگ آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ شاهتره واز آن
بزرگتر وگل آن بزرگتر از اقحوان ووسط آن زرد وبعضی را گل زرد ووسط آن سفید ودر طعم مائل بتندی وتلخی وخام وپخته
آن ماکول وبعضی آنرا پیاز بری دانسته اند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مقوی معده و
مسکن درد گرده ومثانه ومفتح سدهٔ احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وسی مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیلهٔ زرد
مسهل اخلاط غلیظه وبدستور دو درهم گل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است ومضر جگر ومصلح آن کثیرا است
* سفرجل * بفتح سین وفا وسکون را وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکی حیوا وبیونانی تود ونیا میلا نامند * ماهیت آن

سعدان

سعوط

سفادیکس

سفرجل

ثمریست معروف و سه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که بعربی مز بضم میم و تشدید زای معجمه و بفارسی میخوش نامند و کویند چون آن را با درخت کویج پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرک با لیده نازک شاداب آن است * طبیعت شیرین آن درحرارت و برودت قریب باعتدال و کویند مائل بحرارت و در آخر اول تر است * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آب کرم کردهٔ آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیهٔ محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مصدع و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در تقویت معدهٔ حار قویتر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرور المزاج و عصارهٔ آن جهت التهاب نفس و ربو و نفث الدم و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و مز آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بهر دو است و لیکن نقل این زیاده از آن هر دو و قرشی گفته اکثار این موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و مستی و غثیان و قی و اسهالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مصدع و مضرتها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبهٔ ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقة البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای به دانه جوزبوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در رتل او تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعصر و با آب برک نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصا صفراوی آن مضر ریه و سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن هر دو تا بیست درم و شکوفهٔ تازهٔ آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ موثر و ضماد آن و بلستور ضماد جرم ثمر و برک آن جهت اورام حارهٔ چشم و سائر اعضا و حبس فضلات از انصباب با عضا و رفع سمیت گزیدگی هوام و نیز تضمید برک آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و خمل آن یعنی پرزی که برروی به میباشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات مفید و روغن به که به رامهرا پختهٔ آب آن را افشرده گرفته با دو چند آن روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سبوسهٔ سر و نمله و قروح دهان و درد اذن و طنین و رفع مانند کی و قرحهٔ رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحهٔ امعا و رفع سم ذراریح و دود حب القرع مفید و

حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفهٔ آن بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از آنست
وبهدانه یعنی تخم آن در دوم سرد تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفهٔ حار و یابس و
تسکین حرارت معده و تپها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل مالین
بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که به دانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم به بعجا ورت اخذ
نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندانها
و مغز آن با عروبیت و مقوی محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحهٔ امعا مقدار شربت آن تا
دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن
بزرقطونا است و طریقهٔ مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچهٔ کرپاس خشنی
بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربهٔ سفرجلی
و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ململات و معجون آن و مهبه در قرابادین ذکر یافت *

سقیل و لیون

* سقید و لیون * بفتح سین و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سفندیلیون بفتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون
یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است
برگ آن شبیه ببرگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم
سیسالیوس و از آن پهن تر و سفید تر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بترب و منبت آن نیزارها و اماکن رطبه * طبیعت آن
در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع
بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازهٔ آن جهت تنقیهٔ چرک گوش
و بخور آن جهت افاقهٔ سبات و لیثرغس مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز
همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آنرا خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور
پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت
اختناق رحم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا ده درم و جهت یرقان بیخ آن
بهتر از ثمر آنست

* فصل السین مع القاف

سقمونیا

* سقمونیا * بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند
* ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و پر شیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک
ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر
آن رطوبتی چسپنده که بدست میچسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر و سبز تر و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر
و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر
و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز بر دور آن فرش میکنند
و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد گردد برمیدارند و یا آنکه بیخ آنرا
میسوزانند تا رطوبت آن برآید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی

بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمقانی آنست که از انطاکیه و یا از جرمقان آورند و صاف و سبک وزن پر
سوراخ شبیه باسفنج و زود مفتت گردد و جرامقه در اصل طایفهٔ بوده اند از عجم که از انجا نقل بنواحی دیار موصل کرده
و در انجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشمی باشد که از پوست گاو میسازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول
آن در آب مانند شیر سفید و چون برزبان گذارند زبانرا بسیار بگزد و گفته اند جرمقانی آن مائل بسیاهی و مستدیر
الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفات مذکوره نباشد زبون و ممنوع آنرا از شیر یتوعات دیگر مانند
شیر عشر مخلوط با آرد گرسنه میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از ان قوت
مسهلهٔ آن مبدل بمدره میگردد و مدر میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قریب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند نه
پیشتر دستور تشویهٔ آن آنست که با مصطکی سوده در کیسهٔ کرده در جوف سیب و یا بهی خالی کرده گذارند و سر آنرا با قطعه
از ان سیب و یا به بند کنند و خمیر گرفته در تنور بر روی آجر و یا ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس بر آورده در
سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و هلیله
و عسل و روغن بادام در مبرودین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ سنامکی
و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصارهٔ گل سرخ و کثیرا و رب به و در مبرودین انیسون و بعضی گفته
که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضهٔ مرغ گذارند و بر ان آب به و سیب بریزند تا پر گردد
و سر آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند
و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بر ان ریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید که
بدون مقویات معده و مغریات و معینات و مخدرات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویهٔ مذکوره و با گل سرخ و انیسون
و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیدهٔ تربد
بخمل معده میچسبد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از جذب بجهت عسر و فضول باز
میماند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف
القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک
دانسته اند * افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن
و مقوی فعل مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا
نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب

و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گل سرخ جهت تقویت معده و با آب
کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر ان مضر دل و معده و کبد
و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچهٔ او را بکشد و زیاده از نیم درم تا
یک درم آن کشنده بحدوث امساک اولا و کرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس اهلاک و مداوای آن قی فرمودن
و خوردن دوغ و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در ان و طلای آن
با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت ثوالیل و ضماد غیر مشوی آن و بدستور

طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پختهٔ آن در سرکه بتنهائی جهت جرب متقرح و با زهرهٔ گاو و تر مس چون بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برگ آن ضمادا در افعال ضعیفتر از بیخ آن و فرزجهٔ آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و نطول آب آن با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و ضماد آن بتنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجهٔ جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا یکوزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیلهٔ زرد و گویند لاغیه است و چون سقمونیا را با کلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص ساخته و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله است و خوردن بهی که در ان محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تپها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد

* سقولوقندریا * بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبع و سبعین و منقل میرا ربع و اربعین نامیده اند و اربع اربعین طولانی است با پایهای بسیار از قریب بسر آن تا دم در درد وصف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت * طبیعت آن حار جاد و از سموم قتاله است * افعال و خواص آن در طب خواصی برای آن نوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون ستر نده مواسته

* فصـــــــــــل السین مع الکاف *

* سک * بضم سین و تشدید کاف * ماهیت آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آملهٔ رطب است و آنرا سک چینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازهٔ آن بدست نمی آید و لهذا از عصارهٔ بلح که خرمای نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافهٔ آن نمایند آنرا سک المسک نامند و گاه ادویهٔ دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصارهٔ بلح است و این نوع از را مک است * طبیعت آن در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قی و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحهٔ نوره و بدبوئی بدن شربا و ضمادا و طلاء مقدار شربت آن تا د و مثقال بدل آن رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت

* سک المسک * ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند و اگر در نافهٔ مشک گذارند سک الجلود نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب بسرشند سک الماء گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند * طبیعت اقسام آن مائل بگرمی * افعال و خواص آن قریب برامک و قسمی از سک المسک که از جملهٔ طیوب است مولف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشا دانسته و محلل و مفتح و منعش و مفرح

و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است
و با سه رطل مازو ماالیده بجوشانند تا قریب با نعقاد رسد از آتش بر گرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر بسباسه
و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقلهٔ صغار و کبار و عود هندی سی ارقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران پنجاه درم صمغ عربی یک
رطل مجموع را نرم سائیده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند

* سکباج * بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه فارسی است * ماهیت آن نوع غذائی
است که از سرکه ترتیب میدهند * طبیعت آن مبرد و مرطب * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا
و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد
مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله مصلح آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بحد وسط ریزه ریزه
کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده نزوجت آنرا گرفته با آب سرد
بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر
اضافه کرده از دیگ بر آورند و تناول نمایند *

* سکبینج * بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب اسکبینه فارسی است
و بیونانی ساغافیون و بهندی کندل نامند * ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بخیار و بهترین آن صافی بیرون
سرخ و بازرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و ازماره که اسم موضعی
است قریب باصفهان آورده باشند و کوبند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون
سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را از نزدیک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقی
میماند و گفته اند دو نوع میباشد و مرد و جید اند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته
اند و این اصح است * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر
اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که بآنها چسبیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح
ادویهٔ مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظهٔ سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس
و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ
بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در ان زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل
و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی اعضاء الصدر و النفض و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیهٔ صدر
و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویهٔ دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر
و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن
بحسب هر مرض از امراض مذکوره و آشامیدن یکدانگ تا نیم درم و تا یکدرم جهت اصلاح ادویهٔ مسهله و منع اذیت
آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین العین
اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق
رائحهٔ آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجهٔ آلودهٔ آن بپشم پاره جهت

رفع احتباس حیض و احتقان آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و رجع ورک و ظهر و ضماد آن باسرکه جهت
جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازالهٔ آثار جلد و
*گزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و یا آب گندنا و یا سداب و یا نان
گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مشعل
حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن قنه و گویند در دفع سموم را تریاق است

* سکر * بضم سین و فتح کاف مشدده و راء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مائل
بسیاهی را بوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهاند و شکر تری را بوره و شکر سرخ مائل زعفرانی را
گند وره و سرخ مائل بسیاهی را گر نامند * ماهیت آن عصارهٔ نیشکر است و آن شبیه به نی است ولیکن غیر مجوف و شاداب
و سفید و سرخ میباشد منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاریه و در خوزستان و در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن
و سرخ از سرخ آن بعمل میآورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آنرا گرفته بچرخ و یا بکوبیدن و آن آب را
طبخ مینمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود
و شکر سفید را چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیدی بیضهٔ مرغ و منعقد سازند در قالب
شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا بر ریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مرة بعد اخری
یعنی هر مرتبه آنچه از شیرهٔ آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه
قالب پر گردد آنرا سکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیهٔ آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ
و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیاورد و در قالب شیشه ریزند آنرا نبات ترازی و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه
با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیدی بیضهٔ مرغ زنند و بکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند آن را
فانیذ خزائنی و سنجری گویند و اگر آنرا بکفچه و یا بچوبی خوب برهم زنند که کف بر آورد و آنرا بر روی پارچهٔ کرپاس پاکی
اندکی نم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل
باشد آنرا فانید و بهندی بتاسه نامند و اگر بر آن کف سفیدی بیضهٔ مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون سازی برهم زنند
که خوب سفید گردد و از آتش بر گرفته آنرا اقراص و یا تلمهای باریک سازند و مقدار یک انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد
و بسته گردد آنرا فانید و نیز بفارسی شکر پهنزا نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور و قرب انعقاد برداشته بدست خوب
بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند و زبین کشیدن هر دفعه بتختهٔ پاکیزه و یا بر تل چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و بعد
اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی و بفارسی حلوای کنجد
و بهندی ریوری خوانند و اگر در آن مغز بادام و پسته و یا گردکان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و اگر
آنرا مانند کیسو بیافند بفارسی کیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی
شکنندگی آن و اگر در تصفیهٔ شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک
آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ تراوش
نماید آنرا فانید سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا

قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بعد شکور با ز منعقد سازند در قالبهای صنوبری و یا طولانی ریزند و آنرا ابلوج و بفارسي قند مکرر و بهندي اوله یعني مانند دانهٔ تکرگ نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بعد رغوه زدن شکر سفید شیر تازهٔ دو شید ه در ان ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و نباطف و غیرها نیز میسازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست * طبیعت سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیماني در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هرچند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هرچند شکر کهنه تر گردد بهتر میشود و یبوست آن می افزاید * **افعال و خواص آن** ملین طبع و جالی سینه و شش و جالي رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیهٔ مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیهٔ آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن گاو یعني ده اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و سدهٔ جوف و تنقیهٔ زنان نفساء و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روز سه مقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازالهٔ سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و بدستور جلاب آن مطیب بگلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم گرم جهت اغذیهٔ مرضي در ابتدا بعد از حاجت هرگاه حاجت باشد نافع جهت آنکه جالي است و با کرهٔ تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سحج و حک و خارش بدن و اجفان بنبات و قلم دمشقي و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازهٔ صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سدهٔ مصفاة بغایت مؤثر **المضار** مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در محرورین هنگام غلبهٔ بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشي استعمال کنند و اقسام کهنهٔ آن مفسد اخلاط و محرق خون **مصلح** آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انار و سفرجل و طباشیر و کاهو و امثال اینها **بدل** آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا گزانگبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل **مقدار** شربت آن تا مي درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیماني و متعصر مطبوخ بد و نسفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازهٔ نی شکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد از هضام طعام ملین طبع و اخراج کنندهٔ ثقل باسانی و بالای طعام مولد

بلغم ونفخ وقرا قر وبقوع آن در کلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آنرا چند جوش خفیفی داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفهٔ بارد وتصفیهٔ صوت وصمغیکه مانند نمک بر نیشکر ظاهر میگردد جهت جلای باصره نافع

سکر العشر عشر بضم عین مهمله وفتح شین معجمه و راء مهمله بفارسی خرک و بهندی آک نامند *ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد حرا مان منعقد میگردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا یمانی نامند وانچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند وثمر آن که مسمی بخر فع است بهترین آن یمانی است که اولا ذایقهٔ آن شیرین با قبض باشد پس احساس بتلخی شود و شبه نمود ه کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته وقوت آن تا بیست سال باقی میماند *طبیعت آن گرم وخشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته وبعضی معتدل مائل بحرارت وحجازی آن گرم تر از یمانی

افعال وخواص اقسام آن مفتح ومقوی جگر وریه وجالی وملین طبع وآلات تنفس وجهت سرفهٔ بارد وقرحهٔ شش ودرد سینه وجگر ومعده وگرده ومثانه نافع ومعطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه حلاوت آن کم است وبا شیر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن فانیذ ومداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیمگرم جهت ربو وضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره وجلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که کیسوس بن ما بس گوید که سکر العشر یکه از درخت نوع عشریکه برگ آن شبیه ببرگ گز وگل آن سفید وثمر آن مثل نخود ومائل بسرخی است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در سه روز قاتل بوده ود رخزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر از ین جهت میشده مؤلف گوید بالفعل سکر العشر وجود ندارد وازان بجز نامی اثری نیست و ماهیت ومزاج وافعال وخواص درخت آن در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

سکرجه بفتح سین وفتح کاف وسکون را وفتح جیم وها *ماهیت آن امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ مورد ودر وسط آن خالی شبیه بچشم ولحی العالم کبیر شباهتی دارد *طبیعت آن گرم وخشک *افعال و خواص آن مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته*

سکوه بفتح سین وضم کاف وفتح واو وها *ماهیت آن نام درختی است که در بلاد هند وبنگاله بسیار میرسد وبسیار عظیم وبلند میگردد وچوب آنرا در آن بلاد در عمارات بکار میبرند ومیگویند که درخت آن چون کهنه شود پوست آنرا ازان جدا کنند ود ر زیر پوست آن رال که آنرا قیقهر وقنقهر نیز نامند بر میآید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنهٔ کافور ود ر جوف درخت آن نیز در حین بریدن وتخته کردن بر می آید

فصـــــل السین مع اللام

سلاجیت بفتح سین ولام وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه لغت هندی است *ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند ودکهن وصوبهٔ بهار وغیرها از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده بر میآید ومنجمد میگردد وانواع میباشد اکثر آن سیاه کمرنگ ناصاف وخالص وغیر خالص وخالص آن چنان است که مذکور شد وغیر خالص آن آنست که میگویند نوع میمون که روی آن سیاه ودم دراز که بهندی آنرا لنگور ومنومان نیز نامند آنرا میخورد وبمجرد خوردن شکم آن جاری میشود وبر سنگها نجاست میکند آنرا انامقیدان بردا شته بجای سلاجیت خالص

میفروشند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن با تریاقیت وجهت دفع فساد اخلاط خصوص خون وبلغم وضیق النفس ودق شیخوخت وبواسیر بادی وخونی وجریان منی وسیلان بول وضعف باه وتفتیت سنگ مثانه و استسقا وزردی بدن وجذام واورام وتقویت باه وجمیع اعضا وقوی وارواح ودفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

* سلاجه * بضم سین وفتح لام والف وفتح جاء مهمله وها وبفتح سین نیز گفته اند * ماهیت آن بول بزکوهی است که در کوه مسمی بسلاجه در هنگام هیجان مستی برروی سنگها میکنند ومنجمد میگردد وآن سیاه مانند قیر میباشد ودر ولایت دیلم شوره از ان ترتیب میدهند وبسیار قویتر از بارود است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل اخلاط سوخته وآشامیدن یکدرم آن هرروز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد وطلای آن جهت کشودن اورام ودمل ورفع آثار جذام موثر ومستعمل صاف کردهٔ سفید آن وطریقهٔ تصفیهٔ آن در مقدمه مذکور شد وغیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است

* سلت * بضم سین وسکون لام وتاء مثناة فوقانیه وبکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه وبزابلی جو گندم وبهندی آبت جو بمد الف وکسر تاء مثناة فوقانیه وفتح جیم و واو نامند * ماهیت آن نوعی از جو است وکوچکتر از ان ومتوسط میان جو وگندم ومانند گندم مقشر میگردد وسرخ وسفید میباشد وگیاه آن یکساق با رنگ دارد ومفرد واب نیست مانند گندم که مضر است * طبیعت آن گرم وخشک وگفته اند که در اول گرم ودر دوم تر است * افعال وخواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن ومولد پیه کرده وحریرهٔ آن با روغن زیتون ویا کرهٔ بسیار جهت ماليخوليا ومفید یاران وتنقیهٔ سینه وگرده ومثانه ورفع سوزش شدید وان گرم آن ملین طبع بعصر ومولد خلط صالح وچون یکروز بران بگذرد دیرهضم ومولد نفخ وریح میگردد ومضر معده مصلح آن رازیانه وچربیها وشیرینیها وضماد آن محلل اورام ورافع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر وشستن بشره بآب طبیخ آن منقی آن است .

* سلخ الحیه * بفتح سین وسکون لام وخا بفارسی پوست مار وبهندی سانپ کی کینچلی نامند * ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار میاندازد وبهترین آن پوست مار نراست وآن غلیظتر وسیاه مائل بزردی وبراق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر سوم بعضی خشک گفته اند * افعال وخواص آن خوردن یکدرم ریزه کردهٔ آن با دودرم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگریزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانسته اند وبدستور یکدرم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثآلیل ومقوط آن موثر وبا زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ومضمضه بسرکهٔ که دران جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور روغن زیتونی که دران جوشانیده ویا در افتاب مدتی گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن ورفع سیلان مواد آن وجهت جرب ودمعه واسترخای اجفان و انتشار اهداب وسلاق وتقویت وحدت باصره وشقاق مقعده وبدستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش ومضمضهٔ آن جهت تسکین درد دندان وهمچنین مضمضهٔ مطبوخ آن با برگ کبر وقیروطی مصنوع از روغن زیتونیکه دران جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب ومقعده وضماد سوختهٔ آن با نوشادر جهت بهق وبرص ورفع آثار جذام وطلای سوختهٔ آن با روغن زیتون ویا شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب وبخور آن جهت گریزانیدن هوام و

اخراج جنین میت ومشیمه در ساعت ومجفف قروح رطبه وبالخاصیة بستن آن بوزرک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت وخوردن آن مظلم بصر وباعث تقشر جلد شبیه بپوست مار ومصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است

* سلحفاة * بضم سین وفتح لام وسکون حاء مهمله وفتح فا والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف وسنک پشت وبشیرازی لاک پشت وبترکی تسباغه وبهندی کچهوا نامند وبزرک نهر را در بغداد ونواح آن رقا کویند * ماهیت آن حیوانی است معروف بری وبحری ونهری میباشد * طبیعت بحری ونهری آن در دوم کرم وتر در اول وبری آن کرم وخشک

* افعال وخواص آن مقوی باه وکمر وکباب آن حابس حیض وبا جندبیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه والتیام فتق قریب العهد وآشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب ویک دانک انفحهٔ ارنب ونیم درم زیرهٔ کرمانی سفید در هر ماه جهت کزیدن هوام خصوص ضفدع اجامی که بیونانی قوررو نورفس نامند نافع وضماد آن محلل اورام وخون بری آن شربا جهت صرع وتشنج نافع وچون آنرا با آرد جو وعسل حب سازند بقدر فلفلی وصبح وشام بکجب ناشتا فرو برند جهت صرع بیعدیل وطلای آن بر دست وپا جهت درد مفاصل ونقرس با تکرار عمل نافع واحتقان بدان با جندبیدستر جهت تشنج مفید وطلای زهرهٔ آن جهت تحلیل خنازیر وقروح خبیثهٔ دهان اطفال ومالیدن آن بر بینی مصروع وبا جندبیدستر وسعوط آن وقطور آن در بینی جهت صرع واکتحال زهرهٔ مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم وبیاض و دمعه نافع وچون بشکافند شکم بری را وانچه در شکم آنست برآورند بعد ذبح وبسوزانند تا سفید کردد وبا روغن کاو سائیده بر پارچهٔ کرپاسی مالیده بر سرطان متقرح کذارند جهت تنقیهٔ چرک والتحام ومنع آن از عود بیعدیل وجهت زوال زخمهای دیکر وسوختکی آتش نافع وبیضهٔ آن بقدر فلفلی با جریرهای موافق جهت قطع سرفهٔ مزمن اطفال وطلای آن با عشر وزن آن راز یانه جهت ورم انثیان بیعدیل وباشیر مرضعهٔ جهت دردها وباد خصیه اطفال وبا جندبیدستر چون در روغن بجوشانند وطلا کنند وپیه آن جهت تشنج وکزاز وجلوس در طبیخ سلحفاة وجندبیدستر وطبیخ زهرهٔ آن جهت فتق اطفال وکوشت آن نیز جهت تشنج وکزاز وتقویت ظهر وبدن وباه وانعاظ وزیادتی منی وضماد کاسهٔ سوختهٔ آن با روغن کل وروغن تخم مرغ وروغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب وطلای سوختهٔ مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو وغیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر وبا سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده وسائر اعضا خصوص شقاق پا وذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج واکر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند وبا عسل بسرشند وصبح ناشتا وشام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که کرانکی نفس وبرآمدن زبان است از شدت تعب وجهت سل وربو نافع واکتحال استخوان نرم سائیدهٔ خام ویا سوختهٔ آن جهت کوری مادرزاد وهر که خواهند کور نمایند بدون الم نافع وخون نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا وبخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تبها ومنع سحر وآب بر سر ریختن از کاسهٔ فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند وکویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تکرک از آن مکان میکند ومجرب * مضر * امعا * مصلح آن عسل * مقدار شربت از سوختهٔ آن یکدرم واز تخم آن یک قیراط واز خون آن سه قیراط است

* سلدالیون * بفتح سین وسکون لام وفتح دال مهمله والف وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت قبطی است ودر مصر سدیان نامند * ماهیت آن درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس درختزارها وبلندی درخت آن تا سه کز وبرک آن شبیه بدرخت هرب وسرخ رنگ وکل آن سرخ وتخم شبیه بشاهدانه وبا شیرینی وقبض

* طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن جهت تنقیهٔ قصبهٔ ریه و تصفیهٔ
صوت و رفع خشونت آن و جهت رفع سموم حیوانی خصوصاً افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام *

* سلق * بکسر سین و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین
و برگ آن پهن تر و آنرا سلق اسود نامند و دوم کلاهی رنگ مائل بزردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه تا زک زرد رنگ
و ساق این باریک فی الجمله شبیه باسفاناج و این را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین پر ریشهٔ آن است و سفید آن در
من و ابهتر از سرخ آن * طبیعت آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه
فضلیه و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله * افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد
و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و ملینت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آن است و
ماءالماء برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبیخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پختهٔ آن بطریق تدلی جهت رعشه و تحریک
شهوت جماع بخصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با مرکه و خردل جهت تفتیح سدهٔ طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد
گرده و مثانه و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویهٔ مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط
آب بیخ آن با عسل جهت تنقیهٔ فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمرهٔ عین
حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع و بعد ستور آب برگ آن و قطور نیم گرم آن با روغن بادام و با عسل جهت
درد گوش و فضول و نطول طبیخ برگ و بیخ آن جهت خراز و نخالهٔ سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل
و نقرس مفید و ضماد آب برگ نیمگرم آن با بورهٔ ارمنی جهت رفع بهق و داء الثعلب و تهیج پشت پا و استسقا و سائر اورام
خصوص مفید آن و حقنه با آب آن و با آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و تحیج و بروز مقعده و کذا نشستن دست و پا در آب مطبوخ
برگ آن نیم گرم مکرر و با ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برگ پختهٔ آن بعد سرد شدن
جهت سوختگی آتش و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی معمول از آب برگ کوبیدهٔ آن جهت تسکین اوجاع
اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثآلیل
و با حنا جهت رویانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج
و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس اسفید و استعمال
خردل و آبکامه و با آب غوره و با شراب اترج و گویند چون آب آنرا در خمر که ریزند آنرا خمر کرده الله بعد از چهار ساعت
و در خمر سرکه بعد از دو ساعت

* سلوی * بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لوا گویند * ماهیت آن اکثر اطبا آنرا سمانی
دانسته اند و بعد ازین مشهور آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها میباشد رنگ پر و بال آن اندک شباهتی بسمانی
دارد و پاهای آن درازتر از سمانی است و حکیم محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهر آنکه آنچه را بترکی بلو و
ودرتنکابن لسه بال نامند همان سار زان باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب
نمیباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم میباشد * طبیعت آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی
* افعال و خواص آن بهترین از طیور آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور

اکثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادهان و بجهة آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با محرکت و بطئی النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور و یکی را پنهل بفتح باء عجمی و سکون نون و ضم هاء مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را پونک بضم باء فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهملهٔ هندی و سکون کاف و چهارم را دریهر بفتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و خفای ها و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سوداء و مانع فساد آن و دوم خشک و سوم سرد و ثقیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادثه از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

سلیخه

* سلیخه * بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند * ماهیت آن * گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنک سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو و دوم سرخ برنگ مرجان و صلابتی و خوشبو سوم سفید مائل بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بدان بهم میرسد و هر چند دورتر میشود از سیلان زبونتر و کم بوتر بلکه مائل ببدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم املس آن است که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و تلخ و کریه الرایحه نباشد * طبیعت آن * در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص آن * ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد حجاب و معده و رحم و تنقیهٔ رحم و ریاح آن و تهیج لوبه و دفع سمیت ادویهٔ سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجة نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویهٔ صدریه جهت امراض صدریهٔ مذکوره و اخراج بلغم و چرک از آن و بدستور بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضییق و انضمام فم رحم مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر گرده مصلح آن کثیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کثیرا است

سلیمانی

* سلیمانی * بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و هلمانی نیز آمده و بفارسی دار اشکنه و در مصر و داء الشعث و بهندی کسنا لکه و راسکپور نیز نامند * ماهیت آن * چیزی است مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یکرطل و سم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازهٔ سفید سنگین آن است * طبیعت آن * در چهارم گرم و خشک و سم قاتل * افعال و خواص آن * داخل مراهم میشایند و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و امراق دسمه و قی کردن پی در پی

تا صحت یابند و از علامات کسیکه آنرا خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای
آن مانند اعراض و مداوای فانجهرزهری وسم الفار خورده است

* فصل السین مع المیم *

* سماق * بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا سماقیل و سماطم و تمتم نیز و بهندی تتریک و تما تیر و تتریک
نیز و بیونانی و عربی آنرا درد باغت جلود مستعمل دارند و اهل آنرا اسماق الدباغین نامند * ماهیت آن ثمر درختی
است بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و پهن تر از آن و در خوشه مانند خوشهٔ حبة الخضراء و بر بالای آن پوستی
طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آن است که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگتر
از آن و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در
بلاد سرد سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پرگرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده
و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت
برگ آن کمتر از دانهٔ آن * افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا
بمعده و امعا و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن
خائیدهٔ آن یعنی سودهٔ آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفتهٔ آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف
و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زردهٔ تخم مرغ و کشنیز خشک
قاطع اسهال و لحومی و با زردهٔ تخم مرغیکه در آن پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی تر است
و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض برگ آن زیاده و لیکن قوت کسر عادیه
و حدت صفراء آن ضعیفتر است مضر معده و جگر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبخ آن با ماهیان مقدار شربت آن
چهار درم بدل آن سرکه و اقاقیا است و صمغ کردیکه بروی آن است که آنرا تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی
است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد
دندان کرم خورده و بدستور مضمضهٔ نقوع سماق در آب و چون گرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند
جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کثیرا و چون یک اوقیهٔ آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید
پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور
تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف و جرب و جهت جرب ودمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در آن و قطور آن در گوش
جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در آن و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وثی و ضماد آن با آب جهت
منع ورم قحف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و با زقال
چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال
مانند حضض و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سائر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و داخس
و نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا و ذوسنطاریا و سحج مفید و چون برگ آنرا
مهرا پخته آب آنرا گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن

با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قضیب جهت سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برگ
آن بر معدهٔ اطفال رافع اسهال و مقوی احشا و گویند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنگ بند نموده بر موضع
نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت
حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده گذاشتن بر آن مفید و جوارش سماق
و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد

* سماق الدباغین * گفته اند مازوی ریزه دانهٔ کوهی است و جمعی برگ سماق دانسته اند و دباغان بآن جلود
رقیقه را دباغت مینمایند * طبیعت آن بسیار بارد و قابض است * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند
سماق است و قبض این بیشتر

* سمانی * بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در زمان زند را ان ورده و در دیلم وشم بضم واو و شین معجمه و میم و
بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود میمیرد و اصلی ندارد و گویند غذای آن اکثر
خربق است و اصلی ندارد و خائف و جبون ترین طیور است و بهندی آنرا بتیر نامند * ماهیت آن از طیور معروفه و غیر
ملوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و آنرا بهندی گهاکس و کرچه گویند دوم از آن کوچک و آنرا لوه و سوم
از آن کوچکتر و در گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و این را بهندی چنک و کود و چهارم از همه کوچکتر و رنگ
آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی تورة نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص
آن گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کنندهٔ بشره و مدر بول و مفتت حصاة و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیة
مورث رقت قلب خصوصا دل آن و مهیج باه زنان و پختهٔ آن بهتر از کباب آن است و اکثار آن مورث صداع و
کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و با روغن بادام و با روغنهای دیگر و
آب انار ترش بهانیدن شیرین کرده خوردن و خوردن بیضهٔ آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کردهٔ
آن جاذب سم هوام و لعوق زهرهٔ آن بقدر حبهٔ با عسل هر روز جهت صرع بیعدیل و قطور خون آن در گوش جهت تسکین
درد آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور ریر آن رافع تبها است و امین
الدوله از خواص آن بیان نموده که بکعبد آنرا بتمامی چون مشوی نمایند که چیزی از آن طرح نشود تناول آن باعث
شفای سگ دیوانه گزیده می شود

* سمسم * بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر هر دو سین است بلغت حبشه جلجلان و بفارسی کنجد
و بهندی تل بکسر تاء مثناة فوقانیه نامند * ماهیت آن معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالیدهٔ آن است
قوت آن تا ده سال باقی میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و
روغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی نیز
داخل میکنند زود متغیر و متکرج و فاسد نمیگردد بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد و بزر روغن ناگرفتهٔ آن خصوص که مقشر
نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد میگردد * طبیعت آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم گرم و تر
نیز گفته اند * افعال و خواص آن مغری و مفتح و صالح الکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق

بسبب قوتیکه دارد ومصلح اخلاط سوخته ومواد سودا وبه وملین امعا ومقعده ومحلل اورام حاره وآشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب وافعی و با موز ن آن شکر وخشخاش ونصف آن مغز بادام مقشر وعشرآن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تنها ول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب ومولد پیه کرده و شیرهٔ کوبیدهٔ آن با نبات جهت رفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی وحرقت ولذع ادویهٔ مشروبه وخلط حاد وشرب شراب وجهت تلیین معده وامعا ودفع سنگ کرده بشرطها ومداومت بران مدتی نافع وخوردن ده درم آن با یکدرم کرده کان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض ومسقط جنین و چون ده اوقیهٔ آب طبیخ آنرا با شراب ونقیع مویز یک اوقیه ونیم روغن کنجد ونیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش دموی وبلغمی ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبا فانید انفع وبد ستور با نقیع صبر و زبیب ولعوق آن جهت سرفه وامراض سینه وقروح شش نافع وبا بزرکتان جهت تقویت باه وازدیاد منی وآشامیدن سائیدهٔ آن با شراب جهت رفع قولنج وقولون وگزیدن مارشاخدار المضار بطئ الهضم ومصلح آن بریان نمودن وبا عسل وبا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است وبدستور با قشر آن ومورث بد بوئی دهان خصوص که از ان دهن دفنا نهابما ند ومصدع ومصلح آن عسل مقدار شربت آن پنجدرم بدل آن تخم کتان وضماد آن محلل اورام وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی وشم اخضر وسطبری عصب وقولنج وقولون وگزیدن مارشاخدار وسوختگی آتش وبعد سوختگی بزردی مانع آبله وتسکین وجع والم آن وطلوع آب برگ آن باعث درازی موی وسیاهی آن ورافع جوش سوداوی سروضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم وضربان آن نافع و بیخ آنرا چون درآب بجوشانند وسر وموی را بآن بشویند باعث درازی وسیاهی موی ورافع نموست وابریهٔ آن است وروغن آنرا اکر از کنجد غیر مقشر بریان بکیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای مهمله وتشدید لام ولز وجت این زیاده است واکر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر وچون آنرا نرم بکوبند وبا آب بدست خوب برنند تا کرم شود وروغن آن جدا کردد برد ارند رطوبت آن غالب والچه سائیده در آب جوشده هند تا روغن حاصل کرد د آنرا طبیخ نامند وسائیده وبا کوبیدهٔ آن راباد ون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده کویند ودرحرف الراملذ کورشد *طبیعت روغن آن دردوم کرم وتر وتا هفت سال قوت آن باقی میماند* افعال وخواص روغن آن آشامیدن آن باادویهٔ مناسبه مفتح وملین ومرطب ومسمن ورافع اعترا قاسد حادث از خلط حاد وضیق النفس وسعال یابس وقرحهٔ ریه وتشنج یابس قویتر از کنجد ودرحرقة البول مانند کنجد ودرمزورهای مرضی بعد از دهن لوز نافع تر بن ادهان وقطورجوشانیدهٔ آن با فلفل سفید ومصطکي جهت کشودن سدهٔ کوش وطلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت تحلیل صلابات واورام چشم وغیرآن وبا روغن زیتون وزردهٔ تخم مرغ جهت رفع ورم چشم وبا بزرقطونا جهت خشونت وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتیکه از نوره بهم رسیده باشد ومالیدن تمروطي آن بر صورت جهت نیکوئی وصفا وبراقي ولرمي آن مفید وبدستور از کنجد وجلوس دران جهت اکثرا مراض عصبي مانند تشنج وغیرآن وهمچنین تدهین بدان مکرر الله اختن پارچهٔ ترکرده بدان بر عضو وبا اعضا و بدستور تدهین آن جهت زخم جلدی وسوختگی آتش نافع مضرسوداوی مزاج وبطئ الهضم ومرخي معده ومفسد دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز وبا اندک خمیر وآشامیدن آن باآب لیمو وآبکامه وامثال آن وبا بعد از ان مقدار شربت آن تا دودرم بدل آن روغن

بادام شیرین است وجوارش هاضم وحلوا وسفوف آن درقرابادین مذکور شد وعصارهٔ نبات آن جهت ازالهٔ ابریه موثر است

سمقوطن بفتح سین وسکون میم وضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله مشاله ونون *ماهیت آن* اختلاف است بعضی حی العالم دانسته ونچنین است وبغدادی وغیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی است ودونوع میباشد صخری وسهلی صخری آن درسنگ لاخها میروید وشاخها وبرگهای آن شبیه بشیح است وصلب وخشک وخوشبو وطعم آن باحلاوت وبرگ آن باریک شبیه ببرگ رازیانه وسرهای شاخ آن کوچک مانند سرشاخهای حاشا وبیخ آن طولانی بسطبری انگشتی وبنفش ومستعمل برگ وسرهای شاخ آن است *طبیعت آن* ظاهر الحرارت باقوت قابضه *افعال وخواص آن* دوائی است شریف نافع جهت امراض ظاهره وباطنه ومحلل ومغری وجامع وموصل اعضا وقابض ومنقی زائد فضول وچرک منجمد در آن ومضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف واین همه افعال بقوت ظاهرهٔ آن است وآشامیدن آن با سرکه وعسل ویا سکنجبین مسهلی جهت فسخ عضل وعصب ومطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا ونزف الدم زنان حائض وغیر آن وجهت وجع کرده وبا شراب جهت نزف الدم وقرحهٔ امعا وبا سکنجبین جهت شدخ عضل وبآب مورد ویا آب سداب وبا شراب عفص جهت قیلة الامعا وضماد آن جهت فتق وچون با گوشت طبخ نمایند بزودی گوشت پخته ومهرا وسریع الانحلال گردد مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم وهرگاه ارادهٔ اکثار آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آنرا بیفزایند در اکثر مواضع * واما سمقوطن سهلی نباتی است شاخدار وپرآکنده وخشک وزغبدار وبلندی آن تا دو ذرع وبرگ آن باریک طولانی وزغب ونزدیک یکدیگر شبیه بزبان کاو ودرمابین برگها برگهای کوچک چسبیده ببرگ بزرگ آن وگل آن زرد وچون دست ببرگ وساق آن برسانند خارش آورد ورنگ ظاهر ریشهٔ آن سیاه وباطن آن سفید وبالزوجت وبی شیرینی وبی عطریت بخلاف اول ومنبت این غیر سنگلاخها ومستعمل ریشهٔ آن است *طبیعت آن* قریب بمعتدل وازان درگرمی ضعیف تر ورطوبت فضلیهٔ این زیاده ولهذا بسیار مهیج باه وامنعظ است ودودرم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه وشدخ وقطع عضل وضماد آن جهت التصاق جراحت تازه وورام مقعده نافع وچون باگوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند

سمک بفتح سین ومیم وکاف بفارسی ماهی وبترکی بالغ وبهندی مچهلی بفتح میم وسکون جیم فارسی وخفای ها وکسر لام ویا وشبوط را بهندی رهو ورضراضی را موی مچهلی نامند *ماهیت آن* حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد وگاه برانچه بدون آب تعیش مینمایند مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازا وآنرا انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص واکثر را نیست وتعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیداند ودر حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که حق سبحانه وتعالی خلق کرده هزار قسم ازدابه را نه صد قسم آبی ویکصد قسم بری وبهترین همه ماهی رضراضی است وماهی زنبی وهرماهی صخری لطیف دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سرچشمهٔ آن بعید وبر روی سنگ وسنگ ریزه که صخره نامند وبا رمل کل ردی وهمیشه جاری ومکشوف باشد وبادبران بوزد تکون یابد ومقدار آن در بزرگی وکوچکی متوسط وسریع الحرکة وفلس آن بسیار واستخوان آن بزرگ وخار آن کم باشد وسهوکت بسیار نداشته باشد وپشت آن منقط بسیاهی با خطوط سیاه مائل بسبزی وشکم آن سفید ودرهمان روز صید شده باشد وشب ماندهٔ آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف ونازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه آنرا نمک سود نمایند وبعد از رضراضی

ماهی شبوط و مارماهی و امثال اینها است و ماهی دریا ما شور که در لجه و یا سواحلی که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر
ولذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حاوا و ماهی آبنوس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیرهٔ
طبرستان صید میکنند و در ولایت پوران قزل آلا که منقط بسرخی است و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی
روهو و در بنگاله هلسه و لیکن هلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است و مالی ید و امثال اینها و بالجمله
در هر دیار و مکان و بلد که دران چشمه و یا نهر و یا برساحل دریائی واقع است نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع
دیگر در همانجا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدآنکه
بکبر و عظم جثهٔ ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان بری نمیرسد و بدترین ماهیها ماهی تالاب و کولابها و چشمهای کوچک
و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه استاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار
کوچک و پرخار * طبیعت مطلق آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر مانند کواسج و تمساح و مارماهی و جری و
اربیان که بهندی جهینگا نامند و هلسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سردتر از ماهی بحری آب شور و
نمک سود هر نوع گرم و مائل بیبوست است خصوص قدید کهنهٔ نمک سود که گرم و خشک است * افعال و خواص آن کباب
بآتش بریان کردهٔ تازهٔ آن بهتر از در روغن بریان کردهٔ آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر
و پیه کردهٔ آن محرور و مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبهٔ ریه و قرحهٔ آن و سل و دق و سعال یابس
و ضعف کبد و کردهٔ حارین و یرقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب
و مطبوخ ماهی مازنی باسرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرورالمزاجان و با بزرقطونا جهت رفع بعضی شدت حرارت
و تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازهٔ بریان با پیاز تازهٔ سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد ازان
مولد منی و نعوظ و آشامیدن مرقهٔ آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوعه و مداومت بران جهت دفع زهرمار شاخدار و سگ
دیوانه گزیده و بهترین انحای استعمال آن جهت ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد ازان مشوی بر طبق و بآتش بریان
کردهٔ آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کردهٔ آن و آنچه در آرد ملتوت کرده بروغن بریان نموده باشد تشنگی
بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار بی نان و بعد ازان قی کردن بآب گرم و عسل و سکنجبین و آب
مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار
مجرب و سمک مضر مبرودین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معدهٔ بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن گاو و با روغن بادام
و با آنچه و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و گلقند سکری کهنه و با عسلی و آبکامه و ادویهٔ حاره و زیرباجات و محرورین
را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد ازان و بالجمله صحبت مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مملح آن
موافق تر و عطش آن کمتر و در بعض امزجه غیر مملح آن و آشامیدن آب بسیار بعد ازان بغایت مضر بحدیکه گویا آنرا
زنده و خود را مرده گردانیدن است و باعث امراض مزمنه است و اما شراب بعد از انحدار نافع و قبل ازان باعث سده
بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمهٔ آن بعروق و جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و با
بیضهٔ مرغ و یا گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده بران
گذشته باشد مائل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و مالح و مورث خارش و

جرب و قوبا و تقشر جلد و بهق ابیض و امثال اینها و آنچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده شود و اوریه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه وقی فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید نمک سود آن که سماریس نامند بد ترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری مصلح آن آنچه ذکر یافت و خیسانیدن آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشد سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو با آب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بگذارند تا سرد گردد خصوص که یکشب بران بگذرد و باز باده ورد رجای نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت هر روز بدان باعث برص و استسقا و محدث اعراض فطر و تدبیر آن قی فرمودن و مسهل خوردن و سائر تدابیر فطر است و در محرورین خوردن جوارشات حاره و اشربه حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به بلیسد و آشامیدن آب نقوع زبیب کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحهٔ امعا و جذب مواد بظاهر جلد و تحقین بدان جهت عرق النسا مفید و تخم آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهرهٔ آن خصوص از شبوط گرم و خشک و اکتحال آن جهت رفع بیاض مؤثر و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم گرما گرم که حرکت داشته باشد بر عضو بندند جذب مواد و زجاج و خار و غیرها بظاهر جلد نماید و در رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام بیعدیل و ضماد سر سوختهٔ نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه گزیده و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لهاة و طلای استخوان سوختهٔ آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و با ماهیان کاه گل بدان و زمانی گذاشتن پس نکو شستن باعث رفع سهوکت آن است و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطیء الهضم

* سمکهٔ رعاده * بفتح راء و عین مشدده و الف و فتح دال هر سه مهمله و ماهیت و خواص آن در رعاده در حرف الراء مهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای مسمی بحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول یکصد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد و کسری تا دو صد ذراع در طول و بیست ذراع در عرض بهم میرسد و ذهن و بینی آن بر پشت و همان هرد و شانهٔ آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب از بینی آن میجهد و مردم آن بلاد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آن را گداخته در ظرفهای چوبی که پیپ مینامند کرده باطراف میبرند و خرج سوختن چراغ و مشعل تمام سال آن بلاد از همان است و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است آنرا گداخته برای سلاطین آن بلاد شمع میسازند روشنی آن سفید مائل بسبزی است و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده دران دریا و سواحل آن نمیتوانند ماند و نیز شنیده شده که قریب بمیزان دو سه روزی هوای بسیار سردی میوزد و اگر مردم بزودی خود را از ان دریا بدر برند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال امواج تختهای یخ میآید و دست بدست تمام دریا یخ می بندد بنحویکه مخلصی از انجا مشکل و ممتنع و هر که دران جا ماند هلاک میگردد * افعال و خواص * ان گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و حجب آن نافع است

سمکهٔ رعاده

سمکة الصیدا

* سمکة الصیدا * بفتح صاد مهمله وسکون یا وفتح دال مهمله وسمیکة صیدا به تصغیر نیز آمده وآنرا سماکة برکه وسمکة
ثول وبیونانی سقیقس نامند * ماهیت آن ماهیی است که در قریهٔ تبوک در چشمهٔ ثول بهم میرسد شبیه بوزغهٔ کوچکی و
سام ابرص وبادست وپا ودم ومخلب وشکل پای آن بطرف وحشی ران آن است ولون آن باریک ودراز وسر آن کوچک
ودنبالهٔ آن دراز وزیر حنک واسفل آن با خط وخال وتا زنده است فرق میان نر و ماده آن ظاهر میباشد وبعد مردن مخفی
میگردد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمکهٔ تبوک نوشته وتبوک قریه است از شام قریب بصیدا وآن ماهی
در این قریه در چشمهٔ ثول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آن است ظاهر میشود ونر وماده آن باهم جمع
شده وبهمان هیات تا نیمهٔ آذر ماه میمانند وسفاد آن مانند انسان است ودر این هنگام که فصل ربیع است کفی از بنا گوش
آنها برمیآید وداخل آب میگردد مردم آنجا آنرا جمع میکنند ودر همان ایام آنرا صید میکنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست
نمییابند بسبب سرعت حرکت آن وچون صید نمودند بزودی آنرا اندک نمکسود مینمایند ونگاه میدارند تا فاسد نگردد
* طبیعت آن گرم وخشک در دوم وکف آن در سوم وهردو با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مقدار یک حبه از کف آن
با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت ویا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه ومنعظ گفته اند بحدی که بهلاکت میرسانند از شدت انعاظ و
مراتب قویتر از لحم آن است ونمک سود آن قویتر از غیر نمک سود آن وگویند قوت این بحدی است که هیچ چیز بدان
نمیرسد وشرط خوردن آن آنست که نیمه زیر آنرا سوده بر خمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند واگر خواهند قوت باه را هیجان
آورد وبسرعت انعاظ نماید وگویند که نر آن در ذکور وماده آن در اناث موثر است وبعضی گفته اند که مادهٔ آنرا خاصیتی
نیست نه در اناث ونه در ذکور وآنچه از دیگر از ماهی حوالی چشمهای صیدا صید کنند غیر آن چشمهٔ مخصوصهٔ سابقه وبهیأت
مذکوره نیست وآن خاصیت را ندارد وبعضی گویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا وغوص مینماید میکند و
از این جهت آنرا سمکة الرمل مینامند ونیز گفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلا دست
آن برای وجع دست وپای آن برای وجع پای وهمچنین واصلی ندارد *

سمن

* سمن * بفتح سین وسکون میم ونون بفارسی روغن وبهندی گهی بکسر کاف عجمی واخفای ها وبا نامند وتازهٔ آنرا بعربی زبد
بضم زای معجمه وسکون باء موحده ودال مهمله ودر حرف الزاء مذکور شد * ماهیت آن معروف است دهنیتی است که از
شیر حیوانات وبا ماست بعمل میآورند وبهترین آن روغن گاو وگوسفند وبز جوان فربه است وروغن گاو از همه الطف و
روغن میش وگاومیش وخصوص جنگلی آن اغلظ از همه * طبیعت همه آن در آخر اول گرم وتر وهرچند کهنه گردد از
رطوبت آن میکاهد ویبوست بهم میرساند ودر وسالهٔ آن در اول خشک * افعال وخواص آن در افعال قویتر از زبد
ومحلل ومنضج وبافوت تریاقیه ومقاوم سموم ومانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی
قائد گزیده بود وغیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همان را آشامید آفتی باو نرسید ویک اوقیهٔ آن با دو سکرجه که شصت درهم
است با آب انار جهت ذوسنطاریا نافع وملین جلد ومنقی بشره وفضول دماغی وسینه ومسمن بدن ورافع یبوست خیشوم
وحلق وجهت سرفهٔ یابس ویرقان وطحال وحصاة نافع وآن گاه قبض مینماید وگاه لینت ولعوق آن با نشا جهت سرفهٔ یابس
مزمن وتلیین سینه خصوص با شکر وبادام تلخ ویک اوقیهٔ آن با نیم اوقیهٔ آن شکر جهت رفع عسر البول در حال مجرب وبا آب
گرم خوردن وقی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه وافیون وبند متور با شیر گاو تازه دوشیده واکتحال آن با آب عنب

الثعلب جهت ضربان عین ورفع اورام آن وطلاء آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن وبا زیت جهت جرب اجفان وبر اذن جهت اوجاع وسعوط آن جهت خناق وشقاق دواب وحقنهٔ آن با آب خاکستر جهت زحیر وقرحهٔ امعا وحمول آن با پیه مرغ جهت قرحهٔ رحم وتنقیهٔ آن وبرمقعد رافع شقاق وقاطع بواسیر ونزف الدم آن وتدهین گرم کرده وبا ریختن وچکانیدن آن بر موضع گزیدهٔ هزارپا وعقرب جراره وقملة النسر واکثر جانوران سمی مفید وبتجربه رسیده وقطور نیم گرم آن در گوش نیز جهت قتل واخراج آنچه در گوش رفته باشد وطلای روغن حامض وروغن گاو کهنه وبا کوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب وبتنهائی جهت جذام ومالیدن آن شب بر صورت وخوابیدن وهفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیهٔ صورت ونیکوئی وجلا وتصقیل آن وهمچنین زید این فعل نماید وطلای آن مکررا محلل اورام خصوصا اورام زنان واطفال وبر جراحات باعث رفع خشکریشهٔ آنها وبردن جراحات باعث منع التحام آن وکذا شش فتیله ویا پنبه را آلوده بدان دردهن جراحت باعث وسعت دهن وتنقیهٔ غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد وچون برگ حنای خشک را نرم کوبیدهٔ بیخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه وجذام بمالند زائل کرداند وچون روغن را با آب سرد بکف ویکمرتبه بشویند و بر جرب کهنه وبواسیر واکثر جروح وقروح بمالند زائل کرداند وشستهٔ آن تلخ میکردد و خالی از سمیت نیست وخوردن آن غیر مجوز وتمریخ وتدهین روغن جوشانیده در شیر تازهٔ دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع مضر علتهای باطنی ورطوبی ومولد صفرا در محرورین ومطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب ومرخی معدهٔ ضعیف وبلغمی مزاج ومضعف هاضمه است مصلح آن در محرورترشیها ودر مبرود جوارشات مقدار شربت آن در تدا وی تا ده وا وقیه وقوت جالیه وتحلیل کهنه زیاده از تازهٔ آن است وفعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویهٔ مستحکمه باشد مانند اطفال وزنان ولهذا جهت اورام بنا گوش اطفال نافع است وچون روغن فاسد کردد وخواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته کردد اما روغن نسوزد وبا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بر آن بپاشند تا آرد سوخته کردد وروغن نسوزد پس صاف نموده بخرج آورند نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ وعدم سرعت فساد آن است *

* سمندر * بفتح سین ومیم وسکون نون وفتح دال وراء مهملتین * ماهیت آن مهربا رس گوید حیوانی است که از آتش متضرر نمیکردد مانند ماهی که از آب وبقدر جعفوری است وآتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد * افعال وخواص آن خوردن زهرهٔ آن مقدار یک دانگ با آب نخود ومطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه واکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب وحفظ بصر وطلای خون آن مانع از دیاد وضح ومغیر رنگ آن است *

* سمور * بفتح اول وضم میم وسکون واو وراء مهمله * ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق واز آن سیاه تر * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن در جمیع افعال قوی تر از آن وپوشیدن پوستین آن گرم تر از سنجاب وحیوانات دیگر وجهت پیران ومبرود المزاجان مفید ومسخن سینه وگرده ومقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن گرده وذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع وپوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیگر داغ میکردد جهت آنکه دباغت آن کم است *

* سمیرا * بضم سین وفتح میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب

لخلخه گویند قسمی از ماهی زهرج است و نزد یا ربیعه بهم میرسد و شبیه بکاسنی و بقلة الملک تا مست و برگ آن در غایت سبزی و اغبر و بیخ آن بقدر زنگ مازج و سم جمیع الحیوانات است و ابن تلمیذ گفته در جوزا بهم میرسد و خوشه آن شبیه بعاس و سم حیوانات است * طبیعت آن بغایت گرم * افعال وخواص آن در اضمدهٔ امراض بارده مستعمل *

سمین

* سمین * بفتح سین و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را نیز نامند * ماهیت آن چربی است که بر روی پردهٔ شکم و ظاهر گوشت و روده و غیر آن میباشد از شحم ارطب و نرم تر * طبیعت آن بغایت گرم و تر و تری آن زیاده از گرمی * افعال وخواص آن قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا و در صفراوی مزاجان و در اصلاح اد ویهٔ سمیه مانند روغن تازه است *

* فصــــــل السین المهملة مع النون *

سنا مکی

* سنامکی * بفتح سین و نون و الف گویند بهندی سنا نامند * ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی و ساق آن اندک رخو و برگ آن باریک شبیه ببرگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگ تر و ضخیم تر و از برگ مورد نازک و گل آن مائل بکبودی و دانهٔ آن پهن و کوچک صنوبری شکل مائل بدرازی و اندک خمیدگی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازک تر از آن و نوعی برگ آن عریض تر از آن و گل آن زرد و آنرا حجازی شرقی نامند و در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آن است که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و ناسد باشد و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و منبت آن حجاز است و در عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن در هم پیچیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل تر از مکی حجازی آن * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک * افعال وخواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و شپش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط باهم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیهٔ آن در رد و اوقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت درد کمر و زانو و اخراج خلط خام از ان هر دو عضو و جهت دوا سر و آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویهٔ مناسبه و گل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر تازه دو شده و شکر سنور که وزن سنامکی از ده مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گل سرخ از یکدرم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دو شیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آنرا با گل سرخ و شکر با شیر تازه دو شیده نیز همان اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن ابلغ تر است از جرم آن و آشامیدن یکمثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و بیختن و با هلیلهٔ زرد و گل سرخ و انیسون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و بالجمله استعمال آن بدون گل سرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیلهٔ زرد و ربع آن بنفشه است و لیکن این مقدار بسیار است در

اکثر امزجه وضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب وحکه وکلف وبهق وانداماں از قرحهای کهنه وبر موی جهت منع ریختن آن وبا حنا بر موی جهت سیاه کردن آن موثر وبا سرکه وشاهتره وبرگ حنا که باآب نرم سائیده در حمام وبا غیر آن بر بدن بمانند وبعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه وجرب وقروح خبیثه واندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بلکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده وحبوب وسفوفات وضماد ومطبوخات ومعاجین وتقوع سنا مکی در قرابادین مذکور شد *

سنباذج

* سنباذج * بضم سین وسکون نون وفتح باء موحده والف وفتح دال مهمله وجیم وآنرا حجر المسن نیز نامند وبفارسی سنگ سنباده وبهندی کرند نامند * ماهیت آن سنگی است اندک رخو مانند رمل منجمد وسه نوع می باشد ودر ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد وتوابع آن میآورند وچند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شکر وبهندی این را دوده یا نامند ودوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ واین را بهندی تلیه نامند وسوم شبیه برنگ عدس واین را بهندی مسوریه نامند واین بهترین همه است وگویند هرچند سرخ تر وصلب تر باشد بهتر است وگویند بهترین آن نوع املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی آن است ورملی رخو آن زبون * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبعضی در سوم خشک گفته اند * افعال وخواص آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر وجهت استرخای لثه مفید وضماد آن محلل اورام وتبرید وبرآمدگی جلد ومسکن التهاب وبا سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش وبا موم جهت بواسیر وسائیدن معادن باعث جلای آنها وموجب زدودن چرک وزنگ آهن ومستعمل صیقل گران است در تصفیل آهن وفولاد وچون در آب سائیده مرجان را بآن جلا دهند بسیار برونق آورد وذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم والتیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است واز داخل غیر مستعمل است *

سنبل

* سنبل * بضم سین وسکون نون وضم باء موحده ولام در لغت بمعنی خوشه است وبعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب وسنبل العصافیر نیز نامند وسنبل رومی وسنبل جبلی واز مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین وبهندی بالچهر وجتا ماسی وبلادیتی ناردو وقسم دوم را ناردو وایتالیون یعنی ناردینکه در ایتالیون بهم میرسد وسنبل رومی را ناردین کیاکو وبفرنگی ناردس نامند * ماهیت آن گیاهی است بی ثمر وبی گل شبیه بدنبالهٔ سمور ودله ودر طول بقدر یک انگشت واندک زیاده بر آن وبقطر انگشتی وبا رنگ ترازان وخوشه دار وچند عدد بهم پیوسته یک بیخ ورنگ آن اشقر سیاه مائل بزردی وبسیار خوشبو وتند رائحه وبیخ آن اندک صلب منبت آن کوهی است که آن طرف نوریا است ودر هند وبنگاله نیز بسیار است وبهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشهٔ آن کوچک بود وبوی زهومت نداشته باشد وبعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنهٔ آن با زهومت می باشد وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم ونزد صاحب المنهاج در اول گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم خشک گفته اند واول اصح است * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ دماغی ومعده وکبد ومقوی دماغ وفم معده وجگر بارد ومحسن آنها ومکوکننده رنگ رخسار ومقوی قوت ماسکه ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات وفضول دماغی وزبان وسینه ومعده ومانع انصباب مواد بمعده وامعا ودافع لذع آنها ومفتت حصاة ومقوی قوت ماسکه وحابس طبع وجهت خوشبوئی دهان وسرفهٔ رطوبی وضیق النفس ودرد سینه وخفقان ونزف بلغمی وتحلیل نفخ ورياح وعلل کبد بارد رطب واستسقای لحمی ویرقان ودرد سپرز

و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده کرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمرهٔ چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و رسانیدن قوه داد و به لطیفات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بریدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجهٔ آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیه آن و گشودن حیض و بدل ستور تکمید بمطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن از خرمکی بوزن آن و کوبند سادج هندی و شراب آن که رطلی را در با نرده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی‌تر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد

سنبل رومی

* سنبل رومی * آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است * ماهیت * آن بیخ و ساقی است گل دار و خوشبو و با اصلا بیخ و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک و بلند و سر برگها عریضتر از پائین و از وسط آن برگها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی کرهدار با ریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق گل آن است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد * طبیعت * آن گرم‌تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر * افعال و خواص آن * ضعیفتر از سنبل و با افسنتین با تریاق قبیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و دافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا ده رسی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض باردهٔ معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه و از زوج دو جزو در هفتاد رطل عصیر عنب بدستور خیسانیده صاف کرده استعمال مینمایند *

سنبل جبلی

* سنبل جبلی * بفارسی ریشه و الانا مند * درماهیت * آن اختلاف است انطاکی مودانسته و بغدادی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه بقرصعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و در از و بیرون آن مایل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بعضا رسنبل نا مند و الا مشابهتی بآن ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برگ های کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بسازی و دو عدد بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف * طبیعت * آن قریب بسنبل الطیب * افعال و خواص آن * مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و تکمیدات آنرا اسباشامند جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و اجشا و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع

* سنبل فارسی * شامل پرسیا و شان نیز هست * ماهیت * آن قسمی از رباحین است که با نرگس میروید و رغایت خوشبو و برگ و پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمن در هر ساقی چند عدد

بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس بیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید آنرا در هند کل شب بوتا مند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند پیاز نرگس و در بهار تین مینشانند و هر سال و یا یکسال در میان اوائل فصل نوروز برآورده ریشهاو اندک ازته آنرا بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند و گل آن بسیار روبالیده و خوشبو میشود و از اطراف بیاز آن پیاز هاى بسیار بر می آید

سنبل اقليطي

* سنبل اقليطي * سنبل رومي است

* سنبوسه * بفتح سین و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و بالغت فارسي است بیونانی برما ورد او بهندی مثلث را نیز سنبوسه و مدور را بوری نامند * ماهیت آن از اغذیهٔ معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمهٔ گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویهٔ حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان مینمایند و با در تنور میپزند و بی گوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویهٔ حاره بریان مینمایند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها ولیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معدهٔ ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند در صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجهٔ بارده و بلغمیه

سنجاب

* سنجاب * بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و باء موحده * ماهیت آن حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر و دنبالهٔ آن کوتاه و پر موی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و با قی خاکستری رنگ و در تنکابن اسبکول نامند و در مازندران اسبنگ و در درختها ماوی میدارد و در صقالبه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است * طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحهٔ آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و ذرورموی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است *

سندروس

* سندروس * بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین مهمله بهندی چندروس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است * ماهیت آن چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خوردتر و در آتش و روغن کتان و روغن سرشف بر آتش گداخته میگردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر چوبی میمالند و از ان موم جامه می سازند از عمان است و در قرابادین دراد مان با سم دهن الصوابی مذکور شده و ظاهرا صمغ درختی باشد و انچه گفته اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس منجمد و نرم میباشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مذکور بوده است و اصلی ندارد و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ و ملاحظه نیز متفق بر اینند و درخت آنرا ربنیروس نامند و گفته اند انچه روزا رد رخشا می چکد

سندروس است و آنچه شبکافور و قطعهای سندروس دیده شده که در آنها کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم می شد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم انعقاد بر آن نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا می جوشد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کمرنگ و بسیار سست و سوم مائل بکبودی و سست و چهارم سیاه و صاف و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آن است که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و از ادویهٔ جلیلة القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میربایند و لهذا اکثری از این نیز سبحه و غیرها ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند از این بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکي و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد* طبیعت آن در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند* افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغي و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن هرد و و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت و امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و تپ نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن مدام و صمت آن با سکنجبین جهت رفع قربهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت است و لهذا کشتی گیران آنرا مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و یا سرکه و یا هرد و با هم جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر کوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن تقطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و با گل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام و بند ستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بند ستور در روغن گل جهت شقاقی که در گوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجهٔ آن جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن سادج هندی است

سندریطس

* سندریطس * بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء مهمله مشاله و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شبیه الحدید و بسریانی سمبقا گویند* ماهیت آن گیاهی است ربیعي و سه قسم میباشد قسمي برگ آن شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بعد رشبری و در اطراف آن چیزی گردی و در آن تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها و قسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ سوخس و کشبرا لحد دراز در جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای مسند پر و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسم سوم را برگ بزرگتر و شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای آن بقدر

سرخی و مائل بسپیدی و با اندک سرخی و ریزه و تخم آن باریک و تیره و مائل بسرخی و منبت این قریب بتاک انگور * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر * افعال و خواص آن ضماد برگ تازه و یا ذرور خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الانتفاع و حقنه و شراب آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح مؤثرتر از اول و دوم *

سنکسبویه

* سنکسبویه * بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است و بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم چکوند و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف الجیم مذکور شد * ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانهٔ انگور و برنگ ماش و بقدر آن و مربع شکل و گویا دو طرف آن را بریده اند و این بسبب اتصال دانهای آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن طلا و ضماد آن باسرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و گوگرد زرد صافی هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه نافع است زیرا که آنرا مصلح دم دانسته و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکره عباس دانهٔ سمنان و صاحب شفاء الاسقام و غیره ائلق دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جائز نیست *

سنکهارا

* سنکهارا * بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند بکلانی حبلان و جلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد * ماهیت آن ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند غلدرهادر ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در ان ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار و برگ آن کوچک و مدور و خبار دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خار دار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با نفاخت خام و نازک آن لذیذ و پختهٔ آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا مقشر نموده این قسم میخورند و پختهٔ خشک آن را خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و سم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از ان را با شکر یا آب سرد میآشامند بجهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از ان حلوا ها میسازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است * طبیعت ثمر تازهٔ نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت * افعال و خواص آن مقوی باه محرورین و سرفه و تپ حار صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور منفعله را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سده خصوص تخمهٔ صلب و خشک آن

سنکهیا

* سنکهیا * بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است * ماهیت آن سمی است سمی در لون و بلیاَت شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کبد در بربت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند بمرتبهٔ قوت سمیت آن قوی است که اگر لاس آن

کنند و بدان عرق آلود شده و بابرزیان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و افساد روح قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بمرار رنوجه ارواح و قوی تماما بمبدا و منبع خود که قلب است و دران مختص و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ تا و شیر و از تعلیق میتما یند و شیر آنرا میل و شند و اگر بجای شیر خون بر آید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بیرونی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم یاب است و محتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و هلاهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بچهناگ است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد

سنور بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربی است بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی نر آنرا بلاو و ماده آنرا بلی نامند * ماهیت آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس‌ترین حیوانات ظاهر المجسد و با الوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق از اینها میباشد و مائی آنرا بهندی اود بلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار میباشد و بهیآت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و جوزی رنگ میباشد * طبیعت اهلی آن در دوم گرم و تر و او بستبران هالب

افعال و خواص گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و درد پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای بیعدیل که با هر مرضی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن گل سرخ در روز نوبهٔ تپ غب و مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازهٔ آن دافع نقرس و قلیل مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل و برای رس گویند مغز سر آن با آب چرچیر شرب جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهرهٔ سنور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیزبین میشوند و ضماد رم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کهنه جراحات کهنه را مفید و طحال گربهٔ سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و زهره سعوط مصبه آنرا جهت جلا م بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ و کم موتر و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات را شامل کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن کاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و لود لیمو است

سنه صتر بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء هندیه و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنگ * ماهیت آن از اد و یه هندیه است و آن دانهٔ ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و بزرگتر چیزی شبیه بپشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و برمجاور خود بپیچد و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته

در یکساق وگل آن کوچک زرد رنگ وثمر آن در غلافی مثلث شکل ودر هر غلافی سه دانه شبیه بدانهٔ زعرور ومستعمل دانهٔ آن * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وباقوت مسهله * افعال وخواص آن آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیدهٔ آن با آب سرد مسهل بلغم خام وغلیظ محترق ومرار سوداوی وبواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

* فصـــــل السین المهملة مع الواو *

سودانی

* سودانی * بضم سین وسکون واو وفتح دال مهمله والف وکسر نون ویا لغت عربی است جمع آن سودانیات آمده گویند مرد است وبفارسی دارکوب دار بر وسارج نیز وبشیرازی دارمک نامند * ماهیت آن طائری است دم آن طولانی وعریض بقدر یک کف دست وخوراک آن ملخ وحشرات وانگور وگوشت آن بدان سبب بدبو وبهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند وکود نماید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار مضر دماغ وصاحبان هزال است *

سورنجان

* سورنجان * بضم سین وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون نون وفتح جیم والف ونون بهندی بربری وقسمی را پستهارمک نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی وسه نوع میباشد یکی ظاهر وباطن آن هر دو سفید وطعم آن شیرین ودوم ظاهر وباطن آن هر دو وزرد مائل بتیرگی وسرخی وسوم ظاهر وباطن آن مائل بسیاهی وظاهر آن تیره تر وتلخ طعم وبهترین آن نوع اول با لدغهٔ کرم ناخورده اندک صلب آنست که بدبو نباشد واین مستعمل در ادویهٔ ماکوله ومشروبه از داخل است ودو نوع دیگر باسمیت خصوص سیاه آن ومستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند بخناق وبرگ آن شبیه ببرگ کراث وازان قویتر وساق آن بقدر شبری وگل آن زرد وبفارسی شنبلید نامند وشبیه بزنبق کوچکی وگل سیاه آن سرخ ومنبت آن کوهها وقوت آن تا سی سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبا رطوبت فضلیه وبزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل * افعال وخواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده واقاصی بدن وبا موت قابضه ومفتح سدد وجاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل ورافع یرقان وسپرز وبا صبر جهت عرق النسا ونقرس مجرب وبا زنجبیل وفلفل بغایت مبهی وجهت مفاصل بسیار مفید وخوردن نیمدرهم آن با زنجبیل ونودنج وزیره وهمچنین با شیر تازهٔ دوشیده وفانیذ تا سه روز بغایت محرک باه وتریاق جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل وضماد آن با زعفران وتخم مرغ در تسکین درد استخوان وتحلیل اورام صلبه وبا شراب جهت اوجاع مفاصل وبا سرکه وآب حی العالم نیز مجرب وحمول آن با روغن کهنهٔ گوسفند وبا کاو جهت اسقاط دانهٔ بواسیر وتسکین درد آن مجرب وذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفردا با زعفران نیمدرهم ومرکبا با ادویهٔ نیمدرهم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا ونصف وزن آن مقل مضر معده مضرت بسیار ومورث مغص ومضعف معده وجگر مصلح آن کتیرا وشکر وزعفران وباید که در اوجاع مفاصل باهم وزن آن زنجبیل وفلفل که معین ومقوی فعل آنند استعمال کرده شود وبوئیدن گل آن مفتح سدهٔ دماغی ومحلل ریاح ودرد سر بارد ورافع ذات سمیت سیاه وسرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازهٔ دوشیده وخورانیدن فادزهرات است وحبوب ودوا وسفوفات ومطبوخات ومعاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد *

سوس

* سوس * بضم سین وسکون واو وسین مهمله بفارسی شیرازی مهک وبهنج آنرا ایم مهک وباصفهانی مزو وبترکی شیرین

یان و بهندی ملهتی جیتهی مد و مرتی نیز و بعربکی کلیمر بزه نامند * ماهیت آن اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و منبسط بر آن و قریب بده ذرع دست را فرا میگیرد و بهنگامی که بهم رسیده بلند شود ازان زائد میگردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضهٔ دست و زیاده بران میباشد و برگ آن شبیه ببرگ مصطکی و گل آن ما بین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در روجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بران میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتی یبس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین کم ریشهٔ زرده متوسط در غلظت و با رنگی مصری آنست که در صعید مصر میشود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن که شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص لقوع آن که نما لیده بنوشند و نرم کنندهٔ سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و دوار و سر و تبهای کهنه و انواع سرفه مکرسرفهٔ حادث از اخلاط غلیظهٔ زجاجیه که ضعیف العمل است در ان و مداومت آشامیدن هر روز نیم درم ازان با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری بدن و نیکوئی رنگ رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکبینج و فراسیون و با ماء الجبن نافع است آنرا و اصل السوس بتنهائی نیز مجرب است و قی نمودن بمطبوخ آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نکرد و چیزی بماند باسهال و یا بادرار دفع میکرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویهٔ کبدیه سبب میباشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت داخس و با آب بهنکره که گیاه هندیست ورد ر حرف الباء مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برگ تازهٔ آن جهت دفع بد بوئی زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و چوب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک و از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالبه و قابضه و محلله و گفته اند که سیسارون عبارت ازان است و آتش آن تند تر از اخشاب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کورهای آتش آن میگدازند و تخم آنرا محمد بن احمد قوینرا از سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل میاید و در جاهای دیگر بهم نمیرسد و مخصوص بدانجا است و گویند اصل السوس مضر بگرده و مبرز است و مصلح آن در گرده کثیرا

و در سپرز گل سرخ است مثل ارشریت آن تا پنجاه درم بدل بیخ آن در اوجاع مثل ربوزن آن کتیرا معجون با عقید انجبار
و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود
پس مکرر صاف نموده که دردی در آن نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد * طبیعت آن گرم
و خشک در دوم * افعال و خواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است *

* سوسن * بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است
* ماهیت آن دو نوع میباشد بستانی و صحرائی و هریک از آن هر دو سفید و کبود میباشد و بستانی را بلاطینی ابریدی
دومیسینکا و صحرائی را ایریدی سالومنیکا و نوع دیگر صحرائی را و تال ترا ایریدی سالوتنکا و بفرنگی بستانی را ورا ابریس
دومنسیکا و بریدرا اورا ابریس سلوسیر و سوسن زرد صحرائی را تمرکابیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق
را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطائی
گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و در انها گل آن و برگهای گل
آن پنج عدد و بعد از شکفتن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر
آن گل آن و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گره دار کج و اج با ریشهٔ کمی و بیخ اقسام آن گره دار و باتد و تو
و طولانی سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی
و حکیم محمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد
گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و در سابق قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است که آسمانجونی
گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن بکعب دو به ورد رازو بر کرده و بدانکه سوسن آزاد سوسن
ابیض است که زنبق نامند در این زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف
و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفسجی و این کم‌بوتر از آنست و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلند
تر و اندک عریض‌تر و بیخ آن مدور و طولانی شبیه بپیاز با ریشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم دهن ابیض است و روغن
آنرا روغن زنبق میگفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بویا
میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب انبوی نیز و بعربی گویند خزاما است بخارا و از ای محجتین و در
بلاد هند خصوص بنگاله کثیرالوجود است هرچند در اصل این اسم خیری بری است و لیکن در این زمان بر هر دو اطلاق
مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت * طبیعت آن در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و
مرکب از حرارت محلله و ارضیهٔ لطیفه و قوت مجففه و ناقضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته‌اند
و بری آن از بستانی گرمتر و خشک‌تر * افعال و خواص آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و
خنازیر و ادرار حیض و ادمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در رفع سموم ملدعه و خصوص عقرب ضعیف‌تر از سایر
اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و
برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام حارهٔ انثیین و سوختگی آب
گرم و بدستور با آرد جو و شستن رو با آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصارهٔ آن که با خمس وزن آن سرکه و عسل در

ظرف مس طبخ نمایند تا بقوام عسل آید و بعد از تصفیه بکار برند جهت جلای ریش های کهنه و جهت جراحات اطراف عضل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ابلاوس صفرا وی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور طبیخ و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه ولیم آن مسهل و تریاق سموم و گزیدن و قطور و تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت حلبه و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی خمر و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و ابخره آن و از زعفران قویتر است در این امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت اسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و گل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام فجه که جمع و پخته نگردد نافع و جمع و پخته گرداند و بعضی گفته که این عدس المراست و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است *

* سوفال * بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام * ماهیت آن * ابوجریح گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است * طبیعت آن * گرم و خشک و با حدت و جلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع

* سولان * بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است * ماهیت آن * بیخی است سرخ رنگ بشکل کرم از سفالیه و روم خیزد * طبیعت آن * در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن * حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و براکنده کننده ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده میشود *

* سویق * بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف بهارسی پست و ملتان و بنرکی قادوت و بهندی ستو نامند * ماهیت آن * اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بو داده آنها است ولیکن باید که بعد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن یک مرتبه با آب گرم و یکمرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع است * طبیعت آن * راجع بآن چیز است که از آن سازند و یبوست بران غالب و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار که نبق

نامند و هنجد که غبیرا و سیب و قرع و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور عمل آن در اینجا و در مقدمه نیز مذکور شد * افعال و خواص آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد سویق شعیر در تبرید و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انارین بسرشند و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محترقهٔ معده باشد و تپهای حاره نافع و چون از آن حسو و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجهٔ بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و در مبرود بن قلیلی رازیانه و کمون و با جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال و سریع الهضم لا انحدار و کثیر الغذا است و نفخ آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق ارز بین سرد و است و برای امزجهٔ متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم و مقوی باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس اسهال اما کم النفع و سویق تفاح قی و غثیان صفراوی و تشنگی را ساکن کرده اند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غبیرا بند ستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این سرد و غالب و سود و خشک اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حارهٔ حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی نیستند و جائیکه مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا و یا کردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت بهم نرسد اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضهٔ حابسه که معده خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد تر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن بزودی میکند رد و مصلح سدهٔ آن با شکر و شیرینها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است *

سویقیه

* سویقیه * بفتح سین و کسر واو و سکون باء مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده و هاء * ماهیت آن شربتی است متخذ از آرد که آنرا میکوبند و می بیزند و باب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار و ماء العسل و شیرهٔ مویز و شکر رقیق داخل نموده مکرر برهم می زنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب میگذارند پس استعمال می نمایند و گاه از جو و حندم و ارزن خشک کوبیده و ذرت نیز می سازند و از ارز با عسل بهتر است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مبخر و آنچه از ذرت سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است

* فصل السین مع الهاء *

سهجنه

* سهجنه * بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندی است و آنرا سرکوه و میکوه نیز نامند * ماهیت آن درخت هندی است که در بنگاله با درا ط عظیم میشود و از آن شاخها بر آمده و زیر هر شاخی شاخهای باریک و بر آن شاخها نیز

شاخهای باریک آویزان مانند خوشه و برهر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب گل زرد وسفید وسرخ وگل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی وبعد از اتمام گل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر آن است ودر جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو واهل هند گل وفتیله وثمر آن را در رختها می با ماهی بروغن سرشف پخته می خورند درقلایا وغیرها وازتنهٔ درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن سریع التاثیر ودافع بلغم وعلتهای دهان ومحلل اورام ورافع گرانی بدن ومقوی قوت باصره وروشنائی آن ومشهی طعام وزیاده کنندهٔ صفرا وگل آن بهتر از برگ آن ودافع ریاح وسودا وصفرا ومدر بول وغایط وسریع الهضم وآشامیدن عصارهٔ بیخ تازهٔ آن باشیر گاو جهت رفع حبس البول وتفتیت سنگ مثانه واشتهای طعام وعصارهٔ عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب وربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند وضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده وتحلیل اورام مفید ولیکن مقرح جلد است ومخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده وپخته در سرکه پرورده آن باخردل لذیذ ومقوی هاضمه است ودافع بلغم ورطوبات معده وگرم آن وگرم امعا واهل هند در روغن سرشف مرتب مینمایند

* فصـــــل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة *

سینبل

* سینبل * بکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیة وفتحهای نون وفتح باء موحده ولام * ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم وچوب آن شبیه بچوب انجیر سفید وسبک وبرگ آن مانند برگ جوز وازان دراز تر وگل آن سرخ تیره وبزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگی وبیخ درخت کوچک آن شبیه بترب وشقاقل بزرگی وبسیار نازک ومغز آن سفید وپوست آن نباتی رنگ وثمر آن مانند جوزهٔ پنبه ودرجوف آن پنبهٔ بسیار نرمی ودرخت آن دونوع میباشد خاردار وبی خار وخاردار آن را بهندی کانتی سینبل وسافورکانتی نیز نامند وآن درخواص بهتر از بیخار آنست وبیشتر مستعمل در اد ویه بیخ آنست ودر وسایل پنبهٔ آن ودر غلاف اسلحه وغیر آن چوب آن * طبیعت آن گرم وتر وبا رطوبت فضلیه وبعضی خشک گفته اند * افعال وخواص آن گویند که چون بیخ درخت بگل بیامدهٔ آن را برآورند وبکارد چوبی وزق کرده درسایه خشک نمایند ومانند صندل براده نموده باهموزن آن نبات سفید سفوف نمایند وروزی مقدار یکدرم تا دو درم تا چهل روز بخورند واز ترشی وبادی وجماع ولبنیات پرهیز نمایند درتقویت باه وحرارت غریزی وتسمین بدن عجیب النفع ونیز جهت اسهال صفراوی ودموی وسوزش اعضا وجریان منی وودی ومذی ودمامیل وبثور وجذام وفساد خون وصفرا نافع است وپنبهٔ آن هرگاه درگوش رود کرمی گرداند

سیو

* سیو * بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وادرار بول وحیض شربا وجهت تحلیل اورام وصلابات ضمادا نافع است

سیساroن

* سیسارون * بکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح سین والف وضم راء مهملتین وسکون واو ونون لغت یونانیست * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف وآن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد وبعضی بیخ سوسن دانسته اند واین محض توهم است وابن بیطار گفته که بعض توهم نموده اند که آن فلفاس است ونیست چنین ورازی درحاوی نوشته که چنین تفسیر بخشب شو نیز نموده واین بعید واشتباهی است ورا بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است

* طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن محلل و مقوی آشامیدن طبیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است

سیسبان

* سیسبان * بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحدهٔ مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهندی آنرا گل انول نامند * ماهیت آن اختلافست صاحب منهاج و من تبع له آنرا حب الفقد دانسته اند که بزرگ‌تر از انگشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر انلد است و اصلی لد ارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و با رنگ و برروی هم پیچیده میباشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و انول هندی مشابه این است * طبیعت آن مائل بگرمی و در دوم خشک و در دوم گرم و تر نیز گفته اند * افعال و خواص آن مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شبر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیة مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز معدل شربت آن تا دو درم بدل آن تا دو آورده است و اهل هند ضماد برگ بری آنرا جهت سرطان مجرب گفته اند

سیسبا

* سیسبا * بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یا و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعربی بلسان البحر و بفرنگی شبیه و اهل سواحل مغرب قاطه و بعضی دمیا نامند یا سم ماهی صدفی * ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیرهٔ طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق مینمایند و از این جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصلهٔ آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آنا روجهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حبوبات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میدهد و بچه برمی‌آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمیباشد آشامیدن بیضهٔ آن بجهت اخراج سنگ کرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن در اندازند و روشن کنند در خانهٔ دیگر که در آن چراغ نباشد هرکس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده مینماید و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد *

سیلان

* سیلان * بفتح سین و یا و لام و الف و نون * ماهیت آن اسم عربی عصارهٔ خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ کردانند و دبس اعم از آنست و در دبس نیز مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است * افعال و خواص آن قریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوهای ترش و چاشنی دار

وبربالای آن چیزهای چرب خوردن وانچه برآتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التحلیل است

* سیساليوس * بکسر سین وسکون یا وفتح سین مهملهٔ ثانیه و الف وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند وبعضی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در ششصد استشفا گفته که انجدان رومی است وآنرا ساساليوس وسیسالی نیز نامند بالجمله ازاد ویه است که در ماهیت آن اختلاف است واصح اقوال آنست که نباتی است وچهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه وازان قویتر وقبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت وثمر آن ازانجدان که کواله پرنامند درازتر وتند طعم وبیخ آن زیاده برشبری وبا عطریت ودر افعال از ماثر اجزای آن قویتر دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر وازان درازتر وقبهٔ آن مثل قبهٔ شبت وتخم آن سیاه شبیه بگندم وبزرگتر ازان وتندتر وخوشبوتر ازقسم اول ودر افعال تخم آن قویتر از ماثر اجزا وسوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و ودرشت تر وساق آن درازتر ازقسم اول وقبهٔ این بزرگ تر وثمر آن عریضتر وبزرگتر وفربه وخوشبو وقوت این ازقسم اول قویتر وازدوم ضعیف تر وچهارم نبات آن شبیه بانجدان وثمر آن سفیدتر ازان وممتد بر ود راز تر وقریب بآنکه دو طبقه باشد وبا عطریت وتندی وچون مقشر کنند ازان تخمی درازتر ازرازیانه ومائل بسبزی ودرطعم شبیه بترنج ظاهر گردد ومستعمل بیشتر این قسم است ومقشر آن * طبیعت همه اقسام آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل وملطف ومسکن دردهای باطنی ومفتح سدد ومقوی معده ومدر بول وحیض وجهت صرع وعسر النفس وتقویت هاضمه و رفع ریاح وتقویت باه وتقطیر البول واخراج جنین ودرد رحم وازابهٔ بلغم منجمد ویک مثقال آن با فلفل وشراب جهت رفع مضرت هوای سرد ومداومت نه قیراط آن با میفختج تا ده روز جهت درد گرده ولعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه وسل کهنه وامراض گرده ومثانه نافع مضر محرور ومصلح آن کثیرا واکثار آن مضر جگر ومصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است

* سیسنبر * بدو سین مهمله اول مکسور ودوم مفتوح ودرمیان هردو یاء مثناة تحتانیهٔ ساکنه وسکون نون وفتح باء موحده وراء مهمله در آخر وسوسنبر بضم سین اول وسکون واو ونیز آمده اسم فارسی نمام است وبفارسی نیز سه سنبل وسی سنبل وبلاطینی وسربیلم وبعربی نمام الملک نامند ودیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا زفلس کویند وازفلس نمام است وآن را نمام ازجهت سطوع رائحه وتندی بوی آن نامند وبعضی غیر نمام دانسته * ماهیت آن نباتی است ازقبیل ریحان ومابین نعناع وفودنج بری وبستانی میباشد بری آنرا ذباب نامند وبرگ آن مانند برگ سداب وقویتر از بستانی آن شبیه بنعناع وازان سفیدتر وخوشبوتر وبرگ آن عریضتر وگل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن ریزه تر از تخم ریحان ومنابت آن اراضی مکشوفهٔ کثیرة الشمس است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم ونیز در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک گفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومفتح ومقوی احشا وروح دماغی وقلبی وباقوت تریاقیه ورافع عفونات ومدر بول وحیض ومخرج کرم شکم وجنین مرده ومحلل ریاح شربا وجلوسا وبا شراب جهت تسکین قی وغثیان وجهت درد سر خصوصا با سرکه وروغن گل ضمادا وجهت امراض بلغمی ودرد سینه ومعده وورم جگر وسپرز وبا عسل جهت گزیدن عقرب وبا سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شربا وضمادا وطبیخ آن جهت فواق ومغص وتقطیر البول وتفتیت سنگ مثانه و درد رحم ورفع قمل وعرق بدبو شربا وضمادا وبا سرکه جهت قی الدم شربا نافع وبدستور تخم آن جهت امراض مذکوره

وحمول آن لیکو کنند و بوی رحم و بوئیدن آن مضر و محرک مواد دماغی مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت از خشک آن یکمثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج و روغن آن که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه و تبدیل نمایند مکررا جهت تفتیح سده دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبوئی آن موثر و بی عدیل است

* باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است *

* فصل الشین مع الالف *

* شادنج * بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد * ماهیت * آن سنگی است سریع التفتیت علسی شکل و جاورسی شکل نیز و بالوان مختلفه و بانواع متکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد بانقطهای ابلق و بهترین همه سرخ علسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در قهوزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی جوار رود و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مغناطیس محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد * طبیعت * مغسول آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آن است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند * افعال و خواص * آن مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و معطل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انار ترش و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و ادرار دمی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حار و با آب حلبه جهت امراض باصره غلیظه چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از ان شافه سازند و با اقاقیا بسایند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غیر مغسول آن جهت دفع گوشت زائد جراحات و رویانیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور ساییده آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بعد دلک و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مجرب شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مغناطیس سوخته و در ادویه عین جغض و یا ربی سوخته بسیار وزن آن و جهارده ذلک آن توتیا و ذرور آن دم الاخوین وطریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و علسی نیسا رصاص سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لهیب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است

* شاطل * بفتح شین و الف و کسر طاء مهملهٔ مماله و لام در آخر و شاتل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی روشنک نامند * ماهیت آن دوائی است هندی شبیه بقطر خشک و بقدر با قلائی و بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته اند که هر رقی است خشن پرگره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جاهٔ شیراز است نیز میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظهٔ متشبثه در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض باردهٔ دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جملهٔ اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است *

* شارف * بفتح شین و الف و راء مهمله و فا * ماهیت آن گویند اسم هندی است بیخی شبیه بتربد و طعم آن بی حدت و ذی مقراطیس گوید طبیعت آن در اول گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر باء موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید *

* شاهتره * بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملك و بیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی و قفنص نیز و بهندی پت پاپرّه بمعنی بقلهٔ نافعه برای مرهٔ صفرا و کت پاپره نیز نامند و در طب قدیم ملاحان و شام آنرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کنندهٔ خون است بالخاصیت * ماهیت آن گیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بگشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریضتر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را اکزبرة الحمام نامند و برگ آن بهتر از سائر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آن است * طبیعت آن مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مرهٔ صفرا و سودای محترقه و مدر بول و صاف کنندهٔ خون و مدر بول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معده قویتر و جهت تپهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیهٔ معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازهٔ آن با شکر و یا با تمر هندی جهت تنقیهٔ معده و امعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریهٔ حادث از احتراق خون صفراوی عفن و با بلغم عفن و کسر حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سرو بدن و دفع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضهٔ آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیهٔ لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون با آب تازهٔ آن بسرشند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان که رشک باشد و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازهٔ آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام گفته بهترین

آن برگ تازهٔ آن است ونوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائي تليين طبيعت كند چه جای اسهال و نه تقويت قلب بلکه ضعف آن دیده شده وتخم آن معتدل الحرارت ورافعال محمد بن احمد وجالينوس قويتر از سائر اجزای آن دانسته اند وگويند شاهتره مضر رئه است ومصلح آن کاسني مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم واز آب آن از سي مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هليلهٔ زرد مطيب بشکر ودر مطبوخ پنج درم تا ده درم واز تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا ودو ثلث آن هليلهٔ زرد وگفته اند که استعمال آن با هليلهٔ زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است وهليله مصلح آن است وعصارهٔ برگ آن را بايد صاف ناکرده استعمال نمايند وقسمي از گياه ميباشد در نبات شبيه بدان واز آن بسيار تيره تر وبرگ آن با ريکتر شبيه با فسنتين وساق آن استاده وگل آن مائل بسياهي ومجتمع وعروق آن لطيف وتلخي وقبضي ندارد بلکه بی مزه وبد بو وقائل کا واست چون آنرا بچرد وغير مستعمل زيرا که غير شاهتره است

* شاهسفرم * بفتح شين والف وفتح ها وکسر ها نيز آمده وسکون سين مهمله وفتح فا وراء مهمله وميم معرب شاهسپرم فارسي است بمعني سلطان الرياحين ونيز بفارسي ناز بو معروف بريحان مطلق است وبفرنگي اسيم وقسمی که برگ آن بزرگ است اسيم ماکنوم يعني برگ بزرگ وقسميکه برگ آن ريزه است اسيم باروم يعني برگ کوچك وبهندی تلسي نامند وبعضي غير تلسي دانسته اند * ماهيت آن ريحان سبز مائل بزردی ريزه تر برگ است وقسمی بزرگ برگ سبز تيره صاحب اغنيا رادت بلدي نوشته که جبلي کرماني است وبهترين آن سعتری بود که کرمابي نامند وريحان بزدی نيز * طبيعت آن در اول گرم ودر دوم خشك * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ دماغي ومحلل اورام جميع اعضا وجهت خفقان وضعف معده ورياح غليظه وعصارهٔ آن باشکر جهت رفع درد سينه وربو وسرفه ومضمضه وخائيدن آن جهت قلاع دهان وتر کردهٔ آن با آب مبرد ومقوی اعضا واستشمام آن جهت درد سر محرورين ومسافرين ورفع وبا وگريزانيدن هوام وتخم آن مقاوم سموم وبالخاصيت معدل جميع امزجه وبدانکه اطبا کوبيدن تخم ريحان رادر تراکيب منع نموده اند وهمچنين بزرلسان الحمل راد رادويهٔ زحير جهت آنکه لعابيت آنها که مطلوب است زائل ميکردد وليکن کوبيدهٔ آن ضرر نميرساند مانند کوبيدهٔ بزرقطونا ودر تراکيب ادويهٔ زحير کوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه صاحب کفايهٔ منصوری وغير آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زياده مي باشد خصوص تخم ريحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربي در زحير عجيب النفع است ومجرب وجوشانيدهٔ آن نيز مقبل

* شاه صيني * بفتح شين والف وها وکسر صاد مهمله وسکون باء مثناة تحتانيه وکسر نون ويا * ماهيت آن عصارهٔ جامد سياه صفائحي است که بر وشبيه بنقش خاتم نقشي باشد واز چين آورند وگويند که از هند وگويند آن عصارهٔ حنای چيني است وگويند عصارهٔ ريوند است ومولانا نفيس کرماني نوشته که برگ حنای چيني مسحوق معجون باخل است وبالجمله از ادويهٔ مجهولة الماهيت است وبالوان مختلف ميباشد بعضی برنگ صندل سفيد وبعضی مائل بسرخي وبعضی مائل بسياهي وبعضی مائل بزردی واين بهترين همه ومستعمل وغير تنزوی خطائي است * طبيعت آن درسوم سرد وخشك * افعال وخواص آن مجفف وقابض وطلای آن جهت صداع حار وبا کلاب جهت اورام حاره وابتدای فتق وذرور آن جهت نزف الدم جراحات وآشاميدن آن معين بر بيداری وجهت صداع حار ومنع صعود بخار بدماغ وجهت ضعف معده نافع

* شاهبانك * وشابانک وغابانک نيز نامند * درماهيت آن خلاف است بعضی گويند بنفسج الکلاب است که بعربي

قسوة الكلاب نامند وبعضی جمیقرم بری وصاحب جامع ونواب مرحوم برنوف دانسته اند ونیز گفته اند که شجرا براهیم کوچک است ونیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است واز قول صاحب حاوی که حب شهرم بری است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است ومحقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی آن را نس سلك گویند
* طبیعت آن گرم وخشك است در دوم * افعال وخواص آن جهت صرع وآب رفتن از دهان خصوصا اطفال وتحلیل ریاح شکم ایشان وزخمها وقائم مقام مرزنجوش است

* شاص * بفتح شین والف وصاد معجمه بزبان هندی ارهر وتور نیز نامند * ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله معروفهٔ مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران وهند وبنکاله ودکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی ومدور واندك پهن وبر سر آن مانند دانهٔ باقلا نشانی ودر دکهن وبندر سورت وگجرات وعظیم آباد خوب وبالیده میشود * طبیعت آن سرد وخشك در دوم گفته اند وشاید گرم وخشک باشد * افعال وخواص آن نفاخ وبطی الهضم وقلیل الغذا وقابض ومخدر وجهت اسهال صفرا وی وقی وکرب وفساد بلغم وخون ودفع زهر نافع دانسته اند

** فصـــــــــل الشین المعجمة مع الباء الموحدة **

* شب * بکسر شین وفتح نیز آمده وباء موحدهٔ مشدده بفارسی ذمه وزاك سفید وبهندی پهتکری بکسر باء فارسی وهای ها وسکون تاء چهار نقطهٔ مثناة فوقانیه وکسر کاف وراء مهمله وبانامند * ماهیت آن مائیتی است که منجمد ومنعقد میگردد واز اجزای عفنهٔ ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جملهٔ معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشند وآن چیزی است شبیه بزاج ویاندك ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است ودر اکثر افعال مانند زاج است ومعادن آن یمن ومصر وبلاد ارمنیه وگرجستان واکثر بلاد است واصناف آنرا مفصل بیان نموده اند وآنچه موجود ومستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی ویابی زردی واین را یمانی نامند واین آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد ومنجمد میگردد واین بهترین اصناف است وصنف دوم سفید شفاف که دران مطلق زردی نیست واین را زاج بلوری نامند وقطعهای این مربع ومکعب ومشقق میباشد وصنف سوم مائل باستداره واین را زاج مدحرج نامند وصنف چهارم ملمس آن نرم وزود شکن وبازهومت رائحه واین را زاج زفر نامند وسه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل ودوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل وسوم سبز شبیه بزاج وشور مزه ودو صنف دیگر است که با سمیت است وغیر مستعمل یکی ازرق شفاف ودوم سیاه مائل بتیرگی * طبیعت مجموع آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم گرم نیز گفته اند وبعضی سردی دانسته لاصلی ندارد * افعال وخواص آن مجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزائل کنندهٔ گوشت زائد والتیام دهندهٔ قروح ورافع چرک وزنك معادن ودر صاف کردن آب وشراب سریع الاثر وشرب آن مانع قی وخفقان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وقطور آب محلول آن جهت بیاض عین وغشاوهٔ رقیقین باتکرار عمل نافع وقطور مطبوخ آن در رزت جهت رفع کرم وکشف رطوبات ووجع آن ووجع انثیین مفید واکتحال ملس مسحوق با مروارید وشکر وپوست تخم مرغ وسرگین حردون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب وباما زو وسماق جهت دمعه وسبل وحمرهٔ مزمنه واورام وسطبری پلك چشم وقلع بثور لبنیه وسنون آن با نوفل جهت درد دندان وتقویت لثه واستحکام دندان متحرک وبدستور امساک آن بر دندان متحرک وبا

خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل پیزوفرو آن جهت ورم لثه ولهاة نافع و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقای لحمی وتهبیج و با برگ آس جهت رفع بدبوئی زیر بغل وعرق آن و با نمک و مازو و گل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه وسعی تزاید آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه وجرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصارهٔ عصی الراعی بر بناگوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بهق و با دردی خل وعفص و سه مساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب برنا خن سفید شده و خارش انگشتان و داخس و شقاق عارض از سرما و با شیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن مؤثر و با موم جهت داخس و با آب برموی و بربدن جهت رفع قمل و رشک و اذابهٔ لحم زائد در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائی در پارچهٔ صوفی جهت رفع سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشندهٔ آن و بخور آن در زیر جامهٔ خواب کسیکه بترسد و فزع نماید جهت ازالهٔ آن مؤثر و گذاشتن آن در زیر جامهٔ خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب *مقدار شربت* آن یک قیراط *بدل* آن نوشادر گویند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کنند اگر در آن قطعه نقشه بصورت چشم پیدا گردد و آنرا در طرف قبلهٔ خانهٔ آن شخص بگذارند چشم بد با هل آن خانه نرسد *المضار* آشامیدن تکرار آن بسیار مضر و محدث سرفهٔ شدید و بهس بسیار *مصلح* آن وکاه مؤدی بسل گردد و دود رم آن فی الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازهٔ دوشیده و کره گاو و با روغن گاو و شکر و تا دیلد و قی کردن و میوهٔ تروتازه خوردن است

* شبت * بکسر شین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیهٔ مشدده که بفارسی شوت و شود و بیونانی والیتون و بهندی سوا و سوی و تخم آنرا بهندی والان خورد گویند * ماهیت آن * گیاهی است معروف قائم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن زرد و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانهٔ رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از ادویهٔ کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازهٔ خوشبوی شکفتهٔ آنست * طبیعت آن * در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن * افعال و خواص آن * محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و باتوبات و مسکن مغص و اوجاع باردهٔ و مدر بول و حیض و جهت ریح و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیهٔ حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت برانگیخته نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام در معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی امتلائی و طبیخ گوشت با آن با عسل اخراج و سبج و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیان و قطور عصارهٔ آن جهت امراض گوش *مقدار شربت* آن تا هشت درهم *المضار* مضر معده و دین

مبخر و مغثی و مدامت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و کرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرود بن قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آن که عصارهٔ برگ تازهٔ آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و با برگ تازهٔ آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیا و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهیج اطراف و رفع قشعریره و لرزتبها بغایت مؤثر و تخم آن گرم و تر و خشک تر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقوی قوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوختهٔ آن در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بوا سیر شربا و ضمادا و با رماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و برچرک و جهت قرحهٔ قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است

* شبرم * بضم اول و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی کاو کشک و کانبطونساك و طانیطومك نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد میمیرد و کوهفند را ریان نامند * ماهیت آن نباتی است که در بوستانها و کشت زارها روید و ساق آن راست و با زغب و کوه دار و بقدر ذرعی شبیه به نی و شیردار و ورق آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانهٔ آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پرشیر و قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خارها باشد بسیار زبون و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدر و اخلاط از عمق بدن و موافق معدهٔ بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت کوبا و بعد بدل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یکدانگ و بدل آن مازریون و بدل مثقال آن قاتل بقیء و کرب و غشي و خناق مدارای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقهٔ چرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن تا کوفتهٔ آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه قبل بدل نمودن که در هر مرتبه یکشبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیلهٔ زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویهٔ مسهلهٔ معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و بتنهائی جائز نیست استعمال آن و در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کرک حب ساخته بکار برند و در معالجهٔ اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبهٔ بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمك هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند *

* شبه * بفتح شین و باء موحده و ها بهندی روپ تونبا و بهندی جست و بلغتی که بفتح کاف و سکون باء عجمی و خفای ها

و راء مهمله نامند * ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و ثلثا مس
و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی
شبه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و شبه مابین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیرگداز تر از مس و رنگ
آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جوهر دار و نگاهداشتن آب در آن سرد و گلاب و
و اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد * طبیعت آن
گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک
آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت
آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند
که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیگر بر نیاید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و
مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب ازشا باهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ
و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگ
های آن شبیه ببرگ آس سبز مائل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند
از آن رطوبتی لزج بسیار برآید * طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند * افعال و خواص
آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه دافع از برای نهش افاعی و جبوانات سمی و مغری سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ
آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است در ابتدا

* شبیبی * بفتح شین و کسره و باء موحده و سکون دو باء مثناة تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ
نفت نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بلفاح است در تخدیر و اکثر افعال

* فصل الشین مع الثاء المثلثة *

* شث * بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود
مینمایند و گفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه
نوشته اند که نباتی است بی ساق و گل و منتشر در اوراق مانند اکم و تو برتو با رطوبت بسیار و کریه الرائحه زرد رنگ و در
کوهستانها و سنگلاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بآن میکنند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و
خواص آن آشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در
امراض چشم قائم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست
حیوانات را بآن دباغت نمایند خوشبو گردد

* فصل الشین مع الجیم *

* شجرة ابی مالک * بفتح همزه و کسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف بیونانی قلومانس
نامند * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مائل
بسرخی و بنفشی و برآن گرههای از هم دور و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف دندانه دار
مانند اره و پائین برگها سفید که گویا برگ کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل

الرائحه برا قماع سبزی وثمر آن بقدر نخودی مدور وتخم آن سیاه باریك وبیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه واندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب ریزند ازان کفی مانند صابون بر آید وازان کاذران جامه شویند خوب پاک کرده و در دمشق ونواح آن بسیار وآنرا صابون القاف نامند ومنبت آن جاهای نمناک وسایه وکنار آبها وممان آنها ست و گفته اند که قسمی از عرطنیثا است وغیرچوبهٔ صباغان است وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلمه شوع است ودر آذربومنی کورشد * طبیعت آن در اوائل دوم گرم ودر یبوست قریب الاعتدال * افعال وخواص آن بیخ آن ازاده وبهٔ شربه است مقطع بلغم وجالی ومسهل سوداء برفق وبهترا زلاجورد ودافع جمیع امراض سوداویه و دررفع جذام وقرحهٔ ردیه بعدیل گفته اند وآشامیدن آن خصوصا برای جهت نزف الدم نفساء مجرب وضماد بیخ برای آن جهت خناز یروطلای برگ هرد ونوع آن رافع قروح والتیام دهندهٔ زخمها مضرمثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است *

شجرة الراهب * بفتح راء مهمله والف وکسرها وباء موحده * ماهیت آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع وغیرمزروع ثمرآن شبیه بثمرشاهدانه وروغنیکه ازان میگیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقیئ قوی ودانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی ودانهای شاخهای وسط آن هم مقئ وهم مسهل مقدار شربت آن ازپانزده دانه تا چهل دانه وغیرما هودانه است *

شجرة المریم * بفتح میم وسکون راء وفتح باء مثناة تحتانیه ومیم * ماهیت آن نبات بخور مریم است ومذکور شد وشاخهای آن درهم ومشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند درازوبالیده گردد وچون خشك شود بحال خود عود کند * طبیعت آن درسوم گرم ودریبوست معتدل * افعال وخواص آن مفتح ورافع بلغم وسرح کنندهٔ بشره وجالی وجهت زکام بارد ونزول آب درچشم وآب نقوع آن جهت عسرولادت واخراج جنین بعدیل وطلای آن جهت بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن گوشت زائد موثر مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تانیم درم است *

شجرة ابراهیم * پنجنگشت است بعضی آنرا ام غیلان وجمعی شانیح دانند ما لبقی نوشته که در فلاحه شجرهٔ ابراهیم را عظیم وطویل وکثیر الشوک وپربرگ وگل آن زرد وخوشبو وآنرا برم نامند ودرصحراها وزمینهای خالی خشک بهم میرسد وگاه گل آنرا درلخالخ وخوشبوئیها میندازند

* فصـــــــل الشین مع الحاء المهملة *

شحرور * بضم شین وسکون حاء وضم راء مهملتین وسکون واو وراء مهمله در آخر لغت عربی است وبترکی قراطارخ وباصفهانی غوغار وبعضی زاني توکا ورنا منند * ودر ماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند طائری است سیاه بجثهٔ قمری ومنقار وپاهای آن در ازوزرد مائل بسرخی واقوال دیگر که دراج وکبك دری ونوعی ازگنجشك بزرگ سیاه طویل العنق ومنقار وپا است توهم است * طبیعت آن در دوم گرم وتردر اول گرم وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن سریع الهضم صالح الغذا وجهت کزازوما لیخولیا وفالج نافع وخون آن با روغن با دام بغایت موثر درحسن صوت ورافع گرفتگی آواز وصاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست وصلب وگرم وخشك ودیرهضم بسبب صلابتی که دارد وردی الغذا ودیرهضم ومولد خون گرم ومضر معده مصلح آن روغن بسیار است *

* شحم * بفتح شین وسکون حاء مهمله ومیم بفارسی پیه نامند * ماهیت آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا
مانند کرده ومعده وامعا وتوالد ومنعقد میگردد برای محافظت آن وآن صلب تر از سمین وماده آن وسمین هردو رقیق
دم بارد مائی وفاعل انعقاد آن هردو برودت است ولهذا اگرمی آن هردو را ممکن از دو لیکن برودت وکثافت وانعقاد بر
شحم غالب تر از سمین است ودهنیت ومائیت بر سمین وبهترین آن تازه برآورده از حیوانی کرده است واجود طرق
استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی ویا آهنی بآفتاب گداخته صاف کرده وهرقدر که از آن گداخته
کرده در ظرف سفالی بردارند واگر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست واز برای بعضی امراض
زبون ونیز طرق تصفیه وحفظ آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن بدانکه شحم حیوان نرگرم تر از حیوان ماده
ووحشی گرم تر از اهلی وهمچنین شکاری از غیر شکاری وخصی بین بین قریب بماده آن وابرد وارطب از لحم است وتازه
آن گرم تر وکهنه آن گرم وخشک وگفته اند هرچند کهنه تر میشود گرمی وخشکی ولطافت آن زیاده میگردد وبحسب هر حیوانی
طبیعت آن مختلف میباشد وشحم هریک از حیوانات در رسم خود مذکور شد ومیشود ان شاء الله تعالی واز مطلق آن
مراد پیه بز است وخشک تر وسبک هضم تر وسریع الانحلال تر وبطی الفساد تر از الیه است که دنبه باشد وارطب شحوم
شحم خنزیر است وفعل آن قریب بزیت پس شحم بط وشحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر وبط وشحم مرغ خانگی وخروس بین آن
هردو اند وشحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند وشحم بز ماده گرم تر از بز نر وشحم شیر گرم تر از همه ودر قوت تحلیل وحدت آن
زیاده ولهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست ودر انتهای اورام صلبه ومزمنه نافع * افعال وخواص آن
بهترین شحوم شحم خوک است در نضج وتلیین اورام حاره وقرحه امعا وتسکین اوجاع وغوص در اعماق بدن پس
شحم بط نیز سریع الغوص است بالزوجت پس پیه کرده بز ماده جهت قرحه امعا وانواع معای مستقیم ولهذا مسکن اوجاع
وجالب نوم است وپیه خرس جهت داء الثعلب وپیه مرغابی جهت خشونت زبان وورم رحم وامعا وچون با برنج
پخته شود جهت قرحه مثانه واکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره وبعضی
آنرا انفع گفته اند وپیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب وپیه کرکس وجوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل
وپیه شیر جهت تقویت باه نافع وضماد یک درهم از موم وزفت وشحم گاو نر با شحم بچه گاو وبا شحم بز نر با شحم بز ماده و
با شحم خنزیر جهت نضج وتفتیح اورام ودمامیل وبهترین دوائی است وشحم خنزیر جهت اطفال وزنان وکسانیکه
گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر وشحم ثور از برای مفلوجین وحصادین وجمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل
آن انفع وگفته اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند وپیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو مو نروید واصلا
ندارد وشحم اوز وشحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع وشحم فیل وایل را چون لطوخ نمایند جهت
طرد هوام نافع وشحم تیس هندی که بهندی پیمرو بمازندرانی زبل نامند از انفع ادویه است برای فالج وخوردن شحم
مغثی ومرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجبین وآب لیمون وامثال آن ودر مبرودین زنجبیل ونمک ومانند آن
بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون واز آن بهتر است

* فصل الشین مع الراء المهملة *

شراب مروق * بضم میم وفتح راء وواو مشدده وقاف * ماهیت آن خمری است که آنرا مبیده وبکیماس در آن
خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند ونخورند کثیر الغذا وموافق بابدان است

* شربین * بضم شین وسکون راء مهمله وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس وبفرنگی سندر وبلغت اسلام آباد چاتگام که مضاف بنگاله است کرجن نامند * ماهیت آن از اصناف سرو است برگ آن از ان عریضتر وثمر آن شبیه بثمر سرو واز ان کوچکتر وقطران حاصل از ان بهترین قطرانها است وبعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند وبلند بسرو اشبه واز ان کوچکتر ودر اصفهان معروف بدرخت نوش است وقسمی دیگر از ان کوچکتر وخار دار وثمر آن بقدر کردکان وآنرا عرعر بری نامند وگفته اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند ودر کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از ان بود وشاخهای آن متراکم برگ برگ با برگهای باریک اندک بلند * طبیعت اقسام آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری وباطنی وسستی اعضا وضعف معده وجگر ورباح غلیظ وبا طلا جهت گزیدن ارنب بری ولعوق آن جهت داء الفیل وبدستور لطوخ آن جهت منع ریختن موی ورفع قمل وتحلیل اورام وامراض مقعده ورحم ومضمضه بطبیخ برگ وثمر آن با سرکه جهت درد دندان وضماد آن جهت خناق وورم لوزتین و با نمک جهت نهش مارشاخدار وذرور آن جهت رفع نزف الدم واعیا والتیام قروح وخوشبوئی رائحهٔ بدن واحتقان بطبیخ آن جهت کشتن سائر دیدان موثر وثمر آن قابض ومدر بول ومخرج مشیمه وجهت سعال رطوبی وعلل کبد وگزیدن ارنب بری نافع ولطوخ ثمر آن با شحم ایل وبا مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع ومورث صداع ومزال مصلح آن فواکه ترش وکشنیز است واحوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واهل بنگاله وفرنگ قطران آن راکه روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات وکشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها میمالند *

* شراب * اسم اصطلاحی خمر است ونیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها وبا ادویهٔ رطبه ویابسه در آب پخته صاف کرده با شیرهٔ نبات ویا قند وبا عسل وبا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

* شریفه * بفتح شین وکسر را وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح فا وها آنرا سیتا پهل نیز نامند * ماهیت آن اسم هندی ثمری است هندی شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند وپوست آن صلب خشن ومقطع بهم پیوسته وبعد از رسیدن نرم واز هم بعضی جدا میگردند وبعد د قطعهای آن در جوف آن دانها است وبر هر دانه رطوبتی وپیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج ودانه دار ودر زیر آن پرده نازک لزج ودر جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا وحب الخروع ومغز آن سفید ودرخت آن بریشان با شاخهای بسیار وتا بسه قامت بلند میشود وبرگ آن از برگ ساذج عریض تر واندک کوتاه تر ونازک تر وبهترین ثمر آن بزرگ بالیدهٔ رسیدهٔ شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست * طبیعت آن در دوم گرم وتر با رطوبت لزجه * افعال وخواص آن اندک مسخن ومخرب معده ومحرک مواد ساکنه وملین طبع خصوص با پردهٔ بالای تخم آن خوردن نفاخ وبطی الهضم واکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی ومحدث حمیات ودمامیل وجرب وقوبا وامثال اینها وتخم آنرا چون بسایند وبر سر بمالند سپش آن را بکشد ودفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش وورم میکند وفرزجهٔ آن مسقط جنین است ومجرب

* فصل الشین مع الشین المعجمتین *

* ششریت * بکسر شین وسکون شین دوم وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وثاء مثلثه * ماهیت آن اسم بیخ نباتی است که در بربر البلاد مصر یافت میشود سطبرتر از انگشتی و بی مزه مائل بزردی * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند وگویند بدون کرب ومشقت اخراج زرد آب میکند

* فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المشالة *

* شطیبه * بضم شین وفتح طا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده وها لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود درکوه های برف دار برگ وتخم وشکل گیاه آن مانند زیره وباندک تندی طعم وشیرینی وبیخ آن چند عدد مجتمع وغیر مستحکم وبعضی از آن راست وبعضی کج * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بالخاصیة جهت تبهای حاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح معده ورافع اکلهٔ مستحکمه وضماد آن بجهت علت معروفه بشوکه گویند مجرب است *

* فصل الشین مع العین المهملة *

* شعر * بفتح شین وسکون عین وراء مهملتین بفارسی موی وبترکی قیل وبهندی بال نامند جمع آن اشعار وشعور وشعار آمده * ماهیت آن متولد از ابخره وادخنهٔ اخلاط محترقه ویابسه است وفرق میان آن وصوف وو بر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف ووبر وصوف نرم ونازک وما بین آن هردو است وصوف را بفارسی پشم ووبر را کرک نامند وهرسه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر ووبر هردو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد مانند میش وبره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات وانسان را نمی باشد مگر شعر فقط واز مطلق آن مراد شعر انسان است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن سوختهٔ آن مسخن وبغایت مجفف وبلاغ وجهت اکله وخشک کردن زخمها و قلاع وقروح ذرورا وطلاء باعسل وباکندر وزفت جهت جراحات سرذرورا بعد ازمالیدن زفت برانها وطلای آن با مرداسنگ جهت تسکین مجرب وحکهٔ شد بد قوی چشم وباروغن زیتون ویا آب جهت سوختگی آتش وباسرکه سائیدهٔ آن جهت تحلیل وقایع ثآلیل وبنور ومسک دوانهٔ گزیده وباشراب درروغن زیتون وباآب جهت ورم سرو جراحت آن وبد ستور غیر محرق آن ومحرق آن باعسل جهت قلاع دهان اطفال وباروغن گوسفند جهت عشره وورم حادث ازان وذرور آن جهت بروز مقعده ورد کنند ۀ آنست برموضع خود وقطور آن باروغن گل جهت تسکین درد گوش وباسفید آب وتوتیای مغسول وگل ارمنی جهت حرقة البول مجرب وبخور آن جهت صرع سده ی وگریزانیدن هوام وحمول آن جهت صلابت رحم وتجفیف رطوبات آن وصرع وماء الشعیر که از تقطیر آن حاصل میکرد د جهت داء الثعلب وروپانیدن موی مجرب وبد ستور دهن آن ونیز مقوی باه است وتعلیق موی طفل بیش از انکه صلب شده باشد جهت نقرس وعقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه ودهن آن درمرکبات دراد هان مذکور شد *

* شعراتجیان * بکسر جیم وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ودال مهمله * ماهیت آن نباتی است شبیه بموی بال اسپ و باریک وسیاه چند بند علاده بهم پیوسته شبیه بدسته از سنگها روئیده وبرروی زمین پهن وبی برگ وساق وبعضی قوی وچون بسوزانند بوی موی سوخته ازان آید وغیر پرسیاوشان است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بخور آن جهت تپ ربع مجرب وتعلیق آن ومانع مالندگی مسافران وروندگان بپاده است

* شعرالغول * بضم غین معجمه وسکون واو ولام وآنرا لحاء الغول نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است بی ساق و

ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بموی خشن مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرف
نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند مالیقی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و ببربری مامرب و سبون
نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بموی
است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض
میگردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض مسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار
میروید میان مدینهٔ تلمسان و مدینهٔ فاس و در آنجا معروف بالحبة مسنون است * طبیعت آن گرم و خشک باعتدال *
* افعال و خواص آن قریب بپرسیاوشان است و در تنقیهٔ سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور
آن زائل کنندهٔ تپ ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن

* شعیر * بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی سچ بفتح سین مهمله و جیم عجمی
نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیدهٔ بالیدهٔ تازهٔ آنست و کهنه که یکسال بر آن گذشته
باشد بسیار زبون * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه
و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حارهٔ حاده و سل و دق مصلح آن لبن یتوعات
و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جوها شکفته و مهرا شوند
و صاف کرده سرد نموده و بانیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات
حارهٔ حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و التهاب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحهٔ ریه و ذات
الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و سدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معدهٔ رطب و مضر احشای
بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده
مانند حریره جهت صداع حار و باضافهٔ قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و
پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیرهٔ جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت
اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و
گشایندهٔ دمامیل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان
و بناگوش و سائر اعضا و بدستور با قلیلی روغن چینی جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام
صفراوی و بهق و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برگهای مناسبه ساییده استعمال نمایند و با آب سفرجل
جهت نقرس حار و با آب گشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حارهٔ صلبه و ورم گلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول
اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن
با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و
استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر و ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر
و ضماد سوختهٔ آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بو دادهٔ آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیهٔ
آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیهٔ اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و

نان آن ثقیل بطیء الهضم و نفاخ وچون خمیرآنرا یکد ارند تا ترش شود ودر دوغ حل کنند ویکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی ولهیب باطنی وتشنگی مفرط وقئ صفراوی وتپهای حاره واسهال صفراوی وحکه بیعدیل مضر مبرودین ونفاخ مصلح آن شکر ویا نبات خوردن ومصلح سویق آن مغسول نمودن وبا شیرینی خوردن است ودستور طبیخ ماء الشعیر در قرا بادین در حرف المیم مع الالف مذکورشد

* فصـــــــل الشین مع الفاء *

* شغنین البری * بفتح شین وسکون فا وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون معروف بیمام است بترکی الافاخته وبهندی بکهانامند * ماهیت آن مرغی است ازفاخته بزرگتر وسفید وطوق گردن آن سیاه وناتمام وگردن وپای آن بلند وگویند بجثهٔ فاخته است وبفارسی بوتیمار نامند وگویند کبوتر بحری است ومنقار وپای آن سرخ است وانچه در هند وبنگاله دیده شده طوق گردن ندارد وتمام آن سفید ومنقار آن سفید رنگ وپاهای آن بلند باریک سیاه رنگ وبعضی را مائل بزردی وبعضی را پرهای سرآن بلندتر واکثری راکوتاه تر * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگویند خشکی بران غالب است * افعال وخواص آن بغایت مسمن بدن ومجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد ومقوی قوت ماسکه وحواس وموافق ناقهین ومفلوجین وزیاده کنندهٔ قوت حافظه ومحرک باه واکثار آن مضر محرورین ومورث بیخوابی مصلح آن سرکه وکشنیز ومقوی فعل آن شیرنازه ورفیده است وگویند بهتر آنست که بعد ازذبح یکروز رها کنند وروز دیگر پخته بخورند وهمچنین ماثر طیور قویه را بهترین آن کوچک فربه آنست وزیاده ازیکسالهٔ آن وهمچنین لاغر آن بسیار مضر است

* شغنین البحری * بهندی ماکوچ وبفرنگی پستینا که مرین نامند * ماهیت آن حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ وبال وشکل در دنبالهٔ آن نیشی مانند خار است * افعال وخواص آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث کرده وچون نیش آنرا درزیر جامهٔ خواب کذارند مورث بیخوابی مفرط ودفن کردن آن درخانه موجب تفرقه اهل آن خانه وپاشیدن مسحوق سوختهٔ آن بر د رکس باعث تفرقه وبغض ایشان وبدین سبب آنرا حوت الشر نامند وگویند چون در بول کسی نیشی آنرا فروبرند باعث سوزش ودرد عظیم صاحب بول شود وماد امیکه برنیاورند رفع آن نشود

* فصـــــــل الشین مع القاف *

* شقاقل * بفتح شین ودو قاف درمیان هردو الف اول مفتوح ودوم مضموم ودرآخرلام وآنرا شقاقل وششقاقل وحشقاقل وشقبقل وهشقیقل نیز وبهندی ستالی وسوالی ودودهالی وکاکول وستا ورنبز نامند * ماهیت آن بیخی است پر گره وبالزوجت واندک شیرینی وبسطبری انگشتی ودرازوسفید رنگ وساق گیاه آن پرگره وبرهرگرهی برگی وثمرآن بقدر نخودی سیاه ودرازرطوبت سیاهی وگل آن بزرگتر ازبنفشه ومنبت آن زیر اشجار متراکمه وجاهای نمناک ومستعمل بیخ آنست وقوت آن تا چهارسال باقی میماند * طبیعت آن دراول گرم ودردوم تر با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مبهی ومفتح وقاطع بلغم ومقوی ظهر ومسخن معده وکبد وگرده مضر احشا ومصدع ومصلح آن عسل ومربای آن با عسل بیغایت ومقوی ارواح وقوی وباه وزیاده کنندهٔ منی مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر وبوزیدان است *

* شقایق * بفتح شین وقاف والف وکسر یاء مثناة تحتانیه وقاف وآنرا شقایق النعمان وبلاطینی بیای دراز ابتلم بمعنی گلی که رنگ او زود متغیر میشود وبلغت گستیلان امابلس وبفارسی لاله نامند ودروجه تسمیه ونسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است ونیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است وخون را نعمان نامند ونیز

گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آنرا بسیار در حضایات استعمال مینمود لهذا موصوف بدان نموده اند * ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزارانامند نیز میشود و الوان و اقسام نیز * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزهٔ خشخاش اخذ مینمایند بسیار قوی التخدیر و السکر و بد ستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سفنج جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعة بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوائل جهت تلطیف ماده و تصفیهٔ آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصارهٔ آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور ان جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان سبز سیاه کنندهٔ مو و رافع قوبا و آشامیدن یکدرم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و یکدرم از قبهٔ آن با شراب مورث جنون است

* شقراق * بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهملهٔ مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بشیرازی کراکر و عرب آنرا اخیل گویند و بیمن داننه و بهندی لتوره نامند * ماهیت آن دامنی گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بد خورد زد بچهٔ مرغان دیگر است و دور از آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد ولیکن بچه در آبادانی برمی آورد و عقیب از سفاد و کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند که گویا آنرا زده اند و بغدادی و انطاکی گفته اند طائری معروف است ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بدبو است و کثیر التصویت و گویند طائری است بقدر گنجشک که بیه گویند و گنجشکان را صید کند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر محرورین و مصلح مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است

* فصل الشین مع الکاف

* شکاعی * بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و بیونانی اقرانبقی و نیز اقشارنبقی بمعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضا و شوکهٔ عربیه و کشر الرکب نیز و بلاطینی اطرکطیاس و بفارسی بادآورد گویند و اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا چرچه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خراست و گویند بهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن با رنگ بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک کوتاهتر و پر شعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و باریکتر از آن

و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کسی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مایل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قوی‌تر * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن قوت تجفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاة و مقعده و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن معمول برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با قسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر رئه مصلح آن صمغ عربی است معده ارشوث آن دو درم و صاحب تقویم پنجدرم گفته بدل آن باد آورد و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آن را خار مهك گویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد *

* شکرتیغال * بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیغال نامند * ماهیت آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در آن می میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر میرود و آن خانه و غلاف در مذاق کمی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خزوگک و تیغال و خانهٔ آن را شکر تیغال نامند و غیر سکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته * طبیعت آن در حرارت معتدل و رطوبت بر آن غالب و با لزوجت * افعال و خواص آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیهٔ صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن نبات است

* شك * بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالك و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرگ موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیر بان زرنیخ سفید خوانند * ماهیت آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان آورند و گویند در و نقره است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد از آن فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سبکتر میشود * طبیعت آن در چهارم گرم و خشك * افعال و خواص آن از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهندهٔ زخمهای بارد شده که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و اسهال نافع و سه درم آن در یک روز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه با سهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشهٔ بوستهای حیوانات است که هوزانند و بقدر ربع وتاد و چندان بیاشامند و معالجهٔ آن معالجهٔ زرنیخ زرد است و چون در خمیر کنند و باد در طعامی داخل کنند و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند می گویند که پنج نوع می باشد یکی سنکیا و آن شبیه بشب یمانی است سفید شفاف و در آتش دود کند دوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم کودیا و آن میگون است و چهارم دارمار آن سرخ است برنگ دانهٔ

اثار وتخم سنگهیا واین بسیار ضعیف میباشد واین هرد ولوع اخیر بسیار کم یاب است ودر اعمال صناعت کیمیا بکار می آید
ودافع بلغم وسودا است وجهت تپ لرز وضیق النفس انسان واسپ ودرد دندان نافع دانسته اند

* شکرقند * بفتح شین وکاف وسکون راء مهمله وقاف وسکون نون ودال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند وزمین را بهندی
ارل نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است بطریق لیجم وبهار بر زمین مفروش وبرگ آن شبیه بجوز ماثل وازان کوچکتر
وگل آن نیز شبیه بگل آن وکم رنگ تر وکوچکتر وبیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشهٔ آن برآمده تابقدر ترب وپوست
آن سرخ ومغز آن سفید وکم آب ودر هر ده پانزده عدد وزیاده وکمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت وضعف زمین وبعد
بکمال رسیدن برآورده زیر خاکستر گرم مانند چقندر پخته وبا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده میخورند شیرین و
لذیذ میباشد بعضی آنرا بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر رشته حبوب بزرگ بقدر گردکان
ساخته در روغن بریان کرده گرماگرم در شیرهٔ شکر یا نبات که غلیظ باشد می اندازند وبعضی برای خوشبوئی قدری
مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد واین را بهندی گلگلا مینامند
* طبیعت آن گرم وتر با رطوبت فضلیهٔ غریبه که بعد از طبخ وجوش دادن کم میگردد * افعال وخواص آن مسدد
وقابض ونفاخ وفی الجمله مقوی سینه وقصبهٔ رئه است

* فصل الشین مع اللام *

* شل * بضم شین وتشدید لام * ماهیت آن ثمر درخت هندی است از ادویهٔ مجهوله است بعضی گویند که آنرا
سفرجل هندی نامند که بیل باشد وبعضی گفته اند بزرگتر از فندق است ودر طعم آن تندی واندک تلخی وقبض است و
نرم ملمس وبی قشر وبعضی گفته اند مدور وبقدر زرد آلو میباشد وبعضی گفته بهیأت زنجبیل است * طبیعت آن درسوم
گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن محلل قوی وملطف اخلاط غلیظ ومسهل ودافع ریاح وجهت صلابت عصب
وفالج وعرق النساء وقولنج نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است

* شلجم * بفتح شین وبعین مهمله نیز آمده وسکون لام وفتح جیم ومیم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است وبیونانی
غنقیلی وغنغلی نیز وبفارسی برشاد وشبلم نیز وبترکی پم بضم باء عجمی ومیم نامند * ماهیت آن معروف است وبری و
بستانی میباشد وبری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز وبرگ آن بعرض انگشت ودین وبیخ آن باریک مانند بیخ
اشپاردکر وغیر ماکول وتخم آن سیاه ومغز آن سفید منابت آن مزارع ودیگری را منابت صحراهای نمناک ونزدیک آبها
وبیونانی لونیناس ولونیاس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار وبسیار سرخ وماکول وبرگ آن شبیه ببرگ بستانی وازان
باریک تر واملس وکثیر التشریف وتخم آن مانند بستانی ومائل بسیاهی وتخم این مستعمل در تریاق فاروق است وبستانی
آن را برگ شبیه ببرگ ترب وکثیر التشریف وازان املس وبیخ آن مدور ومفرطح وبعضی اندک طولانی وبر سر آن اندک
ریشه وماکول ودر اکثر بلاد بهم میرسد وبقدر نارنج بزرگی ونامند وانهٔ در بعضی بلاد واراضی قوبه میشود ونازک بی
ریشه ودر بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار وبهترین ومستعمل آن بستانی نازک بی ریشهٔ آنست وتخم آن سرخ وتیره
واز بری بزرگتر واین مزروع میباشد در خریف ودر اواخر شتا واوائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد * طبیعت بری
آن در اواسط دوم گرم ودر اول تر وبستانی آن در اول دوم گرم ودر اواخر اول تر * افعال وخواص آن اول
مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا ورافع سعال وملین سینه وبطن ومقوی باصره ومشهی طعام ومهیج باه وزیاده کنندهٔ منی وسفت

حطّاة وملین بول وبرگهای نازک آنرا قوت ادرار زیاده و بطی الهضم ونفاخ ومصلح آن فلفل وزیره وشیرینیها و در احادیث وارد است که امر فرموده اند بخوردن شلغم وفرموده اند علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام واللفت یذیبه و در حدیث دیگر است که مامن احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم وچون ریشهای باریک آنرا سائیده با عسل بیاشامند جهت سنگ گرده وحصر البول مجرب وضماد مطبوخ آن محلل اورام ونطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد ونقرس وحکهٔ مراریه وبلد ستور طلاء وضماد برگ و بیخ و یا تخم کوبیده آن وترشی بیخ آن یعنی مخالل آن لذیذ وملطف رطوبات ومقوی احشا ومشهی وبی نفخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی دار آن که قوت جلا وتقطیع آن زیاده است ومطبوخ آن درجوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ وجشا آورنده ومحرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه ورياح آن درجوف خمیر بالکل بتحلیل نمیرود وجمیع اجزای آن با تریاقیت وتخم آن در اول سوم گرم ودر اول تر ومبهی تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند ومشهی و با تریاقیت ودر جمیع افعال قویتر از آن ومولد ریاح ومصدع محرورین مصلح آن سکنجبین وترشیها وکلقند وخشخاش سیاه وشکر نیز مقدار شربت آن ده درهم وروغن تخم آن محلل ریاح ورافع اعیا ومقوی آلات تناسل شربا وتدهینا ومرهم بیخ آن کثیر النفع ودر قرابادین در مراهم مذکور شد وتخم قسم اول بری آن جالی بشره است طلاء

* شلیل * بفتح شین وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بخراسانی شفترنك وشیرهو نیز نامند * ماهیت * آن از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو وزرد آلو را که باهم پیوند نمایند شلیل میشود وآن بقدر زرد آلو وکرد کان واز شفتالو لذیذ تر ولطیف تر وغذائیة آن کمتر در طبیعت وسائر افعال اقرب بدان هردو است * فصـــــل الشین مع المیم *

* شمع * بفتح شین وسکون میم وعین مهمله بفارسی موم نامند وبیونانی قیروس ماهیت آن معروف است که جرم خانهٔ زنبور عسل است که عسل را دران جمع میکند وآن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را دران جمع میکند واین مائل بسرخی وزردی ونرم وچرب وخوشبو میباشد وبوی عسل از تازهٔ آن می آید دوم آنست که پردهای خانهٔ خود را از ان میسازد ودران عسل نمیباشد واین متوسط است در خوبی وبدی وسوم معروف بتسلیط است وآن چیزی سیاه رنگ است که بر کوائر یعنی خانهٔ خود میمالد واین زبون است * طبیعت * آن در اول دوم گرم ودر رطوبت معتدل وقوت آن تا سی سال باقی میماند * افعال وخواص * آن محلل ومنضج وملین اعصاب وموافق جراحتها ومصلح ادویهٔ مراهم وحافظ آنها وخوردن وزن ده خرنوبه از ان که بمقدار دانهٔ گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای موافقه ویا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی وسحج واسهال مزمن وجذب سموم مجرب وجهت درد سینه وسرفه وسل ورفع انجماد شیر ودر کلو ولهاة وتصفیهٔ صوت بیعدیل وبخور آن معرق صاحبان حمیات ورافع عفونات هوای وبائی ورائحهٔ آن جهت رفع بد بوئی بینی واذیت بوی مرده ازو مفا بر وویا وحقنه کل اختهٔ آن با روغن گل سرخ یا زیت عذب با مناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع وطلای آن با ادهان مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه وسائر خشونات بدن ونضج اورام وجهت حکه وجرب وتوسیع دهن زخمها وبچرک آوردن آنها ورفع اذیت زخم حربهٔ زهردار وجذب آن بالخاصیة وطلای موم روغن معمول با روغن سوسن ویا روغن زنبق ویا با سمن بر صورت صاف کننده ونیکو کننده رنگ رخساره وزائل کنندهٔ کلف ومحلل صلابت اعصاب وگویند چون از موم زرد یا سرخ

شلیل

شمع

با روغن سوسن و با گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس برا ورام پس گوش و اربیه طلا نمایند بتحلیل برد
ومنع انصباب مواد بدان نماید و چون بتنهائی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در ان
و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کردهٔ آن با زرد چوبهٔ خشک کوبیده در صرهٔ بسته و بروغن کنجد
گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده برآتش گذارند بدبوی و اندک اندک
سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد مصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آزد باقلا است و گویند چون
آشیان مگس را بسوزانند و بظرفی بمانند و در آب دریا و یا سائر آبها گذارند آب شیرین را بخود جذب میکند دستور سفید
کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند
و همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سرگشادهٔ سفالی نو کرده آب دریای شور بران ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای
شور نباشد آب نمک بران ریزند و برآتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که دران
تواند داخل شد ته آنرا تر کرده دران فرو برند تا موم بدان بچسپد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند
و همچنین بازدیگ را دران فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگدازند با آب شور و نطرون و ازته دیگ سفالی
دیگر تر کرده برد ارند پس آن قرصها را در ورد و در بر یسمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بران آب سرد دفعه بدفعه
بپاشند و شبها بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته ازان شمع ریزند و با در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند
و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بران ریزند و بدستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه
چرک آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته جاروبی برهم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها
بر پارچهٔ کرپاس نم کرده ریزند و برآفتاب گذارند و آب بران بپاشند و شبها زیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد

* فصل الشین مع النون *

* شند * بفتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقوربدوس اسیلوس نامیده و بهندی ست بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیهٔ
مشدده گویند * ماهیت آن از طیوب معموله است مخصوص اهل مصر و بهترازانجا جای دیگر نمیسازند و گویند دخان
ضرو است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی
برسر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا دخان ظرف بالا صعود نماید و
بچسپد و اگر بجهت زیادتی عطریت ظرف بالائی را بعود و صندل بیالایند خوب است و اگر بجای دیگ بالای کاغذی
را بشکل کلاه قند پیچیده برسر آن نصب کنند بنحویکه اصلا بخار بیرون نرود نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی
آنست که بوی دود ازان نیاید * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و مدر
فضلات و مفتت حصاة و دافع اخلاط لزجهٔ سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت
قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف
و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

* فصل الشین مع الواو *

* شواع * بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربی است بفارسی کباب و بریانی گویند * ماهیت آن گوشت بریان

کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بر آن زده باشند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن استشمام رائحهٔ آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثر آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ

* شوا صرا * لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء مهمله و الف مشک الجن است و گویند در بلاد شبانکارهٔ فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک داش * ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی بطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه میروید بقدر ده مساری مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه ببرگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همهٔ آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند منبت آن بیشتر وادیها است و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنهٔ خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزرقت شبیه باشنهٔ بی ساق و بی گل و منحصر بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر مساری و منبت آن سنگلاخها و کوهستانهای عظیم و از تازهٔ آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است *

* شوحط * بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طاء مهملتین لغت عربی است * ماهیت آن مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن کمان گران کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از نبع است و بعضی آنرا و شریان را یک دانسته اند و گویند آنچه در قلهٔ کوه میشود نبع است آنچه در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوشهٔ از آن گفته و بعضی گفته نوع خبیث و زبون مازریون است و این قول اقرب بصواب است * طبیعت آن گرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال مفید و جلوس در سایهٔ آن ممنوع است *

* شوکران * بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس حفوظه نامند و بیونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون و منقوسیون و بفرنگی شیکته و بفارسی بیخ تفت نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است با لزوجت و ساق آن پر گره شبیه بشاخ رازیانه و سطبر تر از آن و شعبهای شاخهای آن چتردار و برگ آن شبیه ببرگ قنا و بزرگتر از آن و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در آن گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی و روفس گفته برگ آن مانند برگ یبروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنگ نانخواه و بزرگتر از آن و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که آنرا دسرود ورت و دورس تبز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که آنرا دورس گویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد در روید و آنرا دورس تفتی گویند و صاحب اختیارات گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند * طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت

سمیت بارده بزوال عقل واختلاط ذهن وتکلم و سدر وظلمت وغشاوهٔ بصر که چیزیرا نبیند وفواق وبرودت باطن
واطراف درآخر تشنج وخناق از تنگی که در قصبهٔ ریه وحنجره پیدا کند پس موت ومداوای آن مبادرت بقی واسهال
بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافعهٔ تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت
داده بعد ازان شیر الاغ وافسنتین با فلفل وجند بیدستر وسداب با طلا بنوشند وبا قرد مانا ومیعه وفلفل با تخم انجره با طلا
وبا روغن غار انجدان وحلتیت وروغن حار مناسبی وباقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است وچون خوشهٔ
آنرا پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند وبکوبند وعصارهٔ آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد وازان جمله
آنکه ادویهٔ مسکنه اوجاع چشم است وضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره ونمله وجمره وحمره وضماد برگ وتخم آن
بر پستان شمرده از قاطع شیر آن ومانع آریخته شدن آن وبر پستان دختران مانع کبر آن وبدستور بر خصیهٔ پسران وبر خصیه
وکش ران جوانان مانع احتلام ومحلل ورم آن وبر قضیب مضعف باه ومانع بزرگ شدن آن وبر عانه وهر عضو که خواهند
مو نروید مانع آن وبر شکم حابس اسهال ونزف الدم وبدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف وحکیم میر محمد
مؤمن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد وپنجاه مثقال آب ویکصد وپنجاه عدد مویز
بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب به سوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند واز یک عدد تا سه عدد آنرا
بخورند مسکر قوی وامساک منی آورد وزیاده از سه عدد منوم قوی است ونوشته که من این را مویز عنبر نام کرده ام

* شوندر * بفتح شین وواو وسکون نون وفتح دال وراء در آخر هر دو مهمله وبضم اول ودوم نیز آمده * ماهیت آن بغدادی
گفته معرب از چغندر فارسی است واین نوع از لفت است وبمصر آن را لفت طلیطلی وقومی سلجم احمر نامند وآن شبیه
بشلجم است در نبات وصورت ولیکن برگ آن خشن ومشوف نیست بلکه اقرب بسلق است وبرگ آنرا نمیخورند چنانکه
برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند وطعم آن با حلاوت وتلخی کمی است وانطاکی گفته فرقی میان آن و
زردک وشلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشوف نیست بیخ آن مائل باستداره وطول وبسیار سرخ وشیرین مائل بتلخی وتیزی
است وصاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است وبهترین آن سرخ خالص کوچک تازهٔ آنست * طبیعت آن
بارد رطب در دوم وگرم وتر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت * افعال وخواص آن رافع ریاح
وعفونت ومسخن وجاذب دم از عروق بظاهر جلد ومهیج باه بغدادی گفته بنا بر آنکه بارد رطب است که ظاهر است مضر باه
است ومضر مبرودین وصاحبان معدهٔ بارده وبطئ الهضم ومورث نفخ وقراقر مصلح آن سرکه وخردل وپختن آن مهرا ومردم
بلدان با شیر آنرا با ماست ترتیب میدهند وبطئ الهضم میگردد ولیکن لذیذ میباشد وتخم آن بسیار نافع است در ادویهٔ
قتاله واکر بیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمی کند وفعل آنرا باطل میسازد بالمره ولهذا از ادویهٔ تریاق فاروق است
وجزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است وطبیخ آن جهت ابرده نافع جلوس ونطول بدان ودر سائر افعال
قویتر از سائر اقسام شلجم ودر شلجم مذکور شد

* شونیز * بضم شین وسکون واو وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وزای معجمه لغت فارسی است وشونوز ومیا هند انه
نیز وبعربی حبة السوداء وبیونانی سنوود بسقوریدوس شنون گفته وبهندی کلونجی نامند بفتح کاف وضم لام وسکون واو و
خفای نون وکسر جیم وبای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست * ماهیت آن تخم نباتی است شبیه

برا زیانه وازان درازتر وباریکتر وگل آن زرد مائل بسفیدی وبنفش سبز میشود وبرگ آن شبیه ببرگ زبان درقفا وتخم آن
در غلافی بزرگتر از غلاف بزرالبنج وتخم آن قریب بمقدار انیسون وسیاه تند بو ومغز آن سفید وقوت آن تاهفت سال باقی
میماند * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن ومجفف رطوبات ومنضج ومقطع اخلاط وجالی
ومدر شیر وبول وحیض ومسقط جنین زنده ومرده ومشیمه وتریاق سموم بارده شربا وبخورا وحمولا بادهن سوسن اعضاء
الصدر والغذاء والنفض وغیرها جهت سرفهٔ بارده ودرد سینه وانتصاب نفس وتنقیهٔ ماده وغثیان واستسقا ویرقان وسپرز
وقولنج ریحی شربا وضمادا نافع ومدامت خوردن آن هر صباح مدر بول وحیض وشیر وبا روغن جهت سرخ کردن رخساره
وتصفیهٔ بشره وبا سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا وضمادا ویکمثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیمگرم جهت سگ
دیوانه گزیده ورتیلا وبا سکنجبین جهت تپ ربع وتپ بلغمی کهنه وبا آب وعسل جهت نفس الانتصاب وتفتیت سنگ گرده
ومثانه وتپهای مزمنه وبا نطرون جهت عسر البول وسوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بنوشند بیعدیل وبوئیدن
خام آن وبا در سرکه خیسانیدهٔ آن بکشب در صره بسته وبد ستور سعوط در سرکه خیسانیدهٔ آن یکشب وصبح سائیده جهت
درد سر بارد مزمن وتفتیح سدهٔ خیشوم وزکام ونزله ولقوه بغایت نافع وبیعدیل وچون مدت مدید دانهٔ آنرا در شیر زنان
بخیسانند یکساعت وبسایند ودر بینی کسیکه یرقان داشته وچشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع وزائل سازد
بسبب قوت تفتیحی که دارد وسعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع وبدستور با کتحال
استعمال آن جهت نزول در ابتدا وکماد گرم کردهٔ آن بر سر جهت زکام وبرسائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر ومضمضهٔ
مطبوخ آن با سرکه بتنهائی وبا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد وضماد آن در پیش سر جهت منع وسد تنالی نزلات
مزمنه ورفع درد سر بارد وتفتیح سدهٔ خیاشیم وبا سرکهٔ خمر وبا انگوری جهت ثآلیل ورفع خال وتقشر جلد ودرد مفاصل و
بهق وبرص وشعفه وقوبا وبا بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه وثآلیل وخال مجرب وبا آب حنظل تر که بر اطراف ناف
طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر وبا آب شبح جهت اخراج حیات بقوت تمام وسائیدهٔ آن با خون افعی وبا
خون خفاش وباخون خطاف جهت وضع بغایت مؤثر وباعسل وروغن جهت درد رحم ووجع آن در حین نفاس وبا روغن گل
سرخ جهت انواع جرب وضماد سوختهٔ آن با موم گداخته وروغن سوسن وبا حنا ومانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی
کل نامند مفید ومانع ریختن موی آن وروبانندهٔ آنست بشرط مدامت وضماد اندک بریان کوبیدهٔ آن با کلاب جهت زخمهای
مودا وی ساق با مجرب وبا بول صبیان جهت قروح شدیده سر وسائر قروح بارده رطبه وقطور بودادهٔ کوبیدهٔ جوشدادهٔ آن
باروغن زیتون وصاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب وبا روغن حبة الخضرا
در گوش جهت تفتیح سده ورفع ریاح ودرد آن نافع ودخان آن گریزانندهٔ هوام واکثار شرب شونیز مورث خناق محرورین
وسدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین ودر محرورین
تا نیم درم وبدل آن انیسون ونصف وزن آن تخم شبت وروغن آن با روغن زیتون وکند رجهت اعادهٔ باه مابوسین شربا
وطلاء مجرب دانسته اند وروغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء بر اعضای تناسل وکمر جهت آوردن نعوظ بیعدیل
ورافع دردهای بارده وسستی اعصاب وسدهٔ آن وبدستور آشامیدن آن با شیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر
وفورشی گفته نبات آنرا چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند وگویند نوعی از آن خناق وغثیان آورد تدبیر

آن قی کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر کنعش خورده است * فصل الشين مع الياء المثناة التحتانية *

* شیبه * بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و هاء اسم عربی است و عبیر شیبة العجوز است و آنرا بعضی اشنهٔ بستانیه نامند * ماهیت آن گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبار ناک و کو یا بمقراض ریزه کرده اند و خوشبو با تندی شبیه ببوی صعتر و منبت آن بساتین و جاهائیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رائحهٔ آن شبیه بکافور است * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضماد آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنین شربا و حمولا و جلوسا فی ماء طبیخه مؤثر و مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج *

* شیح * بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ساریقون و اقلیناشجرا و سیتا بحریا نیز و بفارسی درمنه نامند * ماهیت آن نباتی است قریب ببلندی شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه ببرگ سداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قویتر از صحرائی و آنچه گل آن مائل بزرد بست و برگ آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه به تخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیرگی آن بارطوبت چسبنده و گل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی اقلبون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنهٔ ترکی تخم بستیاج است که وخشیزک نامند و آن تخمی است معروف و در بستیاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غیر سائر اجزا و گیاه آنرا میسوزانند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرگ سرو و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز یکی را سروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در دخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبیه ببرگ طرفا و گفته اند گاه یافت میشود صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا سریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شربا نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصلح مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب بدل آن دانسته اند نکمند بطبیخ آن و بلی ستور طلای آن جهت ورم بلغمی و سائر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در صد دو ضماد و رماد سوختهٔ آن با روغن زیتون و بازنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن مؤثر و ذرور آن جهت اکله و روغن آن که بدستور روغن گل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تبها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است *

* شیح البحری * و آنرا شبح یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل نامند * ماهیت آن حیوانی است بحری و

در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صلب نیست این بدان مرتبه نیست بلکه پوستش صلبی است و هر ویبنی آن شبیه بکوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و ازین جهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا نمی خورند

* افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند *

* شیرخشت * بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی شیر خشک نامند * ماهیت آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیرو و درختی دیگر که کبیرو نامند می نشیند و آن درخت بقدر دو قامت بلند میشود و چوب آن خالی از زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج و اعوج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گرههای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که وخشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیرو با کبیرو و بدان و حذف کاف از اول کشیرو و کبیرو و اسقاط واو از اول وخشت و آخر کشیرو با کبیرو برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت کردند و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد کرده اند و با جلا و تعطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری در این اوقات از بلاد ایتالیان بسیار میآورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه برشاخهای اشجار و سنگها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرگی است و این نوع مطلقاً دهان را خوب سرد نمیکرداند و زود در آب گداخته نمیگردد مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبهٔ بهار و پتنه و بهاگلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کترا مینامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را ببرند ضابطه است که بیخ آنرا آتش میزنند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده بر می آید و مانند دانهٔ نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه نقلدر جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آنرا بزبان مردم آنجا مرلا لو و به فرنکی مانه نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است * طبیعت آن در آخر اول گرم و بر طوبت و یبوست معتدل * افعال و خواص آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر والا با دو به مناسبهٔ دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپ حار حاده و محرور المزاجان و امراض حارهٔ حاده که دو نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیکرطل است و با زیاده مقدار پنج شش تولهتا هشت تولهشیرخشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دو درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و

شیرخشت

مرکب تشنه شوند ویا تصور در اسهال نمایند عرق ویا زیانه ویا قلیل ماء الشعیر لیمکرم گرده بدوشند اضافه مولد ریاح وقراقر
ورمعده وترقیق منی وباعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام ویا زیانه مقدار شربت
آن تا بیست وپنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین ودر جمیع افعال سوای تقویت باه وضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین
است وشیخ الرئیس دربعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است
وضماد آن ملین وجالی بشره وبا شیر جهت طراوت گونه مؤثر است

* شیرسته * بکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر راء مهمله وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه وها
* ماهیت آن بلغت گیلانی اسم سرکهٔ شیرین مصنوع است ودر اکثر منافع مانند خمر است ومضرتی که در سرکه میباشد
ندارد دراکثر مواضع ودستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی ومائل بسیاهی است
با سرکهٔ تند میسایند تا مانند خمیر گردد وبعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف وپنجاه مثقال سرکهٔ
کهنه مخلوط نموده تا ده هفته هر روز مکرر برهم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال مینمایند

* شیطرج * بکسر شین وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح طاء مهمله وراء مهمله وجیم معرب چیترک هندی است
وبهندی چیته نیز نامند واکثر بدین نام معروف است وگویند معرب شیتره فارسی است وبعربی مسواک الراعی وبفینوس
وفاغوس وخامشه نیز نامند وبیونانی لیبیدیون ببای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه ولبیدیون بفا بجای بای موحده و
ببربری عصاب وبفارسی بیخ برنده نامند * ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی وشامی هندی آن با رنگ وشامی
آن غلیظ شبیه بعود بوده ورنگ آن مائل بسیاهی ودیسقوریدوس گفته نباتی است معروف ودر شیر وآب ونمک معمول است
استعمال آن وجالینوس در عاشره از مفردات از دمقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر ودیوارهای کهنه
ومواضعی که کشت وکار نمیشود میروید وهمیشه تازه میباشد وسرخ رنگ وبرگ آن شبیه ببرگ حرف وبلندی شاخهای
آن تا یکذرع ودر تابستان برگ آن خشک میگردد وباریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن
زمان میریزد وشاخهای آن باریک میگردد ومتصل بهم آن برگی میباشد ودر تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی
ظاهر میشود وتخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود ومستعمل بیخ آنست ودر سابعه از ادویهٔ مفرده
گفته قوت وطعم ورایحهٔ آن شبیه بحرف است وبهترین آن بقول صاحب منهاج تازهٔ هندی بابحری آنست وبعضی گفته اند
بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت
فارسی زیاده از هندی است وقوت آن تا پنج سال باقی میماند وگفته اند علامت خوبی وتازگی آن آنست که چون بیضهٔ مرغ
را در کوبیدهٔ آن یکروز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد وآنچه در بنگاله دیده شد نبات آن ببلندی یکذرع تا یکذرع
ونیم وشاخهای آن باریک وگره دار وبرهم گرهی چند ودو برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب واز ان اندک بلندتر وبعد از
ریختن برگ آن در همان مواضع بعضی برگهای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما
از ان کوچکتر میروید ودو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی وگل آن سیاه واین کمیاب است ودیگری
سفید مائل بسبزی وبعضی مائل بسرخی وگل آن سفید واین بسیار ونبات آن همیشه میباشد وخودرو است منبت آن
کنار آبها وجاهای نمناک ودر ربیع گل میدهد ودر اواخر آن برگ برمیآورد * طبیعت آن در آخر سوم

گرم و خشک * افعال و خواص آن * جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق مفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است و اولا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع مینماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن میکرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بر آن بگذارند مقدار شربت آن یک درهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است

* شیرزق * اسم نبطی شیرخفاش است و گویند مراد از آن بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد شیروغ نیز همان است

* شیلم * بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه * ماهیت آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مائل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکک و بشیرازی مشکک گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی * افعال و خواص آن مخدر و موجب سدر و مفسد آواز و نانیکه شیلم داشته باشد مسکر و منوم و با عسل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و به سرشته گویند آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرکتان و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دماميل و جراحات و اورام و با گندم جهت قوبا و ریشهای رو را و با گوگرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت مسکر و خواب آور گردد بدل آن حندقوقی مصلح مضار آن روغن و شیر و قی کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیف تر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بر آن بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد

* باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است *

* فصل الصاد مع الالف *

* صابون * بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است * ماهیت آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یکجزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بدان اندک نشیب تر حوضی و یا ظرفی دیگر و مابین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در آن حوض دوم و یا ظرف دیگر آید پس آن ممر را باز مسدود نمایند و همانمقدار آب باز در آن ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن دهند تا تمام شود پس آب پیش از آن و همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریا و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند

تا خشک شود وبعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر ویا بنفشه ویا کنجد ویا دنبه ویا قیروطی میکنند وبهترین همه مصنوع از زیتون است وبدترین همه معمول از بزر است ودرقرابادین اقسام آن ذکریافته * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن مقطع ومفتح واکال ومنضج وملین اورام وجالی وخوردن آن مانع حمل وخمول آن مخرج جنین زنده ومرده ومدر حیض وضماد آن با هم وزن آن حنا جهت درد زانو وعرق النسا ونمش وکلف وبا زیبق وسلیمانی جهت درد مفاصل مزمن وبا زاج سفید محرق جهت قوبا وبا روغن گل که با هم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل وبر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس بآب گرم بشویند وبا زبمالند تا زائل گردد از اجلهٔ ادویه است وبا سرگین کبوتر وآهک وامثال آن جهت کشودن دمل واغتسال موی سربدان جهت رفع چرک وقمل ورشک وبتور ابریه نافع وموی را جعد کرده اند واکثار آن موی را سفید کرده اند وبا العهه جهت حکه وجرب ورفع آثار وچون در خرقهٔ صوفی اندازند و بزور برحزاز وقوبا بمالند زائل کرده اند وبا هموزن آن نمک در حمام بدستور جهت حکه وجرب ریش شده وچون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که سرنج نامند وهم چند آن آهک آب دیده درهم نموده برموی ریش خضاب نمایند در حمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که نم وست وچربی در آن مطلق نمانده باشد ونیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کرده اند وبیری را ببرد وبا ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه ونضج آنها واکثر امراض جلدیه مناسب ومجرب وشیاف آن مسهل خلط خام ورافع قولنج ومخرج کرم مقعده خصوصا در اطفال ومدر بول مقدار شربت آن تا دو مثقال وچهار درم آن کشنده است بجراحت امعا واحشا وذرور سوختهٔ آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفیدی که موضع را اول بآب گرم پاک بشویند وخشک کنند پس بر آن بپاشند مجرب وآب آن خصوصا آب اول تیز آب است وآشامیدن آن مثال تا چهار درهم بسوزش حلق ومعده ومجاری غذا وقی واسهال شدید وبسا باشد که اعضای باطنی را متقرح وسوراخ کرده اند ومداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن بآب گرم وروغن کنجد است باکل و وبعد از آن آب کوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن وآشامیدن ماء الشعیر با روغن بنفشه وقی نمودن بدان وآشامیدن مرق دجاج با حب بفطبین بیته وباکی نیست بآشامیدن یک انگشت کافور وما لیدن تیز آب بر محل لسع وعض حیوانات سمی جاذب ومانع انتشار آن است وبتقرح دفع کرده اند

* صاصغراس * بفتح صاد والف وفتح صاد وسکون غا وفتح را والف وسین مهمله * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که از بلدهٔ مسمی بفلوریده از بلاد ارض جدید می آورند وآن پوست درختی است بعضی ضخیم وبعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل ورنگ وبو وطعم آن قریب بر ازیانه وبا حدت وعطریت ودرخت آن شبیه بدرخت صنوبر درهیئت وسائر اوصاف وبا حدت وبرگ آن مدور ومشرف بسه شرفه وچون خشک شود خشبو گردد زیاده از تازهٔ آن وتنهٔ درخت آن شبیه بکمثری در قطر وسبز رنگ مائل بتیره کی ودر صلابت ورخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت وبرودت ورخاوت وصلابت ومستعمل بیشتر قشر آن است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وچوب آن در دوم یعنی گرمی وخشکی قشر آن زیاده از چوب آن * افعال وخواص آن ملطف ومرقق رطوبات لزجه ومقطع آنها ومفتح سدد عنیفه در جمیع مجاری ومنضج اخلاط غلیظه ومقوی اعضای رئیسه وضعیفه وقوی وموافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه وحرارت ذاتیه ودافع جمیع امراض ناشیه از مادهٔ باردهٔ رطبه بتعریق وادرار وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وفواق وقی

صاصغراس

وغثیان وهیضه وسوء المزاج بارده وازمعده وکبد ومثانه ووجع کرده ومفاصل قدیم حادثه ازماده بلغم ومدر بول وحیض ومحلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول ومنی وزائل کنندهٔ عسر البول حادثه از سنگ کرده ومثانه وازغرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت میمایند واسهال نیز باوجود یبسی که دارد بسبب فادزهریت وجهت امراض سمی بتمامی خصوصا طاعون وحمی ربع ونائبه وربائیه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان وفرو بردن آب آن در ایام وباء بسیار نافع ومانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه ونیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نمایند نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج وهمچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج وضرورت برای طبیب حاذق وندیمرا وجهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدی که تدبیر واصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظهٔ مزاج وسن وبلد وفصل ومرض وغیره نموده با ادویهٔ مصلحه ومبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویهٔ مسمنهٔ بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته وتسمین حاصل شده جهت آنکه ازشان این دوا است بدرقه ورسانیدن قوای ادویهٔ که ترکیب با آن نموده اند بسوی محل مقصود پیش از فتور وسقوط تاثیر آن بسهولت ولهذا نفع آن در امراض متضاده بزرگ وبسیار است با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت وطرق استعمال آن بوجه کثیره است واشهر واقوی همه آنست که بگیرند چوب با قشر آن پنجاه درهم یا شش درهم بحسب رای طبیب واقتضای وقت وبکارد ریزه ریزه نموده دریکصد وپنجاه درهم آب یکشب ویک روز بخیسانند پس دردیگ کرده سر آن را بسته بنحویکه مطلقا بخار آن بیرون نرود پس در ظرف گلی لعابدار بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود وپنجاه درهم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند وبا شکر پنج مثقال وبابدون آن نیم گرم بیاشامند وبر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده بآتش ملائم جوش دهند تا یکصد درهم بماند وصاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند وهمچنین تا بیست ویکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب وکلفت ومشقت پرهیز ازمحافظت هوا وغیر آن بطور چوب چینی نیست وجهت هر مرض با ادویهٔ مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند

* صاصلی * بفتح صاد والف وکسر صاد مهمله ولام ویا آخر حروف وصوصلا وشاصلی نیز ویونانی ارثیموس غالانامند

* ماهیت آن نباتی است شبیه بحلفای تازه روئیده وازان کوچکتر وشاخهای آن باریک ونرم ونازک وزود شکن مائل بسفیدی بقدر دو شبر وبالای آن متشعب بسه چهار شعبه وتازهٔ آن ماکول واندرون گل آن سفید وتخم آن شبیه بشونیز وازان سبزتر وقائم مقام شونیز وخبازان بر نان میپاشند بجای شونیز وبیخ آن شبیه بملبوس کوچکی خام وپختهٔ آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاطلی ویا نوعی ازان باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت وخواص وافعال * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت درد فواد وابرده ورياح نم معده نافع وتخم آن در افعال شبیه بشونیز است وبسیار خوردن بیخ آن محرک باه ورافع وجع فواد بارده است

* صامریوما * بفتح صاد والف وفتح میم وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وفتح میم والف لغت سریانی است واهل اندلس ترنشول وبدیار مصر گیاه عقرب وبعضی عربان آن را غبرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است وبعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصارهٔ گل آن لاجوردی است وگویند اسم گیاهی است که بهندی آنرا لجالو گویند * ماهیت آن نباتی است ودو نوع میباشد کبیر وصغیر کبیر آنرا ازیک بیخ چهار پنج شاخ میروید وشاخهای آن پرشعبه وبرگ آن شبیه

برگش شبیه باوراق کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنبالهٔ عقرب منبت آن زمینهای خشن و صغیر آنرا برگ کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاها که آب در آن مایل و بر طرف گردد و مستعمل برگ و ساق و تخم آن است و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست * افعال و خواص آن محلل و جالی و مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برگ و گل و تخم با عسل و یا با فانید شیرین نموده جهت اسهال مرهٔ صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن ده درم از تخم آن منفعت مذکوره را نیز بر برا اند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبهٔ تب ربع بیکساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب موثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و توبا مفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام حیب دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل بر آمده و پخته نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله در رسالهٔ حب السمنة را صامر یوما دانسته و لهذا او در حرف اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* صاب * اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر عشار و بر گیاهی که یتوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند

* فصـــــــل الصاد مع الباء الموحدة *

* صبر * بکسر صاد و سکون باء و راء مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا صبا را نیز نامند لغت عربی است و بسریانی علوی و بیونانی فیقرا و الیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیاوا لوا و ایلوا و یول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی گهیکوار نامند * ماهیت آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختی است بلندی یکقامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلند تر میشود و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میروید شبیه ببرگ عنصل و از آن بسیار بلند تر تا یک و فرع و اندک عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و در اندرون و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصارهٔ آنست که خیکچه ها میکنند و یا در ظرف های کشاده خشک مینمایند و چون برگ های آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن و وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بصورهٔ خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده میباشد علامت نر آن آنست که در طرف ثمر آن باریک و مادهٔ آن را متساوی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیرهٔ سقوطره که بر دهنهٔ دریای قلزم و ساحل حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ اشقر صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه میشود و بهترین آن و مستعمل از داخل و ادویهٔ عین و خالص از رمل و سنگ ریزهٔ خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد کمرنگ مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره

کمتر وضعیف العمل خصوصا از داخل وسوم سمنجانی بفتح سین مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح خاء معجمه
والف وکسر نون ویاء نسبت نام بلدی از بلاد رستان است وآنرا صبر فارسی نیز نامند واین زبون ترین اقسام آنست وسیاه
رنگ غیر صافی شبیه بدردی ورملی ودیرشکن وبدبو وسخیف وسبک وبسیار ضعیف العمل از خارج واز داخل غیر مستعمل
ومحمد بن احمد تنوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بحضرمی واین بعد از سقوطری وبهتر از هندی وفارسی
است وبعضی این قسم را ثانی گفته اند وقوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل واز چهار
سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل وغیر مستعمل وباید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بخمل معده
بچسپد وخوب عمل نماید وجوانان وصفراوی مزاجان ومحرورین وصاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف
امعاء ماساریقا وجگر وعلل مقعده وبواسیر وکسانیکه در ابدان ایشان خون غالب وعروق شان ضیق باشد ودر هواهای بسیار
گرم وبلاد بسیار گرم از استعمال آن اجتناب نمایند وهمچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد
وصبر را مغشوش با اقاقیا وصمغ عربی وامثال اینها مینمایند وفرق برائحه وطعم وصلابت آنست که اهل خبرت میشناسند
* طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی در سوم خشک وبعضی در اول خشک گفته اند وقول اول اصح مینماید وتلخی طعم
وقبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد واین اقوی است * افعال وخواص آن مفتح سدد وکبد وغیر آن
ومحلل ریاح احشا ومسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده وسر ومفاصل وغیرها وضعیف الاثر در غیر آن وجاذب از اقاصی
بدن ومنقی معده وعروق از اوساخ ومسهل ومخرج سودا وبلغم غلیظ ومائی وصفرائی وزائل کننده یرقان بقوت اسهال
وتفتیح سده کبد وبهترین دوائی است برای معده ومنقی ومقوی آن است ومقوی قوت باصره وسائر حواس ودافع مالیخولیا
وحدیث نفس واکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است ومنوم ومجفف بی لذع
خصوصا مغسول آن وملصق نواصیر وغائر ومدمل قروح عسرة الاندمال خصوص که در دبر ومذاکیر باشد ومانع خباثت
مواد آنها است واگر پیش از در آمدن عرق مدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند
که روز اول نیم درهم وروز دوم یک درهم وروز سوم یک درهم ونیم وقدری بر آن موضع گذارند ماده آن را بتحلیل برد
ویا طل سازد وآشامیدن یکمثقال ونیم آن با آب نیم گرم اسهال معده نماید بقوت وتنقیه آن کند از فضول وبا ماء العسل
اسهال بلغم وصفرا نماید وگاه است که چون صبح وشام چند حبه از آن با مصلحات آن وراتینج وعسل کفگرفته بقوام آورده
سرشته فرو برند با آب گرم اسهال بطن نماید وفاسد نگرداند طعام را در معده واوجاع معده را دربکرو زائل گرداند
وبا مصطکی منقی دماغ وبا غاریقون جهت مفاصل وربو وتنقیه سینه ویکدرم آن با آب سرد جهت نفث الدم ویرقان وباکل
سرخ ومصطکی جهت امراض معده وبا ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه واخراج اقسام کرم معده وامعاء وامراض
طحال وکرده ورفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط ببلغم واعاده کردن شهوت طعام باطل شده واصلاح والتهاب حادث در
لهاة از حرارت صفرای کائن در معده وبا ادویه مسهله ورفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند
کرم شکم ایشان را دفع نماید واگر بطفل نخورانند وبمرضعه او بخورانند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیر او ودر طب
قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پی هم هر روز مقدار یک مثقال آنرا بخورند وسه روز ترک نمایند وباز
سه روز بخورند وهمچنین عقدها وکرههای مزمنه قدیمه را بتحلیل برد مقدار شربت معتدل آن یک مثقال ویک نیم درهم

آن مثقال و نیم درم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن
حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن تربد و قدری سقمونیا و گفته اند بوزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعا
و معده و کبد ضعیف و مقعده بجهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعا کثیرا و در
ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده مقل و چرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه و یا پیه بز و
مقوی فعل آن عسل و رازیانه و هلیله زرد است و اقسام ردی آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب
گردد و اصلاح آن عند الضرورة زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست بگلاب و با برگ گل سرخ
و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا با طبیخ افاویه و عسل آشامیدن و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب
و غلظ اجفان و پر کننده قروح غائره چشم و جالی کننده آن و قاطع دم منبعث بسوی آن و طلای آن با روغن گل جهت
قروح چشم و جرب و اوجاع آن که از هر جانب موافق باشد و تجفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول
حاره از دماغ و تسکین صداع و با نمک و نطرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و تجفیف رطوبات آن
و با آب برگ بارتنگ و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شئون سر ایشان و با آب برگ بارتنگ
جهت قروح بینی و گوش و با روغن گل و شیر بز جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش
و دفع قمل و ریزیدن موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در ان مرده بنفش شده باشد و
رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داخس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و
بواسیر و با صنوبر یا شراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات و طرف زبان و لثه و اورام دهان و منخرین و قروح عسرة
الاندمال خصوصا که بر الف و مقعد و مذاکیر باشد و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب حلو جهت دانهای
بواسیر و بر آمدگی و آویختگی دانهای آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده و با آب گندنا جهت اسقاط دانهٔ بواسیر
اما باید که بعد از اسقاط اسرب را با روغن گل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گندنا و سلخ الحیه جهت
سقوط دانهٔ بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل بی نظیر و طلای آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد
ایشان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در روغن صوف که از طبخ بر آورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع
حادث از رض و فسخ و غسول آن با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب و بخور آن و گرفتن دخان آن با قنبوره و با قمعی
جهت ربو نافع و مت بران بهتر بن دوائی است و تحقیق بدان جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام
دهندهٔ آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بنهایت مفید و با استخوان پوسیده با لسوده جهت دفع اکله
و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هند را دستور است که چون شکم اطفال شیرخواره قبض میشود و از ان درد و
وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول بنگاله مالیده گرم کرده بزیر ناف ایشان مائل بطرف چپ موضع کبد
را بجهت مضرت آن مران را گذاشته می چسپانند اسهال می آورد و درد و وجع آنرا زائل میکردانند و گویند که چون
قطعهٔ از برگ آن را شق نموده و بران زرد چوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کش ران که هیارک نامند گرم کرده
ببندند تحلیل برد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفهٔ مسهلهٔ آن
زائل میگردد و یا ناقص اما نفع آن از برای معدهٔ ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور

عسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویهٔ شربته وجزو اعظم ایارجات وشبیارات و اکثر حبوب مسهله است ودواء الصبر وضماد طلا و قرص ومطبوخ ومعجون ونقوع آن در قرابادین مذکور شد *

*صبیثی * عصارهٔ سنامکی است که ازان قرصها سازند بجهت رفع اورام بغایت نافع است *

* فصـــل الصاد مع الحاء المهملة *

* صحناة * بفتح صاد وسکون حا وفتح نون و الف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیانه نامند * ماهیت آن در قرابادین مذکور شد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مجفف رطوبات معده وقاطع بلغم وجالی آن ودافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسدهٔ معده ویا ضعف آن باشد وجهت فالج وامراض بارده ووجع ورک وتقویت هاضمه وبرانگیختن اشتها نافع مضر محرورین وسوداوی مزاجان زیراکه محرق خون ومولد خلط ردی وسودا وامراض حادثه ازان ومورث تشنگی وتعفن اخلاط وجرب وحکه وصداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل ومغز کاهو ویا سرکه وترشیها استعمال نمودن است

فصـــل الصاد مع الدال المهملة

*صدف * بتحریک صاد ودال وفا بهندی سیپ وبفرنگی بلینه نامند * ماهیت آن گویند با حلزون مرادف است وشاید حلزون اسم جنس باشد وصدف نوعی ازان یعنی انچه پوست آن بسیار صلب و پهن شبیه باستخوان ودر صلابت ورخاوت ما بین حجر وعظم باشد آنرا صدف وانچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند وحلزون در حرف الحا مذکور شد ومراد از مطلق آن صدف مروارید است وبیان صدف مروارید در لولو انشاء الله تعالی خواهد شد ودر قرابادین ذکر یافت وبهترین آن آنست که از آب شیرین باشد * طبیعت آن بعضی گرم است و بعضی سرد وبعد سوختن گرم ولطیف میگردد وخشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن * افعال وخواص آن ملطف وجالی وحابس اسهال ونفث الدم ونزف الدم وجهت تقویت لثه ورفع زخمهای آن وآکله وجلای دندان شربا وذرورا وسنونا ونفوخ صدف سائیده خصوصا پوست داخل آن در بینی جهت رعاف واکتحال آن جهت قرحهٔ چشم وسلاق وشعر زائد وضماد صدف زرد معروف بکف الغراب محرق مخلوط بقطران براجفان مانع رستن شعر زائد وباسرکه چون بسر شند وبرثآلیل وبواسیر کند ازاله زائل سازد ومجرب ومدون صدف محرق با نمک جهت درد دندان رنجیده لثهٔ سست شده واستحکام آن ودفع تعفن جراحات متعفنه وگفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلاء آن وضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند وبگذارند که خود بخود بریزد وبرص آن در بدن فعل اقوی است وطلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش وبا آب گرم وبا روغن گرم وبا ادویهٔ مناسبه جهت کلف وبهق ورونق بشره وچون باسرکه بسایند وبر بناگوش بمالند صداع دایمی ازلی را زائل سازد ومالیدن سوختهٔ نرم سودهٔ آن اوجاع بارده رطبه مسکن وزائل کنندهٔ آنست جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیة رافع درد فواد است وبخور آن جهت بواسیر وبستن گوشت آن برعضو جاذب پیکان استخوان بظاهر وخوردن آن زائل کنندهٔ سایر داخ وسرد یها ازبدن وضماد آن بزیر ناف وبر قطن مقوی باه وآشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن وصدف فرنمریعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن وتلهین بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن وچون باسرکه بپاشامند طحال را زائل سازد

* صدف البواسیر * معروف بکف الغراب است ودر ساحل دریای قلزم وحجاز بسیار است وشبیه بحلزون مگر آنکه

بالیقات وبد بو و بنفش مائل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف بر کیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر وثآلیل و زحیر نافع *

* صدف الفرفیر * که نزد فر فیر نامند نوعی صدفی است مائل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است *

* فصل الصاد مع الراء المهملة *

* صریمة الجدی * بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاء و بعضی آنرا سلطان الجبل نامند * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن غلیظ کرهدار که میپیچد بر مجاور خود و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب و با لزوجت و اندک حرافت منبت آن جبال و مواضع خشنه * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و مدر و زیک مثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیهٔ رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بعضی آنرا منفعتی ننوشته اند *

* صرد * بضم صاد و فتح راء و دال مهمله جمع آن صراد آمده * ماهیت آن مرغی است که بفارسی سبزکراو تر نشک اندرکاک نیز نامند و بعربی موام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را پرسن یعنی کف پا و انگشتان بزرگ است و دیده نمیشود مگر بر شاخهٔ درخت و کمی راه میرود بر آن نیست و بسیار شریر النفس کریزنده و دشمن گوشت است و آنرا صفیر مختلف است هر طائری را که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر برمی آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بهریک که میخواهد حمله مینماید و بمنقار خود که بسیار تیز است گرفته از میان قد او دو نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آن حضرت بدست بن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است *

* صرصر * بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنهٔ مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربی است جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی چهرئیسک و اهل اندلس جماله و بفارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و باصفهانی زنجره و در زنگابن جیک و بهندی جهینگر نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بمد طولانی متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیدهٔ خشک کردهٔ آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت با آب گرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد یا سه عدد آن را در انبوبهٔ نی

کرده وسرآن بند کرده زیر بالین کذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید

* فصـــــــل الصاد مع العین المهمله *

* صعتر * بفتح صاد وسکون عین وفتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده ولیکن اطبا بیشتر بصاد مینویسند تا ملتبس ومشتبه بشعیر نشود وبشین معجمه وبزای معجمه نیز آمده وبرومی ازموش وبیونانی صعتروس واوریغاسن وبفارسی ایشن واوشن وبترکی کلکلک وباصفهانی اویشم وبهندی ساترنامند * ماهیت آن برک کیاهی است وانواع میباشد بستانی وبری وجبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند وبزرک بستانی مدور وبرک بری بعضی طولانی ریزه وبعضی برک آن نازک وجبلی عریض ومدور وانچه رنک آن سیاه باشد صعتر فارسی انچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزبست وصعتر شوار نیز نامند وا نواع دیکر نیز میباشد وهمه در طعم تند وخوشبو وکل همه کبود وبهترین آن برک کوچک تازه بری آنست ودراز برک آن بدتر از مدور ریزه برک آنست * طبیعت آن درآخر دوم کرم وخشک وبعضی در اول سوم کفته اند کرمی وخشکی جبلی آن زیاده * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع ومجفف ومحلل ریاح وبلاغم وملطف اغذیهٔ غلیظه ومهیی ومشهی غذا ومنقی ریه ومعده وجکر وامعا از رطوبات وبلاغم ومانع صعود ابخره بدماغ ودافع جشای بلغمی ومسکن وجع دندان وورک حادث از سردی ووجع مثانه ورحم ومدر بول وحیض وباقوت تریاقیت وخوردن آن باآب انجیر جهت ربو وسرفه وباانجیر خشک عرق آورد ورنک رو را نیکو کرداند وخوردن ادویهٔ مسهله باآب صعتر مطبوخ رافع تخمه وعفونت غذا وترش شدن آن وغثیان ووجع فواد وقولنج ریحی وثقلی بلغمی ومغص ومخرج اقسام کرم معده وحب القرع وبدستور داعسل واکر پیش از ادویهٔ مسهله بخورند باعث تهیهٔ اخلاط است برای دفع بمسهل ثانی وباآب کرفس جهت تفتیت حصاة وعسر البول وبامیفختج جهت دفع مضرت شوکران وافیون وباسکنجبین جهت رفع مضرت جنین وبابادروج وترب جهت وجع ورک وثقل حاصل از رطوبات شرباً وضماداً وباروغن زیتون جهت انواع مغص وآشامیدن سرکه که صعتر در ان خیسانیده وبا سکنجبین مصنوع از ان هرکاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب وباپنیر تازه جهت تسمین بدن وباخیار زه جهت کوفتکی عضل ومعده وجکر ولعوق آن باعسل جهت ورم ملازه وریه کرم سرفهٔ رطوبی وعقرب کزیده وسائر هوام ومضغ آن جهت تسکین درد دندان وتقویت بصر وسفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره وتقویت چشم وبااطعمهٔ غلیظه باعث خوشبوئی وسرعت انحدار وزیادتی لذت ولطافت آنها است مانند هریسهٔ کندم وبانلا وعدس وکله وپاچه وکوشت کوساله ومانند اینها ومحلل ریاح ونفخ آنها وباجمیع بقول مصلح عین خواه کرم باشد خواه بارد را فع ضرر آنها وباهرکه بهترین نان خورشی است وآشامیدن سه درم آن باعسل جهت کزیدن عقرب وسائر هوام ومضمضهٔ آن با سرکه وزیره جهت درد دندان وکلو واکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض وشب کوری وسعوط آن باروغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ وقطور آن در کوش جهت رفع ثقل سامعه وباشیر جهت تسکین وجع آن وضماد آن باعسل جهت اورام صلبه وعرق النسا ووجع ورک وباروغن زیتون وزیره جهت برآمدکی ناف اطفال ورفع ریاح جوف ایشان وباسویق جهت تحلیل اورام بلغمی وباکندم جهت وجع ورک وضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب وحکه ویرقان ورائحهٔ بخور آن وافتراش بدان جهت کریزانیدن هوام وآشامیدن مطبوخ شاخهای آن بامثل آن عناب که در زجهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیهٔ خون غلیظ بالخاصیة موثر وکل آن مسهل مرهٔ سودا وبلغم اما ضعیفتر از افتیمون و

قوی‌تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه ونمک بیاشامند اسهال سودا وبلغم نماید وادرار بول وحیض کند وعصارهٔ گل
تازهٔ آن محلل ورم عضل دو طرف زبان ولهاة وقلاع دهان در آخر علت ومربای آن با شکر یا عسل وبدستور کلقند دو مثقال
آن دافع سموم وامراض بارده قوی الاثر وچون شب وقت خواب مقدار یکمثقال آنرا بخورند وبخوابند ومداومت
بران نمایند منع صعود ابخره بدماغ ونزول آب بچشم نماید وذهن را تقویت بخشد ورنگ رو را نیکو گرداند وروغن گل
آن بتنهائی یا جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج ولقوه ورعشه واسترخا واوجاع ظهر
ومفاصل وخصوصا قولنج وامراض نواحی معده وامعا بهتر از روغنهای دیگر وتخم آن در جمیع افعال قوی‌تر از برگ آن و
مفتح سدد ورافع یرقان ومهیج باه وخائیدن آن مسکن درد دندان ومحرک اشتها وچون در زنان داخل نمایند دافع ضرر
ماکولات ومعین بر باه مبرودین وصعتر مضر رئه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است *

* فصل الصاد المهملة مع الفاء *

صفراغون

* صفراغون * بفتح صاد وسکون فا وفتح راء مهمله والف وضم غین معجمه وسکون واو ونون * ماهیت آن اسم فرنگی
مرغی است قریب بگنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی وسبزی ومنقار آن باریک ودم آن اندک بلند وبران نقطهای سفید
ودر موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد وبر لب جوی وحوض نشسته صفیر میکند ودم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگ
ریزه وریزهای خشت میخورد بعربی ابوالملیح وبفارسی دم جنبانک ودمچه وبشیرازی مرغک شقا وبهندی ممولة
وکهنجن نیز نامند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگوشت آن تلخ با قوت تریاقیت * افعال وخواص آن خوردن
گوشت خام وبدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وعسر البول بسیار نافع ومدر بول است

* فصل الصاد مع اللام *

صدل

* صدل * اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد وگویند شنیدن آواز آن کشنده است

* فصل الصاد مع المیم *

* صمغ * بفتح صاد وسکون میم وغین معجمه وبفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی قومنون وبسریانی قاموز
وبرومی دینون وبفارسی ارد وبشیرازی ازدو وبهندی گوند نامند * ماهیت آن رطوبتی است که از تنهٔ بعضی اشجار تراوش
میکند ومنجمد وخشک میگردد وصمغ هر نباتی در طی ذکر آن مذکور شده ومیشود ومراد از مطلق آن صمغ عربی است که از
درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد وبهترین آن زرد مائل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب
اندازند وزمانی بماند منتفخ نگردد وتمام آن گداخته شود وچیزی از ان نماند وگداختهٔ آن صاف وچسپنده باشد
وچون قطعهٔ از ان را در دهان بگذارند بدندان وکام نچسبد ومنتفخ نشود بلکه گداخته گردد * طبیعت آن در گرمی
معتدل ودر دوم خشک وجالینوس گرم دانسته * افعال وخواص آن مغری وملین صدر وقابض ومقوی معده وامعا
وحافظ استخوان ومانع ریختن مواد بسینه ورافع حدت ونکایت ادویهٔ حاده واسهال صفراوی وجهت درد سینه وقرحه
وقرحهٔ رئه وخشونت حلق وقصبهٔ رئه وسینه وتصفیهٔ صوت ومنع انصباب مواد نزلی بسینه ومعین بر اخراج نفث چون قدری
از ان را در دهان گذاشته آب گداختهٔ آنرا اندک اندک بمکند وفرو برند ودر حبوب ویا ادویهٔ مناسبه داخل کنند
وازدو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال وسحج امعا مجرب وبریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا

است سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده با یک اوقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر بز تازه دوشیده و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سعل مصلح آن کثیرا و کوبند گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است

* صمغ البلاط * بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهمله لغت عربی است و آنرا الزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی اسوفلا بمعنی غرای الحجر نامند * در ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجریکه از بلاد قوما می آورند میسازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک یکجزو و از بیخ مرجان که بسد است و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار کچکاری میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر چند خشک و کهنه گردد بهتر میشود و بغدادی گفته که آن نشارهٔ بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند و میسایند چند یوم پی در پی و صاحب تحفه نوشته که نشارهٔ بلاط الکبراان و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوارها و حمامها میمالیده اند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده اند * افعال و خواص آن ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تفتیح قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار مؤثر دانسته اند

* صمغ الداميثا * بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف * ماهیت آن صمغی است تلخ مائل بسرخی و صاف در غایت حدت و جوش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و در مزاج و سائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم

* صمغه * غذائی است که از خمر ارد گندم مثل غرا ترتیب دهند و در افعال مانند غرا است و مذکور شد

** فصل الصاد مع النون **

* صندل * بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است و گویند لغت سریانی است و بیونانی حلوسطقا فیل و برومی نلوردیا و بهندی چندن نامند * ماهیت آن چوب درختی است عظیم بقدر درخت گردکان و انبه و نبس و شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا انطاکی گفته که برگ آن شبیه ببرگ گردکان و نرم و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید لباتی رنگ و آنرا صندل ابیض و بهندی چندن و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگ است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سی سال باقی میماند * طبیعت از سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و باذر با فیت و محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تبهای تند صفراوی و

التهاب ومنع صعود بخارات بدل ودماغ وبرسام وضعف قوت حافظه وذهن ودل ومعده وجگر بتخصیص در محرور المزاج وبدستور طلا ونیز طلای آن با گلاب وقلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار وبتنهائی وبا نیم وزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی وصدغین جهت صداع حار ومنع نزلات بچشم وسائر اعضا وبتنهائی ویا باادویهٔ باردهٔ مناسبه جهت خفقان ووجع معدهٔ حار ورفع بدبوئی نوره وعروق وبا آب برگ عنب الثعلب ویا باآب حی العالم وبا آب برگ خرفه وبا آب طحلب وامثال اینها جهت نقرس حار واورام حاره مانند حمره ونار فارسی ومنع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت وبالخاصیت طلای آن مورث حرارت وخارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام ومیل معده بباطن ودافع آن سرکه وروغنهای گرم ولطیف وبغایت مضر باه ودافع آن ومضر صوت مصلح آن عسل ونبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن نصف وزن آن کافور وبعض اشنه گفته اند وبدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است وصندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح وغیر آن شربا ضعیف تر وطلاء قویتر از سفید وطلای آن جهت درد سر حار واورام حاره وضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تپ واعیا وباگلاب جهت رفع قلاع دهان وبدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده وغیر آن صندل سرخ است ودر مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند برآنکه در صندل سرخ جزو حاری هست که نفوذ میفرماید اجزای بارده را از خارج بداخل ولهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج وچون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل وصاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام ما را طبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی وسرخ را در اسهال دموی وهرد ورا باهم در اسهال مختلط باهم وشعدد از تخم آنرا چون بپاشند جهت بول الدم وحرقة البول ومرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند وا طبای هند باآب زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند استعمال مینمایند وجوارش وحب صندل وخمیرها وسفوف واشربه ومعجون ومفرح آن در قرابادین مذکور شد

صمغ الوبر

* صمغ الوبر * بکسر صاد ونون والف ولام وفتح واو وباء موحده وراء مهمله * ماهیت آن انطاکی گفته اقراصی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند وبحجازمی آورند ودر اصل وحقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد وبغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ وبرنگ مرود ومکه آنرا اقراص ساخته می فروشند وبول الابل نامند ودر حرف الباء مذکور شد ودر وجه تسمیهٔ آن بعضی گفته اند بول جانوری است قریب بجثهٔ گربه که آنرا وبر نامند چون دران مغارات بول کند وغلیظ ومنجمد وخشک گردد آنرا اخذ مینمایند ونواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت نامند وبعضی گویند ابوال تیوس جبلی است که در مغارات در سنگها مجتمع میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن قاطع اسهال وضیق النفس وامراض بارده وجهت اندمال جراحات خبیثهٔ جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام نافع وحمول آن قاطع حمل ودواسر را ضعیف کرده اند وطلای آن با عسل با طول مکث مقرح بدن مصلح آن روغن گل

صنوبر

* صنوبر * بفتح صاد ونون وسکون واو وفتح باء موحده وراء مهمله لغت عربی است وارزه نیز بسریانی ازرند ورومی بقطانیون ویونانی قلوغیطون نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد ذکر وانثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی وآن درخت بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه بخیاطه قوی وبخلال بلند ی بقدر یک شبر وسبز تیره رنگ وثمر آن بشکل دل هوان وبقدر دل گوسفند وبزرگتر از ان وشبیه بثمر شربین که ثمر هندی است وخانه خانه وبعد رسیدن وخشک شدن ازهم شکافته

میکردد وحشیی است و مغز ندارد و ماکول نیست و درخت آنرا بفارسی نارون جوز و بشیرازی کاج و ثمر آنرا پرکاج نامند
و راتینج صمغ این است و دوم جبلی که در صحرا سبز بهم میرسد و ثمر آن نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد این است و درخت
این شبیه بدرخت اثل و بسریانی ازرند نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل میسوزانند و قطرانیکه ازین
بعمل می آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شربینی است و انثی آن نیز دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر این است و در شیروان
و اقصی آذربیجان و بعضی جاها از ممالک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا تنوب نامند و ثمر آنرا
قضم قریش و عامهٔ اهل شیراز آنرا فستق نامند اما ثمریکه معروف است نزد عامهٔ اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت
از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانهٔ صنوبر پهن و بی مغز و ثمر چلغوزه مغزدار و مغز آن اندک باریک
فتیله شکل بقدر دانهٔ خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته میگردد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد
از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته بر می آید و نیز نوعی یکی از صنوبر میشود
درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آنرا نوش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف متشعب خوش منظر
و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت حنا بستن نم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا میبندند خوشنما میگردد و در شربینی
اشاره بدان شد و درخت صنوبر را خزان نمیباشد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ثمر آنرا ثمر بی مغز و قطران او زیون تر از
قطران شربینی است و مادهٔ آن کوچک و بزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند
و از آن بزرگتر و مغز ثمر آن با تلخی و سفید و بی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در همدان کثیر الوجود
و راتینج صمغ آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آن را باصطلاح آنجا چلغوزه
و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنکی و مغز دانهای آن مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آن
و در عراق چلغوزه مغز میوهٔ را گویند که از بحرین میآورند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت آن بقدر
زردآلو و برگ آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانهٔ آن دراز و باریک و با پردهٔ
سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پردهٔ سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا
که مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز میوهٔ را میگویند
که از بحرین می آورند و ظاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن نه چنین است
و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهرا صافراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است
و صافراس بدال و صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین
آن تازهٔ سفید بالیدهٔ چرب آنست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم تر
و خشک تر از مغز آن * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت شش و قطع رعاف و
خون جراحات تازه و یک مثقال از لحا و برگ آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب سرد
حابس بطن و ذرور آن مندمل مواضع ضرب رسیده و با آب گرم سوخته خصوصا لحای نوع ذکر آنکه اقوی است د زین
ابهر و طلای مخلوط لحا و برگ آن با مرداسنگ و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن
مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثهٔ ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت

ودفع اعیا و کوفتگی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و کله اختن ماق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نائب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و صمغ چوب آنرا چون در دهان نگهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و صحج مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی است * افعال و خواص آن مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و باه و مفتح سدد و کاسر ریاح مؤذیه حاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقا و درد گرده و مثانه حادث از حرارت مره صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب و جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تنقیه گرده و مثانه کهنه خصوصا با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آنرا بنوشند جهت سعال مزمن و قروح ریه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا ده درم و از عصاره آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و نواکه حامضه قابضه است مانند انار و ریباس و موافق محرورین و درا بشان محتاج بمصلح نیست و درا مربا با کنجد و عسل بهر که مقوی آنست و بادی که زیاده از سه اوقیه که یک یکدانه تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در سعال معده و احشا حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بعصر است بسبب قوت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قویتر از کبار و در سائر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست یکروز و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است

* فصـــــــــل الصاد مع الواو *

* صوف * بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند * طبیعت سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست * افعال و خواص آن سوخته آن جهت شری بیعدیل و ضماد سوخته آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات زمنه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلابت کننده جلد است و افراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر

است جهت قروح ولحم زائد نافع

* صدوف البحر * بفتح باء موحده وسکون حا و راء مهملتین * ماهیت آن چیزی است شبیه بچشم که از صدف بزرک مفیدی که سر آن عریض وطرف دوم آن مائل بباریکی وازاندرون شکافته وشبیه بشبح و اندرون آن مائل بزردی وسرخی ودرجوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوتی برمی آید * افعال وخواص آن جهت قطع اسهال وضماد آن جهت نزف الدم مرهضو سریع الاثر

* باب پانزدهم دربیان ادویه که حرف اول انها ضاد معجمه است *

* فصـــــــل الضاد مع الالف *

* ضان * بفتح ضاد والف ونون بفارسی گوسفند وگوسپند وبرهٔ ماده آنرا میش نامند وبعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است * ماهیت آن معروف وازجملهٔ حیوانات ماکولة اللحم است ونسبت بحیوانات دیکر بسیار بلید وتا بد تعلیم نیست وازکمال بلادت برسر ذابح خود می ایستد و وحشت واضطراب نمیکند وهمین یک وجه حلیت لحم آن وامثال آنست از حیوانات ضعیف النفس والادراک زیراکه حیوانات قوی ذکی الحس والادراک عند الذبح حرج والم بسیار درمی یابند ونفس آنها را تعلقی ببدن خود ونفس ذابح میباشد ولهذا اکثر حرام شده اند درشرع شریف وذابحان حیوانات اکثر قسی القلب میباشند وبهترین آن یکساله ودوسالهٔ آنست که فربه باشد وچهارساله وزیاده از ان غلیظ وکثیف ومولد خلط فاسد وگوشت گردن وشانه وحوالی آن بهتر از گوشت سائر اعضای آنست * طبیعت آن در دوم گرم وتر * افعال وخواص آن سریع الهضم کثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی ومسمن بدن وموافق ترین لحوم برای بدن انسان ودل وجگر وگردهٔ آن مقوی دل وجگر ومعده وگرده ومداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت ونسیان وخوردن گوشت آب مهرای آن باسرکه وعسل که مداومت بر ان نمایند وغذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن ومانع غشی ورافع خفقان ولاغری بدن وبلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده وهمچنین گداختهٔ نیمگرم آن جهت سرفه ودرد سینه وضیق النفس وحرقة البول بسیار مفید وگوشت گرما گرم ذبح کردهٔ آنرا چون بر اعضای ضربه رسیده رهیده که تازه باشد ببندند وچون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد را زائل کند ومانع تورم وزخم شدن گردد وبدستور پوست گرما گرم آن که اعضا را بدان بپیچند وضماد گوشت سوختهٔ آن جهت لسع حیات وعقارب جراره وباشراب جهت کلب کلب واکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین وطلای آن باسرکه جهت بهق نافع وزهرهٔ آن گرم وخشک وجالی آثار واکتحال آن جهت بیاض بتنهائی ویا با عسل وطلای آن جهت اقسام ثوبا وغسل سر بآن جهت حزاز وابریه خصوصا با عسل وخون آن گرما گرم جهت حکه وجرب ومنع آبلهٔ اعضای سوخته درساعت طلاء وسرگین آن بسیار گرم وخشک طلاء وضماد آن جهت تحلیل اورام واستسقا والتیام زخمها وباموم وروغن گل گداخته جهت سوختگی آتش وباسرکه جهت شری وثالیل ولحم زائد که توته نامند وسوختگی آتش وداحس مجرب وضماد درکلاب خیسانیدهٔ آن جهت انفجار خراج ودمل مجرب وشراب استخوان سوختهٔ قبرقی آن قاطع اسهال وسیلان خون وخاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء ومغسول محرق آن حابس اسهال ودرایام وباوطاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست وغلیظ تر وکثیر الفضول وبطیء الهضم تر از لحم معز است وسرکه وآبکامه ملطف ورافع ثقل آن ومرکه ارادهٔ تبرید بدان کنند درانها طبخ نمایند ویا با قراقروط ویا کشک ویا سماق ویا با آنها بخورند *

* فصل الضاد مع الباء الموحدة *

* ضب * بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی گوه لا مند و شاید گوه غیر آن باشد * ماهیت آن
حیوانی است کوچکتر از گوه و مابین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو * طبیعت آن
در سوم گرم و خشک و مابین ورل و حرذون است در حدت کیفیت * افعال و خواص آن گوشت آن مقوی باه و جائز
نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود
و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب نموده با کاسنی و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال
سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در ان و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر
ضعیف و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای پوست سوخته آن مورث بیحسی عضو
بحدیکه اگر قطع کنند صاحب آن متألم نگردد

* ضبع عرجا * بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی است
و ذخل و جفار نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسمیه و رو بسریانی بلدنا و بفارسی کفتار و بهندی چرکه و بجو
و بدکهنی ترس نامند * ماهیت آن حیوانی است بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار دویدن لنگی میکند
و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا میلنگد و گویند بسبب
آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصا ماده آن گویند بسبب حیله خود را چنان مینماید تا بمردم و حیوانات
دیگر ایذا رساند چون پیر گردد اعارج شود و آنرا متصف باعرج و مونث آنرا بعرجا نموده اند و آن حائض مانند ارنب
میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوة و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و
در وقت نری سفاد مینماید و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بران میباشد و بسیار از حنظل
میترسد اگر شخصی در دست بگیرد از ان میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در
شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه در و در رهم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار
او را بدرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابوحنیفه و
نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال * طبیعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک * افعال و خواص
آن آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در ان که زنده آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن گشاده اندازند که در ان آب
جوشان باشد که شبت و نخود و روغنهای مناسب نیز در ان باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفی
بزرگ که علیل تواند در ان نشیند کنند و علیل در ان نشیند اما باید که آنمقدار گرم باشد که برداشت آنرا داشته
باشد تا آن زمان که رو بسردی آرد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید
و در قرابادین آبزنات آن مذکور شد و بدستور تدهین بدهن آن که در آب با ادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض
مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ رخسار و اوجاع
بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیمدرم از جگر گوش آن مورث جنون و زهره آن نیمدرم مسهل اخلاط
ثلثه و مضرت آن مصلح آن عسل و اکتحال آن بتنهائی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی

زائل باشد چشم مانع روئیدن آن وبا هم وزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بکذارند پس طلا نمایند بر بیاض چشم ونزول آب در ابتدا و هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هرچند این روغن کهنه شود بهتر است وجکر سوخته ساییده آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم و زهرهٔ آن نزول ماء در چشم را نافع وتقویت چشم نماید وطلای زهرهٔ آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازالهٔ کلف وآب خوردن در پوست آن دافع ترس سک دیوانه کزیده است از آب وچون از پوست آن پیمانه سازند وحبوب را بآن بپیمایند مانع فساد آنها وفساد زرع است وجلوس بر پوستین آن مورث ابنه ورافع نقرس ورياح غليظه ومفاصل وحمول محرق پوست تهیکاه وحوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بد ستور مالیدن آن بر مقعد وحوالی آن را چون بسایند و بر حوالی مقعد بمالند نیز همین اثر دارد وازمادهٔ آن بالعکس ومورث ابنه است وبستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن وطلای مغز ساق آن با زیت بالاتفاق جهت نقرس عظیم النفع ونکاه داشتن دندان آن با خود مانع قرباد سک دیوانه بدارندهٔ آن وخصیهٔ نمک سود آن بقدر یک مثقال باآب کرم جهت درد جکر نافع

* فصـــــــل الضاد مع الجيم

* ضجاج * بفتح اول وجیم والف وجیم * ماهیت آن صمغ درختی است خاردار وشبیه ببلبان مائل بسرخی وبراق که از جبال عمان میآورند * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد آن جهت برویانیدن کوشت زائل جراحات والتیام آنها و باعسل جهت اورام بارده وسستی اعضا نافع ودر رشستن جامه وکتان بهتر از صابون وزود تر سفید میکرداند وبعضی سریدان میشوبند وبکسر ضاد اسم هرنباتیست که طیور وسباع مانند خروع وغیره دفع مضرت از خود بدان مینمایند .

* فصـــــــل الضاد مع الراء المهملة *

* ضرو * بکسر ضاد وسکون راء مهمله وواو وبفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست وبیونانی فوضوقس وبسریانی ضروا وبرومی ششبش وبفارسی درخت را زی در حاوی کفته که بفارسی ارسه ونیز کفته اند که درخت کلنکور ا نامند وصمغ آنرا بفارسی حسن لبه وبهندی لبان کوندر وجوهری کفته که حسن لبه صمغ کمکام است * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت بلوط وعظیم واطراف برک آن مائل بسرخی ونرم وثمر آن در خوشه مانند بطم ودانهٔ آن بزرکتر از آن وچون بو سند خار و برک آن سرخ کرد د منبت آن جبال حجاز و یمن وبلاد هند وغیرها است وصمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانهٔ کندم باشد وآهسته آهسته بزرک تا بقدر خربزه کرد د واز آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر دفع کرد د واضح آنست که درخت آنرا کمکام وصمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند ومعروف بدان وخوشبو شبیه ببوی مصطکی ولادن وبهترین آن آنست که سفید مائل بسرخی وچون در آتش اندازند خوشبو باشد واکثر در بخورات مستعمل ودر حرف الجیم مذکور شده * طبیعت شاخ وبرک وبار آن کرم وخشک وکرمی آن زیاده از خشکی وکفته اند کرم در سوم وخشک در اول * افعال وخواص آن در ان جذب قوی است وجهت سرفهٔ بارد وسیلان رطوبات از دهان ورحم شربا وفرزجة وحابس بطن وآب مطبوخ آن که صاف کرده وبا شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفهٔ بارد ودرد دهان وقلاع نافع وسریع الاثر ومضمضهٔ آن جهت درد دندان واستحکام آن وازالهٔ بلغم وسفیدی آن وچون با روغن طبخ دهند ودر کوش بچکانند جهت درد کوش وذرور آن جهت قلاع دهان و عصارهٔ آن مقئ قوی وبدستور طبیخ اطراف تر وتازهٔ آن و مخرج بلغم از معده بدون مضرت است وبرک آن خوشبو وآشامیدن طبیخ آن بعد رسه اوقیه جهت رفع درد تهیکاه وچون

برگ و اطراف تر و تازهٔ آنرا بقدر یکهفته بجوشانند و چون سرد گردد آنرا با آب نیکو طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زائل گردد در تجربه رسیده و مجرب است و روغن حب آن خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است و فرو رجوب سوختهٔ آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکهٔ معظمه می آورند آنرا رب الصبر و نامند در دهان نگاهداشتن آن در حال درد آن را تسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبوئیها داخل مینمایند *

* ضریع * بفتح ضاد و کسر راء و سکون باء مثناة تحتانیه و عین مهمله و گویند که آنرا شبرق نامند و شتر آنرا بخورد * ماهیت آن برگ نباتی است مدور و مجوف مائل بزردی و تلخ و در رقعه دریا بهم میرسد و موجه بساحل میآورد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جلوس در طبیخ آن و بد ستور نطول آن جهت درد مفاصل و طلاء آن بدستور شستن بدن ان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و خوردن آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر و گویند چون ستوران از آن بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است *

* ضرع * بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند * ماهیت آن معروف است و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در آن شیر تکون مییابد از برای خوردن بچهٔ آن و بهترین آن فربه پرشیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس آن * طبیعت آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار * افعال و خواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کنندهٔ شیر ایشان و جهت دفع خمار و کسیکه در معدهٔ او شراب و یا اخلاط حادهٔ صفرا و یا حریفه موجود باشد *

* فصل الضاد مع الغین المعجمة *

* ضغیوس * بضم ضاد و سکون غین و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است و بفارسی هلیچه نامند * ماهیت آن نبات کوچک و خربزهٔ نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از آن بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از آن زیر زمین است سفید و شیرین * افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و مأکول و کاسر حدت صفرا است و بجهت نیکوئی طعم در کشک و ماست داخل میکنند و میخورند

* فصل الضاد مع الفاء *

* ضفدع * بفتح ضاد و سکون فاء و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و شیرازی بک و بترکی قرباغه و بهندی مینڈک نامند * ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زیر زمینهای نمناک و آبهای ایستاده و حوضهای بسیار بهم میرسد بری و بحری و نهری میباشد و از مطلق آن مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است * طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست * افعال و خواص نهری آن سموم است از قبیل دفع فاسد بافسد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کردهٔ آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم

گزندگان بقوت وقاطع سیلان خون و التیام دهندهٔ زخمها خصوصا ذرور وسوختهٔ لحم آن وبا زیت ترجهت داء الثعلب وطلای آن قالع دندان است بی الم ووجع ومانع سوزانیدن آتش ودماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا ونفوخ آن قاطع رعاف وبخور آن مقوی دماغ وطلای آن بر پیشانی وجمعی که طلای خون آنرا مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد وگفته اند چون را ن ضفدع را بر ریسمان بندند وکسیکه الماس خورده باشد بلع کند پارهای الماس بدان چسپد وبرآید وچون اطراف واحشای آنرا انداخته با پیه کرده بزمهرا پخته روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر مجرب دانسته اند وقسمی از ضفدع که در پای اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا باهموزن آن دانهٔ پنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجرب است ومضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان وگفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب ویکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است وانچه در سایه مداوای آن وهر که ضفدع آجامی سبز یا زرد یا سیاهی از هر صنف که باشد ویا مرخ بحری را بخورد او را در روزمنی وقذف آن عارض گردد پس بدن او سیاه گردد وبعضا است که متورم گردد وقی وورم احشا درد دل بهم رساند پس بمیرد وگاه از خوردن زرد وسیاه آن سقوط اشتها اولا پس جشای حامض وفساد رنگ بدن وقی وغثیان ووجع فواد وورم شکم وساقین بهم رسد ومداوای آن قی فرمودن با آب وانمک وآب شبت مطبوخ با ملح بعد یکه نقی حاصل گردد وبحمام رفتن وآشامیدن سکنجبین واسفید باج بادارچینی ودوای الکرکم ودواء اللک وآشامیدن شراب وهر که خلاصی یابد ازان کم است که او را استسقا ویا سقوط اسنان عارض نکرد د

* فصـــــل الضاد مع المیم *

* ضمران * بفتح ضاد وکسر میم وفتح راء مهمله والف ونون وآنرا ضمیران وضیمران وضومران نیز نامند * ورماهیت آن اختلاف است اکثری آنرا شاهسفرم شمرازی دانسته اند وولک آن سبزاست نه چون کرمانی وبعضی فودنج نهری وبعضی حماحم وبعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید ودرحجاز کثیرالوجود وخوشبو وحاد الرائحه وبعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد وبسیار خوشبو وبهترین آن تازهٔ خوشبوی آنست * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده وزکام وضماد آن جهت قلاع وسوختگی آتش وبوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

* باب شانزدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها طاء مهملهٔ مشاله است *

** فصـــــل الطاء مع الالف **

* طالیسفر * بفتح طا والف وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله وفتح فا وراء مهمله * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر وصلب تر با اندک حدت وخوشبوئی کمی واشقر وچون کهنه گردد مائل بسیاهی شود وگفته اند عروقی است با رنگ بیرون آن اغبر واندرون آن زرد وبوی آن شبیه بوی زعفران وبا عفوصت وتیزی وشاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند وآن برگ درختی است با رنگ بیرون آن اغبر واندرون آن زرد رنگ * طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی وسردی ومائل بحرارت وخشک در سوم وبعضی گرم وخشک در دوم دانسته اند * افعال وخواص آن جهت لقوه وفالج ونفث الدم ونزف الدم وحبس سیلانات واسهالات بواسیر وقروح امعا ومضمضه بطبیخ آن با سرکه

جهت درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کنندهٔ مادهٔ بواسیر مقعد است شربت آن
تا یک مثقال بدل آن چهارم ایلک وزن آن کمون و نیم وزن آن ایهل و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن ساذج
و گویند ایهل و مقل مساوی آن مضر رئه مصلح آن عسل است *

* طالیقون * بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی
حجر و بفارسی مس است و روی عبارت از است جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد [..]ن صناعت بشری * ماهیت آن
مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه ببرنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و از زبانه
بآتش و کوفتن بمطرقه سیاه نمیشود بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو که در آن
اشنان و شاهتره باشند ریزند و چون قدری رصاص اضافهٔ آن کنند آنرا نحاس صینی نامند و گویند جسد هفتم مصنوع
از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند * طبیعت
آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت سمیت و چون منقاش از آن سازند و موی را از آن بکشند
دیگر برنیاید و چون قلابه از آن سازند هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی
از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانهٔ تاریک صاحب لقوه دائم در آن نظر کند رفع علت آن شود

* طاؤوس * بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند * ماهیت آن طائریست
معروف خوشرنگ بالوان مختلفه و پرهای دم آن بسیار بلند و چتری چون بر میدارد بانگ بلند و آواز آن شبیه بآواز گربه
و نر آن بزرگتر از مادهٔ آن و خوش رنگ و خوش منظرتر از مادهٔ آن و دم مادهٔ آن کوچک و مادهٔ آن در سالی یکبار تخم گذارد
* طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن دیر هضم صلب و غلیظ و بطئ الهضم و مولد خلط
غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت
و پیه آن مقوی باه و مرقهٔ لحم آن که باسداب پخته باشند جهت درد معدهٔ بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و [illegible]
نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه گداختهٔ آن با آب سداب و عسل جهت قولنج و درد
معده و طلای خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بهم آکله باشد و طلای سرگین آن با قوت جلاء بسیار و جهت
تحلیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوختهٔ آن جهت کلف و تغیر رنگ برص مفید و آشامیدن زهرهٔ آن بقدر دو دانگ
بتنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریای مزمن و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام و قروح
و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوختهٔ آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جالی آن و گویند
چون دنبالهٔ آنرا در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن در یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و اکتحال آن
در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر و گفته اند مصلح آن همچنین گوشت
هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن ببندند و معلق بیاویزند
یکروز یا دو روز تا سه روز پس با نمک سوده شسته با سرکه و ابازیر طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان
قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را ببیند برقص و فریاد آید و نظر کردن
آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست

* فصل الطاء مع الباء الموحدة *

طباشیر

* طباشیر * بفتح طا و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر
زهر نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بکرهای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی
قویتر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و کرههای آن دورتر و رنگها وقت درد سخت میشود و در طرف رنکپور و نواح سلهت
که در سمت مشرق و شمال مرشد آباد و از بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و در بین ملک کاغذ باد از همین بانس
میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود
بخود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقده کرهٔ نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد
و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه
از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم
زود شکن میباشد و در آب حل میکردد و این در مرتبهٔ دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در
نیستان آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیرها برآمده بعضی سوختهٔ ریزه شده
و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست درمیان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن از نیهای طباشیر خوب
آنرا چیده برمی آورند و آنچه ریزه شده و نا سوخته است علحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند
این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه
خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آنرا مغشوش بکرده استخوان سوخته و مثل کوفته مینمایند و فرق
با غبریت و سیاهی رنگ و ثقل آنست * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم
و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار
و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات باردهٔ مرخیهٔ معده و جهت
اورام حارهٔ چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حارهٔ حاده و عطش مفرط و خلفهٔ حار با آب
سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شربا و ذرورا بتنهائی و یا با اندک برگ گل سرخ
و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب معده
و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب المضار مداومت آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه
مصلح آن صبر با عناب و با عسل و مصلح آن در مبرود بن تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن
تخم خرفه بوداده و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری
سوخته و عصارهٔ لحیة التیس و تخم کاسنی و بوزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزرقطونا است و در قرابادین کبیر
جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت

طباق

* طباق * بضم طا و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اهرغم بیابانی نامند
* ماهیت آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غاغت یافت شود بجای غاغت بشبه آن استعمال مینمودند و در جوزا
بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر
و نازکتر و مزغب و با چسبندگی و سهوکت و کراهیت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق منتن و شجر البراغیث نیز

نافذ جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث وهوام میگریزند وصغیر آن بقدر یکشبر وبرگ آن نرم زود شکن وگل آن مائل بزردی ونرم وبی بو وبالیدن که شیرینی وا ین کریه الرائحه نیست مانند آن * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر سوم نیز گفته اند وگرمی آن زیاده از خشکی آن وقوت آن تامدتی میماند * افعال وخواص آن گل صغیر آن مقوی کبد وجهت اوجاع آن وتفتیح سدد وازالهٔ تهبج ونفخ حادث از ضعف وادرار طمث وتفتیت حصاة ودفع سموم خصوص عقرب شربا وضمادا وطبیخ وعصارهٔ گل وبرگ آن مسهل اخلاط محترقه برفق وجهت یرقان ومغص واوجاع رحم وحمیات کهنه وجرب وحکه وادرار طمث واخراج جنین بقوت وبدستور جلوس در ان مقدار شربت آن تاده مثقال وچون گل تر تازهٔ آن را در زیت طبخ دهند وبنوشند جهت نافض وقشعریرهٔ حمیات دوریه نافع وضماد برگ صغیر آن جهت صداع وجراحات ونهش هوام وبا سرکه جهت صرع بلغمی وبا زیت جهت گزاز ورفع تپها وجرب وحکه وافتراش برگ آن خصوص منتن آن جهت گریزانیدن هوام وپشه وقتل کیک وبدستور تدخین بدان وحمول عصارهٔ آن مسقط جنین در ساعت وصنفی از ان که ترب با آب مرویدو ساق آن غلیظ مابین کبیر وصغیر ود ر ان رطوبتی که بدست بچسپد نیست وثقیل الرائحه تر وبدبوتر از هر دو صنف وضعیف العمل تر از هر دو است

*طباهیج * در قرابادین کبیر مذکور شد

فصل الطاء مع الحاء المهملة

* طحال * بکسر طا وفتح حا والف ولام لغت عربی است وبفارسی سپرز وبهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه وکسر لام مشدد ویاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن معروف است که عضوی است نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب وآن وعیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از ان بعد دفع فضول از معده برفم معده واز معده جهت انتباه آن بجوع وبرای دباغت معده ود اخل شدن قدری از ان در خون برای تغذیهٔ بعض اعضای صلبه چنانچه بتفصیل در کتابات فن طب مذکور است وتکون آن از دم سوداوی است وآنچه میگویند که فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه میگویند که شتر زهره ندارد وآن مدد است برای سرعت وجلادت فرس وعدم جرأت وجسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان بری وشیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است وطحال طیور بد ترین همه * طبیعت آن بارد یابس * افعال وخواص آن بطئ الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی وزود رد خون خشک آن ملصق وقاطع نزف الدم جراحات تازه ومصلح رداءت آن خالص نمودن از عروق وبا روغن بسیار دنبه وپیه پختن وبالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست ولکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده ودر بدن بعضی حیوانات قاپئیه عدد و شنیده شد که اطبای فرنگ شکم سگی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند ونیز شنیده شد که طحال سگی را بریده برآوردند وباز آنرا ملتئم ساختند وآن سگ تامدتی زنده بود

* طحلب * بضم طا وسکون حا وضم لام وباء موحده بروزن قنفذ وبکسر اول وسوم نیز آمده بروزن زبرج لغت عربی است وبسریانی طحلیا وبیونانی اویسون وبرومی برونیا وبفارسی جغرابه وجامخوابک وبشیرازی جل بدل وباصفهانی جل وزغ وبهندی سوال نامند ودر بنگاله معروف بکائی است وکسیکه آنرا بهندی کنتال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنتال طحلب الصخر را است که خرا ز الصخر باشد * ماهیت آن سبزی است که بالای آبها عرص

آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها تابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون می‌یابد و سه قسم می‌باشد آنچه منبسط بود و از هم متفرق است مسمی بخر از الماء و طحلب یعنی است و آنچه مانند ریشها متصل بهم و بر لب جویها بسیار می‌باشد خزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خروع الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون می‌یابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می‌یابد * طبیعت آن در دوم سرد و تر و بالقوت قابضه و قبض نوعی آن زیاده از بحری است * افعال و خواص آن ضماد آن بتنهائی و با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و ورمهای حاره و نقرس و قبلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند رتبی کنند در اخراج زالوی در گلو چسپیده مجرب و آشامیدن مطبوخ آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یک درم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنها گویی خشک که همه را با آب غلیان نرم بود حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کردد و هرچه برروی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون اعضا است *

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

* طخشیقون * بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است * ماهیت آن دوای سمی است از جملهٔ بتوعات که دزیلا داروی پیکان را با آن آب میل مثل زخم آن کشند و میباشد برگ و نبات آن شبیه برگ کبر و بر شیر و بغایت تند * افعال و خواص آن ضماد آن جوشن قوبا نافع و گویند خاصیت با دزهر آنست شرب او ضماد کردن بر موضع جراحت آن

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

* طراثیث * بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الریاح است و زب بمعنی ذکر است * ماهیت آن نباتیست خشبی شبیه بقطر در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و کیاه آن مانند برگ بیچد و منبت آن بستر نخود زارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دافع و رافع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر بز تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست کاویها شامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و مخشن جلد و مصلح آن بزر قطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند

* طراشنه * بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند * ماهیت آن غافقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازک تر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بیرون غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب یک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل طباق با گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص صنف اول آن اکتحال عصارهٔ آن رافع بیاض عین و در آن امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف

طخشیقون

طراثیث

طراشنه

کنند وطحال و استسقاء زقی وطحال وصنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوت الفعل و سم ربع الا اینکه آنرا حشیشة العجول نامند *

طرافثون بفتح طا وری والف وضم غین معجمه وضم ثاء مثلثه وسکون واو ونون *ماهیت آن* شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی تاکرامودوه وقوشی نامیده وگفته بعضی مردم آنرا قومی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است وبرگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست وسر شاخ آن بزرگ وبرطرف آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است که درمیان گندم میروید و آنرا مثلث می نامند وصاحب فلاحت گفته که شاخی است کوتاه بسیار سبز تاه با برگ نازک باریک طولانی مهیا شد وگاه بی برگ وعروق آن طولانی غلیظ اغبر وپوست آن نیز غلیظ وبر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن ودرمیان آن تخمها و آن را میخورند ولذیذ وخوشبو است وبیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند

افعال وخواص آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین وخائیدن وخوردن آن نیکو کنندهٔ بوی دهان است

طراغین بفتح طا وراء والف وکسر غین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وبعضی آنرا طرغاین وبعضی مقونیوس نامند *ماهیت آن* نباتی است کوچک برروی زمین بقدر یکشبر وزیاده وکمتر از آن وبی برگ وبر شاخهای آن ثمری بقدر دانهٔ گندم وشبیه بحب انگور کوچکی واطراف آن نیز وکثیر العدد *طبیعت آن* گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند وباقوت قابضه *افعال وخواص آن* آشامیدن ده دانهٔ آن با شراب جهت اسهال وسیلان رطوبات رحم مزمنین نافع وبعضی مردم آنرا کوبیده وحبوب واقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند *

طراغیون بفتح طا وراء والف وکسر غین معجمه وضم یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی شبیه به بیش جهت آنکه رایحهٔ برگ آن در خریف مانند بیش میباشد *ماهیت آن* دو قسم است یکی بزرگ وبرگ وساق آن مانند اسقولوقندریون وباندک زغبی وصمغ آن مانند صمغ عربی ودر جزیرهٔ اقریطش بسیار بهم میرسد ودوم کوچکتر از آن ودر سواحل دریا بهم میرسد وبی برگ وبسیار بلند نمیشود وبر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندم میوه وسر آن باریک *طبیعت آن* در سوم گرم وخشک *افعال وخواص آن* یک مثقال از هرد ونوع آن با شراب مفتت حصاة ومدر حیض ومخرج جنین شربا وحمولا وضماد آن جاذب خار وپیکان از بدن وکوچک آن قابض وجهت حبس اسهال وسیلان حیض وباقی سیلانات شربا واز دانهٔ آن تا ده دانه نافع است *

طرخون بضم طا وبفتح نیز آمده وسکون را وضم خاء معجمه وسکون واو ونون معرب ترخانی فارسی است وبسریانی طرخونی وبرومی اوربیطون وبیونانی میورمینه نامند *ماهیت آن* نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فارس ودر شیراز کثیر الوجود ومانند سبزیهای دیگر از نعناع وپودنه وجرجیر که تره تیزک ومانند اینها با نان وپنیر وغیره میخورند وبری وبستانی میباشد ونبات آن هم از تخم وهم از قلم شاخ آن بهم میرسد ودر طعم آن حدت وتندی ومعطریت وعفوصت واندک حلاوتی است وخائیدن آن ناشتا بتنها ئی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند ولهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهلهٔ بشعهٔ میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیکردد وطعم برگ نورسته بید ترش هندی که بهندی کت بید وکوبته نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت ولطافت ندارد ودر کثافت وعفوصت بسیار برابر غالب وبیخ بری آن عاقرقرحا است واهل فلاحت گویند که چون تخم اسفند را در سرگین کهنه گذاشته کارند نامزاج گردد پس بکارند طرخون میآورد ونیز اگر در میان تربچه کلی اشنه بکارند طرخون میروید وبهترین آن بستانی تر وتازهٔ آنست *طبیعت آن* در سوم گرم وخشک

مخصوص بری آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره * افعال و خواص آن محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و نشف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان و مضمضهٔ طبیخ آن و مخدر دندان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نگاهدارند و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازهٔ آن را با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطئ الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است *

* طرفا * بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عرا و بیونانی اریقا و بعضی گفته بیونانی مورسقی نامند * ماهیت آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی نهی مائی و درخت آنرا سال نامند و دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازو بعطریت و خوشبو و بهندی این را برهی مائی گویند و چهارم ثمر آن بی گل بهم میرسد و بقد رحب شاهدانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب را بآن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمیباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانی است و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثة مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفهٔ این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنارهای شیرین روید * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند * افعال و خواص آن قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ آن بازیت جهت جذام حادث از ورم سوم سپرز و سلهٔ آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا در ان و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر که هر روز سی و پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تخفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصارهٔ برگ یا طبیخ لحا و یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کنندهٔ طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بوا سیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش و صئبان که رشک نامند نافع و ضماد برگ کوبیدهٔ مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و بدستور نکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفعه ساقط کنندهٔ دانهٔ بواسیر و ناآلیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است *

* طریخ * بفتح طا و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و آنرا بنارخ نیز نامند * ماهیت آن نوعی ماهی است بقدر یکشبر و اندک زیاده بران و تاد و شیر نیز ریزه و مقدار رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیرهٔ از

جنس از ناحیهٔ آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند پهولچری وغیره بهم میرسد فلس دار وکم استخوان و نازک و تازهٔ آن بسیار لذیذ و آنرا نمک سود نیز مینمایند و باطراف میبرند * طبیعت تازهٔ ان گرم وخشک در اول ونمک سود آن در آخر دوم * افعال وخواص ان مشهی ومبهی وجالی ومقطع بلغم معده وملطف سودای غلیظه وجهت حمیات ربع وتحریک باه مبرودین ومرطوبین نافع ودربعض امزجه تلیین طبع ودربعض حبس مینماید ومضر محرورین وبهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس وامعاء ومراره وغیرها وپاک شسته وتازهٔ آن بهتر از نمک سود آنست

طرفریدوس بفتح طا وسکون را و فتح فا وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم دال مهمله وسکون واو وسین مهمله * ماهیت ان دیسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا وکماذریوس وبرگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود ودر بلاد قلیقیه کثیر الوجود است * افعال وخواص ان جهت نهش هوام نافع است

* طرفولس * بفتح طا وسکون را وضم فا وسکون واو وضم لام وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت ان قطعهای لطیف نافع است جهت جماع وگفته اند خشک است

* طریفلن * بکسر طا ورا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا ولام ونون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق * در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا ونبات خصیة الثعلب وبعربی مراد از حومانه است وآن نباتی است قریب بذرعی وشاخهای آن باریک وسیاه شبیه باذخر وبرگ آن مانند برگ حندقوقا ودر هر شعبه سه عدد وگل آن بنفش ورایحهٔ آن شبیه بعصفر وبیخ آن دراز وصلب وتخم آن مائل بپهنی وبا زغب ومستعمل برگ وتخم آنست * طبیعت ان در سوم گرم وخشک * افعال وخواص ان مفتح ومقوی معده وجگر ومدر بول وحیض وآشامیدن دو مثقال از برگ وتخم آن واز برگ آن سه مثقال بتنهائی با آب سرد جهت ازالهٔ صرع وشوصه وابتدای استسقا ووجع رحم وعسر البول وبا سکنجبین جهت سبرز وسموم هوام وچون بکوبند نبات آن را با برگ وبیخ وعصارهٔ آن را بر نهش هوام بریزند وجع آنرا تسکین دهد وبعد سفوف طول طبیخ شاخهای آن واگر بر عضو منفرح وبر عضو سالم برسد در درد وجع کند وبگزد وبخورد آنرا آشامیدن سه برگ وسه دانهٔ تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه وچهار برگ وچهار دانهٔ آن جهت حمی ربع بالخاصة نافع وبیخ آن از ادویه تریاقیه ودر معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کثیرا است

*طریقولیون * بفتح طا وکسر را وسکون یا وضم قاف وسکون واو وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة عناقید * ماهیت ان نباتی است بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نیل واز ان نور وگل آن در طرف صبح سفید ودر نصف روز بنفش ودر شب سرخ تیره وبیخ آن خوشبو وسفید وطعم وبوی آن مانند زنجبیل وغلط کرده کسیکه آنرا بیخ تربد دانسته * طبیعت ان در آخر سوم گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص ان مقوی معده وجگر وقاطع اخلاط بارده وجهت خفقان ورفع سموم نافع وآشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن وادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر ... مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویهٔ سمیه است نزد اهل هند وآنرا زهر پاقلی دانسته اند وجالینوس این دوا را ذکر نکرده

* فصل الطاء مع الفاء *

* طفشلی * بفتح طا وسکون فا وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بفارسی دلسیا مند * ماهیت ان

طرفریدوس

طرفولس

طریفلن

طریقولیون

طفشلی

عدس مقشر است که در مصر که بخته باشند و از اغذیهٔ قدیمه است * افعال وخواص آن قلیل الغذا و مقوی معده و جگر و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تبهای مرکبهٔ بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلس بول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است * فصل الطاء مع اللام *

* طلح * بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بخارا است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد

* طلع * بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند * ماهیت آن شکوفهٔ درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بقدر یک شبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد آن زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشهٔ خرما سفید رنگ که دانهای آن از جو خرد تر و بران گردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و بر آید و بتدریج دانهای آن بزرگ و رسیده و آن غلاف خشک و جدا گردد و بهندی آن غلاف را کفری و خوشهٔ خام تازه از ان بر آمده را ولیغ و بفارسی دانهای آنرا غورهٔ خرما و آن گرد را کشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را تا بماده نرتند بعد از انکه دو سه دانه ثمر نر آنرا در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و لحیم نمیگردد و از ابتدای غورگی تا انتهای تمری مراتب او اسط آنرا نامهای بسیار است و در تمر اکثری مذکور شده و صنف کفری در حرف الکاف مع الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین و آبهای شیرین روئیده باشد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد

* طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال وخواص آن مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن چربیها و گوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کشن آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است

* طلاء * بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده * ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از ان برود و آنرا میفختج نامند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انگوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مائل بسیاهی گردد و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدارند و بعضی مثلث را * طبیعت و افعال وخواص آن نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می باید انشاء الله تعالی *

* طلق * بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب از تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح جشما و کوکبا ازعا نیز گویند و ویونانی چشما رون و فلون و اسطر و بعضی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی غوقوطیه و بفارسی ابرک و بهودل نیز و بهندی ابهرک نامند * ماهیت آن جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر ان ارضیت و یبس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف میباشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفائحی است که خوب ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد از ان در خوبی هندیست و آن در سفیدی

و نازکی کمتر از پیمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر است و اوراق آن نازک نمیگردد و رنگ آن با کدورت و نیز گفته اند دو صنف میباشد یکی صفائحی و ورق ورق میگردد و دوم مانند سنگ جص و معدن آن جزیرهٔ قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب بر می آید و مستعمل از ان محلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق نمی یابد لا بد بها لایه با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفهٔ گرم و مغسول آن با آب بارتنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر بیعدیل و طلای آن جهت قروح رطبهٔ قضیب و اعضای عصبانی و اورام حارهٔ پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب مد اکبر و سائر اعضای رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت مؤثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و گرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع تشبث آنست باعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در ان زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنگار زمردی رنگ و با عصفر شنقی رنگ گردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر فلعی میدانند هو کاه با آن گداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت *

* فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* طیرانه * بفتح طا و سکون یا و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و ها و طشیر و طشور نیز آمده * ماهیت آن نباتی است مانند قطر و بزرگتر از ان و در رنگ مانند چراغ میدرخشد و تر و تازهٔ آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع می گردد از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بدبو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر میروید * طبیعت آن گرم و خشک در چهارم * افعال و خواص آن نفعی از ان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتالهٔ قویه است حتی بوئیدن و لمس نمودن آن و اجتناب از ان واجب *

* طین * بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی چشما نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریگ و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آنرا حر از ین جهت نامند و بفارسی خاک رست نامند و لطیف ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری نشسته باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است * طبیعت آن مطلقا سرد و خشک مگر خاکی که در میان نمک بهم میرسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند * افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی معده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شربا و ضمادا و طلاء بتنهائی و با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و آشامیدن آن جهت نفث الدم و سحج امعا و گزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحلیل آن جهت سحج امعا و طلای آن

طیرانه

طین

جهت دمیش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن گل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک هرزا با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین براید و خاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلاء آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه رهله و با سرکه جهت گزیدن هوام بیعدیل و غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کننده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف گلی که دران نمک میگذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دماميل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر و با کاو محلل استسقا و ضماد کاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بران بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلثة خصال تورث الداء وتعظم البطن وتصفر اللون وقال صلی الله علیه وآله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاة و دیدان و ضعف احشا است

طین الابیض

* طین الابیض * ماهیت آن خاکی است سفید رنگ با قروبت و نرم اندک چرب با چسپندگی کمی که در بعض اراضی خصوص جاها که طین حر باشد خصوصا در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگهای خاک خالص لزج چسپنده است شبیه بطین خراسانی * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جالی چرک موی هرچون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دماميل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذرور او طلاء نافع و در سایر خواص مانند طین خراسانی است

طین الاحمر

* طین الاحمر * طین مغره است که بفارسی گل سرخ و زرد ی و بهندی گیرو نامند و گاهی آنرا طین فارسی نیز نامند * طبیعت و افعال و خواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

طین الاخضر

* طین الاخضر * بفتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمتین و راء مهمله * ماهیت آن خاکی است سبز رنگ چرب با لزوجت و چسپندگی که آزادکان که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد و سرخ و سفید میباشد و بهترین آن سبز یکرنگ خالص آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن زنان ایران او را بریان نموده و دود داده مبخور نند و میکویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و ارم کننده جلد و مو و رافع چرک و شپش و باشیدن سوده آن بر فرش وغیره که بر آن روغن ریخته باشند نشف آنست

طین الارمنی

* طین الارمنی * بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء مثناة تحتانیه نسبت بسوی ارمنیه بلاد ارمنیا و بیونانی بسلاطرنیون و بروحی قلا ارمنیا نامند * ماهیت آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و شور بهتر که بزبان بچسپد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه برهمچرا رمنی نیز بحجاز

اطلاق مینمایند وبهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنگ ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنگ آن نست
* طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم * افعال وخواص آن قابض ومغری ومقوی قلب وحابس نزف الدم
ونفث الدم وسحج وروبطن ورحم وامعاومعده ورواسیر وبول وجهت قروح آنها وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات عظیمهٔ منحدره
بسوی سینه وضیق النفس وسرفه وسل وحمیات وربوحادث از انها وجهت حبس اسهال شربا بسیار نافع بجهت شدت تجفیف
که دارد وازین جهت نیز رادع اورام است وبجهت وبا وطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز وبا دران هنگام
نیز با سرکه وگلاب اگر تپ نباشد والا با آب وسرکه بخورند وبر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان وبا وتاقیا جهت کسر عظام
طلاء وذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری وتجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی وگلاب
مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره وطین حجار یست *

طین الاصفر

* طین الاصفر * بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآنرا طین الصنم نیز نامند * ماهیت آن خاکی است
زرد مائل بتیرگی که ازمیان دو کوه حوالی قسطنطینیه آورند ورهبانان مکنهٔ آنجا بران صورتی نقش مینمایند وگویند صورت
بت است وبعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم وگویند چیزیست که بهندی آنرا پیوری نامند واصلی
ندارد زیرا که پیوری چیز یست زرد سبک وزن مصنوع از بول بچهٔ گاو تازه زائیده که با آن برگ درخت انبهٔ خام خورانیده
طبخ نموده بعمل میآورند واکثر مستعمل نقاشان است ومشهور است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص
آن قابض وحابس وجهت نفث الدم ونزف الدم اعضای باطنی وقیام کبدی وقیام المعده شربا بهتر ... اطبا آن است
وذرور آن جهت نزف الدم ظاهر وتجفیف قروح نافع *

طین الاقریطس

* طین الاقریطس * بکسر همزه وسکون قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر طا وسین مهملتین واقرقرطون
وقریطون نیز نامند * ماهیت آن خاکی است خاکستری رنگ با خشونت وبانگشت شکسته گردد ودر رقوت شبیه بشب است
واز آن بسیار ضعیف تر ... میان هر دو وبچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این بآن حد نیست وغالب بران اجزای
هوائیه است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بی لذع وجهت قروح چشم نافع وتعلیق آن جهت
حفظ جنین ومنع از اسقاط موثر گفته اند مسهل ولادت است ونقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند

طین الاندلسی

* طین الاندلسی * بضم همزه وسکون نون وضم دال مهمله وضم لام وکسر سین مهملهٔ مشدده ویاء نسبت * ماهیت
آن خاک سیاه گلشنی است * افعال وخواص آن جهت تحلیل اورام ضمادا وطلاء نافع است *

طین الجلود

* طین الجلود * بضم جیم ولام وسکون واو ودال مهمله * ماهیت آن خاکی است سرخ تیره رنگ املس که پوست
حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد ورنگ آن قیام وثبات ندارد * طبیعت آن گرم وخشک وباقوت
قابضهٔ شدیده ومحلله * افعال وخواص آن طلای آن محلل اورام وبا آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع وخوردن
آن جائز نیست وردی است

طین الحر

* طین الحر * بضم حاء مهمله وراء مهملهٔ مشدده بفارسی خاک رست نامند * ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی
وطین فارسی وبعضی خاکی که از سراف میآورند دانسته اند وآن خاکی است رخو سبک خالص وبسیار سبز شبیه بریحان
وچون دود دهند آنرا خوشبو وخوش طعم گردد وآن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

انه اطبای دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از
اصناف طین الخراطین دانسته اند

* طین الحکمة * از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقاله دوم قرابادین مذکور شد برظروف شیشه و چینی
وغیره جهت رفع ضرر از آتش وصدمات میمالند وضماد آن جهت شکستگی اعضاء و تقویت استخوان و عصب مؤثر است

* طین الخراسانی * بضم خاء معجمه وفتح راء مهمله والف وفتح سین والف وکسر نون و یاء نسبت و آنرا طین نیشاپوری
وطین الاکل وطین الماکول نیز نامند * ماهیت آن گلی است بسیار سفید خوشبو خوش طعم با اندک شوری وضرر
خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است ولهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند ازان میخورند و بعضی بریان کرده
بخورد داده بعضی خام و بعد بریان کردن * وهم آن اندک کم میکرده و در بغداد اطفال بان بر الواح مینویسند و بعضی
مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا
عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند * طبیعت آن سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند * افعال و
خواص آن نقل خاص و با اصول مطیب آن بخور مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی
و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کاذب و هیضهٔ مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که
تربیت و پرورش با شنه وسعد وادخر و قاقله و کبابه و امثال اینها بگلاب تر کرده باشند معدا شربت آن از یکمثقال تا سه
مثقال و در رفع هیضه و داء قیئه آن با آب سیب مطبوخ و یا با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج
و مولد سدد و حصاة و مضر معتادین بسدهٔ کبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنگ کرده و مثانه ولیکن بمضرات
اطبای دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است *

* طین داغستانی * بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه و سکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر
نون و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از داغستان و قریب دربند بلدهٔ شروان آذربیجان آورند و الوان
می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند اطباق دیگر
مغشوش و اقراص مسازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل و سنگریزه چسپنده زود در آب گل از آنده
مهیا شد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از انست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن
مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و صحیت اخلاط و تپ و باقی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قوی تر و بهتر از طین
مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است
مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست

* طین الدقوقی * بفتح دال مهمله وضم قاف و سکون واو وکسر قاف و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از ناحیهٔ
دقوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنگ با سبوست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگ ریزه و زود
گل از در آب و این بهترین آنست * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی * افعال و خواص آن
مجفف و قابض و حابس اسهال و نافع رطوبات معده و اورام مرکبه و سحاره و زائل کننده ارماخ بدن و موی شربا و طلاء
و غسولا و زنان معتاد بخوردن اطباق بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی و لیکن مسدد و مفسد رنگ است

اطلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنگ ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنگ آنست

* طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم * افعال وخواص آن قابض ومغری ومقوی قلب وحابس نزف الدم ونفث الدم وحابس اسهال وقروح امعا وجهت زخم امعاء ومعده ورحم ومثانه وبول واسهال دموی وجهت قروح آنها وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات عظیمه منحدره بسوی سینه وضیق النفس وسرفه وسل وحمیات وبرای حادث از نزلات جهت حبس اسهال شربا بسیار نافع بجهت نفث الدم که دارد وازین جهت نیز رادع اورام است وبجهت وبا وطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز زوباد را ان هنگام نیز با سرکه وگلاب اگر تب نباشد والا با آب وسرکه بخورند وبر ورم آن طلا نمایند امان یابند از آن وبا وتا قیا جهت کسر عظام طلاء وذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری وتجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی وگلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره وطین حجازیست *

طين الاصفر

* طین الاصفر * بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآنرا طین الصنم نیز نامند * ماهیت آن خاکی است زرد مائل بتیرگی که از میان دو کوه حوالی قسطنطینیه آورند ورهبانان مکنهٔ آنجا بران صورتی نقش مینمایند وگویند صورت بت است وبعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم وگویند چیزیست که هندی آنرا پیوری نامند واصلی ندارد زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک رزین مصنوع از بول بچهٔ گاو تازه زائیده که با آن برگ درخت انبهٔ خام خورانیده طبخ نموده بعمل میآورند واکثر مستعمل نقاشان است ومشهور است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض وحابس وجهت نفث الدم ونزف الدم اعضاء باطنی وقیام کبدی وقیام الدم شربا بهتر از طیان است وذرور آن جهت نزف الدم ظاهر وتجفیف قروح نافع *

طين الاقريطس

* طین الاقریطس * بکسر همزه وسکون قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر طا وسین مهملتین واقرقرطون واقریطون نیز نامند * ماهیت آن خاکیست خاکستری رنگ با خشونت وبا انگشت شکسته گردد ودر رطوبت شبیه بشب است واز ان بسیار ضعیف تر ودرمیان هر دو وبچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این با آن حد نیست وغالب بران اجزای هوائیه است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بی لذع وجهت قروح چشم نافع وتعلیق آن جهت حفظ جنین ومنع از اسقاط موثر وگفته اند مسهل ولادت است ونقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند

طين الاندلسي

* طین الاندلسی * بضم همزه وسکون نون وضم دال مهمله وضم لام وکسر سین مهملهٔ مشدده ویاء نسبت * ماهیت آن خاک سیاه کثیفی است * افعال وخواص آن جهت تحلیل اورام ضمادا وطلاء نافع است *

طين الجلود

* طین الجلود * بضم جیم ولام وسکون واو ودال مهمله * ماهیت آن خاکی است سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد ورنگ آن قیام وثبات ندارد * طبیعت آن گرم وخشک وباقوت قابضه شدیده ومحلله * افعال وخواص آن طلای آن محلل اورام وبا آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع وخوردن آن جائز نیست وردی است

طين الحر

* طین الحر * بضم حاء مهمله وراء مهملهٔ مشدده بفارسی خاک رست نامند * ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی وطین فارسی وبعضی خاکی که از سیراف میآورند دانسته اند وآن خاکی است رخو سبک خالص وبسیار سبز شبیه بریحان وچون دود دهند آنرا خوشبو وخوش طعم گردد وآن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

انه اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الخراطین دانسته اند

طین الحکمة از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات میمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است

طین الخراسانی بضم خاء معجمه وفتح راء مهمله والف وفتح سین والف وکسر نون و یاء نسبت و آنرا طین نیشاپوری وطین الاکل وطین المأکول نیز نامند *ماهیت آن* گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است ولهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان کرده بخورند و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و در بغداد اطفال بآن بر الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند *طبیعت آن* سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند *افعال و خواص آن* تنقل خاص و با اصول مطیب آن بخور مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کلبی و هیضهٔ مهلکه یاتی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصاً که تربیت و پرورش یافته با سعد و اذخر و قاقله و کبابه و امثال اینها بگلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن از یکمثقال تا ده مثقال و در رفع هیضه دو اوقیهٔ آن با آب سیب مخوش و یا با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سدد و حصاة و مضر معتادین بسدهٔ کبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالك ضیقه و سنگ گرده و مثانه ولیکن بضرر اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است *

طین داغستانی بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون و یاء نسبت *ماهیت آن* خاکی است که از داغستان که قریب بدربند بلدهٔ شروان آذربیجان آورند و الوان می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند اطیان دیگر مشوی نمایند و اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبك خالص از رمل و سنگریزه چسپنده زود در آب گل از زند * مهیا شد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست *طبیعت آن* سرد و خشک *افعال و خواص آن* مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تپ وبائی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قویتر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصاً زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست

طین الدقوقی بفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وکسر قاف و یاء نسبت *ماهیت آن* خاکی است که از ناحیهٔ دقوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگ ریزه و زود گل از در آب و این بهترین آنست *طبیعت آن* سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی *افعال و خواص آن* مجفف و قابض و حابس اسهال و ناشف رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زائل کنندهٔ اوساخ بدن و موی شرباً و طلاءً و غسولاً و زنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی ولیکن مسدد و مفسد رنگ است

وبسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان نمودن وخوردن انیسون است بالای آن وخوردن شیرینی بالای آن وبا آن بسیار مضر*

طین الرومی

طین الرومی بضم راء مهمله وسکون واو وکسر میم ویاء نسبت *ماهیت آن خاکی است سرخ نیم رنگ وبعضی سفید مائل بکبودی وخوشبو وآن نوعی از طین قبرسی سفید است *طبیعت آن سرد وخشک *افعال وخواص آن مجفف وقابض طلای آن با آب کاسنی محلل ومانع ورم اجفان وخون آمدن از چشم ودر سائر افعال مانند گل ارمنی است

طین شاموس

طین شاموس بفتح شین معجمه والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله وآنرا طین شامیس وکوکب الارض وکوکب شاموس وبسریانی چشماشاموس وبرومی فلاغاساماس وبیونانی ابوبربطس وبفارسی گل سفید نامند *ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفائحی اندک براق ناصاف شبیه بحجر المس وصنفی رمادی رنگ صفائحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد واین را بیونانی اسطرا یعنی کوکب وبفارسی ابرک وبهندی کهری متی نامند وصنفی بسیار سفید نرم سبک که چون برزبان گذارند بچسبد وزود شکسته گردد ودر آب زود گداخته شود واین بهترین همه وبقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است واز قبرس وصقالیه آورند *طبیعت آن در دوم سرد وخشک ومغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که موافقت بران غالب از طین مختوم واقوی از آن است *افعال وخواص آن آشامیدن بکمثقال از مغسول آن باکثیرا قاطع خون حیض دائم وجریان عرق شربا وطلاء وبا شراب جهت سموم حاره وبا ادویه مناسبه جهت نفث الدم واختلاف وسیلان خون از همه اعضاء وورم آن با آب واندکی سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر ونیز درم آن با آب وشراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضای رخوه مانند پستان وبنا گوش وزیر بغل وکنج ران وحقنه آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا وقرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل وآب نمک حقنه نموده باشند وطلای آن با آب وروغن گل جهت ورم پستان واورام حاره ونقرس وبا شراب جهت سموم ملدغه نافع ودر سائر افعال مانند طین مختوم است *

طین صوفی حمید

طین صوفی حمید بضم صاد مهمله وسکون واو وکسر فا وبار فتح حاء مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله *ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند *افعال وخواص آن با قوت تریاقیت جهت رفع اذیت وسمیت هوام زهردار ومار شربا وطلاء وبا خود داشتن آن مؤثر ودر سائر افعال مانند طین قبرسی است *

طین الفارسی

طین الفارسی گل شیرازی وگل سرشوی نیز نامند *ماهیت آن گلی است سفید مائل بزردی وخوشبوی وبعضی طین حرا صفهانی وبعضی طین نیشاپوری وبعضی طین خراسانی دانسته اند *طبیعت آن سرد وخشک *افعال وخواص آن جهت وجع رئه نافع وگفته اند مضر رئه ومثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن نادو مثقال *

طین القیمولیا

طین القیمولیا بکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وآنرا حجر رخام وبهندی کهری متی نامند واطفال درهند بر تختهای مشق میمالند *ماهیت آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو وگویند از آن بوی کافور آید ودوم مائل ببنفشی وچرب بالزوجت ودیر شکن که در آب زود حل نگردد واز بلاد اندلس وارمن آورند واین هردو خوب ومستعمل وقسم سوم که سیاه واز اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکی است که میان فلفل یافت میشود وشیرا وکسی نکاشته ودران دو قوت است یکی مبرده

و دیگری حارهٔ محلله و بعد غسل قوت حارهٔ محلله آن زائل میکردد بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنستکه زود شکن نباشد و در آب زود کداخته نکردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و با شف رطوبات و بلغت معده و مقوی آن و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحهٔ امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بناگوش و همه اورام حاره و برسوختگی آتش مانع آبلهٔ آن و بتنهائی جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصا جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هرچند همه اطیان محلل اورام اند ولیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در سائر افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته که در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند روی ایشانرا پاک میکرداند *

* طین قبرسی * بفتح قاف و باء موحده و سکون راء و کسر سین مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن گلی است سرخ چسپنده خوشبو که بزبان میچسپد و چون بشکنند اندرون آن رگها سفید و زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضهٔ معتدله * افعال و خواص آن جهت نفث الدم هر عضو و قرحهٔ امعا و سحج آن و سحج کبد شربا و احتقانا و نگاه داشتن آن با آب سرد و با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویهٔ قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا بنیم درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است *

* طین الکرمی * بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از بلاد شود یا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بقیر کویند که از چوب صنوبر بگیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انگور است بر ان میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و انچه از ان سفید خاکستری رنگ باشد زبون است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویانیدن اشفار و در ادویهٔ رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویهٔ حکه است و شرب درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه موثر

* طین المختوم * بفتح میم و سکون خاء و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم * ماهیت آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیرهٔ لیمون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب با رطامس عابد میدانند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر از ان خادم و نگاهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و تعظیم تمام آورده در معبد و بعد ستر و غسل اطبا آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بر ان نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت یافت و در ان تل هیچ درختی و سنگ نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بزکوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته و مهر نموده و کویند در ان جزیره رسم است که بزر الذبح نمیدانند مگر بعنوان قربانی و آنرا بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و کویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با حرافت و خاک تلها و دیگر آن جزیرهٔ دور از ان معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا

الان ثياب را بآن ميشويند وكويند بالفعل آن جزيره را آب كرفته وطين مختوم اصلي بهم نميرسد وبجاى آن طين ارمني ويا خاكي ديكر شبيه بدان هيات ساخته استعمال مينمايند وانچه بتحقيق پيوسته آنست كه آن جزيره غرق نكشته وتا حال هست وبدستور ازانجا بهمان نحو رهيكل مربع اقراص ساخته باطراف ميبرند وبهترين آن بسيار سرخ چرب املس آنست كه ظاهر وباطن آن يكسان باشد وچون برلب ويا برزبان كذارند بچسپد وبوى آن شبيه ببوى شبت باشد وچون برجراحت تازه پاشند درساعت قطع خون وحبس آن نمايد وانچه ظاهر آن سرخ وباطن آن سفيد باشد وبوى شبت ازان نيايد وحبس خون را بسرعت ننمايد خوب نيست * طبيعت آن در دوم سرد وخشك وبا قوت ترياقيت وشيخ الرئيس معتدل در كرمي وسردى دانسته مشابه جسد انسان مكر در رطوبت كه يبس بران غالب است * افعال وخواص آن مفرح ومقوى دل ومعده ومغرى ومجفف ومقاوم جميع سموم ومانع انصباب مواد جهت آنكه تا بض افواه عروق ومسالك هم ودافع اذيت ونكايت آنست بسبب تغريه وحبس وقبض وترياقيتيكه دارد حابس نفث الدم ونزف الدم باطني وظاهرى كل اعضا است وجهت قرحهٔ ريه وحلق وامعاء وسحج آن وساير قروح باطنى بتنهائي ويا با كثيرا وبجهت فساد خون وتپهاى حارهٔ وبائيه وطواعين واسهال دمويه وصفراويه ودفع مضرت هوام وهواى وبائى وآب زبون شربا خواه قبل ازانها وخواه بعد ازانها وبا شراب جهت دفع سموم مشروبه ومنهوشه مانند ذراريح وارنب بحرى وماروافعى وسك ديوانه وباشراب وآب كرم وشبت آشاميدن وقى نمودن جهت دفع سموم وتسكين بدان جهت ذوسنطاريا وقروح امعا بدستور مذكور وطين شاموس وطلاى آن با عسل يا شراب جهت امراض مذكوره وتسكين التهاب وتحليل صلابات والتيام جراحات تازه وكهنه وقروح خبيثهٔ متعفنه وشكستكي اعضا وضربه وصدمه ومسقطه وبايدكه بربالاى آن طلاى برك قنطوريون وفراسيون وسيربرى وامثال اينها ازبركهاى مناسبهٔ لطيفه بكذارند وبا سركه جهت نيش هوام مانند ماروافعى وسك ديوانه واورام حاره وذرور آن جهت جروح وقروح تازه وكهنه كه خون وچرك ورطوبت بسيار ازان آيد بزودى حبس نمايد والتيام دهد وبايدكه طلا وذرور آن بقدر علت وصحت آن باشد بلكه اندك زياده وبا شراب ابيض ويا احمر ويا حلو وبا مر ويا مثلث وباعقيد عنب ويا عسل ويا سركهٔ عنبى كهنهٔ تند ويا سكنجبين هريك كه مناسب باشد بحسب علت وحاجت باشد واكر پيش از آشاميدن سم ويا كزيدن حيوان سمى بخورند از اذيت آن محفوظ مانند مضر ريه ومصلح آن كثيرا وعسل ومضر طحال ومصلح آن كثيرا وكلاب مقدار شربت آن تا يكمثقال وتا دو درم نيز بدل آن كل داغستاني در امور مذكوره قويتر ازان وبعد ازان طين ارمني ودر اطليه طين مغره صاحب اختيارات بديعي نقل نموده كه طفل يكساله دو مثقال ديک بر ديک كه از سموم قتاله است بخورد ودر زمان قدرى طين مختوم باشير مادرش باو دادم شروع بقى كردن نمود ومجموع آن را بقى دفع كرد باز قدرى با شير مادرش بوى دادم ديكرقى كرد ويک مجلس طبيعت اجابت نمود وازان زهر كشنده خلاصي يافت وبدانكه جميع اطبا ان حابس دم واسهال اند مكر اين طين كه مسهل است وكفته اند مسهل سم است فقط ومشارك آنها است در قبض وحبس بعد ازان *

* طين المصر * بكسر ميم وسكون صاد وراء مهملتين ابليز است وبيوناني ارطوياس نامند يعني خاک زمين محروثه * ماهيت آن خاكى است آفتاب خورده چرب بسيار سفيد با خطوط وباحدت كه از مصر آورند وبعضي خاكسترى رنك بهترين آن خاكسترى رنك است كه بسيار نرم باشد وچون بر مس بمالند مانند آن برنك زنجار باشد وكاه آنرا مانند غسل

اسفیداج میسوده اند واقراص ساخته خشک مینمایند ومغسول آن نرم ترمیباشد وگاه مقدار نخودی ساخته درظرفی چینی وسرآنرا بسته در آتش میکذارند تا بسوزد وبرنگ خاکستر سیاه گردد * طبیعت آن گرم در اول وخشک در آخر دوم * افعال وخواص آن جالی ومجفف وقابض ومغری وجهت اسهال الدم واستسقا وطحال واورام کهنه ومترهلهٔ رخوه واوجاع مزمنه وبواسیر قدر یک مثقال طلای آن با سرکه وبتنهائی نیز بسیار مفید ودر اکثر مرهم‌ها مستعمل است *

* طین الجزیرة المصطکی * وآنرا طین الکیوس وخیا وخیوش نیزنامند یعنی جزیرهٔ مصطکی * ماهیت آن خاکی است رقیق صفایحی وقطعهای مختلف الشکل که ازجزیرهٔ مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ زود شکن ودرآب زود کل ازنده است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جالی ومفتح بخلاف اطیان دیگر وجاذب خون بظاهر جلد ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار ولهذا جهت نمش وجلا وتنقیه وتصفیهٔ اوساخ بدن وجلای آن وتعدیل وجه خود زنان درحمام بربدن میمالند ودرغمرها مستعمل دارند وجهت سوختگی آتش درآخرامر که متقرح شده باشد مفید است *

* طین مدینه * طین مدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقداری کم آنرا باد عا وشرائط آن میخورند *

* طین الملتانی * بضم میم وسکون لام وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسرنون ویاء نسبت * ماهیت آن خاکی است صفایحی مابین سرخی وزردی وسفیدی واندک صلب * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی ومحلل اورام طلاء ودرشاهجهان آباد اطفال بر تختهٔ مشق میمالند *

* طیهوج * بفتح طا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم ها وسکون واو وجیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج وبفارسی فرفور نیزنامند وبهندی لسی ضربس بضاد وذرس بذال معجمتین وبشین مهملهٔ مشدده نیز * ماهیت آن مرغی است کوهی کوچکتر ازکبک ودررنگ شبیه بدان وزیربال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی گفته مرغی است بقدر کبک کردن ومنقار آن سرخ * وطبیعت وافعال وخواص آن مانند کبک است وجهت ناقهین وضعیف الاحشا بغایت نافع

* باب هفدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها ظاء معجمهٔ مشاله است

* فصل الظاء مع الباء الموحدة *

* ظبی * بفتح ظا وسکون باء موحده ویاء اسم عربی غزال است ودرحرف الغین مع الزاء المعجمتین انشاالله تعالی خواهد آمد

* فصل الظاء مع الفاء * *

* ظفره * بضم اول وسکون فا وفتح راء مهمله وها لغت عربی است وآن را تستونیزنامند جهت آنکه در تستر که بفارسی شوشتر نامند وازبلاد فارس است بسیار میشود وآنرا بفارسی علفک داغ نامند * ماهیت آن گیاهی است ضعیف مفروش برروی زمین وبرده دوارها وشاخهای آن باریک نرم وبرگ آن مدور وظاهر آن سبز وباطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی وبزرگ آن قریب درشکل ببرگ قوطولیدون وازمیان برگهای آن ساقهای بسیار باریک برمی آید مدور وبقدر یکشبر وکمتر از آن وبرسرآن گلی زرد وسبزرنگ وبیخ آن سیاه منقش بسفیدی وباطن آن سفید بقدر یک انگشت * طبیعت آن درچهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن تند وتیز وخورندهٔ گوشت وسم قاتل لهذا استعمال آن ازداخل ممنوع است وضماد آن خورندهٔ گوشت زائد وثآلیل وبواسیر واکلهٔ وکچلی رانافع وقائم مقام دیگ بردیله داقسته اند

* ظفر القط * بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلومابن است * ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری بحری و این را شجرة ابی مالك نامند و مذکور شد و جالینوس این دو را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافها ی سرکج و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود بری که بهیچ آنرا ابرسا نامند و آمیخته بآن غلافها و بهترین آن جبلی آنست * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و عصارۀ تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم و سدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضمادا و شربا و ذرورا و برگ آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یك مثقال بدل آن اقاقیا است

* ظفر قطورا * بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت سریانی است * ماهیت آن گیاهی است بری و بستانی و بستانی آنرا شاخها ی باریك شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک رملی جبلی رد رسواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنك ساق آن سرخ و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنك و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برگهای باریك شبیه ببرگ شبیح از هم دور و گل آن شبیه بگل ا نا غالس و مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر هیوفاریقون و نبات آن در گرما و سرما میماند و برطرف نمیشود و مستعمل پوست بیخ آنست * طبیعت آن سرد و خشك در سوم * افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بپیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحۀ امعا و معده آن و قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است

** فصـــــــــل الظاء مع اللام **

* ظلف * بکسر ظا و سکون لام و فا لغت عربی است بفارسی زنگله و کفشك و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی اکیدون و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و مقدار نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی بشك گویند * ماهیت آن معروف است و آن جسمی است صلب غضروفی که برکف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و میشود و سوختۀ مجموع آن مسهل مائی اصفر و ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوختۀ سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مؤثر

* فصـــــــــل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* ظیان * بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس مخفف عبارت از آنست و بلغت اندلس بر بلد فوقه بمعنی عشبة النار و ببربری ابر برو بهندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و باغات باشد و بیران بجد و از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبۀ مغربیه نامند و در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب و از آن صلب تر و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خار دار شبیه بخار و گل سرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل چنبلی نامند بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریك و پر شعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق اسود است و اهل ا بعضی گمان کرده اند که همان است و بعضی ظیان را با اوصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت * طبیعت بیخ آن

در اول چهارم گرم و خشک و گرم‌تر از خربق اسود و سائر اجزای آن در سوم * افعال و خواص آن * محلل و ملطف
امراض الراس والعصب والصدر والریه بوئیدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آن را در یک
اوقیه آب بجوشانند تا نصف باقی بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس مفید و سعوط یک حبه
از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع
جهت آنکه گرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آن را در آن جوشانیده باشند امراض الفم والمعده مضمضه
بطبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقیء قوی و همچنین با آب خیار زه مقیء قوی و
بدستور عصاره برگ و شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عروق آن یا مثل آن بسفایج و مثل آن مقل ازرق مسهل و منقی
بلغم و سودا است بی کرب و الم و اذیت و زهره‌اند ده مجلس اجابت میکند و بدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کوبیده
و بروغن بادام چرب کرده باهم و زن آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خطر و در قوت قریب
بخربق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید و سیاه و برص
و با یا طین علک جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت
عرق النسا مفید و طلای آن با سرکه که بقوت بمالند تا به خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیک دفعه موثر مقدار شربت
آن تا نیم درم و بکمتعال آن کشنده بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه والعبه و مبردات
است و نوعی از ظیان که برگهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و گل آن مائل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه
و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن نیز مانند بیخ
آنست و این نوع را بیونانی قلماطس نامند *

* باب هیجدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است *

* فصل العین مع الالف *

عاقرقرحا

* عاقرقرحا * بفتح عین و الف و کسر قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو و راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب
آکرکره هندی است و گفته‌اند لغت نبطی است و بعضی گفته‌اند لغت عربی است مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن
تقریح است * ماهیت * آن نباتی است کثیر الوجود در مغرب و هند در شاخ و برگ و گل شبیه ببابونه کبیر سفید گل که
بمصر کوکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر
شاخهای آن قبه‌های مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ
آن طولانی بقدر یک شبر و بسطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا فوریون بمعنی عاقرقرحا
نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن زرد شعری دندانه دار و این صفت عودی است که آنرا عود
القرح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی برده بهم میرسد و این را ثمری است که من آن را دیده‌ام و بیخ
آن بطول یک شبر و بضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی گفته که عاقرقرحا
بعضی از آن مغربی است و ماهیت آنرا بنحوی که شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا
عود القرح نامند و آن بیخ طرخون جبلی است و بعضی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان میرسد و بدانکه

اقرحا و آن دو ماهیت آن نوع اول از آن است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد سوزاننده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی آنست * طبیعت آن در آخر سوم تا اوائل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است * افعال و خواص آن مفتح سدد دومنقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضماد او طلاء نافع امراض الراس والمفاصل والعصب والفم والصدر و ادهان آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعیای بعض شده و بدستور حلوس در طبیخ آن و ذرور در دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفا و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان نهند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاهدارند دندان متحرک را مستحکم کرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا بندها نی و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اکر بموی سگ سیاه تکرنگ ببندند بهتر است المعده والباه والحمیات وغیرها لعوق آن با عسل جالی و زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تپ و نافض دازیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل کرده اند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع کرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور و چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و بخرلطه آلوده قضیب و بیضه ها و ران اندازند و تکرر و زکام مل رها کنند که دران باشد عادت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضه خود بسیار از سردی دریابد من عجائب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیکران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بر اندازد مضر ریه مصلح آن کثیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دارفلفل و عمل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن هرد و بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل بدستور و در غرغرها فودنج جبلی یک وزن و نیم آن و در اوجاع حلق فاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و با آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تپهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید *

* عاج * دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود *

* عاقول * انطاکی گفته شوکة الجمال است * ماهیت آن نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد

ودر وسط آن مانند مو تارها ودانهٔ آن مانند قرطم ومستدیر * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد وتریاق سموم وخلاصی دهنده ازانها شربا وجمیع اجزای آن جهت بوا سیر شربا وبخورا وطلاء نافع وبدستور طلای خاکستر آن وعصارهٔ آن نافع قروح ساعیه وگفته اند چون برحمرهٔ بزنند ورم آن زیاده وبزرگ نشود مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن حندقوقا است وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته حاج است که بفارسی خارشتر نامند که بران شیرخشت در خراسان می نشیند وگویند ینبوت است که نوعی از خرنوب است

* فصل العین مع الباء الموحدة *

* عبیثران * بضم عین وفتح باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه وراء مهمله والف ونون وعبوثران بفتح ثاء مثلثه وبضم آن نیز آمده وبهندی دالهودا ونه مروا نیز نامند * ماهیت آن گفته اند شامل برنجاسف وشجرمریم است وبغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته وکسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغبرت ومزغب وثقیل الرائحه وباعطریت شبیه برائحهٔ سنبل الطیب وبطبع وتفلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور وصاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم واین را ثمریست زرد رنگ شبیه بچیزیکه در وسط اقحوان میباشد وخوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب * طبیعت آن گرم وخشک در دوم ودر سوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفتح ومحلل ومقوی دماغ ضعیف وبارد وقلب ومعده ومدر حیض ومحرک جماع در مبرودین ومعین برحمل امراض الراس والقلب والمعدة بونیدن آن مسکن ابخرهٔ بارده ومنقی دماغ ومقوی آن وجهت دردسر ونزلات وزکام ودوار وسدر وامثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم ورطوبت وازسودا نافع وآشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادثه بمشارکت قلب ورحم ووجع فواد وتقویت احشا وتفتیح سدد وحفظ صحت بدن وتحریک باه مبرودین واکتحال بآب آن جهت حدت بصر وجلای غشاوهٔ رقیق امراض الرحم حمول سرشتهٔ آن با عسل مسخن رحم بارد ونیکو کنندهٔ حال آن ومعین برحمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کنندهٔ عقر است مقدار شربت آن دو درم *

* عبهر * نرجس است وصاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجرة النبی واصطرک وآن میعه است واین درخت را صمغ نیست ولیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است ونیز اسم خوشبوی مرکب است ودر مرکبات مذکور میگردد ودر قرابادین کبیرذکر یافت *

* فصل العین مع الثاء المثلثة *

* عثق * بتحریک عین وثاء مثلثه وقاف * ماهیت آن نباتی است بقل رقامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر ونحو وانبوه * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل قوی ومحرق وعصارهٔ خشک کردهٔ آن را چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد

* فصل العین مع الجیم *

* عجله * بفتح عین وجیم مشدده وهاء مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند ودر رخبیص البیض مذکور است ودر قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت

* فصل العین مع الدال المهملة *

* عدس * بفتح عین ودال وسین مهمله بفارسی نشک ومرجومک وبهندی مسور بفتح میم وضم سین مهمله وسکون واو وراء مهمله ودر یمن ملس نامند * ماهیت آن حبی از حبوب ماکول مشهور است مدور ومفرطح ودو نوع میباشد بری وبستانی بری آن کوچکتر مائل بتلخی وبو وتلخ وآنرا تمقه نامند وبستانی آن پهن تر وبزرگتر ودو نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شورخانه ودرینکاله اکری نامند وپخته ومهرا نمیشود ولهذا چیله وجل اکر ده تتمه را

بعضی نیز بهترین آن صغیر بستانی بزرگ دانه آنست که در طبخ زود که از ید وآب را سیاه نکند وبا پوست ومقشر کرده هرد وقسم را که با ترشی انبه وروغن گاو وهیزم لذیذ میشود * طبیعت آن در حرارت مائل باعتدال ودر دوم خشک وبعضی در دوم سرد وخشک دانسته اند وتحقیق آنست که پوست آن گرم در اول ولب آن سرد در اول است ولهذا آب مطبوخ پوست آن ملین وجالی ولب یعنی جرم مقشر آن قابض ویبس بری آن غالب ونفخ بستانی زیاده * افعال وخواص آن جالی ونفاخ وبطی الهضم ومولد خون سوداوی وسودا وقابض ومسکن غلیان خون ومغلظ آن ومانع سلوک آن در عروق ضیقه وباعث دیدن خوابهای مشوش ردی وظلمت بصر امراض العین والخناق والصدر والمعدة ضماد آن با اکلیل الملک وبا آب سفرجل ودهن ورد جهت نزلات واورام حاره عین ومطبوخ آن باسرکه جهت اورام حاره وشری وحمره وخنازیر وبا آب پخته جهت نزلات وسوخته آن جهت استرخای پلک چشم وسبل کردن دندان وغرغره آب طبیخ آن جهت قلاع دهان وخناق خصوصا با رب شاهتوت وآشامیدن آن جهت امراض صدر وریه وسرفه ودرد سینه وبلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده ومهرا پخته آن باسرکه مقوی معده واین خوردن سرکه پخته آن نفاخ وضماد آن با آب گرم جهت ورم پستان وانجماد شیر در آن وبا عسل جهت قروح غائره وضماد خام با شراب با چند دانه فاعل جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع آنها وتنقیه مطبوخ آن با پوست جهت اصلاح جلد رس خصوصا با سرکه وبا آب غوره ومزوره آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع نزلها باعث دلم نکس آن وضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت نمله وحمره وشقاق پا وبید ستور با سرکه پخته جهت سعال عارض از سرما وخنازیر واورام صلبه وبا روغن گل جهت اورام معده وبا سویق جهت نقرس الزینة ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره ورفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج وصاحب ضعف بصر ومعده وقولنج وبواسیر وعسر البول واکثار خوردن آن مولد خون سوداوی ومحرق خون ومظلم بصر ومحدث مالیخولیا وسرطان وجذام واورام صلبه وبا شیرینیها مولد استسقا وقولنج وبواسیر وعسر البول وحبس آن واحتباس حیض ومجفف بدن وقاطع باه وباعث دیدن خوابهای مشوش وتاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مورا با روغن کنجد تازه ویا روغن گاو ویا روغن بادام ویا سرکه وگوشت فربه خوردن وبدترین همه خوردن آن با ماهی نمک سود بدل آن ماش است ومطبوخ بستانی آن با پوست نابض ومقلل بول وحیض وبری آن مسهل ومدر و*

* عدس الماء * نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند ودر طحلب مذکور شد *

* فصــــــــــل العین مع الراء المهملة *

* عرعر * بفتح دو عین وسکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسی سرو کوهی وبشیرازی ربل وبسریانی سروبا جبلا وبرومی قرنوس وبیونانی سروثمارون وارس وسرونمارون امزنامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ واز سرو کوتاه تر وکوچکتر وثمر آن بقدر فندقی وبا اندک شیرینی ودوم ازان کوچکتر وثمر آن بقدر باقلا ومسند در وگفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است وبعضی ابهل دانسته وبعضی گفته شربین ازان بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وثمر آن گرم در سوم وخشک در اول ودوم ودر اول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن مسخن ومفتح سدد وبا قوت قابضه ومقاوم سموم ومدر بول وحیض امراض الصدر والمعدة وغیرها آشامیدن دردیم آن جهت تفتیح سدد وسرفه ودرد سینه وطحال وضعف معده وکسر ریاح بواسیر ومغص ودرد رحم ودرور منی وورد ی ومدی

وشکافته شدن عضل وگزیدن هوام خصوص با شراب انجیر وجلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم وضماد آن جهت قطع
عرق النسا وبستن آن نافع ومورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال وگویند از خواص آنست که چون
مشمش مدقوق آنرا در سر بندند باعث قبول وعظمت در نظرها است *

* عرق * بتحریک عین ورا وقاف لغت عربی است بسریانی رشحان وبیونانی ابدرون وبرومیا وروصیس وبفارسی خوی
وبهندی پسینه نامند * ماهیت آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند وبرآید خصوصا نزد حرکات وگرمی
هوا واستعمال چیزیکه عرق آورد وگفته اند که آن فضول رطوبة حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ ومسامات
دفع میگردد وگفته اند مائیت دم است که مشوی میکرده اند آنرا مرار وشیر را نیز مائیت دم میدانند * طبیعت آن
گرم وتر * افعال وخواص آن محلل وجالی است وعرق انسان وهر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده ومیشود
ان شاء الله تعالی واز خوردن عرق دابه زردی رنگ وسبزی آن وخناق وسیلان عرق بسیار روید بوعارض میگردد علاج آن
تنقیه بماء العسل پس آشامیدن سکنجبین وروغن گل وتریاق الطین مختوم وآشامیدن زراوند وملح اندرانی از هریک
نیم درم با آب گرم است ونیز عرق بتحریک عین ورا وقاف اسم مای مقطر از حبوب واخشاب وگلها وبعضای رطبه ویا
یابسه است که بطریق انبیق مقطر نمایند بدستور مقرر ودر قرابادین کبیر ذکر یافت ودر قرابادین این کتاب نیز
ان شاء الله تعالی خواهد آمد ودر طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر میابد طبیعت هریک آن راجع بطبیعت چیزی است
که از آن مقطر نموده باشند * افعال وخواص آن نیز راجع بآن چیزاست ولیکن الطف وسریع النفوذ تر وتاثیر آن در
بعضی مواد زیاده واکثار آشامیدن عرقهای حاره مانند دارچینی ونانخواه وسیر وامثال اینها محرق خون
ومورث امراض حاره وبهق وحرق قلبی *

* عرن * بفتح اول ودوم ونون وعرب آنرا عظم البق خوانند * ماهیت آن زوایدی است که در حوالی سم زانوی
اسپ وشتر میباشد * طبیعت آن مانند مزاج سم است وشدید الیبس * افعال وخواص آن نیز مانند آنست ودر ظلاف
ذکر یافت وبالجمله چون مقدار نیم درم آنرا با سرکه سائیده بقو شدن جهت صرع رطوبی ویا با آب ویا با گلاب جهت سموم
جمیع اصناف هوام وبخور آن جهت اختناق رحم وحمی ربع مفید وگفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع
بفصله ربع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تپ او میشود ومجرب دانسته اند ونیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید
هیوفاریقون است ان شاء الله تعالی در حرف الهاء خواهد آمد *

* عروق الصباغین * نوع الصبغ است وگویند اسم عروق الصفرا است *

* عروق الصفر * بضم عین وراء مهمله وسکون واو وقاف وضم صاد وسکون فا وراء مهمله وآنرا حشیشة الصفرا وعروق
الزعفران وعروق الصباغین نیز نامند وبعربی هرد وبقلة الخطاطیف وبیونانی خالیدونیون ومالیون وطوماشا نیز
وبرومی کالیدونیون وبفارسی زرد چوبه وبهندی هلدی نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر ودیگری صغیر
آن مامیران است ودر حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وکبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع واز
بیخ آن شعبها روئیده وبر هر شعبه برگهای شبیه ببرگ موز تازه کوچکی رسته واز برگ زرنباد بزرگتر وگل آن زرد ودر
خوشه بقدر یکشبر وتخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه وبیخ آن زرد وبعد برآوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک نموده

باطراف میبرند وتازهٔ آن بد طعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو میگردد وگویند درمیان آن بندرت بعضی دانهای ضمی بهم میرسد وآن صلب تر و مائل بتیرگی است وآنرا بهندی هلد یا نامند وکسانیکه میشناسند چند عدد برمی آورند وتتمه را جوش میدهند واحیاناً بعضی دانها شبیه بماميران درمیان بستهای زرد چوبه بهم میرسد وانچه در ماهیت آن صاحب تحفه وغیره نوشته اند بیان واقع نیست ومنبت آن بلاد چین وهند وبنگاله ودکهن است وبهترین آن تازه خوشرنگ کمریشهٔ آنست * **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک * **افعال وخواص** آن جالي بصر ومفتح سدهٔ جگر وجهت استسقا ویرقان نافع چون یکدرم آنرا با شراب ابیض وباهموزن آن انیسون بیاشامند وضماد آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک بریان نیکرم آن واکتحال آن جهت جرب وبیاض رقیق وتقویت چشم وعصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید وبیاض حادث دران رابرطرف کند وذرور آن مجفف قروح ورافع درد وورم آنها ولهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بران موضع میمالند وضماد آن با شراب زائل کنندهٔ نمله ومجفف قروح است وتکمید بدان مسکن اوجاع ومحلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد وطلای آب کل آن زائل کنندهٔ کلف وبهق وآثار جلد مضر قلب مصلح آن آب لیمو واترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوة الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین ماميران ودر غیر آن نیموزن آن نیز ماقرقرحا است

* فصل العین مع السین المهملة *

* **عسل النحل** * بفتح عین وسین ولام وفتح نون وسکون حا ولام بیونانی مالی والقوایس نیز وبسریانی ویسا وبرومی مالی وبفارسي انگبین وشهد وبهندی مد وبلغتی بهت برس نامند ومشهور بشهد است * **ماهیت** آن معروف است ومراد از ان عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف وخوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که دران مطلق موم نباشد وچون با نگشت برد ارند نا رند دواین از برای مد او بهتر است وبعد از ان سفید نباتی رنگ با وصاف مذکوره واین از برای لذت وتغذیه وربیعی این بهترین از صیفي است وشتوی آن زبون وهمچنین سبز وسیاه وکهنه اریکسال گذشته حاد الطعم وتیز ویا ترش وتلخ ورقیق شده بشع بد بوی ویا خشک شده ورطوبات آن تحلیل یافته بشع بد بوی گشته واکثار بسیار کهنهٔ فاسد آن درکمال مضرت ومورث جنون وامراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است * **طبیعت** تازهٔ آن در دوم گرم ودر اول خشک واندک ماندهٔ آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضي انواع حاد آن وهمچنین کهنهٔ آن در اول سوم گرم ودر دوم خشک وعسل خام گرمی وحدت وجلای آن زیاده وبدوائیت اقرب وعسل مطبوخ کف گرفته حرارت وحدت وجلای آن کمتر وبغذائیت اقرب ودر قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند وبآتش ملائم جوش دهند تا بقوام آید واحتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت واگر آتش زیاده کنند میسوزد وتلخ میگردد * **افعال وخواص** آن جالی ومفتح سدد وافواه عروق ومقطع ومنقی بلغم لزج ورطوبات وجاذب آنها از عمق بدن وفضول دماغی وزائل کنندهٔ استرخا واستسقا ویرقان وسپرز وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس وسموم بارده ومفتت حصاة ودلیل برمنافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که * واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکي سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون * وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند * فوالذي نفسي بیده ما من بیت فیه عسل الا ویستغفر الملک لذلک البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء وخرج منه الف الف داء فان مات

عسل النحل

وهو فی جوفه لم تمسه النار * وقال صلی الله علیه وآله وسلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوة وقال صلی الله علیه وآله وسلم نعم الشراب العسل یرعی القلب ویذهب برد الصدر وقال صلی الله علیه وآله وسلم من یرید الحفظ فلیأکل منه ونیز در حدیث است که هر که ارادهٔ شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد وجالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض واز برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت وغلظت قوام باعث سرعت امتزاج وحفظ آنها است از تلاشی وفساد وبسبب حلاوت محبوب طبائع والذ بود ودافع بشاعت ورسانندهٔ قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن وغیر اینها از فوائد کثیره * امراض الراس والصدر والمعدة والکبد وغیرها * آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات وفضول دماغی وفالج ولقوه واسترخا وخدر وامثال اینها وتقویت معده واشتها ودفع ریاح ولزوجات وتفتیح سدد وقولنج وتقویت معده وشهوت طعام وباه وباکندر جهت تنقیهٔ صدر وقصبهٔ ریه واستسقا ویرقان وطحال وتفتیت حصاة وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس ودفع سموم وباآب خصوصا آب باران مرطب اعضا ومقوی باه ومغلظه منی ومنقی قرحهٔ امعا ومثانه ومفتت حصاة ورافع عسر البول وبالخاصیت مسکن عطش وقئ نمودن بدان جهت تنقیهٔ معده والغم والحلق غرغرهٔ آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم ولوزتین وتنقیهٔ جراحت کام وزبان وحلقوم ولوزتین وبدستور تحنک بدان ومضمضه بدان باسرکه جهت استحکام لثه وروبانیدن گوشت آن وتقویت دندان وجلای چرک وسفید کردن آن خصوص که با نگشت بردند انها بمالند ودرمرها هی سه چهار مرتبه بعمل آورند وشبه نموده کسیکه آنرا مرخی دانسته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند ووجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده وفی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست وعسل حار یابس است بالاتفاق انعین اکتحال آن بتنهائی ویا با آب بیاز وبا نمک اندرانی جهت جلای بصر ودفع حکه وجرب ودمعه وبیاض ونزول آب دریان الاذن قطور آن درگوش با انزروت ونمک سنگ جهت رفع ریاح ودوی وقطع مدهٔ ورطوبات سائله از ان وتسکین اوجاع باردهٔ آن وثقل سامعه وبدستور قطور آن با زهرهٔ گاو تازه وبا آب برگ نیم تازه وبا شیریز ویالبن نسا ویا با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ الصدر آشامیدن ولعق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفهٔ باردالامعا تحقین بدان با آب بارتنگ جهت قرحهٔ امعا وتحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل وبتنهائی یا حقنها مقوی عمل آنها اعضا التناسل والرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب وعظم آن وحمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام والبثور والکلف وغیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام ونضج دماميل وبا سرکه ونمک جهت تحلیل اورام ورفع کلف وبا قسط جهت کلف وبا نمک جهت رفع آثار ضربه وصدمهٔ که باد نجانی رنگ شده باشد وبا عنب جهت تنقیهٔ اوساخ جروح وبردن گوشت زائد والتیام زخم آدمها وبا زرا وند طویل وآرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب وبا زرا وند طویل وآرد کرسنه وبادام تلخ وحب المحلب وآرد جو جهت ادرار عرق وبا انزروت جهت جلای قروح وبردن گوشت زائد وبادروبهٔ بهق وبرص وکلف دافع آنها وبا نوشادر جهت بهق وبرص ومطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه وتوبا وطلای آن با روغن گل جهت قروح شهدیه وسائر قروح حادثه از بلغم مالح وجهت تقویت بدن وبتنهائی جهت رفع قمل وصئبان که بفارسی رشک نامند ودر جسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد وهمچنین مالیدن آن بر لحوم وشحوم وغیرها السموم لعوق وبا آشامیدن آن با آب کمون جهت فطر قتال وگزیدن سگ دیوانه وخلیط آن با روغن گل جهت نهش هوام وقئ نمودن

بلاان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن با آب شربته ساخته ناشتا بیاشامد اگر با عسل مغص کرد حامله است والا فلا وجمعی این امور یعنی امساک جبن آن و در بعضی اصلاح واطلیه و در بعضی مواد تازه خام اند که حاد آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر محالف اینها و مصلح محرورین واکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن با نزده مثقال بدل آن دوشاب انگوری و خرما و جبن غیر مطبوخ بدانکه عسلیکه مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بد ستور و جهت محرور و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیهٔ بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خربقی می‌شود که از بوئیدن آن عطسه می‌آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد و هر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح مز یعنی ترش شیرین که سبب تشویش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جائز نیست و هیچ قسم و در سنو رطمع عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در لوا ادبین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تطفیه با شربهٔ بارده و آب فواکه بارده و العبه مغربه و مانند اینها است *

* فصل العین مع الشین المعجمة *

* عشبهٔ مغربیه * بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و در مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس و برومی سرینه و بفرنگی اسفرنیه گویند و وجه تسمیه آن بمغربیه آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سائر بلاد انتشار و اشتهار یافت * ماهیت آن لعمان ظهران است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلبلاب و در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه قسمی برگ آن مشابه ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می‌پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و باوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر * طبیعت آن گرم در اول درجهٔ دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنهٔ آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اول چهارم گرم و خشک گفته اند و ذرقوت قریب بعقرقرحا سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبهٔ دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کلیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع * امراض الراس و العین و الصدر و المعدة * بوئیدن

عشبهٔ مغربی

کل آن جهت درد سر و شقیقهٔ بارده و مضمضه بطبیخ آن با سرکهٔ انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن
بنحو چوب چینی و قدر معین بدهن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفهٔ مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد
و استسقا و بواسیر و از این قبیل سائر امراض بارده رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر ربع اوقیه آنرا در یک رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه بیعدیل و سعوط
بیخ آن بوزن حبهٔ با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده * اوجاع المفاصل والنقرس وعرق النسا والاورام والامراض
السوداویه والجذام والاتشنج وامثالها * آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بران جهت
اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول
آن مدر بول و مسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان
و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ
و شاخ آن بقدر سه درم باهم وزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا بغیر کرب و آشامیدن برگ آن
مقدار قلیلی با زیت بسیار مقیئ قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائیست قوی
ولیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار و حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح
جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب بعد یکه خون آلود
گردد در یکدو دفعه زائل کرده اند باذن الله تعالی بتقرح و دفع مواد ردیهٔ آنها و نیمدرم آن که مقدار شربت آنست مسهل
قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب خبازی مقیئ قوی و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن
روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در جوهر و کیفیت یعنی حرارت و یبوست
ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه
باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات
بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثهٔ از انست و بالخاصیت نیز مانند حجر
لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجهٔ سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا
و زیادتی حرارت دم و احتراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا به بعضی عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید
در بعضی امزجهٔ صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب چوب چینی
میدانند موافق گویند اگر محرور المزاج یا بس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجهٔ ایشان
مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن بانحای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده *

* عشر * بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار با الف بعد از شین نیز آمده لغت عربی است
و بیونانی سجا کیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و ها و عوام اکون و مدار
نیز نامند * ماهیت آن از جملهٔ اشجار یتوعی است حاد اکال سمی و بقدر قامتی و زیاده بران و شاخهای بسیار از
بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای رملی و مخصوص ببلاد گرم سیر و برگ آن شبیه ببرگ کہل و ترنج
و از ان هرد و اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گویا بران گرد نشسته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق

وشاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر برمیآید تحت یکه از یک درخت آن بقدر یک رطل وزیاده هم شیر بعمل میاید
وگل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس ونوشته که بگل خرزهره است وثمر آن شبیه بخیار کوچکی وپلول
بزرگی ومنحنی وچون رسیده وشگافته گردد از جوف آن چیزی شبیه بپرزهریر وپنبهٔ سیمل بغایت نرمی برمی آید وگویا
کیسهٔ مملو از پنبه است وتخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم وتخم سنا مکی وخاکستری رنگ مائل بسیاهی واعراب بادیه
از آن پنبهٔ مخل یعنی بالش ترتیب میدهند ودر قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند وسه نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ و
گل آن سفید وبرگ آن بزرگ وشیر بسیار دارد این در شهرها ودر کنار بساتین نیز میروید وبهترین انواع گفته اند ودوم
از آن کوچکتر درقد وبرگ وبیرون گل آن سفید واندرون آن بنفش مائل بسرخی وسوم از همه کوچکتر وگل آن بسبزی رنگ
مائل بسفیدی وبعضی زرد گفته اند ولبن این مرد وکمتر از اول وبیشتر در بیابانها وزمینهای رملی میروید * طبیعت
شیر آن در چهارم گرم وخشک وباسمیت است * افعال وخواص آن اکال ومقرح جلد وقاطع بلغم وبا قوت مسهله
قویه وستره دموی است وحادترین شیر نباتات شیردار است ودباغان اهل حجاز وسند وهند شیر آن را در ستردن
موی جلود مستعمل دارند امراض الراس وغیرها طلای آن رافع کچلی وسعفه وقوبا ونار الع دانهٔ بواسیر ومضمضهٔ آن با عسل
جهت قلاع دهان اطفال نافع وچون لبن آنرا به پنبه آلوده بردندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن وحکیم میر عبد الحمید
در حاشیهٔ تحفه نوشته که جهت تسکین جذام وقوبا وجرب وبثور ودمامیل وصلابت طحال وامراض کبد واستسقا ودیدان
وحب القرع نافع است واگر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند ودر سایه خشک نمایند بجهت ضیق النفس
وسعال بلغمی مجرب ودیگران گفته اند که چون ارزن وماشلوک ویانخود ویا غیر آن از حبوب را در ان مکرر تسقیه کنند ودر سایه
خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار مینماید وبجهت امراض مذکوره نافع وطلای اندک آن بر مفاصل دست وپا که بعنوان
نقطها بسر خلالی برانها گذارند باعث آبله وتقرح واخراج رطوبت لزج وتسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل
هند وبنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند وبعضی درسالی یکمرتبه در موسم بهار وتابستان * طبیعت برگ وشاخ
آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بستن برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع بارده
وندهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج وتشنج وخل رود رور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه وخبیثه
واکله ورفع چرک قروح وسخه وتجفیف آنها وبردن گوشت زائد فاسد نافع وحکیم میر عبد الحمید نوشته اگر درخت آنرا
که گل آن سفید باشد از برگ وشاخ وپوست وگل وچوب در سایه خشک نمایند وبسایند وهر روز دو مثقال آنرا با شیرگاو
بخورند جهت ضعف بدن وناتوانی وربو وسعال بلغمی وتپهای مزمن وتحلیل نفخ بسیار نافع واگر تسقیه نموده در آب
بهنگره بخورند در منافع انفع واتم است ونوشته اند که ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه وخبیثه واکله
ورفع چرک قروح متقرحه وتجفیف آنها وخوردن گوشت فاسد مفید وچون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی
مانند سبو ومرتبان بطریق فرش ولحاف چیده وبر آن آب آنقدر که از روی آن بگذرد بریزند وسر آنرا بپوشند ومدت
بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل وامراض مزبوره را نافع
است وپنبهٔ آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا است وچون درحین تری وتازگی از هم باز کرده بر جراحات
بگذارند قاطع نزف الدم آنها وجهت رویانیدن گوشت تازه موثر اما رجمیع اجزای آن با سمیت ومضرّ رو را الزاج

ومضعف احشا است ومفرح جالی مقدار شربت این آن نیم درم وسه درم آن کشنده بصحیح وتقرح احشا وبواطن واسهال قوی مصلح آن البان وادهان وتنقیه بقی است الخواص اهل مصر گویند بخور برا قنواش برگ آن گریزانند پشه ا مؤلف گوید اکر حتی المقدور واستعمال چنین ادویهٔ سمیهٔ کثیر الغایله ننمایند اولی است حکیم میرمحمد مومن وغیره نوشته اند که قسمی از شجرهٔ عشر را سمیت بحدیست که جلوس ونوم در سایهٔ آن کشنده است وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب ومدور وقسمی را برگ شبیه ببرگ درخت گز وگل آن سفید وثمر آن مثل نخود مائل بسرخی وکیسوس بن ثالس گوید که ازین قسم سکر میگرفته اند با وجود شیرینی مقدار ودمثقال آن قاتل بوده در سه روز ودر خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت میشده محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از آن آن ظرف را مکرر با آب گرم وا شنان شسته جمع کثیر که از آن ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند *

* عشرق * بفتح عین وسکون شین وفتح راء مهمله وقاف بیونانی قرحا وگویند بیونانی مرفوران نامند * ماهیت آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنا عریضتر وسبزتر وگل آن مائل بسرخی وبعضی لاجوردی رنگ وکوچک با سنبله ره وغلاف آن شبیه بغلاف نخود مزغب وتخم آن عدسی شکل کوچک وبعضی مرو دانسته وابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ شاروسرخ وخوشبو وعروسان استعمال میکنند ودینوری غیر آن دانسته دیسقوریدوس در ثالثه گفته قرحا نباتی است برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب بستانی و با شعبهٔ بسیار و بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بحب ورس ودر غلاف های شبیه بخرنوب شامی وعروق آن سه یا چهار بقدر یکشبر سفید رنگ خوشبو ومنبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابنده باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن چون از بیخ آن مقدار ربع کمین نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو بکشمش وبکرو زانخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیهٔ رحم وتخم آنرا چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول وشیر آورد وخوردن حب آن خواه تر باشد وخواه خشک جهت بواسیر وسیاه کردن موی نافع

* عشقه * بفتح عین وشین وقاف وها بفارسی اخفاک وتال شار وبهندی چاند ربیل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ وشاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از آن دراز تر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میکرد اند وازین جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق که بهر تنیکه پیچد آنرا خشک میکردانند وتخم آن شبیه بحلبه واز آن کوچکتر ودر کتابی دیسقوریدوس نامند وبعض اطبای این زمان تخم آنرا کشوث دانسته اند

* فصـــــــــــل العین مع الصاد المهملة *

* عصفور * بضم عین وسکون صاد وضم فا وسکون واو وراء مهمله بفارسی گنجشک وچغوک وبنجشک وبترکی سرچه وشارچه نیز وبنکالی گوربه وبهندی نر آنرا چرا ومادهٔ آنرا چریه نامند * ماهیت آن طائریست معروف صغیر الجثه واهلی وبری میباشد وجثهٔ بری آن اندک بزرگتر ومنقار آن باریکتر واز تر از اهلی وبهندی این را بکهری نامند واهلی را چریه وگوریه بکاف فارسی نامند وبهترین آن فربه شتوی بری آنست وخایگی آن هرچند فربه باشد زبون * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبری آن از اهلی یابس تر * افعال وخواص آن مسخن ومسمن بدن وموافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند ومحرک باه وزیاده کنندهٔ منی ومنعظ وگوشت آن ملین طبع وجرم آن قابض بطن وگفته اند عصفور را زطیور رجیده است از برای اصحاب فالج ولقوه واسترخا وخدر وضعف کبد واستسقا ویرقان وضعیف کرده

وباه وامثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود ومرطوب مزاجان وکسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید ومغز سر آن را خصوص که در وقت هیجان گرفته ودر روغن بادام بریان کرده وبا فاویه مفرحهٔ مقویهٔ معینهٔ باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه وزیاده کنندهٔ منی ومنعظ است وفراخ یعنی بچهٔ آن قوی است در تحریک باه وشدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زردهٔ تخم مرغ وبروغن زیت بریان کنند وبخورند وهمچنین بیضهٔ آن واین در تسمین بدن بی عدیل ومغز سر آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ مهیج باه وآشامیدن آن با شراب وحمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب آنار وغوره ومری وسکنجبین حامض است وبهترین آنست که گوشت آنرا متنجن سازند با مری ویا آب آنار ویا غوره وبخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب وگرم است وچون عصفور را ذبح نمایند وخون آنرا در آرد عدس بچکانند وبنادق سازند وخشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقهٔ آن را با عسل سائیده برا حایل بمالند وبار را بر زمین تکیه ارند ومقاربت نمایند باه را برانگیزاند وچکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن وزبل آن بسیار گرم وخشک وجالی بیاض عین وکلف وآثار حادث در روجه وبا آب دهان جهت رفع ثآلیل وجالی کلف وآشامیدن استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده وحابس اسهال وناسائیدهٔ آن بغایت مضر احشا وامعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده وخواه ناسائیده بهمان جهت وآنکه مورث سحج مری وامعا است وخاکستر پران محلل اورام است طلاء وچون موی مقعدهٔ آن را پاک کرده در رقبهٔ گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند ومجرب وچون پرهای آنرا تمام بکنند وپاک کنند سوای سر آن که زنده باشد ودر آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب وتقویت باه ونعوظ مجرب وعصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا ابوتمرون نامند بسیار خشک وگرم است ونمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است وخوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است *

عصی الراعی * بفتح عین وصاد والف مقصوره ولام وفتح راء مهمله والف وعین مهملهٔ مکسوره ویا لغت عربی است بلاطینی آنرا بسبا شپلی گویند وببربری رستنی نودیه وبلغتی دیگر بربری کوری زوله وبیونانی بطباط وبلغوثیون برمند ار نیز وبسریانی شطبانی نلوعرین وبافریقی خنجرود رجل اول حاوی کبیر برشیان دارونا مند گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست وبفارسی کسته وهزاربند ک رهرجرا وبهندی لال ساک گویند وگویند بهندی راج کیری نیز نامند وآنرا عصای موسی نیز نامند وبالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است ونر وماده میباشد دیسقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو میروید وباشاخهای بسیار باریک تر تازه منبسط بر روی زمین مانند سد وبرگ آن شبیه ببرگ سداب واران بلند تر وبسیار نرم تر ونزد هر برگی گل سفید وسرخ تیره وماده آنرا گیاه کوچک ویکشاخ تر تازه وبرگ آن شبیه ببرگ صنوبر ونزد یک یکدیگر ومنبت آن آبهار بغدادی گفته دو نوع است ذکر وانثی وبعضی کبیر وصغیر گفته اند ذکر آن ثمنشی بزرگ وانثای آن کوچک وبرلش ذکر آن طولانی وبرگ مادهٔ آن مائل بتد وبرمنابت آن شطوط انهار وچاهای آب دار وسایه وگل آن نزد برگ آن میروید از آن سرخ واز ماده سفید ودر کتاب موسوم بطساقیدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار وبرگهای مفروش بر روی زمین ودر تابستان وزمستان میماند وگل آن نزد گرههای شاخ آن میروید واین شبیه بساک چونلائی هندی است وانطاکی نوشته نباتی است خاردار وبرگ آن تر وتازه مزغب قریب ببرگ بلسان وتخم آن مابین

برکهای آن برمیآید وذکروانثی میباشد تخم ذکرآن سرخ وتخم مادهٔ آن سفید وزرد وزرد زا میرسد وقوت آن تایکسال باقي میماند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهی بستانی آنست وصاحب تحفه نوشته کبیر وصغیر میباشد کبیررا نر وصغیررا ماده وبفارسي صغیررا سفید مرز وکبیررا سرخ مرز نامند وتخم وساق آن سرخ وبرک آن مائل ببنفشي ودرباغها بسیار ودرتنکابن صغیرآنرا خاک ترهٔ کویند وبرک وساق صغیرآن سبز وتخم آن سفید کوچکتر ازتخم کبیر وکویا خاکستر بربرکهای آن پاشیده اند وتخم هردو قسم درزیر برکهای آن برمیآید وانبوه ود را فعال کبیرآن ازصغیرقویتر

* طبیعت آن درسوم بارد ودراول خشک وجزومائي بران غالب * افعال وخواص آن قابض ورادع وحابس نفث الدم ونزف الدم کل اعضا وقيء صفراوی واسهال مزمن مراری وحیض ومسکن حرارت باطني وظاهری وتبهای دوری وقرحهٔ امعا را نافع الاذن قطور عصارهٔ آن قاتل کرم کوش ومجفف قروح ومسکن وجع آن الصداع آشامیدن عصارهٔ آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعدة ضماد آن مسکن التهاب معده ومبرد آن وآشامیدن آن حابس اسهال مراری وقرحهٔ امعا ونزف الدم آنها ومرضي که دران قيء واسهال هردو آید واین مرض را بیوناني حولا را نامند وقولنج را نیزمفید شربا وضمادا وحقنة وحمولا الرحم چون درشراب طبخ نمایند وبا عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه وتحلیل فلغموني وحمره ونمله وقروح ساعیه وکل اورام دمویه ومنع انصباب مواد جیدالنفع وضماد برک تازهٔ آن جهت تسکین التهابات وحمره ونمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم ونهش هوام سمي مضر رئه مصلح آن انجیر وشربت بنفشهٔ سکری وصندل نیزکفته اند مقدارشربت ازآب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب وهرای بیخ آن درطب منفعتي تاحال ننوشته اند واهل هند مضمضهٔ بآب مطبوخ آنرا جهت جوشش دهان وضماد سائیدهٔ کرم کردهٔ آن را جهت نضج وانفجارد ماميل وکها ریعني ملح ماخوذ ازمحرق آنرا صباغان بجای زاج درصبغ لباس مستعمل دارند *

* عصب * بفتح عین وصاد وباء موحده بفارسي پي وبهندی پاری وپتهه نیزنامند * ماهیت آن چیزی است چرب سفید صلب درانفصال ونرم درانعطاف وخم شدن وبدن حیوان مولف ازانست وحس وحرکت بی آن نمي باشد وحیوانا تیکه استخوان دارند بسرآنها کشیده شده است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دیرهضم ورديء الغذا وسریشم مصنوع ازان جهت التصاق شعرمنقلب وغیرآن نافع *

* عصفر * بضم عین وسکون صاد وضم فا وراء مهمله احریض است زردرآنجا ودرقرطم که حب آن است مذکور میکردد

* عصارات * بضم عین وفتح صاد والف وراء مهمله والف وتاء مثناة فوقانیه جمع عصاره است * ماهیت آن اجزای مائیهٔ مستخرجه ازنبات است خواه ازکلها ویا ازاوراق ویا ازاغصان ویا اصول ولحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند وخواه خشک نموده وانچه ازانها باسمي مخصوص اند علیحده بدان نام ذکرمي یابد وباقي درضمن نبات آن *

* فصـــــــل العین مع الضاد المعجمة *

* عضل * بفتح عین وضاد معجمهٔ مفتوحه ولام * ماهیت آن چیزی است دربدن حیوان که قریب بمفاصل واعضای متحرک آن میباشد وبحسب تعدد حرکت اعضا تعدد آن میباشد وآن مرکب ازلحم ورباطات واعصاب وعروق وغشا است چنانچه تشریح آن درکتب تشریح وکلیات مذکوراست * طبیعت آن کرم وتر * افعال وخواص آن جیدالغذا

وطالی الکیموس ولذید وخفیف تقلیل تناول آن واکتفا بآن مجلد شقی بالخاصیت وهمچنین چون در امتلای طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادمان وا بازیر معتدله وبالجمله آنچه از اعالی بدن وقریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن ودورا زمفصل

* فصل العین مع الظاء المعجمة *

* عظایه * بفتح عین وظاء معجمه والف وباء مثناة تحتانیه وها وعظاء بمد نیز آمده * ماهیت آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص وجمع آن عظاء وعظایا و دیسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ ولذا آنرا اجلان رماده آنرا فرجان نامند وانطاکی سالامندرا دانسته وحکیم علی جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص وسبز رنگ بطیء الحرکت الوان آن دراوقات شبانروز مختلف میگردد وچون در آتش اندازند نسوزد وباقوت سمیت است وآنرا مانند ذره ابیض دست وپا انداخته وشکم آنرا شکافته امعای آنرا برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد * افعال وخواص آن آشامیدن مقدار درم دانگ ازان جهت رفع الم وسمیت گزیدن آن وچون آنرا شق کنند وبرنهش افعی بندند نفع بسیار بخشد الجروح والقروح جهت جرب مانند ذراریح است در نفع وبدرم ما هم اکاله ومواضع داخل میکنند الزینة طلای مطبوخ خون آن در زیت سترند موی است وزهره وسرگین آن هرد وزهر قاتل وسرگین آن شدید الجلا است چون اندکی ازان را با نشاسته بسیار بیامیزند وجهت رفع کلف وآثار غلیظه وتنقیهٔ قروح عفنهٔ خبیثه استعمال نمایند مقبل است وچون عظایه کسی را بگزد ودندانهای خود را دران موضع گذارد باید که روغن وخاکستر بران بمالند تا برآید وابریشم وقز بران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند واگر وجع آن دوام یابد بمکند آنموضع را بقوت وطول نمایند بران آب گرمی که دران نخاله جو سائیده باشند پس تریاق رتیلا وطرخشقوق نافع است *

* عظم * بفتح عین وسکون ظا ومیم جمع آن عظام بفارسی استخوان وبهندی هدی وهاد نیز وبیونانی سواوس وبرومی ستیون وبسریانی گرماوبترکی سوک نامند * ماهیت آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که ازان صلبتر عضوی نیست وازاعضای مفرده است وبرای استحکام ود عامه وصل وانعال قویه قیام وقعود ومشی وسائر حرکات آسانی وباحسن وجوه مخلوق است وفوائد آن بتفصیل درکتب تشریح مذکوراست وعدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دوصد وچهل وهشت وبهترین آن استخوان انسان است * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول سوم خشک ومحرق آن در آخر سوم خشک * افعال وخواص آن قابض وحابس ومجفف امراض الراس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا پوسیدهٔ آن وریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده باسرکه برسر حابس رعاف وسعوط بسیار نرم سودهٔ آن وتعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع وتعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست وچپ برای جانب چپ الفم تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء الغذاء آشامیدن کهنهٔ بالیدهٔ آن که بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال وقاطع نزف الدم وآشامیدن رماد ساق گاو واستخوان ران آن مقدار یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی جهت قطع نزف الدم وحبس بطن وسحج امعا وآشامیدن ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الاطفال آشامیدن سوختهٔ بالیدهٔ آن با سکنجبین جهت سبرز وبدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهییج باه واستخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیلهٔ آن تنقیهٔ رحم نماید ورطوبات سایله آنرا خشک کرداند حرق النار ضماد خاکستر آن باسرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل وغیره آشامیدن آن با عسل

جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وغیرها بتخصیص اوجاع عظام القروح والجروح ذرور کهنهٔ بوسیدهٔ آن جهت تجفیف
رطوبات والتیام اعضای یابسه وعصبانیه مانند ذکر وخصیه وضماد استخوان سنك پشت با صبر رادع ومانع قروح وملصق
جراحات ومانند نورهٔ موی را بسترد وزائل سازد وبواسیر را ساقط کرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت
بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع وآشامیدن استخوان کاسهٔ سر انسان مخدر ومسکن الم الزینة طلای کعب
خنزیر جهت برص وطلای استخوان انسان کهنهٔ بالیدهٔ با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله وغیره وکهنهٔ بالیدهٔ آن که در دیوارهای
کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند گذاشتن ضرس انسان با استخوان
بال هدهد در زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود وبا خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است وتعلیق
دندان طفل اول که افتد وبر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمساح بر جانب راست
باعث تقویت بر جماع است وتعلیق دو استخوانیکه در بال خروس میباشد ودو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا
وتعلیق راست آن برای حمی دائمه وتعلیق کعب ابن عرس که بزندگی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل
نگیرد وتعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست بچه بز باز وجهت نزدیک نشدن سگ دیوانه بصاحب
آن وفریاد نکردن آن بر او وتعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند ونیز طفل باعث سرعت وبآسانی برآمدن
دندان او بی وجع وجهت رفع یرقان ودفن کردن کلهٔ انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است وگویند
چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ وگربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان نزد اینند باعث خصومت شان
گردد وچون استخوان سگ را بجای استخوان انسان که شکسته وبرطرف شده باشد گذارند التیام یابد وافعال وخواص
استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت ومی یابد ان شاء الله تعالی

* فصل العین المهملة مع الفاء *

* عفص * بفتح عین وسکون فا وصاد مهمله بفارسی مازو وبهندی مازو پهل نامند * ماهیت آن گویند ثمر درخت
بلوط است زیرا که درخت بلوط یك سال بلوط ثمر می آورد ویك سال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت ونیز گویند ثمر درختی
است بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسرد سیر است ومازو در بلاد هند که گرم سیر است نیز
میشود وبهتر ومختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست وآنچه سبك وبا رسیده وبخلاف اوصاف مذکوره
است ضعیف وقوت آن تا سه سال باقی ماند * طبیعت آن سرد در اول وخشك در دوم ونیز در دوم سرد ودر سوم خشك
گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد وشدید القبض * افعال وخواص آن حابس ومانع سیلان رطوبات الراس نفوخ
آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه وسلاق وجرب الاذن وقطور آن با آب بقلة الحمقاء در گوش خون وچرك
جاری از آن باز دارد ذرور العمر سنون وذرور آن بر دندان وبن آن ومضمضه بمطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت
دندان ولثه وعمور وجلب رطوبات فاسده از زبان ولثه وقلاع دهان ومنع سیلان رطوبات از دهان وپر کردن سوراخ
دندان کرم خورده را بدان مفید ومانع ناکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعا واسهال
مزمن وسیلان حیض ورطوبات رحم وتجفیف آن وبدستور خوردن آن با غذا به وضماد بختهٔ آن در آب جهت اورام
مقعده وبروز آن وبروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح والجروح والاورام وغیرها طلای سائیدهٔ آن با سرکه جهت

قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن
خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و آکله است شرباً خصوصاً مطبوخ آن با سرکه
یا شراب ذرور آن و طلاء نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینة اغتسال موی با آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کنندهٔ موی است
و سیاه کنندهٔ مداد و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زیت جهت سیاه کردن موی نیکو
خضابی است که بعد بریان کردن دهنیت آنرا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و مصلح آن کتیرا و صمغ عربی
و یابس نیم برشت خوردن مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن پوست انار و جهت بلوط و ثمرة الطرفا و هلیلهٔ زرد است
بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالین بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند
و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق
خصوص مطفی آن در شراب قابض و یا سرکه و نمک و برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

* فصل العین مع القاف *

عقاب بضم عین و فتح قاف و الف و باء موحده بفارسی آله و آلوه و بهندی گیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح
اکسیریان اسم نوشادر است * ماهیت آن * طائری است معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جملهٔ جوارح طیور و سباع
آنها است * طبیعت آن * در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن * لحم آن لغی صلب ردی الکیموس جهت
ابرده و ریاح و رطوبت نافع و قریب بگوشت کلاغ است العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت
بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینة سرگین آن جالی طلای آن
جهت رفع کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر بخور بر آن جهت اختناق رحم نافع است

عقرب بفتح عین و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده لغت عربی است بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرنگی
اشکورپی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است *ماهیت آن* از هوام ذوات سموم است و آن اقسام و الوان
میباشد آنچه در حرکت دنبالهٔ خود را بلند دارد شباله و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شباله کوچکتر است و در
سمیت قویتر و مهلک و در شهرها هوا ازکثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای آنجا نموده‌اند و سمیت عقرب ماده قویتر از
نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه زعبدار بزرگ آن و بتخصیص سیاه پردار و گفته‌اند عقرب عسکریه و بعض مواضع
دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته‌اند بمجرد مشی بر بدن هلاک میکرده‌اند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند
آنرا مفتت میکرده‌اند چنانچه شخصی آنرا بریسمان بسته بر روی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنگ میزد
پارچهٔ از آن سنگ جدا میگشت و اهل ابرای تفتیت حصاة مجرب دانسته‌اند و بتجربه رسیده که چون اجرهای آب ندیده
را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون مییابد و بعضی گفته که چون
گاو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخهٔ کنگر را در میان دو خشت آب
ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب رافع فالج و مجرب دانسته‌اند * طبیعت آن *
در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن * امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع
مفاصل و غیرها العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویهٔ حارهٔ مناسبه جهت رفع بیاض و ناخنهٔ چشم انسان و غیر

آن و محرق آن با سرگین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه العین و آشامیدن برشتهٔ آن
جهت سرفهٔ بارده کهنه و قرحهٔ آلات بول و آشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول
بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص و البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب
بزرگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زائل کند آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز
مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق
بپاشند سودمند بود و تدهین بدهن داء الثعلب بدان نیز زائل کند آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط
دانهٔ بواسیر و بند ستور تدهین بدهن آن السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت
نماید و خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه مؤثر و گفته اند چون بگیرند عقرب را
در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشهٔ کنند و بر آن زیت ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب
چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانهٔ بواسیر و گفته اند
که زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل
روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مردهٔ خشک بزنیکه حمل آن
مانند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یک مثقال مضر رئه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن
آب بهار تا بیست مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو
حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه
و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید بدو عارض گردد و بعض چیزی لزج برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او
متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها برهم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم
کند و مقعد او برآید این هنگام معالجه بدو بر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام
مانند مارگزیده و بزرگتان و کبریت زرد و ملح البطم را کوبیده بروغن زنبق سرشته بر آن موضع گذارند و جند بیدستر
و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بر آن موضع بقوت تمام بمالند و بآتش تکمید نمایند و با آب گرم و تریاق فاروق و تریاق
اربعه و تریاق العقارب و سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جند و اربران بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای
مفتحهٔ سدد خصوصا کرفس و اگر عقربیکه گزیده است بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن بندند دفع سمیت
آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ با هم آمیخته
نیز درد آنرا ساکن گردانند و باقلا کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر گزدم را در روغن بجوشانند و بمالانند
و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر
بزاید نیم درم از آن بکام او بمالند اگر در همه عمر گزدم او را بگزد درد نکند و اگر چوبک گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی
عقرب بمالند درد ساکن شود اگر ابریشم را بسرکه حل نمایند و بر زخم گزدم بمالند همین عمل کند و اگر گزدم را بگیرند و با
نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم گزدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند
درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود استعمال شافهٔ بنج در مقعد مسکن وجع

است و موش را شکم شکافته گرم گرم بران ضماد نمایند و تخم بولجه را پخته ضماد نمایند و بعضی کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مثل ارچها ردانگ بخورانند نقل است که شخصی فالج داشته که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن اورا عقرب جراره بگزید آن از رفالج او زائل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر اورا بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا کوسفند و ریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گل اشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب نوا که حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی و سه کف آنرا بخورند مفید است و هر مرضیکه حادث کردد از ان بعلاجهٔ آن پردازند و دستور راحراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

عقرب بحری
* عقرب بحری * بهندی سینکهی مچهلی و بفرنگی شکورپی مرین نامند * ماهیت آن نوع ماهی صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خاری سخت بران رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم * افعال و خواص آن امراض عین اکتحال زهرهٔ آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم و داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید *

عقعق
* عقعق * بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا عکه و بترکی صقصغان و در اصفهان علاجاره نامند * ماهیت آن از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظرتر * طبیعت آن گرم و خشک ردی الکیفیت * افعال و خواص آن خوردن آن از داخل شهر مجوز و قریب بغراب ابقع اکتحال زهرهٔ آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته اند و گفته اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است *

عقیق
* عقیق * بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف * ماهیت آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کنبایت بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و بالوان بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک برنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک در هنگام برآوردن از معدن کمرنگ میباشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیک بزرگی خزفی ویا مسی را که بلند باشد تا بگردن دران چوبها میچینند و دیک را تا بنصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بران چوبها می چینند و سر دیک را محکم بسته زیر آن آتش ملائم می افروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد پس برآورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند آنچه از انها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخهٔ درختی و یا پارچهٔ کوهی باشد آنرا شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم مع

الوان دیگر باشد و آنچه در عرض برید ه باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر ملیمانی و بها رمی یا باغوری نامند و این نوع اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب * افعال و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دود انک نرم سوده آن بتنهائی و یا باشربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و بتنهائی و یا با ادویهٔ حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویهٔ مناسبهٔ مفتحهٔ سدد جهت رفع سدهٔ کبد و طحال و با ادویهٔ مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن بتنهائی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که بر رنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند و نزد سلاطین و حکام روند عزیز و گرامی کردند و محبوب همه خلائق باشند همچنانکه حجر الیمان روز و ابطال نیکو دارند مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن بسد است

فصـــــــــل العین مع الکاف

* عکبر * بفتح عین و سکون کاف و فتح باء موحده و راء مهمله بفارسی بر موم نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع میگردد در خانهٔ زنبور عسل و در سالهای جدب خشک که گیاه کم روید بیشتر بهم میرسد و رخنهای خانهٔ خود را بدان بند میکنند و بعضی کفته کسانیکه وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزی است که بر دیوارهای خانهٔ آن که کوره نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزلهٔ اساس بنیاد میکند پس بر آن از موم خانها ساخته عسل در آن جمع میسازند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسبب کمال رداءت خوردن را نشاید ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آنرا مومیائی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفهٔ بارد کهنه و حصول آن قابل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که باده مثقال نبات و عسل شربت نمود ه بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند و بوشنه که مولف گوید مگس نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود مهیا ورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند

* عکر * بفتحتین عین و کاف و راء مهمله * ماهیت آن ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا مخصوص بثفل ادهان است و در اکثر امور قوی تر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیف تر از آن و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثیف تر از آن و مستعمل نیست مگر در اضمدهٔ منضجه و لطوخات * طبیعت آن عکر زیت گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از آنست العم چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و برد ندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید با ماء العین داخل ادویهٔ

عین کرده میشود و از اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم و بلد ستور عکرده من شوس اعضاء النفض احتقان بکهنهٔ آن جهت قرحهٔ مقعد و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیدهٔ طحال الاوجاع و غیرها طلا و ضماد تازهٔ غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و مکرر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد و میکردد انشاء الله تع *

* عکرب * بفتح عین و سکون کاف و فتح راء مهمله و باء موحده * ماهیت آن نوعی از حرشف بریست برک آن مائل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ کردد و با قهوه مغشوش میکنند * افعال و خواص آن بغایت مقوی باه است و سائر خواص آن در حرشف مذکور شد *

* عکنه * بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع دقیق هورنجان است * طبیعت آن کرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن زیاده کنندهٔ باه و مداومت بران سرخ کنندهٔ وجه است بحدیکه سرخی آن بو سرنیز سرایت کند و بزودی رنک آن زائل نکردد زنان در وسمهٔ خود مستعمل دارند جهت سرخی رنک رخسار *

* فصـــــــــل العین مع اللام *

* علس * بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی کندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است * ماهیت آن صنفی است از حبوب شبیه بکندم و نان آن شیرین تر از کندم * طبیعت آن سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از کندم و کرم تر از جو * افعال و خواص آن چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آن را تسکین دهد و حرکت آنرا زائل کند *

* علق * بفتح عین و لام و قاف لغت عربی است بفارسی زلو و دوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند * ماهیت آن کرمی است در انهار و غدیرها و رکود الماء که در انها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طحلب بسیار دارد شد تولد مییابد و انواع میباشد آنچه در انهار و غدیرهای آب شیرین و با کثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنک آن سیاه کم رنک متوسط در کوچکی و بزرکی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک الجه باشد نیکو است و کفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنک و بر پشت آن دو خط سبز با وصاف مذکوره باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و الجه است و بزرک زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن لعوق خشک کردهٔ آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دامهٔ بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای پختهٔ آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوختهٔ آن در روغن زیتون بلدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوختهٔ نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنک مانع روئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحهٔ مثانه مجرب کفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرک زنده را با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار در هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشهٔ نکاه دارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و لعوظ آورد و چون بر خصیهٔ که در ان آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی کرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در انها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و با زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت ولیکن بابد که بادان ممتلی نباشد بلکه بقیی از اخلاط فاسده باشد و بعد ازان از استعمال آب سرد و هوای سرد و حمومات اجتناب نمایند ؛

واگر مشتی نمایند بعضی از زنان و تم بر عضوی که زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیهٔ خون فاسد بکشد از عضو ماندهٔ است بکشد پس اینست اما باید که در عید از روز پیش کمتر باشد مثلاً اگر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند امروز پنج یا سه عدد بچسپانند و باید که ملاحظهٔ حفظ قوت نمایند در آن مقدار خون بیک دفعه نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ نه چسپانند و بهتر آن آنست که زلوی جند مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ کرده اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سرگشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن رسانند که خود بخود بعد از اعمال جدا میگردد پس موضع دهن آنرا لعقه بامحه یا پارچهٔ کرپاس یا زگیله کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر بسیار آید و بند نگردد آن زمان باندری خاکستر و یا بادهٔ جامهٔ دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زرده خوبهٔ کوفته بیخته در رخوه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب وهوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیاناً آب زلودار بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید *

علك * بکسر عین وسکون لام وکاف اسم جنس چیزی است که از ال مصغ داشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال آنها

* علك البطم * بکسر عین وسکون لام وکاف والف ولام وضم باء موحده وسکون طاء مهمله ومیم بفارسی سقز و باصفهانی قند رون نامند * ماهیت آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا اقلفون گویند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملطف ومقوی هاضمه ومدر بول ومنقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان وروم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ والحلق والمعدة خائیدن آن جهت جذب وجلب رطوبات بلغمیه از دماغ وتنقیهٔ آن ومعده از اخلاط لزجه وتقویت معده وتحلیل ریاح و بادات آن مفید اعضاء النفس والقلب چون بلشا وقیهٔ آنرا باداد واقیهٔ بهکرده هر دو قدر ضماعف بگذارند وتمامی آن را در سه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفهٔ رطوبی وخفقان مفید الفروح والجروح وغیرها با عسل جهت زخمهای باطنی و با سفیدهٔ روس وزردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسر اعضاء و رفع اعیا وادرو با سیدن گوشت در زخمها مانند را نتیج است و در مراهم بدل آن داخل میکنند وضماد کدا حنهٔ آن در پیه بزجهت رفع کجی ناخن ودرد اعضا وشقاق مزمن خصوصاً با هلیلی شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام وشکاف مفصل وتقویت عصب وحکهٔ کهنه نافع مضر محرور بن مصلح آن سکنجبین وگویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یکمثقال

* علك الانباط * بفتح الف وسکون نون وفتح باء موحده والف وطاء مهمله علك البطم است واسحق بن عمران گوید صمغ درخت بسته است ودر منافع مانند سقز بهتر بن آن سفید مائل بزردی است *

* علّيق * بضم عین وفتح لام مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه وقاف بیونانی باطس و بلاطینی روس وسانثر وبفارسی ورد و بشیرازی توت سه گل وورد بلم ته وش وبترکی بکور تکان نامند * ماهیت آن دو نوع است غیر جبلی وجبلی وغیر جبلی آن را بلاطینی سارسا هوره نامند وآن نباتی است خاردار در برگ وگل شبیه بگل سرخ وثمر آن در شکل وطعم مانند توت سیاه اندک مد ورسه پهلو * طبیعت آن مرکب القوی وسردی وخشکی بر آن غالب تا بدرجهٔ دوم * افعال وخواص آن

علك

علك البطم

علك الانباط

علّيق

جمیع اجزای آن مجفف ومبرد ورادع وحابس نفث الدم ونزف الدم وسیلان رحم ومقوی احشا آلرا بن ضماد برگ آن
جهت زخمهای سر وبرآمدگی حدقه العین عصارهٔ برگ وساق تازهٔ مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره
وباردهٔ چشم خصوصا قرحه ودمعه وناخنه وورم وبرآمدگی آن الغم خائیدن برگ آن جهت قروح لثه واسترخای آن
وقلاع وبدبوئی دهان وجراحات تازهٔ آن وهمچنین خائیدن ثمر رسیدهٔ آن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آب برگ
وساق تازهٔ آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده ونفث الدم وحبس اسهال وفضلات وبواسیر وآشامیدن آب طبیخ
برگ وثمر آن وبا کلاب در رحمین حیض مانع حمل وآشامیدن گل آن نیز حابس اسهال وضماد برگ آن مقوی معده
وبواسیر را که خون از آن جاری باشد مفید وبعد ستور عصارهٔ برگ آن که در سایه خشک کرده باشند وشرط نیکوئی عصارهٔ
آنست با زیادتی قوت وثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن وآشامیدن آن مقوی امعا است وبیخ آن باقوت قابضه
وجوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام والقروح ضماد برگ آن محلل اورام ومنفجر
کنندهٔ دبیلات ومانع از دیاد اکله ونمله وساعیه وطلای عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفیف قروح رطبه ومنع سیلان چرک
ورطوبات از آن وگل آنرا نیز این خاصیت است وضماد برگ وشاخهای نازک تازهٔ آن جهت سحج فخذین در راه فار
نافع الزینة طبیخ برگ وثمر آن سیاه کنندهٔ موی ونیکو خضاب بیست گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از
هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم جهت دفع سمیت حیوانی که آنرا فرسطس نامند وآن مار
ماهی است که شاخدار است مفید حضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره وگل سه درهم وعلیق جبلی را
بلاطینی سارساریله نامند واین کم خارتر وخارهای آن باریکتر شبیه بنسرین وساقهای این سفید وثمر این مائل بتند ویرمانند
ثمر گل سرخ ودر افعال مانند غیر جبلی وشکوفهٔ آن محلل است واین مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه
السلام آتش از این شجر دیده وبعضی گویند از درخت عناب *

* علیق الکلب * وآنرا علیق القدس وبشیرازی درخت سه گل وبفرنگی پلیور وگل آنرا بفارسی سه گل خوانند وبعربی
ورد السیاخ ونسرین السیاخ وبیونانی طیش باطش * ماهیت این نباتیست بسیار بزرگتر از علیق وشبیه بشجر وبرگ
آن عریضتر از برگ آس وخارها شاخ آن صلب تر از خار علیق وگل آن سفید وثمر آن مانند زیتون وسبز طولانی وچون پخته
گردد سرخ شود ودر جوف آن چیزی مانند پشم بود ومستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که
خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری وبجهت شدت قبضیکه دارد * افعال وخواص آن آشامیدن
طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع وحابس بول وگل آن سرد وخشک وقابض ومجفف وجهت اسهال دموی وصفراوی
وضعف معده وضربان ونفث الدم سینه مفید وگفته اند پشم آن مادهٔ جراحات است بدل آن شوکة المصریه است

* فصـــــــل العين مع النون *

* عناب * بضم عین وفتح نون مشدده والف وباء موحده * ماهیت آن ثمر درختی است معروف قریب بدرخت
کنار وزیتون در بلندی وبرگ آن اندک ضخیم تر وطولانی تر از برگ کنار وبکروی آن مزغب وپوست درخت آن سرخ
رنگ وچوب آن نیز سرخ رنگ ونیمرنگ وخالدار بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیدهٔ سرخ شده پرگوشت جرجانی
وبا هطائی ونیپالی آنست که شیرین وعفوصت آن کم باشد ونیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بخرما ودانهٔ آن

علیق الکلب

عناب

باریك بلند دیده شود که از بیهال ذکر ستان رنگهور می آورند در حلاوت این زیاده و در رطوبت کمتر از آن است
وقوت آن تا دو سال باقی است * طبیعت تازهٔ آن معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله
تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشا
و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کنندهٔ خون
و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لذع امعا
و معده و فساد مزاج جگر و اعین طلا می سایند و آن بتنهائی و با هستهٔ آن مسکن التهاب و ورم حار چشم اعضاء الصدر
آشامیدن آن جهت امراض صدر و رئه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و با ادویهٔ
مناسبه و خشك آن از برای امراض صدر و رئه بهتر از تر و تازهٔ آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطیء الهضم
و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی
و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص زحیر نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن
سائیدهٔ آن با دانه جهت قرحهٔ امعا و با دانهٔ آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض
گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع الاورام والبثور وغیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق
کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خیار شنبر بوده
بدستور هرگاه سرفه تنها شد و الا با آب و با عرق نیلوفر و یا بید و با کاسنی و امثال اینها با جمیع بدستور آشامیدن آن با آب
عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب
و دبیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معده و بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن
شکر و مویز طایفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویهٔ باهیه و چون برگ آنرا با آب طبخ نموده صاف
کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیده
بیختهٔ آن جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا عسل
بران عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی و یا باهم وزن آن سفیداب ممزوج
کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بعدیل و آشامیدن نشارهٔ چوب آن جهت دفع سحج
و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و با
ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برگ تازهٔ آن باعث خدارت و بیحسی زبان
و عدم ادراک طعم ادویهٔ بشع کریهة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویهٔ بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ
الرئیس در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که جالینوس گفته نمیدانم که در این نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد
صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد
و کسیکه آنرا صاف کننده و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من بآن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته
که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و بسند لده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین
کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکمثری تجلی القلب

عنب * بکسر عین وفتح نون وباء موحده بلغت عربی است بفارسی انگور وبترکی اوزم وبهندی داکھ نامند * ماهیت آن ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم میرسد وصیفی وشتوی میباشد وصیفی آنرا انواع واصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه آنست که پوست آن رقیق وتخم آن کوچک ودانهاء آن در خوشه از هم دور باشد و زهم طویل که در خوشه نباشد وخوشه آن باریک نباشد والطف همه عسکری وصاحبی ورازقی یا زکشمشی که رازقی نامند پس انواع دیگر وکشمشی بسیار شیرین ولطیف است * **طبیعت** آن باقوال مختلفه است وانواع کثیره ومطلق رسیده آن در آخر اول گرم وتر وبعضی بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم وتر دانسته اند * **افعال وخواص** آن جالی ومنضج وسریع الانحدار وکثیر الغذا وبهترین میوها است در غذائیت وتولید خون صالح ومعدل امزجهٔ غلیظه ومصفی خون ودافع مواد سوداویه واحتراقیه ومصلح حال صدر وریه ومسمن بدن وزیاده کنندهٔ پیه گرده که آب آنرا خورده پوست آنرا بیندازند مضر معدهٔ رطبهٔ رخوه ومولد ریاح در ان مصلح آن زیره ورازیانه ومضر سدهٔ جگر وطحال وقولنج ریحی وگرده ومصلح آن تخم کرفس وملین طبع ومورث تشنگی ومصلح آن سکنجبین وغذاهای ترش وآب سرد بالای انگور بغایت مفسد آن ومورث استسقا وتبهای عفن وباید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از انکه یک دو روز مانده باشد بخورند ومابین دو طعام که طعم اول انهضام یافته باشد وانگور تازه نفاخ وملین وانگوری که قشر آن پژمرده کثیر الغذا تر از لحیم وتخم آن کمتر ومقوی بدن ومسمن وزیاده کنندهٔ خون جید ومنضج وملین وجهت ناقهین وصاحبان حمی مزمنه وبارده نافع وآب انگور سریع النفوذ والانحدار وجهت امراض صدر وریه وباید که آب آنرا بمکند وپوست آنرا دور اندازند ونخورند ومویز خصوصا طایفی آن اوفق بحال معده وکبد وگرده ومثانه وانگوری که دو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده وامعا وگرده ومثانه بهتر وروغن انگور که مکرر آب وثفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده وبا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن ومحلل وملین جلد است ودانهٔ آن در دوم سرد وخشک ومولد ریاح وحابس بطن وممسک بول ومنی خصوص دانهٔ انگوریکه از خم سرکه برآورند وبریان کردهٔ آن قبض آن زیاده ومضر مثانه وگرده وپوست آن سرد وخشک در اول وبسیار بطیء الانحدار ومولد ریاح ودود محرق آن جهت جلای جلد وتجفیف رطوبات چشم واکثر قروح ودر هر عضو که باشد مفید وانگور نارس وغوره وحصرم سرد ویابوت قابضه وکلیهٔ در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یأکل العنب فانه یذهب الغم ودر حدیث دیگر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب والبطیخ ودر طور خوردن انگور وارد است که کل العنب حبة حبة فانها اهنأ ها وشتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده وشیرین نمیگردد وصنف میباشد سفید وسرخ آنرا دیداد جبلی نامند واین یا شیرین نیکی و با عفوصت وبسیار غلیظ وبطیء النزول از معده ونفاخ واحیانا بسبب پوستیکه دارد مقوی معده است وسفید آن لطیف وسریع النزول تر از ان وخاکستر چوب آن مفتت حصاة ومحلل اورام بارده وبیضه وخوزه وشقیقه ودوا سیر شربا وضمادا وجوارش حصرم وخل ودبس ودهن عقید آن ورماد الکرم وشراب حصرم وشراب عنب وشراب ریحانی ومیبه ومثلث هر قرابادین کبیر ذکر یافت *

عنب الثعلب * بفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وباء موحده وآنرا فنا وزبرق وثعلبان وتولیدون وبفارسی روباه تربک وروباه تورک نیز بمعنی انگور روباه وشکر انگور روباه نیز وبترکی قوش اوزمی وباصفهانی تاج ریزی وبهندی مکوه

عنب الثعلب

ومکوه و کاکنج و ماجهی نیز و بلاطینی سلاطم و ببربری مرابله و بکشمیری ازمورپاملی * ماهیت آن ثمر درختی است و انواع
میباشد از بستانی و بری و جبلی و هر یک نر و ماده میباشد و بستانی آنرا کاکنج و اهل مغرب حب اللهو و ماده آنرا عنب
الثعلب و اهل مغرب قناد و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی و جبلی نر آنرا اهل مغرب
کاکنج غالیه نامند و در حالها بکار برند و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن و گویند نر قسم جبلی
را کاکنج منوم و ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین
شجر و گیاه و تا بقدر ذرع و پر شاخ و برگ آن بزرگتر و سبزتر از برگ ریحان و مایل بسیاهی و ثمر آن زرد مایل بسرخی
و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد و گویند سیاه آن خالی از
سمیتی نیست و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن مستعمل زرد مایل بسرخی بالیده تازه فاسد نشده آنست و مستعمل ثمر
و برگ و عصاره آن و یا عرق آن و یا مطبوخ یعنی سلاقه آن و یا طلا و ضماد آن از خارج و عصاره آن نیز و نبات کاکنج بستانی
از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر و لبقه کوچکی و انگوری خورد املس و در غلافی و در خامی
سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب منوم
نامند نمنشی عظیم و برگ آن شبیه برگ سیب و به و مزغب غبارآلود و در ساق آن چسپندگی است و گل آن سرخ برنگ
خون و ثمر آن در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمینهای نمناک سنگلاخ میروید و قسم دوم این که مجنن گویند
نباتی است برگهای آن مانند جرجیر و بزرگتر از آن شبیه برگ حرشف و بیخار و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده
دوازده دانه و دانهای آن سیاه مدور و خوشه مانند دانه دبق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بقدر ذرعی یک ذرع منبت آن اماکن
جبلیه و نزدیک درخت چنار و مواضعی که بادهای گرم آنرا محرق سازد * طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک
و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن بارد یابس در سوم و مخدر و منوم آن شبیه با فیون
و ضعیفتر از آن * افعال و خواص بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره
امراض الراس و الصداع ضماد برگ نرم سوده آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور نطول بدان و بخور آن
جهت نزلات و آشامیدن یکمثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بر بنا گوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب
برگ آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش و بینی العین عصاره برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت
بصر و ساییدن شیافات نافعه چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفیده بیضه مرغ انسب
و قطور عصاره لباب آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد موثر الفم غرغره با آب برگ آن جهت اورام حلق
و درد دندان امراض آلات الغذاء و النفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره
و آشامیدن چهار وقیه آب آن با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم
مقعده و استسقای حار و بدستور دواء برقیه آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنه آن جهت جنون و شرب و تنقیه
امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام
بسبب برودت آن و آشامیدن تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام و الحکة
و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیه حاره و ضماد آن جهت منع اورام حاره

ظاهریه و با طلیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصاً با آرد جو و نیز را استعمال آن با اسفیداج
و دهن ورد جهت حمره و نمله و بثور سوداوی و طاعون اثر قوی دارد مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباط مقدار شربت آن
تا پنج مثقال و از مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجنن
که ماهیت آن ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک و از سموم است * افعال و خواص آن یک مثقال آن بغایت
مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف ذهن و مخاطبه
در دهان و هم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جائز نداشته اند و بعضی در استفراغ مواد حاره فاسده
غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن با آن و با نیسون و شبت و تخم
رازیانج و آشامیدن شیره آن با شکر و آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینهٔ مرغ فربه *

* عنب الدب * بضم دال مهمله و باء موحدهٔ مشدده بترکی مردار اغاجی و با رشین بوزکوند و درخت آنرا غابش نامند
* ماهیت آن درختی است کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بر زمین و چتری و بمقدار
و برگ آن مانند برگ انار و مائل بپهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر زغاره کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار
پنج عدد دانهٔ کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مائل بسبزی شبیه بگل حنا و باریکتر
از آن و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن مائل بسرخی * طبیعت آن سرد و خشک در اول * افعال
و خواص آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام
و بیطاران پوست آنرا با روغن ... ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود و مادهٔ آنرا برگ بزرگتر از برگ نر و شبیه ببرگ شمشاد
و از آن کوچکتر و غیر چتری و بیخ آن عود بری است و ثمر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شهر زکنه را لوجود و آنرا
برکلک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن *

* عنب الحیه * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده رها شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است

* عنبر * بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از
نحل است که در جزائر که در میان دریا واقع است در جبال و اشجار آن نوعی نحل خانه ساخته عسل در آن جمع میکنند و در
موسم بهار که گلها و شکوفها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن هرد و خانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میرود
و عسل آن بمرور ایام شسته زائل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و تلاطم امواج پی در پی در هم نشسته پرده پرده
و مدور شده بر آن میگردد و بساحل دریا میآید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال و بیع و شری مینمایند و مدور آنرا شمامه مینامند
و مؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازهٔ آن که بدست آمده
با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحرین و مالدیب و حضرموت و نواح آنها موج میآورد و
مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلاد آن بقیمت بسیار گران میخرند و برغبت تمام میخورند
و میگویند بسیار مقوی باه و مفرح و مقوی قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست
میدارند و چون آنرا دیدند بزودی می بلعند و در شکم آنها انهضام نیافته آنها را میکشد و با شکم آنها منتفخ شده بر روی آب
می افتند و کسانیکه واقف این امرند آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته بر میآورند و این سیاه رنگ و اندک بابوی است

عنب الدب

عنب الحیه

عنبر

و زهومت میباشد و این را عنبر بلعی مینامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد
الملوک سید علوی خان بخال والد ماجد محرر قدس الله سره سماعاً نقل نموده اند که عنبر شامهٔ دیدند که در آن مثل ناخن جانور
های سیاه و زرد بعضی مدغم که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بودند و محرر کتاب نیز قطعهٔ عنبری دید که در آن نیز سر و گردن
جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه بمنقار نیز چیزی در آن نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته اند ولیکن قول بر آنکه
آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قیر و مومیائی و قیر بر می آید و بسبب جزر و مد و تلاطم
امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد و نیز مدور و بشکل شامه و باشکال دیگر گشته
بساحل می افتد نزد احقر اقوی است و گفته اند از این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل
و این صفائحی سیاه میباشد و احیاناً از بین صفائح آن رمل و خاک و چرک بر می آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون
تصفیه استعمال این جائز نیست و طریق تصفیهٔ آن مانند تصفیهٔ موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آنکه عنبر روث
یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائی است که موج آنرا بساحل می اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل یعنی شبنمی است
که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید والله اعلم بحقائق ما خلق و
ما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب و از این آنچه مدور و بشکل شامه نامند و آنچه قطعهای
آن مائل بسفیدی است و بر آن نقطهای بسیار ریزهٔ سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین
همه آنست که تازه با دهنیت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقی است پس مائل
بسبزی پس مائل بسیاهی و ردیترا زهمه سیاه کم بوی بسیار کهنهٔ آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع
گردانند باید در گلاب در قدح مضاعف بگذارند و در گلاب سرد اندازند و مانند شامه سازند و یا آنکه در پارچهٔ کرباس
بازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشارند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو
برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار میکند و مصنوع و مجعول نیز میسازند
از کچ و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که خواهند صافی و یا شامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پردهٔ
بر آن میچسپانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن مهر بزنند و گاهی گرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی
آنست که قدری آنرا بخایند اگر مفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص و دیگر آنکه در
آتش اندازند اگر بو و آن خوشبو باشد خالص است والا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش
از آن بر آید خالص است والا فلا و اصل آنست که امتیاز شامهٔ اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و همچنین مجوف آنرا
دریابند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و منافع و خواص آن
حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح و مقوی دل و مقوی حواس خمسهٔ ظاهریه و باطنیه و محرک شهوتین
باه و طعام و اعاده کنندهٔ قوتهای از شراب ادویهٔ مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتح سدد و بادزهر سموم
و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض باردهٔ دماغیه و قلبیه
و خوشبو کنندهٔ دهان بالخاصیت دافع امراض حارهٔ قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق
امراض الراس و العصب و القلب و المعدة و الکبد و الطحال و الکلیة و المثانة جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع

بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفهٔ کهنه و ربو و قرحهٔ شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و کرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل اعصاب شربا و سعوطا و تلطیخا و بخورا اعضاء التناسل مدام و مت آشامیدن آن با ماء العسل جهت اعادهٔ باه مایوسین و طلاء آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بعد الانزال و آشامیدن یک دانگ آن هر روز تا سه روز جهت درد فم معدهٔ جدید و قدیم مجرب الوبا و السموم آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر ایضا ربا عث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوه های سرد و تر و سعوط آن با دهان حاره جهت دفع امراض باردهٔ دماغیه و تفتیح سدد آن و حمول آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانگیزاننده شری و مصره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار و مقدار شربت آن یک دانگ و گفته اند که اگر یک مثقال آنرا با دو چندان سرتعشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفع در یک روز خورده شود تفریح بعد اسکار آورد و باین قول مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مر و مشک و زعفران است و دستور حل و تصعید و بخور و ساختن تسمیم و جوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد *

عنقود

* عنقود * بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده * ماهیت آن اسم خوشه نباتی مخصوص است پرشاخ بقدر سه شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشهٔ آن مملو از رطوبت و تخم و رایحهٔ آن شبیه بسداب * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم

عنکبوت

* عنکبوت * بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی ارومچک و بهندی مکری نامند * ماهیت آن حیوانی است کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع میباشد و هریک بنامی خاص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشه های خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانه ها ساخته میماند * طبیعت همهٔ انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آنرا گرم دانسته اند * افعال و خواص آن الاذن تقطیر عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسپیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا با زفت بر پارچهٔ کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسپانند جهت رفع حمی غب موثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب تپ غب بندند زائل گردد و پردهٔ صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بر می آیند آنرا چون بیازوی صاحب تپ ربع بندند زائل گردد و چون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و

بر جراحات تازه محکم بخیه و خشک بند باند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و عارض نماید بر عضو ورم کرده

المضار از نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسید

علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبهٔ خام خشک کرده

است که بهندی امچور نامند که آنرا با آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعدب است و پاهای آن

کوتاه و بر زمین میکشد و چون خلالی نزد او برند بدست خود میگیرد از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میکرد و

سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه

و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا با آلت حدیدی ببرند و تا بیرون رود خون ردیه را بعمل آورند

واما عنکبوت معروف بفهد که در عکس مجهد و آنرا میگیرد چنانچه فهد بر صید می جهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست

و پا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهی است و آن سلیم تر از سائر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج

آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض محلول در موکه که دران بیخ کرفس جوشانیده باشند

واما عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی است که با پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و براز

عارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلا است *

* عنم * بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم و تنکابن داروش و بهندی سکرداری نامند و گویند جلنار است که بفارسی گلنار

گویند * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته از شاخهای درختان میروید و غیر منتوماء است برگ آن سبز

با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که چند صنف

میباشد صنفی برگ آن شبیه بهامون و این صنف و برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی

برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند * طبیعت آن

سرد و خشک * افعال و خواص آن الفم خائیدن برگ آن مقوی دندان و لثه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن

مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حمض و بعد سنور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت

جراحات تازه نافع است *

* فصـــل العین مع الواو *

* عود * بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار است که بهندی لکری و دالی نامند از مطلق آن

مراد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اکر نامند * ماهیت آن چوب درختی است که از کوهستان چینتا قریب بسلهت

که از توابع صوبهٔ بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که سرد و از بلاد عرض شمالی خط

استوا اند و در جزیرهٔ چمپان از جزائر شهرناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی و چند درجه

است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و اج غیر مستوی و اندک رخوه که ازان عصا و چوبدستی

و باطرقی و بالبهاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج و اجی و رخاوت و نیز جابجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت

آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد

و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس بر آورده آنچه ازان بادهنیت و سنگین سیاه عرقی است که در

آب فرو میرود در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند وانچه دران اندک خامی باقی است بالات

آمده بر آورده عرقی مستعمل میکنند و آنچه اسم عرقی است آنرا اسم عرقی و سملاهلی و آنچه مطلق بته آب نمیرود سملة خوانند
و این کثیر الوجود تر از انواع دیگر عرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کم رنگ بمراتب خوبی و بلدی
و گفته اند انواع میباشد مندلی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آن زرد متینت غالب بر هندی
و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نمر بری و جملی میباشد جملی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید *
و بعضی بالعکس گفته اند و بخور آن اب بهندی آن باعث منع تولد شپش است در انها و گفته اند سمندوری منسوب باسم بلدیست
که از آنجا می آورند و همچنین قماری و مختار در طب در ادویه بیشتر هندی بنگالی ساهتی عرقی آنست که تلخ خوشبو با دهنیت
و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خوشبوئی و چربی نوع اعلای ساهتی یعنی عرقی آن نیست و آنکه در
اکثر نسخ ترکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده و نیم کوفته از ان
عرق میگیرند و از ان عرق بعد سرد شدن عطر میکنند و بعضی نامفیدان آن انفال را خشک نموده بجای آن میفروشند
تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن انفال کرده در شمشها کرده از ان بطریق
تنکیس روغن میگیرند و آنرا بهندی چووه آکر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند چووهٔ خالص که از برادهٔ عود
عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام داخل مینمایند و بعضی آنرا با برادهٔ صندل و با برادهٔ چوب نکربا زعرق میکشند و بعد
سرد شدن عطر آنرا میگیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته
که از بندر چینه چیزی که از آنجا با وه ده روزه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و بهم سنگ زر فروشند و گوئی
هیچ بوی ندارد و چون بدست بگیرند گرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود درست است و قریب بانچه
نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر چینهان مذکور باشد که چینه نوشته و بدانکه چوبی دیگر رهبانت و صلابت و دهنیت بسیار
شبیه بعود غرقی مگر در بوی رضد و بنکاله بهم میرسد و لیکن همه کس درنمییابند اکثر این را بدل آن میفروشند و این
را تکر مینامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص
و منافع آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا و گرده پراکنده
کنندهٔ ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کنندهٔ بدبوئی دهان و رطوبات معده و دافع معده و رحم و ضعف معده و امعا و گرده
و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای
دماغی و اعصاب و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبهٔ دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کنندهٔ
نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن اعضاء الصدر و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو
و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی
و استسقا و سپرز خصوصا که یکدرم و تا یکدرم و نیم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاه داشتن آن در
دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی
جست نامند بر ان معکوس بدارند که دود آن در ان مجتمع گردد و قدری شیر مرضعهٔ طفلیکه قی نماید و هیچ نوع تسکین
نیابد در ان بدوشند و حرکت دهند که با آن ممزوج گردد و با آن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت
یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیهٔ

مني و رطوبات سائله از رحم باز دارد و آنرا خشک و گرم سازد الشم مطبوخ آن با شراب ریحانی باد زهر سموم بارده و بخور نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرورین شرباً و بخوراً مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج و ورد ائک وزن آن ورد را رجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه با مثلث و چوره و خمیره و اشربه و شمامه و عطور و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

*** عود البلسان *** بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون *** ماهیت *** آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن کندم رنگ خشبوی آنست *** طبیعت *** آن گرم و خشک در دوم *** افعال و خواص *** آن مفتح سدد و مقوی قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم امراض الصدر و الغذاء و الدفع و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و باد زهر سموم و گزیدن کی افعی را مفید الرحم بخور آن جهت تجفیف رطوبات رحم و عقر و ازاله سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و در بلسان نیز ذکر یافته

*** عود الحیه *** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده و ها *** ماهیت *** آن غیر از لوزیینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رائحه مانند عاقرقرحا *** طبیعت *** آن درسوم گرم و خشک *** افعال و خواص *** آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن نیمدرم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از ان و خواه بعد از ان و نگاهداشتن آن در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است باد ارلده آن و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاهدارند و چشم افعی بر ان افتد بحس و حرکت گردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

*** عود العطاس *** بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله *** ماهیت *** آن نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است بقدر انگشتی و سر آن سطبر و طرف دیگر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و ابنوه شبیه بگیاه برنجاسف و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و قبه آن کوچک و شبیه ببابونه و تند بوی و معطس *** طبیعت *** تازه آن در آخر دوم گرم و خشک و خشک آن در آخر سوم خشک *** افعال و خواص *** آن معطس قوی و جالی و محلل الاثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند

*** عود القرح *** بضم قاف و سکون را و حاء مهمله *** ماهیت *** آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه براز یانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و عریض و در شام کثیر الوجود *** طبیعت *** آن گرم و خشک در سوم *** افعال و خواص *** آن در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند عاقرقرحا دانسته اند

*** عود الیسر *** بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون سین و راء مهمله *** ماهیت *** آن جمعی بر آنند که چوب انا غورس است بجهت خاصیت آن در یسر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و یسر آن چون چوب محلب و چوب خطمی و قومی عفص از اراک دانسته اند

عود الصلیب بفتح صاد مهمله وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وباء موحده نزد جمعی فاوانیا است وبعضی غیر آن دانسته اند ودر فاوانیا ذکر آن وتفرقه میان هردو خواهد آمد انشاء الله تعالی

عوسج بفتح عین وسکون واو وفتح سین مهمله وجیم *ماهیت آن* درختی است قریب بدرخت انار وپرخار وبرگ آن تند مائل بدرازی وبا رطوبت چسپنده وثمر آن بقدر نخودی ومائل بطول وسرخ وزرد ودر درخت بسیار میماند ونمیریزد ومنبت آن شوره زارها وقسمی از عوسج را برگ سیاه ومائل بسرخی وعریضتر از اول وخار آن بیشتر وشاخهای آن درازتر تا چهار ذرع وثمر آن عریض باریک وگویا در غلافی است وقسمی دیگر سفید وشیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمر مانند توت است که مردم آنرا میخورند ودر بلاد بارده بسیار ومستعمل برگهای تازه سبز آنست *طبیعت* مجموع آن در اول سرد ودر آخر دوم خشک *افعال وخواص آن* العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب وچون ثمر آنرا بکوبند وآب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند وعند الحاجت مقدار یکدانک آنرا با سفیده تخم مرغ ویا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع ورفع بیاض آن نافع وضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد وپرورده نمودن توتیا باب آن جهت رمد بسیار مفید وچون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند وباز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم موثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النملة والحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نمله وحمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحکة والجرب والجذام والامراض السوداویة آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی وتسکین التهاب صفرا نافع وشریف گفته که اطبای یونان وفارس رفتند باین معالجه جذام را درابتدا مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یکرطل آب میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکند ودفع سودای سوخته مینماید وجهت جذام مجرب دانسته اند وشرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند ودر روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند وتا چند روز بدان مداومت نمایند وباید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند وبغدادی وغیره نوشته اند که در شراب ویا تنها تیدستور طبخ دهند وبیاشامند ودر اثنای آن بحمام روند وانطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه وجرب وحکه ورفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته وچون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح وامراض مقعده ومنع زیادتی قروح خبیثه ورویانیدن موی سریع الاثر وثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن وقاطع نزف الدم واسهال مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه وبوزن آن نوفل مضر سپرز ومورث قولنج مصلح آن کثیرا وبالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه ودروازه مبطل سحر وبا خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند وبخور برگ ویا عصاره آن نیز گریزاننده هوام است *

* فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه *

عینون بکسر عین وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون *ماهیت آن* غافقی گفته این اسم را نزد ما بردو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا وکحدان وسلیس نامند وآن نباتی است بسیار تلخ واز ساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده وبرگ آن کوچک مانند برگ مورد وبا متانت ورنگ شاخهای آن مابین سیاهی وسرخی ودر هر شاخی گلی سرخی رنگ مستدیر مانند درهمی ومائل بسیاهی ومنابت آن کوهستانها واطبای اندلس آنرا

سنا بلدی نامند ونوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش وازان بلند تر وشاخهای آن طولانی باریک زرد رنگ و باریک مغیلد ایستاده از یک ساق وزنجیر نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ ومنبت آن نیز کوهستانها ویا قوت قابضه وابن بهتر از نوع اول است واسلم ازان در فعل * طبیعت آن گرم وخشک در اول ودوم * افعال وخواص آن اهل اندلس آنرا بجای سنا مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا سودا وخلط بارد یعنی بلغم وسودا چون یک قبضهٔ آنرا با انجیر بجوشانند وصاف کرده بیاشامند وجهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وورک ونقرس نافع است مصلح آن عناب وانیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم *

* عیوان * بکسر عین وسکون یا وفتح واو والف ونون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض باردهٔ دماغ ومنع زکام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است *

* عین الدیک * بفتح عین وسکون یا ونون والف ولام وکسر دال مهمله وسکون یا وکاف بفارسی چشم خروس نامند وگویند بهندی کهنکچی نامند * ماهیت آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور بهن وگویند در خوشهٔ مانند بطم میباشد ودرخت آن انچه بتحقیق پیوسته درخت بقم و آن ثمر آنست ودر جبال هند و دکهن بهم میرسد وکسانیکه گفته اند که کهنکچی شاید شبه باشد زیرا که ماهیت کهنکچی دیده نچنان است بلکه کهنکچی دانهای آن گرد گردی بقدر دانهٔ نخود کوچکی واستهٔ آلو بالو ودو نوع میباشد سرخ وسفید ودر حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد وبالجمله طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبا رطوبات فضلیه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی اعضا وحافظ قوتها ومانع پیری وجهت ازدیاد منی وتقویت باه بسیار موثر دانسته اند بحدی افراط وجزو اعظم معجون ملوکی وحافظ الصحة است مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال مضر محرورین ومصلح مصلح آن کشنیز وباید که با شیر تازه دوشیده ویا ترنجبین خیسانیده ویا مسکه استعمال نموده شود

* عیون * جمع عین است وآن عضوی از اعضای معروفهٔ حیوانی است * طبیعت آن گرم وتر ورطوبت آن زیاده از اعضای دیگر وحرارت آن مائل باعتدال است * افعال وخواص آن بهترین همه چشم گوسفند است وچشم طیور تمامی ردی مائل بیبوست وزیاده کنندهٔ منی است زیادتی نیکو وسریعة الاستمراء در محرورین وردی ومضر مبرودین مصلح آن نمک وصعتر وخوردن مسلوق آنست

* عین البقر * اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد وپوست آن غلیظ وسیاه باشد ونزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است وذکریا فت وبطیء الهضم وثقیل بر معده است وافحوان را نیز نامند

* باب نوزدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها غین معجمه است * فصــــل الغین مع الالف *

* غار * بفتح غین والف وراء مهمله بیونانی وانیمورو سقلیموس ونزد اهل شام زند وبفارسی باهشتان وبفرنگی لاورس نامند * ماهیت آن درختی است عظیم تا هزار سال میماند واهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند وشاخهٔ آنرا در دست میدارند وازخود دور نمیکنند وحکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید وبلند تر ازان وتلخ وخوشبو وبا انجیر آن را الکاه میدارند انرا خوشبو میکرداند ومانع کرم زدن آنست وجبلی وسهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی ومخصوص ببلاد شام است وازانجا بمصر میبرند وثمر آنرا بیونانی دافنی وبفارسی

داشته باشد و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پاره چون زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه گردد مائل بسرخی و تیرگی میگردد دو رنگ مغز آن تلخ است * طبیعت آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سائر اجزاء آن و روغن آن گرم تر از سائر اجزا و گرم تر از روغن گردکان * افعال و خواص آن محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین بدهن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیا و اختلاط ذهن و تفتیح دهانهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع باردهٔ گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برگ آن جهت درد دندان الصدر لعوق برگ و حب آن با عسل و یا باطلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول از رئه و قروح رئه و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحهٔ امعاء و آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برگ آن مقی و آشامیدن دهن آن حب آن خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی و مقی و مدر بول و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه و رحم شرب و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یک درهم از قشر آن مفتت حصاة و کشندهٔ جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحمی تمریخ بدهن آن جهت رفع قشعریرهٔ حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد آن جهت لسع زنبور و نحل و غیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جو جهت تسکین ضربان و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمر و غیرها الزینة طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مصدع مصلح آن کثیرا و مقدار شربت از حب و برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و ساذج و اگر یافت نشود بادام تلخ و سپستان نیز گفته اند الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برگ آن در خانه گریزانندهٔ مگس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آنرا بدست بچینند بقسمیکه بر زمین نیفتد و بر پس گوش خود کسی از آن هر مقدار شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل خوابد و بستر مادر خواب یکی از آن دیگر بنترسد و با خود داشتن آن مورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و استعمال بدان در حمام باعث رفع تعسر و عسر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از زد راج و مردمی مانده باشد زائل گردد و فاد رکرد درد بدستور راخذ روغن آن آنست که دانهٔ آنرا نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بگذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصارهٔ برگ و ثمر آنرا در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اگر میسر باشد بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و امانسوزد پس صاف نموده بکار برند *

* غاریقون * بفتح غین و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون * ماهیت آن چیزیست

شبیه بپنیر پوسیده که در جوف بعضی اشجار کهنسال خوردهٔ کهنه پوسیده مانند درخت انجیر و صنوبر و امثال اینها و یا ریشهٔ
آنها است که پوسیده گشته بسبب تعفن مانند ماده که از درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطرات منعقده
اند و آن نر و ماده میباشد و با لوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از
ماده و مستدیر و با طبقات که گویا شیء واحد است بخلاف مادهٔ آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل
مادهٔ سفید سبک وزن املس با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و با اندک سودن از هم
بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همهٔ آن غیر مستعمل و همچنین
نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پر و بزن موی بمالند تا لطیف آن بکند و اجزای سمیهٔ آن بماند و نکوبند زیرا که
اجزای سمیهٔ آن که بشکل ناخن چیده هست بکوبیدن کوفته داخل میگردد * **طبیعت** آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس
در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا
زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت تا بهفت و صاحب ارشاد گرم در اول و خشک
در دوم گفته * **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با هم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجهٔ
غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سدهٔ کبد و گرده و
معین ادویهٔ مسهله و رسانندهٔ آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع وهن
عضل و سموم منهوشه و مشروبه و ادویهٔ سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده
و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت است اعضاء الراس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات
خصوصا با هلیلهٔ کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغرهٔ آن با میفختج جهت تحلیل ورم حلق
و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و باثیه اعضاء النفس نیم درم آن با آب جهت
نفث الدم و نزف الدم صدر و یکدرم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفهٔ
مزمن بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحهٔ ریه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم تا یک مثقال آن
با ریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل
سرشته جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با فسنتین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای
لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و
انواع ریاح و حقنهٔ آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ آن بتنهائی و بلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع
معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ماء القراطین اگر تپ باشد جهت اسهال بلغم و سودا
و صفرا با هم مخلوط و اذابهٔ خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح
آن و اگر تپ نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحهٔ آن و با قاقلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی
الا ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبهٔ
جهت جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیمدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق
النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه بعد نضج ماده و حمیات کهنه و

نهش هوام و حمیات و دود ورم آن با شراب بقتل رسانیدن هوام بیخ آن و حقنهٔ آن نیز جهت حمیات ربعیه و با ماء القراطین نیز جهت دفع السموم آشامیدن آن یک درم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الزینة آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال جند بادستر و قی فرمودن با آب گرم و شیر تازه و روغن و بیخ و سائر تدابیر کسی که خورده را بعمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یک درم و در مطبوخ تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عصارهٔ آن طریق عمل است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* غاز * بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و بعربی قاز و وز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف * طبیعت آن گرم تر و غلیظ و تر از اردک * افعال و خواص آن نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و امتلاء درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است و در قرابادین کبیر در صورت آن در اوزنیز مذکور شد *

* غاغالس * بفتح دو غین معجمه و الف بعد از هر یک و ضم لام و فتح سین مهمله و غالسنس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و بیونانی بمعنی منتن الرائحه است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بعقس الکلاب و در طبرستان پلهم نامند * ماهیت آن نباتی است املس و برگ آن نرم و بلند چون دست بما اند تلخ و بلذع و گل آن بنفش با رنگ و حکیم میر محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات انجره و برگ آن املس و بدبو و گل آن چتری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و در آب ممکر دد و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرمابهم میرسد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم * افعال و خواص آن الادن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش اعضاء لحد و خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفهٔ کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بعد بل بحد یکه تا ام مقام آن چیزی دیگر ندانسته اند اعضاء النفض مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکة و الاورام و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصا چون برگ و شاخ آنرا با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیة جهت علل صفراوی مقدار شربت آن تا پنج درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است *

* غافث * بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثلثه فوقانیه بر وزن آمت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اوبطوری و بیونانی اکرسومینه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافث و شجرة البراغیث و شوکة منتنه نامند * ماهیت آن گیاهی است خاردار و برگ آن ریزه از عریض و طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخهای مجوف خشن روئیده و گل آن کبود مائل بسفیدی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلخ تر و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چند اندازد و مستعمل گل

آنست و یا عصارهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز
* طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و یاقوت
تا بصرهٔ کمی * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جالی و جاذب و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و تنقیهٔ مجاری آن و جهت تبهای
مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر و حیض و عرق و اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن حشیش و یا عصارهٔ آن جهت
اوجاع کبد و تفتیح سدهٔ آن و سدهٔ طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء
القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعا و حمول آن مدر قوی حیض بعد از یاس از آن القروح آشامیدن
نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصارهٔ آن و ضماد کیاه آن با پیه خنزیر کهنه و با پیه هر حیوانیکه
باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصارهٔ آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها
الحمی جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصارهٔ آن با عصارهٔ افسنتین الزینة جهت
داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ
تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که کیاه آنرا
و آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند * طبیعت آن سرد و خشک و الطف
از جرم آن * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین
مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انثیین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق
است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت
* غالیون * بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را
مانند انفحه منجمد میکرداند * ماهیت آن نباتی است ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه
و خوشبو با اندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن
حابس نزف الدم و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیا و بیخ
آن در آخر اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است *
* غالمون * بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائی است خوشبو و سفرجلی
رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کنندهٔ شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید
مولف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد *
* غالیه * بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها * ماهیت آن از ادویهٔ مرکبهٔ قدیمه است گفته اند از
مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوشبو است پس جهت اعراض
و اغراض دیگر عود هندی و سک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت
* طبیعت آن گرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد در حدت و عدم آن * افعال و خواص
آن مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الراس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین
صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب

مسکر وقطور محلول آن در یکی از ادهان در گوش جهت صرع وسکته ووجع گوش واعضاء العصب وبوئیدن آن مفرح ومقوی قلب واعضاء النفس وحمول آن جهت اوجاع باردهٔ رحم وتحلیل ورم صلب بلغمی آن وادرار طمث واختناق رحم واصلاح حال آن مفید وزنان رحم را مهیای آبستنی کردانند وطلاء آن بر احلیل ملذذ جماع است *

* فصل الغین المعجمة مع الباء الموحدة *

غبار الرحی

* غبار الرحی * بضم غین وباء موحده والف وراء مهمله والف ولام وراء مهمله وحاء مهمله ویاء بفارسی گرد آسیا نامند * افعال وخواص آن مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف وضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم وتقویت اعصاب نافع است *

غبیرا

* غبیرا * بضم غین وفتح باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف بفارسی سنجد وبترکی ایکده نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بزرگ بقدر درخت عناب وبرشان ودر بلاد بسیار سرد بهم میرسد وبرگ آن خشن واغبر ولهذا آنرا غبیرا نامند ودو نوع بود نر وماده ونر آن ثمر نمیدهد وماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب وفندق کوچکی وکناری وپوست آن نازک وبعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد واز مغز خوب جدا نمیشود ومغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو وخوش طعم ودر جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استهٔ عناب وکنار ودوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول وپوست آن نیز سرخ رنگ واز مغز جدا میگردد ومغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد نرم میباشد وتخم آن بآسانی از آن جدا میگردد واین در شیرینی از آن نوع کمتر واین را بفارسی سنجد آردی نامند وهردو نوع در وسط تابستان میرسند وقوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم وخشکی خام آن زیاده * افعال وخواص آن مقوی ومفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده وسائر بدن امراض الصدر وسرفهٔ گرم را مفید اعضاء الغذاء مقوی معده وقوت ماسکه ودابغ آن ومسکن قی وقاطع صفرا ومانع صعود ابخره وانصباب مواد بمعده وسیلان رطوبات وحابس اسهال خصوصا خام آن وسویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید وسحج صفراوی را مفید وحابس ادرار بول ومانع تقطیر آن واطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنج عدد وگل آن سفید مائل بزردی وبعضی زعفرانی رنگ گفته * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبسیار خوشبو وتند بحدیکه درجائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد * افعال وخواص آن مهیج شهوت باه خصوصا از زنان ولهذا زنان ودختران نورس را از استشمام رائحهٔ آن منع مینمایند ودر ادویه وباثیه گل آنرا داخل میکنند واستشمام آن نیز مفرح ومقوی دل ودماغ وآشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج وکزاز ورعشه ... دماغ وقلب امراض الصدر والریة وجهت امراض ابن مرد وعضو مانند ربو وقرحهٔ ریه امراض اعضاء الغذاء جهت تقویت معده وجگر وتفتیح سدد وتحلیل ریاح واستسقا ویرقان ولرز حمیات مفید مقدار شربت آن یکمثقال القروح والجروح چون برگ آنرا بر جراحت وقرحه بندند بچرک آورد وچرک آنرا پاک سازد وملتئم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد واگر برگ تازهٔ آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است وروغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهوا گردد تدهین بدان جهت مفاصل واسترخاء ... مجرب وعرق گل سنجد محلل ریاح معده ودر جمیع افعال مانند آنست واز آن ضعیفتر

* فصل الغین مع الذال المعجمة *

* غداف * بضم غین و دال مهمله و الف و فا * ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح بارده جوف است و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است

** فصل الغین مع الراء المهملة **

* غراب * بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب الابقع و دوم سیاه بزرگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزغون و سوم سیاه کوچک و آن در کشت زارها بسیار میباشد و بغراب الزرع موسوم و اهل انطاکیه آنرا اغناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غداف است و جیفه نمیخورد و بهترین آن مختلف یعنی بچهٔ آنست * طبیعت آن گرم و خشک در اول * افعال و خواص آن جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسهٔ آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند و آب آن را بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع را ز صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ طبیعت آن درسوم گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح شاقه الزنه چون زنده آنرا در ظرفی کنند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را بپوشند و چهار روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد پس بر آورند همهٔ آن روغن خواهد بود و آن بتنهائی و یا با سرگین آن خضابی نیکو و مجرب گفته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغییر رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک * افعال و خواص آن مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهرهٔ همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهرهٔ خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زبل آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کردهٔ آن رافع بواسیر و طلاء بر موخته آن رویانندهٔ موی است *

* غرب * بفتح غین و راء و باء موحده بیونانی اطاء و بشیرازی وزک و باصفهانی وشک و در تنکابن ودار و جا نامند * ماهیت آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف با ختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ تطف و از آن صمغی بعمل میآید [illegible] بساق آن در هنگام ظهور شکوفهٔ آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ و صمغ آنست * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند * افعال و خواص آن گل و برگ و عصارهٔ ماخوذ از آن سرد و مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشکتر از آن الاذن قطور عصارهٔ برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و ضماد مطبوخ پوست تازهٔ آن و نشستن در طبیخ لحای آن جهت حزاز العین قطور عصارهٔ گل و برگ و صمغ آن جهت جلاء بصر و رفع بیاض

ورم و آثار بعد بدل الفم غرغرهٔ بطبیخ قشر آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موقر الصدر آشامیدن قشر آن و بدل ستور ثمر آن جهت نفث الدم امصاء الغذاء آشامیدن برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سدهٔ کبد و بتنهائی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنند هٔ علق است از حلق و آب افشردهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و سدهٔ جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت فقر من القروح ضماد پوست و برگ تازهٔ آن برای اعضای مقطوعه و مجروحهٔ ردیهٔ طریه نافع و کل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و ذرور کل آن مجفف قروح مزمنه و آکله و بدل ستور خرور خاکستر آن الزینة طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مد و رهٔ شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات موکرده میشود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی بر میآید سفید و از کف بهترین املاح است و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند

* غری * بکسر غین و فتح راء مهمله و یا بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی اوشعان نامند * ماهیت آن عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوستها و ساق زند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن انچه از نشاستهٔ کند م مرتب نمایند * طبیعت مجموع آن بمراتب گرم و خشک است

* غری الجلود * سریشمی است که پوست حیوانات مکرر مجوشانند در آب تا مهرا شود و ممکن ارند تا درد آن تهنشین کرد دو صاف میکنند و با ز طبخ مید هند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آنقدر طبخ مینمایند که غلیظ کرد د و در آفتاب چند ان بر هم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها برید ه خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرم ما گرم شد و صل اخشاب و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوستها است که صافی باشد و از ان بهتر انچه از بیه سازند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفهٔ کهنه و قروح سر موثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی و یا با سرکه و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر که مانند حسو تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدری و قرحهٔ ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدرزفته و قبلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن و با زرد چوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که دائم بر ان بندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب منتشر و تقشر جلد و توبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته بپشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و در سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

* غری السمك * بفارسی سریشم ماهی نامند * ماهیت آن رطوبتی است منجمد شده بیبه که در شکم نوعی ماهی بسیار دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و باقی نیز میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در

و اواخر اول یا اوائل دوم * افعال وخواص آن قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر ملازمت آشامیدن آن ورزیدن از یکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الزینة ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته و سریش و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یکمثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم مفید و نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بدر رفته و بزناخن مفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافع است

* غری الجبن * بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است و غیر از حکیم میرمحمد مؤمن دیگری ذکر نکرده و آنرا جوهر الصنائع نامیده * ماهیت آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ مسطحی اهک آب ندیده نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بر ان پهلو بپهلو که بهم بچسپند فرش کنند و بران اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بران گذارند و ده روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس بآب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از ان چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات آنرا بر سنگ زبرین ریخته با سنگ بالا سائیده باشند تا بر سنگ زیرین بچسپد پس چند قطرهٔ آب آهک صاف بران بچکانند که روان شود اما باید آنمقدار باشد که چون چیزی را بآن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هرچیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند *

* فصل الغین مع الزاء المعجمتین *

* غزال * بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچهٔ آنرا بعربی تا شش ماه طلا و از شش ماه تا سه سال راخشف و تا شش سال راظبی نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سائر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن و کسانیکه محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چریده در صحرای خوش آب و علف امراض الراس و القلب و الغذاء تناول آن جهت فالج و استرخا و سائر امراض باردهٔ عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینة طلاء آن موجب درازی موی است الخواص چون خصیهٔ آنرا معتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجهٔ آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تهبج و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سهر مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان معتاد بقولنج مرکب با ثفلی یا ریحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطئ الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و یا کنجد مقشر طبخ نمودن و برای کسیکه اورا ریاح و ابرده عارض گردد با روغن گردکان و زیت و آب و نمک مکرب نفس و عسر الخروج و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضهٔ نابضه است و غزال مسک ان شاء الله تعالی در میم مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر و خشک تر از سائر انواع است

* فصل الغین مع الضاد *

غضار الصيني بفتح غين و ضاد معجمتين والف بفارسي كاسهٔ چيني نامند بغايت مجفف و سنون نرم كويند آن جالي
دندان و قاطع خون لثه و زخمهاي تازه است و غضار مطلق مراد كاسهٔ سفالين مزجج يعني لعاب دار است و چون غضار
چيني را نرم سوده با هر رنگي كه خواهند با صمغ محلول بيا ميزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنويسند بعد خشك شدن
خط از كاغذ بلند تر و نمايان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص ديگر ميباشد

فصل الغين مع اللام

غلقي بفتح غين و سكون لام و كسر قاف و با *درماهيت آن اختلاف است نزد جمعي عافه است و نزد جمعي
تلخي است بقل رطب و نرم و ثمر آن مانند ثمر كبر و مثلث شكل و برگ آن شبيه بناخن و ملدور و مجوف ثمر آن چيزي مانند
پنبه و تخم آن مانند دانهٔ امرود و صلب و لبني كه از ان حاصل ميشود مسهل قوي بحديكه مهلك است و طلاي آن رافع ثآليل
است و صاحب اختيارات بديعي كويد كياهي است كه بكبر مانند برگ و ساق آن كرد و در صحراي شيراز بسيار رويد از جملهٔ
يتوعات معتبره است و شير بسيار دارد و هر شيشه‌ايرا كه آن آب دهد زخم آن بر هر كس كه برسد بميرد اگر شير
آنرا بر ثولول بمالند زائل شود

* *فصل الغين مع النون* *

غنم بفتح غين و نون و ميم اسم ضأن است و بلغت ماوراء النهر نوعي از قطران است كه بتركي كيلك نامند بهترين
اقسام قطران و موافق محرور المزاج و دير هضم مضر معده مصلح آن مرباي زنجبيل و كاشم است*

فصل الغين مع الواو

غوتا غنبا بضم غين و سكون واو و فتح تاء مثناة فوقانيه و الف و فتح غين معجمه و سكون نون و فتح باء موحده و الف
و بجاي هر دو غين قاف نيز آمده معرب از كوتا كنبا لغت فرنگي است و كمركوت نيز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ
ريوند است و بعربي فرفيران نامند *ماهيت آن عصارهٔ ايست زرد تيره رنگ مائل بسرخي براق كه چون قطعهٔ از ان
را بر چراغ بدارند مشتعل كردد و چون در آب حل كنند آب آنرا مانند شير غليظ و زرد رنگ سازد و بي طعم و رائحه غالبكه
اقراص و قالبهاي بزرگ و كوچك ساخته از ارض جديد ميآورند بعضي كويند عصارهٔ ريوند است و اصل آنست كه غير آن است
و از بعضي ثقه شنيده شد كه عصارهٔ نباتي است شبيه بكندنا و بركهاي آن از ان بلند تر و عريضتر و در چينيان و نواح آن كه
جزيرهٔ ايست از جزائر شهرنا و از ارض جديد جنوبي قريب ببنگ و چين و در چين نيز بسيار بهم ميرسد و از ان بلاد ميآورند
*طبيعت آن كرم و خشك در اول كفته اند وليكن انچه بتجربه معلوم كشته تا اواخر دوم كرم و خشك است *افعال و خواص
آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باساني و بي غائله است و هر خلط فاسديرا كه در نابد از نواحي صدر و معده و كبد و سائر
اعضا بقي و اسهال وادرار دفع مينمايد و بسيار در معده نميماند مانند مسهلات ديگر نهايت بكرور و زود بك شب بلكه بزودي
و آساني فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع ميكردد و جهت اكثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغيه و عصبانيه و صدريه
و معديه و كبديه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائي و بيضه و خوذه و ماليخوليا و ريزش نزلات و نزول آب در چشم
و ثقل سامعه و دوي و طنين و ضيق النفس و سرفهٔ بارد و خفقان بارد و تفتيح سدد و ماساريقا و كبد و استسقا و يرقان و احتباس
بول و حميات بلغميهٔ مزمنه و بالجمله اكثر امراض مزمنهٔ بدنيه و جديده را مفيد و دوائي است شريف و بي غائله حتي آنكه
گفته اند باطفال و حوامل نيز ميتوان داد امابهتر انست كه بحوامل ندهند و مخرج اقسام ديدان كبار و صغار و حب القرع
و اكثر استعمال آن باكاشم است كه مصلح آنست و يا با شكر سرخ كه بدو دانك آن را با چهار دانك مقل ارشربت كه متوسط

انست بحسب سن ومزاج وقوت وضعف بدن نرم نموده یا سه چهار درم کلقند ویا شکر سرشته بخورند واگر قبض دفع عمل آن تصور نما شود ویا تشنه شوند آب نیم گرم بنوشند واکثر آنست که قی واسهال هر دو میآورد وبعضی را اسهال فقط وبعضی را کرب واسهال بسیار وبعضی را اسهال کمی باید که تشویش واضطراب ننمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن با تمام رسید وغذا تناول نموده ندوخواب کرده طبیعت بحال میآید واگر عمل بسیار نماید ومغص در بطن وسوزش در مخرج حادث شود مسکه وروغن بادام نیمگرم نموده بیاشامند وروغن گل بر شکم ومخرج بمالند واگر رایحه این قوت وامراض مستحکمه باید رقهٔ نموعات وبا مطبوخات مناسبهٔ هر مرض بیاشامند بهتر است وباقی منوط برای طبیب حاذق است وتفاشان در رنگ آمیز یها مستعمل دارند وقوت آن تا ده سال قوی میباشد وبعد از ان ضعیف میگردد مقدار شربت آن از دودانگ تا نیم درم واز کهنهٔ آن تا چهار دانگ است *

* غوشنه * بضم غین وسکون واو وکسر شین معجمه ونون وها وغویشه نیز آمده اسم فارسی است وبفارسی نیز روشنک نامند * ماهیت آن نوعی از کماه ویا قطر است با ملوحت وشکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی است کوچک متشنج نرم وسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بدان شویند چرک آنرا پاک میکرده اند ودر بیت المقدس وبلاد عجم بسیار است وآنرا بکریشه خوانند وچون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل کرده ویا ترشیها مخورند وبالذت میباشد ودر غلظت وبطوء انحدار از کماه کمتر است * طبیعت آن سرد وخشک واز سائر کماه ها کمتر * افعال وخواص آن مغلظ دم وکاسر حدت آن وردی الخلط مانند کماه نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند واگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

* باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است *

* فصـــــــل الفاء مع الالف *

* فاخته * بفتح فا والف وکسر خاء معجمه وتاء مثناة فوقانیه وها لغت فارسی است ونیز بفارسی کوکو وبهندی پاندک نامند وبعربی عرفه ونزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است * ماهیت آن مرغی است خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثهٔ کبوتر صحرائی وکمتر از ان وقلیل الالفت وحسن الصوت * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی تا اول سوم گفته اند وبهترین آن جوان فربه آنست * افعال وخواص آن امراض الراس مهرا بختهٔ آن جهت رعشه وفالج وخدر وامراض عصبانی بارد ورباح غلیظ وتفتیح سدد العین قطور خون تازهٔ گرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص خون بال آن الاورام وغیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام ونضج آنها وبجهت رفع کلف وآثار وخوردن گوشت آن مورث بیخوابی ودیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر ودر روغنها وسرکه وکشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافع آنست وآواز آن مغز را سود مند ومار را از آواز آن بگریزد ودر خانهٔ که قمری سفید باشد هیچ دزد ودشمن وساحر دست نیابد وبخور بر آن گریزانندهٔ مار است *

* فادزهر * بفتح فا والف ودال مهمله وزای معجمه وسکون ها وراء مهمله معرب پادزهر است وباصطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید وبیان معنی آن بتفصیل در مقدمه وپادزهر در حرف الباء الموحدة مع الالف مذکور شد *

* فاذخ * بفتح فا والف وفتح ذال وخاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق هندی است ومولف اختیارات

اشتباه بنوعی از حجر الفم کرده وگویند سنگی است زرد مائل بسفیدی وبعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد وچون بر روی سنگ با زرد چوبه بسایند سائیدهٔ آن بسبزی رنگ بود ودر آتش نسوزد ونیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر هند وچین نیز آورند وبهترین آن چینی بود و پادزهر همه زهرها است شربا وطلاء ومقدار شربت آن دوازده جو است وگفته بی خلاف پادزهر کانی است *

* فار * بفتح فا والف وراء مهمله بفارسی موش وموشا وموکهك وبسریانی کوتفرما وبرومی بوبطیقو وبیونانی لیفطروس وبهندی چوهه وبترکی سیچان نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است ذی هوش وموذی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان وغثیان واخلاق ذمیمه ومفسد معده وچون بریان نمایند وبطفلی که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد موثر است اعضاء النفض جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول وآشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کندر وسرکه جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وشیافهٔ آن رافع عسر البول وبغایت ملین طبع اطفال العین طلاء واکتحال زبد آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده وجلای بیاض چشم الزینة طلای خون آن جهت قلع ثآلیل ومسامیر مجرب وضماد سوختهٔ سر آن وسرگین آن با سرکه ویا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم واز خوردن آن گریزانندهٔ موشان وبول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شکافته گرماگرم بر موضع لسع مار وعقرب بندند دفع سمیت آن کند وبر عضوی که خار وپیکان رفته باشد بیرون آورد و برخنازیر تحلیل دهد وبدستور بریان آن بر گزیدگی عقرب وخوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان این مولف گوید میان موش وکژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند وکژدم نیش زند اگر موش دنبال کردم را گرفت وبرید از اذیت آن رست والا از بسیاری لسع هلاک میکرد وچشم آنرا اگر بر کلاه دوزند راه رفتن آسان شود واگر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل گردد وخصیهٔ آنرا که بر زن بندند تا باشد حامله نشود *

* فارة البیش * موش بیشا است ومذکور شد *

* فارة المسك * آهوی مسک است وگفته اند آنرا بهندی چهچهوندر نامند وآن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش وبسیار بدبو بحدیکه هر جا که بگذرد بدبو میکرداند وازدور بوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشک وبول وغائط آن بسیار حاد واکال است بحدیکه بر فرشی ولباسیکه بول وغائط کند آنرا می پوسانند اگرزود نشویند ومدتی بمانند وبسبب کثرت تعفن کربه وسائر حیوانات گوشت آنرا نمی خورند وخالی از سمیتی نیست ودرقاذورات ومزبلها بهم میرسد وبیشتر مخصوص بملک هند وبنگاله است وشنیده شده که در مازندران وبلدان حارهٔ رطبه نیز بهم میرسد دو نوع میباشد سفید رنگ وبزرگ قر واین بسیار بدبو است ونوع دوم از آن کوچکتر وبرنگ موش وبدبوی این از آن کمتر * طبیعت آن گرم وخشک *

* فاسی * بفتح فا وکسر سین و یاء نسبت * ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند وآن تخمی سرخ رنگ خمیده وتلخ وغلاف آن مانند خرنوب وبرگ آن مانند برگ نخود ودرمیان جو وگندم میروید * طبیعت آن در اول گرم وتر * افعال وخواص آن لطیف وقابض ومفتح سدهٔ احشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وفرزجهٔ آن با عسل مانع حمل وشربت جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون کشندهٔ کرم معده مقدار شربت آن

دردوم است وثواب علویخان مرحوم نوشته اند که اندروصارون را بیونانی اندرونیلون نیز نامند وبیان ماهیت آن را در حرف الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود *

*فاشرا * بفتح فا والف وفتح شین معجمه وراء مهمله والف مقصوره معرب ازفاشا رسریانی است وبعربی کرمة البیضا وبفارسی هزار فشان وهزارکشان که معرب آن هزارجشان است ومعنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزارشاخ است وبعضی گفته اند معنی الف ذراع است ونیست چنین بلکه بمعنی اول است ونیز بفارسی مار دارو وکرم دشتی وبشیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک نمیگردد وتفلیسی گفته بسریانی کتنبا نامند وبرومی حلبلوطن وبیونانی اغلیطوس وبعربی ارجالون ودر تنکابن وطبرستان الاملک گویند * ماهیت آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار وبرگ آن با ملاست وماثل بتل وبرونیا رها دارد مانند تاک وبر میجا ورخود می پیچد وثمرآن بقدر نخودی وسرخ خوشه دار ودر زمستان ثمر آن بیبرگ میماند وطعم آن حاد با حرافت وقبوضت وصاحب اختیارات بدیعی گفته در سر خوشه قریب بده دانه میباشد ودر ابتدا سبز وبعد رسیدن سرخ میگردد وآنرا سیاه دارو خوانند ودر کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود وبسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه وآنرا عود الحیه نامند وبسیار شبیه بقسط تلخ وعطاران بجای قسط تلخ میفروشند وطعم آن با قبوضت وحاد حریف بسیار تلخ است در قانون در قفطارغان مذکور است که هزارجشان است ومختار ومستعمل تر وتازه آنست * طبیعت برگ وثمرآن درسوم گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم نیز گفته اند وگرمی بیخ آن کمتر از آن وتلخ وتیز * افعال وخواص آن جالی وملطف ومجفف ومسخن معده ومقوی آن اعضاء اکرامس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع وسدر ودوالیج واسترخا ونسیان وشدخ عضل اعین مطبوخ آن در روغن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم ضماد الصق ولعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی وفساد نفس وسرفه کهنه ودرد پهلو ورباح آن وچون عصارهٔ آن را با کندم طبخ نمایند وبیاشامند شیر را غلیظ وزیاده گرداند وضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برگها وشاخهای نورسته آن را طبخ نمایند وبخورند جهت تقویت معده وقبضیت وجلای آن از زوحات وجهت وجع فواد ووجع معده وتسخین آن وجهت اسهال وادرار شیر مؤثر وبیخ آن محلل وکاد ازالهٔ صلابت طحال وخصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند وبسرکه وانجیر بران ضماد نمایند وهمچنین عصارهٔ آن اعضاء النقص والاورام والبثور وغیرها تناول مغز پختهٔ آن نزد اطبای رومیان وخام آن نیز جهت اسهال بطن وادرار بول نافع وعصارهٔ تازهٔ آن یکدرم با اندک کثیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم وبیخ آن نیز با کثیرا ویا ماء العسل بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال وقی قوی آورد وادرار بول وشیر وسائر فضلات ونفتیت حصاة کند وجنین را بکشد وحمول آن وبا عصارهٔ آن جهت اخراج جنین وتنقیهٔ رحم ودر تنور جلوس در طبیخ آن ومطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بواسیر ودوا صبر مقعده وجمیع اوجاع بارده وتحلیل صلابات حصف ودفع چرک زخمها ونطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام وضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام وبثور لبنیه وقطع ثآلیل وباشراب جهت تسکین وجع داحس وتحلیل اورام صلبه وانفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیهٔ خبیثه ودا خلی مرا هم اکله وحمره کرده میشود وثمرآن جهت جرب متقرح وغیر متقرح وتقشر جلد شربا ولطوخا وطلاء مؤثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته واستحکام اعضای مسترخیهٔ ضعیفه وبا آرد کرسنه وحلبه جهت تحلیل اورام

وانقجار دما میل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی وسائر هوام وضماد آن با شراب نیز وبرگ وثمر آن در این فعل ضعیف اند الزینة ضماد بیخ آن با آرد کرسنه وحلبه جهت رفع کلف وآثار سیاهی بعد از جروح وقروح مانند آن وجلای ها ثر آثار وتنقیهٔ بشره وصاف کنندهٔ آن وبلد ستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرا جهت کمنة الدم تحت چشم وضماد ثمر آن ستر ندهٔ موی است ودباغان در ستردن موی جلود مستعمل دارند وکوبند اکثار اکل بیخ وثمر آن مضر و مورث اختلاط ذهن وعقل است مصلح آن با کمر اخوردن ویاقی کردن وبعد از آن ربوب حامضه خوردن وآشامیدن عصارهٔ آن اختلاط عقل وظلمت بصر آورد بدل بیخ وثمر آن بوزن آن دروابج ودو ثلث آن بوماسه وبعضی نصف وزن آن نوشته اند *

* فاشرستین * بفتح فا والف وکسر شین معجمه وراوسکون سین مهملتین وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون در اکثر نسخ چنین است وبعضی بتشدید فوقانیهٔ مشدده بمعنی مزیل شست علت وبعضی بفتح راء مهمله وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه ونون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السوداء وبفارسی شش بندان سیاه وبشیرازی شش بندان وبیونانی انبالس مالنا بمعنی کرم الاسود وبرومی انارنروطیس وبهندی مهون وبا اندلس معروف بیوطانیه است وگفته اند معنی فاشرستین دافع شست علت است * ماهیت آن نبات آن شبیه بفاشرا وابلاب است در پیچیدن بر صحاری وخود رو ورنگ مخالف فاشرا وبرگ آن عریضتر از برگ ابلاب وساق آن سیاه وثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه ودر خامی سبز وبعد رسیدن سیاه وظاهر بیخ آن سیاه وباطن آن سرخ وگفته اند بزردی مائل میباشد ودر قانون در قفطارغان مذکور است که سنبل است * طبیعت آن گرم وخشک با عتدال * افعال وخواص آن . در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعصاء الراس صرع وفالج را سمار مفید اعضاء الصدر والنفض جهت تنقیهٔ سینه واعضای نفض وضماد برگ آن جهت زخمهای حموا انات مانند خروا سروکا ووا مال ابنها والبواں اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضاء است *

* فاط * بفتح فا والف وطاء مهملهٔ مولفه وبظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است وتعلمسی گفته عربی است وبسریانی باطاء وبرومی نطیلامیج نامند * ماهیت آن تا حال خوب معلوم نشده وهر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته ودر کتاب طب هند نوشته که فاذخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی وسبزی است که از اقاصی فارس می آورند وبهترین آن صلب آنست واکثری برانند که داوئی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند وبهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت سم وشوکران وجوزماثل است ولسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است *

* فاغره * بفتح فا والف وکسر غین معجمه وفتح راء مهمله وهاء آن را فارغه نیز نامند وبفارسی فاحره وکبابهٔ دهن شکافه وکبابهٔ دهن کشاد گویند * ماهیت آن بزرگتر از کبابه است وبقدر نخودی وجوزی رنگ وتا بنصف شکافته ودرجوف آن دانهٔ کوچکی مدور وسیاه بران وبا عطریت واز زیر بادات هند وبلاد سودان آورند ودر لطوخات ولخالخ واشباه آنها مستعمل دارند * طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم وخشک در سوم وبقول دیگران در اول دوم گرم ودر آخر دوم خشک * افعال وخواص آن با قوت محلله وبسیار نافع امراض الراس والقلب آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ دماغیه ورباح غلیظه وجنون واخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ وقلب الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان اعضاء الغذاء مقوی معده وماضمه وجگر بارد ومفتح سدد ومنقی اخلاط بلغمی وسوداوی وداخل ادویهٔ مصلحهٔ معده وکبد بارد وکرده میشود

وجهت سوء استمراء واغذیهٔ بارده وجهت اسهال بارد نافع وحابس شکم مصدّع محرور ومصلح آن بادور ونیلوفر وروغن بادام وگلاب مقدار شربت آن تا دو درهم است *

* فالبرنیس * بفتح فا والف وکسر لام وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وضم نون وسین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده وآنرا فالی بورس نیز نامند * ماهیت آن نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار میرویند بطول دو نیزه و گره دار شبیه به نی وتخم آن سفید بقدر حبّ ورس اندک طولانی وبیخ آنرا فائده نیست در طب * طبیعت آن گرم وخشک باحرارت لطیفه * افعال وخواص آن اعضا عا لنفض آشامیدن تخم وبرگ وعصارهٔ آن هریک بتنهائی ویا مجموعی باآب ویا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید *

* فالنجیقن * بفتح فا والف وکسر لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح قاف وسکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا وفالنجیطس ولوفاقینس نیز آمده * ماهیت آن نباتی است که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر وگل آن سفید شبیه بسوسن واندک مشرف وتخم آن سیاه بقدر نصف عدسی وباریکتر از آن وبیخ آن کوچک باریک ودر هنگام قلع از زمین زرد پس سفید میگردد ومنبت آن تلهای خاک * افعال وخواص آن جهت نهش حیوانات سمی نافع ودیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ وگل وتخم آن با شراب جهت لسع عقرب ونهش رتیلا نافع است *

* فالوذج * بفتح فا والف وضم لام وسکون واو وفتح ذال معجمه وجیم وفالوذق بقاف نیز آمده معرب پالودهٔ فارسی است * ماهیت آن باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که باروغن بادام ویا روغن پسته تناول نمایند وباصطلاح جدید معروف درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار حل مینمایند وصاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته وخامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط باآب نگردد پس در ظرفی تنک ریخته بحجم نیم انگشت وبعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب ویا عرق بید مشک ویا هر دو وریخته یخ ویا برف داخل کرده تناول مینمایند ویا آنکه بعد کمال طبخ وبسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای پاتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن کثیر الغذا وجهت اکثر امراض صدر وریه واسهال نافع واکثر آن تخم ریحان ویا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را وحبس آن اقوی میگردد *

* فانیذ * بفتح فا وکسر نون وسکون یا وذال معجمه بفارسی قند نامند * ماهیت آن اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ وانعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند واطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند واصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند ویکی سرخ رنگ که شکر احمر است وبهندی لال چینی وشکر تری زیرا که در بنگاله شکر را چینی مینامند ویکی سفید وآنرا بهندی کهاند گویند وچون شکر سفید را باآب گداخته بجوشانند وکف شیر ویا سفیدهٔ تخم مرغ بر آن زنند وصافی نموده منعقد کرده اند آنرا نبات سفید گویند وچون مرتبهٔ دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در آن جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند وچون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند ودر قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی قند نامند واگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند اباوج که

بپارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و گویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبهٔ دیگر تصفیه نمایند بطبخ و در کفچه کرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رسانند و قرصهای کوچک بریزند بر روی پارچهٔ سفیدی یا بوریای پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابهای آن مجوف حبابی باشند وبگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانید و بهندی بتاسه و قومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبهٔ دیگر بطبخ تصفیه نمایند و صافی نموده بقوام آورند برا ز آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر یا کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و تیر زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند وبگذارند تا بسته گردد آنرا فانید وبفارسی شکر پنیر گویند و اکثر برا زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبهٔ دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند و در بین کشیدن دفع بدفع آن را بچوبی یا بتختهٔ پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آن را فانید نامند و بعربی ناطف و گاه مغزهای نواکه چون جوز اکل یعنی گردکان و بادام و پسته مقشر و امثال اینها داخل مینمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکنندگی آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بر روی بی مسلی آن کنجد بپاشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریورّی و بعربی ناطف سمسم نامند صاحب اختیارات گفته که فانید آن است که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبهٔ ثالثه از تصفیهٔ شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طبرنا را که بفارسی گزانگبین گویند بعد از تصفیه برچوبی که آنرا وتد گویند زنند تا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند فانید نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و در فانید خزائی و فانید سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نگاهدارند فانید خزائی نامند و آنچه را از عسل طبرنا و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاهدارند فانید سنجری نامند معرب سنگری منسوب بسنجستان که معرب سنگزستان بسین مهمله و زای معجمه است و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید سحری است بضم سین و سکون حاء مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است* طبیعت آن گرم و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است * افعال و خواص آن غلیظتر از شکر و گرمتر از آن اعضاء النفض جهت سرفه و ضیق النفس و ذرد سینه اعضاء النفض جهت تلیین بطن و برودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

فاوانیا بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آنرا عود الریح و بسریانی کهیا نا و کهینا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الحمیر است* ماهیت آن اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجهٔ صرع در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برگ هردو باهم ولیکن فرق میان هردو را بیان نکرده و بعضی گفته نرآنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب و مادهٔ آنرا که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هریک را از عود الصلیب و فاوانیا جداجدا ذکر فرموده و نیز فرق بین بینهما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده که عود الصلیب چیزی است که بعضی مردم آنرا ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیگر علیسی

بمعنی حلوة الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و متشعب بشعبهای بسیار و برگ و ماده مثبت برگ تر آن شبیه ببرگ شاه بلوط و برگ مادهٔ آن شبیه ببرگ سمرنیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شکافته شود آن غلاف ظاهر میشود از آن دانهٔ سرخ مانند خون شبیه بدانهٔ انار و کثیر العدد و ما بین دانهای آن چیزی بنفش رنگ و بیخ با شش و بیخ نر آن بسطبری انگشتی و ببلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ مادهٔ آن متشعب بچند شعبه هفت یا هشت هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن بیست و پنج حبهٔ آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض آشامیدن آن مقدار ریگ بادام جهت تنقیهٔ رحم از فعل طمث و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس و قاطع نزف الدم رحم و دو عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را هر روز بتدریج حصاة بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصاة عارض ایشان نگردد و دو رفاوا نیا نوشته که آن نر و ماده میباشد نر آن شاخهای سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم و مادهٔ آن کثیر الشعبه * طبیعت آن گرم نه بشدت * افعال و خواص آن مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن بتنهائی مجرب و نوشته که یهودی گفته تدخین ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کنندهٔ آن و بدستور خوردن ثمر آن باکلقند شدید النفع و نوشته که گمان من آنست که این نفع در رفاوانیاء رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنجدانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با اشربهٔ قابضه عفصه مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیر و مثل آن بیاشامند ادرار بول و حیض نماید آشامیدن بیست و پنجدانهٔ تخم آن با ماء العسل یا بشراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانهٔ آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار ریگ بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیهٔ ایشانرا با ادرار و بدستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را ببندد نمایند و ادرار آورد الزینة طلاء و غمرهٔ آن در جلاء آثار سیاهی بشره موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بزردک و مادهٔ آنرا نبات مانند کرفس بری و گفته اند نر آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت میشود و مادهٔ آن بشکل بلوط میباشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد نر آن است و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنهٔ کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حراقت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان مادهٔ آن انسب است که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مائل باعتدال دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر ریگدرم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث

والنقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن
را استشمام بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و قطربه و سقطه و طلاء آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین
بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص لر آن که بطول
سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت رجع معده مبرودین
و مسافرین در ریاباتها و صحراها باعث ما مونی است از آفات و باشراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آن که حب آنست
بتنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص لر آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون
آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب
شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق لر صلیبی آن که
با شروط مذکور اخذ کرده و در پارچهٔ زردی بسته و حایض آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در
نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانهٔ که عود الصلیب باشد در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند
اگر و مثقال از نقره و طلا را درهم بگدازند و صفحه ساخته و چهار عدد تخم آنرا در آن بپیچند و با خود دارند جهت صرع بلیغ
النفع است هر چند صرع کهنه و ده بیست سال بر آن گذشته باشد و اگر در زیر فرش دو کس که با هم دشمنی داشته باشند
گذارند و قمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد *

* فاغیه * بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها اسم شکوفهٔ حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل
جمیع شکوفها است و بعین مهمله اسم بیخ اسپند است

* فصـــــل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیة *

* فتائل * بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در
لغت زباله و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیرها
و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تضمیق آن و یا بغیر از ان اسباب برداشته اند و لیکن بیشتر استعمال
آنرا برای دبر که در دبر بر دارند مینمایند و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله و جذب ابنها
از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنها و تفصیل
آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیهٔ ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب و نسخ آنها *

* فتائل الرهبان * بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و
هاء ساکنه و فتح باء موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در آنجا کثیر الوجود * ماهیت آن نباتی است
بقدر ذرعی و تیره رنگ مائل بسفیدی و برگ آن مانند برگ حنا و سنا مکی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب و شبیه ببرگ
شونیز و مزغب نیز میباشد و گل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت
آن کنار دریا و رودخانها و ریگزارها و گویند چون بیخ تازهٔ آنرا برآورند و با برگ آن بپیچند و در چراغ گذارند و بر آن
روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند * طبیعت آن در
آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرم تر از سائر اجزا * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن طبیخ بیخ آن
با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء التنفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بدستور ضماد

آن برسینه الباه جهت تقویت باه واوجاع المفاصل وغیرها ضماد بیخ آن بالبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتحلیل صلابات واورام انثیان واورام قمحدوه وفسخ عصب وکوشت کوفته شده ومربای بیخ آن انفع ازمربای زنجبیل اعضاء الغذاء والنفض والباه جهت خوشبوئی دهان وجشای بارد وانهضام غذا وتحلیل مواد وتسخین معده وکرده ومثانه وادرار بول وتحریک باه وتقویت آن بسیار موثراست *

* فتیت * بفتح فا وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وتا لغت عربي است * ماهیت آن هرچیز خرد کرده را نامند وبیشتر مستعمل در نان کندم خشک خرد کرده است خواه بکوبند وخواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد وبعضی کفته اند که نرم باشد * طبیعت آن کرم وخشک باعتدال * افعال وخواص آن قلیل الغذا ومجفف رطوبات معده ومولد ریاح سوداوی ودیرهضم ومولد امراض بارده وریحیه مانند قولنج ووجع پهلو وتهیکاه ومصلح آن نیکو خمیر نمودن وطبخ جید دادن وباسمسم وکمون ونانخواه وبا شکر وروغنها مانند روغن بادام تناول کردن وجهت صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبه وصاحبان ضعف احشا بسیار مضر وباید که درسایه خشک نمایند وبسیار کهنه نباشد که کهنهٔ آن ردی است وبهترین مصلحات آن درهمه حال شکراست

* فصــــل الفاء مع الجيم *

* فجل * بضم فا وسکون جیم ولام بفارسی ترب وبشیرازی تربزه وبسریانی فعالا وبرومی دفون وبیونانی افاتیس ونیز بیونانی ابابوس وبهندی مولی وبترکی رفالس نامند * ماهیت آن معروف است ودراکثر بلاد میشود ودونوع میباشد بری وبستانی وشامی نیز وشامی آن آنست که تخم شلغم را در بوتهٔ ترب کاشته غرس مینمایند ویا بالعکس وبری آن تندتراز بستانی اما بدرازی وبزرکی بستانی نیست ودرقوت قریب بخردل وبعضی آنرا خردل بری دانسته اند وبستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک وازین قسم بعضی در بعضی ازقرای بنکاله بسیار بزرک بالیده تا بیک دو ذرع دست و بقطر لیم شبر میشود وبعضی نازک شاداب وبعضی خشک وجوف آن متخلخل رخوود رضلع رنکپورکامی است مسمی بغیرصدر ازقوت زمین آنجا بوزن بیست انار وبدرازی دو دست وزیاده ازان وبقطر قریب بدو شبر وشاداب وشیرین آنرا فتیل مولی مینامند یعنی در درازی قطر مثل دندان فیل کلان میشود ومعمول اهل بنکاله است که آنرا مثل شلغم با کوشت وبا ماهي پخته با چلاو میخورند ودرجاهای دیکر نابیک ونیم شبر وقسمی دیکر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن وازین خشک تراز قسم سفید طولانی آنست وبشادابی آن نیست ولیکن تندتراز سفید خصوصا پوست آن واین قسم اکثر در زمستان میشود وبسبب سردی هوا وبیس در زمین منشق میکردد وقسمی دیکر مدور سفید پوست که اهل فرنک ازملک خود تخم آنرا میاورند واین نیز قریب بسیاه مدور است واین نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد وبرک همه اقسام شبیه ببرک شلغم وخردل وازان هرد و خشن تر وتند تر وتخم همه مائل بتدویر ودرغلاف باریک طولانی نابند رانکشتی ودرخامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ بهندی آنرا سینکری نامند وآنرا مانند ترب با نمک میخورند وآنرا ریزه کرده باکوشت میپزند لذیذ میشود وبعد ازرسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میکردد * طبیعت تخم آن کرم در سوم وخشک در دوم وبیخ آن در اول کرم ودر دوم تر وکرمی پوست وبرک آن زیاده ازاصل آن وبری آن اقوی واحد از بستانی در جمیع اجزا * افعال وخواص آن ملطف ومحلل ومولد ریاح ومحرک آروغ تخم آن محلل آن ودر بعضی ابدان هاضم غیرمنهضم خصوصا برک آن ودر بعضی که

در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع النفوذ است و مدر بول و باه اندک تلیین و چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت یا روغن و مری و غذائیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن پراکنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر سر و دندان و حلق الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در ان ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن و آب برگ آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفهٔ کهنهٔ مزمن و دفع کیموسات غلیظهٔ حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کنندهٔ شیر است اعضاء الغذاء ردی است برای معده و حشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرمایندهٔ غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از این جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سدد کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغنی و تخم آن معدل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس بر آورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکهٔ حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر رطل و اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سدهٔ کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در ان سوراخها گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در ان پر کنند و سر آنرا با پارچهٔ ترب مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سموم هوام و چون پرچهای تراشیدهٔ بیخ آن و یا کوبیدهٔ آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و بدستور چون آب آنرا بر ان ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم

وطلاء آب آن جهت تویا وضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و توبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن رو با ننده موی است بر موضع داء الثعلب الماء و نیز اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد سپش جهت آنکه در ان جز ولطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب و اصلا ضرری ندارد اگر سرکه نباشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار مؤثر و در سائر افعال مثل کوره قوی تر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت توبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یک درم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم و تر از شلغم و ضعیف تر از تربت و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آنرا در ابتداء تخم بستن بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و بسوزد بسیار مسخن و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و استرخا و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بکذارند تا متعفن شود و کرمها از ان متکون گردد در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یک یکر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از ان می آید *

*فجل باعشیقي * فجل شامی است * طبیعت آن مرکب القوی و از شلغم گرم تر * افعال و خواص آن از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است *

*فصل الفاء مع الراء المهملة *

*فراخ * بکسر فاو راو الف و خاء معجمه بفارسی چوجه و بترکی فریک نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت و * افعال و خواص چوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی بهترین همه چوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره و مولد جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است *

*فراسیون * بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی ماد روبیتم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ است و هرچیز تلخ را علقم نامند و بفارسی افنان سر و کور اریمعنی کراث جبلی که کندنای کوهی گویند و لفظ کرویا ممکن که تصحیف از کور اریاباشد * در ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مائل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن

وزردی با اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل بسرخی آنست و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کرات جبلی است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوع سفید آن را فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سک بران بکذرد بران بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسیکه آن را کراث جبلی دانسته غلط کرده و محتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی ارومه نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و با توت تریاقیه اعضاء الراس والاذن والعین قطور عصارهٔ آن در گوش جهت تنقیهٔ فضول و تفتیح منافذ آن و ازالهٔ درد کهنهٔ آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت قوتیکه دارد و بردن اثر زرد می یرقان که در چشم مانده باشد و جهت حرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کنندهٔ زردی یرقان است و چون جرب عین را با ماء الرمان حامض بسایند و بر کرد انند و عصارهٔ فراسیون را بران بمالند زائل کرداند و داخل شیافات مقویهٔ بصر کرده میشود الفم والاسنان مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و با جلاب جهت سرفهٔ رطب و قروح سینه و ریه و تنقیهٔ آنها از نفث و مده و نیم درم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیهٔ سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و با عسل و با انجیر جهت ربو و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از آن و نیز اغتذاء کندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنجدرم باشد در ان جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفهٔ مفرطهٔ عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصارهٔ تخم تر و تازهٔ آن با عسل جهت ترحه ریه و با ایرسا چون خشک آن را بیامیزند جهت رفع سرفهٔ مزمن و تنقیهٔ سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذاء مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و با عصیر آن با روغن کل و با زیت جهت درد امعاء و تحلیل ریاح غلیظه و ملین لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویهٔ منقیه بدن است از فضول غلیظه و براص و وجع طحال و بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفض آشامیدن آن خصوصا با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب و زیت و با آب تنها طبخ دهند و بآن کماد نمایند بر عانهٔ مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول و ضماد برگ تازهٔ آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعاء و وجع آن بغایت نافع و ترنجبین آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت اعانت بر حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعیکه استعمال نمایند شربا و ضمادا و کمادا و وجع کاسر و خاسر و جنین را بسیار مفید السموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله مانند نطرو کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام والجروح والقروح ضماد برگ تختهٔ آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرکها و قروح و شحهٔ عفنهٔ کهنهٔ خبیثه و گوشت فاسد متاکل و قلع داحس و تلیین

وتحلیل خنازیر و انفجار دماميل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تا روغن آنرا و با پیه کرده بر سوخته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین گودی کنند و با تش گرم کنند و چون گرم شد آتش را برآورده دران گودی گرم فراسیون را فرش نمایند و عليلي که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده برروی آن بخوابانند و از فراسیون بران فرش نمایند و براو لحافی بپوشانند و دران همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در زخمی که آب انگور مقدار رطل ماطوبطس باشد و مکوک برگ تازهٔ فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در رفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند از اکرادویه است دران امورا لضار مضر گرده و مثانه در غایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم میگردد مصلح آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبان و دو وزن آن اسارون و در اسهال لزوجات و تسکین مغص و گویند بدل آن افتیمون و انیسون است و گویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق

* فرس * بفتح فا و را و سین مهملتين بفارسي اسپ و بترکي آت و بهندی گهوڑا بضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح راء هندیه و الف نامند * ماهیت * آن حیوانی است معروف و از حیوانات دیگر ماکول اللحم اعلی کرم تر و بهتر بین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مودب و مروض تر و باقر است و اصناف میباشد از نجیب و غیر نجیب و بچهٔ آنرا بعربی مهر و بفارسي کره نامند * طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص * آن خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرود ین اعضاء الراس گفته اند چون زرا ئد یکه بر زانوی فرس میباشد بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند اعضاء النقض آشامیدن انفحهٔ آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و نفث الدم و بد ستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبي و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش دادن و مهرا پختن آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بران نیاشامند الاورام والبثور طلای محرق پوست مهر یعنی کرهٔ آن با موی با آب پرا گنده کننده بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص و خون تازهٔ گرم آن از جملهٔ سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم ثور است و دربقرمذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت الزینة طلای خون آن تغییر دهندهٔ رنگ وضع و ذرور پوست سوختهٔ آن با موی رافع جوششها است الخواص گویند چون دندان آسیای آنرا ابوساق بندند از حرکت مانند کی نیابند و اگر دندان آنرا بو کردن کودک بندند دندان او بی الم برآید و سم آنرا در خانهٔ که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نروید و نیز بوا سیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اگر پای حیوان چهار پا را بدم اسپ بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند کیک دران خانه داخل نشود و فرس بحری را بهندی اوره بلاو کانیس نامند گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیروبا پیه سرشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بران موثر است *

* فرفیون * بفتح فا و سکون را و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون را و دونون و توهم کرده کسیکه بکسر فاء دوم خوانده و آنرا

فربیون بیا بجای فاء دوم و افربیون و ابربیون بزیادتی همزهٔ مفتوحه در اول که معرب اوربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا کل بنفسه و حافظ اطفال و ببربری تاکسوت و برومی فوطیدوس و بیونانی کمالیون و اهل مصر و شام آنرا لبانهٔ مغربیه خوانند * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول جالینوس است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر در جبل دران که آنرا ابربریه نامند و کثیر الوجود است در انجا و از انجا ببلاد دیگر میبرند و آن لبن دو نوع نبات است یکی شبیه بنبات کاهو و پر شعبه و خاردار ک و پرشیر و دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش برروی زمین و خارهای این باریک و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد *

فرصیوس بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بر نیفس است * ماهیت آن ثمریست شبیه بحنظل و با عفوصت و در جوف آن تخمها * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن تمریخ آن با دهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع *

فرنجمشک بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آنرا قرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک بیا بجای فا نیز نامند و بسریانی فلنجمشکا و برومی امیلوفراس و بیونانی اقیلیس و بهندی رام تلسی و کویند بهندی انبل نامند * ماهیت آن نوعی از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هرجا قرنفل بستانی مذکور است مراد این است و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و کویند چون رایحهٔ آن شبیه برایحهٔ مشک است از این جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ آن مانند برگ بادروج و رنگ آن ما بین سبزی و زردی و مزغب و رایحهٔ آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنگ مائل بسبزی و از تخم بالنکو سه پهلوتر و بسیار کوچکتر از آن و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برگهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرگ نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و از آن درازتر و سه پهلو و منبت آن خرابها و بیابانها و سنگلاخها * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرمتر و یبس این از مرزنجوش و نمام کمتر * افعال و خواص آن اعضاء الراس مفتح سدهٔ دماغی و مصفات و منخرین الا و شما و طلاء و جهت درد سر بارد نافع الفم بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر آشامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای نیکو آورد و مسکن مغص و منبه اشتها است اعضاء النفض جهت سپرز و بواسیر شربا و طلاء نافع المضار مصدع محرورین و مولد مرهٔ سوداء شما و شربا مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و منعظ و مولد منی و جهت ... مقدار شربت آن تا دو درم و چون در مرکه و شربه و شراب و آب انگور داخل کنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنکو *

فرخار بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است بقدر چنار و برگ آن

مانند برگ بادام وگل آن مانند گل سرخ وبغایت خوش منظر وطبیعت وافعال وخواص آن ضعیف تر از گلنار است *

* فرشه * بفتح فا وراء وشین معجمه وها * ماهیت آن اسم عربی شربتیست که با زردهٔ تخم مرغ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه بافرورد وافعال مانند لباء است

* فصل الفاء مع السین المهملة *

* فسافس * بضم فا وسین والف وکسر فا وسین مهمله بفارسی سرخک وساس وشب گز نیز وبهندی کهتمل وبفرنگی ممبس نامند * ماهیت آن حیوانیست از جمله هوام وبقدر نصف عدس وسر ودم آن باریک وبسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانهٔ حب الخروع ودست وپای آن نیز باریک ود وسبل کوتاه نیز دارد ونیشی ازدهان برمیآورد وبآن میگزد وباز بخود میکشد وبد بوی وبچهٔ آن سرخ رنگ وبزرگ آن مائل بسیاهی واز گزیدن آن عضو اندک خارش وسوزش وورم کمی میکند وباز خود بخود زائل میگردد ودر شکافهای چوب وسریرها وخانهٔ کبوتران وتر چهارپایه که باصطلاح هند پلنگ مینامند وبران خواب میکنند ولباس پشمی وابریشمی ودر حصیرها و بوریا ماییس ارتکون میهابد * طبیعت آن گرم وخشک درسوم * افعال وخواص آن اعضاء الراس نفوخ سائیدهٔ آن در بینی واستشمام رائحهٔ سائیدهٔ آن وباطلای آن بر انف جهت مرضیکه در بنگاله میشود وآنرا اهوه مینامند مؤثر ودرد آن بانبوبه که در حلق برسد وبا آشامیدن آن با سرکه وشراب ویا غرغرهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفض کذاشتن سودهٔ آن در سوراخ قضیب جهت رفع احتباس بول واستشمام رائحه وبخور آن جهت اختناق رحم وما لیدن آن بر موضع داء الثعلب السم بلع یکعدد آن جهت گزیدن مار شاخدار واز بسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد وتدبیر آن نیز تدبیر آنست

* فستق * بضم فا وسکون سین مهمله وضم تاء مثناة فوقانیه وقاف معرب پستهٔ فارسی است بسریانی پستقی وبیونانی بسطاقیا وبفرنگی بسپاکه نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی سقز نامند واز آن کوچکتر واغبر بی خار ومدتی میماند وثمر آن در اول نیسان پیدا میشود وبایلول ما دمیرسد وبستانی وجبلی میباشد وثمر بستانی بزرگتر از جبلی واز مطلق آن مراد ثمر آنست وبهترین ثمر آن آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید وپوست خارج آن سبز مائل ببنفشی ومغز آن سبز وچوب لذیذ باشد وآنرا ببطم بپوند مینمایند وپیوندی آن بسیار خوب میشود وجهت آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است ودرخت آن یکسال ثمر آن مغزدار ویکسال بی مغز میباشد وبی مغز آنرا بزغنج مینامند ودر حرف الباء مع الزای مذکور شد وثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند فاسد نمیگردد وچون مقشر کردند واز پوست جدا نمودند فاسد میگردد وآب لیمو حافظ فساد آنست * طبیعت مغز آن در دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه واین صواب است واهل هند آنرا زود گرم میخورند ومقوی باه است وزیاده کنندهٔ منی وبعضی سرد دانسته اند وابن زهر غلط است * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت تقویت ذهن وحفظ دماغ وسرفه وقلب وخفقان وتنقیه وغثیان ومغص وبرودت کبد وتفتیح سدهٔ کبد ومنافذ غذا ومرارهٔ جهت مطاریت وعفونت وتلخی که دار دومنقی کبد ومزیل وجع رطوبی آن وقلیل الغذا ومسمن بدن ومقوی معده وفم آن از سائر حبوب زیاده خصوصا که با جهت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری کرده ویرقان وطحال وسموم ونهش هوام وخوردن آن باشکر مصلح هوای وبائی وپوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت وخشک وپوست سبز بیرون آن سرد وخشک الفم مضغ آن مقوی دندان ولثه وخوشبوکنندهٔ دهان ورافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل

و معده و تابض و مخشن و دابغ و مقوی لثه و مقوی معده و قابض و مخشن و دابغ و محلل آن و رافع قی و فواق و اسهال و تشنگی و السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در ان جهت خروج مقعده مجرب و نطول بطبیخ پوست درخت و برگ آن جهت حبس نزلات و رد مقعده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الزبلة مدا و مت غسل موی بدان جهت ازالهٔ وسواس و موا د سوداوی و رد فع سموم و خوشبو کنندهٔ اطعمه و مقوی غالیه ها و با لخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن و مفسد طعام و بدل مفورده هر آن و گویند مغز آن مضر سقط است مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بن و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زرد آلوی ترش خشک است

* فصـــــل الفاء مع الشین المعجمة *

* فشاغ * بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا سرم نامند * ماهیت * آن از جنس فاشرا است و بر مجا و رخود می پیچد و آنرا میپوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن با ریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانهٔ آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزندهٔ زبان و بیخ آن مطبر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نمز و قسمی از آن بیخ ارودانهٔ آن بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا لوبیای هندی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله چیزی مشهور آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و میم مثناه مند و برگ آن اندک پهن نبات آن بر مجاور خود می پیچد و آنرا میپوشاند و ثمر آن در غلافی مانند باقلاد انهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یکطرف آن قریب بنصف آن خطی سفید در گرد و نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اذوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند * طبیعت * قسم اول آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص * ان آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویهٔ سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته تدریج اندک اندک باطفال شیر خوار بدهند مانع تا ثیر جوع کودک سموم نباتی و حیوانی باو اثر نمیکند مقدار شربت آن تکمثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است

* فصـــــل الفاء مع الضاد المعجمة *

* فضه * بکسر فا و تشدید ضاد و بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم راء مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوا و بیونانی اکورا و بترکی گومش و بفرنگی و براط نامند * ماهیت * ان از فلزات معروفهٔ مشهوره میان مردم کثیر النفع است و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس کرده بوزن خود زیبق را منعقد کرده اند و بنظر نیز بامساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است * طبیعت * آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه و سحالهٔ آن خشکتر و قوت قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص * آن در تفریح قریب بیاقوت اعضاء الراس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحالهٔ آن

با ادویهٔ مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات لزجهٔ متعفنه و بلاغم الصدر و آشامیدن محلول آن و برادهٔ سحالهٔ آن
جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و
کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحالهٔ آن با زیبق مقتول
جهت بواسیر الجرب و الحکه و بدستور جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن
کثیرا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحهٔ گوگرد خام و بخارات آن سیاه میگردد و غسل
آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه
سکر زود آورد و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه مذکور یافت و فضهٔ محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا
نیترو بیورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و از این جهت آنرا نیلم آب نیز نامند
در جمیع افعال و خواص بهتر از فضهٔ غیر محلول است بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بعدد یک دو قطرهٔ آنرا
با اشربهٔ مناسبه بیاشامند

* فصل الفاء مع الطاء المهملة *

* فطر * بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شماروغ و بسریانی فطریا ثا و برومی موکوطیس و بهندی
کهمبی چهتر و بیونانی اونطرشا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه قنطس و در رابعه موقوطیس نامیده * ماهیت آن نباتی
است که در زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی بلاد زمین منشق شده برمی آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل
نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی قارچ
و بشیرازی مردم عوام هکل و بترکی کیلک و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع
قتال و کماة را بماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه بیلزوجت و بیرائحه و سفید مائل بتیرگی و کوچک باشد و در زمین
طیب بهم رسد ماکول است و سیاه آن غیر ماکول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آنکه در آن لزوجت
بسیار و با آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و گردکان و کنارهای سمی و یتوعات
و یا در سرگین و حفرها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و گویند سفید ماکول آن تریاق
سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه را در کشمیر کنگهچوبا نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقع
نامند و بفارسی هکل و دوم را فوشنه و سوم را ققیل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول
آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هرچه را با آن بپزند
فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبهی بکفاء ها نامند و فطر غیر ماکول را بد بهیرا و قسمی را چهتر بکفای ها نامند
و قسمی را کمن دهول و قسم اول بهترین اقسام است * طبیعت ماکول آن در سوم سرد و تر * افعال و خواص آن
اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع
نسل و ضماد خشک کوبیدهٔ آن با سریشم ماهی جهت فتق و نیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض
و تقویت باصره و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان بپرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم
و مولد خلط غلیظه و عفن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد بحد افراط و مسدد و مورث
قولنج و ردی معده و آشامیدن سائیدهٔ خشک آن رافع اسهال ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ

آن با نمک وشبت وپودنه وروغن کنجد وزیتون وصعتر وفلفل ویا کمثری تر یا خشک خوردن وخوردن فلفل وزنجبیل پرورده وجوارشات مناسبه مانند فلافلی وکمونی وفلاسفه وامثال اینها وآشامیدن آب سرد بالای آن وهمچنین با بیضهٔ مرغ ویا با گوشت خوردن مضرور کویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بگزد وهنوز آن فطر در معدهٔ او باشد درا و هیچ دوائی نائده نمی بخشد وتریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد ورا عرق سرد وضیق النفس وغشی وثقل معده وقولنج وخناق وذبحه وقشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب وآب پودنه ومری وبوره ونمک وسکنجبین یا فودنج جبلی یا سرگین خروس بچه با سکنجبین عنصلی ویا خاکستر چوب انجیر با آب گرم یا اندک سرکه ونمک ومرغ بچه ویا با سرکه ویا خوردن عسل بسیار است وتریاق اربعه وسنجرنیا وفلافلی ویا کمونی با شراب ویا با ب هلاب وضماد نمودن بر معده اضمدهٔ ملطفه واستعمال حقنهای حاده وبسا است که دیگر رز بلکه درماعت هلاک میکرد انند وهر فطریکه در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده وجوف خشک کردهٔ آن مورثه بیهوشی است چون اندکی از آن را بخورند وانچه در ریکزاله میشود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست*

فطراساليون

* **فطراساليون** * بفتح فا وسکون طا وفتح را والف وسین مهملات والف وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه ونون لغت یونانی است وبفرنکی بطرسالی نامند * **ماهیت** آن کرفس کوهی است وآنرا کرفس صخری وکرفس ماقدونی نیز نامند وتخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه وخوشبو وتند وبهترین اجزای آنست ومستعمل * **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک * **افعال وخواص** آن اعصاء الغذاء والنفض قاطع لزوجات ومحلل نفخ وبغایت مفتح وجهت درد پهلو ومغص وادرار بول وحیض قوی الاثر ومخرج جنین ومبهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده ودر جمیع افعال قویتر از بستانی وسائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی وجالینوس نیم وزن آن انسنتین کفته وحکیم میر محمد مؤمن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند وآن مدور مائل بدرازی وبقدر فلفلی وبیرون آن سیاه واندرون آن سفید مائل بزردی وتند طعم وبرگ نبات آن عریض وباندک جدت وگل آن چتری شبیه بشبت اسمر ودر تنکابن وا پلیهم نامند واین قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند وجمعی مثل آن وآن مدر عرق ورافع عرق النسا وتصبح وفرزجهٔ آن مسقط جنین ودر سائر افعال مانند اقسام کرفس است ودر حرف الکاف در ذکر کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* فصل الفاء مع القاف *

فقع

* **فقع** * بفتح فا وقاف وعین مهمله وبکسر فا نیز آمده * **در ماهیت** آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر وکماة دانسته اند وبعضی غیر آن واصح آنست که از غیر اقسام فطر است ومدور وبقدر نارنجی وکوچکتر از آن واندک طولانی ودر زیر زمین در مواضع سیلها وجاهای نمناک وقرب انها وبعد از باران در زمینهای ریگزار ودامنهای کوه بسیار بهم میرسد وجائیکه تکون مییابد زمین آنجا اندک بلند وبعضی منشق مییابد وکسانیکه مبتدا اند آنجا را میکاوند وبرمیآورند ودر بعضی جاها یکی انهود در بعضی چند عدد وبفارسی تشنج وبترکی دنبلان نامند وآن شیرین لذید مییابد آنرا پخته ویا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است ودر سالیکه رعد وبرق بسیار شود بسیار تکون مییابد * **طبیعت** آن در دوم سرد وتر * **افعال وخواص** آن نفاخ وبطیء الهضم وغلیظ واکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است وضرر آنرا ندارد *

* فقاع * بضم فا وفتح قاف مشدده والف وعين مهمله لغت عربی است بیونانی زوفوس وارفوس ونیز ویك وشك ویرومي بقاعين وبفارسي بوزه نامند وگفته اند آنرا فقاع از انجهت مینامند که کف آنرا میگیرند وواحد آن فقاعه وبفارسی سوریا که آب خوانند * ماهیت آن اسم انواع نبیذ است وطعم آن مرکب از اندک شیرینی وترشي وتلخي وحدت وآن مصنوع از اکثر حبوب میباشد مانند جو وبرنج وارزن وذره ونان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع وکرفس ومویز وخرما وشکر ونیشکر وعسل وامثال اینها نیز رکاه اضافه میکنند بران فلفل وسنبل الطيب وقرنفل وسداب وامثال اینها * طبیعت آن بحسب آنچه از ان میسازند مختلف میباشد وبالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی واحرهمه عسلی مفوه است پس عسل غیرمفوه پس تمر یعنی خرمائي واعدل همه زبيبي است که با حب الرمان سازند وکسیکه ارادهٔ اصلاح وخشبوی آن نماید باید که بغبرا زمصطکی وبرگ نعناع وقاقلي طرخون چیزی دیگر زیاده نکند * افعال وخواص آن ردی الغذا ونفاخ ومولد اخلاط غلیظهٔ فجه ورياح ومضر اعضای حیوانی وقوت نافذهٔ آن بحدی است که اگر عاج را دران بخیسانند نرم گرداند وآسان کرددانچه را خواهند از ان بسازند مضر حجب دماغ واعصاب کال مضرت دارد ومتخذ از خبز حواری وکرفس ونعناع جيد الكيموس کثیر الغذ ابسیار موافق محرورین ومقوی احشا ومعده ونفخ آن کمتر وبهتر متخذ از شعیر است ومتخذ از شعیر مدر بول ومرطب بدن وجهت سرفه وامراض حارهٔ ریه نافع ومضر کرده ومثانه ومتخذ از عسل از برای مبرودین مفید ونفخ ورياح آن کمتر وچند ان مضر بعصب نیست ومتخذ از شکر اعدل از عسلي است واز برای معتدل المزاج موافق وسزاوار آنست که نیاشامند آنرا مگر ناشتا وبادرار اخر بقایای طعام در معده ونزد انحدار آن زیرا که در غیرا ین در وقت طعام را فاسد میسازد واما عسلی ومفوه آنرا ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معدهٔ کثیر الرطوبت باشد وآلوده برطوبت لزجه باشد وباید که خبزی وشعیری آنرا مفوه بمصطکی وسنبل الطيب وقاقله نمایند که نفخ آنرا زائل کرد اند وطرخون آنرا لذیذ وحب الرمان نیکو میکرداند خصوصا که آنرا معطر سازند ودر هر بیست رطل آن از هر یك از ان افاویه یك مثقال زیاده داخل نکنند واگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست ودر قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیدهٔ آن *

فقاح

* فقاح * بضم فا وفتح قاف وحاء مهمله اسم جنس شکوفها است بعربي وفقاح هرچیز در ذیل اسم آن ذکر یافت ومی باید انشاءالله تع

فقاح الكرم

* فقاح الكرم * شکوفهٔ انگور است بیونانی دونا طباطبون وبرومی اینکس طراخمون وبسوریانی نغجی اوکبیشا وبفارسي ولنامند بری وبستانی میباشد بهترین آن برهنا زهٔ آنست * طبیعت آن در اول سرد وخشک وباعطریت * افعال وخواص آن مقوی دل ومعده ومسکن فواق وقی وعرق آن یعنی ماء مقطر آن در افعال قویتر ولطیفتر از اصل آنست *

فقاح الملح

* فقاح الملح * زهرة الملح است ونزد بعضی ابقر است وماسرجویه گفته برروی نمک معدني چیزی شبیه بشوره تکون میباید الطف اجزای ملح وقبض آن کمتر از ان است

* فصــــل الفاء مع اللام *

فل

* فل * بفتح فا وتشدید لام * درماهيت آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر پسته وپوست آن شبیه بپوست بندق وبا تبن مغز آن مائل بزردی وسفیدی وبالای آن مائل بسبزی وبرگ آن با زوایای بسیار رباسائي بقدر یک شبر ودر موسم ربیع گل میآورد گلی زرد رنگ وخشبو ونزودی برطرف میکردد وانطاکي نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برا سه وخواه بترکیب آن بانیلوفر که بیخ آنرا شکافته نیلوفر را دران گذارند ویا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا بانیلوفر وحکایت کرده درخلاصه که آن گلي است سفید خالص وبرگهای آن مضاعف ومحیط باشد آن واند رون آن زرد

ونگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بزیر دانهٔ آن طولانی گردد و بسرخ براق و این هنگام آنرا برشکین نامند و این نیلوفر هندی نیست و رتبه هم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهوی است او را * طبیعت آن بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل و یا یابس در اول * افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح بواسیر شربا و بخورا و طلاء و استعمال تخم آن موی را در پرسفید میکرداند و ثآلیل و وجع کبد را بر طرف میسازد شربا و مالیدن برگ سائیدهٔ آن بر بدن باعث خوشبوئی و هدم تولید سپش است و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانهٔ نخودی است نه بقدر فندقی و آنچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فا معرب از پهل هندی است و آن میوه است مشهور در بلاد دکهن و بنگاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب و لهذا آنرا گلاب پهل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن بنحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مؤلف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست و گلاب جامون در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز است مایل بزردی و بعضی سفید *

* فلز * بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفید روی و مس سفید است که از ان ظروف ریخته میسازند و مفرغ نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن کل از فلزات است و هر کوهر نیکه در کان خیزد در اصطلاح آنرا اجسام معدنیه نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از انکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که با عمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش گیر گردد و اقسام متطرق را مطلقا متطرقات و معدنیات سبعه نامند و فی الحقیقت هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس زری و هرد و از یک معدن حاصل می گردند و جهت اختلاف و تعدد شان تفاوت و اختلاف وزن هر یک است اما مس از کل اجسام معدنیه بهم میرسد و روی خود در معدن بهم میرسد و از ین جهت آنرا بفارسی روی و مس رسته نامند و بیونانی طالیقون و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا بعربی آنرا صفر نامند و مس دو نوع میباشد یکی سرخ و یکی مایل بزردی و هرد و در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مایل بزردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع میآورند یکی نلها و آن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از ان کمتر و سوم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته میآورند و لیکن این شکننده است و متطرق نیست و بعد از یک و سال زرد کم رنگ میگردد و منطرق بالقوت سیماب است که با عمال مخصوصه منطرق و قابل گداز میگردد پس فلزات نوع شدند و معدن هشت با سیماب و چون روی کمیاب است اکثرا شتباه بمس زرد مینمایند * طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی *

* فلفل * بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام و بکسرهرد و فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپای و بیونانی پشور یقون و ارنیفس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند * ماهیت آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک دکهن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از نهال نیچ و بیاره و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از ان کوچکتر و در ملاست از ان کمتر و مدور شکل شبیه ببرگ

لبلاب و از آن ضخیم‌تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دار و در هر خوشهٔ دو بیست دانه متصل
بهم شبیه بخوشهٔ بقم و توت بزرگی و بطول یک و بند انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگتر از دانهٔ
کشنیز و بقدر نخود و کوچک و پیچ‌پیچهای بسیار باریک و پیوسته بخوشهٔ آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد
و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی
باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب و ذو وه و لیکن بزرگتر از خوشهٔ عنب
الثعلب و کوچکتر از خوشهٔ ذره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید
همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل بعضها پوست سیاه دانهای بسیار رفته باشد و آن جدا گشته سفید میگردد
و درختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده
شد که پوست سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید
آن نازکتر و شکنج آن کمتر و اندک املس و گویند بری و بستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم
و رائحهٔ آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن است * **طبیعت** سیاه آن در آخر سوم و سفید و با مقشر از پوست سیاه آن
در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته * **افعال و خواص** آن
محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضاء الراس مقوی حافظه و اعصاب و جهت علتهای عصب بسیار
مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن در آن جهت فالج
و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریرهٔ تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویهٔ قابضه جهت امراض
مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش
جوشانیده باشد و همچنین سنون بدان بجهت درد دندان گرم خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن
و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیهٔ غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظهٔ مبرودین و
دافع جذام و ریاح و مغص و با برگ غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن
مانع قولنج ریحی و بلغمی اعضاء العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضاء الصدر جهت دفع سرفهٔ
بارد رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیهٔ ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلغم در سینه
بدستور با لعوقات و حبوبهای مناسبه اعضاء النفض مدر بول و حیض و با ادویهٔ قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض
و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه الاورام والبثور
والزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داخس و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زائل
شده از قوبا و غیر آن با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با نطرون بنهایت جالی
بهق و سرخ کنندهٔ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات
جهت تهیج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الآت المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن
نیست دوائی السموم بادزهر سموم و آشامیدن آب جوشانیدهٔ کوبیدهٔ آن در آن جهت دفع سمیت مارگزیده و عقرب
گزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید

وثالثهن بدهن آن نیز وحکمای هند میگویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مارگزیده آنرا بخاید اگر حدت آنرا دریابد زهر در آن چندان اثر ننموده و اگر درنیابد زهر بسیار دران عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص از سم و یا تاثیر آن که تا بچه حد است اضرار مصدع محرورین و مخشن صدر و حلق و مضر جگر حار و گرده و کسانیکه خون در رایدان ایشان وفور داشته باشد و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل گرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حارهٔ حاده مصلح آن ادهان بارده و در محرورین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه و آن بدل سیاه و آن یکونیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و مخال و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فلفل السودان * بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن گفته اند دانه است املس شبیه بحلبان و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از انجا بمصر می آورند و اهل بلاد بجای فلفل مستعمل دارند * طبیعت آن در آخر درجه سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و عدل مبرودین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آنرا کاچ مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر و گیاه تا بیک ذرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آلوچه و از آن بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر بند انگشت و مستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظ تر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم حب زماثل و از آن کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از آن است و اختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر بنحوی است که صاحب تحفة المؤمنین نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف گوید کسیکه گاهی آنرا نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او را بچشم او سوزش بسیار میکند و تورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ تخم آنرا آورده اند و در بنگاله در بعضی باغچها میکارند برگ آن از آن اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آلوی سیاه و پوست آن بعد رسیدن سرخ و باشکنج میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست *

* فلفل الماء * ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن نقل زرعی و دانهٔ آن ریزه مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رائحه و سریع الهضم میگردانند و بیخ آن طولانی و بی منفعت * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و هاضم شربا و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه برآمدن و رافع آثار و کمنة الدم تحت عین الزرقة ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش مزمن صاحب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

* فلفل موبه * بضم میم و سکون واو و فتح با و ها بهندی ببپلا مول بلام و ببپلا مور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت

فلفل السودان

فلفل الماء

فلفل موبه

اهل هند اشم بیج است و پیپل نام دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت * ماهیت آن بیخی
است گره دار و بعضی متشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست
* و در طبیعت و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل * امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خناق
آن بتنهائی و با مویز و با غرغرهٔ آن با طبیخ مویزج جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء
و النفض و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق
النسا و نقرس و اوجاع بارده و ربجه و تشنج شدید النفع و قویتر از دار فلفل شربا و ضمادا بدل آن بوزن آن دار مشک و دو ثلث
آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز گفته اند مضر محرورین و مقلل نور بصر و منی است

* فصل الفاء مع النون *

* فنجیون * بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده * ماهیت آن
نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمیشود و طرف ملاصق
بر زمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و باز و زوایای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی مدور و یک بقدر
شبری و گل آن زرد و زیاده بر ده روز نمیماند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع
نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازهٔ آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده نواب علویخان معتمد الملوک
قدس سره نوشته اند ممکن این نبات صنفی از تنباکو باشد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
محلل ریاح الصدر نگاه داشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفهٔ مزمن او ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحهٔ
سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشایندهٔ اورام دملها و التیام
دهندهٔ زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است *

* فنک * بفتح فا و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بترکی قرقاس نامند * ماهیت آن پوست حیوانی است
از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی
گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فرو ثعلب روس است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته
پوست طائری است سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد * طبیعت آن بقول انطاکی گرم
در سوم و معتدل و با خشک در اول * افعال و خواص آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت
فالج و لقوه و رعشه و خدر و باقلحماف و نومی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست
و بقول انطاکی و غیره آن گرم و معتدل تر از سمور و سرد تر از آن و گرم تر از سنجاب و قاقم * افعال و خواص آن پوشیدن
آن موافق جمیع امزجه خصوصا پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مغثی است *

* فصل الفاء مع الواو *

* فو * بضم فا و سکون واو و مشدده لغت یونانی است و بیونانی بثوریدوس و فوله نمز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شمسنره
و سرسنبل و بهندی چهال کری نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن
زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مائل ببنفشی و پر گره و گل آن شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و

بیخ آن سطبرا شقر و اشتها ف آن با شعبهای کج فرو رفته و مانند بیخ اذخر و ریشهای خربق و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی
و اهل انطاکیه آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آنرا نبطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد
از مطلق آن در مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بهرنکی فوبا کینوم و صغیر را فوبارو م گویند بهترین آن
بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیخی
است یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس
مینمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم * **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک
* **افعال و خواص آن** مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفض و غیرها آشامیدن یابس و طبیخ آن جهت علل باردهٔ
سینه و درد پهلو و مغص و مدر و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیهٔ عرق و باقوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب
مفید مضر گرده * مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است

* **فودنج** * بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و با بودنک فارسی است و فودنج
بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی هیزا رنا و بیونانی فوتنایا و فیلا نیز و برومی ارنقانون و بعربی حبق نامند
* **ماهیت آن** سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیجن و اهل اندلس بلاثه و مصر فلیه و اهل شام صعتر
گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل باستداره و نازک و نرم و طعم و رایحهٔ آن شبیه بفودنج نهری
است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان * **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن**
بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفض و غیرها جهت کزاز و تنقیهٔ فضول سینه و معده و بوزش آن رنوان و غثیان
و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی
و فرزجهٔ آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن الغم سنون سوختهٔ آن جهت تقویت لثه العلب
بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنهٔ نهری و نیز نوعی از
پودنه بری را برگ دراز و نرم مایل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است
و فودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیجن اغریا و بفارسی پودنهٔ کوهی نامند و گویند مشکطرا مشیع است * **ماهیت آن**
نبات آن بسیار تند رایحه و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برگ مشکطرا مشیع
شبیه ببرگ صنفی از نمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن
شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرا مشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* **فودنج نهری** * ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنهٔ بستانی و دو نوع میباشد نوعی را
برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیمتر و خشن‌تر از بری و شاخهای آن بزرگتر و باریک و بر زمین پهن و گل آن بنفش و در
کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و
ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازهٔ خوشبوی آنست و جبلی
اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصارای قلس شاخهای آنرا در ایام عید بر سر میزنند مانند
تاج و در آب نیز میباشد از نهران ایام * **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیه

وجو هر لطيف الاذن قطور آب آن نيمگرم جهت كرمي كه در گوش بهم رسيده باشد اعضاء الصدر وغيرها آشاميدن طبيخ آن جهت نفس انتصاب وداء الفيل وتپ بلغمي وسوداوي وجذام وجرم آن با عصارهٔ تازهٔ آن با عسل مدر بول وعرق و با شراب جهت هيضه وفتق عضل وبا سكنجبين ورب وبا شربت انار جهت رفع غثيان وقي صفراوي وفواق ولطول آن جهت رفع زردي يرقان وبا عسل ونمك جهت رفع كرم معده وحب القرع وحمول برگ آن جهت احتباس حيض وقتل جنين و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سياهي جلد وعرق النسا السموم آشاميدن آن با شراب جهت سموم وضماد خشك آن بر مواضع لسع هوام موجب تقرح وجذب سميت آن وذرور آن در مواضعيكه كرم متكون شده باشد رافع آن مضر باه وكرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن يكدرهم بدل آن نعناع ونزد بعضي قردمانا است

فوذج بضم فا وسكون واو وفتح ذال معجمه وجيم معرب از پودهٔ فارسي است * ماهيت آن مايهٔ مري وبعضي ترشيها است وآنرا از آرد گندم وآرد جو ميسازند تا خشك كرده وعند الحاجت بكار ميبرند وذرقرابادين كبير صنعت آن تحرير يافت ودر مري نيز * افعال وخواص آن ضماد آن با سركه وروغن گل جهت جرب وخارش بدن ونضج دماميل وتحليل اورام مفيد جهت آنكه محلل قوي است وبعضي در ان ادويهٔ خوشبو با سركه اضافه مينمايند بحسب احتياج ومطالب وخوشبو در آفتاب مدتي ميگذارند تا بعمل آيد

فوفل بضم فا وسكون واو وفتح فا ولام وبفتح اول نيز آمده گويند معرب از كوبل هندي وبسريانى فوفلا وبرومي اروسيمون وبيونانى صبوطوس وبهندي سپاري نامند * ماهيت آن ثمر درختي است كه در هند ودكهن وبنگاله بهم ميرسد ودرخت آن باريك وبلند تا بيست ذرع دست وبقطر يك شبر تا دو شبر وبر سر آن شاخها رسته شبيه بشاخهاي نارجيل ونخل واز ان كوتاه تر وبرگهاي آن نيز شبيه بدان وليكن كوچكتر وباريكتر وثمر آن در خوشهٔ مانند خوشهٔ خرما وكوچكتر از ان وپوست دانهاي آن در خامي سبز وبعد رسيدن سرخ رنگ وبعد از خشك شدن سياه ميگردد وبعد رسيدن خوشهاي آنرا بريده دانهاي آنرا جدا كرده خشك نموده آنچه خوب رسيده است در آب جوش ميدهند وپوست آنرا جدا ميكنند وآن پوست خشبي ليفي است واندك ضخيم وابن فوفل را بهندي سپاري چهاليه نامند يعني پوست جدا كرده زيرا كه پوست اخشاب ومبوهٔ چيني را بهندي چهال گويند پس آن دانها را خشك مينمايند وهر يك بقدر جوزبوا كوچكتر وبزرگتر از ان بعضي مدور وبعضي اندك مفرطح وبعضي صنوبري شكل خواه طولاني وخواه غير طولاني وپوست آن اندك جوزي رنگ ميباشد وانچه بكمال نارسيده ويا پوست آنرا نكاه ميدارند كوهه نامند ولهذا مطلق غير مقشر خام تازهٔ خشك ناكرده را كوهه خوانند وفوفل مطلقا دو قسم ميباشد بنگالي ودكهني وهر يك نيز بر چند قسم وازبنگاله آنچه مقشر وخشبيت وزمختيت آن كمتر ومغز آن سفيد با رگهاي زرد مائل بسرخي تيره وريشهٔ آن شبيه بريشهٔ مغز نارجيل ومدور وصنوبري شكل است آنرا سپاري چهاليه نامند واهل بنگاله وهند قاطبة ورق كرده يا ريزه ريزه بقدر نخود كرده آنرا با برگ تانبول ميخورند آنچه بسيار زمخت و خشبي وتمام آن سرخ رنگ است آنرا چكني نامند وان بيشتر مستعمل در سنونات است وقسم اول بهتر ودر همه بلاد بنگاله ميشود وليكن بوفور چاندپور ونواح آن كه دهي است از دهاي بنگاله قريب بجهانگيرنگر جاي ديگر نيست ود رانجا سالي قريب يك لكه روپيه بيشتر تجارت آن ميشود ودكهني آن نيز اقسام است بهترين آن همه قسمي است كه آنرا چكني دكهني نامند يعني چرب وآن بهن سپاري ميباشد وكم ريشه ونازك وزمختي آن كمتر ودر خامي آنرا مكرر در آب جوش ميدهند

پس چیزی سنگین بر ان میگذارند تا در مطرقه اند که میکوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب باکات هندی پس برآورده خشک نموده خوب میمالند تا نهایت آنرا تا براق کرده
و از آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از آن را در دهان نگاهدارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه نچنین باشد بمراتب از آن پستتر و نیز قسمی از دکهنی در نهایت مدور صنوبری شکل میباشد
سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سفوفات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی میسازند و لیکن بخوبی دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی
مائل مخروطی شکل مائل بامتداد با عفوصت بسیار و با اندک تلخی و این را چکنی مینامند و این در سفوفات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی می نامند و بعض متمولین با برگ تانبول میخورند و بعضی بتنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول
که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از آن تیره تر و این را سپاری کهوپره گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علیحده نیست در میان نوع سوم دانها بدان صفت یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که پیوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نو کرم ناخورده آنست و از نوع دکهنی چکنی براق آن که چون در دهان نگاهدارند زود بتحلیل و نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد # **طبیعت** مطلق ان در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل # **افعال و خواص** آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کنندهٔ اعصاب و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و رونی و قلاع و امراض حارهٔ دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع ارجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل بعصو بری و غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آنرا بیاشامند مضر صاحب سنگ گرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کثیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در کوشها ازدهن مواد مبدان #

* **فوه** * بضم فا و تشدید و او و مفتوحه و بعربی عروق الصباغین و فوهٔ الصبغ و بیونانی دوندرلوس و بفارسی روناس و روده کس و رودانک و بهندی مجیٹهه و بترکی روبه و فوهٔ صغیر را بلاطینی الیبسم و ببربری روبه منور نامند * **ماهیت** آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مسند بر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و

در ان تخم آن و منبت آن سنگ لاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازهٔ رنگین و سرخ آن * طبیعت ان در دوم گرم و خشک * افعال و خواص ان مفتح سدد اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به انحسی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و یکدرم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبید جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازالهٔ سپرز و تنقیهٔ جگر و تفتیح سدهٔ آن مدر و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض باردهٔ عصبانیه و سعفه و حزاز و توبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم خوردن سائیدهٔ آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن بتمامی رافع سم هوام و هر جزوی از ان بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار و قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویزمیاه نیز گفته اند و گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن در پارچهٔ قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب آنها است *

* * فصل الفاء مع الهاء * *

* فهد * بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده * ماهیت ان حیوانی است از جملهٔ سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنگ و شکل و از ان کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر النوم و الغضب و مادهٔ آن جلد تر و شکار کننده تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد و گوشت سگ بخورد شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه صید با ن نموده یزید ابن معاویه بود * طبیعت ان گرم و خشک * افعال و خواص ان در حرف الیاء مع الواو در یوز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش از ان مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بد ند ان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی گزیده است و مذکور شد

* فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه *

* فیروزج * بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزهٔ فارسی است * ماهیت ان سنگی است رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان و معدن آن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بدخشان نیز میشود و بهترین همه نیشاپوری کهنه بزرگ رنگ صاف پاک سان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابواسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد و بعد از ان فتحی و ازهری پس سلیمانی پس درنوئی پس آسمان گونی که آنرا خاکی نیز نامند پس عبدالحمیدی پس اندلسی پس گنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بدخشان که میشود از ین نوع است و مادهٔ تکون آن کبریت جید است و زیبق قلیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم میرسد مائل بسفیدی است که شبانکی و شیربوم گویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنگ و فاسد میگردد بعد یکه تمام آن بد رنگ و فاسد

فیروزج

میشود وآنزمان آنرا مرده نامند وگفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزهٔ کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت وتخلخل بزودی بوسیدن چربی وعرق وغیره فاسد وبدرنگ میگردد # طبیعت آن در اول سرد ودرسوم خشک # افعال و خواص آن مفرح وباقوت تریاقیت اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم ودمعه وبیاض وتقویت روح وباصره ورفع شبکوری وفتق طبقهٔ قرنیه وسائر طبقات حادثه از ضربه وورم خواه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ مرکب وباعسل جهت صرع وسوز وتفتیت سنگ کرده ومثانه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه ویا ترکیب معاجین وغیرها جهت تقویت دل ومعده ورفع خفقان واسهال وقرحهٔ امعا وسائر جراحات باطنیه وقروح وشخه السم باد زهر جمیع سموم نیمدرم آن ویکدرم آن با شراب جهت سموم قویه وثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیة مجرب مضر کرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هرکه هرکه از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بدباشد مقدار شربت آن نیمدرم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب ومانع خوف وفیروزی برخصم ودارندهٔ آن از غرق در آب وزسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند وتختم بدان مانع نزدیک شدن مار وعقرب است بصاحب آن ونگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره ودیدن رؤیت هلال بدان باعث یمن وبرکت وچون با اجسام نرم بکند ارند صلب گرداند ومکلس آن تکلیس معادن وتثبیت نفوس ماربه نماید #

فیل # بکسر فا وسکون یا ولام معرب ازپیل فارسی است وبهندی هاتی وهتهی وگج نیز بفتح کاف عجمی وجیم وبهرنگی آل فانطه وبانگریزی الیفنت نامند # ماهیت آن حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات واز جملهٔ مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم ماضیهٔ سالفه مسخ گشته اند وبعد از سه روز مرده اند وانواع میباشد از کربه ومرکه وغیرا نها ومجنس ازینها کربه کبیر جثه وبا دست ویاهای اندک کوتاه ومرکه بلند وتا هفت ذرع دست ازناخن دست تا استخوان شانهٔ آن وازین زیاده هم ونرآنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن برآمده رخمدار بطرف بالا وبعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست وزیاده هم بلند میشود که برآن تختی وباچارپایه بسته بران بعضی از هود عماء نشسته میخوابند ودندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد وبعضی کمتر وبا فی غیر مجوف وهرچه تجویف آن کمتر وضخیم تر راست وسفید باشد بهتر است وآنچه را صید کرده اند هر سال ویا یک سال درمیان ازسر دندان آن قدری مقدار نکشیر ویا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی گردد وحلقهای برنجی بران می اندازند تا منشق ومنکسر نگردد از تابش آفتاب وصدمات وخرطوم آنرا بهندی سوند نامند وبجای بینی آنست ومجوف وپیچیده میشود وازان تنفس مینماید وآب را بدان بدم میکشد وپیچیده درده ان خود ریخته میخورد وکاه وغیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند وبدندانهای اسیا کوتاه خرد کرده میخورد ودرخرطوم آن زور بسیار است وآن درکوهستان جینتا ونیره واسلام آباد که در بنگاله اند وآشام ودرصوبه اوده ودرکورکهه پور وغیره ودکهن وسرندیپ ومالدیپ وحبشه وجاهای دیگر نیز بهم میرسد ومیکویند نادرا درجوف دندان بعضی افیال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرگی بهم میرسد وآنرا گج موتی بلسان اهل هند مینامند ودندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه باریک تا بیک شبر ونیم وبا اندکی زیاده بران ودندان فیل را بعربی عاج نامند وبهترین اجزای آنست ومفصل پاهای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا واسفل یکی قریب بیک ذرع بالا ودیگی نیز قریب یکذرع بناخن آن ولهذا در وقت نشستن وخوابیدن

اولاد ستها را از پیش در از میکند پس پاها را می خوابانند و ازکرمای بسیار متأذی میکردد و هرگاه تپ نمود بزودی میمیرد ومدت حمل آن هژده ماه کفته اند ومیکویند عمر آن مثل انسان است * طبیعت آن سرد و بسیار خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض وغیرها اکتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم ومقوی آن وآشامیدن هرروز دو درم برادهٔ عاج باماء العسل ویا باآب وعسل مقوی حافظه وذهن ورافع درد مفاصل وپهلو وبا آب ویا ادویهٔ مناسبه حابس اسهال و نزف الدم وبا شراب وبا ماء العسل تا یک هفته جهت حمل وبدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ آنرا باد ومثقال نبات سفوف نمایند وشب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است وبا آب پودنهٔ کوهی ویا نهری چند روز پیهم مانع از دیاد جذام است وذرور سائیدهٔ آن باهم وزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر وآشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب کفته وحمول سرکین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نکردد وکویند اکر بر درخت بارد ارینداند وبا بران بمالند دیکر بار نیاورد وبخور آن رافع تپهای مزمنه وکریزانندهٔ هوام وطلای آن رافع کلف وآثار جلد وقمل ومحرق آن جهت سعفهٔ رطبه والتیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم وطلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم وباخون کشف ویا بیضهٔ آن تریاق جمیع سموم وخوردن یک قیراط از خصیهٔ آن باآب کاسنی رافع ذرب واسهاله مزمن وفرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج برعضویکه استخوان آن شکسته ودر آن مانده باشد جاذب ومعین بر اخراج آن وتعلیق آن برکردن انسان خصوصا اطفال ومواشی در پارچه بسته مانع ضرر وباو طاعون وصرع وام الصبیان واکر بر درخت زنند ثمر آن شیرین کردد وتعلیق پوست آن رافع حمی ربع وحمیات نائبه ودر حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة والسلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج وبار از ائل میکرداند وبخور اندکی پارچهٔ خشک خرطوم آن رافع بواسیر است *

* فیلجوش * بکسر فا وسکون یا ولام وضم جیم وسکون واو وشین معجمه معرب فیل کوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است وکفته اند لوف العقد ولوف الجعد ولوف الحیه است وکفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصارهٔ آنست وکشندهٔ فیل است

* فیلزهرج * بکسر فا وسکون یا ولام وفتح زای معجمه وسکون ها وفتح راء مهمله وجیم معرب پیل زهرهٔ فارسی است جهت آنکه کفته اند کشندهٔ فیل است * ماهیت آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست وکفته اند که نوعی از لوف کبیر است وکفته اند خود نام حضض هندی است وکفته اند نام زهرهٔ فیل است وجهت آنکه آن عصاره را در کیسهٔ چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد ویا بجهت آنکه کشندهٔ فیل است ولهذا مسمی بدان کشته وحضض هندی در حرف الحاء مذکور شد وکفته اند ثمر آن بقدر فلفل است * طبیعت آن معتدل در حرارت وبرودت * افعال وخواص آن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان وآشامیدن طبیخ برک وشاخ آن جهت ادرار حیض وبدستور آشامیدن عصارهٔ آن مقدار شش درخمی تا دوازده درخمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینة طلای آن بتنهائی ویا با زیت مقوی موی است *

* باب بیست ویکم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها قاف است *

* * فصل القاف مع الالف *

* قاتل الکلب * ماهیت آن خانق الکلاب است ونزد بعضی اذارقی است * طبیعت آن بسیار کرم وخشک

* افعال وخواص آن آشامیدن آن محلل نفث الدم ورعاف وکشنده کک است بزودی وسائر حیوانات وانسان نیز *

* قار * بفتح قاف والف وراء مهمله ولزد عوام معروف بقیرست وکسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است وآنرا العل معبری وقیقهروقیقهرخوانند وان شاء الله تعالی درهمین باب مذکور خواهد آمد * ماهیت آن چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد ودربلاده هیت ونواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود وآن درحین برآمدن سیال میباشد وبعد از ماندن زمانی صلب میگردد وبعضی مردم برای آنکه زود صلب وقابل آن گردد که برکشتیها ودیوارها وصحن حمامها وحوضها بمالند چنانچه رسم ومعمول اهل بصره وبغداد ونواح آنهاست قدری خاک داخل مینمایند وقوت آن تامی سال باقی میماند وقریب است بقفر الیهود * طبیعت آن درسوم گرم وخشک رقیق آن که سیال نامند احرا صناف آن است وصلب آنرا جبهی گویند وخشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط وتحلیل آن زیاده * افعال وخواص آن اعضاء الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه وجالب رطوبات رقیقه از دماغ وعضل فکین وبرودت آنها وثقل زبان ولکنت وعسر تکلم وضرس یعنی کندی دندان وفساد لثه را زائل کند ورنگ رورا نیکو سازد ونیز اخلاط لزجه معده رامنضج * اعضاء الغذاء ونیز مضغ آن معین بر هضم ومسخن معده وبلع آن براکنده کنندهٔ ریاح ومانع تغیر آب وطعام وفساد هوای وبائی واعانت بر هضم وتقویت معده وکبد وطحال وآشامیدن آب درظرف قیراندود مانع غلظت وتغیر ودافع ضرر آن ورافع طاعون واستسقا ومحلل نفخ ریاح ومسخن اعضای باطنی است وگفته اند نگاهداشتن آب درظرف قیراندود مانع غلظت وتغیر آن ومداومت اکل آن مورث قروح مثانه وگاه مؤدی بسحج امعا میگردد وسزاوار است که کسیکه اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تاباعث قرحه وسحج نگردد مقدار شربت آن تا یکمثقال وزیاده بران مجوز نیست بدل آن قفر الیهود وسائر خواص نیز مانند آن وضماد آن منضج دمامیل وخراجات ودبیلات ومحلل اورام وجابر کسور وزائل کننده وجع ضربه وسقطه وساختن شراب درخم قیراندود باعث رقت وسرعت خروج آن از بدن وهرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین وبلغمی مزاجان وخمار آن خفیف تر *

* قاطانیقی * بفتح قاف والف وفتح طاء مهمله والف وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف ویا وقاباطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است * ماهیت آن نباتی است برگ آن کوچک شبیه ببرگ آس وزیتون ودوصنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه وبیخ آن باریک مانند بیخ اذخر وششی و باهفت سر دارد وچون خشک شود منحنی گردد سر آن بسوی اسفل ودر شکل شبیه بناخنهای حدأة مرده وصنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک وبیخ آن مانند تخم زیتون وبرگ آن نیز شبیه ببرگ زیتون در رنگ وشکل وبزرگتر از آن وثمر آن کوچک بقدر نخودی وسرخ وسوراخ سوراخ * افعال وخواص آن آشامیدن آن بشرط آنکه درحین آشامیدن بقصد محبوب وماده را وبیاشامند باعث محبت وتعشق است ودربلاد بطالبه آنرا مستعمل دارند درد وستی وگفته اند تعلیق آن مانع تعشق است *

* قاقالیا * بفتح دو قاف ودو الف وکسر لام وفتح یا والف لغت یونانی است وبعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است وشاید غیر آن باشد * ماهیت آن نباتی است برگ آن سفید وبزرگ وساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده وبر آن گلی شبیه بگل نباتی که آنرا بروا نیا نامند وچون گل آن ریخت حبی از آن ظاهر میگردد وآنرا بیخی است با قوت مجففه وبی

لذع منبع آن کوهستان * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن لیزنا شتا جهت رفع خشونت قصبهٔ ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ کردد و یا العوق ازان سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا ازان عصارهٔ بیرمی آید که نافع است امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس است و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تملید و مانع لذع و تشنج آنست

قاقله

* قاقله * بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیلداوس و بسریانی شرفیون و شوشما و بفرنکی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الایچی نامند * ماهیت آن از جملهٔ افاویهٔ عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقلهٔ کبار نامند و صغیر را قاقلهٔ صغار و قاقلهٔ کبار را قاقلهٔ ذکر و هیل ذکر و قاقلهٔ زنجی و بهندی بر عد الایچی نامند

* ماهیت آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برک آن شبیه ببرک انار و ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انکشت و کوچکتر و بزرکتر ازان و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ قمعی و برآمدکی و چون خشک کردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق کشته دانهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برائحهٔ کافور و با اندک حدت و در تازکی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل کردد و قوت آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحهٔ آن زائل و قوت آن باطل میکردد و آنچه از غلاف برآمده تا یک سال و انطاکی نوشته که برک آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که برک آن شبیه ببرک جواری یعنی ذرة است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انکشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیکری نیز چنین مسموع شده و طول برک آن را تا دو شبر کفته * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن و در بعض طبائع این الذوا نفع از صغار آنست و بیشتر با برک تانبول یعنی پان میخورند و دیکر در ادویه و معجونات و غیره بمصرف می آید و داخل طعام نمیکنند و سنون پوست کوبیدهٔ آن و بدستور دانهٔ آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و کویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقلهٔ صغار است *

قاقلهٔ صغار

* قاقلهٔ صغار * و آنرا نیز شمشر بضم دو شین معجمه و میم و شوشمر و خیربوا و هیل بوا و هالبوا و هیل انثی و بهندی بکجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیکر وجود ندارد و نبات آن تا بقد ذرع و برک آن بقدر برک انار و ریحان و پهن تر ازان و ثمر آن خوشه دار و هر دانه ازان در غلافی بقدر مغز پسته و بزرکتر و کوچکتر ازان و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میکردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشهٔ اندک قمعی و برآمدکی و مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و ازان روئیده و رسیدهٔ آن چون خشک کردد خود بخود و یا باندک صدمه شکافته دانها از جوف آن برمی آید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقلهٔ کبار مکر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و ما بین آنها پردهٔ سفید رنک نازکی که بواسطهٔ آن بهم اند انها میرسد و در تازکی در ان رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوئی و چون خشک کردد زائل شود و پوسته

آن سفید کردد وطعم دانهای آن اندک تند وخوشبو وبعد خائیدن آن دهن اندک سرد کرده وچون کهنه شود مایل بتلخی شود وحدت رائحهٔ آن روبکمی وپوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بی بو وبی طعم وقوت آن باطل کردد وبالجمله قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در دوم کرم وخشک وباقوت تریاقیت وقابضه * افعال وخواص آن مفرح وملطف وجالی ومحلل وخوشبو کنندهٔ عرق ورائحهٔ دهان اعضاء الراس المفرخ کوبیدهٔ آن در بینی که عطسه آرد جهت صداع ریحی وصرع واغماء وذرور آن در کوش جهت تسکین وجع آن ومضغ آن خوشبو کنندهٔ دهان وپوست ودانهٔ آن مقوی لثه مضغا وذرورا اعضاء الصدر والغذاء والنفض ناشف رطوبات صدر وحلق ومعده ومقوی قلب وجهت خفقان بارد وتقویت معده وتسخین ورفع بادات آن وغثیان وتهوع وقی ووجع معده بارد ریحی وآوردن جشا وانهضام طعام به تنهائی ویا با ادویهٔ متناسبه وجابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن ویا آب مصطکی وآب انار جهت قی وغثیان وتقویت معده وجوش دادهٔ نیم کوفتهٔ آن خصوص باپوست در کلاب ویا آب جهت رفع غثیان وتهوع وهیضه وقی وبدستور بابرک پودنه ویا نعناع یا آب ویا با کلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد وتفتیح سدهٔ آن ویا تخم خیارین اجزای متساوی بروزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ کرده ومثانه الزینة الکل وذرور آن خوشبو کنندهٔ عرق رد وهمه افعال اقوی از کبار آن مکرر تقویت معده واطباء برعکس این نوشته اند شاید قاقلهٔ کبار که در حبشه وزنج وجاهای دیگر غیر بنکاله میشده باشد چنان بود وانچه در بنکاله میشود ومکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر صدر ورئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه ونصف آن حب بلسان وبوزن آن قاقلهٔ کبار است وصنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت وخواص آن تحریر یابد *

* قاقلی * بفتح قاف والف وکسر قاف ثانی وفتح لام مشدده والف مقصوره وبتخفیف لام وبضم قاف وکسر لام ویا نیز آمده لغت قبطی است وبعربی قلام کرمان وفلاح ورجل الفروج وبفارسی کاکل وکاکسروشا با ناك ونیز بفارسی وترکی شوره وبیونانی مروسیمون وبرومی آوردقیون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه باشنان وحرف وبزرکتر وسبزتر از ان ورطوبت این زیاده بران وبا شوری وبورقیت وتلخی وقبضی اندک وربیعی است ودر حوالی بحر میروید ومردم با ماست وشیر میخورند وشتربان راغب ومرافق مزاج آن ومنبت آن شورزارها وخرابها * طبیعت آن در آخر دوم کرم وخشک وبعضی ادویه در اول نوشته * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء خوشبو کنندهٔ جشا وهاضم انچه در بطن باشد وقلیل الغذاء با بورقیت ولزوجت ولهذا مسهل ومخرج ما فی البطن است وآب افشردهٔ آن مسهل ماء اصفر وبلغم اوقیهٔ آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب وشکر سرخ رافع ترهل وضعف معده ودرد کمر وپشت ورک اکر تپ نباشد وثقلی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی که دارد وباید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میکردد بلکه جوش نداده بیاشامند وبعضی یکرطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ میآشامند وفعل قوی مینماید وحبیش بن الحسن کفته با شکر سرخ رلبلاب وشاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفض مدر بول وشیر وزیاده کنندهٔ منی ومحرک باه خوردن تر وتازهٔ آن وکفته اند مجفف ومسخن وقاطع منی است مانند سداب ومبرد قوی است مانند کاهو وکافور وتخم آن در اسهال زرد آب اقوی وکفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم واز آب عصیر آن در ثلث رطل با ده درم شکر سرخ ویحتمل که این رد ونتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست *

* قاقم * بفتح قاف والف وضم قاف ومیم * ماهیت وطبیعت آن پوست حیوانی است شبیه بسنجاب وابرد وارطب
از آن وپوست آن شبیه بپوست لنگ وقیمت آن بیشتر از سنجاب وفرو بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور و ولایق ابدان
معتدله وگفته اند فرو آن گرم تر از فرو سنجاب ولباس ملوک وسلاطین است وگفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه
وبزرگتر از موش ودم آن کوتاه وسفید رنگ وسر ودم آن سیاه * افعال خواص آن شبیه بفنک است *
* قانصه * بفتح قاف والف وکسر نون وفتح صاد مهمله وها لغت عربی است وبیونانی شعر میون وبرومی کبایان وبفارسی
سنگدان وبهندی پتهری گویند وتوهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند * ماهیت آن
بمنزله معده است از برای طیور وگفته اند بجای مصارین وامعا است واول اصح است وبهترین همه قانصهٔ ازغریه جوان
است وبعضی گفته قانصهٔ بط است پس دجاج سمین وباید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر
* طبیعت آن بطبیعت طیر ماخوذ از آن برمیگردد * افعال وخواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیرالغذا
ومولد خون صالح ورافع خفقان وقانصهٔ دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید وچون هضم نیکو یابد خون محمود
از آن تولید مییابد ولیکن مولد قولنج وبطئ الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند وطبخ
کامل دهند که خوب نضج یابد وباسرکه ومری ونمک بخورند وپوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس چون خشک
نموده سوده باآب سرد بنوشند جهت درد معده واستطلاق بطن وزلق الامعا مفید واین پوست از حیوان لاغر خشک بهتر
از فربه آن واقوی است ودرین فعل قانصهٔ حباری گرم وخشک واکتحال آن جهت تحلیل آب نازل درچشم وجلای آثار نیز مؤثر
* قاوند * بفتح قاف والف وفتح واو وسکون نون ودال مهمله * ماهیت آن ازادویهٔ مجهوله است یعنی اصل آن معلوم
نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی وجمعی حیوانی دانسته اند وگفته اند که دربلاد ترک مرغی است که آنرا
قاوند نامند واین شحم آنست وآنرا شحم قاوندی نامند وبعضی گفته اند پیه طائر هندی است وبعضی پیه سگ آبی دانسته
وبعضی دهن مغز ساق ایل گفته وبعضی گفته دهن ماهی است وبعضی گفته ازجوف سنگ سیاه برمیآید اقوال دیگر نیز دران وارد
است وازانجمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه وبی بو که ازحبشه ونواح یمن وهند آورند وآنرا شحم قاوندی نامند
ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در ان همه بی اصل بلکه دهن ثمر درختی است
که درکوه کاروون که کوهی است برکنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند وآن کوه تا به خطا وچین کشیده وما بین
هند وان بلاد واقع است وآن ثمر بقدر بادام بزرگی ومجسم کرده بزی است مغز آنرا سائیده درآب جوش میدهند وکف
میکنند وکف آنرا باتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تامائیت آن برطرف گردد وروغن خالص بماند وملاحظه
مینمایند که نسوزد پس صاف مینمایند وبعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد ونزد عامهٔ اهل هند معروف بشحم شجری
است وبعض اوقات مغز مقشر آنرا بگلهای خوشبو مانند یاسمین ابیض ویا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده مینمایند
مثل مغز بادام یا گل بنفشه وگل سرخ پس از آن روغن میگیرند ودر زمستان شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند
* طبیعت آن گرم وخشک دردوم وگویند گرم مائل بخشکی است * افعال وخواص آن محلل ریاح غلیظه ومحرک
باه وآشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعابها وحریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه منقرح وضعف اعصاب واوجاع
بارده وسائر اوجاع ظهر وخاصره وورک وزانو وغیرها وتقویت باه درهنگامیکه غیرمادی بلکه ساذج باشد مفید مقدار

شربت آن تا شش درم و بدل ستوریك وزن بلسان جهت امراض مذکوره نافع

* فصل القاف مع الباء الموحدة *

* قبج * بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یك کلمه جمع نمیشوند مگر درین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن قبجه با مادر آخر آمده و نر و مادهٔ آن یکسان است و بترکی ککیلك و بهندی چکور و بسریانی چهلاو بیونانی سامیورا و برومی برد یقی نامند * ماهیت آن طائریست معروف بجثهٔ کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و هر آن ملون با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مختلط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و مادهٔ آن پانزده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضهٔ خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضهٔ آنرا بمنقار میشکند تا آنکه مادهٔ آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا مادهٔ آن از آن میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نه شکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یك نر دیگر را و بوان ظفر یابد با آن سفاد میکند و آبکی نغمه میدهد اصوات خود را هر قدر که ممکن باشد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت میباشد بر مادهٔ خود و بسا است که مادهٔ منتقل میگردد از رائحهٔ نر دیگر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را ببرف فرو می برد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از نغمات و اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا ست که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سرد سیر و کوهستان سرد برف نشین میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض جهت فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار و محرور المزاج و هوا ها و بلدان حاره مضر و با شراب صرف مصدع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و بدل ستور یا نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر گرما گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهرهٔ آن اکتحالاً جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشك بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشك کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشهٔ سفید و دارفلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضهٔ آنرا چون با سرکهٔ عنصل پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیهٔ صوت و رفع سرفه و نخام آن با گلروغن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای مرکب آن رافع کلف و نمش است

* فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانية *

* قتاد * بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز بعربی شجرة القدس و مسواک القباد و مسواک المسیح و بفارسی گون و نوارس و قویج نیز قسمی از آن است و اصح آنست که بفارسی آنرا کم بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان نامند * ماهیت آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده

از شاخهای آن بجهت آنما یند چنانچه از شاخها و اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن اکثرا زرد مایل بسفیدی و شتر آنرا بخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید وچون مواشی از ان چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و دران قطعهای سرخ رنگ و میوهٔ آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن بهیئت هستهٔ خرما و کثیرا صمغ آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک صاحب اختبارات بدیعی گرم و تر گفته * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحهٔ ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن باد هنبت و تازهٔ آن مانند مشعل میسوزد بدون روغن ۰

* فصـــــــل القاف مع الثاء المثلثة *

* قثاء * بکسر قاف و فتح ثاء مثلثهٔ مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیمو طمشور و بسریانی بوصینی و برومی قومیا و بهندی ککری نامند * ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل لجم و بهاره است مانند خیار بادرنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن از ان املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیارزهٔ کازرونی نامند و دوم از ان کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزهٔ نیشابوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشاپوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از ان و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطبع خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادر است و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و هو کو و کرکو است نه خیارزه * طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب * افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده اند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفض جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیدهٔ آن و نیکو است زیرا معدهٔ حار را و جاع مثل اکبر و مثانه و لیکن قلیل الاسمرار است و ملین بطن و مدر بول خصوصا سنگ کرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر درم با بولوسات با ماء العسل قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطیئ الهضم و الاستمرار ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیئ سریع الاستحاله ترببفساد است از ان مصلح آن نمک و نانخواه و زیره و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قویتر از مغز و لحم آن و از تخم قثد ضعیفتر و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکهٔ مواد ساکنه و یبوست و کوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که از ان بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثد است مصلح آن عسل و کمونیه و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری بلغمی و خشک کردهٔ آن جهت اسهال صفراوی نافع *

* قثاء الحمار * لغت عربی است و نیز بعربی مشط الذئب و صاحب ربفارسی خیارزهٔ اسونه و خیار خر و سه منک و کربز

قثاء

قثاء الحمار

و بیونانی شقوشینا و کسانیکه آنرا بریلای هندی دانسته‌اند توهم است زیرا که قثاء الحمار را زادریهٔ مسهله است بخلاف کریلا و گویند بهندی ما کر می و کهیری تلخ گویند و بعضی گفته‌اند که باول تلخ بری که کند وری گویند باشد و در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته‌اند نباتی است شبیه به نبات قثاء است و برگ آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ منبت آن صحرا و زمینهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بعد ادنی گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی و اقوا اجزای آن و مستعمل از آن عصارهٔ ثمر آنست و بعضی گفته‌اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست و اصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی اطریون نامند و بعضی گفته‌اند نباتی است سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بی خار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی‌تر از بلوط و سبز رنگ و نضج یافتهٔ آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیار زه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصارهٔ آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یک سال بر آن نگذشته و از ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر یا ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بثمر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یکیک را ببرند و بفشارند بر منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمانند تا از منخل و یا صافی بچکد و در آب شیرین بر آن ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف رقیق بالای آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن و یا بانیم وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچهٔ صافی اندازند و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور وارق کنند و بر روی خاکستر نرم بیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرپاس سه تو بر روی خاکستر نرم بیخته عصارهٔ غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته‌اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش با شیای چند مینمایند و معلوم نمیگردد و علامت مغشوش آن آنست که با وصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کراثی خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل * **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته‌اند * **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مرهٔ صفرا و بلغم خام و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفهٔ بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه و صداع بیضی عام بتمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لیکن بعد از تنقیهٔ تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن و عصارهٔ برگ آن از آن ضعیف‌تر و ریشهای بیخ آن قوی‌تر و ضعیف‌تر از سایر اجزای آن ضماد آن بر بنا گوش جهت

تحلیل ورم آن ومطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن ومضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان
بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب گرم کرده باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین
و ثقل سامعه حادث از ریاح ومواد غلیظه و بتنهائی گرم کرده کشندهٔ کرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و با روغن زیتون
یا زهرهٔ گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی
و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشردهٔ بیخ آن بقدر شش قیراط جهت
سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و با طبیخ نیم رطل آن با دو قسط
شراب و با آشامیدن هر سه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی هیزده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی و صفراوی آورد
و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت بمعده و بهترین ادویه است برای استسقا و بدستور آشامیدن
پوست آن بقدر چهار اکسوتاکه بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا باد و چند آن نشاسته واندک
سرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده بپر مرغی
آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سر بع ترخواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد
شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نه بخشد سویق با آب سرد و با سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند
و اطراف را بمالند و حجامه نا ری بدون شرط کذارند و اشیای قابضه و حابسهٔ قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل
آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصارهٔ
آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با سپخته و امثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفض
آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بزیر ناف
بمالند کرمها را بکشد و بر آورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آن را
در تحلیل بر دالا و اورام و ابتور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کنندهٔ دمامیل و جراحات
خصوصا با صمغ البطم و عصارهٔ آن درین باب اقوی است آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع
اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضا و خلل رانها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء و ضماد بیخهٔ آن با سرکه
و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد کل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد بیخهٔ آن
القروح والجروح و ذرور خشک آن بر جرب متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح
و ثآلیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و مداومت بآشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع
و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود و بر بواسیر بمالند زائل سازد و چون
ثمر تازهٔ رسیدهٔ آنرا ریزه ریزه کرده و با آب آنرا گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب
گرم گذارند چهل روز یا بیرون احکرنا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب و جذب فضول
و رفع کلف و بثور علی سبیه که بر صورت بر مآید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال آنها بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت
از عصارهٔ آن از ده قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یک درم
با آرد جو و کثیرا و از روغن آن تا یک درم و در حقنه ها از یک درم زیاده بکار برند زیرا که مضر محرور بن و ابدان

جمله ومقوي باه ومدر بول و باعث سحج است ومصلح آن در افراط تي اشياي مذكوره والعبه با دمان مناسبه است وچون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمايند بايد كه بتنهائي استعمال ننمايند كه مورث سحج است بلكه با مصلحات ومعينات فعل آن ومناسب طبيعت آن بكار برند وبهترين آنها صبر وقنطوريون دقيق وسورنجان وبوزيدان وكما فيطوس وقسط ومرو زعفران وسنبل الطيب ودارچيني وسليخه وزراوند مدحرج وانيسون وتخم كرفس جبلي و بستاني وجاوشير وسكبينج ومقل وتربد وملح هندي وحب بلسان با ماء العسل وعقيد عنب واقسام صموغ و روغنها واقل آنست كه يكدانك عصارهٔ آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربي ونيموزن آن گل ارمني ونشاسته سرشته بخورند وبا سقمونيا وشحم حنظل از ادويهٔ حاره استعمال آن جائز نيست وصمغ لوز كاسر ومبطل قوت فعل آنست

* قثد * بفتح قاف وثاء مثلثه ودال مهمله اسم عربي خيار ماكول است وبشيرازي خيار در ازوخيار بالنك وبخراساني خيار باد رنك وبهندي كهيرا وبفرنكي كوكوابرسنا مند * ماهيت آن ثمر نباتي است از قبيل لجم وبياره وبرمجا ورخود ميپيچد وبر زمين نيز پهن ميكردد وبرك آن پهن ومشرف بزرگتر از برگ قثاء مزغب وشاخهاي نورسته ونازك آن نيز مزغب وثمر آن انواع است بعضي سفيد ونازك طولاني وآنرا مصري وشامي نامند واين نوع در بعضي جاها طولاني تا يكذرع دست ميشود ولحم آن زياده ومغز وتخم آن كم وريزه ونوعي سبز مخطط واين نيز اندك طولاني وكوچك است نازك ولطيف وآنرا نيز شامي ومصري نامند وانچه بزرگ وسخت مائل باستداره وضخيم ومغز وتخم آن زياده و بزرگتر آنرا بلدي نامند وسبز ونيكاله نوعي ديكر ميشود اكثر ثمر آن مدور وبعضي اندك طولاني وپوست آن خشن ولحم آن كم وتخم آن زياده ونورس كوچك آن نازك وپختهٔ آن سخت وتخم آن بزرگ واين را بهندي لوتن كهيرا نامند ودر زمستان وتابستان نيز بهم ميرسد وآن دو نوع در كرما ودر همه انواع آن اكثري شيرين وبعضي اندك تلخ ميباشد وجمله انواع آن غليظتر از قثاء وبعد از رسيدن زرد ومغز آنها ترش ولحم آنها صلب ميكردد وبعض مردم لحم صلب آنرا مانند كل پخته ميخورند وازكل وغليظتر وبطي الهضم تر ونفاخ تر است وبهترين قثد كوچك نازك آنست وبدترين آن متوسط در صغر وكبر وصلب وكرم زدهٔ آن كه بفارسي عوام شفته زده وشفته دار نامند زبون * طبيعت آن سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن وضماد كردن ومالیدن قاش وپاكف آن بر پيشاني ونيز استشمام پاره كردهٔ آن با آب تر وتازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفساني وحيواني واكثر امراض حاره حادهٔ دماغيه ورفع بيخوابي مفرد اعضاء الغذاء والنفض وغيره آشاميدن آن جهت اكثر حميات حارهٔ حاده وتسكين حرارت صفرا وخون والتهاب احشا ودفع تشنكي وتفتيح سدهٔ جكر وادرار بول واخراج حصاة ورفع يرقان وضعفي كه از اسهال حار مفرط بهم رسيده باشد نافع وآشاميدن آب آن تا چهل وپنج مثقال با ده درم شكر سليماني يعني نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوي كه در معده وامعا موجود باشد واخلاط محترقهٔ صفراويه وسوداويه وجهت حميات حارهٔ حاده ويرقان وبدستور آب خيار رسيدهٔ زرد شدهٔ ترش قوت اسهال آن زياده از نارسيدهٔ آن وچون قدري قرنفل را در آب آن بخيسانند يك شبانه روز وباد رجوم آن فرو برند ويكشبانه روز بكذارند پس روز ديكر افشرده بياشامند با ماء العسل جهت نكوئي رنك رخسار وتفتيح سدد وتحليل رياح غليظه ودفع مواد حاره وخفقان در ديكر روز موثر وتطول مطبوخ آن مانع تراكم قمل ودر محل يعفا است كه آشاميدن آب مطبوخ پوست خيار تازه در آب سه روز متوالي رافع يرقان است وخوردن خيار محرورين را موافق ومفرد مبرودين وعصب معدهٔ

والباف آن وخام کنندهٔ غذا ومولد خلط خام ولفخ وقراقر ودرد تهیگاه وچون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود وبا طعام وبعد از آن خوردن خصوص اغذیهٔ غلیظه مانند آش ماست وآش غوره وامثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین ودر مبرودین زنجبیل وبانخواه وعسل ومعاجین حاره مانند کمونی وفلافلی ومغز ضبا ریارس الطف وابرد از لحم آن ولحم آن نفاخ وثقیل ودیرهضم ومغز رسیدهٔ ترش آن ابرد وارطب وجهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت والتهاب صفرا وتشنگی وادرار نمودن بول وعسر ها انفع وسریع الفساد وضماد مغز وتخم آن جهت التهاب معده واحشا وتحلیل ورم حار وجرب وحصف وشوی رخسار شدن ونرمی جلد ورفع خشونت آن وبر پشت زهار رافع احتباس بول وعسر آن وادرار قوی آورد خصوص در اطفال ومغز تلخ آن در این امر اقوی است از شیرین آن وضماد آن باجوره وعسل اسرع جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال ونیم ودو ست خشک کردهٔ آن جهت رفع عسر ولادت وسهولت وضع حمل موثر مضر زنان حوامل بیوقت وتخم آن سردتر از تخم قثاء وازان بهتر وبعید التعفن وبا قوت محرکهٔ مواد ساکنه ومدر بول ومخرج صفرای سوخته با ادرار وجهت وجع رئه وقرحهٔ آن وحرقة البول وورم کبد وطحال حارین وحصبات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنجدرم وآشامیدن آب برگ آن نقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب وبعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند ودهن الخیار که آب رسیدهٔ زرد آنرا گرفته با روغن کنجد وبا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند بر جمیع افعال ضعیفتر از روغن کدو است وماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل ودر تون حمام ویا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره وحمیات صفراویهٔ حاده ودق نافع وخوردن خیار نارس با نمک وبا قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده میگذرد ودر آن نمیماند که زهر نماید ومتعفن گردد بخلاف بی قشر آن وکسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده وجمع آن با شیر زبون وموجب فالج در محرورین است *

* فصل القاف مع الدال المهملة *

* قدید * بفتح قاف وکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله * ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش وخواه بآفتاب ویا در سایه وازمطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شدهٔ فاق حیوانات بری بانمکی است وبهندی سکاهرا وسوکتی نامند وبهترین آن از گوشت حیوان فربه جوان چرب است وبعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی ولاغری است که در آن حدت وتلخی بهم نرسیده باشد وبعضی گفته گوشت خشک نمک سود است واکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد ویا بی نمک واجود همه گوشت گوسفند وبز وماهی وخنزیر است برای آکلین هرانک را ز نمک سود آن که معتدل الملوحت باشد ودر آن حدت وتلخی نباشد * طبیعت آن گرم وخشک تر از غیر آن * افعال وخواص آن جهت ترهل واستسقا وامراض بارده وبلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد ویا رفع عطش آن نموده باشند نافع وآشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بد نیست ورد یءترین اغذیه ومولد خلط غلیظ سوداوی ومورث بیداری وقولنج ثفلی در معدهای دیدان وحکه وجرب یابس وجوششها وگوشت اقدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند وخشکی آنرا زیاده نمایند تر بین طرق استعمال آن بریان کردن آن است زیرا که بسیار خشک ومعطش میگردد وبهترین مصلحات آن کشنیز خشک وبا بقول لزجه مانند اسفاناخ وسرمق وبا چغندر امزید نمسته با روغن بادام وکنجد تازه وکره وروغن کاو تازه وپیه تازه در محرورین ودار چینی

قدید

و زیره و انیسون و ادهان مذکوره نیز مفید دیدن و چون عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب یا آب سرد یا مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینهٔ چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و زائل کنند فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط و امراض مذکوره است

* فصل القاف مع الراء المهملة *

* قراد * بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربی است و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچری و کنی و پکن نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است کوچک شبیه بدانهٔ بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از آن نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر بهم میرسد و بیشتر نزدیک بکوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر میباشد و می‌چسپد ببدن آن و بدشواری ازان جدا میگردد دو دست و پا دارد و بدن و دندان مانند زلو میچسپد و خون بدن را میکشد * طبیعت آن قریب بمساوی * افعال و خواص آن طلای خون کنهٔ سگ مانع انبات و شعر زائد شعر منقلب است که چون بدر کنند بدان موضع بمالند دیگر نروید و چون بعد از قطع شعر پلک چشم بمالند زائل سازد و چون برا شعار بمالند مانع رویدن آن موی میگردد

* قراصیا * بفتح قاف و راء مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قاراسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل صقلیه چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آن را گیلاس و ترش آنرا آلوبالو و عوام آلوبالو و آلوبولی و آلی بالی نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه بدرخت زردآلو در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و بیچوبی با رگ بلند پیوسته بشاخهٔ آن را کبرپ آرند و در عهد با مر رد میشود نیز سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیدهٔ آن بنفش و میخوش یعنی چاشنی دار اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک نخود متوسط پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است و لیکن ثمر آن ازان بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و استهٔ آن مانند استهٔ آلو و نیز قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلوبالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص میباشد و بهترین همه رسیدهٔ شاداب آنست * طبیعت آن آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دوم و رسیدهٔ چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیدهٔ شیرین آن گرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه * افعال و خواص شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و از وجهیکه دارد و جهت خشونت حلق و ریه نافع و بر ادکه زائد در معده ضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد و بدطبعیت آن و مصلح آن جوارشات حارهٔ مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون بدانهٔ آن خورده شود و این هنگام منعظ نیز میباشد و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلوبالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضهٔ خشک آن زیاده از تر تازهٔ آن و دانهٔ آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را زیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحهٔ مجاری بول و ادرار حیض مفید و چون مغز دانهٔ آنرا با پنبهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و دمل ملتهب و حرقة البول است و صمغ درخت

نوع آن گرم وخشک وشبیه بصمغ اجاص وجالی ومفرح وقاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ ریه وبنکوئی رنگ رخسار وبرانگیختن اشتها وتفتیت حصاة نافع زیراکه خشونت سینه اکر از یبس باشد تغریهٔ آنرا مینماید واکر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند وجلا میدهد وجهت سرفهٔ مزمن باآب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یکمثقال واکتحال آن باعث حدت قوت باصره ورافع جرب آن وطلای آن منقی بشره است *

* قراطاغوین * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وکسر راء مهمله وضم غین معجمه وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه ونون * ماهیت آن نباتی است باشاخهای بسیار کرهدار باریک بیخ روئیده برک آن شبیه ببرک کندم وتخم آن شبیه بجاورس وبغایت تند منبت آن زمینهای سایه وشورهزارها وکفته اند کندم صحرائی است * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن کویند چون مرد وزن هرد وچهار روز ناشتا قدری از آن بمقدار نیم درم باپانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن بوسرحامله کردد باذن الله تعالی

* قراطن * بفتح قاف وراء والف وضم طاء مهمله ونون لغت یونانی است * ماهیت آن ماء العسل ساذج است وصاحب اسرار الطب کفته عسل قلیل است که بآب بسیار ریخته باشند

* قراطاط * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وطا لغت ترکی است بزبان فرنکی قرقاطاوده اسپنه نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر بندقی ودر ترشی شبیه بزرشک درافعال قریب بدان وشاید نوعی از آن باشد واشتباه نموده کسیکه آنرا از زقال دانسته زیراکه زقال اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه وزقال درحرف الزای المعجمة مذکور شد

* قرة العین * بضم قاف وفتح راء مشدده وهاء والف ولام وفتح عین مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون لغت عربی است وآنرا جرجیر الماء وکرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این بآن هردو در طعم ورائحه وبالجمله اسمی مشترک میان هردو است وبیونانی دیقورس وسلینون وافوساليوس بمعنی کرفس الماء وبسریانی کرفشاد وبرومی سیون وبفارسی کنکرآبی نامند * ماهیت آن نباتی است که درآبهای ایستاده واحیانا درجاری نیز میروید وقبهٔ آن بیرون از آب وازمیان کل آن برآمده ورنک کل آن زرد وساق وبرک آن شبیه بکرفس واز برک کرفس اندک ضعیفتر وکفته اند برک آن مشرف مائل بتدویر است مانند کرفس وبرساق آن رطوبتی چسپنده بدست وجمعی اجزای آن ازکل وغیره باعطریت وتند طعم وبرک آنرا اهل شام بسیار میخورند * طبیعت آن کرم وخشک درآخر دوم * افعال وخواص آن مسخن ومحلل وحابس نزف الدم هرعضویکه باشد ومدر بول وحیض ومفتت سنک کرده اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن تازه ویامطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظهٔ ردیه در معده وامعا وتفتیح سدد وتسخین معده وانهضام طعام وادرار بول وحیض وتفتیت حصاة کرده وسرخ نمودن رنک رخسار وازالهٔ درد پهلو ویرقان وطحال ومغص وقرحهٔ امعا ونطول طبیخ آن ویااغتسال بدان جهت تسکین قشعریره ونافض حمیات بعنی لرزتپها نافع مضر سفل ومصلح آن عناب *

* قرد * بکسر قاف وسکون راء ودال مهمله لغت عربی است وجمع آن اقراد وقرود وقردة بکسر قاف وفتح راء ودال مهملتین وماده قردة بفتح قاف وکسر را آمده وماده آنرا قرده بکسرقاف وسکون راء مهمله وفتح دال وها وبفارسی کپی وبوزینه ومیمون وبترکی بیچی وبهندی انچه روی آن سرخ است بندر وانچه روی آن سیاه وبدن آن خاکستر برنک لنکور وهنومان نیز این هردودم دارند وانچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان ودست وپا وانکشتان آن دراز است بهردو پانیز

را ه میرود ودم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مانوس تر میباشد از دو صنف اول ومثل آن هرد و بسیار موذی نیست ودر زیر باد ات ممالک فرنگ وچین وغیرها اصناف دیگر نیز میشود بعضی درصورت بسیار شبیه بانسان وبعضی بله وبعضی بیدم وبعضی بادم کوتاهی وبعضی بادم بسیار بلند وبعضی دم آن کوهان ارا بلق وپر پشم وبرسر دم آن کره بزرکی وبعضی بی کره وبا لجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام ونزد اهل سنت سوای مالک رح نیز وبعضی مکروه دانسته اند ومالک رح حلال * ماهیت آن حیوانی است مشهور وخود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفهٔ عاصیه مسخ شده وبعد از سه روز مرده اند وآن حیوان اشبه با انسان است درمزاج وخلق واکثر حالات قابل تعلیم است وحکایت انسان میکند وبدست چیزی برا بر میدارد وطرب مینماید وخنده وبازی میکند واحیانا بدو پا راه میرود وذکی وسریع الفهم است واطبا اکثرد وائی مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا بد و میخورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان * نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود ودیگری زرگر ونیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود ونیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود وآن جنی وانچه کسی دزدی کرده وبا در دل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم که برپارهای کاغذ مطالب ویا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده برکرده نام دزد ویا نام کسیکه چیزرا پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی راپنهان کرد بقسمیکه کس ندید پس آن میمون را طلبید ونامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد ونگاهی بصورت صاحب مجلس کرد وبرخاست و برا وسلام کرد یعنی خود پنهان کرده ورزبه ظریفی در دل قصد کرد که با ومقارنت نماید وبر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته واین مطلب را نیز چون آن میمون آنرا دید بغضب درآمد وخواست که اورا بگزد میمون باز مانع میآمد وفائده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون برسید او باهای خود را از هم جدا کرد وبانگشت میان هرد و پای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند وباز برو حمله میکرد باچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند وبعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را بکبر میداد واز شخصی ثقه شنیده شد که درکتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریائیکه زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت وجلد جلد همه برصورت آن ریگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت وحکایات بسیار ازان منقول است که تفصیل آن طولی دارد ونر آن اکثر دست دارد بازن انسان مقاربت مینماید وچون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد واورا هلاک میکرد اند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب وخوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان درساعت وچون از پوست آن غربال سازند وهرغله را که دران بیزند وزراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میمانند وگفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید ومیترسد وصاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است ازان نیز حاصل میگردد وازاسرار مکتومه است *

* قرن صانا * بضم قاف وکسر وبفتح نیز آمده وسکون را وکسر دال مهمله وفتح میم والف ونون والف وقرد مانی وقرد امون نیز آمده لغت یونانی است وآن کرویا دشتی است وبفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم تودره نامند * ماهیت آن نباتیه

آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی‌تر و برگ و بیخ این از آن بزرگتر و شاخ این بلندتر و خشن‌تر و گفته‌اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی‌تر و گل آن سفید مائل بکبودی و ریزه و تخم آن درازیار تک شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آن است و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رائحه بزرگ دانه است که زرد کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند * **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن** مسخن و سرخ کنندهٔ بشره و کل ازندهٔ اخلاط لزجه و مقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیهٔ سینه و تصفیهٔ صوت و سرفهٔ کهنه و ربو اعضاء الغذاء و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سدهٔ جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و جهت دردگرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب و با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و درش مضر بسپرز مصلح آن افسنتین و انیسون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن اذخر یا حرمل و مشکطرامشیع و حرف نیز گفته‌اند

* **قرصعنه** * بفتح قاف و راو سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربی است و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکهٔ ابراهیم و شجرهٔ ابراهیم نیز و بفرنگی اری جیم گویند * **ماهیت آن** نباتی است خاردار برگ مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی روئیده گرهدار بقدر یکشبر و زیاده بران و برگ بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خشن و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون ابیض که اشخص نامند و خشن و ازرق با ساقهای بسیار ابوه و گرهدار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن اندوه املس و بسیار سبز و ساق آن بعد ربکذرع و بر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و راست برنگ بیخ سوسن بری و این قسم قوی‌تر از قسم اول و در کمفت و رائحه شبیه بخشک و این را برده رخانها برای کوبیدن مگس میآورند و نوعی برگ آن مائل باسفناج و درنده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بزمین و ممتد بر بشکل دینار و ساق آن بکعب دو بقدر ربکذرع و زیاده نیز و گرهدار و خار نازک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فاوا بیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آنرا مغشوش به بهمن مینمایند و بدل بکر مفروشند لکن برگ بهمن از آن بسیار بهمن تر است و آنرا تفاح الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام و نوع قرصعنهٔ سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن نیز و جمهٔ آن بزرگتر و ضخیم‌تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب الورق مفرد الساق قوی الحرارة و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود برگ آن عریض‌تر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و شیرین‌تر از آن نوع و قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع

قرصعنه

جهت تقویت باه در انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنهٔ سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و کوتاه تر و نازکتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرهٔ در حوالی کرهٔ آن برگها و پرتضاعیفه و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنهٔ ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه با مندود یسقوریدوس در ثالثه گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند آنچه ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یکشبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و لذا اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا ماداکه تر و تازه و نازک است پخته می خورند و بعضی با آب و نمک پرورده مینمایند و بهترین بقول و بکراست و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملا بدان تصریح نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در رستنگاه ها و زمینهای خشن و رنگ بوهها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مائل بسرخی و بر کوه و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبر انگشتی باشد و رازی سه گز بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مگس عسل میل ارند آنرا خار رخسک گویند و بشیرازی شوه و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته که باد خار داری است و اقسام میباشد و بر گک اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق کرمدار و خارها در حوالی کرهای و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تلخی مانند طعم زردک و بفارسی بوزاتا متد و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برگش بی خشونت و خار دار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قوی تر از اول است و قسم سوم را برگ مائل بانار و بیخش در از و بسطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بیخ سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنهٔ بیضا است برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبهٔ آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنهٔ جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بضار برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انگشت سبابه در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنهٔ مسدس و دماز ماران رولنگ و در رنگان ششکاک گویند و کوامخ شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین ممتلی آن * طبیعت مطلق آن در آخر اول گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل صلابات و مانع ریح الانحدار و موان خلط صالح و مفتح و مبهی

وبا قوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شراسیف وپشتا تی جهت درد پهلو وسینه مجرب اعضاء الغذاء والنفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام وبثور وتحلیل جراحات ودبیلات باطنیه ومداومت آن مخرج اخلاط محترقه وفاسده از بدن وتحلیل ریاح ونفخ وادرار بول وحیض وشیر وعرق وتفتیت حصاة ورفع مغص وبا شراب جهت درد جگر وامتلاء ودیگر مربای آن با یکدیگر تخم جز رجهت ادرار حیض ورغابت محرک باه ومربای بیخ تازه نرم آن خوشبو کننده جشا ومحرک باه ومنعظ وعصاره آن مدر حیض ودافع مغص السموم باشراب جهت نهش هوام خصوص عقرب وسموم قتاله وخوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر وتازه نرم است بهترین بقول است ومولد خلط ردی نیست ومحلل بلغم ورمق درمعده وامعا است وکاه آنرا با آب ونمک پرورده مینمایند وبدستور خوردن بیخ آن الا ورام ضماد آن محلل اورام وبا آرد جو وآب برگ کاسنی تازه محلل اورام وقروح رطبه درساق پا که آب از آن جاری باشد وداء الفیل در ابتدا وتعلیق آن بر در خانه کریزانندهٔ ذباب از انجا وبر اورام خارجیه محلل آنست

*** قرطاس *** بکسر قاف وضم آن نیز وبفتح آن ورا مده وسکون را وفتح طاء مهمله والف وسین مهمله لغت عربی است وقرطس وقرطس وکاغذ نیز وبفارسی نیز بکاغذ مشهور است وبهندی کاغذ ومحرق آنرا برومی خرتین کامنین وبیونانی خامیفورنامند جمع آن قراطیس وقرطاس آمده *** ماهیت آن *** معروف است ودر اکثر بلاد میسازند ودرهرجا از چیزها ونوان کتب ومکاتیب ودفاتر وغیرها بکار برند وبهترین آن خان بالغی است خواه قسم مشهور وبا بریشمی وبا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس اکبری پس پتنه را ئی بنگالی نیز قسم اعلای آن پس رنگ پوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن واز مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل مصر غافیر نامند میسازند وبهترین آن آنست که سفید باشد وانطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی واصول بشنین میسازند وتفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است وصاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی ولعاب بشنین است وبردی را بفارسی نیز بابند ودر حرف الباء مع الزاء ذکر یافت *** طبیعت آن *** سرد در اول وخشک در دوم وانطاکی گرم وخشک در دوم گفته *** افعال وخواص آن *** اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف وبخور آن جهت زکام وسنون آن حابس سیلان خون از لثه ومستحکم کنندهٔ آن وطلاء آن جهت سعفه وسرطان واکتحال آن جهت بیاض ودمعه وقرحهٔ چشم اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن محرق آن با عرق سرطان نهری بخته جهت قروح ریه وحبس الدم از سینه ومعده با ادویهٔ مناسبه قابضه وقروح امعا وبدستور احتقان بدان وآشامیدن نقوع آن در سرکه وآب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یکمثقال الجروح والقروح ذرور آن مجفف قروح رطبهٔ وسخه وغیر وسخه وزخمیکه در پا از موزه بهم رسد وملحم آنها وپیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن وچون با آب ترکنند ودر حال رطوبت آن کتانی را بآن بپیچند وبگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن کشاده سازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است

*** قرط *** بضم قاف وسکون را وطاء مهملهٔ مشاله لغت عربی است بفارسی شبدر وشبدار وبا صفهانی شود روتمر آن را رسین نامند *** ماهیت آن *** نباتی است شبیه برطبه واز آن شبیه تر وبرگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتی است که در مصر میروید شبیه برطبه ونوعی از انست درخت آن عظیم وبرگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط ودر مصر زراعت

*مینمایند برای فربهی اصفهان و ثمر آنرا رسیم نامند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن تر و تازهٔ آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازهٔ آن با طبیخ خشک آن با شکر و یا انجیر و با عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع

* قرطم * بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مشاله و میم و بکسر قاف و را و بکسر هر دو نیز آمده لغت عربی است و آنرا حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کر و کسبنه کا بیج نیز و بسریانی کشنی و برومی قنطادرس و بیونانی اطرقطوس و دیعقوریدوس فنیفس نامید و بری آنرا فنیفس اغریون یعنی اصفر بری و بری و بستانی میباشد * ماهیت بستانی آن دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزردی پس بسیاهی و لزوجت مینماید و در غلافی زیر گل آن و در هر غلافی هفت و هشت دانه و نبات آن تا بقدر ذرع خاردار و برگ آن بلند و با شرفهای بسیار ریزه و بالای برگ آن عریضتر از پائین آن و بر بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن در رخامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خاردار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را اطریفان گفته و بعضی گفته اند اطریفان حب آنست نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازهٔ سنگین بالیدهٔ آنست و وجه ذکر آن علاحده از احریض جلالت و عظم نفع آنست * طبیعت آن در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله * افعال و خواص آن قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون بنجوید رم آنرا کوبیده و شیرهٔ گرفته با فانید و با شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم آنرا بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضاً چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ و قسط از هریک نیم مثقال و نطرون و انیسون و از هریک یکمثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا ده جوزه بخورند و بدستور چون از آن لطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون بوزن مزبور با عسل و شیرهٔ انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء الجبن مصنوع از آن که افتیمون را در صره بسته در آن اندازند و بمالند تا قوت آن در آن برآید و بنوشند و بالای آن شیر تنی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور آشامیدن لبن منجمد از شیرهٔ آن و اندک نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شیرهٔ آن با آب انجیر خیسانیده و با فانید و با عسل منقی سینه و صاف کنندهٔ آواز و منضج نزلات و اکثر امراض باردهٔ صدریه و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مزورات ماشیه و حصبه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیدن ده درم شیرهٔ آن با فانید و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قویتر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج مؤثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیرهٔ آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جملهٔ ادویه است که هر خلط منجمد را میگدازد و هر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند و در معده مضر معده مصلح آن انیسون و شیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبة الخضراء و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد و نیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن انجره است و ضعیف تر از آن و منجمد کنندهٔ

شیر وجلا کنندهٔ ما ٔیست آن از جمیعت ود هن بستانی آن مسهل بطن است * قرطم بری را بیونانی اطریطوس نامند ونبات آن بلندتر وبرک آن طولانی تر از بستانی ودرین شاخها رسته ودر شاخها خالی وبهم برک وسفید ونیز در سر شاخهای آن پنج عدد خار وکل آن زرد وتخم آن شبیه بتخم بستانی * طبیعت آن در دوم کرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن آشامیدن برک وثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید وکفته اند چون ملسوع برک ویا ثمر آن را در دست نکاه دارد مادام که در دست او است احساس تالم سم نکند وچون بیند ازد باز عود کند *

* قرطمان * بضم قاف وسکون را وضم طاء مهملهٔ مشاله وفتح میم والف ونون معرب هرطمان فارسی است وکفته اند که جلبان است * ماهیت آن ابوحنیفهٔ دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار در ساحل عمان یافت میشود وبرک وشاخ آن خوشبو است * افعال وخواص آن آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته اند وهرطمان در حرف الها انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* قرظ * بفتح قاف وسکون را وظاء معجمهٔ مشاله بعضی کفته معرب کرت فارسی است وبفارسی نزغند وبسریانی خجفر ومیفا وبیونانی عرصوص ون وبهندی کیکر وبمصری سنط بطای مهمله وبظاء معجمه نیز وصنط بصاد وطاء مهملتین ودرمیان هردو نون نیز نامند * ماهیت آن کفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصارهٔ آن وصمغ عربی صمغ آنست ودرخت آن خار دار وبعضی برک سلم وبعضی ثمر سنط دانسته اند وساق درخت آن قوی وچوب آن صلب وچون کهنه کردد سیاه رنک برنک سیسم وآبنوس میکردد بالک سفیدی واهل هند وبنکاله پایهٔ کردونها وارته وکادی وچرکه ازان میسازند برای صلابت آن وشاخها وچوبهای آن غیر مستوی وتخم آن بقدر دانهٔ ثمر هندی وازان کوچکتر ودر خامی سبز وبعد از رسیدن سرخ میکردد ودر غلافی مانند ثمر هندی وازان نازکتر ومانند لوبیا وکل آن سفید وبعضی زرد ودر هند زرد میباشد وخوشبو از برک وثمر آن دباغت ادیم ودوست حبوا نات مینمایند وآنرا جلود القرظ مینامند وبهترین عصارهٔ آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده درسایه خشک کرده باشند وبیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد * طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد وخشک وباقوت قابضه * افعال وخواص آن مسواک چوب تر آن وسنون سائیدهٔ آن جالی دندان ومستحکم کنندهٔ آن ونیکو کنندهٔ رنک رخسار وآشامیدن آب طبیخ برک وخار آن حابس اسهال وبخور آن مستحکم کنندهٔ اعصاب مسترخیه ورافع درد آن وضماد برک تازهٔ آن جهت التیام جروح عظیمهٔ رطبه نافع *

* قرع * بفتح قاف وسکون را وعین مهمله وبفتح را نیز آمده لغت عربی است ونیز بعربی دباء وبفارسی کدو وبهندی نیز مشهور بدان است وبترکی قباق وبسریانی قراع وبرومی قلوقرنیا وبیونانی قرونا نامند ودیسقوریدوس قلوقیا نامیده * ماهیت آن ثمر نباتی است که آنرا بعضی نامند وبار رود از روی بر میچیرد ور خود بر زمین ود وار نیز پهن میشود وبرک وشاخ آن بزرکتر وقویتر از خیار وخشن وزغب تر از آن وبیخ آن باریک وبلند واندک شیرین ومسکر ومطلقا آن دو نوع است شیرین وتلخ وثمر تلخ آن کوچکتر وبفارسی کدوی تلخ وبهندی تونبری نامند وکفته اند دو نوع است سبز ورومی وشیرین آن اصناف است صنفی مدور وصنفی طولانی قابل ودرع زیاده هم شنیده شده وقطر آن از یک شبر هم کمتر تا بکشمیر واین مخصوص ببلاد هند وبنکاله است وصنفی کوچک بقدر نارنجی وامرودی بسیار بزرک وبشکل آن واین مخصوص ببلاد دکهن وهندوستان است وبسیار نازک ولذیذ میباشد وبهندی دهیندس نامند والحمه اصناف بهتر ولطیفتر ونازکتر وصنفی بسیار بزرک صراحی شکل ودر دوست

آن که مغز آنرا برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل کدو م ویا برنج میکنجد و این مخصوص ببنگاله است وجای
دیگر باین بزرگی نمی شود ودر هند وستان می برند تا صد روپیه فروخته میشود و از این طنبور میسازند هر قدر که بزرگ
باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلند تر میشود وصنفی طولانی مستدیر ولحم آن با زهومت و این مخصوص ببلاد هند وبنگاله
است و هنود این را بسیار میخورند ومسلمین کمتر وبهندی پیته و به بنگالی کوندره نامند شیرینی و مربای این خوب میشود
ولحم این همه سفید است وتخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور وبعضی اندک طولانی وخیاره دار و پوست آن
در خامی سبز وبعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی ولحم ومغز آن سرخ رنگ وطعم آن با اندک شیرینی و این را مزرده
وبفارسی کدو مکه وبهندی کل بیه نامند وبهترین همهٔ آن سفید نازک تازهٔ شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در
بزرگی وکوچکی باشد * طبیعت آن مطلقا سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن مبرد ومرطب ومفتح سدد و مدر بول
وملین بطن وزائل کنندهٔ یرقان وخلفهٔ مزمنه وحمیات حاده وخوردن پختهٔ آن قلیل الغذاء سریع الانحدار ومناسب محرور المزاجان
وصفراوی ومولد خلط صالح نفعه اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد واستحاله بخلط غالب
موجود در بدن است ومولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد وچون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل
گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل ویا آب غوره ویا آب انار ویا سرکه در روغن بادام ویا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط
صالح وجهت صفراوی مزاجان ومحرورین وحمیات حاده نافع وبدستور چون با سرکه طبخ نمایند ولیکن ضرر آن برای
صاحبان قولنج ومعتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است وبا شیء حریف مانند خردل مولد خلط حاد وبا شیء مالح
مولد خلط شور وبا قابض قابض وهمچنین با هرچیز مستحیل بخلط مناسب آن اعضاء الراس قطور ونشوق یا ریختن آب افشردهٔ خام
آن با شیر دختران در بینی وگوش وبدستور کناشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار وسرسام وهذیان وجنون واورام حارهٔ
وبیخوابی وضماد سائیدهٔ آن بر پیش سر اطفال وغیر اطفال جهت ورم حار آن وصداع حار ورفع خشکی دماغ وبی خوابی
وبر چشم جهت ورم حار آن وشستن سر با آب آن وآشامیدن وقطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار وتنویم مبرسمین
وغرغره ومضمضهٔ آن جهت وجع حلق ودرد دندان حار وقطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل وسعوط
آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی ویا با روغن گل جهت درد دندان وقطور آب کدوی بسیار کوچک تازهٔ منعقد که هنوز گل آن
نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر وبدستور آب گل آن
وجهت رمد حار نیز نافع وآشامیدن آب مطبوخ آن با تمرهندی وشکر جهت تسکین حرارت دماغ ودرد سر حار ووسواس وجنون
ورمد یکه از بخارات معده باشد اعضاء الصدر آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر ویا با ماش مقشر ویا مطبوخ آن در
روغن بادام جهت درد سینه وسرفهٔ حار وبدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد اعضاء الغذاء والنفض مطبوخ آن
مسکن عطش وگرمی کبد حار وکرب صفراوی ودافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد ولیکن موجب سستی وارخای معده
وامعا است وسویق آن حابس بطن ومسکن عطش وحدت صفرا وخون وکرب وآشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر
ثلث رطل با دو ثلث رطل ویا عسل واندک نطرون ملین بطن ومسهل باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر وترنجبین وبنفشه
مربا ویا شراب آن مسهل صفرا وجهت تبهای صفراوی ودموی وبا تمرهندی وشکر مسهل صفرای سوخته ومنقی امعا وکرده
جهت حرارت دماغ ورمد وحمیات حاره وآب مطبوخ درست در خمیر گل گرفتهٔ آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

باده درم شکر وبا شربتهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین حرارت معده وکبد وقلب وحمیات حادهٔ دقیه وغیرها واکثر امراض
حاره حاده وشیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هرچند ماء القرع نافع است ازجهتی که مضراست ازجهت آنکه مدر
است ومطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حادهٔ صفراویه وکسر حدت صفرا وخون واکثر امراض حارهٔ حاده ونیز
باعث سرعت خروج آنست از معده وبا گوشت باعث سرعت ونیکوئی هضم آن وبا مزورات ماشیه وحمصیه با روغن بادام
جهت سرفه وترطیب دماغ وبدن وتسکین حرارت جگر وتبهای حاره وآشامیدن عرق مطبوخ کدو با خروس بچه ویا
با مغز تخم آن جهت رفع غشی وتبهای حاره وغشیه ورفع سمیت اخلاط سمیه بعد وضماد آن بر معده وکبد وگرده واحشا
مسکن حرارت ولهیب آنها وآشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر ونزف الدم احشا وبالجمله اقسام قرع جهت محرور
المزاجان صفراوی ودموی وجوانان وبلدان حاره نافع ومضر مخالف آنها ومولد قولنج ونفخ وثقل در معده ومسقط
اشتها ومولد بلغم ومواد بلغمی وسودای احتراقی از بلغم ومطبوخ تراشهٔ آن با ماست که کدوماست وهندی رایته نامند
چون با خردل وسیر وفلفل ونمک ونعناع استعمال نمایند مبرودالمزاجان را موافق ومحرورالمزاجان را احتیاج بدانها
بدون نمک واندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن وآشامیدن با ماء العسل وعود هندی وقرنفل وزیره وسعد ونعناع
وجوارشات حارهٔ عطره وپختن آن با روغن وداخل کردن فلفل وخردل وآبکامه واشیای حارهٔ دیگر ولهذا در مبرودین
ودر محرورین صفراوی مزاجان آب غوره وانار وسرکه وامثال اینها ومربای آن که مسیر نامند باشکر ویا با عسل معتدل
ترین مربیات وانفع ومقوی دماغ ومولد خون صالح ودافع مواد سوداویه وامراض حادثه از آن ومربع الهضم اگر در معده
بلغم بسیار نباشد والا مستحیل بدان میگردد وعسلی آن برای مبرودالمزاجان بهتر از شکری ومخلل آن ملطف
وهاضم ومسکن حدت صفرا وخون خصوص چاشنی دار آن موافق محرورالمزاجان ومضر مبرودین القروح والجروح
ذرور پوست خشک سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم جراحات ورفع اکلهٔ زخمها وزخم ذکر واعضای یابس المزاج وبا روغن
گل وتازه جهت سوختگی آتش وبا سرکه جهت بهق وبدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش وبادام الاخوین
نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره واورام حاره * وروغن آن که آب تازهٔ لحم ومغز جوف آنرا گرفته با ربع
وزن آن روغن کنجد ویا روغن بنفشه ویا بادام ویا مضاعف ویا غیر آن طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند مانند
روغن بنفشه ونیلوفر است * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مرطب بدن ودماغ ورافع یبوست آن
ومنوم وجهت مالیخولیا وسهر مفرط وتشنج یابس ودرد گوش حار وسرفهٔ حار ودق وتلیین صلابات شربا وسعوطا وتقطورا و
تمریخا نافع وچون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده وخام باشد ومجموع آنرا از لحم وشحم
وتخم با پیه گردهٔ بز بکوبند وبجوشانند تا خوب مهرا شود وبگذارند تا سرد شود وچربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال
از ترطیب وتبرید وغیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند وچون سر کدو را بریده در جوف آن خبث
الحدید پر نمایند وسر آنرا بهمان قطع بند کرده بگذارند وبعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند وبر مو خضاب
کنند خضاب نیکو است * ومغز تخم کدو * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول تر وبا قوت منضجهٔ اخلاط محترقه
* افعال وخواص آن مسمن بدن وجهت رفع خشونت سینه ونفث الدم ریه وسرفهٔ حار وتشنگی وتبهای حاره وقرحهٔ
امعا ومثانه حادث از اخلاط حاده ولاغری کرده وحرقت البول وامثال اینها نافع وروغن تخم آن جهت رفع یبوست

دماغ و مفاصل و عصبي وسل و تبهاى حارة و مغص صفراوى و بجهة دفع شرب و قطور را و سعوطا و تمرغا و طلاء و ضماد روغن مغز تخم كدوى شيرين با دم الاخوين ورم شده وباخرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و كوشه دهان و بنا كوش و مثل آكير و غيرها مجرب مثل از شربتها از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خيارين و حلوا از قرع و مربي و مخلل آن در ترابادين كبير ذكر يافت *

* قرع المر * يعني كدوى تلخ كه بهندي توليري نامند * ماهيت آن در نبات شبيه بنبات كدوى شيرين و ثمر آن ازان كوچكتر * طبيعت آن بسيار گرم و خشك و سمي * افعال و خواص آن مثل از قليلي از ان مغثي قوي و تنقيه فرمودن بآن جهت ضيق النفس بارد رطب قديم و سرفه رطب كهنه نافع و قطور آب كل آن و نشوق آن جهت رفع يرقان و امراض رطوبي رد ماغي نافع و بيخ آن كه بهندي بكهه نامند گرم و خشك و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضماد امفردا يا مركبا با ادويه مناسبه و كويند كه چون كدوى تلخ خشك را بشكافند و در جوف سر آن پرده كه مانند پرده عنكبوت ميباشد برآورده نرم سوده اندكي از ان را سعوط نمايند جهت رفع يرقان اصفر كه چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اكثر امراض دماغي و رطوبي نافع باخراج رطوبات و بلغم زرد رنك از بيني و چشم *

* قرفة الدارچيني * بدانكه قرفه بكسر قاف و سكون را و فتح فا و بها لغت عربي است بمعني پوست درخت مطلقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بيوناني فنصيطراس و بسرياني ضرا فوريروس قيرفه طوسني و بهندي تج نامند * ماهيت آن آنچه بتحقيق پيوسته پوست درخت نوعي از دارچيني است كه در جزيره سيلان بهم ميرسد و ضخيم تر از دارچيني و درست آن خشن تر و اصناف ميباشد بعضي برنك دارچيني و بعضي تيره تر و بعضي مائل بزردي و سفيدي با خطوط و بعضي رائحه آن شبيه برائحه قرنفل با اندك حدت و اين را قرفة القرنفل و بعضي برائحه دارچيني و اين را قرفة الدارچيني نامند و بعضي كريه الرائحه و بهترين همه قرفة القرنفل دارچيني رنك تيره آنست كه با حدت و خوشبو باشد و بسيار كهنه فاسد شده نباشد و زبون ترين همه كمرنك اغبر كريه الرائحه آنست و در دارچيني بتفصيل ذكر يافت * طبيعت آن در آخر دوم گرم و خشك قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارچيني قريب بدارچيني يعني ضعيفتر ازان و بعضي ازان قوي تر دانسته اند * افعال و خواص آن مقوى اعضاى باطني اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوى معده و كبد سرد و در اين فعل اقوى از دارچيني گفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سركه رافع اورام و جرب و بوبا معد از شربت آن تا دو درم بدل آن سليخه است *

* قرقمان * بكسر قاف و سكون را و كسر قاف و ميم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نيز آمده * ماهيت آن چيزي است مانند قاد كه در جوف بعضي اشجار كهنه بهم ميرسد خصوصا درخت خرما و مقل حجازي و صعيدي و انطاكي كهنه چيزي است كرم خورده كه در جوف درختهاى كهنه بهم ميرسد و مخصوص بدرخت مقل است * طبيعت آن در دوم گرم و خشك * افعال و خواص آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سيلانات و مدبر و بول و شير و سنون آن جهت تقويت لثه و سفيد كردن دندان و ضماد آن با سركه جهت نرم كردن جلد بدن نافع *

* قرقومغما * بفتح قاف و سكون را و ضم قاف و سكون واو و فتح ميم و سكون غين معجمه و ميم و الف و قرقوغما نيز آمده لغت يوناني است * ماهيت آن ثفل دهن زعفران است زيرا كه قرقو زعفران است و مغما ثفل را نامند و مختار و بهترين آن

قرع المر

قرفة الدارچيني

قرقمان

قرقومغما

خوشبوی سنگین سیاه رنگ آنست که دران چوب نباشد وچون بخایند بدندان بچسپد ودندان را رنگین کند وچون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران نماید وانطاکی دهن زعفران دانسته * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن منضج ومسخن ومقوی اعصاب ومحلل صلابات ومدر بول واکتحال آن جالی آثار ورافع ظلمت چشم ومقوی روح باصره است

* قرمز * بکسر قاف وسکون را وکسر میم وزای معجمه لغت رومی است وگفته اند لغت ترکی است وبعربی دود الصباغین وصبغ ارمنی نیز وقهر وبفارسی کرم رنگرزان وکرم رنگ وبیونانی انیقروس وبسریانی اغنیوس نامند ودیسقوریدوس دررابعه قفیس نامیده * ماهیت آن حیوانی است کوچک که در برگ های اشجار خصوص درخت جبل ارپهم میرسد وتابقدر دانهٔ عدسی بزرگ میشود وسرخ وهرچند بزرگ میشود سرخ تر میگردد وگویند شبنمی است که بر برگ بعض اشجار می نشیند وچیزی شبیه بدانهٔ عدسی برسر آن برآمدگی مثل سر حیوانی وآهسته آهسته بزرگتر میشود تا بقدر دانهٔ نخودی مستدیر وماشد حیوانی پرنده میگردد که گویا میخواهد طیران کند پس شکافته شده ازجوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ برمی آید وهرچند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد وآنرا با شراب میکشند بنوعی خاص وطبخ مینمایند با شراب یا آب ورنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب ورنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی وکتابت ورنگ ابریشم وپشم بکار میبرند ویک جزو آن ده جزو حریر ویا پشم راکه در آب جوش داده باشند خوش رنگ میکرده اند ورنگ کتان وریسمان پنبه بدان خوب نمیشود وگویند دو قسم میباشد خمری وغیر خمری خمری آنست که آنرا در شراب میکشند وبالیده وخوش رنگ میباشد ویکدانهٔ آنرا چون در آب بمالند بزودی آب را خوش رنگ میکرده اند بخلاف غیر خمری وبهترین الوان احمر است وازان بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شگفته وخوش نما وبراق میباشد خصوص که بر طلا بنویسند وابریشم ویشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد وبهترین آن تازهٔ بسیار سرخ آنست که از قبرس وبلاد ارمن آورند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن باقوت قابضه وحابس دم اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر ده ودرهم تا یکهفته هر روز یکی هم با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته اند وبا سرکه جهت منع حمل وذرور آن مجفف بواسیر المجروح وامراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق والتیام جراحات عظیمه وبدستور با سرکه ونیز با سرکه جهت شکستگی اعضاء وجراحات اعصاب خاصة وسائر اعضاء عموما قوی الاثر الزینة نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات ونیکوئی ورد رازی موی ومانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم وتعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تپ مؤثر *

* قرن * بفتح قاف وسکون را ونون لغت عربی است بسریانی قرنه وبفارسی سرون وشاخ حیوان وبهندی سینگهه نامند * ماهیت آن معروف است وآن بمنزلهٔ سلاح وحربه است برای دفع موذی از خود واکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو وبز ومیش وآهو را میباشد وانوع نر را بزرگتر وبلند تر از نوع ماده وماده تکون آن بیشتر وغلیظتر از مادهٔ موی است وجمع آن قرون آمده * طبیعت مطلق آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص آن مجفف وقابض مانند ملح مغسول واکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفض جهت نفث الدم هر عضوی وبواسیر اعضاء الغذاء والنفض جهت استرخای معده ونشف رطوبات آن ویرقان وذوسنطاریا نافع وبدستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت وقرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شد وقرن ایل را بسریانی قرنا ویلا وبیونانی ممقوریا وبرومی سمقوریس وبفارسی سرگاو کوهی وشاخ گوزن نر وبهندی باره سینگهه گویند وبهترین آن ماخوذ از ایل پیر است که

و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغه از بلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرنون گویند و قرنون مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاددرخت و آنرا ثمری است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه میگردد * افعال و خواص آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آن را در حال خامی که سبز باشد و سرخ نگشته و سائیده بر اورام و قروح کذارند بزودی زائل سازد *

* قرنفل * بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و بیونانی غرنیواس و برومی قرنفلون و بفارسی میخک و بهندی لونگ و بانگریزی کلوف نامند * ماهیت آن اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیرهٔ از جزائر زیر باد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و با لفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقهٔ از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده بازبسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشتی کوتاهتر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبهٔ بشکل حباب و چون خشک گشت در بستها که می آورند بسبب سودن با هم اکثر قبهٔ آن جدا میگردد و آنرا نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کمرنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده و مادهٔ آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل مادهٔ تازهٔ خوشبوی قوی الرائحهٔ تند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالبدهٔ آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم گردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن باقوت تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسهٔ باطنیه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و دفع صداع بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض باردهٔ رطبهٔ سوداویهٔ دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوی دهان و باعث طیب نکهت مصفا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن جهت امراض مذکورهٔ عین اعضاء الصدر جهت سرفهٔ بارد رطب و ضیق النفس کهنهٔ رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس و مورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت هاضمه و امعا و کبد و کردهٔ بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض باردهٔ اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق و جشا و تحلیل ریاح غلیظهٔ حاصله از اغذیهٔ لزجهٔ غلیظه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض باردهٔ رحم شربا و فرزجهٔ آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرزو بردن یکعدد از آن هر روز باعث عدم حمل و طلا و ضماد مادهٔ آن بر دمش سر جهت امراض باردهٔ دماغیهٔ مذکوره و برا وجاع بارده مسکن آنها و بر اورام بارده محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب دهان بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام خمرا ست که بگیرند یک جزو آنرا و نرم بسایند و از هریک برگ گل سرخ و برگ گاو زبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نیم کوفته پخته نیم جزو و همه را

درگلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند وبقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح وتقویت اعضای ظاهره وباطنه ومعده وکبد وهاضمه ودفع ریاح وسموم وتفتیح سدد وتعدیل اخلاط واستسقا وسائر امراض بارده بیعدیل وشراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انارین ویک جزو عسل مصفی در شیشه کنند وسر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن نمایند وبعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند از خمر بمراتب قویتر گفته اند واگر آنرا با شکر بقوام آورند وشربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند وجوارش ودهن وشراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* قرنفل بستانی * ماهیت آن برگ فرنجمشک است وبهندی انبل ورام تلسی نیز نامند ودر فرنجمشک ذکر یافت وعرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم ورائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلط بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل در عطریت ورائحه *

* قرنفل شامی * قرنفلیه است لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع وخشن وباشعبها وبرگ آن شبیه ببرگ گلاب وبرگ بنفشه وگل آن بنفش مائل بسفیدی وخوشبو شبیه ببوی قرنفل وتخم آن شبیه بتخم بقلة الحمقا وسیاه وریزه مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک وبا باد رزوج یکجا میروید * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس وغیرها آشامیدن آن جهت صرع وبدستور ضماد برگ آن جهت صرع وورم رحمی ورطوبی وابتدای غرب وورم پستان وتحلیل انجماد شیر در ان وبوئیدن گل آن جهت زکام وآشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس وسرفهٔ رطوبی وعسر البول وجلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض وآشامیدن تخم آن جهت وجع حادث از احتباس حیض واسقاط جنین وبا شراب جهت لسع هوام وضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا وچون تخم آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین وتمریخ بدان جهت کزاز ولرز حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یکدرم است *

* قرون السنبل * بضم قاف وراء وسکون واو وضم نون والف ولام وضم سین مهمله وسکون نون وضم باء موحده ولام * ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی تخم نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود وقتال است وبعضی گفته که در ریشهٔ بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود وبعضی تخم خانق النمر وبعضی تخم شوکران دانسته اند وبعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش وسمی وبعضی گفته اند نوعی از بیش است واصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است وبهندی آنرا سینکهیا نامند ودر حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت وآن سیاه رنگ باریک واز سعد باریکتر ودرازتر وبادر رخشندگی وبعضی سفید رنگ نیز میباشد * طبیعت آن در چهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه وتحلیل اورام صلبهٔ بارده وتدهین روغنی که در ان جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره وضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید وربع درم آن کشنده است با ختلاط عقل وبول الدم وسیاهی زبان وسائر امراض سرسام ومداوای آن قی فرمودن وآشامیدن کافور مقدار بسیاری تا بیکدرم وتا یک مثقال هم با گلاب وشیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر با برف ویخ سرد کرده یا جلاب وقرص کافور با دوغ ماست گاوی وضماد نمودن اضمدهٔ بارده بر قلب وکبد مانند صندل وکافور با گلاب وآب برگ بید وامثال اینها وآشامیدن شیر تازهٔ دوشیده وسویق سیب ترش وجو مغسول با جلاب سرد کرده وآشامیدن آب انار ترش وآب هندوانه وماء القرع وماء الخیار ولعاب بهدانه وبزرقطونا سرد کرده با جلاب ومانند اینها

* قريس * بفتح قاف وكسر راء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه و سين مهمله * ماهيت آن بعض كفته اند نوع غذائي است مانند مصوص ومصوص درحرف الميم انشاءالله تعالى مذكور خواهد شد واكثري كفته اند آب كوشت سرد منجمد شده را نامند هركوشتيكه باشد ازماهي وغيرآن

* قريص * بفتح قاف وكسر راء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وصاد مهمله * ماهيت آن نوع غذائي است كه از لحوم لطيفهٔ خفيفه مانند ماهي وبزغاله وجوجهٔ مرغ وپاچه وامثال اينها ترتيب دهند با سركه وترشي ها وميوهاى تازه وخشك وادويهٔ طيبة الرائحه * طبيعت آن معتدل با برودت ورطوبت * افعال وخواص آن مسكن صفرا وخون حاد وقاطع بلغم ومحرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان وسوداوى وعلل اعضاى تنفس وسرفه وضيق النفس

* فصـــــــــل القاف مع الزاى المعجمة *

* قزاح * بضم قاف وفتح زاى معجمه مشدده والف وحاء مهمله لغت مغربي است واعراب افريقيهٔ آنرا علجان واهل شيراز كمه وكماه نيز نامند * ماهيت آن نباتي است معروف درقيروان شبيه برازيانه وبهترآنرا مجرد وازرازيانه برك آن باريكتر وشاخهاى آن كوچكتر ومنشعب درهم بافته شده وكل آن زرد وتخم آن باريك شبيه بانيسون وطعم آن مانند رازيانه وجميع اجزاى آن ازبرك وشاخ وكل وثمر همه خوشبو است ودر مصر نيز بهم ميرسد ودر نواح شيراز نيز وبراى غنم نيكو مرعى وعلفى است فربه كنندهٔ آن * طبيعت آن در سوم كرم وخشك * افعال وخواص آن برك وتخم آن مستعمل اهل آن نواح بجاى توابل ومحلل رياح ومحرك جشا ومسكن اوجاع بارده ومدر بول وحيض ودر اطعمه باعث لذت آنها وآشاميدن آب طبيخ آن باربع رطلى شكر درتحليل رياح ودرد احشا مجرب دانسته اند

* فصـــــــــل القاف مع السين المهملة

* قس * بضم قاف وسين مهمله * ماهيت آن ابلاسبى نمراست برك آن ريزه ومشبك وشاخ آن دارد * طبيعت آن كرم وخشك * افعال وخواص آن اعضاء الراس سقوط عصارهٔ آن جهت عفونت خيشوم واعضاء النفض آشاميدن آب برك وساق آن مدر حيض وفرزجهٔ آن مخرج جنين السم آشاميدن آب بيخ آن باسركه جهت كزيدن رتيلا نافع

* قسب * بفتح قاف وسكون سين مهمله وباء موحده اسم عربي حجارى ثمر نخل خشك شدهٔ تمر است واهل مغرب آنرا مقلعل واهل نجد عرق وبرشوم وبفارسي خرماى سنك اشكن وبشيرازى قسبك نامند * ماهيت آن خرماى بسيار خشك تمر است كه بكمال در سنه باشد واقسام ميباشد وانچه رابعد ازجوش دادن درآب شكافته وباريچه غير متساوى نموده خشك كرده باشد شكم دريده نامند وانچه سرآنرا بلبل خورده ودرد رخت مانده خشك شده باشد بلبل خورده كويند واين شيرين ترميباشد وبهترين همه بزرك فربه مستهٔ كوچك آنست كه خشك وصلب باشد * طبيعت آن كرم وخشك * افعال وخواص آن مقوى معده وناشف رطوبات ومستحكم كنندهٔ الماف آن وحابس طبع ونفاخ خصوصا كه آب بر ان بياشامند وخوردن آن بامغز كردكان منضج ومحلل اخلاط سينه واما اسرشي آن كه خوب خشك نباشد كرم وتر وخشكي ندارد ونفاخ وبطيء الهضم ومرخي معده وكاه اسهال ميآورد ومصلح آن مغز كردكان بريان كرده وكفته اند قسب قاطع اسهال بلغمي ومسكن عطش حادث ازبلغم مالح است وبهترآنست كه خشك اندك مائل بسبزى آنرا مقدار كمي بالاى طعام سرد وتربخورند خصوصا صاحبان ضعف معده واما اوتال يعني انچه خام است ونابسته خشكيده بيمغز باشد همه اصناف آن

مورث ریاح وکشنده کی معده واحشا واجتناب ازان اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده ومطلق قسب مضر
دندان ولثه است مانند سائر شیرینیهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین حامض وشراب انارین ودر مبرودین
زیره در سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای هیرونی عبارت ازان است *

* قسط * بضم قاف وسکون سین وطاء مهملهٔ مثاله گفته اند معرب ازقسطس یونانی است وگفته اند معرب ازکته هندی است
وبسریانی قوشنا وقشنا وبفارسی کوشنه وبفرنگی کست وبهندی کت نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح ونبات آن
بی ساق ومفروش برزمین وبرگ آن عریض وکوبنده بیخی است خشبی که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد
قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک باعطریت است واین راقسط بحری وعربی گویند ودوم تلخ مائل بسیاهی ومغز
آن مائل بزردی وسطبری وسبک وکم بو واین راقسط هندی نامند وسوم مائل بسرخی وسنگین ودروزن شبیه بچوب شمشاد
وخوشبوی وبی تلخی واین سمی وقاتل است وانچه بوی صمغ ازان آید زبون واز مطلق آن مراد قسط شیرین است وبالجمله از
ادویهٔ شریفهٔ جلیلة النفع است وبهترین آن سفید تازهٔ شیرین کرم ناخورده باعطریت رائحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند
اندک زبان را بگزد وپوست آن نازک باشد وبعد ازان هندی سیاه سبک وزن وبعد ازان قسط شامی وقوت آن تا ده سال باقی
می ماند وبعضی بیخ راسن راقسط شامی نامند ومغشوش بقسط بحری مینمایند وفرق میان آن وقسط بحری صلابت وعدم عطریت
رائحه وگزیدگی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک شیخ الرئیس
گرم در سوم وخشک در دوم گفته وبا رطوبت فضلیهٔ نفاخه وگفته اند قوت حرارت وحرافت ومرارت مر آن بحدی است
که مقرح جلد است * افعال وخواص آن مقوی اعضای رئیسه وغدد انثیین نافعه واعصاب وباه ورافع امراض باردهٔ
رطبه ازانها مسخن اعضا ئیکه مراد تسخین آنها باشد وجاذب خون وسائر اخلاط وسم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ
مستحکم کنندهٔ اعصاب ومحلل وپراکنده کنندهٔ ریاح محتبسهٔ دماغیه ودافع صداع بارد رطب کهنه خصوصا قسط سفید که
دران امر عظیم النفع است واز برای اوجاع مقدم دماغ ولیثرغس وتشنج وکزاز ورعشه وخدر وغیره ازامراض باردهٔ
رطبهٔ دماغیه شربا باعسل وباادویهٔ مناسبهٔ دیگر وضماد آن باعسل نیز وتمریخ آن باروغن عربی که روغن بزباکا وباشد که
دران بجوشانند وبسایند جهت امراض مذکوره وسعوط آن باآب باران جهت دردسر مزمن ولطوخ آن جهت رفع نسیان
وضماد آن باروغن زیتون جهت فالج واسترخا ودرد گوش وبدستور قطور دهن آن بر گوش مفتح سدهٔ بارده آن وبخور آن
رافع زکام ووبای حادث ازعفونات اعضاء الصدر آشامیدن یکمثقال آن باخمر وافسنتین جهت اوجاع صدر وربو وبهر
وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وتنقیهٔ سینه ازاخلاط لزجه لعوقا باعسل ودرد پهلو را نیز نافع الات المفاصل والاعصاب جهت
اوجاع مفاصل واسترخای عصب وعضل وفسخ آن وتسخین اعصاب ومفاصل ورفع امراض آنها وجهت عرق النسا شربا
وضمادا وبدستور همین آن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن باعسل جهت نشف رطوبات وبلاغم ودفع آنها وقطع
اخلاط لزجه وتحلیل ریاح وتقویت معده وکبد وکرده ومثانه وتسخین ودفع امراض واوجاع آنها وعضلات بطن وجهت
تفتیح سدهٔ کبد وطحال وتحلیل ورم طحال واستسقا ویرقان ومغص ودرد رحم وباآب سرد جهت اخراج کرم معده وامعا
وحب القرع وادرار بول وحیض وبخور آن بقمع فرزجة وحمول آن جهت ادرار حیض وقتل واخراج جنین ومشیمه
وتسکین اوجاع رحم وبدستور جلوس در طبیخ آن وتکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن نیم درهم آن باعسل ویا باشراب

جهت تقویت باه و بلد سنور ضماد آن و تدهین بدان آن احمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تپ ربع کهنه و ضماد آن

با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح والجروح ضماد آن با ماء العسل

جهت رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی در آن موضع و جهت

برش و نمش و سعفه و خراجات و تشنجیکه در صورت بهم رسیده باشد و در ورکهنهٔ آن جهت قروح رطبه و تازهٔ آن مقرح

جلد السموم یکمثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا

و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کلنگبین مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرهم تا یکمثقال

بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا گویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط سازند که قسط تلخ را

مقدار چهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون با آتش ملایم بجوشانند

تا شراب سوخته گردد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی اعصاب و اعضا و باه و محلل قوی و رافع

برودت معده و جگر و لرزتپهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و درازکنندهٔ آن شربا و تدهینا مقدار شربت

آن هفت درهم و قسط ابیض مرد صحراها و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که گرمسیرات است مثل بسیار بهم میرسد گیاه

و برگ آن شبیه بکرمة البیضا که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشته که نوعی

از قسط میشود بسیار سنگین و ثقیل و آنرا اهل آن بلد قسط تلخ و مارد اروحینا مند و من اثبات آنرا دیدم و بیخ آنرا برآوردم

و تجربه کردم و دواء القسط واده ها ن و معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* قسطرون * بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله مثناه و ضم راء مهمله و سکون واو و نون بیونانی قسطر و طوروقون

یعنی متاذی بآتش و وجه تسمیهٔ آن بدان جهت آنست که در اماکن باردهٔ مرویدن و اهل روم آنرا برطانیقی نامند

و رسما و بنابیز * ماهیت آن دو قسم بری و بستانی است که هرسال تازه میرویدن ساق آن با رنگ بقدر یک ذرع و زیاده

بران و مربع و برگ آن با رنگ مایل طرف پائین آن عریضتر و بتدریج باریک میشود شبیه ببرگ بلوط و مشرف و خشبو و بر طرف

ساق آن تخمهای مجتمع و در رنگها شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ آنست و انطاکی

نوشته گل آن زرد و در نوشبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت

است * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضاء الراس

والغذاء والنفس آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون مقدار یکدرهم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد

و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهاردرهمی آن با شراب ممزوج با درومالی جهت اسهال بطن و یکدرهم آن

با درومالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک بافلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت

و دفع جشای حامض از فساد معده و بلد سنور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی ذربع و عفونت

و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول اعضاء العصل و آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحهٔ رئهٔ مزمن و چرک مجتمع

در سینه و مقدار سه ابولوس آن با شراب ممزوج نیمگرم جهت نفث الدم سینه اگر تپ نباشد والا با آب العین و الاذن

اغتسال بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و بطور و عصارهٔ آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن

آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درهمی آن با درومالی جهت نهش هوام سمی یکدرهم آن با شراب

جهت دفع سمیت ادویهٔ قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام رد به وگفته اند نفع آن در سموم بحدی است که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آنرا کم کرداند واگر بعد از ان دفع سمیت آن نماید

*فصـــل القاف مع الشین المعجمة

قشار کندر

قشار کندر بکسر قاف وفتح شین والف وراء مهمله وضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین *ماهیت ان ریزهائی است که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود و در کیسهٔ آن ریخته کرد د *طبیعت ان کرم وخشک در دوم *افعال وخواص آن قابض ومجفف ودر داروهای چشم واکحال ودرمراهم ومعاجین وغیرها مستعمل وجهت نفث الدم وقرحهٔ امعا واسهال مزمن شربا وذرور وآن جهت رویانیدن کوشت بر جراحات وخشک کردن آنها واصلاح قروح وجروح قدیمه وفرزجهٔ آن جهت نشف تجفیف رطوبات سائلهٔ مزمنه از رحم وبوبان آن جهت رفع حکه رحم نافع ودر کندر نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

قشر

* قشر* بکسر قاف وسکون شین وراء مهمله لغت عربی است وبفارسی پوست وبهندی چهال وچهلکا نیز نامند وجمع آن قشور آمده وقشره باها مراد پوست نازک تازهٔ نرم است *ماهیت ان اسم جنس پوست اشجار از تنه وشاخها وریشه وثمر وتخم است والوان اکثر قشور مختلف میباشد با مغز آن وگاه متفق وبالجمله در خامی وتازکی سبز وبعد خشک شدن سفید ومائل بسفیدی واغبر وسیاه رنگ وبعضی بعد کمال رسید کی زرد مائل بسرخی وسرخ میکردد مانند اترج ودارچینی ونارنج وغیرها وامثال اینها ونیز در غلظت ورقت ولطافت وکثافت وحدت طعم ورائحه وعدم آن هر دو ونیز مختلف ومتفاوت میباشد ونیز بعضی بطئ الهضم وبعضی سریع الهضم ونیز قشر بعضی اشجار انفع وخوشبوتر وتند تر ولطیف تر وسریع النفوذ تر از جرم ولحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج ودارچینی وقرنه وسلیخه وامثال اینها ونیز پوست بعضی انفع واحد والطف اند مانند بیخ کاسنی وکبر وراز یانه وکرفس ودار فلفل ونانخواه وکشنیز خشک ومانند اینها وگاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک وترب وخیار ومانند اینها ولهذا با پوست خوردن آن انفع است وسریع الهضم تر از بی پوست ونیز قشر بعضی خوشبو تر از لحم آنست ولیکن نفاخ وبطئ الهضم مانند پوست سیب وبتفصیل قشر هر چیز ومنافع آن در بیان آن چیز مذکور شد ومیشود انشاء الله تعالی وجالینوس وغیر آن گفته اند هر چیز را قشری است حتی معدنیات وفلزات را وقشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از ان جدا میکردد مانند انواع توبالات واینها الطف وجالی تر اند از اجرام آن فلزات وتوبالات نیز ذکر یافت وجهت تاکل ونقصان لحوم فاسده انفع وتوبال نحاس بهتر از توبال آهن وقشار شاپورقان قابض تر از غیر آن وبدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است واما درین زمان نزد اهل یمن ونواح آن مراد از ان قشر قهوه است یعنی بن وطبیعت قشر هر چیز مطلقا کرم وخشک تر از جرم ولب آنست *افعال وخواص ان بطئ الهضم تر ونفاخ تر مکر بعضی که ذکر یافت قشر اترج کرم وخشک در دوم *افعال وخواص ان مقوی معده وقلب ودماغ وهاضمه واحشای بارده ومحلل ریاح وخائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان وزائل کنندهٔ بوی سیر وپیاز از ان وقلیل آن نافع واکثار آن مضر ومصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد وخشک ومسهل ومخرج اقسام کرم معده وامعا وحب القرع قشر الرمان انچه از رمان حلو است سرد وتر وانچه از رمان حامض است سرد وخشک وضماد آن [illegible] ورمهای [illegible] امعا واسهال قطع خون بواسیر ومضمضه با آب آن مقوی لثه ودندان [illegible]

آنرا بسایند و سفوف سازند و بالای آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم وخشک
در دوم و در افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم وخشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و جهت امراض
کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و مثل باز قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازهٔ گردکان سرد وخشک و با حدت
چون آنرا بخته ازان ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردکان
خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی لذع قشر الخیار شنبر چون دو مثقال آنرا نرم سوده بر آب سرد یا شبت زن حامله نزد
وضع حمل که دشواری شود بنوشد بآسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق
یعنی پوست بیرون پسته سرد وخشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و بتفصیل هر یک اینها و غیر
اینها در اماکن خود ذکر یافته و مییابد انشاء الله تعالی *

* قشمش * بکسر قاف و دو شین معجمه درمیان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است * ماهیت آن نوع انگور
است کوچک مدور و مائل با اندک طولانی و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب و سبزهٔ آن نیز بسیار شیرین و لطیف
و بهتر از سائر انواع زبیبها و از نیم رس و غورهٔ آن که غورهٔ کشمش نامند چاشنی دار میباشد و آن از برای زیر طعام گذاشتن
و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلوان ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ * و طبیعت و افعال و خواص آن در زبیب
مذکور شد

* فصل القاف مع الصاد المهملة *

* قصاص * بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خار رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در
حرف الخاء مع الراء در خار مذکور شد *

* قصب * بفتح قاف و صاد و باء موحده لغت عربی است و بسریانی قنا و بیونانی انوناون و قالامن نیز و برومی قلاموس
و بفارسی نی و بترکی قامیش و بهندی سرکنده وند و بفرنگی برونار و نوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آنرا ترله بانس
نامند * ماهیت آن اسم جنس نی گرهدار است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی
که در زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میرویند و بهترین اقسام مجوف آنست که بندهای آن بلند و گرههای
آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و ازین نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند با رنگ نرم و گرههای آن بسیار
از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از آنجا می آورند و آن جزیرهٔ از جزائر زیر باد است و در جزائر دیگر
نیز بهم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین این آنست که در تربهٔ واسط از قرای شوشتر
و بعد ازان آنچه در نواحی دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب خوش جوهر خوش رنگ سیاه مائل بسرخی براق و با اندک ابلق
بی ریشه و راست است بچهار دبا شد و چرب و نرم باشد و ازان را آنچه را تربیت مینمایند در ابتدای رستن و وقت
بریدن و بعد ازان خوب میباشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یک ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی
است و یا گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا تتمه قوت یابند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده بالا بسمت راست میکنند
و بعد از کمال رسیدن میبرند و نمیگذارند که بسیار خشک و فاسد گردد پس دستها بسته در جاهای بلند که بدانها دود برسد
میگذارند و دود بدان میدهند و بعد ازان بسرد بکر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستها می بندند هر دسته یکصد عدد
و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقا در هر دسته ازین نیز سه چهار نیزه گاه هر نیزه دو یا سه عدد نیز قلم میباشد خوب

برمي آيد وباقي زبون واز نوع زبون ني بوريا وغير آن ميبافند واز مصمت آن نيز ميمو زانند ونيشكر كه قصب السكر است از اقسام مصمت آنست وعلحده انشاء الله تعالى مذكور ميگردد وانابيبي كه ني فارسي است وآن ني سبز رنگ است كه در آبها ميرويد ونبطي آن ني را ميرويد مگر در آبهاى ايستاده ومكرش كه قسمي از نيل است چون در زمينهاى آبدار تربيت يابد ني ميگردد وقنا يعني ني نيزه وتير كه بعربي مران وبهندي سرى نامند نيز مرد واز اقسام قصب الذ واقسام بانس كه در ملك هند وزيرباد است خصوص افراط اقسام آن در بنگاله بسيار است ونيز از اقسام ني مجوف است وتفصيل هريك جدا جدا طولى دارد وخيزران نيز از اقسام ني مصمت است در حرف الخاء ذكر يافت * طبيعت مطلق آن سرد وخشك ومحرق آن گرم وخشك * افعال وخواص بيخ آن اندك جالي وبي حدت واز سائر اجزاى آن قويتر اعضاء الراس فرو رقصب محرق جهت سعفه وقوباء حادث در سر وگل آن چون در گوش رود احداث كرى نمايد بسبب چسپيدن باندرون گوش ولهذا احتراز از آن واجب است وسنون سوختهٔ قصب جالي دندان ومانع سيلان خون لثه واكتحال رطوبتيكه در برگ ني جمع ميگردد جهت رفع بياض عين از مجربات است اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشاميدن شيرهٔ برگ آن با عسل جهت سرفه ومحرق آن بقدر يك دانك جهت تفتيح سدهٔ مرارة وادرار بول وحيض چون برگ نورستهٔ آنرا در آب خوب بمالند وصاف كرده بنوشند نفث الدم را مفيد است الجروح والقروح وضماد سوختهٔ آن جهت جرب وحكه وزخمهاى چوكلدار وضماد برگ تازهٔ آن جهت حمره واورام حاره وضماد بيخ تازهٔ كوبيدهٔ آن جاذب استخوان وپيكان وبا سركه مسكن درد كمر وعصب وورك وذرور پوست ني نيم رس خصوصا با نعل حابس نزف الدم همه اعضا است كه پوست ظاهر آنرا بتراشند ونرم سوده بر آن بپاشند السم ضماد شكوفهٔ آن جهت گزيدن عقرب واخراج كرم گوش ومعده الزينة طلاء وخضاب بيخ سوختهٔ آن با پوست وبا موزن آن حنا جهت رويانيدن موى وبلندى وتقويت آن وجلاى بشره وپوست ني فارسي سوخته گرم وخشك درسوم وجهت داء الثعلب الحمي وغيره فرش كردن برگ ني فارسي كه آب بر آن پاشيده باشند جهت صاحبان تب حار ورفع شدت گرمي هوا وفساد آن نافع مضر رئه مصلح آن كثيرا وفندق است *

* قصب الذريرة * بفتح ذال معجمه وكسر راء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح راء مهمله وهالغت عربي است ونيز بعربي قصب بوا وبسرياني قصاد يسما وبيوناني ارمنيقون وبرومي اقياقيلوني وبفارسي ني نهاوندي وبركنيه وبهندي چرايته وچرايته وبك نوع ديگر را نيپال وبفرنگي كال دم ار ماتك نامند ودو بسقوريدوس قالاس نامند * ماهيت آن نباتي است معروف باريك وبلند تاد وشبر وانبوبي گرهدار وبر هر گرهي دو شاخ وبر شاخها نيز شاخها مي بسيار باريك وبر هر گرهي دو برگ شبيه ببرگ نعناع وبر شاخهاى بسيار باريك آن غنچها وگلهاى كوچك في الجمله شبيه بگل بنفشه وساق آنرا چون بشكنند شكستهٔ آن غبار بشوا باشد وجوف آن سفيد ودر آن چيزى شبيه بپنبهٔ لندا في امود ه ونسج عنكبوت ولزج وطعم ممضوغ آن قابض باندك حدت وحرافت ورنگ ظاهر ساق وشاخهاى آن سرخ مائل بزردى وتيره كى ودو نوع ميباشد يكى كبير وباوصاف مذكوره ودوم صغير وآن بسيار باريك مانند خيوط ومنابت آن بلاد هند وفارس وكوه كيلويه ودر بنگاله نيز كثير الوجود وگفته اند نوع دوم املس وبهيأت كبير ان ورنگ ظاهر آن باكمودت وطعم آن با قبوضت وباحدت وحرارت واين هندي است وبهتر از اول ونيز گفته اند يك نوع ديگر هندي ميباشد كه حدت وتلخي ندارد واين را تخمي است مانند نخود ودر غلاف واكثر اطباء گفته اند مختار وبهترين آن با قوت رنگ بصفات مذكورهٔ صدر راست كه گرههاى

قصب الذريره

آن نزدیک بهم وسائیدهٔ آن خوشبو وزرد رنگ مائل بسفیدی باشد * **طبیعت** آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی گرمی آنرا وبعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند واین اظهر است * **افعال وخواص** آن ملطف ومحلل وباندک قوت قابضه ومحققهٔ زیاده از قابضه وحرافت وبا جوهر ارضی وهوائیکه باهم نیکو امتزاج یافته باعتدال یافته وبا جوهر لطیف چنانچه در جمیع افاویه میباشد ومقوی دل وجگر ورافع استسقا ودرد سینه وجگر ورحم وعسر البول وتقطیر آن ومحلل اورام والتیام دهندهٔ شکاف مقعد اعضاء الراس والعصب والصدر وآشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون ووجع فؤاد بارد وسرفهٔ بارد رطب ونیز استنشاق دخان آن بتنهائی ویا باصمغ البطم بقمع که تعلق برسد جهت سرفهٔ بارد رطب واکتحال آن جهت جلای بصر وتقویت آن وحدت بصر وآشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل واورام معده وکبد وتفتیح سدد وباعسل وبزر کرفس جهت جبن ووجع عضلات بطن واورام رحم وادرار بول وامراض کرده ورفع قرحهٔ مزمن وتقطیر البول وجلوس درطبیخ آن جهت درد رحم واستسقا وعرق النسا الزینة والاورام وضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد وتحلیل اورام وذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل عرق وشکستگی اعضا وانافع مضر کمرگاه مصلح آن انیسون واستعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها ، قدر شربت آن تا دو درم بدل آن عدس ومرربد سنبل الطیب ونیم وزن آن اسارون ووزن آن قسط است با صندل وآنرا داخل اکحال جالیه ومقویهٔ بصر گفته اند داخل طیوب وذرائر مینمایند اهل هند آنرا قصب الذریره مینامند واطبای هند آنرا سرد وخشک وسبک وباد انگیز ودافع سرفه وصفرا وسوزش اعضاء وتپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند میدانند وآشامیدن نقوع آن با برگ حنا وهلیلهٔ سیاه هندی وشاهتره از هریک یک درم تا یک مثقال ویا زیاده عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب گرم بخیسانند وصبح مالیده صاف کرده باده درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب وقوبا وابتدای جذام وغیرها مجرب وباضافهٔ بسفایج وافتیمون وعناب فعل آن اقوی است *

* **قصب السکر** * بفارسی نیشکر وبهندی بلغتی اوکهه وبلغتی گاند و گنه هرد وبکاف عجمی وبونانی انیزنا مند * **ماهیت** آن دو نوع است سفید وسرخ وهریک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین وصلب کم آب کم شیرین وبعضی شورمزه وبحسب اماکن مختلف میباشد درخوبی وبدی وسفید آن در قصبهٔ بردوان از مضافات مرشد اباد بنگاله بسیار خوب ولطیف ونازک وشیرین مثل قند ونبات میشود بعد از آن در اکبراباد وشاه جهان آباد وصوبهٔ بهار ولکهنو وبعضی جاها در دکهن از بلاد هند ودر راج محل ودیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب وکلان میشود ودر صوبهٔ عظیم آباد واراده وگورکهپور از بلاد هند ونیز در بتاویه وچین ودر مصر وعمان نیز خوب میشود از قسم سفید ودر اماکن دیگر بلدان خوبی نمیشود وسرخ آن نیز مختلف باشد درخوبی وبدی وبهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة وآبدار الذ بند کم ریشه باشد یعنی ریشه‌های آن نرم نازک باشد که درخائیدن دندان وزبان را آسیبی نرسد وشکر مصنوع از آن خوب ولطیف میباشد ودر قرابادین دستور داخل وصنعت واقسام شکر وفانید وقند ونبات وغیرها مذکور شد * **طبیعت** آن در اول گرم ودر دوم تر * **افعال وخواص** آن ملطف خون وحابس ومفتح سدد اعضاء الصدر والغذاء والنفض ورافع خشونت سینه وریه وسرفه وجالی رطوبات متولده در آنها خصوص درمشوی آنکه در زیر آتش وباخاکستر گرم ویا آنکه مقشر آنرا با آب گرم شسته باشند وسمن بدن ومدر بول ومنقی مثانه وملین بطن ومحرک باه ورافع التهاب معده وقی کردن با آب آن که بیاشامند وبالای آن آب سرد بنوشند وقی کنند باعانت پر مرغی که در روغن کنجد فروبرده باشند واکثار آن خصوص بعد ازطعام نفاخ ومولد

ریاح و مفسد معده و مضرت بمبرا ان و بلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن در وسط جوش و خوردن ایشون بعد از آن

* فصل القاف مع الضاد المعجمة

* قضاعه * بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها بعربی ماده سگ آبی را نامند و بهندی اود بلاو و تمرغیا را سیارا نامند * افعال و خواص آن اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بعدیل

* فصل القاف مع الطاء المهملة

* قطا * بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاة و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیهٔ آن بقطا بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا ظاهر میگردد و بفارسی سنگ خوار و بترکی باقربقره و برومی قاما و بیونانی رمنامور و بهندی لوا نامند و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که آنرا سنگ اشکاک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند * ماهیت آن مرغی است و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جثه بقدر کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی بر آن غالب و صغیر آن بقدر بچهٔ گنجشک بزرگی و مرقش با زردی و بیشتر آن تا جی و در صحراهای کم آب و سنگستانها می باشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی الیبس است * افعال و خواص آن اعضاء الراس و العصب والغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد مدر بول و بجهت فالج و برودت اعصاب و احشا و استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار دیر هضم و مولد سودا مصلح آن کلّ اشتن آن دست بعد از ذبح در وزیدن سرما و در گرما افلا یکشب مانند طیور سرخ گوشت صلب دیگر پس آنرا پختن و با سرکه و روغن و ادویهٔ طیبة الرائحه خوردن و سکدان آن مولد سنگ کرده و اکتحال خون گرما گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلاء استخوان سوختهٔ آن که در روغن زیتون بسیار حوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی وداء الثعلب و رویانیدن موی در آن نافع است *

* قطایف * بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند * ماهیت آن نوع غذائی است که از آرد میده و یا روغن و شیر خمیر کرده و با نهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر می نمایند و یا سبزیها و یا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان میکنند و یا در رفرن و یاد رتنور در طرفی چیده بریان می نمایند و میخورند * طبیعت آن بآنچه که از آن سازند راجع * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سدد و دیر هضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا تر از سائر اقسام مصلح این عسل و مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است

* قطایف * بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشتهٔ خطائی نامند * ماهیت و صنعت آن در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت * طبیعت آن در دوم گرم و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال * افعال و خواص آن * سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوة چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن

بحدیکه در معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است

قطف

* قطف * بفتح قاف و طا و فا لغت عربی است و تیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمک و یا سرمه فارسی است و بسریانی قطا و بیونانی اندراکیون و اقلوکسیس و دیسقوریدوس اندرافکسیس و بقولی اطرافعس نامند و بفارسی اسفناخ رومی و بهندی پالک و بقول دیگر ککروهن و کرونده بهندی بتهوا بفتح بای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خفای ها و بفتح واو و الف نامند * ماهیت آن نباتی است بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی و زود شکن و ساق آن مانند بردنه بلند و گل و تخم آن بازردی و اندک لزوجت و شوری و منبت آن نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی * طبیعت آن در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی * افعال و خواص آن تناول برگ پختهٔ آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و رادع اورام حارهٔ حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آب مشوی آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رافع اورام حارهٔ باطنیه و ظاهریه و حمره شربا و ضمادا و طلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن باشکر مفتت حصاة کرده و مثانه و محلل ورم طحال و بادویهٔ مسخنه غیر محلله مبهی مضر محرورین و مولد ریاح مصلح آن ادویهٔ حاره عطره و طلای عصارهٔ برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادثه در جلد و شستن جامهٔ حریر و پشمینهٔ رنگین با آب طبیخ آن پاک کنندهٔ اوساخ آن بدون تغیر رنگ و ضماد برگ پختهٔ آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و مقئ و مسهل مرهٔ صفرا چون با مصلح آن که نمک و آب گرم و عسل است بیاشامند و چون بسایند و بکوبند و بقدر دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف کرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن باشکر بوزن آن جهت جرب نافع و بالخاصیه آشامیدن آن مقوی و منعظ مقدار شربت آن از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و شکر و گلاب و سکنجبین و سائر اشربهٔ مناسبه و تخم بری آن را چون بقدر سه مثقال در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که بر نیامده و سه چهار روز باز مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال و هیجان قی نمک و عسل و آب گرم و گفته اند بقلهٔ آن بهتر از چقندر و سائر بقول است جهت آنکه زود منحدر و منکردد و اخراج میابد نه بسبب لزوجت بلکه بقوت تعدیلیکه دارد مضر مبرودالمزاج و معدهٔ بارد و مولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با چغندر و مطیب بادویهٔ عطره و ابازیر حاره نمودن و بآبکامه خوردن است

قطف بحری

* قطف بحری * اهل شام آنرا ملوخ نامند و گفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی لمون و ملح نیز خوانند * ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج و بخار و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن شریفتر و خشنتر و اندک شوری و قبضی منبت آن بسواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه موذی و مضر معده نیست بسبب ملوحت و قبضیکه دارد * طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص آن خوردن اطراف و برگ نازک ریزهٔ تازه تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کنندهٔ شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده و زود انحدار مما بد بسبب اندک ملوحتی که دارد و آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت شدخ عضل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کساء مختلط

وعبا وبرد یعنی چادر وغیرها میبافند ومحتمل که این درخت سن باشد که در ملک هند وبنگاله وغیرها نیز میشود وبرک وشاخهای نازک نرم نورستهٔ آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر واز پوست رسیدهٔ ساقهٔ درخت آن که ببلندی یکقد وقامت میشود ریسمان سفید رخوسبک میباشد بجای پشم وموی حیوانات در بلاد ایران وعرب ودر ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان ازان وبافتن و بعضی البسه وجل حیوانات وخریطه وکیسه وجوال وغیره برای گذاشتن شکر وبرنج وفوفل وغیرها *

قطلب

* قطلب * بضم قاف وسکون طا وضم لام وباء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه وبعجمی الدلس مطردیه وعامه عصی الدب وبیونانی قوماریس وقوماروس نیز وثمر آن را جنی الاحمر نامند وبعضی گفته اند که بلغت قدس نقیمب وبیونانی باقولا گویند * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت به وبرگ آن ازبرگ آن نازکتر وثمر آن بقدر آلوئی وبی تخم وچون رسیده پخته گردد زعفرانی رنگ وسرخ یاقوتی وشیرین وخوشبو میشود باندک قبضی وچون آب آنرا بمکند بجای تخم ثفل باریک مانند کاه دران میماند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله وضماد آن برچشم جهت نفع آب نازل در ان موثر الاورام والبثور آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثآلیل ودمامیل وتحلیل اورام وبدستور ضماد برگ مطبوخ آن ونطول آن جهت درد مقعده ورحم القروح وحرق النار ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه وثآلیل ورفع سوختگی آتش وبدستور ضماد آن موثر وثمر آن مضر معده وگفته اند آنرا صمغی میباشد وکم یافت میشود واگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین وحمول آن جهت بواسیر وبخور آن جهت رفع سحر وافسون موثر است *

قطن

* قطن * بضم قاف وطا وتشدید نون وبه تسکین طا وتخفیف نون نیز آمده لغت عربی است وبعربی نیز آنرا نامها بسیار است مانند کرسف وبرشف وطوط وعطب الخرفع وتازهٔ آن راقوز وکهنهٔ آنرا قضیم وبفارسی پنبه وبترکی اموق وپنوق نیز وبهندی روئی ودرخت کپاس وشکوفهٔ آنرا کپاس کا پهول وحب آنرا بنوله نامند * ماهیت آن مغز ثمر درختی است ودر اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول واقلیم هفتم که مطلقا نمیشود وآن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یکذرع تا بیک قامت وقدری زیاده نیز بحسب ضعف وقوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان وبریک ساق ایستاده وساق آن مجوف واطراف آن شاخهای بسیار وبرسر شاخها گل وثمر آن وبرگ آن از برگ بادنجان کوچکتر وزرد رنگ وگل آن نیز زرد رنگ واندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی وته برگهای گل آن سرخ وثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردکان وشبیه بغنچهٔ گل وپوست آن در خامی سبز وبعد رسیدن مائل ببنفشی وشکافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد ودر بعضی اماکن وبلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن میچینند ودرخت آن را برقرار میدارند یکسال تا ده سال دیگر ثمر میآورد پس از بیخ میبرند واز سر نو زراعت میکنند ودر بعضی بلاد هر سال از بیخ میکنند واز سر نو میکارند این نیز بسبب قوت وضعف زمین است پس پنبه را از جوزه وتخم جدا کرده بمصارف مقرره میآورند ونوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو وسیب وگردکان تا مدتی میماند بیست وپنج سال تا سی سال وزیاده هم وگل آن سرخ وبزرگتر وجوزهٔ آن نیز بزرگتر وپنبهٔ آن بسیار نرم ومحتمل که این نوع سنبهل باشد که در ملک هند وبنگاله میشود ولیکن پنبهٔ این بکار بافتن البسه نمی آید ودر حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبهٔ سفید تازهٔ نرم آنست وکهنهٔ خشن آن زبون. وبهترین حب آن

برگ بی مغز تازهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وحب آن در دوم گرم وتر وبا رطوبت فضلیه وکل آن گرم وتر وباقوت معتدله * افعال وخواص کل آن امراض الراس والقلب والنفض وغیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت امراض جنون ووسواس وخفقان حار واختناق رحم موثر واز یلدا رقیهٔ آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرسد الاورام وحرق النار ضماد آن بتنهائی ویا با برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام ورفع حکه وآبله وسوختگی آتش واما پنبه پس البسه بافتهٔ از آن ومحشو بدان ویا بافتهٔ ابریشم ویا پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب بدانی نمودهٔ آن مقوی ومسخن ومجفف بدن ومصلب آن امراض الراس وموافق صاحبان امراض دماغیه وعصبانیه مانند رعشه واسترخا وفالج وکزاز وامثال اینها بخور آن رافع زکام الاورام والحکه وحرق النار والجروح والقروح ضماد پنبهٔ سوخته که بحد رمادیت نرسد محلل اورام ورافع حکه ومانع آبله وسوختگی آتش وپر کردن آن درجوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق ومجفف آن وذرور آن قاطع جراحات ومجفف اینها وپر کردن آن درجوف زخمهای کهنه محلل وقاطع لحم فاسد زائد آن وجاذب چرک از عمق آن وبستن پنبهٔ کهنه گرم کرده بر اعضای موجعه واورام بارده هر عضویکه باشد وبر قیلهٔ الماء نیز مسکن ومحلل آن با تکرار عمل خصوصا که بر آن عضو اولا زنجبیل وزرنباد نرم کوفته بخته خوب بدانند پس پنبه را گرم کرده بر آن بسته تا مدتی بگذارند وباز نکنند وبدستور پنبهٔ تازهٔ دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند وگرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند وهمچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل وآب بر آن پاشیده گرم کرده وچون فتیله از پنبه سازند ویک سر آنرا بر ثالیل مسماریه گذارند وسر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی وحدت آن بدان رسد ولیکن بسرحد احراق نرسد وتا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد وحب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر والباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه وشکم ورافع سرفهٔ گرم وبا دارچینی وشکر در مبرودین وبا سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال وتدهین بدهن آن جهت رفع کلف ونمش وخراجات حادثه در صورت وورق آن آشامیدن آب برگ تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدل نعات خصوصا باشربت سیب جهت حابس اسهال اطفال وغیر اطفال وضماد آن با روغن گل جهت نقرس وضربان دایم بمعدل وبا برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره وبارده وجلوس در طبیخ برگ تازه کوچک وزاندک از بیخ آن جهت اختناق رحم وتسکین وجع آن وذرور آن قاطع خون جراحات وضماد جمیع اجزای آن مقوی معده ومحلل وجاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند وطرف دیگر آنرا بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند وگفته اند تخم آن مضر کرده مصلح آن خمیرهٔ بنفشه بدل آن تخم کنگر است ودر قرابادین کبیر جوارش حب القطن ومعجون آن وشراب زهر آن ذکر یافت

* فصـــــــــــل القاف مع العین *

* قعنب * بفتح قاف وسکون عین وفتح نون وباء موحده بعربی نام شیر است ونیز ثعلب نر را نامند وبفارسی ناخن بازوغ نقی گفته اسم نباتی است که بعجمی اند اسطرسه ودر نسخهٔ دیگر طرنیه نامند * ماهیت آن نباتی است باریک ساق ایستاده وبرگ آن قریب ببرگ اسفناج وزرد رنگ وبر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ وشاخهای آنرا مانند رازیانه میخورند وطعم آن تفه با اندک شیرینی ودر آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد ونزد اهل بادیه معروف بقلقاس است وقلقاس غیر این است ودر فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد .

* قعبل * بفتح قاف وسکون عین وفتح باء موحده ولام * ودر ماهیت آن اختلاف است وبعضی از اقسام فطر دانسته اند

ودیسقوریدوس گفته اسم نبطی دوائی است که بیونانی سفراطیون نامند و آن بیخی است شبیه ببلبوس و بزرگی بقدر شلغم وسرخ رنگ وتلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه ببرگ سوسن وبلند تر از آن و از نرگس و کراث بزرگی * طبیعت آن گرم وخشک بدرسوم * افعال وخواص آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است وکاه عصارهٔ بیخ آنرا گرفته وبا آرد گرسنه سرشته از آن اقراص میسازند وبصاحبان جنون وطحال مقدار درم مخوراند با ماء العسل که بآب باران ساخته باشند وصاحب منهاج گفته نباتی است شبیه بساق کنگر وسفید وسطبر وچون خشک شود مائل بزردی وسرخی گردد وبی برگ وبی گل وبی مزه که درهنگام ربیع زمین را شکافته برمیآید وهمان که تازه برآمد مردم آنرا اخذ مینمایند وعرب آنرا قصبة الصبغ نامند * طبیعت آن گرم وتر در دوم بعضی آنرا پخته با ماست وسیر که مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تفه با اندک حرافت است

* فصـــــل القاف مع الفاء *

* قفر * بفتح قاف وسکون فا و را مهمله * ماهیت آن اسم جنس قار وعرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد وانچه شبیه بدان بود در تکون وسلاجیت هندی نیز از آن جمله است ودر حرف السین مع اللام ذکر یافت *

* قفر الیهود * بفتح قاف وسکون فا و را وفتح یا وضم ها وسکون واو ودال معرب کفرالیهود است وبسریانی بهود ایا وبرومی قرسطون وبیونانی برفسونیناتا منند ودر وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیرهٔ یهودیه که قریه منیه نیزگویند قریب بقریهٔ کفرا که در قدیم الایام آباد بوده وحال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده برمی آید واهل آن مسمی بقفرالیهود نموده اند وآن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد واهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند وقدری برخشکی افتاده ورنگ این بنفش مائل بسرخی براق وبوی آن شبیه ببوی نفط وحجریت برین غالب انچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی از سنگریزه وخاک میباشد وانچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد واین مادام که برروی آب وتازه است نرم وسیال میباشد وچون برداشتند وکهنه شد منجمد وصلب میگردد دوقسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند واین نیز یا صاف میباشد مانند موم با آب گرم برآنش صاف مینمایند واین صافی وتیره رنگ میباشد وبراقی بسیار ندارد وبوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است وانطاکی مخصوص به بحیرهٔ طبرستان وساحل آن دانسته وگفته که از زمین قدس نیز میآورند وبهترین آن ومستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتت وسنگین وخوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید وخالی از سنگ ریزه وخاک باشد وکهنهٔ آن سیاه وزبون آنرا مغشوش بزفت وقیر نیز مینمایند ومغشوش آن نیز سیاه میباشد وانچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است الطف واقوی از قفرالیهود است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قائم مقام زفت وقیر وقطران وعنبر دانسته اند ودر جبر وکسر ورض لحم وضربه وسقطه قریب بمومیائی است وبجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زکام ونزله ومحرک صرع معتاد بن آن ولطوخ آن واکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن وشعره وحلای بیاض وتجفیف رطوبات عین وگذاشتن آن بردندان وسنون بدان جهت درد دندان کرم خورده وخوشبوئی دهان ورفع رائحهٔ کریههٔ آن وطلای آن بر اعصاب واعضای مسترخیهٔ ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه وسرفهٔ کهنه وربو وضیق النفس وعسر آن وقرحهٔ ریه واعانت بر اخراج نفث ومدهٔ سینه واورام لوزتین وخناق بلغمی وسوداوی وجهت نفث الدم ونزف الدم

اعضاء الغذاء والنفض بلع نمودن مقل از دو درم تا سه درم بجهت رفع بخار دخانی وتحلیل خون منجمد در معده و
امعا ودر طول بیع مزمن وطرد ریاح معده وشراسیف وضعف کبد وگرده وبواسیر ودفع دیدان وحب القرع وتقطیر البول وامراض
رحم مطلقا ورفع صلابت آن وتقویت اعضا وحمول ودخان واستشمام رائحه آن بجهت نتو وبرآمدگی رحم وتسکین اوجاع و
اختناق آن وآشامیدن آن با اندک جند بیدستر وشراب بجهت ادرار طمث مایوس العلاج بقوت نافع وآشامیدن آن با سرکه
محلل وگدازنده خون منجمد در معده وداخل سفوفات اطفال وسفوفات مقویه معده معین بر هضم وتحلیل ریاح وقراقر مینماید
واحتقان آن با ماء الشعیر بجهت ذوسنطاریا وقرحه امعا مؤثر الآلات المفاصل والاورام ضماد آن بجهت تقویت اعضاء
واوجاع مفاصل واورام جاسیه ونقرس وعرق النسا واستحکام اعصاب واعضای بارده بدستور شرب آن وضماد آن با آرد جو
ونطرون وموم بجهت عرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل وتحلیل وانضاج اورام حاره وبارده وضماد گداخته آن در زیت
بجهت کوفته شدن عضو لحمی وشکستگی استخوان وضربه وصدمه وسقطه ونضج خنازیر وتحلیل اورام جراحات ومنع تورم
آنها الجروح والقروح ضماد آن ملصق جراحات ومدمل آنها ورافع قوابی وداخل مراهم منبت اللحم کرده میشود وجهت
التیام زخمها وتلیین ورفع کرم آنها مفید الزینة لطوخ آن منقی بشره ومانع سفیدی اظفار ورافع قوبا وبرص وبهق السموم
طلا وآشامیدن آن با انستین وشراب بجهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم الخواص دخان
آن گریزاننده هوام ومار وعقرب وپشه وغیرها وما لیدن محلول آن در زیت بر درخت انگور رافع کرم آن وطریق استعمال
آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه وآب فواکه بارده
مطفیه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب وبعضی تیر گفته اند

* فصل القاف مع اللام *

* قلی بفتح قاف وفتح لام والف مقصوره وبکسر قاف وسکون لام ویا نیز آمده وآنرا قلی الصباغین وشب العصفر نیز
ودر اصفهان کهلا ودر خراسان شخار ودر گیلان وشیراز قلیا وبهندی سجی وساجی ودر کابل اشغار نامند * ماهیت
آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند وبر ان اشنان تازه بسیار جمع میکنند
وبالای آن نی وخار با هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی ازان سیلان مینماید ودران مجتمع و منجمد میگردد چنانچه
در اشنان ذکر یافت وهرچند دران اشنان رطوبت وچسپندگی زیاده باشد زیاده بعمل میآید تا آنکه مانند قرصی وگرده
بزرگی والا مانند حبهای بزرگ وکوچک میباشد واز نبات رمث ورمرام نیز بعمل میآورند ودر بلاد کرمان وروم وملتان
خوب بعمل می آید ورومی بهتر وقرصهای آن بزرگ وصاف وملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته ومسموع گشته که در ملتان
نیز از اقراص بعمل می آید ودر جائیکه گیاه آنرا می سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله ازان
دران جمع ومنعقد گردد وآن بسیار خوب میشود وبهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند
وبعد ازان ممزوج برمث ورمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که دران پارچهای کوچک باشد زبون وجزو اعظم صابون است
* طبیعت آن درچهارم گرم وخشک وبا قوت سمیت * افعال وخواص آن جالی ومحرق واکال واقوی از ملح بورانیه
اعضاء الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند وبحجر علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت
تقویت معده وانهضام طعام وآوردن اشتها وقطع بلغم ورفع قی مایوس العلاج وتحلیل ورم طحال العین اکتحال آن رافع بیاض
چشم حیوانات القروح والثآلیل وغیرها طلای آن خورنده گوشت زائد زخمها وزائل کننده ثآلیل ونواصیر وبرص وبهق وجرب

رطب وضعف المثانه بکار برند و شربت آن کشنده در عرض روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث بثوری است که رفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر انگور ربها شند بزودی آنرا مویز کردانند و ملح قلی در حرف القاف مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد *

* قلانش * بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه * ماهیت آن نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت مشابهت با آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگها این از آن کوتاه تر و اندک عریض تر و گرههای قصبها این نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آب نیل را بدان میکشند و بزراعت و غیرها میدهند و مزهٔ آن تلخ با اندک لزوجت است * افعال و خواص آن شیخ ابن بیطار گفته عصارهٔ آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن درین باب مانند دوائی است که یونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آن است و در غیر مصر من آنرا ندیدم *

* قلب * بفتح قاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی است بفارسی دل و بلاطینی مطس بومیون نامند * ماهیت آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضوی است که تکوین می یابد بنا بر قول اصل و مبدا و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و اشرف و اکرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت میماند و سرد میگردد و گوشت آن بسیار صلب و بطیء الهضم اولی اجتناب از آن است مگر عند الضرورت و بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل گوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوبیه طیور آبی احتراز انسب * طبیعت آن مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم تر از غیر آبی * افعال و خواص آن مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا مصلح آن مهرا پختن و طبخ آن با شحم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و با کباب رقیق بروغن کنجد و یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکوغذائی است از برای اصحاب کد و ریاضت العین نظورو اکتحال خونابهٔ که در هنگام کباب کردن از آن می چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شد و میشود انشاء الله تع

* قلب * بضم قاف و سکون لام و باء موحده بعجمی اندلس سجس افراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لیایس نوس یعنی بزر حجری و بفارسی سنگ سبوبه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضه است نامیده اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علویخان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان میبرم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم پنوار نامند و کسیکه آنرا کلتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهی حب القلت است بتای مثناة فوقانیه نه باء موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ سبویه نیز در حرف السین * ماهیت آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنی داشته ودیده ندیده ام مگر بدیار بکر بظاهر مدینه آمد برابر برج زاویهٔ معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحا مذکور شد * ماهیت آن گفته اند حب نباتی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن بلند

تر وعريضتر ونرم‌تر وازان انچه نزديک بزمين است مفروش بران وشاخهای آن باريک ايستاده تا بيکذرع وزياده وکمتر ازان شبيه بادخر وصلب ودر اطراف شاخهای آن چيزی شبيه بساق منقسم بدو قسم ودران برکهای ريزه وما بين برکها تخم آن وآن سفيد صلب مدور وشبيه بکرسنهٔ کوچکی منبت آن زمين های خشن واماکن عاليه وانطاکی کفته تخم آن سياه رنک باخشونت ودر کوهستان در هنکام بودن آفتاب در برج اسد ميرويد * طبيعت آن در سوم کرم وخشک وانطاکی دردوم دانسته * افعال وخواص آن اعضاء اصل رجهت سرفهٔ بارده مزمن وربو وضيق النفس اعضاء الغذاء والنفس جهت فواق رطوبی واسهال وادرار بول وباشراب مفيد جهت سنک کرده ومثانه ورفع احتباس بول وحيض وضماد آن جهت دواشير نافع المضار بغايت مضعف باه ومجفف منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا ده درم است

قلت

* قلت * بضم قاف وسکون لام وتاء مثناة فوقانيه معرب ازکلتهٔ هندی است وبفتح قاف وکسر آن نيز آمده بسريانی قلتا وبيونانی اقونيا وبرومی توالیقی نامند ودر حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر يافت

قلسوفوديون

* قلسوفوديون * بفتح قاف وسکون لام وضم سين مهمله وسکون واو وضم فا وسکون واو وکسر دال مهمله وضم ياء مثناة تحتانيه وسکون واو ونون لغت يونانی است * ماهيت آن نباتی است صغير بقدر يکشبر مستعمل در رفورنار منبت آن مابين سنکهاء برک آن شبيه ببرک نوعی از نمام که آنرا ازقلس نامند وکل آن شبيه با رجل الغراب متفرق بعضی از بعضی مانند کل فرا بيون * طبيعت آن درسوم کرم وخشک وباجوهر لطيف محرق * افعال وخواص آن آشاميدن نبات وطبيخ آن جهت نهش هوام وشدخ عضل وتقطير البول وادرار طمث واخراج جنين وقطع نافع ليل که آنرا بيونانی افروخود وس نامند موثر چون چند روز بدان مداومت نمايند

قلفونيا

* قلفونيا * بضم قاف وسکون لام وضم فا وسکون واو وکسر نون وفتح ياء مثناة تحتانيه والف مقصوره لغت يونانی است بفارسی زنکباری نامند * ماهيت آن کفته اند صمغ صنوبر است مطلقا وبعضی کفته اند صمغ صنوبر بری است که بيونانی توفانا مند وآن صمغ راتينج است که خود بخود سيال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد يابد قلفونيا نامند وشيخ ابن بيطار کفته غلط کرده اند کسانيکه آن را راتينج بعينه دانسته اند بکمان آنکه راتينج علم است برای تمام اقسام آن واين خطا است بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد يافته باشد وبغدادی کفته که قلفونيا صمغ صنوبر است وسه نوع است يکی سيالی که منعقد نميشود مانند قطران وبعضی آنرا قطران نامند ونوع دوم صلب ونوع سوم آنست که بعد طبخ صلب ميکردد واين فی الحقيقت قلفونيا است وانچه شامل جميع اصناف است راتينج است وراتينج را راتيانج نيز نامند وراتيانج در حرف الراء مع الالف ذکر يافت

قلقاس

* قلقاس * بفتح دو قاف درميان مرد ولام ساکن والف وسين مهمله لغت عربی است وکفته اند بضم اول لغت رومی است وبسريانی قلقاسی وبرومی اوذی تغس وبهندی اروی وبدکهنی چهکلا وبنکالی کچو نامند * ماهيت آن ابن بيطار وبغدادی نوشته اند نباتی است که نزديک آبها ايستاده ميرويد برک آن املس بزرک شبيه ببرک موز وازان درطول کمتر وکوچکتر وهر برکی را ساقی علحده از يک بيخ رسته نهايت بسطبری انکشتی وبيخ آن ببزرکی ترنجی وکوچکتر ازان تيز بقدر زردکی ظاهر آن مائل بسرخی وباطن آن سفيد وطعم آن باقبوضت وحدت وبورقيت ولزوجت کامن وچون در آب جوش دهند وآب آنرا چند مرتبه تبديل نمايند پس طبخ دهند قبوضت وحدت وبورقيت آن زائل کردد ولزوجت

کامنهٔ آن زائل کردد وبرق نیز میباشد ولیکن غیر مستعمل وانچه در بنگاله میشود وذیل شد ابیخ جنگلی برق آن که نزدیک آبها وکودها خود رواست کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت وشاخهای آن تاقدری ودانی شکل رشته ملوروبتدریج باریک شده تا ببرک پیوسته وبهر بوته رانهایت تا چهار شاخ وبرک آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک وطرف دیگر آن عریض ودر جوف آن در ایام بارش وشبنم اندک اندک آبی میماند ومنبت آن کنار آبها وزمینهای نمناک ونهایت بلندی شاخهای آن تا بیک ونیم ذرع وبعد بزرگ شدن آن ازبیخ آن ساقی میروید وبر سر آن کلی زرد رنگ طولانی وبوی آن شبیه ببوی زرد چوبه ورنک آن نیز برنک آن وتخمی ندارد واین نوع کم مستعمل وکم کسی میخورد جهت آنکه حدت وبورقیت ولزوجت بسیار دارد وبجوشانیدن در آب وطبخ بنحو منکور بالکل زائل نمی کردد وبرک آنرا نیز پخته میخورند وآن نیز با حدت ولزوجت بسیار است وبیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر وبرک این بزرگتر وعریضتر وحدت وبورقیت ولزوجت آن کمتر ولهذا اکثر مستعمل وماکول بنحو منکور که اولا در چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن وپیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته وافاویهٔ حارهٔ طیبه وزرد چوبه داخل نموده میخورند لذیذ میباشد وباکوشت لذیذتر وبعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول درآب زرد چوبه انداخته که خوب رنکین شود یکمرتبه دران آب جوش میدهند که رنکین کردد ولیم خام آنرا در روغن وپیاز بریان میکنند بعد ازان درآب که ازکرده ترشی انبهٔ خام تازه یا خشک واکر نباشد ترشی لیمو یا تمرهندی بقدر ذائقه واندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون کوشت یا باکوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود ودرحین طبخ لزوجت آن زائل میکردانند وبریان نمودن در روغن نیز واین را نیز * طبیعت آن کلی مانند آنست مطلقا در اول کرم ودر دوم تر ودر اول نیز خشک کفته اند * افعال وخواص آن بغایت مسمن بدن ومحرک باه دانسته اند اعضاء اصل رجهت سرفه وخشونت سینه وحنجره اعضاء الغذاء والنفض سریع الهضم ورافع سحج امعا واسهال وپوست آن درحبس اسهال اقوی وجهت استسقا ولاغری کرده واسهال صفرا ومای اصفر ومانیت برقی وادرار بول خصوصا عصارهٔ نبات آن وتناول برک وشاخ مطبوخ آن نافع المضار دیرهضم ومولد سودا ومسدد مصلح آن عسل وسکنجبین وادویهٔ خوشبوی مانند دارچینی وقرنفل وبعضی آنرا با سرکه وخردل مرتب مینمایند واین هنکام سریع الهضم والخروج میباشد ازمعده ونوشته اند که آنرا تخمی میباشد ودر افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت از تخم آن دو درم وعصارهٔ نبات آن از ثلث رطلی تا بیک رطل ونوعی از قلقاس میشود صلب مستدیر که هرچند طبخ نمایند پخته نمیکردد وضماد آن جهت نضج اورام ودیرسوختهٔ آن جهت اندمال قروح وقلاع وتقویت موی موثر *

* قلقدیس * بفتح دو قاف ولام ساکن درمیان وکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید وبعضی زاج سرخ وبعضی زرد وبعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند وبعضی کفته که آنرا بفارسی شوغار وبیونانی حلقیس نامند وتحقیق آنست که قلقدیس سه صنف میباشد صنفی سفید سبک زود شکن واین تند ترین وبهترین اصناف است وصنف دوم کثیرا الارضیت غلیظ خشن ورنک آن مائل بکبریت واین رابیونانی مالیترا نامند وصنف سوم نرم متساوی الاجزاء است وچون آب بدان رسد سیاه کردد واین را زاج الاساکفه نامند ودر حرف الزای المعجمة مع الالف بتفصیل ذکر یافت *

* قلقطار * بفتح دو قاف و میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زود شکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت *

* قلقل * بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بیز ررمان برن و بفارسی انارد انهٔ دشتی و بهندی کوارچکنه نامند و بیخ آن کوند مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات تنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و تنب متخلخل از آن اقوی از شاهدانج و برگ آن زفر الرائحه و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یک ربع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای آن رسته و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از آن کوچکتر بر سر شاخه که قوی تر است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بمقدار دو درم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور و سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بهم و آن در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخیکه باریکتر است و در خامی سبز میباشد بیخ آن سرخ رنگ باریک * طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه

* افعال و خواص آن * غایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد و نبات و با فانیذ و با عسل سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کنندهٔ احتراق اخلاط معدار شربت بریان کردهٔ آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیدهٔ آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا حب الصنوبر و یا مغاث و نیم وزن آن ابهل و چهار دانگ آن مغز تخم خیار زه است

* قلومس * بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب و رازی بوسیر دانسته

* ماهیت آن نباتی است و پنج صنف میباشد و ماهیزهرج نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید و نر و ماده میباشد و برگ ماده آن شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن مائل بزردی و تخم آن ریزه بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و نر آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ مفرجل و بر سر شاخهای آن تیغهای مدور و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر و از آن کوچکتر بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه زنبوره رنگ و مدور و با حلاوت و تلخی و این صنف محتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت * طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج است اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مدر بول و بیخ منقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفهٔ بارده و ضیق النفس و شکافه عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت

شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است *

* قلوماینن * بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و آنرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر القط نیز نامند * ماهیت آن نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافها و اطراف بعضی مائل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا نامند و بیاض حیوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و کاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند اخذ مینمایند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن حابس رعاف و نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب *

* فصل القاف مع المیم

* قمری * بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنگ این بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و مادهٔ آن را قمریه نامند و نر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی تو تو رو نامند * ماهیت آن مرغی است از فاخته کوچکتر و بی طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد و نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جملهٔ هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ و اشک از آن جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده میپاشیدند بزودی چاق میشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویهٔ لطیفه است قدیمین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بپاشانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن الخواص گفته اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر و رد آن و چشم بد است از صاحب آن خانه

* قمقام * بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و ضم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام * ماهیت آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پایهای بسیار است و به بیخ موی میچسپد و واحد آنرا قمام مینامند و قمل شش دست و پا دارد و بدن اندک میگزد و سر و دم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون می یابد از سیاه و میگون و سفید و غیرها و مادهٔ آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جونین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و مادهٔ تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات رد یه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هر چند مادهٔ آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده میباشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است و در ابدان نقیهٔ نظیفه و البسهٔ پاکیزه تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد * افعال و خواص آن چون شش شپش زنده را در سوراخ باقلا کنده

و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ احلیل کنند ادرار اند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله
در کف دست خود گذارد و بران شیر بدوشد اگر را ه رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند که اگر
بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و باید انداز و طلا کردن آن
بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار
بهم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و با زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حناء رساعت دفع آن
کند و شستن سر با آب تخم شریفه که ثمر هندی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع شپش آن می
نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و ورم آن میگردد و از خواص
آنست که نزد قرب موت از انسان میگریزد و چون قمل بسیار جمع نمایند و از ان مرهم سازند و بر چشمهای که ترمیها شد
از موی پشمهای دیگر و گفته اند قمل متولد در صحبوب آشامیدن نیم درم آن جهت درقه رئه و تفتت حصاة نافع و این از جمله
محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است * فصل القاف مع النون *

* قنا * بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از ان جمله بمعنی نیزه و جمع آن
قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و حبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناة به ها است و جمع آن
قنوات و بر عود اطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق نیز گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی
از اند وطالیس است و نیز گفته اند اسم نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف نزد عامهٔ عرب ببلخ و نزد بعضی
بر جامهٔ یابسه و کلیخ در حرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* قنابری * بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و گفته اند
لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله او نیز آمده و نیز آنرا بعربی غملول و تملول
و لملول و رغوهق و شجرة البهق و بیونانی قیفیمالون و برومی قبار ومید رس و بخراسانی برغشت و بفارسی برند و بخذن
و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی مرجه نامند * ماهیت آن نباتی است که در اول ربیع میروید و تا آخر آن میماند
و بغدادی گفته از بقول صحرائی است و برگ آن کوچک تر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید
یا ربد و تخم آن اغبر رقیق و نوا ب مغفر میرور نوشته اند برگ آن شبیه سرمق است ولکن املس نیست بلکه زغب خفیفی
دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ و با اندک تندی و تلخی است بقد رشبری و ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه
و تخم آن در غلافی بقدر نخود در هر غلاف چهار عدد بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازهٔ آنست که در شاخهای آن اندک
سرخی باشد * طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن
لطیف و جالی و مقطع و از ادویهٔ نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه
و رئه از کیموسات غلیظه و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع
یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینة جهت
کلف و بهق و وضع بهترین دوائی است ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ابا می وضح را زائل
میکرداند و بدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم بستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام می

مؤثر المضار مولد سودا خصوصا نمك پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد وغیر آن و گفته اند مصلح آن هلیلهٔ کابلی و شکر است *

* قنّب * بکسر قاف و فتح نون مشدده و باء موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا ابق و بیونانی قیفروس و بسریانی قنبرا و برومی کتانی و بفارسی کنب و بنگ و بهندی بهنگ بخفای ها و باصطلاح ورق الخیال و جز و اعظم و حشیش و حشیشة الفقرا و نشاط افزا و فلك تاز و عرش نما و حبة المساکین و شهوت انگیز و مونس الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و برگلک شیرازی و امثال اینها نامند و به یسطوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند و ازان مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ ازان خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر ازان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری باکاغذ ابریشمی میکند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بران می نشیند و غلیظ و چسپنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شبنم آن و آن هرچند چسپنده تر و غلیظ تر و منجمد تر باشد قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میکرداند کشندهٔ خود را * ماهیت * آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند هند و کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیف تر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند تر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بران برگها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرو میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آنرا درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و ازان خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب و گل آن سرخ و ثمر آن مانند قلقلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و بیخ آنرا مغات و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است یکدرم آن زیاده بران از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند و بالجمله انواع ردیهٔ آن بسیار است از مجنن و غیر آن * طبیعت برگ آن * مرکب القوی و در سوم سرد و خشك با حرارت لطیفهٔ قلیله و برودت کثیفهٔ غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشك و در غایت رداءت و لحای آن سرد و خشك با عندال * افعال و خواص آن * از جملهٔ اشجاری است که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولا فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر می آورد بجز و حار لطیف و تخدیر حادث از جز و بارد و بعد زوال و تحلیل جز و حار لطیف و ظهور آثار جز و بارد کثیف ضد افعال مذکوره ازان ظاهر میگردد و نیز بسبب جز و حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میگرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگرداند و بالاخرة بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میگردد جهت آنکه مجفف منی است و شیرینها مقوی فعل آن و ترشیها مبطل آن اعضاء الراس سعوط برگ بری آن منقی

دماغ و امثال بعصارهٔ برگ آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصارهٔ برگ بری و دهن آن جهت تسکین درد گوش
و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برگ آن نا شف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و ودی را نافع
و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور ذرور ترکیب بوسیله مجفف
جروح و قروح رطبه و مندمل کنند و آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حار و جمره و تسکین
اوجاع اعضای عصبانی که در آن کیموسات فاسد مادی باشد مفید و چون برگ خشک آنرا نیم کوفته و اندک آبی بر آن
پاشیده و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مضر
شربت آن یک درم و زیاده بر آن خصوصا از انواع ردیهٔ آن کشنده مصلح آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در
معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل ریاح و ... کنندهٔ ریاح و مولد اخلاط ردی قوی
الاسخان و مصدع و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن ... ترهل
احشا مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و کوزهٔ آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است دهن شاهدانج که مانند
روغن بادام کشند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم بطور ... نافع و آشامیدن
آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان و اوباش بسیاری آشامیدن آن دارند و گمان فاسد خود
معتقد آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائل میگرداند چنانچه مقولهٔ بعضی ازیشان که خود را کامل و واصل میدانند این
است که * بیت * بنگی زدیم و سر انا الحق شد آشکار * ما را بجز این گیاه ضعیف این گمان نبود * و اکثری ازین طائفه هر صبح
و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده بتکلف می آشامند و هر که از اعمال ایشان و اوراد ایشان میکرد با ...
تواضع مینمایند و بعضی خشک نموده اند که بریان کرده زمانی طویل آنرا مشغول مینمایند که تماشائی ... با کشیده عشر و یا
سائیده با شکر معجون مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای بهیمی ایشان را تحریک
میآورد و انواع اطعمهٔ کثیره میخورند و ملذذ میگردند و هضم می یابد و بدن ایشان فربه میشود بکثرت اجتماع رطوبت
پس ثانیا مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهیج اطراف و صورت
و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و فتور و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و ...
خود و جهال را بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از ایشان معاجین میسازند و میخورند و بعضی
برای اصلاح و تقلیل ... آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و کره آنرا گرفته در تراکیب استعمال مینمایند
و بعضی سرشیر آنرا گرفته استعمال مینمایند نزد من آنرا با انواع دیگر داخل مینمایند و بعضی که بسیار قوی میخواهند قدری
از جرس آنرا داخل در تراکیب میکنند مانند معجون شرزه جاتی که مشهور بشرزا دخانی است که از دکان ساخته احمد آباد
میآورند که یک حبهٔ آن سکر بسیار میآورد و جزو اعظم آن روغن بنگ و جرس و ادهان و جواهر ... ذوی ... میگردد ...

* قنبرة * بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و بلغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء
موحده و بعربی ام ... بفارسی چکاوک و چچو زواک نیز و بیونانی برداوس و برسالوس و بلاطینی ... نامند * ماهیت
آن مرغی است از جملهٔ عصافیر از گنجشک اندک بزرگتر و خوش منقار و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس
... آن چون ... آن ترجمه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است و ... آن بلدان

است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن اسفیدباج و مرقهٔ آن ملین طبع و گوشت آن حابس و همچنین گوشتاب و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از آنها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع معده نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوهای ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است

* قنبیط * بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهملهٔ مشاله بفارسی کلم رومی و کلم کردنامند * ماهیت آن نوعی است از کرنب و وجه عیلحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بعض العیا و است برگ آن شبیه ببرگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیم تر و سبزیه آن باغبریت و سرمئی رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمهٔ آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع بشکل کله و در رنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ میآورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هرچند هوا سرد تر باشد بهتر میشود و بتعهد و تربیت بهتر و سفید تر و لطیف تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم میبندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن دیگچهٔ سفالی که بهندی هاندی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کلهٔ آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر بگل میگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم بهتر میگردد و بهترین آن تازهٔ سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب در هم پیچیدهٔ آنست و نوع دیگر از آن میشود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر رنگ و ساق برگ آن بنفش مائل بسرخی و رنگ برگهای قبهٔ پیچیدهٔ آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین این نیز تازهٔ خوشرنگ نازک و خوب در هم پیچیدهٔ آنست * طبیعت آن مرکب القوی با رطوبت مائیهٔ غلیظه و حرارت مفتحهٔ لطیفه و مادهٔ ارضیهٔ کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است * افعال و خواص آن با قوت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخه و مدر بول و مولد خون سوداوی مکر و مضعف دماغ و مضر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و با لخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا مکرر ریختن و مهرا پختن با گوشت فربه و روغن بادام و با زیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویهٔ حارهٔ لطیفه خوردن است و بعض آن نفاخ و مهیج قوای و زیاده کنندهٔ منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آب کامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

* قنبیل * بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبیلای فارسی است و یا معرب کمبلهٔ هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزی است رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شیئی است که پر از راضی باد بدین می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلوذ که نزد باریدن باران ظاهر میگردد در خراسان و بعضی

گفته اند بزر رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس
سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان مابین هند و چین میآورند و از آورندگان استماع یافته که از درختی حاصل میکردد که
آن درخت را میشناسند و بظن ایشان بزر از آن اشجار است یا شبنمی که بر آنها می نشیند و آنچه محرر دیده آن است که مغز ثمر
درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصد و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن بزرگتر و خاردار و خارهای آن
درخت بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کامل رسیدن شگافته از
جوف آن چیزی سرخرنگ تیره برمی آید و بر زمین میریزد مردم آنرا جمع نموده بر میدارند و همان قنبیل است آنچه غیر
ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن میباشد و آنچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنگین والعلم عند الله تعالی
* طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدیده * افعال و خواص آن آشامیدن
یکدرم تا دودرم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه
و اخلاط فاسده و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکوره نافع و با معاجین آن کبیرا و شیح ارمنی و مضر
معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برنگ کابلی مقشر و سکبینج الجروح والقروح والجرب والنفوط ذرور
نرم سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب رطب و بثور و تو ناخنه و حاکه و لاغیرها بروغن
گل و یا روغن تخم تاکیدر بتخصیص سعفه و جرب و قروبای اطفال و بدل سفوف قدمی آن و خوردن اطریفل و دوا و معجون آن
و استعمال مرهم آن و اطریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون تیمای در قرابادین مذکور شد

* قنطوریون * بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله مشاه و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب از جنطوریهٔ رومی است منسوب بجنطورس حکیم رومی
جهت آنکه اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیغیلاس و بیونانی ارمیطرون و بفارسی اربزرلونا
و کربون نامند و گفته اند کوریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میروید *

* قنطوریون کبیر * که آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوماغا یعنی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لوفای کبیر نامند
* ماهیت آن نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض و خس و به بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ
رسته و بر سر آنها قبها شبیه بقبهٔ خشخاش و مدور و طولانی و گل آن سرمئی رنگ بدر و شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی
تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی
تا بدو ذرع و صلب و سرخرنگ و پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حلاوت و حرافت و اندک حلا و سر
قبضی و رنگ عصارهٔ آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینهائیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و پشتهها و قوت
آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است
بارض ما یعنی بلاد فارس و آن بری و نوع است بری که بر زمینهای سهل هموار و تلها و برا شعار میروید و گل آن سرخرنگ
مائل ببنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سایر احوال مساوی بری
ولیکن گل آن مختلف الالوان و عامهٔ اهل شیراز آنرا گل میخک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن
در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در

و اوائل ربیع میروید و در اوائل صیف گل و تخم میآورد و قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک و در سوم نیز گفته اند و عصارهٔ بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل * افعال و خواص آن محلل و قابض
و جالی و بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد از ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افساد
زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیهٔ دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس
نفث الدم و امثال آن و جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند
مجتمع میگرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ضیق النفس و عسر آن و ربو و سرفهٔ کهنه و نفث الدم مزمن و درد
پهلو و مغص و رفع سدهٔ کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت
و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجهٔ آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین و ذرور الجروح
و القروح و النواصیر ضماد تازهٔ آن بتنهائی و خشک آن بتنهائی و با مراهم جهت الزاق و چسپیدن زخمهای تازه و التیام
و ختم جراحات تازه و ورد بهٔ کهنه و عمیقهٔ غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر
و در سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم
و اگر تپ نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حضض و قنطوریون دقیق و عصارهٔ حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ
ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا میشود عصارهٔ آن را گرفته بجای حضض استعمال مینمایند *

* قنطوریون صغیر * که آنرا قنطوریون دقیق و بیونانی فطوریون طولیطون بمعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون
یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا ماسون مشتق از ملیس که بمعنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار
آبهای ایستاده است و در بطائح نیز میروید و بفارسی لوفای خرد و کربون نیز گویند * ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبهای
ایستاده و در بطائح میروید قد آن یک شبر و زیاده بران شبیه بافاریقون که فودنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و برشاخ
و برگ آن شبیه ببرگ سداب و گل آن سرخ مائل ببنفشی شبیه بگل شبو و از آن کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستعمل و جمیع
اجزای آن بسیار تلخ و با اندک تیزی و بیخ آن کوچک و بی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزای آن مستعمل و نیز آن اندک
خوشبو و شاخهای آن سفید مائل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید
* طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن لطیفتر و قویتر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برگ و گل
آن قویتر از عصارهٔ آن و مجفف و بی لذع و مفتح و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویهٔ چینی را
منفعت بسیار است اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض و السموم وغیرها آشامیدن مطبوخ ده مثقال آنکه در
هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد و بمالند و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیهٔ دماغ و اعصاب و صرع
و عسر نفس و نفث الدم و اسهال مرهٔ صفرا و سودا و زرد آب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل
و تفتیح سدهٔ جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصا عقرب نافع و دو درم آن جهت
رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و نطول
با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بعد ستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ پنجدرم آن با روغن کنجد و بدستور هر ماه آن جهت
عرق النسا و اوجاع ظهر و قولنج بیعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیهٔ لزجه است و افراط عمل آن مردی

قنطوریون صغیر

باسهال الدم و بجروح و القروح و الاورام و ضماد تازهٔ آن جهت الزاق و اندمال زخم جراحات کبار تازه و کهنهٔ ردیه
و عسرة الالتحام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضا بسبب قبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن
بمراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیهٔ خبیثهٔ غائرهٔ عمیقه و نواصیر و بابیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه
و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حارهٔ آنها و کل آن
ضماداً و شراباً جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصارهٔ آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخذ
آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز و تازهٔ آنرا با ثمر بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بچوبی
یا کفچه برهم زنند و اگر در یکروز خشک نگردد شبها آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز
دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب یا کفچه برهم میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازهٔ آن بهم
نرسد بیخ خشک گیرند آنرا نیم کوفته پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند و نیکو دالند و مکرر صاف نمایند پس بآتش ملایم
طبخ دهند و برهم میزده باشند تا منعقد گردد و بهمین نهج عصاره هرچه را خواهند اخذ نمایند * طبیعت آن
قریب بسائر اجزای آن * افعال و خواص آن نیز قریب ببدل آنها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض
مذکوره نافع اعضاء الراس سعوط آن با سرکه و آب منضل جهت قروح بینی و حبس رعاف خصوصاً با اندکی زاج و کافور
و آب یخ و طلای آن با سرکه بر پیشانی و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را
بدوره زائل نمایند و محلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن و روئیدن موی مجرب و اکتحال عصارهٔ رقیق آن با عسل
جهت بیاض و اندمال قرحهٔ عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با اسکلنج جهت سطبری پلک
چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقهٔ عین و رفع آثار قرنیه و شعیره [illegible] آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل
و چون پلک چشم را برگردانند و عصارهٔ آنرا با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال
آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن
نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضهٔ آن با گلاب جهت رائحهٔ کریههٔ دهان و قلاع متعفنهٔ آن و با طبیخ
جوزالسرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغرهٔ آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم
لوزتین و خناق و طلای آن با آب جهت شقاق لب اعضاء الصدر و آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفض
حمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض و مخرج جنین مضر امعاء مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازهٔ آن یک درم تا دو
درهم و از خشک آن تا سه درم و در حقنه پنج درهم و از عصارهٔ آن یک درم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه
و نیم مثل آن تربد و بعضی بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازهٔ آنرا با روغن
زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض باردهٔ عصبانیه مانند
فالج و استرخا و اعیا و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهر و عسر ولادت و شراب آن که آب آنرا با شکر بقوام
آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است *

قنف

* قنفذ ـ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و بفتح فا نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربی است و نیز
بعربی خنزیر [illegible] بیونانی [illegible] روس و بسریانی قفد و برومی شیرا حنا و بفارسی خارپشت و جبرورجش و سیخول و شیراز

چوله و در تلنگانی و ارموک و بمازندرانی وارمچی و بترکی کرپی و بهندی ساهی و سارسل و سیهی نیز نامند و ماده آنرا
بعربی قنفذه و جمع آن قنافذ * ماهیت آن حیوانی است موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود
را فرو کشد و مجتمع گردد مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقدر یک شبر و کم و بیش چیزی مانند
تیر جدا گردد و بیرون آید با اندک آوازی و اگر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری
آن کوچک بمقدار گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده بر آن
نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن
آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است
و بهترین آن کهنه بزرگ آنست و در جزیره از جزائر زیر باد کوبند جزیره جاوه است که بتاریه نیز نامند و در جوف
بعضی قنفذها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بزکوهی و کاو و میمون و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد
سال میشود که پی بدان برده اند و از جوف آن برمی آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی
و اندک کوتاه تر از آن و سطبر تر و کوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی
آب را بسیار تلخ میگرداند و آن آب مستعمل در انواع حمیات و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض
بارده رطبه و محتمل که محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در باد زهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافته
* طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم * افعال و خواص بری آن گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب
مواد باحشاء و بدستور گوشت خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الراس والمفاصل والنفس والغذاء
والنفض گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و باد و به مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و استسقا
اگر با تپ نباشد و درد گرده و غیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه
ادمان اکل آن باعث عسر البول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کباب خشک کرده آن در آفتاب جهت استسقا
و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت توحج لحمی الاورام والبثور والجروح والقروح لحم آن
جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقدهای صلبه و فسخ عضل شربا و ضماداً و رماد پوست محرق آن جهت قروح
وسخه و خوردن لحم زائد و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن گوشت خشک
کرده سائیده آن جهت جذام و بخور آن نیز الزینة لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش و با زفت جهت داء الثعلب
و باد و به مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سوالحمی و السموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه
و نهش هوام و سائر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد
و رنگ رخسار مصلح آن مهرا پختن آن با آب و مطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است
و مرارۀ آن گرم و خشک و جالی و مجفف و اکتحال آن رافع بیاض عین و طلاء آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام
نیز نافع و چون با موم بسرشند و زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر
* دلدل * یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سیهی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن
جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلاء خون آن جالی کلف و زائل کننده دوشاخ بدن و حمول آن مدر حیض

وگفته اند که از ۲مار دلدل مار رهوام میگریزند ونزدیک آن نمیروند وقنافذ با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند بدین قسم که کمر مار را بدهن گرفته سر را باندرون میکشند وخارهای بدن خود را ایستاده میکنند وهرچند مار اضطراب میکند وزیاده خود را ببدن او میزند زیاده مجروح میگردد آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا مار از آن گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند وگوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید و با براده نمود پس بگیرند از کوبیده و یا برادهٔ آن مقدار ده مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم بانوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند وموی برویاند وجهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بمنطرون بقوتی که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس ویا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند موثر و طلای پوست سوختهٔ آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق و اسقاط آن وجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و گرنجای موی آن موی سیاه برویاند مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کردهٔ مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسید و پس از یکساعت بول بسیاری کرد مقدار دو رطل یا زیاده و شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی و مرارهٔ آنرا چون اخذ نمایند و زهرهٔ آنرا بر آورند و با سرمهٔ خراسانی نکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کنندهٔ بیاض عین است بزودی و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ کوبیدهٔ آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده و عند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر دائمیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ مشاهده شد تقلب وگردش اهویه را پیش از وزیدن آنها و بدانرا راه خانهٔ خود را از اطراف مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میکشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان را تفکر گشت و جحری یعنی خانهٔ برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت بنحوی که دیگری بران مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل مینمود نزد تبدیل اهویه و حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت بمردم اخبار می نمود و مردم مستبعد میشمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود بآن خلط و لحم بحری آن لطیفتر از بری و نیکوا ست برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید *

قندس

* قندس * بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و سگ آبی بلغاریرا نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر است و پوست آنرا برمیآورند و از آن فروو فروش والبسه وغیره میسازند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل کنندهٔ برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است

* فصل القاف مع الواو *

قوطولیدون

* قوطولیدون * بضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناهٔ تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی توما لیون و اهل مغرب زلالف الملوک و بشانق و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بهکیالی است که بیونانی تطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است

و گفته اند نوعی از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است * ماهیت آن نباتی است برگ آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی * طبیعت آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و رادع و جالی و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الاورام و الجروح ضماد برگ آن محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشاء و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصارهٔ بیخ و برگ آن محلل ورم و زخمها و با شراب و سبع کنند و نقیه جراحات است و ازادویهٔ مجهولة الماهیت است

* قوفی * بضم قاف و سکون واو و کسر فا و یا * ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل و انفحهٔ آن در قوت مانند جند بادستر * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحهٔ آن و میان انفحهٔ حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحهٔ حیوانات دیگر ریزند و بعد از زمانی آب آنرا برو ی انفحهٔ آن ریزند بزودی آنرا بکلی از زد و آب کرد اند بخلاف انفحهٔ حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد *

* فصل القاف مع الهاء *

* قهوه * بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میکرداند و سکر آن محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و بنادر به بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت *

* فصل القاف مع الیاء *

* قیروطی * بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهملهٔ مشاله و یا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند * ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد از روغن گل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اعراض مختلف میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت *

* قیصوم * بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی است و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی شوصرا و برومی ارطاماسیا و اطمثا نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای را و بوی مادران نیز و برتراسك و بشیرازی سر زردك و بهندی گندناو گندمار نیز نامند * ماهیت آن گفته اند برنجاسف جبلی است گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریك و ثمر آن کوچك شبیه با فسنتین و گل آن کمرنگ و کوچك تر از گل ماده و مائل بسفیدی و ماده آن نباتی است تمنشی مشاکل شجر مائل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ و برگ آن مشقق باریك شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن رطوبتی چسپنده و بر سر و اطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسف شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یك ریشه یک ساق میروید و برگهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برگ متصل بیخ آن مفروش بر زمین و در انتهای ساق آن قبهٔ چتری که گل آنست و با عطریت و ثقل الرائحه شبیه

مرائحه برنجاسف وزرد رنگ وطعم آن تلخ وباین مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک در اول گرم ودر سوم خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن قوت تحلیل کل آن زیاده از افسنتین اعضاء الراس نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر والغذاء والنفض والمفاصل والسموم والحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت درد سینه وضیق النفس وقتل اقسام کرم معده وامعا واخراج آن وادرار بول وحیض ورفع عسر البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه وفسخ عضل ورياح مفاصل وعرق النساء مزمن وضرر ادویهٔ قتاله وازحمیات خصوصا ممزوج بدهن وباشراب جهت دفع ضرر جمیع سموم ولسع عقرب ورتیلا شربا وضمادا وبا زیت پخته جهت تسخین دماغ ومعده وازالهٔ برودت آن هر دو عضو ضمادا وحمول آن مخرج جنین وضماد آن جهت تحلیل اورام واندمال جروح تازه بدستور وضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام صلبة التحلیل الزینة ذرور آن وضماد سوختهٔ آن جهت نزف الدم همه اعضاء وداء الثعلب وبا روغن بید انجیر وبا روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موثر الخواص افتراش بان وبدستور بخور آن گریزانندهٔ هوام مضر ریه مصلح آن کثیرا وخشخاش مضر معده مصلح آن عسل وشیح مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین وبابونج وروغن آن که از برگ وگل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ عصبانیه وادرار حیض واسخان رحم وانضمام فم آن وتحلیل صلابات ورفع از حمیات نافع است

* قیقهر * بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح قاف وها وراء مهمله وقیقهن بنون بجای را وقنقهر بنون بجای یا وقینقهر بزیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونانی است وبعربی شجر وبفارسی لعل معبری وبهندی رال رد مونه نیز نامند * در ماهیت آن اختلاف است وانچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در دهند وبنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسندروس ونرم ورخو که زرد مائل میشود وباندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد وکریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحهٔ قبر وبازرد ممزوج باهم وقبل از کند از قطعهای آن اکثر قلمی اندک پهن سفید مائل بزردی بعضی اندک تیره وبعد از کند از سیاه رنگ میباشد وکوبیدهٔ آن سفید شکری رنگ وبد طعم وبا اندک غرویت است وگویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند بر میاید ودر حرف السین در سکوه مذکور شد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وجالی ومدمل اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض منقی دماغ وباماء العسل جهت صرع وربو واستسقا وادرار طمث وآشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین ویا با آب فراح جهت تحلیل سپرز ولاغر گردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره ورفع آثار چشم وسنون آن جهت درد دندان وتساقط آن الجروح والقروح والجرب والقوبا ضماد وطلای آن منقی آثار قروح وخروح بزردی ومراهم آن جهت التیام جراحات وقروح تازه وکهنهٔ مزمنه رعمیقه وزخم جلدی وسوختگی آتش وناصور نافع وبدستور روغن آن ونیز روغن آن جهت جرب رطب وقوبا مجرب وروغن ومرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

* باب بست ودوم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها کاف است *

* فصـــــــل الکاف مع الالف *

* کات * بفتح کاف والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند زراعت مینمایند وگویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا هفت سال تخم میدهد وهر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد ونیز نام دوائی

است که بلغت هندی مشهور بکتهه است * ماهیت آن صمغ و این درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و برانها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صنف مقابل هم برگهای بسیار ریزه طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنهٔ درخت آنرا جا بجا زخم میزنند از آن رطوبتی برمی آید و منجمد میگردد میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا بکهرا کتهه نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویهٔ دیگر اولاً مشک و عنبر عند الحاجت برای خوشبوی دهن تناول مینمایند و این را کهرولی بخفای ها و کرولی بدون ها مینامند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع سیلان آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غرغره و مضمضه ها نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات سائله خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریا یا شوره و مطبوخ آن دافع کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و دامیل و بثور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شربا موثر است *

* کاذی * بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آنرا اکلینا مند و نیز بهندی کیوڑا و نوع کوچک آنرا کبکی گویند * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنگاله و زیرباد است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پرگره و خاردار و پیچیده و برروی زمین و برگهای آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل باندک تر و عریضتر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از آن مانند خار ورد و رازهم و در زیرباد ازبرگ آن مانند آنکه ازبرگ نخل فرش و جای نماز و غیره میبافند نیز میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بلدره بزرگ یعنی خندروس با برگهای تو بر تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مایل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشهٔ مانند خوشهٔ کفرا و بسیار نرم تر از آن و برگرد و آن گرد و جرم خوشهٔ آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کبکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کیوڑا و راسد و سنبله گل میکنند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول وهله تند تر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون دهنیت چندان ندارد با برادهٔ صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند که برگ آنرا با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و یا زآن عطر را در ته قابله و مشربه میریزند و بران عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق برمیدارند و همچنین هرچند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند و بران عرق گل کاذی میکشند و عطر آن را برمیدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند

و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا با قند بقوام میآورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب بیخ و تنهٔ تازهٔ آن و یا خشک نیمکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر یا قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کادیهای حوالی آدینه و سواحل دکهن بهم میرسد
* طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای عصب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائی است و از دل مند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن مخفف عوارض آنست خصوص که با عرق نیلوفر و خمیره سنگشونمود ه بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز مؤثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحکم کننده اعضا و شراب و شما رتمر آن که شکوفهٔ آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد انداز ند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بعضی اکر دیسه مرتبه شکوفهٔ آنرا تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و ذرور کود آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهندهٔ قروح و مجفف رطوبات مستخرج از آن و در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و ذرور رماد گستر چوب سوختهٔ آن جهت التیام جراحات مجرب دانه آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانحای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در کرم سیرات شیراز درخت گل ربسیار است و آنرا گل کیدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا بحدیکه بیامهٔ که بوی آن بگیرد و تا ریزیده گردد بوی از آن زائل نشود الله یعلم شاید او را شبهه شده باشد *
* کاشم * بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنالمون و لیغستیقون ماسالی و لیغطیقون و بسریانی نیلی قنبا و برومی کملاون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل برزامند و گفته اند بزعم بعضی متأخرین نوع رابع سیساليوس است که بیونانی طور بیون نامند * ماهیت آن تفلیسی گفته نباتی است زرد رنک شبیه با نجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است منشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پرگره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم و نرازان و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریکتر و پرشکافتر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از زیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تند ترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازهٔ تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر و جهت سرفهٔ بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معدهٔ و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع باردهٔ رطبه و قراقر و رافع سدهٔ کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن یکدرهم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم بجای قرنفل داخل اطعمهٔ

میکنند وبسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آنرا گرم گرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد ازان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه وبیاشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیرد ائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور یا گلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه وتخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیرهٔ سفید وبوزن آن تخم کرفس جبلی وتخم زردک بری نیز گفته اند *

کافور بفتح کاف والف وضم فا وسکون واو وراء مهمله * ماهیت آن صمغ درختی است که در زیرباد ودر جزیرهٔ مسمی بهما چین بهم میرسد وآن درختی عظیم میباشد وچوب آن سفید رنگ ورخو کویند در گرمی هوا اکثر پلنگ ومار در مجاور درخت آن میباشد وآبیکه ازان درخت در حین قطع میچکد مسمی بماء الکافور ودهن الکافور است ودرنهایت تندی رائحه وغلیظی ومائل بسرخی وکافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء وفتح یاء مثناة تحتانیه وبباء موحده نیز آمده والف وکسر حاء مهمله وباء نسبت ودر وجه تسمیهٔ آن گفته اند بسبب تصاعد آن بارياح است از کمال لطافتی که دارد وبعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود ویا درعصر او یافته اند وبنام او اشتهار یافته واین را بهندی بهیم سینی نامند وآن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر واین اعلای همه اقسام است وچون گرمی بدان رسد ویاد رآفتاب گذارند نرم وگداخته میگردد وقلیل الوجود تر از سائر اقسام وبعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا میخراشند وتیغ میزنند رطوبتی که برمی آید ومنجمد میگردد کافور است وبعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند ومنعقد میگردد مانند ترنجبین وشیرخشت ورنگ اینها همه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است وآن نیز شبیه بصمغ وسفید صاف بحیی صاف شفاف میباشد واز جوف درخت آن برمیآورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رأینا کثیرا وهو خشب هش خفیف جدا وربما اختفی فی خلله شیئ من اثر الکافور ومحرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تختهٔ ضخیم از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است وآنرا بریدند وورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه وتجار آنجا میان خود ها قسمت نمودند واین نیز اعلی وخالص است وکمیاب وگفته اند درسالی که صواعق وزلازل ورجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید ودرسالی که کمتر کمتر ونهایت در سالی ده وسه من طبی ویا تبریزی حاصل میگردد وآنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین وجزائر زیرباد ات وبعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد وبهترین همه آنست که در جزیرهٔ مسمی ببرنیو که واقع برخط استوا بطول یکصد وسی درجه است بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند وهم از تنهٔ درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ ومصطکی برمی آید واخذ میکنند وهم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است وبعد ازان قسم دوم وبعد ازان قسم سوم ودرخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد وسفید رنگ وکم شاخ وبرگ آن شبیه ببرگ مولسری واز برگ وپوست وچوب وجمیع اجزای آن بوی کافور می آید واهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره از این جزیره میبرند ونیز شنیده شد از شخصیکه بسخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید واز طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل میاورند واین تیره رنگ ناصاف میباشد ومشهور بکافور موتی است واقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول

کافور

مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعّد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بندر چینه که بندری
است از بنادر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می‌آورند و بوزن منها بمن هندوستان و ارزان بها میفروشند
و این اندک چرک رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ و سیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوای دیگر
ترکیب میدهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن گل یا بنفشه سه وزن دو درهم حل کرده و سنگ رخام
را ده وزن نیکو سحق نموده بر آن میپاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه مینمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده
مانند کافور اصلی میسازند و چون خواهند کافور چرک را صاف نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در
کاسهٔ شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند و با انگشت بملایمت بمالند پس برآورند و در غربال موی پهن
کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچهٔ نازک یا کرباس کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زائل گردد
پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی آنچه که ذکر یافت
دوم آنکه در ریح و یا برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است والا مغشوش سوم آنکه
قطعهٔ شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است والا
مغشوش چهارم آنکه در پارچهٔ نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص است والا فلا پنجم آنکه اندکی از آن
را بر شقیقه مالند اگر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآمد خالص است والا فلا ششم آنکه رائحهٔ
کافور اصلی شبیه برائحهٔ پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصی که دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر
آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس صائب مکرر و مرد دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگردد
و تمام میشود خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشهٔ ضخیم سر تنگ با چند دانهٔ جو و تخم
و یا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند و بموم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که برآورند باز سر آنرا بدستور
محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را بتنهائی
و یا با اندک نبات و یا ادویهٔ مناسبهٔ یابسهٔ بارده از ادویهٔ آن ترکیب با آلتی از عقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند
و بکار برند * طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفهٔ باردهٔ حارهٔ معتدله که مرکب آن دال است و قوت ارضیهٔ
باردهٔ یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیهٔ لطیفهٔ معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس
در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الرأس والصدر والغذاء النفض مفرح و مقوی
دماغ و قلب و حمی دق و سائر حمیات عفنیه و ذات الجنب و قرحهٔ رئه و سل و اسهال حاره و خلفهٔ صفراوی و دافع تشنگی و التهاب
جگر و گرده و حرقة البول است شربا و طلاء و سعوطا و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس
و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا
در حمیات حارهٔ حاده و بر یافوخ و پیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس
رعاف مجرب و سعوط بکف و چون آن با آب برگ کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر بسر و یا آب برگ آس و یا بادروج جهت رعاف
و با برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد
حار با آب کشنیز و سرمهٔ سائیده باعث برنیامدن دانهٔ آبله است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور

با آب جلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد وقطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج سر وچشم وعلامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع وزیادتی آفتاب زیاده وشدید شود وبا نحطاط ونقصان آن ضعیف وکم وقطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار وقطع رعاف دماغی رسنون وغرغرهٔ آن باگلاب جهت ذرب دندان کرم خورده وقلاع دهان وگذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن وخوردن آن با مشک وعنبر معدل برودت آن ومقوی روح حیوانی ونفسانی مبرود المزاج وضعیف السموم تریاق سموم حاره وعقرب جراره وربع مثقال ویا زیاده با آب سیب ترش وجهت قرون السنبل با آب انار وشیرهٔ خرفه وبرف الحمی جهت حمی دق وسائر حمیات حارهٔ حاده نافع وحمیات خاطیه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح والقروح ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ساعیه وبا ادویهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه وقطع خون وتسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین وصاحبان مزاج ضعیف ومصدع ومضعف معده وآلات غذا وباه حتی اکثار بوئیدن آن ومنجمد منی ومبرد گرده ومثانه وگفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محللهٔ ریاح آن نیز ودر امر ضعف باه از افیون بد تر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی و آفتی وتعطیلی در آلات تناسل خود نمیبیند بخلاف کافور ومورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن وباعث سفیدی موی وپیری وقطع اشتها ونسل وتولید سنگ گرده ومثانه مصلح آن عنبر ومشک وجندبادستر وادویهٔ حاره وعطره وگلقند وروغن سوسن وگل خیری وبنفشه ونرگس وامثال اینها است وشیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر معتدل از آن بیاشامند وبسا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجهٔ حاره وعطریت رائحهٔ آن معین بر خاصیت آنست ودر امزجهٔ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آنرا بمشک وعنبر ویبوست آنرا بروغن خیری وبنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ ونیم دومثقال آن قاطع باه ومفسد معده وگویند دومثقال آن قاتل است بدل آن دووزن آن طباشیر ویکوزن آن صندل سفید وگفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بر ان قادر نگردد حکایت ابن ماسرجویه گفته مردی از اصحاب مقدار یکمثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع کرد یکروز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او وروز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معدهٔ او وبحدیکه غذا در معدهٔ او هضم ونضج نمی یافت واهل هند آنرا مقوی باه میدانند واهل هند در اکثر حلویات وماسک داخل مینمایند وجوارش وحب ودهن وعرق واقراص آن مرقرا بادین ذکر یافت *

* کاکراسینکی * بفتح کاف والف وفتح راء مهمله والف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وکسر کاف ویا * ماهیت آن دوائی است هندی شبیه بغلاف شاخ بزی وکوچک ومجوف ورنگ آن سرخ تیره وطعم آن اندک تلخ وباحدت عفوصت وآن گل وثمر درختی است شبیه بدرخت موز * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر سوم خشک * افعال وخواص آن جهت سرفه وضیق النفس بارد رطب خصوصا اطفال وجهت فواق وقئ واسهال الدم مجرب دانسته اند وجهت رفع تشنگی وفساد بلغم وتب نیز ومشهی طعام است وضماد آن رافع بهق است *

* کاکنج * بفتح کاف والف وفتح کاف ونون وجیم وبکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنهٔ فارسی است ونزد عامهٔ اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشیرازی کیهومن وبیونانی اوسقلنون وبسریانی حمری مرجا وبرومی اسقیلیون وبعربی جوز المرج وحب اللهو وبهندی را جپوتکه ربن بونکه وبلاطینی هلیلهٔ کایم نامند * ماهیت آن از انواع عنب الثعلب است

و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانهٔ مانند سرپستان و رنگ آن کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و زغب و غبار آلود و سیاه و ساق آن با سطوح چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانهٔ آن زرد مائل بسرخی و در غلافی زرد منبسط آن سنکلا خها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و ر تخم برقوبترا زخشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانهٔ آنست که سرخ رسیده باشد تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصارهٔ آن نیز * افعال و خواص بستانی آن الاذن قطور عصارهٔ آن جهت قروح مزمن گوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفس جهت ربو و انتصاب و عسر النفس و اخراج صفرا بادرار و انسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و تفتیح آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مثقال تا یکمثقال از آن و با عصارهٔ آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن ممسک دانهٔ آنرا بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب دانسته اند و دیسقوریدوس گفته که چون جزو از خشک آن با جزوی از شیر ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصارهٔ آن محلل صلابات و بواسیر و دافع قروح مزمنهٔ گوش و حافظ قروح از فساد و مضر و مصلح آن کلفند مقدار شربت از پوست و دانهٔ آن تا مثقال و بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

*کالاکوت * بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا لغت هندی است بمعنی سیاه گل * ماهیت آن بیخی است سیاه نبات و گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در هیأت و رنگ شبیه بجد وار ننفش و سیاه و اعلای آن در کوه کمایون بهم میرسد و از رواج تحت پهل امشوم و بهتر و قوی آن برای صاحب سنکین آنست * طبیعت و افعال و خواص آن مانند سینکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الشین ذکر یافت و گل آن نیز در کال همت است

*کالی زیری * بفتح کاف و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یاء لغت هندی است و آنرا سوراج نیز نامند * ماهیت آن تخم نباتی است هندی نبات آن قدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و غلاف و از آن بلند تر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل تخم آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت دفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه نافع و بدل ستر و ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجهٔ اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیطاره در معالجهٔ دواب است

*کامخ * بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامهٔ فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی نجواب و اصفهانی کومه نامند * ماهیت آن نوع صبغ و نان خورشی است که از بوده و شیر را با زیره و فوذنج که خمیرهٔ کوامخ

و تمر هندی است میسازند و در قرابادین نسخهٔ آن در ذیل ج ذکر یافت بهترین این معتدل الحموضة کثیرا لابازیر است
* طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مشهی و منحل کننده غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس
معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تپهای عفنی و ورام مزمنه و مضر سینه و سرفه نیست و تجفیف این
کمتر از مری است و سزاوار آنست که بسیار نیاشامند

* کانجی * بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا * ماهیت آن اسم سرکهٔ هندی است که از حبوب ماکوله میسازند
بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکهٔ هندی نامند صنعت آن آنست که هریک از حبوب را که خواهند مهرا پخته
صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز و بازیاده در آفتاب
و یا پشت اجاغ میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار میبرند * طبیعت آن مطلقا سرد و تر با اندک
قبضی * افعال و خواص آن جالی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مضر معده و صاحبان
امزجهٔ بارده مصلح آن گلقند آفتابی و یا مربی و عسل است و گویند سیر است که کوبیده در آن داخل کرده بیاشامند
و آنچه از گندم و جو میسازند مفرح قلب و مقوی قوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شربا و طلاء لیکن اکثار خوردن آن مضر
* کاک ماجهی * در بنگاله عنب الثعلب را گویند و کستی هم نامند

فصل الکاف مع الباء الموحدة

* کباب * بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربی است * ماهیت آن گوشت بریان کرده بآتش است
و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که
با خگر فحم هیمهٔ جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرهما بقدر لائق و روغن نیز بر آن زده باشند و آنچه بسیخ بعد اعتدال
تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی
کباب که طباهیج نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد و لیکن بسیار گرم و خشک
است و بدترین آن آنست که از گوشت پیر لاغر و اعصاب بسیار بر آن زده و یا بر اخگر زغال چوب و فلا و آنچه رخروع و زقوم
و امثال اینها از هیمهای ردی بریان نموده باشند با آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد * طبیعت آن گرم و خشک
بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف * افعال و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله
مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معدهٔ مرطوبین و کسانیکه فصد و یا حجامت
کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و سائر ادویهٔ حاره حابس اسهال رطوبی و در
محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی
که گویا آنرا زهره و خود را مرده کرد اندن است

* کبابه * بفتح کاف و باء و الف و فتح باء موحدهٔ دوم و ها لغت عربی است و نیز بعربی حب العروس و بیونانی مهلیون و
برومی فربغلیون و بهندی کباب چینی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن و روم میآورند
دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مائل بتیرگی و سیاهی و مغز آن
سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء
ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی

واین بهتر زمندی است زیراکه هندی تلخ می باشد وقوت آن تا ده سال باقی میماند وبعضی گفته اند ثمرآس بری است واصلی ندارد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی در سوم گفته اند وبعضی گفته اند با نوعی حرارت قوت باردهٔ نیز دارد * افعال وخواص آن بغایت ملطف ومفتح اعصاء الراس را مصلح ورافع دردسر مزمن وخائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان ومقوی لثه ودافع قلاع فم آن وصاف کنندهٔ آواز ورافع خفقان اعصاء اغذیه را لتقی مقوی معده واحشا واعضاء باطنی ورافع اسهال ومفتح سدد کبد واحشا وگرده ومحلل ریاح ودافع امراض کبد وطحال ومدر بول ومنقی قروح مجاری آن از رمل وسنگ ونزلهٔ بارده ومفتت آنها ونافع سلس البول وبول درفراش وآشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت عرق النسا ونافع الاورام والجروح والقروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام ورافع قروح ودروح وشری بلغمی الزبیة طلای آن با عسل نیز خوشبوکنندهٔ رائحهٔ بدن ومقوی آن وطلای آب جوشانیدهٔ آن بر قضیب بغایت ملذذ جماع ومضر مثانه مصلح آن مصطکی وگویند مصدع مصلح آن صندل وگلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی وقاقله وچون یک درم تا دو مثقال آنرا نرم سوده در یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند وسرآنرا باپارچهٔ صفیقی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء یک اردل وصبح برهم زده بیاشامند تا سه روز با پرهیز وزیره سوز جهت قروح مجاری بول مجرب است

کبابهٔ دهن شکافته داغره است ودرحرف الفاء ذکر یافت

کباث بفتح کاف وبا والف وثاء مثلثه لغت عربی است * ماهیت آن ثمر رسیدهٔ سماره شده اراک است وبهترین آن بزرگ بسیار رسیدهٔ آنست که تخم آن کوچک باشد * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن چون پنج درم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند وبالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال را بند وقوی معده است وجهت ارجاع ظهور واکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم وآشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول وتنقیهٔ مثانه وتقویت معده وامساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنگ کابلی ونصف آن قسط بعض وزن آن قرنفل است

کبد بفتح کاف وکسر با ودال وبکسر کاف نیز وسکون با درهردو آمده بفارسی جگر وبهندی کلیجا نامند وکبد مونث است ومذکر نیز آمده وجمع آن اکباد وکبود وبعضی گفته اند کبد بالکسر وسکون با مفرد است * ماهیت آن عضوی است مرکب واز جملهٔ اعضاء رئیسهٔ بدن حیوان ومبدأ قوت طبیعی ومحل تولید اخلاط است وبیان آن بتفصیل درکتب تشریح مذکور وبهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج وبط ووزغ وحیوان که غذای آن نباتات باشد وبهترین مواشی جگر بزغاله وبعد گوسفند یکساله فربه وبدترین آنها جگر حیوانات بزرگ بسیار خصوص حیوانات وحشی است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن غلیظ دیرهضم وخون مولد آن بطی السلوک در مجاری وسریع العفن مگر آنکه با نمک وسرکه وآبکامه ودارچینی وکرویا اسفیدباج خشک که درآتش جبد بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه وکشنیز ودر مبرودین ابازیر حاره مذکوره وجوارشات مناسبه وچون شرحه نموده بریان نمک وصمغ عربی باشند بریان نموده باشند جهت قرحهٔ امعا واسهال مفید بشرط آنکه قوت هاضمهٔ معده قوی باشد وعاجز نباید از هضم آن وبالخاصیة جگر بز محرک صرع مصروعین است وکبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع وبدل سموم جگر کباب که خشک کرده گوساله یک مثقال آنرا بخورند وهمچنین جگر موش وجگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام وجگر ذئب جهت درد جگر ودواء الذئب وجگر کلب وکلب کلب هر دو جهت گزیدگی سگ دیوانه ومنع

ترسیدن آن از آب اکلا وضماداً کبد المعز خوردن جگر بریان کردهٔ آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن وآب مقطر از آن را درحین بریان کردن درچشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بردند ان کرم خورده کنار ند درد آنرا ساکن کرداند وکسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا بتار خیاطه بسته ببلعد وبعد از اندک زمانی بآهستگی برآورد گویند الماس بدان چسپیده برمی آید کبد الایل چون شرحه نموده وبران فلفل ودار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند وآب مقطر آنرا درچشم کشند شب کوری را زائل کند وابتدای نزول آب را مفید وبدستور چون خشک کنند وسوده درچشم کشند جهت همه وعلت مفیده وبتفصیل خواص جگر هر حیوانی درطی ذکر آن ترقیم یافت ومییابد انشاء الله تعالی *

* کبر * بفتح کاف وباء وراء مهمله لغت عربی است وبا معرب از فارسی وبیونانی اثونیطس وقبارس نیز وبسریانی قبار وبرومی قباریش وبشیراز بی کورک نامند * ماهیت * آن ثمر نباتی است خاردار ویوشاخ واکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین وبرگ آن اندک پهن وکل آن در غلافی سبز بقدر زیتون کوچک ودانهٔ نخودی وبعد شکفتن کل آن سفید ودر وسط آن تارها شبیه بموی وثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر وبقدر خیار کوچکی وبعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ وتخم آن زرد وبا رطوبت ولزجی وطعم آن اندک شیرین وبا تلخی وقبض وعفوصت کمی وهر چند رسیده تر باشد تلخی وعفوصت آن کمتر وشیرینی زیاده گردد وبیخ آن سفید بزرگ طولانی وپوست آن ضخیم واز چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد وطعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن درحرافت وحرارت واندک ملوحتی است وغنچهٔ کل وثمر کوچک نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند وبیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل ومنبت آن خرابها وسنگلاخها وزمینهای خشن وآنچه قریب بآب وزمینهای نمناک باشد نفاخ ردی ومفسد * طبیعت * آن در دوم گرم وخشک وآنچه دربلاد حارهٔ با بسه بهم رسد تا سوم * افعال وخواص * آن مفتح وجالی ومحلل وملطف ومقطع بلغم وسودا واخلاط لزجه اعضاء الراس والعصب جهت امراض باردهٔ دماغیه مانند فالج واسترخا وخدر واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس نافع بسبب عفوصت وقبضی که دارد وضماد تازهٔ آن جهت فسخ عضل وخائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ ومسکن درد دندان وبدستور خائیدن پوست تازهٔ آن ویا برگ آن ومضمضه بسرکهٔ خمری که پوست آن ویا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان ومفتح سدد دماغی ومنقی دماغ وقطور عصارهٔ آن در گوش کشندهٔ کرم آن وشستن سر بآب طبیخ آن رافع کچلی اعضاء الصدر بادویهٔ خوشبو مانند سنبل الطیب واسطوخودوس واذخر وعسل محلل بلغم سینه ومخرج آن ومسکن اوجاع صدر ونمک در وردهٔ آن جهت ربو وغیره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس اعضاء الغذاء والنفض مقوی احشا ومحلل ریاح ومفتح سدهٔ کبد وطحال ومسهل خلط خام ومدر مرهٔ سودا وقاتل دیدان امعا ومدر بول وحیض وزیاده کنندهٔ قوت باه وخوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین بطن وبهترین دوائی است از برای سپرز خصوص پروردهٔ آن با عسل وسرکه وبسا است که استفراغ مینماید از طحال مادهٔ غلیظ سودا وی را باسهال وادرار و بعد از آن صحت حاصل میگردد ویا فلفل وسداب جهت تفتیح سدهٔ کبد بارده وخوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز وآشامیدن آب برگ آن کشندهٔ ومخرج اقسام کرم معده وامعا وضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول وحیض وجهت بواسیر وازدیاد باه خصوصا شیرین ناکردهٔ مخلل آن وبخور آن جهت بواسیر نافع الاورام والبثور ضماد پوست تازه ویا خشک آن ویا برگ آن با ادویهٔ مناسبه محلل خنازیر واورام صلبه ویا سرکه رافع بهق وقوبا وبدستور برگ آن با ادویهٔ

ضمادمه کامرقوت آن وجهت خنازیر رقیه واورام صلبهٔ آن وزیر بغل وکش ران از اعضای رخوه مجرب القروح والجروح ضماد تازهٔ آن جهت قروح خبیثه وریشه وجهت آنها الاکله المفاصل جهت عرق النسا واوجاع ورک شربا واحتقانا عصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شربا وضمادا خصوص باشراب وگل آن قبل ازشکفتن دردوم گرم وخشک وملطف ومقطع ودرجمیع افعال مانند بیخ آن وازان ضعیفتر ودرور آن دافع نوا صیر چشم ومخلل آن للذیذ ومشهی ودافع سور زجالی بلغم ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومصدع محرور ومدر وبد ستور مخلل خیار آن وخیار آن گرم وتر وتخم آن درسوم گرم وخشک وخیار ورسیدهٔ آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع ومفسد معده وساق وبرگ آن درآخر اول گرم وخشک ودرافعال ضعیفتر از گل آن ومحلل خنازیر ونوا صیر چشم وعصارهٔ آن کشنده اقسام کرم معده وضماد آن با زفت دافع قروح شهدیه وقروح خبیثه وبغایت محلل خنازیر وسائر اورام بلغمیه درجمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن وغرغرهٔ بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ ومفتح سدد دماغ وصلب ومقدار شربت از آب آن تا هشت درم که باسرکه وعسل وشکر بنوشند واز دهن آن تاسه درم ودر مطبوخ تا هفت مثقال مضر معدهٔ محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون واسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خرلنجان وعسل ومرپك از اجزای آن بدل دیگری وکامخ کبر مهزل ومحلل طحال وبهتر از کبر ومضر دماغ ومعده مصلح آن غرغره با سرد وآشامیدن آنست

* کبریت * بکسر کاف وسکون با وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وتای مثناة فوقانیه لغت عربی است وتای آخر آن بقول بعضی اصلی وبقول بعضی زائد وبغدادی گفته معرب از لغتی است وعربی الاصل نیست ویونانی تاریون وسریانی کبریتا وبرومی ثادن وبفارسی گوگرد وبهندی گندهك نامند * ماهیت آن * جسمی است حجری رخو با جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته وبحرارت شمس طبخ یافته ودران دهنیت وحرارت ولطافت وخفت وهم رسیده باشد ولهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد وچهار صنف میباشد سرخ وزرد مائل بسبزی وسفید مائل بکبودی وسرخ آن شفاف صافی لامع میباشد ودر معدن خود شب مثل مشعل مانند آتش واطراف معدن خود را روشن میکرده اند ومعدن آن هرموز از اعمال فارس وجزائر عمان است ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیرهٔ از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آورند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته کاهی من ندیدم وجالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برمی آورند وآن سرخ وزرد وسفید وسیاه میباشد وزرد آن مائل بسبزی است واین را صدکاری واصاعی نامند وسفید را کبریت فارسی گویند ومائل بکبودی را کبریت اسود که رخو اند ومطبوخ آن از آب چشمه های گرم کبریتی ویا از خاک بعضی اماکن اغبر مائل بسیاهی ومحرق آن سیاه میباشد وبهترین اقسام آن احمر جید الحمرة است وبهترین آن صافی سنگین غیر متحجر آنست که با آتش نرسیده باشد وتفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست وجالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست وقوت آن تاسی سال باقی میماند ودر کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن ذهب وبغدادی گفته وادی النمل است وبعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی وبعضی دهن الشعر مقطر دانسته اند وباصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مت نوع درغایت سرخی را کبریت احمر نامند * طبیعت آن * در آخر سوم گرم وخشک وگرمی آن زیاده از خشکی آن وبعضی تا چهارم دانسته ودر غایت دهنیت * افعال وخواص آن * محلل ومسخن وملطف ومجفف وجالی وجاذب اعضاء الراس وللصداع والعنداء والسموم آشامیدن آن با زردهٔ تخم نیم برشت ویا زردهٔ تخم مشوی نموده

جهت زکام ونزله وسرفهٔ رطوبی وربو واخراج چرک وبلغم از سینه وشش ورفع یرقان وهوام وآشامیدن آن به تنهائی باآب
ویا با ادویهٔ مناسبه رافع یرقان ومدر حیض ومقاوم سموم وذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است وطلای آن با حنا الغار
جهت امراض بارده وبا نیم وزن آن صمغ عربی باماست جهت سعفه وقروح سر وتوباو جرب رطب مجرب وسعوط آن جهت صرع
وسکته وشقیقه وبخور آن رافع صداع وحابس زکام ونزله ورافع کرم ومسقط جنین خصوص نوع صرخ آن وقطور آن باادهان
ویا ادویهٔ مناسبه رافع کری وثقل سامعه وطلای آن با عسل وبول وآب دهن جهت گزیدن هوام وباراتینج جهت گزیدن عقرب
وباسرکه جهت گزیدن عقرب وتنین بحری وبا طین قیمولیا جهت سعفه القروح والجروح والبثور وغیرها آشامیدن
آن در بیضهٔ مشوی ویا بیضهٔ نیم برشت جهت اقسام جرب رطب وخارشها وطلای آن با عاقرقرحا وعسل وسرکه جهت جذام
وجوششهای سود اوی عجیب الاثر وباسرکه جهت بهق وباسرکه ونطرون وملح البطم جهت قلع آثار وبیاض ناخن وسائر
آثار حادث در بدن وحکه وجرب وبهق وناخن وتقشر جلد وداء الحیه والثعلب واکله وقروح رطبه وباصمغ البطم تنها جهت
قلع آثار ناخن وباحنا جهت توبا وبا جندبیدستر جهت تحلیل صلابات وبابورهٔ ارمنی وعسل وادویهٔ مناسبه جهت نقرس
وذرور آن بربدن قاطع عرق وبرموی سفید کنندهٔ آن وبخور آن گریزانندهٔ هوام وسفید کنندهٔ موی واغتسال بدان جهت
حکه بدستور یا آب کبریتی مضر معده مصلح آن کثیرا وشیر تازه دوشیده ومضر دماغ مصلح آن بنفشه وشکر مقدار شربت آن
از دو دانگ تا یکمثقال وبدل در یک دیگر است ومصلح آن جهت تکلیس معدن ورفع چرک آنها بیعدیل وسفید کردهٔ آن
قائم مقام جوهر زرنیخ وروغن آن جهت جمیع دردهای بارد وجرب وحکه وسعفه وعرق آن بغایت مجفف ومریع النفوذ
وجالی ورافع ربو وباد وجهت سرفهٔ بارد وضیق النفس بارد رطب وتحلیل ورم طحال ودرد دندان ودفع گوشت فاسد
بن دندان وکثافات آن ومسخن ومحرق اخلاط ومقرح جلد وچون قلیلی از آن را بپنبه آلوده بر دندان دردناک شدید
گذارند تسکین دهد وچون بر زخم گژدم گذارند سم را جذب کند وچون بر هر ثقلی گذارند تمام آنرا بآسانی
برآورد وچون قطرهٔ از آن را باآب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد واشتهای طعام آورد ودوام آن برای جمیع امراض
بلغمیه وسوداویه وحمیات که با سردی آید وحمیات مزمنهٔ حادثه از بلغم وسودا وعرق النسا واوجاع مفاصل وغیرها نافع
به تفصیلیکه در قرابادین با نسخ آن ونسخه حب وادهان وطریق تصفیه تدبیر وعرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* کبسون * بفتح کاف وسکون باء موحده وضم سین مهمله وسکون واو ونون وکفسون بفابجای باء موحده نیز آمده
* ماهیت آن * برگ نبات وحبی است که از بلاد حبشه می آورند وآن شبیه بکشنیزشامی وباتندی وتیزی وتلخی وحب آن
مدور * طبیعت آن گرم وخشک در اول بگمان اهل حبشه وتحقیق آنست که در سوم گرم وخشک است * افعال وخواص آن
اهل حبشه بسیار آنرا مستعمل دارند جهت اسهال واخراج دیدان وحب القرع که نرم میکوبند وباشکر ویاباعسل سرشته باشیر
تازه دوشیده میآشامند به تنهائی ویا با برنگ کابلی وادویهٔ مناسبهٔ دیگر وبعضی آنرا کشوث وبعضی برنگ کابلی دانسته اند و
اصلی ندارد وانچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بومادرانست درجمیع اجزا وبیخ آن بسیار قوی است در اسهال واخراج
دیدان وحب القرع وطریقهٔ استعمال آن آنست که کوبیده درآب یا تمرهندی حل مینمایند وصاف کرده میآشامند واگر ازان
قویتر خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم مینمایند واگر ازان اقوی خواهند قدری حب النیل نیزاضافه میکنند واگر ازینها
احتیصا ان نام نیابند بیخ آنرا سائیده باآب میخورند * طبیعت آن یحتمل که درسوم گرم وخشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت

کشوث

کبیکج بفتح کاف وکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح کاف وجیم معرب از فارسی است وآنرا کف الضبع وبیونانی بطرا خیون وسالیون اغریون وباصابع الفی موشك وبترکی ماستواه چیچکی وبهندی جل بیل ولستوری نیز وبهرنکی زنتکل نامند *ماهیت آن* اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه ببرگ کشنیز واز ان عریضتر مائل بسفیدی وبا رطوبت لزجه وگل آن زرد وبنفش نیز وساق آن باریك بقدر یکذرع وبیخ آن سفید تلخ ومتشعب مانند شعبهای خربق ومنبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول واز ان بزرگتر وبسیار حریف وگل آن بنفش واین را سالیون اغریون نامند وصنف سوم نبات آن بسیار کوچك وگل آن زرد طلائی وکریه الرائحه وصنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم وگل آن سفید برنك شیر *طبیعت اصناف* آن گرم وخشك در آخر دوم ودر سوم نیز گفته اند *افعال وخواص* آن حار حاد مقرح وجالی ومقشر جلد وقلاع ومحلل اعضاء الراس سعوط بیخ خشك آن معطس وتوتیرا زکند س وطلای آن از خارج جهت ضربان اسنان وسنون آن جهت تفتیت آنها وتناول مطبوخ آن جهت سعال لا ورام والتواء وطلای آن جهت قطع جرب وبثور وثآلیل مسماریه وضماد آن نپخته وضماد تازهٔ برگ وشاخ آن باندک زمانی موجب جراحت ودرد اعضا وبا روغنها جهت جرب انسان وحیوان وقطع برص وبیاض ناخن واتمام ثآلیل وداء الثعلب وحمول آن مخرج جنین ومشیمه ورافع احتباس حیض ودر ومثقال آن کشنده وچون با مثل آن آرد کندم خمیر کنند ودرعضوی گذارند تاثیر مثانه داغ است واز داخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن وچون کسی آنرا بخورد اعراض از ماننداعراض اسقیل وبزرالبنج خورده است وبدستور مداوای آن

*فصـــــل الكاف مع التاء المثناة الفوقانية

کتان بفتح کاف وتاء مشدده والف ونون لغت عربی است وبکسر کاف نیز آمده وبهندی السی وتیسی نیز نامند وتخم آنرا بعربی بزرکتان بفتح با وسکون زاء معجمه وبکسر باء نیز گفته اند وبهندی السی کا بیج وتیسی نیز نامند *ماهیت آن* نباتی است بقدر دوذرعی وساق وبرگ آن باریك وگل آن لاجوردی وقبهای آن ترتیب بجوزی وپرا ز تخم وتخم آن کوچك اندک پهن طولانی واز پوست درخت آن مانند پنبه ریسمان ساخته از پوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد وخشك میباشد *طبیعت آن* سرد وخشك وگفته اند معتدل مائل ببرودت است *افعال وخواص* آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت وباعث تقلیل عرق وتشنگی آن وجهت جرب وحکه وورم صلب نافع وازملابس محرورین وفصل گرما است وشپش دران از پنبه کمتر جمع میگردد وبهم میرسد بجهت آنکه بدن خوب نمی چسپد وغیرمغسول آن مجفف خصوصا در زمستان وبخور آن وانبات آن نیز ملتحم سدهٔ دماغ وزکام ومصلح حال رحم ودرور سوختهٔ آن مجفف وقاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ آنها وبدستور پرکردن جوف زخمها بخرقهٔ کتان شریف گفته اگرخواهند که بدن لاغرگردد در زمستان جامهٔ کتان بپوشند ودر تابستان جامهٔ کتان شسته اگرخواهند که لاغرنشوند بالعکس وگل آن مفرح ومقوی دل وتخم آن مائل بزردی وتیرگی واملس وپهن اندک طولانی وبعضی مائل بسرخی وقسمی سیاه ونوعی سفید *طبیعت مجموع* آن دراول گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه *افعال وخواص* آن محلل وجالی وملین طبع اعضاء الراس والعصب والصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع وورمی وقوبای دماغی وقروح سر وبا بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وقطور لعاب آن در چشم ومالیدن آن برچشم دافع سرخی آن ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ بلغمی وسه درم آن جهت تنقیهٔ سینه ونضج وتحلیل ورم جگر واعضای باطنی وبریان نمودهٔ آن نافع وجهت نفث الدم وسرفهٔ رطوبی بغایت مفید اعضاء الغذاء والنفض مدا ومسهٔ سرد وزنیم مثقال آن

جهت درد امعا وادرار بول وعرق وشیر وحیض وتلیین طبع وقرحهٔ کرده ومثانه وچون یکتوله تخم آنرا در آبنجوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ کرده مجرب وبا عسل جهت ورم سپرز وبا اندک فلفل وعسل جهت تحریک باه ما یوسین مجرب دانسته اند وحقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول ولذع امعا ورحم وبدستور جلوس در طبیخ آن ورود آن مصلح حال رحم الاورام والجروح والقروح وغیرها ضماد آن جهت ورم صلب وقروح سر وبا انجیر جهت کلف وبا حرف بابلی وعسل جهت شقاق ناخن وبا بوره وخاکستر جهت ثآلیل وبا روغن کنجد جهت زخمها ورفع درد ولذع آنها وذرور سوختهٔ آن جهت تجفیف جراحات وتسکین درد ولذع آن وبدستور برنمودن جوف زخم بخرقهٔ کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز ومضعف هاضمه مصلح آن سکنجبین ومضر انثیان ومصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه وروغن تخم آن کرم وتر وحقنهٔ آن با روغن گل جهت وجع جراحت امعا وطلای آن جهت وجع فواد وقوبا وجراحت وتسکین درد آن وآشامیدن آن وجوشانیدهٔ آن جهت رفع قولنج انسان ودواب وبدستور ربتلا هین بدل آن مضعف باصره وباه مصلح آن سکنجبین است *

* کتم * بفتح کاف وتا ومیم لغت عربی است بفارسی وسمه وبری آنرا درما زند ران وتنکابن شالختی نامند بمعنی حنای شغال * ماهیت آن برگ نباتی است بری وبستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است وبرگ آن شبیه ببرگ مورد وساق آن غیر مجوف وشاخهای آن انبوه وثمر آن بقدر فلفلی وبعد رسیدن سیاه میگردد ودر جوف آن تخمی کوچک ریزه وبری وجبلی آن در کنار رودخانهای ریگزار میروید وشاخهای آن انبوه تر وبرگ آن عریضتر ودرازتر از برگ نیل وساق نیل ومجوف نبات آن شبیه بکتان وتحقیق آنست که برگ نیل است وگفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند ونرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند وروز دیگر بآفتاب خشک نمایند رنگ آن ضائع میگردد وملا سدید کازرونی در شرح موجز رمسوداث شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب وتطویل بهتر از وسمهٔ کرمانی است ووسمهٔ کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنگ آن دیرتر می ماند وتخضیب آن مائل بسیاهی است وبرائ موی وطا وسمیت بسیار دارد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وقابض ومحلل اعضاء الراس خضاب آن با آب ونمک جهت صداع ریحی وبلغمی وبیضه وخوذه وبخور وطلای آن جهت زکام وتقویت موی اعضاء الغذاء والسم آشامیدن آب برگ آن ویا آب طبیخ آن بغایت مقی وجهت گزیدن سگ دیوانه مفید وبهترین چیزها است ازبرای خضاب وگفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگر اند المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل ولادن وروغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی ومنع ریختن آن وبواسیر وامراض مقعده واوجاع بارده تدهینا نافع وتخم آن در رنگ ومقدار غلاف شبیه بتخم ترب ومائل بسیاهی واکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب وتحلیل آب نازل در چشم وبیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند وصاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است ودر تخضیب لحیه وغیر آن شرط است که اولا موی محاسن وسر وغیره آنرا پاک بشویند که چربی ونمومت مطلقا در ان نباشد پس اولا آستر بحنای سائیده نمایند وبعد زمانی بشویند وخشک نمایند وخضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد *

* کتبیه * بفتح کاف ... وفوقانیه ودرمیان هر دو یاء مرحلهٔ ساکنه ودر آخر ها * ماهیت آن نباتی است طول

آن بقدر ذرعی وساق آن باریك وصلب مانند ساق کتان وبرکهای اصل آن دراز شبیه ببرک کتان ونرم وسبز مائل بسیاهی ومفروش برروی زمین وبرنصف اعلای ساق آن تاسرکلهای ازرق سفید رنك نازک وزرد رنك نیز شبیه بگل کتان وکوچکتر ازان وتخم آن مانند تخم شاهتره وطعم کیاه آن وتخم آن تلخ * طبیعت آن در آخر اول کرم وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام واوجاع ورک ومفاصل بارد وضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع وقسمی دیکر ازان میباشد که در اماکن صلبه میروید وشاخهای باریك ازساق آن رسته وبی برك وشیرد ار واین قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم واز دوم یك ونیم درم وحمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند

* کتیله * بضم کاف وفتح تا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها * ماهیت آن نباتی است طول آن از یکشبر تا یك کز وشاخهای بسیار از یك بیخ رسته وچوب آن صلب وبرک آن شبیه ببرک مورد واز ان باریکتر ومائل بسفیدی ومنبت آن بلاد شام وبیت المقدس * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن چون اندکی ازان در خم شراب اندازند پیش ازانکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن واهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت است وجهت امراض بارده نافع *

* فصل الکاف مع الثاء المثلثة *

* کثیرا * بفتح کاف وکسر ثا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح را والف لغت عربی است یونانی طراغاقنثا وطراغافیا نیز وبفارسی کون نامند ومشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است * ماهیت آن صمغ درختی است بسیار خاردار وخارهای آن بسیار تیز وبرکشته که آنرا قتاد نامند ومنکور شد وسفید وسیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس باریك خالص مائل بحلاوت آنست وسیاه آن زبون * طبیعت آن در کرمی وسردی معتدل ودر اول تر وارطب از صمغ عربی وبعضی در اول سرد وخشك دانسته اند وخشکی آن کمتر از سردی وبعضی کرم وتر وبعضی موافق القوی * افعال وخواص آن * مغری وبا تخفیف کمی وشکننده حدت ادویهٔ حاده ومغلظ خون ومواد رقیقه وملین صلابات ومسکن لذع وحدت اخلاط وادویهٔ حادهٔ مشروبه از امعا ومقوی فعل آنها بسبب غرویت وتلیین وازلاقی که دارد وباندک قوت مسهله اعضاء الراس والصدر واکتحال آن بالعبه وادویهٔ مناسبه جهت رمد وقرحه وبثور چشم ودر اکتحال وذرورات مسکن حدت آنها وبهتر از صمغ عربی وبجای آن مستعمل وآشامیدن آن باشیر الاغ ویا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم ونزف الدم سینه وسائر اعضای باطنی وجهت سرفه وخشونت سینه وحلق وقرحهٔ ریه وکرفتکی آواز وچون باعسل بسرشند وحبوب ویا اقراص ساخته در دهان نکاهدارند وآب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء والنفض والسموم آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه مقوی امعا ومسکن لذع وقرحهٔ آن ومسکن درد کرده ومثانه وقرحهٔ مثانه ومجاری بول وحرقت آن ومصلح ادویهٔ سمیه وکوبنده مسهل مرهٔ صفرا وبلغم لزج است وآشامیدن دو درم آن که در شب خیسانیده وباقدری شاخ کوزن ریکان انکشت یمانی داخل نموده باشند جهت رجع کرده وحرقت مثانه فی الفور نافع ومداومت آشامیدن آن باهریك از مغز بادام مقشر ونشاسته وشکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد ازان شیری که دران نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند واز اسرار مجربه شمرده اند الزینة طلای آن جهت کلف ونمش وتلیین جلد ورفع خشونت آن وشقاق لب وبا سرکه جهت بهق وبرص وبالعبه جهت تشقق موی الجروح والقروح ضماد آن باکوکرد جهت جرب واکله وبا ادویهٔ مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره وبارده ومضر سفل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یك درم تا پنجدرم بدل آن در تقریه وغیر آن صمغ

عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کند و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند

** فصـــــــل الکاف مع الجیم **

* کچنار * بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای راء نیز آمده لغت هندی است * ماهیت آن درختی است هندی شاخهای آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچهٔ آن سبز طولانی و گل آن بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل ببنفش و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانهٔ زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچهٔ خام آنرا با دو پیازه پخته با روغن بریان کرده با گوشت و بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و طعم میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغرهٔ آن خصوصا با اقاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفهٔ حار و رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع

* فصـــــــل الکاف مع الراء المهملة *

* کراث * بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بلاطینی کوپرکیسو و بیونانی فراسیا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و بستانی آنرا نبطی و جبلی را فراسیون نامند * ماهیت آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد میشود بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه و نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پختهٔ آنرا میخورند و در مواید و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه ببصل ماکول و قبهٔ آن مانند قبهٔ آن آنرا کراث شامی و بیونانی فراسن بابالوطن و فراسن فافالوطن نیز و بشهرازی تربهازنا منند و خام این غیر ماکول بلکه پختهٔ آن را با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بوی آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفتح و ملطف و مبخر اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبهٔ ریه و مفتح سدهٔ جگر و مقوی هاضمه و گرم و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض باردهٔ رطبهٔ سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پروردهٔ آن مفتح سدهٔ جگر و سپرز و رافع قولنج و عصارهٔ برگ خشک کردهٔ آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را

نافع و حمول برگ کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن و
که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت
باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکهٔ کهنه جهت درد گوش و دود و سعوط آن با کندر و سرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم و
رعاف و چون کندنا را در دیگ ریزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع
نفخ و غلظت آنها میگردد السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن با ماء العسل جهت سموم الاورام
والبثور والقروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه اکثار اقسام آن از پیاز و بعضی آرد
نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای بد و مصلح آن کشنیز و کاسنی
تازه است چون ششیر و کارد و غیره را با آب برگ آن آبکیری کنند آب و تندی آن زائل نگردد و تخم آن در آخر دوم گرم
و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم
مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سدهٔ بلغمیه و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب
مبهی و بغایت محرک باه و بوداده آن بتنهائی یا با حرف باپلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و با حب الآس
جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر الفم بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم
آن السموم والزینة ضماد عصارهٔ آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و درد های بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند
رفع ترشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کرات شامی قویتر از آن است و آشامیدن
طبیخ بیخ آن بطور حقنه اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام و با کنجد جهت رفع قولنج نافع کرب بری شبیه بثوم است و بسیار تند
* طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک * افعال و خواص آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت
مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز
پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق
است الزینة ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضا است و نوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و باحدت
میباشد * افعال و خواص آن بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر است

* کراث * بفتح کاف و راء مهملهٔ مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است * ماهیت آن درختی است کوهی برگ آن
در ازو باریک و شاخهای آن نرم و پر شیر منبت آن بلاد حجاز و آنرا عشبهٔ الصباغ نامند * افعال و خواص آن شیر آنرا
داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند

* کراع * بضم کاف و فتح راء و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن اکارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ بز و
گوسفند جوان فربه است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن مولد کیموس لزج غیر غلیظ است ولیکن
محمود قلیل الفضول است اغذاء العلل رجهت خشونت سینه و حلق و سرفهٔ حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه
ملین سینه است اعضاء الغذاء و النفض قلیل الغذاء سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است بسبب
لزوجت و ازلاقیکه دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج
امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آنرا مشهی دانسته

* کرناج * بکسر کاف وسکون را وکسر دال مهملتین وفتح نون والف وجیم معرب کرد ناک فارسی است * ماهیت آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ وامثال آن بسیخ کشیده بآتش بریان مینمایند وبهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن گاو تازه آنرا مکرر تسقیه کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر ونرم گردد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت تقویت بدن مرتاضین وابدان متخلل ومعده حار نافع وکثیر الغذا مضر معده ضعیف مصلح آن سکنجبین وبعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند

* کرسنه * بفتح کاف ورا وسکون سین مهمله وفتح نون وها معرب از کسنک فارسی است وبعربی حب البقر وبیونانی اوروبس وبسریانی کشنی وبرومی ناغبونس وبفرنگی برو وبفارسی کسنک وکشن ومشنک گاوی وگاو دانه وبهندی متر بفتح میم وتاء چهار نقطه هندی وراء مهمله نامند * ماهیت آن دانه است مدور بقدر نخودی کوچک وتیره رنگ مائل بسرخی وزردی وطعم آن تلخ وتندی وغیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف وغذای گاو است وآنرا فربه میکرد اند وکبوتر وگوسفند ومرغ وبز وغیرها نیز میخورانند وبهترین آن املس سنگین مائل بزردی وبعضی گفته اند مائل بسفیدی آن است ونبات آن کوچک وشاخها وبرگ آن باریک وتخم آن که ثمر آنست در غلافی واین در هند وبنگاله چند صنف میباشد وهر یک بنامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر یافت ودوم را بتلا بفتح باء موحده وسکون تاء مثناة فوقانیه هندیه وسوم را ماکهه بفتح میم والف وفتح کاف وهای هندیه واین را چون گاو بخورد سیاه وفربه گردد * طبیعت آن در اول تا دوم گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع وجالی اعضاء الصدر ومسهل نفث غلیظ ومنقی سینه وشش وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه رطوبی وتنقیه ریه وعسر النفس وضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان القم سنون آن بازرا وند مدحرج جهت روبانیدن گوشت بر دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آرد مقشر خیسانیده آن مسهل ومحرک باه مبرودین وباروغن کنجد مسکن مغص وزحیر وبا سرکه رافع عسر البول وجرب کرده وتنقیه کرده وطبیخ آن با سرکه جهت برقان وسپرز نافع الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد آن با عسل وبا ادویه مناسبه وبتنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد وجهت جرب وشکستگی اعضا وسعفه وشقاق ونار فارسی وتحلیل صلابات وقروح خبیثه وساعیه ومانع انتشار آن والتیام جراحات عمیقه الزینة ضماد آن با آب دفلی وتخم خربزه جهت برص وبا زفت جهت بزرگ نمودن عضو ولاغر مهزول بدن منقی بشره وجهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر ادویه وخوردن سویق آن با عسل رفع لاغری بدن وشستن عضو با آب طبیخ آن با نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما وحکه وبثور لبنیه وشهد به السموم ضماد آن با سرکه وافسنتین جهت لسع عقرب وبا شراب جهت لسع افعی وسگ دیوانه گزیده وانسان بسگ دیوانه گزیده وانسان صائم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد ومدر خون ومورث اسهال دموی مصلح آن گلاب وگل ارمنی واصلاح آن مانند اصلاح ترمس است وسفید آنرا غایله کمتر از سرخ آن وطبیخ آن در مرتبه موجب بطلان قوت جالیه آنست وباقی مانند ارضوت آن وغذائی اندکی از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم *

* کرش * بفتح کاف وکسر را وشین معجمه وبکسر کاف وبسکون را نیز آمده لغت عربی است وبیونانی ممطونس وبسریانیه اسطمکا وبرومی کلیا وبفارسی شکنبه وبهندی اوجهری نامند * ماهیت آن عضوی از اعضای معروفه مرکبه بدن حیوان وبمنزله معده است در بدن انسان وشامل شکنبه وروده های حیوان است واز حیوانات کوچک تازه تولد یافته وعلف وحبوب

و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویهٔ مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یکشبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند بر بیون و از ان کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویهٔ مرکبه و ادویهٔ حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلدهٔ ماقدونیه بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ معده و امعای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویهٔ مدرهٔ بول و مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و بربری حضض گویند * ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بران گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع ناریک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده * طبیعت و افعال و خواص آن * ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و نا بیخ آن با شراب مسمی با تومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و طبیخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری و بیونانی سمرنیون نامند که در کوه مسمی با مانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگها قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسبنده بدست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبث و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مر و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت آن بآن حد نیست که حنک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها * طبیعت و افعال و خواص آن * قریب بکرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پروردهٔ آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیهٔ حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کنندهٔ آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشا و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حصاة نیز و کرفس الماء را کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ * طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از همه اقسام است *

* کرکدن * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهملهٔ مشدده و نون و بذال معجمهٔ مشدده و مخففه نیز و به تشدید نون نیز آمده معرب از کرک فارسی است و بعربی جربش و بهندی گینڈا نامند * ماهیت آن حیوانی است عظیم

آنچه از گاو میش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چسپیده از و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت
خوک و بر پیشانی آن شاخی است و اذن آن عریض و سر آن باریک شبیه بکله تند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور
بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا نیز میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخها
آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم میرسد بلند تر و سیاه و آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر و چون از عرض آنرا ببرند
و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بلند تر و در وسط بعضی خالهای سفید بانحای اشکال بهم میرسد
و اهل هند آنرا با میمنت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و اهل و غنم نشخوار
که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جگالی گویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا بار دیگر از معده در دهان
میخاید و فرو می برد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر
میسازند بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمتهای عالی میفروشند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن
بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بلند ستور بخورها فرآن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ
آن ساخته باشند و بلند سود دوشیدن انگشتری و رکابی از شاخ آن جهت بواسیر و طلای بیه آن مورث مهابت در نظرها
و روغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع
و گفته اند که هرمقداریکه از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند بسرعت منعقد شده و اثر آن ضعیف نمیگردد

* کرکند * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال * ماهیت آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه
بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است بعضی سنگی را که دهنه پیکو نامند و بعضی سنگی بنفش رنگ که بعربی حدیده نامند
دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

* کرکرهن * بفتح دو کاف و سکون دو راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است * ماهیت آن نبتی است باریک
شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی
گفته اند نبتی است باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی آن از آن کمتر * طبیعت آن گرم
و خشک * افعال و خواص آن جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آنرا عاقرقرحا دانسته اند

* کرکی * بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف
و سکون واو و خفای نون و جیم نامند * ماهیت آن از جمله طیور بری است بلند پرواز و گوشت آن نیز میباشد بهترین
آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد * طبیعت گوشت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح
سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یک دو روز بعد از ذبح بگذارند پس
با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با زیره و دارچینی داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن
حابس اسهال و آشامیدن خشک مانیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا
و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضمادا و زهره آن سعوطا سه روز با آب چغندر و بعد هفت روز تا یکهفته با آب مرزنجوش
جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و در جای
تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و با عسل آنرا با بله نافع و طلای آن جهت رفع

برص وجرب متقرح قوبا الاثر وسعوط مغز سر آن و زهرهٔ آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفید شدن موی سر و ریش
با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی‌مثل و پیه آن را چون بکار برند و با سرکهٔ عنصل بیاشامند چند روز پی هم صلابت طحال را
زائل گرداند و چشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیهٔ آن را چون نمک سود نمایند و خشک
کرده سوده با هم وزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر درهم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته‌اند
* کرم * بفتح کاف وسکون را و میم لغت عربی است واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولاطیوم و بسریانی کیمثا حمرا
و برومی دیلروناسایا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکهه کا جهار نامند * ماهیت * آن نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره
و برمچا و رخود بپیچد و تنهٔ آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورستهٔ آن با خیوط و برگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیارزه
و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورستهٔ آن و خوش رایحه و گل آن
ریزه باریک خوشبو و زرد مائل بسفیدی و ثمر آن که عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دار و در خامی سبز عفص
و نیمرس آن ترش و با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن
زبیب و بفارسی مویز و نیمرس خشک آنرا که ترش طعم است غورهٔ مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیهٔ
حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنب نامند و شاخهای نازک درست آنرا لفایف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و بری و
جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بروی زمین و اشجار و غیره نمیگردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب
تر و پوست آن ضخیم‌تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن دیورز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا
هر سال نبرند و تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب بتفصیل در حروف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای
درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصارهٔ آن * طبیعت * آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال و خواص *
آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد
برگ و عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت دردسر حار و تسکین التهاب عین و اورام حارهٔ آن و با آرد جو را ملح
جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا و عصارهٔ برگ آن مقوی معدهٔ حار و مانع قی و قاطع قی الدم
و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحهٔ امعا و اسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان
حقنه نمایند و قبض مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی
و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقهٔ صفراویه نافع و بسا است که بسبب قوت جالیه
که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس آشامیدن آن
با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترندهٔ
موی با دوام عمل و آب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترندهٔ
موی خصوصا با زیبق و رماد چوب و نشارهٔ شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه رافع بواسیر
و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل
و سستی مفاصل و تعقد عصب و با ورق ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام و افعی
و سگ دیوانه و ورم غدد و ضماد کرم کردهٔ آن جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحهٔ امعا و تحلیل حصاة و آشامیدن

آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری گرم اقوی و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قند یا شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و رافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند اکتحال ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داحس و پوست آن سنون قاطع خون لثه و رادع انگور و حیا و بری بسیار جالی قطور و مطبوخ آن بتنهائی و با بادهان مناسبه جهت جلای چرک گوش و رفع کرم و آشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و شربتی آن مقوی معده و رافع غثیان و خشونت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل اصفر لطافت این از آن کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید صفت آن بگیرند شکوفه آنرا و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد یا با زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است

\# کرم دانه \# بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و ها لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند \# ماهیت آن اختلاف است بعضی تمر هندی دانسته و بعضی گفته اند حبی است سیاه و مدور و اطراف آن باریک و بران خشائی سفید رنگ \# طبیعت آن گرم و خشک \# افعال و خواص آن مسهل ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و قول دیگر نزد این راقم اصح است و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد علاج آن علاج تریاک خورده است

\# کرنب \# بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و بیونانی کلم و با صطلاحی قمریت و بیونانی قرنبا و بسریانی کرانبی و بهندی کوبی نامند \# ماهیت آن نباتی است و انواع میباشد از بستانی و دوری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و منتشر قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی آنرا برگ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و مطبق تر از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه و سرخ تیره و این را بفارسی کلم و به عربی قنبیط نامند و از اقسام کرنب نبطی است و نیز قسمی دیگر و آنرا بیخ شبیه بشلغم را اندک مفرطح و طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و ریشه و برگ آن شبیه ببرگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی مدور بلند قدری از زمین بلند شده در آن گرهی شبیه بشلغم سبز رنگ منعقد میگردد و بر بالای آن نیز ساق تا یک وجب بلند میباشد و در اطراف ساق آن برگها فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل گره آنست نه بیخ آن که در زمین است و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برگها مدور یک نی الجمله شبیه ببرگ قسم اول و برگهای بیرونی آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبهای سفید و همه بهم پیوسته و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک و عدد قبها ده تا بیست و این را گل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخها و قبه هاست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و فی الجمله اصناف آن از شامی و هندی و رومی و اندلسی و غیرها مختلف میباشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی

است و بهترین اقسام آن نازک بیخ‌ریشهٔ تازهٔ آنست * طبیعت اقسام بستانی آن مرکب القوی و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرم‌تر و خشک‌تر از بستانی * افعال و خواص آن منضج و ملین و مجفف خصوصاً چون طبخ دهند و آب اول آنرا بریزند و غذائیت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرا پختن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصارهٔ آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهرا پختهٔ آن رافع سرفهٔ مزمن و ورم حجاب و احشا و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کنندهٔ آواز و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و بدستور چون مضغ نمایند و آب آنرا بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصارهٔ آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء و المعض بطئ الهضم نفاخ خصوصاً آنچه در تابستان روئیده باشد و مملح آن با آب و نمک ردی‌تر و خوردن برگ تازهٔ آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن عصارهٔ آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول کل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جملهٔ اجزای تریاقات است الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثهٔ آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته بتنهائی و یا با آرد جو محلل اورام حاره باردهٔ بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوختهٔ آن بغایت مجفف و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در درجهٔ دوم گرم و خشک و مبهی و کشندهٔ کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار منفخ و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و در انبیت بر آن غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصاً که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد مبیاشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند و با اندک بتوعیت و لبن مانند برگ لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل بود و مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار موثر است

کرونده

* کرونده * بفتح کاف و را و خفای واو و نون و فتح نون و دال و ها لغت هند است و بجای ها الف نیز می نویسند * ماهیت آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خار دار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بی زغب و خارهای آن بر کرههای شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخرنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به نیشوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور و اندک

جهت آنکه رائحهٔ ثقلاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحهٔ کریلا و آن نیز مسهل قوی اضعف مائیت شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیهٔ معتادهٔ اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوستش آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند که تلخی آن زائل کردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و با کوشت و یا بی کوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ میشود بعضی خواهند که تلخی آن کم کردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میکذارند پس پاک شسته بخوردن کوریان و طابخ مینمایند لذیذ میکردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را بر آورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع حویان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرور بن مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصـــــــــــل الکاف مع الزای المعجمة

* کزبره * بضم کاف و سکون زا و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرتا سریانی است و جلجلان نیز نامند و بیونانی برد نماثون و بنبطی فاتره و بسریانی کزبرتا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلا نست که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر کویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری صحرائی ریزه تر و مائل بتلخی و بو و تخم کوچک تر هر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را قبتوره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برکهای آن شبیه ببرک تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرکتر میباشد و هرچند بزرکتر میکردد باریکتر و ریزه تر میشود و کل آن چتردار از چتر شبت کوچکتر و کل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رائحهٔ پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ بزرک اندهٔ تند طعم قوی الرائحهٔ آنست * طبیعت آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریح در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر کردد و الا آثار آشامیدن عصارهٔ آن دلیل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار * افعال و خواص آن تازهٔ آن با حدت کمی اعضاء الراس و الصدر و المعدة آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و ورم و مضمضهٔ آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابیکه از آن ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نعوظ الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه

زجوید ومسکن ریاح وجو محلل خنازیر واورام صلبه وبا آرد باقلا دافع خنازیر وامثال آن وخوردن مربای آن با آب کشنیز بارد
کل بسا یند وبرهم ریان منقرح ومقرح بعلفل دفع آنها بود ومجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه واز جرم آن دو اوقیه بدل
آن برگ خشخاش وکاهو وتخم آن که حلبلاب وکشنیز مبارک از آن است * طبیعت آن تا درجه سرد وخشک * افعال
وخواص آن اعضای الرأس والقلب والغذاء مفرح ومقوی دماغ وقلب ومانع صعود ابخره بدماغ ورافع خفقان
ووسواس حار ومقوی معده وحابس اسهال وجریان منی ورقت بول وآشامیدن شیرهٔ آن ویانقوع آن جهت اسهال
دموی وهیضه نیز خصوص برادهٔ آن ودفع خفقان وبا سکنجبین مولد منی ومسقط کرم معده ومانع نکون آن وخائیدن آن رافع
بوی شراب وسرعت مستی وشربت آن جهت مدر رودار وزنع مستی شراب ومعروف در سرکه خیسانیدهٔ آن نیز همین خاصیت
دارد وضماد آن جهت درد سر حار وبا صندل وافیمون جهت تقویت معده ودفع آروغ وبا سکنجبین مولد منی ومسقط کرم
معده ومانع نکون آن وباعسل وروغن زیتون جهت شری ونار فارسی وامثال آن وذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت
آن از یک درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو وخشخاش اقتدار زیادهٔ آن تا چهار اوقیه از آب تر وتازهٔ آن مورث نسیان واختلال
ذهن وسل وسبات وبحهٔ الصوت وتقلیل منی وضعف باه ومسکن نعوظ وتقلیل حیض وآمدن بوی کزبره از بدن شارب
آن علاج آن بعد از تنقیه بقی واسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با فلفل ونمک وآب گوشت مرغ فربه است بتنهائی
ویابادارچینی ومضر صاحب ربو وضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت وشراب وسکنجبین سفرجلی است *

کزبرة الثعلب

* کزبرة الثعلب * ماهیت آن غافقی گفته نباتی است با شعب طا ریک وبر پهنان وبر روی زمین وبرگ آن مائل
بسرخی برنگ خون وبرگ آن کوچک برد وجانب شاخهای آن ومعرف بشوفها می نزدیک بهم ومائل بسبزی وسیاهی وساق
آن ایستاده ومدور وبر اطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام مدور بی شکل وبر آن کلی با رنگ سرخ رنگ وتخم آن باریک
منبت آن کوهستانها * طبیعت آن گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن استعمال عصارهٔ آن
با شکر جهت حدت قوت باصره وجلای غشاوه وخوردن جگر تیس بریان که بران برگ خشک آنرا سوده پاشیده باشند
جهت شبکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است اطبا را از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میکردد
با اختناق وخشونت حلق وسینه وعلامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت
وزیت وآشامیدن روغن ورب عنب است بعد ازان وبعد از تنقیه بقی واسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بافلفل
ونمک وآب گوشت مرغ فربه است بتنهائی ویاباداچینی *

کزوان

* کزوان * بفتح کاف وسکون زا وفتح واو والف ونون لغت فارسی است بعربی بقلة اترجیه بجهت مشابهت رائحهٔ
برگ آن با اترج وبقلة فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند * ماهیت آن گفته اند معروف بباد رنجبویه
است نزد اطبا وشیخ ابن بیطار گفته غیر آنست وآنرا باد رنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو وبرگ آن از زمین میروید بدون
ساق شبیه ببرگ جرجیر ومائل بسبزی وسر آن مدور وپائین آن اندک مشرف وطعم ورائحهٔ آن شبیه بپوست اترج وبا عطریت
عجیبی * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومطیب نفس ومقوی قلب وفواد یعنی فم معده ورافع
هموم وخفقان بارد ودافع سموم بارده خصوص عقرب ومسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین واکثار آن مصدع ومحدث
حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین ورب بارده وامثال اینها است *

* کزنکبین * بفتح کاف و را و سکون نون و فتح کاف و کسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن شبنمی است که بر درخت گز رسا نزد ا شجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه آنست که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد * طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل * افعال و خواص آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس والصدر منقی دماغ و ریاح غلیظهٔ آن و جهت نزلات و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و حلق و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفهٔ حار و بارد رطب و مرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

* فصـــــل الکاف مع السین المهملة *

* کسب * بضم کاف و سکون سین و باء موحده لغت عربی است و نیز بعربی الثجیر و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی خوره و بهندی کهلی نامند * ماهیت آن ثفل چیزها است که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم آنست که در آن مطلق دهنیت نمانده باشد * طبیعت و افعال و خواص آن ثفل هر چیز در جای ذکر آن مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب خروج هیضه عارض میگردد علاج آن علاج تریاک خورده است *

* کسنتی * بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است *

* کسموقا * بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا بکسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم لبطی است * ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور قطر آن بقدر یک فتر که طول ما بین انگشت سبابه و ابهام است برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم نبق کوچک عفص و آنرا خشک کرده نگاه میدارند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده مخمور را نند در حال تسکین مینماید *

* کسول * بضم کاف و سین و سکون واو و لام * ماهیت آن ابن التلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر و منبت آن بلاد روم * طبیعت آن سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن آشامیدن یک درم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در زخم نزف الدم جراحات بیعدیل است

* کسوندی * بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یاء و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندی است * ماهیت آن نباتی است هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بنفشی و برگ آن شبیه ببرگ سنا مکی و حلبه و گل آن زرد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خوردانیدن آن بدل و ابجهت سرفهٔ آنها که کنار رنامند مفید و چون قدر قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانهٔ فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمار گزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازهٔ آن با صندل جهت قوبا نافع است

* کسیرو * بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است * ماهیت آن بیخ نباتی است هندی که در رعنان بورها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا میبافند بیخ آن که کسیرو است

مدور بقدر جوز بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار با ریک سیاه و مغز آن سفید شیرین اندکی خوش رائحه وگفته اند بهترین نوعی از زرنباد است * طبیعت آن مرکب القوی و مورد و ترد رد و م با اندک حرارتی * افعال وخواص آن با تریاقیت و قوت تا بحدی جهت تقویت قلب وخفقان و رفع غشی شدید بعد آنکه قی را ساعتی بسیار شده باشد در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و خونریزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید و ارطلاء و گفته اند حمیات صفراویه و دمویه را نافع است

* کسیلی وکسیله * بفتح کاف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام والف مقصوره ویا و ها بجای آن در لغت روم اسم نبطی است * ماهیت آن چوب نباتی است شبیه بروناس و با چهنل کی و سیاهی و سرخی بر آن غالب وتخم آن شبیه بحب الرشاد وگویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخه سیاه رد و طعم بدان مشابهت ندارد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال وخواص آن سنون آن مسکن درد دندان و دافع تحرک آن و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده رحم و کرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و فربه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است

* فصـــــــل الکاف مع الشین المعجمة *

* کشت برکشت * بفتح کاف وسکون شین وتاء مثناة فوقانیه وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وفتح کاف وسکون شین معجمه وتاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است معرب بمعنی التواء بر التواء بکسر هردو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی پیچک و اهل شبانکاره فارس بجور یونانی فاعوس و برومی بزرطوس و بهندی دهلی نوات معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که دوائی باشد که بهندی مرور میکه نامند * ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی در بعضی و اکثر عدد آنها پنج مساوی از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و گل آن یک عدد شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدانه عقرب و بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی آنست و بعضی آنرا بدشکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن * طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و نزله و حرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یکدرم بدل آن صبر است

* کشمش * بکسر کاف وسکون شین معجمه درمیان هردو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگدانه تازه آنست * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال وخواص آن با قوت مسهله و معدی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد

* کشوث * بضم کاف وشین معجمه وسکون واو وثاء مثلثه و اکشوث نیز آمده لغت عربی است و بعضی گفته اند معرب است وکشوثا نیز گویند و بیونانی بدروطوس و بسریانی و ناورغبا نیز و برومی کشوردن و بفارسی درنی و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امر لته نیز نامند وگفته اند که بفارسی زجمول نامند وگفته اند که زجمول نام تخم کشوث است * ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها می تند و گل آن ریزه

کسیلی وکسیله
کشت برکشت
کشمش
کشوث

ریزه مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بپهن و پر ورنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بپهن و پر ورنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازهٔ زرد تلخ طعم آنست وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن دراول گرم ودر دوم خشک و با قوای متضاده * افعال وخواص آن ملطف ومفتح ومخرج فضول لطیفه از عروق ومنقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء والنفض مفتح سدهٔ معده وکبد واحشا ومنقی او ومسائخ از شکم و عروق وملین طبع ومنقی بدن وجهت ربو وخناق ومغص وضعف معده وجگر وسپرز وتبهای کهنه وتحلیل ریاح وادرار بول وحیض وشیر وعرق وتنقیهٔ رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق وقابض وحابس نزف الدم وسیلان خون رحم وآب آن عجیب النفع است از برای یرقان وعصارهٔ برگ آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معدهٔ ضعیفه است وآشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا ومطبوخ آن در تفتیح وخیسانیدهٔ آن در اسهال قویتر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه واز جرم آن در مطبوخ پانزده درم ومغثی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سائر اجزای آن وبوداده آن در تقویت معده وقبض وحبس ونزف الدم اعضای باطنی وسیلان رحم اقوی از غیر بوداده آن وضماد آن جهت جرب ونقرس نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر رئه مصلح آن کاسنی ومضر طحال ومصلح آن سکنجبین وبدل آن بادروج ودو ثلث آن افسنتین است *

فصل الکاف مع العین المهمله

* کعب * بفتح کاف وسکون عین وباء موحده لغت عربی است بفارسی عاب وشتالنگ نامند جمع آن کعاب وکعوب آمده * ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو وخوک است وخواص کعب خوک مذکور شد وکعب بقر محرق جهت سپرز وتقویت باه وبا عسل جهت تفریح دل وتقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره وسنون آن مقوی دندان وضماد آن رافع برص است

* کعک * بفتح کاف وسکون عین وکاف معرب کاک فارسی است * ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند وبعضی گویند نان در آتشه است وبعضی گویند نان طابق وبعضی نان طابون که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک در آتشه که توان کوبید وآرد نمود * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن حابس بطن ومجفف رطوبات آن وصاحبان قولنج را مضر وداخل بعضی اقراص نموده میشود

* فصل الکاف مع الفاء *

* کف آدم * لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقل زرعی وبرگ آن مستدیر وبقدر برگ مورد وبیخ آن خشبی وظاهر آن ما بین سیاهی وزردی وباطن آن سرخ وتخم آن از تخم کافشه باریکتر وبعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند * طبیعت آن در اول گرم وخشک * افعال وخواص آن رافع خفقان ومحلل ریاح ومقوی جگر ودر جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یکمثقال

* کف الضبع * بفتح کاف وتشدید فا والف ولام وفتح ضاد معجمه وضم باء موحده وعین مهمله وبسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربی است * ماهیت آن غافقی گفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی ماند وکم برگ و برگهای آن مدور ومشقق و بقدر برگ کرفس و برروی زمین مفروش وشاخهای آن باریک مزغب ومنبسط برروی زمین وزرد رنگ وشاخهای بسیار از یک بیخ میروید وگل آن زرد طلائی وسفید نیز میباشد وبیخ آن مانند بیخ خربق وباحدت بسیار منبت آن قرب آبها وزمینهای نمناک وگفته اند نوعی از کبیکج است وبعضی خود آن دانسته اند * طبیعت آن در دوم گرم

ومفتح * افعال وخواص آن ملطف ومقطع وجالی ومحلل اکتحال آن رافع بیاض دردو آن رافع ثآلیل ومورد لهٔ گوشت زائد وروپانندهٔ گوشت صحیح ومنقی جراحات وقروح ردیه است

* كف الهر * بكسر ها و راء مهملهٔ مشدده لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقدر شبری وشاخهای ریزه وبر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر متشقق و ملصق بزمین وگل آن زرد براق خوشبو با عطریت وبیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار زرد را ول با بزمیر نیز گویند وگفته اند ملحق بکف الضبع است * طبیعت وافعال وخواص آن مانند آن فرزجهٔ آن معین بر حمل وذرور آن جهت قروح خبیثه وضماد آن با عسل قالع ثآلیل است

* كف مريم * لغت عربی است وآنرا کف عایشه و بهندی هتها جوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفر ودر عراق شجره رابدین اسم نامند ودر مغرب بنطافلون را وابو العباس حافظ در کتاب رحلهٔ مصریه گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند * ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب وبقدر شبری وبرگ آن مائل باستداره ومجعد وباندک زغب وباندک قبضی وبسیار سبز وگل آن با ریگ مائل بزردی وبقدر گل رجله وچون آن ریخته شود گل زرد صامی بهم رسد پس برگهای آن ریخته وشاخهای آن پیچیده گردد شبیه با نگشتان پیچیده وبر گردد بصورتی که متعارف است نزد مردم * طبیعت وافعال وخواص آن قریب بنطافلن است ودر حرف الباء مع النون ذکر یافت *

* كفرى * بضم کاف وفتح فا وراء مشدده والف مقصوره وبفتح وبکسر کاف وبضم فا وبکسر آن نیز آمده لغت عربی است ویونانی قبقس وبفارسی غنچهٔ خرما وکاردولی وبشیرازی مار وبهٔ خرما نامند * ماهیت آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشگفته واز آن خوشه بر نیامده باشد وبعضی پوست غلاف شکوفه وگرد در آن راکه کافور النخل ودقیق النخل وکشن نامند رسه دانسته اند وبعضی پوست فقط وبعضی خوشهٔ شکوفهٔ آن که طلع نامند وبعضی کافور آن یعنی گرد آن راگفته اند وبالجمله بهترین آن تازهٔ خوشبوی ماخوذ از نخل نر است وچون کهنه گردد سرخ شود وبو وقوت از آن زائل شود * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبا حرارت کمی وبرودت بسیاری نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح قلبی ودماغی وکبدی الفم سنون آن مقوی لثه ورافع اکله وقروح خبیثه وذرور آن جهت اکله وقروح ساعیهٔ سائر اعضاء اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن دو مثقال از مطبوخ آن قاطع اسهال وطبیخ آن قابض ونیم رطل نیم کوفتهٔ آن که با یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف کرده باهموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده وهیضه وضعف احشا ومنع انصباب مواد بمعده ورحم ورد کرده ومثانه مفید وضماد آن مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال وباموم وراتینج رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر آن تکد ارند وغبار بسیار نرمی که غیر کشن در آن بهم میرسد درجمیع افعال قویتر از کشن و بغایت مقوی معده ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنهٔ باطنیه واسهال است وعرق آن که مانند گلاب گیرند با عطریت وقابض ومقوی القلب ومعده ورافع خفقان واسهال رطوبی وسحج ودهن آن که بعد از رسیدن طلع نیم کوفته وبا مساوی آن روغن زیتون در رهم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند وسر آنرا بند نمایند وبکار برند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن رافع درد سرحار وقرحهٔ امعا وقابض بطن وحابس عرق ومقوی ومانع سقوط آنست *

* فصـــــــــل الكاف مع الكاف *

* کرول * بد و کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام * ماهیت آن ثمر نباتی است هندی و در بنگاله هم میشود از قبیل نجم و بیاره و بر هجا و بر خود می پیچد برگ آن شبیه ببرگ خیارزه و لیکن آن اندک طولانی خار دار و رو رخامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد رنگ و آنرا اهل هند ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده میخورند بتنهائی و یا با گوشت لذیذ میشود * طبیعت آن مائل باعتدال و با اندک رطوبتی * افعال و خواص آن جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع اما نفاخ و بطیء الهضم ضماد بیخ آن با آب بر بیخ موی و بستن سر بپارچه مقوی موی و مانع اسقاط و دراز کننده آنست و داء الثعلب را نیز مفید *

* کرونده * بد و کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها لغت هندی است کو بند کاذریوس است * ماهیت آن نباتی است تابدار ذرع و شاخهای بسیار متراکم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با زغب لزجی و رنگ آن تیره و طعمی غالب تند دارد و باندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقائق و خیاره دار و بیخ آن باریک و سفید و بی طعم غالب * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الراس عصاره بیخ آن جهت اهوه که مرضی است در بنگاله در بینی مردم میشود و علامت آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر شربا و سعوطا نافع و قطور آب برگ آن جهت رمد شدید و ورد ینج که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بر بزند و با زتکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء و آشامیدن آب برگ آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پخته آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و آشامیدن بیخ آن که نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و مجرب است و لیکن در اوائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقا یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آنرا بتمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از ریشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب بقی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و بآفتاب تند گذارند همه آنرا مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است *

* فصل الکاف مع اللام *

* کلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی است و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیب آمده و مونث آن کلبه و بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کته و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند * ماهیت آن حیوانی است درنده و شدید الریاضة و با وفا و شعور و صفات حمیده و ذمیمه و معروف و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی و بری و مائی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و ما سوای آنرا جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکند و جنگلی اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را بهندی کوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد ایلیات و اهل بوادی و قبری و کوهستانها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ملکه

سمیت و بیشتر در بلاد آن و اوقات حارهٔ بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر وقت آن را از حیوانات دیگر
مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه بگزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد
سگ اهلی است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچهٔ بیست روزهٔ آن گرم و تر * افعال و خواص آن اعضاء الرأس آشامیدن
پختهٔ آن با ادویهٔ خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر آنکه از اول مرتبهٔ آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهرهٔ آن مانع رویدن موی زائد در چشم و غرغره و لعوق و ضماد سرگین خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تعلیف نموده
باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویهٔ مناسبه
خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و النفض چون سرگین آن را در تابستان
بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلف با استخوان مذکور با شیر که سنگریزه در آن جوشانیده
باشند و یا آهن تفته در آن خاموش کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کردهٔ آن بقدر پنجدرم
جهت اسهال دموی و چون بچهٔ چشم نگشودهٔ آن را بتمامه در آب طبخ نمایند بحدیکه با آب یکسان گردد و نود مثقال گندم در آن *
آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخورانند مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و
بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در آن مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا
سه مرغ بپرورده را بسه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمول پنیرمایهٔ آن مخرج جنین میت و
چون بچهٔ سگ پستان زن مرضعه که شیر در آن منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور
شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیرمایهٔ آن بقدر ربع درم رافع
حرقة البول و جگر بریان نمودهٔ کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده
باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن
شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن پختهٔ آن در آب با ادویهٔ خوشبو در رفع جذام مجرب
دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای
کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع داءالثعلب و پیه آن محلل خنازیر و چون بچهٔ چشم نگشودهٔ آن را با سرگین گاو بسوزانند و
بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزینة چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر موی بمالند سیاه گرداند
و نیکو خضابی است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع رویدن موی است و همچنین بهر موضع
که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان شکسته و عصب گسیختهٔ انسان پیوند پذیرد بخلاف
استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش باشد مانع خرخرهٔ آواز و حرف زدن انسان است در
حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آن را با ناخن گربه که بموی ایشان بخور
نموده باشند در زهرخانهٔ که دفن نمایند باعث جدل و فتنه است در آن و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند از جمیع
گزندگان ایمن گردانند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هرچند که
دارندهٔ آن را بگزند و نگاهداشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارندهٔ آن مگر سگی که
از آن قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کردهٔ آن بر ران [illegible] معین برجماع تعلیق موی سگ سیاه دیگر یک جهت صرع نافع

مینمایند اچار بخوب میشود و میخورند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برگ تازه آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ * طبیعت گل آن گرم و تر * افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن در قلایا و یا غیرها مقوی باه گفته اند و آب کوبیدهٔ برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم سوخته و آبلهٔ آن که بعد از سوختن برآن بزودی مکرر بمالند *

کلز

* کلز * بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه * ماهیت آن گفته اند حبی است هندی و بسریانی کلزی و برومی سلوفتیج نامند و گفته اند پوستی در ختی است هندی و بهندی میده لکری نامند و احتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسیکه آنرا حب کادی و با بیخ رمان بری دانسته * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدل رفتن آن شربا و ضمادا نافع و در سایر افعال مانند مغاث است وانشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد *

کلس

* کلس * بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربی است و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک و بهندی چونه نامند * ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یکشبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز مکرر گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزهٔ خام برای آن کوره سازند و در آن بترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض و هر چه خواهند همان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نمود دستور احراق قشر بیض مذکور شد هر چند کلس سفید تر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است * طبیعت آب ندیدهٔ آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب ندیدهٔ قسم حجری آنرا تا سه روز قوت احراق باقی است و بعد از آن مسخن میباشد * افعال و خواص آن مشترکهٔ موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ شفتالو رافع بد بوی آن و روغن گل یاسمن که بهندی روغن چنبیلی نامند و سفیدهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سائیده رافع جراحت آن و کلس مغسول * طبیعت آن مائل باعتدال * افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیلهٔ آن که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونیکه آهک در آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمي و نزول آب در اعضا و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس المحض در حبس خون جراحات قوی تر خصوص که با روغن خردل ابیض که بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیرا بنها گذارند و جهت حکه و جرب ورو بانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجهٔ آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن بکحیه تادر رحمهٔ آن با عسل چند روز جهت

حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک مصدی با زرد چوبه و قند سیاه هندی که بهندی گر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول دواها که در بنگاله بسیار بهارش میکردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سائر تدابیر زائله و زنجبیل خورده اسهال بخوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در ان ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و ازاله مرارت مکتوم است

* کلوی * بکسر کاف وضم لام وسکون واو و یا لغت هندی است و آنرا کرج نیز نامند * ماهیت آن * نباتی است از جنس لبلاب که بر شجار و غیره میپیچد و برگ آن مدور و بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن ظاهر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز کردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن دستور اخذ نشاسته آن آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب برسر آن کنند و بعد از زمانی چوبها که برسر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند بملا است و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین کردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد * طبیعت آن * گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک * افعال و خواص آن * جهت سرفه و یرقان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مقوی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند اسهال رفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرونشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نمایند و شیرهٔ آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازهٔ آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیدهٔ آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ کردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر دمویه و دمل رئه مجرب شربا و کلوی که بر درخت نیم بپیچد و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سفوف آنرا نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبهٔ عتیقه و بلغمیهٔ مزمنه با دانه شیر سفید و دانهٔ هیل بوا و یک درم درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یکمثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصارهٔ آنرا لطیف تر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا که با اصل السوس مقشر و کاوزبان و مویز منقی و کا با قصب الذریره و بهیلیجو و مرد و اکه مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که کرد و غبار بران ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک کرده و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد کردد نیز خوب است ولکن لطافت این قسم کمتر است و اگر الطف از ان خواهند کلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد کردد و بکار برند

* کلهار * بضم کاف عجمی وسکون لام وفتح ها و الف وراء مهمله وآنرا کل کنول نیز نامند لغت هندی است * ماهیت آن کل نباتی است که در غدیرها وآبهای ایستاده که بهندی تالاب وجهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قویتر وبرک آن پهن تر وکل آن بزرکتر از کل نیلوفر ومضاعف ورنک آن سفید وسرخ ودرهم آمیخته وبسیار خوش منظر وخوش رائحه وبعض سفید فقط ودر وسط کل آن تخمهای ریزهٔ زرد که آنرا بهندی کیسر وکنجلک نیز نامند * طبیعت کل آن سرد وتر * افعال وخواص آن جهت حمیات صفراویه ویرقان وتسکین عطش مفرط نافع وعرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر وزردی میان کل آن سرد وخشک مسکن حدت صفرا وقابض شکم وحابس خون بواسیر وکوزهٔ کل آن که بهندی کنول کته نامند وبعد ریختن برکهای آن ظاهر میکردد وبشکل سر فواره ونصف کره ودر جوف آن خانها میباشد ودر هر خانه دانهٔ بادام وغلاف یکی سبز اندک ضخیم ودیکر سفید نازک ومغز آن دو پارچه مانند مغز بادام وسفید وشیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نکشته باشد ودر وسط مغز آن زبانهٔ سبز رنک وتلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد وتر ورسیدهٔ صلب آن خشک ودیرهضم ومسکن حدت صفرا وخون وسوزش اعضا وسبزی میان مغز آن نیز سرد وترجهت حمیات حاده نافع وساق کل آنرا امرتال وبیخ آنرا شانوک کویند سرد وخشک اند ومبهی محرورین وقابض اسهال ومسکن حدت صفرا وخون وسوزش اعضا

* کلیان کاته * بفتح کاف وسکون لام وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ونون وفتح کاف والف وفتح تاء مثناة فوقانیه وها * ماهیت آن نباتی است خاردار ببقدر ذرعی وخار آن درشت ودر رملک بنکاله دوحوالی بردوان ومیدنی پور کثیر الوجود * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد وتدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند وآب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند وسوده استعمال نمایند نکمیدند ان جهت استسقا وجمیع اورام وآلام واوجاع مفید واکر طرف روی برک آنرا برجراحت بندند زخم را چاق نماید واکر برجراحات یا لحوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده را بخورد واکر برخراج بندند منفجر سازد وچون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در ان بهم رسد وورم دفع کردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند وبر موضع دیکر بندند وهمچنین بجمیع مواضع ورم ومکرر این عمل نمایند وبجهت ورم طحال ونزول آب نیز نافع است

* کلیه * بضم کاف وسکون لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وها لغت عربی است بفارسی کرده وبهندی نیز همین نامند وباصفهانی قلوه وبترکی توکرک نامند * ماهیت آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان ودر هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست ویکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد وفرستادن بمثانه تا باد را ربول دفع کرده بهترین آن از برای اکل کردهٔ کوسفند جوان فربه وبز است که درهمان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند وحیوان عطش نداشته باشد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مقوی کرده وکمر وپیه آن ملین اورام صلبه المضار بطئ الهضم ردئ الغذا سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین کوشتهای اعضا بدن حیوان است واقبال طبیعت بسوی آن کماینبغی نیست مصلح آن طبخ وبابریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن وبا روغن زیت ویا روغن کنجد وبا نمک وفلفل ودارچینی وکرویا ومصطکی وآبکامه وسرکه مطیب نمودن است

* فصل الکاف مع المیم *

* کماة * بفتح کاف وسکون میم وفتح همزه وتا * ماهیت آن اسم جنس فطر وکشنج وتدبل وسماروغ است ونزد بعضی

مخصوص بماکول آنست وفطر مخصوص با نواع ماکولۀ آن وهر یك مذکور شدند و آنرا بترکی قارچ و بفارسی سماروغ
وهوره نیز و بشیرازی مکلو و بیونانی ادوقنا و معرب بادی دولی و بسریانی ارذمه و برومی هودیا و بعربی بنات الرعد
و بهندی کهنبی بهم کاف و اشمام ها و نون و کهوبا و موحده نامند و دیسقوریدوس ودین نامیده * ماهیت آن بعضی
است که از عفونت زمین در هنگام ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد رملی و سرخ رنگ بی ساق و بی
برگ و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رائحهٔ غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع رملی طیب بهم رسد
ومتوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوشبو و تازه و طعمی و رائحهٔ غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف
مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمینهای ردی و زیر اشجار ردیهٔ متوعیه و زیتون و جوز روید و سفید
و سرخ تیره و خشك باشد ردی است و با سمیت و سیاه و آنکه ظاهر و باطن آن سرد و سیاه باشد مهلك * طبیعت آن در دوم
سرد و تر * افعال و خواص آن العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کماة از من است و آب آن شفا
است از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا آبیکه نزد بریان کردن آن برآید و سرمهٔ راکه
با آب تازهٔ فشردهٔ آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کنندهٔ نور آن و رادع نزول آبست اعضاء
الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطیء الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر شراسیف و
پشت است المضار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ
آن با شبت و بابا آب و نمك و صعتر و پودنه و بعد از طبخ جید و مطیب بروغن و مری و با زیرها و مانند دارچینی و فلفل
و قرنفل و امثال اینها نمودن است و ما ثر تك ابیر نظرا است که مذکور شد ضماد خشك آن با آب بهر جهت رفع طاع پیش از
وقت آن مجرب و ضماد خشك سودهٔ آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب و
تازهٔ آنرا نیز بریان نموده با نمك و فلفل میخورند و خوردن خشك آن مجوز نیست و عند الضرورة باید که یکشبانه روز در خاك
خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاك شسته بد مدتی پخته باروغن بسیار بخورند و اکثار خوردن آن ننمایند و اگر با آبکامه
و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است *

کمازریوس

* کمازریوس * بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله
و بدال مهمله نیز آمده معرب مازریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی مقیطرون
و بفارسی واندا روی تلخ و بشیرازی مازاروی تلخ و بفرنگی کمیدامس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوفوریوس
نامند و گفته اند که بهندی آنرا مورباقی گویند و فی الحقیقت غیر مورباقی است و مورباقی ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو
والنون مذکور خواهد شد * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل
و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و باندك حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن
ارغوانی رنگ و در تموز یافت میشود و منبت آن سنگلاخها باید که بعد رسیدن بتمامه بردارند و نگاهدارند که برگ و گل
و تخم آن در بخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترمس بری و نبات آن مفروش بر روی
زمین و بلند نمی شود و بیخ آن شبیه ببلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن
غلیظ تر و سبز رنگ و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز زعفرانی و تلخ و گفته اند شاخها

و برگ آن درخت اشق است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتی است شبیه بهلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازهٔ بوی آنست که در ان گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین از ان حبوب ساخته خشک مینمایند اکتحال سائیدهٔ آن با شراب جهت قروح عین که غرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با زیت و ذرور سائیدهٔ آن نیز اعضاء اصل را آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفهٔ مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پی هم جهت درد سینه و رئه و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازهٔ آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال مربع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن باهم وزن آن روغن زیتون در یکرطل آب که تا بثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ کرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پختهٔ آن با سرکه آن جهال صلابت طحال و شراب آن جهت رفع سوء الهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر ده مثقال ریخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یکرطل بیاشامند و این هرچند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و وسخه الزینة مسوخ آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازهٔ آن و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور روغن گل سرخ و ادهان دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و سائر افعال کاذریوس مانند کافیطوس است مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سیساليوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق غافث و سلیخه است و اسقولوقندریون نیز گفته اند

* کما شیر * بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر و بیونانی لوفطیون نامند * ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ کماة و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی شبیه تیز و تند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تند بوی تازهٔ آنست و در قوت اقوی از جاوشیر * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن اعضاء الغذاء و النفض مسهل زرد آب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و بدستور حمول آن با صمغ عربی و محلل صلابات شربا و ضمادا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است *

* کما فیطوس * بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و بیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی مفروش برروی زمین است و اصح اول است و بسریانی زرعا و کرنشا و بفارسی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماشدارو و بلاطینی آبیکه و بفرنگی جوده و بهندی گکرونده نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته اند از نباتات مستانفه ایست که هر سال تازه میروید و اصناف میباشد صنفی از ان را نبات بلند نمیشود و گاه برگ و شاخ آن میل دارد بر روی زمین و شاخهای آن مائل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر

وثانی الثالث وصغیر ومزغب ورگهای ضخیم وتلخ با اندک قبوضت وحرافت با رطوبت چسپنده وبوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر وگل آن باریک وزرد وتخم آن از تخم کرفس کوچکتر وبیخ آن سفید واز ثور تا سرطان میماند وقوت آن تا ده سال باقی است وصنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه باذخر وشعبهای آن باریک وگل آن شبیه بصنف اول وبرگ وتخم آن سیاه رنگ ودر بو شبیه ببوی صنوبر ایضا وصنفی دیگر را نیز ساق نبات آن خشن وسفید وشاخهای آن باریک وبرگهای آن کوچک وباریک سفید مزغب وگل آن زرد کوچک ورائحهٔ این نیز شبیه برائحهٔ صنوبر وقوت این دو صنف قریب باول واز آن ضعیف تر وجالینوس گفته کانیطوس شاخهای آن باریک سبز وبرگ آن مانند برگ مرزو وگل آن سرخ ودر ثور [illegible] ودر سرطان بکمال میرسد وقوت آن تا ده سال میماند وتلخ آن بهتر از حاد حریف آنست وصاحب اسرار الطب گفته آنرا بیونانی حرشفه نامند وشاخهای آن باریک وبرگ آن منبسط بر روی زمین وگل آن سرخ مائل بسیاهی وبا عفوصت وحرافت وتخم آن زرد وبعضی گفته اند تخم کرفس رومی است وبعضی گفته اند طرخون رومی را نامند بای رومی است ورنگ آن بنفش ودر آخر تخم آن را [illegible] میشود وبهترین آن تازهٔ برگ آن بعضی گفته اند بهترین تازهٔ صفانی [illegible] آنست ومستعمل از آن برگ وشکوفه وتخم آن * طبیعت آن در اول دوم گرم ودر آخر آن خشک ودر دوم گرم ودر سوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح سدد ومنقی وجالی اعضای باطنی وبلغم غلیظ وجلای آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء والنفض مفتح سدد کبد وطحال وبا قوت مسهله ومسهل بلغم غلیظ [illegible] طحال است وجهت امراض آن اعضا واستسقا ویرقان اسود وتحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند ومفتح سدد رحم ومدر بول وحیض ورافع عسر البول وجهت اوجاع گرده وشکاف عضل وبواسیر مقعد وحمول آن با عسل منقی رحم ومخرج جنین وآشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان وبا توالی [illegible] مسهل [illegible] زرد آب ومنقی رحم از فضول [illegible] آشامیدن ومثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیهٔ معای طفلان [illegible] وآشامیدن آن با عسل جهت تنقیهٔ اعصاب وعرق النسا ووجع ورک ونقرس [illegible] آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند ویا با عسل وآب باران جهت عرق النسا ودرد کمر وگرده [illegible] وآشامیدن مسحوق آن با انجیر [illegible] سرشته مسهل الجروح والقروح ضماد آن با عسل التیام دهندهٔ جراحات وقروح عفنهٔ کبار وملصق جراحات تازه الاورام والبثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان وتحلیل صلابات [illegible] عسل جهت منع سعی دملهٔ ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم [illegible] مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن [illegible] آن [illegible] که در هواهای گرم وامزجهٔ حاره واطفال استعمال نمایند [illegible] در ذکر [illegible] باب کاف مع الکاف مذکور شد

* کمثری * بضم کاف وفتح میم مشدده وسکون ثاء مثلثه وفتح راء مهمله والف مقصوره وبضم میم مشدده غلط است لغت عربی است بیونانی لوفیون وآفیوس [illegible] وبرومی [illegible] وبفارسی امرود [illegible] وبهندی ناشپاتی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است از [illegible] بزرگ وبرگ آن شبیه ببرگ سفنالو وازان عریضتر وبزرگتر وگل آن مانند گل آن وثمر آن اصناف میباشد از بری وجبلی وبستانی وهر یک شیرین وترش وشیرین ممزوج وعفص وقابض [illegible] ومطلقا در بلاد سرد سیر بهتر از گرم سیر میشود وهرچند بلد سرد تر باشد بهتر ولطیفتر میگردد وبستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی

نامند و چینی که معروف بسکری است و نطری و سنجستانی و غیرها و هریک از ینها در هر بلدی و شهری و جائیکه میشود بنامی مخصوص و نیز هریک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سرد سیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب میشود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحهٔ آنرا که با شربت قند منچمد با کمال لطافت و لذتی است و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده فی الجمله صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب بدان است آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن فرود و کمتر نطری نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه تعالی آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و وفور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و در رجوم آن اندک رطوبت است و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد رخون و بشیرازی کلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیدهٔ شیرین شاداب خوش طعم و رائحهٔ بزرگ مقدار نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسیب و به اما لعاب ندارد* طبیعت آن نضیج شیرین شاداب معروف بشاه امرود و معتدل مائل بحرارت و در دوم تر و معروف بحسینی قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اوله تر بعضی مائل بخشکی * افعال و خواص آن مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در اکثر امور و اعضاء الراس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضاء السم رافع سمیت فطر و چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفهٔ آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن مسمن و مغثی و دانهٔ کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون پنج درم آنرا بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوختهٔ چوب و برگ آن نائب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بکمال رسیدهٔ شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکمال نارسیدهٔ آن مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه و باید که در خلای معده نخورند بلکه بعد از غذا و بالای آن آب نیاشامند خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت نبز و با امراق طیور بری لطیف بد نیست

کمثری حامض

* کمثری حامض * که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیدهٔ شاداب لطیف آنست * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خوردهٔ تر و تازهٔ آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ و صاحبان فلج و مبرود المزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کند رو پختن

بزرون نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب *

* کمون * بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند * ماهیت آن تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن مستدیر و قبهٔ آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازهٔ آن است پس فارسی تازهٔ جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکرویا مینمایند و فرق بخشبوی و استطالت زیرهٔ کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یکشبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه ببرگ شاهتره و برسر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر چیزی مانند کاه و یا نخاله محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و یحتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیدهٔ آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا پر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحهٔ چشم و طرفه و کمنهٔ الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفض آشامیدن آن با سرکهٔ ممزوج باب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نمودهٔ آن در این امور و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نمودهٔ آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیدهٔ بریان کردهٔ آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و کرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد با قلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد با قلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینة طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت باشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

... مضر ریه مصلح آن کثیرا و قدر شربت آن دو درم بدل کرمانی آن یکوزن و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است
و در تطیر ریاح مثل شاهدانه و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم کندنا
و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با ادویه رشبه و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل
نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گردانند کمون نبطی در دوم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض
و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن قوی‌تر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ
آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویه کاوی و نتف شعر منقلب مینمایند و چون بعد نتف بر ان بمالند دیگر نروید و چون
بر جرب چشم بمالند آنرا زائل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع
اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصا باآب
کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام
والبثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل
مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و دستور مدبر نمودن آن و سفوف و جوارشات و شراب کمون در قرابادین
کبیر مذکور شد *

* فصل الکاف مع النون *

* کندر * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربی است و گویند فارسی است و بیونانی لیبوطیسرون و
بسریانی لبانون و برومی سیفروس نامند * ماهیت آن علک و صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن
شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند
و از انچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و انچه سفید سست است انثی و تازه آنرا که در ابتدا حرکت
داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفائحی آنرا که از سائیدن بهم یکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و انچه
از غبار صفائحی آرد باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست
که ظاهر آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسپنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود
با آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد
و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب
مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسپنده تازه املس آنست
و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی
بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن سائیده نمیگردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم
میرسد و رنگ آن اندک با قوتی و برنگ بادنجان است * طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور
آن تا سوم خشک * افعال و خواص آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و بی لذع و حابس خون و اکثار آن
محرق دم اعضاء الراس والصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی
و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کننده آواز و رافع خفقان
و با صمغ عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر التنفس و سرفه مزمن رطوبی و بوره با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت

کندر

ثقل زبان شربا ومضغا وضماد آن با نطرون وعسل جهت قروح رطبهٔ سر وکوفتگی آن وتقویت دندان ولثه وبا زفت جهت شدخ عارض در گوش وچون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند وبیاشامند از ان آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم وبلادت ونسیان مجرب ‌است واکتحال آن جهت جلای بصر وقرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن وتحلیل خون منجمد در ان ومدهٔ تحت قرنیه وظفره وسرطان ودمعه وسلاق وبیاض وجرب وحکه وظلمت آن خصوصا با عسل وذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ آن وبالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن وقطور آن با خمر حلو جهت درد گوش وضماد آن با قیمولیا وروغن گل جهت اورام حارهٔ پستان ودر اخل ادویهٔ مشروبه قصبهٔ ریه کرده میشود اعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده وتحلیل ریاح غلیظه وتجفیف رطوبات وتسخین واستمساک آن وجودت هضم وحبس قی وخلفه وذرب وذوسنطاریا ونزف الدم مقعده وبواسیر ورحم وآشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع وبرداشتن فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور ضماد آن با طین قیمولیا وروغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصا در هنگام نفاس ودر اخل ادویهٔ اضمدهٔ محلله اورام احشا کرده میشود وبا سرکه وزفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند وآن احساس برفتن مورچه است بر بدن واز مقدمات خدر است وجهت قلع ثوبا وثآلیل که آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند وآن احساس برفتار مورچه است بر عضو وبا عسل جهت داخس وبا زفت جهت شکافه عضل القروح والجروح جهت چسپیدن واندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه وقاطع نزف الدم آن وانتشار قروح خبیثه وبا پیه بط جهت قوبا وبا پیه خنزیر ویا پیه بط جهت قروح با آتش سوخته وقروح اطراف وشقاق عارض از سرما اوجاع المفاصل با روغن زیتون وعسل جهت اوجاع مفاصل واوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد وبا روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه وتولید منی خصوصا با جوزبوا وبسباسه الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون وبلغم ومصدع محرورین ومورث جنون وجذام وبهق سیاه مصلح آن برنج فارسی وشکر مقدار زیاده آن شراب وهر که کشنده بدل آن مصطکی ونشار آن وتلهین بدان را فع وبا اما قشار آن در دوم گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن در کمال قوت قبض وتجفیف ولطیفتر از کندر وجهت نفث الدم ونزف الدم ومنع سیلان مواد اعضا وتقویت معده ورافع قرحهٔ امعا واحتقان بدان نیز جهت قرحهٔ امعا وضماد آن بر شکم حابس اسهال وکشندهٔ کرم معده وبا زفت جهت شکاف عضل القروح والجروح منقی قروح ومجفف ومندمل کنندهٔ آنها وجالی آثار بعوث مقدار شربت آن دو ثلث درم واکثار آن مضر ومضار این نیز مانند مضار کندر است ودقاق کندر نیز خشک تر ولطیف تر از کندر وبهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست * افعال وخواص آن مفتح وجالی ودر افعال ضعیفتر از قشار آن مکرر در الزاق وتغویه ودخان کندر که دودهٔ آن باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومسکن اوجاع چشم گرم وقاطع سیلان رطوبات از ان ومنقی قروح آن ورویانندهٔ گوشت در ان وسرطان آنرا نافع است وجوارش ودخان وسفوف ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* کندری * بضم کاف وسکون نون وضم دال وکسر راء مهملتین ویاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات زردک ورازیانه وبرگ آن از ان عریض تر وبوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن مدر ومحلل ومنضج ودر اکثر افعال قائم مقام کندر است *

ورسد مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن بکوزن ونیم نبطی آن وگویند بدل آن کرویا است
ودو رطل درباح مغز شاهدانه وبدل فارسی نیم وزن آن کرمانی وگویند بدل آن تخم کرنب است وبدل شامی کرویا وتخم کندنا
وزیره جهت مبرودین ومشایخ وبلغمی مزاجان بسیار نافع وچون با انارویه رشیده ودارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل
نمایند آنها را لطیف وقوی وملین ومدر بول ومحلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم وخشک وملین طبع وکرمانی قابض
وکمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قوی تر از بستانی اعضاء العین عصارهٔ وصمغ
آن جالی بصر وجالب دمعه وداخل ادویهٔ کارمی ونتف شعر منقلب مینمایند وچون بعد نتف بر آن بمالند دیگر نروید وچون
بر جرب چشم بمالند آنرا زائل گرداند وضماد جرم آن با زیت وعسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع
اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول واخراج سنگ گرده ومثانه وتحلیل خون منجمد در معده وگرده خصوصا با آب
کرفس بستانی وبا عسل که جهت فواق واخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام
والبثور ضماد آن با روغن زیتون وعسل رافع خون مرده تحت جلد وتحلیل ورم انثیان وآشامیدن عصارهٔ آن با ماء العسل
مسهل وآشامیدن حشیش آن مدر بول است ودستور مدبر نمودن آن وسفوف وداروجوارشات وشراب کمون در قرابادین
کبیر مذکور شد *

* فصل الکاف مع النون *

* کندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین لغت عربی است وگویند فارسی است وبیونانی لیبوطیسورون و
بسریانی لبانون وبرومی سیفروس نامند * ماهیت آن علک وصمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع وبرگ وتخم آن
شبیه ببرگ وتخم مورد ومائل بتلخی ومنبت آن کوهستانها وبلاد شحر وعمان ویمن ودر سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند
واز آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر وآنچه سفید سست است انثی وتازهٔ آنرا که در انبانها حرکت
داده مدور شده باشد مدحرج وپوستهای رقیق وباصفا بجهت آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار گویند وآنچه
از غبار صلابتی آرد باشد دقاق کندر نامند وقوت آن تا بیست سال باقی میماند وبهترین آن تازهٔ نرم خالص ذکر آنست
که ظاهر آن سفید وزرد شکسته نشود وچون شکسته شود داخل آن چسبنده وزرد وطلائی باشد وعلامت خالص آنست که زود
بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی وصمغ صنوبر مینمایند وصمغ عربی مشتعل نمیگردد
وصمغ صنوبر دود میکند ونیز رائحهٔ اصلی آن شبیه برائحهٔ مصطکی است ونیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر وباقشر تنوب
مینمایند ومستعمل از داخل وخارج هر دو است واکثر مستعمل قشار آنست وبهترین قشار آن ثخین چسبندهٔ تازهٔ املس آنست
وطریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب ویا عرق رازیانه ویا عرق دارچینی
بخیسانند وداخل نمایند ودر مراهم در روغن که بخیسانند زیرا که تازهٔ آن سائیده نمیگردد وگفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم
میرسد ورنگ آن اندک یاقوتی وبرنگ بادنجان است * طبیعت آن گرم وخشک در اول دوم وگفته اند خشک در اول وشور
آن تا سوم خشک * افعال وخواص آن با قوت مجففه وقابضه ومنضجه وجالبهٔ کمی وبی لذع وحابس خون واکثار آن
محرق دم اعضاء الراس والصدر منقی روح حیوانی ودماغی ومحلل ریاح وحابس سیلان خون ظاهر اعضا وحجب دماغی
ونفث الدم ومقوی دل وقوت حافظه وجالب ومجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی وصاف کنندهٔ آواز ورافع خفقان
وباصمغ عربی رافع بد بوئی خیشوم وعسر النفس وسرفهٔ مزمن رطوبی وربو وبا عسل جهت نسیان وبا مویزج وصعتر جهت

کندر

ثقل زبان شربا و مضغا و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبهٔ سر و کوفتگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت
شدخ عارض در گوش و چون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم
و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن و تحلیل خون منجمد در آن و ملتحمه
قرنیه و ظفره و سرطان و رد معه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ
آن و بالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن
با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حارهٔ پستان و داخل ادویهٔ مشروبه قصبهٔ رئه کرده میشود و اعضاء الغذاء آشامیدن آن
با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب
و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع و برداشتن
فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن
گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصا در هنگام نفاس و داخل ادویهٔ اضمدهٔ محللهٔ اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت
جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع ثوبا
و ثآلیل که آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس بر رفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داءالحس و با زفت جهت شکافته
عضل القروح والجروح جهت چسپیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار
قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح بآتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما
اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد
جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوزبوا و بسباسه
الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن برنج فارسی و شکر مقدار زیاده آن شراب و هر که کشنده بدل آن مصطکی و قشار
آن و تدهین بدان رافع و با اما قشار آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن در کمال قوت قبض و تجفیف
و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحهٔ امعا و احتقان بدان
نیز جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشندهٔ کرم معده و با زفت جهت شکاف عضل القروح والجروح منقی
قروح و مجفف و مندمل کنندهٔ آنها و جالی آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار
کندر است و دقاق کندر نیز خشک تر و لطیف تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست * افعال و خواص آن
مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن مکرر در الزاق و تغریه و دخان کندر که دردهٔ آن باشد * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رویانندهٔ گوشت
در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *
* کندری * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات
زردک و رازیانه و برگ آن از آن عریض تر و بوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک
* افعال و خواص آن مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است *

کندری

* **کُنْدُس** * بضم کاف وسکون نون وضم دال وبعد آن سین مهملتین وبشین معجمه نیز آمده * بفارسی بیخ گازران وکندش هم نامند * **ماهیت** آن بیخ نباتی است شبیه بکنگر برگ آن مائل بسبزی وسفیدی ودر رشام لباس پشمی را بآن میشویند وطعم بیخ آن مائل بسیاهی وباطن آن مائل بزردی و رقیق بوی ودر سرطان میرسد وقوت آن تا بیست سال باقی میماند ومستعمل عروق آنست بهترین آن تازه تند بوی باوصاف مذکوره است * **طبیعت** آن در آخر سوم گرم وخشک وباقوت سمیت * **افعال وخواص** آن معطس قوی ومحرق خون وبلغم وقالع آن ومخرج مرهٔ سودا اعضاء الرأس سعوط آن بقدر یکعدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ مصفاة ومحلل ریاح خیاشیم واخلاط غلیظه ومخرج آنها بعطسه وتحریک آنها ورافع بحسی رطوبت فالج ولقوه وامثال اینها وبیهوشی مصروع ومسکوت ونیز رافع خشم وبد بوئی بینی وصاف کنندهٔ آواز وباعث حدت بصر ورافع شبکوری سعوطا وقطورا با روغن بنفشه ودر داخل شیافات عاقل عین مینمایند وقطور رجوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه ویا دهان مناسبهٔ دیگر در گوش جالی اوساخ ومنقی آنها ورافع اوجاع باردة ودوی وطنین وکرمی ورياح حادث از برودت ورطوبت وکشتن کرم آن وبالجمله سعوط وعطوس وقطور آن جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن ودر فصل سرما ویا قریب بدان استعمال نمایند واجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام وفصول حاره وبلدان حاره ومحرور المزاجان واطفال وپیران بسیار ضعیف وبسا است که عطسه بسیار می آورد وخود بخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه وترنمودن بسرکه وگلاب بایخ ویا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قی کردن بآن جهت عسر نفس وربو اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده وروغن کنجد مقیئ قوی ومسهل ومحلل صلابت طحال ومدر بول وحیض ومخرج جنین وحمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب ودر تفتیت حصاة قوی الاثر ومسخن احشا وبا بیخ کبر وجاوشیر جهت تنقیهٔ سودا وریزانیدن سنگ گرده ومثانه وآشامیدن وضماد آن جهت استسقا ویرقان وطحال الزینة ضماد آن با عسل جالی کلف وبهق وبرص خصوصا اسود آن وضماد آن باهموزن آن زرنیخ وروغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب وداء الحیه الاورام والبثور وطلای آن باسرکه وعسل جهت جرب وحکه وقوبا وجوشانیدهٔ آن باسرکه وطلای روغن گل نیز جهت تحارش المفاصل آشامیدن وطلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل وعرق النساء مضرات رئه ومورث کرب وغشی مصلح آن کتیرا وشیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ باشیر تازهٔ دوشیده جهت سپرز ویرقان وامثال آن از یک دانگ تا پنج تیراط واولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان ودر فصل گرما ودردو رم آن کشنده در حال بعروض خناق ولهیب وتشنگی مفرط واختلال عقل ودرد شکم وتقطیع امعا ومداوای آن قی فرمودن بشیر وروغن وحقنهٔ قویه که در آن شحم حنظل باشد وآشامیدن روغن گاو بسیار واگر تشنج عارض گردد معالجهٔ تشنج یابس نمایند وبعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل روجع شدید درمعده بهم رسد

* **کُنْکَرْزَد** * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف وسکون راء مهمله وکسر زای معجمة ودال مهمله لغت رومی است وکنگری وقراب القی نیز نامند * **ماهیت** آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند * **طبیعت** آن در دوم گرم در اول خشک * **افعال وخواص** آن مقیئ بلغم وصفرا بآسانی چون بآب گرم وسکنجبین بیاشامند ویا با عسل وضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوز القی در قی ودر غیر آن دارشیشعان است

* **کَنْکَهِی** * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف دوم وخفای ها وکسر همزه ویاء کنگهیه نیز نامند لغت هندی است بفارسی

درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه وگفته اند مشط الغول وبعضی گفته شوحط است ولیکن شاید غیر آن هر دو باشد * ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یکقامت و زیاده بر آن و شاخهای پراگنده و صلب و بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بر آن شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ کشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن تر و ضخیم تر و صلب و بر سر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانهای زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه شبیه بسر فواره و نصف کره و خیاره دار و عدد خیارهای آن متعدد و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تپ غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن مبهی و ضماد برگ آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی موثر و چون چند شاخه آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد و ریزه ماند آرد گردد *

* کنوس طبری * بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و باء موحده و راء مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی ازگیل نامند و دوام ابن زیاده از آن * طبیعت و افعال و خواص آن قوی تر از زعرور صغیر و قابض تر و لذیذ تر از آن است

* کنهان * بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند نبطی است بعضی آنرا کونهان خوانند و بغدادی آنرا کنهان گفته * ماهیت آن نباتی است قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و هیئت شبیه ببرگ حبة الخضرا و رائحهٔ آن شبیه بد و شاخهای آن از هر یک ساق سطبر رسته و نرم تر از درخت حبة الخضرا * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید و مسخن معده و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم و بیشتر از آن مورث وخم و فساد غذا باحراق مضر سفل و محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب و در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمیرود و چون برگ آنرا بر عقرب بپاشند در حال بمیرد *

* فصل الکاف مع الواو *

* کوسنبل * بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن کیاه نامند و در تذکرهٔ بغدادی باسم کومرثل نوشته و گفته نوعی از تفاح است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن و در دیلم برگ آنست در اطعمه * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در هر حالتیکه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلقی و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم مینماید و آزموده است *

* کونله * بفتح کاف وسکون واو وفتح نون وفتح لام وها لغت هندی است * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر وهمچنین برگ وبهار وثمر وتخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر وبرگ آن نازکتر ودر سبزی کمتر وثمر آن در خامی سبز وترش وبعد از رسیدن برنگ نارنج وشیرین وشادا ب میگردد وخوشبو وخوش طعم وپوست بعضی نازکتر واملس وبعضی ضخیم تر وبصلابت پوست نارنج نیست ودر تلخی نیز از پوست نارنج کمتر وخوشبو وانچه پوست آن نازکتر میباشد شادا بتر از ضخیم آنست ودر بنگاله از کوهستان سلهت ورنگپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند ودران هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب ووافر میشود ودر میدنی پور که از مملکت اوریسه ودر شاه جهان آباد واکبرآباد وعظیم آباد ولکهنو که رنکتره نامند ونواح آن بلد واقع اند میآورند ودر آن هر دو جا بسیار خوب ووافر میشود ودر مملکت هند نیز میشود ولیکن بخوبی ووفور آن هر دو مکان نیست ودر مملکت برتگال نیز بسیار خوب میشود ودر تمام سال میماند بخلاف آن اماکن وغیرها از بعض شهرهای مملکت ایران ودکهن وغیرها که موسم رسیدن آن زمستان وتابهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند * طبیعت آن در اول درجه سرد ودر آخر آن تر * افعال وخواص آن مفرح قلب ورافع خفقان ومسکن حدت خون وصفرا وتشنگی ولهیب معده وکبد ومدر بول وپوست آن مقوی معده وقائم مقام پوست اترج ونارنج وطلای آن رافع کلف ومثال ومربای آن نیز خوشبو ولذیذ ومقوی میباشد وتخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج وچون ثمر بکمال رسیده آنرا بتمامه از پوست ومغز وتخم بگذارند تا پوسیده وخشک گردد پس بآب سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بزرگ شربتی از پنج حب تاده حب جهت رفع غثیان وقی مفرط واسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع ومجرب وبهترین از فادزهر معدنی وغیره از جابسات تریاقیه است *

* کومه * بضم کاف وسکون واو وفتح میم وها * ماهیت آن بلغت اصفهانی نوعی از مرواست که مایه آنرا که نودج است در شیر حل نموده استعمال می نمایند * افعال وخواص آن قریب بمروی است که بفارسی آبکامه نامند وتجفیف این کمتر ازان ومضر معده وسرفه نیست اما اکثار آن مورث تپهای عفنی واورام مزمنه است *

* کویت * بفتح کاف وکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء چهار نقطه فوقانیه هندیه وکبیت بباء موحده نیز آمده بجای واو ولغت هندی است ودر بنگاله کتبیل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی شبیه ببیل وخربزه مدور کوچکی وپوست آن صلب وسفید رنگ مائل بسبزی وخشن ومغز آن ترش وباعفوصت وچون رسیده گردد میخوش شود وخوشبو ودر دکهن خوب میشود وتخم آن نیز شبیه بتخم بیل وازان کوچکتر ودر غلافی وبتوع آن نیز مانند بتوع بیل ودرخت آن بقدر درخت بیل وکردکان وبرگ آن شبیه ببرگ بیل وازان کوچکتر وبرگ نورسته وشکوفه آن در طعم فی الجمله شبیه بطرخون وباعفوصت بسیار * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح وقابض ومقوی قلب حار ومعده وکبد اعضاء الفم غرغره آن جهت جوشش دهان ودرد گلو ومنع بروز آبله وحصبه در کام وزبان وگلو ومضمضه آن جهت استحکام لثه واورام آن وبدستور سنون خشک آن اعضاء الغذاء مقوی آنها وامعا واشامیدن افشره آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید السموم خوردن ومالیدن مغز آن دافع سم رتیلا واگر بدست نیاید پوست خشک آنرا سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز موثر است *

* فصل الکاف مع الهاء

* کهربا * بفتح کاف وسکون ها وراء مهمله وفتح باء موحده والف لغت فارسی است وبا معرب آن کاه ربای فارسی ویونانی

دیامنیطیس و بسریانی خمرما و برومی هیغیرس و بهندی کپور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند * ماهیت آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب وغیر آن آورند و درخت آن عظیم و آنرا جوز بجاء مهملهٔ مضمومه و سکون واو و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق طلائی رنگ دیرگداز و چون بدست بمالند که گرم گردد از ان بوی آب لیمو آید و خورده کاه را بربایند و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیهٔ آن بکهربا ازین جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از ان ضعیفتر و گاه درجوف آن کاه و سنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ دران مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعهٔ از کهربا مشاهده نمود که مگسی دران مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانهٔ بعض بادشاهان هند قطعهٔ کهربائی بود که بچهٔ میمونی درجوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ماتقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صاف و از ان بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از ان بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و حراثان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود در انها قطعهای مصمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و صلب تر و قویتر از ان است در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است پیش از منجمد شدن و گاه درانداخته درون قطعهای آن مگس و گاه مخها و سنگ ریزها یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر دران مذکور است و چون اصلی نداشت ذکر ننمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت * طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضا ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبات از دماغ بریه و داخل ادویهٔ عین کرده میشود و از ادویهٔ نافعهٔ آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدری و ریه با آب سرد بقدر نیم مثقال و با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از صفرا بمشارکت قلب بمعده اعضاء الغذاء و النفض حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب بمعده و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض زاید و مجاری بول و جهت یرقان و حرقت البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانهٔ بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیرها ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضا و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بر زن چهار شعیرهٔ آنرا در طالع سرطان صورت بوزینهٔ قائم اند کرنقش کنند حامل آن در خود از جماع فتوری نیابد المتار گویند کهربا مضر سراست و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه

مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن مثل وزن آن و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت *

* کهرنی * بکسر کاف و خفای ها و سکون راء مهمله و کسر نون و یا لغت هندی است * ماهیت * آن درختی است هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کتهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و در خام سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با قوه بسیار که برد سبز زبان ولب میچسپد * طبیعت * آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص * آن مفرح مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و تپ و جهت سرفه و قرحهٔ مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاد کنندهٔ منی و آنچه در ولایت گجرات میشود بهترین است از آنچه در بنگاله میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو میباشد و این بسیار کم یاب در پورنیه از مضافات صوبه بنگاله یک دو درخت آن موجود است و اکتحال سودهٔ تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کنندهٔ چشم است و با خون نیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با کلاب اهود را مفید

* فصل الکاف مع الیاء *

* کیاکو * بفتح کاف عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو * ماهیت * آن از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید میآورند و قریب به پنجاه شصت سال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشهٔ چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مرتب و صف بصف از یمین به یسار و از یسار به یمین رفته که گویا ریشهای بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رائحه قوی نیز و بجهت صلابت کوئی مسطح و سطح غرفهای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کهی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که با آن ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود میآورند در حمل و ثقل اکثر از آن چوب ساخته از ارض جدید میآورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر میفروشند و اطباء اکثر آن ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازهٔ نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی میماند * طبیعت * آن محتمل که تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد * افعال و خواص * آن ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویهٔ فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبهٔ مغربیه اقوی است لهذا افرنگان در این اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبهٔ مغربیه را بتنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را با هم بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشد و بهترین طرق استعمال آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آنرا و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق تند دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشهٔ ضخیمی و سر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهار روز و در این بر هم میزده باشند تا خوب گداخته و مضمحل گردد و هر چند آن عرق تند تر باشد و بیشتر زود تر گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نگاه دارند بلکه در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشه را نشکند و رنگ آن که خوب بعمل آمده

باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد وعلامت کمال جودت وخوبی آن آنست که چون قدری از ان وارد ریپاله کنند وبران آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد واگر آب نیم رنگ کردد خوب ساخته نشده وضعیف العمل است وعند الحاجه در امزجهٔ متوسطهٔ وامراض ضعیفه از یکتوله تا یک ونیم توله هر روز ودر امزجه وامراض متوسطه روزی دو توله تا بیست ویکروز یا سی روز ودر امزجهٔ قویه وامراض شدیده دو توله تا دو ونیم توله نهایت سه توله تا سی ویکروز ونهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشرهٔ دوم والا سوم نفع بین ظاهر میگردد واگر جروح وقروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی می آرد وبعضی خشک میگردد وخشکریشه می بندد ودر عشرهٔ چهارم وپنجم بالکل زائل میگردد اگر بجای عرق تنها دیگر عرقهای مناسبهٔ دیگر مانند عرق گاوزبان وشاهتره وبادرنجبویه وامثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند وبنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در ان ایام چلاو بی نمک با شیر باشد وچیزی دیگر نخورد وبجای آب نیز شیر نیمگرم بیاشامند وبعضی اوقات کباب وقلیه ونخنی با نان باجلاو وپلاو نیز میتوانند خورد ولیکن باید که همه بی نمک باشد وازهوا واعراض نفسانیه وجسمانیه وحرکات آن هر دو وجماع واکل حبوب وبقول وحموضات وآب سرد ونمک وغیرها اجتناب نمایند وبالجمله در امر پرهیز بدستور ی است که در چوب چینی بتفصیل ذکر یافت چه در بین وچه بعد الفراغ وهمچنین باید که بعد تنقیهٔ تام بدن از اخلاط فاسده از فصد ومسهل وقی وغیرها چه در ابتدا وچه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند ومتضرر نشوند ودر فصل زمستان در هند ونبگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر والله اعلم عند الله تع *

کیک واشه بفتح کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح واو والف وشین معجمه وها لغت عجمی است *ماهیت آن* *وافعال وخواص ان* گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد وگفته اند اسم طبری نوع نباتی است که یونانی آنرا دوقس نامند وتخم آنرا چون سائیده بر فرش ورخوت پاشند کیک از ان بگریزد ودوقس ملکور شد

کینتی بفتح کاف عجمی وسکون یاء مثناة تحتانیه وخفاء نون وکسر تاء مثناة فوقانیه وبالغت بنگالی است *ماهیت آن* نباتی است از قبیل نجم وبیاره مفروش بر زمین وبرجا ورخودمی پیچد وبرگ آن شبیه ببرگ انار واز ان باریکتر وسر برگ آن ونیز گل آن برنگ گل کاسنی وکوچک *طبیعت آن* گرم وخشک *افعال وخواص آن* سعوط برگ خشک سودهٔ آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع

باب بیست وسوم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها لام است

فصـــــل اللام مع الالف

لاذن بفتح لام والف وذال معجمه ونون وبدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بفرنگی لدان دامند *ماهیت آن* رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق وبرگ درخت کوهی حاصل میگردد وآن درخت بقدر درخت انار وشبیه بدرخت دبق است وبرگ آن عریض بهم متصل ورقیق وصلب وگل آن مائل بسرخی وثمر آن مانند زیتون ودر جوف آن دانهٔ سیاه باریکی ودرکتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند وبرگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته وباریک بلند از برگ انار بزرگتر وبر سر شاخها گل وثمر آن وگل آن پنج برگ واندک کوچک ولاذن اصناف میباشد آنچه از ساق وبرگ آن اخذ نموده باشند خالص ودر کمال خوبی وخوشبوئی وبهترین اصناف است وآنرا الاذن عنبری نامند وآنچه از ان رطوبت بر موی بز وگوسفندان در حین چریدن نبات آن چسپد واز ان جدا نمایند زبون تر از صنف اول وآنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسپد وآنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف واین با خاک وریگ آمیخته میباشد

کیک واشه

کینتی

لاذن

و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بشبق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته
با طراف میبرند و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز
و کوسفندان در حالت چرا میچسپد و از آنها اخذ مینمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و با طراف میبرند و بهترین آن
عنبری خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه
تاوی آن زبون * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در
سوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن ملطف نوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و حاذب و اندک
قابض و منضج رطوبات غلیظهٔ لزجه و معال آنها با عتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و ایذ اداخل ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع
مینمایند اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و با روغن گل بر یافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفهٔ ایشان و داخل ادویهٔ
معالجهٔ صداع ضربانی کرده میشود و قطور معاول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر بیش سرحابس
نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس والغذاء و النفض آشامیدن آن جهت سرفهٔ بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع
باردهٔ آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین و طلای آن مقوی معده و مانع نان
و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجهٔ آن نیز رافع صلابت رحم
و اختناق آن و احتباس حیض و کرفتن دخان آن بقمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و با پیه کاو جهت
ورم مقعده و درد آن و تحلیل بدان با روغن گل جهت سحج بارد العروح و الجروح طلای آن مدمل جروح کهنهٔ عسرة الاندمال
و منقی گوشت فاسد الزینة تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت رویانیدن موی و انبوهی و بسیاری حفظ آن از اسقاط
نافع جهت آنکه لطیف و غوص کننده در باطن عضو و منفی اخلاط فاسده و جذب کنندهٔ اخلاط صالحهٔ قابل تکون موی است و بجهت
داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب نافع آثار قرحه و آبله الاورام والاوجاع
ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن گل جهت
سوختگی آتش طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام الخواص چون زن بعد از بدل بخور آنرا بگیرد اگر در حال با زاد را ربول
آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا المضار مصدع و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم
درم تا یک درم روغن لاذن که یک اوقیهٔ آنرا در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که
قریب بصد من آن برود * افعال و خواص آن جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن
موی و تقویت آن بغایت نافع است *

* لازورد * بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است * ماهیت آن
سنگی است که از کاشغر می آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی کبود سرخی و بنفشی و سبزی مائل است
که در آن رگهای خاک نباشد و آنچه با وصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و مادهٔ تکون آن زیبق قلیل
جید و کبریت بسیار غیر رد ی قریب بمادهٔ ذهب است که طلا ناکشته بپوست بران غالب شده آنرا بدین رنگ و لاجورد
گردانیده و آنرا مغشوش بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که در آن نمک حل کرده و مس
قلعه را در آن خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد مینمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد

لازورد

میفروشند وهمچنین بسنگ مرمر که تسقیه یابد که دران شب یکمرتبه وآن سرکه مذکور مرتبهٔ دیگر و بسرکهٔ کهن گرفته یک شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سود کرده برآورده بجای لاجورد اصلی میفروشند و فرق شناخت صلابت وجوهر و اوصاف مذکوره است و اگر سوده باشد با آنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی و نیز از فرنگ چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجورد میآورند اندک سبک وزن خوب نرم وسوده نیست و چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن جالی و صاف کنندهٔ اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و با اندک قوت قابضه و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و لازاق الذهب و از ان سرد و ضعیفتر و یاقوت محترقه و حاده و مقرحه و للذاعه و معفنه اعضاء الرأس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویهٔ امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی و تسخین آنها اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از قبیل سود او د رد کرده واد را ربول و حیض بقوت و فرزجهٔ نیم درم آن با یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح و الجروح و الزینة ذرور آن جهت اکله و قروح ساعیه و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی باحماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و عسل و غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لازاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

لاعرین

* لاعرین * بفتح لام و الف و فتح عین و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شده * ماهیت آن نباتی است شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکونس و بیربری طریبطس نامند منبت آن خرابها * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تپ و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حارهٔ ریه است

لاغیه

* لاغیه * بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و هاء در تنکابن سینهٔ بخ نامند * ماهیت آن نوعی از یتوعات است و بی غائله تر از یتوعات دیگر و نبات آن بر شبیه بنبات سقمونیا و برگ آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بر ان می نشیند و چرا میکنند و تخم آن شبیه به خشخاش و چون نبات آنرا ببرند از ان رطوبتی و لبنی برآید و آنرا اخذ می نمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کثیرا جمع مینمایند منبت آن دامن های کوه * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم * افعال و خواص آن لبن آن قویتر از سقمونیا و باسمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی و مقی و جهت استسقای رقی و اخراج مای اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پختهٔ آن

و جهت استسقای زقی و اسهال مائی اصفر و بی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قویتر از لبن آن ولیکن لبن آن مقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و القا ختن شیر آن در غدیری که در آن ماهی باشد باعث با لا آمدن ماهیان است بر روی آب و کشند ۀ آن و ضماد آن مفرح جلد و بد هتور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یک دانک و از مخلوط آن با آرد جو تا یک دانک و تخم و برگ آن در مطبوخات نیز یک درم و از آن زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون و مکس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است *

* لالا * بفتح دو لام و دو الف * ماهیت آن گیاهی است معروف که از طرف مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة می آورند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و مسخن آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است *

* لالهٔ سرنگون * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچها غرس مینمایند و پیاز دارد * افعال و خواص آن پیاز آن را چون با دنبه یا الیهٔ کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب دانسته اند

* لالهٔ نعمانی * بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء نسبت * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده نه و گل آن مانند شقائق و بزرگ تر از آن و بیخ آن مانند پیاز بقدر فندقی و طولانی درجند بوده و برده شد و رونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و برده سرخی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت عالیه و حرارت قابله * افعال و خواص آن مفرح و مسکر و منوم و نشأ آن ببغا لله و مشهی و هاضم و محرک باه و سرخ کنندهٔ رخسار و مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم است *

* لامی * بفتح لام و الف و کسر میم و یا * ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ ما بین سفیدی و زردی * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سدد و محلل و مزیل ازلهٔ بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه امراض الاعصاب و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیاء با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شربا و ضمادا للجروح و القروح و الاورام و ذرور و طلای آن جهت التحاق جراحات عظیمه و زائل مال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحهٔ کریههٔ بدن و بخور آن معرق الدار و مصدع محرور و مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از زاد و دانه نافعهٔ محرورین و مشایخ و عصب است *

* فصل اللام مع الباء الموحدة

* لبا * بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زهک و فله و بترکی اغوز و بهندی پیوسی نامند * ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیهٔ آن ده رطل شیر را غلیظ گرداند * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد و قوی و نفاخ و مورث قولنج و نواق و قولنج و تولید حصاة خصوص با شیر بنی نحل و باعث جشای دخانی مصلح آن عسل و شیر بنیها است *

* لبخ * بفتح لام و باء و خاء معجمه * ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برگ آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهیت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و را و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک

دانسته اند * **افعال و خواص** آن مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و دو رو آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و بالادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن گریزانندهٔ هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال **المضار** مصدع و خوردن مغز هستهٔ آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا بهم میرسد قاتل *

لبلاب

* **لبلاب** * بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و باء موحده و آنرا فربوله و بیونانی تنبایس و قسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی هرسه نامند * **ماهیت** آن نوعی از قسوس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ جنجات و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین و در رتنگابن لکونا مند و سیاه آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آنرا مدرة البه و سیاه آنرا امیلهٔ بنکره و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسمی از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار * **طبیعت کبیر** آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته * **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشردهٔ آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض سعوط عصارهٔ آن با ابوسا و نطرون و عسل جهت دردسر کهنه و قطور عصارهٔ آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و جلای چرک آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت دردسر و امراض سینه و ریه و تفتیح سدهٔ کبد و آب آن جهت سرفهٔ حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و باخیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحهٔ ریه بعدیل و بدستور جون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد برگ تازهٔ آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم اخیر بی ثمر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول شاخه و برگ آن با عسل مدر طمث و آب افشردهٔ آن رافع بد بوی رحم اعضاء المفاصل والاورام والقروح والجروح وحرق النار طلای آب برگ تازهٔ سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حارهٔ مفاصل و منفجر کنندهٔ دمامیل خصوصا با شیر آن و ضماد برگ تازهٔ مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصارهٔ آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم بیثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش **الزینة** عصارهٔ قسم سیاه آن سیاه کنندهٔ موی و آب قسم آخر بیثمر آن شدید الحرارت و حلت و سترندهٔ موی و کشندهٔ شپش **السموم** ضماد بیخ قسم بیثمر آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و درازمائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشحمیه و سراویل الطوال است * **طبیعت** آن سرد و خشک * **افعال و خواص** آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تبهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم مغره قاطع نزف الدم همه اعضا **الجروح** والقروح ضماد تازهٔ آن التیام دهندهٔ جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه

و با گوشت و بیضهٔ مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوه‌های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلا مهلک دانسته‌اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف * طبیعت آن مطلقا مرکب القوی با غلبهٔ حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته‌اند موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت رمد و اکثر امراض عین خواه بتنهائی و یا با شیافات و ادویهٔ مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السموم باد زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بیش و ذراریح و ارنب بحری و ثافسیا و خربق و خانق الذئب و نمر و جمیع ادویهٔ اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است الزینة طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکوکنندهٔ رنگ رخسار خصوصا با شکر و فربه کنندهٔ بدن خصوصا شیر برنج و فرنی آن به تخصیص در امزجهٔ حارهٔ یابسه و طلای ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و البثور آشامیدن ماء الجبن با هلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته‌اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچهٔ آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و اوائل حمیات نیز مادر را و اواخر نافع گفته‌اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هموزن آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند *

* لبن الاتان * بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربی است و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کادوده نامند * ماهیت آن معلوم است و مائیت بر آن غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا * طبیعت آن ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچهٔ آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد * افعال و خواص آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطیء الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرگاه معدهٔ ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یافوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار یبسی و امراض حارهٔ یابسهٔ دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچهٔ کرباسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیش سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضهٔ آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاة و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان بتنهائی و یا با مغز فلوس خیار شنبر و در بن حین تحلیل آن

الوی وجهت امراض مذکورهٔ انفع وسعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف اعضاء الصدر و الحمیات والغذاء
و النفض آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح رئه و حمیات حارهٔ حاده و امراض حارهٔ حاده و هزال حار
یعنی سرفه و عسر نفس و لهیب و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ انجبار
و صمغ عربی و امثال اینها و قرف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا
و حقنهٔ آن جهت اسهال الدم که ذرسنطاریا نامند و جراحت امعاء و رحم خصوص با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی
جهت حرقة البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن گل و جهت قرحهٔ مجاری آن و بستن و تزریق آن بتنهائی و یا با
ادویهٔ مناسبهٔ مذکوره السموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویهٔ قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حارهٔ ظاهری
و باطنی خصوصا با زعفران مضر مبرودین و مرطوبین و درد سر بارد و در ارطبین خصوصا پیران خوابیدن و مهیج فواق و جشای
دخانی مصلح آن کنگبین مقدار شربت آن از ده وارقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم گل و رب السوس و امثال
اینها و تعلیف آن با شیای مناسبه و لائقه مرعات شرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق بکشنیز تر و تازه و برگ خارخر توب
و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و کاهو و جو خیسانیده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سدد کرفس و رازیانج
و شیح و قیصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا شیر بز دوشیدن و آشامیدن آن
در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمهٔ این کتاب نیز مجملا ذکر یافت *

* لبن الاسد * بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر شیر است و بهندی با گهه کادود هه نامند * طبیعت آن در گرمی
گرمی و حدت * افعال و خواص آن در غایت جلا و نفوذ و ادرار است

* لبن البقر * بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کادودهه نامند * ماهیت آن معروف است
و در ین اجزاء ثلثه از دهنیت و جبنیت و مائیت بنسبت البان دیگر بحد اعتدال و متساوی است و در غلظت و رقت نیز دو چند
بالذات دهنیت بر ان غالب و غلیظتر شیر ها است سوای شیر گاومیش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو
جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی
از طعم و رائحهٔ غریبه * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مفتح و
جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا اعضاء الراس آشامیدن تازهٔ دوشیدهٔ آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن
و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و امراض بینی را مفید و قطور و طلای آن
جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و باید که جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و
سبل و شرناق اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان
و قرحهٔ رئه و سل که بی تپ خلطی باشد و سحج امعا را مفید و ملین طبع و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیر برنج رقیق
جهت الطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثفلی و زحیر یبسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال
و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ
زاج و یک درم نبات نرم سوده اعضاء المفاصل و الاورام و البثور طلای آن با سفیده آب قلعی جهت نقرس و اورام حاره
و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و توبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر اقرع یعنی کچل که دانهای زخم

لبن الاسد

لبن البقر

آن هلاک شده وسرترا شی آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد بآب کرم پاک شسته سرتراشی نمایند و با افیون وموم وروغن زیتون مسکن وجع نقرس حار والسموم آشامیدن آن تریاق سموم ودافع مضار آنها است که مکرر بنوشند وقی کنند تا رفع غائلهٔ سم کرده هر نوع سم وادویهٔ قتاله که باشد بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ آن مانند روغن کاو وزنار جیل بحری وامثال اینها الزینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج وفرنی جهت طول عمر ونیکوئی رنگ رخسار وبا کردکان وخرما جهت فربهی کردن بدن ونیکوئی رنگ رخسار وتقویت باه وازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ کرده ومثانه وتولید قمل وبرص وسریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر وعسل وبا آن هردو مانع انجماد آن در معده وچون منجمد کردد موجب قشعریره وارزوعرق سرد وغشی واختلاط عقل وخناق کردد ومداوای آن قی کردن با حرف وسکنجبین عسلی وسرکهٔ ممزوج با فودنج وبدستور با عسل وتخم کرفس وآب کرم وآشامیدن پنیرمایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند وحکمای هند کفته اند شیر کاو سفید دافع سودا است وشیر کاو سیاه دافع صفرا است وشیر کاو سرخ قاطع بلغم وشیر کاو زرد دافع هرسه خلط *

* لبن جاموس * بفتح جیم والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله معرب کاومیش است یعنی شیر کاومیش از شیر کاو بسیار غلیظ تر ودهنیت وجبنیت بر آن غالب وثقیل وبطی الهضم وسریع الاستحاله بخلط غالب وصفرا است چون شیر را با چوب کیاه کنکهیه طبخ دهند وحرکت دهند منجمد وبسته کردد نبات داخل کرده بخورند بوا سیر را دافع است

* لبن الخفاش * بضم خاء معجمه وفتح فا والف وشین معجمه قریب بشیر انسان است

* لبن الخنزیر * بکسر خاء معجمه وسکون نون وکسر زای معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسی شیر خوک وبهندی سورکا دوده نامند * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن نزد بعضی بسیار مملح وجهت سل ودق نافع ومورث برص ووضح است

* لبن الرماک * بفتح راء مهمله وضم میم والف وکاف بفارسی شیر مادیان وبهندی کهوری کا دوده نامند * ماهیت آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر کاو است وبهمان شروط وجبنیت آن کمتر * طبیعت آن کرم وتر از شیرهای دیکر * افعال وخواص آن جالی ومفتح ومفرح اعضاء الغذاء والنفس آشامیدن آن محرک اشتها وباه وملین طبع وموافق قرحهٔ مثانه ومجاری بول ومدر بول وحیض ومنقطع حادث از حرارت ویبوست وحقنهٔ کرم کرم آن منقی قرحهٔ رحم وحمول آن [illegible] بعد از طهر معین بر حمل عاقر وآشامیدن ترش کردهٔ آن که تمز نامند در اکثر افعال مذکوره قویتر دانسته اند وجهت استسقا وبعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان وآینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه وغیر آن از اشیای حاره وبارده ملطفهٔ مفتحه نیز مفید الخواص کفته اند از خواص آنست که چون هرسال قلیلی از آن با طفالی که آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند واکر بر آورند زیاده بر چند دانه نباشد واز مجربات مکرر شمرده اند

* لبن الضان * بفتح ضاد معجمه والف ونون که لبن النعاج وبفارسی شیر میش وکوسفند نیز نامند * ماهیت آن معروف وبر آن دهنیت وجبنیت غالب وغلیظتر از شیر کاو وبهترین آن شیر میش سیاه بشروط مذکوره است * طبیعت آن کرم وتر * افعال وخواص آن مقوی جوهر دماغ ونخاع وباه وجهت قرحهٔ ریاح وامعا ونفث الدم وتزحر ونیکوئی رنگ رخسار ودفع مضرت ادویهٔ سمیه وجماع وتدارک آن بتقویت وبا روغن بادام وصمغ عربی جهت سرفه مجرب ودر سائر

افعال ومضرات مانند البان دیگر است ومصلحش ازاقرومرا روبلغم وقولنج است

*** لبن اللقاح *** بفتح لام وقاف والف وحاء مهمله بفارسی شیرشتر وبهندی اونتنی کا دوده نامند *** ماهیت** آن معلوم است ولطیف ورقیق ترین شیرها ومائل بشوری طعم و دسومت آن بسبب کمی وگرمی وشدت امتزاج ازمائیت آن جدا نمیگردد ولهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است *** افعال وخواص** آن جالی ومنضج ومحلل اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی چشم وبدستور اکتحال بدان وآشامیدن آن باشکر جهت ضیق النفس وربو وتفتیح سدد ورفع یبوست جگر وتحلیل اورام باطنیه صلبه وتحلیل خلط کائن در رکبد واستسقای زقی وطبلی وغیرآن مرد ورافع ونافع اما بعد استحکام علت واجتماع مای اصفرنه قبل از آن وجهت علل طحال وبواسیر وادرار بول وحیض وباه را برانگیزاند وبا بول شتر جهت اسهال وادرار مای اصفرکه زرد آب نامند نافع وباید بتدریج ازده وارقیه شروع نمایند تا بیکرطل رسانند وبدستور اده روز قبل از استعمال در ایام استعمال تعلیف برازیانه وکنگر وکاسنی وورمنه وامثال اینها نموده باشند وبا پنجدرم سکر العشر جهت استسقای گرم وباشکر مقوی بدن وصاف کنندهٔ بشره ومحرک باه واشتهای طعام ودر اورام صلبه باروغنهای مناسبهٔ محلله مانند روغن بید انجیر وناردین وبادام تلخ وپسته وامثال اینها وبعضی گفته اند شیر شتر معطش وبطئ الانحدار از معده وامعاء جوف است نسبت بالبان دیگر ودستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند آنرا در اوائل وبا اورامیکه آیل باستسقا است مگر بعد از استحکام مادهٔ ورم اگر با آن تب نباشد والا جائز نیست درهیچ وقت زیراکه با تب البان منافات تام دارند وزیاده کنندهٔ مادهٔ حمیات اند ودر اورام غیرآیله در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن ودستور آشامیدن آن وماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین وبالاجمال در مقدمهٔ این کتاب نیز مذکور شد

*

*** لبن المعز *** بفتح میم وسکون عین مهمله وزاء معجمه بفارسی شیربز وبهندی بکری کا دوده نامند *** ماهیت** آن معلوم است مائیت برآن غالب بردو جزو دیگر وگفته اند جبنیت آن زیاده است *** طبیعت** آن مائل بحرارت وگفته اند بارد در اول ورطوبت برآن غالب تا دوم وگویند معتدل ترین شیرحیوانات است *** افعال وخواص** آن ملطف وجالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل وحبس آنها وغرغرهٔ آن جهت اورام لهات وحلق وکام وورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیارشنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند وقطور آن در بینی وگوش نیز جهت ترطیب دماغ ورفع یبس وبیخوابی ودر گوش حار وضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر پیشانی گذارند نیز جهت ترطیب دماغ ورفع یبس وبیخوابی نافع وآشامیدن آن نیز اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن آن با کثیرا وصمغ عربی وبا بالنگو مغسول جهت نفث الدم وسرفهٔ سل وقرحهٔ ریهٔ ونزف الدم سائر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست وپنج مثقال تا پنجاه مثقال وهریک از اینها نیم درم تا یکدرم باشد بدستور ازسی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال کثیرا ونیم مثقال رب السوس وصمغ بادام جهت نفث الدم وسرفه وعلل سینه وقلب وخفقان وغم ووسواس وتوحش مفید ولیکن باید تازه دوشیده گرما گرم وسرد ناشده واز حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت ومرض باشد واز بز سرخ بهتر از الوان دیگر است وخالص گرما گرم آن ملین بطن ومدر بول وجهت قرحهٔ مثانه وتقویت باه تدارک ضرر جماع وعرق النساء حادث از گرمی ویبس درسائر افعال مانند شیر گاو است واز آن لطیفتر ومضر مبرودین ومرطوبین ونفاخ وباعث جذام وهیجان فواق

و امثال اینها بدل آن شیرگاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفرای محترق و امراض صفراویهٔ محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حارهٔ کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون مائیت آن زائل میکردد و بجای اسهال شکم را حبس مینماید و آشامیدن آن با آب و خبه که خاکشی و شفترک نامند باقلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب و یک درم خبه سنکشو نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هریک از آب و شربت بیفزایند تا هر مقداری که موافقت نماید و بر معده گران نباشد و خلل در هضم و نضج ننماید و در هنگام استغنا و عدم احتیاج بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حارهٔ حاده در انتها و حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و البثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کنندهٔ اورام و دماميل و بثور است و با اضافهٔ تخم تمر هندی کوبیده اقوی کویند مضر احشا است مصلح آن کثیرا بدل آن شیر گاو

لبن النساء

* لبن النساء * بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند * ماهیت آن معروف و الطف است از شیرا تان و موافق ترین سائر شیرها است از برای اطفال و امراض حارهٔ حاده خصوصا از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن و دو بین نیز * طبیعت آن در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سرد تر * افعال و خواص آن جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و ورم و قروح ریه و حمی دق و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سدهٔ خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و سرفهٔ یبسی و نفث الدم و قذف الدم با ادویهٔ مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال اینها و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقهٔ بدان تر کرده پی در پی بر پیش سر کذارند و چون کرم کردد تبدیل نمایند و تقطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در کوش جهت وجع حار و قرحه و ورم کرم آن و مقدار شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل و باید که کرما کرم که سرد نکشته باشد بیاشامند و اکر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میکردد بدل آن شیر الاغ الخواص کفته اند چون زن حامله بر روی شپش شیر بدوشد اکر شپش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اکر نمیرد و زنده برآید بپسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع کردد و یا چسپندکی بسیار نباشد و با عتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمهٔ این کتاب ذکر یافت

لبن حمار الوحش و لبن الغزال

* لبن حمار الوحش و لبن الغزال * شیر کورخر و شیر آهو هر دو کرم و تر اند ازماده یان که لبن الرماک باشد و لطیفتر از آن و در تحریک باه اقوی *

لبن الحامض

* لبن الحامض * بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمهٔ بفارسی ماست و بهندی دهی است و بترکی جغرات نامند * ماهیت آن شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو و تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است * طبیعت آن در دوم سرد و تر هرچند ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده * افعال و خواص آن مرطب و مسکن تشنکی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سائر افعال قریب بدان و مخیض

درحرف الميم مع الخاء المعجمة مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى المضار مضر مبرودين و معدهٔ سرد و كثيف و دير هضم و
مسدد و مولد اخلاط خام و مضر تپهاى عفنه مصلح آن معاجين حارة و زنجبيل مربى است و اغذيهٔ مصنوعه ازان در قرابادين
كبير بتفصيل ذكر يافت و چربهٔ بالاى آنرا برسر ماليدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام روغن تخم كدو است

لبن السودان

* لبن السودان * بضم سين مهمله وسكون واو وفتح دال مهمله والف ونون * ماهيت ان نزد اكثر اسم فرفيون است
وبقول ادنى و ديگران گفته اند چيزى است شبيه بصمغ و مائل بسياهى و زردى كه از نواح مغرب ميآورند * طبيعت ان بسيار
گرم وخشك تاچهارم * افعال و خواص ان از سموم قتاله و بوئيدن آن باعث رعاف و عطسهٔ بسيار و مهلك و تدبير آن
تدبير فرفيون و چند باد ستر سياه خورده است و مذكور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت

لبن اليتوعات

* لبن اليتوعات * بفتح ياء مثناة تحتانيه وضم تاء مثناة فوقانيه وسكون واو وفتح عين مهمله والف وتاء مثناة فوقانيه
* ماهيت ان شير نباتات شيردار است مانند مازريون سياه و فرفيون و سقمونيا و امثال اينها * افعال و خواص ان
مجموع آن از سموم و مسهل قوى بعنف و شيره نباتى در ذيل آن مذكور شد و ميشود و آنچه نامى مخصوص ندارد در يتوعات
درحرف الياء مع التاء انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد و اعراض و تدبير آن مانند اعراض و تدبير افربيون خورده است
و مذكور شد

* فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانية *

لتكو

* لتكو * بفتح لام وسكون تاء چهارنقطهٔ هندى وضم كاف و واو * ماهيت ان ثمر درختى است در بنگاله ميشود و كثير الوجود
و درخت آن بقدر درخت آلو و پنياله و برخا و برگ آن نيز شبيه ببرگ آلو و پنياله و ثمر آن خوشه دار و هر خوشه ده هشت
تا ده دانه و بزرگى آلوى كوچكى و پنياله و سفيد رنگ و طعم آن در خام ترش و بعد رسيدن ميخوش ميگردد و در جوف بعضى آن سه
دانه و بعضى چهار دانه شبيه بدانهاى شريفه و كوچك كه كوه نامند و در جوف دانهاى آن تخمى بنفش رنگ نرم لزج لعابى
* طبيعت ان سرد و تر * افعال و خواص ان مسكن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمويه و صفراويه نافع
و شربت آن نيز جهت امراض مذكوره نافع *

* فصل اللام مع الجيم *

لجالو

* لجالو * بفتح لام و جيم و الف و ضم لام وسكون واو و لغت هندى است * ماهيت ان گياهى است كه در كنار آبها و زمينهاى
نمناك ميرويد و در موسم باران بيشتر و دو قسم ميباشد قسمى در خشكى و زمينهاى نمناك ميرويد نبات آن تا بيك ذرع و شاخهاى
آن باريك و برگ آن ريزه با رنگ شبيه ببرگ ام غيلان و ازان ريزه تر و قسم دوم مائى كه در كنار آب و غديرها ميرويد و اين
مفروش برروى زمين ميباشد و شاخ و برگ شبيه بدان قسم و از خواص هردو قسم است كه چون دست نزديك آن برند
و بدان رسانند برگهاى آن بهم مجتمع ميگردند و چون دست را بكشند و ازان دور نمايند بعد از اندك زمانى از هم باز ميگردند
بحالت اصلى خود و از جملهٔ ادويهٔ عظيم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا از رسايين ميدانند * طبيعت آن
در دوم سرد و تر * افعال و خواص ان محلل و جالى و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه ازان و امراض
صفراويه شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهاى كهنه مفيد و گويند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد
كه بهندى پكهه نچهتر نامند بروند بركنار غديريكه در انجا گياه لجالو باشد و اولا غسل بكنند و قرص شيرينى تصدق نمايند
و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن گياه را از ريشه بركنند بنحويكه سايهٔ آنكس بران نيفتد
و در سايه خشك نمايند و از چون ماه در منزل آيد نرم كوفته بيخته بقدر دو مثقال ازان را با شير گاو تازه در شيشه ممزوج كرده

این منتررا هفت مرتبه بران خوانده بتوشند منترا این است * بسم الله الرحمن الرحیم * دولها امرت دولها سنکه ادان نمونمو بشواد * تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفتهٔ اول امراض سوداوی وحمیات ربع ومرکبه دفع کردد ودر هفتهٔ دوم بواسیر وبوا صیر ویرقان وامثال اینها زائل کردد ودر هفتهٔ سوم جذام وبهق وقوبا وآتشک ومانند اینها برطرف کردد بعون الله تعالی وبالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید واز اسرار است نزد ایشان *

* فصـــــــــل اللام مع الحاء المهملة *

* لحم * بفتح لام وسکون حاء مهمله ومیم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده بفارسی کوشت وبهندی ماس نامند * ماهیت آن معروف ومنعقد از خون است وفاعل انعقاد آن حرارت فاصله ودر بدن حیوان برای حشو وفاصله وحائل بودن میان اعصاب وعروق واوتار وغیرها واستخوان وحافظ ومانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه وفسخ ورض از صدمات خارجی وبرای ترطیب اعصاب وعروق وغیرها وحسن منظر ونیکوئی هیأت شکل وغیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است واقسام میباشد بحسب اقسام حیوان واعضای آن ولحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد ومیشود انشاء الله تعالی ودرینجا بقول کلی وبالاجمال چیزی ذکر می یابد باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است وحیوانیت بران غالب پس انسب غذائی برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که سید الطعام اللحم وطبیعت مدبرهٔ بدن ناچار است در استحالهٔ نبات تا آنرا شبیه بمغتذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل واستحاله وتفریق وعقد وتشبیه وتغذیه وادخال در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق وتغذیهٔ آن هضم وتمییز است وتعقید وتشبیه وادخال باشد ودر بیضهٔ طیور سه فعل کافی است که تحلیل واستحاله وتمییز باشد ودر لحوم دو فعل که تشبیه وادخال باشد کافی است پس لحوم سید وبهترین سائر اغذیه شدند وکوشت مقادیم حیوان از کردن ودست وسینه بهتر از مؤخر آن مانند ران وپشت تازه وکرده ردی وکوشت ایمن بهتر از ایسر وجانب وحشی خشک تر وبطیء النزول وانسی نرم تر وارطب وبهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجهٔ لطیفه صاحبان ترفه وسکون وآرام وبهترین مواشی بز وکوسپند است که کمتر از شش ماه وزیاده از یک ساله نباشند وبعد از ان کوساله ویکسالهٔ کاووکاومیش وشتر جوان بهتر از شتر بچه واز وحوش بچهٔ بز کوهی است وآهو بره وکوشت حیوان خصی کرده از کوشت ناخصی کرده بهتر است والطف وکوشت حیوان راعی چرنده بهتر والطف از محبوس معلوف واز حیوان سیاه بهتر ولذیذ تر وسمک ترو از سرخ اجود ومتوسط واز سفید بطیء الهضم وسمین وسریع الاستحالة بتعفن وفساد کوشت سرخ دور از فساد بتعفن وسریع الهضم ومذبوح در رمضان روز بهتر از با ثلث شب مانده وقدید کرم وخشک وقلیل الغذاء بسیار زبون ومولد خلط ردی ولحوم بری بهتر از اهلی وبهترین لحوم بری ظبی وبهترین اهلی ضأن وکوشت جدی واقل فضول است از غیر آن ولحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان وصاحبان فالج واستسقاء کسانیکه برودت ورطوبت بر مزاج ایشان غالب نموده باشد با سرکه وآب غوره وامثال آن برای محرورین وکسیکه مزاج آن ملتهب نباشد مطنجن آنرا با مری وزیت بخورد وکوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است وکوشت سرخ خالی از لیف عصب کرم وتر وقریب با ستخوان خشک ومتین وکوشت طفلی بارد رطب لزج وکوشت نعجه ردی ضعیف الغذا مصلح آن ومصلح هر کوشت ضعیف رطب نمک وپیاز وفلفل وزنجبیل ودارچینی وقرنفل وهیل بوا وزیره وامثال اینها است ومصلح کوشتهای

گرم و خشک هر که و آب غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت رحم که دران عصب نبا شد
لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان بسبب تولید شیر و ران و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار
الوحش گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر
و گفته اند بطیء الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباش جهت کسیکه ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و
گوشت بریان کردهٔ آن جهت قرحهٔ ریه مفید و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت چرب و دنبه گرم تر از همه و غلیظ تر و بطیء
الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و گوشت کار ماده کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد
امراض سوداویه و خشک تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچهٔ گاو ماده و بهترین اوقات
خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه همرا کنند که آفست چون در حین طبخ دران اندازند و همچنین در هر گوشته
صلب که زود مهرا نگردد و اکثار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت شقراق کاسر ریاح و بعید التعفن از گوشت بز و
گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین
آنها گوشت آهو است و گوشت سباع و ذات المخالیب همه آنها ردی و اجتناب از آنها واجب و گوشت ضأن معتدل در رطوبت
و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت محرور المزاج نافع و گوشت جزور یعنی بچهٔ شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ
و جهت اصحاب کد و ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سرد
است مسخن گرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسپ مانند گوشت شتر مخلخل مسام و جهت اصحاب
کد و ریاضت شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانگی باشد مانند کبک و تدرو و دراج و حجل و طیهوج
و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین بری طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی
آنچه گردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط و وزه مورث حمیات
ربع اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی زراضی و دلوا ماهی و ماهی
هورانک و ارس و آبنوس و امثال اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویهٔ غلیظه مانند گوشت جزور
و خیل و گوزن و گاو میش بهتر و اولی است از لطیفهٔ خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یابسه
را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف
و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از
حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبهٔ کثیره و سودا و امراض سوداویه است
خصوص کیش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچهٔ مرده و یا گرگ و غیر آن از سباع گزنده و خوف ناک
و یا در آب افتاده و بدستور حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیهٔ صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی
حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون و لاغر نمودن آب بعد از گوشت مضر و تنها و ل نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه
مضر و غیر مجوز و هرچند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد
و یا غیر آن و گوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوة است اگر بلغم و رطوبات
بسیار در بدن غالب نباشد و کسیکه اراده نماید تجفیف و صلابت بدن را باید که مشوی و کردناج آنرا بخورد و مشوی آن بطیء

النزول تر و یابس تر و قوی الالام از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که امعیه با جاف چرب بیاشامد و روزی دو با ر خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بران نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن و غلبهٔ صفات بهیمی را خلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و وهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیهٔ آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء الرأس گوشت کاو و کاومیش و سائر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سودا و به از جنون و وسواس و گوشت ابن عرس با شراب جهت صرع العین خاکستر گوشت حملان جالی بیاض چشم و گوشت سباع وذ و ان الخالیب مقوی چشم و رافع امراض عین و زهرهٔ طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفض گوشت سرطان نهری جهت مسلولین و گوشت چوجهٔ طیور مهیج خوانیق اعضاء الغذاء گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضاء النفض گوشت کاو مانع ریختن صفرا است بمعده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع گرده و مرق خروس پیر بشرطیکه کورد ر دجاج جهت قولنج و امراض سودا و معده و مرق گوشت کاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسو که همچنین با کشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آنرا بریزند و جرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریح غلیظ الحمیات گوشت کاو و وابل و وعل و طیور بزرگ پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الات المفاصل ضماد گوشت گرم بکرمی ذبح جهت ضربه و سقطه و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرما گرم آن و ضماد دبه جهت تلیین عصب صلب شده و تلیین اعضای منشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قریب است در فعل بمرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضمادا و شحم حمار وحش با دهن قسط جهت وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه نیز و گوشت افعی و قنفذ اکلا بطریق مرقه و یخنی نافع و گوشت کاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین سائر لحوم غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت کاو و سائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلای پیه حمار وحش و بط رافع کلف و سوخته گوشت حملان رافع بهق و سوختهٔ گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است

* لحیة التیس * بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یا و الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون باء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربی است در ماهیت آن اختلاف است ما لقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتی است مجعد و بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمی شود و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و مردم آنرا میخورند و مدادا بآن مینامیدند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دبار بکر مسمی باذیاب الخیل و نزد عامهٔ اهل اندلس بسقواس است و بفارسی اسلنج و باصفهانی سنك و الاشنک نیز بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعضی

لحية التيس

امعا و تپ مادق و قساریقا نیز دوانند و گفته‌اند که آن در منفعت اقسام و ماده نرآنرا درختی کوچک و کثیر الاغصان و شاخهای کوتاه و برگ
مدور و صلب و مزغب و گل شبیه بگلنار و ثمر آن منکسنا نها و صنف ماده آنرا برگ شبیه ببرگ کندنا و پایین آن مربع‌تر از بالای
آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث میروید سرخ یاقوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و که سفید و کاه اشقر نیز
میباشد و قوت قبض این زیاده از ان در جمیع اجزاء آن طراثیث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ایوقسطس نامند
و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ آن طراثیث است و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق همانست و در قوت مانند حضض
الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان
نموده‌اند که آن شاخهای است بی برگ مائل بسرخی و در خشکی سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در
زمین و جاها را شکافته آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مزبور نوعی از
طراثیث است بهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رابعه گفته
نباتی است ما بین شجر و گیاه با اندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر میروید
و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز و لهذا تمس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی
الالاشنگ نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازهٔ آنرا با سرکه ریزند و از آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند
و محتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و بیک ساق ایستاده دارد و بران
برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن بهمن ... و برگهای آن اندک طولانی و سرآنها متشعب بدو شعبه و غنچهٔ آن
فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ و رنگ گل آن سفید * طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن
قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحهٔ ریه و بیخ آن در قبض اقوی و عصارهٔ آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی
معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحهٔ ریه و امعا و عصارهٔ آن از ان اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت نزف الدم
رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه مثل معده و جگر و نزف الدم رحم و در سائر افعال قویتر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی
چرک گوش و خشک کنندهٔ قروح آن اعضاء النفض والغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحهٔ ریه و عصارهٔ
آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحهٔ امعا مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه درم
و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح والقروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها
و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی
آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا
است و گلنار و تخم آن *

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

* لخنیس * بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن نوعی از
خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و مرد و در صورت مشابه بهم مگر آنکه جبلی آن
اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر عدس بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند * طبیعت آن
در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن * افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از ان هر دو نوع مسهل قوی و بکار بردن آن
جهت لسع عقرب شباله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد

* فصل اللام مع السین المهملة *

* لسان * بکسر لام و میم والف و نون لغت عربی است بفارسی زبان و بهندی جیبه نامند * ماهیت آن از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو غددی سپید و عروق و عصب و عضلات و غشا و معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای مافی الضمیر بغیر تقلیب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه تمیل اند فوائد آنرا بتفصیل * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و بادویهٔ حارهٔ خوشبو زیاده کنندهٔ منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و یا کشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبرودین و در محرورین سرکه و کشنیز خشک خوردن است *

* لساة * و آنرا اذان النور و کحلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است * ماهیت آن نباتی است با لزوجت و رائحهٔ آن شبیه با نجیار و غیر لسان النور واسع برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مسند بر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی مبر ربد بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرمی رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان النور بآنست که برگ این عریضتر و مد ورتر در بو شبیه بخیار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ و گل لسان الثور که باین اوصاف نیست * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بثور صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سائر امراض حارهٔ دهان و خفقان و حرارت معده نافع *

* لسان الابل * بالف مکسوره و باء موحده و لام لغت عربی است * ماهیت آن غیر رعی الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است مابین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از آن بلندتر و با رنگ زرد اندک خشن و مجعد شبیه بتجعد ثیاب تازهٔ شسته و با زغب نرمی و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل به پهنی منبت آن زمینهای خشن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و جالی اعصاء الفم و الغذاء و النفض آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهندهٔ جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و اسفنجا بآب مطبوخ آن مسکن حکهٔ فرج و مقعده و ذکر الزینة خضاب آن با حنا سیاه کنندهٔ موی سر و شستن بآب آن و بعد از خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا مه درم و از آب آن تا ده اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در رد و هفتاد رطل آب انکور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و عرفه و سستی عضل و قرحهٔ کرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن شعبین بحری نافع است *

* لسان الثور * بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربی است بفارسی گاوزبان و بیونانی فوویلا طینی بگاورم و بلغت دیگر برا احم و بهندی سنکاهولی نامند * ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخار و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مائل بزردی و بقدر ذرعی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت

و منقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازهٔ آن سبز مائل بزردی و کهنهٔ آن مائل بسیاهی و هرچند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در ته‌می و اندک لعابی و تخم آنرا مد ور نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماحوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازهٔ ضخیم سبز مائل بزردی منقط گیلانی است * طبیعت تازهٔ آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مائل بیبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مرهٔ صفرا و اخلاط محترقه و سودای متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن یا مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبهٔ ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبهٔ ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یک درم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازالهٔ برقان و تقویت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و سستی لثه و بدستور غیر محرق آن و لکن از آن ضعیفتر مضر بسر و مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن بوسفایج و هم بوزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب سیب شرابی ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح بخشد یک رطل شراب کند بدون ازالهٔ عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه * لسان الحمل * بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربی است و دیسقوریدوس آنرا کثیرة الاضلاع و ذو خمسة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی بنشاک مسور و صغیر را بنشاک مینور نامند * ماهیت آن از جنس مرماحوز است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و بر اکنده و مائل بطرف زمین و سرخ رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور و ریزه سیاه رنگ مائل ببنفشی و بیخ آن سست و مزغب و نبا بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت بسر حد تقلیل و یبوست آن بحد لذع نرسیده * افعال و خواص آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مع ما بلد و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر بهش سر و سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه

نمودن با آب طبیخ بیخ آن ویا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان وقلاع امراض دهان و بثور عدسیهٔ آن وتقویت لثهٔ مسترخیه ودامیه و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان وقطور وطلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید وسائیده میشود شیافات چشم در آب آن وداخل ادویهٔ عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم وآشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو وآشامیدن عصارهٔ آن جهت دق وسل ونفث الدم وقرحهٔ ریه و ربو دموی وصرع اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن عصارهٔ آن مقوی کبد حار وطحال وکرده و مفتح سدهٔ آن ومسکن تشنگی و رفع فساد هضم وقیء الدم ونزف الدم اعضاء باطنی وحرقة البول وسیلان خون بواسیر وحیض و بیخ و برگ وتخم آن مفتح سدهٔ کبد وکرده ومثانه و در ادویهٔ مفتحهٔ آنها داخل کرده میشود وجهت قروح امعاء وآشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار ومطبوخ آن با نمک وسرکه وعدس جهت اسهال دموی وآشامیدن آب برگ آن یا طلا جهت درد کرده ومثانه وآشامیدن ویا احتقان بتخم ویا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء وحبس خون بواسیر وحمول آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه وچهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع وهمچنین با چهار اوقیه ونیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده الجروح والقروح وحرق النار ضماد آن وبدستور ذرور آن جهت تنقیهٔ چرک وتجفیف واندمال قروح خبیثه ومزمنه وجراحات عمیقه وسوختگی آتش ونار فارسی وقروح ساعیه واکله وباطین قیمولیا واسفیداج جهت جمره بجیم و داء الفیل ومنع تزاید وموجب ضمور آن الاورام والبثور محلل اورام حاره ونمله وشری وحمره بحای مهمله که باد سرخ باشد وورم پس گوش وخنازیر وتعلیق بیخ آن برگردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گویند مضر ریه مصلح آن عسل وعصارهٔ آن مضر طحال ومصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی وتخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن وبورهٔ آن قابض ومغری امعاء ورافع زحیر وبروغن بادام ویا روغن گل چرب کرده وبادر آب جوش نمودهٔ آن نیز رافع مغص وحابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم وعرق برگ بارتنگ که مانند گلاب بقرع وانبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بی‌عدیل ودر همه افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیف‌تر است

لسان السبع بفتح سین مهمله وضم باء موحده وعین مهمله *ماهیت آن* نباتی است بقدر دو ذرع وشاخهای آن پراکنده وبرگهای آن طولانی واطراف آن تیز ومشرف مانند دندانهای اره ومجعد وصلب ورنگ آن سبز مائل بزردی وسفیدی وبر سر شاخهای آن قبه‌های مستدیر وگل آن بنفش وبیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه وربیعی است *طبیعت آن* در سوم گرم وخشک *افعال وخواص آن* آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وفرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض واخراج جنین نافع است *

لسان العصافیر بفتح عین وصاد مهملتین والف وکسر فاء وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسی زبان گنجشک وبهندی اندرجو وبشیرازی تخم اهرخواند *ماهیت آن* ثمر درختی است از قسم درداروعظیم وبرگ آن شبیه ببرگ بادام وثمر آن درخوشه ودر غلافها وهر یک از هم متفرق ودر هر غلافی یک دانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک وظاهر آن اندک تیره رنگ وباطن آن سفید مائل بزردی وبا تندی و تلخی وقوت آن تا ده سال باقی میماند ودر ملک هند وبنگاله کثیر الوجود ودو نوع میشود یکی تلخ باحدت ودوم شیرین ونبات آن بیشتر در مزرعهٔ برنج بهم میرسد وبلندی نبات آن از برگ

لسان السبع

لسان العصافیر

شاخهای برنج باریکتر و نازکتر و نرمتر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از آن اندک پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در یک خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز ترشبیه انار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بعینه شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش * طبیعت آن در آخر درجه دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت اعضا و الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المصار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه بتنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوزبوا و نصف آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن و با مغز کردکان و یا کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع *

*لسان الکلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلاطینی اصره کویند شبیه به کلوره و بهندی نیکوکالنس نامند* *ماهیت آن کویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی گفته اند نباتی است عاقده ساق آن زیاده بر درع و با شعبهای بسیار و گلهای ریزه باریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن درازتر با قعر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان * سکت در رطوبت و در اول تابستان میروید و منبت آن نزدیک آبها * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن بقدر نکرطل با عسل رادع صلابت طحال القروح والجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است *

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

* لصیقی * بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در ینکابن معروف بکاش است * ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه می‌چسپد و از آن جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی * طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم معده بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و مغز و تخم آن مقوی است *

* فصل اللام مع العین المهملة *

* لعاب * بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند * ماهیت آن معروف است * افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را هر کس که سته از ذست کرم متاذی باشد بر بزند مسکن درد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد *

* لعبت بربری * بضم لام و سکون عین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت * ماهیت آن بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر از آن و مانند سر دستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بزرباوی است و از نواح افریقیه آورند و با معدان مغشوش بسورنجان مینمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند

لسان الکلب
لصیقی
لعاب
لعبت بربری

و اشتباه است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفض آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و ارجاع میلان را مثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائره و ام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ و خسار مقدار شربت آن در درم که در سوتی بسیار جوش دهند تا رفع غائیله حدت آن کرده مضار اکثار آن مورث امراض حاره و مصلح مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کدو و کمان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از ان انیسون خوردن است *

* لعل * بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی است * ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و وافرتر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک * افعال و خواص آن در تفریح دل را عصاب و قوت باصره قویتر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از دانگ تا نیم قیراط تا بیک دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند *

* فصـــل اللام مع الفاء *

* لفاح * بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است * ماهیت آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی است و در حرف الیا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده میباشد مسمی ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و از ان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار رعفص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه به تخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج میباشد در بن نیست و قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از ان را منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و این قویترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قویترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب سائل از انست * طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت * افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع اسهال و خفقان حار و

درطب سرخ شفاف صافي تازهٔ خام غير مطبوخ مغسول آن است زيرا كه مغسول آن در بعضي مواد بهتر از غير مغسول است وبهترين جرم مطبوخ آن نيز سرخ وشفاف صافي تازهٔ آن است واين در غير طب مستعمل وقوت آن تا ده سال باقي مي ماند * طبيعت آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر اول گرم ودر دوم خشک نيز گفته اند ومغسول آن الطف وغير مغسول آن اقوی * افعال وخواص آن جالي ومحلل ومنقي اخلاط وحابس اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض آشاميدن آن جهت فالج ونفث الدم وسرفه وربو وخفقان وتقويت معده وجگر واحشا وتفتيح سدهٔ کبد وطحال واستسقاي لحمي وزقي ويرقان وضعف کرده وساير اعضا وتنقيهٔ اخلاط بارده ووجع کبد وتحليل اورام باطنيه نافع وآشاميدن يک دانگ تا دو دانگ مغسول آن با شير بز تازه دوشيده بقدر سي مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکي مقدار شربت آن تا يک مثقال بدل آن در تفتيح دو ثلث آن ريوند ونيم وزن آن اسارون وربع آن طباشير الخواص لاغر کنندهٔ بدن است بالخاصيت وچون هر روز يک دانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سي روز يا چهل روز بغايت بدن را لاغر کند وچيزي ديگر بدان نرسد وهمچنين چون سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند وچون اشنان سبز را يک شبانروز بخيسانند پس لک خام صافي اضافه نموده بآتش ملايم بجوشانند تا دردي وصافي آن از هم جدا شوند وآب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطيف صافي آنرا جدا کرده با صمغ عربي جمع ومنعقد نمايند واين را بهندي لالي نامند ودر نوشتن ونقاشي بهتر از رنگ شنجرف وثقل آنرا زرگر زرگري وزرگران در لحيم واستحکام چيزها مستعمل دارند ودر غايت قبض است آشاميدن آن در قطع حيض از مجربات وطريق غسل آنست که بگيرند لک خالص از چوب وخاشاک صافي خام را ودر هاون نرم بکوبند وآبيکه ريوند چيني وبيخ اذخر در آن جوشانيده باشند اندک اندک بر آن بريزند وباهستگي بمالند تا يکسان گردد پس در پارچهٔ حريري بريزند وبمالند وانچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسايند وازحرير بگذرانند وهمچنين تا ديگر چيزي از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطيف لک را بگذارند تا ته نشين گردد آب بالاي آنرا بريزند وخشک نموده سوده بکار برند ونيز بدستور غسل آن در مقدمه مذکور شده ودر قراباذين کبير نيز ودواء اللک نسخ متعدده وسفوفات واقراص آن نيز ذکر يافته وبدانکه رنگ آن مخصوص با بريشم وپشم است بخلاف غير آن وليکن بايد ابريشم وپشم را اولا در مطبوخ آن با طرطير که صاف کرده باشد يک شب بآتش ملايم بجوشانند وطرطير بايد که پنج جزو وازلک صد جزو باشد وبدون طرطير تاثير ندارد ورنگ آن خوب نمي شود *

* فصل اللام مع النون *

* لنجيطس * بفتح لام وسكون نون وكسر جيم وسكون باء مثناة تحتانيه وضم طا وسين مهملتين لغت يوناني است ودرشام منسم نامند * ماهيت آن نباتي است ودو صنف ميباشد بستاني وصحرائي بستاني را برگ عريض تر از برگ کندنا ومنحني بطرف اسفل وسرخ برنگ خون وبيشتر برگهاي آن از بيخ آن ميرويد وکمتر بر ساق آن وساق آن بقدر دو شبر وبر سر آن گلي سياه شبيه ببنفشه ودر آن صورتي شبيه برنگ دهان باز کرده ودر جانب سر آن برگي مثلث الزاويه وبيخ آن شبيه بزردک منبت آن اماکن خشنه وجاهاي نمناک وصنف صحرائي را برگ مانند اسقولوقندريون واز آن خشن تر وتشريف آن بزرگتر * طبيعت آن گرم وخشک وخشکي آن زياده بر گرمي * افعال وخواص بستاني آن آشاميدن بيخ آن مدر بول مقدار شربت از درم آن يک مثقال واز طبيخ آن دو اوقيه وآشاميدن خشک صحرائي آن با شراب ويا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح والقروح ضماد تازهٔ صحرائي آن مانع زيادتي جراحات وباعث تنقيه والتيام آنها است

* فصل اللام مع الواو *

* لوبيا * بضم لام وسكون واو وکسر باء موحده وفتح ياء مثناة تحتانيه لغت هندي است وبيوناني سيلهون وبقبطي ماميرا

و در رومی لیمولن و بعربی لوبیا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا است و آنرا لوبیا و ثامر وان نیز گویند * ماهیت آن حبی است از
حبوب ما کوله مشهوره و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بنبات ماش کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر هر جا در
شود می پیچد و برگ آن از برگ نبات ماش بزرگتر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر
و دانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر و شبیه بگردهٔ حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانهٔ آن بعضی سفید
با نقطهٔ سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه و نیز تازهٔ نارس آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند
لذیذ میشود و رسیدهٔ آنرا بی غلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند و آب آن را تبدیل نمایند سفید میگردد و قوت آن
تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عادی نیایند
* طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید آن در اول گرم و
در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم و تر * افعال و خواص آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و ادرار پوست آن
زیاده از لب آن اعضاء الصدر و الغذاء و انفض نفاخ و بطی الهضم و مولد خلط خاصه سفید آن و ملین سینه و رئه و معین
برقی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قند و روغن
بادام و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکرراً نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه
و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش مصلح مضار مذکوره آن زنجبیل و خردل و آبکامه و زیره
و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سعتر و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی الجمله و مضر معده با بلغم است و مصلح آن بعد از
دارچینی و سکنجبین و آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با سلاقت بسیار مکرر آنکه نرم و بارک و خوب
طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره *
* لوز * بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بهندی اکال اله ذامند * ماهیت آن ثمری است بری و بستانی و
کوهی میباشد و هر واحد شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و رنگ
پوست آن مائل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن مستطیل و درخت بستانی
آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر میآورد و در مدتی میماند و ثمر آنرا سه پوست میباشد و در ایامی که سبز و زرد است از
نیا فته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چغالهٔ آن ترش و نارک و لذیذ خصوص با نمک و هر چند نارک تر و
خام تر باشد ترش تر و لذیذ تر میباشد پس میل به بستن مغز و پوست و خشکی مینماید و چون پوستهای آن خشک و صلب
گشتند تفه میکردند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازهٔ آن نارک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت
مغز آن بد زلال آن و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر سه بشر را میخورند و انواع حلویات از آن
ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوش و مانند گل بنفشه و گل سرخ که در داخل باشد و بید مشک و امثال اینها هر گاه
که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت و روغن آن بوی همان گل میباشد و از آن نقل و
حلویات میسازند و با همان قسم میخورند ما حصل هر چه که خواهند همه خوشبو و لذیذ و معطر میباشد و پوست بیرونی آن خشبی
و اول که نارک میباشد که بعد از خشک شدن اگر خود نخود و نابسودن باد امها با هم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب
سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبوضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نارک

میباشد که بدست شکسته وجدا میگردد که آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیفتر ولذیذتر و شیرین‌تر از نوع صلب آن و برعکس وجملی این نوع را پوست صلب تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیفتر از بستانی است وبهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است * طبیعت آن در اول گرم وتر و معتدل نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفتح و حافظ قوتها اعضاء الراس والصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات وجالی اعضای باطنی ومقوی باصره وملین طبع وحلق و موافق سینه وشیرهٔ آن باشکر جهت سرفه وخشونت سینه وحنجره و ربو وذات الجنب وحبس نفث الدم و با نصف آن زلال جهت قطع سرفه از مجربات وسنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند وبسرحد رماد یت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان وجلای آن اعضاء الغذاء والنفض ملین اعضای باطنی وبطن بسبب جلای که دارد وجهت قرحهٔ امعا ومثانه وزحیر حادث از رطوبت معده ومولد منی ومسکن حدت آن وحدت بول ومسمن بدن وبا شکر کثیر الغذاء وملین طبع ومفتح وبا انجیر نیز ملین وجهت قولنج نافع وبادام مقشور ثقیل بر معده وبطی النزول از آن وقشر سریع النزول تر از آن وبادام مربا در تعدیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر وبوداده آن مقوی معده وقابض ورافع ترهل وسستی آن ومقوی باه و زیاده کنندهٔ منی ولعق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر وسرفه وتحلیل ریاح خصوص ریاح کرده وثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان ومسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدن سگ دیوانه شربا وضمادا و شکوفهٔ آن محرک باه مردان وقاطع باه زنان المضار ثقیل وبطی الهضم در معده بار در طب ومضر احشا مصلح آن مصطکی ومهیج صفرا مصلح آن شکر وبادام متکرج وفاسد موجب کرب وسقوط اشتها وغثیان وغشی مصلح آن قی نمودن وربوب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی وسردی وبغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء مرطب دماغ وموافق تشنج یبسی و و مرسم وسرسام وذات الجنب ورافع سهر ومنوم شربا وتمریخا مکررا و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفهٔ خشک وتصفیهٔ آواز و قصبهٔ ریه وتلیین امعا ورفع ضرر ادویهٔ مسهله مطلقا وحبوب حاره شربا وچرب نمودن آنها بدان وبا آب گرم ولعبه واشیاء مناسبه نیز جهت زحیر ومغص وتلیین امعا ورفع قولنج وعسر البول واعانت بر اخراج حصاة خصوصا با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس ورفع خمیدگی پیران وغرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق موذی مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی وبرگ تازهٔ آن مسهل ومسقط گرم معده وخشک آن قابض ورافع اسهال است

* لوز مر * بضم میم وراء مهملهٔ مشدده بفارسی بادام تلخ نامند * ماهیت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ وبهترین آن نیز تازه بزرگ دانهٔ چرب آنست * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر آخر اول خشک ودر دوم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن محلل وجالی ودر تنقیه وازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر واکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت ربو وسرفه وورم سینه وریه نافع خصوصا با نشاسته وبا نعناع جهت وجع گرده وبا عسل جهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال وامراض کبد ویرقان وطحال وبا ماء العسل جهت قولنج وبا مبختج جهت عال کرده وتفتیت حصاة وادرار بول ورفع عسر آن ووجع رحم واغتسال سر بدان جهت خراز وقتل شپش وفرزجهٔ آن مدر حیض الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن با سرکه وبا شراب جهت زخمهای کهنه وساعیه وبثور

و طلاء او با زرنیخ جهت از اله ثالیل و جرب و حکه و شری و طلای آن جهت کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله و السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و با دام شیرین و خشخاش و بیخ آنرا ضماد جهت جمیع دردها مفید و ریشهٔ درخت آن گرم و خشک # افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ اطفال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت داء الثعلب و ارسطو گوید چون پنج درم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف * طبیعت آن در اول درم گرم و مائل برطوبت # افعال و خواص آن مسهل اخلاط لزجهٔ چسپنده و سود اویه و ریاح معده و با ادویه مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و ریگ گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و ادرار و انقلاب آن و اخراج حصاة و جنین و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه الزینة طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین و شقاق عارض از سرما و الجروح و القروح و طلاء آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و از نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نا مناسب صمغ عربی است و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل نفس است و نزد گرسنگی کاذب و باعث بطوء سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه و مصلح آن شکر و مغلث و لوزینه و لوز جبلی درخت آن هردو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه و گل آن مائل بسرخی و با عطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و بعض بسیار و غیر جلوزی است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک # افعال و خواص آن جهت تقویت معده و رفع رطوبات ردیه و امراض بارده آن قوی و اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از گل آن تا دو درم

* لوز البربر * بفتح دو باء موحده و رای مهمله ماهیه * ماهیت آن قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و رجوا نیب آن شعبها نکه بهتر آن برسمند * طبیعت آن گرم و خشک و بعضی روغن آنرا زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

* لوسیماخیوس * بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس بحشیش الذهبی و خوصه مصعر خوصه و لخوخ الماء و عود الربیع نیز و بهندی جوراو راج با گوهادر نامند # ماهیت آن نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن باریک و گرهدار و در هر گرهی برگها رسته شبیه ببرگ بید و طعم آن با اندک قبضی و گل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بی را رها و مستعمل برگ و عصارهٔ آن * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی گرم و خشک در دوم دانسته # افعال و خواص آن قاطع رعاف و نزف الدم و ضماد و فرزجهٔ برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و باحنا جهت دراز کردن موی و بخور آن گریزانندهٔ هوام و در دفع موش مجرب دانسته اند مضر ریه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال است *

* لوخیمانیطوس * بضم لام و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون مهمله و سکون واو و سین مهمله * ماهیت آن ابن تلمیذ و ابن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه

آن حاک صدف باشد مروارید خوب در آنجا می شود و هر چند سنگ لاخ تر باشد بهتر می شود و آنچه مشهور است که مروارید از آب باران نیسان است که در حین باریدن صدف ها بالای آب می آیند و دهن گشاده قطرات باران را در جوف میگیرند و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد و بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قوی تر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن سائیده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بد بوی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و کرده و مفتح سدد و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال دموی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط بآب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینة طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح و الجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و قروح و التیام دهنده آنها السموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملدوغه الخواص تعلیق آن مقوی دل و بر دهان نگاه داشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل موثر مضرت آن بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرک و دود بد رنگ و زبون میگردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میکرد اند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن بکبوتر و با مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن کرم میباشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن گرم میباشد و گفته اند در دو ظرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و بالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند و در ان آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که در ان سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهار ده روز و بعد برآورند حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج باویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است

* فصل اللام مع الهاء *

* لهولوقوغرا قیس * بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم لام و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله والف و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله * ماهیت آن شجر مصری است که از ان استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم میگردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف بی لذع و قابض دماغ و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است

* فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیة *

* لیثانولس * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه والف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله * ماهیت آن ما لیقی گفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریات نامند برای آنکه رایحهٔ همهٔ آنها شبیه بکندر است و از

انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه بر ازیانه و با اندک حلاوت و صنفی را اهل اندلس بزبطور و بعضی اشتر
و بعضی عسالیج نامند آنرا جهت آنکه عسالیج در خامی و تازگی در ایام ربیع میخورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی
بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و تخم آن همه دراز و شبیه بکندر و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و تخم
آن مانند تخم رازیانه است و جالینوس در ساپعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم
*طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین عصارهٔ نبات و تخم آن با عسل جالی ظلمت
بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن نوعی را که بروفس
و سانیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت مغص و ادرار بول و حیض و بدستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل
و شراب جهت ارجاع سینه و یرقان الاورام و البثور ضماد آن محلل اورام حارهٔ عارض در مقعده و بول سیر برآمده
و اورام حمرة النضج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف ان و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل
حابس خون جراحات و قروح و مجفف و مندمل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم
با سرکه جهت نهش هوام و با زیت مدر عرق است

* لیف * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا لغت عربی است * ماهیت آن غشاوه و پرده است بافته شده از خیوط
و تارهای خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها میباشد و بهترین آن لیف
نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است *طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک
*افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی اعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جانی بیاض رقیق
و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کنندهٔ لثه و دندان و پاک کنندهٔ چرک و سفید کنندهٔ آن و فرش و لباس آن
جهت استسقا و ترهل و سستی و اورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و حزاز و آشامیدن آن جهت
تفتیت و اخراج حصاة و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است

* لیف البحر * ماهیت آن نبتی است شبیه بسعد و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه
ببرگ سرمش و خشنی و بیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در بافته پیچیده مدور شبیه بکوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی
و با خشونت که گویا پشمی است مدور گردیده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل میاندازد * طبیعت آن در دوم
گرم و خشک * افعال و خواص آن شدید الیبس و جالی اعضاء العین و الفم محرق آن بهترین ادویهٔ چشم و دهان
است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور
آن جهت قروح خبیثه و بدستور گوبیدهٔ خشک آن

* لیفیه * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است * ماهیت آن گیاهی است
سرخ رنگ خاردار ثمر آن بشکل خیار کوچکی و خاردار و دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و نافع حمیات و دوم قتال و غیر قتال آن نائب
مناب قثاء الحمار است در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم آن کشنده است *

* لیمو * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو * ماهیت آن معروف و از انواع است از ترش و شیرین و مخلوط
و نیز از آن اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق آن این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن

ببرگ اسقولوقندريون وتخم آن مثلث شكل وبرصا وبستاني ميباشد برى آن گرم تراز بستاني * افعال وخواص آن آشاميدن برگ خشك آن وضماد بوست آن با سركه جهت جرب مجرب وجميع اجزاى آن جهت التيام زخمها مفيد است *

* لوف * بضم لام وسكون واو وفا لغت عربي است وبفارسي فيل گوش وبفرنگي كوتكلوس وسربن طين لپزنا مند بمعني شپيه بمار * ماهيت آن نباتي است وسه قسم ميباشد قسم اول لوف الكبير يعني بزرگ وآنرا لوف الارنط ولوف الحيه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق وبيونانى دراقيون ودراقيطن نامند بمعني لوف الحيه * ماهيت آن ساق آن سطبر وشاخهاى آن مانند عصا ورنك ظاهر آن مرقش يعني مانند مار ابلق وبرگ آن شبيه ببرگ لبلاب كبير وبنفش وبا رنگهاى مختلف وثمر آن مانند خوشه ودر ابتدا سفيد وبعد رسيدن زرد وبيخ آن مانند بلبوس ومنبت آن مكانهاى نمناك وسايه دار * طبيعت آن در آخر دوم گرم وخشك وبا جوهر ارضي * افعال وخواص آن ملطف ومخرج ومقطع اخلاط غليظهٔ لزجه ومفتح سدد وبغايت جالى اعضاء العين قطور عصارهٔ آن رافع بياض عين حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زيتون مدر بول ورافع عسر آن ودافع حصاة اعضاء الصدر والنفض آشاميدن لوف كبير جهت عسر نفس وتنفس الانتصاب وربو كهنه وبا عسل وبا شراب محرك باه وبا سركه مسقط جنين وحمول آن مخرج جنين وبوئيدن گل آن نيز مخرج جنين وآشاميدن سى عدد از دانهٔ آن با سركه جهت اسقاط جنين ومشيمه بعد دل محمد بن احمد گفته كه چون بيخ لوف را خشك كرده كوفته بيخته با آرد كندم وروغن كنجد وناطف خمير نمايند وخمير مايهٔ نان نمايند وهر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمايند در رفع بواسير ظاهره وباطنى مجرب الخ بندهٔ ضماد بيخ آن با عسل جهت كلف وبهق ونمش وبرص وبا شراب جهت شقاق عارض از سرما مفيد الجروح والقروح ضماد آن بهترين ادويهٔ سرطان ونواصير الانف وتنقيهٔ جراحات متعفنه وزخمهاى تازه است خصوصا برگ وثمر آن وازان شيافات ميسازند براى نواصير وچون داخل قروح حيوانات نمايند فاسد گردانند وضماد پختهٔ آن رافع شقاق مزمن وآثار قروح طرد الهوام ماليدن آب ريشهٔ آن بر بدن گريزانندهٔ هوام است خصوصا افعى مضر جگر ومولد خلط غليظ مصلح آن صمغ عربى مقدار شربت آن يك درم بدل آن افسنتين قسم ثانى لوف را لوف الجعد وفيل گوش وبيونانى اريسارون ولادن وببربريه الوقى واهل اندلس صاره وبفرنگى اريسارم نامند * ماهيت آن مانند لوف صغير است وبرگ آن از برگ قسم اول كوچكتر وبا الوان مختلفه وساق آن بقدر شبرى وبنفش وثمر آن مانند قسم اول وبيخ آن نيز * طبيعت آن در گرمى كمتر از قسم اول ودر خشكى ازان زياده * افعال وخواص آن بيخ آن قويترين اجزاى آن ومقطع قوى وجهت امراض مذكوره وتنقيهٔ آن وضماد آن با سركهن كا وجهت نقرس ودر ساير افعال مانند لوف كبير است وچون بيخ تازهٔ آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد نيز بدل ان جهت استعمال دانهٔ بواسير مؤثر وحمول آن بخرقهٔ آلوده جهت بواسير باطن وچون بيخ آنرا پارچه پارچه نموده در شراب دك سه روز بخسانند پس هر مقدار كه ممكن باشد در مقعده نگاه دارند جهت بواسير عجيب النفع وبخور بيخ آن نيز جهت بواسير نافع است وقسم ثالث لوف را لوف الصغير نامند وبيونانى اريصارون واهل مصر دبرة ودبسقوريدس درنالنه ودراقيطون نامند وبيونانى فيل گوش نامند بمعنى اذن الفيل * ماهيت آن در وصف ميباشد صنفى كوچكتر از ديگرى صنف اول را برگ وشاخ آن شبيه بقسم كبير وثمر آن در طرف ساق آن شبيه بخوشه ودر ابتدا سفيد وبعد از پخته شدن زرد زعفرانى وطعم آن باحدت كه زبان را بگزد وبيخ آن مايل باستداره شبيه به بيخ بلبوس ولوفا وبوستان آن مخصوص اماكن رطبه وجالينوس گفته برگ وبيخ آن شبيه بنوع دوم است وازان تند تر وبليغ تر

اند ثالث بروم وبزرگ آن کوچکتر از بزرگ نارنج وثمر آن بقدر بیضهٔ مرغ وبسیار بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ قازی ومدوّر وایک طولانی
وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ شاداب آنست که پوست آن نازک باشد وبهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آن وپوست آن نیز در
تقویت قریب بپوست نارنج است واز ان ضعیفتر * **طبیعت آن** در دوم سرد ودر اول خشک وتر نیز گفته اند * **افعال و
خواص آن** ملطف وجالی وقاطع اخلاط لزجهٔ غلیظه اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت درد سر حار ودوار حادث از
ابخرهٔ اخلاط غلیظه وتسکین خمار واورام حارهٔ حلق وخفقان سوداوی وغلیان خون وصفرا والتهاب معده وقی صفراوی و
غثیان وتقلب طعام وبرگشتن آن وجهت جذب مواد حارهٔ جگر ومعده وتقویت معده وجگر حارالحمی جهت تپهای صفراویه و
دمویه وعفونت خون وغب خالص وغیرخالص نافع المضار مضر عصب وصاحب سرفه وبارد المزاج واکثار آن در خلای معده
مضعف امعا ومورث مغص مصلح آن شکر وعسل وچون لیمو را ببرند وگرم کرده طرف بریدهٔ آنرا بر پیشانی صدغین مکرر بمالند
صداع حار را تسکین دهد الاورام والبثور جهت بثور وشری وحصف وبثها نی جالی بشره وزائل کنندهٔ وساخ السموم دافع
سموم هوام وادویهٔ قتاله ودر اکثر امور قائم مقام سرکه وآب اترج وازجهت امراض صفراویه بهترین ازان واز شراب آن دوائی
نیست وشراب آن در اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل وعسل آن مائل بخشکی وانطاکی سادهٔ شکری آنرا در دوم سرد ودر
اول تر دانسته ومرکب آن بحسب ترکیب **طبیعت آن** نیز مختلف وبهترین سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال رسیدهٔ
بالیدهٔ شاداب با شکر سفید وبا قند سفید مکرر وبا عسل جید صافی مرتب نموده باشند وصادق الحموضت واز ساختن آن یکسال
زیاده نگذشته ومعتدل القوام ونسوخته باشد واگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند وبران آب لیمو بفشارند آن مقدار که
آنرا تر گردانند ویک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش ونیکو گرداند داخل نموده بقوام
آورند بهتر است * **افعال وخواص آن** جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها از برای قلاع دهان
وبستگی زبان وتصفیهٔ آواز وسینه وجهت سرفهٔ گرم وخفقان حار وقمع صفرا ودفع غلیان خون وحمیات صفراویه ومرکبه و
دائره به تخصیص وقطع وقلع اخلاط محترقه وسوداویه وغلیظهٔ لزجه وابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع وجالی اخلاط آن
است وقاطع هر خلط ومادهٔ غلیظ ولزج وچون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و
بعد از ان غسل میدهد بدن را از انچه دران مانده از بقیهٔ دوای مسهل وکسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید صحت اورا
واز برای جمیع امراض اطفال نافع ودر رفع مضرت سموم وحمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منعنع آن و
بالجمله نفع بسیار دارد ودر قرابادین کبیر بتفصیل واقسام از سفرجلی وترنجبینی وشیرخشتی ومرکب آن وقرص آن ومربا و
مخلل آن ذکر یافت وچون جواهر را با آب لیمو بسایند وبخیسانند مدت چهل یوم ودرین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند
حل گردانند ودستور حل آن مانند لولو است در آب اترج ومذکور شد وتخم آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک ودر تفریح و
تریاقیت ودفع سموم مانند حب اترج است ومستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب وخائیدن آن رافع
ضرسی دندان عارض از ترشی آن وچون لیمو را بتمامه خشک نمایند وبا وزن آن شکر بسایند وبخورند جهت منع صعود ابخره و
تفتیح سدد بیعدیل ونمک پروردهٔ آن مقوی معده وباعث خوشبوئی دهان وآروغ وبرگ آن در تفریح ضعیف تر از برگ اترج وطلای
سائیدهٔ آن با اندک قرنفل ودارچینی رافع صداع وبیدارچینی نیز ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما
مضر عصب نیست وانچه پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج ویا نارنج ولیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیف تر ازان است

* باب بیست وچهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها میم است * فصل المیم مع الالف

* ماء * بفتح میم والف ممدوده بفارسی آب وبهندی پانی وبانکلشی واتر نامند * ماهیت آن معروف وآن جسم رطب سیال ورکنی از ارکان عنصری واز عناصر اربعهٔ بسیطه واجزای مولدات ثلثهٔ طبیعیه وصناعیه است وبتنهائی بسبب بساطت صلاحیت وقابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق ومبدرق اغذیهٔ نباتیه وحیوانیه ونفوذ فرمایندهٔ اخلاط است در عروق ضیقهٔ شعریه واعماق بدن ونیز مرطب بدن ومفرح ارواح خصوص روح حیوانی ودر تلوهوا است ودرین امر وسکن التهاب وحدت وکاسر حدت حرارت معده وکبد حار وغاسل اخلاط غلیظهٔ لزجه وملین ورقیق کنندهٔ آنها است وقابل دفع کرداننده ومعین بر دفع آنها ونیز معین برهضم ونضج وجذب ودفع استحاله وتاثیر فعل وانفعال اغذیه وادویه است وبالجمله فعل وکار طبیعت وصناعت چه در ادویه واغذیه وچه در زراعت وحرث وغرس وسائر صناعت تمامی بی مداخلت واعانت آن تمام نمی شود ووجود آنها منوط بدان ونص من الماء کل شیء حی اشارة بدان است وچون این امور بالاجمال دانسته شد وجوه آنها باعتبار خفت وثقل وصفا وکدورت وسرعت نفوذ وانحدار بطوء آن وتقویت هاضمه وضعف آن مختلف میباشد وانواع میاه منحصراند در آب باران وآب چشمها وکاریزها وآب چاهها که اخذ از برف ویخ وبخار سد دیگر میاه منحصراند در ماء جاری وراکد وماء الامطار وماء جاری مانند آب نهرها ودر حکم اینها است ماء الامطار وماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشد وبر آید وماء راکد مانند آب غدیرها وکودالها وامثال اینها ودر حکم اینها است ماء البئر یعنی آب چاه وقناة یعنی کاریز پس هر آبیکه در لطافت وخفت وصفا وسرعت نفوذ وانحدار وغیرها از صفات مذکوره برهمه مزیت داشته باشد آن بهتر است وآن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است وبعضی گفته اند در آن نیز قوت قبض است ونا نچه شیخ الرئیس در منفعت اسهال گفته واجب است که بوده باشد آب ادشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است موافق کرده میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت وخفت وصفا ونفوذ وسرعت انحدار وعدم توقف در معده که باعث بلت ورخاوت وسستی آن والیاف آن وتلیین واسهال ونفع وترا قرار گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود ولهذا اکثر با قوت قابضه است ولیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید ومضر سینه وآواز است ودرابدان وکسانیکه عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل وزکام وسرفه وغیرها است ولهذا چون در مخارج نگاه دارند زود در آن کرم تکون مییابد وتدبیر واصلاح آن جوش نمودن ویا سنکتاب ویا آهن تاب کردن آنست وبهترین آن آب باران صیفی وربیعی است وبعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب وصعود ابخرهٔ کثیره بلکه لطیفه وآن بحسب اراضی وبلدان مختلف میباشد ویک حکم در همه جاری نمیتوان نمود وقریب بآب باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع وانبیق ویا بعنوان ترشح از خم وسبو بود کوزه مشتاخل اسام ویا سنگ رشوا است که آب منقطر منتشر آنها را جمع نمود ونما شامند وازفرنگ سنگی رشح مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مثقال آب در آن گنجایش دارد می آرند وآب شور دریا را صاف را که در آن ریزند ومکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر شربت را ریزند آب خالص مقطر میشود وشکر در جوف آن میماند وتا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند وآب خالص تقطیر یابد وجهازات وکشتیهای آن سنگها نگاه میدارند که عند الضرورت تمام آب شیرین آب شور را بتقطیر شیرین نموده بیاشامند ویا بطریق عرق وبعد از آن در لطافت وجودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم ورائحه است که خاک زمین

آنها خالص طیب ویا ممزوج بسنگ ریزهٔ سرخ ویا سنگ لاخ وبالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی برآنها بوزد واشعهٔ آفتاب و
کواکب برآنها بتابد وابخره وادخنهٔ آنها بتحلیل رود ودرآنها محتقن نمانند وبسبب جریان وحرکت وتموج هوا زیاده تلطیف
وتصفیه یابند وهرچشمهٔ که آب آن ازبلندی مانند بالای کوه ویا دامنهٔ کوه بزیر ریزد وباوصاف مذکوره باشد بهتر است وبعد
ازان میاه الانهار الجاریة یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور وبلند باشد که بسرعت جاری وخاک آنها طیب
باشد ویا برسنگی ویا سنگ ریزهٔ سرخ گذرد وبالای آنها مکشوف بود که باد شمال برآنها وزد وشیرین صاف شفاف عمیق باشند
وازمغرب وجنوب بطرف مشرق وشمال روند وگفته اند درآب نیل این همه اوصاف موجود است واگر گل رباشد بسبب مرور
وشدت جریان برزمین رملی ممزوج بخاک طیب چون درظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد وصافی آن دردی
قیا شد که مرتبهٔ دیگر ازان جدا وته نشین گردد نیزخوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون وسیحون ودجله و
فرات وامثال اینها ودرآب گرن ورکنی وسوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود وهرآب جاری که متصف بدین صفات نباشد
ویا طعمی ورائحهٔ کریهه بران غالب باشد زبون وبعد ازینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع
عمیق طیب التربة صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد وباد شمال برآنها بوزد آنها را متموج و
متحرک دارد واطراف آنها خالی از اشجار ونباتات وانچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک وگودالها
همه ردی وثقیل وموجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد ونیز درحکم آب ایستاده است آب گداخته یخ وبرف واین هرچند
لطیف است ولیکن مضر عصب واحشا است وباعث تحریک نزله وسرفه وهمچنین آب حوضها وآب انبارها وبرکها نیز همه ردی
وثقیل نفاخ وموجب امراض ردیه اند بتخصیص که درانها علق وکرمها وطحلب تکون شده وغلیظ وطعم ورائحهٔ آنها
متغیر باشد وبالای آنها غیر مکشوف وازانها درردائت زیاده ماء الاجام والبطایح است یعنی آب نیزارها وبرنج زارها
وآبهای جاری تحت اشجار ردیهٔ سمیه ویا برزمینهای ردی کثیف ویا تلخ وشور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند
ضعف معده وکبد وهضم وقلت اشتها وعفونت اخلاط وسدد وسوء استمراء غذا وسوء القنیه واستسقا وطحال ویرقان وزلق
الامعا وبواسیر ودوالی واورام رخوه وزردی رنگ رخسار وثقل بدن وقروح احشا وحمی ربع وعرق مدنی وقروح
ساق پا ولاغری آن وحکه وجرب وقوبا وجنون ونزول آب وامثال اینها خصوصا در زمستان وعلاوه آنها درزنان باعث
عسر حمل وانتفاخ جنین ومتولد شدن آن متورم وحصول رجا یعنی حمل کاذب ورحم ودر اطفال ادره وامثال آن از
امراض ردیه واما آب گل رمولد سده وسنگ گرده ومثانه ومفسد غذا است ودرحکم ماء راکد است ماء الابار والقناة یعنی
آب چاه وکاریز که ثقیل ونفاخ وبطئ الانحدار اند وازآب غدیرهای وسیع طیب صافی باوصاف مذکوره ثقیل تر وبهترین
اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال ومغرب باشد وآب آنها شیرین وصافی وشفاف
وسبک بود همیشه ازان آب بسیار میکشیده باشند وقنواتی که سرچشمهٔ آنها بعید وبلند وآب آنها بسیار شیرین وصافی وسبک
وبسرعت جاری باشد وانچه ازینها بدین اوصاف نباشد ویا متغیر الطعم والرایحه ومائل بتلخی وشوری وعفونت باشد
ویا مدتی محتقن ومحبوس وضائع وباد برمانده باشد همه زبون ومحدث اکثر امراض مذکوره اند وعلامت خفت ولطافت
آب را وصاف وافعال مذکوره است از شیرینی وصفا وسرعت انحدار واعانت برهضم وتقویت اشتها وخفت وسبکی بدن
وعدم نفخ وقراقر وثقل وغیرها وعلامت دیگر سرعت قبول حر وبرد از سخن وسرد شدن است یعنی انچه زودتر گرم

و یا سرد کرده داخلتر والطف است از آنچه در ظروف دیگر و علامت دیگر آنست که دو قطعهٔ پنبه و یا کرباس و یا خاک طینی را که بوزن
مساوی باشند در دو مقدار از دو آب که معرفت خفت ولطافت و ثقل وکثافت آنها مطلوب باشد که سرد و در مقدار نیز
مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است # طبیعت آن
مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در ترطیب چیزی بدان نمیرسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد
بنحویکه ازین حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود # افعال و خواص آن و منافع و مضار آنکه بوقت و حد لائق و ضرور
بنوشند منافع است که در حد ذکر یافت والا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشاء و کبد و فساد رنگ و خضاب بدن
و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهبیج اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها
است مثلا اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بعد آن و یا بعد از ریاضت و حرکات
عنیفهٔ شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا استاده و یا کمر بسته و یا بر پشت افتاده و امثال
اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و محرور المزاجان
قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ و یا علم مراعات شرائط مذکوره این همه ضرر نیست اگر مبالغه در
اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و بمکیدن آب نیز بیاشامند بلکه اندک اندک اولا بسه دفعه بسه
نفس و اما غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و مداومت [illegible] باعث تکون مواد
فجهٔ غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث اکله و آشامیدن ماء بارد معتدل [illegible] از موافق ترین
آبها است برای اصحا و منبه اشتها و مستحکم کنندهٔ الیاف معده اما مضر عصب و اعصاب و اورام احشا است و اکثر سرد
خصوصا آب یخ و یا برف و یا آبیکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند یا زهدار و آب تگرگ است و هر چند آب سرد محرور
المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار و دماغ حار است ولیکن عموما
مطفی حرارت غریزی و مضعف عصب و مضر صاحبان مد و صداع بارد سینه و احشای معده و باعث تحریک نزلات
و صداع و استسقا و استرخا و رعشه و خدر و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصا که اکثار در آن کرده شود و مداومت
بران نمایند و آب شوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع و مضار و مصلح آن
و جوارشات مدره و امثال اینها است ماء گل موافق اصحاب بطن یعنی اسهال ولیکن مسدد و مصلح آن آشامیدن ملینات
است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و شوصه و ورم حلق و قروح حنجره و ریه و نواح صدر و اسهال
معده و رفع تشنگی سوداوی و بلغم شور و تنقیهٔ معده و تحریک دوای مسهل و اذابهٔ بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین
اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار و مداومت بران مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مؤدی بدق و لاغری بدن است مصلح آن
اشیای قابضهٔ بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوص در ابتدا و اما آب نیم گرم ملین طبع و مغثی
و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و صرع
و تنقیهٔ معده و تحریک دوای مسهل را اعانت بر اسهال و قی و اذابهٔ بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن
ناشتا عامل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معدهٔ ضعیف و احشا و مسکن خارش بدن است
و ماء مهری برای مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را بایکرطل عسل که جوشانیده باشند آن بمانند و عمل دیگر آنست که در

یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگور را ریزند وطبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس درخم متخلخل ویا سنگ متخلخل المنافذ ریزند ویا آنچه از آن مترشح گردد در کوزهٔ ضیقة المنافذ کنند وبنوشند نوعی دیگر آنست که بگیرند نشارهٔ چوب گز وآهن در آب نید و در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در گرما مصلح آبهای ردی فاسد و گدر ناصاف و مروق نمودن آنست ویا مقطر کردن بطریق عرق ویا در خم وسبو ویا سنگ متخلخل وطریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند ومتصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از آن نشیب باشد نیز گذارند وفتیلهٔ یا رچهٔ کرپاس نظیف را تر نموده یک سر آنرا در ظرف آب سرد یگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد وطریق تعریق آن ویا آب شور آن ویا آب تلخ ویا آسن یعنی متغیر الطعم والرائحه ویا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند وعرق کشند یکمرتبه ویا دو مرتبه وچون چند دانهٔ بادام را کوبیده در آب گل رشیره کشیده بگذارند صافی میگردد وایضا چون قلیلی آهک خالص صافی ویا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگرداند وهمچنین چون چند دانهٔ نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند وبگذارند صاف میگردد ودا خل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن ویا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان وآب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است ونیز مصلح آن سیر وپیاز وتصفیهٔ آن بشب ویا بطریق مذکوره است ونیز مصلح هر آب ردی ونزد تغیر آب بآبی دیگر سیر وپیاز وسرکه وکاهو همه با هر کدام که باشد خوردن ودا خل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی وبعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است ونیز جوش نمودن وآهن داغ کردن وبا ممزوج نمودن ربوب حامضه وسرکه وسکنجبین است ودر اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد ویا تدابیر مذکوره است

* ماء البحر * بفتح باء موحده وسکون حاء مهمله وراء مهمله یعنی آب دریای شور * طبیعت آن گرم وخشک وزعاق یعنی تلخ وشور وتند * افعال وخواص آن جالی ومحلل وجاذب وملین ومسهل بلغم وصفرا ونا شف رطوبات ومفسد خون ومولد حکه وجرب ونطول گرم کردهٔ آن جهت وجع اعصاب وشقاق عارض از سرما وحکه وجرب وقوبا واغتسال سراقرع بدان با مداومت باعث شفای آن وجلوس در آن جهت لسع هوام وامراض بارده واستسقا المضار معده رامضر وموجب حبس طبیعت وسحج وقرحهٔ امعا وحرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ ومرق ماهی واغذیهٔ رطبه دسمه وصمغ عربی وگل ارمنی بروغن بادام والعبهٔ مناسبه رطبه حروسویق جو بوداده در آن حل نمودن وبعد تصفیه آشامیدن و اند اختن خرنوب وحب الآس وزعرور در آن *

* ماء الجمه * بضم جیم وفتح میم مشدده وها * ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند وچین آورند وگویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است وگفته اند دو مثقال آنرا این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یکروز با صلاح آورد وجهت گسختن عروق ورض عصب ونیز طلا ومضمضهٔ آن جهت جوشش لثه وطلای آن جهت رفع آثار وقروح وحکه وجرب بسرعت مجرب این مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ بر میآورند وآن ماء الجمه وهمان خاصیت دارد وباطراف میبرند *

* ماء الحماة * بفتح حاء مهمله ومیم والف وتاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی وزاجی وشبی وکبریتی ونوشادری وامثال

اینها * طبیعت مجموعهٔ اینها مائل بگرمی وخشکی * افعال وخواص آن محلل قوی وقابض ومانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قی وماء الشبی جهت نفث الدم وسیلان بواسیر وفصول طمث وغیرها نافع واکثار آنها بغایت مضر وموجب ثوران حمی در ابدان مستعده ودر سائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات ونیز مانند مصلح ماء الحدید است *

ماء الرماد

* ماء الرماد * بفتح راء مهمله ومیم والف ودال مهمله * ماهیت آن آبی است که خاکستر را در آن اندازند چند مرتبه وجوش دهند وصاف نمایند * طبیعت آن گرم وخشک وباصل آنچه آن خاکستر از آن است راجع وآنچه از چوبهای اشجار حاره است گرم وتر والّا خشک * افعال وخواص آن جالی ومجفف ومحرق ومعفن وقالع اوساخ ودرین امر بهتر از صابون وآشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن بواطن وجالی تصفیهٔ رئه ومعده از لزوجات وحابس قی وغثیان واسهال مصلح خشونت آن روغن بادام ونیم اوقیهٔ آن جهت خون منجمد در شکم ودفع سمیت لسع رتیلا ونطول آن جهت فالج ودرد عصب واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وطلا وتقطیر آن بر زخمها جالی وقاطع واکال گوشت زائد ومجفف آنها است *

ماء الزفتی والقیری

* ماء الزفتی والقیری * بکسر زاء معجمه وسکون فا وکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء منسوب وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر را ویاء نسبت آبی است که در معدن زفت وقیر بهم میرسد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن مفتح سدد ومسخن بدن ومسرخ کنندهٔ رنگ رخساره ومورث قرحهٔ امعا وامراض حاره مصلح آن اغذیهٔ رطبهٔ دسمه وآشامیدن صمغ عربی وگل ارمنی با لعابها وروغن بادام وبا ادویهٔ مناسبه *

ماء الکبریتی

* ماء الکبریتی * یعنی آبیکه از معدن وزمین کبریتی برآید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن ومجفف وجلوس واغتسال بدان جهت امراض سوداویهٔ ردیه مانند جرب وتوبا وبهق ونقشر جلد واوجاع مفاصل بارده وتعقد عصب وشخوص ورباح بارده وجراحات کردن سباع وسعفه وقروح یعنی آبله ودرد کمر ورحم وزانو وسیلان اینها مانع انتشار مضعف باصره ومعده واعضا ومسخن جگر مصلح آن اغراق دسمه واشربهٔ باردهٔ رطبه *

ماء المر

* ماء المر * بضم میم وراء مشدده یعنی آب تلخ * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلاغم ومفتح سدد مضر محرورین ومفسد خون مصلح آن اشیای دسمه وجلاب ممزوج با آب وعسل وشکر وسیر مطبوخ وماء الحمص قبل از آن وقبل از هر آب مشتبه است والجوشانیدن ویا مقطر نمودن آن است

ماء المعادن

* ماء المعادن یعنی آبیکه از معادن فلزات برآید مانند معدن مس وآهن وسرب وطلی وامثال اینها * طبیعت اینها قریب بطبیعت آن فلزات است * افعال وخواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآید ویا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج وخوشش دهان وورم لهاة ودرد گوش وتقویت اعضای ضعیفه بمضمضه وتقطیر واغتسال بدان نافع مضر بواطن وآشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است وماء الحدید نیز خواه از معدن آن برآید ویا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال واستسقا وتقویت اشتها وتقویت باه واکثر امراض بارده نافع واغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره وماء الکبریت * ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی برآید ویا آنکه سرب وقلعی گداخته ویا تفته در آن اندازند مولد قولنج واحتباس بول ودرد سر آشامیدن زیاده از آب قلعی است * ماء الذهب والفضة بدستور جهت تقویت دل ودماغ ومعده وکبد وباه وما الحدید وخفقان واعادت قوت نافع ومسک بطن وبالجمله ماء المعادن مورث عسر بول است *

ماء الملح

* ماء الملح * بکسر میم وسکون لام وحاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن برآید ویا نمک در آن اندازند یا از چاهها و

چشمهای شوریزآین * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ومضار آن قریب بماء البحر است ومنکور شد و آن مسهل است اولا وبعد از مدا ومت قابض است بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیرینیها وچربیها ومخلوط نمودن آرد جو نبوداده وبیخ وخاک خالص طیب است *

ماء التون * بضم تاء مثناة فوقانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است وبعربی ماء النون بنون بجای تا نامند * **ماهیت آن** آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند * **طبیعت آن** گرم وخشک * **افعال وخواص آن** مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنهٔ دهان واحتقان بدان جهت قطع واخراج اخلاط غلیظه ووجع ورک وعرق النسا وقروح امعا وتنقیهٔ جراحات کهنه وتجفیف آنها نافع وبالجمله مصلح هر آبیکه عطش بسیار آورد آشامیدن دوغ ترش وشیرهٔ تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند وممزوج نمودن سرکه با آب وربوب حامضه ونگاهداشتن آلوبخارائی در دهان وانار در ان است اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع وآب گرم مضر ایشان وماء البحر جهت صداع بارد وماء النحاس جهت قروح دهان وگوش مضمضة وقطورا آلات المفاصل ماء البحر وکبریتی اغتسال واستحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه وفالج وخدر وامثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر والنفس والغذاء والنفض آب بسیار سرد مضر سینه وقصبهٔ ریه وسرفه وآب ناتر جهت اورام حلق ولهاة وسینه وماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع وبطول آب دریا جهت اورام ثدی وماء الشب جهت نفس الدم وماء الحدید جهت تقویت معده وامراض طحال وگرده وقولنج وماء النحاس قریب بدان وجهت گرده وقولنج نافع وآب بسیار سرد مضر اصحاب سدد وباه وحابس بطن ومسکن حرکات منی وماء البحر ومانند آن از آبهای شور مضر معده ومسهل اولا وبعد از مداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده وگرفتن بخار آب دریا جهت استسقا وآب بورقی منا سب حال معدهٔ رطبهٔ در بعضی اوقات بسبب نشف رطوبات آن وماء الشب مانع قی وماء الحماة قابض بطن وماء الکبریتی جهت اورام کبد وطحال واوجاع آنها واحتقان آب دریا جهت مغص وهیضهٔ محتبس واشامیدن آن مسهل وکاه باعث لذع میگردد وآشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست وآب شبی جهت منع اسقاط وادرار حیض وآب کبریتی جهت اوجاع رحم وماء معدنی باعث عسر البول وحبض وولادت واکثر آنها باعث اطلاق بطن وبعض آنها مجفف مانند شبی وحابس بطن ومحدث قولنج وماء الکدر محدث سنگ کرده ومثانه وآب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی وطینی وراکد بدبو همه محدث حمیات غلیظه وربع الدم السموم آب دریا جلوس در ان جهت لسع افعی وسائر هوام قتاله نافع الجروح والقروح ماء القیری جهت قروح مضر وماء البحر جهت حکه وجرب وقوبا وقروح وبدستور آب کبریتی استحمام بدان وجهت بهق وبرص نیز مفید الاورام والبثور آب کبریت جهت اورام مفاصل وتحلیل صلابات وثآلیل آویخته الزینة آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از نفرح وقاتل قمل ومحلل خون منجمد تحت جلد وماء الاصول وماء البزور وماء الجبن وماء الخیار وماء الخلاف وماء الشعیر وماء القراطن که عبارت از ماء العسل است وماء القرع وماء الکافور وماء لسان الحمل وماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد وماء الورد وماء الهند بابعضی آنها در مقدمهٔ کتاب وبعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت وبتفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ماء القداح * بفتح قاف ودال والف وحاء مهملتین * **ماهیت آن** مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشنده

مشهور بعرق بهار * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و محلل اعضاء الراس و البدن و جهت صداع بارد و کزاز و سائر امراض بارده و نزلات و انعاش النفس و ازالهٔ خفقان بارد و تفتیح سدهٔ مصفاة و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض باردهٔ راس و تشنج حاصل در عضل محرک سر و کردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال و رطوبی چون ناشتا بیاشامند

* مارکیاه * بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی است قریب بیک و نیم ذرع و برگ آن شبیه ببرگ بید و گل آن زرد و رتبهٔ آن شبیه بسر مار منبت آن حریم آذربایجان * افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و شرط میدانند که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای نان نطیر نخورند و احتراز از درد از منی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که احمق بن باشد و الله اعلم

* مارکیوا * بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و تارکیورا نیز نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بدرخت تابقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار و صاحب شکن و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل شب بوی و ثمر آن در میان برگها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانهٔ سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل اماء است و آنچه از حبوب ما ننده کرسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کنندهٔ بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای حاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجهٔ آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب مترندهٔ موی آشامیدن دانهٔ آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است

* مارماهیج * بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آنرا انکلیس نامند * ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یک ذرع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنباله خطها شبیه باره و بعضا ریز میباشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمیآید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن گوشت آنرا مقوی باه میدانند و زائل کنندهٔ ریاح و سرد یهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه پختن آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر بریان مطبوخ آن است

* مازریون * بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون یونانی خامالانامند * ماهیت آن برگ درختی است شبیه بدرخت سماق و سه قسم میباشد قسمی را برگ سفید و بزرگ و نازک و این را شجیص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و تخم آن را ابنا رسی هفت برگ و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است ولیکن چون این نیز خالی از غائله نیست و در قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بکیرند و در شبانه روز در سرکه بخیسانند و در سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید مدبر و افتیمون و پوست هلیلهٔ زرد و گل سرخ و رب السوس و زیرهٔ کرمانی و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر و بلغم ایرسا و تربد و انجاس و اسارون و عصارهٔ غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرمکی صافی

وسکبینج و نمک هندی و هلیلهٔ زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه
و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه
آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت
شنید امید از حیات خود منقطع کرده نیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بگرسنگی نمیرم
اطبا گفتند تو بهرچه میل داری بخور که بعد از ان هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه
خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها میگردند و چیزهای خوردنی و حلاوی میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقا
اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملهمهٔ او میل بآن کرد از ان ملخ پخته قدری صالح خریده تناول
نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این
مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از ان بالکلیه از ان مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نمیتوانست شناخت چون
این خبر با طبائی که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه بر داشته بودند رسید حیرت
ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از ان اطبای که حدت او نسبت بسائر طبیبان دیگر زیاده و قوی
بود بائع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و دران زمین چه گیاه بود گفت من
این ملخ را از جائی صید کردم که دران موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود
پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از ان فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه
چون قوت اسهال آن بسیار قوی‌تر است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها از مازریون بشخصی دهند محتمل که آن اسهال آرد که
حبس آن ممکن نباشد و بنابر خطری و غایلهٔ که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات
امتزاج نموده استعمال می نمایند و آنجا دو طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و
باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از ان این عمل بی خطر و غایله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی
مر طبیعت را * طبیعت آن در آخر سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص آن جالی و منقی و مقشر
و بسیار حریف تند اعضاء الراس مضمضه بطبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچهٔ از برگ آن فلفل سوده
مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفض مسهل ماء اصفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای
زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده نافع خصوصا برگ تر و تازهٔ آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیسانیده
خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در یکرطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب
القرع نماید بتخصیص که با قوة نیم جوش نموده باشند و گاه میخیسانند بیست درهم آنرا در رد و سیر شراب و دو ماه
میگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس میآشامند جهت استسقا و تنقیهٔ نفاس و چون شش درهم آنرا در یکرطل
و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد یک درهم
تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه
نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ
بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و واجب است که بحسب ارادهٔ اسهال ماء اصفر و هر یک از اخلاط و اخراج اقسام

کرم معده را معا با ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه و مصلحهٔ هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم
آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا و دو دانگ وزن
آن مقل الیهود الجروح والقروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک قروح وسخه و قلع خشک ریشه و تجفیف
جرب رطبه بسبب جوهر اکال محلل مجفف آن و با موم روغن جهت جرب متقرح الزینة طلای برگ آن جهت بهق و ثوبار
نمش بتنهائی و یا با کبریت نافع المضار مضر محرور و دهن و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلاد حاره یا بسه و بدون تدبیر مصلح
بغایت مضر جگر و مقی و مورث کرب و غم و دو درهم از غیر مدبر آن خصوصا زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و کرب و غشی
تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه و شیرهٔ مکرر با جلاب و میوه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب
آشامیدن و مبرد است قوی و مشروبه یطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست و چون با آرد جو و زیت و آب سرشته
بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و شمردیخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن
جالی بهق و برص و جوارش و دواء و حبوب و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین مرکب آن در قرابادین کبیر مذکور شد

* ماس * بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند * ماهیت آن از احجار نفیسه و صلب
ترین و خشک ترین احجار است و الوان میباشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سبز و کمرنگ که بهندی [illegible] سفید آن
کثیر الوجود و زرد و سرخ و سبز کمرنگ و یکرنگ خالص هر یک از [illegible] و نادر الوجود ار سفید آن معیوب و داغدار
بلا عوض [illegible] آنرا [illegible] و بهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعهٔ آنست و همچنین الوان دیگر آن که
یکرنگ و صاف باشند و معدن آن ملک دکهن حوالی گولکنده [illegible] است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده
خاک آنرا برآورده بر زمین مساوی [illegible] و در آن آب ریخته [illegible] آفتاب [illegible] نظر میکنند هر جا که برقی بنظر
در آید آنرا نشان کرده برمیدارند و همچنین [illegible] و بر آن آب [illegible] در آفتاب بر آن نظر میکنند
و در ابتدا قبل از حکاکی برق بسیاری و صفا چندانی ندارد و حسن [illegible] آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن
و نمو آن ظاهر میگردد [illegible] از جزائر اراضی جدید جنوبی نیز بهم میرسد ولکن بخوبی و سفیدی و شفافی و صلابی
دکهنی نیست و الماس را با الماس ساییده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر
حکاکی مینمایند و قطعهای آن مانند طلق و زرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسبیده غیر محسوس میباشد بعضی از آن قابل
جدا کردن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف [illegible] اند آنرا که قابل است از هم جدا مینمایند و آنچه مشهور است که از
ضرب آنرا می تراشند و حکاکی مینمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه
برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قمری و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و
قطعهای آن بزرگ آنرا [illegible] و زردی را [illegible] را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه برنگ آهن است حدیدی
و [illegible] دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در آن اثر نمیکند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا مکلس میسازند
دعوی خاص و مکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنهٔ صعبه * طبیعت آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم
دانسته اند * افعال و خواص آن تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مس شکل
آن مانع صرع و سودن آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از آن اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون

کلفتی وگفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیکردد المضار سمی است وقلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مدا وای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیدهٔ گاوی و باروغن مکرر تا تمام آن برآید وآشامیدن مرقهای چرب بعد از ان

* **ماش** * بفتح میم والف وشین معجمه لغت عربیست ومج نیز وبفارسی نیز مشهور بماش وبهندی مونك نامند * **ماهیت** آن حبی است از حبوب معروفهٔ ماکوله ودر اکثر بلاد کثیر الوجود وآن حبی است کوچك مدور اندك طولانی پوست آن سبز ومغز آن سفید وبعضی پوست آن سبز تیره وبعضی غیر تیره وبعضی زرد رنگ ودر بنگاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه وسبز پس زرد وزرد آن دیرتر پخته کلا زمیکردد از سبز خصوص زرد دانهٔ ریزهٔ آن وقوت آن تا سه سال باقی میماند * **طبیعت** آن در آخر اول سرد ومائل بخشکی ومقشر آن معتدل در تری وخشکی وقشر آن مرکب القوی مائل بگرمی وباعفوصت * **افعال وخواص** آن لطیفتر از عدس ونفخ آن کمتر از باقلا ودر جلا کمتر از باقلا واصلح حبوب ماکوله است وکثیر الغذا ومولد خلط صالح الکیموس ولیکن بطئ الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که یبس وقوت تحلیل وجلاد رقشر آن است وازاغذیهٔ تابستان وبهار وبلدان حاره وصاحبان مزاج گرم وحمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت وحدت والتهاب صفرا وخون است اغذاء الصدر والراس والغذاء مقوی عصب واعضای عصبانی وقوت باصره وجهت درد سر حار ونزلات وورم لهات وسرفه وحمیات حارهٔ حاده وامراض کرده نافع زیرا که موافق آنست ومطبوخ مقشر آن باروغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه وکاهو وسرمق وجو مقشر ومطبوخ آن با پوست باحماض حابس بطن واز خواص آن است که با وجود برودت تحریك سود انمی نماید وهم از جهت تلیین وهم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند باماء القرطم وروغن بادام شیرین وهرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند ویا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت حارهٔ جالیهٔ آن زائل گردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند واگر با حبس تسکین حدت وحرارت دم وصفرا مقصود باشد با آب حماض ویا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفید جوف آن که شحم الرمان نامند ویا با سماق وزرشك رکابی واگر زرشك خوش نیابد باروغن بادام شیرین طبخ دهند وحسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه ونزلات حاره نافع **المضار** ماش مبرود المزاج وپیران وکسانیکه درمعدهٔ ایشان رطوبات واخلاط فاسده ونفخ ورياح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن ومصدع است وباه **مصلح** آن درمبرودین ادویهٔ عطرهٔ حاره مانند زیره وفرنفل ودارچینی وفلفل وزنجبیل تازه وجوارش کمونی وفلافلی و مصطکی وخردل وامثال اینها ودر محرورین طبخ آن باماء القرطم ویا باحموضات مذکوره ونیز در محرورین ماء القرطم وروغن بادام وضماد مطبوخ آن با سرکه که در حمام جهت جرب متقرح وباآب جهت تقویت اعضای مسترخیه وتسکین درد آنها ومطبوخ آن باطلا که نوعی از شراب است ویا با شراب ویا مطبوخ آن بازعفران مسکن درد اعضای کوفته شده وحل شده نافع است والوان اطعمهٔ مصنوعه ازان را مانند براوبری وبری کشمیری ویا پوریهتی ودال ومنگوچهی وماش پلاو وکهچری ولدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد واما حبیکه درملك هند وبنگاله ودکهن میشود آنرا ماش وارد بضم همزه وسکون را ودال مهملتین وبه بنگالی کلائی نامند وغیر آن ماش است وکسانیکه آنرا حب القلت دانسته سهو نموده اند وآن حبی است برنگ وشکل ماش وبزرگ تر ازان ومغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ ویا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد ودر ملك هند وبنگاله پخته با سپ وغیره دوا ب میخورانند وخود نیز میخورند مانند مونگ * **طبیعت** آن گرم در اول وتر در دوم وبا رطوبت

و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثآلیل منکوسه و با عسل
جهت جرب و وضح و اورام صلبه و صفعه و با بزر البنج جهت کوچک نمودن پستان زنان و ضماد سرگین پخته آن در شراب
و حلبه جهت تحلیل اورام و چون کوده آنرا شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند و آب مترشح ازان را نیز
بربهق بمالند زائل گرداند القروح والجروح پیه آن رویانندهٔ گوشت بر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت
قروح ساعیه و شهد به السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرگین سوختهٔ آن جهت گزیدن هوام طلای
سرگین خشک بز پخته با شراب و با سرکه جهت جذب سم هوام و زهرهٔ بز کوهی باد زهر سموم هوام الات المفاصل ضماد پیه
آن با سرگین آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور است بداغ
عربی و طریق آن آنست که سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقیکه در تحت بندها و محاذی ابهام است
بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک گردد و طلای محرق و غیر
محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزانندهٔ هوام و حشرات
است الخواص چون شاخ و سم آنرا با تراب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم سازد و چون آنرا
حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد *

مالک الحزین

* مالک الحزین * بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله * ماهیت آن از طیور آبی است سفید و جثهٔ آن بقدر
جثهٔ کبوتری و گردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سبزیرا فکنده میباشد * طبیعت آن در دوم گرم
و خشک * افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویهٔ حاره طلای پیه
آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزولات است *

مال کنکنی

* مال کنکنی * بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و بالغت هندی است * ماهیت
آن تخم نباتی است هندی و نبات آنرا بیکساق و با دو ساق و زیاده بر یکقامت و شبیه بنبات دخن و ساق آن ازان قویتر و برگ
آن بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشهٔ آن نیز بزرگتر ازان و دانهٔ آن بقدر دخن و دانه که طولانی و سه پهلو و بعضی
اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در ان خوشه
و طعم آن با حدت * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند * افعال و
خواص آن اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و
عرق النسا و ورک و رکبه و امراض بارده رطبهٔ دماغیه و عصبانیه و لیثرغس سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و
رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان اعضاء الصدر و النفس آشامیدن آن جهت تقویت
معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن
آن جهت تقویت باه بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه و یا کمتر ازان
با برگ تانبول و روز دوم اندک ازان زیاده و روز سوم نیز ازان اندکی زیاده و همچنین تا بحدیکه موافقت نماید و ضرر
نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند بانحای شتی آنرا مستعمل دارند مانند آنکه از یکدانه شروع

مینمایند وهر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند وباز یکدانه کم مینمایند تا بانتها رسند از برای اکثر امراض قویهٔ باردهٔ رطبهٔ مزمنه وتقویت قوی وباه وبدنها حتی حرارت غریزی مبرود ومرطوب المزاج قوی واز امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند ویکدانه میافزایند تا چهل دانه وباز بدستور میکاهند واز برای امراض دون آن تا بیست روز ویا ده روز ویا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست ویازده ویا هفت دانه رسند وباز بهمان نسق کم مینمایند تا بیکدانه ودر ایام استعمال چند روز قبل وبعد از آن از ترشی وبادی ولبنیات وبقول وجماع واعراض نفسانیه وبدنیه وحرکات عنیفه واشیای حارهٔ حریفه مانند خردل وسیر وترب وزنجبیل وامثال اینها اجتناب مینمایند وگفته اند اند هین بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام وخوردانیدن بدان نیز تا مدت بیست ویکروز جهت جذام ونیز دانهای درست آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند وروزی یک کف آنرا میخورند ومیگویند قوت باه را بحدی میرساند که بشرح نمیاید ونیز در شیر گاو می جوشانند وصاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند وروزی مقدار یک اوقیه آنرا باشیر برنج میخورند ومیگویند که موی را سیاه میکرداند ودیگر موی سفید نمیروید وگفته اند که اگر یک آثار آنرا در ده آثار شیر بخیسانند آن مقدار که تمام را جذب کند وهر روز هفت دانهٔ آنرا ابلاغ نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته تعالی اصلی آید وقوت عظیم یابد وچون آن را بروغن ضفدع چرب کرده وروغن آن اخذ نمایند وبرقضیب بمالند تقویت عظیم بخشد وامساک آورد واگر در بول شیر ویا شغال چند روز بخیسانند وجمع زن متواتر بزن نماید حشفهٔ زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد وچنانکه دیگر رغبت بجماع نکند وکسی بوقت دیگر دید اقصا ومضر محرور المزاج وفصول وبلدان حاره وجوانان وچون حاره واست اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند وهمه متضرر گردیدند وبعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً از داخل ونیز دهن آن را اوادهان حبوب دیگر را ابد بن نحو اخذ مینمایند که درد یکی تا نصفه آب کرده وبرسر آن پارچهٔ صفیق پاکیزه بسته برسر آتش میگذارند وتخم آنرا هر مقدار که میخواهند کوبیده بران پارچه میپاشند وسر آنرا بسر پوش می پوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه می فشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ مینمایند ومرتبهٔ دیگر نیز بدستور بعمل میاورند تا دیگر روغن در آن نماند واین بهترین طرق آنست *

* مالیا * بفتح میم والف وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه والف * ماهیت آن بعضی مران دانسته اند ویونس گفته درختی است که در بلاد شام میشود * افعال وخواص آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی وطلای پوست محرق آن رافع برص وخوردن نشارهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام وگل آن سفید است وچوب آنرا چوب حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده بمارگزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید وجهت هیضه نیز نافع ودفع خلط سمی وغذای سمی بقی مینماید *

* مالیقراطن * بفتح میم والف وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح قاف وراء مهمله والف وضم طاء مهملهٔ مشاله ونون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل وقراطن بمعنی ماء است * ماهیت آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران ویا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند وکف آنرا بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاهدارند وعند الحاجت بیاشامند واین ماء العسل ساده است واگر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ حاره ویا

بارده بحسب عروض وعرض اضافه نما بند و تسقیه آن بتفصیل در ترابادین کبیر مذکور شد * طبیعت ساده آن گرم و تر * افعال وخواص آن جالی وملین وقاطع اخلاط لزجه ومفتح ومنضج بلغم غلیظ ومقوی اعضای بارده ومعدهٔ سرده واحشا و اشتها ودافع امراض باردهٔ عصبانیه ودماغیه واوجاع مفاصل وقی وقراقر شکم وا ذیت ادویهٔ قتاله وضعفی که از جماع بهم رسیده باشد ومدر بول وحیض مضر محرور المزاج وصفراوی واورام حارهٔ احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل گردد والاضعیف الطبخ نفخ مینماید *

ماميثا

* ماميثا * بفتح میم والف وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف لغت نبطی است وآنرا ممیثا نیز نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن وبرگ آن مائل بسفیدی وبا زواید شبیه باره ومزغب وبا رطوبت چسپنده وگل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن وثقیل الرائحه وپرآب وثمر آن مانند خشخاش مقرن وبی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون میباشد وتخم ما میثا بقدر کنجد سیاه وشاخهای خشخاش ساحلی در زمستان سبز ودر بهار عود میکند بخلاف ما میثا که اثری از آن در ظاهر نمیماند ودر سرطان ثمر ما میثا میرسد وآن را کوبیده اقراص میسازند بهیأت بلوطی وآنرا عصارهٔ ماميثا وشیاف ماميثا نیز نامند وقوت آن تا هفت سال باقی میماند وبهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد وعصارهٔ مجفف آن بهتر از جرم آن وگفته اند آن دو نوع میباشد نوعی راکه گل سرخ است ازغا مونی نامند وآن غیر مستعمل ونوعیکه گل آن زرد است مستعمل وگفته شد * طبیعت آن در دوم سرد وخشک ودر اول نیز گفته اند * افعال وخواص آن قابض ورادع ومحلل ومقوی اعضا اعضاء الراس والعصب والصدر والمعده طلای آن جهت درد سر ومفاصل حاره ومنع انصباب مواد بچشم وابتدای رمد وحرارت اجفان وسلاق وورد بنج وورم حار آن ودلوک آن جهت قلاع دهان واکتحال آن جهت دمعه واسترخای پلک چشم وضعف باصره وآشامیدن تخم آن بقدر ربع مثقال رافع خفقان واسهال صفراوی باادویهٔ مناسبهٔ معینه ومسمن بدن است الاورام والبثور وحرق النار وطلای عصارهٔ آن جهت اورام حاره وباد سرخ وسوختگی آتش وسحجی که بسبب حرکت در زیر بغل وران بهم رسیده باشد وطلای تخم آن جهت حمره ونقرس بیعدیل معدل شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین است *

ماميران

* ماميران * بفتح میم والف وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف ونون * ماهیت آن قسمی از زرد چوبه است ساق وشاخهای نبات آن از زمین مرتفع وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر ومائل باستداره وسفید مائل بزردی وبالزوجت وبیخ آن دو شعبه از یکجا روئیده وکوچکتر از زرد چوبه وباریک تر از آن وگرهدار وغیر مستقیم ودر گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها واز هند وچین وخراسان آورند وهندی آن زرد ومائل بسیاهی وچینی آن زرد زبون تر از هندی وخراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی وتخم آن شبیه بکنجد وبهترین آن زرد باریک صلب گرهدار تازهٔ چینی آنست وقوت آن تا بیست سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومفتح ومفرح جلد ومشقق ناخن اعضاء الراس سعوط آن با عسل جهت تنقیهٔ دماغ واکتحال آن جهت جلای بیاض وبا خنه وظلمت بصر وروشنائی آنرا بیفزاید ومضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن بیخ آن

مثنان بفتح ميم وسكون ثاء مثلثه وفتح نون والف ونون لغت عربى است *ماهيت آن* نباتى است كه گرم دانه ثمر آنست وآن دو قسم ميباشد قسمى را شاخهاى انبوه وخشن وبقدر دو ذرع وبرگ آن شبيه ببرگ مازريون واز آن نازكتر وبارطوبت چسپنده وگل آن سفيد واز مابين گل ثمر آن مدور يك شبيه بتخم مورد ودومائل باستداره وسبز وبعد از رسيدن سرخ ميگردد وپوست آن صلب وسياه ومغز آن سفيد وآنرا جرم دانه وگرمدانه نيز نامند وبرگ وتخم آن مستعمل *طبيعت آن* جميع اجزاى نبات آن تا سوم گرم وخشك *افعال وخواص آن* آشاميدن يكدرم آن با حريره ها وبابلع نمودن دانه آنرا درست مسهل قوى بلغم ومانع صعود ابخره بدماغ ومخرج اقسام كرم معده واماء مقدار شربت آن از ده دانه تا يكدرم الزينة طلاى كوبيده آن با عسل اداره عرق بسيار وضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب وقوبا وبرص بغايت نافع وزنان حب آنرا در فرزجات مسخنه وباشفه رطوبات وخوشبو كننده ارحام ومعينه بر حمل ومشوقه وملذه جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال مينمايند وبرگ آن در افعال مانند تخم آن وبايد كه آنرا در فصل ربيع ايام حصاد اخذ نمايند وخشك كرده اكامهدارند و مثل لعاجات بكوبند وشظاياء آنرا از آن جدا كنند وآشاميدن دوازده قيراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائيه وجهت استسقا نافع وبدستور در سركه خيسانيده آن جهت رفع غايله كه دارد وبا طبيخ باقلا ويا عدس مسهل برفق وحمول آن مخرج جنين وقاتل آن وضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا وجرب وبرص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تاسه درم وبايد كه يك شبانه روز در سركه بخيسانند مانند برگ مازريون وباصمغ عربى وكثيرا استعمال نمايند واز تخم آن يك درم كه بدستور در سركه بخيسانند وبا روغن بادام وصمغ عربى وكثيرا استعمال نمايند وتا دو درم آن كشنده ومورث جراحت حلق اگر بدان رسد وسحج وخارش عظيم در بدن وورم حار بهم ميرسد علاج آن علاج فرفيون خوردنست ودر فرفيون مذكور شد وقسم دوم آن در مصر كثير الوجود منبت آن قريب دريا ها وآبها وريگزارها ونبات آن بقدر دو شبر وچترى وبرگ آن مانند برگ ابهل وائل ودر پهلوى هم وگل آن زرد وباريك واز ميان برگها روئيده وتخم آن بقدر انجره وسفيد رنگ وطعم آن خشمى وبى ذائقه واهمه آنكه گرمدانه انعسم است نه قسم اول ومستعمل تخم وبرگ آن *طبيعت آن* در سوم گرم وخشك *افعال وخواص آن* آشاميدن يكدرم برگ خيسانيده آن در سركه يكشبانه روز وبا روغن بادام آشاميدن مسهل ماء اصفر وبلغم خام واقسام كرم معده واستسقا را نافع وچون پنج درهم آنرا با يك اوقيه مويز بيدانه در يكرطل آب بجوشانند تا چهار اوقيه ماند صاف نموده يكدرهم با روغن بادام در آن ريخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام وماء اصفر واستسقا واخراج اقسام كرم امعاى صغار ومفيد الجروح والقروح استعمال فتيله آن در رخنا زير وجراحات خورنده گوشت فاسد ومنقى اوساخ وچاق كننده آنها وبدستور ضماد برگ آن با ادويه مناسبه ويا بتنهائى*

مثلث بضم ميم وفتح ثاء مثلثه ولام مشدده وثاء مثلثه در آخر *ماهيت آن* اكثرى گفته اند آب انگورى است كه دو ثلث آن در طبخ برود ويك ثلث بماند واز قول شيخ الرئيس در كليات قانون وكلام محمد بن محمود آملى در شرح كليات ايلاقى معلوم ميگردد كه مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو وآب خالص يك جزو كه جوش نمايند تا يك ثلث آن برود وانچه در صدر ذكر يافته واكثرى گفته اند اشتباه است منشاى آن وحمل مثلث قسمى است نه طبى ومثلث طبى اين است كه ذكر يافت ومثلث قسمى آن است كه شراب انگورى را بجوشانند تا دو ثلث آن برود ويك ثلث بماند وبالجمله در طبيعت ومنافع قريب بخمر است ومولد خون

چربی است که در جوف استخوان حیوان می‌باشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوانهای نرم باشد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در مبرودین و ترشیها در محرورین آلات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق گاو و بز نر قوی‌تر و گرم‌اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذاند خصوص از حیوانی که رنگ آن سیاه و پر مغز با وصاف مذکوره باشد و وجه بهتری مغز ساق برای زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو را مکرر در ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون خواهند که آنرا نگاه دارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظروف ها و اماکن بلند گرم خشک با برگ خار خسک بگذارند و از جاهای نم دور دارند *

* مخلصه * بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و هاو آنرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می‌یابند از سم افعی و لکایت آن و موت و بتکرار به تجربه رسانیده‌اند در سموم هوام دیگر نیز * ماهیت آن نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل می‌باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و گل همه منحنی منکوس و شبیه بعجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و از آن نرم‌تر و از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخهای آن بلندتر گردد برگ آن ریزه‌تر شود تا بحد برگ کتان و گل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می‌روید و در اواسط گرما گل می‌کند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن ما بین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه بسرخمد و ریزه و گل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را با سکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دار و در ربیع میروید و ساق آن باریک و مستدیر و بقدر شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اغبر و بدشکل و غیر مستقیم بلکه معوج و گل برگ و درگهای آن با رنگ نرانشبیه ببرگ بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبهٔ بابونه اما برگهای ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف برهاه و هران است و بهترین همه قسم اول را آنچه در اراضی صلبهٔ بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا محاجم و ابواح گویند و سه نوع است یکنوع آنرا بشیرازی کاروبک نامند و بفارسی بلبل شامی و یکنوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کاروبک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار

نیزوبها رسی مرکب نامند * ماهیت آن معروف واقسام آن درقرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد واز مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دودهٔ روغن کتان وصمغ عربی با عفص یا الجلود وزاج زرد وآب مازو است وبهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک بخلاف مداد هندی که سرد وخشک است واز اجزای درخت فرفل میسازند وگفته اند که از مازو تنها میسازند * افعال وخواص آن قابض ومجفف ورادع خصوص مداد هندی اعضاء الراس والعصب وغیرها سعوطا وضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف وطلای آن رافع شقیقه وسستی اعضا وبرکف پا جاذب حرارت حمیات وبرا ورام حاره محلل آنها وغیر هندی جهت منع ریختن موی والتیام زخمها وبا سرکه ویا با آب ویا خالص آن جهت سوختگی آتش وبد ستور با قیر وطلی اما باید که بعد از طلی نشویند ورفع ننمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد وآنچه دران زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است ودیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد دافع سم عقرب است

* فصل المیم مع الراء المهملة

* مر * بضم میم وتشدید را وبفتح میم نیز آمده لغت عربی است وبرومی امرو عولیطوس وبسریانی مورا گیا وبیونانی سمرنا وبهندی بول بضم باء موحده وسکون واو ولام نامند * ماهیت آن صمغ وبالبن درختی است که در بلاد مغرب وروم وجزیرهٔ سقوطره میشود وبسیار بلند ورعنا ونرم وگرهدار وگرههای آن مانند بندهای نی وجوف آن مصمت یعنی میان آن پر میباشد وازان نیزه میسازند مشهور بنیزهٔ نی است وجمیع اجزای آن تلخ ونزد بعضی مران ومابا یکی است واین قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند ونزد بعضی مران قرانیا است واین اصلی ندارد چه موران را برگ شبیه ببرگ توت است وبرگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج واز ان کوچکتر ودرخت آن بسیار بلند نمیشود وثمر قرانیا لذیذ وثمر مران شبیه بدان ولیکن با عفوصت بسیار وغیر لذیذ ودرخت آن خاردار شبیه بقرط وصمغ آن بچند نوع حاصل میگردد وآنچه از تنهٔ درخت آن بتیغ زدن وفرش نمودن بوریائی وظرفی در زیر آن که دران جمع گردد وانجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است واین قبل از انجماد سفید رنگ وبعد ازان رنگین میباشد واین را مر صاف نامند وآنچه از تنهٔ درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند ومنجمد گردد واخذ نمایند بعد ازان است در خوبی واین زرد رنگ میباشد ومر المطارح نامند وآنچه از پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصارهٔ آنرا خشک مینمایند ویا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا بازطبخ میدهند تا منعقد ومنجمد گردد مسمی بمیعه سائله ومر حبشی است واین بدترین همه وسیاه رنگ میباشد ومتقنا رو بهترین همه مر صافی خالص از چوب وسنگریزه وسبک وزن وزود شکن وخوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی وسرخی وباطن آن از شکستن سفید وبعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد وآنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون وغیر مستعمل وآنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند وبجوشانیدن در آب مر صافی وبعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فاموس نامند ودر لون شبیه بدان است اما با حدت وکراهیت رائحه وزهومت است غش مینمایند * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر آخر دوم خشک ودر آخر سوم نیز گفته اند ودر دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومجفف وقابض ببلاغ ومفتح ومنضج ومسهل وملین وملزق ومحلل ریاح واورام بارده بلغمیه واز جملهٔ ادویهٔ جلیله وعظیم النفع است ودر اخل تراکیب کبار کرده میشود وحافظ ومانع تعفن اخلاط است واهل احکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف ونشف رطوبات وحفظ آنها از تعفن وفساد وتغیر بابعض ادویهٔ مناسبه میمالیده اند وگفته اند آنچه از اقلیطا می آرند قوت تجفیف وانضاج وتلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء

گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصاً که اولا عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد از ان بران بپاشند الربیة ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع ثآلیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و بازیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت کسر عظام مؤثر المضار مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک با قلاتا نیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جند و فلفل هر یک از ینها بحسب مناسب و مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کند ر بعمل آورند و در بسا اثر افعال مانند مر والطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد و پیاز ر ور سوختهٔ آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوختهٔ آن با آب رافع حرق متقرح و سعوط ما ثر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجهٔ آن حابس حیض و ضماد سوختهٔ آن با سوختهٔ پرسیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشارهٔ چوب آن بقدر دو درم کشنده و ما ابارا نیز همین اثر است *

صرار بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و درمیان هرد و الف لغت عربی است * ماهیت آن خاری است که در آخر بهار و اول تابستان میروید و در مصر معروف بمرار است و اطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا زرد و به نامند و برگ آن شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها ارند بیخ از ان میروید و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خار دار میشود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چار سال باقی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند منبت آن میان زراعت و زمین های نمناک و چون شتر از ان چرا نمایند فربه گردد و چه بهتر از ان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند * طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر والغذاء والنفص آشامیدن برگ آن و با آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبهٔ ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تصفیهٔ آن و جهت تبهای کهنه و با نان خواه و زجاج سوده جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول السموم آشامیدن سه دانگ آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصلح آن کثیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه است *

مرارة بکسر میم و فتح دو راء مهملتین در میان هرد و الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرا بر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند * ماهیت آن معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان موضوع و وعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در این و دیگری از ان بمعده و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مرارهٔ اکثر حیوانی

و اوجاع شدیده را و در اکحال مراهم جراحات خبیثه حادثه از جمره نافع است

* میران * بضم میم وفتح راء مشدده والف ونون * ماهیت آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد وجمیع اجزای آن تلخ وچوب آن صلب * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وباعصارهٔ برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع وتتمهٔ خواص آن در مر ذکر یافت وبعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد

* مربا فلن * بضم میم وسکون راء وفتح باء موحده والف وفتح فاء وضم لام ونون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ وآن حزنبل است ودر حرف الحاء مع الزاء مذکور شد

* مرجان * بفتح میم وسکون راء وفتح جیم والف ونون لغت عربی است وبفارسی نیز مشهور بدان وبهندی مونگه ومرجان نیز نامند * ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق وشاخ درخت است وسرخ وسفید وسیاه نیز میباشد که در بحرین در زیر آب از زمین میروید وتا بقدر یکذرع وزیاده نیز وباشاخ های بی برگ وثمر وبهترین آن قطعه های بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم وبی سوراخ کم گره آنست وبعد از آن سفید باوصاف مذکوره وسیاه آن زبون ومادهٔ تکون آن اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ مختلطه با آب وهوای حادثه از ابخرهٔ محتقنه در زیر زمین آن دریا وبین احجار است که بسبب تابش آفتاب وتاثیر کواکب بهم میرسد وهنگام زیادتی وقوت وغلبهٔ ابخره بروز آنها را از خلل وفرج ومنافذ احجار وزمین مرتفع ساخته برمی آورد وبعد از برآمدن منشعب میگردد بشکل نبات ودرخت واجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد وبصورت سنگ میشود ودر طرابلس واندلس بهم میرسد وجائیکه بسیار عمیق است آلات سرب وغیره از اثقال بدام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند وباطراف وجوانب حرکت میدهند تا بدانها بپیچد گردد پس بزور میکشند تا شکسته وجدا گردد وبرآید وجاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته برمی آورند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبعضی در اول سرد گفته اند وسماه آنرا تاسوم سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن نیم درم آن قابض ومجفف وحابس وتکلید آنرا پادزهر جمیع سموم دانسته اند وتعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع وجهت رفع فزع وخوف اطفال در خواب ودر سائر افعال مانند بسد است ودر حرف الباء مع السین ذکر یافت وذرور احراق وحب وسفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

* مرداسنج * بضم میم وسکون راء مهمله وفتح دال مهمله والف وفتح سین مهمله وسکون نون وجیم معرب مرداسنگ فارسی است ونیز در فارسی مرده هنگ وبیونانی لیثرغورس نامند * ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن وبیشتر از سرب وقلعی بطریق احراق بعمل می آورند وذهبی آن سرخ وفضی بنفش ورصاصی مائل بسرخی وزردی است وبهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست * طبیعت آن باعتدال است از انجمله آنکه میگدازند سرب را وسرنج ویا سرب سوخته بخورد آن میدهند تا مرده وخوب ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سرکهٔ تند بر سر آن میریزند وهرچه خوب سوخته وممزوج با آن باشد جدا میسازند وبا آب وجو طبخ میدهند تا یکه جو مهرا گردد ومنشق شود پس از جو جدا کرده باهم وزن آن نمک میسایند ودر آب میخیسانند وهر روز برهم میزنند وهر سه روز آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد واجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند وچون خواهند که آنرا سفید کنند که مرتک نامند بفتح میم وبکسر آن نیز وسکون راء مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه وکاف در پشم سفید پیچیده با آب باقلا بجوشانند وبعد از مهرا شدن باقلا وسیاه شدن پشم آب باقلا وپشم را تجدید نمایند وطبخ دهند تا سفید گردد واین مستعمل در اطلیه وذرورات است برای

آنکه مصورا سیاه نکرده اند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک بران ریزند آنمقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهار روز بگذارند و هر صبحها و روز بر هم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید میگردد * **طبیعت آن** مائل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول هر دو و خشک در سوم و سفید کردهٔ آن که مرتک نامند الطف و اقوی * **افعال و خواص** این اقسام آن سم قاتل و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مملد و حابس و جالی و برندهٔ گوشت فاسد زائد و رویانندهٔ گوشت صالح و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و مادهٔ اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویهٔ محللهٔ قویه و خورندهٔ گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در هر که اندازند آنرا شیرین کرد اند اعضاء العین مفید کردهٔ مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحهٔ چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما باطفال برای خلفه و قروح امعا و اسهال صفرا اند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرمها دفع نکردند مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است تمیین الله وله تصریح نموده که تجربه رسیده کردهٔ آن با جلاب مخرج اقسام کرم معدهٔ است مجرب و مفید کردهٔ آن در حقنها حابس اسهال قروحی و منقی الجروح والقروح طلای آن رویانندهٔ گوشت فاسد زائل شدهٔ در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویهٔ مناسبه و با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای برآب الزینة طلای سفید کردهٔ آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویهٔ حاده و جهت دفع بدبوی عرق اعضا مانند زیر بغل و کشن ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت صحیح جلد مؤثر خصوصا با روغن گل سرخ و با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویهٔ انشقاق است و طلای غیر مغسول کردهٔ آن با آهک سیاه کنندهٔ جلد و ذرور آن جهت قروح بین انگشتان پا نافع المضار و درم آن کشنده با حتباس بول و انتفاخ بطن و حالبین و قوانج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر با نشقاق امعا گردد مصلح و مدرا آن بقی و تنظیف بدن است با ماء الشبت و انجیر و آشامیدن مرمکی سه درم با آب نیم گرم و ملازمت آشامیدن ما عسل با ج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب گوشتهای چرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و قاغیه یعنی گل حنا و ناردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی با یک اوقیه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه و حسب و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

مرزنجوش * بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سرمق و عنقر و بهندی دونا و مروا نامند * **ماهیت آن** غیر از اذان الفار است جهت آنکه برگ آن مشابه گوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جملهٔ ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع مینمایند و نبات آن ذات ساق و شاخهای بسیار کند و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه

تخم ریحان و شقاق و کسانیکه آنرا اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند * **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک * **افعال و خواص** آن قویتر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفتح و جالی و مفتح و جاذب اعضاء الراس آشامیدن مطبوخ آن مفتح سدهٔ دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سدهٔ منخرین و سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و لقوه و صرع و طلاء آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین بدهن آن جهت فالج و امراض عصب بارده مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات و آب از دهان و نطول آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و پاک داشتن خرقهٔ تر کردهٔ بدهن آن در گوش دافع سدهٔ آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فؤاد و تسخین اعضای باطنی و احشا و تحلیل ریاح سپرز و رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجهٔ آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا ده مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و گویند افسنتین و مرماحوز و دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شابانک نیز گفته اند الاورام و البثور طلاء آن محلل اورام بلغمیه و با بزرالبنج جهت ورم انثیان آلات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت رفع اعیا و بدستور تدهین بدهن آن الزینة طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام و رافع مضرت هوای وبائی و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سدهٔ گوش و گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است

مرسطس

مرسطس * بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت نبطی است * **ماهیت** آن درختی است بقدر یک قامت برگ آن بباریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبتی چسبنده مانند عسل و تند بوئی و تلخ و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن * **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک * **افعال و خواص** آن طلای آن جهت نهش افعی و سائر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن بجهت عسر ولادت موثر و آشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز و صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمایند درخت میروید و چون شاخ آنرا بریده دفن نمایند و آب دهند بعد از چهل روز نطر ما کول روید

مرعزی

مرعزی * بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زاء معجمه و یاء نسبت اسم سوریانی است بفارسی مرعزنامند * **ماهیت** آن نوعی از پشم بز و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند * **افعال و خواص** آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و گرده و محرک باه است

مرقشیشا

مرقشیشا * بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا مارقشیشا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و

نامند * ماهیت آن نباتی است ساق آن یکعدد و بقدر شبری و قریب بجعده و برگ آن بجعده یکه کویا از ساق تا آخر درمیان
همه جا جعد کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته
بگل و حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله تعالی نوشته اند که ثمر درفیروزکوه مکرر مشاهده کرده و داخل نموده * طبیعت آن
گرم و خشک و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت
تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح
و امراض باردهٔ جگر و رحم و مدر حیض است

* مرماطوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی درتک نامند * ماهیت
آن مرو بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در
همه افعال مانند مرماهوس است

* مرماهوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند
* ماهیت آن نباتی است شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن
مدور بخلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است * طبیعت آن گرم و خشک و نزد بعضی
معتدل * افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفهٔ آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته

* مرو * بفتح میم و سکون را و واو و لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مورد شک و بهندی کنوچه نامند
* ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و هریک بنامی مخصوص و برابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز
اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع
را مرمازاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را سرود دانسته اند و ظاهرا
ابرون باشد و از نوع مرو نما شد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا شمشا نامند * طبیعت آن در دوم گرم
و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت * افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نافع بلغم و
مفشی ریاح و مفتح سدد هرجا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت
صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده
و امعا و رافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت بآشامیدن
برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز وزن ده درم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف ما
و اخراج آن ببول و عرق نماید دایما و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب
نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکردهٔ آن مسهل بلغم و نیز بریان کردهٔ آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و
قرحهٔ امعا و سحج الاورام و المدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم
گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک آب بر آن ریزند و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یا سمن سه
روز ناشتا بنوشند شراسی سوداوی را بالکل زایل گرداند و مجرب است *

* مرهیطس * بفتح میم و سکون راء مهمله و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین * ماهیت آن سنگی

ومفتح سدد ومدر حيض وقابض بطن اعضاء الغذاء والنفض آشاميدن آن بتنهائي ويا باوزن آن دوقو مسكن فواق ومغص و
جهت قرحه امعاء وشدخ عضل وارجاع رحم وآشاميدن طبيخ بيخ آن در آب جهت تفتيح سدد جگر وتفتيت حصاة گرده ومثانه و
تنقيه آن ومدر رحم وآشاميدن نباتت خشك آن حابس بطن ومدر حيض وضماد آن محلل ورم صلب احشا الاورام ضماد تازه
آن محلل اورام بلغميه وكذا ازلده اورام رخوالزينة غسول آن جهت درازكردن موی وطلای آن با زبيب الجبل وروغن زيتون
مانع تولد قمل تا يكسال السموم آشاميدن بيخ آن بقدر دو درم جهت آشاميدن سم ضفادع وارنب بحری وضررافيون مقدار شربت
آن تاده مثقال ودر مطبوخ تا پنج درم در يك رطل آب كه تا بنصف رسد باشربتي اگر اراده لينت باشد وبي شربتي اگر
اراده حبس طبيعت باشد وازآب آن تك اوقيه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن اشنان است

** فصـــــــــــل الميم مع السين المهملة **

* مستعجله * بضم ميم وسكون سين وفتح تاء مثناة فوقانيه وسكون عين مهمله وفتح جيم ولام وهاء ماهيت آن اختلاف
است نزد بعضی بوزیدان ونزد جمعی سورنجان وانطاكي وديگران گفته اند از فروع لعبت بربری وآن ريشها است درهم
پيچيده وصلب مربع شكل بنوعی كه چون ازهم بازكنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد بهترين آن شبرين صلب
خوش جوهر آنست وآنرا مستعجله از ان جهت نامند كه در تقويت باه مستعجل وسريع الاثر است * طبيعت آن در دوم گرم
ودر اول تر با رطوبت فضليه * افعال وخواص آن باصندل مقوی قوت واعصاب وباه ومانع فساد اخلاط ومهيج باه بسرعت
ومستعجل ومصلب ذكر وآشاميدن آن قبل از سم مانع تاثير آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خميرمايه
است وزنان آنرا در فربهي بدن مستعمل دارند وبا احساء فالوده ونيز كوبيده برشير باشيده وتا سه درهم آنرا كمرتبه ميخورند
* مسحوقونيا * بفتح ميم وسكون سين وضم حاء مهمله وسكون واو وضم قاف وسكون واو وكسر نون وفتح ياء مثناة تحتانيه
والف وآنرا مسحقونيا نيز نامند وبفارسی كف آبگينه وبعربي ماء الزجاج * ماهيت آن اطلاق آنرا بر احجار مطبوخه
مصنوعه از شيشه وسنگ سرمه را قلمها ورا ساخته سائيده وتسقيه با آب آهك وقلعی نموده وصمغ بلاط اضافه كرده وجوشانيده
تا منعقد گردد وكف شيشه كه در حين گداز بالای آن پيدا ميگردد نيز مينامند وآن شبيه ببوره ميباشد * طبيعت آن
گرم وخشك * افعال وخواص آن حاد جالي العين اكتحال آن رافع بياض وظلمت بصر ونافخه وسلاق وشرناق وسنون
آن جالي دندان الجروح والقروح والبثور وطلا وذرور آن بتنهائی وبا مراهم جالي وقاطع گوشت زائد فاسد زخمها ومجفف
آنها وگشاينده سلاخ ورافع آثار جلد وطلای آن درحمام رافع خارش بدن المضار آشاميدن آن قتال بدل آن آبگينه سفيد است
* مسك * بكسر ميم وسكون سين وكاف لغت عربي است بفارسي مشك بشين معجمه وبسرياني مسكه وبرومي موررون وبتركي
مياروبهندی كستوری نامند * ماهيت آن اسم خون منجمد است كه در نافه حيوانی شبيه آهوی كوچكي كه دست وپای
آن باريك واستخوان قلم دست وپای آن يك پارچه بخلاف آهوهای ديگر وصورت آن شبيه بابن عرس كه بفارسي راسو و
بهندی نيول نامند باد ودندان باريك بلند مثل گراز برگشته بسوی بالا بعضی گفته اند كه نرآنرا دوشاخ ودو دندان ميباشد
ومادهٔ آنرا دودندان وآن حيوان را آهوی خطائي وآهوی مشك نامند ودر كوهسار چين وختا وتبت وتركستان و
كوت كانگرا كه نگركوت ميگفته اند در قديم الايام وكوهستان بهرايچ ونيپال ومورنگ ورنگپور وغيرها كه همه آن كوهستانها
بهم پيوسته اند بهم ميرسد ودر هر سرحد بلادی ومملكتي وشهری از مواضع قريبه با كوهستان مي آورند مثلا در نوران و

ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاهجهان آباد و اله آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوت کانگره و سرانیج و نیپال
و بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم
از خشکی می آورند خالص آنرا بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و
مرحمت و اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند لهذا کم کسی
در می یابد و بهترین آن بحسب امکنه خطائی است پس تبتی پس کوت کانگرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب
رنگ و بوی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوع است
هندی و ترکی و هریک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است
بعد از ان اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از ان ما ثر اصناف و بعضی گفته اند که مشک
چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از ان حیوان بطریق حیض زیرا سره فع شده بر روی سنگها منجمد میگردد و این
قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و باصلابت و
نادر و نادر الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبهٔ قوت و حرارت آن
بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال حد خارش بسیاری دران موضع
بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم
چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بست میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شگافته
بر می آورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ باصلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آنرا بشکنبه بعصابه می
بندند و چون خون بسیاری دران مجتمع گردد آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن می نمایند پس برمی آورند
خوشبو میگردد و الا قبل از ان کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از اصلاح کریه الرائحه است قسم چهارم هندی
است و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین مشک آن حمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است
و غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی
خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی به تبتی گردیده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا
نیست و این قسم را آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن بکمال که مردم آنجا رفته آنرا
صید کنند آن حیوان را گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق تحقیق که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را
با سنگها میمالد و مجروح شده خون از ان برمی آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد و مردم آنرا یافته حمل بر حیض
و بر اعتبار آن میکرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک جعلی از ریوند چینی و حشیشه
لبان و جگر خشک کرده و بزر تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا مسدود
نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند و علامت مغشوش آن سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و بد بوئی آن معلوم میگردد
و امتحان انچه در نافه باشد آنست که ریسمانی را بسوزن کش رانیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر
بگذرانند و بو کنند و هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری
از ان را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر نشود مغشوش و ارسطو گوید که مشک خالص ساییده را چون

در ظرف رطوبت دار آن اندازند بقدر یک ساعت وزنش زیاده می شود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را تر آلوده کنند اندازند و مشک بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است والا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوال دوز را در سیر آلوده در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن ماء ام که در نافه است تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال * طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود یبس بر آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظهٔ بارده و ریاح و بالخاصیة مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهره و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و بالاندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رسانندهٔ قوای ادویه است با عماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و بتنهائی نیز و سعوط آن بتنهائی و یا با جند بادستر و فلفل و دارشیشعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض باردهٔ دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و یا ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل و استعمال امثه بر آن و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف رطوبات چشم و رسانندهٔ قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد و سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعا و فرزجهٔ آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه الزینة نیکو کنندهٔ رنگ رخسار شوبا و لطوخا السموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و ادویهٔ سمیه خصوص بیش و قرون السنبل المضار مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن نکوزن و نیم آن ساذج هندی و درا وجاع عصب دو ثلث وزن آن جندبیدستر یعنی در سعوط و طلا و مشروب و حوارشات و حبوب و دواء المسک باقسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد *

* مسیر * بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله * ماهیت آن اسم مربای کدو است و بهترین مربایها است و واضع آن بقراط اولا و آنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی ست صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیدهٔ خوب را و پوست و ما فی الجوف آنرا جدا کرده و لب آن را شرحه شرحه بریده و یا لوزهای کوچک و در آب صافی آهک کنند ازند زمانی پس برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد ولیکن مضمحل نگردد بس برآورده نشف رطوبت آنرا ا را ریچهٔ پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورند و یا شیرهٔ شکر صافی دو برابر آن ریزند و بر آن بگذارند تا عسل و یا شیرهٔ شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیرهٔ شکر را رقیق کرده اند تبدیل نمایند و بار و سه جوش خفیفی دهند و با گلاب و اندک مصطکی مودهٔ خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت * طبیعت عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل * افعال و خواص آن مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ

طبع و مواد این مجرور این طعام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بد بوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و با القوع خشک
آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصا مخوش آن الحمیات
چون صاحب تپ حار صفراوی تازهٔ آنرا بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بیاشامد و قی کند اخلاط کرائی و زنجاری دفع نموده
تپ او رفع گردد و از مجربات شمرده اند الما سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای عفونی و مضر مبرودین
و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مفاتح مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی
و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظه بطئ
الهضم خوردن بغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیهٔ بدن با هلیله یا تخم را زیانه چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین
خوردن و گویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب میبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مد اومت
بر آن باعث سحج مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند خون سفید
میباشد گردد و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ
آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر * افعال و خواص ان مبهی و بطئ الهضم مصلح آن بریان
کردن و نمک بران زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد روغن
مغز تلخ آن بقدر یکمثقال کشندهٔ کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد
و بواسیر ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و
گرانی سامعه بیعدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا ۵ مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن
بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص ان آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط
کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب
برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفهٔ آن سرد و خشک * افعال و خواص آن ملطف آشامیدن و ذرور
آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه
حامضه مانند غوره و اترج و لیمو و آشامیدن است * *فصل المیم مع الصاد المهملة*

مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و اتباری گفته مصطکا
بمد الف بر وزن فعللی معرب از مصطخای یونانی است و با مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و
هندی کیه نامند * ماهیت ان صمغ درختی است که در سواحل از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن
لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن
مستخرج میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی
و چسپندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازهٔ آن بحدی نرم است که سائیده نمی شود و این را بیطی نامند و بهترین
آن بزرگ دانهٔ آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بلا و بدون
اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره مثل آن و قابل سحق نمیشود و این را
واقمطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از ان حاصل میکردند

و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازهٔ آنرا جوش داده و صاف نموده منعقد نمایند و این قسم با انتهی بود و بعضی صاف آن را امثال رومی از رُب و ترکستان از اقلیم پنجم و این قسم از قسم هر جید است * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رح گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل است در سردی و گرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده اعضاء الرأس والصدر و خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارد و نزلات بارده و سدهٔ مستور و نیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با ملطفات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیهٔ قصبهٔ ریه برای آنکه مسهل سودا است با آنها و با کندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و مانند آن اعضا و لرزیدن و ذرور آن در چشم جهت التصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و پارچهٔ پنبه را در گلاب تر کرده بر دود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آنرا تسکین دهد و چون با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند سدهٔ آنرا بگشاید و کرم را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا مضغ آن تنها و یا با ادویهٔ مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده با مشارکهٔ مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کنندهٔ دندان متحرک و مسواک کردن بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن و لثهٔ مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیهٔ قصبهٔ ریه و با ادویهٔ قاطعهٔ دم حابس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق و تحلیل ریاح و تحریک جشا و ورم احشا و مغص خصوص با آب گرم یا با آب سرد جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده * صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن گلقند حل نموده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید بعسر و مدارمت بران باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با ملینات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یک درم آنرا با ده درم شکر سوده بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد ماده دفع کند و اخلاط غلیظهٔ بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از ان و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درم آنرا در یک رطل آب در کوزهٔ آب ندیدهٔ تازه جوش دهند تا در ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند با زدر کوزهٔ تازهٔ دیگر جهت استسقاء زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس است که هو لقسطیداس نامند و همچنین عصارهٔ برگ تازهٔ آن و از ثمر آن روغنی ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و ملین و آشامیدن و مالیدن آن جهت ارجاع رحم و سیلان رطوبات رحم از زنان و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده ضماد کرده

مثانه جهت تقویت وتحلیل ریاح آن ومعده وفواق وسوء هضم وچون اجزای آنرا بتمامی بجوشانند با آب ومکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند وهمچنین تا آنکه غلیظ گردد ونیاشاف سازند جهت نفث الدم وتر حه امعا واسهال وبرآمدگی ناف ورحم مفید وضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعده ورحم حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر بوزن آن ویکوزن آن وثلثی علك البطم ودر تقویت معده وجگر بوزن آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکهٔ انگوری یکشبانه روز پس خشك نموده استعمال نمودن با کتیرا ویا بتنهائی وگویند مصلح آن قند وصمغ عربی است ومغز کردکان وکشنیز نیز گفته اند آلات المفاصل والجروح والقروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر وکوفتگی اعضا وضربه وصدمه وسقطه ونطول آن مقوی اعضای مسترخیه وجابر استخوان شکسته شده وضربه رسیده وسقطه وکوفتگی اعضا وذرور مصطکی نرم سوده بر اورام واوجاع وبیجا شدن اعضا وزخمها وبستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام وتسکین اوجاع وبجا آمدن عضو بیجا شده والتحام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر وما لیدن آن بر اوجاع بارده وتقعد مفاصل با روغنهای گرم محلل وبتنهائی جهت التیام قروح وبند ستور بند خون بلدهن وگل آن وگفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آ نست الزینة آشامیدن وطلای آن جالی بشره وسرخ کنندهٔ رخسار وطریق داخل نمودن مصطکی در ترا کیب وجوارشات وحبوب ودهن وسفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

*** مصل *** بفتح میم وصاد ولام لغت عربی است باصفهانی قارا وبترکی قرا قروط نامند *** ماهیت آن** ماثیت دوغ است که بعد جوش دادن وانفصال اجزای جبنیت وماثیت از هم اجزای ماثیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ ومتعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد وجبنیت مخلوط باندک دهنیت را لورنامند ونمك وسیاه دانه وپوست زرد اترج ریزه کرده وصعتر واندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد وتازهٔ آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان ویا رطب تازه میخورند لذیذ میباشد وچون در آن جمیت نمک داخل کنند وحبوب کبار ویا اقراص ساخته خشك کنند بفارسی کشک وبترکی قروط وبعربی اقط ومصل نیز نامند *** طبیعت مصل** در دوم سرد وخشك *** افعال وخواص آن** مسکن حدت صفرا وخون وتشنگی حرارت معده وکبد واسهال مراری وحمیات صفراویهٔ حاده را نافع وراد ع اورام حاده وبند ستور طلای آن رافع اورام زبان ومضمضه وغرغره با آن جهت قلاع حار دهان ولثه وحلق و اورام حارهٔ آنها نافع وضماد آن جهت سعفهٔ رطبه ونارفارسی وقوبا وقروح شهدیه وامثال اینها با سرکه نافع وسعفهٔ پا را نیز مفید است المضار ردی الغذا واکثار آن مولد نفخ وقولنج ومصلح آن ادویهٔ مسخنه وجوارشات حاره است *

*** مصوص *** بفتح میم وضم صاد وسکون واو وصاد مهمله *** ماهیت آن** باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقة ومجاز ابر قلایای چاشنی دار ومزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه ویا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ املك ویا بزغاله هریک که خواهند با سبزی های مناسبه مانند برگ خرفه وکاسنی واسفناخ وکشنیز تازه وبرگ عنب الثعلب وامثال اینها وابازیر حارهٔ مناسبه وادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک وبا انار ترش ویا سماق وامثال اینها ترش نموده وچاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر چاشنیدار منظور باشد واگر ساده مطلوب باشد بی ترشی وچاشنی *** طبیعت آن** بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد *** افعال وخواص آن** صالح الغذاء سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره ومعده وکبد حار وغلبهٔ صفرا وامراض حاره وصفراویه واسهال حادث از حرارت وصفرا وحمیات حارهٔ حاده نافع است

استعمال حقنه آن جهت زخمهای امعا و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ در زبل جهت حبس حیض الرعنه آشامیدن آن با سکنجبین جهت ورم طحال و بد بو بودن بدن و طلای آن با روغن گنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست و پا بدان خضاب نمایند و آنرا بعد از ساعتی بشویند تا بیست روز رنگ حنا میماند الاورام والبثور والقروح والجروح طلای آن با سرکه جهت بثور و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابونج وکبریت و بیخ خربزه که با آب زنجبیل تازه نامدتی متصل وصلا به نموده باشند اقلا تا شش روز و حبوب ساخته هرگاه خواهند یک حب آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میکرد د اگر زائل شدنی است و تازه و قلیل العدد از ثابت المقدار اکثار آن مسدد و مصدع و مضر معا و و باطن مصلح آن شورنمها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کثیرا است *

* مغنیسیا * بفتح میم وسکون غین و کسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله والف اسم نبطی است * ماهیت آن سنگی است قریب بمرتشیشا و بفارسی ریک کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بآن رنگ میکنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا اکو بمقدار ان می باشند صافی میکردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی میباشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میکرد د یکی سیاه دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا هم پنج نوع گفته یکی را اشهبانا مند و ابن التلمی و انثرمی میباشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و چشمها ظاهر میباشد رقد رقد درخشنده و کدا زنده شیشه صاف کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن میسازد و باآهن نیز همان فعل مینماید * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن جالی و قابض اعضا و الغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الریة والقروح والجروح طلای آن با سرکه وعسل رافع کلف و قلع الاثار زرد را زائل چرک و روغن و امثال آن عرب الدمل و ذرور آن التیام دهنده جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرتشیشا است *

* فصل المیم مع القاف *

* مقل * بضم میم وسکون قاف ولام بسریانی مقلا و برومی بدالیون و بعربی قفروکور و بفارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان آنرا بسیار بخور می نمایند و بهندی کوکل نامند بد و کاف عجمی اول مضموم و بعد از ان واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام * ماهیت آن صمغ درختی است بقدر درخت کندر و بسا رعظیم در رمواحل بحرعمان و شجر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع میباشد و همه تلخ آنچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و مائل به تیرگی وکثافت و سیاهی و نرمی در ملمس را صقالبی و آنچه از نواح یمن خیزد و بدانجا بی رنگ میباشد مقل عربی گویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد مائل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی عطر از ان آید و در آب زود گداخته شود و آمیخته بچوب و خاشاک و رمل و خاک و غیرها نباشد و آنچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هرچند کهنه تر گردد میل بتیرگی مینماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد خصوصا عربی آن و مغشوش بهم میرسانند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش * طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم و بعضی تر دانسته اند و ابن اصایلد ارد * افعال و خواص آن جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر والغذاء والنفض و آلات المفاصل جهت

بیخ نباتی است هندی مشهور بتالمکهانه و در هند و بنکاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آب بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از کمی آب که بیخ آنرا بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها دارد و در هر خانه تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیل لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند در خامی و تازکی و پخته خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن تازهٔ آن مقوی بدن و باه و زیاده کنندهٔ منی و در مبرودین مضر محرورین و خشک بریان کردهٔ آن با غذائیت و حابس اسهال است

* فصــــــــــل المیم مع اللام *

* ملح * بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند * ماهیت آن جسمی سفید است که در آب کداخته میکردد و داخل کل اطعمه کرده میشود مکو د رحلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و مغارها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر میکردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از ان قبیل است و نیز از ان قبیل است آبیکه از بعض اراضی میجوشد و یا بعنوان ترشح از رکهای زمین تراوش مینماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست چون از انجا حرکت دهند و بجای دیکر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را دران بندند و چون زمانی بران بکذرد و هوای سرد بران رسد منجمد و متحجر کردد مانند ملح هرموزی و ماننده را مثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیکر اطراف آن انجماد میپذیرد و مانند قند میباشد در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه دران افتد بمرور ایام بسبب حرارت و قوت مستحیل بنمک میکردد و هریک از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و هجر آن در آب دیر ترکداخته میکردد از غیر حجری و مسموع کشته که در هند در کوهستان شرقی بلاد پنجاب ما بین مضاف نکرکوت معموره ایست که ملی الد رام دران مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است و بر دران چشمهٔ چند است مسطح که آب آنها شور مانند نمک کداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجاهای دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در انجا جمع میکردند و آن در کوه در موضع مسطحی واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که پادشاه اورنکزیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابهٔ آهنی بسیار سنکین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع کذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعلهٔ آتش تابه را سوراخ کرده برآمد و هرچند سعی و جد و جهد نمود موقوف نکردید و قدرت کاملهٔ حق سبحانه جلشانه برای عبرت شمهٔ از آتش جهنم شعلهٔ تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار برعکس آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال مینمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتح سدهٔ کبد و طحال و کشندهٔ کرم معده و امعا و جشاآر رد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و کرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق کرده اند مصلح آن با روغن تازهٔ کاو و کاومیش و بزا ستعمال نمودن

است مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور را زمینها گرفته تا بنگاله جا بجا بعمل میآورند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلاد و نواح آنها تمام بر ان است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در ان منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد و اگر آنرا مرتبهٔ دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک میگردد و چون مکرر تصفیه نموده و هرگاه پیچیده و بپزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد آنرا در بنگاله و هند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از مای بحر است و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از انواع قلاوی از رمادات اکثر نباتات مانند برگ و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل میآورند و هر یک از اینها موسوم بآب چیزی اند که از ان میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شیوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جملهٔ املاح اند و باجماع اهل انعقاد کل حرارت و مادهٔ آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیهٔ طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد مثلاً اگر حرارت باعتدال باشد و مادهٔ لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل میگردد و درین صورت اگر یبوست بر ان غالب باشد قطعهای آن بزرگ و سفید شفاف میشود و اگر بان حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزه و خورد و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض غلیظ قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوئی نفط از ان آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و مادهٔ لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و همچنین قیاس اقسام دیگر تفصیلاً که در کتب معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون اندک خوش نفطیت آنرا زائل سازند مانند ذرانی گردد * **طبیعت مطلق آن** در آخر دوم گرم و خشک و هر چند تلخ تر باشد گرم تر بود * **افعال و خواص آن** محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم خطاب بعلی ابن ابی طالب عم کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس بدرستیکه شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جملهٔ آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هر که بر لقمهٔ اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از ان نمش و جه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که ادون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سی صد و سی مرض از او دفع میگردد که ادون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک

طلبیدند و بران موضع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر آینه خواهش نمیکردند با آن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و کم از ندهٔ اخلاط جامده و تحلیل اسخان ملح مرزباد زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکوکنندهٔ رنگ رخسار و مصلح اغذیهٔ بارده و نیکوکنندهٔ طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب افعاله فی اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حل ثقل ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادثه در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن و بدستور مضمضهٔ آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاة مفید اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن معین بر قی نمودن و قی نمودن به نفطی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع معدهٔ بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد ضماد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز ماثل و بافودنج و عسل جهت قروح ذکر و بوداده آن مجفف و قابض و سوختهٔ آن الطف السموم ضماد آن با بزر کتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زوفا و عسل جهت لسع افعی شاخدار و لهنک و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزاز پا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن گاو بدستور الاورام والبثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تهبج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و بازفت و عسل نیز و با کل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل موثر القروح والجروح والزینة طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فوتنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش بنشینند و یا عصور ابر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و اکله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکوکنندهٔ رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یا سمن ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد ریاختنه و یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید آلات المفاصل ضماد آن با روغن

* افعال وخواص آن قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال وحدت آن زیاده ومائل بتلخی است

* ملح طبرزد * بفتح طاء مهمله وباء موحده وسکون راء مهمله وفتح زای معجمه ودال مهمله * ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی ولاهوری آنست * طبیعت وافعال وخواص آن درملح ذکر یافت

* ملح امر * بضم میم وراء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ وبهندی پادا لون نامند * ماهیت آن نمکی است بسفیدی وسیاهی وزردی مائل * طبیعت آن گرم وخشک تاچهارم * افعال وخواص آن دراندمال جراحات با صمغ عربی وروغن زیتون قوی تر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یک درم وگفته اند این همان ملح نفطی است لاغیر وبعضی گفته اند که مصنوع است مثل نمک نیست *

* ملح نفطی * بکسر نون وسکون فا وکسر طاء مهمله وباء نسبت * ماهیت آن از جملهٔ املاح معدنیه است سیاه رنگ بدبو با نفطیت واز بریان نمودن وسوختن بآتش نفطیت آن کم وزائل گشته سفید میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قوت مسهله ومقیهٔ آن زیاده از سائر املاح ودر اخراج بلغم وسودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب وجوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یک درم حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسجی که قلا نامند واز سمت هازی پور میآورند ودر بلده مشهوره عظیم آباد آنرا میسازند وباطراف میبرند ودستور صنعت آن آنست که اولا قلا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند وآن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد واحتمال که آنهم غیر مصنوع وهم مصنوع باشد

* ملح هندی * ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی که بفارسی نامند وقطعهای آن اندک بزرگ وبهندی آنرا سنبهر لون نامند * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل مواد صفراوسودا وبلغم ومحرک اشتها ومحلل ریاح ودر سائر افعال مانند سائر اقسام ملح کوره مقدار شربت آن تا یکدرم ونیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات واوراق که بهندی کهار نامند آنست که گیاه وبا هر برگ نباتی را که بخواهند از ترب ونخود وتنها کو وبرگ موز وغیرها هر مقدار که بخواهند میگیرند وخشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد وخاکستر آنرا در آب حل میکنند ومیگذارند تا ته نشین گردد وآب صافی آنرا بتمامی بجر علقه در ظرف دیگر که متصل بدان است کشیده میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه وبا کرپاس پاکیزه ساخته وتر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه در آن آب خاکستر است میگذارند وسر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید وباز در آن درد خاکستر قدری آب داخل مینمایند وبرهم میزنند ومیگذارند تا ته نشین گردد وآب صافی آنرا بدستور بجر علقه میگیرند وهمچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجر علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا منعقد گردد وبا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند وعرق را بطبخ منعقد میسازند وصنعت ملح اشجار که قلی نیز وبفارسی قلیا وکهلاو بهندی سجی نامند نیز بطور بجر علقه است وطبع وخواص آن در قلی ذکر یافت وچون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند وبا نوشادر بسایند وبا زای هر سه درم آن یکعدد بیضهٔ مرغ بیفزایند وبآتش برشته کرده روغن آنرا بافشردن بگیرند خورانندهٔ گوشت زائد ومنقی آنست ودستور احراق وحب ملح مسهل وحب ملح مسمی بحب حبات وعرق ملح وملح سلیمانی وباچک ودهن ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* ملح فرنگی * نمکی است مصنوع مصاعد قلمها وقطعهای بزرگ وکوچک سفید وشفاف که از فرنگ می آورند طعم آن

دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شکافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه دانهای موز بسیار ریزه و بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالائی آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و تنهٔ درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی آورد آنرا میبرند و مغز آنرا که کنچپال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فصلها و بچها بسیار برمی‌آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور و قطع تنهٔ آن از انها بجای آن برقرار میدارند تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس مینمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده میشود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در هند و در بنگاله کیلهٔ مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیر نگر در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار کرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینیه و مالبهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش ولیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و اما صنفی که آنرا کچکیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا یک شبر و اکثر مثلث شکل میباشد پخته و رسیدهٔ آنرا نمی خورند برای بی مزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی پوست آنرا در نیم خام جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلیه با بادنجان اینها پخته میخورند و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا آتهیه نامند چون این بسیار بی مزه و با لزوجت و عفوصت و پرتخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هریک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر می شود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و بهرجا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیر نگر جای دیگر نمی شود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می‌آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه با بورقیت و جلا است کازران هند و بنگاله در غسل بعض ثیاب بسیار چرب و چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را می خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده افشرده با آب خالص می شویند تا پاک گردد * طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه * افعال و خواص آن جالی و کثیر الغذاء و بطئ الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن اعضاء انصار و الغذاء و النفض مفرح و ملین سینه و جهت سرفهٔ یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری کرده نافع مطبوخ نیم پخته کچکیلا حابس اسهال الزبنة طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار الا ورام ضماد برگ آن محلل اورام القروح و الجروح و حرق النار ضماد نوع موزیکه در بنگاله مالبهوک میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزیکه بوکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده با شد مجرب که رسیدهٔ آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچهٔ مالیده بر آن گذارند در پنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم مجروح و تجفیف و التیام قروح موثر المضار بطئ الهضم و نفاخ و اکثار و مدامت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب

مد در کولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در محرورین و مرطوب المزاج و بدان رطبه و باعث نزول آب در اعضاء رخصه
بالخصوص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک و بالای آن خوردن رمه با شهد زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجهٔ بارده
و سکنجبین بزوری و شکر در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجهٔ حارهٔ یابسهٔ قویه و بدان حاره یابسه موافق
و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان باردهٔ رطبه و ضعیفه و بدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها
و بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته چنانکه موز نیاشد و خواهند که بهم رسد باید که دانهٔ
خرما را در قلاس کل اشته غرس نمایند و در موضع غرس سرگین اسب ریزند و تسقیه می نموده باشند درخت موز بهم میرسد

* موسلی * بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندی است * ماهیت * آن گویند بیخ سیمهل کوچک بکل
نیامده است و آن بیخی است بسطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و ازان بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید
آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند * طبیعت * آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه * افعال و
خواص * آن آشامیدن سفوف آن که بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت
ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد مادهٔ منی و دفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیرهٔ کرمانی جهت
یرقان و با زنجبیل بی ریشه که بهندی ستوانا مند جهت هیضهٔ بلغمی و اسهال و با آب بارز جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک
و با آب برگ تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح کرده و با برگ پنجنگشت بالسویه جهت دفع ام الصبیان
و با اطریفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفهٔ بارده و با دارفلفل جهت گزیدگی سگ دیوانه
و با کنجد جهت حمی ربع و عصب و جذام و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر و
شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلغم مفید است انفع و
بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین بر آورند و ریشهای باریک آنرا دور کنند و بکارد
چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده و روزی یک تولهٔ آنرا با یک توله
نبات در نیم پیالهٔ آب گرم ریخته بقاشق چوبی بر هم زنند تا لعاب آرد و تا چهل روز با بی حمتو بیاشامند و در این ایام از ترشی
و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد بپرهیزند * پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه
و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع
بخوردن این دوا نمودم و بدین جهت آنکه با زن خود مقاربت نمایم مرا بر ان جانب و زوجهٔ مرا بجانب دیگر خود
میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشته از شدت قوت باه و شوق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از
بالای پلنگ دراز کرده زن خود را از ان پاسوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز و با سوار نموده بدان جانب
فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و با آن زن من برشکم پلنگ رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم
چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند

* مولسری * بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و یا لغت هندی است * ماهیت * آن درختی است
عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و فرنگ اکثر الوجود و در باغات و خانها غرس می نمایند
و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک بقدر ماش و مدور میل برنگ و بسیار

موسلی

مولسری

خوشبو هم درنا رنگی و طعم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرگی و برنگ آن و مغز آن با خصوصیت بسیار اندک شیرینی و هستهٔ آن بزرگتر * طبیعت گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن * افعال و خواص آن ثمر نارس خشک و تخم آنرا نیز در ادویهٔ حابسهٔ منی و سیلان آن داخل می نمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سودهٔ آن برای مرض اهوه که مرضی است در بنگاله در بعضی مردم بهم میرسد علامت آن تپ شدید و صداع و درد کردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد الهوام کند افشاندن گل آن بر فراش و رختخواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت

* مومیا * بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آن است که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در اسطهبانات و نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاها بعد بکرات مینمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر چندان خاصیتی و نفع بر آن مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تهتهٔ در تاریخ الحکما در کیفیت بد و اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جملهٔ عجائب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هرچند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پوست او آویخته و قوچ آنچنان میخرامید که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهدهٔ آنحالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهر نحوی که بود او را بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده بود چنانچه معلوم می شد که او خود را بموضع که مومیائی داشته مالیده و آن مومیائی موجب التیام و اندمال زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها ازوی آثار و چندین فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکما پی باین دوا بردند بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگرش بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و میرفت و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندکی کودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو بلند شد و برفت و نمی لنگید از دین معنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اطبا را آن مقدمه نمود و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در آنجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند

بسیار آنرا دوست میدارند و هرجا یافت میخورند و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بسبب آن نجاست میکنند همان را نامقیدان برداشته بجای سلا جیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنهٔ سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرمکی و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیائی صرف مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکنند ولیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که در بین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آن ها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کرده اند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بوده اند و اکثر ملاقات می نمودند از جملهٔ غرائب اموریکه دران سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل از بین چهار صد یا نصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آن را دستور بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبر نمیگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه با طبا و جراحان میسپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویهٔ چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالبی از چوب کنده ساخته بران نام میت و قوم و قبیلهٔ آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد ازان سه صد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نمودند احیانا اگر جسدی ازان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری ازان را بمرور بخرج آورده و قدری ازان را بمیرمعزی الیه داده بود و اوشان قلیلی با حقر داده اند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوان های نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود * طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد * افعال و خواص آن در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیائی ساختهٔ که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویهٔ حافظهٔ مقویهٔ تریاقیه از قبیل ادویهٔ مذکوره و غیرها در بدن بچهٔ سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بدن حاره یا بسه بدون خم در بارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

* فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال آن

مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن دارای سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و باندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر کوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهموار ری پای مرغ و یا خروسی رابشکنند و بقدر یکدانگ ازان را در روغن گل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصهٔ یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد

ورم جنین با آب طبیخ خشک طلا نمودن ایضاً آن با آب مطبوخ انیسون در ان جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن
یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض والتناسل آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهائی و یا با
قند و شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی از ان با آب مطبوخ دوقو و نفاخ اذخر جهت رفع حبس
البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن
با آب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر به نگاهداشتن بول و
سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون با روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده
و دهن بوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو
حبه آن با آب باقلا یا حبه از ان با زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی
را آب منی خرج شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب بانزال دو جو مومیائی را در ربع
درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بنوشد مجرب است الات المفاصل مدلول
آن از یک دانگ تا یک و نیم دانگ در ادهان مناسبه مانند روغن گل و با اشیای موافقه مانند آب باقلا و با زرده تخم مرغ دو
سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه
و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر ان موضع بعد یل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه و
ناصور وزن یک دانگ آن با یک درهم پیه خنزیر گداخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اندمال باطنی و
صدمات آن در روغن گل سرخ با روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن بآن و اگر بر کسی تیری زده باشد مالیدن بر ان موضع
و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربه مناسبه دیگر جهت رفع
حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام والبثور والزینة نیم دانگ آن با مطبوخ افتیمون صرف داد و ده مناسبه دیگر هفت
روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت باده مناسبه و معاون آن مقید است السموم
مالیدن آن بعد یک قیراط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف
یا نبیذ صرف و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و با آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بر ان و جهت مطلق سموم مقدار
دو حبه آن با طبیخ خشک و یا با آب فراسیون و یا با آب سداب و یا با آب فوتنج جبلی و یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ آنها
مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا تنهائی و در
تراکیب وارد و به داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* مونج * بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندی است * ماهیت آن پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است
که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته مینویسند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن غرغره
با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و
درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه
رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بکشند بهتر است و اگر
بیک دفعه زائل نکرده مکرر نمایند و این معالجه فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است *

شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از ان نیز آتش ظاهر میکردد واز نواح روم وصعید مصر آورند ودر معدن مغنیسیا بهم میرسد ودر رخون کرم تیس چون بسایند حل میگردد وقسمی دیگر از ان غیر شفاف واز ان صلب تر وشبیه بنمک سنگ واین را کویند از ان ظروف میسازند وغیر سلوان است * طبیعت ان دردوم سرد وخشک * افعال وخواص ان جالی ومحلل العین اکتحال آن با مروارید وشکر قاطع بیاض چشم بی الم وبدستور چون با آب بسایند ودر چشم کشند اللسان چون یکحبه از ان را با نمک ونوشادر وزعفران ومرو سرکه وعسل حل کنند وبر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن ولکنت وتعسر تکلم نماید ومجرب کفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة واد رار بول وضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر ورافع انجماد آن در ان الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه ولرزو عسر ولادت وبرای اطفال رافع خوف وجستن ایشان از خواب ودیدن خوابهای پریشان وداشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات موثر دانسته اند

* مهد * بفتح میم وسکون ها ودال مهمله * ماهیت ان صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری کیاهی را نامند که شاخها بسیار دارد وکبود بشکل همیشه بهار وبرکهای آن باریک ودراز وکل آن باریک ودراز وکل آن همیشه رو بآفتاب دارد وبهر طرف که میل مینماید این نیز میل میکند وبیخ آن بقدر جداری بزرک وسفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود وصیادان آنجا بیخ آنرا مانند سریشم می پزند وتیر را بدان آلوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد ومی میرد آنرا میکشند ناخوب سرد کردد جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازکشته با خون در محل زخم جمع میکردد وآن موضع سطبر می شود پس آن موضع را بریده می اندازند وتتمه کوشت آنرا میخورند میکویند بی مضرت است وسمیت دارد وامتحان بیخ مطبوخ آن در قوت وضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطرهٔ خونی جاری کردد پس محل زخم را پاک مینمایند وقدری از ان بیخ بران میکذارند اکر فی الحال نشوید از پوست نیز سرایت میکند بکوشت وسوزش وخارش عظیم در بدن احداث مینماید وسرخ میسازد واکر علاج نکنند هلاک میسازد واکر فی الحال عضو را پاک بشویند وبروغن چرب نمایند وبران ترباقات بمالند مضرت نمی رسانند وعلاج آن اکر در خارج باشد محجمه بکذارند وبکشند وزلو بچسپانند وبعد از ان بران تریاق بمالند وشستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است *

* مهلبیه * بضم میم وفتح ها ولام مشدده وکسر باء موحده وفتح باء مثناة تحتانیه وها بفارسی فرنی نامند * ماهیت ان از جملهٔ اغذیهٔ لذیذه است که از شیرهٔ آرد برنج وشیر وشکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره می کشند وبا شیر طبخ میدهند تا شیرهٔ برنج پخته کردد وبقوام آید پس شیرهٔ شکر صاف کرده در ان می ریزند آن مقدار که آنرا شیرین کرداند پس چند جوشی داده فرود می آورند ودر ظروف چینی برمی آورند واکر خواهند درهنکام فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده با فلیلی مشک در کلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوشبو ولذیذ میکردد وتناول می نمایند بعد از ان سرد میکردد واین مخترع ورس با بلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قیئی که اورا عارض شده بود از ریختن سودا بمعدهٔ او * طبیعت ان کرم وتر * افعال وخواص آن جهت مالیخولیا وجنون ودرد مربسی وفربه نمودن بدن وتولید خون صالح ومنی وتقویت باه ورفع قیئ سوداوی نافع است *

* فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة *

* میبه * بفتح میم وسکون یا وکسر باء موحده وها * ماهیت ان اسم فارسی شراب به است که با شراب و با آب

الکوری مرتب نمایند * افعال وخواص آن بعرج مقلسطا ومقوی معده ودر قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافته *

* میس * بفتح میم وسکون یا وفتح سین ونون نیز آمده وبجوار انتهای نون نیز دیده شده بلغت عربی است بیونانی لوموس رلطوس نیز نامند * ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرنس وباز رایدن بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل وشیرین وخوش طعم وخوشبو وسیاه شکل مائل بزرده نیز گفته اند بقدر کنار کوچکی وسیاه باقتدحی است وچوب درخت آن مائل بسیاهی وسرخی وصلب وخوشبو ودری وبستانی میباشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبستانی آن معتدل * افعال وخواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه وتقویت معده وحبس اسهال وتنقیه رطوبات ولعبن آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند واحتقان بنشارهٔ چوب آن جهت قرحهٔ امعا وسحج مفید الاورام والبثور ضماد آن جهت داء الفیل وتحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینة طبخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی ومنع آن از اسقاط چون شاخ ریخ آنرا سوده برا ورام صلبه بندند تا سه روز متوالی وهر روز تجدید نمایند وتحلیل آن موثر ورفع فتق نیز مجرب گفته اند *

* میسنون * بفتح میم وسکون یا وفتح سین مهمله وضم نون وسکون واو ونون بفارسی کرم ایوب نامند * ماهیت آن جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما وازان باند تر نیز ومعدن آن اکثر در زمین کنار وائل گفته اند نوعی از زبد البحر است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت استسقا وسوزاقیت حصاة ودرد گرده واحتباس حیض نافع وذرور آن مجفف رطوبات جرح وقروح والتیام دهندهٔ آنها وتجفیف قروح سر وتدر سائر افعال مانند زبد البحر است ومذکور شد *

* میعة سائله * بکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح عین مهمله وها لغت عربی است ولعبنی نیز بهندی سلارس نامند ودرخت آنرا بعربی اسطرک لیکه گویند یعنی نرم ومیعه مشتق از میعان است * ماهیت آن صمغ ویا لبن درختی است بسیار خوشبو وگفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است وآنرا در بلاد شام میورنامند وگفته اند صمغ درخت دران است واصناف میباشد وآنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است ورنگ آن اشقر مائل بزردی وبقوام عسل میباشد وآنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ میشود مائل بسرخی وغلیظ تر میباشد واین متوسط است وآنچه اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند ومیمالند وصاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد سیاه وثقیل میباشد واین همین بمیعهٔ یابسه است وصاحب کتاب مرشد گفته تا نوع آن معمول میباشد وتا نوع سرخ با لجمله قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مقوی ومحلل ریاح ومنضج وملین وبا قوت قبض وتجفیف اعضاء الراس والنفس والغذاء والنفض جهت سرفه وزکام وحلق وزکام وخذر ورعشه وانحدار رطوبات از دماغ وتنقیهٔ آنها ودرد سینه وریه وگرفتگی آواز ورقت اعضای باطنی واستسقا وسوزاک وغثیان وادرار بول وحیض ودرد کمر ورکین وآشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام وطلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر وکزاز ورعشه ومانند آن اعضا وبخور آن نیز جهت نزلات وکزاز وقطور آن جهت امراض گوش ورباح غلیظهٔ آن وفرزجه وبخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع وغیرها ضماد آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودرضماد آنها مقوی فعل آنها وطلای آن جهت جرب وآشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام وبخور آن نیز مضر ریه ومصلح آن مصطکی مقدار شربت از یکمثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین وجندبیدستر ونزد بعضی بوزن آن قطران رومی آن زفت رطب است واز اجزای غالیها است *

* میبهٔ یابسه * ماهیت آن نزد بعضی صنف دوم میبهٔ سایله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای
درخت آنرا افشرده صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است * طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده
از میبهٔ سایله * افعال و خواص آن باقوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جاذب رطوبات دماغی و رافع نقوه رعنه و نزله و
وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و ضماد آن ورم اندرا افعال قریب
بمیبهٔ سایله المضار مصدع مصلح آن را زیانه مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن جا و شیر است *

* میفختج * بفتح میم و سکون یاء و ضم فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است
و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب * ماهیت آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن نموده و غلیظ
گردد و مائل بترشی باشد و در گیلانات آنرا دوشاب ترش نامند چون باخاک در شاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب
گویند و بعربی دبس و در دبس ذکر یافت و گاه در آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه مینمایند * طبیعت آن
در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک
باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذا کرده میشود المضار در محرورین اکثار آن
مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است *

* باب بیست و پنجم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها نون است *

* فصل النون مع الالف *

* نارجیل * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب نارجیل هندی است زیرا که
بهندی تازهٔ آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکوس انک بکریس و بعربی جوز هندی * ماهیت آن ثمر
درختی است و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در ملیبار رات کثیر الوجود و هرچند قریب
تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و
بلاد آن از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشهٔ آن
بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زوائد تنهٔ آن کمتر و شاخهای
آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلبتر و جاروب آنرا زچوب وسط برگ
آن میسازند و تا بلندی دو ذرع دست بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک
انگشت و در خامی هم زولیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده
کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگرها و کشتی ها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور بزود
پوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب واندک براق شبیه
بدو چشم و دیومی اندک بزرگتر و خوب غیر براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما مینماید
و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت مینماید و در هنگام نیم رس بودن آب در آن باشد آن موضع را
سوراخ می نمایند و آب آنرا از آن برمی آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف
آن بریده برمی آورند برای آنکه علاقه آن درست بماند برای ساختن غلیان و بر آن آب نی نصب نموده غلیان میسازند

و اکثر شکسته مغز آنرا برمیآورند و میخورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر طعامها داخل خوراک
مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بآن است چه خام و چه بطریق شیر برنج و شیر آن پخته و روغن طعام و چراغ
نیز از روغن آن بعمل میآورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده میبرند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ و پیوسته بمغز
آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است میخورند و از
آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف
شیرین چرب کم ریشهٔ آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد * طبیعت آن مغز نارجیل تازه در دوم گرم و در
اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و متکرج آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن
در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح
اعضاء الرأس جهت دفع مواد باردهٔ بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان
اعضاء الغذاء و النفض جهت ضعف جگر و قرحهٔ باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر مبرودین و ادرار
بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی اعضا و جرم آن مسدد و دیرهضم
و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه و مفسد آواز و مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین
میوهای ترش و لیمو و هندوانه و مغز نارجیل متکرج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقی
خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار مثقال و گویند چون
قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را نابود میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را
ده مثقال و از آب آن ده اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه
نافع و سرکهٔ آن در اول گرم و در دوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسهل
و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت باصره و هموار نمودن لحوم چون در لحم طبخ در آن اندازند و سنون
خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و
روغن آنرا دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت
فهم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه
مفید شرب آن میدارند تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت تدهین انفع است و با روغن خسته زرد آلو جهت بواسیر
مجرب است و قسم دوم آنکه مغز تازهٔ مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای
بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجهٔ مبرودین
و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت
جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است *

* نارجیل بحری * بفتح با و سکون حا و کسر را مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند * ماهیت آن
ثمر درختی است که در جزیرهٔ که بر خط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و
درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا قیزه پوست میباشد الا آنکه

پوست دوم این از آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کمر بشه بعضی بعضها مثل عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذید تر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هرچند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از راویهٔ جدیده است و قریب بکصد و بنجاه سال میشود که بی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از ان از روی آب میگرفتند و هرکس بوهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند * طبیعت آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه ترشود حرارت و یبس آن زیاده میگردد * افعال و خواص آن با قوت تریاقیه و حافظهٔ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا بگلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیهٔ فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبهٔ آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند و قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسدهٔ سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمینماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و بابیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یکقیراط تا دو قیراط گفته اند مولف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه بدان ان را هوبه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیاری تا یکدرهم خوردند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر ان مترتب نگشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حارهٔ باسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب درپوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نزد در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* ناردین * بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون باء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مولف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشهٔ این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند بتنهائی و با اکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است *

بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و بسدس آن سنبل الطیب است و بوزن آن زیرهٔ کرمانی و ثلث وزن
آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند*

نارنج بفتح نون و الف و راء مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی است و بهندی کرنا نامند* ماهیت آن
ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم در ملمس
و کم ریشه و مستوی الاجزا و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار
خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و ملس و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد مغز آن ترش
آبدار و قاش قاش در پرده ها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن
بزرگ بالیدهٔ رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در گرمسیرات کثیر الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه مهیا شده
بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ و از سال حال سبز نیم رس و هنگام شکوفهٔ آن بهار و پائیز است* طبیعت پوست
زرد و شکوفهٔ آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و پوست
و تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در دوم* افعال و خواص آن جمیع اجزای
آن سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر و ترشی آن از وجهی است که موافق نزلات سینه و سرفهٔ حار است خصوص
که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آنرا برآورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی
بخورد پس برداشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت
آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حارهٔ صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضرورتا رفع به اعصاب
کمتر از سائر حموضات است و مضر عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست
زرد آن مفرح آشامیدن یک درم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب
در یکساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار و ضماد بخته مهرای آن بتمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکهٔ
و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بعد بل اعضاء النفض و السموم آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفهٔ آن جهت
مسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا السموم تخم آن
با تریاقیست و دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج رافع
طاعون است و شکوفهٔ آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی بعرق بهار است در
دوم گرم و خشک* افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض جهت رفع
ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سدهٔ مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ
و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دو درم و وقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت سپرز از مجربات و با آب
کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث
و اصلاح حال رحم و باشیرماده یا بنجهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن
گلاب و هوا مضر آن و قوت آن در ظرف جستی و با مسی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد
آنرا با شکوفه در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال

نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن نارد ین است و کذا اشتن پوست وگل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست با لخاصیت
و آشامیدن دو مثقال آن با هرزهر و سموم بارده حیوانیه است رافع مثل آن نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن در
قرابادین ذکر یافت و مثقال پوست زرد آن و مربای آن نیز مفرح و ملذذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست اترج است #

ناطف # بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فا بفارسی تبیطه نامند # ماهیت آن معروف # طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب مواد بمعده نافع مضر
محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجهٔ بارده و سرفهٔ حادثه از
حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق امزجهٔ بارده و پیران مولد
صفرا در جوانان و مصلح و مصنوع از دقیق جهت درد سینه و ریه حادث از سدهٔ خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر
الغذا و موافق سینه و سرفه ولیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردکان بغایت گرم و معده بلغمی و کرده
را موافق ولیکن مصلح مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفهٔ و کلوی را مناسب است #

ناگیسر # بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناگکیسر بکاف دیده
شاه که مبنو بسندی لغت هندی است # ماهیت آن درختی عظیم که در بنگاله میشود بقدر درخت گردکان و برک آن بقدر
برک امرود و گل آن بسیار خوشبو و دو پرده و دیگر و دیگر انواع بنگاله که در الوهر و عطر گل آن خصوص زردی
که در میان گل میباشد میکوبند بسیار تند بو میباشد و درصندلی عطرکه آن باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود
میکرداند از جهت بوی که دارد # طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم # افعال و خواص گل آن
صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و هوا مسموم را هر نوع که باشد و آرام شکم و قی را دفع نماید و زکام و را صاف و نیکو و خون را
صاف و جراحتها را پاک و یا اصلاح آورد و حبس خون او مسموم استعمال دانهٔ آن بدین قسم که سه مثقال زیره که درمیان
گل آن میباشد شب در آب تر نمایند و صبح صاف کرده قند ریختند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه دانها
زائل کردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در چهار و زایجوره و مسلسل که زائل است و چون زردی آنرا
شب در آب تر نمایند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند با قند اندک نبات تا چهار روز دانهای مسموم را زائل کرداند و آشامیدن
مثقال از آن و شبیه آن عطر آن با برگ تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک است اولی آنست که محرور المزاج مرتکب
آن نکردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آبی بران پاشیده در صره بسته و در جرب
یا بس شب مغرب بمالند تا اندک روغن از آن بر آید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بران بپاشند و بهم زده صره
را بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز پیهم زائل کرداند جرب رطب را نیز مثل خصوص که روغن آنرا
بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از آن برآید و یا عطر زر روغن بادام و روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب
بچکانند و تا میل را نرم نموده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد #

ناخواه # بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و هاء لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زینان
و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجوائین نامند # ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون و از آن ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تند بو
و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم کرفس جبلی دانسته اند و نیست چنین

وبهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم وبوی آن است * طبیعت آن در اول درجهٔ سوم گرم وخشک وبعضی در آخر آن گفته اند * افعال وخواص آن باقوت مجففه وتریاقیه وملینه ومحلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج ورعشه واسترخاء وقطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه وانچه از چرک وغیر آن انجماد یافته باشد ودر گوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت درد سینه ودفع رطوبات وتنقیهٔ چرک ولزوجات آن ونفث سدد وتقلب قلب وتلیین بطن وتحلیل ریاح وصلابت کبد وطحال ورفع مغص ریحی وانچه بسبب دوای سمی شدید النکایه ومسهل قوی مانند ماهودانه وامثال آن عارض شده باشد وجهت فواق وقی وغثیان وجشاء وآروغ وبدبو وتخمه ورباح وقراقر وهضم طعام ودفع فساد اشتها وبلت وبرودت معده وکبد واحشا وعسر البول وحصاة ومبهی ومسخن احشا وکبد وکرده ومثانه ومسکن مغص ومقوی ومسخن معده وکبد بارد دن ومدر بول وحیض وشیر وعرق واستسقا رامفید ناشتا خوردن آن ودر زنان نیز داخل کردن وباعسل وشراب جهت احتباس بول مبرودین واخراج کرم معده وحب القرع وباسکنجبین جهت محرورین وجمیع امراض رحم وکسیکه بند ابغهٔ او اطعمهٔ لذیذ نیابد وکوبیدهٔ آن بامغز کردکان سوخته رافع تزحر وناشتا خوردن آن رافع سنگ کرده ومثانه واز مجربات شمرده اند وچون در آب لیمو آنقدر که آنرا بپوشاند ویک انگشت بالای آن آید بخیسانند وخشک کنند وهفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعادهٔ شهوت باه ما بوسین مجرب گفته اند المزینة آشامیدن سه مثقال آن که دریک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد بایک اوقیهٔ قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط کردد وخوردن وطلا نمودن آن بربدن بالخاصیت موجب زردی بشره وباعسل وادویهٔ برص وبهق وآثار جلد مقوی فعل ادویه الحمیات آشامیدن آن جهت حمیات باردهٔ مزمنهٔ کهنه خصوص ربع ونطول آن دافع نافض السموم آشامیدن آن تریاق سموم ونهش هوام ومضرت افیون وبجهت ترک عادت آن ونطول آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر وبخور آن باراتینج وفرزجه وحقنهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم از رطوبات بدبو وتجفیف آن وضماد آن بانمک وترمس وزعفران جهت ورم انثیین الاوجاع والاورام والبثور ضماد آن باسفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت ناف برآمده مجرب وباعسل جهت درد جمیع اعضا وتحلیل اورام خصوصا باطین قمولیا از مجربات شمرده اند وبدستور جهت خون منجمد تحت الجلد بیعدیل وباروغنها جهت بثور لبنیه المضار مصدع محرورین واکثار آن مورث ظلمت بصر وزردی بدن مصلح آن کشنیز ومقدار شربت مرضعه ومنی بجهت آنکه مجفف این هر دو است مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش ودستور مدبر نمودن ودهن وسفوف وشراب وعرق ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت وعرق آن که بدستور متعارف عرق کشند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال خواص آن جهت فالج ورعشه وامراض عصبانی وعسر نفس وتحلیل ریاح وتقویت اشتها ورفع بلت معده واستسقا مفید وچون با دارچینی وگاوزبان عرق کشند در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند وروغن آن که بقرع وانبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح ودردهای مزمن واورام بارده بهترین ادویه است

* فصل النون مع الباء الموحدة

* نبیذ * بفتح نون وکسر با وسکون باء مثناة تحتانیه وذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ وبفارسی وبهندی نیز بوزه نامند * ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر وآن انواع است وعبارت از نقوعات مسکرهٔ حاده است ومراد از آن ومشهور مصنوع از اشیای است که ذکر می یابد وفقاع قسمی از آن است که از آب انار وسائر میوها و

حبوب است المضار مسکر وسریع الفساد ومهیج نفخ وقراقر مصلح آن ادویهٔ حاره وخوشبو وعسل

* نبیذ التمر * که از خرما سازند وآنرا شراب خرمائی نامند * طبیعت آن گرم وخشک‌تر از زبیبی * افعال وخواص آن موافق پیران وبلغمی مزاجان المضار ثقیل ومضر دماغ ومعده وامعا ومولد سودا وجذام وخنازیر وسرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون واخلاط است

* نبیذ البسر والبلح * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن بهتر از خرمائی وبعد از مویز آب بهتر از سائر انبذه است وقابض ومقوی معده ومدر بول

* نبیذ الدبس والسیلان * که شراب دوشابی نامند ودر طبیعت وافعال مانند شراب خرمائی است

* نبیذ الارز * که بفارسی بوزه نامند ودر مصر مزوان شامل نبیذ ذرة وبرنج وجو وگندم وسائر حبوب است * طبیعت آن از سائر انبذه گرمی آن کمتر * افعال وخواص آن مسهل بطن ومدر بول وقلیل السکر وضعف باه وهاضمه وساقط کنندهٔ شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل وطبخ آن با فاویه المضار مورث سهل وظفره ومضر ابدان ضعیفه مصلح آن ماهی تازه وگفته اند آنچه از گندم ودخن سازند محرک اشتها وسرخ کنندهٔ رنگ رخسار ومسکر قوی وبا عسل محرک باه و آنچه از جو میسازند نفاخ وبیتفریح ومفسد باه وهاضمه است

* فصل النون مع الحاء المهمله *

* نحاس * بضم نون وفتح حا والف وسین مهمله لغت عربی است وبفارسی مس وبهندی تانبه نامند * ماهیت آن از جملهٔ فلزات معدنیه است ومعدن آن جزیرهٔ جپان وبعض ممالک فرنگ وایران وبلاد دیگر است وبهترین همه جپانی آنست وآن اقسام میباشد آنچه قلمها وشمسها ساخته می آورند آن سرخ رنگی نرم میباشد وبهترین اقسام است وآنچه تختهای بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند بعد ازان است در خوبی وآنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست وصلب است وهمچنین آنچه در ملک فراسیس وکرمان از ایران میشود صلب میباشد وآنچه در مرزبان قریب سبزوار میشود ودرکانان واطراف برده ازان ظروف میسازند ونیز نرم وقریب بجپانی است ودرکاشان وبنگاله در بلدهٔ جهانگیرنگر ظروف آنرا خوب میسازند ونوعیکه در معدن آن تکون میباید وآنرا مس رست گویند وعبارت از روی است بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد ودرخشنده میباشد وطالیقون در حرف الطا ذکر یافت وقوعی از گداختن سنگ خالص بهم میرسد بعضی ازان مائل بزردی واکثری سرخ میباشد واز مطلق نحاس مراد این نوع است وچون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا یکجا گدازند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج وبعربی صفر مصنوع وبهندی پیتل نامند چکش گیرتر وصلب تر از نحاس است وچون زرد آنرا با مقدار خمس وباربع وزن آن روی توتیا یکجا گدازند ودر قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته وبهندی بهرت نامند واین قابل الطراق یعنی چکش گیر نیست وشکننده میباشد وچون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع آنرا باسم آن شایع کرده اند ومستعمل است وچون مس را با قلعی یکجا گدازند بفارسی سفید روی نامند وچون با قلعی وروی توتیا صرد ویکجا گدازند بفارسی جام نامند وبهندی کانسه واین شکننده تر میباشد واز فرنگ ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند وتا تازه ونو است وآب وچربی بدان نرسیده باستعمال بسیار نیامده ونم ورطوبت بسیار در ان اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی مینماید وشکننده وقابل گداختن نیست وگداخته نمیگردد وماده تکون نحاس زیبق وکبریت غیرصافی ومتعلق بسعادت زهره با شمس

و افربه میکرداند و مجرّب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آن است *

* فصـــــل النون مع الخاء المعجمة *

* نخاع * بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربی است بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند * ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی است که درمیان استخوان فقرات گردن و پشت و غیرها میباشد برای ترتیب اعضای اعصاب و اعصاب اکثری از آن رویده شده اند و نائب مناب دنباله مخ دماغ است و نیز رسانندهٔ روح نفسانی ماخوذ دمید م از دماغ با عصاب است * طبیعت آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده * افعال و خواص آن طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و درچرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سائر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی ببغل یل و در سائر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ بد و بطئ الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و بهترین همه انجبرود و ماء العسل خیسانیدن است *

* نخاله * بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و ها لغت عربی است و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر نامند * ماهیت آن سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است * طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشک تر از آن و بالجمله گرم و خشک در اول * افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیدهٔ آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت برا خراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفهٔ مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیهٔ ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیدهٔ آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نملهٔ ساعیه و جرب متعرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت جمرهٔ بجسم و تکمید آن جهت تحلیل اورام رخوه و اوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده و درصرها بسته بدان تکمید نمایند مکرر بلک صره بعد از صرهٔ دیگر و لطول نخالهٔ جو جهت حکه و شری و بخور نخالهٔ عدس جهت رفع بول در فراش و قمل و صئبان و بخور نخالهٔ باقلی جهت منع رنجش شکوفه در رخنا ن الات المفاصل ضماد نخالهٔ گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است *

* فصـــــل النون مع الدال المهمله *

* ند * بفتح نون و دال بفارسی کشته نامند * ماهیت آن دوائی است مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن بخاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج با برگ آن اجزای متساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و با آب مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیلهٔ طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یکصد مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیلها مانند شمع میسازند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون

دافع زکام است شربا وبخورا

* فصل النون مع الراء المهملة *

* نرنیقس * بفتح نون وسکون را وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسین مهمله * ماهیت آن
براس گفته نباتی است شبیه بحنظل در جوف آن شحم وتخم آن با عفوصت * طبیعت آن گرم وباخشکی بسیار * افعال وخواص
آن اعضاء الراس وغیرها سعوط آن جهت دفع بد بوئی بینی وقطع رعاف وضماد آن ثار وعنها مثل زعرق وبا شراب جهت
گزیدن عقرب نافع *

* نرجس * بفتح نون وسکون را وکسر جیم وسکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است * ماهیت آن گلی است بسیار
خوشبو ودو نوع میباشد یکی را قدحی ودوم را مضاعف نامند گل قدحی درمیان آن بشکل قدحی وپیالهٔ کوچکی زرد رنگ واطراف
آن شش عدد وبرگهاسفید مائل بتد وبیز واین را نرگس نرنیز نامند ومضاعف را ماده وبشیرازی هفت ورقه زیرا که برگهای آن زیاده
وبالوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش ونبات آن درساق وبرگ وتخم وبیخ شبیه بپیاز وکوچکتر از آن وبیخ قدحی را چون بشکل صلیبی
شق کنند وغرس نمایند مضاعف میگردد * طبیعت آن درسوم گرم وخشک وبعضی معتدل درگرمی وخشکی وبعضی دردوم گرم
وخشک گفته اند وتخم آن دردوم گرم وخشک وگفته اند دراول تر * افعال وخواص آن حالی وجاذب از عمق بدن ومحلل قوی
وغاسل اعضاء الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی وسوداوی وتفتیح سدهٔ دماغی وازالهٔ نزلات وزکام باردة نافع جهت آنکه
محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هرکه خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید وضماد
آن جهت معده ومنع نزلات وذرور بیخ خشک آن رافع سبل وناخنه وضماد آن با عسل جهت آشتی اعصاب چشم اعضاء الغذاء
والنفض آشامیدن بیخ خائیده وباه طبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل ومخرج هرچه در معده جمع شده ومنقی رحم
ومسقط جنین زنده ومرده والتیام دهندهٔ زخمهای ظاهری وباطنی وچهار درم آن با ماءالعسل مخرج اقسام کرم معده
ومسکن اوجاع مثانه ورحم وضماد بیخ آن که هر روز ورشور خصوصا در شیرگاه وبیش خیمه اید دخشک نموده پس سائیده
باشد جهت تقویت باه وسطبری قضیب وبرمادرون احلیل جهت رفع تعنین مجرب وبتنهائی نیز مقوی باه ومعظم ذکر است
الجروح والقروح والاورام والبثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ آنها وضماد آن با سرکه وعسل
منقی قروح وگشایندهٔ دبیلات که دشوار بنضج آیند وبا آرد کندم وبا شیلم وعسل جهت اخراج پیکان وخار ومثال آن
وتحلیل اورام اعصاب وضماد بیخ آن با سرکه وعسل جهت تنقیهٔ اوساخ والتیام جراحات عظیمه وغائره وتر ورباط وعصب مقطوع
وبا عدس جهت بهق وکلف ومع وقول وا قافیه وحصف وسفید آب ومرداسنگ جهت ورمهای حار سیماالات المفاصل ضماد آن
با عسل جهت دردهای مزمنهٔ اعصاب ومفاصل ونقرس وشکستگی اعضا ونیز ضماد آن ملحق وچسپانندهٔ جراحات عارض
در اعضای عصبانی است والزاق شده حرق النار وضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینة ضماد آن با سرکه جهت
داءالثعلب وبهق وآثار جلد مضر محرورین ومصدع ایشان مصلح آن بنفشه ونیلوفر وقدر شربت نحاس گل آن مانند بیخ آن مقدار
شربت آن یکمثقال ونیم روغن گل آن مانند روغن گل سه سه چهارروز در آفتاب مرتب نموده ودر روغن آنچه بدل گردد باشد
محلل ومسکن اوجاع سوداویه ورنجیه ورافع صداع رطب وصداع ریحی وصداع رطب وسوداوی ودافع دردهای بارد وموافق امراض
عصب وگشایندهٔ سدد وبهم ومسکن اوجاع آن ومصلح محرورین وتخم آن تا دوم گرم وخشک ومقوی باه بخاصیت فضلیه * افعال وخواص
آن آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه وضماد آن با سرکه جهت کلف وبهق ونمش موثر است

* نروک * بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است * ماهیت آن بیخی است شبیه بلعبت بربری و از آن
بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جائیکه پلنگ باشد در اول
بهار نباتی میروید برگ آن قدرا پهن شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد و بنابر آن در آن
وقت آنمکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی
و خواص آن آنست که چون بربالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان
از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست که چون
پلنگ از زائیدن بسیار آزار مییابد و برو دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده برآورده میخورد تا بار نگیرد و از خوردن
آن بار نمیگیرد و دیدن آن غالباً بهم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا برآورده خورده باشد باز سال دیگر از همانمکان بیخ تازه
میروید و دارای سبزی میباشد بخلاف آنچه را پلنگ برنیاورده که آن سفید است و در سر گردن آن گاهی بعضی مهرها یافت میشود و بعضی
گفته اند در شهردان آن و بعضی گفته اند در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن تکون می یابد و صاحب اختیارات
بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و باقی خلاف است و آنرا حجر النمر و بفارسی نروک پلنگ نامند
و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آن را احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب در زبان یابند که پوست
رحم آنرا ببرند و در جوال اندازند و مدتی نگاه دارند آن آب مانند اسفنجه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت از بنست
و طرفیون مصنوع آنرا بانواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم با رنگ طولانی و این صحیح نیست صحیح همان
است که ذکر یافت * افعال و خواص آن چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا در زور و یا تعلیق
نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حامله نگردد و در زور
و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن یک
طسوج و زیاده از ان موجب لاغری یا فراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور
بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است *

* فصل النون مع السين المهملة *

* نسر * بفتح نون و سکون سین و راء مهمله لغت عربی است و بفارسی کرکس و بترکی قجرو بهندی گدهنامند * ماهیت آن
از جملهٔ سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مائل بسرخی و منقار و ساق آن دراز و پر آن مانند نی است و گویند
در یک روز زیاده از دو هزار فرسنگ بپرد و از قطع مینماید لهذا آنکه بچهٔ آنرا زعفران آلوده در آشیان آن میگذارند
هنگامیکه او نباشد و چون او آمده بچه خود را زرد مشاهده مینماید بگمان آنکه یرقان گرفته در دیگر روز سنگ یرقان را از
سراندیب آورده در آشیان خود میگذارد برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن تا سراندیب
در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ غیر از سراندیب جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز
بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در دیگر روز سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک
چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی
دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانی که حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آنرا دیده و یا بوی آنرا شنیده خود را

عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانیده تا حد تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند با سانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده اثقال آنرا در ورنمایند و صافی آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آنست * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند * افعال و خواص آن رادع و قابض و مقوی اعضاء العین مصلح اوریهٔ عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و نرم کنندهٔ خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن بانبات و یا روغن بادام نیمگرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفهٔ حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میگردد و حریرهٔ آن مانع نزول نوازل بسینه و بایده بجهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یکوزن آنرا با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحهٔ امعا الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حارهٔ الزینة طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذا و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و گویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیها و کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است

* نشارة * بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها * ماهیت آن اسم اجزائی است که از اخشاب بسوهان در حین سائیدن جدا گردد * طبیعت آن نشارهٔ هر چیز نسبت باصل آن گرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که بیس آن زیاده بعضی گرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند * افعال و خواص آن همهٔ آن قابض و جالی الجروح و القروح نشارهٔ چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچهٔ کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نملهٔ ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور رونق نخس آن گریزانندهٔ هوام و کشندهٔ پشه و نشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد

* نشف * بتحریک نون و شین و فا اسم عربی است * ماهیت آن گویند بیخ مرجان است که بسد نامند و گویند غیر آن است و آن سنگی است سبک پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای مغاوجه و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می یابد * طبیعت آن خشک تر از بسد * افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهندهٔ زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سائر افعال مانند بسد است *

* فصل النون مع العین المهملة *

* نعام * بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند * ماهیت آن مرغی است معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمیتواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن بچهٔ آنست و چند آن محتاج بآب نیست مگر آنکه آب را ببیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است * طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند * افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النفض خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع

* نفط * بکسر نون وسکون فا وطاء مهمله * ماهیت آن رطوبتی است دهنی حاد الرایحه که از بعضی زمینها مانند زفت وقیر مجوف واز اقصی عراق خیزد ودو نوع میباشد سفید وسیاه سفید آن بهتر والطف وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میگردد ونقاشان قدری از آنرا داخل روغن کمان برای ترقیق وتلطیف ممزوج نموده برنقشها می مالند وسیاه آن بان لطافت نیست وبتقطیر سفید میگردد وآنرا مغشوش بروغن خزامیان مینمایند وفرق آنست که نفط متصاعد میگردد بخلاف آن واز توابع مصر ازکنار دریا نوعی نفط می آورند وآنرا زیت الجبل مینامند * طبیعت آن تا چهارم گرم وخشك * افعال وخواص آن اقوی از اکثر روغنها ومفتح وسریع النفوذ وکدا زندهٔ صلابات وتریاق جمیع امراض بارده شربا وضمادا اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض طلاء آن جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر واسترخا واکثر امراض واوجاع باردهٔ رطبه وتحلیل ریاح واوجاع مفاصل وامثال اینها مفید واکتحال آن جهت نزول آب در چشم وبیاض قطور آن جهت کرم وریاح گوش وآشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد وبهر وربو وضیق النفس ونفث الدم وبواسیر وتفتیت حصاة واخراج کرم معده ومقعده وتحلیل ریاح احشا ومغص وحرقة البول وفرزجه وبخور آن جهت سردی رحم واختناق آن مفید وطلای سفید آن رافع گزیدن حیوانات مضر محرورین ومصلح مصلح آن خشخاش وسرکه ومضر ریه ومصلح آن کثیرا مغلب ارشربت از سفید آن در دانك تا نیم مثقال واز سیاه آن تا یك مثقال بدل آن بوزن آن میعه وبعضی قطران گفته اند وزفت رطب نیز السموم خوردن سفید وسیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

* نفل * بفتح نون وفا ولام * ماهیت آن گویند نبات بار زد است شبیه برطبه بخار مائل بسرخی وبنفشی زرد ربو شبیه بشکوفهٔ بید وشاخهای آن گرهدار مانند خار خسک ودر عربستان کثیر الوجود * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن تخم وگل آن رافع سپرز ومدر بول وگل آن اقوی وطبیخ آن در افعال ضعیف تر است *

* فصل النون مع الکاف *

* نکاچونی * بکسر نون وفتح کاف عجمی والف وضم جیم فارسی وسکون واو وکسر نون ویا * ماهیت آن صاحب خلاصهٔ التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی نتوعی را نامند که نبات آن بروی زمین پهن میباشد وساق نبات آن بسیار ضعیف وبرگهای آن ازرد وجانب رسته مقابل یکدیگر وبمقدار نصف عدسی ودرین ممالک یعنی مرو ونواح آن کثیر الوجود است ودر زمینهای ریگبوم دور از آب ونزدیك آن روید وقوت آن آنست که دور از آب باشد ونبات آن مائل بسرخی * طبیعت جمیع اجزای آن گرم وخشک در اول سوم * افعال وخواص آن آشامیدن عصیر وبامد قوق برگ آن باشراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه وبدستور طلای آن مفید وباشیر مسهل اخلاط فاسده واخراج سموم از بدن نافع است

* فصل النون مع المیم *

* نمر * بفتح نون وکسر میم وراء مهمله بفارسی پلنگ وبترکی قپلان وبهندی نیندوا وبکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء مثناة تحتانیه وخفای نون ودال مهمله وواو نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بفهد در شکل ورنگ وصورت آن شبیه بشیر وکمتر از آن وهیچ حیوانی گوشت آنرا نخورد ودرنده از سگ بزرگتر وباریکتر وچلد وسبك رفتار وتیز رو ترا از حیوانات دیگر وشدید الغوث وغیور وبتجربه رسیده که چون برزخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد وموش حریص بران است که خود رابدان رساند وبول بران کند واهل پلنگ زخمدار را درجائی نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد وموش نتواند

کرده اند و خصوصیت ملتی است که در شهرها هم میرسد بنا بر مشارکت در این وصف مسمی اند ان کلغه و مرغ و موش را صید کنند
و در هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه کرده و در وقت غیر مستی بنهجی دیگر و ترکان ما وراء النهر آنرا الاکیچه گویند
و در بلاد مرو نیز یافت میشود * افعال و خواص ان امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع
جنون و اکتحال زهرهٔ آن با سفیدی بیضهٔ مرغ رافع دمعه الزینة طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن
و بدستور موی سوختهٔ آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود باشد چشم
راست آنرا گرفته در خرقهٔ کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد و چون چشم چپ آنرا بندند حمی
بازعود نماید و مفارقت نه نماید

* فصل النون مع الواو *

* نوارس * بفتح نون و را و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آنرا شجرة القدس و مسواک
العباس و مسواک المسیح نامند * ماهیت آن نوعی از قنا است شاخهای آن باریک و بلند تا بسه ذرع و برگ آن ریزه
مستدیر و جمیع اجزای آن مزغب بازغب شبیه به پشم و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن مابین
سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود منابت آن آجام * طبیعت تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم
و این قویترین اجزای آنست * افعال و خواص ان مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامیدن عصارهٔ آن جهت ترحهٔ ریه
و ذات الجنب بیعدیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر کرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است
مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند ولهذا آنرا شجرة
العصب نامند و طبیخ شکوفهٔ سائیدهٔ جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد
کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نزف الدم موثر و طبیخ نبات
و گل آن قائم مقام صمغ آنست

* نوشادر * بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و راء مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوسادر و بفرنگی
سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الخان و ملح النار و سلسالیوس نیز است * ماهیت آن
چیزی است سفید شبیه بشورهٔ قلمی و اصناف میباشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حبشه
و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن
قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز
میباشد و این هردو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احیانا
قلیلی در کورهٔ آجر پزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد و بعد از
تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنگار
تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده
و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کورهٔ برهم چیده و بالای آنها خشت های پخته را دو دو ایستاده سر آنها را
برهم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بران خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن
اخذ می نمایند * طبیعت ان در آخر سوم گرم و در اول آن خشک * افعال و خواص ان ملطف و جاذب از عمق

اول گرم و در دوم خشک معتدل * افعال و خواص آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم امعاء الرأس والصدر والغذاء
جهت دفع سعال و بخار دماغ و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع اما ثقیل و دیر هضم و مصدع
و اکثار آن مورث تپهای مرکبه و آنچه با بادام و کردکان و پسته در ان اندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است

* نیطافلن * بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا * ماهیت آن صاحب مغنی گفته از جملهٔ
یتوعات و غیر بنطافلن است و برشاخهاء آن پنج عدد برگ مهیا شد و برگ آن شیردار و بغایت مجفف بی لذع و بی حدت
* افعال و خواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال بواسیر و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل
صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابوالوسات است *

* نیل * بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آنرا بعربی نیلج نیز نامند * ماهیت آن اقراص رخوبی است
آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هند و گجرات و تهته مشهور بدبول و نواح آن باطراف می برند و آنرا
از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته اند
و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب بشعبه شعبه باریک و برگ آن شبیه
ببرگ کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از ان ریزه تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و همواره
نروبی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبهٔ بیانه که قصبهٔ است
از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمی شود لیکن از ده دوازده سال که
صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبهٔ عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جا بجا کوتهیها
برای تیاری نیل بنا کنانیده تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجوردی و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت
میبرند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود و گونده در خورجه که
متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار از آنجا خریده باطراف می برند * طبیعت آن در آخر اول
گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل * افعال و خواص آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم
قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر
و الغذاء و النفض اشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدید اطفال که از شدت آن قی
کنند و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و شوصهٔ سوداویه و با کاغذ خواه هندی و خواه
کرمانی آن جهت دهشت سموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشنبر جهت استسقا و عصارهٔ آن
نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها را بشان نمالند بول بسته را بکشاید
المجروح والقروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت
آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر موثر و با نیم وزن مرداسنگ و قدری روغن گل
سرخ و موم جهت آکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر
متقرح بحد بلد و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب
و حدت تبکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و عرق النسا و برای آن با آرد شیلم جهت اخراج خار و پیکان

برگ آن در تر با دهن گاو ذکر یافته و عرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آن که نیم کوفته قرمقدار آنکه تواند و یا از بیخ و تنه
آن شکر سرخ که بهندی گرنامند اما صاف خالص باشد وده وزن آن آب بخیسانند و روزها با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست
و یکروز پس عرق کشند بدستور و مقدار روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند و از عقب آن بفاصله یکدو ساعت نان
با روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت
اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضویکه باشد و قروح مجاری بول
و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض
مزبوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز *

* نیلوفر * بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و راء مهمله معرب از نیلوپهل هندی است زیراکه
نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمیفا و بعربی کرنب الماء و حب آنرا حب العروس و بزبان
بنگاله سپلا و کونین نامند و بری آنرا بمصر عرایس النیل گویند * ماهیت آن گل نباتی است که در غدیرها و آبها ایستاده
که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر
عمق آبها تا بلند و قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ
ارغوانی و بنفش زرد رنگ نیز ولیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی
و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با قمعی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر
سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی
شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی نامند و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی
گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی
و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آن است و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال
باقی میماند * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی اعضاء الراس والصدر بوئیدن گل
آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سدّ نزله و خشونت
سینه و سرفهٔ حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ماده و بهٔ حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند
جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و تکامد اشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل
آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفض والحمیات آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحهٔ امعا
و سیلان منی و منجمد کنندهٔ آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و با جوارش عود شیرین و آشامیدن
گل آن بتنهائی و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز
آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حارهٔ حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن
لبوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و با خلاف و یا خطمی سفید
و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم
طحال و مقعده الزبنه ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و با عسل جهت داء الثعلب و

خون وصفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارده و تقویت معده و جگر بارده و ماسکه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد رحم و جگر و امعا و سپرز و مغص و تسخین اعضا و لقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و زرقه کبیر آن و بزرجه آن با شیرماهیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشائخ را مفید و مضر بسر مصلح آن را زیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال بوزن آن زیرۀ کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امرباه و اوجاع و غیرها زرواند طویل و نیز شیخ ارمنی گفته اند و بضاعت ربع وزن آن قرنفل و عود هندی الزینة آشامیدن آن نیکو کنندۀ رنگ رخسار و بدن است و ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام والمفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمۀ نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و مرد و نیز در قرابادین ذکر یافتند * * فصـــــل الواو مع الدال المهملة *

* ودع * بفتح واو و دال و عین مهمله * ماهیت آن از جملۀ اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کچك و در دیلم کلاچك و باصفهانی کس کربه و بهندی کوڈی و نوع کوچك آنرا بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی کهونکا نامند و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیخ یمن و پیچیده بود * طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف * افعال و خواص آن مدر و مانع و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و نا شف رطوبات اعضا بطاهر و طلای سائیدۀ کوڈی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الزینة والاورام وغیرها ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق خشك آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو و محلل اورام و با تلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کوڈی زرد را سوخته آنرا سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول اندا خته بعده قدری آب لیمو اندازند جوش میخورد و جمع گوش و سنگینی در سه دفع که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحۀ امعا و منع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است * * فصـــــل الواو مع الراء المهملة *

* ورد * بفتح واو و سکون راء و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوشرنك و خوشبو و سرخ کمرنك خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یك بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف است *

مقوی رحم ورافع رطوبات آن ومضیق فرج است وتخم گل که عبارت از ثمر آن است ومانند تکمهٔ اهنی در افعال مانند دلیک است که عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد ومذکور شد وبعضی زرورد رعبارت از غنچه نا شکفتهٔ آن دانسته جهت مشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمهٔ پیراهن وبعضی دلیک دانسته اند وبالفعل مشهور بزرهای وسط گل آنست ومستعمل در تراکیب اکثر همین است وجلنجبین آن در افعال قریب ببرگ آن ودر بعض مواد اقوی ودر بعض اضعف وروغن آن که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه وبا روغن زیتون تازه اندازند ودر آفتاب گذارند وچون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند وبرگ گل تازه دران ریزند وهمچنین تا هفت مرتبه واین را دهن ورد خام خالص نامند ویا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد وبا زیت بوزن آن بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند واین را دهن ورد مطبوخ نامند * طبیعت مطلق آن مرکب القوی * افعال وخواص آن رادع وقابض ومحلل ومفتح وموافق مواد حار وبارده وبا قوت مسهله اعضاء الراس نطول آن بتنهائی وبا با سرکه وگلاب جهت درد سر وتقویت دماغ ورفع بیخوابی وتحلیل اورام دماغی وبدستور طلای آن با سرکه ولخلخهٔ آن با سرکه وگلاب جهت تسکین صداع ورادع بخارات دماغی وموافق اورام آن وقطور آن در گوش جهت تسکین درد آن ودرد سر ورفع یبس آن ومضمضهٔ آن مسکن درد دندان ورافع قلاع حادث از آهک خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل مادهٔ لزج وحابس اسهال مراری ومسکن التهاب معده وقروح امعا وسحج ومغص وتقویت اعضا وتسکین اوجاع ورافع زحیر وبدستور تدهین بدان واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وسحج ومغص عارض از خوردن مغز فلوس خیارشنبر وغیر آن ونطول آن حابس اسهال مراری ومسهل مادهٔ لزجه القروح والجروح والاورام تدهین بدان رویانندهٔ گوشت بر زخمهای عمیقه ومجفف رطوبات جروح وقروح ودافع مواد خبیثه وزخم آبله وبا سفیدهٔ بیضه مرغ جهت سوختگی آتش وزخم عارض از نوره وورم چشم وبا سرکه بادزهر قروح وجوششهای حاره وآشامیدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده وزرنیخ وذراریح وامثال اینها الزینة با سرکه وآب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید ونیم وزن آن روغن بنفشه وماء الورد که بفارسی گلاب نامند * طبیعت آن مرکب القوی ومائل بسردی وبا سه قوت حرارت لطیفهٔ مفتحه ورطوبت واندک قوت قابضه وبعضی سردی وخشکی آنرا بسبب غالب دانسته اند * افعال وخواص آن مقوی دماغ وقلب وفم معده ورقونهای بدنی اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن نیم گرم آن جهت عوارض حادثه از نزله ونفث الدم وخشونت سینه وخفقان حار وتقویت بدن ودرد معده وامعا ومغص بارد وحار ووجع کبد وطحال وبا شراب باعث زیادتی تفریح وبوئیدن وطلا کردن آن جهت درد سر حار ودرد چشم وبا قرنفل جهت درد سر بارد ولخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ وحواس باطنی ونشاط نفس وتقویت دل ورفع خمار وغشی وبیهوشی وخفقان وبالخاصیة مضر صاحب نزله ومحرک آن وباه وباعث سفیدی موی مصلح آن جلاب ونبات مقدار شربت آن تا هجده مثقال وآشامیدن گلاب مکرر معطر نموده بقدر ده وقیه مسهل است وجلنجبین شکری وعسلی مرکب وجوارش وحب ورد دهن الورد باقسام شراب وعرق وغسول واقراص آن نیز با نحای شتی وگل شکری وگلنگبین عسلی ومعجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد ونوع گل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند وبنگاله میشود آنرا سداگلاب می نامند جهت آنکه همیشه گل می آورد ودر بعضی موسم زیاده ودر بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف وناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است *

* ورد اصفر * یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خاردار وگل آن زرد غیر مضاعف وخوشبو ومفرح وقوت

زیتونیکه در ان جوشانیده باشند قاصر شده باشد رافع آثار جدری و کلف و حمله و داء الثعلب و قوبا العین اکتحال آن جالی بیاض عین و ناصور رثان عین بدان رویانندهٔ موی در داء الثعلب و جالی وضح و کلف و نمش و قوبا و اسمن بدن است و گوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باه و عظم قضیب و طلای خاکستر آن با عسل بر حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است

* فصـــــــل الواو مع السین المهملة *

* وسخ * بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک و بهندی میل نامند * ماهیت آن معروف است که فضلات متحلله خارجه از مسامات بدن حیوان است و هوبدنی که فضول رطبهٔ لطیفه دران زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می باشد و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است * طبیعت آن گرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلد مختلف می باشد آنچه قریب بناخنها است گرمی و خشکی آن زیاده است * افعال و خواص آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داحس و با موم و روغن جهت تحلیل اورام پستان و نفاطات و جوششها و ذرور خشک سائیدهٔ آن جهت نشف قروح و سخه و باندک جلا السموم ضماد آن جهت نهش افعی و بدستور چرک گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم می باشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میکردد و دوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع می شود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشائخ و سخه و عرق النسا و با مراهم جهت تحجر زخم نافع است

* وسخ الکوابر * بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله * ماهیت آن چرکی است که یافته می شود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بفارسی برموم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه برموم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین آن سبز آنست * طبیعت آن گرم و خشک آخر دوم * افعال و خواص آن لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بثور و آن جهت سرفهٔ مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و وسخ الحمام جهت نفاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است

* فصل الواو مع الشین المعجمة *

* وشق * بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است * ماهیت آن پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از پلنگ شبر کمتر و در تنکابن آن را پلنگ تومول نامند و گفته اند شبیه بروباه است و در ترکستان بهم میرسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و اصلی ندارد * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار و زائل کنندهٔ بلغم و مقوی گرده و باه و معین بران و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتراش و جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشائخ نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا گرداننده آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوختهٔ آن جهت جراحات مزمنه نافع است

* وشیج * بفتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم بفارسی آنرا نیمه دارو نامند * ماهیت آن نباتی است معروف میان

طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش عدد ریزه شبیه بگل یاسمین و اول قد غنچهای نیم شکفته آنرا بریسمان کشیده ها رمیسازند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا مینمایند و افشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه میناسند خوشبو میباشد و از آب تازهٔ آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مائل بتدویر و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرگی و در غلاف خشبی نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برگ و تخم آن است * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن اهل هند برگ نازک نورستهٔ آنرا بقدر شش عدد برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل ترکه بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و سر را بدان میشویند جهت رفع حزاز و مکونند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت *

هاسیموفا

* هاسیموفا * بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو میرود باریکتر میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پختهٔ آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تندی * طبیعت بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند * افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفهٔ منفعل از آن قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بد ستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچهٔ سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است

* فصل الهاء مع الدال المهمله *

هدبه

* هدبه * بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و هاء و اصفهان آنرا خرخد او بشیرازی مهبک و بربا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند * ماهیت آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پاهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن تحنیک بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بد ستور طلای آن با برمرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیم گرم در گوش مسکن درد آن و رافع گری قدیم اعضاء النفس چون در کوزهٔ نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و بد ستور گذاشتن فتیلهٔ آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچهٔ کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند *

هدهد

* هدهد * بضم ها و دال مهمله و سکون ها و ضم دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند * ماهیت آن مرغی است منقط به نقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء العین اکتحال زهره و با خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفس مهرا پختهٔ آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع پیچش و قولنج و تحلیل

القوى در دوم گرم و در خشکی معتدل * افعال وخواص آن مفرح و محلل اعضاء الرأس و ابصار و الغذاء و النفض بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن را اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آنرا چون چهل روز میان شراب و یا سرکهٔ نارس بگذارند بسیار سیاه میگردد بحدیکه از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است

* هرفروری * بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون واو و کسر راء مهمله و بالغت هندی است * ماهیت آن ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخهای باریک زرد و صف مقابل بهم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور و رشش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و مخلل آنرا نیز ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد و تر در سوم * افعال وخواص آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است

* هریسه * بفتح ها و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها * ماهیت آن از اغذیهٔ مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علاحده و بعد از طبخ استخوانهای آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و هیل ناکوبیده درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذتر میگردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف بر آورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بر آن پاشیده با نان و یا بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با بورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند * طبیعت آن گرم و تر * افعال وخواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کنندهٔ منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفهٔ یابس المزاج المضار دیر هضم و مسدد مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیة الله اختر قدری انگور در نمک هریسه مرقی قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر

* فصل الهاء مع اللام *

* هلام * بضم ها و فتح لام و الف و میم * ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و گاو ساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در ظرف میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش بر میدارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال وخواص آن تابع بقول و لحوم است که از آن مرتب مینمایند *

* هلیون * بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارگ و بهندی ناگرون نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند * ماهیت آن

حرارت کمی مینماید بخلاف آنکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر میگردد وبستانی را کاسنی وبری را طرخشقوق نامند * طبیعت
تر و تازه آن در آخر اول سرد وتر وبا اجزای حارهٔ لطیفه که از شستن زائل میگردد بسبب ضعف ترکیب وکمال لطافت ولهذا
در شرع وطب هر دو منع از غسل آن وارد شده است وانچه در تابستان بسیار گرم وبابلدان حاره ودر موسم گرما بهم میرسد
مائل بگرمی است وخشک آن مائل بخشکی وبا قوت قابضه باعتدال از غیر شدید ونوع صغیر آنرا رطوبت ولطافت کمتر از
کبیر وبستانی ابرد وارطب از بری * افعال وخواص آن مفتح ومسکن حدت صفرا وخون وتشنگی اعضاء الراس طلای
آب برگ آن بتنهائی ویا با سرکه وصندل جهت صداع حار وصفراوی وبا صندل سرخ وسرکه وگلاب جهت شری وبا طلا که نوعی
از حمرا ست جهت اورام حاره ودرد چشم وضماد کوبیدهٔ برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه ومضمضه بطبیخ بیخ
آن باسرکه وبتنهائی نیز وتخم آن نیز جهت وجع ضرس وغرغرهٔ آن با خیارشنبر وبا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق وخناق
وبثور وبا آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان وتقویت قلب حار وتحلیل ورم جامه اعضاء
الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال ویرقان واستسقای حار وتفتیح سدهٔ احشا وعروق وتقویت جگر
وتسکین حرارت خون وتشنگی وغثیان وهیجان صفرا والتهاب معده وموافق جگر حار وبارد ومنقی مجاری بول وگرده وهر چند
تلخ تر باشد در رفع سدد وامراض کبد بهتر است وآشامیدن آن با خیارشنبر نموده با سکنجبین ساده جهت تپ صفراوی و
هیجان صفرا وشری وهیجان دم صفراوی وجدری وحصبه وهیضهٔ صفراوی وآب برگ تازهٔ آن را که بجوشانند وکف آنرا بگیرند
وصاف نموده که آنرا کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معدهٔ حار واستسقا وتفتیح سدد ورفع تعفن رطوبات وخوردن برگ
آن با سرکه مسکن صفرا وجهت حبس اسهال صفراوی وچون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند تفتیح واسهال آن زیاده گردد
وبری آن موافق تر از بری معده وبستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات
عتیقه وجهت حمیات ربع وحمیات بارده وآشامیدن مطبوخ برگ تازه وگل وتخم وبیخ آن بتمامی بتنهائی وبا تخم کشوث
باضافهٔ سکنجبین بزوری وبا ساده وبا شراب کشوث وبا بزور رهر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبهٔ کهنه وباتبه و
استسقا وسپرز ورفع تهبج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن وهمچنین طلای آب آن وآشامیدن آب آن نیز با زیت وباد زهر
ادویهٔ کشنده وضماد برگ وبیخ آن با هم جهت لسع عقرب وهوام وزنبور وسام ابرص وهمچنین با سویق بی عدیل آلات
المفاصل والاورام ضماد آن با آرد جو وسرکه جهت اوجاع مفاصل حاره ونقرس حار واورام حاره وطلای آب برگ آن
با عسل آب وسرکه جهت تبرید عضویکه ارادهٔ تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب
سرفه که از سبب ورم محدب کبد نباشد ومحرک آن والا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و
شربت بنفشه وامثال آن وتخم آن در دوم سرد وخشک ومائل بحرارت وبا جزای بارده نیز گفته اند وبا قوت محرکه ومواد
ماکنه وصاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت وبرودت ویابس در دوم دانسته * افعال وخواص آن جهت صداع
وخفقان وتفتیح سدد واستسقا ویرقان وحمیات صفراویه وسدده نافع وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهت رفع سموم وضعف
گرده وطحال وقطع نفث الدم وتحریک اشتهاء مؤثر ودر سائر افعال نائب مناب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم
تا پنج درهم المضار کریه الطعم ومغثی مصلح آن ادویهٔ خوشبو وسکنجبین وصاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که
مضر طحال است مصلح آن سکنجبین وبیخ آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن بغایت مفتح وملطف اخلاط

شمال تا بنقطهٔ مغرب وزد سرد وخشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد وتر وباد جنوب که از سهیل تا بنقطهٔ مشرق وزد گرم وتر وهرکب ازینها مرکب از کیفیات اربعه است * افعال وخواص آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات ومفتح سدد ومعین بر هضم ومانع نزلات ومقوی قوت دافعه ومصلح حال مرطوبین وجهت امراض باردهٔ رطبه از استسقا وفالج ولقوه وغیرها نافع ومضر محرورین را بدان خشک وامراض صفراویه ومحرق صفرا ومولد حکه و جرب وتشنج یابس وامثال اینها است وباد شمال مستحکم میکرداند اعضا را ومانع استرخا از کسالت ومقوی اعضا و حواس وذکای فهم وذکر وهضم وصفای رنگ ونضارت آنست ومضر صاحبان سرفه وضیق النفس یابس وبواسیر وباعث اسقاط جنین وعسر ولادت وامثال اینها است وباد دبور عکس صبا است وباد جنوب عکس شمال ومرکب ازینها جهت امراض مرکبه نافع واصلاح فساد وتعفن هریک برد یکری نمایند وبتغییر وتبدیل بلد ومکان اگر ممکن باشد وببوئیدن پیاز وسیر وسرکه و زرد چوبه وعنبر ولادن وقطران وموميائي وعود هندی وعنبر وقسط وکندر وسندروس وکهربا و پوست نارین ومشک وزعفران وسعد وایهل وصندل وکزمازو وزراوند طویل وجدوار وتمام اینها ویا آنچه میسر آید وبخور نمودن باینها ودر روی و طرفها خوردن پیاز وسیر وسرکه ونعناع وزرد چوبه وطین مختوم وحلتیت وآویختن پیاز عنصل بر در خانه وپاشیدن سرکه بر درود یوار وفرش خانه خصوص که دران سیر وپیاز پرورده باشند وحتی المقدور از آن خانه حرکت نکنند وبجائی نروند واگر بالضرورة حرکت کنند بینی را بلته بسرکه وسیر آلوده بهبندند وزود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوهای تر وشیر پرهیز کنند واز جماع وحمام وتشنگی وگرسنگی احتراز نمایند وآب بسیار سرد ننوشند ودر آنچه میخورند پیاز وسیر داخل کنند وغذاهای ترش بی چربی میل نمایند وشیرینی مطلق نخورند واز گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند والا بسیار کم بخورند واز تریاقات تریاق فاروق ومثرود یطوس وجدوار وخطائی هریک که باشد مکرر بخورند ودر شعثا وفلونیای رومی نیز منا سب است وفادزهر معدنی هم خوب است

* هوفاریقون * بضم ها وسکون واو وفتح فا والف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون معرب از اوفاریقون یونانی است وهیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها وواو وبعضی اندروسامن وبعضی قوریون وبعضی امامالیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند وگفته اند که هوفاریقون لغت رومی است * ماهیت آن نباتی است وسه قسم میباشد وهرسه را ثمر شبیه بجو است وقسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران وبرگ آن مانند برگ سداب وبسیار سرخ وگل آن سفید شبیه بگل شبت چتری ودر ریو شبیه ببوی صنوبر وتخم آن در غلافی طولانی وسیاه ودراز شبیه بجو وملوو نیز منبت آن زمینهای صلب وخرابها وثمر آن اقوی از تخم وسائر اجزای آن وقوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک وگفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست * افعال وخواص آن مجفف ومحلل وملطف ومفتح سدد وکلد ازلهٔ اخلاط ولزوجات وغیره اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت کزاز وتفتیح سدهٔ معده وکبد وامعاو ادرار بول وطمث واسهال مرهٔ صفرا وحمول آن نیز جهت ادرار بول وحیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب ویا آشامیدن عصارهٔ آن چهل یوم پی هم مداومت بران جهت درد ورک وعرق النسا ونقرس وآشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجربه دانسته اند الحمیات آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب

روغن گل آن که با دهنۀ کوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی وسودا وعا وبار روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است *

هوقسطیداس

* هوقسطیداس * که آنرا هوفسطیداس بضم ها وسکون واو وفتح فا وسکون سین وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال والف وسین مهملتین نامند * ماهیت آن عصارۀ نباتی است که لحیة التیس نامند ومذکور شد وگفته اند طراثوثی است که دو زیر درخت لحیة التیس بهم میرسد وغیر لحیة التیس است *

هیشر

* هیشر * بفتح ها وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه وراء مهمله * ماهیت آن کنگر بری است وبلندی آن تا بقدر یک گز وزیاده ومیان آن تهی وشکوفۀ آن پهن وبنفش وبعد از خشک شدن سفید میگردد ودرمیان شکوفۀ آن چیزی مانند پنبه واگر آن پنبه در گوش رود کر کردانند * افعال وخواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع *

هیل بوا وهال بوا

* هیل بوا وهال بوا * بکسر ها وسکون یا وکسر لام وفتح باء موحده و واو والف * ماهیت آن خیربوا است ودر حرف الخا مذکور شد * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن بسیار لطیف تر از فاقله اعضاء الغذاء مقوی معده وکبد سرد وهاضم طعام است *

هوفلسوس

* هوفلسوس * بضم ها وسکون واو وفتح فا وسکون لام وضم سین وسکون واو وسین * ماهیت آن چنین گفته اند خس الحمار است که ابوخلسا باشد ومذکور شد در حرف الالف مع الباء * طبیعت آن سرد وتر با قوت تجفیف وتسکین قابل وقبض * افعال وخواص آن با قوت قابضه وسائر افعال آن در ابوخلسا ذکریافت

باب بیست وهشتم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است

* فصل الیاء مع الالف *

یاسمین

* یاسمین * بفتح یا وسکون الف وفتح سین وکسر میم وسکون یا ونون وآنرا یاسمون بواو بجای یا وبضم میم وجلاهٔ نیز وبسیار زی گل هاشم وبهندی چنبلی نامند * ماهیت آن گلی است خوشبو وسفید وزرد وکبود وبعضی بشت گل بنفش وهر یک سوای زرد بستانی وبری وجبلی میباشد وسفید آن خوشبو وکثیر الوجود وکبود آن کم یاب آن مابین شجر ونبات یعنی نه مانند درخت ایستاده است ونه مانند یقطین برزمین مفروش خصوص سفید آن نیز زرد و کبود آن شجریت غالب ودر بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد وساق سفید آن اندک پیچیده و برگهای آن اندک ریزه طولانی ومشرف وبرد وجانب شاخۀ آن رسته وخوش منظر وگل آن خوشبو با ساقۀ باریک مجوفی وبرسر برگهای ریزه پیوسته بان ساق ودرهنگام غنچگی طولانی امرودی شکل وبعضی سفید آنرا زنبق دانسته وگفته اند از زنبق مراد روغن آن است وسوسن آزاد را مخصوص بدین وسوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت واز جهت اشتباهی است که ایشان را رو داده و درسوسن مذکور شد وبری را ظیان نامند وجبلی آن یاسمین است * جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد واز ان سبزتر واملس وبزرگتر وپهن تر ونرم تر وبسطبری برگ مورد نیست ودرخت قسم سفید آن ضعیفتر وگل آن سفید وباشائبۀ سرخی وبعد سرخی وبسیار خوشبو واز حمل تاعقرب گل میدهد ودر بلاد حاره همیشه ودرخت نوع زرد آن از ین عظیم تر وچترها ودرخت مورد است ونیز در بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است * وبالجمله طبیعت آن در دوم گرم وخشک وم نیز

میفروشند وبدین طریق تمیز نموانند نمود وهمعذا زیراکه حکم راجهٔ انجا آنست که اگر احدی یکی بفروشد حالهٔ آنرا ضبط نمایند وسیاست عظیم کنند ونیز ممنوع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف وخام چنانچه وقتی راجهٔ آنجا حکم نموده که قطعهٔ ازان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار وقطعه های بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بد رنگ ناصاف نرم برآمد وبا وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت وابخرهٔ متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند وانچه از بالای زمین بیابند بیاورند ونیز اماکن دیگر مانند جزیرهٔ براز یل از ارض جدید جنوبی وجزیرهٔ سیلان وغیرها که معدن یاقوت وغیره است یاقوت بهم میرسد ولیکن با قوت جنوبی آن بخوبی پیگوئی نیست هرچند براز یلی اکثر قطعه های آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد ولیکن بصلابت پیگوئی نیست همه الوان آن از سرخ وزرد ونیلی وغیرها وسیلانی بسیار نرم وکم رنگ میباشد واز اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد وبعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر می شود ونیز گفته اند چون با سفید آن شائبهٔ سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد ورائحهٔ کریهه ودود وعرق وروغن مضر لون آنست ومالیدن آن بر جذع سوخته وآب سنباده باعث جلای آن

* طبیعت آن در حرارت وبرودت معتدل ودر دوم خشک وزرد آن در دوم گرم وخشک وکبود آن در اول گرم ودر سیوم خشک وسفید آن معتدل در گرمی وسردی ودر اول دوم خشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی دماغ وآشامیدن یکدرهم آن جهت رفع صرع ووسواس وخفقان وطاعون وانجماد خون در باطن ونزف الدم ودفع سموم وتغیر هوای وبائی وتصفیهٔ خون وحفظ حرارت غریزی وقوای حیوانی وپوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات ورفع ضرر صاعقه وطاعون ودر دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن وتسکین عطش وتقویت دل وتفریح ونشاط وتعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابهٔ عین که چشم زخم نامند وطاعون وتغیر هوای وبائی ووسواس وصرع وخفقان وباهیبت وشکوه بودن نزد مردم ونیز قاطع نزف الدم ومحلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره وحافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ ومعاجین مسمی بیاقوتی ومفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فصـــــل الیاء مع الباء الموحدة *

* یبروح * بفتح یا وسکون باء موحده وضم راء مهمله وسکون واو وحاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است * ماهیت آن اسم سریانی جنس اشیای زوجیت در خلقت وشامل بیخ لفاح وثمر اقسام آن است واز مطلق آن مراد قسم جبلی آن است وچون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند در ان شبیه بد وصورت انسان مشاهده میگردد لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند وبیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد وبعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند *

* یبروح الصنم * بفتح صاد ونون ومیم * ماهیت آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر ایستاده باشند وآنرا مهرهٔ گیاه وسگشکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی وآن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود وگفته اند که اصلی ندارد ونبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند وبقدر ذرعی است وبرگ آن شبیه ببرگ انجیر وبارتنگ نر ازان وثمر آن سرخ وبقدر زیتون ودر بو شبیه بمیعهٔ سائله وگل آن سفید وگویند در شب میدرخشد وبیخ آن

یبروح

یبروح الصنم

که خواهند قطع نمایند و عصارهٔ آن نیز باعث سبات و بی حسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق
النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد و دمعهٔ آنرا در ذرورات و ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع
داخل مینمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعهٔ آن بقدر یک
اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل مقیی مرهٔ صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بران کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و
مرهٔ صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک می نماید و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون
تا رسیدهٔ آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می ماند و حمول دمعهٔ آن بقدر
نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش نادیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن
آن با مقل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف
اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که باد زهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل بیروح را کسی بخورد اولا
او را اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدن کی آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد پس موت
تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیهٔ بدن است و نیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و
خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرزنجوش و شبت تازه دو شبیده و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض
درصورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست
و اصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده و رب السوس و صبر
و تربد و هلیلج و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد
و فساد معده و امراض دیگر گردیده الجروح والقروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت آکله و قروح خبیثه الاورام والبثور طلای آن جهت
اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره گذارند زائل سازد و بثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن
با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینة دلوک برگ آن زائل کنندهٔ برص بدون تقرح خصوصا که
برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند
مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننمایند و نیز چون یک مثقال از صنف سوم آنرا
بتنهائی و یا با بعضی طبیخها و یا نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت
بماند که تعقل و احساس بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب
آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون
یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزد یک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و
هر حاجتی که رو دهد روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی ازان را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند
از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریق ان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت
موثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دور شیاطین و جن و
انس موذی موثر و چون یکعدد گل ناشکفتهٔ آنرا در کتانی بر ریسمان پشمین که هفت رنگ باشد بپیچیده بر طفل مصروع تعلیق
نمایند رفع صرع آن گردد *

زیاده از سه مثقال تناول نه نمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم یتوع نباتی که ساق آن معروف بقدر یک ذرع بسطبری
اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برگهای آن بعضی برساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برگهائیکه برساق آن است طولانی
شبیه ببرگ بادام و از آن عریض تر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب آن است کوچکتر شبیه ببرگ زراوند طویل و ثمر آن بر اطراف
شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا مقشر
نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل
دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس کل آنها پس
بیخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لاغیه است و آنچه از آنها باسمی مخصوص مشهور بودند جابجا
مذکور شد و درینجا ذکر خواص کلیهٔ آن بیان می یابد * طبیعت مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند
و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفهٔ آنها را در دوم و با قوت سمیه * افعال و خواص آن مقرح جلد و قتال و چون در برکه اندازند
ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع ظفره الفم قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاة و مسقط آن
و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانهای صحیح را بموم
گرفته پس بر دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و نافع دو اسهر
و چون دو قطره و یا سه قطرهٔ آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان
خالص و بهتر آن است که با عسل و یا قیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند
اغصان یتوعی تر آنرا و بر روی خزفی اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق و آب بران ریخته میآشامند
اسهال مینماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و صنفی که آنرا کرفیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته
در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه درم و یک شبانروز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم گرم کرده
بیاشامند اسهال بلیغ آن مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات
آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط
عمل آنست المضار با قوت سمیه و جراحت کنندهٔ جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحهٔ
امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورة
از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعاء و بات از اعضا
وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع ثوبا و مصلح
قروح متعفنهٔ متآکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و غانغرایا الزینة طلای آن قالع ثآلیل و ثؤلول و
خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کنندهٔ مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف
باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائلهٔ آنست

* فصل الیاء مع الراء المهملة *

* یربوع * بفتح یا و سکون را و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربی است بفارسی موش دشتی و بهندی کهونس

* بسم الله الرحمن الرحيم *

* خاتمه *

دربیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامی ولغات مختلفه ازعربی و یونانی وسریانی وفارسی وترکی و هندی وغیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی باملاحظهٔ حرف دوم وسوم نیز بتوفیق الله تعالی وحسن عنایته درضمن بیست وهشت باب ودرهربابی چند فصل

* باب الالف *

* فصل الالف مع الالف *

اب اسم فارسی ماء است

اب پنیر ماء الجبن است

اب جوافشرده اسم کشاک الشعیر است

اب جوجوشانیده اسم ماء الشعیر است

ابج نام زعرور است

ابدندان بمد الف وسکون با بروزن باربندان جنسی از امرود وقسمی از انار ونام نوعی از حلوا است

ابدارو مومیائی است ومحمد بن زکریا دوای دیگررا باین اسم خوانده

ابست بمد الف وفتح با وسکون سین وتا بلغت مغربی گوشت اترج را نامند ودر اترج مذکور شد

ابق باصطلاح اکسیریان زیبق است

ابکامه اسم فارسی مری است

ابکوان نشاسته است ولباب الحنطه رانیز نامند

ابی اسم فارسی سفرجل است وبه و بهی نیز نامند

ابلوج اسم فارسی قند مکرر است

اته اسم هندی دقیق است که بفارسی آرد نامند ونیز بهندی اسم میوهٔ است درشکل شبیه بشوکاج

اثرون بیونانی اسم سماق است

اچار بروزن پاکار انواع ترشیها بعضی مخللات را گویند

اخرک بفارسی استخوانی را گویند که درزیر گردن وبالای سینه میباشد که بعربی ترقوه نامند

اذرباس بعبرانی ثالمیا است

اذرکون اذریون است

آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است

آرد سبوس دار اسم فارسی خشکار است وآرد بیست که مبالغه دربیختن وجدا کردن پوست ازمغز آن نکرده باشند

آرد کنار سویق النبق است

آرد میده اسم فارسی سمید است

اردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است

ارن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

ارن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است

ازاددارو بلغت فارسی بمعنی ساق جبلی است

اسا بسریانی آس است

اثاریون بیونانی اشترغاز است

اثامیطیقون بیونانی مو است

اثانقون اشق است

اثار بلغت اهل بادیه انبرباریس
است وبتا نیز دیده شده

اثرومو برومی بنفسج است

اثاناسیا اسم معجونی است

اتیرالملوک اسم ذروری است مرکب
وهرد ودرقرابادین مذکور شده

* فصل الالف مع الجیم *

اوجهری بهندی کرش یعنی شکنبه است

اجواین بهندی نانخواه است

اجواین خراسانی بهندی بزرالبنج است

اجمود اسم هندی تخم کرفس است

اجه بکسر اول وجیم مشدده وها
بهندی قصب السکر است

* فصل الالف مع الحاء المهملة *

احداق المرضی اقحوان است وآنرا بهار
وبابونهٔ کوهی نیز نامند

احداق البقر عنب اسود است

احدیاواحادیا بیونانی افعی است

احریض عصفر است

احلدیا بسریانی شبرم است

* فصل الالف مع الخاء المعجمة *

اخراس بیونانی کمثری بری است

اخروس بیونانی اماریتون است

اخربط کراث بری است

اخربطوس کرنب بری است

اخمینه خردل بری است

اخاله بلغت مصری بستیاج است

اخبلوس بیونانی نانخواه است

اخینوس اخیروس است وآنرا ضرونیه
وخود رونیز نامند

* فصل الالف مع الدال المهملة *

ادادا بلغت بربری اشخیص است که
اصل الارض نامند

ادراغس ادرون است

ادفوس بیونانی عرعر است

ادویهٔ حاره عبارت ازابازیر است

ادویهٔ خوشبو عبارت ازافاویه است

* فصل الالف مع الذال المعجمة *

اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است

اذان النور لسان النور است

اذان الجدی نوع بزرک لسان الحمل است

اذان الدب قلومس است وکفته اند
یک نوع بوصیر است

اذان الشاة واذان الغزال لصیقی
است وکویند لسان الحمل است و
بلسکی را اذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربری مزمار
الراعی است

اذان الغز عصی الراعی است

اذان الفیل لوف کبیر است

اذان القسیس نوعی ازابرون است

اذرد نوعی اززبد البحر است

اذناب الخیل لحیة التیس است

* فصل الالف مع الراء المهملة *

ارامونی بیونانی شقاقل است

اراة مصطکی است

اربالیس بعبرانی حمص است

اربیان بلغت شام بهار است وآن غیر
روبیان است که ماهی روبیان نامند
وبهندی جهینکا مچهلی

اربا بترکی شعیر است

اربیس بیونانی علق است

اربعه واربعین اسقولوقندریا است

ارتقی بیونانی خلنج است

ارجالون فاشرا است

ارجان لوز البربر است وارجن روغن آنست

ارجن بعبرانی عنکبوت است

ارجیقن معرب ارجیقنهٔ یونانی است
وآن زریر است

ارخص بیونانی خصی الکلب است

اردک بفارسی بط است

اردسم واردسمن بیونانی نودری است

اردما واردشران واردشیردار نوعی
ازمرو است وکفته اند مرماحوز است

اردم آذربو است

ارده بفارسی رهشی است

ارزه بفارسی زفت رومی است

ارزن بفارسی دخن است

ارزة بفارسی زفت رومی است

ارزیز بفارسی رصاص ابیض است

ارسانیمون وارسانیقی بیونانی زرنیخ
زرد است

ارسد حجر النور است

ارسطور بیونانی نبات بزرالبنج است

خردل ابیض است وکفته اند بلکه خردل ابیض است

اسفست معرب اسپست فارسی است و آن حندقوقی بری است

اسفناج رومی قطف است

اسفیدار درخت غرب است

اسفیدش بفارسی بزرقطونا است

اسقورون بیونانی خبث الحدید است

اسعال واسقیلا اسقیل است

اسقلاطغوس جلنار است

اسقلینوس اسقولوقندریون است

اسقنط خمر است

اسفوالس بیونانی بروانی است

اسقوربدرس دنبرمایه است

اسقلولهون کاکنج است

اسکوربی بفرنکی عقرب است

اسمولس اسراس است

اسطربوس حجر یسف است

اسکلدروس برومی بوم است

اسلیوس بیونانی سلجمه است

اسمار واسمارو اسغرم هرسه اسم آس بری است

اسمالاون بیونانی سوسن بری است

اسمة المستامه شبه است

* فصل الالف مع الشین المعجمة *

اشمل بکلاری اسم نوعی از طارح است

اشترکیاه اسم فارسی سلجمه است

استلادوس دارشیشعان است

اسنیون بمصری بسفایج است

اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند

اشقون بترکی ریباس است

اشکالی بلغت تنکابن وطبرستان بقلة الیمانیه است

اشکمل چشم عوسج است

اشمرسا نوعی از مرواست که کم بوتر است از سائر اقسام

اشنان دارو بفارسی زوفای خشک را نامند

اشمران بیونانی خصی الکلب است

اشیاف ماميثا شیاف ماميثا است و در ماميثا ذکر یافت

* فصل الالف مع الصاد المهملة *

اصابع غلادی نوع انکور اولانی را نامند که آنرا انکور زیتونی نیز نامند

اصابع قیندان فرنجمشک است

اصابع الملک اکلیل الملک را نامند

اصابع العروس شکوفهٔ سورنجان را کویند

اصطرك بیونانی میعهٔ یابسه است

اصنس بیخ کبر است و صنف نیز آمده

اصطفی میعهٔ سائله است

اصطلعلس بلغت اهل شام جزر است و آن معرب از اسطافالس یونانی است

اصفلاوس دارشیشعان است

اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است

اصل الخنثی اشراس است

اصل الراس بیخ نوعی قبلهوش است که بترکی اند زبا نامند

اصل السوس بیخ سوس است که بفارسی بیخ مهک و بهندی ملهتی و در بنکاله جیتهی مد نیز نامند

اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است

اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در سوسن خواهد آمد

اصل الانجدان اشترغار است

اصل العرطنیثا آذربوا است

اصل الفلفل فلفل مویه است و آن بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپل نامند و آنرا پیپلا مول کویند

اصل اللفاح البری یبروح الصنم است

اصل المرجان بسد است

اصل النیلوفر الهندی بیخ از سبیر است و کفته اند فلست است و فاغیه را نیز نامیده اند

* فصل الالف مع الضاد المعجمة *

اضراد العجوز خسک است

اضراس الکلب بسفایج است

اطموط اطماطا است که رته و بهندی ربته نامند

* فصل الالف مع الطاء المهملة *

اطا واطاطاس بیونانی درخت غرب است که بفارسی وشک نامند

اطباء الکلبه سپستان است

اطبوط واطماط واطموط اسم بربری رته است وفوفل را نیز نامند

اطموط کشت برکشت را کویند

اطبطون اسقیل است

اطروخیا اسم سریانی بادرنجبویه است

آکر مکانب فارسی بهندی ...... است

آکرار نوع کبیر ها مریوما است

آکرالبحر لیف البحر است

آکرفس کرفس است

آکررفس جوزرومی است

آکروهک اخروت را نامند

آکسوفیلس بیونانی حومانه است

آکسومانس ابوخلسا است

آکسبالوس بیونانی جندا است

آکشوت کشوث است

آکهروت بهندی کوردکان را نامند

آکیر بترکي وج را نامند

آکموبزان رعی الحمام است

* فصل الالف مع اللام *

الاتیون راسن است

الاده بیونانی زیت است

الاسفافس لسان الابل است وغلط کرده کسیکه آنرا رعي الابل دانسته

الط نمام است ونمام او نمام الملك نیز نامند وهرقولیون نیزو آن سیسنبر است

الاچي بهندی قاقله را گویند

الاطینی لبلاب است

الاتن بیونانی بسباسه را نامند

الاکلنك بترکي ذراریح است

الاملك بلغت دیلمي فاشرا است

الانیون بیوناني راسن را گویند

البای بیونانی خطمي است

البطوط کشت برکشت است

الج لبلاب است

السا نانخواه است

السنة العصافیر لسان العصافیر است

السفافن لسان الابل است

السنین بیونانی ملح را گویند

السی بهندی بزرکتان است

الط هوسنبر را نامند

الماس ماس را نامند بفارسي

الماقن بیونانی بسباسه را گویند

المقطرون بیونانی کهربا است

المبکه بفرنگی مصطکی است

الك اسم ترکی مخ است

الوج نوعی ازلبات مخلصه است

الیون بیونانی املا است

الوس بلاطینی صبر سقوطری است

الموه بلاطینی زیتون است

* فصل الالف مع المیم *

امامون بیونانی حماما است

اماغرون بعبرانی خرنوب نبتی است

اماطیطس بیوناني شادنج را گویند

ام الجلود نوعي ازحلزون است

امرود اسم فارسی کمثری است

امروسیا عنقود است ونام معجوني است ودرقرابادین ذکر یافت

امعاء الارض خراطین است

امعاسین برومی آب غوره را نامند

امعل الیا بیوناني لوز است

امورعي برومي عکر زیت است

امولیقون بیونانی آبار است

امولیا فن بیوناني ..... است

امیوس نانخواه است

* فصل الالف مع النون *

انار بفارسی رمان را نامند

انارکیوا خشخاش است

انارمشك نارمشك است

انارنجه بمازندرانی قسمي از خدنگ را گویند

اناردانه بفارسي حب الرمان است

اناردان دشتی بفارسي حب القلقل را نامند

اناطیطس بیوناني اکتمکت را نامند

اناغورس برومي اناغالس را گویند

اناغلیس بیوناني اذان الفار است

انالیس اسم نبطي اناغالس است

انالیقي انجره را گویند

انب بتحریك بادنجان است وبتسکین نون ربای موحده انبه است

انبار بقن خنثی است

انبالس لوقا بیوناني فاشرا است

انبانس مالیا فاشرسنین است

انبوب الملك وانبوب الراعی نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وگویند بستان افروز را نامند

انبوس نانخواه است

انتاة سودا جدوار است

انبجات اقسام مربیات را نامند مانند مربای انبه ومربای زنجبیل وآمله وهلیله وبیل وغیرها درشیرهٔ شکر ویا

اوماریقا بیونانی رازیانهٔ رومی است
اونو بیونانی خمیرا ست
اونوسالیوس بیونانی قرة العین است
ارماج بترکی اطریهٔ بی ترشی است که بترکی آش بوافامند
اوماثیانا بیونانی مشمش است
اوناذبا وار بوذیا بیونانی عصارهٔ قثاء الحمار است
اونتهه بخفای نون وتای هندی بهندی ابهل را نامند
اومیره بهندی آس است
اویقس بیونانی اظفار الطیب است
اویکم بترکی اسم ربّه است

* فصل الالف مع الهاء *

اهمونجون بیونانی اسفیداج را نامند

* فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیة *

ایبار بترکی مشک را گویند
ایبک بترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدقان حناء است
ایدس بیونانی نحاس است
ایدنزا عشبة النار است
ایساطس بیونانی بیلج است
ایشک بترکی حمار است
ایطامس درخت غرب است
ایقاقلس عفص سبز است
ایکدهٔ بترکی حمیرا است
ایکسلس برومی آبنوس است
ایلوا بهندی صبر است
ایکر بترکی وج را گویند
ایملنون اسقولوقندریون است
اینک بترکی بقر است
ایوس بیونانی زنجار است
ایوک بترکی قاقم است
ایهقان جرجیر بری است

* باب الباء الموحدة *

* فصل الباء مع الالف *

بابارس بیونانی فلفل است
بابلون ایلوا است
بابرنك بهندی برنك کابلی است
بابلیس بیونانی خشخاش زبدی است
بابری بهندی ریحان
بابونهٔ گاو بفارسی اقحوان را نامند
پات بپای عجمی بهندی برگ پان را نامند
باج بباو جیم عجمی بهندی نام علفی است که بیونانی فاسقون درون نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باچه بباو جیم مردو بفارسی اسم کراع است
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جاوز است
بادامك بفارسی بادام فارسی است و نیز بام نوعی از خلاف است
بادل بهندی ابر را گویند
بادبان اسم فارسی رازیانج است و بفارسی رازیانه نیز گویند
بادبان رومی بفارسی انیسون است
بارا بهندی اسم زیبق است
بارتنك بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
بارد رخت بقم بفارسی عیون الدیك را نامند
بارد رخت سدر بفارسی نبق را گویند
بارد رخت سرو بفارسی جوز السرو را گویند
بار سروکوهی بفارسی ابهل را گویند
بارد رخت عود بفارسی هرنوة را نامند
بارد رخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند
بارد رخت گل صحرائی بفارسی دلبك است
بارس بترکی بوزرا نامند و بهندی حجر الصدف
بارسطاریون بیونانی رعی الحمام را گویند وآن بمعنی حمام است
بارسقارنفس زنجار معدنی است
بارمو بهندی دوقو است
باریج ناردجیل است
باروق بعبرانی اسفیداج است
بارود حجر السیوس است
باریعلا بسریانی بزرکتان است
باریقون شوکران است
باز اسم فارسی بازی است
بازن اسم ترکی بوزا است
بازهرکانی بفارسی فادزهر معدنی است
بازهرگاوی بفارسی حجر البقر است
باسیرن ربانیون سعل را گویند

برغست بخراساني لثاي برغ است

برغل حشيش رد شيش است

برغولي بيوناني بزرقطونا است

برغول وبرغور بفارسي اول بمعنى حشيش است رد وم بمعني كندم نيم آس كرده است

برف بفارسي ثلج را كويند

برقوق بمصري مشمش وبشامي آلوچه را نامند

بركفه قصب الذريره است

بركنيل بفارسي وسمه است

برمس صبر است

برموم بفارسي عكبر است

برنق وبرنج كابلي معرب برنك كابلي است

برنجمشك ذرنجمشك است

برني بيوناني ابريشم وبهندي اسم زنبور است

برنج بفارسي اسم ارز است

برنيس بيوناني نهش است

بروانيا بيوناني فاشرا است

بروش بيوناني بمعني جبن است

برهفانج اسم مرو است وكفته اند اسم مرماحوز است

برهليا بسرياني تخم وازيانه را نامند

برهمي بهندي اسم قسمي ازبيش است

بريون بيوناني اشنه است

بربهوطالون بروموادربويه رانامند

* فصل الباء مع الزاي المعجمة *

بز اسم فارسي معز است وكفته اند كه ميش راليز شامل است

بزاق آب دهن است

بزاق القمر حجر القمر است

بزباز بفارسي بسباسه را نامند

بزور تخم نباتات است وبزور هر نباتي درضمن آن نبات ذكريافت

بزربلاسقلبن حرف بابلي است

بزرالارجوان غير تشميزج است ودر ارجوان مذكور شد

بزرالبنج هندي اجواين خراساني را نامند

بزرالجزربري دوقو است

بزرالحجري قلت است

بزرالخخم تودري است

بزرالسپندان حرف ابيض است كه بفارسي سپند سفيد كويند

بزرالنيل الاسود حبلاهنك است

بزرالرازيانج الرومي انيسون است

بزرالرمان البري وبزرالحطب القلقل است

بزرالعصفر قرطم است

بزرالفنجنكشت حب الفقد است ودر اثلق مذكور شد

بزرالقنب شاهدانج است

بزرالكرفس الجبلي فطراساليون است

بزرالورد تخم كل سرخ است

بزرالهوت تودري است

بزغاله بفارسي جدي را نامند

بزقا اعاده است

بزمچه اسم فارسي ورل است

* فصل الباء مع السين المهملة *

بسباسه مرمل عربي است

بساق آب دهان انسان است

پست بكسر باء عجمي بفارسي اسم سويق است

پستان بكسر باء عجمي اسم ضرع است

بستج كندر است

بستياج حسك است بروي

پسته بباء عجمي اسم فارسي فستق است

بسقيا شاهتره است

بسقيس بيوناني بقس است

بسكهپره بلغت هندي حنظل توقي بري است

بسلا بصل است

بسوررون بيوناني نوع ثقيل توتياي مصنوع است

بسيلا بلغت مصر نوعي از جلبان است وآن خار بوي است در غايت تلخي

* فصل الباء مع الشين المعجمة *

بشمش بعربي برك حنظل را نامند

پشكل بباء عجمي اسم بعر است

بشلشك جنطيانا است

پشم بباء عجمي بلغت فارسي صوف را نامند

پشم وزغ بفارسي طحلب است

بشمه تشميزج است

بشنان بلغت بربري بسفايج است

پشوليون بسرياني بزرقطونا است

پشه اسم فارسي بق است

بلابس بسریانی حرف بری است
بلاشفین بلغت بربری حرف بریست
بلاع اردی بترکی حرف الماء است
بلبوس بصل الزیز است
بلبوسا مورلجان است
بلجلج زاج سیاه است
بلخیه بهرامج است
بلد وبدل بهندی ثور است *
بلنبس بعربی تین ابیض است
بلسفا بیونانی حرف بابلی است
بلسامن بیونانی اسم بلسان است
بلسن عدسی است
بل شیرین بشیرازی طرا ثیث است
بلطاس بفرنگی درخت خیار را نامند
بلطارن بیونانی بقلهٔ یمانیه است
بلغور حشیش است
بلمون وبکمون بفارسی اسم ترنج است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشک فرنجمشک است
بلنطس باندلسی بقلهٔ یمانیه است
بلنک بباء عجمی اسم فارسی نمر است
بلواعیه شقراق است
بلوایه خطاف است
بلاوه بهندی بلادر است
بلوط بترکی اسفنج است
بلوسیطون کلنار است
بلوط الارض بیونانی دریوس است
بلوط الملك شاه بلوط است
بهیم بلغت دیلمی غالیس است

بلیما بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر با و تشدید لام بهندی اسم
سنور است
بلین خرنه را نامند

* فصل الباء مع النون *

بن بضم با و سکون نون مری است
و بتشدید نون قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون بفارسی حبة
الخضراء راگویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار انجره است
بنات الشیح هدبه است
بناست بفارسی علك البطم است
پنبه بفارسی قطن است
پنبه دانه بفارسی حب القطن است
پنبهٔ کهنه اسم فارسی قطن است
بنج جبلی و رومی شوکران است
بنجنکشت بفارسی اسم اسلق است
بنبوق بترکی قطن است
بنومه باندلسی خرفطان است
بنجشکروان بفارسی لسان العصافیر است
بنداواش بلغت تنکابن ثیل است
پنیرو سپستان است
بنسلوچن بهندی طباشیر است
بنطاطامس بیونانی ذو خمسة اجنحه
را نامند و اسم بنطافلون است
بنطاطوس بیونانی بنطافلن و بمعنی
ذو خمسة اقسام است
بنطاد قطران بیونانی اسم پنجنکشت

است و بمعنی ذو خمسهٔ اصابع و بنطافلون
را نیز باین اسم نامند
بنفشهٔ سك بفارسی شابانج است و بنفسج
الکلاب نیز
بندق بفارسی قنب است
بنکو بشیرازی بزرقطونا است
بنوله اسم هندی حب القطن است
پنیر اسم فارسی جبن است
پنیرخرما اسم فارسی جماز است
پنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکارعلا بسریانی بسفایج است
پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
پنیرمایه اسم فارسی انفحه است
بنونخله عدس مر است
بنوباش ماش است که بهندی مونك
را نامند
بنوسرخ عدس است

* فصل الباء مع الواو *

بوادر اسم اصطلاحی بیخ بقولی مانند
زردک و چغندر و شلغم است و ترشی
کلدورا نیز نامند
بوبلس تبکه درخت جوز است
بوبو هدهد است
بوبوکبود بلاطینی کراث است
بوبوکوهی بفارسی سلاخه است
بوت بیونانی درختی است ثمر آن شبیه
بزعرور و حکیم میرمحمد مؤمن نوشته
ظاهرا درخت کنوس طبری همین باشد
بوتیمار بفارسی شفنین بریست

بیخ بهندی بزور نباتات راگویند

بیاد؛ وبیجاد ق بسد سیاه راگویند

بیجک کشت برکشت است

بیخ بفارسی اصل شئ رانامند ازنبات وغیرآن

بیخ دانهٔ انار دشتی بفارسی مغاث رانامند

بیخ الجدان خراسانی اشترغاز است

بیخ بخور مریم آذربو است

بیخ برنده اسم شیطرج هندی است باصفهانی

بیخ تفتی بفارسی اسم شوکران است

بیخ جماز بلغت تنکابن سرخس است

بیخ دارجماز بلغت تنکابن بسفایج است

بیخ سنبله بفارسی سنبل که آردنانی است که فونا مند

بیخ طوخون کوهی عاقرقرحا است

بیخ کوله پر بفارسی محروث راخوانند

بیخ لفاح بری یبروح الصنم است

بیخ مرجان بفارسی بسد است

بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است

بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد

بید انجیر اسم فارسی خروع است

بید انجیرخطائی بفارسی دندا است

بید کیاه اسم فارسی نبل است

بید مشک اسم فارسی خلاف بلخی است که بهرامج نامند

بیر اسم هندی کنار است

بیرزد اسم فارسی بارزد است

بیسر بهندی لولو را نامند

بیغاین مداد است

بیغول تخم کتان است

بیقه بنقه است

بیل بفتح اول بهندی اسم ثور است

بیل بهاماله اسم ثمر هندی است

بیلدارو بلغت تنکابن جند است

بیلدرچین بترکی سمانی است

بیل کوش اسم فارسی لوف کبیر است

بیم بلغت تنکابن مداد است

بین بترکی دماغ است

بیوزا اسم فارسی قسمی از قرصعنه است

بیوله بهندی شجرة البق است

بیه اسم فارسی شحم است

بیه خرما بفارسی جمار است

* باب التاء المثناة الفوقانية *

* فصل التاء مع الالف *

تاسفت بزبان بربری جمار است

تاتوره وتاتوله اسم فارسی جوز ماثل است

تادانه بلغت دیلم حب الزلم است

تانینا صقر است

تاسمن مخلل اترج است

تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا را نامند

تاکوب فرفیون راگویند

تالیسفر بهندی زرنب را نامند

تالمغیس حرف است

تانبا اسم هندی نحاس است

* فصل التاء مع الباء *

تبر ذهب است

تبن مکه اذخر راگویند

* فصل التاء مع الجیم *

تج اسم هندی قرفه است

* فصل التاء مع الخاء المعجمة *

تخ بعربی خمیر ترش است و کمبه را نیز نامند

تخم اسم فارسی بزور و بیض طیور را نیز شامل است

تخم ترشه بفارسی بزر حماض راگویند

تخم خیری بفارسی بیخ زرا وشان است

تخم زرداب بفارسی تومون است

تخم تنب بفارسی شهدانج است

تخم کاج بفارسی حب الصنوبر راگویند

تخم کاجوره و تخم کاهه بفارسی حب القرطم را نامند

تخم کرفس کوهی اسم فارسی فطراسالیون است

تخم کونچه با قلای مصری است

تخم مرغ بفارسی نام بیض ماکیان است

تخم نیلوفرنج بفارسی اسم حب النیل است

* فصل التاء مع الراء المهملة *

ترابه الفار وتراب الهالك سم الفار را نامند

تراب القی کلکرزد است

تورک بفارسی تخم عرفه است و ثبات آنرا نیز نامند

توره بفارسي اسم شغال است

توز بفارسی جزر رومي است

توس بکاین است که آزاد درخت باشد

توله بفارسی خبازی را نامند و بچهٔ سگ را وصنفي از سگ شکاری را نیز نامند و بهندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی میشود

تونکي اسم ترکي ثعلب است

توبج گیاهي را نامند که بتازی عشقه کویند

فصل التاء مع الياء المثناة التحتانيه

تبتر بهندی دراج رانامند

تبلی بهندی جراد رانامند

تیزپات اسم هندی ساذج هندی است

تیس بعربي اسم بزنر است

تیغال وتیوالی شکرتیغال است

تیفلیلس بیوناني خنثی است

تیل اسم هندی روغن بزر است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوزالشرک است

تیندوکی لکری اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیندو نام درخت آبنوس ولکری نام چوب است وکي براى اضافت ونسبت است

تین افرنجی بلغت مصر ثمر رقع یمانی است

تیهو اسم فارسي تیهوج است

باب الثاء المثلثة

فصل الثاء مع الالف والخاء والدال والراء

ثاقب الحجر بسفایج است

ثالسقیس بیوناني حرف بابلي است

ثامر لوبیا است

ثاموس بیوناني مرزنجوش است

ثخین بمعنی غلیظ است

ثدی ضرع را نامند که بفارسي پستان کویند

ثربا بلغت اندلس اریغارون است

فصل الثاء مع العين المهملة والغين المعجمة والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاربر بغین معجمه درد یست

ثفا بفا بعبراني حرف بابلی است و کویند لغت عربي است

ثقوس بقاف هندبای بر است

ثلثان عنب الثعلب است

فصل الثاء مع الميم

ثمرة السدر نبق است

ثمرهٔ شجرة الدوم مقل مکي است

ثمرة الشوك المصری جلنار است

ثمرة العرعر ابهل رانامند

ثمرة العليق توت العليق است

ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است وبعضي بلادر را نامند

ثمقولس بیوناني توتیا رانامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری وثوم الحیه وثوم الکلب اسقوردیون است

ثوم الثعلب بانزلسي قسم دوم منذریطس است

ثومس بیوناني حاشا رانامند

فصل الثاء مع الياء المثناة التحتانيه

ثبر ورد ابیض رانامند

ثبرون بیوناني دفلي است

ثیقوس بیوناني اذخر است

باب الجيم

فصل الجيم مع الالف

جادی اسم زعفران است

جازکون بفارسی بسباسه را کویند

جارالنهر سلق الماء است

جاسوس خشخاش زبدی است

جاصا بلغت سرباني اجاص است

جاکسو بهندی تشمیزج است

جال بفارسي درخت مسواك را کویند

جامه باقلاء قبطی رانامند

جام بهل سفرجل آم را نامند

جامع اللحم قنطوريون است وجبرة را نیز نامند

جاورس هندی ذرة است

جاوزین وجاوزمرج حجرالبقر است که بفارسی گاوزهره کویند جهت آنکه در زهرهٔ آن تکون می یابد

جاول بهندی اسم ارز است

جاپهل بهندی جوز بوا را نامند

جلجلان الحبش خشخاش سیاه است

جلجلان مصری اسم بیش است

جلز حلفا است *

جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است و
وغیرحب الصنوبر است

جلفطیط دوغ غلیظ است

جلعان اسم ترکی حلاوا است

جلماثا قثد است

جلنجبین اسم گلقند است وکوبند گلقند
عسلی است

جل نسرین معرب گل نسرین است

جلوجا جاوشیر است

جلنجوج فودنج بری است

جلنجون صعتر است

جلهم قسم سیاه عوسج است

جلی دار بلغت تنکابن ازاد درخت است

جلبره وچرله بهندی اشنه راکوبند

جلیف بعربی شلم رانامند

* فصل الجیم مع المیم *

جمازالنهر سلن الماء است

جماز بلغت تنکابن مرخ است

جمان بعربی اسم لولو است

جمل چینی اسطیوس است

جمر تمرهندی است

جمسفرم ریحان سلیمانی است

چمکادر وچمکودری اسم هندی
خفاش است

جمیل بلغت دیلم چکاوک است

جمل الحمی جرجوان است

* فصل الجیم مع النون *

چنار اسم فارسی دلب است ودربنکاله
نوع خربزهٔ طولانی راکه دررانکاماتی
ونواح آن دراسلام آباد وراج محل
وپورنیه نیزبهمین اسم نامند

جناح بلغت اندلس راس است وحرشف
رانیزنامند

جنبذ غنچهٔ ناشکفتهٔ هردرختی است
واکثراستعمال آن درجنبذ الرمان است

جنتل صعتر است

جنتوبه قنطوریون دقیق است

جنجر اذان الغزال است

چندال بهندی قسم زبون بیش
راکوبند

چندن بهندی صندل رانامند

چنکال بفارسی خبیص راکوبند

چنه بهندی نوعی ازنخود راکوبند

جنی احمر ثمرقطلب است

* فصل الجیم مع الواو *

جو اسم فارسی شعیر است

جوار اسم هندی قسمی ازذرة است

جوان اسپرغم اسم فارسی شاهانج است

چوبک اشنان اسم فارسی عرطنیثا
است

جوبر اسم ترکی زعر است

جوبرهنه اسم فارسی سلت است

جوبل باصفهان کاشر رانامند

جوتری بهندی بسباسه راکوبند

جوزالابهل ابهل است

جوزالانهار وجوزالبر جوزالقطاة است

جوزارمانیوس قسمی ازمخلصه است

جوزالسرو ثمردرخت سرو است

جوزالجسه جوزالخمس است

جوزالرته بندق هندی است

جوزالرقع رقع یمانی است

جوزشیران قلومس است

جوزالطیب جوزبوا است

جوزماثم وجوزماثا وجوزمقاتل
وجوزمهاثل جوزماثل است

جوزالزج حب کاکنج است وکوبند
دفلی است

جوزهندی نارجیل است

جوشانی جوشیصا است

چوگان اسم فارسی اشنان است

چوزهٔ صباغان اسم فارسی اذریون است

چوک اسم هندی چیزی است ازقبیل
رب بسیارترشی که ازکوهستان نیپال
ونواح آن ساخته می آورند ونیزآب
لیمورا جوش میدهند ووقتیکه غلیظ میشود
درظرف میکذارند وبکارمیبرند

چوکا بهندی حماض است

چوزهٔ کاذران شجرة ابی مالك است
وصابون القاف رانیزنامند

چونالُني اسم هندی بقلهٔ یمانیه است

چوبه اسم هندی نوره است

چوهه اسم هندی فاره است

* فصل الجیم مع الهاء *

جهار بهندی طرثه رانامند

حبق تمساح وحبق الماء فودنج نهری است

حبق جبلی فلفل مویه است

حبق خراسانی بقلهٔ خراسانیه است

حبق الشوخ مرو است

حبق صعتری کرمانی وحبق بستانی شاهسفرم است

حبق الراعی برنجاسف است

حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است

حبق قرنفلی فرنجمشک است

حبق نبطی حماحم است

حبق النهر لوسیماخوس است

حبر مداد است

حب السلاطین لبلاب است

حبن وحبن دفلی است

* فصل الحاء مع الثاء المثلثة *

حثره غورهٔ انگور است

حثرما بسریانی اسم نعناع است

حثالیه دردروغن است

* فصل الحاء مع الجیم *

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است

حجر الاصم وحجر الزنا حجر النار است

حجر اسیوس اسیوس است

حجر افردی حجر الافردج است

حجر بادزهر حجر الحیه است

حجر بلور بلور است

حجر البهت وحجر النسر وحجر العقاب حجر النسر وحجر البحر دراشامل است

حجران باصطلاح اکسیریان زر ونقره است

حجر التیس بادزهر حیوانی است

حجر جلالی خماهان است

حجر الدم وحجر الطور شادنج است

حجر الحدید وحجر الهنود حجر مغناطیس است ودر مغناطیس مذکور شد

حجر الرمل وحجر زیبق حجر زنجفر مخلوق است

حجر زیتون حجر الیهود است

حجر السم بادزهر معدنی است

حجر شجری بسد است

حجر الشعر وحجر الشقاق حجر القیشور است

حجر العاج حجر اعرابی است

حجر لمغنطوس حجر مغناطیس است

حجر اللازورد لاجورد است

حجر الماء سنباذج است

حجر الماسکه وحجر النار وحجر الولادت اکتمکت است

حجر الصفا شبه است

حجر النور وحجر روشنائی ارشد است

حجر الیرقان حجر الخطاطیف است

حجل قبج است

* فصل الحاء مع الدال المهملة *

حدل جلنار است

حدج حنظل است

حدید الصینی خماهان است

حدقی اسم جنس هر گلی است که مشتمل بر وشبیه بچشم باشد

* فصل الحاء مع الراء المهملة *

حر بضم حا خاک خالص است وبکسر وفتح خاک سنگدان است

حراب اسم عربی اشترغار است

حرب طلع است

حربه بوعجیل یطوس است

حربط اسم عربی آزاددرخت است

حرثا وحرشاقه خودل بری است

حرجل ملخ بزرگ سبز است

حرجوان ملخ بی بال است ودر جراد مذکور شد

حرز اشنان است

حرزة البقر حجر البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین علف آطریلال است

حرفمان اسم سنگ است

حرمانه اسم قبطی مرباقلی است

حرمل طین سیاه است وانچه لون ورائحهٔ آن متغیر شده باشد

حرمل ابیض وحرمل عربی قسمی از حرمل است

حرذن مارماهی است

حریر ابریشم است

حرق املس بلغت اندلس حلزونیه است

حزم بزای معجمه مراج القطربه است

حمیرا اسم عربي ثمر نوخلشا است و
بکسرحا اسم فسافس است

* فصـــل الحاء مع النون *

حناء الغزاله بلغت مصرا بوخلسا است
حنطهٔ رومي خندروس است
حنفه و حنفا بلغت اندلس حشیشة
الزجاج است
حناقریش خرازالصخرا ست
حناء مجنون بلغت مصر وسمه
است

* فصل الحاء مع الواو *

حواري آرد گندم بسیار نرم سفید است
حوت سمك است
حوت الشر شفنین بحري است
حوجم اسم عربي گل سرخ است
حوراسفندار حماحم است
حوص قصب است
حوران وحومران طرخون است
حوک بادروج است
حومانه اسم عربي طریفلن است
حومر تمرهندی است

* فصـــل الحاء مع الیاء *
المثناة التحتانیة

حی بلغت اکسر یان زیبق است
حی العالم ابرون است
حیصل بادنجان است
حیفا حشیشة الزجاج است
حیرة الموتی قطران است
حیبوس طین حوا است
حیومیون اسم یونانی باقلی است

* باب الخاء المعجمة *

* فصل الخاء مع الالف *

خاتم الملك سادوران است
خار بفارسي شوک را نامند
خارخسك اسم فارسي خارخسک است
خار پشت اسم فارسي قنفذ است
خارصینی شبه است وبفارسي روی
توتیا وبهندی جست نامند
خاص اسم ترکی خس است
خاکستر بفارسي رماد را نامند
خاکشی باصفهانی اسم خبه است
خاص تره بلغت تنکابن حرف بابلي
است وبخراسانی کندنا
خارباز ذباب است
خاک صوفی حمید درا طیان ذکر یافت
خاکینه اسم خبیص البیض است
خالاورن بیونانی خندروس است
خافور نباتی است که تازه روئیده
باشد وگویند مراد از مرو عریض
الورق است واهل مصر مرطمان را
بابون اسم نامند
خاماذاقنی بیونانی بمعنی غار
الارض است ودر حرف الغین ذکر یافت
خامالا بیونانی زیتون الارض است
وآن مازریون است
خامالاون مالس بیونانی اشخیص
سیاه است
خامامالیون بیونانی بمعنی تفاح
الارض است وآن بابونج است
خامالاون لوقس اشخیص سفید است
خالاورن بیونانی حربا است
خاماقطی بیونانی خمان صغیر است
خامانیطس بیونانی بمعنی صنوبر
الارض است وآن کمافیطوس است
خاماذریوس بیونانی بمعنی بلوط
الارض است وآن کماذریوس بود
خالیدونیون بیونانی بمعنی خطافي
است وآن ماميران است وگویند
عروق الصفر است
خاوانی بلغت مغاربه انکیزا است
خامشه بلغت شام شیطرج است
خامون بیونانی اسم کمون است
خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سرد شده است که
ازروغن صاف کرده باشند
خایهٔ قندر اسم فارسی جند است

* فصل الخاء مع الباء الموحدة *

خبازی شجری خطمی است
خبچه تمرهندی است
خبزرومی خبزالکعک است
خبزالغراب اقحوان است
خبزالمشایخ نبات بخورمریم است
خبزالقرود لوف الکبیر است
خبیز اسم جمیع نباتات است که بگردش
آفتاب دور کنند وخبازی مشتق ازان
است
خبیص اسم عربی خبیص است ودر

اشتبا ها بچهٔ نرینهٔ شتررا نوشته است

خشکار خبز خشکار است

خشل مقل مکی است

خشنسار مرغابی بزرک است تیره رنک ومیان سرآن سفید وبتر کی قشقال اک نامند

خشم بلغت شبانکاره کشوث است

خشرم خانهٔ زنبور است

* فصل الخاء مع الصاد المهملة *

خصبة البحر رخصی خزه اسامی جندل است

خصی هرمس حلبوب است

* فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة *

خضف خربزهٔ نارسیده است

خضلاف درخت مقل است وکویند مقل مکی است

خطر وسمه است

* فصل الخاء مع الفاء *

خفج خردل بری است

خفروج خرفه است

خف الغراب نوعی از حلزون است بزرکتر ودراز تر از آن

* فصل الخاء مع اللام *

خلاق زعفران است

خلال خرمای نارس است که از حمل ملح کنشته باشد ودر تمر هند کورشد و بستیاج را نیز نامند

خلال ابراهیم خیر بری است

خلال خلیل نبات آطریلال است

خلال دان نوعی از آطریلال است

خلال مامون اذخر است

خاپان اسم یونانی بارزد است

خل الخمر سرکهٔ انکوری است که از شراب انکوری بهم رسیده باشد خواه خود بخود یا بتعمل

خل العنصل سرکهٔ عنصل است که اسقیل نیز نامند

خلل القیس بیونانی زاج است

خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون وغوره ویا از سرکه وروغن بادام وکشنیز خشک ونان فطیر خرد کرده وشکر ترتیب دهند

خلاف بری بید مطلق معروف است

خلال مکه اسم فارسی بستیاج است

خلر بری بلغت مصر بسبله را نامند

* فصل الخاء مع المیم *

خمافیطوس کمافیطوس است

خمالیون ماذریون سیاه است

خمان الارض نوع صغیر خمان را نامند

خمخم نباب تودری است وبلغت قبطی اسم خبازی است

خمسة الاوراق پنجنکشت است

خمسة الاغصان بکمون است

خمل سورنجان است

خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشهٔ مربی است

خمیرمایه اسم فارسی خمیره است

خمیط کوشت بریان است

* فصل الخاء مع النون *

خنتف سداب است

خنجک خارخسک است

خندیس خمر است

خنزیر البحر دلفین است

خنک اسم فارسی لسان الحمل است

خنی اسم فارسی حنا است

خنیس بلغت دیلمی حشیشة العلق است

* فصل الخاء مع الواو *

خولان بلغت مصر اسم حضض هندی است

خواتم الملك طین مختوم است

خوبانی زردآلو خشك شده است که مغز آنرا برآورده وبجای آن مغز آنرا مقشر کرده ویا مغز بادام مقشر کرده دران کذارند

خوب کلان اسم هندی خبه است

خوخ اقرع شفتالو کارد بست وکویند اسم ساذج هندی است

خوص اسم عربی برک درخت خرما است وبرک درخت مقل ونارجیل وامثال آنرا که دراز وباریك باشد شامل است

خوش نظار حماحم است

خوصیه برد بست

خوک اسم فارسی خنزیر است

خوکره بلغت اصفهانی زبربسته

دروزك درونج است

دراچه شراب انگوری را بلغت هندی
نامند

دستنودیه بدال وشین مهملتین اسم
فارسي درداب است

دشیش بدال مهمله وشین معجمه
حشیش است

* فصل الدال مع العین المهملة *

دعبا اسم سریانی اقاقیا است

دعشا علك البطم است

دعیامینون افیون است

* فصل الدال مع القاف *

دقاق کندر ریزهای کندر راست که
از ومقشر کردد

دقاس بسریانی بول است

دقرقیا بلغت سریانی بطیخ است

دقطامادون بهمان لغت مشکطرا
مشیع است

دقیق النخل بفارسی آنرا کشن وکرد
خرما خوانند وآن درطلع مذکور شد

* فصل الدال مع اللام *

دلاع بعربی بطیخ هندی را نامند

دلبیس نوعی از صدف است ودر
مصرام الخلول نامند وآن ودع بری
است

دلع بلغت اهل بیت المقدس نوعی
از کلخ است وبیونانی سقنقولیون نامند

دله اسم فارسي دلق است

* فصل الدال مع المیم *

دم الثنین ودم الثعبان دم الاخوین
را نامند

دمیسا بیونانی نوع از ماهی است که
سپیبا نامند

دمیمه بمصری نوع زیتون افسنتین
است

دمسده اسم فارسی صفراغون است

دمعة العشاق حب النیل است

دمور اسم ترکي حدید است

دمورتیکان اسم ترکی حسك است

* فصل الدال مع النون *

دندان فیل اسم فارسي عاج است

دنبلان اسم ترکي کشنج است

دنبه اسم فارسی الیه است

دندران ارا قوا است

دنق سپستان است

دنده شبلم است

دنقر ابقر است

دنقطاماش مشکطرا مشیع است

* فصل الدال مع الواو *

دواء الحیه جنطیانا است

دواء الخطاطیف خالیدونیون

دواء الشعث بلغت مصر اسم هلیمانی
است

دواء النمر بیخ نروك است

درواس اسم فارسی درباس است

دواله اسم فارسی اشنه است

دوم اشامل درخت مقل وبلوط مستدیر
است

دوبازوج کاکنج است

دودهه اسم هندی لهن است

دود الجراد نبات وردانه است

دود الصباغین ودود القرمز قرمز است

دود اسم فارسي دخان است

دودحولی دلبوس است

دوشاب اسم فارسی میفختج است

دوکوبند اسم فارسي دبس عنبی است

دوشاب خرمائی دبس است

دوشان اسم ترکي ارنب است

دوشان تودری بترکي خنفسا را نامند

دورس شوکران است

دوص ماء الحدید است

دوغ اسم فارسی مخیض است

دوقوبری ودوقوغربادوا یا اغربا است

دوقس بصل است

دوقسطاس مشکطرا مشیع است

دوقرقیا بیونانی حنظل است

دوکی اسم ترکی ارز است

دولی اسم ترکي جلیل است

دول طالیسفر است وبعضی ها بعد از
دال بلغت هندی اسم کرد وخاک وغبار
است

دوم بلغت مغربی خرما است

دونه مروا اسم هندی مرزنجوش است

دویرة رخمه است

دوبره نوعی از زلوف است

دوبل گیاهی است که سال برو کذشته
باشد

راتا بیونانی زمان حلوا ست

راتیاج وراتهنج راتیانج است

راج کبرا اسم هندی اذان الغزا ست

راج کیری اسم هندی عصی الراعی است

راج هنس اسم هندی پرسیاوشان است

راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است

راح اسم خمر است

راحلة الاسد نوعی از ارطانیثا است

رازیانج رومی وشامی انیسون است

راسخ وروی سوخته روسختج است

راسو اسم فارسی ابن عرس است

راس الشیخ بلغت اندلس اقسون است

راطینی بیونانی اسم مجموع علکها است

راعی نوعی از سمک است

رافوته پودنه است

رافه حلتیت است

راکهه اسم هندی رماد است

رانج جوز هندی است که نارجیل نامند

رال اسم هندی قیفهورا ست

رامتو بفرنگی درخت عوسج است

رانم بفرنگی شبلم است

رایون بیونانی اسم راوند است

* فصل الراء مع الباء الموحدة *

رب عبارت از آب میوها ونباتات است که بطبخ بقوام آورده باشند ورب هرچیز در تحت آن مذکور شد

رب العنب میفختج است ودرد یلم دوشاب ترش رانامند

رب السرو صمغ کمکام است

ربرق عنب الثعلب است

ربل نوع جبلی افسنتین است وگویند نوع از برنجاسف وقیصوم است ودودهم آن جهت رفع زمرهوام مجرب دانسته اند

ربیان اربان است

ربیس علیق است

* فصل الراء مع التاء *

* المثناة الفوقانیة *

رته اسم نبطی بندق هندی است که دهندی رتهه نامند

رتک مشکطرا مشیع است

رترت اسم خناز درکبا راست

* فصل الراء مع الجیم *

رجل الزرزور ورجل الطیر ورجل العقاب ورجل العقعق گیاه آطریلال است وبلغت هندی کاکچنکی ومسی نامند وگویند رجل الغراب غیر آطریلال است وبزبان فرنگی آنرا کرتوبس نامند

رجل الارنب لاعون است

رجل الدجاج افحوان است

رجل الجراد زرنب است

رجل الراعی خربق سیاه است

رجل الزاغ رجل الغراب است

رجل الفروج ورجل الغلوس قاقلی است

رجله بقلة الحمقاء است

رجیع نطلأخبوانات است

* فصل الراء مع الحاء المهملة *

رحیق اسم خمر است

* فصل الراء مع الخاء المعجمة *

رخ اسم فارسی خشو است

رخام حجر الرخام است

رخام الطین طین قیمولیا است

رخبینه راتیانج است

* فصل الراء مع الشین المعجمة *

رشاد حرف بستانی است

رشتة قطایف اسم اطریه است

رشینه راتیانج است

* فصل الراء مع العین المهملة *

رعی الزرازیر فوة الصبغ است

رعاوله اسم عربانی رعی الابل است

* فصل الراء مع الغین المعجمة *

رغش جنطیانا است

رغوة کف مایعات است که نزد حرکت برسرآید وآنچه از جامد است نیز نزد حرکت مانند صابون ونمک باشد

رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است

رغوة القمر حجر القمر است

رغوة الملح زهرة الاسیوس است

رغیدا اراقو است

رغانس بفرنگی فیجل رانامند

* فصل الراء مع القاف *

رق سلحفات بحری است

رقعا اسم عربی خمان صغیر است وگویند

ریحان لعلع بلغت مصر ترانجان است
ریحان یمانی قطف است
ریحانی نوعی از خمر است
ریشم اسم هندی ابریشم است
ریشه والا اسم فارسی سنبل جبلی است
ریما اسم کرکدن است
ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است
ریوند راوند است

* باب الزاء المعجمة *

* فصل الزاء مع الالف *

زاج اسود زاج مطبوخ است وگویند
زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است
زاج الحامض از جنس زاج اخضر است
که در ظاهر معدن آن بهم میرسد
زاج البحر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل بسبزی است
زاج لاری وکرمانی از جنس زاج
قبرسی است
زاج مطبوخ از جنس زاج اخضر
است که مخلوط بخاک آنرا در آب حل
نمایند وصاف کرده بجوشانند تا منجمد
گردد وبهیئت مهرهٔ نرد بریده استعمال
نمایند
زارج اسم فارسی انبرباریس است
زاغ اسم غراب کبیر اسود و بترکی
قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است

زانه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زازان مران است وگویند مرو است

* فصل الزاء مع الباء الموحدة *

زبان گنجشک اسم فارسی لسان
العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل است
زبد البحر ادرافیون است
زبد الطرفا اسفنج است
زبد القصب رطوبتی است که در بیخ
نی جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القوارير مسحقونیا است
زبد الملح زهرهٔ اسیوس است
زبش بطیخ رقی است
زجمول تخم کشوث است

* فصل الزاء مع الحاء
والدال المهملتین *

زحتم الملك شاداوران است
زحل بلغت اکسیریان رصاص اسود
است
زداورش بلغت تنکابن تمام است
زدوار جدوار است

* فصل الزاء مع الراء المهملة *

زر اسم فارسی ذهب است
زرنك و زردك بتا و بدال آب
عصفر است
زرجون اسم خمر است
زردآلو اسم فارسی مشمش است

زردک اسم فارسی جزر است
زردهٔ تخم مرغ اسم فارسی مح
البيض است
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زرقوری نبات آطریلال است
زرنون اسم مغربی اسرج است
زرنیخ ابیض شك است
زرنیلج ریباس است
زرالورد زیرهٔ میان ورد احمر است
زربرا بقلة مبارکه است

* فصل الزاء مع الغین المعجمة *

زغار خراطین است
زغن اسم فارسی غلافیا است
زغیر مرو است و بفارسی تخم کتان را
نامند وگویند اسمی از قنقهن است

* فصل الزاء مع الفاء *

زفت بری وجبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت
بحری است واز مطلق آن مراد دواکثر
زفت بحری است وگویند اسم قیقهر
است

* فصل الزاء مع القاف
واللام والمیم *

زقاط اسم بربری حب الزلم است
زلایف الملوک نوعی از بزرون است
که حی العالم باشد که بفارسی زلف
عروسان گویند
زلفج اسم عربی بهش است
زلو اسم فارسی علق است

بهندی سارر اکویند

ساریقون اسم یونانی شبح است

ساس اسم فارسی قسافس است

ساسارکشت بزر انجره است

ساسم آبنوس است وکویند نانخواه

وانامند

ساسالیوس وسالیوس سسالیوس است

ساطریه وساطریون اسم یونانی خصیة

الثعلب است

ساطریوس بیونانی جند وارر انامند

وبمعنی مخلص الارواح است

ساغین وساغافیون اسم سکبینج است

سافروس اسم یونانی فیروزج است

ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام

است وانطاکی نا رقبصر کفته

سالس اغردون اسم یونانی سکبینج است

سالیطس اسم یونانی حجر القمر است

سالیون اسم یونانی کرفس است

ساذقه وساق اسود برسیاوشان است

* فصل السین مع الباء الموحدة *

سپاری اسم هندی فوفل است

سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است

سبزقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است

سبع اسم جنس حیوانات درنده است

جمع آن سباع

سبع الارض پرسیاوشان است

سبع الشعر افتیمون است

سبستان از داد درخت است

سبوس کندم اسم فارسی نخاله است

* فصل السین مع التاء المثناة الفوقانية *

ستارر اسم هندی شقاقل است

ستاری اسم هندی بوزیدان است

ستو اسم هندی سویق است که بفارسی

پست نامند

ستوا بهندی اسم نوعی از زنجبیل

است که بی ریشه باشد وکویند اسم

قسمی از بیش است

* فصل السین مع الجیم *

سجوس بلغت رومی وسجبلس بلغت

یونانی اذخر است

سجلاب اسم یاسمین است

* فصل السین مع الحاء المهملة *

سحاب بلغت اکسیریان زیبق است

سحاب البحر اسفنج است

سحوردون اسل است

* فصل السین مع الخاء المعجمة *

سخاله آنچه از ذرات سبوس جدا

کنند ونیز اجزای صغار را که در رحبن

کوبیدن ذرات جدا کردد نامند

سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است

سخبره زاج احمر است

سخبنا اسم یونانی مصطکی است

سخبس بیونانی درخت مصطکی است

* فصل السین مع الدال المهملة *

سداب اغریا اسم سریانی فراسیون است

سدوس نیلج است

سدی بسپاج است

* فصل السین مع الراء المهملة *

سراج القطرب حباحب است

سراج الظلام کندش است

سراج القطربل نباتی است که تا خشک

نشده است در شب میدرخشد وکویند

یبروج الصنم است وکویند اسم مشترک

است مانند سراج القطرب

سراد خلال است

سرانیون اسم یونانی اسارون است

سراویل الطوال قسم اخیر لبلابه

کبار است

سرانیون اسم یونانی پرسیاوشان است

سروسوخته اسم آبار است

سرابیون اسم یونانی برسیاوشان است

سرچه اسم ترکی عصفور است

سرحان ذیب است

سرخان خبثوس اسم یونانی شیطرج است

سرخ مو اسم فارسی اذان الغزال است

سرو اسم شامی کرفس است

سردوله اسم اندلسی خوزرومی است

سرسار اتلق است

سرسون اسم هندی خردل ابیض است

سرطواط فالوذج است

سرکه اسم فارسی خل است

سرکهٔ شیرین اسم شیرخشت است

سرکهٔ هندی اسم کانجی است

سرکین اسم فارسی زبل است

سرکین خروس اسم فارسی خرء

الدیاک است

سرکین سوسمار اسم فارسی بعر الضب

* فصل السين مع اللام *

سلسافيوس نوشادر است

سلسقى بيوناني اسم نبات سوورد ان است

سلى الما حماض مائي است

سلسان الجمل صريمة الجدي است

سلم نوق است

سلمه قرظ است

سليخة السوداء نوعي از سليخه است

سليط زيت است وگويند عكبر است

سليمقون بيوناني اسرنج است

سليتون قرة العين است

سلوك اسم تركي علق است

سلور معرب ازسلوس يوناني است وآن جري است

سلهارس اسم هندي ميعهٔ سائله است

* فصل السين مع الميم *

سم اسم انوعي از سلاري ثمر است وبضم اسم فارسي ظلف است وبعربي زهر را نامند

سمار بلغت مصر اسم اسل است

سماروغ نوعي از فطر است

سماريس اسم يوناني ماهي شور است

سماقيل سماق الدباغين است

سم الحمار دفلي است

سم السمك ماهي زهرج است

سم الفار شك است

سمر درخت امغيلان است

سمكة تول وسمكة لزله سمكة صيدا است

سمك اليهودي شهر البحر است

سمسم بري جلجلانك است

سمسق بضم اول مرزنجوش است وبفتح اول ياسمين است

سمطارس اسم يوناني اثمد است

سمن اسم فارسي شير است

سمندر پهن اسم هندي زبد البحر است

سمنه وسمنيون حب السمنه است

سمنو اسم فارسي نيده است

سموريون كرفس است

سموك اسم تركي عظم است

سمنيون بيوناني اسفيداج است

سمبقا اسم عبراني هندبريطس است

سمبقلس نوعي از عشر است كه ماده آن قاتل است

* فصل السين مع النون *

سن بفارسي عشقه است كه نوعي از لبلاب باشد وبهندي اسم قنبانى است كه درختي برگ آنرا مىخورند ونيز برگ آنرا خشك مينمايند جهت اكثر امراض مانند پيچش وكرم شكم وآنرا سوكته مى نامند واز پوست درخت آن بعد از رسيدن ريسمان والبسه وغيرها ميسازند وبجاى موى حيوانات دربلاد هند مستعمل است وبيوناني اسم مو است

سن الكلب سپستان است

سنا بفارسي بمعنى سواك يعنى چوبيكه از ان مسواك ميسازند

سنا اندلسي وسنابلدى عينون است

سناخ دخان زاج است كه چسپيده گردد بر چيزى

سنام الجمل كوهان شتر است

سنديز بلغت مصر آمله است

سنار بفارسي بمعني سخاله است خواه از طلا ويا نقره ويا آهن ويا غير اينها از هر فلزيكه باشد

سنب بفارسي بمعني حافر است كه سم نامند

سنبهالو بهندي پنجنكشت است

سنبالي گفته اند بلغت هندي نام دوائي است كه آنرا مولدي نيز نامند

سنبر شونيز است

سندل بهندي مطلق بيش را نامند وبفارسي وبهندي نيز پرسياوشان وقنبز بفارسي گل آسمانكونى خوشبو را گويند

سنبل الاسد سنبل جبلي است بقول انطاكي وآن مو است

سنبل اقليطي سنبل رومي است

سنبل جبلى بفارسي ريشه والا است وگفته اند سنبل الاسد است

سنبل رومي ناردين است

سنبل سودي نوعي از سنبل الطيب است

سنبل العصافير سنبل هندي است كه ناردين نيز گفته اند

سنبل فارسي پرسياوشان است

سنبل كهار بهندي شك است كه سم

سنک برامی حجر البرام است
سنک پرستوک حجر الخطاطیف است
سنک پرکان وسنک معن اسم قریه است
از قریهای شیراز از اعمال فارق که
معدن آن سنک است و آن سنکی است
ملون بالوان وشیشه کران آنرا در سفید
کردن شیشه مستعمل دارند ومغنیسا نامند
سنک پشت بفارسی سلحفاة وبهندی
کچهوه نامند
سنک یشم بفارسی حجر حبشی است
سنک یشم اسم حجر یشب است
سنک بصری بفارسی توتیا انا بیبی است
سنک چقماق حجر النار است
سنک بلور حجر بلور است
سنک بهندی مهره را نامند که بعربی
شنج نامند
سنک کارد اسم فارسی حجر المسن است
سنک کچ اسم فارسی جبسین است
سنکل بلغت فرس زرفای رطب است
سنکدان مرغ اسم فارسی قانصه است
سنگهیا بلغت هندی اسم نوعی از بیش
است
سنم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است که در ملتان
وبلاد سند بهم میرسد ولذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سند ربطس است که آنرا نبات
حلیلی نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است

سنیز شونیز است
سنین اجزای صغار است که در وقت
سودن وسنک بهم رسد

* فصــــل السین مع الواو *

سو بترکی آب را نامند
سواد الاساکفه چیزیست مرکب از زاج
وپوست انار وسرکه که از جملهٔ مرادات
است
سواد البطن بعربی کبد است
سواد السند والهند کشت برکشت است
وکفته اند سواد الهند نوعی از سلیخه
است که سلیخة السوداء نامند واز ادویهٔ
تریاق فاروق است
سوداء الحکام ما داوران است
سواد القضاة همین است
سودانیات مرغیست که بفارسی داربو
وبعربی صرد نامند کوشت آن مبهی
ومضر دماغ است
سوسن هومانه است
سود اسم ترکی لبن است
سوادبه بعربی عصفور است ومارسیاه را
نیز نامند
سواد الهند والسند صاحب منهاج
کفته آن از حیوان جاری مجرای توتیا
است در افعال باید که در کورهٔ حدادان
آنرا بسوزانند وسوده بآب شسته وحبوب
ساخته خشک نمایند وعند الحاجت
استعمال نمایند وبعضی کشت برکشت
دانسته وبغدادی غیر کشت برکشت

دانسته وصاحب منهاج کفته چیزیست
شبیه بشیشهٔ سیاه که اهل هند وسند ازان
امور میسازند محتمل که کالچه باشد که
ازان چوری میسازند وزنان هند وسند
در رقبضهٔ دستی میپوشند وآنرا احراق
نوعی کاهی بعمل میآورند وازان اوانی
نیز میسازند ولیکن نا صاف میباشد
سوسن بعربی اسم درختی است که
ازان زند یعنی دستهٔ کارد وغیره میسازند
واحد جمع آن سواسنه آمده است
سواسن هومانه است که طریفلن باشد
سوام بفتح ابل راعی است وبضم نام
طائری است
سویدی بفارسی نام مرغی است
کوچک که بفارسی سار وبترکی سنقور
دوق وزرزور نامند
سونیه بلغت مصر نبیذ است که از
کندم میسازند واهل مصر بسیار آنرا
میآشامند
سوجر نیز اسم شجر خلاف ویا صفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سود ریقون بیونانی اسم نوعی از
توتیا است
سودق صقر است
سودنیق وسوذانق اسم صقر باشاهین
است
سور بهندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغی است
کوچک خوش آواز وکفته اند شارو

سه برگه اسم فارسی حندقوقی است

سهر اسم فارسی بقر است وگفته اند مختص بگاو ماده است

سهریز وشهریز بشین معجمه نیز آمده اسم نوعی از تمر است

سهرین دارچینی است

سه سنبل اسم فارسی سیسنبر است

سه کل علیق است بفارسی

سه کوهك اسم فارسی حسك است

سهل اسم عربی غراب است

سهلاة اسم عربی حصی است

سهیله اسم طعامی مصنوع است

* فصل السین مع الیاء *

* المثناة التحتانیة *

سی اسم فارسی حجر است

سیا اسم فارسی سنا است وگفته اند عصارۀ آن است وگفته اند عصارۀ نبات دیگر است

سیاب بعربی اسم بلح است وگفته اند اسم بسر است وبعضی خلال گفته اند

سیابه اسم خمر است

سیاداوران ماداوران است وگفته اند عصارۀ است که از بیخ درخت جوز تجاری گرد وسیاه رنگ است وچون خشك گرد حادر مشتعل گرد دولواب علوبخان قدس سره فرموده اند این دوا در شیراز از بلاد فارس بسیار است واز کوهستان نواح آن می آورند واز ساق درخت بطم بعمل می آورند بزدن تیشه بران وسیاه رنگ مانند مداد میباشد وآن را ریک سله می نامند وصاحب اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است که در جوف درخت بطم بهم میرسد و آنرا آب بن مینامند

سیار بفارسی کشکینه وبهندی ابسی روتی نامند وآن چیزی است معمول از آرد حبوب مانند آرد جو ورد خرد و باقلا وامثال اینها

سیاسر بفتح اول بفارسی اسم مار است

سیاع بعربی کتان است ویا نباتی دیگر شبیه بکتان وبکسر اول اسم کاه گل است

سیاله بفتح اول بلغت عربی نباتی است مثل با خارهای طولانی که چون خارها از وجدا کنند از ولبنی بر آید ونیز ثمر طولانی را نامند ویا سمین نیز وحند قوقی را ایضا

سیال بکسر اول بهندی اسم شغال که کلب بری باشد ویا سمور را نیز نامند

سیالج اسم فارسی حسك است

سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است

سیان بفتح بفارسی عشقه است

سیاهبیل بکسر اسم نوعی از خلاف است

سیاه داران اسم فارسی ساداوران است

سیاه دارو بفارسی کرمة السوداء است که بسریانی فاشرستین نامند

سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی حبة السوداء است که شونیز وبا صفهانی سیاه برنج

سیاه گوش اسم فارسی عناق الارض است

سیب اسم فارسی تفاح است

سیبا اسم تمر هندی است

سیبوش وسیبوش بفتح اول وسکون دوم اسفیوش است که بزرقطونا باشد

سیبیا بکسر اول دمیا است

سیتل لغت عربی اسم چیتل هندی است وآن قسمی از بقر وحشی است و گفته اند بز کوهی است که تیس جبلی باشد وکلان تر از آهو وخالهای سفید مدور دارد وخوش منظر میباشد وشاخ ندارد جمع او سیاتل آمده

سیج بفتح اول اسم فارسی مویز است که زبیب باشد وبکسر اول اسم هندی نوعی از درخت زقوم است

سیچنه بکسر اسم فارسی باشه است که معرب آن باشق است وگفته اند اسم صعوه است

سیچقان اسم ترکی فاره است که بفارسی موش وبهندی چوها نامند

سیخول بکسر اسم فارسی قنفذ کبیر است

سیسامند اسم سریانی جبلاهنك است

سیسامون بیونانی اسم سمسم است

سیبی بلغت عربی شیسبان است

سیهرك وسیهرو وسیسك همه بکسر اسم سوسی است که در حبوب بهم میرسد وآنرا بخورد وآنرا قمل الطعام نیز نامند

سیسق مرق است

همه اسم نوم بری است که بیونانی سقوردیون و بهندی جنگلی لهسن نامند

سیرمان یا قوت احمر است

سیرن کرفس الماء است که قرة العین باشد

سیس گویند آبنوس هندی است و نیز گویند بهندی اسم کافور است

سیسا بیونانی اسم سرطان بحری است و اسرب را نیز نامند

سیسار بیونانی اسم انجدان طیب است

سیساربون قلقاس است و گویند دوائی است مجهول الماهیة

سیسامر بیونانی اسم سمسم است

* باب الشین المعجمة *

* فصل الشین مع الالف *

شاباذك شابانج است و شامج نیز نامند

شاه بامي بسریانی نام درختی است که حب آن شبیه بشهدانه است

شاب خردل است

شاب رومی فلفل سفید است

شاب هندی فلفل سیاه است

شابرقان و شابورکان و شابورن همه اسم فولاد است که حدید ذکر باشد

شابیرج و شابرج لفاح است

شاج حیوانی است شبیه بعنور که زباد نامند

شاخ اسم فارسی قرن است

شاخل و شاخرل بفارسی اسم حبی از حبوب ماکوله است که از آن نان میسازند

شاد بفارسی بمعنی خمر است

شاذانق معرب شاهدانه فارسی است که شادنج نیز نامند

شادانه شادنج است

شار اسم سار است و گفته الله اسم سغال است

شاربا بسریانی ابریشم است

شارشك طیهوج است

شارکی اسم انجدان است که بیخ حلتیت باشد

شارود ساروج است

شاسفرم اسفرغم است که شاهسفرم نامند

شاش و شاشه اسم فارسی بول است که کمیز نیز نامند

شاه شاه شیص است بعربی

شاشك و شاشك طیهوج است

شاصلا صاصلی است

شاطریون بیونانی خصیة الثعلب است

شافنج معرب شاپانك است که برنوف باشد

شافك هلیون است

شالم بعربی سم است

شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر است که شلتوک نیز نامند

شال کره بلغت دیلمی و شال تشی بلغت مازندرانی دلدل است

شال ختی اسم مازندرانی وسمه است

شالیطون بیونانی خطاف است

شاماخ اسم فارسی نوعی از حبوب ماکوله است که بسیار ریزه و بهندی سانوا نامند

شافع بعربی نام تیس است و ضان را نیز نامند و یا حیوانی که شفع بچه آورده باشد

شامك اسم عقرب است

شامرا دودئی است که در کوره زغیر آن مجتمع گردد

شامي اسم نوعی از کباب است

شان عبارت از خانهٔ زنبور عسل است و بعضی عسل غیر مصفی را نامند

شانک بفارسی اسم قانصهٔ است و حوصله را نیز نامند

شانه سر و شانه مرک اسم فارسی هدهد است

شاوزد اسم فارسی سوکه است مغوی شبیه بشبیج که بعربی ثغام نامند

شاوطیس بیونانی ریحان سلیمانی است

شاماب آب مستخرج از معصفر است بطریق خاص

شاه اسپرم و شاه اسپرهم و شاه اسفرهم و شاه اسفرغم و شاهبرهم همه اسم شاه سفرم است

شاه افسر و شاهنبر و شاهبه همه بفارسی اسم اکلیل الملك است

شاهباز اسم فارسی باز سفید بزرگ است که بترکی خطا طیغون نامند

شاهربا اسم سریانی ابریشم است

شاهبانک برنوف است

شجاع اسم مار بزرگ سیاه عظیم جثه است
شجاج بعربی حمار الوحش است
شجر و شجرا اسم عربی درخت است
که بهندی جهار نامند واحد آن
شجره وجمع آن اشجار
شجره بتحریک اسم راسخ است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر هندی
است که دیودار نامند
شجرة بارده لبلاب صغیر است
شجرة ابراهیم طباق است
شجرة البق درداراست که بفارسی
درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التسبیح اندربان است
شجرة التنین لوف کبیر است که
لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراثیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار و شجرة الجبان
پرسیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الحاضه اسم ام غیلان است
شجرة الحراره آزاد درخت است
شجرة الحیات هرواست جهت آنکه
ماوای حیات است وفرفیون رانیز نامند
شجرة الحیه جنطیانا است ولوف
کبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر است
وماميران رانیز گویند

شجرة الدب زعرور است وعلیق
الکلب را وافسوس رانیز نامند
شجرة الدبق درخت سپستان راگویند
شجرة الدلب که بعربی غیثام وبفارسی
درخت چنار است
شجرة الدم شخار است وشاهتره را
نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه ذراریح
در انابیت ان بسیار میمانند
شجرة ذی قرنین و شجرة سلیمانی و
شجرة الصنم یبروج الصنم است
شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة الزعرور بفارسی درخت کیل
نامند
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صریمة الجدی است
وشوشتین را نیز نامند
شجرة الطاق مسمی بشجرة مریم وکف
مریم است
شجرة طیبه نخل است
شجرة العجم مولو یلداتا است که
مرداسنگ مغبل کرده را نامند
شجرة العقب نوارس است
شجرة الغار دهمست است
شجرة الفرس نوارس است وگویند
عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ قنادا است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور اقحوان است وریحان

الکافور را نیز نامند
شجرة الکف اصابع الصفر است که کف
مریم نامند
شجرة الکلب الوسن است
شجرة موسی علیق الکلب است وعوسج
را نیز نامند
شجرة النمام صامریوما است
شجرة النور درخت لسان العصافیر است
که بفارسی درخت اهرو نامند
شجرة الیهود قثای بری است
شجره نوعی از راتیانج است که بآتش
پخته باشند

* فصل الشین مع الحاء المهملة *

شحم بعربی اسد است
شحدان گرسنه است
شحرا بسریانی زاج الحمراست وگفته
اند لغت یونانیست
شحراشمسافا زاج احمراست
شحط بعربی ورق طیور است
شحم اترج پوست بالنگ است که البهمه
نامند
شحم الارض قطن است وخراطین را
نیز گفته اند وبعضی فطر دانسته وخراطین را
امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و پرده های جوف
حنظل است و همچنین شحم الرمان
شحم فاوندی فاوند است
شحم المرخ خطمی بری است
شحم النخله جمار النخل است

شرو بفتح و بکسر واو بعربی عسل است

شررین شربین است که نوعی از سرو است که عرعر نامند

شری علیقه است که قثاء الحمار باشد و گیاه حنظل را نیز نامند

شرق طائری است مابین حداة و صقر

شربان درختی است که ازان کمان موسازند

شربش اسراش است و بهندی غوبه الجلودرا نامند

فصل الشين مع الشين المعجمة

شش اسم فارسی رئه است

شش دستان بفارسی اسم کلب است جهت آنکه اکثر علت پستان آن شش است

شش نخته بقلة یمانیه است

ششبندان اسم فارسی کرمة السوداء است که فاشرستین نامند

ششیرة گفته اند فوا است و فوة الصباغین را نیز نامند که بفارسی روناس گویند

ششقاقل شقاقل است

ششمانیه و ششم هل بوا است

فصل الشين مع الطاء المهملة

شطا بفتح بچهٔ نخل است وچون جدا کنند وغرس نمایند درموضع دیگر فسیل نامند

شطیه صعتر بستانی طویل الورق است که بشیرازی مرزه رابشن دراز نامند

شطشاط بعربی اسم طائر بست

شطوط وشطوطی با قهٔ ضخیم السنا مست

فصل الشين مع العين المهملة

شعر بعربی زعفران است

شعرا بفتح اول والف ممدوده ذبابی است ازرق یا احمر که برشتر و الاغ وسگ نشیند و بفارسی مگس سگ نامند ونیز نام درخت نخود است ونیز نوعی از شفتالو را نامند

شعرالارض وشعرالجبار وشعرالجن و شعرالجبال وشعرالحیات وشعرالغول وشعر الجنات وشعرالختاز پرسیاوشان است

شعرشقراء جعدة است

شعرورة بعربی قثاء صغیر است وگفته اند قثای بری است

شعورصقالبه زعفران است

شعرور بعربی جوزبری است

شعررومی خندروس است

شغال وشغر بفارسی ابن آوی است که کلب بری نامند

شغالی بفتح نوعی از عنب است

شغوا بعربی اسم عقاب است

فصل الشين مع الفاء

شفادارو بفارسی اسم بادزهر است

شفانه بفارسی اسم طائری است بزرگتر ازحداة سرآن ملون بچهار رنگ و پر و جسد آن بالوان بسیار

شفتالو بفارسی خوخ را نامند

شفترک اسم فارسی خبه است

شفترنگ بفارسی اسم میوه است که دو طرف آن سرخ و طرف دیگر سفید مائل بزردی باشد وآن ثمر مرکب از درخت شفتالو و زردآلو یعنی پیوندی است ازان مردو رشلیل نیز نامند

شفتیل بفارسی حندقوقی بستانی است

شفردانه حرمل است

شفشه بکسر بفارسی اسم شمس طلا و نقره است که بعربی سبایك نامند

شفصلی صاصلی است

شفعاء الغز بسریانی لسان الحمل است

شفور روغن سفرجل است

شفورس وشفودیس نبای بری است

شفیر خیروزخ است

شفیقل شقاقل است

فصل الشين مع القاف

شقادبرا ثوم کراثی است

شقاشقارس وشقر وشقیق بعربی شقایق النعمان است

شقدة بعربی اسم گیاهی است کثیر الدهن واللبن

شقروشقران بفتح بعربی ذنب است

شقر بضم وبفتح هرد و اسم عربی بچهٔ حربا است

شقر بعربی اسم دیك است

شقری بکسر ثمر جبل است

شقرة شنجرف است که زنجفر نیز

میسازند

شمار بسریانی سرو است

شمبلیله باصفهانی حلبه است

شمخ طر ملح هندی است

شمد انه عناب است

شمر بفارسی سرشمر و بترکی تیماق
و بهندی ملائی نامند و نیز اهل شام
وازیانه ترو نامند و اهل مصر انیسون را

شمرا بسریانی دخان است

شمراخ بعربی خوشه برازانگور است

شمرادسطرکا بسریانی دخان میعهٔ
سائله است

شمرادلبونا دخان کندر است

شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است

شمسه دهن فجل است و سندلیطس
را نیز نامند

شمشاد وشمشاز بدال وبراء مهملتین
اسم فارسی بقس است

شمشدر بلغت فرس زند و بازند
نوم است

شمشرا مرزنجوش است و بعضی اذان
الفار دانسته

شمشك بلغت زند و بازند سمسم است

شمشیر بضم اول قاقلهٔ صغیر است و آنرا
شوشنبو نیز نامند

شمسین قاقله است

شمعل بعربی اسم فیل است

شملح وشملغ شلغم است

شملیت وشملیه وشملز حلبه است

شمور بوزن تنور بعربی اسم الماس است

شموس بعربی خمر است

شمول وشمه بفارسی سرشمر و چریه
و بترکی تیماق نامند

شمیز بفارسی شونیز است

* فصل الشین مع النون *

شنا کراث جبلی است که بیونانی
فراسیون نامند

شناری بعربی اسم سنور است

شنان اشنان است

شنبلیت وشنبلیله اسم فارسی حلبه
است که بیونانی فربغه نامند

شنجار ابوخلسا است

شنج جمل است بتحریك و بتسکین
مراد از آن عصارهٔ درخت پلاس است
که کات ربهندی کهر و کته نامند و نیز
معرب سنك بکاف عجمی است که نوعی
از حلزون باشد

شنمر شونیز است

شنجرف زنجفرف است

شند دخان ضرو است که بهندی
ست نامند

شنك بلغت اصفهانی لحیة التیس است

شنکرف اسم هندی شنجرف است

شنکرف راولی اسم فارسی سرنج
است که اسرنج و بهندی سندور نامند

شنکزن اسم فارسی سنبن است که
ذراریح باشد

سنکل وشنکلك اسم فارسی کرسنه است
که بفارسی مشك و بهندی مشك نامند

شنکار الصنوعه لطعام القلقب است

شنکاله بفارسی خوشهٔ گندم است

شنکلیل زنجبیل است

شنکویز بزای معجمه وراء مهمله درآخر
نیز برد و چیزا طلاق مینمایند یکی بر
شرابی که از آب چکیدهٔ درخت نخل وتار
بعمل می آرند که بهندی سیندهی
و بعربی اطواق نامند و دوم بزبان پهلوی
بزرنجبیل

شندله بلغت نبطی تودری است

شنبلید شکوفهٔ سورنجان است

شنین بضم بفارسی شونیز را نامند

* فصل الشین مع الواو *

شوت اسم فارسی شبت است

شواحن وشواد وشوارد وشوالك وشولد
همه بضم و بفتح نیز بفارسی اسم خبازی
است و بقولی سرخاب را نامند و نیز
بوقلمون را نامند که طائری سرخ رنگ
است و هر ساعت برنگی میگردد که آنرا
ابو براقش و ابو البراق نیز گویند

شوادنق وشوادنیق از طیور صید صقر
و یا شاهین را نامند

شوانا شونیز است

شوب وشور عسل را نامند و قاقله را نیز

شوب صینی معرب چوب چینی است

شوخ بفارسی اسم وسخ است

شوخط بخاء معجمه اسم عنقود است
مطلقا و عنقود دخن را خصوصا نامند

شهاب وشهابه شیر ممزوج بآب است
که در ثلث آن آب باشد ونیز شهاب آب
مستخلص از عصفر سرخ را نامند

شهباز طائریست از طیور صید بزرگتر
از باز واز ان در جرأت کمتر

شهبانج شاهبانج است وجسم اصفر را
نیز نامند

شهد عسل را نامند

شهدانج تخم قنب

شهدانج بری حب السمنه است

شهریز نوعی از خرما

شهله گوشت بسیار چربی را نامند

شهمانج شاهدانج است

شهیل هریسه است وباکلهٔ بریان

شهیرون بسریانی اطریه است

شهپر حبة السوداء است که شونیز
نامند

* فصـــــل الشین مع الباء *

شباف ازادویهٔ عین است وواحد
آن شافه ونیز دوائیکه بطریق حمول بر
دبر یاقبل بردارند

شباف خوزی بوش دربندی است

شباف مامیثا عصارهٔ مامیثا است

شباله اسوج است

شبه بکسر بفارسی نام افعی است و
بفتح بفارسی نام اشنه است ونیز
گفته اند بسریانی نام عوسج است

شبیان دم الاخوین است

شیبا طلحا بسریانی عوسج است

شبوران بترکی نام مار است

شیبا کلیا بسریانی عوسج الکلب است

شیبه اشنه است

شیبة العجوز نیز اشنه است

شبب دیبا بسریانی اشنه است ونیز
ام غیلان ونیز فنجنکشت را نامند

شبرة بفتح اسم فارسی شیرج است

شبقور اسم عربی شعیر است که بفارسی
جو نامند

شیح جبلی درمنهٔ کوهی است

شیح حبشی فلفل سیاه است

شیح الربیع دوائی است که بیونانی
اریقارون نامند

شیح یهودی شیح البحر است

شبذمان طائری است از طیور صید
وگفته اند صقر است یا شاهین

شبذمان ذئب است

شجر بعربی نام شجر است وچوب
آبنوس را نامند وبفارسی اسم لبن
است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار
ونیز بفارسی اسد را نامند

شیربا شیربرنج است

شیربان بترکی اسم سوسن است

شیرنجشیر گویند شیطرج هندی است
وگویند خربق است

شیرج دهن سمسم است که دهن الحل
وبفارسی روغن کنجد وشیره نامند

شیراز ریچار است

شیرابه خشخاش است

شیرج التین آب انجیر را در آب
طبخ دهند تا مهرا گردد پس صاف کرده
بقوام آورند

شیرماد بفارسی اسم حرمل است

شیرینی عناب است

شیرکنجشک بفارسی نام طائریست
بزرگ از سباع طیور وخوراک آن
جیفه است

شیرگیاه بفارسی نام نبات یتوعی
است که در خضابات استعمال مینمایند
وبفارسی سوسند وبهندی دودی نامند

شعیرلعابیه نام عسل است

شیرماهی اسم نوعی از ماهی است
لذیذ که بعربی ذن وبهندی باکهه
میچهلی نامند

شیرمرغ لبن خفاش است که شیرزق
نامند

شیرمکس عنکبوت است

شیره نوعی از شراب مرکب از زبیب
است که بفارسی بوزه نامند وبنکاب را
نیز گویند ونیز برگ بنگ مخلوط با شراب را
نامند وبفارسی روغن کنجد را وبمعنی
آب انگور نیز آمده

شیرهٔ خرما سیلان خرما است ویا
دوشاب آن

شیرندرون بفارسی شبرم است

شیش وشیشاء وشیص وشیصاء خرمائی
است که استهٔ آن بسته نشده باشد
ونیز شیص اسم نوعی ماهی است

صراح بضم اول اسم خمر خالص است بعربی

صرام شیریست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان

صر بفتح وسکون وبتحریك نیز بعربی لبن بسیار حامض را نامند ونیز نام صمغ طلح است

صربوقا بسریانی صدف قرمز را نامند

صرخدیه شراب منسوب است بجزیرهٔ صرخد وصاحب قاموس گفته منسوب است بلا لام که نام بلدی از بلاد شام است

صر بکسر اول وتشدید را اسم عربی طائر یست شبیه بگنجشك زرد رنك که بفارسی زردوك نامند

صراخ بفتح وتشدید را بعربی اسم طاوس است

صرخه لوف الحیه است

صرد سودانیات است

صراد وصرادا اللیل گفته اند حیوانی است شبیه بملخ وگفته اند نوعی از بنات وردان است وبی پر

صرصران بعربی نام ماهی املس است

صرفان بعربی خرمای سنگین صلب پرگوشت شیرین است ورصاص اسود را نیز نامند

صرفلوماما بسریانی اسم قرفه است

صرفوفا بسریانی اسم صدف قرمز است

صرفولا بسریانی انزروت است

صرم معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مدبوغ است

صرم الدیك نزد اهل شام دیك را نامند

صرما بسریانی کاشم رومی است که سیسالیوس نامند

صرو شوکران است وضرو بضاد معجمه را نیز نامند

صروا شوکران است وبسریانی قرفه

صروافورناما بسریانی قرفة الدار چینی است

صرورشاه بسریانی سام ابرص است

صریرا بنات وردان است وباد روج را نیز نامند وبستان افروز را نیز وتاج خروس را ایضا گویند

صریرط اشراس است ونوعی از لوف را نامند

صریف شیر تازهٔ دوشیده است که گرم باشد ونیز فضهٔ خالص را نامند

صریفه شاخهٔ درخت خرمای خشك است ا

صریفیه نوعی از خمر است که در صریف که قریه مسمی بصریف از قرای واسط است میسازند

صریوقنا بیونانی قسط است

* فصل الصاد مع الطاء المهملة *

صطرق بیونانی میعه است

صطفاین دبارا بسریانی شقاقل است

صطویتون شابانك است

* فصل الصاد مع العین المهملة *

صعارفا بسریانی شعیر است

صعتر الحمار وصعتر الحمیر اسم عربی حاشا است

صعتر الشامی وصعتر الفرس نوعی از بری است

صعرور جعل است

صعف شرابی است نزد اهل یمن ونیز نام طائری کوچك است

صعقر تخم ماهی را نامند

صعوه گنجشك کوچك را نامند که بفارسی ترلك گویند

صعون نعامهٔ نر را نامند

صعید تراب را نامند

صعیصو قسط است

* فصل الصاد مع الغین المعجمة *

صغانب تخم مورچه است

صغیان سکبینج است

صغبین سکبین است

صغرات معرب از جغرات است که رایب باشد

* فصل الصاد مع الفاء *

صفر بضم مس زرد معدنی است که مس رست نامند

صفراء بفتح اسم ذهب است وخلط معروف را نیز نامند ونیز اسم ملح است وقتیکه پاك شود از تخم ونیز اسم نباتی است سهلی رملی برگ آن شبیه ببرگ کاهو وابو العباس گفته نباتی است که که در زمینهای رملی میروید برگ آن

ضماهام اسد است

ضلقه حبر رقیق است از ابزکوشه بریان و پخته را نامند جمع آن صلائق آمده

* فصل الصاد مع المیم *

ضماضم وضمضم اسد است

ضمالم لبن غلیظ است

ضمالخي لبن بی طعم است

ضمره بعربی لبنی است که حلاوت نداشته باشد

ضمعریه مارخبیث را نامند که گزیده آن قابل علاج نباشد

صمغ اجاج صمغ فارسي است

صمغ الاقاقیا صمغ عربي است که اقوای صموغ و از اجزای تریاق کبیر است

صمغ الانجدان حلتیت است که بفارسی انکزد و انکوزه و بشیرازی انکشت کنده و بهندی هینگ نامند صاحب ارشاد گفته صمغ انجدان اسود حلتیت منتن است

صمغ البطم علك البطم است که بفارسی ؟ نامند

صمغ البحر کهربا است

صمغ البلسان دهن بلسان است

صمغ التنوب زفت السفن است

صمغ الحرشف وصمغ الکنگر تراب القی است که بفارسی کنگرزد و کنگری نامند

صمغ الجوز الرومی کهربا است

صمغ الدامیثا صمغ درختی است در بلاد فارس و بهترین آن صافی مائل بسرخی با حدت و حرافت قوی است شبیه بحلتیت در قوت مگر در کراهیت رائحه

صمغ الزیتون اسطرک است و بفارسی زد زیتون و بسریانی قاموز و زیتاو برومی دبیدمون اغریوس و بیونانی اورقیطادرون نامند و آن صمغی است در رنگ شبیه بیاقوت سرخ مرکب از قطرات صغار که زبان را بگزد و آنچه شبیه بصمغ و عظیم القطرات املس باشد که زبان را نگزد ردی و غیر منتفع به است در طب

صمغ السذاب الجبلي ثافسیا است

صمغ سذاب بری ثافسیا است که مثون نامند

صمغ السرو در جمیع افعال مانند راتینج است

صمغ الصنوبر راتینج است

صمغ الطرثوث وصمغ اشترغار اشق است

صمغ عربی صمغ درخت قرظ است

صمغ الفارسي مشهور بصمغ اجاص است ولیکن نزد اهل شیراز صمغ بادام بری است که آنرا ازد و بادام نامند

صمغ القتاد کثیرا است

صمغ الکرفس الجبلی کماشیرا است

صمغ الکمثری بفارسي زد امرود نامند و بشیرازی ازد و امرود است بهترین آن ما خوذ از درخت کهنه است

صمغ کمکام وصمغ الضرو بعضی لبان است

صمغ اللوز بفارسي زد بادام و بشیرازی ازد و بادام و بسریانی قاموز ولوزا و برومی دیندیمون قلعه و بیونانی دیندنیاوس و صاحب تحفه نوشته زد گوله نامند و بهترین آن سفید ماخوذ از درخت قریب العهد بغرس است

صمغ المحروث حلتیت است

صمقه بعربي لبنی است که طعم آن زائل شده باشد

صملاخ وصملوخ چرک گوش است

صمنیخه بعربي اسم طعام بی گوشت است که بفارسي کاچي نامند

صملوخا ثمالة النسر است

صمه اسم عربي مار است و اسد را نیز نامند و قنفذ ماده را ایضا

صمصوحون وصمصوحون مرزنجوش است

صمیا نباتی است شبیه بقرظ

* فصل الصاد مع النون *

صناجه قزوینی گفته نیست حیوانی بزرگتر از آن بر روی زمین و برای خود خانه میسازد بقدر یک فرسخ و هر حیوانی را که نظر بر آن افتد در ساعت می میرد و چون نظر آن بر خود ش افتد نیز می میرد و استخوان آن مدت طولانی میماند

صنار معرب چنار است که بعربي

ضائن خلاف ماعز است جمع آن ضأن خلاف معز

ضئب ازدواب البحر است

ضاحک سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد

*** فصل الضاد مع الباء الموحدة ***

ضبابم وضبارک وضبارم وضبر وضبثم وضبطر وضبور اسم اسد است

ضبله مار باریک را نامند

ضب النخیل طلع آنست

ضبا درختی است شبیه ببلوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البر است و آن جوزی صلب است

ضبعان ضبع نر است وضبع ماده را ضبعانه نامند

*** فصل الضاد مع الجیم والحاء والذال المعجمة ***

ضجاج بفتح بعربی عاج را نامند

ضحک بحاء مهمله بعربی اسم شکوفهٔ طلع است هنگام انشقاق کم آن ونیز ثلج وعسل را نامند

ضذج بذال معجمه بربوز است که بقلهٔ یمانیه باشد

*** فصل الضاد مع الراء المهملة ***

ضراک بضم بعربی اسم اسد است

ضرامه بکسر بعربی شجرة البطم را نامند

ضرب بفتح اول وتحریک وتسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضرادی اسم نوعی از قنفذ کبیر است

ضرجع اسم تمر است

ضره بفتح اول وتشدید دوم تکمه پستان را نامند ونیز بیخ آنرا

ضرذ بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان آسیا است واین ازمیان اسنان مذکر است وهمچنین انیاب وجمع آن ضروس واضراس آمده

ضرس العجوز شوک السعدان را نامند وگویند حسک است

ضرضم بعربی نام اسد است وسباع نررا نیز نامند

ضرغم وضرغام وضرغامه همه اسم اسد است

ضرف بعربی درخت الجمیز را نامند

ضرم بفتح بعربی فرخ العقاب است

ضرم بضم اسطوخودوس است

ضرو بکسر اول سگ شکاری است ومادهٔ آنرا ضروه نامند وجمع آن ضراء است

ضروع بضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضروع الکلبه درخت زقوم را نامند وبعضی گفته اند اسم ثمر آنست

ضری بفتح اول و تسکین ثانی آب غورهٔ زرد ویا سرخ که بزنبق بریزند ونبید سازند

ضریب بفتح صقیع وثلج وجلید را نامند

ضراب الفول شوربیست که بدان وشند بعضی را بربعضی وشوربورد وشید از چند شتر دریک ظرف را نامند

ضریک کرکس نر است

ضریم صمغ درختی است

*** فصل الضاد مع الفاء ***

ضفادی ضفادع است

ضفایر الجن پرسیاوشان است

ضفعان ثمر سعدان است

ضفطار ضب هرم است که بفارسی سوسمار پیر نامند

ضف بضم وتشدید فا دابهٔ است کوچکی که بفارسی سرخک رشبکز وبهندی گهتمل نامند

*** فصل الضاد مع المیم ***

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که برجراحت بندند وباصطلاح اطباء ادویهٔ مطبوخ یامایع است که قوام آن غلیظ باشد که برعضو گذارند ودر قرابادین بتفصیل ذکر یافت وجمع آن اضمده وضمادات آمده

ضمج بفتح اول وسکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی گهتمل نامند

ضمیج ناقهٔ بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

*** فصل الضاد مع الواو ***

ضوع بوم نر را نامند که بفارسی کول نرگویند جمع آن اضواع وضیعان آمده

ضولج بفتح وافصح بصاد مهمله است

نوشادر را نفعست

طبار صنفی از انجیر بزرگ سرخ است

طباهجه معرب تباهه است بمعنی گوشت بریان که بفارسی کباب نامند وآنرا طباهج نیز نامند

طبوع دابهٔ سمی است که از گزیدن آن درد بسیار بهم میرسد

طبیخ بکسر اسم بطیخ بکسر است که بفارسی خربزه نامند

طبیخ بکسر و یاء موحدهٔ مشدده مغز طالع است

طبرخشت صمغ دامینا است

طبرخون بفتح نوعی از صفصاف است که بفارسی سرخ بید و بهندی تن نامند

طبرزد وطبرزل وطبرزن هرسه اسم شکر معقود است که بفارسی نبات نامند

طبس اسم عربی ذئب است

طبطاب بفتح نام طائری است که آنرا دوگوش بزرگ است

طیطو مرغ آبی است از اقسام اوز

طبق بعربی اسم دبق است وآن لبن وبتوع درختی است چسپنده مانند لبن وبتوع درخت کتهل که بآن جانوران را صید میکنند ونیز هر چیز چسپنده را نامند که بفارسی سریش نامند وسلحفاة سقمد را نیز

طبقا بیونانی نام نوعی از کندم بارنک است وبقول جالینوس سلت است وبقول صاحب تحفه شیلم وتوهم کرده کسی که خندروس دانسته

طبقاماون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ انگور بستانی با شعبهای بسیار وگل آن سیاه کوچک وتخم آن شبیه بجاورس

طبلاف بفتح بترکی اسم سعد است

طبیخ درلغت هر چیزیکه بآتش بریان نموده ودر آب پخته باشند ونزد اطبا چیزی را نامند که در آب جوشانیده باشند ونام مرکبی است وچیز مشوی را نیز گویند

* فصل الطاء مع الثاء المثلثة *

طثرح بعربی اسم نمل است وگویند نمل صغار است

طثره سرشیر را نامند

طثیار اسم عربی اسد است وبعوض را نیز نامند

* فصل الطاء مع الحاء المهملة *

طحلبا بسریانی طحلب است

طحلب الصخر خراء الصخر است

طحماء بعربی وگویند برومی شوکران است

طحمل بعربی اسم دیك است

طحن وطحین بعربی دقیق وبفارسی آرد را نامند

طحن بضم اول وفتح دوم بعربی غنم را نامند وحربا را نیز

طحینه بعربی سمسم مطحون یعنی کنجد سائیده را گویند

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

طخف لبن حامض است

طخی دیك است که بفارسی خروس نامند

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

طراخا وطراماما بسریانی وبیونانی طرامامیس وطرامامیا صمغ قتاد است که کثیرا باشد

طراخیس بیونانی خندروس است

طراغون بیونانی فوتنج بری است

طراسا بیونانی نوعی از درخت بلوط است

طراسولن طالیسفر است

طراهس عنب الثعلب است

طراعیس رازی گفته از جنس نخود سیاه است وگفته اند حبی است کوچک سیاه که در ربا تلابهم میرسد وگفته اند خندروس است وسلت را نیز گفته اند

طراغافینا بیونانی کثیرا است

طراغیس سلت است

طرافرسایس دقیق است

طراغوریغاس وطراغوریغایس بیونانی فوتنج جبلی است

طراغوریغایس بیونانی صنفی از صعتر است

طراغلودس وطوغودیس بیونانی طائری است که برنگی صفرا غون نامند

طراق بکسر اول وتشدید دوم اسم تریاق است وآن مرکبی است معروف

ابشار کوچکی است که بهندی مولا نامند

طوراغایطوس و طریغیوس بیونانی
بزر سداب بری است

طروغلوطس بیونانی نوعی از مرو
خوشبو است

طارونوقون بیونانی زعرور را است که
طرابغوقن نیز نامند

طروتون برطانیقیس است و بعضی
بستان افروز نیز دانسته اند

طروکس وطروقس بیونانی درد ی
خمر است

طرهامال غافث است

طریاد فلانی بسریانی ساذج است

طری فله بیونانی حنظ قوقی است

طریاق بکسر اول معرب تریاق است
که بفارسی تریاک نامند

طریجه گوشت بریان با آتش است که
بفارسی کباب آتشی نامند

طرنجومانس بیونانی شعر الغول است

طریفان طریفولیون است و قرطم بری
را نیز نامند و شیخ الرئیس در قانون گفته
نباتی است و بعضی تخم آن شبیه بعصفر
طبیعت آنرا چون بر نهش افاعی بریزند
تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو
تعلیم بریزند احداث وجعی مانند وجع
نهش افعی نماید

طرنفلا وطرسوج وطردبلون
سیسالیوس است

طریغون قوة الصبغ است

طرینحون اسیوش است

طریغاسا نوعی از سمک بحری است

طریغورزون بیونانی رماد است

طریغوس بیونانی سداب بری است

طریف ذرة است و طعام متخذ از آن
را نیز نامند

طریغون وطریقون بوتیمار است که
بهندی بگله بکاف عجمی و کبوت نامند
و بعربی یمام و شفنین نیز گویند

طریقون بالاسیاء بیونانی شفنین
بحری است

طریقلونس بیونانی ذو ثلثه شوکات
است

طریغورا بیونانی ذو ثلثه نباتات است
که مراد زعرور باشد

طریقون بیونانی خوذ رومی است

طرابیم اسد است

طربن طین رقیق است

طرنبا بیونانی سرمق است

* فصل الطاء مع السین المهملة *

طس قاقله است

طسومالو وطسومالیوماالس وطسومالون
وطسومالیا بیونانی و سریانی همه اسم
بتوع است

طسبه قرع است

طسمان شبرم است

* فصل الطاء مع الشین المعجمة *

طشیر وطشور طیرانه است

* فصل الطاء مع الطاء *

ططراسی وططراهیلیس ملك الانباط
است

ططراملس درخت بطم است

ططرقیرقوس مرهم باسلیقون است
و ذکر او در باء ذکر یافت

ططرلبوس بیونانی تفاح الکرم است

* فصل الطاء مع العین المهملة *

طعام بعربی اسم ماکولا تیست که
در آن غذائیت غالب باشد و نزد گرسنگی
انسان بخورد و نیز اطلاق بر گندم
می نمایند

طعم بضم اول و سکون دوم بمعنی
طعام است

* فصل الطاء مع الغین المعجمة *

طغر بعربی اسم طائری است معروف
و جمع او طغران

طغرل بضم بترکی اسم طائری است از طیور
صید از جنس صقور

طغوی وطغبان وطغیا بعربی گاو وحشی
کوچک را نامند

طغ بفتح و تشدید غین بعربی اسم
ثور است

* فصل الطاء مع الفاء *

طفاحه بضم کف دیگ است که نزد
جوش بر سر می آورد

طفال بضم طین یابس است

طفرادیسما وطفرد و هما بسریانی
اظفار الطیب است

طفسیا بیونانی سداب جبلی است

که باجلد و ازمیرو ید و آن بیشتر اند لقمی است و سم است و اتله تریاق

طواط بضم بعربی اسم باشق است و خفاش را نیز نامند

طواغون برومی لحیة التیس است

طواقیطوس قرطم بری است

طواق اطواق است که بهندی سیندی بوتاری نامند

طواویس جمع طاؤس است

طوب بلغت اهل مصر آجر است

طوبالة اسم میش ماده است و میش نر را طوبال نامند

طوبرطوق جعدهٔ بریست

طوطری ملس درخت بطم است

طودریبن تودریبن است

طوربل بسریانی تربد است

طورس بیونانی جبن است

طورسرا بیونانی سکر است

طورغوایطر بسریانی و یا رومی مرابیض است

طورروس جبن است

طوری بضم اسم طیور وحشی است و حمام را نیز گویند

طوسطس برومی اذخر است

طوسك مشط الراعی است

طوسیس فقاح اذخر است

طوط بضم بعربی قطن است

طوطاقاغریون بیونانی حماض بری است و جبلی را نیز گفته اند وسلق بری و سلق جبلی نیز گفته اند و معروف نزد اهل شیراز بتا طلیموس است

طوطرا حبة الخضرا است

طوطرقع بسریانی تودری است

طوطك اسم عامی طوطی است که بعربی ببغا نامند

طوطاون بیونانی سلق است

طوطی معرب توتهٔ هندیست

طوطیا معرب توتیا است

طوف بعربی غایط است

طوفریوس بضم و طوقوزیوس نوعی از کماذریوس است

طوق دار اسم عامی فارسی قمری است

طوقو بسریانی اسم دوقوا ست که تخم جزربری باشد

طوکثیر طباشیر است

طولواغریون خربق ابیض است

طولون بیونانی عرطنیثا است

طوله اسم اندلسی قیطل است که بیونانی سقیل ولیون نامند

طولیدرن عنب الثعلب است

طولیطون قنطوریون صغیر است

طوماطالن و طوماطالن بیونانی عرطنیثا است

طوماغا قنطوریون کبیر است

طومقررن قنطوریون صغیر است

طومه سلحفاة است

طوقاس بیونانی اذخر است

طول بفتح طا و ضم واو و تشدید لا بعربی اسم طائریست پاهای آن طولانی

* فصل الطاء مع الهاء *

طهر طرخشقوق است

طهرس بکسر بعربی اسم لبن است

طهف بعربی اسم نان دخن است و گفته اند ذرة است و گفته اند طعام متخذ ازان است

طهلا اسم یونانی ماهودانه است

طهیوفیغ بیونانی اسم ترنجبین است

* فصل الطاء مع الیاء *

المثناة التحتانیة

طیا بیونانی نوشادر است

طیات بعربی جنس از نخل است که در مصر میشود

طیاایغون بیونانی بنطافلن است

طیان طیان است که یاسمین بریست

طیب اسم عربی ادویهٔ خوشبوئی است مانند مشک و عنبر و ورد و عطر را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کنندهٔ سرور و معاشرت با دوستان است و از محبوب اشیا است نزد جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرموده اند حببت الی من دنیاکم ثلث النساء و الطیب و قرة عینی فی الصلوة و آن جناب بسیار خوشبوئی استعمال مینمودند و از بد بوئی ناخوش بودند و تطیب بمشك میفرمودند و بدن را

طیوز جمع طیر است

طیومالس یونانی برشیان دارو است

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقی دادی است

طینوس حماحب است

* باب الظاء المعجمة *

* فصل الظاء مع الالف *

ظالم عشبه است که آنرا شاخهای طولانی باشد وصوف نیز نامند

* فصل الظاء مع الباء الموحدة *

ظباء ضبع الاجاء است

ظبی غزال است

ظبیه ماده ظبی وگاوماده وبز ماده را نیز نامند

* فصل الظاء مع الراء المهملة *

ظرء آب منجمد ازسردی است

ظریغانه اسم عربی حمه است

* فصل الظاء مع الفاء *

ظفار اظفار الطیب است ونیز نام بلدی از یمن است وعود ظفاری منسوب بدان است

ظفر بضم اسم عربی ناخن است وجمع آن ظفر بتحریک واظفار واظافیر بضمتین وبکسر نیز آمده وآن جسمی عصبانی است که برسرانگشتان انسان واکثر حیوانات میروید برای فوائد که درکتابها مذکور است

ظفره وظفیره بضم فوتنج بری است وبعضی فوتنج هندی دانسته اند

ظفرة العجوز حسک است

ظفرة النسر ناظانیقی است بمعنی کف العقاب

ظفری بضم اسم صنفی ازاقلیمیای معدنی است که از معدن قدیمه کهنه برمی آید

* فصل الظاء مع اللام *

ظلام بفتح اول وتشدید دوم بعربی اسم عشبه است که عسالیج آن طولانی باشد

ظلم بفتح بعربی اسم ثلج است که بفارسی برف نامند

ظلیم نعامه نر است

ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا شیر باشد که بنوشند قبل ازگرفتن زبد آن وعرب میگویند سقانا ظلیمة طبیة

* فصل الظاء مع المیم ومع النون *

* والهاء والیاء المثناة التحتانیة *

ظمخ اسم تمر جوز است

ظنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت است

ظنبوب بروزن عصفور عصفور عظم الساق است

ظنمه بعربی شربت شیری است که کره آن را نگرفته باشند

ظهره بضم سلحفاة است

ظهون اسم عربی سنور وحشی است یعنی گربهٔ دشتی است

ظی بفتح بعربی اسم عسل است

* باب العین المهملة *

* فصل العین مع الالف *

عابس بکسر اسم اسد است

عابق فرخ طائر است وقتیکه پرواز کند

عاتک اسم قوس است وجمع آن عواتک وماست بسیار ترش را نیز نامند ونبیذ صافی را نیز گویند

عاذر وعاذره وعذره بمعنی غایط است

عازه نبیذ خوشبو است

عاسل بعربی ذئب است جمع آن عسل وعواسل آمده

عاسی شمراخ نخل است

عاشرا اسم صمغ است وجمع آن عاشرات وبفارسی کفتار نامند

عافصی بسریانی عفص است

عافطه نعجه است وعنبر را نیز گفته اند

عاقرشما شخار است

عاقل تیس جبلی است جمع آن عواقل

عاقورا ازارفون است

عاقول خار شتر است که حاج نامند وبعضی ینبوب دانسته اند که خرنوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوعی است که آنرا آرد توله وبفارسی کاچی نامند

عالاقطیطس بیونانی حجر لبنی است وبغین معجمه نیز آمده

عاله نعامه است

عالیجون فوتنج بری است

عامه اسم نوعی از میعه است

وعجاجه نیز وشتر بزرگ عظیم الجثه را نامند

عجی بروزن هدی بعربی پوستهای خشك است که طبخ نموده بخورند واحد آن عجه

عجارم سوزن قوی را نامند وگفته اند اسم قضیب مرد است

عجاف بکسر حنظل است

عجاف بضم نوعی از خرما است

عجاره اسم نوعی تمریست در مدینهٔ طیبه

عجال وعجلد وعجلط لبن غلیظ خاثر است

عجام بضم اسم جنس هستهٔ هر شئ است واحد آن عجم واکثر مخصوص بدانهٔ انگور ومویز وامثال اینها است

عجانس جعانس است که در ان قلب مکانی شده وآن جعلان است

عجاهن بضم قنفذ است

عجب حب النیل است وحب الکلی نیز ویونانی اناغورس نامند

عجام بفتح وتشدید جیم خفاش ضخیم است ووطواط را نیز نامند

عجل زبیب است وحب العنب را نیز نامند وگفته اند تمریست شبیه بزبیب وبفتح اسم غراب است

عجل وعجول وعجرویس اسم بچه گاو است که بفارسی گوساله نامند جمع آن عجاجیل

عجره بضم عقده وکرمیست که در اشجار وغیرها بهم میرسد

عجرم بکسر کرمیست که در رخنها بهم میرسد

عجرم بضم بعربی شتر قوی شدید است

عجروف بضم کرمی است باپاهای طولانی وگفته اند مورچهٔ دراز پای است

عجل بفتح وتحریك بعربی اسم طین است که حماء مسنون نامند یعنی خاك سیاه ربد بو جمع آن عجل است

عجم بفتح اول ودوم بمعنی استهٔ هر میوهٔ ماکول از قبیل مانند انگور وشفتالو وزرد آلو وامثال اینها وبچهٔ شتر را نیز نامند وبضم اصل ذنب یعنی بیخ دم را نامند

عجمه بتحریك اسم نخلیست که از تخم روید

عجماء بروزن فعلاء بهیمه است وعجم بمعنی گنگ است وبهیمه را عجماء ازان جهت نامند که گنگ است وسخن نمیگوید ونیز بعربی اسم سطرانیون است

عجمصی نوع تمری است کوچک

عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند

عجوه اسم نوع تمریست که در مدینهٔ طیبه میشود بزرگتر از صیحانی ودر حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند هر که صبح ناشتا هفت دانه عجوه بخورد دران روز هیچ سمی و سحری باو اثر نکند ونیز آنحضرت عم فرمودند که عجوه از جنت است وشفای سم

عجوز بعربی اسم خمر است وآنرا عجوز ازان جهت نامند که میکند ازوقت تاکهنه گردد واستعمال مینمایند وتازهٔ آنرا نمی خورند ونیز اسم روباه وشیر وبقر وگرگ وکفتار وعقرب وفرس وسگ وشتر ماده وفیل ماده ونیز اسم درختی است معروف ومشك ونوعی از خوشبوی را نامند ونیز اسم طعامی است متخذ از نبات بحری

عجوم بعربی بچهٔ شتر است جمع آن عجم است ونر وماده دریں مساوی میآید

عجهوم بضم اسم طائریست از طیور آبی

عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد سرشته نامند

* فصل العین مع الدال المهملة *

عدار اسم دابهٔ است

عدام بفتح اسم نوع رطبی است که در مدینهٔ طیبه میشود ودر آخر میرسد

عدامل وعدمل وعدملی هر چیز قدیمی مسن ضخیمی را نامند عموما وخصوصا درخت کهنهٔ سال خوردهٔ قوی را

عدرنا بسریانی کندش را گویند

عدس جبلی نبقه است وگفته اند نوع بنفشه ایست که گل آن سفید میباشد

عدش المر گفته اند تخم نباتی است که بیونانی سفارغانیون نامند ومستعمل در تریاقات وازادویهٔ نافعه در سموم است وابن بیطار گفته که بیونانی شقورغانیون نامند وآن سوسن بری است و

عرفج اسم عربی نوعی از نبات هاست وگفته اند اسم نباتیست که بر شطوط انهار میروید و پنج شاخه میدارد و اهل آنرا ذو خمسة الاغصان می نامند وگفته اند درختیست شبیه بسماق

عروق جمع عرق است و شامل عروق بدن و شجر هردو است و نیز بیخ درختی است زرد درنگ که ازان ثیاب و غیرها را رنگ می نمایند که بعربی عروق الصفر و بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند

عرق الارطی بیخی است سرخ رنگ و سیاه که بفارسی بیخ پده نامند و آن بیخ درخت غرب است

عرق اصف بیخ کبر است

عرق انجبار بیخ انجبار است

عرق الجسد رگ بدنست

عرق السوس اصل السوس است

عرق الکافور بلغت اهل مکهٔ مشرفه زرنباد است

عرق الطیب اسارون است و زرنباد را نیز گفته اند

عرق الفالوذج ابوخلسا است که بفارسی هوه چوبه نامند

عرق الجبال مومیائی است

عرق الزبیب مویز آب است که مقطر نموده باشند

عرق الشجر صمغ است

عرق العروس طلق است

عرق بلیس قلقولیا است که بفارسی زنگباری نامند

عرقصا و عرقصان و عرمضان و عریقصاة و عرنقصان همه اسم حندقوقی است یا بربطوره است

عرفیج بری بکون است و بخور الاکراد را نیز نامند

عرقون نباتیست که برگ آن شبیه ببرگ شقائق النعمان است و شکافته و طولانی و بیخ آن مستدیر و آنرا میخورند و صنف دیگر نیز میشود شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه ببرگ ملوخیا و در اطراف شاخهای آن چیزی برآمده شبیه بسر مرغی و منقار آن و این در طب غیر مستعمل است بلکه در صناعت دیگر است

عرقبل بعربی صفرة بیض است

عرم بفتح اول و دوم ماهی است که اهل مغرب شورین و بسودانی و دس نامند

عرماء مار سیاه مخلوط بسرخی است وگفته اند مار رموقش است

عرماض بکسر بعربی طحلب است

عرمه بفتح اول وکسر دوم و فتح میم و هاء ذکر است یعنی موش دشتی نر

عرمض بفتح طحلب سبزیست که در زیر آب پیدا شد و بالای آب می آید و نیز حب الغار و نوعی از سدر بری است که بفارسی کنار بری نامند و را ک کوچک را دانسته اند

عرمضان اسم عربی حندقوقی و بخور الاکراد است

عرنقصان حندقوقی است

عروی بعربی و سریانی خنثی است که اسراش باشد

عرویا سرباتی است و بفارسی آزانکبین نامند

عروس قاتل النحل است که نیلوفر باشد وکبریت زرد را نیز گفته اند و اهل شیر از آب مقطر از معصفر در اول مرتبه را عروس و آب سرخ بعد ازان را داماد نامند

عروسا فارس ملح الحیة است

عروسک پس پرده و عروس در پرده اسم فارسی عامهٔ فرس کاکنج است

عروسک حباحب است که بفارسی کرم شب تاب نامند وگفته اسم فارسی طبنوس است و چغد را که بوم نامند نیز گویند

عروق بفتح اول وضم دوم دوای معرق است و بضم اول و دوم بمعنی رگ است و شامل رگهای بدن انسان و حیوان و اشجار است و نیز ریشهای باریک درخت را نامند و عروق الصباغین را نیز نامند که بفارسی زرد چوبه گویند و بعضی گفته اند نباتیست زرد که بفارسی اسپرک و بهندی عقرن نامند

عروق اصف بیخ کبر است

عروق بیض بعضی مستعجله و بعضی بوزیدان که بهندی ستاوری نامند

عسل الخلاف شبنمی است که از
درخت بید بعمل می آید
عسل داؤد اومالیست
عسل الرمث شبنمی است که بر درخت
رمث نشیند و آن چیزی است سفید
شیرین وگفته اند که آن شکر تبغال است
عسل طبرزد شیرهٔ قند و شیرهٔ نبات
است
عسل القسب عسلی است که از خرمای
خشک بطبخ وفشردن و بقوام آوردن
بعمل آورند
عسل القصب آب نیشکر است
عسل النبی حصی لبان است وبعضی
گفته اند مومهٔ سائله است
عسل ماذی عسل نحل سفید است
عسل النحل شهد است که بهندی
مده نامند
عسل یابس خشکنکبین است و طعام
طیب رقیق را نامند
عسلیج بکسر صنف اخیر بخور مریم
است
عسن پیه کهنه است
عسیب جرید نخل است واستخوان
ذنب را نیز نامند
عسیل قضیب فیل را نامند

* فصل العین مع الشین المعجمة *

عشار بضم عشر است
عشب گیاه تر را گویند
عشبه عشبهٔ مغربیه است که شیان نامند
عشبة الضباع کراثا است وغافقی غیر
آن دانسته
عشبة العجوز طراشنه است
عشبة النار ظیان است
عشر بضم بفارسی درخت خرک وبهندی
آک نامند ودر سکر العشر مذکور شد
عش الطائر خانهٔ طیور است که بفارسی
آشیان پرنده گویند
عشق الصبیان شوکة السوداء است

* فصل العین مع الصاد والضاد *

عصاب وعصب بضم اسم بربری
شبطرج است
عصارة عبارت از آب افشردهٔ نباتات
وبافواکه وغیرها است خواه خشک نمایند
ویا نکنند وعصارهٔ هر چیز در ضمن اصل
آن مذکور شد
عصارهٔ آرغیس عصارهٔ پوست انبر
باریس است ودر امراض عین مستعمل
وبهتر از مامیران چینی است
عصارهٔ اماج سک است
عصارهٔ حناء الصینی تنزو بخطائیست
که شاهٔ صینی نیز نامند
عصارة السوس رب السوس است
عصارة القرظ اقاقیا است
عصارهٔ هوفنقطیداس عصارهٔ لحیة
التیس است
عصاموسی عصی الراعی است
عصی هرمس حاجوب است
عصب بضم درخت خاردار یست که
صمغ آن کلهرا است که بیونانی لوارض
نامند
عصبه بفتح وتحریک نوع لبلابی است
که بیونانی فسوس نامند
عصاب بفتح وتشدید صاد اسم غزال
است
عصفل بری باد آورد است
عصفور الجنة خطاف است
عصفور الصباغ وعصفور الشوک
صفراغون است
عصلان منصل است
عصیده طعامی است مصنوع ودر
قرابادین مذکور شد
عصیفیره وعصیفرهٔ چیزی زرد است
عضاه بکسر اول هر درخت عظیم خاردار
است وآن بر دو قسم است خالص وغیر
خالص ودرخت ام غیلان را نیز نامند
عضرس خطمی بری است که بیونانی
باد وبعربی شحم المرج نامند
عضرفوط وعضفوط جانوری است که
بفارسی مارملوک وبهندی بهمنی نامند
عضرن بکسر اول بورق است
عض بکسر اول وتشدید ضاد اسم جنس
هر درخت کوچک خاردار است وگفته اند
اسم نوعی از خار است
عضل بفتح وتحریک بلغت اهل یمن
جراد است جمع آن عضلان
عضمحه بعربی اسم ثعلبه است که
بفارسی روباه ماده نامند

عفیان اسم عربی قصب خالص است

عقیلا اسم عربی عود است

عقیل العنب میفختج است

*** فصل العین مع الکاف ***

عکرش اسم صنف اخیر ثیل است

*** فصل العین مع اللام ***

علت خند ریلی است

علیا قراح است

علس سلت است

علسی وعلاقی زعلوا نبات صبر است

علف رطبهٔ خشک است

علف مندی اسم فارسی سقودون است

علقه طفسیقون است وکوبند اسم صبر است

علقم اسم جنس نبات تلخ است وکوبند مراد ازان قثاء الحمار است وکوبند حنظل است

علک یابس قلفونیا است

علک رومی مصطکی است

علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است

علوقس خبازی است

علوفن بیونانی میفختج است

*** فصـــــل العین مع المیم ***

عماد بیخ الاس است

عمرو کرفس است

عملج نوعی ازخرنوب است که باتخم خورند

*** فصـــــل العین مع النون ***

عناق بزغاله است ودرجلی مذکورشد

عنب الجن فاشرا است

عنجد عجم الزبیب است وجمیع دانهٔ اثمار را شامل

عندم بقم است ونزد جمعی دم الاخوین

عندب سماق است

عنز بزماده است ودرمعز ذکر یافت

عنزران اذربواست

عنصل اسقیل است

عنفه اسم عربی مرزنجوش است

عنقلی اسم یونانی شلجم است

*** فصـــــل العین مع الواو ***

عود البخور عود قماری است

عود البرق دارشیشعان است

عود بلسان شاخ درخت بلسان ودر بلسان مذکور شد

عود الدرقه معروف است

عود الریح اسم مغربی ارغمس ونزد جمعی فاوانیا ونزد بعضی ماميران ونزد بعضی وج

عوسیا برومی بسباسه است

عود الصلیب فاوانیا است

عود الفاوذج ابوخلسا است

عود الوج وج است

*** فصـــــل العین مع الیاء ***

المنسانالنعابیة *

عیدان اسم جنس شاخ نباتات است وبلغت شام دارشیشعان را نامند

عیدران زعرورجبلی است

عیشام اسم عربی درخت غرب است ونزد بعضی درخت چنار ونزد بعضی سفیدارو زعرورجبلی را نامند

عین صوف است

عین الاعلاء اقحوان است

عین البقر اسم نوعی ازانکور است وبلغت مغربی اسم نوعی ازآلو است واقحوان را نیز نامند

عین العجل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است

عین الحبوة باصطلاح اکسیریان زیبق است

عین السرطان شیسقان است

عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است ودر افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند

عین الهر سنکی است مشهور ودر رطب نفعی برای آن ذکر کرده اند

عینون آذان الفار است

عینه بلغت اندلس رعی الحمام است

عین البطباط آذان الغزا است

*** باب الغین المعجمة ***

*** فصـــــل الغین مع الالف ***

غابالک شابالک است

غابس عنب الدب است

غازابامی اسم ترکی کیاه اطریلال است ودرکوهستان ولرستان پای زاغان نامند

غاسول اشنان است

فره بضم اول وفتح همزه موش نر راگویند
فار اسم مفصل حیوان و انسان است
فاراداوزا بسریانی ثمر صنوبر است
فاواسون باونج ابیض است
فراسیون فراسیون است
فارداموں بیونانی حرف است
فاترس بمعنی اسل است و روبیان را
نیز نامند
فارس الماء سطراطیقوس است
وسطراطیمرس وسطراطیوطس نیز آمده
فارسطاریون رعی الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم یونانی جوز است
فارشامی صاحب طب فلبیر گفته درختی
است برگ آن شبیه ببرگ بید وازان
عریضتر وخوشبو و صاحب تحفه نوشته
که انارطون است و صاحب منهاج گفته
جهت تفتیح سدد احشا و اوجاع نافع
فارض بقر مسن است قال الله تعالی
بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک ای
متوسطة بینهما
فارغه فاغیه است
فارنوخیا وفارنوخینا بیونانی حشیشة
الداحس است جهت آنکه داحس را
که ورم بن اظفار نامند نافع است
فارو بیونانی شبت است
فاروسی شمع است که بفارسی موم
نامند
فاروسورا بیونانی صداع الجبل است

فارولو آملج است
فاروابیسون لغت رومی است و بیونانی
قلقوریس نامند وبعربی خربق اسود
فاربقا بیونانی حلبه است
فاربونا بلغت سریانی فاوانیا است که
عود الصلیب باشد
فاروتیل نباتی است که بهندی پانچی
نامند
فارز بعربی مورچهٔ سیاه یا سرخی است
فارس بسکون همزه المدرونیلون است
فاس طرفا است
فاسا قطاة است
فاسطامای وقاسطامی بیونانی شاه
بلوط است
فاسطرن لغت سریانی است و بیونانی
جند بادستر و فاطونیقی نامند وبفارسی
بستان افروز است
فاسطره وفاشطره بیونانی جند بادستر
است
فاسلو بیونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفساء است و گفته اند
نوعی از آن است
فاسمه خنفسای بسیار بدبو است
فاسیس هندبای بری است
فاشرا کرمة البیضاء است
فاطفی معرب فستقی رومیست که مدس
ماکول باشد
فاطل دیوا عنصل است

فاطویل قوتل است
فاطوس بیونانی چرک کشتی گیران
است که بعربی وسخ الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است و وعل
را نیز نامند
فاعوسه بعربی فرج را نامند جهت
آنکه منفعس یعنی منفرج میگردد
فاعه بیخ لیلوفر هندی است که فل
نامند
فاعیس مرزنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه و راء مهمله
گلی است مائل بزردی و بسیار خوشبو
مانند زنبق و طولانی و در بلاد هند
کثیر الوجود و بهندی ای چنپا نامند
فاغوش بسریانی شیطرج هندی را
نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفهٔ حنا است
و بسریانی گفچی کفر راو برو می
اورمسیقون و بیونانی سدامونون نامند و
طبیعت و خواص آن در حنا ذکر یافت
و در حدیث است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که احب الریاحین
الفاغیه و بهترین آن تازهٔ سفید حلو
الرائحهٔ آنست و معتدل در حرارت و
برودت است و جهت اورام حاره
نافع و باعث کرم نخوردن پارچهٔ پشمی
است نگاه داشتن با آن و نیز بمعنی
فاغر آمده

فطراو ناخنه است که بیونانی فوبوس
وطاطوس نامند

فطلاماوریس بسریانی جندبیدستر
است که خصیهٔ خراست

فتم انکشت است که بهندی کویله
نامند وآن اخکری است که خاموش کرده
باشند

فحول بفتح کشن خرما را نامند

* فصل الفاء مع الخاء المعجمة *

فخار خزف را نامند که بفارسی سفال
نامند

فخوره لخاله است

فخمنده پنبهٔ است که تخم آنرا
برآورده باشند

فخوز درخت نخل قوی شاخ پربرک
را نامند و ناقهٔ بزرک پرشیر را نیز
نامند

* فصل الفاء مع الدال المهملة *

فدادة ضفدع است

فدر بضم اول و دوم و راء مهملة
مشدده بعربی اسم فضه است

فدس بعربی اسم عنکبوت است

فدن بعربی اسم صبغ سرخ پیراست

فدیلیون بیونانی مقل است

* فصل الفاء مع الراء المهملة *

فرار مرغ است

فرا کورخر است که حمار الوحش
نامند جمع آن افراء وفراء

فرات آب صاف شیرین خوشکوار است
قال الله تعالی واسقیناکم ماء فراتا

فراته نیلهٔ است که بشیرازی میده نامند

فراخ بچهٔ طیور است

فرار بچهٔ شتر وبز وکاو وحشی است

فراریج جمع فروج است که بچهٔ
دجاج باشد

فراس خرمای سیاه است غیر شهریز

فراستوک بفارسی پرستو است که
بعربی خطاف نامند

فراسینا بیونانی کراث است

فراش بفتح اول وشین معجمه درآخر
اسم عربی پروانه است واحد آن فراشه

فراشیون فراسیون است

فراص ساذج هندی است

فراطن قرن است که بفارسی شاخ
نامند

فراطبوس برومی مغاث است

فراغ بعربی اسم منی است

فرافر وفرافل سویق تمر نهوب است

فرام بکسر اول بعربی دوائی است که
زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فراموس بیونانی باقلی است

فرانق بضم اول معرب پروانک فارسی
است که بعربی برید وبفارسی سیاه کوش
وبترکی قاراقلاق نامند وآن حیوانی
است بقدر سک کوچکی وبرنک آهو وکوش
آن سیاه وپیش پیش شیر میکویند میرود
وکویند که رمهٔ هند از آمدن شیر واز
سباع شکاری است

فراسیون زبلة الحمرا است

فرایطالی الفلنجه است

فرباتیون اقحوان است

فربرک وفرتوک خفاش است که
آنرا مرغ عیسی نامند

فربودم کافور است

فربهی اسم فارسی سمن است

فرت نباتی است که جهت وجع فواد
نافع است

فرث سرکین است

فرثا فوة است

فرثانیون اقحوان است

فرثیا شعیر است که بفارسی جو نامند

فر[illegible] کاد سفید است

فرجه بسریانی سعد است

فرحور بفارسی فرخ طیور است

فرار باصطلاح اهل صناعت کیمیا
زیبق است

فررکض شیح است

فروج جوجهٔ ماکیان است

فرر نباتی است در نهایت تلخی
جهت مغص وزحیر ووجع بطن نافع و
ازچین می آورند وآن نوع خطائی
است وبعضی وج وبعضی دوائیکه بترکی
ابکرو رنامند وبعضی آنرا راوند چینی
دانسته اند

فرزد وفرزد مرغ کفته اند نباتی است
که بیخ آن سعد است

فرزغ حب القطن است

فرصيد عجم الزبيب است وعجم العنب را نيز گويند

فرلب بچهٔ يربوع است

فرقد نوعي از آهن است كه فولاد نامند وحب الرمان را نيز نامند

فرفيون بيوناني زرين درخت است

فرفنوس بيوناني كرنب است

فرفنون اسم يوناني زبد البحر است

فرفي اسم فارسي مهلبه است

فرو بعربي پوستين است جمع آن فراء متخذ از سنجاب وحواصل وسمور وقاقم وفنك وبا اوزودلق وثعلب وحملان

فروس بيوناني مازريون است

فروسيون جوزماثل است

فروشه بفارسي افروشه است وآن حلوائي است متخذ از آرد وروغن وعسل يا شكر وگفته اند فرشه است

فروصناهي وافروصناهي كراث النوام است

فروغموس بيوناني سنگي است كه صباغان بلاد فروغيا كه افروغيه باشد مستعمل دارند ولهذا مسمى بيوناني بفروغموس گشته

فروفرط زرنيخ احمر است

فرونه پنبهٔ كرده است

فروقودهلاون دوائيست حريف خوشبو وگفته اند نباتيست شبيه بنخامالاون اسود وبيخ آن طولاني سبك عريض وبوي آن تند شبيه ببوي حرف چون باب طبخ نمايند و با شامه رعاف آورد و طحال را نافع

فرقولس بيوناني وسخ الكوائر است

فروليوس برومي ماهي زهرج است

فرومل مغل است

فروميان بصل است

فره بفارسي بنفسج است وبتركي فراخ است

فرهنج بفارسي اسم كشوث است

فريج بفارسي اسم وج است كه بتركي انكر نامند

فرنجات اسم فارسي شبنم است كه بعربي صقيع نامند

فريده مرواريد بزرگ را نامند و نيز مرواريد بزرگ برشته كشيده را

فريدقس وفريديس بلغت اهل مصر روبيان است

فرز وفرس بفارسي اسم اباتيست درنهايت تازگي ونضارت كه چون دواب بخورد فربه شود و نيز اسم نباتيست خوشبو ونيز فرز بفارسي اسم گوشت خشك ونيز اسم نباتيست كه بيخ آن سعد است

فرسفاغول بسرياني راسن است

فريطغيوس نوعي از دوقس است

فرنق جاورس است

فريقه بعربي خرمائي است كه با حلبه طبخ نمايند براي نفساء وبا حلبهٔ ايست كه با حبوب طبخ نمايند وجمعي كه آنرا حلبه دانسته‌اند غلط است

فريفيكيه هليم است

فريوك بفارسي بطيخ است

* فصل الفاء مع الزاء المعجمة *

فز بفارسي اسم وسخ است

فزر وفرير بفارسي اسم وج است

فزغن بفارسي عشقه است وگفته اند كه نوعي از لبلاب است

* فصل الفاء مع السين المهملة *

فسا بسرياني استخوان كه را است

فساريدوس بيوناني نوعي از زراوند است كه در كتب متولد يابند

فساريوس بيوناني نوعي از افسنتين است

فسافنين برومي اسم خرما است

فسال بنجيست خشك سفيد رنك تلخ شبيه بشحم حنظل خاصيت آن محلل و مجفف

فسالة الحديد توبال الحديد است

فساما بسرياني لوبيا است

فسامون حب بلسان است

فسان اسم فارسي حجر المسن است

فسيا برومي زفت است

فسطاطيس بيوناني ضرو است

فستغادشبو وفستغاشمول بسرياني حب المان است

فستق جحيم وفستق الها وبه حب البان است

فستور وفستورس بيوناني سمك است

منب باشد
فطاریوس عدس جبلی است
فطس وفطسه حب الآس است
فطعم قرنفل است
فطلطولن بنطافیلن است
فطلا وردا است
فطلوهن شبه است
فطوحیون بیونانی زفت رطب است
فطوخیتا سراج القطرب است
فطوریدس بیونانی زجاج است
فطوس حب الآس است
فطول هزارچشان است که ناشرا باشد
فطومابون کیلا است
فطوه خردل ابیض است
فطیر خمیرخام است
فطیلامج فاطا است
فطیلمون فاوانیا است
فطین دلوس فاقله است

* فصل الفاء مع العین المهملة *

فعالا بسریانی فجل است
فعلوس بیونانی حنطه است
فعفع بعربی جدی است
فعلموه کادی است
فعم درخت گل است
فعوسا برومی خربق است
فعولم فاقله است
فعلولدون برومی حنا است
فعبلاسوس کیاهی است از جنس
عرطنیثا که بخورمریم است

فعبا بسریانی فاسلا است وثمر را نیز
نامند

* فصل الفاء مع الغین المعجمة *

فغا بعربی اسم طین است
فغر وفغو وردا است وگل حنا را نیز
نامند

* فصل الفاء مع الفاء *

ففلین بقلة الحمقاء بری است
ففونیسور بیونانی اسم ملح است

* فصل الفاء مع القاف *

فقارس بیونانی اسم سرو است
فقحه هرگلی است که پیش از ورق
یا با آن هم رسد
فقل فنجنکشت است وگفته اند تخم آن
است واول اصح است ونیز شراب زبیب
یا عسل یا کشوث را نامند
فقله حب الفقد است
فقد و شراب زبیب یا عسل یا کشوث
است
فقیطسداس برومی لحیة التیس است
فقعه بعربی گل زرد را نامند ویحتمل
که فقحه بوده باشد بحاء مهمله زیرا که
وردا صفراست
فقاح بعربی اسم جنس شکوفه است که
نور نیز نامند وبیونانی نفج وبرومی اینکس
وبیونانی دوذ وبیشتر اطلاق فقاح را
بر او راذ خرمینمایند ونیز بر هرگلی که
پیش از بزرگ برآید.
فقاح اذخر شکوفهٔ کورکیاه است که
برومی اینکس شخوانن وبیونانی
ذرانیقون نامند وبهترین آن خوشبوی
آن است
فقاح السنبل شکوفهٔ نوع بخوشه است
که بسریانی نفحیوا بروذین وبرومی
اینکس طوخس وبیونانی دوذ سفلیوس
وبهندی چهرکا پهول نامند
فقاح سورنجان را بفارسی سنبلیک و
بعربی اصابع هرمس نامند
فقاح الغار شکوفهٔ دهمست وبسریانی
نفجی دوذاقنی وبرومی اینکس نوذ
ینوس وبیونانی دوذ اسطافینن نامند
بهترین آن تازهٔ خوشبوی آنست
فقاح الکرم شکوفهٔ رز وبسریانی نفجی
اوکیثا وبرومی اینکس طراخیون و
بیونانی دوذ اطیاطینون نامند ونیز
بفارسی دل کوینده بهترین آن برسه
تازهٔ آنست
فقاح الملح زهرة الملح است
فقاح الموز شکوفهٔ موز است که بهندی
کیلا کا پهول نامند وبیونانی دوذ اموزا
وبسریانی نفجی موزا وبرومی اینکس
موزین
فقاح النحاس توبال النحاس است
فقلابرس بیونانی ضریبة الجدی است
فقلابلیون فاشرستین است
فقبح کمونوسفیلی است
فقلامینوس بخورمریم است وگفته
اند ضریبة الجدی است

ودر قرابادین ذکر یافت

فلشاشکا وفلنجمشک فرنجمشک است

فلوا سکندری قیمولیا است

فلو نارمشک است وهزارچشان رانیز نامند

فلورا بسریانی اهم عرعر است

فلوریقا صندل است

فلوریقی صندل ابیض است

فلوس ماهی بشیرازی اسم خانق الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند و اذارقی رانیز وبهندی کچله گویند

فلوعربن عصی الراعی است

فلوعیون برومی طین ماکول است

فلوفرنبستا برومی قرع است

فلومس بوصیر است

فلوموس بیونانی خیار است که فامورون نیز نامند

فلوموسور حب النیل است

فلون شیح جبلی است وبرگ نبات رانیز نامند

فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب بافلن طبیب که افلونیا نیز نامند ودر قرابادین ذکر یافت

فلوین جعده است

فله اسم لبا است که بفارسی اعوه نامند

فلیجون مرخس است

فلنجیقن سورنجان است وبعضی حومانه دانسته اند

فلیر بسریانی حجرالمغناطیس است

فلیس وفلقیس بیونانی عفص الفت

فلیساطس بیونانی وسمه است

فلیغوریس خربق اسود است

فلنقیس وفلنقیس حندقوقی است که بفارسی دیواسپست نامند

فلیفله مرزوه است ونانخواه رانیز بعضی ثمر پنجنکشت وبادرنجبویه نیز و توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت اهل مغرب اسم تخم انجره است

فلیفما اصل السوس است

فلیل لیف است

فلیله بعربی موی سرزن را نامند

فلما بیونانی یرشیاوشان دارو است که بسریانی بطیاطا نامند وآن عصی الراعی است

فلی نوبن لاغیه است

فلموفا لسان العصافیر است

فلموحوس سولان است

فلموحیم بیونانی بسد است

فلبه فودنج بری است

* فصـــل الفاء مع المیم *

فماشرا فیل بسریانی کاشیر است

فموار زنجبیل است

* فصـــل الفاء مع النون *

فنا وفناة عنب الثعلب است وعین الدیک رانیز نامند

فناسیوس بعربی اصابع مرمس است

فناطیلوس برومی عصا الراعی است

فنسا فیسالون برومی فبانیس بیونانی است که فاغره باشد

فنج فنک است

فنجل بضم بعربی عناق الارض است

فنجنکشت اثلق است که بهندی سنبهالو نامند

فنجنوش معرب پنجنوش است که عبارت از خبث الحدید وهلیله وبلیله وآمله وعسل باشد واسم معجون مرکب از انها است وآنرا ماء الحیوة نامند و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت

فنجربون فنجیقون است

فنجرربون خشخاش است

فنجیوش نوع احمر خس الحمار است که عرق الغالوذج نامند

فنجیا گفته اند بفارسی اسم ثالج است

فندق معرب بندق است

فندفندی رته است که بهندی ریته نامند

فندر رامند بره کند را است

فنطاعطا بسریانی شجرة الکلب است

فنطافلون بنطافلین بیونانی است که بمعنی ذو خمسة الاوراق است که پنجنکشت نامند

فنطفلون فاوانیا است وبیونانی عود الصلیب نیز نامند

فنطونتیس بیونانی فسوس است

فنطنیقون زراوند است

فنقع بعربی فاره است

فنک جنطل است وحرمل رانیز نامند

فوفوليوس كوز السحل است

فوفلا بسرياني فوفل است

فوفم ذهب است

فوفوز ومبه اترج است

فوفه عشبه است

فوفلاسوس زاج است

فورفمارس قنفل است كه بفارسي خار پشت نامند

فوفيرس برومي جوز السرو است

فوفيمنون بيوناني صمغ عربي است

فوكان تفاح است كه بفارسي سوزه نامند

فول بلغت اهل شام باقلى است وكفته اند حبي است شبيه بحمص وبعضي كفته اند حمص است

فولا بسرياني ساذج است

فولاذ وفالوذ معرب پولاد فارسي است كه نوعي از حديد جوهردار است

فولنبوس برومي بل است

فوس فونس ملبق الكلب است

فول طامون بيوناني شبت است

فولطبفوا بيوناني باقلى مصري است

فوللو بصل است

فولن برك نبات است

فولو حنظل است

فولواماريقون وفولوغريون بيوناني وبفارسي برسيان وبسرياني بطباطكه عصى الراعي است

فولودين وفولوذودين وفولوفوديون بسفايج است

فولوريرون بيوناني عرق اسود است

فولوسون ثوم است

فولوطر پرسياوشان است

فولوعوماطون شكاعى است

فولوعس فستق است

فولوقس فولوفسيس وفولوفنيس حنظل است

فولوفرنيون ورق البلوط است

فولوصن قثاء است

فولومبثا ماء الزيتون مملح است وماء السمك كبار مملح را نيز نامند

فولون طين ارمني است

فولى برك نبات است

فوليا كرفس است كه بفارسي شكنبه نامند

فوليا غرنا ورق الزيتون است

فوليانارسفا ورق الاترج است

فولباسيطي ورق الخوخ است

فولى جلنبوس ورق الخلاف است

فولبطفاتن ورق الغار است

فولبطوفولس ورق الاس است

فولبفالمون ورق الاجاص است

فولبلس وفولبن ريبا جعدة صغير است

فولبمقربن ورق التوت است

فولبن برومي فل است وبيوناني جعدة است

فولبون جعدة است

فوم بعربي ثوم است وكندم ونخود ونان رما ترحمونيكه ازان نان پزند نيز نامند

فوما ميرالعطاس باقلى قبطي است كه قلقاس نامند

فومان كندم وجو را نامند ميرربباز را نيز

فومه سنبل است

فوموبطيا فير وفومو بطوشعرو بيوناني جعدة است

فومو ميمون ترمس است

فوميون صرطان است

فونيا برومي دارچيني است

فونيانا بيوناني دودنج است

فونين بيوناني بصل است

فوه برى بلسكى است

فوهه شبرزي است كه دران طعم حلاوت باشد

فوهل شراب است

فوهل انا برى است

فونس وفوبوس ملبق الكلاب است

فوبغه مصرفارة است

* فصل الفاء مع الهاء *

فيار اسم جواهر حجرية سرخ رنك برنك ياقوت است كه از معدن ذهب از بلاد مشرقيه برمي آورند وبعض كفته اند كه اسم لعل است

* فصل الفاء مع الياء *

* المثناة التحتانية *

فيا دارفلفل است

فیفی عطارلوس عدس جبلی است که
عدس المرباشد
فیغانه نارمشک است
فیفادمیوس بیونانی نحاس محرق
است که روسختج نامند
فیفربن بیونانی فلفل ابیض است
فیفس لوغا بیونانی عدس الماء است
که نوعی از طحلب باشد
فیفی لامیوس بخور مریم است که
نوعی از عرطنیثا است
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ و مراد از آن
صبر سقوطری است
فیقراطیسون عنصل است
فیقلامنون بخور مریم است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اغردون قرطم بری است
فیلاطاریون بیونانی بولا مونیون است
فیلد الا فن فلد فیون است که دوائی
است مرکب حاد ودر قرابادین
ذکر یافت
فیلاوفس بیونانی شجرة الکلب است
فیلغا عرطنیثا است
فیلو ساذج است
فیلو را غنم است
فیلورسوسافن شجرة القطران است
که شربین نامند
فیلورسخنوس شجرة المصطکی است
فیلورسفرن شجرة البق است
فیلوطامیس بیونانی قاتل الکلاب است

فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه
نامند
فیلون ارملفطولوس بروی ویونانی
فینوطیس نامند که شنبلید باشد
فیل فقاخ سورنجان است و برگ
سورنجان را نیز نامند
فیلیوریس عرعر است
فیمارروس بیونانی حب الصنم است
فیناروس شعلا است
فیناسیوس اصابع هرمس است
فینج وفینك معرب فینك است که حجر
الفیشور نامند
فینفس حومانه است
فینفن بیونانی قرطم است
فینفن اغریون قرطم بری است
فینیطراس بیونانی قرنفل الارچینی
است
فینوبراسیر اصابع الصفر است
فینوقوطیس فقاح سورنجان است و
برگ سورنجان را نیز نامند
فیوسنموس سلیخه است
فیورا بقس است
فیورمینا لاجورد است
فیوسطونیا عجم الزبیب است
فیوصین وبباس است
فیوطیاس فرفخ بری است
فیوطاوس بیونانی اسم جلد است
فیوفلامیاس بخور مریم است و با
نوعی از آن

فیوفیوس متعفن است
فیوماطین بروی لیجام است
فیون فجل است
فیومو بسریانی رئه است
فیونیون بیونانی میالیوس است
فیهج اسم خمر است
فیهق باندلسی النتلة السوداء است
فیاد بفتح اول وتشدید یا ثوم ذکر
است
فیسمر حلبة مطبوخ با تمر است

* باب القاف *

* فصل القاف مع الالف *

قامه وقایه اسم عربی فرخ طائری
است وبیضه را نیز نامند و قشر بیضه که
جوجه از آن برآمده باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاچی است
قاتر اسم ترکی بغل است که استر
نامند و بهندی خچر
قاتره نام است وکزبرة بری را نیز
نامند
قاتل ابیه بد اشقان است وقطلب را
نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب است
قاتل کلبا بسریانی قاتل الکلب است
قاتل الحیطان و قاتل السمك لاغیة
است و ماهی زهرج را نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع انثی از زرق ابناء الس

قاطلی ایبه . قاتل ایبه است

قاطل ذابا وقاطل ذیبا بسریانی بصل العنصل است

قاطون ارمینا است که نوشادر باشد

قاطوء بسریانی بزرقطونا است

قاخروس بیونانی جاوشیر است

قاقاطون نیلوفر است

قاقرطین لبن شبرم است

قاقور تلوسهٔ خرما است که بشیرازی نارونه نامند که وعاء طلع نخل باشد

قاقوری وقاقورنی بسریانی کافور است

قاقبروس برومی و بسریانی سقاولا است که زعرنباد باشد

قاق طائری طویل العنق است وگفته اند معرب کاک بمعنی کلنک است

قاقا بیونانی حنظل است

قمقی سفیدهٔ تخم مرغ است وامزبوست نازک بالای تخم مرغ را نامند

قاقائی حنظل است

قاقشون بیونانی کبابه است

قاقسوس بیونانی کمون بری یا شاهترج بری است

قاقوس وقاقوسوسطو بیونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد

قاقیون بیونانی لبلاب کبیر است

قالابو بیونانی پاوطا است

قالاجیر قلی است

قالاراس الافیوا قرن ایل است

قالاریوس نوعی از خمر است

قاقیا اقاقیا است که عصارهٔ ثمر قرظ باشد

قالاعروسطس نیقون نوعی از ثیل است

قالامالس بیونانی فوتنج نهری است یا فوتنج بری است یا مطلق فوتنج را گویند

قالاس وقالاموسا قردمانا است وحرف را نیز نامند

قالامن قالامیس قصب مطلق را گویند

قالامواس قالاموس اروماطیقون قصب الذریرة است

قالاموس اروماطیقی قصب فارسی است

قالامینی فوتنج الماء است

قالب بکسر لام بعربی بسرا حمراضت

قالنجه اسم ترکی طائریست معروف بمکه و بعربی عقعق وصلصل نیز نامند و گفته اند اسم فاخته است

قامارپون وقومارومن بیونانی قاتل ابیه است

قاماسیون صمغی است که آنرا کاشیر نامند

قامافیس یبرجاوشیر است

قامقی وقام مقی دود البقل است

قامواجی بترکی طائریست از طیور از جنس صقور

قاموز بیونانی صمغ است وهرگاه مطلق گفته شود مراد از آن صمغ عربی است و نیز قاموز بسریانی سندروس را نامند

قاموزولیمنا بسریانی و بیونانی صمغ مداب است

قاموزدرهنی صمغ خطمی است

قاموزدرنیا بسریانی و بیونانی صمغ زیتون است

قاموردشیعا بسریانی و برومی فربیون است

قاموزدکرزا بسریانی ساداوران است

قاموددلوزا بسریانی و بیونانی صمغ درخت بادام است

قان گفته اند که بترکی دم است

قانانیس شهدانج است

قاناقس کاشم رومی است

قانشقیطی بیونانی باقلی قبطی است

قانة الطیر قانصه است *

قانفامن بیونانی سندروس است

قانقامون بیونانی صمغ کریه الرائحه است که می آرند از بلاد عرب وگفته اند که سندروس است

قاساردس وقساردلاس وقتبنارید وس بیونانی ذراریح است

قانقراطون لفظ یونانیست وگفته اند که نباتیست مانند عنصل و بدل آن استعمال می نمایند

قانبوس بیونانی بمعنی دخانیست که آنرا شاهترج فرفیری نامند

قانبون بیونانی شاهترج است

قادرن بترکی بطیخ است

* فصل القاف مع الباء الموحدة *

قلداح صاحب تحفه گفته نوعی از ابرون را نامند و اصح آنست که بخور مریم است

قلدح مریم گیاهی است که برگ و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول است و آن نوعی است از حی العالم که معنی است بزلایف الملوک و نواب علوی‌خان مرحوم گفته‌اند که غلط است زیرا که آن قلداح مریم است

قلد بفتح اول وتشدید دال بعربی جلد نخله است

قلد بضم اول وتشدید دوم بعربی ماهی بحری است

قلداح مریم قلدح مریم است وقلداح مریم ازان جهت نامند که گلهای آن طولانی پیچیده شبیه بزلف بافته و اهل شیراز آنرا زلف عروسان نامند و بهندی جته دهاری نامند و اهل مغرب زلایف الملوک جهت آنکه برگ آن مانند قلدح کوچکیست و ازین جهت این را اذان القسیس نامند و گفته‌اند بیونانی قوطو لیدون نامند و بعضی گفته‌اند نوعی از حی العالم است

قلمها بفتحتین بیونانی اقلیمیا است

قلدوح وقلداح بفتح اول وضم ثانی بعربی اسم ذباب است

قلدومه نزد عامهٔ اهل اصفهان اسم تودری است

قلدیح اسم عربی مرق است که بفارسی شوربا نامند

قلدیر گوشت مطبوخ در دیگ است

قلدیم الملک خبازی است

* فصل القاف مع الذال المعجمة *

قذاذه قطعهٔ ذهب است

قذة وقذقان الاذنان والقذ ذا اسم برغوث است وتبرزق ذ بمعنی کیک است

* فصل القاف مع الراء المهملة *

قراء بسریانی اسم قرع است

قراقاج بترکی درداراست

قرااس باالوطن وقرااس قافالوطن بیونانی کراث شامی است که عامهٔ اهل شیراز پیرپیازنا مند

قراثا بعربی قسمی از نخل است که تمر وبسر آن بهتر میباشد

قراچورک اردی بترکی شونیز است

قربح وقراح آب خالص است

قراری بسریانی حب خروع است

قرارنوش بررومی اسم شمع است که بفارسی موم نامند

قرارنوفل نیلوفر است

قراساوش بیونانی زیتون الماء است

قراسنقر بترکی طائری است از طیور صید مائل بسیاهی و غلیظ

قراسیا وقارسا قراصیا است

قراسبوس وقرنصاء بروطونیس و قرنصا بروطونس شراب حلوی است که از انگوری که بیونانی قریطیقونس نامند سازند

قراشم بضم اول وفتح ثانی بعربی قراد عظیم الشیت

قراض بابونه است را قحوان را نیز

قراطه بعربی نوعی است از حلوای صلب لزج که از لبوب سازند والواح وبنادق بزرگ ترازان سازند معروف است این حلوا نزد اهل ایران بمقراضی

قراطارخ اسم ترکی شحرور است

قراطن بیونانی ماء العسل را نامند وآن عسل قلیل است که طبخ گرده شود با ماء کثیر

قراطوس وقراطومن بیونانی درو نسن است

قراصیا قراطیا بسریانی و بیونانی خرنوب شامی است

قرع طائری است که عود الصلیب را بمنقار خود با شیان برد

قرقلون قرنفل است

قرافه بکسر اول بعربی لحاء شجر است

قراقاج بترکی ثمر درخت درداراست

قراترط بترکی رخبین وگفته‌اند مصل است

قرقیون بیونانی کبابه است

قراقوش بترکی عقاب است

قراقبنوس بررومی اشترغار است

قراموس بررومی باقلی است

قرامیون بصل است

قرانبا بیونانی اسم زقال است

قرانبنی اغریا بیونانی کرنب بری است

قراد بکسر اول اسم ترکی صمغیع است که

قرف بکسر اول بعربی قشر را نامند وقشر مقل وقشر رمان را نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده

قرفا فلنجه است

قرفل بفتح اول بعربی بسد است

قرغیه بترکی غراب است که بفارسی کلاغ نامند

قرقسوس وقراقیسون وقرقیسون وقرقسیون وقرفسیا بیونانی کبابه است

قرقلون بیونانی قرنفل است

قرقا آ بیونانی عشق است که علقی باشد

قرقاول بترکی نام تذرج است که معرب تذرو فارسی است

قرقار حمام بغدادی است که بفارسی کبوتر بغدادی نامند

قرفس بکسر بعربی اسم خرخس است که صغار بعوض باشد

قراقرامنی حرف الماء است

قرقوس دهن صنوبر است که آنرا رانتیج نیز نامند

قرقرون برومی سعد است

قرقس وقرقوس بیونانی صدف لؤلؤ است ونیز نوع حلزون را نامند

قرقشم بترکی رصاص اسود را نامند

قرقط وقرقوف بعربی خمر است

قرقعنا وقرقو بیونانی وبسریانی زعفران است

قرقو بکسر اسم ترکی صفر است

قرقف بعربی خمر است وخمر خالص را نیز گویند

قرقب مرغ کوچکی است وقرقب را نیز نامند

قرقمان خسی است که در جوف مقل حجازی وصعیدی میباشد وگویند لب مقل حجازی است

قرقوماعما وقرقومعما وقرقون بیونانی ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو بیونانی زعفران است ومعما بمعنی ثفل است

قرقینو بیونانی سرطان است

قرلانغوج بترکی خطاف است

قرمارس قاتل ابیه است

قرمارة دفلی است

قرماریس بیونانی درختی است که آنرا قطلب نامند

قرمافیطس طین کرم است

قرمانیون اقحوان است

قرماون وقرومینان وقرنتوان برومی و بیونانی بصل را نامند

قرمد بالفتح سنگ نوره است وبمعنی خزف مطبوخ نیز آمده

قرمدار قرمطان است وزنان آنرا علف الجبل نامند وبرای فروج فرج استعمال مینمایند

قرمعا سلیخه است

قرمل بعربی شجریست بی خار

قرمود وقرموط وقرمول بعربی ثمر غضا است

قرمیا توتیا است

قرمید بعربی اسم آجر است

قرمیون بیونانی سمک بحری است

قرن البحر کهربا است و نزد بعضی عبارت از بسد ومرجان است

قرن البقر وقرن الثور بفارسی سروگاو یعنی شاخ گاو نامند ونیز قرن الثور بمعنی حلبة یابسه آمده

قرن الماعز شاخ بز را نامند

قرن الحربیت قرن کرکدن است که بفارسی شاخ کرک وبهندی گینده کی سینگه نامند

قرقاویلا قرن الایل است

قرنب بعربی یربوع است که بفارسی کلاکموش نامند

قرنبا بیونانی مطلق کرنب را نامند

قرنبا اغریا بیونانی کرنب بری است

قرنبی انمارس کرنب بستانی است

قرنبا وقرنیا حماض صغیر است که مسمی بحمیض است وگفته اند که بیونانی اسم لوبیا است

قرنبا مخفف قرنباد است وآن اسم کرویا است

قرنباد وقرنفاد وقرنعاد وقرنفان کرویا است

قرنفل بستانی قرنجمشک است

قرنفول قرنفل است

قرنوس حرف الماء است

قرنوس قالون حب الصنوبر است

است.

قزاح بضم اول وتشدید زای کهاه است

قزغند بزغند است وتزغنج نیز نامند

قزل بترکی بمعنی احمر است ومراد از ان ذهب است

قزلان بترکی اسم طائری است کثیر الوجود در شیراز وعامهٔ آنجا قزلاغ نامند وصاحب تحفه که قبره نوشته سهو است

قزوجاامواان وقزومواد وقزومواان وقزونبین وقازاماون برومی و یونانی فعل است

فصل القاف مع السین المهملة

قس بضم اول نوع قسوسی است که ثمر نداشته باشد و بمعنی لبلاب بی ثمر نیز آمده و اوراق آن صغیر می باشد و شاخهای باریک وعصارهٔ بیخ آن با سرکه جهت سم رتیلا نافع

قساء بفتح اول و ثانی بیونانی سلیخه است که آنرا بهندی کهیلا نامند و بمعنی دارچینی نیز آمده

قسابه بفتح اول وثانی بعربی تمر ردی است

قساحیوبا بسریانی حلزون است که بفارسی مارچوبه نامند

قسادا بیونانی تکارا است

قسادبسما بسریانی قصب الذریرة است

قسارا وقوارساما بسریانی عود بلسان است

قسارس وقبارس بمعنی کبر است

قسارقرنین اسم رومی رطب است که بفارسی خرمای تر نامند

قسارفوریقن برومی تمرهندی است

قسارورا قرقون وقساروا قوقیرون بیونانی سعد است

قساروس بیونانی قسوس است که عصارهٔ لحیة التیس باشد

قساطوس وقساطاروس قرطم است

قسالاون بیونانی دهن زفت است

قساموس وقساموبس وقساموئی و قسوماس همه بیونانی اسم دارچینی است

قسیوس بیونانی سوسن بری است ابیض

قسنارس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس است

قسنامیس بیونانی لبلاب عریض الورق است که آنرا لبلاب کبیر نیز نامند

قسنوبرون بیونانی فاشرا است

قسنوس اطاروس بیونانی لحیة التیس است

قسناسیس وقسنوس لبلاب کبیر الورق است وآنرا لبلاب بری نیز گفته اند وقسنوس بمعنی لادن نیز آمده

قسراق بترکی رماک است

قسربوا دهن حنا است

قس بفتح اول وهمین مشدد بعربی صقیع است

قسطس اسم جنس قسط است

قسط اسود وآن قسط هندی است

قسط بحری قسط ابیض مر است

قسط حلو قسط هندی است و نیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند است

قسط رومی قسط ابیض حلو است

قسط سوری قسط ثقیل است که لون آن مانند خشب شمشاد وطعم آن تلخ ورائحهٔ آن ساطع باشد

قسط شامی راسن است وقسط سوری را نیز گفته اند

قسط صینی قسط مر است

قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرائحه است وبمعنی قسط حلو نیز آمده

قسط فارسی قسط ابیض مر است که بفارسی ماردارو نامند

قسط رنقلی قسط مر ثقیل الرائحه است

قسط مر قسط هندی است ونزد بعضی قسط سوری است

قسط هندی قسط اسود خفیف است و قسط اسود حلو را نیز گفته اند

قسطانیا وقسطل وقسطنیل بیونانی و برومی شاه بلوط است که بعربی بلوط الملک نامند

قسطانیقی بلغت اهل سودان اسم بقلهٔ

قصب فارسی نوعی از قصب است و
گفته اند نی است که از ان قلم میسازند
قصبك اسم نوعی حزونات است
قصب بوا قصب الذریرة است
قصد وقصده موسج است
قصدبر بعربی رصاص ابیض است که
آنرا آلعی نیز نامند
قصر بعربی اصول نخل وشاخ را نامند
قصبه بلغت عربی اسم جص است
قصطل بمصری شاه بلوط است
قصعل بضم بعربی عقرب است وبکسر
عقرب ودال ذئب را نیز گویند
قصفه بعربی ورق ارطی است
قصل بفتح اول وسکون ثانی بعربی
زهر سلم است
قصم بعربی بیض جراد است
قصود وقصیده بعربی مخ سمین است
وقصید بمعنی لحم یابس نیز آمده
قصیری بعربی نوعی از افاعی است
قصیص وقصیصه بعربی نباتی است که
دربیخ کماة روید وگویند تود ربست

* فصل القاف مع الضاد المعجمة *

قضاب بمصری نوعی از اذان الغزال است
قضابه بعربی اسم وزغ است
قضاء بعربی کلبة الماء است که بفارسی
مادهٔ سگ آبی وبهندی اود بلاو نامند
قضب اسم شجر بزرگ است وبمعنی لفت
واسفست نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه است که بفارسی
اسفست نامند
قض وقضض بفتح بعربی حصی صغار است
قضام بعربی نبات حمص است
قضه بکسر اول وتشدید دوم بعربی
وجبین است وبمعنی حصی صغار وجص
ورمل نیز آمده
قضعابن بلغت اندلس نباتیست که
آنرا کضیمون نامند
قضم بفتح اول وتسکین دوم قطن
عتیق است
قضم قریش حب الصنوبر صغار را گویا ر
است
قضیب اسم عربی درخت رز وتاک
وانگور است

* فصل القاف مع الطاء المهملة *

قطابه بضم اول وفتح دوم بعربی پارهٔ
گوشت است
قطاربقا بیونانی اسقولوقندریون است
قطاریون غافث است
قطالا بیونانی درداراست
قطاس بضم اول لفظ رومی است
گفته اند که دابهٔ ایست بحری که آنرا دابة
البقر گویند وصحیح آنست که نوعی از
بقر جبلی است
قطاطه بفتح اول بعربی قطاط است
قطاع بکسر بعربی شیرینی است که
بفارسی شکر پاره نامند
قطایس بضد الفار است که آنرا عنصل
نامند
قطامی بعربی صقر است که آنرا بفارسی
چرغ نامند ونبیذ را نیز گویند
قطب بعربی وقطبا وقطبی و قطبا ما
بسریانی بمعنی حسک است
قطبوس وقطوس بسریانی هرخس است
قطس حوما بسریانی حنظل را نامند
قطر بکسر اول اسم عربی نحاس
گداخته است یاقسمی از نحاس است
یامطلق نحاس
قطری کگروهن است
قطراای بیونانی کبر است
قطرب ذابهٔ ایست که حرکت میکند
بربالای آب حرکات سریعهٔ مختلفه ونوعی
ازمالیخولیا را نیز نامند
قطربلبه نوعی از خمر است
قطرنا بیونانی زجاج را نامند
قطروهی کگروهن است
قط بکسر وتشدید بعربی سنور است که
بفارسی گربه نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقود است
قطفا وقطفه بسریانی بقلة است که آنرا
مرمق نامند
قطلب بلغت شامی قاتل ابیه است
قطم بعربی لحم وپنبهٔ کهنه را نیز نامند
قطمیر شب بوی است
قطن بعربی اسم جو اصل است
قطندوس برومی ویونانی زبیب
است

است یا برو...
قلامیتی وقلامیس وقلامیسی بیونانی
نودنج نهری است
قلامرطون بیونانی زرنباد است
قلامس اروماطیعس بیونانی قصب
الذریرة است
قلان بترکی حمار الوحش است
قلب النخله بعربی شحمة النخل است
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان است
قلبا بسریانی قرفه است
قلباداسا وقلیون موروس بسریانی
وبرومی ورق الآس است
قلبادا قلوعا وقلیون قطرین بسریانی
وبرومی ورق الاترج است
قلبادا کندنا وقلیون سلیقون بسریانی
ورق الانجدان است
قلبادبلوط وقیلون درروبس
بسریانی وبرومی ورق بلوط است
قلبادتوتا وقیلون ویندرون بسریانی
وبرومی ورق توت است
قلبارجاصا قیلون وقفنالا بسریانی و
برومی ورق اجاص است
قلبا حمصا لبنا بسریانی ورق سورنجان
است
قلبادخلاف وقیلون اکیا بسریانی و
برومی ورق خلاف است
قلبادا قبنی وقبلون درقینا بسریانی
وبرومی ورق خوخ است که بفارسی

برگ شفتالو نامند
قلبادذانی وتبلون فرسل ومن بسریانی
وبرومی ورق الغار است که بفارسی برگ
د[illegible] خوانند
قلبادزیتا وقیلوان فرلوس بسریانی و
برومی ورق زیتون است
قلباوقبار وقیلون تفاریس بسریانی
وبرومی ورق الکبر است
قلباد کنارا وتیلولوطس هد ر
است
قلبادکوزی قلیون قیرنوا بسریانی و
برومی ورق الجوز است که بفارسی برگ
گردکان نامند
قلبادنیلا وقلیا ماس بسریانی وبیونانی
وسمه است
قلیجفور وقلجفر بیونانی یا بسریانی
سورنجان است
قلبن ناردین وقلن ناردین دارشیشعان
است
قلبی ناردین وقلیطیانا بسریانی
جنطیانا است وآن بیخ سنبل است
قلت معرب کلت هندیست
قلتا بضم اول بسریانی قلت است
قلج اشق است
قلیندیقون بلبوس است
قلز بضم اول وثانی وتشدید زای
معجمه بعربی نحاس که بفارسی مس ترس
نامند
قلیاطیس بیونانی زراوند است

قلسطانا... برومی شاه بلوط است
قلبیس لحیة التیس است
قلع بعربی قلعی است
قلع ارمینا بسریانی طین ارمنی است
قلعمنین بخور مریم است
قلعی معدنیست که منسوب است بسوی
آن رصاص جبله
قلف بسریانی قشر است وبمعنی رجیع
الابل نیز آمده
قلقدیون اقراص زرانیج است
قلقوط اسم شامی کراث شامی است
قلقونیا لفظ یونانیست که بفارسی
زنگباری نامند
قلقاس لفظ رومی است که آن را بهندی
اروی نامند
قلقاسی بسریانی قلقاس است
قلقدیس وقلقندیس برومی زاج
ابیض است وگفته اند که بمعنی زاجی
است که مسمی بشتردندان است
قلقطار وقلنقطار برومی زاج اصفر
است
قلقلان نزد اکثر اطبا تلقل است
قلقلانی بعربی طائریست که مشابه
فاخته است
قلقلانیه فاخته است
قلقنت وقلقند برومی زاج اخضر است
قلار وقلاری نوعی از انجیر سفید
است که چون خشک شود سفیدی آن
زیاده وبراق گردد که گویا بران روغن

قمدان بعربي زعفران است وذريره
را نيز نامند

قملة الزرع بعربي طائري است
مانند جراد

قمرزداقاقيا بسرياني صمغ اقاقيا است

قمرون اسم عربي روبيان است

قموليا قيموليا است

قمورزدلوزا بسرياني صمغ لوز است
كه بفارسي ازرباد ام نامند

قمي بيوناني بسفايج است

قميا بعربي ياسمين است

قمحة بعربي اسم سفوفي است كه
دردهان باشند و بمعني جوارش نيز
گفته اند ومطلق سفوفات را نيز نامند

قمهة بعربي حب حنظل است

قميله بلغت اهل شام دوقس است و
حشيشة البراغيث نيز نامند

قميم اسم عربي شيرة حسك است

* فصـــل القاف مع النون *

قنا نوعي از اندروطاليس است ونزد
بعضي رطبة يابسه وبلغت مصري اسم اشق
وبلغت مغربي كاكنج است

قنابر بعربي قبره است وواحد آن قنبرة

قنابري اسم عربي عملول است كه
بفارسي برغشت نامند

قنابس اغريا بيوناني قنب بري است

قنابوس بيوناني شهدانج است

قناريه اسم حرشف بستاني است وآن
كنگر است

قنق كنگر طبرزد است

قنائينوس برومي كافوريه است

قنامس وقنا ميس وقانا ميس وقنبس
بيوناني شهدانج است

قنباد وقند باذلي بعربي شمع ارمني
است كه درمنهٔ تركي نامند

قنبيرس بعربي نوعي از لبن حامض
است

قنبيض بضم اسم عربي حية است

قنبعه خوشهٔ غلات است

قنبل اسم عربي شجر است

قنبير مهمل است كه بفارسي كنبيل نامند

قندارل اسم شامي دارشيشعان است

قندة وقنديد بمعني قند است

قندة الرقاع اسم عربي نوعي از تمر
است

قندر لوز است

قندران وقندرون بعجمي وبتركي
واصفهاني علك البطم است وگفته اند
كه اسم عجمي صعتر است

قندرس بيوناني حب صنوبر است

قندرقوري وقندس نهرس جند باد ستر
است

قندس بعربي كندس است

قندز وقندوز بتركي حيواني كه خصية
آن جند باد ستر است

قندول دارشيشعان است

قنديد خمري است يا عصارهٔ است كه
طبخ نموده ودران افاويه طيبه داخل
كرده مانند ورس وعنبر وكافور وصندل
وبمعني خلوق نيز آمده

قنس بعربي نباتي است خوشبوكه
بفارسي راسن نامند

قنطا برومي دم الاخوين است

قنطاالوريون بيوناني خصية الثعلب است

قنطار بعربي عود مطرا است وعود
البخور را نيز نامند وگفته اند سادا وران
است ونام وزني ومقدار آن است ودر
اوزان ذكريافت

قنطرما بيوناني اترج است

قنطربس بعربي فاره است

قنطس آس است كه بفارسي مورد نامند

قنطوا سلوا صنوبر كبير است

قنطوايدس حب صنوبر صغير است

قنطورديون فاوانيا است

قنطوريون وقنطوريون طوليطون
بيوناني قنطوريون صغير است

قنطوريون طوماغا بيوناني قنطوريون
كبير است

قنطيدا بيوناني افيون است

قنفخر بيخ بردي است

قنقور وقنقهون قيقهر است

قنقع وقنفع فاره است

قنمه بعربي خبث وزنك ادهان وزيت
ومانند آنست وجوز فاسد را نيز نامند

قنبي بسرياني قنب است كه آنرا بفارسي
بنگ نامند

قنب هندي بفارسي بنك هندي است

بلسان و بمعنی شجر مریم نیز آمده
قورساما بیونانی عود بلسان است
قورسن بیونانی سوسن بستانی است
قورقیس مرارهٔ سمك است
قورمایون وقوریون وقورتابون و
قورتایون بیونانی کزبره است
قوردناطیلا اسم سفرجل است
قورنیاس بیونانی قسمی از حلتیت
است
قوروبوقوس وقورقوقوس نباتی
است که آنرا رجل العقعق گویند ورجل
الغراب نیز
قوری غلاغی اسم ترکی حماض است
قوریون بیونانی خشخاش وکزبره
است وعاقرقرحا را اهل دمشق عود
قرح جبلی را نامند
قوری قلاغی اسم ترکی حماض است
قوز بفتح اسم ترکی جوز است
قوزقون بترکی غراب بزرگ سیاه
را نامند
قوس نوعی از سمک بحری است و
بعضی ذباب وج را نامند
قوس دره وقوس وره بیونانی
عاقرقرحا است
قوسطس بیونانی قسط است
قوسطه زبیب است
قوسقوندون نوم بری است
قوسولون بیونانی دارچینی است
قوسیا بسریانی قسط بحری است

قوش آزومی بترکی عنب الثعلب
است
قوشبرا اسم یونانی طباق است
قوش دیلی بترکی لسان العصافیر
است
قوطولیدون نوعی از ابرون است
قوطا بیونانی شاه بلوط است
قوطی بیونانی وبرومی طرهلون
است که بعربی حسك نامند
قوطاما آذریون بری است
قوطس وقوطوس وقوطسون بیونانی
فقاح کرم است
قوطنس بیونانی قصاص است
قوطیا بیونانی انفحه است
قوطینوس بیونانی رمان است که
بفارسی انار نامند و بمعنی زیتون
الحبش نیز آمده
قوطیهوس بیونانی زیتون الحبش
است
قوفا بیونانی نوعی از صنوبر است و
نوعی از صمغ صنوبر را نیز گفته اند
قوفارن مهس وقوفاری ساسمس بیونانی
عرعر است
قوفاریوس بیونانی قصب الذریره
است
قوفالس شقاقل است
قوفامالس وقوفامالس بیونانی و
بسریانی اجاص است
قونوس خفی است

قوفل نوفل وبجوان اسم فم است
با جمسفرم را نیز نامند
قوقومعا ثفل دهن زعفران است
قوقون غلاف صدف است و نزد
نواب علویخان مرحوم اظفار الطیب
است
قوقون قوقوقس بیونانی جوز سرو یا
درخت سرو
قوقی بیونانی درخت صنوبر کبیر
است که آنرا ارزنامند وبمعنی بخور
خوشبو نیز آمده و نزد بعضی حیوان
جند بیدستر است
قوقیون بیونانی قرصی است که مستعمل
است در رمد ردیطوس وشوکران را
نیز نامند
قوقالس وقوقالیس بیونانی خالیدون
کبیر است ونیز قوقانس نوعی از دقو
است ونزد بعضی تخم کرفس بریست
قوقایا بسریانی حب الراس است
قوقس قدیون تخم ماذریون است
قوقلامس وقوقلامیس بخور مریم
است
قوقلس مغرب است
قوقلر بلغت اهل مشرق اندلس اسم
نوعی از ترمغنه است
قوقنس وقوقینوس بترکی طائر است
که آن را ققنس نامند
قوقوس وقرقوس بیونانی ثعلب را
نامند

قریون شوکران است

* فصل القاف مع الهاء *

قهراسوس بیونانی قراسیا است

قهقهار بعربی اسم حجر صلب است

قهقب بعربی بادنجان است

قهقر بضم بعربی صمغ است ونیز قهقر بعربی غراب بسیار سیاه را نامند ونیز بفتح اول وسکون دوم وفتح قاف ثانیه وراء مهملهٔ مشدده بعربی قیس است وسنگ سخت سیاه املس را نیز نامند.

قهقور بعربی حجر است

قهندرس وقهندروس بیونانی حب صنوبر است

قهه بعربی شیر تازهٔ دوشیده است

قهوة بعربی خمر است ونوعی از خمر را نیز نامند ونزد عامه اسم تمرین است ودر حرف الباء مع النون مذکور شد

قهز بعربی قز است وآن نوعی از ابریشم است

* فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیة *

قیاسوس شاهترج است وکمون بری را نیز گویند وبیونانی دارچینی را نامند

قیاموسیس وقیاموس وقیاموین بیونانی اسم دارچینی است

قیاموسین بیونانی دهن دارچینی است

قیانارین بیونانی زنجفر مصنوع است

قیانیقون بیونانی شاهدانج است

قیبا بیونانی زفت یابس است

قیتره بشیرازی کزبرهٔ بری است

قیتمن بعربی زبد البحر است

قیتون وقیطون وقیجیون نباتیست که بهندی آنرا سعله نامند وسعالی است

قیثاء بیونانی جوز الانهار است ونبات فرفخ را نیز نامند

قیثاآ بیونانی جوز الانهار است

قیجی بترکی نبات خردل بری است وگفته اند که اندک نبات شیطرج را نیز نامند

قیح بعربی ریم خالص است

قیحرا بسریانی عفص خام است

قیحوربن بقل دشتی است

قیدز لوز است

قیدس شونیز است

قید باقلی شبح است

قیر اسم عربی قار است وزفت رطب را نیز گفته اند

قیراسوس بیونانی قراسیا است

قیراط نصف دانق است

قیراطیا بیونانی خرنوب شامی است

قیربوا حنا است

قیرس بیونانی شمع است که بفارسی موم نامند وجوزسرو را نیز گفته اند

قیرسطریون رعی الحمام است

قیرکم شیطرج است

قیرلوا برومی جوز است

قیرودنا جلوز است

قیروس بیونانی شمع است

قیروفس بیونانی نوعی از حلزون است که آنرا ودع گویند

قیساحیونا بسریانی هلیون است

قیسارون بیونانی عصارة لحیة التیس است

قیسارین مطبوخی است که از باقلی سازند

قیسانا ردین بسریانی جنطیانا است

قیتسوس علیق است

قیسر وقیسوری وقیسورا وقیسرین بسریانی حجر القیشور است که بفارسی قنبک نامند

قیس وقیسوساشا یا بیونانی لاذن است

قیسطوا برومی قسط است

قیسلون دهن زفت رطب است

قیسوسی بسریانی قیسوس است

قیسوم قیصوم است

قیسیا سلیخه است

قیسارس فربیون است

قیساده بعربی ماهی مبزممتد بر است

قیصوری نوع کافور را نامند ویاء آن یاء نسبت است بقیصور که نام شهری است که در آنجا بهم میرسد وآن بهترین انواع کافور است

قیسی رقصی سرمش است که بفارسی رهندی خوبانی نامند وآن نوعی از مشمش خشک کرده است وگفته اند که اسم مطلق مشمش است

قیومرثورلس ریة البحر است
قیومیطا عالیجون است
قیونلی وقیونل قاونلی است

* باب الکاف *

* فصل الکاف مع الالف *

کابلی هرا بهندی اهلیلج کابلی است
کاپور بهندی اسم کافور است
کابیشه وکافیشه بفارسی عصفر است
کابیش اسم دیلمی خلل است
کانته اسم هندی شوک است
کانته مالی او کالا مالی اسم هندی
لسان الثور است یا نوعی از آن است
وکوبند اسم نباتی است غیر آن
کات بهندی بدال ثاء مثلثه اسم غلهٔ خرد
است
کاجرا اسم هندی زردک است
کاج اسم فارسی صنوبر است وبجیم
هندی اسم زجاج است مصنوع ازنوعی
کاه است
کاجاون بهندی زبد القواریر است
کاجل اسم هندی درده است که
بچشم کشند
کاجی اسم فارسی حموض است که از
برورسا زند
کاجیره بفارسی قرطم است
کاجیا بسریانی ابن عرس است
کادور بهندی هندبای بری است
کاجر اسم هندی جزر است
کار بهندی وبسریانی مری است

ونیز بهندی اسم ملح است که از تلی
سازند
کاربا مخفف کاهربا است وبمعنی کهربا
است
کارتن وکارتنک وکارتنه بفارسی
عنکبوت است ونیز کارتنه اسم حلبه است
که بهندی میتهی نامند
کارد و اسم فارسی کافور است وغلاف
طلع نخل را نیز نامند وگفته اند که اسم
بقول ماکوله است ورطب یعنی خرمای
تازه را نیز نامند
کارعه بعربی اسم نخله ایست که نزدیک
آب روید
کارنجک بفارسی خیار است
کاروانک اسم فارسی طائری است
طویل العنق که نزدیک بآب مینشیند و
بعربی آنرا کروان نامند
کاره اسم هندی مطبوخات مسهله و
منضجه است
کاژ بفارسی درخت صنوبر است
کاردنک اسم فارسی وج است
کاربره وکاغاله وکافیشه و
کاکیان بفارسی قرطم است که بفارسی
حسکدانه وبهندی کرّ وکسم کابیج نامند
کاسج وکاسچوک بفارسی دلدل است
وآن نوعی است از قنفذ کبیر جبلی که
بفارسی خارپشت نامند
کاسر بعربی عقاب است
کاسر الحجر اسم عربی حب القلت

است که بهندی کلتهی نامند
کاسکبینج معجون فارسی است وصاحب
اسرار الطب گفته که معنی آن کثیر المنافع
است وآن معجونی است نافع برای
امراض کثیره وصفت آن در قرابادین
ذکر یافت
کاسکینه وکاسه شکنک اسم فارسی شقراق
است ونیز بفارسی سبزک نامند
کاسیلس بیونانی اسم جوز است
کاسمر بهندی اسم هیمتان است
کاسنی اسم فارسی هندبا است
کاسنی بستانی اسم فارسی هندبای
بستانی است
کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای
دشتی است
کاسنی شامی هندبای بستانیست
کاسنی کاجو بهندی اصل الهندبا
است
کاسو بیونانی عروق ماميران است
که بفارسی زردچوبه نامند
کاسوس خشخاش زبدی است
کاسه پشت اسم فارسی سلحفاة است
ونیز بفارسی لاک پشت وسنگ پشت
نامند
کاش بشین معجمه بفارسی بمعنی کاچ
است که زجاج باشد ولهذا اوانی مزججه
یعنی لعاب دار را کاشی نامند
کاشه اسم فارسی جمد است ونیز
بفارسی یخ نامند

است
کامالیا بیونانی شبرم است وگفته اند
ماذریون است
کامخ ابیض بشیرازی زنجال است
کامون بهندی باتلای هندی است که
بهندی کهلوة نامند
کاسنجی بیونانی وبسریانی مصطکی
ابیض است
کامه بفارسی مرجان است
کانتا گفته اند که اسم هندی شوک است
کانتران اسم هندی قطران است
کهاند اسم هندی شکر است
کاندا وکندا بهندی اسم نیشکر است که
بعربی قصب السکر است وگفته اند که
بهندی عنصل را نیز گویند
کالسی بهندی حجر البقر است
کادکنی بهندی جاورس است
کابزوا بفارسی ماذریون
کاورک بفارسی کبر است وگفته اند
که ثمر کبر است که خیار کبر نیز نامند
کاوزبان اسم فارسی لسان الثور
است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
کاوزهرج معرب گاوزهره است وآن
حجری است که متکون میشود در شکم
گاو ویا در زهرهٔ آن که بفارسی بادزهر
گاوی وبهندی گای روهن نامند
کاودارو اسم فارسی جاورس است
کاول بفارسی کراث کرم است وگفته
اند که کراث جبلی است
کانجی اسم هندی شونیز است
کاو اسم فارسی بقر است
کاورس جاورس است
کاودانه اسم فارسی کرسنه است
کاونیدک بشیرازی طاثوشیا ة منقط
ببیاض است وبعربی زرزور نامند
کاوه بشیرازی نافهٔ مشک است
کاه مکی نباتی است که بعربی اذخر نامند
کاهو اسم فارسی خس است
کاه اسم فارسی تبن است
کای پهل اسم هندی قنابری است
کای اسم هندی بقر است

* فصل الکاف مع الباء الموحدة *

کبابه بعربی عود بخور است وعود
هندی را نیز گویند
کباب شامی طباهج است
کبابهٔ شکافته وکبابهٔ شکم دریده قلیه
است
کبار کبر است که آصف نیز نامند
کباروس بفارسی نوع از زهرشغ است
کباش نوعی قرنفلی است که ثمر آن
بزرگ باشد
کباطوانه شکوفهٔ انار است که
کرهٔ نه بسته باشد
کبانقش لازورد است
کبه بفتح اول وباء مشدده بعربی
رخام است
کبت اسم فارسی نحل است ونیز
بفارسی زنبور عسل وذباب عسل نامند
کبتر کبوتر است
کبثا اکمثا وکبثا اکمثا بسریانی وبعربی
کرمة السوداء است که فاشرستین باشد
کبثاجوریا بسریانی هزارجشان است
که کرمة البیضاء وفاشرا نامند
کبثاحورا بلغت سریانی انکوربستانی
است که از آن شراب بعمل آورند
کبثادیرا بسریانی کبر بری است
کبج بضم کاف وسکون باء موحده وجاء
مهمله گویند رخبین است که بترکی
قراقروت نامند
کبلد وکبلدا بلغت فارسی اسم ابریشم است
کبدة بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال
مهمله بعربی خرزة العجب است
کبرکادرونی اسم شیرازی خرنوب
شامی است
کبرکی جر اسم هندی اصل الکبر است
کبرکاپات اسم هندی ورق کبر است
که بفارسی برگ کبر نامند
کبرکی چهال اسم قشور اصل الکبر
است که بفارسی پوست بیخ کبر نامند
کبست وکبستو وکبسته بفارسی حنظل
است
کبعدیا وکبعید یون بسریانی شاهترج
است
کبک معرب قبج است وآن اسم حجل است
کبکدری اسم فارسی وج است وتد وج
را نیز نامند

کلتو اسم فارسي قوع است
کلهة اسم هندی حمار است
* فصل الکاف مع الراء المهملة *
کرباشه وکرباالا بهندی خیار شنبر است
کرباس وکرباس وزغه است
کرنر قثای کبیر است وقثای حمار را نیز گفته اند
کربس وکربسوکربسه وکربش وکربشو وکربشه وزغه است که بهندی چهپکلي وتکنکی نیز نامند
کربه بفارسي نباتیست که آنرا بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط است
کرتہ بهندی نوعی از سموم است محتمل که نوعي از بیش است
کرتنه وکرتینه بفارسی نسج عنکبوت است
کرته اسم فارسي اسل است وآن نبات آجامیست که از ان حصیرها زند
کرته دشتي اسم فارسي اذخر است
کرثي بکسر اول وسکون ثاني وکسر ثاء مثلثه وبعد آن همزه بعربي پوست بالای بیضه است
کرج گفته اند که اسم ترکي جص است
کرجغو اسم فارسي سلوی است
کرچاك اسم ترکي خروع است
کرجیل بلغت اهل جرجان زعرور است

کرچیا طرخشقوق است وبهندی کادورنا مند
کردانج معرب کردانك فارسي است وآن کرد اناج است *
کردان مرغي است از گنجشك بزرگتر وپایهای دراز دارد ودر طبع مانند عصفور است
کرد مانه بفارسي کرمدانه است
کرد بلو نوعي از سالیوس است
کرّ وکرّ بلغت هندی قرطم است
کراثا حرما وکراثا دترا وکراثا قطاما وکراثا قطینا ما بسریانی کراث بر بست وآن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامیست
کراث بری کراث کرم است ونزد بعضی کراث ثوم است
کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامیست
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلي نزد اکثر اطبا فراسیون است ونزد بعضي کراث نبطي است
کراث خراساني نوعي از کراث کانکان است
کراث دناق کراث کرم است
کراث روم کراث رومی است
کراث شامي نوعی از کراث بستاني کبار است
کراث کرم کراث بری است

کراث ماثلیه کراث بقل است وآن نوعی از صغیر کراث بستانی نیست که آنرا قرط نامند
کراث نبطي آن نوع صغیر الراس است از انواع کراث بستانی کبار ونزد بعضی کراث جبلیست
کرس بعربی وسخ است
کرس ملح العجیه است
کرسان وکرسیان حطب کرم است
کرشف اسم فارسی کونس است
کرسف وکرسوف بعربی قطن است که بفارسی پنبه نامند ونیز کرسف صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکي اسفیداج است
کرسفي بعربی نوعي از عضد البیض است
کرشکو انطرانس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است ونیز بفارسی خشکریشه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است که آنرا بفارسی کشنك نامند
کرع بضم اول اسم فارسیٔ نبات اشق است وگفته اند که نفس اشق است
کرف بفارسی فار است
کرف اسم دیلمي شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است
کرفروس حنا است
کرفس بعربی قطن است

کردو اسم فارسی نوعی از نسج عنکبوت است

کرو بهندی کگروهن است

کرو بیونانی حلبه است

کردارا وکردالا وکرداله اسم هندی خیارشنبر است

کرواکو اسم هندی تلخ است

کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است وگفته اند که اسم عنکبوت است

کرورا بسریانی صدف لولو است

کروسابهین بیونانی بابونج است

کروش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند

کرومقرون برومی ملوخیا است

کرونطرقا قصب سکر وفانیذ است

کروسفوا بیونانی سحالهٔ ذهب وفضه است

کروی مسور اسم هندی عدس مر است

کرویه بفارسی کرویا است

کره بترکی وبفارسی زبد است ونیز بفارسی مسکه وبهندی مکهن نامند

کره تن بفارسی عنکبوت است

کرهی اسم هندی بادنجان بری است

کرهورالوج بهندی اسم کندس است

کریاس برومی لحم است

کریدون برومی غبار رحی است

کریر قثاء کبیر است که بفارسی خیار بزرک نامند

کریسا بسریانی پوست فندق است

کریشاب اسم فارسی فروح است

کریز بعربی اقط است که بفارسی پینو نامند

کریع بسریانی خیری است

کریون برومی قنطوریون است وگفته اند که قنطوریون دقیق را نامند

* فصل الکاف مع الزاء المعجمة

کز معرب قز است وآن نوعی از ابریشم است

کزبا بفارسی نوعی از ریباس است

کزبرة الثعلب اسم اخیر سنبل بربطس است

کزر اسم فارسی جزر است

کزرموشان بلغت کرستان ججم بجیم است

کزبرنا کزبره است

کزبرة البئر پرسیاوشان است

کزبرة البربه بشیرازی نوع بری کزبره است

کزبرة الحمار وکزبرة الحمام شاهترج است

کزبه بفارسی عصارهٔ ادهان است ونزد بعضی مختص است بعصارهٔ روغن بادام وکنجد

کزره بفارسی نباتیست خوشبو که نیز بفارسی سرزهره نامند

کزطرخون عاقرقرحا است

کزف اسم فارسی قیر است

کزم بعربی اسم طائریست که آنرا انغر نامند

کزازج وکزمازق وکزمازک وکزوازو

حب الاثل است که بفارسی عبارت از ثمر درخت کزباشد

کزنه بفارسی بزرانجره است

کزوا بفارسی نوعی از ریباس است

کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است ونزد بعضی نباتیست غیر آن

کزک ودع است

کزوک بفارسی نوع از خنافس است

* فصل الکاف مع الزاء الفارسیة *

کژ بفارسی لغت کز است ومعرب آن قزوان نوعی از ابریشم است

کژ بضم وفتح هردو وآمله بفارسی بیخ درخت است

کژانه بفارسی دود ابریشم است

کژار بفارسی حوصلهٔ طیور را نامند

کژترخون وکژطرخون وکژدم بفارسی عاقرقرحا است ونیز کژدم اسم فارسی عقرب است

کژدم جراره عقرب جراره است

کژدم دریائی عقرب بحری است

کژف بفارسی قیر است وفضهٔ محرق را نیز گفته اند

کژدر اسم فارسی زرنباد است

کژه اسم فارسی لداقا است

* فصل الکاف مع السین المهملة *

کساسی بقل خرف است

کسبج معرب کسبه است وآن ثفل دهن سمسم است که بفارسی کنجاره نامند

کسپیر بفارسی وبیونانی زفت است

آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش
وبرنج مقشر ونیم مقشر آنرا با برنج مخلوط
کرده پخته باشند ودر قرابادین
ذکر یافت
کشته اسطوخودوس است
کشف بضم اول بفارسی زفت است و
بفتح اول وثانی اسم فارسی سلحفاة
است
کشک وکشرک اسم فارسی طائری
است که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول وسکون ثانی اقط
است
کشاب وکشکیا بفارسی کشک الشعیر
است وگونیز بفارسی آش جو را نامند و
گفته اند که کشکیا آش هلیم است
کشک الشعیر شیرهٔ جو است ونیز جو
مطبوخ مالیدهٔ صاف نموده را نامند
وآب رقیق مطبوخ آنرا بدون مالیدن
که جرم آن در ان داخل شود ماء
الشعیر گویند
کشکک بفارسی آش هلیم را نامند ونیز
طعامیکه از بقول وحبوب ترتیب دهند
با گوشت وبی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است و
نیز خبز متخذ از آرد جو وگندم وباقلا
ونخود مجموعه را نیز نامند
کشکینه کشکین است
کشم بعربی فهد است
کشمش کاولیان بفارسی دبق است

کشنی وکشن بسریانی ورومی و
کشنک وکشنین بفارسی کرسنه است
کشنه بفارسی اسم کشنج است ونیز
اسفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیزکوهی اسم فارسی تخم مخلصه
است
کشنیج دشتی نوع صغیر بادرنجبویه
است ونزد اکثر اطبا نوعی از شاهترج
است ونزد بعضی مخلصه را نامند و
نواب علوی خان مرحوم فرموده که
آن کزبرهٔ بری است
کشو اسم فارسی سلحفاة است
کشوث رومی افسنتین است
کشبه اسم عربی شحم ضب است
کشمعاء اسم عربی خیار زه که بفارسی
بوزک نامند
کشبون وکشونا بیونانی وبسریانی
کشوث است

* فصل الکاف مع الصاد المعجمة *

کسطنثون بادنجان بری است که
بهندی کتائی وبهتکتیا نامند

* فصل الکاف مع الظاء المعجمة *

کظیظ رخام است

* فصل الکاف مع العین المهملة *

کعب غزال حلوای معروف است و
نزد بعضی اطبا فانید است
کعدیه بعربی بیت عنکبوت است
کعک خبز الطابون است
کعسم بعربی حمار الوحش است
کعسوم حمار اهلی است
کعبت بعربی بلبل است ونزد بعضی
هزار داستان است

* فصل الکاف مع الغین المعجمة *

کغاله بفارسی قرطم است

* فصل الکاف مع الفاء *

کف وکفک وکفچ اسم فارسی زبله
است
کف آبگینه وکف شیشه بفارسی
مسحوقرنیا است که بعربی زبد القواریر
نامند
کفا وکفری وعاء طلع نخل است
کفتار اسم فارسی ضبع است
کفتر اسم فارسی وترکی حمام است
کفچه اسم فارسی نوعی از حیه است
که سر آن شبیه بمغرفه است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا کفرا است
کفرا بسریانی حنا است
کفر الیهود قفر الیهود است
کف سفید بفارسی ثلج است
کفشو بفارسی تنکار است
کف الارنب وکف الذئب جنطیانا
است
کف الاسد وکف الذئب بعربیه
عرطنیثا است
کف اجذم وکف جذماابز وکف الجذما

گل چنك اسم فارسی سرطان است ونیز
بفارسی خرچنك نامند
گلیچید ولیمون الصغیر مامیران است
گلیچید ولیمون الکبیر صنف کبیر عروق
الصفر است
گل حنا اسم فارسی فاغیه است
گل خوش نظر میفختج است
گل خورنی طین الماکول است
گل رعنا ورد الحماق است
گلزی بسریانی گلزا است
گل سرخ ورد احمر است
گل سنگ اسم فارسی خراء الصخر است
گلسادلاوهج بسریانی نوره است که
خاموش نکرده باشد
گلسانا بیونانی شقایق النعمان است
گلس اسم عربي نوره است
گل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است
گل عاشقان بلغت خراسانی زرین
درخت است وبلغت تبریزی حماحم است
گلفاطلس وگلفاطاس توبال النحاس
است
گل قوانس بیونانی خبث الحدید
است
گلقوس بیونانی نحاس است
گل قلدس برومی روسختج است
گل قرنفل اسم فارسی زهره است
گل کافته بلغت اصفهانی احریض است
گل کندم اسم فارسی جوزجندم است
گلکلانج معجون هندی است ...

آن در قرابادین ذکر یافت
گلکک اسم فارسی بزر بقله است ونزد
بعضی بقلة الحمقاء را نامند
گلکونه بفارسی اسم رنگ سرخی است
که از رنگ لك خام بعمل می آورند و
ورد لك خام مثل کورشد که مستعمل نقاشان
وزنان است در رنگ کونه وآنرا بهندی
گلال نامند
گلك بضم اسم فارسی ویر است ونیز
بفارسی کوک نامند
گلك اسم فارسی قصب است
گلك اسم فارسی بطیخ فج است
گل بکسر اسم فارسی طین است
گلما بفتح اول وسکون ثانی بلغت زند
کرم است که عنب باشد
گلم اسم فارسی کرنب است
گلم رومی قنبیط است
گلمطایس بیونانی کاشم است
گلمک بفارسی نوعی از کرنب است
گلموح راسن است
گلنا گفته اند که اسم فارسی دفلی است
گلنار اسم فارسی جلنار است
گلنك بلغت اهل بعضی جزائر عمان
اسم صندل اصفر است وبهندی نوعی
از لیمو است که بشیرازی لیموخارکی نامند
گلنجار وگلنجك اسم فارسی سرطان است
گلنبیری اسم فارسی سرطان است
گلنجری بفارسی نوعی از عنب است
که در باغها میشود ورنگ آن اسود

ومائل بحمرة است وبسیار شیرین ولطیف
است
گلنجن اسم هندی حب السلاطین است
گلند وگلندا اسم هندی بطیخ زقی است
گلنگ اسم فارسی بزر بقله است
گلنگك اسم فارسی بزر رجله است
گلنك اسم فارسی نوعی از دیك است
گلو اسم فارسی نوعی از خبز است که
نیز بفارسی نان شیرمال نامند
گلو بهندی بقلهٔ بارده است وآن نوعی
از لبلاب است
گلی لغت هندی است که بفارسی
غنچه نامند
گلیا اسم رومی شکنبه است وبسریانی
ورد منتن است
گلوا اسم فارسی ضفدع است
گلوخ امرود بفارسی کمثری است
گلوط معرب کهلوط هندی است وآن
باقلای هندی است
گلونجی بهندی شونیز است بفارسی
سیاه دانه نامند
گلوف بهندی بقله است وآن نوعی از
لبلاب است
گلبا اسم فارسی قلی است
گلبانی وگلیانیس لغت یونانی است
که بفارسی بارزد نامند ونزد صاحب
اختیارات گلیانی اشق است که بفارسی
بدران نامند
گلنجن اسم هندی خولنجان است

یا موحده و تسکین ها و نون اسم فارسی حبة الخضراء است
کنبزه اسم فارسی نوعی از خیار است
کنو اسم فارسی حب الخروع است
کنج اسم هندی عین الدیك است و نیز بفارسی کهکیچی نامند
کنجار وکنجاله اسم فارسی سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجدک وکنجده اسم فارسی اصفهانی انزروت است ونیز کنجدک وکنجده اسم فارسی باد زهر است
کنجر اسم فارسی حرشف است
کنجرزد وکنگرزد وکنگری اسم فارسی صمغ نوعی از حرشف است
کنجرسره وکنجربس بسریانی کنگرزد است
کنجشک اسم فارسی عصفور است
کنجك اسم فارسی شجرة البق است
کنچمن اسم هندی طائری است که آن را کرکی نامند
کنچمن کا پتا بهندی مرارة الکرکی است
کنجورس بیونانی جاورس است
کنجوریا بیونانی هندباء بری است
کنج اسم فارسی اقط است
کند اسم هندی قصب السکر است
کندارة اسم عربی سمکی است که آنرا سنام نامند
کندر بعربی نوعی از علك است که نیز بعربی لبان و بفارسی کندرو نامند

کندر رومی علك رومی است که مصطکی نامند
کندرس وکندروس خندروس است
کندس الدرار عود العطاس است
کندم اسم فارسی بر است
کندم مکه اسم دیلمی خندروس ودر اصفهانی ذرة مکه نامند
کندنا اسم فارسی کراث است
کندرو اسم هندی کندروس است
کندمت اسم هندی کبریت است و کندمك وکندك نیز نامند
کنده اسم هندی نیشکر است
کندهیل اسم هندی فقاح اذخر است
کند اسم هندی صمغ است
کندا بهندی بصل الفار است
کندک وکندرو اسم فارسی لبان است
کندرکاچورا اسم هندی دقاق کندر است
کنست وکنستو وکنستواک اسم فارسی اشنان است
کنشتو وکنشو اسم فارسی حصرم است
کنطبی اسم سریانی جنطیانا است
کنعل نوعی از سمک است
کنك بضم اول اسم فارسی خوشهٔ خرما است وبفتح اول جوز مائل است
کنکالی اسم هندی بسفایج است
کنکر اسم فارسی بوم است
کنکرتر اسم فارسی حرشف رطب است
کنکرخر اسم فارسی باد آورد است

کنکنی اسم هندی مشط الغول است
کنکونی بهندی نوع اصفر جاورس را نامند
کنکولی بهندی قطاة است
کنو اسم فارسی ورق الخیال است
کنوچه اسم فارسی بزر المرو است و بهندی نیز همین مشهور است
کنودان وکنودانه شهدانه است
کنبو اسم هندی دفلی است که بفارسی خرزهرة وآن معرب خرزهرج است
کنبهار کوکرا بضم کاف عجمی اسم هندی نوعی غراب است که بعربی عقعق نامند
کنبهی اسم هندی کاة است
کنبیلا اسم هندی قنبیل است
کنوار اسم هندی صبر است
کنوارکنی اسم هندی صمغ دهاک که تیسو نیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنك است
کنول کا بیج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنك است
کنول کا پهول اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنک است وثمر آنرا کنول کته نامند
کنول کی جر بهندی بیخ نیلوفر است

* فصل الکاف مع الواو *

کو اسم فارسی نمل طعام است
کوار کرات است
کواعیا بسریانی عنکبوت است
کوالف بادآورد است وکل الف

کولان بعربی نوع نر اصل است
کوکم فلفل است
کولو وکولومی بهندی بزرکتان است
کوله اسم فارسی قنفذ است
کوله پر اسم فارسی انجدان است
کوم نیز اسم فارسی انجدان است
کومی اسم سریانی باقلا است
کومر بلغت زند اسم کمثری است که
بفارسی امرود نامند
کومبنون بیونانی کمون است که
بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قتاد است
کونج هم اسم فارسی شونیز است
کونچه اسم هندی مرغی است که
بفارسی کلنک نامند
کونچه اسم هندی کبیکج است وآن
نوعی از کرفس بری است
کونده اسم فارسی بطیخ خام است
کوادردهی اسم هندی حب النیل است
کوتهان نباتی است که بنبطی کنهان
خوانند
کومنج اسم فارسی زعرور است
وبهندی درخت عوسج است
کومی وکومبج بفارسی زعرور جبلی است
کوبیج وکوبژ اسم فارسی زعرور احمر
یونانی است ونزد بعضی کویز نزای
فارسی بمعنی مطلق زعرور است
کودل اسم فارسی زهربا بونج است

* فصـــــل الکاف مع الهاء
کهارعابون اسم هندی ملح العجین
است
کهپاربا توتیای مصری است
کهتی اسم هندی قراد است
کهتاانار اسم هندی رمان حامض
است.
کهجور اسم هندی خرما است
کهجورکارس اسم هندی نبیذ التمر است
کهجورکاکابها اسم هندی جماز النخل
است که بفارسی پنیر خرما و بعربی
کروخوانند
کهجورکا پهول اسم هندی طلع النخل
است
کهجور کی کهتلی اسم هندی نوا لا
البسر است
کهر اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت ثمر است که
شبر دن بالزوجت میباشد
کهرهن نوعی از بادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است که بفارسی
کنجاره نامند
کهنج وکهنجن اسم هندی صعوه است
کهنکالی بسفایج است وکفته اند دوای
دیکر است شبیه به بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است که نیز
بفارسی کاه نامند
کهبا با اسم سریانی شاخ نبات فاوانیا
است

کهیرک وکهکمت وکهکهر اسم فارسی
وعربی با بونجان است
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترش است
کهدل اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدی است
کهزک وکهزل اسم فارسی جرجیر است
کهکو اسم فارسی وهندی بوم است
کهنایا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهورکهن اسم فارسی زعرور است
کهیلا وکهیله اسم هندی سلیخه است

* فصـــــل الکاف مع الیاء
المثناة التحتانیة *
کی بلغت مصر حوا صل است
کیا بسریانی قبلچوش است
کیاه جورا بسریانی باد آورد است
وکفته اند که شکاعی است
کیاداثنی بسریانی شجرة الغار است
کیاروس نوعی از حرشف است
کیامطرادا بسریانی فقاع الرمان است
که منعقد شده باشد
کیابابا بفارسی عصا صرا ربعه است
کیاه بیصر اسم فارسی اکلیل الملک است
کیاه جالینوس اسقولوبندریون است
کیبا بلغت زند فضه است
کیکی نوعی از کادی است
کیته اسم هندی خبث الفضه است
کیثوفیلا بیونانی صمغ البلاط است

لبلون ولبلوبون شیطرج است

* فصل اللام مع الجیم *

لجلال بلغت مهوسین زیبق پاک صاف است

* فصل اللام مع الحاء المهملة *

لحا بکسر اول پوست بیخ نبات است و ریشهای باریک آنست

لحام الذهب صناعي او تنکار است و معدنی آن در بو رق مذکور شد

لحام الصناعه از اقسام تنکار است

لحام الغول بضم اول شعر الغول است

لحیة الحمار پرسیاوشان است

لحیاهی دیناقوس است و کوبند حرشف است

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

لخیس الاکلیله خزامی است

* فصل اللام مع الزاء المعجمة *

لزاق الذهب شامل لحام الذهب و اشق است

لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلوط است

* فصل اللام مع السین المهملة *

لسو عوزبون بلغت عبرانی قرفه است

لسوڑا بهندی سپستان است

لسه بال بلغت دیلمی سلوا است

لسبعه بلغت مغربي اوقیمونداس است

لسوریطن لبلاب است

لسان الحجر سپستان است

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

لصف کبر است و بلغت مغربي اسم حرشف است

* فصل اللام مع العین المهملة *

لعبه یبروح الصنم است

لعبة بربری مستعجله است

لعبب شقایق النعمان است

لعل مصری نقهن است که قیقهرلیز نامند

* فصل اللام مع الفاء *

لف الکرم خیوطی است که از تاک ممرود و بلغت شلغم است

لفاح یبروح الصنم است

لفریمش حنا است

* فصل اللام مع القاف *

لقاح شترشیردار است

لقطبه صمغ صنوبر است

لعلی الکک است

* فصل اللام مع المیم *

لماء عنب الثعلب است

لم لم بلغت مغربي قطف بحری است

لمنون قنطوریون صغیر است

* فصل اللام مع النون *

لنج النج است

* فصل اللام مع الواو

لوزالمرجان و لوزالسودان و لوز الارجان بلغت مغربی لوزالبربر است

لوبیای هندی قسم احمر قشع است و درعراق دمادم نامند

لوقباس بیونانی لوعی ازمرو است

لوف الحیه لوف کبیر است

لوف الجعد لوف صغیر است

لوقیون گیاه حضض و بفارسي فیلزهره نامند

لوفاین بیونانی شکوفهٔ حماحم است

لوطوس میس است

لوفا بعبرانی حی العالم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است

لوعربا بیونانی حنظل قوقای بری و بعبرانی بشنین است

لوفروبس حجر قبطي است

لویارون شیطرج است

لوطوس اغربوس بیونانی حنظل قوقای بستانی است

لوقوپا عقرب بحری است

لوفاقینس فالنجبقن است *

لونك اسم هندی قرنفل است

لوهی و لوها بهندی آهن است

لون بهندی نمک است

* فصل اللام مع الهاء *

لهو اسم هندی خون است

لهاجو بعبرانی ابن عرس است

* فصل اللام مع الیاء *

لیموبیون بیونانی حماض بزرگ برگ است

لینوفر نیلوفر است

لینش قرن بیونانی قلب است

لینش بلغت نبطی تخم کتان است

مچهلي اسم هندي ماهي است

مجمت اسم هندي روناس است كه
هروق الصباغين نامند

مجتري بهندي افسنتين است

* فصل الميم مع الحاء المهملة *

محاحم بلغت اندلس مخلصه است

محروث بيخ انجدان است

محلب درخت المحلب است

محمودة سقمونيا است

مح زردة تخم مرغ است

* فصل الميم مع الخاء المعجمة *

مخلص الاكبر اسم معجوني است كه
بيوناني سوطيرا نامند

مخطا ومخاطا اسم عربي سپستان است

* فصل الميم مع الدال المهملة *

مدام اسم خمر است

مدمل الجراح اصابع فرعون است

* فصل الميم مع الراء المهملة *

مرادمه ومراهمه اسم فارسي موم
المجوس است

مرارالصخر ومرارالصخور حنظل
است

مرال اسم تركي ايل است

مربا انبجات است

مرباكك اسم فارسي ممیرا است

مرج اسم هندي فلفل است

مرجومك اسم فارسي عدس است

مردارخوار اسم فارسي رخمه است

مرداركاجيه بتركي اسم نبات

عنب الدب است

مرزنكوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسي صعتربستاني است

مرسيا اغريا بيوناني آس بري است

مرسيا ايمارس بيوناني آس بستاني است

مرسون بيوناني اشنان است

مرطاون بلغت سرياني دارچيني است

مرسيا بيوناني ريحان است

مرطوس نزد مولف حاوي الادويه
مرماحوز ونزد بعضي مرطولس است

مرطس قسم سياه مرمطس است

مرغ حفكو اسم فارسي صباقرا است

مرغ مثك اشكنك اسم فارسي قطاط
است

مرقاعي كفسوون است

مرقد شامل جوزماثل نوافنون است

مرك موش كاني اسم فارسي شك است

مرك موش عملي اسم فارسي دك
بردك است

مرك ماهي بفارسي ماهي زهرج است

مركب اسم فاسي مداد است

مرماهان ومروجيلي ومرو شدرن
مرماحوز است

مروالبلال ومروبري اسم موماطوس
است

مروالورم ومراحونه ومروتلخ ومرو
سفيد مرماحوس است

مروآزاد مرمازاد است

مروس ايرنا بيوناني اذان الفار است
ومروس بمعني موش را وطا بمعني گوش
ست

مرواريد اسم فارسي لؤلؤ است

مروا اسم هندي مرزنجوش است

مرىق احريض است

مرياللن بيوناني بمعني هزاربرگ است
وآن حزنبل است ونيز بهندي طرى
فليون است

* فصل الميم مع الزاء المعجمة *

مزج درخت بادام تلخ است

مزد بلغت اصفهاني سوسن است

مرز بزاي معجمه قسمي از نبيذ است
كه در مصر از جو و برنج مسازند وبفارسي
بوزه نامند

* فصل الميم مع السين المهملة *

مسمار شمرادسپد ه است

مسنمن [illegible] سبز است

مسعار ومسمران ومسقوده بلغت
عجمه اندلس زراوند طويل است

مسكرا آبنوس است

مسلبق درخت مقل است

مسرست اسم فارسي طالبنون است

مس سوخته اسم فارسي راسخت است

مس اسم فارسي نحاس است

مستجي مصطكي است

مسفاطون عود هندي است

مسلفن زعرور است

مسكه بفارسي زبد است

مسك الجن شامل شواصر وجعده

الذروطالیمش آتش وبلغت مغربی
فاملی است

ملح بحری از اقسام ملح مائی است
که تا آب پر آن ریگ حل میشود واکثر آن
سیاه ودر افعال قریب بملح اسود است

ملح التوتیه وملح النار نوشادر
است

ملح چینی بلغت مصر ابقر است

ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین
است

ملح سنجی شوره است ودر ابقر
مذکور شد

ملح الصاغه وملح الصناعه تنکار
است

ملح المخنوم ملح هندی است

ملخ بفتح اول وثانی وخاء معجمه
اسم فارسی جراد است

ملطاط دنبا قوس است

ملکان اکامل الملک است

ملوح بلغت شام نطعة بحری است

ملوحیا وملوخیه خبازی بستانی
است

ملمع نوعی از عوسج است بزرگ
برگ سرخ

ملیطریا زاج سیاه است

ملیطن بلغت اندلس بقلة یمانیة است

ملیطی بیونانی انمله است

ملیون ومیلونیا خربزه کرمک است

ملینون زنجفر مخلوق است

ملسینون قسطوریون دقیق است

مل سسالیوس است

* فصل المیم مع المیم *

ممسک الارواح اسطوخودوس
است

ممسک الحوامل داء المسک است

ممولا بهندی اسم صفراغون است

* فصل المیم مع النون *

منبل بشیرازی اسم نمله است

منتنه بلغت مصر مما ایبس است

منثور خیری وخشخاش را شامل
است

منج بفتح اول بنج است وبکسر اول
درخت دادام تلخ

منجوشه ناردین است

منجهته بهندی قوه است

مندا غورس بیونانی یبروح است

مندک بهندی ضفدع است

مندوه بهندی نوعی از دخن است

مندول بهندی جوز القیء است

منسم درخت مسسم است ومذکور شد

* فصل المیم مع الواو *

مونهه بهندی سعد است

موتهه بهندی نوعی از ماش است

موتی بهندی اسم لولو است

مورامون درسیاوشان است

موچرس بهندی شکوفهٔ فوفل است

موجه بلغت اصفهان قنابری است

مورچه بفارسی نمل است

مورد اسم فارسی آس است

مورد اسفرم آس بری است وگویند
اسم فارسی اذخر است

موریون نوعی از یبروح است که
برگش سفید وشبیه ببرگ چغندر باشد

موسیر اسم فارسی بصل الزیز است

موساکبی بهندی اذان الفار

موسقی بیونانی طرفا است

موش بفارسی فاره است

موش کور بفارسی خلد است

موش دشتی بفارسی اسم یربوع
است

موفیون نوعی از سموم قریب بیش
است

موقد النار کبریت است

موقوطس بلغت عبرانی قطرا است

مولوندنا مرداسنگ سفید کرده
است ودرومی آبار است

مولی بیونانی حرمل عربی است و
بهندی فجل را نامند

موم اسم فارسی شمع است

موممائی کوهی قفر الیهود است

مونده کوند بهندی کما دریوس
است

مونگ بهندی ماش است

مون ومیون مر است

مویز بفارسی زبیب است

مویزک عسلی اسم فارسی دبق است

مویزک کوهی اسم فارسی مویزج است

نسترن سفید بفارسی ورد ابیض بری
است ورد را فعال بغیرا زتفریح وتقویت
دل مانند نسرین است

نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت
نامند ودر حرف العین کذشت

نسورین السباع کل علیق الدلس است

نسوت بهندی تربد است

* فصـــل النون مع الشین المعجمة *

نشاسته اسم فارسی نشا ونشاستج است

نشافه اسم عربی اسفنج است

* فصـــل النون مع الصاد المهملة والطاء المهملة *

نصار اسم ذهب است ودرخت کزکوهی
را نیز نامند

نطرون بورق احمر است وکذشت

* فصـــل النون مع الغاف *

نغل احریض است

نقره اسم فارسی فضه است

نقعاین حب الکاکنج است

نقل خواجه اسم فارسی حب العمنه است

* فصـــل النون مع اللام والمیم *

نلك زعرور است ونزد بعضی قراسیا

نمام سوسنبر است ونمام الملك را نیز نامند

نمارق شامل قداح ویاسمین سفید است

نمشك بلغت اصفهان روغن تازه
است وبلغت اهل هند کف شیر است که
شیر نیم قند یا نبات وقدری کلاب داخل
شیر جوش داده که نصف بماند بسیار
برهم میزنند وتمام کف آنرا کرفته
بانان تنک روغنی میخورند بسیار لذیذ
میشود ولیکن این مخصوص بزمستان
است وهرچند هوا سردتر باشد زیاده
وبهتر بعمل میآید

نمقوطاس ونمقواس بیونانی قسمی
از توتیای مصنوع است

نمك اسم فارسی ملح است

نموز اسم عربی ارنب بری است

نمیقن کرسنه است

* فصـــل النون مع الواو *

نوا بعربی دانهٔ اثمار است وازمطلق
آن مراد دانه خرما است خصوصا در اوزان

نوح لبلاب است

نور بضم بلغت اکسیریان زیبق است
وبفتح اول وسکون واو اسم جنس
شکوفه رکاها است

نوره کلس حجر است

نور الفندل شکوفهٔ درخت دار
شیشعان است

نوفلن اسم یونانی زنبور است

نوق شترماده است

نول بهندی ابن عرس است

* فصـــل النون مع الهاء *

نهشل اسم عربی شقاقل است

نهی درة العین است ونزد بعضی
جرجیرا است

نهنك اسم فارسی تمساح است

* فصـــل النون مع الیاء *

نیشکر قصب السکر است

نیشوق ادرك است ونزد بعضی
قراسیا است

نیلج نیل است

نیلوفر هندی اوسپند است

نیمقا اسم یونانی نیلوفر است

نینا نانخواه است

نی بفتح اول وسکون یا اسم فارسی
قصب است

** باب الواو **

* فصـــل الواو مع الالف *

وابلبهم بلغت تنکابن کرفس بری است

واحد لبلاب است

وارموك بلغت تنکابن کرفس بری است

واشه اسم فارسی صعتر است

وافتیمن بیونانی کنکرزد است

والان بزرك بهندی رازیانه است

والان کوچك شبت است

واو کاسبوری است

* فصل الواو مع الباء الموحدة *

وبر بفارسی پشم را نامند وکویند
مخصوص پشم شتر است

وبر الارض فطر است

* فصـــل الواو مع الحاء المهملة *

وحهی بلغت مغربی مازریون است

* فصل الواو مع الخاء المعجمة *

وخشیزك وخشیزق بکاف وبقاف در آخر
تخم ستباج است ودر منهٔ ترکی عبارت ازان
است ونزد بعضی درمنهٔ خراسانی است

* فصل الواو مع الدال المهملة *

هكل بفارسي قفع است

* فصل الهاء مع اللام *

هلدی اسم هندی عروق الصفرا است

هلدیا اسم نوعی از بیش است بلغت هندی

هلفیها هندبا است

هلك قرون السنبل است ونزد انطاکی وهج الفار

هلموت وهليموسلق جبلي است

هلنج نوعي از ذباب رمشهور رانچه مگس است

هلهلون زعرور است

هلیانه شاهترج است

هلیلج اهلیلج است

* فصل الهاء مع الميم *

همیشه بهار وهمیشه جوان ابرون است

هلیم اسم عربی کل لا صق بشئ است وبفارسي عبارت از مرق گوشت وگندم مهرا پخته است ودر افعال مانند هریسه است

* فصل الهاء مع النون *

هند بای هاشبه رهند بای شامبه نوع کاسني بزرگ ورق بستاني است

هند باء البقل نوع ریزه بزرگ کاسنی بستاني است

* فصل الهاء مع الواو *

هودره اسم فارسي خبازی است

هوجوبه وهوفیلوس ابوخلسا است

هوجوه وهوثغیلاس مزمار الراعي است

هوداحیون اسم مغربی نعناع است

هوقسطیلاس طرثوث است که در تحت لحية التيس ميباشد واو غير لحية التيس است

هوره اسم فارسي خبازی است

هوبیره اسم هندی ابهل است

* فصل الهاء مع الياء

هیشو عربي اسم جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص بری آن

هیرا اسم هندی الماس است

هیرادوکهي اسم هندی دم الاخوین است

هیرون نوعی از خرما است وگویند مراد ازان قسب است

هیزار اسم فارسي نعناع است

هیضمان اسم عربي فجل بری است

* باب الياء المثناة التحتانيه

* فصل الياء مع الالف

یاربور اسم ترکي فودنج است

یاره طاشي اسم ترکي حجر العاج است

یاسمین اسم فارسي یاسمین بری است

یاسمین بری عشبة النار است

یاغ اسم ترکي دهن است

یابوشقان اسم ترکی غری السمک است

* فصل الياء مع الباء الموحدة

یبرو اسم سریانی بقل است که بفارسي استرگویند

یبروحا بادنجان است

یبروح السوداء یبروح الصنم است

یبریوزه بقلة یمانیه است

* فصل الياء مع الحاء المهملة *

یحضیض کرفس بزرگ بستانیست

یحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا نوعی از ایل است

* فصل الياء مع الدال المهملة والدال المعجمة *

یدانه خون از چهار ساله است که در اول باییز گرفته باشند ودر رما عز گفته شده

یدوه قسوس است

یذته درخت بل است

* فصل الياء مع الراء المهملة *

براع قصب است

برابیع هلیون است

یرنا اسم عربي حنا است

برمه عشبة النار است

* فصل الياء مع الشين المعجمة والعين المهملة والغين المعجمة *

یشف حجر الیشف است

یعضید خندریلی است

یعقوب کبک نر است

یغه بضا بغين معجمه اسم سرياني ریباس است

* فصل الياء مع القاف *

یقطین اسم جنس هرنبا تیست که بساق ایستاده نباشد بلکه برزمین مفروش وبابرها ورخود پیچد مانند نبات خیار وبا درنگ وخربزه واز مطلق آن مراد نبات کدو است

* فصل الياء مع اللام والميم *

یلقو اسم ترکی طرنا است که بفارسي کزنا مند

یلوه اسم ترکی سلوی است

یلم اسم فارسي غری السمك است